کلام هادی: شرح زیارت غدیریه

مشخصات کتاب

سرشناسه :رجبی، عبدالله، ۱۳۶۳-

عنوان قراردادی :زیارتنامه غدیریه .فارسی - عربی .شرح

عنوان و نام پدیدآور :کلام هادی: شرح زیارت غدیریه/ عبدالله رجبی.

مشخصات نشر :اصفهان: آیینه هستی، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری :۲ ج.

شابک :دوره۹۷۸-۶۲۲-۷۶۰۷-۰۱-۷ : ؛ ۸۰۰۰۰۰ ریال: ج.۹۷۸-۶۲۲-۷۶۰۷-۷۳-۴ : ؛ ۸۰۰۰۰۰ ریال: ج.۹۷۸-۶۲۲-۷۶۰۷-۷۴-۱ :

وضعیت فهرست نویسی :فیپا

یادداشت :ج.۲ (چاپ اول: ۱۴۰۲)(فیپا).

یادداشت :کتابنامه.

عنوان دیگر :شرح زیارت غدیریه.

موضوع :زیارتنامه غدیریه -- نقد و تفسیر

رده بندی کنگره :BP۲۷۱/۷

رده بندی دیویی :۷۷۷/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی :۹۳۱۸۹۴۹

اطلاعات رکورد کتابشناسی :فیپا

ویراستار دیجیتالی:محمد منصوری

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرّحْمَنِ الرّحِیمِ

ص: ۲

کلام هادی

«شرح زیارت غدیریه»

«جلد۱»

«عبدالله رجبی»

ص: ۳

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّکِینَ بِوِلاَیَهِ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ وَ الْأَئِمَّهِ:. اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِل فَرَجَهُم. اللَّهُمَّ الْعَنْ صَنَمَيْ قُرَيْشٍ وَ جِبْتَيْهَا وَ طَاغُوتَيْهَا وَ إِفْكَيْهَا وَ ابْنَتَيْهِمَا اللَّذَيْنِ

خَالَفَا أَمْرَكَ وَ أَنْكَرَا وَحْيَكَ وَ جَحَدَا إِنْعَامَكَ وَ عَصَيَا رَسُولَكَ وَ قَلَّبَا دِينَكَ وَ حَرَّفَا كِتَابَكَ وَ عَطَّلَا أَحْكَامَكَ وَ أَبْطَلَا فَرَائِضَكَ وَ أَلْحَدَا فِي آيَاتِكَ وَ عَادَيَا أَوْلِيَاءَكَ وَ وَالَيَا أَعْدَاءَكَ وَ خَرَّبَا بِلَادَكَ وَ أَفْسَدَا عِبَادَكَ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا وَ أَنْصَارَهُمَا فَقَدْ أَخْرَبَا بَيْتَ النُّبُوَّةِ وَ رَدَمَا بَابَهُ وَ نَقَضَا سَقْفَهُ وَ أَلْحَقَا سَمَاءَهُ بِأَرْضِهِ وَ عَالِيَهُ بِسَافِلِهِ وَ ظَاهِرَهُ بِبَاطِنِهِ وَ اسْتَأْصَلَا أَهْلَهُ وَ أَبَادَا أَنْصَارَهُ وَ قَتَلَا أَطْفَالَهُ وَ أَخْلَيَا مِنْبَرَهُ مِنْ وَصِيِّهِ وَ وَارِثِهِ وَ جَحَدَا نُبُوَّتَهُ وَ أَشْرَكَا بِرَبِّهِمَا فَعَظِّمْ ذَنْبَهُمَا وَ خَلِّدْهُمَا فِي سَقَرَ وَ ما أَدْراكَ ما سَقَرُ لا تُبْقِي وَ لا تَذَرُ. اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ بِعَدَدِ كُلِّ مُنْكَرٍ أَتَوْهُ وَ حَقٍّ أَخْفَوْهُ وَ مِنْبَرٍ عَلَوْهُ وَ مُنَافِقٍ وَلَّوْهُ وَ مُؤْمِنٍ أَرْجَوْهُ وَ وَلِيٍّ آذَوْهُ وَ طَرِيدٍ آوَوْهُ وَ صَادِقٍ طَرَدُوهُ وَ كَافِرٍ نَصَرُوهُ وَ إِمَامٍ قَهَرُوهُ وَ فَرْضٍ غَيَّرُوهُ وَ أَثَرٍ أَنْكَرُوهُ وَ شَرٍّ أَضْمَرُوهُ وَ دَمٍ أَرَاقُوهُ وَ خَبَرٍ بَدَّلُوهُ وَ حُكْمٍ قَلَبُوهُ وَ كُفْرٍ أَبْدَعُوهُ وَ كَذِبٍ دَلَّسُوهُ وَ إِرْثٍ غَصَبُوهُ وَ فَيْءٍ اقْتَطَعُوهُ وَ سُحْتٍ أَكَلُوهُ وَ خُمْسٍ اسْتَحَلُّوهُ وَ بَاطِلٍ أَسَّسُوهُ وَ جَوْرٍ بَسَطُوهُ وَ ظُلْمٍ نَشَرُوهُ وَ وَعْدٍ أَخْلَفُوهُ وَ عَهْدٍ نَقَضُوهُ وَ حَلَالٍ حَرَّمُوهُ وَ حَرَامٍ حَلَّلُوهُ وَ نِفَاقٍ أَسَرُّوهُ وَ غَدْرٍ أَضْمَرُوهُ وَ بَطْنٍ فَتَقُوهُ وَ ضِلْعٍ كَسَرُوهُ وَ صَكٍّ مَزَّقُوهُ وَ شَمْلٍ بَدَّدُوهُ وَ ذَلِيلٍ أَعَزُّوهُ وَ عَزِيزٍ أَذَلُّوهُ وَ حَقٍّ مَنَعُوهُ وَ إِمَامٍ خَالَفُوهُ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا بِكُلِّ آيَةٍ حَرَّفُوهَا وَ فَرِيضَةٍ تَرَكُوهَا وَ سُنَّةٍ غَيَّرُوهَا وَ أَحْكَامٍ عَطَّلُوهَا وَ أَرْحَامٍ قَطَعُوهَا وَ شَهَادَاتٍ كَتَمُوهَا وَ وَصِيَّةٍ ضَيَّعُوهَا وَ أَيْمَانٍ نَكَثُوهَا وَ دَعْوَى أَبْطَلُوهَا وَ بَيِّنَةٍ أَنْكَرُوهَا وَ حِيلَةٍ أَحْدَثُوهَا وَ خِيَانَةٍ أَوْرَدُوهَا وَ عَقَبَةٍ ارْتَقَوْهَا وَ دِبَابٍ دَحْرَجُوهَا وَ أَزْيَافٍ لَزِمُوهَا وَ أَمَانَةٍ خَانُوهَا اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا فِي مَكْنُونِ السِّرِّ وَ ظَاهِرِ الْعَلَانِيَةِ لَعْناً كَثِيراً دَائِباً أَبَداً دَائِماً سَرْمَداً لَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ وَ لَا نَفَادَ لِعَدَدِهِ يَغْدُو أَوَّلُهُ وَ لَا يَرُوحُ آخِرُهُ لَهُمْ وَ لِأَعْوَانِهِمْ وَ أَنْصَارِهِمْ وَ مُحِبِّيهِمْ وَ مُوَالِيهِمْ وَ الْمُسَلِّمِينَ لَهُمْ وَ الْمَائِلِينَ إِلَيْهِمْ وَ النَّاهِضِينَ بِأَجْنِحَتِهِمْ وَ الْمُقْتَدِينَ بِكَلَامِهِمْ وَ الْمُصَدِّقِينَ بِأَحْكَامِهِمْ. اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَاباً يَسْتَغِيثُ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ص: ٤

تقدیم به

«پیشگاه مقدسه و نورانی حضرت زهرا (علیها السلام) و مادر بزرگوار مولای عالم امیرالمومنین (علیه السلام) حضرت فاطمه بنت اسد۳ و محضر ملکوتی و مبارک موحد من الازل حضرت ابوطالب (علیه السلام) و صاحب این زیارت حضرت امام هادی (علیه السلام)».

ص: ۵

آتش گرفت هر که می از این سَبو کشید *** دیوانه شد هر آنکه ننوشید و بو کشید

مدح تو را نمی شود آسان سرود و گفت *** باید که دست یکسره از آبرو کشید

آیینه ای گرفته خدا در مقابلش *** فرمود یا علی و تو را مو به مو کشید

خود را که دید عین خودش را ظهور داد *** یک یا علی و یکصدوره بار هو کشید

ما را رها نمی کند آن قوس اَبروان *** باید که تیغ اَبروی تو بر گلو کشید

حسن لطفی

ص: ٦

فهرست

فهرست..... ۱

پیشگفتار..... ٦

«زیارت غدیریه از آنجا شروع شد»..... ۷

سند زیارت غدیریه..... ۹

بررسی شخصیت نویسنده «المزار» و اعتبار او..... ۱۰

اعتبار «المزار» نزد عالمان امامی..... ۱۲

نمونه هایی از روایت ابن طاووس از المزار..... ۱۳

تعریف «زیارت»..... ۲۰

بررسی واژه «زیارت»..... ۲۰

زنده بودن امامان معصوم (علیهم السلام)..... ۲۳

زیارت انبیاء و حجت های الهی، زیارت خداست..... ۲٤

«غدیر»..... ۲٦

بررسی واژه «غدیر»..... ۲٦

جغرافیای غدیر خم..... ۲۷

ماجرای غدیر..... ۲۷

«السَّلامُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ رَسُولِ الله، خاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ»..... ۳۲

احتمالاتی مهم در این عبارت..... ۳۲

سِرّ فرستادن درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) از لسان امام صادق (علیه السلام)..... ۳٦

ص: ۱

«السلام»..... ٤۰

معنا و مفهوم سلام..... ٤۰

سلام از اسامی خداوند متعال است..... ٤۱

«السَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»..... ٤٥

بررسی واژه «امیر»..... ٤٥

بررسی واژه «مومن»..... ٤٥

تفاوت «اسلام» با «ایمان»..... ٥٠

فقط «حیدر» امیرالمومنین است..... ٥٢

لقب «امیرالمومنین» در خطبه غدیر..... ٥٥

لقب «امیرالمومنین» در منابع اهل تسنن..... ٥٨

نکاتی لطیف در مورد لقب «امیرالمومنین»..... ٦٠

مومنان با علی بن ابی طالب (علیه السلام) شناخته می شوند..... ٦٣

امیرالمومنین (علیه السلام) امیر انبیاء و اولیاء الهی است..... ٦٧

امیرالمومنین (علیه السلام) ملاک برتری برخی از انبیاء..... ٧١

امیرالمومنین برتر از همه خلق..... ٧٢

«وَ سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ»..... ٧٦

بررسی واژه «سید» در لغت..... ٧٦

بررسی واژه «وصی» در لغت..... ٧٧

وصی لقب «علی ابن ابی طالب (علیه السلام)»..... ۷۹

ضرورت وجود وصیّ پیامبر در هر زمان..... ۸۰

راه تعیین امام..... ۸۳

اهمیت این لقب علی ابن ابی طالب (علیه السلام)..... ۸۷

وصایت در احادیث..... ۸۸

وصایت امیرالمومنین (علیه السلام) در منابع سنی..... ۹۱

«وَ وَارِثَ عِلْمِ النَّبِیِّینَ»..... ۹۸

تعریف واژه «ارث»..... ۹۸

«ارث» در قرآن کریم..... ۹۹

ارث پیامبران الهی..... ۱۰۳

«وَ وَلِیَّ رَبِّ الْعالَمِینَ»..... ۱۱۲

«ولی» در لغت..... ۱۱۲

ص: ۲

بررسی دقیق «ولی» و «ولایت»..... ۱۱۲

ولایت در قرآن..... ۱۱۳

انواع ولایت..... ۱۱۵

ولایتی که بعثت انبیاء بر اقرار به آن است..... ۱۲۱

عرضه ولایت بر همه اشیاء..... ۱۲۲

«وَ مَوْلايَ وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ»..... ۱۳٤

«اولی» در قرآن کریم..... ۱۳٤

مولی مومنین در حدیث غدیر..... ۱۳۵

«يَا أَمِينَ اللّهِ فِي أَرْضِهِ»..... ۱۳۸

بررسی واژه «امین»..... ۱۳۸

امانت در«قرآن کریم»..... ۱۳۹

معنای امانت..... ۱٤۰

«وَ سَفِيرَهُ فِي خَلْقِهِ»..... ۱٤٤

بررسی واژه «سفیر»..... ۱٤٤

سفیر در قرآن کریم..... ۱٤۵

سفیر در سفراء اربعه امام عصر (علیه السلام)..... ۱٤۹

«وَحُجَّتَهُ الْبَالِغَةَ عَلَى عِبَادِهِ»..... ۱۵٦

تعریف واژه «حجت»..... ۱۵۶

امامان معصوم (علیهم السلام) حجت بالغه خدایند..... ۱۵۶

«حجة بالغه» در قرآن کریم..... ۱۵۷

حجت آشکار و نهان در روایات..... ۱۵۸

حجت های خداوند در آخرت..... ۱۵۹

حضرت زهرا (علیها السلام) حجة البالغه..... ۱۶۰

«السَّلامُ عَلَيْكَ يَا دِينَ اللّهِ الْقَوِيمَ»..... ۱۶۳

تعریف واژه «دین»..... ۱۶۳

دین در قرآن کریم..... ۱۶۴

بررسی واژه «القویم»..... ۱۷۴

«وَ صِراطَهُ الْمُسْتَقِيمَ»..... ۱۷۶

تعریف واژه «صراط»..... ۱۷۶

تفاوت «صراط»، «سبیل» و «طریق»..... ۱۷۷

ص: ۳

نقطه مقابل صراط حق..... ۱۸۲

صراط علی از رموز حروف مقطعه قرآن..... ۱۸۳

صراط مستقیم در آیات و روایات..... ۱۸٤

چه کسانی مورد غضب خداوند واقع می شوند؟..... ۱۸٦

مغضوبین در قرآن کریم..... ۱۸۸

صراط مستقیم در منابع اهل تسنن..... ۲۱۷

«السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبَأُ الْعَظِيمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ وَعَنْهُ يُسْأَلُونَ»..... ۲۲۸

تعریف واژه «نبأ»..... ۲۲۸

نباء در قرآن کریم..... ۲۳۰

بررسی آیات ۱ تا ۳ سوره نبأ..... ۲۳۲

«آمَنْتَ بِاللّهِ وَهُمْ مُشْرِكُونَ»..... ۲۳۹

ایمان امیرالمومنین (علیه السلام) در قرآن..... ۲۳۹

ایمان امیرالمومنین (علیه السلام) اول خلقت..... ۲٤٥

اولین کسی که اقرار به ربوبیت خداوند متعال کرد..... ۲٤۷

اولین کسی که به رسول خدا ایمان آورد..... ۲٤۸

کعبه، زایشگاه فاطمه بنت اسد (علیها السلام)..... ۲٥۱

خواندن قرآن هنگام تولد..... ۲۵۱

مخاطبین ضمیر «هُم» در این فراز از زیارت «هُم مُشرِکون»..... ۲۵۸

اصحاب صحیفه ملعونه..... ۲۵۹

پشت پرده صحیفه..... ۲۵۹

اول کسی که ایمان آورد (در منابع اهل تسنن)..... ۲٦۰

«وَصَدَّقْتَ بِالْحَقِّ وَهُمْ مُكَذِّبُونَ»..... ۲۸٦

بررسی واژه «صدق»..... ۲۸٦

صداقت مولا علی (علیه السلام) در قرآن کریم..... ۲۹۱

بررسی واژه «حق»..... ۲۹۷

حق با علیست..... ۳۰۱

اولین کسی که حق را تصدیق کرد..... ۳۰٤

صدیق اکبر لقب کیست؟..... ۳۰٤

اعتراف علمای اهل تسنن بر جعلی بودن القاب ابوبکر و عمر..... ۳۰٤

فاروق نامیده شدن عمر توسط «اهل کتاب»..... ۳۰٦

اسلام آوردن عمربن خطاب در یک نگاه..... ۳۰۷

نحوه اسلام آوردن عمربن خطاب..... ۳۰۸

اسلام آوردن ابوبکر..... ۳۱۱

«وَ جاهَدْتَ فِي اللّهِ وَهُمْ مُحْجِمُونَ»..... ۳۱۲

بررسی واژه «جهد»..... ۳۱۲

جهاد در قرآن..... ۳۱۵

جهاد امیرالمومنین (علیه السلام) در قرآن..... ۳۱٦

جهاد در قرآن و روایات..... ۳۱۹

سیره امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ..... ۳۲۷

لقب اسدالله الغالب و حیدر کرار..... ۳۲۸

لافتی الا علی..... ۳۲۸

شجاعت امیرالمؤمنین (علیه السلام)در منابع شیعه..... ۳۳۰

حکم فرار از جنگ در قرآن..... ۳۳۱

فتح خیبر..... ۳۳۱

فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر..... ۳۳۲

ناراحتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)از فرار ابوبکر و عمر..... ۳۳۳

ضربه امیرالمومنین (علیه السلام) در خندق در روایات شیعه..... ۳۳٦

شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ بدر..... ۳۳۸

الف) در منابع شیعی..... ۳۳۸

ب) در منابع اهل تسنن..... ۳۳۸

شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ احد..... ۳۳۹

فرار عمربن خطاب همچون بز کوهی در اُحد..... ۳٤۲

فرار ابوبکر در جنگ اُحد..... ۳٤۳

حرمت فرار از جنگ در روایات..... ۳٤٤

فرار عثمان در جنگ احد..... ۳٤٥

پایداری شگفت انگیز امام علی (علیه السلام)در جنگ حُنَین..... ۳٤٦

فرار عمر در جنگ حنین..... ۳٤۸

منابع..... ۳٥۱

ص: ٥

پیشگفتار

در بیان فضائل مولای عالم امیرالمومنین (علیه السلام) آیات و روایات بسیاری از لسان ائمه اطهار (علیهم السلام) بیان شده است که در بین آن ها زیارت غدیریه منحصر به فرد است. این زیارت دارای محتوای بسیار مهمی می باشد که می طلبد شیعیان و محبان آستان مقدس و ملکوتی امیرالمومنین (علیه السلام) با آن انس پیدا کنند و از جرعه های تولی و تبری این زیارت در حد توان خود سیراب شوند. یکی از ویژگی های خاص این زیارت، تولی و تبری می باشد و یکی از وجهه های ناشناخته ی امام هادی (علیه السلام)برائتی بودنِ ایشان است.

اما از آنجایی که این زیارت در بین شارحین معارف اهل بیت (علیهم السلام) مغفول مانده و تعداد کمی به شرح آن پرداخته اند، بر آن شدم تا به مدد امیرالمومنین (علیه السلام) و عنایات حضرت زهرا (علیها السلام) و اذن حضرت هادی (علیه السلام) و لطف و مرحمت حضرت حجةبن الحسن (علیه السلام) مطالبی را برای مشتاقان و دلباختگان آستان مقدس امیرالمومنین (علیه السلام)تهیه نمایم. زیرا بدون اذن و مرحمت این بزرگواران فهم و توانی نیست. باشد که مورد توجه حضرت زهرا (علیها السلام) و شیفتگان حضرت قرار بگیرد.

ص: ٦

«زیارت غدیریه از آنجا شروع شد»

حدیث غدیر یکی از استوارترین دلایل امامت علی بن ابی طالب (علیه السلام) به شمار می رود. تبیین و شفاف سازی امامت امیرمومنان (علیه السلام) بر پایه حدیث غدیر، دغدغه همیشگی ائمه (علیهم السلام)بود و با شیوه های گوناگون از آن بهره می گرفتند. گاهی به وسیله حدیث غدیر در مقابل مخالفان احتجاج می کردند. زیارت غدیریه امام هادی (علیه السلام)از ارزشمندترین و گرانبهاترین متون حدیثی شیعه در زیارت امیرمؤمنان(علیه السلام) است که مهم ترین محور آن، اثبات امامت و خلافت بلافصل امام علی (علیه السلام)با بیان ویژگی های برجسته و فضائل بی مانند و ابعاد مظلومیت آن حضرت با استناد به آیات قرآن و احادیث نبوی و مسلمات تاریخی است.

زیارت غدیریه به وسیله بزرگان و نواب خاص امام زمان (علیه السلام)گزارش شده است، از این رو به لحاظ سندی، بسیار محکم و استوار است و از نظر دلالی نیز به سبب استناد به آیات مختلف قرآنی و روایات معتبر نبوی و مسلمات تاریخی، اتقان بالایی دارد.

غدیرخم سند حقانیت شیعه و سند خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) است و ائمه (علیهم السلام) نیز به بیان آن و زنده نگه داشتن آن اهتمام داشتند. در روزگار امام هادی (علیه السلام) خفقان سختی برای شیعه بود و حضرت در حصار خلیفه ملعون عباسی قرار داشت. معتصم، خلیفه عباسی، امام هادی (علیه السلام) را از مدینه به سامرا فراخواند. در آن روزها ایام عید سعید غدیر فرا رسید و حضرت

ص: ۷

امام هادی (علیه السلام) از موقعیت استفاده کرده و برای زیارت امیرالمومنین (علیه السلام) راهی نجف اشرف شدند و حرم مطهر مولا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را زیارت کردند و با صدور این زیارت نامه به معرفی فضائل حضرت امیرالمومنین (علیه السلام)که در آیات قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم السلام) به آنها اشاره شده است پرداختند که متن آن از دیرباز به زیارت غدیریه مشهور شده است.

ص: ۸

سند زیارت غدیریه

در مورد سندیت این روایت و معتبر بودن آن هیچ شکی نیست و در کتب و مقالات به آن پرداخته شده است اما در اینجا مختصرا به آن اشاره می شود:

«زیارة اخری لمولانا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه مختصة بیوم الغدیر...اَخْبَرَنِی الْفَقِیهُ الْاَجَلُّ اَبُوالْفَضْلِ شَاذَانُ بْنُ جَبْرَئِیلَ الْقُمِّیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ الْفَقِیهِ الْعِمَادِ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِی

الْقَاسِمِ الطَّبَرِیِّ، عَنْ اَبِی عَلِیٍّ، عَنْ وَالِدِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ اَبِی الْقَاسِمِ جَعْفَرِ بْنِ قُولَوَیْهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ الْکُلَیْنِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ اِبْرَاهِیمَ، عَنْ اَبِیهِ، عَنْ اَبِی الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ وَ عُثْمَانَ بْنِ سَعِیدٍ الْعَمْرِیِّ، عَنْ اَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْعَسْکَرِیِّ، عَنْ اَبِیهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا، وَ ذَکَرَ اَنَّهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ زَارَ بِهَا فِی یَوْمِ الْغَدِیرِ فِی السَّنَةِ الَّتِی اَشْخَصَهُ الْمُعْتَصِمُ. تَقِفُ عَلَیْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ تَقُولُ: السَّلَامُ عَلَی مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ وَ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ (صلی الله علیه و آله و سلم)... السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ...».(۱)

این زیارت اولین بار توسط محمد بن جعفر مشهدی در کتاب «المزار» به ثبت رسید و محدثان بعدی، تماماً از او نقل کردند. این زیارت به لحاظ سند، از اعتبار بسیار قابل توجهی برخوردار است. تنها مشکلی که برخی ذکر کرده اند، مجهول بودن «مشهدی» به عنوان مؤلف و انتساب کتاب «المزار» به وی می باشد.

ص: ۹

۱- المزار الکبیر (لابن المشهدي)، ص: ۲۶۳

بررسی شخصیت نویسنده «المزار» و اعتبار او

مؤلف کتاب، ابوعبدالله محمد بن جعفر بن علی است. از او به «ابن المشهدی» «المشهدی» و «الحائری» هم یاد می شود. تعدادی از عالمان امامی تنها از او و کتاب «المزار» نام برده اند. عده ای هم او را با اوصافی مانند: «الامام السعید، محدث، صدوق» ستوده اند. علمایی هم چون:

۱. سید بن طاووس(رحمه الله)

علامه مجلسی(رحمه الله) در فصل دوم از مقدمه بحار می نویسد:

«و المزار الکبیر یعلم من کیفیة اسناده انه کتاب معتبر وقد اخذ منه السیدان ابنا طاوس کثیرا من الاخبار والزیارات؛ (۱)

از کیفیت اسناد کتاب مزار کبیر دانسته می شود که آن کتاب معتبری است. سید بن طاووس و برادرزاده او بسیاری از اخبار و روایات را از این کتاب بر گرفتند».

از این سخن علامه می توان اعتماد سید بن طاووس نسبت به مشهدی را استفاده نمود. زیرا اعتماد ابن طاووس نسبت به کتاب «المزار»، دلالت بر معتبر بودن مؤلف آن در نزد وی دارد. این مطلب از آن جهت اهمیت دارد که ابن طاووس، معاصر مشهدی به حساب می آید و دانشمندان رجال شناس از جمله آیت الله خوئی در مقدمه کتاب رجالی اش، بیان داشتند که توثیقات معاصرین نسبت به هم پذیرفته شده است.

۲. شهید اول(رحمه الله)

مطابق گزارش علامه مجلسی(رحمه الله)، در اجازه نامه شهید اول به شمس الدین محمد بن الشیخ، از مشهدی با این عنوان یاد می کند:

«الشیخ الامام السعید ابی عبدالله محمد بن جعفر المشهدی رحمه الله؛ (۲)

شیخ، امام سعادتمند ابی عبدالله محمد بن جعفر مشهدی که رحمت خدا بر او باد».

۱- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۳۵

۲- همان، ج ۱۰٤، ص: ۱۹۷

۳. شهید ثانی(رحمه الله)

«شهید ثانی در اجازه نامه اش به پدر شیخ بهایی، از مشهدی با لقب «الشیخ السعید ابی عبدالله محمد بن جعفر المشهدی» یاد کرد».(۱)

٤. صاحب وسائل

شیخ حر عاملی(رحمه الله) درباره او می نویسد:

«الشیخ محمد بن جعفر المشهدی کان فاضلا محدثا صدوقا له کتب یروی عن شاذان بن جبرئیل القمی؛ (۲)

محمد بن جعفر مشهدی انسانی فاضل، محدث و راستگو بود. او دارای کتاب هایی است و از شاذان بن جبرئیل قمی روایت می کند».

٥. آقا بزرگ طهرانی

آقا بزرگ به مناسبت ذکر کتاب «الاستبصار» شیخ طوسی از مشهدی و کتاب «المزار» نام می برد. او می نویسد:

«وقد طبع (الاستبصار للشیخ الطوسی) بالهند وفی ایران والنسخة المقابلة بخط الشیخ الطوسی توجد فی خزانة کتب الشیخ هادی آل کاشف الغطاء لکنها لیست تامة بل الموجود من اول الکتاب الی آخر کتاب الصلاة بخط الشیخ جعفر بن علی بن جعفر المشهدی والد الشیخ محمد ابن جعفر المشهدی مؤلف المزار المشهور بمزار محمد ابن المشهدی؛ (۳)

استبصار شیخ طوسی در هند و ایران به طبع رسید و نسخه ای را که با خط شیخ طوسی مقابله شد، در کتابخانه شیخ هادی آل کاشف الغطاء وجود دارد. این نسخه کامل نیست بلکه از اول کتاب تا آخر کتاب الصلاة از آن وجود دارد که به خط شیخ جعفر بن علی بن جعفر مشهدی، پدر شیخ

محمد بن جعفر مشهدی، مؤلف کتاب «المزار» که به مزار محمد بن مشهدی شهرت دارد، می باشد».

ص: ۱۱

۱- رسائل الشهید الثاني، ج۲ ص۱۱۲۵
۲- أمل الآمل، ج۲ ص۲۵۳
۳- الذّریعة إلی تصانیف الشّیعة ط اسماعیلیان، ج۲ ص۱۳

٦. سید محسن امین

صاحب اعیان الشیعه می نویسد:

«ابو عبدالله محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی الحائری المعروف بمحمد بن المشهدی شیخ جلیل متبحر محدث صدوق هو صاحب کتاب المزار المشهور بمزار محمد ابن المشهدی والمزار الکبیر؛ (۱)

ابوعبدالله محمدبن جعفر بن علی جعفر مشهدی حائری که به محمد بن المشهدی معروف است، شیخ بزرگ، متبحر، محدث و صدوق است. او صاحب کتاب «المزار» است که به مزار محمد بن المشهدی و المزار الکبیر مشهور است».

اعتبار «المزار» نزد عالمان امامی

جستجو در منابع امامیه، حکایت از اعتماد عالمان امامی به کتاب «المزار» مشهدی دارد؛ من جمله:

۱. ابن طاووس و برادرزاده اش

سیدبن طاووس که هم عصر مشهدی است و هم چنین برادرزاده او سید عبدالکریم بن طاووس روایات فراوانی را مطابق گزارش مجلسی از «المزار» نقل کردند. این مطلب به نوبه خود می تواند حاکی از اعتماد این دو عالم نسبت به کتاب مذکور باشد. علامه مجلسی(رحمه الله) در فصل اول از مقدمه بحارالانوار می نویسد:

«الفصل الاول: فی بیان الاصول والکتب الماخوذ منها وهی... کتاب کبیر فی الزیارات تالیف محمد بن المشهدی کما یظهر من تالیفات السید ابن طاوس واعتمد علیه ومدحه وسمیناه بالمزار الکبیر؛ (۲)

فصل نخست در بیان اصول و کتاب هایی است که روایات بحارالانوار از آن کتاب ها گرفته شده است... یکی از این ها کتاب بزرگی است که در باب زیارات نوشته شده است و آن گونه که از تالیفات سید بن طاووس بر می آید این کتاب نوشته محمدبن المشهدی است. سید بن طاووس بر آن اعتماد داشت و آن را ستود. ما این کتاب را «المزار الکبیر» نام نهادیم».

در فصل دوم از مقدمه بحارالانوار می نویسد:

ص: ۱۲

۱- أعیان الشیعة، ج۹ ص۲۰۲

۲- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ٦

«والمزار الکبیر یعلم من کیفیة اسناده انه کتاب معتبر وقد اخذ منه السیدان ابنا طاوس کثیرا من الاخبار والزیارات؛ (۱)

از کیفیت اسناد کتاب مزار کبیر دانسته می شود که آن کتاب معتبری است. سیدبن طاووس و برادرزاده او بسیاری از اخبار و روایات را از این کتاب برگرفتند».

نمونه هایی از روایت ابن طاووس از المزار

سید عبدالکریم بن طاووس در کتاب «فرحة الغَری» زیارت غدیریه امام هادی (علیه السلام) را همان گونه که در «المزار» مشهدی آمده با همان سند و متن آورده است:

«واخبرنی والدی وعمی عن محمد بن نما عن محمد بن جعفر (المشهدی) عن شاذان بن جبرئیل القمی عن الفقیه العماد بن محمد بن القاسم الطبری عن ابی علی عن والده محمد بن الحسن الطوسی عن الشیخ المفید محمد بن محمد بن النعمان عن ابی القاسم جعفر بن قولویه عن محمد بن یعقوب الکلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابی القاسم بن دوخ (روح) وعثمان بن سعید العمری عن ابی محمد الحسن بن علی العسکری عن ابیه صلوات الله علیه وذکر انه زار بها فی یوم الغدیر فی السنة التی اشخصه فیها المعتصم...».(۲)

نکته قابل توجه این که مؤلف، این روایت را از عمویش نقل می کند. به نظر می رسد مقصود همان ابن طاووس معروف «سید رضی الدین بن طاووس» باشد. بنابراین می توان غدیریه امام هادی (علیه السلام)را علاوه بر نقل مؤلف «فرحة الغری»، از جمله نقل های سید بن طاووس از «المزار» نیز به شمار آورد.

مؤلف «فرحة الغری» در یک جا از کتاب این گونه می آورد:

«و ذکر محمد المشهدی فی مزاره: ان الصادق (علیه السلام) علم محمد بن مسلم الثقفی هذه الزیارة: اذا اتیت مشهد امیرالمؤمنین (علیه السلام)فاغتسل غسل الزیارة...». (۳)

او در جای دیگر آورده است:

ص: ۱۳

۱- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۳۵
۲- فرحة الغری فی تعیین قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ص۱۳٦
۳- همان، ص۱۲۰

«و ذکر محمد بن المشهدی فی مزاره ما صورته...». (۱)

باید دانست که نقل سیدبن طاووس و برادرزاده او از کتاب «المزار» مشهدی، از این جهت قابل توجه است که سید رضی الدین هم عصر مشهدی است و کتابخانه با اهمیتی نیز در اختیار داشت و سید عبدالکریم بن طاووس هم در دوران نزدیک به او بوده است. با توجه به این مطلب، باید گفت اولاً: به احتمال قوی این کتاب نزد آن ها وجود داشته. ثانیاً: مولف نزد آن ها معلوم بوده است. ثالثاً: با توجه به کثرت نقلی که در گزارش علامه مجلسی بدان اشاره شد، این دو نفر به کتاب «المزار» مشهدی اعتماد داشته اند.

۲. محدث نوری(رحمه الله)

محدث نوری «المزار» مشهدی را از جمله کتاب های مورد اعتماد اصحاب می داند و می نویسد:

«الشیخ الجلیل السعید المتبحر ابو عبدالله محمد بن جعفر بنعلی بن جعفر المشهدی الحائری المعروف بمحمد بن المشهدی وابنالمشهدی مؤلف المزار المشهور الذی اعتمد علیه اصحابنا الابرار؛ (۲)

شیخ جلیل و متبحر ابوعبدالله محمد بن جعفر مشهدی حائری که به محمد بن المشهدی و ابن المشهدی شهرت دارد، صاحب کتاب مشهور «المزار» است که اصحاب ما بدان کتاب اعتماد داشتند».

۳. شیخ حر عاملی(رحمه الله)

آن گونه که از گزارش شیخ حر عاملی در خاتمه وسائل الشیعه بر می آید او به برخی از کتاب های معتبر دسترسی نداشت اما به واسطه کتاب های مورد اعتماد دیگر، از آن نقل کرده است. کتاب «المزار» مشهدی در زمره این دست از کتاب هاست. بنابراین؛ هر چند ایشان به کتاب «المزار» دسترسی نداشت، اما در نظر او مورد اعتماد بوده است:

١- فرحة الغری فی تعیین قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، ص١٢٣

٢- خاتمة مستدرك الوسائل، ج٣ ص١٩

«و اما الکتب المعتمدة التی نقلنا منها بالواسطة ولم تصل الینا ولکن نقل منها الصدوق والشیخ... وغیرهم فهی کثیرة جدا ونحن نذکر هنا جملة مما صرحوا باسمه عند النقل منه ونقلنا نحن عنهم عنه: فمن ذلک... کتاب المزار لمحمد بن المشهدی؛ (١)

اما کتاب های مورد اعتماد که از آن ها با واسطه نقل کردیم و در دسترس ما نبود اما صدوق، شیخ و... از آن نقل نمودند، فراوان است. ما در اینجا دسته ای از آنها را که به اسمشان هنگام نقل تصریح کردند و ما از آنها نقل کردیم را می آوریم. از جمله این کتاب ها، کتاب مزار محمد بن المشهدی است».

بررسی شرح حال راویان

بعد از بیان شرح حال مؤلف کتاب المزار و اثبات انتساب این کتاب شریف به وی، در این بخش به بررسی راویان موجود در سند این روایت می پردازیم:

١. شاذان بن جبرئیل قمی(رحمه الله)

مشهدی در مقدمه «المزار» می گوید روایات کتابش را از طریق مشایخ ثقات، آورده است. «فَاِنِّی قَدْ جَمَعْتُ فِی کِتَابِی هَذَا مِنْ فُنُونِ الزِّیَارَاتِ... مِمَّا اتَّصَلَتْ بِهِ مِنْ ثِقَاتِ الرُّوَاة».

بنا به شهادت مؤلف، شیخ او شاذان بن جبرئیل مورد وثوق است. علاوه بر آن که شهید اول در کتاب «ذکری» از او با عنوان «من اجلاء فقهائنا» یاد می کند:

«ذکر الشیخ أبو الفضل شاذان بن جبرئیل القمي- و هو من أجلاء فقهائنا». (۲)

۲. محمد بن ابوالقاسم طبری(رحمه الله)

وی نیز از جمله مشایخ بلاواسطه مشهدی به شمار می رود و در باب «زیارة ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) فی یوم عاشوراء» از او روایت می آورد.(۳) شیخ منتجب الدین در فهرست خود می گوید:

«الشیخ الامام عماد الدین محمد بن ابی القاسم الطبری الاملی الکجی فقیه، ثقة؛ (٤)

۱- . تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشّریعة، ج۲٤ ص۱٦۰

۲- ذکری الشیعة في أحکام الشریعة، ج ۳ ص ۱٦٤

۳- المزار، ج۱ ص٤۷۳

٤- فهرست منتجب الدین، ص۱۰۷

عمادالدین محمد بن ابی القاسم طبری آملی، فقیه و مورد وثوق است».

۳. ابوعلی حسن بن محمد(رحمه الله)

راوی بعدی ابوعلی حسن بن محمد طوسی، فرزند شیخ طوسی است.

منتجب الدین درباره او می گوید:

«الشیخ الجلیل ابو علی الحسن بن الشیخ الجلیل الموفق ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی فقیه، ثقة؛ (۱)

شیخ جلیل ابوعلی فرزند ابوجعفر طوسی، فقیه و مورد وثوق است».

در «الیقین» سید بن طاووس از او با عنوان «الشیخ المفید» تعبیر شده است.(۲) در «روضة المتقین» مجلسی ، از وی با الفاظی چون «الشیخ الجلیل الفقیه النبیه» یاد شده است.(۳)

٤. شیخ طوسی(رحمه الله)

راوی بعدی شیخ طوسی است. عظمت و شکوه او در میان عالمان امامی بر کسی پوشیده نیست. علامه حلی درباره شخصیت او می گوید:

«محمد بن الحسن بن علی الطوسی ابو جعفر شیخ الامامیة قدس الله روحه، رئیس الطائفة، جلیل القدر، عظیم المنزلة، ثقة عین، صدوق؛ (٤)

محمد بن حسن طوسی، ابوجعفر، شیخ فرقه امامیه، رئیس طایفه، مردی جلیل القدر، دارای جایگاه بلند، مورد وثوق و راستگو بود».

٥. شیخ مفید(رحمه الله)

شیخ مفید راوی بعدی است. جایگاه فاخر او در میان دانشمندان امامی، شهره است. نجاشی به هنگام معرفی او می نویسد:

«محمد بن محمد بن النعمان... شیخنا واستاذنا فضله اشهر من ان یوصف فی الفقه والکلام والروایة والثقة والعلم؛ (۵)

۱- فهرست منتجب الدین، ص٤٦

۲- الیقین باختصاص مولانا علی بامرة المؤمنین، ص۲۸۰

۳- روضة المتقین في شرح من لا یحضره الفقیه(ط- القدیمة)، ج۱ ص۲٤

٤- خلاصة الاقوال، ص ۲٤۹

۵- رجال النجاشي، ص۳۹۹

محمد بن محمد بن نعمان... شیخ و استاد ما است و فضل او در فقه، کلام، روایت، وثاقت و دانش، مشهورتر از آن است که توصیف گردد».

٦. ابن قولویه(رحمه الله)

ابن قولویه راوی دیگر است. او همان صاحب «کامل الزیارات» است و در میان اندیشمندان امامی جایگاه بلندی را به خود اختصاص داده است. نجاشی پیرامون شخصیت او آورده است:

«جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه ابو القاسم...من ثقات اصحابنا واجلائهم فی الحدیث والفقه... وکل ما یوصف به الناس من جمیل وثقة وفقه فهو فوقه؛(۱)

جعفر بن محمد بن قولویه ابوالقاسم، یکی از افراد مورد وثوق و بزرگان اصحاب ما در حدیث و فقه است. هر آنچه از زیبایی و وثاقت و فقاهت که دیگران بدان ستوده می شوند، او بالاتر از آن است».

۷. کلینی(رحمه الله)

کلینی صاحب کتاب «الکافی» به عنوان راوی بعدی از این سلسله است. جایگاه پر آوازه او هر کسی را بی نیاز از بیان می کند. نجاشی او را به بهترین وجه می ستاید:

«محمد بن یعقوب بن اسحاق ابو جعفر الکلینی شیخ اصحابنا فی وقته بالری و وجههم وکان اوثق الناس فی الحدیث واثبتهم؛ (۲)

محمد بن یعقوب کلینی، بزرگ فرقه امامیه به روزگار خود در شهر ری بود. او موثق ترین و با دقت ترین محدثان از لحاظ ضبط حدیث بوده است».

۸. علی بن ابراهیم(رحمه الله)

علی بن ابراهیم که راوی بعدی است، نزد امامیه مورد اعتماد است. نجاشی می گوید:

«علی بن ابراهیم بن هاشم ثقة فی الحدیث ثبت معتمد صحیح المذهب؛ (۳)

علی بن ابراهیم، انسانی مورد وثوق در حدیث است. او فردی ثابت قدم، مورد اعتماد و دارای مذهبی درست است».

۱- رجال النجاشي، ص۱۲۳

۲- همان، ص۳۳۷

۳- همان، ص۲٦۰

۹. ابراهیم بن هاشم(رحمه الله)

راوی بعدی ابراهیم بن هاشم است. آیت الله خویی در شرح حال او می نویسد:

«لا ینبغی الشک فی وثاقة ابراهیم بن هاشم ویدل علی ذلک عدة امور: الاول: انه روی عنه ابنه علی فی تفسیره کثیرا وقد التزم فی اول کتابه بان ما یذکره فیه قد انتهی الیه بواسطة الثقات. الثانی: ان السید ابن طاووس ادعی الاتفاق علی وثاقته. الثالث: انه اول من نشر حدیث الکوفیین بقم والقمیون قد اعتمدوا علی روایاته وفیهم من هو مستصعب فی امر الحدیث فلو کان فیه شائبة الغمز لم یکن یتسالم علی اخذ الروایة عنه وقبول قوله؛ (۱)

هیچ تردیدی در وثاقت ابراهیم بن هاشم وجود ندارد به دلیل آنکه:اولا: فرزند او (علی بن ابراهیم) در تفسیرش از او روایت کرده است و او ملتزم شده که از افراد مورد وثوق در تفسیرش روایت کند. ثانیا: سید بن طاووس ادعا کرده که وثاقت ابراهیم بن هاشم اجماعی است. ثالثا: او اولین نفری بوده که احادیث اهل بیت (علیهم السّلام) را در قم آورده و قمی ها به روایات او اعتماد داشتند در حالی که در میان قمی ها افرادی بودند که در امر حدیث سخت گیر بودند و اگر او را مورد اعتماد نمی دانستند این چنین احادیث او مورد قبول در میان آنان نبود».

۱۰. عثمان بن سعید(رحمه الله) و ابوالقاسم بن روح(رحمه الله)

در این طبقه دو راوی وجود دارد. هر دو از نائبان امام مهدی (علیه السلام)در روزگار غیبت صغری می باشند. شیخ طوسی عثمان بن سعید را به بزرگی توصیف می کند:

«عثمان بن سعید العمری الزیات... جلیل القدر ثقة وکیله (علیه السلام)؛ (۲)

عثمان بن سعید عَمری، انسانی بزرگ و مورد وثوق و وکیل امام است».

آیت الله خوئی(رحمه الله) درباره ابوالقاسم بن روح می گوید:

«الحسین بن روح: النوبختی ابو القاسم: هو احد السفراء و النواب الخاصة، للامام الثانی عشر (علیه السلام) و شهرة جلالته و عظمته اغنتنا عن الاطالة فی شانه؛ (۳)

۱- معجم رجال الحديث، ج۱ ص۲۹۱

۲- رجال الطوسي - ط جماعة المدرسين، ص٤٠١

۳- معجم رجال الحديث، ج٦ ص ۲۵۷

حسین بن روح نوبختی، ابوالقاسم، یکی از نائبان خاص امام دوازدهم (علیه السلام) است. شهرت جلالت و عظمت او ما را از طولانی کردن بحث پیرامون شخصیت او بی نیاز می کند». (۱)

نکته پایانی:

شیخ عباس قمی نیز این زیارت را در کتاب مفاتیح الجنان خود آورده است که در وثاقت او هیچ شکی نیست. شرح حال او چنین است: عباس قمی (۱۲۹٤-۱۳۵۹ ه.ق)، فرزند حاج محمدرضا قمی، مشهور به شیخ عباس قمی و محدث قمی از عالمان، محدثان، مورخان و خطیبان شیعه در قرن چهارده هجری قمری بود. محدث قمی در حوزه علمیه قم، نجف و مشهد تحصیلات علمی خود را گذرانده و نزد اساتیدی چون حاج میرزا محمد ارباب قمی و محدث نوری تلمذ کرده است. وی در تاریخ، رجال، تراجم، علوم قرآن، اخلاق، عقاید و علم حدیث تالیفات بسیاری دارد. کتاب های مفاتیح الجنان، منتهی الآمال، سفینة البحار و نفس المهموم از مشهورترین تالیفات ایشان است. شیخ عباس در سال ۱۳۵۹ هجری قمری در نجف درگذشت و در حرم مطهر و مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) دفن شد.

۱- موسسه ولی عصر، برگرفته از مقاله «پژوهشی پیرامون سند غدیریه امام هادی (علیه السلام)».

تعریف «زیارت»

گاهی در کتب ادعیه می خوانیم زیارت عاشورا، زیارت آل یاسین و یا زیارت جامعه کبیره و گاهی هم می شنویم که شخصی می گوید می خواهم به زیارت سیدالشهدا (علیه السلام) و یا زیارت دیگر ائمه معصومین (علیهم السلام) مشرف شوم. اما برایمان سوال می شود زیارت به چه معنایی است؟ به معنای واژه زیارت زیاد توجه نمی شود. برداشتی که انسان از زیارت می کند همان حضور فیزیکی درحرم امام معصوم است و گاهی زائر استلام(۱) را زیارت می داند و در هنگام تعریف از سفر زیارت برای دیگران، می گوید توانستم زیارت کنم! لذا در ابتدای شرح متن زیارت غدیریه به تبیین معنای زیارت می پردازیم.

بررسی واژه «زیارت»

واژه «زیارت» از «زَور» گرفته شده است. در قاموس آمده است: «زور»: بفتح (ز) قصد و میل است. از اقرب الموارد روشن می شود که «زور» از باب «نصر ینصر» به معنی «قصد» است و زیارت نیز از آن است مثل «حَتَّی زُرْتُمُ الْمَقابِرَ(۲)» و از باب «علم یعلم» و «کرم یکرم: به معنی «میل و انحراف» است مثل «وَ تَرَی الشَّمْسَ إِذا طَلَعَتْ تَزاوَرُ عَنْ کَهْفِهِمْ ... ذاتَ

۱- لمس و بوسه زدن به به قصد تبرک.

۲- تکاثر،۲

الشِّمالِ ...(۱)». یعنی می بینی آفتاب را از غار آنها به طرف شمال میل می کند و زور بضم (ز) به معنی دروغ است «فَقَدْ جاؤُ ظُلْماً وَ زُوراً(۲)».(۳)

ابن فارس واژه شناس معروف در کتاب معجم مقاییس اللغة می نویسد:

«الزاء و الواو و الراء، أصل واحد يدلّ على الميل والعدول... و مِنَ البابِ : الزّائِرُ ؛ لِأَنَّهُ إذا زارَک فَقَد عَدَلَ عَن غَيرِک؛(٤)

«زا» و «واو» و «را» (زور) ، ریشه ای است که دلالت بر تمایل و انصراف دارد. زائر از همین ریشه است. زیرا وقتی زائر، تو را زیارت کند، از دیگری روی گردانده است».

ابن منظور نیز این معنا را تأیید می کند:

«زارَ فُلانٌ فُلانا ، أی : مالَ إلَيهِ؛ (٥)

فلانی، فلانی را زیارت کرد، یعنی به او روی آورد».

این واژه که از حروف «ز»، «و» و «ر» تشکیل شده، نشان دهنده تمایل و عدول است. حالِ زائر نیز از همین مقوله است؛ چرا که وقتی فردی به زیارت فرد دیگری می رود، تمایل به سوی او یافته و از دیگران عدول می کند. زائر یعنی کسی که به یک طرف میل پیدا می کند و از ماسوای آن عدول می نماید. پس واژه «زَور» به معنای میل و عدول است. برای مثال، زائری که به آستان بوسی و زیارت امام رضا (علیه السلام) شرفیاب می شود در واقع به حضرت میل نموده و خود را با تمام وجود در محضر آن حضرت می بیند و از ماسوای آن بزرگوار عدول و اعراض می کند.

محدّث بزرگوار شیخ طریحی در مجمع البحرین می نویسد: در دعایی آمده است:

«اللهمَّ اجعلني من زوّارك؛ (٦)

خدایا! مرا از زائران خود قرار بده».

۱- کهف، ۱۷

۲- فرقان، ٤

۳- . قاموس قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۹

٤- . معجم مقاييس اللّغة، ج ۳ ص ۳٦

٥- . لسان العرب، ج ٤ ص ۳۳٥

٦- . مجمع البحرين، ج۲ ص ۳۰٤

این دعا چه معنایی دارد؟ چرا که خدای متعال جسم نیست تا مکانی خاصّ و جهتی معیّن داشته باشد؛ لذا معنای دعا چنین است: خدایا، مرا آن چنان قرار بده که فقط به تو تمایل و توجّه داشته باشم.

وقتی انسان به خدا تمایل نمود، در واقع از ماسوای حضرت باری تعالی اعراض و عدول کرده است و از کسانی شده که به آن درگاه با شکوه پناه آورده، از او یاری طلبیده و کاری با ماسوای او ندارد. صاحب مجمع البحرین در ادامه می نویسد: در حدیث آمده است:

«من فعل كذا فقد زار اللّه في عرشه؛(۱)

هر که فلان عمل را انجام دهد، خدا را در عرش خودش زیارت کرده است».

یعنی خدا را قصد کرده و به او تمایل نموده و از ماسوای خدا عدول و اعراض کرده است. به سخن دیگر، اثر این عمل چنین است که خدای تعالی این شخص را به خود اختصاص می دهد، تمایل او را به سوی خودش قرار داده و او را از ماسوای خود منقطع می نماید. زیارت در حقیقت، حضور حقیقی زائر نزد زیارت شونده است. از این رو در بعضی کلمات آمده: «الزيارة حضور الزائر عند المزور». بعضی گمان می کنند که این حضور همان حضور ظاهری جسمی است و حال این که روایاتی برای زیارت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیهم السلام) از راه دور داریم که نشان می دهد مراد، حضور واقعی قلبی است که همان «میل» و «توجّه» است و

تحقق عنوان «زیارت» و ترتّب آثار آن، دائر مدار حضور و توجّه باطنی است. از این رو خیلی از اوقات انسان در زیارتگاه حضور بدنی دارد امّا چون قلب او و فکرش در جای دیگر است اثری بر آن حضور بار نمی شود. به راستی چه مقام والا و با شکوهی است که تمام تمایل و توجّه انسان فقط به سوی خداوند متعال باشد به گونه ای که همواره به طرف حضرت حق حرکت کند، ماسوای او را پشت سر قرار دهد و از هر آن چه جز اوست عدول نماید که در نتیجه، چنین انسانی ممحّض و خالص در خداوند متعال می گردد. اگر خداوند این کار را با انسانی انجام دهد و او را بپذیرد، او را از «مخلَصین» (خالص شدگان) برای خود قرار داده است .این چه مقام والایی است، مقامی که تمام تلاشگران راه توحید در پی آن بوده اند و اساساً هدف همین بوده است.(۲)

۱- . مجمع البحرین،ج۲ ص ۳۰٤

۲- . با پیشوایان هدایتگر، ج۱ص۲۹

خلاصه کلام

هنگامی که ما از دور یا نزدیک و یا کنار مضجع شریف امام معصوم (علیه السلام) مشغول به زیارت می شویم تمامی حواس خود را از «ماخلق الله» و تعلقات دنیوی خارج نموده و آن را مایل به امام معصوم (علیه السلام) کرده و با ایشان سخن می گوییم. حال آن سخن، متن زیارت نامه باشد و یا حرف دل.

زنده بودن امامان معصوم (علیهم السلام)

بنابر دلالت آیات و روایات، ما معتقدیم که انبیای الهی و اوصیای آن ها زنده هستند. آن بزرگواران زائران خویش را می شناسند و به آن ها عنایت دارند. در کامل الزیارات آمده است حضرت امام صادق (علیه السلام)درباره حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) فرمود:

«وإنّه لينظر إلى زوّاره، فهو أعرف بهم وبأسمائهم وأسماء آبائهم وما في رحالهم من أحدهم بولده، وإنّه لينظر إلى من يبكيه فيستغفر له ويسأل أباه الاستغفار له ويقول له: أيّها الباكي! لو علمت ما أعدّ اللّه لك لفرحت أكثر ممّا حزنت، وإنّه ليستغفر له من كلّ ذنب وخطيئة؛(۱)

آن بزرگوار به زائران خود می نگرد و به اسامی آن ها، پدرانشان و آن چه در بارهایشان دارند، آگاه تر از آنان به فرزندانشان است. آن حضرت به گریه کنندگان خود می نگرد و برای آنان درخواست آمرزش می کند و از پدر بزرگوارش نیز می خواهد که برای آنان طلب آمرزش کند و به گریه کنندگانش می فرماید: ای کسی که برای من گریه می کنی، اگر بدانی خداوند چه نعمت هایی برای تو آماده کرده، به یقین سرور و شادی تو بیش از اندوهت خواهد بود. به راستی که خداوند متعال تمام گناهان و لغزش های تو را می آمرزد».

البتّه این اعتقاد و نقل این روایات اختصاص به شیعه ندارد بلکه اهل تسنن نیز به زنده بود انبیاء و اولیاء معتقدند و جلال الدین سیوطی در این مسئله کتاب نوشته است و در متون حدیثی خود نیز از بزرگانشان در این موضوع احادیثی را از رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند. از جمله آن روایات،حضرت فرمود:

«قال النبي (صلى الله عليه و آله و سلم): من زارني بعد موتي فكأنما زارني في حياتي؛(۲)

کسی که بعد از موتم مرا زیارت کند گویا مرا در حال حیاتم زیارت کرده».

۱- .کامل الزیارات، النص، ص ۱۰۳

۲- . مختصر تاریخ دمشق، ج۲ ،ص٤٠٦

«مَنْ زَارَنِي بَعْدَ وَفَاتِي كَانَ كَمَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي وَ كُنْتُ لَهُ شَهِيداً وَ شَافِعاً يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ؛(۱)

کسی که بعد از موتم مرا زیارت کند گویا مرا در حال حیاتم زیارت کرده و من در روز قیامت برای وی شاهد و شافع خواهم بود».

و در حدیث دیگری فرمود:

«مَنْ سَلَّمَ عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ قَبْرِی سَمِعْتُهُ وَ مَنْ سَلَّمَ عَلَيَّ مِنْ بَعيدٍ بُلِّغْتُهُ؛(۲)

هر کس از کنار قبرم بر من سلام دهد، آن را می شنوم و هر کس از دور بر من سلام دهد، آن را به من می رسانند».

از فرقه ضاله وهابیّت که چشم بپوشیم، این عقیده همه مسلمانان است. شاید جامع ترین سخن در این مورد کلام شیخ مفید(رحمه الله)باشد که فرموده است:

«وإنّ رسول اللّه والأئمّة من عترته خاصّةً، لا يخفى عليهم بعد الوفاة أحوال شيعتهم في دار الدنيا بإعلام اللّه تعالى لهم ذلك، حالاً بعد حال، ويسمعون كلام المناجي لهم في مشاهدهم المكرّمة العظام، بلطيفة من لطائف اللّه تعالى ينبئهم بها من جمهور العباد وتبلغهم المناجاة من بُعد، كما جاءت به الرواية؛(۳)

به راستی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان از عترت آن بزرگوار - به خصوص - پس از وفاتشان از حالات شیعیانشان آگاه بوده و احوال آن ها بر ایشان مخفی نیست زیرا که خداوند متعال آن ها را لحظه به لحظه از حال شیعیانشان آگاه می کند. آنان سخن کسی را که در کنار قبور گرامی آن ها به نجوا می پردازد به عنایت ویژه ای از عنایت های خاص خدا می شنوند که خداوند

بدین وسیله آن ها را از عموم بندگان ممتاز ساخته و مناجات شیعیان را از راه دور به آن ها می رساند، آن سان که در روایت آمده است».

زیارت انبیا و حجت های الهی، زیارت خداست

محدّث جلیل القدر شیخ صدوق(رحمه الله)این گونه روایت می کند:

«زیارة اللّه زیارة أنبیائه وحُجَجه صلوات اللّه علیهم، من زارهم فقد زار اللّه عزوجلّ؛(٤)

زیارت خدا، همان زیارت پیامبران و حجّت های اوست. هر که آنان را زیارت کند، در واقع خدای تعالی را زیارت کرده است».

١- . کامل الزیارات، النص، ص ١٣

٢- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٩٧، ص ١٨٣

٣- . با پیشوایان هدایتگر، ج ١، ص٣١

٤- . مجمع البحرین، ج ٣، ص ٣٢٠

آری، زیارت پیامبران و پیشوایان معصوم (علیهم السلام)، همان زیارت خداوند متعال است چرا که در حدیثی می خوانیم که حضرتش می فرماید:

«من أطاعهم فقد أطاع اللّه و من عصاهم فقد عصی اللّه ومن تابعهم فقد تابع اللّه عزوجلّ؛(١)

هر که از آنان فرمان برد در واقع از خدا فرمان برده است و هر که از فرمان آنان سرپیچی کند در واقع از فرمان خدا سرپیچی نموده است و هر که از آنان پیروی نماید در حقیقت از خدا پیروی کرده است».

چنین ارتباطی میان خدای متعال از طرفی و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اکرم و اهل بیت آن حضرت (علیهم السلام) از طرف دیگر وجود دارد.

با توجّه به معنایی که از زیارت مطرح شد اگر کسی بخواهد خداوند متعال را زیارت کند بایستی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمّه اطهار (علیهم السلام) را زیارت نماید که البته توجه به این حضرات و اعراض از ماسوایِ آن ها، توجه به خدا و اعراض از ماسوایِ اوست.(۲)

۱- . مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۲۰

۲- . با پیشوایان هدایتگر، ج ۱،ص۳۳

«غدیر»

بررسی واژه «غدیر»

غدر«الغَدْر»: اخلال در چیزی و ترک عهد و پیمان نیز گفته می شود و از این معنی است واژه «غَادِر»جمعش «غَدَرَة» یعنی رونده و ترک کننده. «غَدَّار»: زیاد مکر و غدر کننده.

«أَغْدَر و غَدِیر»: آبی که سیلاب ها در گودی ها به جا می گذارند و به آن جاها می رسد، جمعش «غُدْر و غُدْرَان» است. «اسْتَغْدَرَ الغَدِیر؛ آب در برکه جمع شد». «غَدِیرَة؛ مویی که فرو هشته و رها می شود تا بلند شود»، جمعش «غَدَائِر غَادَرَهُ؛ ترکش کرد»، در آیات:«لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها(۱)»، «فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً(۲)». «غَدَرَتِ الشّاة؛ گوسفند عقب ماند». «هی غَدِرَة؛ او باز مانده است». «غَدِر»: سوراخ و شکاف در و دیوار برای نگاه کردن درون آن که مخصوص دیدن لقاح ستوران است و از این معنی می گویند:«ما أثبت غَدَرَ هذا الفرس؛ چه با ثبات است عمل این اسب»

و سپس این معنی و لفظ مثلی شده است برای کسی که پایدار و با ثبات است و می گویند: «ما أثبت غَدَرَهُ؛ در مردی و جوانمردی چقدر استوار و ثابت است».(۳)

با توجه به معنای لغوی غدیر می توان چنین گفت غدیر مکانی است که حدود ۷۰ هزار نفر فقط از مردم مدینه از زن و

۱- کهف،٤۹

۲- همان،٤۷

۳- مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص: ٦۸٦

مرد با امیرالمومنین (علیه السلام) بیعت کردند و دیری نپایید که بیعت شکستند و به دنبال ولایت شیطان رفتند و جالب این جاست که عده ای از همان زمان و در همان مکان غدیر بعد از بیعت با مولای متقیان (علیه السلام) بیعت خود را شکستند که می توان چنین برداشت کرد که بیعت آنان، بیعت منافقانه بوده است.

جغرافیای غدیر خم

«غدیر خم» نام ناحیه ای در میان مکه و مدینه است که بر سر راه حاجیان قرار دارد و به خاطر وجود برکه ای در این محل که در آن آب باران جمع می شده است به این نام شهرت یافته است. غدیر در ۳-٤ کیلومتری جحفه واقع شده و جحفه در ٦٤ کیلومتری مکه قرار دارد که یکی از میقات های پنجگانه است. در جحفه راه اهالی مصر، مدینه، عراق و شام از یکدیگر جدا می شود. غدیر خم به سبب وجود آب و چندین درخت کهنسال، محل توقف و استراحت کاروانیان بود؛ اما گرمایی طاقت فرسا داشت. غدیر خم در میان مسلمانان حائز اهمیت است زیرا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و

سلم)در موقع برگشتن ازحجه الوداع در این ناحیه خطبه ای ایراد کرد و در ضمن آن گفت : «من کنت مولاه فهذاعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادل حق معه حیث کان». شیعه علاوه بر احادیث دیگر با استناد به این حدیث و این واقعه مهم و غیرقابل انکار، حضرت علی (علیه السلام) را جانشین پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می داند.

ماجرای غدیر

در آخرین سال عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)مراسم حجة الوداع، با شکوه هر چه تمام تر در حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)به پایان رسید. قلب ها در هاله ای از روحانیت فرو رفته بود و لذت معنوی این عبادت بزرگ، هنوز در ذائقه جان ها انعکاس داشت. یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)که عدد آنها فوق العاده زیاد بود از خوشحالیِ درک این فیض و سعادت بزرگ، در پوست نمی گنجیدند.(۱)نه تنها مردم «مدینه» در این سفر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)را همراهی می کردند بلکه دیگر مسلمانان نیز از نقاط مختلف جزیره عربستان برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)بودند.

۱- تعداد همراهان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)را بعضی نود هزار و بعضی صد و چهارده هزار و بعضی صد و بیست هزار و بعضی صد و بیست و چهار هزار نفر نوشته اند.

آفتاب حجاز آتش بر کوه ها و دره ها می پاشید اما شیرینی این سفر روحانی بی نظیر، همه چیز را آسان می کرد. ظهر نزدیک شده بود؛ کم کم سرزمین «جُحفه» و سپس بیابان های خشک و سوزان «غدیر خم» از دور نمایان می شد. اینجا در حقیقت چهارراهی است که مردم سرزمین «حجاز» را از هم جدا می کند؛ راهی به سوی «مدینه» در شمال، راهی به سمت «عراق» در شرق و راهی به

سمت غرب و سرزمین «مصر» و راهی به سوی سرزمین «یمن» در جنوب پیش می رود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهمترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایانی در مأموریت های موفقیت آمیز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)بود از هم جدا شوند.

روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود و درست هشت روز از عید قربان می گذشت، ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به همراهان داده شد. مسلمانان با صدای بلند، آنهایی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند. خورشید از خط نصف النهار گذشت، مؤذّن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با صدای اللّه اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد. مردم به سرعت آماده نماز می شدند اما هوا به قدری داغ بود که بعضی مجبور بودند قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند در غیر این صورت ریگ های داغ بیابان و اشعه آفتاب، پا و سر آنها را ناراحت می کرد. نه سایبانی در صحرا به چشم می خورد و نه سبزه و گیاه و درختی، جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما، با سرسختی مبارزه می کردند. جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند، پارچه ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ترتیب دادند ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می خزید و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش می کرد؛ نماز ظهر تمام شد. مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه های کوچکی که با خود حمل می کردند پناهنده شوند ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شد، خود را آماده کنند. کسانی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابلای جمعیت نمی توانستند مشاهده کنند. لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فراز آن قرار گرفت. نخست حمد و سپاس پروردگار را به جا آورد و خود را به خدا سپرد سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود: من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده از میان

شما می روم! من مسئولم شما هم مسئولید! شما درباره من چگونه شهادت می دهید؟ مردم صدا بلند کرده گفتند: «نَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ جَهَدْتَ فَجَزاکَ اللّه خَیْر؛ ما گواهی می دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیر خواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی، خداوند تو را جزای خیر دهد». سپس فرمود: آیا شما به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز گواهی نمی دهید؟! همه گفتند: آری، گواهی می دهیم. فرمود: خداوندا گواه باش! بار دیگر فرمود: ای مردم! آیا صدای مرا می شنوید؟... گفتند: آری، و به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما به یادگار می گذارم چه خواهید کرد؟ یکی از میان جمعیت صدا زد کدام دو چیز گرانمایه یا رسول اللّه؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بلافاصله فرمود: اوّل، ثقل اکبر، کتاب خدا است که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است، دست از دامن آن برندارید تا گمراه نشوید و اما دومین یادگار گرانقدر من، خاندان من اند و خداوند لطیفِ خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نمی شوند، تا در بهشت به من بپیوندند؛ از این دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به اطراف خود نگاه کرد، گویا کسی را جستجو می کند و همین که چشمش به علی (علیه السلام)افتاد، خم شد دست او را گرفت و بلند کرد، آن چنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر اسلام است. در اینجا صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)رساتر و بلندتر شد و فرمود: «أَیُّهَا النّاسُ مَنْ أَوْلَی النّاسِ بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛ چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟» گفتند: خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)داناترند! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: خدا، مولا و رهبر من است و من مولا و رهبر مؤمنانم و

نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم). سپس فرمود: «فَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاه؛ هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی (علیه السلام)، مولا و رهبر او است و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد» و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشته عرض کرد: «اللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ

ص: ۲۹

أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَیْثُ دارَ؛ خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار آن کس که او را محبوب دارد و مبغوض بدار آن کس که او را مبغوض دارد، یارانش را یاری کن و آنها که یاریش را ترک کنند از یاری خویش محروم ساز و حق را همراه او بدار به هر سو که او می چرخد». سپس فرمود: «أَلا فَلْیُبَلِّغِ الشّاهِدُ الْغائِبَ؛ آگاه باشید، همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند».

خطبه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به پایان رسید، عرق از سر و روی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)و علی (علیه السلام)و مردم فرو می ریخت و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)خواند:

«...الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِي وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دِینًا...؛ (۱)

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم».

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود:

«اَللّهُ أَکْبَرُ، اَللّهُ أَکْبَرُ عَلی إِکْمالِ الدِّیْنِ وَ إِتْمامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَی الرَّبِّ بِرِسالَتِی وَ الْوِلایَةِ لِعَلِیٍّ مِنْ بَعْدِی؛

خداوند بزرگ است، همان خدائی که آئین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد و از نبوت و رسالت من و ولایت علی (علیه السلام)پس از من راضی و خشنود گشت».

در این هنگام شور و غوغائی در میان مردم افتاد و علی (علیه السلام) را به این موقعیت تبریک می گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند «ابوبکر» و «عمر» بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند:

«بَخٍّ بَخٍّ لَکَ یَا ابْنَ أَبِی طالِب أَصْبَحْتَ وَ أَمسَیتَ مَوْلایَ وَ مَوْلی کُلِّ مُؤْمِن وَ مُؤْمِنَة؛

آفرین بر تو باد! آفرین بر تو باد! ای فرزند ابوطالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی».

در این هنگام «ابن عباس» گفت: «به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند» و «حسّان بن ثابت» شاعر معروف، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید، سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:

۱- مائده،۳

«یُنادِیهِمُ یَوْمَ الْغَدِیرِ نَبِیُّهُمْ بِخُمٍّ *** وَ أَسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنادِیاً

فَقالَ فَمَنْ مَوْلاکُمُ وَ نَبِیُّکُمْ؟ *** فَقالُوا وَ لَمْ یَبْدُوا هُناکَ التَّعامِیاً

إِلهُکَ مَوْلانَا وَ أَنْتَ نَبِیُّنا *** وَ لَمْ تَلْقِ مِنّا فِی الْوِلایَةِ عاصِیاً

فَقالَ لَهُ قُمْ یا عَلِیُّ فَإِنَّنِی *** رَضِیتُکَ مِنْ بَعْدِی إِماماً وَ هادِیاً

فَمَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا وَلِيُّهُ *** فَكُونُوا لَهُ أَتْباعَ صِدْق مُوالِياً

هُناکَ دَعَا اللّهُمَّ والِ وَلِيَّهُ *** وَ كُنْ لِلَّذِی عادا عَلِيّاً مُعادِياً»

ترجمه: «پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد و چه ندا دهنده گرانقدری! فرمود: مولای شما و پیامبر شما کیست؟ و آنها بدون چشم پوشی و اغماض صریحاً پاسخ گفتند: خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مایی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: برخیز، زیرا من تو را بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم و سپس فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد، مولا و رهبر اوست پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید. در این هنگام، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)عرض کرد: بارالها! دوست او را دوست بدار و با آن کس که با علی دشمنی ورزد دشمن باش...».

این بود خلاصه ای از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است. (۱)

اما بپردازیم به متن زیارت غدیریه؛ در ابتدا بخشی از متن را بررسی می کنیم:

«متن زیارت»

«السَّلامُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ رَسُولِ الله، خاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَصَفْوَةِ رَبِّ الْعالَمِينَ، أَمِينِ اللهِ عَلَىٰ وَحْيِهِ وَعَزائِمِ أَمْرِهِ، وَالْخاتِمِ لِما سَبَقَ، وَالْفاتِحِ لِمَا اسْتُقْبِلَ، وَالْمُهَيْمِنِ عَلَىٰ ذٰلِكَ كُلِّهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ وَصَلَواتُهُ وَتَحِيَّاتُهُ .السَّلامُ عَلَىٰ أَنْبِيَاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، وَمَلائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ؛

سلام بر محمّد رسول خدا، خاتم پیامبران و سرور رسولان و برگزیده پروردگار جهانیان، امین خدا بر وحی اش و اراده های قطعی الهی و ختم کننده آنچه گذشته و گشاینده آنچه خواهد آمد و نگهدار بر همه این ها و رحمت و برکات و درودها و تحیات خدا بر او باد. سلام بر پیامبران خدا و رسولانش و فرشتگان مقرّب و بندگان شایسته اش.

۱- تفسير نمونه، آيت الله العظمي مكارم شيرازي، دارالكتب الإسلاميه، چاپ سی و نهم، ج ۵، ص ۲۰.

«السَّلامُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ، خاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ»

سلام بر محمّد رسول خدا، خاتم پیامبران و سرور رسولان و برگزیده پروردگار جهانیان».

احتمالاتی مهم در این عبارت

قبل از پرداختن به شرح عبارات زیارت غدیریه، اول بپردازیم به این مطلب که این زیارت در حرم امیرالمومنین (علیه السلام) و خطاب به ایشان است پس چرا سلام بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و بیان برخی از فضائل و صفات ایشان و سپس سلام بر انبیاء و رسولان الهی (علیهم السلام) و ملائکه مقرب خدا و بندگان صالح خدا مقدم بر سلام بر حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) و بیان فضائل ایشان شده است؟ و اصلا چرا از آنان یاد شده است. درست است که در برخی از زیارات چنین است اما غالبا این چنین نیست.

سرّ این مطلب فقط نزد امام معصوم (علیه السلام) و خاصان و مقربان حضرات معصومین است، اما در اینجا احتمالاتی را بیان می کنیم که خالی از لطف نیست:

اول اینکه: این زیارت، اشاره به واقعه مهم غدیر خم دارد و آن در سالروز غدیرخم در حرم مطهر حضرت ایراد شده است و این واقعه نقطه اساسی اختلاف بین شیعه و اهل خلاف است؛ فلذا باید اول اشاره به نام مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شود. چرا که محوریت روز غدیر بر مدار دو شخصیت بزرگ اسلام و انسانیت می چرخد:

۱. وجود ملکوتی و نورانی رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم)

۲. وجود ملکوتی و نورانی امیرالمومنین (علیه السلام)

ص: ۳۲

همچنین محوریت مهم این زیارت ولایت و امامت و وصایت و جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) می باشد که دوشادوش نبوت در حرکت است و اساسا از همدیگر جدا شدنی نیستند و هر کجا ذکر و یاد غدیر باشد حتی بر فرض محال به معنای «دوستی» که اهل خلاف برای توجیه سقیفه و نافرمانی خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می آورند و نیز به معنای ولایت و سرپرستی امت اسلام که شیعه می گوید که حق هم همین است، باز ذکر و نام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)و امیرالمومنین (علیه السلام) به میان می آید؛ به این معنی که تحت هیچ شرایطی در ماجرای غدیر نمی توان ذکر و یاد این دو بزرگوار را انکار و یا از همدیگر جدا کرد. حتی به نص صریح قرآن کریم در آیه مباهله (وَأَنْفُسَنَا) امیرالمومنین (علیه السلام) نفس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد و همچنین به نص صریح قرآن و روایات متعدد، ولایتشان همان ولایت خداوند متعال است که رسول خدا در روز غدیر نیز فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ هر که من مولا و فرمانروای اویم علی مولای او است».

دوم اینکه: اوصافی که برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بکار برده شده یک ارتباط بسیار دقیق و لطیفی به موضوع زیارت دارد و به این مطلب اشاره می کند که حقیقت غدیر، «ولایت» است نه دوستی. اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آخرین و ختم کننده نبوت است (خاتَمِ النَّبِیِّینَ) و هر پیامبری بعد از خود از طرف خدا جانشینی قرار داده تا مردم گمراه نشوند و شریعت خدا تعطیل نگردد؛ قطعا باید بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی از جنس ایشان (هم در خلقت و هم در مرتبت) سرپرستی امت را به عهده بگیرد و «خلیفة الله» شود. در ادامه رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) به صفت «أَمِینِ اللهِ عَلَیٰ وَحْیِهِ؛امین خدا بر وحی اش»

خوانده می شود به این معنی که ای مردم، من! رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امین وحی الهی هستم و نعوذ بالله از سر هوای نفس حرفی نمی زنم و به انتخاب خودم علی بن ابی طالب (علیه السلام) را جانشینم قرار نمی دهم بلکه این امر از جانب خداوند متعال است که به من وحی شده. لذا با این صفاتی که در شان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صادر شده هیچ انسان عاقلی نمی تواند در این انتخاب سوء ظن داشته باشد چرا که علاوه بر امین وحی بودن، برگزیده پروردگار جهانیان «وَصَفْوَةِ رَبِّ الْعالَمِينَ» نیز می باشد.

نکته جالب تر اینکه گفته شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در این عبارت به صفت «أَمِينِ اللهِ عَلَىٰ وَحْيِهِ؛ امین خدا بر وحی اش» خوانده شده است که همین تعبیر با کمی تفاوت در شأن امیرالمومنین (علیه السلام) صادر شده است، آنجا که امام هادی (علیه السلام) می فرماید: «يَا أَمِينَ اللّهِ فِي

ص: ۳۳

أَرْضِهِ». لذا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امین بر وحی خداوند است و در اینجا امیرالمومنین (علیه السلام) امین خدا بر روی زمین است. روی زمین یعنی هر آنچه در این کره خاکی و این عالم زمینی زندگی می کند محل رجوعش به امام است چرا که او امین خداست.

امام هادی (علیه السلام) رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را با عبارت « وَعَزائِمِ أَمْرِهِ؛ و اراده های قطعی الهی» خوانده است که این عبارت به همان مقام ولایت الهی حضرت اشاره می کند. به این معنی که با این نوع ولایت وجود مقدس رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) در همه افعال و اقوال، کنش ها و امیال، متصل به خداوند متعال است و این نوع ولایت به امر خدا و اذن و اراده خدا به ایشان و سپس به امیرالمومنین (علیه السلام) و «اولی الامر» از این خاندان که ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند تفضل شده است (که جلوتر به این مسئله اشاره خواهیم نمود). فلذا با توجه به این منقبت، با اراده قطعی خداست که امیرالمومنین (علیه السلام) به عنوان جانشین رسول خاتم

(صلی الله علیه و آله و سلم) انتخاب و اعلام شده است نه شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم).

در ادامه امام هادی (علیه السلام) با عباراتی دقیق و لطیف رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) را با عبارات «وَالْخاتِمِ لِما سَبَقَ، وَالْفاتِحِ لِمَا اسْتُقْبِلَ، وَالْمُهَيْمِنِ عَلَىٰ ذٰلِكَ كُلِّهِ» می خوانند به این معنا که مراد از ختم کننده آنچه گذشته، اشاره به سلسله نبوت دارد که با وجود رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان پذیرفت و امری عظیم تر از «نبوت» و «رسالت» به نام «امامت و ولایت» آغاز می شود و افتتاح کننده این امر عظیم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است که هم خود به مقام امامت رسید و هم فرزندان ایشان از نسل دختر بزرگوارشان حضرت زهرا (علیها السلام). در نتیجه هم حضرت رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) این مقام را دارند و هم ائمه (علیهم السلام) مقام ولایت الهی را دارا می باشند و حتی در خطبه غدیر نیز رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنان اشاره فرمود و در جایی از خطبه خود به صراحت به حضرت مهدی موعود (علیه السلام) اشاره فرمودند. آری! ولایت کلیه الهیه، ولایتی است که عقل «ما خلق الله» از درک آن عاجز است و همه را حیرت زده می کند؛ ولایتی که در تکوین و هدایت «ما خلق الله» جاری و ساری است و تمامی فیوضات الهی از طریق ایشان به تمام عوالم هستی و هر آنچه خداوند متعال خلق نموده می رسد.

امام هادی (علیه السلام) بعد از سلام و بیان صفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «السَّلامُ عَلَىٰ أَنْبِيَاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، وَمَلائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ؛ سلام بر پیامبران خدا و رسولانش و فرشتگان مقرّب و بندگان شایسته اش». شاید مراد این باشد که مقام و منزلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از انبیاء و رسولان

الهی بالاتر است (که با توجه به خلقت نوری ذوات مقدسه (علیهم السلام)شکی در این مطلب نیست)، چنانچه طبق فرمایش امام هادی (علیه السلام) در همین عبارات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با عبارت «وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ» خوانده شده است. جالب اینجاست که همه این رسولان الهی جانشینانی داشتند و رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز جانشینی دارد. یک نکته لطیف تر این که در ادامه زیارت اشاره شده امیرالمومنین (علیه السلام) نیز «سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ» است. فلذا وجود اقدس رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم)و امیرالمومنین (علیه السلام) از نظر شان و مقام و رتبه از رسولان الهی افضل هستند.

خلاصه اینکه: در اول زیارت به ساحت مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سلام داده شد و سپس به رسولان الهی و جانشینان آنان و در ادامه سلام بر جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت امیرالمومنین (علیه السلام).

نکته بعدی اینکه می توان سلام بر ملائکه را به عبارت «وَ سَفِيرَهُ فِي خَلْقِهِ» گره زد به این صورت که ملائکه خدا نیز مخلوق خداوند متعال اند و وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) سفیر خداوند متعال بر آنان است و در عین حال حجت بالغه بر بندگانش (حُجَّتَهُ الْبَالِغَةَ عَلَى عِبَادِهِ). در این عبارت عباد، مطلق آمده است که می تواند بندگان صالح و شایسته خدا را نیز دربرگیرد (وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ؛ سلام بر بندگان شایسته اش».

نکته خیلی مهم تر اینکه امام هادی (علیه السلام) بعد از بردن نام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و بیان عباراتی که گذشت و انصراف افکار عمومی به ساحت مقدس رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) شهادت می دهند که ای مردم! آن رسولی که اول نام آن را بردم و بر او سلام کردم، این علی، برادر و وصی اوست، این علی، وارث علم و امین بر شریعت و خلیفه او بر امت است. شهادت هایی که امیرالمومنین (علیه السلام) را متصل به رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) می کند.

آری! اول زیارت باید با نام مبارک رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) شروع شود تا مردم بفهمند علی (علیه السلام) کیست و در کنار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چه جایگاهی دارد. امام هادی (علیه السلام) در ادامه با شهادت هایش کاری می کند کارستان. (الله اکبر)

سوم اینکه: امام هادی (علیه السلام) می دانند محبوبترین افراد نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود ملکوتی امیرالمومنین (علیه السلام) است و این حس و میل باطنی برعکس نیز می شود و محبوبترین شخص

ص: ۳۵

نزد امیرالمومنین (علیه السلام) وجود ملکوتی رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) است و لذا مورد پسند حضرت است که در محضر مبارکشان اول از همه سلام بر اول مخلوق عالم شود.

چهارم اینکه: با گذر زمان، بارانی از شبهات علیه جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) با تلاش یهود و اعوان و انصارشان برای کم رنگ کردن این واقعه و دفع جریان ولایت در روز غدیر ایجاد شد. امام هادی (علیه السلام) در حرم حضرت با ایراد این زیارت اذهان عمومی را در حرم و بیرون از آن درگیر این حقیقت و این واقعه مهم می کند و شان و منقبت امیرالمومنین (علیه السلام)را در قرآن و روایات بازگو می نماید.

امام هادی (علیه السلام) بعد از سلام بر پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) در آخر می فرمایند: « وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ وَصَلَواتُهُ وَتَحِيَّاتُهُ؛ و رحمت و برکات و درودها و تحیات خدا بر او باد». که می توانستند به همان «وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ» بسنده کنند، اما به عبارت «وَصَلَواتُهُ وَتَحِيَّاتُهُ» نیز اشاره فرمودند که می توان در شرح آن به این مطلب اشاره کرد:

سِرّ فرستادن درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) از لسان امام صادق (علیه السلام)

«عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (علیه السلام) عَنْ أَبِیهِ (علیه السلام)قَالَ: مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِیِّ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ آلِهِ فَمَعْنَاهُ: أَنِّی أَنَا عَلَى الْمِیثَاقِ وَ الْوَفَاءِ الَّذِی قَبِلْتُ حِینَ قَوْلِهِ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلى؛ (۱)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: هر کس که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندان او درود فرستد، به این معنا است که من، به آن پیمان و عهدی که با خداوند به هنگامی که فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری! بستم، هنوز پایبندم».

منظور چه عهد و پیمانی است؟

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام)قَالَ:قَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَةِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافِلِینَ قَالَ ثُمَّ أَخَذَ الْمِیثَاقَ عَلَى النَّبِیِّینَ فَقَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ ثُمَّ قَالَ وَ أَنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ أَنَّ هَذَا عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ قَالُوا بَلَى فَثَبَتَتْ لَهُمُ النُّبُوَّةُ وَ أَخَذَ الْمِیثَاقَ عَلَى أُولِی الْعَزْمِ أَنِّی رَبُّکُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام)وَ أَوْصِیَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وُلَاهُ أَمْرِی وَ خُزَّانُ عِلْمِی وَ أَنَّ الْمَهْدِیَّ (علیه السلام) أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِینِی وَ أُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِی وَ أَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِی وَ أُعْبَدُ بِهِ طَوْعاً وَ کَرْهاً قَالُوا أَقْرَرْنَا وَ شَهِدْنَا یَا رَبِّ وَ لَمْ یَجْحَدْ

ص: ۳۶

۱- . معاني الأخبار، النص، ص: ۱۱۶؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۱، ص: ۵٤؛البرهان في تفسیر القرآن، ج ٤، ص: ٤۸۸

آدَمُ وَ لَمْ یُقِرَّ فَثَبَتَتِ الْعَزِیمَهُ لِهَؤُلَاءِ الْخَمْسَهِ فِی الْمَهْدِیِّ (علیه السلام)وَ لَمْ یَکُنْ لآدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً قَالَ إِنَّمَا یَعْنِی فَتَرَکَ ثُمَّ أَمَرَ

نَاراً فَتَأَجَّجَتْ فَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ ادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا وَ قَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ادْخُلُوهَا فَدَخَلُوهَا فَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْداً وَ سَلَاماً فَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ يَا رَبِّ أَقِلْنَا فَقَالَ قَدْ أَقَلْتُكُمُ اذْهَبُوا فَادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا فَثَمَّ ثَبَتَتِ الطَّاعَةُ وَ الْمَعْصِيَةُ وَ الْوَلَايَةُ؛ (۱)

...و سپس فرمود: «أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: «آیا من خدای شما نیستم؟ و آیا این محمّد فرستاده ی من و این علی امیرمومنان نیست»؟ گفتند: «بله. پس پیامبری برای آنان ثابت شد و از اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم و محمّد فرستاده ی من و علی امیرمؤمنان و اوصیای پس از او، اولیای امر و حافظان علم من هستند و به وسیله ی مهدی دینم را تقویت می کنم و زمینم را پاک می گردانم و حکومتم را آشکار می کنم و به وسیله ی او از دشمنانم انتقام می گیرم و از روی اختیار و اجبار عبادت می شوم». گفتند: «پروردگارا! ما اقرار کردیم و گواهی دادیم و آدم آن را نه انکار کرد و نه اقرار. پس عزیمت برای این پنج نفر در مهدی رسوخ یافت».

«عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَا جَابِرُ كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءَ غَيْرَهُ وَ لَا مَعْلُومَ وَ لَا مَجْهُولَ فَأَوَّلُ مَا ابْتَدَأَ مِنْ خَلْقٍ خَلَقَهُ أَنْ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ خَلَقَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ عَظَمَتِهِ فَأَوْقَفَنَا أَظِلَّةً خَضْرَاءَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَيْثُ لَا سَمَاءَ وَ لَا أَرْضَ وَ لَا مَكَانَ وَ لَا لَيْلَ وَ لَا نَهَارَ وَ لَا شَمْسَ وَ لَا قَمَر... فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ إِخْرَاجَ ذُرِّيَّهِ آدَمَ لِأَخْذِ الْمِيثَاقِ سَلَكَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ ثُمَّ أَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ صُلْبِهِ يُلَبُّونَ فَسَبَّحْنَاهُ فَسَبَّحُوا بِتَسْبِيحِنَا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَا دَرَوْا كَيْفَ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ ثُمَّ تَرَاءَى لَهُمْ بِأَخْذِ الْمِيثَاقِ مِنْهُمْ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّهِ وَ كُنَّا أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلى عِنْدَ قَوْلِهِ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ بِالنُّبُوَّهِ لِمُحَمَّد (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ لِعَلِيٍّ (عليه السلام) بِالْوَلَايَهِ فَأَقَرَّ مَنْ أَقَرَّ وَ جَحَدَ مَنْ جَحَد؛ (۲)

جابربن یزید جعفی گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: ای جابر! خدا بود و هیچ چیزی غیر از او نبود، نه معلوم و نه مجهول. اوّلین موجودی که آفرید محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و ما اهل بیت (علیهم السلام) را

۱- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۸؛ بحار الأنوار، ج۲٦، ص۲۷۹؛بحار الأنوار، ج٦٤، ص۱۱۳؛ نور الثقلين؛ البرهان؛تأويل الآيات الظاهره، ص۳۱۳

۲- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۵، ص: ۱۷؛منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۱، ص: ۳۸۹

به همراه ایشان و از نور خود و از عظمتش آفرید و به صورت سایه ای سبز در مقابل خود نگاه داشت. در آن هنگام نه آسمان و زمین و نه شب و روز و نه خورشید و ماه، هیچ کدام وجود نداشتند ... وقتی خداوند خواست ذریّه آدم را برای گرفتن پیمان خارج کند، آن نور را در آن راه داد. آنگاه ذریّه او را از نهادش خارج کرد در حالی که لبّیک می گفتند. ما خدا را تسبیح کردیم و آن ها به تسبیح ما تسبیح نمودند وگرنه نمی دانستند چگونه تسبیح کنند. آن گاه خداوند عزّوجلّ برای گرفتن پیمان ربوبیّت، خود را به آن ها ارائه نمود. ما اوّلین کسانی بودیم که وقتی فرمود: «آیا پروردگار شما نیستم»؟ آری گفتیم. سپس برای محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) به نبوّت و برای علی (علیه السلام) به ولایت پیمان گرفت و هر که خواست اقرار کرد و هر که خواست انکار نمود».

«عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)فِی قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالَ أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَهِ كَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ قَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ (علیه السلام) وَ عَلِيّاً أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)؛ (۱)

عبدالرّحمن بن کثیر گوید: امام صادق (علیه السلام) درباره ی کلام خدای عزّوجلّ: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ» فرمود: «خداوند متعال، نسل آدم را از پشت او تا روز قیامت بیرون آورد. پس آنان مانند مورچه ها بیرون آمدند و آنان را با خویش آشنا

ساخت و اگر این آشنایی نبود، کسی پروردگار خود را نمی شناخت». سپس فرمود: «أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى» و اینکه محمّد فرستاده ی من و علی امیرمؤمنان، خلیفه ی من است».

«قال ابو جعفر (علیه السلام)إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ عَلَى وَلَايَهِ عَلِيٍّ وَ أَخَذَ عَهْدَ النَّبِيِّينَ بِوَلَايَهِ عَلِيٍّ (علیه السلام)؛(۲)

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: همانا خداوند تبارک و تعالی از پیامبران بر ولایت علی (علیه السلام) عهد و پیمان گرفت».

ص: ۳۸

۱- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٦، ص: ۲۸۰؛ بصایر الدرجات، ص۷۲؛بحار الأنوار، ج۵، ص۲۵۰؛بحار الأنوار، ج٢٦، ص٢٩٤؛ بصایر الدرجات، ص۷۱؛البرهان

۲- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٦، ص: ۲۸۱؛بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (علیهم السلام)، ج ۱، ص: ۷۳

خلاصه کلام: با توجه به روایات فوق دانستیم که خداوند متعال از ذریه آدم بر توحید، نبوت و ولایت، عهد و پیمان گرفت و لذا با فرستادن درود و تهیت به ساحت مقدسشان با ایشان تجدید پیمان می نماییم.اما نکته ای بسیار جالب در مورد سلام بر وجود مقدس پیامبر اکرم که در اول زیارت نیز بر ایشان سلام شده است از لسان مبارک امام صادق (علیه السلام):

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اَللَّهِ (علیه السلام) مَا مَعْنَى اَلسَّلاَمِ عَلَى رَسُولِ اَللَّهِ فَقَالَ إِنَّ اَللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَ وَصِيَّهُ وَ اِبْنَتَهُ وَ اِبْنَيْهِ وَ جَمِيعَ اَلْأَئِمَّةِ وَ خَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ اَلْمِيثَاقَ وَ أَنْ يَصْبِرُوا وَ يُصَابِرُوا وَ يُرَابِطُوا وَ أَنْ يَتَّقُوا اَللَّهَ وَ وَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ اَلْأَرْضَ اَلْمُبَارَكَةَ وَ اَلْحَرَمَ اَلآمِنَ وَ أَنْ يُنَزِّلَ لَهُمُ اَلْبَيْتَ اَلْمَعْمُورَ وَ يُظْهِرَ لَهُمُ اَلسَّقْفَ اَلْمَرْفُوعَ وَ يُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ اَلْأَرْضِ اَلَّتِي يُبَدِّلُهَا اَللَّهُ مِنَ

اَلسَّلاَمِ وَ يُسَلِّمُ مَا فِيهَا لَهُمْ لا شِيَةَ فِيها قَالَ لاَ خُصُومَةَ فِيهَا لِعَدُوِّهِمْ وَ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ وَ أَخَذَ رَسُولُ اَللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم)عَلَى جَمِيعِ اَلْأَئِمَّةِ وَ شِيعَتِهِمُ اَلْمِيثَاقَ بِذَلِكَ وَ إِنَّمَا اَلسَّلاَمُ عَلَيْهِ تَذْكِرَةُ نَفْسِ اَلْمِيثَاقِ وَ تَجْدِيدٌ لَهُ عَلَى اَللَّهِ لَعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ جَلَّ وَ عَزَّ وَ يُعَجِّلَ اَلسَّلاَمَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ؛ (۱)

داود بن کثیر رقی گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: درود بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چه معنی دارد؟ در پاسخ فرمود: به راستی چون خدای تبارک و تعالی پیامبر خود را با وصی او و دخترش و پسرش و همهٔ ائمه را آفرید و شیعیان آنها را هم آفرید، از آنها پیمان گرفت به این که باید شکیبا باشند و در برابر دشمنان ایستادگی کنند و مرزداری نمایند و این که نسبت به خدا پرهیزکار باشند و به آنها وعده داد که سرزمین پربرکت (مدینه یا بیت المقدس) یا حرم امن (مکه) به آنها تسلیم کند و بیت المعمور را برای آنها فرود آورد و سقف افراشته (آسمانها) را برای آنها آشکار سازد و آنها را از دشمنان آسوده سازد و هم از آفات زمینی که خداوند به جهت سلامتی آنها از شر و پلیدی پاک سازد و آنچه که در زمین است برای آنها سالم بدارد تا لکه ای سیاه در آن نباشد. فرمود: یعنی جنگ و ستیز از طرف دشمن در آن نباشد و در آن هر چه را بخواهند و دوست دارند آن موجود باشد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از همهٔ ائمه و شیعیانشان برای این موضوع پیمان گرفت و همانا درود و سلام بر آن حضرت برای یادآوری این پیمان و تجدید آن است از طرف خداوند تا شاید خداوند در رسیدن وقت این پیمان تعجیل کند و سلامت و سازش را با تمام آنچه که در پیمان بود برای شما به شتاب آماده سازد. توضیح: شاید خیرات و برکاتی که در این روایت به شیعیان وعده داده شده است مربوط به زمان ظهور امام زمان (علیه السلام) باشد».

۱- الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ٤٥١

«السلام»

معنا و مفهوم سلام

سلام در لغت عرب، معانی متعدّدی دارد که اصل در آن ها معنای سلامتی است؛ یعنی سالم بودن، آن هم به طور مطلق و از تمام جهات و جوانب. سلامت جسمانی و مصونیّت از بیماری ها، سلامت معنوی و محفوظ بودن از گمراهی و ضلالت در دین و امور دینی، سالم ماندن از گزند حوادث و پیشامدهای ناگوار، سالم ماندن از شرّ وسوسه های شیطانی و رذایل اخلاقی، مصونیّت از ناامنی های اجتماعی و... که تمام این ها در یک جمله ی کوتاه «سلامٌ علیکم» جمع است.

تأکید دین اسلام بر سلام گفتن

سلام در ابتدای زیارت و زیارات دیگر به چه معنایی است؟ برای پی بردن به جواب، مطالبی را عنوان و بررسی می کنیم. دین مقدّس اسلام در خصوص سلام کردن دستور داده است و در عین حال نیز بر آن تاکید کرده و هیچ گفته و کاری را جایگزین آن ندانسته و فرموده است:

«مَن بَدَءَ بِالْکَلامِ قَبْلَ السَّلامِ فَلا تُجیبُوه؛(۱)

هر که پیش از سلام، شروع به سخن کند، جوابش را ندهید».

۱- . اصول کافی، ج۲،ص٦٤٤

در حدیث نیز آمده است:

«فَهُوَ السَّلامُ وَ مِنْهُ السَّلامُ وَ اِلَیْهِ السَّلامْ؛(۱)

او سلام است و از او سلام و به سوی او سلام است».

او سلام است؛ یعنی سالم مطلق و منزّه و مبرّی از هر عیب و نقصان. از او سلام است؛ احتمالاً، یعنی تأمین کننده ی سلامت هر موجودی، ذات اقدس اوست. به سوی او سلام است؛ این نیز احتمالاً، یعنی هر موجودی که از تقیّدات مادّی رهایی یافت، سالم گشته و به ساحت قرب حضرت او می پیوندد. (۲)

سلام از اسامی خداوند متعال است

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ (۳)

اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، همان فرمانروای پاک، سالم از هر عیب و نقص، ایمنی بخش، چیره و مسلط، شکست ناپذیر، جبران کننده، شایسته بزرگی و عظمت است. خدا از آن چه شریک او قرار می دهند، منزّه است».

دو تعبیر در قرآن مجید وجود دارد:

۱. سلام، آن جا که می فرماید:

«إِذا جاؤُها وَفُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدينَ؛(٤)

آنگاه که به بهشت می رسند و درهای بهشت گشوده می شود، خازنان آن گویند: سلام بر شما، پاک شدید، پس برای همیشه وارد آن شوید».

۲. تحیّت، آن جا که می فرماید:

«تحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ؛(٥)

تحیّت آنان روز ملاقات، سلام است».(٦)

ص: ٤١

١- . شفاء الصدور، ص، ٥٦

٢- . حبل المتین، ج١، ص٥

٣- . حشر،٢٣

٤- . زمر،٧٣

٥- . احزاب،٤٤

٦- . با پیشوایان هدایتگر، ج ١،ص٩٦

سلام های بدون واسطه خداوند:

١. «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ؛(١)سلام بر نوح در میان جهانیان».

٢. «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ؛(٢) سلام بر ابراهیم».

٣. «سَلَامٌ عَلَى أل يَاسِينَ؛(٣)درود بر آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)».

٤. «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ؛(٤)درود بر موسی و هارون».

خدای متعال در آیه ٥٦ سوره «احزاب» سخن از علاقه خاص خویش و فرشتگان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید و بعد در این زمینه به مؤمنان دستور می دهد. نخست می فرماید: « إِنَّ اللّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ؛ خداوند و فرشتگانش بر پیامبر رحمت و درود می فرستند». مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)آن قدر والا است که آفریدگار عالم هستی و تمام فرشتگانی که تدبیر این جهان به فرمان حق، بر عهده آنها گذارده شده است بر او درود می فرستند؛ اکنون که

چنین است شما نیز با این پیامِ جهان هستی هماهنگ شوید؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود بفرستید و سلام بگوئید و در برابر فرمان او تسلیم باشید» (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً).

«صلات» و «صلوات» که جمع آن است هر گاه به خدا نسبت داده شود به معنی فرستادن رحمت است و هر گاه به فرشتگان و مؤمنان منسوب گردد به معنی طلب رحمت می باشد. تعبیر به «یُصَلُّونَ» به صورت فعل مضارع، دلیل بر استمرار است یعنی پیوسته خداوند و فرشتگان، رحمت و درود بر او می فرستند، رحمت و درودی پیوسته و جاودانی. در این که میان «صَلُّوا» و «سَلِّمُوا» چه فرقی است مفسران بحثهای مختلفی دارند، آنچه مناسب تر با ریشه لغوی این دو کلمه و ظاهر آیه قرآن به نظر می رسد این است که: «صَلُّوا» امر به طلب رحمت و درود فرستادن بر پیامبر است، اما «سَلِّمُوا»، یا به معنی تسلیم در برابر فرمان های پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است؛ چنان که در آیه ٦٥ سوره «نساء» آمده:

«ثُمَّ لایَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً؛

١- . صافات،٧٩

٢- . همان، ١٠٩

٣- . همان ، ١٣٠

٤- . همان ، ١٢٠

مؤمنان کسانی هستند که به داوری تو تن دهند و حتی در دل از قضاوتت، کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق گردند».

چنان که در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «ابو بصیر» از محضرش سؤال کرد منظور از «صلات» بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را فهمیده ایم اما معنی تسلیم بر او چیست؟امام (علیه السلام) فرمود: «هُوَ التَّسْلِیْمُ لَهُ فِی الأُمُورِ؛ منظور تسلیم بودن در برابر او در هر کار است» و یا به معنی سلام فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللّهِ» و مانند آن می باشد که محتوایش تقاضای سلامت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از پیشگاه خدا است. «ابو حمزه ثمالی» از یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نام «کعب» چنین نقل می کند: «هنگامی که آیه فوق نازل شد عرض کردیم: سلام بر تو را می دانیم ولی «صلات» بر تو چگونه است؟ فرمود: بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد کَمَا صَلَّیْتَ عَلَی إِبْرَاهِیمَ وَ آلِ إِبْرَاهِیمَ إِنَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیدٌ، وَ بارِکَ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد کَمَا بارَکْتَ عَلی إِبْرَاهِیمَ وَ آلِ إِبْرَاهِیمَ إِنَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیدٌ».

از این حدیث، هم چگونگی صلات و درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)روشن می شود و هم معنی سلام.

گر چه این دو معنی برای سلام، کاملاً متفاوت به نظر می رسد ولی با دقت می توان آنها را به نقطه واحدی معطوف کرد و آن تسلیم قولی و عملی در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است زیرا کسی که به او سلام می فرستد و تقاضای سلامت او را از خدا می کند نسبت به او عشق می ورزد و او را به عنوان پیامبری واجب الاطاعه می شناسد. (۱)

۱- تفسیر نمونه، جلد ۱۷، صفحه ٤٤٤.

«متن زیارت»

«السَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ، وَ وَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، وَ وَلِيَّ رَبِّ الْعالَمِينَ، وَ مَوْلايَ وَمَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلايَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، يَا أَمِينَ اللّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ سَفِيرَهُ فِي خَلْقِهِ، وَ حُجَّتَهُ الْبَالِغَةَ عَلَى عِبَادِهِ؛

سلام بر تو ای امیرمؤمنان و سرور جانشینان و وارث دانش پیامبران و ولی پروردگار جهانیان و مولای من و مولای مؤمنان و رحمت و برکات خدا بر او باد. سلام بر تو ای مولای من ای امیرمؤمنان، ای امین خدا بر روی زمینش و سفیر او در آفریده هایش و حجّت رسایش بر بندگان».

ص: ٤٤

«السَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»

«سلام بر تو ای امیرمؤمنان»

بررسی واژه «امیر»

در معنای امیر آمده است: «أَمُرَ، إِمْرَةً و إمَارةً»: امیر یا فرمانده شد.(۱)

«الأَمِیر»، جمع آن «أُمَرَاء»: فرمانده، رهبر مردم، آنکه دارای حسب و نسب بزرگی باشد گر چه رهبر نباشد، آن که مورد مشورت قرار گیرد؛ «أمیرُ الْبَحْرِ»: دریا سالار.

«أَمیرُالْمؤمِنین»: لقب خلیفه ی مسلمانان و پیشوای مؤمنان است.(۲) این نظر راغب اصفهانی سنی مذهب است و گرنه به نص روایات که در ادامه خواهد آمد، این لقب فقط مختص به علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.

بررسی واژه «مومن»

«مومنین» جمع «مومن» از ریشه لغوی «امن» می باشد که در اصل به معنای آرامش خاطر و آرامش نفس و از بین رفتن بیم و هراس است. واژه های«أَمْن، أَمَانَة و أَمَان» هر سه مصدر هستند و در اصل یک معنا دارند. مؤمن نیز اسم فاعل از «آمن» است و در همان معنی است، یعنی خداوند متعال امنیّت می دهد.(۳)

۱- . فرهنگ ابجدي، ص ۱۳۱

۲- . همان، ص، ۱۳۵

۳- مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۵

«أَمْن»: به معنای ایمنی؛ آرامش قلب. «آمَنَ»: به معنی خاطر جمع بودن، کسی که در او ایمنی است و یا شهری که ایمن است «مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً (۱)» «رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً (۲)».

«مُؤْمِن» فعل امن، اگر متعدّی بنفسه باشد به معنی ایمنی دادن است مثل «وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ(۳)» یعنی آن ها را از ترس ایمن گردانید و مؤمن که از اسماء حسنی است از همین معنی است، یعنی ایمنی دهنده «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ (٤)».

«إِيمَان» یعنی: تسلیم توأم با اطمینان خاطر. ایمان از أمن مشتق است، پس مؤمن آن است که به حق تسلیم شود و قلبش در آن تسلیم مطمئن و آرام و بی اضطراب باشد «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا (٥)». (٦)

در نتیجه مومن کسی است که در امنیت حاصله از طرف خداوند متعال با اطمینان خاطر و آرامش بدون وصف قرار گرفته باشد. اما از این نکته مهم نباید غافل شد که مومنان حقیقی، ائمه (علیهم السلام) هستند که در قرآن کریم، در آیه ولایت صراحتا به آن اشاره شده:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ (۷)

سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را برپا می دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می دهند».

حقیقت ایمان

حقیقت ایمان، ولایت است و مومن کسی است که به ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) اقرار کند. شکی نسیت که ایمان مصادیق بسیاری دارد که در قرآن کریم نیز به آن اشاره شده است مانند سوره مومنون، سوره انفال آیات۲الی٤:

۱- آل عمران، ۹۷

۲- بقره، ۱۲٦

۳- قریش، ٤

٤- حشر، ۲۳

٥- حجرات، ۱٥

٦- قاموس قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۳

۷- مائده، ٥٥

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ* الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ؛

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید و بر پروردگارشان توکل می کنند.* هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند.* مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است».

همچنین آیه:

«آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ؛ (۱)

پیامبر به آن چه از پروردگارش به او نازل شده ایمان آورده و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و پیامبرانش، ایمان آورده اند [و بر اساس ایمان استوارشان گفتند:] ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزشت را خواهانیم و بازگشت [همه] به سوی توست».

اما وادی ایمان ورای وادی تسلیم و اسلام آوردن است که در سوره حجرات به آن اشاره شده است:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ (۲)

بادیه نشینان گفتند: ما ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: اسلام آورده ایم زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».

آری! کسی صرف گفتن شهادتین به زمره مومنین نمی پیوندد بلکه باید به هر آن چه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید و به ایشان وحی می شود ایمان قلبی داشته باشد:

١- بقره، ٢٨٥

٢- حجرات، ١٤

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛ (١)

مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حقّانیّت آن چه به آن ایمان آورده اند] شک ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند؛ اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند».

مومن، کسی است که از خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اطاعت کند:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ (٢)

از خدا و پیامبرش اطاعت کنید».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ (٣)

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشد] اطاعت کنید و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است».

با توجه به آیات فوق و آیات دیگری که امر به اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شده مومن کسی است که به آیه ابلاغ ایمان داشته باشد. آیه ای که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را ابلاغ نمی کرد رسالتش ناتمام می ماند و حتی انگار رسالتی انجام نداده بود:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛ (٤)

ای پیامبر! آن چه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن أبی طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام)] بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده ای و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگه می دارد؛ قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی کند».

١- حجرات، ١٥

٢- انفال، ١

٣- مائده، ٥٩

٤- همان، ٦٧

به راستی چه کسانی در صدد آسیب و گزند رساندن به وجود مقدس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند؟ پاسخ: همان هایی که بعد از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیمان غدیر خم را شکستند و به دنبال سقیفه، بر مسند خلافت نشستند و قطعا آنان کافرند «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ».

روایتی از وجود مقدس امیر عوالم امیرالمومنین (علیه السلام) است که ملاک ایمان را مشخص می کند:

«وَ قَدْ سُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ (علیه السلام)الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ؛(۱)

از امیرالمومنین (علیه السلام) در مورد ایمان سوال شد حضرت فرمودند: ایمان، بر شناخت با قلب، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح استوار است».

همین روایت از وجود مقدس علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نیز صادر شده است.

شکی نیست که ولایت امیرالمومنین (علیه السلام)و دیگر ائمه معصومین (علیهم السلام) تامین کننده امنیت مومن می باشد. در تعریف لغوی مومن گفته شد: ایمنی و خاطر جمع بودن از ناملایمات و ناخوشی ها و این را خداوند متعال تامین می کند و شرط آن ورود به دژ توحید و ورود به دژ ولایت است. برای ورود به دژ توحید باید اول وارد وادی ولایت شد؛ در حدیث معروف سلسله الذهب از لسان مبارک علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

شرط قرار گرفتن در دژ توحید، به صراحت اقرار به ولایت بیان شده است:

«اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُول كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛(۲)

خداوند جل جلاله می فرماید: کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللّهُ» دژ محکم من است؛ پس هر کس در قلعه و دژ محکم من داخل گردد از آتش دوزخ محفوظ خواهد بود. زمانی که مرکب حضرت به راه افتاد، امام رضا (علیه السلام)فرمودند: البته با شرایطش و من جزو شرایط آنم».

آری! شرطش ولایت است، ولایت امام هر زمان و آن روز شرطش ولایت امام رضا (علیه السلام) بود.

سپس حضرت فرمودند:

«عن علي بن موسى الرضا (عليه السلام) عن أبيه عن آبائه عن علي بن أبي طالب (عليه السلام)عن النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) عن جبرئيل عن ميكائيل عن إسرافيل عن اللوح عن

١- نهج البلاغه، حكمت ٢١٨؛عيون أخبار الرضا ، ج١ ص٢٢٦

٢- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٩، ص: ١٢٧؛الأمالي(للصدوق)، النص، ص: ٢٣٥؛عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج ٢، ص: ١٣٥

القلم قال يقول الله عز و جل: ولاية علي بن أبي طالب (عليه السلام) حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي؛ (١)

ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام)دژ محکم من است؛ پس هر کس در قلعه و دژ محکم من داخل گردد از آتش دوزخ محفوظ خواهد بود».

چقدر این روایت زیبا و دلنشین است که پروردگار عالمیان می فرماید ولایت علی (علیه السلام) دژ من است.

نکته ای لطیف: گفته شد تعریف لغوی مومن از ریشه امن به معنای امنیت، خاطر جمع بودن از ناملایمات و این که مومن به کسی می گویند که تحت ولایت شاه نجف باشد لذا این نکته را می توان از عبارت امیرالمومنین (علیه السلام) برداشت کرد که حضرت امیر، تامین کننده امنیت مومنان است، آری مومن خاطرش جمع است که در پرتو عنایات حیدر کرار گرفتار عذاب خداوند نمی شود و از آتش جهنم در امان و امنیت است.

تفاوت «اسلام» با «ایمان»

نسبت میان اسلام و ایمان، عموم و خصوص مطلق است؛ ایمان خاص است و اسلام عام؛ یعنی هر مومنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مومن نیست. قبلا بیان شد خداوند متعال شرط ورود به وادی ایمان را فقط شهادت به توحید و نبوت قرار نداده است، آن جا که می فرماید:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛(۲)

بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید بلکه بگویید: اسلام آورده ایم زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».

در تفسیر این آیه شریفه چنین آمده است:

«عَنْ أَبِی الصَّلْتِ الْهَرَوِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا (علیه السلام) عَنِ الْإِیمَانِ فَقَالَ: الْإِیمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ لَفْظٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ لَا یَکُونُ الْإِیمَانُ إِلَّا هَکَذَا؛ (۳)

ص: ۵۰

۱- . عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص: ۱۳۶

۲- . حجرات، ۱٤

۳- . عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص: ۲۲۷؛نورالثقلین

اباصلت هروی گوید: از امام رضا (علیه السلام) سؤال کردم: «ایمان چیست؟» فرمود: «ایمان، اعتقاد قلبی و اقرار به زبان و عمل با اعضاء و جوارح است و ایمان به جز این نمی باشد».

در این آیه با توجه به اقرار بر توحید و نبوت باز هم خداوند متعال فرموده ایمان نیاور دید بلکه اسلام آورده اید؛ چرا که حقیقت ایمان علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. در روز غدیر خم خداوند متعال با نزول آیات «ابلاغ» و «اکمال» حقیقت ایمان را بیان فرمود که با توجه به روایت امام رضا (علیه السلام) هر کس که اعتقاد قلبی به فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیدا کرد و با لفظ امیرالمومنین با علی بن ابن طالب (علیه السلام) بیعت کرد و با اعضاء و جوارح خویش پای این اعتقاد ایستاد او مومن است، همچون افرادی که بر پیمان خود که در غدیر بستند استوار ماندند. لذا باید توجه داشت که مومنان با امیرالمومنین (علیه السلام) شناخته می شوند که به روایت آن در ادامه اشاره خواهد شد. بله، بین اسلام و ایمان تفاوت است.

در آیات و روایات، هم تعبیر اسلام و هم تعبیر به ایمان آمده است. در یک بیان، اسلام به معنای حداقل چیزهایی است که فرد را داخل دین می کند مثلا به صرف اقرار لفظی شهادتین، یک سری احکام بر فرد جاری می شود (مثل پاک شدن و...) و او را مسلمان می خوانند؛ حتی اگر به دروغ اقرار کرده باشد که تسلیم امر خداوند متعال شود. اما ایمان به فرموده امیرالمومنین (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) که گذشت، اعتقاد قلبی و اقرار به زبان و عمل با اعضاء و جوارح است. در حقیقت برای ایمان در قرآن کریم یک سوره اختصاص دارد و آن سوره مومنون است که در آن نشانه های مومنین را بیان می کند.

نکته مهم اینجاست که خداوند متعال در قرآن می فرماید، هر آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای شما آورد بپذیرید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ؛ (۱)

[از اموال و احکام و معارف دینی] آنچه را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد باز ایستید و از خدا پروا کنید زیرا خدا سخت کیفر است».

لذا اطاعت از خدا و پیامبرش یکی از نشانه های ایمان است که در قرآن کریم به آن اشاره شده است:

۱- . حشر،۷

«وَ أَطِیعُواْ اللّهَ وَ رَسُولَهُ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ؛(۱)

و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید اگر ایمان دارید».

آیا آنان از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)اطاعت کردند؟ آیا بر آیه ابلاغ و اکمالی که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد ایمان آوردند یا خیر؟ آیا به امر خداوند که همان ولایت و جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) است پایبند بودند یا به این نعمت خداوند (ولایت) کفر ورزیدند؟ آیا به فرمایشات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مبنی بر خلافت و جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) اقرار و عمل کردند یا نه؟

فقط «حیدر» امیرالمومنین است

این لقب فقط مختص به علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که طبق روایات، قبل از خلقت حضرت آدم (علیه السلام) خداوند متعال این لقب را به ایشان عطا کرده است:

«عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (علیه السلام)قَالَ: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَتَی سُمِّیَ عَلِیٌّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام)مَا أَنْکَرُوا وَلَایَتُهُ قُلْتُ رَحِمَکَ اللَّهُ مَتَی سُمِّیَ عَلِیٌّ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام) قَالَ کَانَ رَبُّکَ عَزَّوَجَلَّ حَیْثُ أَخَذَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ وَ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله و سلم)رَسُولِی وَ عَلِیٌّ (علیه السلام)أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ؛(۲)

جابر جعفی گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: «اگر مردم می دانستند از چه زمانی علی (علیه السلام) «امیرالمؤمنین» نامیده شد، ولایت وی را انکار نمی کردند». عرض کردم: «خداوند شما را

رحمت کند، از چه زمانی علی «امیرالمؤمنین» نامیده شد»؟ فرمود: «از آن زمان که پروردگار عزّوجل از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا پروردگارتان نیستم و محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاده من و علی (علیه السلام) امیرالمؤمنین؟»

همچنین روایت:

الباقر (علیه السلام): لَوْ أَنَّ الْجُهَّالَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّه یَعْرِفُونَ مَتَی سُمِّیَ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام) لَمْ یُنْکِرُوا وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی حِینَ أَخَذَ مِیثَاقَ ذُرِّیَّه آدَمَ (علیه السلام)وَ ذَلِکَ فِیمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) فِی کِتَابِهِ فَنَزَلَ بِهِ جَبْرَئِیلُ (علیه السلام)کَمَا قَرَأْنَاهُ یَا جَابِرُ أَ لَمْ تَسْمَعِ اللَّهَ یَقُولُ فِی کِتَابِهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی وَ أَنَّ مُحَمَّداً

ص: ۵۲

۱- . انفال،۱

۲- . بحارالأنوار(ط - بیروت)، ج ۳۷، ص ۳۰۶،ص۳۳۲؛الیقین باختصاص مولانا علی بإمرة المؤمنین، ص ۲۳۱

رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)وَ أَنَّ عَلِیّاً أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام)فَوَ اللَّهِ لَسَمَّاهُ اللَّهُ تَعَالَی أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام)فِی الْأَظِلَّه حَیْثُ أَخَذَ مِنْ ذُرِّیَّه آدَمَ الْمِیثَاقَ؛(۱)

امام باقر (علیه السلام)فرمودند: اگر نادانان این امّت بدانند (علی بن ابی طالب (علیه السلام)) چه وقت امیرالمؤمنین نامیده شده انکار نمی کردند و آن هنگامی بود که خداوند از بنی آدم میثاق گرفت و آن آیه ای است که خداوند بر حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل نمود و جبرئیل

آن آیه را آورد که ما در قرآن می خوانیم. جابر! مگر این آیه را نشنیده ای: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی؛ آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: چرا و محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسول خدا و علی (علیه السلام) امیرالمؤمنین است» به خدا قسم خداوند او را امیرالمؤمنین نامید در عالم اشباح و اظلّه هنگامی که از ذرّیّه ی آدم میثاق گرفت».

و همچنین:

«الأمالي للشيخ الطوسي الفحام عن المنصوري عن عم أبيه عن أبي الحسن الثالث عن آبائه عن علي (عليه السلام)قال قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): لما أسري بي إلى السماء كنت من ربي كقاب قوسين أو أدنى فأوحى إلي ربي ما أوحى ثم قال يا محمد اقرأ على علي بن أبي طالب (عليه السلام) أميرالمؤمنين فما سميت به أحدا قبله و لا أسمي بهذا أحدا بعده؛(۲)

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمودند: شبی که مرا به معراج بردند در قاب قوسین او ادنی، از سوی پروردگارم به من چیزهایی وحی شد سپس به من گفت: ای محمّد، علی بن ابی طالب را به نام "امیرالمومنین" بخوان؛ این اسمی است که هیچ کسی قبل از او و بعد از او بدین اسم نامیده نشده است».

در روایتی دیگر چنین آمده است:

«أقول نقل من خط الشهيد قال قطب الدين الكيدري قال العاصمي في كتاب زين الفتى روى معمر عن الزهري عن عكرمة عن ابن عباس قال: و الله ما سمينا علي بن أبي طالب أمير المؤمنين حتى سماه رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)، كنا نحن مارين في أزقة المدينة يوما إذ أقبل علي بن أبي طالب (عليه السلام) فقال السلام عليك يا رسول الله و رحمة الله و بركاته فقال و عليك السلام يا أمير المؤمنين كيف أصبحت فقال أصبحت و نومي خطرات و يقظتي فرغات و فكرتي في يوم

الممات، قال ابن عباس فعجبت من قول رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) في علي، فقلت يا رسول الله ما الذي قلت في ابن عمي أ حبا له أم شيئا من عند الله قال لا و الله ما قلت

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٦، ص٢٩٣؛تفسير فرات الكوفي، ص ١٤٦
۲- . همان، ج ۳۷، ص۲۹۰

فيه شيئا إلا رأيت بعيني قلت و ما الذي رأيت يا رسول الله قال ليلة أسري بي في السماء ما مررت بباب من أبواب الجنة إلا و رأيت مكتوبا عليه علي بن أبي طالب أمير المؤمنين من قبل أن يخلق آدم بسبعين ألف عام؛(۱)

ابن عباس می گوید: «به خدا قسم ما او را به امیرالمومنین نام نبردیم تا اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را به آن نامگذاری کرد. روزی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در یکی از کوچه های مدینه می رفتیم که علی ابن ابی طالب (علیه السلام) از راه رسید و به رسول خدا این گونه سلام کرد: «السلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته؛ سلام بر تو ای رسول خدا و رحمت و برکات خدا بر تو باد». پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در پاسخ فرمود: «و علیک السلام یا امیرالمومنین؛ و بر تو سلام باد ای امیرالمومنین». ابن عباس می گوید: از لقبی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) داد تعجب کردم و به پیامبر گفتم: «ای رسول خدا! آنچه درباره پسرعمویم علی گفتی از روی محبت و دوستی شخصی با او بود یا لقبی از ناحیه خداوند؟» رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «نه، به خدا سوگند آنچه درباره علی (علیه السلام) گفتم با چشم خودم دیده ام. پرسیدم: «ای رسول خدا چه دیدید؟» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «در شب معراج به هر دری از درهای بهشت نظر می کردم

روی آن نوشته شده بود: علی بن ابی طالب از هفتاد هزار سال پیش از خلقت آدم امیرالمومنین بوده است».

«الأمالي للشيخ الطوسي أبو عمرو عن ابن عقدة عن يحيى بن زكريا بن شيبان عن إبراهيم بن الحكم بن ظهير عن أبيه عن منصور بن سلم بن سابور عن عبد الله بن عطاء عن عبد الله بن يزيد عن أبيه قال، قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) علي بن أبي طالب مولى كل مؤمن و مؤمنة و هو وليكم بعدي؛(۲)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:علی بن ابی طالب (علیه السلام) مولای همه مومنین و مومنات است و او بعد از من ولی و سرپرست امت است».

«و بهذا الإسناد عن محمد بن أبي الثلج قال حدثني جدي قال حدثنا عبد السلام بن صالح قال حدثني يحيى بن اليمان قال حدثني سفيان الثوري عن أبي الجحاف عن معاوية بن ثعلبة قال: قيل لأبي ذر(رحمه الله)عنه أوص قال قد أوصيت قيل إلى من قال إلى أمير

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۷، ص ۳۳۹

۲- . همان، ج ۳۷، ص ۲۳۳

المؤمنين قيل عثمان قال لا و لكن إلى أمير المؤمنين حقا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب إنه لزر الأرض و رباني هذه الأمة لو قد فقدتموه لأنكرتم الأرض و من عليها؛(۱)

به ابوذر غفاری(رحمه الله) گفته شد که: وصیت کن، گفت: وصیت کرده ام، گفته شد: به که وصیت کرده ای؟ گفت: به امیرمؤمنان. گفته شد: به عثمان؟ گفت: نه، به آن که به حقیقت امیرمؤمنان است،

یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام). همانا او قوام و پایه نظام زمین و تربیت دهنده این امت است. اگر او را از دست دهید زمین را و آنچه بر او است دگرگون خواهید یافت».

«الفضائل لابن شاذان فض، کتاب الروضة عن ابن عباس قال: أقبل علي بن أبي طالب (علیه السلام) فقالوا یا رسول الله صلی الله علیك و آلك جاء أمیر المؤمنین فقال إن علیا سمي أمیر المؤمنین قبلي قیل یا رسول الله قبلك قال و قبل عیسی و موسی فقالوا و قبل عیسی و موسی قال و قبل سلیمان و داود و لم یزل حتی عدد الأنبیاء کلهم إلی آدم (علیه السلام)ثم قال إنه لما خلق الله آدم طینا خلق من عینیه درة تسبح الله و تقدسه قال الله عز و جل لأسکننك رجلا أجعله أمیر الخلق أجمعین فلما خلق الله علي بن أبي طالب أسکن الدرة فیه فسمي أمیر المؤمنین قبل خلق آدم».(۲)

لقب «امیرالمومنین» در خطبه غدیر

بیعت با لفظ امیرالمومنین با علی بن ابی طالب (علیه السلام):

«مَعاشِرَ النّاسِ، قُولُوا الّذی قُلْتُ لَکُمْ وَسَلِّمُوا عَلی (علیه السلام) عَلِی بِإمْرَةِ الْمُؤْمِنینَ، وَقُولُوا: «سَمِعْنا وَأَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبّنا وَإلَیکَ الْمَصیرُ»، وَقُولُوا: «الْحَمْدُ للّه الّذی هَدانا لِهذا وَما کُنّا لِنَهْتَدِی لَوْلا أَنْ هَدانَا اللّه لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ؛

ای مردم، آنچه به شما گفتم بگویید و به علی (علیه السلام) به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنید و بگویید: «شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا مغفرت تو را می خواهیم و بازگشت به سوی توست» و بگویید: «اَلْحَمْدُ للّه الّذی هَدانا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِی لَوْ لا اَنْ هَدانَا اللّه...؛ حمد و سپاس خدای را که ما را به این راه هدایت کرد و اگر خداوند هدایت نمی کرد ما هدایت نمی شدیم. فرستادگان پروردگارمان به حق آمده اند».

روایتی بسیار زیبا از امام صادق (علیه السلام)که فرمودند:

۱- . الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص٤٧
۲- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۷، ص ۳۳۷

«محمد بن يحيى عن جعفر بن محمد قال حدثني إسحاق بن إبراهيم الدينوري عن عمر بن زاهر عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سأله رجل عن القائم يسلم عليه بإمرة المؤمنين قال لا ذاك اسم سمى الله به أمير المؤمنين (عليه السلام) لم يسم به أحد قبله و لا يتسمى به بعده إلا كافر قلت جعلت فداك كيف يسلم عليه قال يقولون السلام عليك يا بقية الله ثم قرأ بقيت الله خير لكم إن كنتم مؤمنين؛(۱)

شخصی از امام صادق (عليه السلام) پرسيد: آيا روا است كه به امام زمان (عليه السلام)به عنوان "سلام بر تو، ای اميرمؤمنان" سلام ياد كرد؟ امام فرمودند: نه، زيرا خداوند تنها علی (عليه السلام)را به اين لقب ناميده است. نه قبل او كسی به اين لقب ناميده شده و نه پس از او. آن شخص پرسيد: پس چگونه بر قائم آل محمد (عليه السلام)می بايست سلام كرد؟ فرمود: می گوييد: السلام عليك يا بقية الله. و سپس اين آيه را تلاوت كرد: بقية الله خير لكم إن كنتم مؤمنين».

همچنين آمده است پس از ديدار اميرالمومنين (عليه السلام) با حضرت جبرئيل، رسول خدا (صلی الله عليه و آله و سلم) فرمودند :

«ای علی! او روح الامين جناب جبرئيل است و او نخستين كسی است كه به تو به عنوان اميرالمؤمنين سلام كرد».(۲)

اول كسی كه اين لقب را دزديد

در عصر خلفا، نخستين خليفه ای كه ملقب به اميرالمومنين شد عمربن خطاب بود، سپس اين عنوان هم چون يک رسم و سنّت درباره همه خلفا به كار رفت.(۳)

ابوبکر که قبل از عمر خلیفه بود، خود را به عنوان خَلیفةُ رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم) (جانشین پیامبر خدا) معرفی کرده: «هنگامی که به ابوبکر با عنوان خلیفه اللّه خطاب شد خود اعلام داشت: من خلیفه اللّه نیستم بلکه خلیفه رسول اللّه اَم»(٤) و به همان عنوان نیز شهرت یافته بود. بر این اساس هنگامی که عمر خلافت یافت وی را خلیفةُ خلیفةِ رسول اللّه (جانشینِ جانشینِ پیامبر خدا) لقب دادند اما این لقب، به علت تتابع اضافات و تعدد کلمات، سنگین شمرده

١- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٤١١؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٤، ص: ٢١١

٢- . احقاق الحق و ازهاق الباطل،ج ٤، ص ٢٧٦

٣- . تاريخ الأمم و الملوك ،ج ٤ ص٢٠٨

٤- . الاحكام السلطانيه، ص٢٧

شد. همچنین اگر این رسم دوام می یافت این اضافات در آینده پیوسته رو به فزونی می رفت تا حدی که به زشتی منتهی می شد و بازشناختن آن ها نیز به سبب درازی و فزونیِ اضافات دشوار می گردید و به هیچ روی، کسی نمی توانست آن ها را بشناسد. از این رو باید چاره ای اندیشیده می شد. از قضا، یکی از صحابه، عمر را «ای امیرالمومنین» خطاب کرد و مردم این لقب را پسندیدند و تصویب کردند و او را بدان خواندند... گویند نخستین کسی که عمر را بدین لقب نامید عبدالله بن جحش بود و برخی گفته اند عمرو بن عاص و گروهی گفته اند مُغَیْرة بن شُعْبه او را بدین لقب خوانده است و به قولی پیکی خبر فتح بعضی از لشگریان را آورد و همین که داخل مدینه شد از عمر پرسید و می گفت: امیرالمومنین کجاست؟ اصحاب عمر که این ترکیب را شنیدند آن را نیکو شمردند و گفتند راست گفتی، به خدای سوگند، نام او است، وی به راستی امیرالمومنین است و از آن پس، وی را بدان خواندند و در میان مردم به منزله لقبی برای او تلقی گردید.(١)

اما، گویا ابن خلدون توجه نداشته است که عبدالله بن جحش، خود در جنگ اُحُد در سال سوم ق و ده سال پیش از شروع خلافت عمر به شهادت رسیده بوده است. (۲)

احمد بن واضح یعقوبی (متوفای پس از ۲۹۲ق) چنین نوشته است: برای نخستین بار، ابوموسی اشعری با ارسال نامه ای برای عمر، وی را با عنوان امیرالمومنین خطاب کرد.

همچنین وی یادآور شده است که بنا به قولی، مغیرة بن شعبه نخستین کسی بود که بر عمر وارد شد و بدو چنین سلام داد: «السّلام علیک یا امیرالمومنین؛ سلام بر تو ای امیر مومنان». عمر در پاسخ گفت: «باید از آنچه گفتی، بپَرهیزی». مغیره پرسید: «مگر ما (همه)، مسلمانان نیستیم؟» عمر جواب داد: «آری». دوباره مغیره گفت: «و تو، اَمیر مایی؟» عمر نیز گفت: «آری».(۳)

روایتی بسیار زیبا و در عین حال چالش برانگیز که برخی از اهل علم بر پذیرش آن دچار تردید هستند اما حقیقتی است که نمی توان بر آن سرپوش گذاشت:

۱- . ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج۱ ص۴۳۵ -۴۳۶

۲- . السیرة النبویه، ج ۳، ص ۱۲۹؛اسدالغابه، ج ۳، ص ۹۱

۳- . تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰

«أحمد بن محمد السياري في التنزيل و التحريف، عن محمد بن إسماعيل عن بعض أصحابنا قال: دخل رجل على أبي عبد الله (عليه السلام) فقال السلام عليك يا أمير المؤمنين فقام أبو عبد الله (عليه السلام) قائما و قال مه إن هذا الاسم لا يصلح لأحد إلا لأمير المؤمنين (عليه السلام) و لم يسم به أحد فرضي به إلا كان مأبونا و إن لم يكن فيه أبلي به و هو قول الله عز و جل إن يدعون من دونه إلا إناثا و إن يدعون إلا شيطانا مريدا؛(۱)

شخصی بر امام صادق (علیه السلام)وارد شد و گفت: سلام بر تو ای امیرالمومنین؛ حضرت ایستادند و فرمودند: همانا این اسم تنها مختص علی بن ابی طالب (علیه السلام)است و هیچ کس غیر از ایشان صلاحیت آن را ندارد و هیچ کسی راضی نمی شود او را امیرالمؤمنین خطاب کنند مگر این که مأبون (مفعول) باشد! و اگر مفعول نباشد به آن مبتلا می شود».

لقب «امیرالمومنین» در منابع اهل تسنن

«عن أنس قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)يا أنس اسكب لي وضوءا، ثم قام فصلى ركعتين ثم قال يا أنس أول من يدخل عليك من هذا الباب أمير المؤمنين، و سيد المسلمين، و قائد الغر المحجلين، و خاتم الوصيين. قال أنس قلت: اللهم اجعله رجلا من الأنصار و كتمته إذ جاء علي فقال: من هذا يا أنس؟ فقلت: علي فقام مستبشرا فاعتنقه، ثم جعل يمسح عرق وجهه بوجهه، و يمسح عرق علي بوجهه، قال علي: يا رسول الله لقد رأيتك صنعت شيئا ما صنعت بي من قبل. قال: و ما يمنعني و أنت تؤدي عني و تسمعهم صوتي و تبين لهم ما اختلفوا فيه بعدي،(۲)

انس بن مالک گوید: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)به من فرمود: مرا در وضو یاری کن پس دو رکعت نماز گزارد و فرمود :اولین کسی که از این در بر تو وارد می شود «امیرمؤمنان» و سرور مسلمانان و پیشوای پیشانی سفیدان و خاتم اوصیاء پیامبران است .انس گوید: با خود گفتم خدایا! آن مرد را مردی از انصار قرار بده. تا وقتی علی (علیه السلام)وارد شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)پرسید: ای انس! او کیست؟ من گفتم: علی (علیه السلام)است. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)در حالی که شادمان بود برخاست و او را در آغوش گرفت و عرق صورت خود را به صورت او و عرق صورت علی (علیه السلام)را به صورت خویش مالید .آنگاه علی (علیه السلام)گفت: یا رسول الله! می بینم که نسبت به من کاری انجام می دهی که قبل از این از شما ندیده بودم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود:

۱- . مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۰، ص۴۰۰

۲- . حلية الأبرار في أحوال محمد و آله الأطهار (عليهم السلام) ، ج ۲، ص ٤٤٦؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۷، ص ۳۰۰؛ حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، ج۱ ص۶۳

تو کسی هستی که دِین مرا ادا می کنی و صدای مرا به گوش امتم می رسانی و اختلاف امتم را پس از من تبیین می کنی».

همچنین روایت:

«بشارة المصطفى محمد بن علي بن عبد الصمد عن أبيه عن جده عن محمد بن القاسم الفارسي عن محمد بن يزيد عن أبي يوسف يعقوب بن سفيان عن محمد بن تسنيم عن الحسن بن الحسين العرني عن يحيى بن عيسى عن الأعمش عن حبيب بن أبي ثابت عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)لأم سلمة هذا علي بن أبي طالب لحمه من لحمي و دمه من دمي و هو مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي يا أم سلمة هذا علي أمير المؤمنين و سيد المسلمين و وعاء علمي و بابي الذي أوتى منه و أخي في الدنيا و الآخرة و معي في السنام الأعلى يقتل القاسطين و الناكثين و المارقين؛(۱)

ابن عباس از ام سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)نقل می کند که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به من فرمود: ای ام سلمه! این علی بن ابی طالب است که گوشت او گوشت من و خونش خون من است. منزلت او نسبت به من مانند منزلت هارون نسبت به موسی (علیه السلام)است، مگر آنکه بعد از من پیامبری نیست .ای ام سلمه! این علی «امیرالمؤمنین» و سید مسلمین است. او وصی من و ظرف علم من است و دری است که از آن به سوی من وارد می شوند. او برادر من در دنیا و آخرت است و با من در بهشت اعلی است و اوست که قاسطین و ناکثین و مارقین را می کشد».

روایتی بسیار زیبا و قابل تامل:

«من طريق المخالفين: صدر الأئمة عند المخالفين موفق بن أحمد الخوارزمي الخطيب في كتاب مناقب أمير المؤمنين (عليه السلام): قال: عن المصطفى محمد الأمين سيد المرسلين الأولين و الآخرين (صلى الله عليه و آله و سلم)أنه قال لعلي بن أبي طالب: يا أبا الحسن كلم الشمس فإنها تكلمك قال علي (عليه السلام):السلام عليك أيتها العبد الصالح المطيع لله تعالى، فقالت الشمس: و عليك السلام يا أمير المؤمنين و إمام المتقين و قائد الغر المحجلين، يا علي أنت و شيعتك في الجنة، يا علي أول ما تنشق عنه الأرض محمد (صلى الله عليه و آله و سلم)ثم أنت، و أول من يحيى محمد ثم أنت، و أول من يكسى محمد ثم أنت؛(۲)

ص: ۵۹

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۷، ص ۳۳۷؛ بشارة المصطفى لشيعة المرتضى (ط - القديمة)، النص، ص ۱٦۷؛فرائد السمطين، ج ۱، ص ۱٤۹ و ۱۵۰

۲- . مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، ج ۱، ص ۲۲۳؛المناقب الخوارزمي، ج ۱ ص ۱۱٤

خطیب خوارزمی نقل می کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)به علی (علیه السلام)فرمودند: ای اباالحسن! با خورشید سخن بگو که او (به اذن خدا) با تو سخن خواهد گفت. پس علی (علیه السلام)خطاب به خورشید فرمود: سلام بر تو ای بنده صالحه مطیع خدا و خورشید در جواب گفت: وَ عَلَیک السَّلامُ یا «امیرَالمؤمنین» وَ إِمَامُ اَلْمُتَّقِینَ وَ قَائِدُ اَلْغُرِّ اَلْمُحَجَّلِینَ؛ بر تو سلام باد ای «امیرمؤمنان» و امام متقیان و پیشوای پیشانی سفیدان. ای علی! تو و شیعیانت در بهشت هستید. ای علی! اولین کسی که زمین برایش شکافته می شود محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)است و پس از آن تو هستی. اولین کسی که روز قیامت زنده می شود محمد (صلی الله علیه و

آله و سلم)است و پس از آن تو هستی. اولین کسی که در آن روز پوشیده می شود محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)است و پس از آن تو هستی».

نکاتی لطیف در مورد لقب «امیرالمومنین»

در قرآن کریم آیه۲۵۷ سوره بقره «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا؛ خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند» به صراحت بیان شده خداوند متعال «ولی و سرپرست» مومنان است و در روایات و زیارات نیز به صراحت بیان شده علی بن ابی طالب (علیه السلام) امیر و سرور مومنان است. لذا هر آنکس که خداوند سرپرست اوست علی ابن ابی طالب (علیه السلام) سرور آنان است.

نقطه مقابل خداوند شیطان و اعوان و انصارش می باشد یعنی همانطور که خداوند متعال ولی ایمان آورندگان است شیطان ولی کافران می باشد و خلفای جور و غاصبین خلافت امیر آنان. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ؛ و کسانی که کافر شدند سرپرستان آنان طغیان گرانند».

با توجه به روایاتی که در منابع شیعه و سنی بیان شد خداوند متعال چنین صلاح می داند و چنین حکم نموده که مومنان همگی فقط یک امیر داشته باشند آن هم فقط علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و در این امر حکمتی است که فقط ذات حضرت احدیت از آن با خبر است و شکی نیست که بین مومن و غیر مومن تفاوت است. آن دسته از افرادی که در پرتوی ایمان قرار نگرفته اند و راه خود را از صراط ولایت جدا نموده و امیری غیر از علی بن ابی طالب (علیه السلام) برگزیدند راهشان از راه کسانی که مومن به ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) می باشند جداست و شکی نیست که عاقبت انسان با علی بن ابی طالب (علیه السلام) ختم به خیر می شود و مورد قهر و غضب خداوند متعال واقع نمی شود. چرا که مومنان همگی اقرار به ولایت ایشان نموده اند و آنان با ایشان شناخته می شوند. در عالم ذر، در عالم میثاق، معیار و ملاک ایمان امیرالمومنین (علیه السلام) بوده و هر آن کس که به ولایت حضرت اقرار نموده و گردن

نهاده باشد از جمله مومنین است. آری! علی بن ابی طالب (علیه السلام) امیر مومنان است نه امیر کفار، فجار، فاسقین و منافقین که همگی مورد قهر و غضب خداوند متعال واقع شده اند. آنان امیرشان از جنس خودشان است، از جنس کفر، از جنس سرسپردگان به شیطان. امیرالمومنین (علیه السلام) نه تنها امیر مومنان است بلکه امامشان نیز می باشد؛ فرماندهی که پیروان خود را به سوی سعادت دنیا و آخرت رهبری می کند؛ او نه تنها امیر و امام بلکه ولی مومنان نیز می باشد.

خلاصه، با توجه به تعریفی که از امیر گفته شد، علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمانده و رهبر کسانی است که ایمان آورده اند و از این واژه چنین مشخص است که مومنان امیری دارند و آن علی ابن ابی طالب (علیه السلام) است که گوش به فرمان او می باشند. در تعریف مومن گفته شد مومن کسی است که اقرار به ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام)کرده باشد و امیرالمومنین (علیه السلام) را به عنوان جانشین بر حق پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بپذیرد چرا که ایشان درب ورود به وادی ایمان است. مومن با قبولی این ولایت خود را از عذاب خداوند متعال حفظ می کند و خدا به داد غیر مومن برسد! در زیارت جامعه کبیره آمده است که ائمه (علیهم السلام) «ابواب الایمان» هستند برای ورود به وادی ایمان باید به سراغ آنان رفت؛ به عنوان مثال برای ورود به یک مکان فیزیکی باید از درب آن وارد شد لذا برای ورود به وادی ایمان نیز باید از درب وارد شد که درب ورود به آن ائمه (علیهم السلام) می باشند که این امر را بررسی می کنیم:

«وَ أَبْوابَ الإِيمانِ»

و (سلام بر شما) ای درهای ایمان.

ائمه (علیهم السلام)درهای ایمان هستند .در این جمله «ایمان» به منزله مکانی و ائمه (علیهم السلام) به منزله «درهای» آن مکان قرار داده شده اند و پر واضح است که برای ورود به آن جا و در شمار اهل آن مکان بودن ضروری است که از در وارد شویم. در این جا نکاتی قابل تذکّر است:

۱. برای چنین مکانی بایستی درب ورودی نصب شود.

۲. این در نه تنها جز آن مکان است بلکه یکی از اجزای مهم آن به شمار می آید.

۳. از نظر شرعی و عرفی ورود به آن مکان از غیر درب میسّر نیست و در نزد شارع، عقلا و عرفا، از آن عمل نهی شده و کار بدی است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

ص: ٦١

«وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها؛(۱)

از در خانه ها وارد شوید».

اصولاً کسی از دیوار بالا می رود که نتواند از در وارد شود یا به او اجازه ورود ندهند و این کار دزدهاست.

٤. ورود به هر مکانی از درب آن منوط به دو چیز است:

الف) انسان مقتضی ورود داشته باشد، یعنی کسی که می خواهد وارد جایی شود بایستی لیاقت ورود در آن مکان را داشته باشد و گرنه هر کسی را به هر جایی راه نمی دهند. پس لیاقت و اهلیّت ورود در آن جا شرط است.

ب) با وجود مقتضی بایستی مانع نیز مفقود باشد. مانع گاهی در وجود آن شخص است که بایستی خود را از آن منزّه سازد و گاهی در آن مکان است. از این رو گاهی کسی به خانه فردی می رود و او آمادگی پذیرش ندارد. قرآن کریم می فرماید:

«وَإِنْ قيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا؛(۲)

اگر گفته شد باز گردید، باز گردید».

۵. در برخی مکان ها دیوارها خیلی بلند هستند و سور و حصاری که کشیده شده چنان محکم است که ورود به آن مکان به هیچ وجه ممکن نیست. ناگزیر یا بایستی انسان از در وارد شود یا اصلاً وارد آن مکان نشود.

٦. گاهی برای یک مکان، هر قدر هم عظیم و با شکوه باشد به جهت امنیّتی یا دلایل دیگر فقط یک در می گذارند تا ورود و خروج کنترل شود و افراد شناسایی شوند چرا که شاید شناسایی لازم از درب های متعدّد ممکن نباشد.(۳)

۱- . بقره، ۱۸۹

۲- . نور،۲۸

۳- . با پیشوایان هدایتگر، ج۱، ص۱۷۹

مومنان با علی بن ابی طالب (علیه السلام) شناخته می شوند

روایت بسیار زیبایی از لسان مبارک امین وحی، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صادر شده که در شناخت مومنان راه گشاست:

«قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ:قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) لِعَلِيٍّ (علیه السلام) يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ وَلِيُّكَ وَلِيِّي وَ وَلِيِّي وَلِيُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَ عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ- يَا عَلِيُّ أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكَ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكَ يَا عَلِيُّ لَكَ كَنْزٌ فِي الْجَنَّةِ وَ أَنْتَ ذُو قَرْنَيْهَا يَا عَلِيُّ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَكَ وَ عَرَفْتَهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ

أَنْكَرَكَ وَ أَنْكَرْتَهُ- يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِكَ عَلَى الْأَعْرَافِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَعْرِفُ الْمُجْرِمِينَ بِسِيمَاهُمْ وَ الْمُؤْمِنِينَ بِعَلَامَاتِهِمْ يَا عَلِيُّ لَوْلَاكَ لَمْ يُعْرَفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي؛ (۱)

سلیمان بن خالد از امام صادق (علیه السلام) از پدرانش:از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کند که آن حضرت به علی (علیه السلام)فرمود: ای علی! تو از من هستی و من از تو، دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. ای علی! من در جنگم با کسی که با تو بجنگد و بر سر مهر هستم با آن کس که با تو بر سر مهر باشد. برای تو گنجی در بهشت است و تو ذو قرنین آن هستی. ای علی! تو تقسیم کنندهٔ بهشت و دوزخی، داخل بهشت نمی شود بجز آن کس که تو را بشناسد و تو هم او را بشناسی و در آتش داخل نشود جز کسی که تو را منکر باشد و تو نیز شناسای او نباشی. ای علی! تو و امامان از فرزندانت در روز قیامت بر اعراف هستید که مجرمان را از سیما و مؤمنان را به علامات و نشانه ها می شناسید. ای علی! اگر تو نبودی پس از من مؤمنان شناخته نمی شدند (زیرا دوستی آن حضرت ایمان و دشمنی وی کفر است پس دوستان آن حضرت مؤمنان و دشمنان حضرتش کافرانند)».

با توجه به این روایت، مومنان به واسطه پیروی از ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) و قائل بودن به جانشینی حضرت بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شناخته می شوند. در تعریف شیعه نیز این عبارت صدق می کند.

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۹، ص: ۲۰٦- الأمالي (للمفيد)، النص، ص: ۲۱۳

حدیث «سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي»

این حدیث می تواند از تفاوت های مومن و غیرمومن نیز باشد. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در روایتی فرمودند:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ اَلْهَيْثَمِ اَلْعِجْلِيُّ رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو اَلْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا اَلْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اَللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ اَلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اَللَّهِ: يَقُولُ: إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى اِفْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ سَبْعُونَ فِي اَلنَّارِ وَ اِفْتَرَقَتْ أُمَّةُ عِيسَى (عليه السلام) بَعْدَهُ عَلَى اِثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي اَلنَّارِ وَ إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ بَعْدِي عَلَى ثَلاَثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ اِثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي اَلنَّارِ؛ (۱)

سلیمان بن مهران از امام صادق (علیه السلام) از پدر بزرگوارش، از جدّش از پدرش حسین بن علی (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: به راستی که امّت موسی پس از او به هفتاد و یک گروه پراکنده شدند که گروهی از آنان رهایی یافته و هفتاد گروه دیگر در دوزخ خواهند بود و امّت عیسی پس از او به هفتاد و دو گروه پراکنده شدند که گروهی از آنان نجات یافته و هفتاد و یک گروه دیگر در آتش خواهند بود و به زودی امّت من پس از من به هفتاد و سه گروه پراکنده می شوند که گروهی از آنان رهایی یافته و هفتاد و دو گروه دیگر در دوزخند».

این حدیث در منابع اهل تسنن نیز آمده است که به ان اشاره می کنیم:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم): «افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فَإِحْدَى وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَتَفْتَرِقَنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَثِنْتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ» ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: «الْجَمَاعَةُ»؛ (۲)

این حدیث را ابی داود در سنن خود آورده و آن را صحیح و سند آن را حسن می داند:

«حديث صحيح، وهذا إسناد حسن من أجل محمَّد بن عمرو - وهو ابن علقمة الليثي خالد: هو ابن عبد الله الواسطي». و می گوید: وأخرجه ابن ماجه (٣٩٩١)، والترمذي

١- . الخصال، ج ٢، ص: ٥٨٥

٢- . سنن ابن ماجه، ج٢ ص١٣٢٢؛سنن الترمذي - ت شاكر، ج٥ ص ٢٥؛ سنن أبي داود - ت الأرنؤوط، ج٧ ص٥؛أرشيف ملتقى أهل الحديث - ٣، ج٣٨ ص١٠٢

(٢٨٣١) من طريقين عن محمَّد بن عمرو، به. وقال الترمذي: حديث حسن صحيح».(١) (ترمزی نیز این حدیث را حسن و صحیح می داند).

مشابه این روایت در منابع دیگر اهل تسنن نیز آمده ست:

«عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه و آله و سلم) قَالَ: «لَيَأْتِينَّ عَلَى أُمَّتِي مَا أتى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ تَفَرَّقَ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَسَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، تَزِيدُ عَلَيْهِمْ وَاحِدَةٌ، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلا مِلَّةً وَاحِدَةً»، قَالُوا: مَنْ هَذِهِ الْمِلَّةُ الْوَاحِدَةُ؟، قَالَ: مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي؛(٢)

بر پیروان من همان رود که بر بنی اسرائیل رفت و بدان سان که اینان هفتاد و دو گروه گردیده اند، امت من نیز یک گروه بیشتر و به هفتاد و سه گروه شوند و همه آن ها در دوزخ باشند مگر یک دسته که رستگار گردند، چون از وی پرسیدند که ای پیامبر خدا! آن دسته کیانند؟ فرمود: « ما انا علیه و اصحابی » یعنی آن دسته که من و یارانم بر آنیم».

نکته مهم: در روایت اول آمده که منظور از فرقه ای که نجات پیدا می کند «اهل جماعت (سنی ها)» هستند و در روایت دوم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «من و اصحابم» هستند. در منابع شیعه هم مراد از فرقه ای که نجات پیدا می کند «شیعیان اثنی عشری» هستند که پیرو رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و جانشینان بر حق ایشان، ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند. همچنین بنا به اعتراف علمای اهل تسنن که قبلا به آن اشاره شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: «ای علی! به وسیله تو هدایت شدگان هدایت خواهند یافت (یا علي! بک یهتدي المهتدون)». سوال می کنیم که آیا هدایت یافتگان اهل بهشت هستند یا کسانی که ولایت غیر علی بن ابی طالب (علیه السلام) را برگزیدند؟ پیروان و شیعیان علی بن ابی طالب (علیه السلام) یا پیروان عمر بن خطاب؟ روایت صراحتا اشاره می کند به وسیله امیرالمومنین (علیه السلام)هدایت شدگان هدایت خواهند یافت. نکته دقیق و لطیفی در این روایت وجود دارد و آن اینکه آیا در دورانی که امیرالمومنین (علیه السلام) را از منصب بر حق خود کنار گذاشتند مردم تحت هدایت علی بودند؟ اگر بگویند آری، پس چطور ممکن است که مردم جسارت به خانه وحی را ببینند ولی از هادی خود حمایت نکنند؟ و اگر هم تحت هدایت خلفای خودشان بودند طبق روایت،

١- . سنن أبي داود «ت _الأرنؤوط»، ج٧ ص٥

٢- . أرشيف ملتقى أهل الحديث- ٤، ج٢٤ ص٣٦٣؛ لأربعون حديثا ،لآجري، ج١ ص١١٤؛ الفرق بين الفرق،البغدادي ج١ ص٤

هادی فقط و فقط علیست. هم چنین چطور ممکن است که امیرالمومنین (علیه السلام) هادی باشد اما مردم در صفین و جمل و نهروان در مقابل هادی قرار گرفته و علیه او شمشیر بکشند و بعد هم جز فرقه نجات یافته باشند؟! (خدا عاقبتمان را ختم بخیر کند).

همچنین روایتی که خواندن آن خالی از لطف نیست حکمت اجابت دعای غیرمومن است:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَه عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّه (عليه السلام) إِنَّ الْعَبْدَ الْوَلِيَّ لِلَّهِ يَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَمْرِ يَنُوبُهُ، فَيَقُولُ لِلْمَلَكِ الْمُوَكَّلِ بِهِ: اقْضِ لِعَبْدِي حَاجَتَهُ وَ لَاتُعَجِّلْهَا، فَإِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَ نِدَاءَهُ وَ صَوْتَهُ؛ وَ إِنَّ الْعَبْدَ الْعَدُوَّ لِلَّهِ لَيَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَمْرِ يَنُوبُهُ، فَيُقَالُ لِلْمَلَكِ الْمُوَكَّلِ بِهِ: اقْضِ حَاجَتَهُ وَ عَجِّلْهَا، فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَسْمَعَ نِدَاءَهُ وَ صَوْتَهُ. قَالَ: فَيَقُولُ النَّاسُ: مَا أُعْطِيَ هذَا إِلَّا لِكَرَامَتِهِ، وَ لَامُنِعَ هذَا إِلَّا لِهَوَانِه؛(۱)

عبدالله بن مغیره از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: بنده ای که دوست خداست از خداوند امری را که به او رسیده می خواهد؛ خداوند به فرشته موکّل به او می فرماید: «حاجت بنده ام را بده امّا عجله مکن؛ من دوست دارم ندا و صدای او را بشنوم» و بنده ای که دشمن خداست از خداوند امری را که به او رسیده می خواهد؛ خداوند به فرشته موکّل به او می فرماید: «حاجت بنده ام را بده و عجله کن؛ من دوست ندارم ندا و صدای او را بشنوم». حضرت فرمود: ولی مردم می گویند: این بنده بد به خاطر کرامتی که پیش خدا دارد حاجت روا شد و این بنده خوب به خاطر خواری پیش خدا حاجت روا نگشت».

۱- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ٤٩٠

مسئله اختلافی بین مسلمانان، همان مرز ایمان و کفر

انکار واقعه غدیر و ولایت و خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) بعد از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مصداق بارز انکار کلام خدا و کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است،

پس چطور ممکن است کسی مومن باشد ولی ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) و جانشینی ایشان را انکار کند؟

انکار علی (علیه السلام) انکار خدای عزوجل:

«قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): أيها الناس، إن عليا إمامكم من بعدي، و خليفتي عليكم، و هو وصيي و وزيري و أخي و ناصري، و زوج ابنتي، و أبو ولدي، و صاحب شفاعتي و حوضي و لوائي، من أنكره فقد أنكرني، و من أنكرني فقد أنكر الله عز و جل،و من أقر بإمامته فقد أقر بنبوتي، و من أقر بنبوتي فقد أقر بوحدانية الله عز و جل؛ (۱)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمودند: ای مردم! همانا علی (علیه السلام) بعد از من پیشوا و امام و خلیفه من بر شماست و او وصی و وزیر و برادر و یاور من، همسر دخترم و پدر فرزندانم و صاحب شفاعت و حوض و پرچم من است. هر کس او را انکار کند مرا انکار کرده و هر کس مرا انکار کند خدای عزوجل را منکر شده است و هر کس به امامت او اقرار کند به نبوت من اقرار کرده و هر که به نبوت من اقرار کند به توحید خداوند عزوجل اقرار کرده است».

در زیارت جامه کبیره:

«وَ مَنْ جَحَدَكُمْ كافِرٌ وَ مَنْ حارَبَكُمْ مُشْرِكٌ؛

و هر که شما را انکار کند کافر است و کسی که با شما بجنگد [در حقیقت] به خدا شرک ورزیده است».

«وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْكُم فی أسْفَلَ دَرَكٍ مِنَ الْجَحيمِ؛

و هر که شما را رد کند [و نپذیرد] در پایین ترین طبقه جهنّم جای دارد».

امیرالمومنین (علیه السلام) امیر انبیاء و اولیاء الهی است

آری! علی بن ابی طالب (علیه السلام) امیر تمامی انبیاء و اوصیاء و اولیاء الهی است. هر کدام از پیامبران و رسولان الهی که به رسالت برگزیده شدند با اقرار به نبوت و ولایت و عصمت ذوات مقدسه بوده است که در روایاتی به آن اشاره شده است:

١- . البرهان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ٢٠٠؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٣٨، ص: ١٢٩

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ قَالَ: وَلاَيَتُنَا وَلاَيَةُ اَللَّهِ اَلَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّاً قَطُّ إِلاَّ بِهَا؛(١)

امام صادق (علیه السلام)فرمود: ولایت ما ولایت خداست که هیچ پیامبر جز برای آن برانگیخته و انتخاب نشده است».

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (علیه السلام) قَالَ: وَلَايَةُ عَلِيٍّ (علیه السلام) مَكْتُوبَةٌ فِي جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ وَصِيِّهِ عَلِيٍّ؛ (علیه السلام)؛(٢)

حضرت ابو الحسن (علیه السلام) فرمود: ولایت علی (علیه السلام) در تمام کتاب های پیامبران نوشته شده است و خداوند هیچ پیامبری را جز به نبوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت و وصایت علی (علیه السلام) مبعوث نکرده است». آن ها همگی به نبوت محمد و ولایت علی اقرار داشته اند؛ یعنی اقرار به این دو مطلب از طرف خدا بر او واجب است.

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ اَلْحَكَمِ عَنِ اِبْنِ عَمِيرَةَ عَنِ اَلْحَضْرَمِيِّ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أَسِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اَللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم): مَا تَكَامَلَتِ اَلنُّبُوَّةُ لِنَبِيٍّ فِي اَلْأَظِلَّةِ حَتَّى عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلاَيَتِي وَ وَلاَيَةُ أَهْلِ بَيْتِي وَ مَثُلُوا لَهُ فَأَقَرُّوا بِطَاعَتِهِمْ وَ وَلاَيَتِهِمْ؛(٣)

حذیفة بن اسید گفت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: پیامبری هیچ پیامبری تکمیل نشد در عالم أظله مگر اینکه بر او عرضه شد ولایت من و ولایت اهل بیتم و تمثال آن ها برای آن پیامبر مجسم شد پس اقرار به طاعت و ولایت آن ها نمودند».

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): مَا نُبِّئَ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا وَ بِفَضْلِنَا عَمَّنْ سِوَانَا؛(٤)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: هیچ پیامبری به مقام نبوت نرسید مگر به معرفت حق ما و برتری دادن ما بر سایرین».

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: مَا مِنْ نَبِيٍّ نُبِّئَ وَ لاَ مِنْ رَسُولٍ أُرْسِلَ إِلاَّ بِوَلاَيَتِنَا وَ تَفْضِيلِنَا عَلَى مَنْ سِوَانَا»(٥)

همچنین در ذیل آیه مبارکه «وَاسئَلْ مَنْ أَرْسلْنَا مِن قَبْلِك مِن رُّسلِنَا؛ و از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس» آمده است: هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به معراج تشریف بردند هر جا که

١- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٤٣٧

٢- . همان

٣- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٦، ص: ٢٨١؛بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (عليهم السلام) ، ج ١، ص: ٧٣

٤- . بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (عليهم السلام)، ج ١، ص: ٧٤؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٦، ص: ٢٨١

٥- . همان

می رفتند جبرئیل در خدمتشان بود و چون با پیامبران پیشین ملاقات داشتندجبرئیل می گفت:

«یَا مُحَمَّدُ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ اسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا عَلَى مَا بُعِثُوا؟ فَقُلْتُ مَعَاشِرَ الرُّسُلِ وَ النَّبِيِّينَ عَلَى مَا بَعَثَكُمُ اللَّهُ قَبْلِي قَالُوا عَلَى وَلَايَتِكَ يَا مُحَمَّدُ وَ وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)؛(۱)

«ای محمد! از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس برای چه چیزی مبعوث شده اند؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آنان سوال کرد همگی پاسخ دادند مبعوث شدیم بر این که نبوّت شما و ولایت علی بن ابی طالب و اهل بیت (علیهم السلام) بعد از شما را به مردم ابلاغ کنیم».

این روایت را حاکم حسکانی سنی حنفی نیز در کتاب خود آورده است:

قَالَ اَلنَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله و سلم): يَا عَبْدَ اَللَّهِ أَتَانِي اَلْمَلَكُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ وَ اِسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا عَلَى مَا بُعِثُوا قُلْتُ: عَلَى مَا بُعِثُوا قَالَ: عَلَى وَلاَيَتِكَ وَ وَلاَيَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛(۲)

علقمه و اسود از عبدالله بن عباس روایت کردند روزی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: یا عبدالله! جبرئیل به نزدم آمد و گفت: ای مصطفی! از رسولان گذشته و پیامبران پیشین از رسالتی که بر آن مبعوث شدند بپرس تا بیان کنند. به جبرئیل گفتم: انبیای گذشته بر چه رسالتی مبعوث و مأمور شدند؟ گفت: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) مبعوث شدند».

هم چنین روایات:

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا قَالَ قَالَ النَّبِيُّ لَمَّا جَمَعَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ لَيْلَةَ الْإِسْرَاءِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَلْهُمْ يَا مُحَمَّدُ عَلَى مَا بُعِثْتُمْ قَالُوا بَعَثَنَا اللَّهُ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْإِقْرَارِ بِنُبُوَّتِكَ وَ عَلَى الْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛(۳)

ابن عباس در تفسیر آیه: «و اسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا» گوید: خداوند در شب معراج پیامبر اسلام و سایر پیامبران را گرد هم آورد و به حضرت فرمود: «ای محمّد! از آن ها بپرس: برای چه چیزی مبعوث شده اید»؟ آن ها پاسخ دادند: «برای بیان شهادت لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، اقرار به نبوّت تو و ولایت علیّ بن ابی طالب (علیه السلام)».

ص: ٦٩

١- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٦، ص ٣١٨

٢- . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل،ج٢، ص٢٢٢

٣- . تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ٥٤٧؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٣٦، ص: ١٥٥

«أَبِي عَنِ اَلْأَصْبَهَانِيِّ عَنِ اَلْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: كَانَ مِمَّا نَاجَى اَللَّهُ مُوسَى (علیه السلام) إِنِّي لاَ أَقْبَلُ اَلصَّلاَةَ إِلاَّ مِمَّنْ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِي وَ أَلْزَمَ قَلْبَهُ خَوْفِي وَ قَطَعَ نَهَارَهُ بِذِكْرِي وَ لَمْ يَبِتْ مُصِرّاً عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ عَرَفَ حَقَّ أَوْلِيَائِي وَ أَحِبَّائِي فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ تَعْنِي بِأَوْلِيَائِكَ وَ أَحِبَّائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ فَقَالَ هُمْ كَذَلِكَ إِلاَّ أَنِّي أَرَدْتُ بِذَلِكَ مَنْ مِنْ أَجْلِهِ خَلَقْتُ آدَمَ وَ حَوَّاءَ وَ مَنْ مِنْ أَجْلِهِ خَلَقْتُ اَلْجَنَّةَ وَ اَلنَّارَ فَقَالَ وَ مَنْ هُوَ يَا رَبِّ فَقَالَ مُحَمَّدٌ أَحْمَدُ شَقَقْتُ اِسْمَهُ مِنِ اِسْمِي لِأَنِّي أَنَا اَلْمَحْمُودُ وَ هُوَ مُحَمَّدٌ فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ اِجْعَلْنِي مِنْ أُمَّتِهِ فَقَالَ لَهُ يَا مُوسَى أَنْتَ مِنْ أُمَّتِهِ إِذَا عَرَفْتَ مَنْزِلَتَهُ وَ مَنْزِلَةَ أَهْلِ بَيْتِهِ إِنَّ مَثَلَهُ وَ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِهِ فِيمَنْ خَلَقْتُ كَمَثَلِ اَلْفِرْدَوْسِ فِي اَلْجِنَانِ لاَ يَنْتَشِرُ وَرَقُهَا وَ لاَ يَتَغَيَّرُ طَعْمُهَا فَمَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفَ حَقَّهُمْ جَعَلْتُ لَهُ عِنْدَ اَلْجَهْلِ عِلْماً وَ عِنْدَ اَلظُّلْمَةِ نُوراً أُجِيبُهُ قَبْلَ أَنْ يَدْعُوَنِي وَ أُعْطِيَهُ قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَنِي اَلْخَبَرَ؛(١)

حفص از حضرت صادق (علیه السلام)نقل کرد که فرمود: از جمله مطالبی که خداوند با موسی صحبت کرد این بود: من نماز را نمی پذیرم مگر از کسی که در مقابل عظمت من تواضع نماید و

ترس من در دلش جای گیرد و روزش را به یاد من پایان دهد و با اصرار بر معصیت شب را به سر نبرد و عارف بحق اولیاء و دوستان من باشد. موسی عرض کرد: خدایا! منظورت از اولیاء و دوستان، ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. فرمود: آن ها نیز از اولیای من هستند جز این که منظورم کسانی هستند که به واسطه آن ها آدم و حوا و بهشت و جهنم را آفریدم. عرض کرد: آن ها کیانند پروردگارا؟ فرمود: محمّد، احمد نام او را از نام خود جدا کردم زیرا من محمودم و او محمّد است. موسی عرض کرد: خدایا! مرا از امت او قرار ده. فرمود: موسی! تو از امت او هستی وقتی مقام و منزلت او و خانواده اش را بشناسی زیرا مثل او و خانواده اش در بین مخلوقات مانند فردوس نسبت به بهشت است که برگ درختش نمی ریزد و طعم آن تغییر نمی کند. هر کس عارف به مقام و حق آن ها باشد برایش در نادانی، راهنما و در تاریکی، نور قرار می دهم. قبل از این که درخواست کند خواسته اش را برمی آورم و به او عطا می کنم قبل از سؤال».

امام صادق (علیه السلام)در روایتی کمال انبیاء را در اقرار به فضل و معرفت صدیقه طاهره حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) نسبت داده است:

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٦، ص۲٦۷

«مَا تَکَامَلَتِ النُّبُوَّةُ لِنَبِیٍّ حَتّی أَقَرّ بِفَضْلِهَا وَ مَعْرِفَتِهَا [مَحَبّتِهَا]؛(۱)

نبوت هیچ پیامبری به کمال نرسید تا این که به فضل و معرفت [محبت] حضرت زهرا (علیها السلام) اقرار کرد».

امیرالمومنین (علیه السلام) ملاک برتری برخی از انبیاء

خداوند متعال به صراحت در قرآن کریم می فرماید:

الف) «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ أللهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ؛(۲)

ما بعضی از آن پیامبران را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم؛ برخی از آنها، خدا با او سخن می گفت و بعضی را درجاتی برتر داد و به عیسی بن مریم، نشانه های روشن دادیم و او را با «روح القدس» تأیید نمودیم».

ب) «وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا؛(۳)

و پروردگارت به هر که [و هر چه] در آسمان ها و زمین است داناتر است و به یقین برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم و به داود زبور عطا کردیم».

در تفسیر این آیه شریفه چنین آمده است:

«ابْنُ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): ...يَا مُفَضَّلُ وَ اللَّهِ مَا اسْتَوْجَبَ آدَمُ أَنْ يَخْلُقَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ وَ يَنْفُخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ إِلَّا بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (علیه السلام)وَ مَا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسى تَكْلِيماً إِلَّا بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (علیه السلام)وَ لَا أَقَامَ اللَّهُ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ آيَةً لِلْعَالَمِينَ إِلَّا بِالْخُضُوعِ لِعَلِيٍّ (علیه السلام)؛ (٤)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: علت اینکه روح در حضرت آدم (علیه السلام) دمیده شد و حضرت موسی (علیه السلام) به مقام کلیم الهی رسید و حضرت عیسی (علیه السلام) آیه و نشانه خدا شد خضوع آنها نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود».

۱- . عوالم العلوم و المعارف والأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (مستدرك سيدة النساء إلى الإمام الجواد، ج ۱۱-قسم-۱-فاطمة (عليها السلام)، ص: ۱٦۱

۲- . بقره،۲۵۳

۳- . اسراء،۵۵

٤- . الإختصاص، النص، ص: ۲۵۰

امیرالمومنین برتر از همه خلق

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛(۱)

در حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند آنانند که بهترین آفریدگانند».

شأن نزول آیه «خیر البریه»:

این آیه در شأن حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است. از جابر بن عبداللَّه انصاری نقل کرده اند که گفته است:

«روزی با پیامبرخدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کنار کعبه نشسته بودیم که امیرالمومنین علی (علیه السلام) پیش ما آمد. چون چشم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به وی افتاد فرمود: «برادرم آمد!» آن گاه رو به سوی کعبه کرد و فرمود: «به خدای این خانه سوگند که این مرد پیش از همه شما به خدا ایمان آورده و بیش از همه شما خدا را فرمان بُرده است و از همه شما به پیمان الهی وفادارتر است و بیش از شما به حکم خدا داوری کرده است و در تقسیم بیت المال دادگرتر

است و در رفتار با رعیت بهتر است و مقامش والاتر است». در این هنگام بود که آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ...» نازل شد و از آن پس هر گاه علی (علیه السلام) می آمد، اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)می گفتند: بهترین آفریده خدا پس از پیامبر آمد».(۲)

روایات فراوانی از شیعه و سنی نقل است که بنابر آن ها مراد از «هُم خیر البریّه» حضرت علی ابن ابی طالب (علیه السلام)و پیروان او هستند.(۳) مقاتل بن سلیمان از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شأن امام علی ابن ابی طالب (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام)او نازل شده است. (٤)

در روایتی از ابوبرزه نقل است که چون پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)این آیه را قرائت کرد، فرمود: «یا علی! آنان، تو و شیعیانت هستید و وعده من و شما، حوض کوثر». (٥)

۱- . بینه،۷

۲- . شواهد التنزیل، ج۲، ص ٤٦٨؛تفسیر نمونه، ج۲۷، ص۲۱۰

۳- . تفسیر نمونه، ج۲۷، ص۲۱۰

٤- . مجمع البیان، ج۱۰، ص٥٢٤

٥- . شواهد التنزیل، ج۲، ص٤٦١

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِی قَوْلِهِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ قَالَ نَزَلَتْ فِی عَلِیٍّ وَ شِیعَتِهِ؛(۱)

ابن عبّاس می گوید: أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ؛ درباره ی علی (علیه السلام)و شیعیان او نازل شده است».

«عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (علیه السلام)فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ قَالَ: هُمْ عَلِیٌّ (علیه السلام) وَ شِیعَتُهُ؛(۲)

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ؛ آنان علی (علیه السلام)و شیعیان او هستند».

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام)قَال قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)مِنَ الْخَیْرِ لَعَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام)مَا لَمْ یُقَلْ لِأَحَدٍ قَالَ إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ فَعَلِیٌّ (علیه السلام)وَ اللَّهِ خَیْرُ الْبَرِیَّه؛(۳)

ابوالقاسم علوی با سند خود از امام باقر (علیه السلام)روایت کرده است که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: خداوند آنقدر خیر برای علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام)در نظر گرفته است که برای احدی غیر از او در نظر نگرفته است. وی در ادامه فرمود آیه: إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُوْلَئکَ هُمْ خَیر الْبریَّه؛ درباره ی علی (علیه السلام)نازل گشته و به خدا سوگند که علی (علیه السلام)بهترین مردم است».

با توجه به روایات فوق بهترین خلق خداوند متعال، امیرالمومنین (علیه السلام) است. بهترین و اولی ترین شخص به خلافت و جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، امیرالمومنین (علیه السلام) است.

نکته پایانی این فضیلت:

به نظر می رسد امام هادی (علیه السلام)در ابتدا با بیان این فضیلت می خواهند ویژگی منحصر به فرد علی بن ابی طالب (علیه السلام) را یادآوری کنند و آن این که با وجود دیگر ائمه معصومین (علیهم السلام) که ولی خداوند متعال و جانشینان او روی زمین هستند این جایگاه و فضیلت فقط منحصر به ساحت مقدس امیرالمومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. لذا امیرالمومنین یعنی امیر بر یازده نور مقدس و معصوم (علیهم السلام) که حقیقت و ابواب ایمان هستند و مومنان به واسطه پذیرش

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص: ۳٤٤؛شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص: ٤۷۳

۲- . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص: ٤٦٦

۳- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص: ۳٤۵

ولایت ایشان از زمره مومنان محسوب می شوند که روایت آن نیز گذشت. امیرالمومنین یعنی کسی که مومنین باید به او اقتدا کنند؛ کسی که فرمانده و پیشوای مومنین است؛ کسی که ایمان با وجود او معنا پیدا می کند. از حضرت آدم تا خاتم، رسولان و پیامبران الهی و اوصیاء آنان از جمله مومنان حقیقی هستند که امیرشان علیست و سپس افرادی که در ایمان، درجه های مختلفی دارند و برخی از افراد نیز در درجه ایمان خود دچار شدت و ضعف هستند اما از دایره ایمان خارج نیستند و لذا همه آنان باید به فرمانده و امیر خود اقتدا کنند که آن علی ابن ابی طالب (علیه السلام) است.

«وَ سَیِّدَ الْوَصِیِّینَ»

بررسی واژه «سید» در لغت

«السَّیِّد»: به معنای آقا، بزرگ، رئیس، سرور، مهتر، پیغمبرزاده می باشد. در اصطلاح به کسانی که از طرف پدر به هاشم، جد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)انتساب دارند گفته می شود.(۱) همچنین به معنای سرپرست جمعیّت زیاد و به همین جهت می گویند:«سیّد القوم» بزرگ و سرپرست قوم و مردمی فراوان و زیاد، از این رو، واژه سید به جماعت منسوب می شود و نمی گویند

«سَيِّد الثوب و سيد الفرس». «سَادَ القومَ يَسُودُهُمْ» يعنی بر آن قوم سیادت و سرپرستی نمود و چون شرط سرپرستی در جماعت و ملّت، تهذیب نفس است به هر کس که در نفس خویش فضیلت و شخصیّت نفسانی دارد «سیّد» گفته اند و بر این معنی آیه:«وَ سَيِّداً وَ حَصُوراً(۲)» و «وَ أَلْفَيا سَيِّدَها(۳)» یعنی شوهرش را همسر و شوی زن هم به خاطر سیاست و تدبیر در همسریش

۱- . عروه الوثقی ج٤ ص ٣٠٦ مساله ٣

۲- آل عمران،٣٩

۳- یوسف، ٢٥

«سَيِّد» نامیده شده و همچنین زن را سَيِّدَة گویند به خاطر سرپرستی خانواده و فرزندانش و آیه: «رَبَّنا إِنَّا أَطَعْنا سادَتَنا(۱)؛ یعنی از والیان و سیاستمدارانمان پیروی کردیم».(۲)

بررسی واژه «وصی» در لغت:

«وصي»: وَصِيَّة با پند و موعظه بر دیگری تقدم داشتن و سفارش کردن که عمل کند و از عبارت «أرضٌ وَاصِيَةٌ» گرفته شده یعنی زمینی که سراسر پوشیده از گیاه است. «أَوْصَاهُ و وَصَّاهُ» هر دو صحیح است؛ در آیه آمده:«وَ وَصَّى بِها إِبْراهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ(۳)» که «أَوْصَى» هم خوانده شده. خدای عزوجل فرمود:«وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ(٤)»، «و وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ(٥)»، «و مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِها(٦)»، «و حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنانِ(٧)». وصی: فضیلت او را بر شمرد و انشاء کرد، «تَوَاصَوُا القومُ؛ در وقتی است که گروهی از مردم یکدیگر

را سفارش کنند». در آیه گفت: «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ(٨)».(٩)

«الوَصِيّ»: جمع آن أَوْصِيَاء [وصي] للمذكَّر و المؤنَّث: وصيت كننده، آن كه به او وصيت كنند، آن كه امور افراد كم سال و يتيم را به عهده گيرد. نايب السلطنه (هنگامى كه پادشاه كم سن و سال و يا غايب و يا بيمار باشد).(۱۰)

«وصى»: متصل شدن و متصل كردن. ايصاء و توصيه به معنى سفارش و دستور است. وصيّت اسم است از ايصاء و گاهى به چيز وصيّت شده اطلاق مى شود. به قولى وصيّت را از آن وصيّت گويند كه موصى كارش را به كارهاى وصىّ متصل مى كند و به قولى كارهاى قبل از مرگ را به كارهاى بعد از مرگ متصل مى كند ولى اين راجع به وصيّت ميّت است و گرنه

۱- احزاب، ٦٧

۲- مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص: ۲۷٤

۳- . بقره، ۱۳۲

٤- . نساء، ۱۳۱

٥- . لقمان، ١٤

٦- . نساء، ۱۱

۷- . مائده، ۱۲

۸- . عصر، ۳

۹- . مفردات الفاظ قرآن، ج ٤، ص: ٤٦٢

۱۰- . فرهنگ ابجدي، متن، ص: ۹۸۷

طبرسى فرموده: وصى، ايصاء، امر و عهد، همه به يک معنى اند. «وَ وَصَّى بِها إِبْراهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ (۱)؛ و ابراهيم و يعقوب پسرانشان را به آيين اسلام سفارش كردند»، «وَ أَوْصانِي بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ ما

دُمْتُ حَيًّا(۲)؛ و مرا تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است»، «کُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ(۳)؛ بر شما مقرّر و لازم شده چون یکی از شما را مرگ در رسد، اگر مالی از خود به جا گذاشته است برای پدر و مادر و خویشان به طور شایسته و پسندیده وصیت کند». مراد از وصیّت همان وصیّت معمولی است و ظهور آیه در وجوب وصیّت است ولی با ادلّه قطعی ثابت شد که وصیت در این گونه موارد مستحب است نه واجب. «فَلا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لا إِلى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (٤)؛ [فریادی که وقتی بر سر آنان زده شود] نه می توانند وصیتی کنند و نه [اگر بیرون خانه باشند] می توانند به خانواده خود برگردند»؛ توصیه به معنی سفارش و وصیّت است.(٥)

با توجه به مطالب فوق، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علاوه بر وصیت شخصی، همه مسائل امت را به امیرالمومنین (علیه السلام) وصیت کردند و ایشان به امر خداوند متعال از جانب حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) بزرگ و مهتر امت اسلام است. حتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه طلاق دادن هر کدام از همسرانش را به علی بن ابی طالب (علیه السلام) داد که در جنگ جمل طلاق عایشه را جاری کرد.(٦)

۱- بقره، ۱۳۲

۲- مریم، ۳۱

۳- .[۹] بقره، ۱۸۰

٤- یس، ٥٠

٥- قاموس قرآن، ج ۷، ص: ۲۲۳

٦- . کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص: ٤٥٩: «امام زمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرمودند: «قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ عَظَّمَ شَأْنَ نِسَاءِ النَّبِيِّ ص فَخَصَّهُنَّ بِشَرَفِ الْأُمَّهَاتِ فَقَالَ رَسُولُ

اللَّهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ هَذَا الشَّرَفَ بَاقٍ لَهُنَّ مَا دُمْنَ لِلَّهِ عَلَى الطَّاعَةِ فَأَيَّتُهُنَّ عَصَتِ اللَّهَ بَعْدِي بِالْخُرُوجِ عَلَيْكَ فَأَطْلِقْ لَهَا فِي الْأَزْوَاجِ وَ أَسْقِطْهَا مِنْ شَرَفِ أُمُومَةِ الْمُؤْمِنِين».

وصی لقب «علی ابن ابی طالب (علیه السلام)»

آری! علی بن ابی طالب (علیه السلام) نه تنها امیر بر اوصیاء الهی بلکه در وصایت دارای علوّ و برتری است؛ ایشان در این جایگاه اشرف بر آنان است. نکته قابل توجهی که در این منقبت وجود دارد این است که این لقب مختص به علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که در دو کتاب لسان العرب و تاج العروس نیز به آن اشاره شده است:

«الوصي، لقب علي (علیه السلام)؛(۱)

وصی لقب علی (علیه السلام)است».

در تاج العروس می افزاید:

«سمّي به، لاتّصال سببه ونسبه وسمته بنسب رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم) وسببه وسمته؛(۲)

چرا به امیرالمومنین علی (علیه السلام)وصی گفتند؟ چون که سبب، نسب و سمت او به نسب، سبب و سمت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)متّصل بود».

ما این سخن را از عالم، محدّث و لغوی اهل تسنّن می پذیریم که در مورد امیرمؤمنان علی (علیه السلام) چنین می گوید، هر چند واقعیّت را به طور کامل نگفته است. چنان که واضح خواهد شد. البتّه با دقّت معلوم می شود که همان معنای لغوی «وصی» که در علم فقه اراده شده، در قرآن نیز اراده شده است. در علم فقه در کتاب الوصیّه ضوابط برای وصیّت، روشن شده و احکامی از ناحیه شارع مقدّس اعتبار شده است اما به هر حال همان مفهوم لغوی از واژه «وصی» اراده شده است. با

توجّه به معنای وصیّ و وصیّت، مطلب فراتر از این است که فقط در اتّصال سبب، نسب و سمت باشد ولی مجموع کلمات اهل لغت دلالت دارد بر این که وصیّت هنگامی مصداق می یابد که بنا باشد چیزی ادامه پیدا کند و منقطع نشود. به عبارت دیگر، اگر بنا باشد که راه و خواسته وصیّت کننده به وسیله وصیّ او ادامه پیدا کند و با رفتن او منقطع نگردد، آن گاه وصیّت مصداق می یابد. از طرفی واژه «عهد» نیز همان وصیّت است. چنین تعبیری به گونه خاص در سخنان اهل تسنّن بسیار به کار رفته است. آنان کلامی را این گونه از عمربن خطّاب نقل می کنند که به او گفتند: وصیّت کن، گفت:

۱- . تاج العروس، ج۲۰ ص ۲۹۷؛لسان العرب، ج۱۵ص ۳۹٤

۲- . همان،ج۲۰ ص ۲۹۷

«إن أعهد فقد عهد من هو خير منّي، يعني أبا بكر وإن اترك فقد ترك من هو خير منّي، يعني رسول اللّه (صلى الله عليه و آله و سلم)؛(۱)

اگر وصیت کنم بهتر از من یعنی ابوبکر پیش از من وصیت کرده است و اگر وصیت نکنم بهتر از من یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)وصیت نکرده است».

بنابراین معنا، وصیّت در اصل لغت به معنای عهد نیز آمده که در استعمالات عربی فصیح موجود است. از آن رو که وصیّت به معنای عهد باشد به معنای ادامه یافتن مقام، حیثیّت خاص، فکر، اندیشه، اعتقاد و یا منزلت خواهد بود. به تعبیر دیگر، اگر پادشاهی در زمان خود کسی را به ولیعهدی معیّن می کرد، به زبان عربی به او وصی نیز می گفتند؛ یعنی او ادامه دهنده تاج و تخت و ریاست و سلطنت پادشاه است.

ضرورت وجود وصیّ پیامبر در هر زمان

وقتی پیامبری می آمد و شریعتی را ابلاغ می کرد تا آن شریعت نسخ نمی شد فرد یا افرادی بعد از او ادامه دهنده ابلاغ آن شریعت می باشند و این مقتضای قاعده لطف است و از آن فرد به وصی تعبیر می شود و این سنّت الهی همواره ادامه داشته است. شیخ صدوق و شیخ طوسی هر یک به سند خود از امام صادق (علیه السلام)چنین نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

«قال رسول اللّه (صلى الله عليه و آله و سلم): أنا سيّد النبيين ووصيي سيّد الوصيين وأوصياؤه سادة الأوصياء.إنّ آدم (عليه السلام) سأل اللّه عز وجل أن يجعل له وصيّاً صالحاً فأوحى اللّه عز وجل إليه أنّي أكرمت الأنبياء بالنبوّة، ثمّ اخترت خلفي فجعلت خيارهم الأوصياء.فقال آدم (عليه السلام): يا ربّ! فاجعل وصيي خير الأوصياء. فأوحى اللّه عز وجل إليه: يا آدم! أوص إلى شيث وهو هبة اللّه بن آدم. فأوصى آدم إلى شيث وأوصى شيث إلى ابنه شبان وهو ابن نزلة الحوراء الّتي أنزلها اللّه عز وجل على آدم من الجنّة فزوجها شيثاً، وأوصى شبان إلى ابنه مجلث، وأوصى مجلث إلى محوق، وأوصى محوق إلى غثميشا، وأوصى غثميشا إلى أخنوخ وهو إدريس النبي (عليه السلام)، وأوصى إدريس إلى ناخور ودفعها ناخور إلى نوح (عليه السلام)، وأوصى نوح إلى سام، وأوصى سام إلى عثامر وأوصى عثامر إلى برعيثاشا، وأوصى برعيثاشا إلى يافث.وأوصى يافث إلى برة، وأوصى برة إلى جفيسة وأوصى جفيسة إلى عمران. ودفعها عمران إلى ابراهيم الخليل عليه السلام، وأوصى إبراهيم إلى ابنه إسماعيل، وأوصى إسماعيل إلى

ص: ۸۰

۱- . تمهيد الاوائل وتلخيص الدلائل،ص۵۰۸

إسحاق، وأوصى إسحاق إلى يعقوب، وأوصى يعقوب إلى يوسف، وأوصى يوسف إلى بثرياء، وأوصى بثرياء إلى شعيب.وأوصى شعيب إلى موسى بن عمران، وأوصى موسى إلى يوشع بن نون

وأوصى يوشع إلى داود وأوصى داود إلى سليمان، وأوصى سليمان إلى آصف بن برخيا، وأوصى آصف بن برخيا إلى زكريا، ودفعها زكريا إلى عيسى بن مريم وأوصى عيسى إلى شمعون ابن حمون الصفا، وأوصى شمعون إلى يحيى بن زكريا وأوصى يحيى بن زكريا إلى منذر، وأوصى منذر إلى سليمة، وأوصى سليمة إلى بردة.ثمّ قال رسول اللّه (صلى الله عليه و آله و سلم): ودفعها إلي بردة وأنا أدفعها إليك يا علي، وأنت تدفعها إلى وصيك ويدفعها وصيك إلى أوصيائك من ولدك، واحداً بعد واحد حتّى تدفع إلى خير أهل الأرض بعدك.ولتكفرن بك الأمة ولتختلفن عليك اختلافاً شديداً، الثابت عليك كالمقيم معي والشاذ عنك في النار، والنار مثوى للكافرين؛(۱)

رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم)فرمود: من سيد و سرور پيامبران الهى هستم و وصى من سيد اوصيا و اوصياى وصى من نيز آقايان اوصياى الهى هستند. همانا آدم (عليه السلام)از خدا خواست تا براى او وصيى صالح قرار دهد. خداوند به او وحى كرد كه همانا من پيامبران را به نبوت گرامى داشتم، سپس جانشين خود در زمين را انتخاب كردم و از ميان برگزيدگان، اوصيا را انتخاب كردم. آدم (عليه السلام)عرضه داشت: پروردگارا! پس وصى مرا بهترين اوصيا قرار ده. خداوند به او وحى كرد: اى آدم! پس از خود به شيث وصيت كن كه او همان هبة اللّه فرزند آدم بود. آدم نيز به شيث وصيت كرد. شيث نيز به پسرش شبان كه او فرزند مادرى بود از حوريان بهشتى كه خداى تعالى وى را از بهشت براى آدم فرستاد و او نيز آن را به تزويج شيث در آورد و شبان نيز وصيت كرد به فرزندش مجلث، مجلث وصيت كرد به محوق، محوق وصيت كرد به غثميشا، غثميشا وصيت كرد به اختوخ كه همان ادريس نبى است، ادريس نيز به ناخور وصيت كرد و او نيز وصايتش را به نوح (عليه السلام)ارائه نمود. نوح نيز به سام، سام به عثامر، عثامر به برعيثاشا، برعيثاشا به يافث، يافث به برة، برة به جفيسة وجفيسه به عمران وصيت كردند. عمران نيز به ابراهيم خليل (عليه السلام) وصيت نمود. ابراهيم (عليه السلام) نيز به پسرش اسماعيل و وى به اسحاق و اسحاق به يعقوب و يعقوب به يوسف و يوسف به بثرياء و بثرياء به شعيب و شعيب به موسى بن عمران وصيت نمودند. موسى بن عمران (عليه السلام)نيز به يوشع بن نون، يوشع بن نون به داوود و داوود به سليمان و

سلیمان به آصف بن برخیا و آصف بن برخیا به زکریا و زکریا نیز آن را به عیسی بن مریم (علیه السلام)واگذار نمود. عیسی بن مریم نیز آن را به شمعون بن

۱- . کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۲۱۲ ؛الأمالي (للطوسي)، النص، ص: ٤٤٢؛با پیشوایان هدایتگر ج۱ ص۳۱۲

حمون الصفا، او نیز به یحیی بن زکریا، یحیی به منذر و منذر به سلیمة و او نیز به برده وصیت نمود. سپس پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: و این وصایت را برده به من داد و من آن را به تو ای علی می دهم و تو نیز آن را به وصی خود بده و او نیز به وصی خود و آن وصی نیز به اوصیا تو از فرزندانت یکی پس از دیگری بدهد تا آن زمان که این وصایت به بهترین اهل زمین پس از تو داده شود. ای علی! به واسطه (مخالفت با) توست که امت من کافر می شوند و درباره تو دچار اختلافی شدید خواهند شد. اما کسی که بر اعتقاد وصایت تو پس از من ثابت قدم باشد با من خواهد بود و کسی که از تو روی گرداند و تو را کنار گذارد در آتش است و آتش نیز برای کافران بد جایگاهی است. پس چنان که پیداست، وجود وصی بعد از هر نبی برهانی است و سنّت الهی بر همین بوده است».

با توجه به روایت فوق تمامی پیامبران وصی بعد از خود را به مردم خود معرفی می کردند تا بعد آن پراکنده و یا سر در گم نشوند و این یک سنت الهی در بین پیامبران بوده است. خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب کشف المراد، نکته جالبی را در اهمیت معرفی وصی توسط پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده است:

«أن النبي (صلی الله علیه و آله و سلم) کان أشفق علی الناس من الوالد علی ولده حتی أنه (علیه السلام) أرشدهم إلی أشیاء لا نسبة لها إلی الخلیفة بعده کما أرشدهم في قضاء الحاجة إلی أمور

كثيرة مندوبة و غيرها من الوقائع و كان (عليه السلام)إذا سافر عن المدينة يوما أو يومين استخلف فيها من يقوم بأمر المسلمين و من هذه حاله كيف ينسب إليه إهمال أمته و عدم إرشادهم في أجل الأشياء و أسناها و أعظمها قدرا و أكثرها فائدة و أشدهم حاجة إليها و هو المتولي لأمورهم بعده فوجب من سيرته (عليه السلام) نصب إمام بعده و النص عليه و تعريفهم إياه و هذا برهان لمي؛(۱)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)دلسوز ترین افراد نسبت به سرنوشت جامعه اسلامی و مسلمانان بودند و از روش و سیرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دور است که در مساله مهمی مانند انتخاب امام، مردم را به حال خود رها کرده باشد. شاهد آن این که در سفرهای کوتاهی که برای ایشان پیش می آمد بلافاصله برای خود جانشین تعیین می کردند. حال شما داوری کنید: آیا می شود رهبری در مسائل کم اهمیت تر جدی باشد اما در مسائل با اهمیت تر سهل انگار باشد؟ این تناقض است و با سیره ایشان نمی سازد. این از باب برهان لمی است».

۱- . كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ص ٣٦٦

همچنین رجوع به سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)بیانگر این نکته است که آن بزرگوار نسبت به سرنوشت مسلمانان حساسیت فراوان نشان می داد و از بیان کوچک ترین مطلبی که مایه سعادت و رشد و تعالی آنان بود فروگذار نمی کرد. بدیهی است که مسئله خلافت و امامت از مسایل مهم و سرنوشت ساز می باشد و به همین دلیل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)هر گاه برای حضور در غزوات و مانند آن مدینه را ترک می کرد، جانشینی برای خود معین می نمود چنان که در غزوه تبوک، علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه خود تعیین کرد. با این حال چگونه ممکن است پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم)کسی را به عنوان خلیفه خود پس از وفات خود تعیین نکرده باشد؟

راه تعیین امام

خواجه نصیر الدین طوسی در این باب چنین بیان کرده است:

«وَ الْعِصْمَةُ تَقْتَضِی النَّصَّ، وَ سِیرَتُهُ»(۱)

عصمت امام و سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)اقتضاء می کند که امام از طریق «نص» تعیین شود.

عبارت علامه حلی در شرح کلام خواجه چنین است:

«أقول: ذهبت الإمامیة خاصة إلی أن الإمام یجب أن یکون منصوصا علیه و قالت العباسیة إن الطریق إلی تعیین الإمام النص أو المیراث و قالت الزیدیة تعیین الإمام بالنص أو الدعوة إلی نفسه و قال باقي المسلمین الطریق إنما هو النص أو اختیار أهل الحل و العقد [اختیار اهل حل و عقد همان بیعت است] و الدلیل علی ما ذهبنا إلیه وجهان: الأول أنا قد بینا أنه یجب أن یکون الإمام معصوما و العصمة أمر خفي لا یعلمها إلا الله تعالی فیجب أن یکون نصبه من قبله تعالی لأنه العالم بالشرط دون غیره».(۲)

در مذهب امامیه برای تعیین امام دو دلیل وجود دارد: یکی این که امامت باید به نص از معصوم ثابت شود یعنی پیامبر، امام پس از خود را معین فرماید و آن امام امام دیگر را و هکذا و دلیل آن دو چیز است یکی آن که امام باید معصوم باشد و هیچ کس علم به عصمت ندارد غیر از خدا و کسی که خدا او را به آن آگاه کند. دوم این که سیرت پیغمبر دلالت بر آن دارد که مردم را هیچگاه مهمل نمی گذاشت و وظیفه آنان را در هر حال معین می فرمود و مسلمانان دیگر برخلاف این رفتند، بیشتر گفتند به نص ثابت می شود و به اختیار بزرگان اهل حل و عقد، که امروز آنها را سیاستمداران و خردمندان و نمایندگان گویند و بنی عباس

۱- . كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد ، ص ٣٦٦
۲- . همان

و طرفداران آن ها گفتند امامت به نص صحیح ثابت می شود یا به میراث و انتساب به پیغمبر نیز ثابت می شود و زیدیه هم که گروهی از شیعه اند هم به نص صحیح می دانند.

دلیل دیگری که عالمان شیعه بر طریق نص بیان کرده اند افضلیت است. یکی از شرایط امام، برتری در کمالات نفسانی مانند شجاعت، علم، تقوا و قرب الی الله است. امام باید در همه صفاتی که در ایفای رسالت امام نقش دارد افضل باشد. مراد هر صفتی است که در باب امامت و رهبری امت نقش داشته باشد و اگر نباشد به امامت خلل وارد می شود. دلیل ما در اینجا عقل است زیرا عقل تقدیم مفضول بر افضل را قبیح می داند. قرآن کریم نیز می فرماید:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛(۱)

بگو: آیا از معبودان شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: فقط خداست که به سوی حق هدایت می کند؛ پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شدن شایسته تر است یا کسی که هدایت نمی یابد مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه [بدون بصیرت و دانش] داوری می کنید؟»

در نتیجه کسی که هادی است چطور ممکن است که کنار رود و کسی که نیاز به هدایت دارد امور را به دست بگیرد؟! پناه برخدا... . لذا از محالات است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون تعیین وصی و جانشین از دنیا رفته باشد و اسلام نوپا را بدون جانشین رها کند و این که هیچ یک از انبیاء الهی نیز بدون تعیین جانشین از طرف خداوند از دنیا نرفتند که روایت آن گذشت. از همه مهم تر این که طبق آیات قرآن کریم انتخاب خلیفه و امام فقط توسط خداوند متعال صورت

می پذیرد و هیچ پیامبری از جانب خود حق انتخاب جانشین را ندارد مگر به سفارش خداوند متعال. در قرآن کریم در این موضوع چنین آمده است:

الف) خداوند متعال خطاب به ملائکه الهی فرمود:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً؛(۲)

به یقین جانشینی در زمین قرار می دهم».

ص: ۸٤

۱- . یونس، ۳۵

۲- . بقره، ۳۰

ب) خداوند متعال خطاب به حضرت ابراهیم خلیل فرمود:

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا؛(۱)

من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم».

ج) خداوند متعال خطاب به حضرت داوود:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛(۲)

[و گفتیم:] ای داود، همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند. بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، چون روز حساب را فراموش کرده اند عذابی سخت دارند».

نکات جالبی که در این آیه به صراحت بیان شده، نشان می دهد خلیفه خداوند باید چه ویژگی هایی داشته باشد. با توجه به این اهمیت ها خلیفه باید از طرف خداوند متعال انتخاب شود چرا که خداوند بندگان خویش را می شناسد:

۱. خلیفه باید عادل باشد تا بتواند بین مردم با عدالت داوری و رفتار کند. عدالت امیرالمومنین (علیه السلام) زبانزد خاص و عام است.

۲. از هوای نفس پیروی نکند. اگر درگیر هوای نفس باشد و نتواند عنان نفس را در دست بگیرد در حق مردم ظلم و ستم روا می دارد و خود و مردم را به انحراف می کشاند همان گونه که خلفای غاصب، خلفا و حکام اموی و عباسی که داعیه دار خلافت بودند در حق مردم روا می داشتند.

مناظره هشام با عمرو

هشام بن حکم از یاران و شاگردان بنام امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام)بود و در فن مناظره مهارت فوق العاده ای داشت. وی از شهرت عمرو بن عبید و مجلس درس او در بصره و عقاید وی در باب امامت مطلع شد. از این رو مدینه را به قصد بصره ترک گفت و در مجلس درس عمرو حاضر شد و پس از اجازه گرفتن از او و موافقت عمرو، سؤال خود را به این صورت

۱- . بقره، ۱۲٤

۲- . ص،۲٦

مطرح کرد: آیا تو چشم داری؟! عمرو گفت: با این که خود می بینی من چشم دارم چرا چنین سؤالی را مطرح می کنی؟ هشام گفت: پرسش های من از این قبیل است. عمرو گفت: با این که چنین

سؤالی احمقانه است ولی می توانی مطرح کنی. هشام: آیا تو چشم داری؟ عمرو: آری. هشام: با آن چه می کنی؟ عمرو: رنگ ها و افراد را با آن می بینم. هشام:

آیا تو بینی داری؟ عمرو: آری. هشام: با آن چه کاری انجام می دهی؟ عمرو: بوییدنی ها را می بویم. هشام: آیا تو دهان (زبان) داری؟ عمرو: با آن طعم ها را می چشم. هشام: آیا تو گوش داری؟ عمرو: آری. هشام: با آن چه می کنی؟ عمرو: با آن صداها را می شنوم. هشام: آیا تو قلب (قوة درک و فهم) داری؟ عمرو: آری. هشام: با آن چه کاری انجام می دهی؟ عمرو: کارهایی را که اعضاء و حواس یاد شده من انجام می دهند از یکدیگر تمیز می دهم. هشام: آیا داشتن خود آن اعضاء و جوارح برای انجام کارهایشان کافی نیست؟ عمرو: خیر. هشام: چرا کافی نیست با این که آن ها صحیح و سالم می باشند؟ عمرو: هر گاه برای جوارح و حواس شک و تردیدی در مورد کار خویش رخ دهد به قلب رجوع می کنند و این قلب است که شک را برطرف کرده و یقین را جایگزین آن می کند. هشام: بنابراین، خداوند قلب را آفریده است تا شک و تردید جوارح را برطرف کند؟ عمرو: آری. هشام: پس وجود قلب (مرکز فهم و نظارت بر اعضاء) ضروری است و بدون آن حواس به یقین نمی رسند؟ عمرو: آری. هشام: بنابراین، خداوند تبارک و تعالی برای جوارح تو امام و راهنما قرار داده تا درست را از نادرست تشخیص داده و شک و تردید را برطرف سازد؛ در این صورت چگونه خلق خویش را در شک و تردید و اختلاف رها کرده و امام و راهنمایی که در شک و اختلاف به او رجوع کنند برای آنان تعیین نکرده است؟ این جا بود که عمرو از سخن فرو ماند و دانست که او هشام بن حکم است لذا وی را تکریم نمود و او را به جای خود نشاند و تا هشام در مجلس حضور داشت سخنی نگفت. آن گاه که هشام این مناظره را برای امام صادق (علیه السلام)و عده ای از یاران او حکایت کرد امام (علیه السلام)به او فرمود: چه کسی این مطالب را به تو آموخته است؟ هشام گفت: از شما آموخته ام و خود آن را به این صورت تالیف و تنظیم نمودم. امام

صادق (علیه السلام)فرمود: به خدا سوگند، این مطلب در صحف ابراهیم و موسی (علیهما السلام)نوشته شده است.(۱)

اهمیت این لقب علی ابن ابی طالب (علیه السلام)

این لقب حضرت ثابت می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)بدون وصیّت از دنیا نرفته است. این موضوع ریشه اصلی و اساسی بحث امامت است.

نکته دیگر این که پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) در طول دوران نبوّت و رسالتشان بارها وصیّت فرموده اند. من جمله حدیث ثقلین که هم شیعه و هم سنی آن را نقل کرده اند که در بین مذهب اهل تسنن در مجموع بیش از صدو پنجاه تن از عالمان آنان، در طول سیزده قرن، حدیث ثقلین را در آثار خود گزارش کرده اند(۲):

«إنّي تارك فيكم الثقلين: كتاب اللّه وعترتي أهل بيتي؛

من دو چیز گران بها در بین شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم».

«ابوداوُدَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ شَرِيكٍ، عَنِ الرُّكَيْنِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، يَرْفَعُهُ، قَالَ: اِنِّی تَرَكْتُ فِيكُمُ الْخَلِيفَتَيْنِ كَامِلَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَعِتْرَتِی، وَاِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ (۳)

من در میان شما دو جانشین می گذارم که کامل هستند، کتاب خدا و عترت من، آن دو از همدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».

روایت فوق در یکی از قدیمی ترین کتب اهل تسنن آمده است که نکته بسیار قابل تاملی در آن وجود دارد و آن متن روایت است که به جای ثقلین صراحتا اشاره به خلیفتین شده، یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از خود دو خلیفه بر جای گذاشت کتاب و عترت، سوال می کنیم چرا به

فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل نکردند و غیر اهل بیت (علیهم السلام) را خلیفه بر خود قرار دادند؟

ص: ۸۷

۱- . الکافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۰

۲- . خلاصه عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج۱، ص۱۷- ۲۸

۳- . مسند ابن أبي شيبة، ج ۱ ص ۱۰۸

همه دانشمندان شیعه و اهل تسنّن از حدیث ثقلین به وصیّت تعبیر می کنند. بنابراین امیرالمومنین علی (علیه السلام) و ائمّه اطهار (علیهم السلام) وصیّ هستند، ضمن این که بنابر روایات شیعی در دعاها و سخنان اهل بیت (علیهم السلام)، وصایت یکی از مقامات آن بزرگواران است. آن گاه که آیه «وَأَنْذِرْ عَشيرَتَكَ ٱلأَقْرَبينَ؛و خویشان نزدیکت را بیم ده» نازل شد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)بزرگان قریش و بنی هاشم را جمع کرد و در آن جمع فرمود:

«أيّكم يكون أخي ووارثي ووزيري وخليفتي فيكم من بعدي؟؛

چه کسی مرا در این امر یاری می نماید تا برادر، وصی و جانشین و وزیر من پس از من گردد؟».

واژه «وصی» چه در این قضیّه آمده باشد و چه نباشد، فرمایش حضرت در آن روز، وصیّت است و بنابر تحقیق، این قضیّه از نظر سندی صحیح است و مصادر و منابع بسیاری آن را نقل کرده اند. طبری، ابن اسحاق، ابن عساکر، ابن ابی حاتم، بغوی در تفسیر خود و متّقی هندی در کنزالعمّال از جمله راویان آن هستند.

وصایت در احادیث

در حدیثی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به جناب سلمان(رحمه الله) می فرمایند:

«یا سلمان! من کان وصيّ موسی؟ ای سلمان! وصی موسی چه کسی بود؟ عرض کرد: یوشع بن نون. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود :فإنّ وصيّي و وارثي علي بن أبي طالب (علیه السلام)، وصیّ و وارث من علی بن ابی طالب (علیه السلام) است».

احمدبن حنبل این حدیث را روایت می کند. اگر دروغ روایت کرده ربطی به ما ندارد، شما نباید از یک امام دروغگو پیروی کنید! ولی این دروغ نیست بلکه اینان شانه خالی می کنند، چرا که آن حضرت در حدیثی دیگر می فرماید:

«لكلّ نبي وصي ووارث وإنّ عليّاً وصيي ووارثي؛

برای هر پیامبری وصیّ و وارثی است و همانا علی، وصی و وارث من است».

این سخن مهم را تاریخ مدینه دمشق، فتح الباری و مصادر دیگر نیز آورده اند. در مسند احمد و المعجم الکبیر طبرانی و منابع دیگر آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود:

«یا فاطمة! نبيّنا أفضل الأنبياء وهو أبوكِ ووصيّنا خير الأوصياء وهو بعلك؛

ای فاطمه! همانا پیامبر ما برترین پیامبران است و آن پدر توست و وصیّ ما بهترین اوصیاست و او همسر توست».

ص: ۸۸

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود:

«إنّ وصيّي وموضع سرّي وخير من اترك بعدي وينجز عدتي ويقضي ديني علي بن أبي طالب (علیه السلام)»

طبرانی، ابن کثیر و صاحب مجمع الزوائد این حدیث را نقل کرده اند. این ها بخشی از احادیثی هستند که در کتاب های ما و اهل تسنّن آمده است و ما تنها از منابع خودمان نقل نمی کنیم.

از طرفی، در زمان خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)در جنگ های صدر اسلام، در جنگ صفّین، جنگ جمل و در مراحل بعدی، بزرگان صحابه و تابعین در اشعار و رجزهایشان از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به وصی تعبیر می کردند. علاّمه امینی(رحمه الله) این اشعار را در کتاب ارزشمند الغدیر جمع کرده و بخشی از آن ها نیز در کتاب تشیید المراجعات موجود است.(۱)

در روایتی از لسان مبارک پیغمبر خاتم چنین آمده است:

«قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَ وَارِثٌ وَ إِنَّ عَلِيّاً وَصِيِّي وَ وَارِثِي؛(۲)

برای هر نبی وصی و وارثی است و همانا وصی و وارث من علی بن ابی طالب (علیه السلام) است».

بهترینِ اوصیاء

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)خطاب به فاطمه (علیها السلام)فرمود:

«وَصِيِّي خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ بَعْلُكِ؛(۳)

وصی من بهترین اوصیا و محبوبترین ایشان به سوی خداوند است و آن شوهر تو است».

«قال: و وقع إلي أربعون حديثا جمعها الحافظ أبو نعيم، أحمد بن عبد الله في أمر المهدي (عليه السلام). ثم ذكر جملة منها إلى أن قال: الخامس عن علي بن هلال عن أبيه قال: دخلت على رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)و سلم ثم ذكر حديثا يقول فيه لفاطمة (عليها السلام): أنا خاتم النبيين، و أنا أبوك، و وصيي خير الأوصياء، و أحبهم إلى الله و هو بعلك إلى أن قال: قد زوجك الله زوجك و هو أعظمهم حسبا و أكرمهم منصبا، و أرحمهم بالرعية و أعدلهم بالسوية، و أبصرهم بالقضية؛(٤)

۱- . با پیشوایان هدایتگر، ج۱ ص۳۲۳

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۸، ص۳۳۹

۳- . إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۲۳۲

٤- . همان

همچنین بر پایه حدیثی که از علی بن علی هلالی نقل کرده، پیامبر خطاب به فاطمه (علیها السلام) فرمود: وَصِيِّي خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللّهِ وَ هُوَ بَعْلُكِ؛ وصی من بهترین اوصیا و محبوبترین ایشان به سوی خداوند است و آن شوهر تو است».

همچنین در روایات دیگری چنین آمده است:

«و به حدثنا محمد بن عبد الله (كذا) (قال: حدثنا) محمد بن حماد الأثرم، بالبصرة، قال: حدثنا علي بن داود القنطري قال: حدثنا سفيان الثوري عن منصور، عن مجاهد عن سلمان الفارسي قال: سمعت رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)يقول إن وصيي و خليفتي و خير من أترك بعدي ينجز موعدي و يقضي ديني علي بن أبي طالب؛(۱)

و روایت دیگری شبیه به روایت فوق:

«و منه عن أبي سعيد الخدري عن سلمان قال: قلت يا رسول الله لكل نبي وصي فمن وصيك فسكت عني فلما كان بعد رآني فقال يا سلمان فأسرعت إليه قلت لبيك قال تعلم من وصي موسى قلت نعم يوشع بن نون قال لم قلت لأنه كان أعلمهم يومئذ قال فإن وصيي و موضع سري و خير من أتركه بعدي ينجز عدتي و يقضي ديني علي بن أبي طالب؛(۲)

جناب سلمان می گوید عرض کردم یا رسول الله! برای هر پیامبری وصی و جانشینی است. وصی و جانشین شما کیست؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: همانا وصی من و محل اسرار من و بهترین کسی که بعد از من باقی می ماند و آن کس که وعده های مرا عملی می کند و دیون مرا پرداخت می کند، علی بن ابیطالب (علیه السلام) است».

روایتی بسیار زیبا و قابل تامل:

«الحارثي عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي(رحمه الله) قال:حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور قال: حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن المعلى بن محمد البصري عن جعفر بن سليمان عن عبد الله بن الحكم عن أبيه عن سعيد بن جبير عن عبد الله بن العباس قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): إن خلفائي و أوصيائي و حجج الله على الخلق بعدي الاثني عشر أولهم أخي و آخرهم ولدي، قيل: يا رسول الله و من أخوك؟ قال: علي بن أبي طالب (عليه السلام)قيل: فمن ولدك؟ قال: المهدي الذي يملأها قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما، و الذي بعثني بالحق بشيرا لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول

۱- . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۹۸

۲- . كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين (عليه السلام)، النص، ص ۲۵٦

الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدي المهدي ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلي خلفه و تشرق الأرض بنور ربها و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب؛(۱)

از سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس حدیث کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: جانشینان و اوصیاء و حجت های پروردگار بر خلق پس از من دوازده نفرند؛ اول ایشان برادرم و آخر

ایشان فرزندم می باشد. عرض شد: ای رسول خدا! برادرت کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب (علیه السلام). عرض شد: فرزندت کیست؟ گفت: مهدی (علیه السلام)، آن کسی که زمین را از عدل و داد پر کند چنانچه از ظلم و ستم پر شده است. به خدایی که مرا به درستی به پیغمبری برانگیخته اگر باقی نماند از (عمر) دنیا مگر یک روز هر آینه خدای تعالی آن روز را طولانی فرماید تا فرزندم مهدی بیرون آید و حضرت عیسی بن مریم روح الله از آسمان فرود آید و پشت سرش نماز کند و زمین را به نور خویشتن روشن کند و فرمانروایی و سلطنت او به شرق و غرب عالم برسد».

وصایت امیرالمومنین (علیه السلام) در منابع سنی

احمد حنبل از انس بن مالک نقل می کند که پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«وصیی و وارثی یقضی دینی و ینجز موعودی علی بن أبی طالب (علیه السلام)؛(۲)

وصی و وارث من و کسی دین مرا ادا می کند و شخصی که وعده های مرا حتمی می کند، علی بن ابیطالب (علیه السلام) است».

طبرانی با سند خودش از سلمان فارسی این گونه نقل می کند:

«قلت یا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) لِکُلِّ نَبِیٍّ وَصِیٌّ فَمَنْ وَصِیُّکَ؟ قال فإن وصیی وَ مَوْضِعُ سِرِّی وَ خَیْرُ من أَتْرُکُ بَعْدِی وَ یُنْجِزُ عِدَتِی وَ یَقْضِی دَیْنِی عَلِیُّ بن أبی طَالِبٍ (علیه السلام)؛(۳)

عرض کردم یا رسول الله! برای هر پیامبری وصی و جانشینی است. وصی و جانشین شما کیست؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: همانا وصی من و محل اسرار من و بهترین کسی که بعد از من باقی می ماند و آن کس که وعده های مرا عملی می کند و دیون مرا پرداخت می کند، علی بن ابیطالب (علیه السلام) است».

۱- . إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۲، ص ۳۳۲

۲- . فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲، ص ٦۱۵

۳- . المعجم الکبیر، ج ٦، ص ۲۲۱؛ فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲، ص ٦۱۵ ؛مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳

ابن عساکر از بریده چنین نقل می کند:

«لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی و وارثی؛(۱)

برای هر پیامبری وصی و وارثی است. وصی و وارث من هم علی بن ابیطالب (علیه السلام) است».

عمرو بن ابی عاصم در کتاب السنه خود می نویسد:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّی، حَدَّثَ نَا یَحْیَی بْنُ حَمَّادٍ، حَدَّثَنَا اَبُو عَوَانَةَ، عَنْ یَحْیَی بْنِ سُلَیْمٍ اَبِی بَلْجٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَیْمُونٍ، عَنِ ابن عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم): وَخَرَجَ النَّاسُ فِی غَزْوَةِ تَبُوکَ، فَقَالَ عَلِیٌّ: اَخْرُجُ مَعَکَ، قَالَ: «لا»، قَالَ: فَبَکَی، قَالَ: «اَفَلا تَرْضَی اَنْ تَکُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی، اِلا اَنَّکَ لَسْتَ بِنَبِیٍّ، وَاَنْتَ خَلِیفَتِی فِی کُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِی؛(۲)

ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که مردم به جنگ تبوک رفتند، علی (علیه السلام)به رسول خدا (علیه السلام) عرض کرد: من هم با شما خارج شوم؟ فرمود: خیر. ابن عباس گفت: پس علی (علیه السلام) گریه کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آیا راضی نمی شوی که منزلت تو برای من همانند منزلت هارون برای موسی باشد جز این که تو پیامبر نیستی و این که تو بعد از من، جانشین من در میان همه مؤمنان هستی؟»

در کتاب معجم کبیر آقای طبرانی، ابوسیعد خدری از سلمان فارسی نقل می کند که عرض کرد:

«یا رَسُولَ اللَّهِ لِکُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ فَمَنْ وَصِيُّكَ فَسَكَتَ عَنِّي فلما كان بَعْدُ رَآنِي فقال يا سَلْمَانُ فَأَسْرَعْتُ إليه قلت لَبَّيْكَ قال تَعْلَمُ من وَصِيُّ مُوسَى قلت نعم يُوشَعُ بن نُونٍ قال لِمَ قلت لأَنَّهُ كان أَعْلَمُهُمْ قال فإن وصيي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ خَيْرُ من أَتْرُكُ بَعْدِي وَ يُنْجِزُ عِدَتِي وَ يَقْضِي دَيْنِي عَلِيُّ بن أبي طَالِبٍ (عليه السلام)؛(۳)

هر پیغمبری وصیی داشته، وصی شما چه کسی است؟ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن لحظه جواب نداد. مدتی بعد که مرا دید گفت: ای سلمان! به سرعت خدمتش رفتم و عرض کردم در خدمتم. فرمود: می دانی وصی حضرت موسی چه کسی بود؟ عرض کردم: یوشع بن نون. فرمود: چرا از میان همه یوشع بن نون را انتخاب کرد؟ عرض کردم: برای اینکه حضرت یوشع بن نون عالم ترین بنی اسرائیل بوده است. فرمود: سلمان! وصی من و آنکه مخزن

۱- . تاریخ مدینة دمشق، ج ٤٢، ص ٣٩٢ ؛المناقب،الموفق الخوارزمی، ص ٨٦

۲- . السنة ، ابن أبي عاصم، ج۲ ص٦٠٣

۳- . معجم کبیر، طبرانی، ج ٦، ص ٢٢١

اسرار من و بهترین کسی که بعد از من است (این دیگر نشان می دهد که بعد از پیغمبر افضل خلائق امیرالمؤمنین (علیه السلام) است) و تمام وعده ها و بدهی ها و قول های مرا عمل می کند و دیون مرا می پردازد، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است».

حدیث منزلت

ماجرا از این قرار است که پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگام رهسپاری به سمت تبوک علی ابن ابی طالب (علیه السلام) را به عنوان جانشین خود در مدینه قرار داد و فرمایش زیر را به ایشان فرمود:

«أنتَ مِنّی بِمَنزلةِ هارونَ مِنْ مُوسی، اِلّاأنّه لانَبیّ بَعدی؛(۱)

منزلت تو در نزد من، برابر با منزلت هارون در نزد حضرت موسی است؛ جز این که پیغمبری پس از من مبعوث نمی شود».

حدیث منزلت در بسیاری از کتاب های اهل تسنن نقل شده که حتی می توان درباره آن ادعای تواتر کرد، چنانچه برخی از علمای آنان به این مطلب تصریح کرده اند. از آن جایی که دو کتاب بخاری و مسلم، صحیح ترین کتاب های اهل تسنن بعد از قرآن به شمار می آیند، در اینجا فقط روایاتی را که در این دو کتاب آمده نقل می کنیم:

الف) صحیح بخاری:

محمد بن اسماعیل بخاری در الجامع الصحیح می نویسد:

«عَنْ سَعْدٍ قَالَ سَمِعْتُ اِبْرَاهِیمَ بْنَ سَعْدٍ عَنْ اَبِیهِ قَالَ قَالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه و آله و سلم) لِعَلِیٍّ اَمَا تَرْضَی اَنْ تَکُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی؛(۲)

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)خطاب به حضرت علی (علیه السلام)فرمود: آیا خرسند نیستی از این که منزلت تو در نزد من، مساوی با منزلت هارون در نزد موسی باشد؟»

ب) صحیح مسلم:

و مسلم نیشابوری نیز در صحیح خود می نویسد:

«عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ اَبِی وَقَّاصٍ عَنْ اَبِیهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)لِعَلِیٍّ اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی قَالَ سَعِیدٌ فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُشَافِهَ بِهَا سَعْدًا فَلَقِیتُ سَعْدًا

۱- . الخصال، ج ۱، ص۳۱۱

۲- . صحیح البخاری، ج۵، ص۱۹

فَحَدَّثْتُهُ بِمَا حَدَّثَنِی عَامِرٌ فَقَالَ اَنَا سَمِعْتُهُ فَقُلْتُ آنْتَ سَمِعْتَهُ فَوَضَعَ اِصْبَعَیْهِ عَلَی اُذُنَیْهِ فَقَالَ نَعَمْ وَاِلَّا فَاسْتَکَّتَا؛(۱)

سعید بن مسیّب از عامر بن سعد بن ابی وقّاص از پدرش روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: منزلت تو در نزد من، برابر با منزلت هارون در نزد حضرت موسی است؛ جز این که پیغمبری پس از من مبعوث نمی شود. سعید بن مسیّب گفته است: آرزویم این بود که این حدیث را خودم از سعد بشنوم. در ملاقاتی که با سعد دست داد حدیث مزبور را که از عامر شنیده بودم به اطلاع او رسانیدم. سعد گفت: آری، «حدیث منزلت» را خودم شنیده ام سپس دو انگشت را، یکی در گوش راست و دیگری در گوش چپ گذاشت و گفت: آری! با این دو گوش، حدیث منزلت را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده ام و اگر بر خلاف آنچه شنیده ای، شنیده باشم، امیدوارم شنوائی هر دو گوش را از دست بدهم!»

تواتر حدیث منزلت نزد اهل تسنن

حاکم حسکانی از بزرگان اهل سنت، بعد از نقل حدیث منزلت می نویسد:

«وهذا (ها) حدیث المنزلة الذی کان شیخنا ابو حازم الحافظ یقول: خرجته بخمسة آلاف اسناد؛(۲)

این همان حدیث منزلت است که شیخ ما (استاد ما) ابوحازم حافظ (درباره اش) می گفت: من آن را به پنج هزار سند استخراج کرده ام».

آیا غیر از این حدیث، حدیث دیگری در کتاب های اهل سنت یافت می شود که پنج هزار سند داشته باشد؟

و ابن عبدالبر، یکی دیگر از استوانه های اهل سنت بعد از نقل حدیث می نویسد:

«وهو من اثبت الآثار واصحها رواه عن النبی صلی الله علیه وسلم سعد بن ابی وقاص وطرق حدیث سعد فیه کثیرة جدا قد ذکرها ابن ابی خیثمة وغیره ورواه ابن عباس وابو سعید الخدری وام سلمة واسماء بنت عمیس وجابر بن عبدالله وجماعة یطول ذکرهم؛(۳) حدیث منزلت، از ثابت ترین و صحیح ترین روایاتی است که سعد بن ابی وقاص از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است. طرق حدیث سعد بسیار زیاد است که آن ها را ابن ابی خیثمه و دیگران نقل

۱- . صحیح مسلم، ج٤، ص۱۸۷۰

۲- . شواهد التنزیل، ج۱، ص۱۹۵ - ۱۹٦

۳- . الاستیعاب، ج۳، ص۱۰۹۷

کرده اند و همچنین این روایت را ابن عباس، ابوسعید خدری، ام سلمه، اسماء بنت عمیس، جابر بن عبدالله و بسیاری دیگر که ذکر نام آن ها به درازا خواهد کشید نقل کرده اند».

وصایت امیرالمومنین در آغاز بعثت

آن گاه که پیامبر از طرف خدا مأموریت یافت تا خویشاوندانش را به مقتضای آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ(۱)»، به آئین توحید دعوت کند، بستگان خویش را دعوت نمود و خطاب به آن جمع فرمود: هر کس مرا در این راه یاری کند او وصی و وزیر و جانشین من خواهد بود «فایّکم یوازرنی فی هذا الامر علی ان یکون اخی و وزیری و خلیفتی و وصیّی فیکم»، کدامیک از شما در این امر مرا یاری می نماید تا برادر و وزیر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ تنها کسی که به این ندای ملکوتی پاسخ مثبت داد، کودک ابوطالب، علی (علیه السلام)بود. در این هنگام، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رو به خویشاوندان خود کرده فرمود: «ان هذا اخی و وصیّی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوه»، این (علی) برادر، وصی و جانشین من در میان شما است، به سخنان وی گوش فرا دهید و از او پیروی نمائید.

روایتی در این باره آمده است:

«أمیرالمؤمنین، أَنَّ ابْنَ الْكَوَّاءِ قَالَ لِعَلِيٍّ مَا كُنْتَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ مِنْ بَيْنَ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ قَالَ إِذَنْ مَا الْخَبَرَ تُرِيدُ لَمَّا نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ جَمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ نَحْنُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَأَمَرَنِي فَأَنْضَجْتُ لَهُ رِجْلَ شَاه وَ صَاعاً مِنْ طَعَامٍ أَمَرَنِي فَطَحَنْتُهُ وَ خَبَزْتُهُ وَ أَمَرَنِي فَأَدْنَيْتُهُ قَالَ ثُمَّ قَدِمَ عَشَرَه مِنْ أَجِلَّتِهِمْ فَأَكَلُوا حَتَّى صَدَرُوا وَ بَقِيَ الطَّعَامُ كَمَا كَانَ وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَمَنْ يَأْكُلُ الْجَذَعَهَ وَ يَشْرَبُ الْفَرَقَ فَأَكَلُوا مِنْهَا كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ فَقَالَ أَبُولَهَبٍ سَحَرَكُمْ صَاحِبُكُمْ فَتَفَرَّقُوا عَنْهُ ثُمَّ دَعَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) ثَانِيَهً ثُمَّ قَالَ أَيُّكُمْ يَكُونُ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي فَعَرَضَ عَلَيْهِمْ فَكُلُّهُمْ يَأْبَى حَتَّى انْتَهَى إِلَيَّ وَ أَنَا أَصْغَرُهُمْ سِنّاً وَ أَعْمَشُهُمْ عَيْناً وَ أَحْمَشُهُمْ سَاقاً فَقُلْتُ أَنَا فَرَمَى إِلَيَّ بِنَعْلِهِ فَلِذَلِكَ كُنْتُ وَصِيَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ؛(۲)

ابن کوّاء به محضر امیرالمومنین (علیه السلام) عرض کرد: «برای چه از میان فرزندان عبدالمطلّب، تو وصیّ پیامبر شده ای»؟ امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: «می خواهی تو را خبر دهم. هنگامی که آیه: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، من و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چهل

مرد را دعوت کردیم و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به من دستور داد ران گوسفندی را پختم و یک صاع نیز نان آماده

۱- . شعراء، ۲۱٤

۲- . بحارالأنوار، ج۱۸، ص٤٤؛ الخرایج والجرایح، ج۱، ص۹۲، فیه: «تقدم» بدل «قدم»

کردم و آوردم. آن حضرت، نزد هر ده نفر، قسمتی از آن غذا را گذاشت، همه خوردند و سیر شدند امّا غذا همان گونه ماند. بعد، ابولهب گفت: «او شما را سحر کرد». آنگاه همه متفرّق شدند. بار دوّم آن ها را دعوت کرد و فرمود: «هر یک از شما دعوتم را قبول کند برادر و وصی و وارث من است و به همه ی آن ها اسلام را عرضه کرد ولی هیچ یک از آن ها قبول نکردند، تا اینکه به من رسید. من به او جواب مثبت دادم با اینکه از همه ی آن ها کوچک تر بودم و چشمم از همه ضعیف تر و ساق پایم از همه باریک تر بود و بعد به من انعام داد و به خاطر همین، من وصیّ او هستم».

مرحوم علامه امینی، در مورد این آیه در کتاب شریف الغدیر از منابع اهل تسنن چنین آورده است:

۱. احمد حنبل در مسندش، طبری در تاریخش، حافظ نسائی در خصائص، گنجی شافعی در کفایه، نقل کرده اند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)بعد از دعوت از خویشاوندان فرمود:

«فَأَیکُمْ یبَایعُنِی عَلَی أَنْ یکُونَ أَخِی وَ صَاحِبِی وَ وَارِثِی فَلَمْ یقُمْ إِلَیهِ أَحَدٌ قَالَ فَقُمْتُ وَ کُنْتُ أَصْغَرَ الْقَوْمِ سِنّاً فَقَالَ اجْلِسْ قَالَ ثُمّ قَالَ ثَلَاثَ مَرّاتٍ کُلّ ذَلِكَ أَقُومُ إِلَیهِ فَیقُولُ لِی اجْلِسْ حَتّی کَانَتِ الثّالِثَةُ ضَرَبَ یدَهُ عَلَی یدِی؛ (۱)

پس کدام یک از شما با من بیعت می کند که برادر و یار و وارث من باشد؟ هیچ کسی بلند نشد. من (علی) پا شدم، در حالی که کوچک ترینِ آن جمع بودم. حضرت فرمود: بنشین. این جمله را سه بار

تکرار کرد. هر بار (فقط) من پا شدم و حضرت می فرمود: بنشین تا به مرحله سوم که دست خود را (به عنوان بیعت) بر دست من زد (یعنی که تو برادر و رفیق و وارث من هستی)».

۲. حافظ، ابن ابی حاتم در تفسیر القرآن العظیم و بغوی در معالم التنزیل نقل کرده اند: و ابن تیمیه در منهاج السنه، نیز از آن دو نقل کرده است که حضرت بعد از صرف طعام فرمود:

«أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كَلِمَتَينِ خَفِيفَتَينِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَينِ فِي الْمِيزَانِ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ يجِبْنِي إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَ يؤَازِرْنِي عَلَيهِ وَ عَلَى الْقِيامِ بِهِ يكُنْ أَخِي وَ وَصِيي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي؛(۲)

۱- . الغدیر، چاپ اسلامیه، ج ۲، ص ۲۸۰ و چاپ دائرة المعارف، ج ۳، ص ۳۹۵ و ۳۹۶
۲- . همان، ج ۲، ص ۲۸۲ و همان، ج ۳، ص ۳۹۹

من شما را به دو کلمه دعوت می کنم که بر زبان سبک و در میزان اعمال سنگین است: شهادت دادن به این که خدا یکی است و من رسول خدا هستم. پس هر کسی در این امر، مرا اجابت کرد و کمک کار من شد برادر، وصی، وزیر، وارث و خلیفه بعد از من خواهد بود.

امام علی (علیه السلام) برخاست و گفت: «من ای رسول خدا!»، حضرت فرمود: «بنشین» سه بار این قضیه تکرار شد. بار سوم فرمود: «اجْلِسْ فَأَنْتَ أَخِي وَ وَصِيي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي ؛ بنشین، پس تو برادر، وصی، وزیر، وارث و خلیفه من بعد از من هستی» و اینجا نیز بر این عبارت صراحت دارد که «خلیفه ی بعد از من هستی».

۳. از قیس در کتاب سلیم بن قیس، معاویه و برخی تابعین نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد و پس از پذیرایی فرمود:

«أَیکُمْ ینْتَدِبُ أَنْ یکُونَ أَخِی وَ وَزِیرِی وَ وَصِیی وَ خَلِیفَتِی فِی أُمّتِی وَ وَلِی کُلّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِی؛

کدام یک از شما اجابت می کند که برادر، وزیر، وصی، جانشین و خلیفه من در امتم و سرپرست هر مؤمنی بعد از من باشد؟»

جمعیت حاضر، ساکت شدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)سه بار جمله را تکرار کرد و در هر بار، علی (علیه السلام)جواب داد: من ای رسول خدا! آن گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«اللّهُمّ امْلَأْ جَوْفَهُ عِلْماً وَ فَهْماً وَ حُکْماً ثُمّ قَالَ لِأَبِی طَالِبٍ یا أَبَا طَالِبٍ اسْمَعِ الآنَ لِابْنِكَ وَ أَطِعْ فَقَدْ جَعَلَهُ اللّهُ مِنْ نَبِیهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی؛(۱)

«خدایا! درون او را از علم و فهم و حکمت پر کن. سپس به ابی طالب فرمود: اینک به سخن پسرت گوش بده و (از او) اطاعت کن زیرا خداوند او را برای پیغمبرش همچون هارون برای موسی (خلیفه و جانشین) قرار داده است».

اضافه ای که این صورت بر صور دیگر دارد این است که در ذیل آن به حدیث منزلت نیز اشاره شده است. این حدیث، خود تأکیدی بر امامت علی (علیه السلام) است و بیان می کند که حضرت علی (علیه السلام) تمام منزلت های خاتم انبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) را جز نبوت و رسالت داراست.

۱- . الغدیر، چاپ اسلامیه ، ج ۲، ص ۲۸۲ و چاپ دائرة المعارف، ج ۳، ص ۴۰۰

«وَ وَارِثَ عِلْمِ النَّبِیِّینَ»

تعریف واژه «ارث»

«وَرَثَ»: «وِرَاثَة و إِرْث» مالي است که از دیگری به کسی می رسد بدون پیمان یا عقد قراردادی که بیشتر به اموال شخص میت که باقی می گذارد اطلاق می شود و به آن مِیرَاث و إِرْث می گویند. تُرَاث که همان میراث است اصلش «وُرَاث» که الف آن به حرف«ت» تبدیل شد.(۱)

در کتاب قاموس نیز در تعریف این واژه چنین آمده است: «وَرَثَ»: وراثت و ارث منتقل شدن مالی است به تو از دیگری بدون خریدن و نظیر آن. بدین جهت مال میّت را میراث، ارث و تراث گفته اند. طبرسی فرموده: «الْمِیرَاثُ ما صار للباقی من جهة البادی» میراث آن است که پس از گذشتن کسی به دیگری ماند.(۲)

۱- . مفردات الفاظ قرآن، ج ٤، ص: ٤٣٨

۲- . قاموس قرآن، ج ۷، ص: ۱۹۵

«ارث» در قرآن کریم:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ؛(۱)

سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان [در ترک عمل به کتاب] ستمکار بر خویش اند و برخی از آنان میانه رو و برخی از آنان به اذن خدا در کارهای خیر [بر دیگران] پیشی می گیرند، این است آن فضل بزرگ».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«الباقر (علیه السلام): السَّابِقُ بِالْخَیْرَاتِ الْإِمَامُ فَهِیَ فِی وُلْدِ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَهَ (علیهما السلام)؛(۲)

امام باقر (علیه السلام): سابق به خیرات، امام است که از فرزندان علی و فاطمه (علیهما السلام)است».

همچنین آیه:

«أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ؛(۳)

اینانند که وارثان اند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنِ الرِّضَا (علیه السلام) عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ (علیه السلام) قَالَ: أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ* الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ قَالَ فِیَّ نَزَلَتْ؛(٤)

امیرالمومنین (علیه السلام)فرمود: این آیه در مورد من نازل شده است».

از جمله وراثت انبیاء می توان به این آیه اشاره کرد:

«وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛(٥)

و به رسالت و پیامبری به سوی بنی اسرائیل می فرستد که [به آنان گوید:] من از سوی پروردگارتان برای شما نشانه ای [بر صدق رسالتم] آورده ام؛ من از گِل برای شما چیزی به شکل پرنده می سازم و در آن می دَمم که به اراده و مشیّت خدا پرنده ای [زنده و قادر به

۱- . فاطر، ۳۲

۲- . بحار الأنوار، ج۲۳، ص۲۱۷

۳- . مومنون، ۱۰

٤- . بحارالأنوار، ج۳۵، ص۳۳۵

۵- . آل عمران، ٤۹

پرواز] می شود و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را بهبود می بخشم و مردگان را به اِذن خدا زنده می کنم و شما را از آنچه می خورید و آنچه در خانه هایتان ذخیره می کنید خبر می دهم؛ مسلماً اگر مؤمن باشید این [معجزات] برای شما نشانه ای [بر صدق رسالت من] است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ (علیه السلام)فَقُلْتُ لَهُ أَنْتُمْ وَرَثَه رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)قَالَ نَعَمْ قُلْتُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)وَارِثُ الْأَنْبِیَاءِ عَلِمَ کُلَّ مَا عَلِمُوا قَالَ لِی نَعَمْ قُلْتُ فَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَی أَنْ تُحْیُوا الْمَوْتَی وَ تُبْرِءُوا الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ قَالَ نَعَمْ بِإِذْنِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ لِیَ ادْنُ مِنِّی یَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَمَسَحَ عَلَی وَجْهِی وَ عَلَی عَیْنَیَّ فَأَبْصَرْتُ الشَّمْسَ وَ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ الْبُیُوتَ وَ کُلَّ شَیْءٍ فِی الْبَلَدِ ثُمَّ قَالَ لِی أَ تُحِبُّ أَنْ تَکُونَ هَکَذَا وَ لَکَ مَا لِلنَّاسِ وَ عَلَیْکَ مَا عَلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَه أَوْ تَعُودَ کَمَا کُنْتَ وَ لَکَ الْجَنَّه خَالِصاً قُلْتُ أَعُودُ کَمَا کُنْتُ فَمَسَحَ عَلَی عَیْنَیَّ فَعُدْتُ کَمَا کُنْتُ قَالَ فَحَدَّثْتُ ابْنَ أَبِی عُمَیْرٍ بِهَذَا فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا حَقٌّ کَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَق؛(۱)

ابوبصیر گوید: پیش امام باقر (علیه السلام)آمدم و به ایشان عرض کردم: «آیا شما وارثان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستید»؟ فرمود: «بله»! گفتم: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارث همه ی انبیاء (علیهم السلام) است و به همه ی آنچه آن ها علم داشتند علم داشت»؟ فرمود: «بله»! گفتم: «پس شما قادرید که مردگان را زنده کنید و کور مادرزاد و مبتلا به پیسی را شفا

دهید»؟ فرمود: «بله به اذن خداوند»! سپس به من فرمود: «ای ابامحمّد! نزدیک من بیا»، به او نزدیک شدم. بر صورت و چشمم دست کشید؛ پس خورشید، آسمان، زمین، خانه ها و هر چیزی را که در شهر بود دیدم. سپس به من فرمود: «آیا دوست داری این گونه باشی و در قیامت آنچه به نفع مردم است برای تو نیز باشد و آنچه به ضرر آن ها است برای تو هم باشد یا مایل هستی به همان حالتی که بودی برگردی و فقط بهشت برایت باشد»؟ عرض کردم: «به همان حالتی که بودم برمی گردم»؛ پس بر چشمم دست کشید و به حالتی که بودم بازگشتم. این جریان را به ابن ابی عمیر گفتم. گفت: «گواهی می دهم که این حق است همان گونه که روز حق است».

در این موضوع در زیارت جامعه کبیره از فضائل و مناقب ذوات مقدسه آمده:

ص: ۱۰۰

۱- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص۴۷۰؛تفسير نور الثقلين، ج ۱، ص۳۴۲

«وَ وَرَثَةِ الانْبِياَءِ؛

و (سلام بر) وارثان پیامبران».

ائمّه (علیهم السلام) وارثان پیامبران الهی هستند. این جمله هم اطلاق دارد و هم عموم. اطلاق از حیث «ارث» و عموم از حیث «انبیاء». درباره واژه «ارث» باید دقّت بیشتری نمود. این واژه در قرآن مجید در موارد بسیاری به کار رفته است و لغویان نظرهای متفاوتی دارند و همین نشانگر دقّت معنای آن است. این واژه در قرآن بسیار به کار رفته است. در آیه ای از قرآن کریم می خوانیم:

«أُولئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ * الَّذينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فيها خالِدُونَ؛ (۱)

اینان (مؤمنانی که عمل صالح انجام دادند) همان وارثان هستند؛ وارثانی که بهشت برین را به ارث می برند و در آن جاودانه خواهند ماند».

در آیه دیگری آمده است:

«وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ ٱلأَرْضِ وَمَغارِبَهَا؛ (۲)

و ما مشرق ها و مغرب های پربرکت زمین را به آن گروهی که به ضعف کشانده شده بودند به ارث واگذار کردیم».

در آیه دیگری می خوانیم:

«وَلَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ ٱلأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ؛ (۳)

ما در زبور پس از ذکر نوشتیم که بندگان شایسته ام وارث زمین خواهند شد».

با توجّه به این آیات باید تأمّل کنیم که «ارث» یعنی چه؟ آیا «الفردوس» که به جاهای خاصّی از بهشت گفته می شود ملک کسی بوده و می خواهند به دیگری منتقل شود که می فرماید: «اینان همان وارثان هستند؛ وارثانی که بهشت برین را به ارث می برند و در آن جاودانه خواهند ماند»؟

در آیه دیگری می فرماید:

۱- . مؤمنون، ۱۰ و ۱۱

۲- . اعراف، ۱۳۷

۳- . انبیاء، ۱۰۵

«إِنّا نَحْنُ نَرِثُ ٱلأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْها؛ (۱)

ما، زمین و همه افرادی را که بر آن هستند به ارث می بریم».

و از این روست که یکی از نام های خداوند «الوارث» است. یعنی خداوند اشیاء و مالکان آن ها را که انسان ها باشند، به ارث می برد. مگر انسان در ملک خدا نبوده که حالا به ملک خداوند متعال منتقل می شود؟ بدیهی است که ملکیّت خداوند حقیقی است. خداوند متعال در هر لحظه ای و هم زمان، مالک وارث و موروث و مورّث می باشد از این رو بایستی در معنای ارث دقّت بیشتری کرد چرا که معنای دقیق تری دارد. راغب اصفهانی درباره واژه «ارث» می نویسد:

«الوراثة والإرث، انتقال قنية إليك عن غيرك من غير عقد ولا ما يجري مجرى العقد وسمّي بذلك المنتقل عن الميّت فيقال للقنية الموروثة: ميراث وإرث؛ (۲)

انتقال چیز ارزشمندی بدون عقد و مانند آن را «ارث» گویند. این انتقال در کلام راغب اطلاق دارد. موت در ماده ارث و مفهوم آن مدخلیّت ندارد. چون پس از بیان معنای کلمه می گوید: «وسمّي بذلك المنتقل عن الميت...» و آیات قرآن نیز بر این جهت دلالت داشت. شاهد این مطلب این است که در دوران حیات پدر می گویند این پسر از پدرش، جود، سخا و حسن اخلاق را به ارث برده است و هر چند این تعبیر مجازی است امّا لازم نیست حتماً مرگی در کار باشد.

این دقّت ها بایستی در لغات بشود و ثمره هم دارد که ارث، انتقال بدون موت و در غیر عقد باشد، یعنی انتقال است ولی خرید و فروش و اجاره و معامله ای در کار نیست و چه «منقولٌ عنه» مرده یا حیات داشته باشد.(۳)

۱- مریم، ٤٠

۲- المفردات في غريب القرآن: ۵۱۸
۳- . با پیشوایان هدایتگر، ج۱ ص۲۵۷

ارث پیامبران الهی

با تأمّل در آیات و روایات، از مجموع آن ها این گونه استفاده می شود که پیامبران الهی اموری را به ارث می گذارند:

۱. مقامات و منازل آنان در پیشگاه خدا: در موردی که دلیل قائم بشود اشخاصی که بعدها آمدند وارثان انبیا در مقامات و منازل آن ها در پیشگاه خدای سبحان هستند. برای مثال، ولایت های انبیا، وساطت آنان در فیض، معجزه های آنان به ائمّه (علیهم السلام) ارث می رسد.

۲. ملکات و صفات حمیده: ائمّه (علیهم السلام)در علوم، ملکات، صفات حمیده، عصمت و جهات معنوی دیگر که انبیا داشتند وارث آن ها هستند.

۳. اشیای اختصاصی انبیا (علیهم السلام) صحیفه ها، کتاب ها و اشیای ویژه انبیا را ائمّه به ارث می برند و آن ها نزد ائمّه (علیهم السلام)است.

٤. حکومت ظاهری: برخی از پیامبران الهی در این عالَم دارای نفوذ کلمه و حکومت ظاهری و مبسوط الید بوده اند. این مورد بعد از آن ها از آنِ ائمّه (علیهم السلام)است؛ از این رو لازم و واجب است که امّت های مطیع انبیا، مطیع ائمّه (علیهم السلام)نیز باشند.

به عبارت دیگر، اطاعت مطلقه ای که برای پیامبران الهی بوده برای ائمّه (علیهم السلام) نیز ثابت است.

۵. اموال و دارایی ها: ائمه (علیهم السلام) که «سلالة النبیین» بوده اند دارای همه خصایص انبیاء حتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و وارث آن ها هستند و در خصوص حضرت رسول

(صلی الله علیه و آله و سلم) به توسط صدیقه طاهره (علیها السلام) وارث ماتَرَک ایشان می باشند.(۱)

روایت بسیار زیبایی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در کتاب ینابیع الموده نوشته علامه قندوزی سنی در مقام امیرالمومنین (علیه السلام) آمده است که به وراثت ایشان از انبیاء الهی اشاره می کند:

«قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم):من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی هیبته و الی میکائیل فی رتبته و الی جبرائیل فی جلالته و الی آدم فی علمه و الی نوح فی خشیته و الی ابراهیم فی خلته و الی یعقوب فی حزنه و الی یوسف فی جماله و الی موسی فی مناجاته و الی ایوب فی صبره و الی یحیی فی زهده و الی عیسی فی عبادته و الی یونس فی ورعه و الی محمد فی

۱- . با پیشوایان هدایتگر، ج۱ ص۲٦۰

حسبه و خلقه فلینظر الی علی فان فیه تسعین خصله من خصال الانبیاء جمعها الله فیه و لم یجمعها فی احد غیره؛(۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس که می خواهد به اسرافیل در هیبتش و به میکائیل در مقامش و به جبرائیل در جلالتش و به آدم در علمش و به نوح در خوفش از خدا و به ابراهیم در خلیل بودنش و به یعقوب در حزنش و به یوسف در جمالش و به موسی در مناجاتش و به ایوب در صبرش و به یحیی در زهدش و به عیسی در عبادتش و به یونس در ورعش و به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)در حسب و خلقت نورانی اش بنگرد، پس نظر کند به علی (علیه السلام)چون در علی (علیه السلام) نود خصلت از خصال انبیاست که همه را خداوند در او جمع

کرده و در احدی غیر او اینها را جمع ننموده است... تا آخر حدیث [این حدیث ادامه دارد] فلذا بقیه آن را صاحب جواهر الاخبار در کتاب خود نقل نموده است».

در روایتی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمودند:

«أنا مدینهُ العلمِ وعلیٌّ بابُها، فمَن أرادَ العلمَ فلْیَأتِ البابَ؛(۲)

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است. پس هر که علم می خواهد باید از دروازه در آید».

همچنین روایت امام باقر (علیه السلام):

«قال الباقر (علیه السلام):إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ (علیه السلام) لَمْ يُرْفَعْ وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ وَ كَانَ عَلِيٌّ (علیه السلام) عَالِمَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ إِنَّهُ لَمْ يَهْلِكْ مِنَّا عَالِمٌ قَطُّ إِلَّا خَلَّفَهُ مِنْ أَهْلِهِ مَنْ عَلِمَ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ الله؛(۳)

آن دانشی که همراه با آدم (علیه السلام) نازل گردید بالا نرفت (بازنگشت) و علی (علیه السلام) عالم این امت بود و همانا کسی از ما (اهل بیت) از دنیا نمی رود مگر اینکه کسی از اهل او جانشینش می شود که همانند او یا آن گونه که خدا بخواهد از دانش برخوردار است».

امام صادق (علیه السلام)چنین نقل می کند:

«اِنَّ داوُدَ وَرِثَ عِلْمَ الْاَنْبیاءِ وَ انَّ سُلَیْمانَ وَرِثَ داوُدَ وَ انَّ مُحَمَّداً (صلی الله علیه و آله و سلم) وَرِثَ سُلَیْمانَ وَ انّا وَرِثْنا مُحَمَّداً؛(٤)

١- . ینابیع المودة لذوالقربی، ج٢ ص ٣٠٦

۲- . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص: ۱۰٤
۳- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۲۲
٤- . همان، ج ۱، ص: ۲۲۵

حضرت داوود (علیه السلام) علم همهٔ انبیای گذشته را به ارث برد؛ حضرت سلیمان (علیه السلام) وارث داوود (علیه السلام) شد و حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) وارث سلیمان شد و ما وارث محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم)».

بنا بر روایتی، امام صادق (علیه السلام)، پس از برشمردن میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)که در اختیار امام علی (علیه السلام)بوده است می فرماید :

«عن أبي عبد الله كُلُّ نَبِيٍّ وَرِثَ عِلْمَا أو غَيرَهُ فَقَد انْتَهى إلى آلِ مُحَمَّد؛(۱)

هر پیامبری آنچه از دانش و غیر دانش به ارث برده است، سرانجام همه آنها به خاندان محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم)می رسد».

امیرالمومنین (علیه السلام) نیز از مردم می خواست که رازهای نهان را از او بپرسند؛ زیرا خود را وارث دانشِ پیامبران و فرستادگان الهی معرّفی می نمود :

«سَلُونی عَن أسْرارِ الغُيُوبِ، فَإنّی وارِثُ عُلُومِ الأنبِياءِ وَ المُرسَلِينَ؛(۲)

از رازهای نهانی بپرسیدم که من وارث دانش های پیامبران و فرستادگان ام».

امام صادق (علیه السلام)به ابوبصیر فرمود:

«عِندَنا الصُحُفُ الَّتی قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ: «صُحُفِ ابراهیم و موسی». قُلتُ: هِیَ الاَلواحُ؟ قالَ: نَعَم؛(۳)

صحفی که خداوند فرمود: «صحفِ ابراهیم و موسی (علیهما السلام)» نزد ماست. ابوبصیر پرسید: همان لوح ها؟ امام (علیه السلام)پاسخ داد: آری».

امیرالمومنین (علیه السلام) میراث بَر تمامی پیامبران را چنین می شناساند :

«إنَّ العِلمَ الّذی هَبَطَ بِهِ آدَمُ (علیه السلام)وَ جَمِیعَ ما فُضِّلَت بِهِ النَّبِیّونَ إلی خاتَمِ النَّبِیّینَ فی عِترَةِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم)، فأینَ یُتاهُ بِکُم؟ بَل أینَ تَذهَبونَ؟؛(٤)

علمی که آدم (علیه السلام)آن را فرود آورد و هر آنچه پیامبران تا خاتم الأنبیا بدان ترجیح داده شده اند، در خاندان محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم)است».

«قال علي بن الحسين (عليه السلام): نحن ورثة الأنبياء و نحن ورثة أولي العزم من الرسل؛(٥)

ما وارث انبیاء هستیم و ما وارث رسولان اولی العزم هستیم».

١- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٢٣٢
٢- . ينابيع المودّة ، ج ١ ، ص ٢١٣ ، ح ١٧
٣- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٢٢٥
٤- . الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ١، ص: ٢٣٢
٥- . بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (عليهم السلام)، ج ١، ص: ١١٩

از مجموع دقّت هایی که در آیات، روایات و سخنان لغویان شد، معنای ارث در «ورثة الانبیاء» چنین است که جایگاهی که پیامبران دارند با همه خصوصیّاتش از ملکات، علوم، مراتب و منازل، قرب من اللّه سبحانه و تعالی و... عصمت، معجزات، اموال شخصی و تصرّف در امور مردم، وجوب

اطاعت مطلق به مردم، از آنِ ائمّه (علیهم السلام)است چون پرکننده خلأ حاصل از فقدان انبیا هستند و بحث انتقال در بین نیست، نه این که این امور از پیامبران به آن ها منتقل شود همانند انتقال خانه از ملک پدر به ملک فرزند. به همین جهت معنای ارث دقیق است و به تأمّل بیشتری نیاز دارد. آیا پیامبران الهی پس از خود اموالی را به ارث می گذارند یا نه؟ آری، اگر انبیا مال شخصی داشته باشند پس از مرگ خود به وارثشان منتقل می گردد وگرنه آیه ای که در قرآن آمده معنا نخواهد داشت. آن جا که می فرماید:

«وَإِنّي خِفْتُ الْمَوالِيَ مِنْ وَرائي وَكانَتِ امْرَأَتي عاقِرًا؛ (۱)

و من از بستگانم بعد از خود بیمناکم و در حالی که همسرم نازا و عقیم است».

هم چنین در آیه دیگر می فرماید:

«وَوَرِثَ سُلَيْمانُ داوُودَ؛ (۲)

و سلیمان وارث داوود شد».

اهل تسنّن می گویند: منظور از ارث در این موارد فقط علم است. این کلام باطل است. اگر منظور فقط علم باشد، مگر بستگان می توانند علم آن پیامبر را که از دنیا رفته است غصب کنند؟

البتّه قراین دیگری در آیات قرآنی آمده است که با توجّه به آن ها معلوم می شود پیامبران نیز مثل دیگر مردم مال به ارث می گذارند. در مورد ارث پیامبر اکرم و مسئله فدک و حدیث انحصاری ابوبکر تحقیق و پژوهش مستقلی انجام شده و نکاتی در آن نوشتار بیان شده است که می توان به آن مراجعه نمود.(۳) در آنجا حتی از کتاب های اهل سنّت ثابت شده است که رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم) از خود اموالی را از قبیل شمشیر، اسب و غیر ذلک باقی گذاشتند و در روایات

۱- مریم، ۵

۲- نمل، ۱٦

۳- کتاب: «فدک در فراز و نشیب، تالیف آیت الله سید علی میلانی»

شیعی نیز آمده است که شیخ کلینی(رحمه الله) به سند خود روایتی را از ابان نقل می کند. ابان بن عثمان گوید: امام صادق (علیه السلام)فرمود:

«لمّا حضرت رسول اللّه (صلى الله عليه و آله و سلم)الوفاة دعا العباس بن عبدالمطلب وأمير المؤمنين (عليه السلام)فقال للعباس: يا عم محمّد! تأخذ تراث محمّد وتقضي دينه وتنجز عداته؟ فردّ عليه فقال: يا رسول اللّه بأبي أنت وأمي إنّي شيخ كثير العيال قليل المال من يطيقك وأنت تباري الريح؟قال: فأطرق (صلى الله عليه و آله و سلم)هنيئة، ثمّ قال: يا عباس! أتأخذ تراث محمّد وتنجز عداته وتقضي دينه؟فقال: بأبي أنت وأمي، إنّي شيخ كثير العيال قليل المال وأنت تباري الريح.قال: أما إنّي سأعطيها من يأخذها بحقّها.ثمّ قال: يا علي! يا أخا محمّد! أتنجز عدات محمّد وتقضي دينه وتقبض تراثه؟فقال: نعم بأبي أنت وأمّي ذاك علي ولي.قال: فنظرت إليه حتّى نزع خاتمه من أصبعه فقال: تختم بهذا في حياتي.قال: فنظرت إلى الخاتم حين وضعته في أصبعي فتمنيت من جميع ما ترك الخاتم.ثمّ صاح: يا بلال! علي بالمغفر والدرع والراية والقميص وذي الفقار والسحاب والبرد والأبرقة والقضيب.قال: فواللّه ما رأيتها غير ساعتي تلك - يعني الأبرقة - فجيئ بشقة كادت تخطف الأبصار فإذا هي من أبرق الجنّة، فقال: يا علي! إنّ جبرئيل أتاني بها وقال: يا محمّد! اجعلها في حلقة الدرع واستدفر بها مكان المنطقة.ثمّ دعا بزوجي نعال عربيين جميعاً أحدهما مخصوف والآخر غير مخصوف والقميصين: القميص الّذي أسري به فيه والقميص الّذي خرج فيه يوم أحد، والقلانس الثلاث: قلنسوة السفر وقلنسوة العيدين والجمع، وقلنسوة كان يلبسها ويقعد مع أصحابه.ثمّ قال: يا بلال! علي بالبغلتين: الشهباء والدلدل، والناقتين: العضباء والقصوى والفرسين: الجناح كانت توقف بباب المسجد لحوائج رسول اللّه (صلى الله عليه و آله و سلم)يبعث الرجل في حاجته فيركبه

فيركضه في حاجة رسول اللّه (صلى الله عليه و آله و سلم)وحيزوم وهو الّذي كان يقول: أقدم حيزوم، والحمار عفير فقال: أقبضها في حياتي؛ (۱)

هنگامی که وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)فرا رسید، عباس بن عبدالمطلب و امیرالمومنین (علیه السلام) را خواست و به عباس فرمود: ای عموی محمد! قبول می کنی که ارث محمّد را ببری و قرضش را بپردازی و به وعده هایش وفا کنی؟ او نپذیرفت و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم قربانت! من پیرمردم و عیالم بسیار و مالم اندک است و تو در سخاوت با باد مسابقه

۱- الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۳٦

گذاشته ای. چه کسی توان وصایت تو را دارد؟ حضرت اندکی سر پایین انداخت سپس فرمود: عباس! می پذیری که ارث محمّد را ببری و قرضش را ادا کنی و وعده هایش را عملی کنی؟ عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت! پیرمردی عیالمند و مالم اندک است و تو در سخاوت با باد مسابقه داری. فرمود: همانا این وصیت را به کسی می سپارم که شایسته دریافت آن است. سپس فرمود: ای علی! ای برادر محمد! قبول داری که به وعده های محمد عمل کنی و قرضش را بپردازی و میراثش را بگیری؟ علی (علیه السلام)عرض کرد: آری پدر و مادرم به قربانت. سود و زیانش با من. علی (علیه السلام) فرمود: من به پیامبر نظر می کردم، دیدم انگشتر خویش را از انگشت بیرون کرد و فرمود: تا من زنده ام این انگشتر را به دست کن؛ چون در انگشتم نهادم به آن نظر کردم. آرزو کردم که از تمام میراث آن حضرت همین انگشتر را داشته باشم. سپس فریاد زد: ای بلال! آن کلاه، زره، پرچم، پیراهن، ذوالفقار، عمامه سحاب، جامه بُرد، کمربند و عصا را بیاور. علی (علیه السلام) فرمود: من تا آن ساعت آن کمربند را ندیده بودم. قطعه و رشته ای آورد که چشم ها را خیره می کرد و معلوم شد که از کمربندهای بهشتی است. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این را

جبرئیل برای من آورد و گفت: ای محمد! این را در حلقه های زره بگذار و در جای کمربند به کمر ببند. سپس دو جفت نعلین عربی طلبید که یکی وصله داشت و دیگری بی وصله بود و پیراهن خواست یکی پیراهنی که با آن به معراج رفته بود و دیگر پیراهنی که با آن به جنگ اُحد رفته بود و سه کلاه را طلب کرد: کلاه مسافرت، کلاه روز عید فطر، قربان و روزهای جمعه و کلاهی که به سر می گذاشت و با اصحابش مجلس تشکیل می داد. سپس فرمود: ای بلال! دو استر شهباء و دلدل و دو شتر عضباء و قصوی و دو اسب جناح و حیزوم را بیاور. حیزوم اسبی بود که پیامبر به او می فرمود: پیش برو ای خیزوم و الاغی را که عفیر نام داشت آورد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای علی! تا من زنده ام این ها را بگیر».

امروزه برخی از اهل تسنّن در این مورد مناقشه می کنند و به روایتی که در اصول کافی آمده اشاره می کنند، آن جا که امام صادق (علیه السلام)می فرماید: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«وإنّ العلماء ورثة الأنبياء. إنّ الأنبياء لم يورّثوا ديناراً ولا درهماً ولكن ورّثوا العلم فمن أخذ منه أخذ بحظّ وافر؛ (۱)

به راستی علما از پیامبران ارث می برند. همانا پیامبران دینار و درهم به ارث نگذاشته اند؛ بلکه علم به ارث گذاشته اند. پس کسی که از آن برگیرد سهم بسیار برده است».

۱- الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳٤

البتّه اینان مغرض هستند و می خواهند به گمان و پندار، استدلال ما را باطل کنند. گرچه متأسّفانه برخی از خودی ها نیز در این مورد خوب دقّت نمی کنند. در پاسخ به این اشکال این نکته جالب

توجّه است که در روایتی که ابوبکر نقل کرده آمده است: «لا نورّث؛ ارث نمی گذاریم»(۱) ولی در این روایت آمده است: «لم یورثوا؛ به ارث نگذاشتند» و بین این دو عبارت تفاوت است.

معنای حدیث اصول کافی این است که پیامبران آن چه را داشتند در دوران زندگی خویش در راه خدا خرج کردند و چیزی جز علم باقی نگذاشتند، نه این که ارث باقی نمی گذارند.

باید به این نکته دقّت کرد، گرچه برخی از بزرگان ما نیز از این نکته غافل شده و در صدد تأمّل در سند این حدیث بر آمده اند که اگر سند حدیث صحیح باشد، این اشکال وارد است. نه، ما در سند حدیث خدشه وارد نمی کنیم چرا که پر واضح است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اصحابشان را طوری تربیت کردند که مال جمع نکنند و جمع کننده اموال نباشند. افرادی هم چون امیرالمومنین علی (علیه السلام) توسّط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تربیت شده اند. امام مجتبی (علیه السلام) در اولین خطبه خود بعد از شهادت حضرت امیر (علیه السلام) در وصف ایشان فرمودند:

«ما ترك صفراء ولا بیضاء؛(۲)

آن بزرگوار هیچ سیم و زری از خود باقی نگذاشت».

این در تاریخ ثبت شده و حتّی اهل تسنّن نیز نوشته اند. کسانی که در مکتب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تربیت نشدند، گرچه با آن حضرت معاشرت داشتند و ملازم بودند، اخلاق و آداب آن حضرت را نگرفتند. مگر فرزندانی که با پدران خود معاشرت دارند، واقعاً آداب پدرها را می گیرند و تربیت می شوند؟ از این رو افرادی چون طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف که با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)معاشرت داشتند، پس از مرگ خود آن قدر شمش طلا از خود به جا گذاشتند که وقتی ورّاث می خواستند بین خود تقسیم کنند ناگزیر شدند که طلاها را با تَبَر

۱- این در صورتی است که «نُورِّث» یا «نُورِث» بدون تشدید خوانده شود و اگر «نُورَث» به فتح راء بدون تشدید خوانده شود: یعنی از ما ارث برده نمی شود.

۲- . الامالی، شیخ صدوق: ۳۹۷، حدیث ۵۱۰، مسند احمد بن حنبل: ۵ / ۱۶۸.

بشکنند!(۱) بنابراین، معنای «لم یورثوا» یعنی در راه خدا مصرف کنند و پس از خودشان برای وارث چیزی به جا نگذارند، نه این که کسی از آن ها ارث نمی برد و طبع قضیه هم همین است، نه فقط پیامبران الهی بلکه بندگان صالح و شایسته خدا و انسان های وارسته، همواره می کوشند اموال و دارایی خود را در راه خدا مصرف کنند و چنین نبوده که به فکر ورثه باشند و برای آنان مال جمع کنند. بسیارند کسانی که در دوران زندگی اموال زیادی داشتند و پس از مرگشان چیزی نداشتند زیرا همه چیز را در راه خدا مصرف کرده بودند. چنین افرادی در بین علما و دانشمندان ما نیز بوده اند. یکی از آنان عالم بزرگوار حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی(رحمه الله)است. این محقّق بزرگ به کمپانی معروف است چون پدر او صاحب کارخانه بود و ثروت زیادی داشت و همه اموال و دارایی ها به این عالم بزرگوار به ارث رسید. او نیز همه این اموال را در راه خدا مصرف کرد تا جایی که حتی یک خانه محقّر هم نداشت. قابل توجه اینکه ارث علوم و معنویّات ارزشمند است و ائمه (علیه السلام) بدان جهت افتخار می کنند و از امتیازات آنان شمرده می شود؛ از این رو امیرالمومنین (علیه السلام) وارث رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، هم چنان که وصیّ آن حضرت نیز بود. در حدیثی آمده است که بریده گوید: از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)شنیدم که می فرمود:

«لكلّ نبي وصي ووارث وإنّ علياً وصيّي ووارثي؛ (۲)

برای هر پیامبری وصی و وارثی است. به راستی که وصی و وارث من علی است».

به عبارت کوتاه، وارث بودن در اموال، حکم است و وارث بودن در جهات معنوی، مقام است.(۳)

۱- ر.ك: سير اعلام النبلاء: ۱ / ٦٥

۲- ذخائر العقبى: ۷۱، تاريخ مدينة دمشق: ٤٢ / ۳۹۲

۳- با پيشوايان هدايتگر، ج۱، ص۲۵۷

«وَ وَلِيِّ رَبِّ الْعالَمِينَ»

«و ولى پروردگار جهانيان»

«ولى» در لغت

«وَلِي»: سرپرست و اداره كننده امر. طبرسى در ذيل آيه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا(۱)» فرموده: ولّى از «وَلَى» است به معنى نزديكى بدون فاصله و او كسى است كه به تدبير امور از ديگرى احقّ و سزاوارتر است(۲).

در تعريف ديگرى مولى به معناى سرپرست و مالك عبد نيز آمده است.(۳)

بررسى دقيق «ولى» و «ولايت»

براى تبيين موضوع با اين مثال شروع مى كنيم كه يكى از واجبات وضو موالات است؛ به اين صورت كه نبايد بين اعضاى وضو فاصله اى ايجاد شود.

ريشه لغوى «ولايت» و «موالات»، «و ل ى» است كه اين دو از مشتقات آن مى باشند. لذا «و ل ى» يعنى آمدن چيزى در پى چيز ديگر، به گونه اى كه فاصله اى بين آن دو واقع نشود. مثلا با آمدن۲ بلافاصه۳ واقع مى شود و عدد ديگرى غير اين دو بينشان قرار نمى گيرد كه لازمه چنين توان و ترتبى، قرب و نزديكى آن دو به يكديگر است.

۱- . بقره،۲۵۷

۲- . قاموس قرآن، ج ۷، ص: ۲٤۷

۳- . همان، ج ۷، ص: ۲۵۲

وجه مشترک معانی که شیعه و سنی در تعریف ولی آورده اند همان قرب معنوی است. لذا معنای حقیقی «ولی» چنین است که دو موجود ذی شعور در تمام حالات، بینش ها، کنش ها، گرایش ها، امیال و احساسات همانند هم باشند. یعنی وقتی در یکی از آن دو، حالتی پدیدار شد بلافاصله همان حالت در دیگری ایجاد می شود. پس با دانستن معنای حقیقی ولایت، درک آیات و روایات برایمان عمیق تر و دقیق تر می شود.

ولایت در قرآن

۱. ولایت خدا:

«أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛(۱)

آیا به جای او سرپرستان و معبودانی برای خود گرفته اند؟ در حالی که سرپرست و معبود واقعی خداست و تنها اوست که مردگان را زنده می کند و فقط اوست که بر هر کاری تواناست».

۲. ولایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم):

«مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا؛(۲)

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست.] ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم».

۳. ولایت امیرالمومنین و امامان (علیهم السلام) از نسل ایشان:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛(۳)

سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را برپا می دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می دهند».

نکته ظریفی که در این فرمایش خداوند متعال وجود دارد این است که توحید و نبوت و امامت به همدیگر متصل و در هم تنیده شده و از یکدیگر جداشدنی نیستند و هر سه یک ولایت اند؛ نه این که ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمومنین (علیه السلام) با ولایت خداوند تفاوتی داشته باشد. حرف «انما» این نوع ولایت را محصور در خداوند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و

۱- . شوری،۹

۲- . نساء، ۸۰

۳- . مائده، ۵۵

امیرالمومنین (علیه السلام) و دیگر ائمه (علیهم السلام) می کند؛ چرا که حرف «انما» در ادبیات عرب، افاده حصر می کند.

در تفسیر این آیه شریفه چنین آمده است:

«قال الصّادق (علیه السلام):إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا نَزَلَتْ فِي عَلِيِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛(۱)

امام صادق (علیه السلام)می فرماید:«إِنَّما وَلِيُّكُمُ الله وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا درباره ی علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است».

«قال الباقر (علیه السلام):إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا قَالَ هُمُ الْأَئِمَّه (علیهم السلام)؛(۲)

امام باقر (علیه السلام)می فرماید:«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ الله وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ؛ آن ها امامان (علیهم السلام) هستند».

و در آیه دیگری آمده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛(۳)

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر، دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ (علیه السلام) عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْبَاقِرِ (علیه السلام)قَالَ أَوْصَى النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله و سلم)إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ثُمَّ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ قَالَ الْأَئِمَّه مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ (علیه السلام)وَ فَاطِمَه (علیها السلام) إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَه؛(٤)

امام عسکری (علیه السلام)از پدرانش روایت می کند: امام باقر (علیه السلام)فرمود: «پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی و حسن و حسین وصیّت کرد سپس درباره ی این آیه: يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعواْ اللهَ وَأَطِيعواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ، فرمود: «مراد از اولی الأمر، امامان از نسل علی (علیه السلام)و فاطمه (علیها السلام)تا قیامت هستند».

در نتیجه: ولاء و ولایتی که در قرآن و روایات به حضرات معصومین (علیهم السلام)نسبت داده شده صرفا به معنای جانشینی و رفاقت و دوستی و محبت نیست بلکه همان قدرت ولایت و حاکمیت بر جمیع اطوار و عوالم وجود بوده و هست.

ص: ١١٤

١- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٣٥، ص: ١٩٨

٢- . همان، ج ٣٥، ص: ١٨٨

٣- . نساء،٥٩

٤- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٣، ص: ٢٨٦؛عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ٢، ص: ١٣١

انواع ولایت:

الف) تکوینی:

یعنی مسلط شدن بر جهان هستی و سرپرستی موجودات جهان و عهده گرفتن تدبیر امر آنها است. به تعبیر دیگر قدرت تصرف در امور تکوینی، تسخیر و تصرف اشیاء و موجودات که روایات متعددی در این باب است و سیطره تامه و سلطنت عامه بر عالم هستی. این نوع ولایت را با فرمایشات امام هادی (علیه السلام) در زیارت جامعه کبیره نیز می توان اثبات کرد من جمله خزان العلم بودن ائمه (علیهم السلام) که آنان خزانه داران علم خداوند متعال هستند علم به کون ما یکون .

ولایت تکوینی امیرالمومنین (علیه السلام):

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛(۱)

کافران می گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا [با آیات محکم و استوار قرآنش] و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب] که دانش کتاب نزد اوست، میان من و شما [نسبت به پیامبری ام] گواه باشند».

تفسیر این آیه شریفه:

«قال أميرالمؤمنين (عليه السلام): أَنَا هُوَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛(۲)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: من آن کسی هستم که عالم به کتاب خداست».

عاصف ابن برخیا که تخت بلقیس را در چشم بر هم زدنی آورد فقط مقداری از آن علم را داشت:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتِيکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْکَ طَرْفُکَ(۳) قَالَ فَفَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ عِنْدَنَا وَ اللَّهِ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ؛(٤)

۱- . رعد،٤٣

۲- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۵، ص: ٤٣٢؛بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (عليهم السلام) ، ج ۱، ص: ٢١٦

۳- . نمل،٤٠

٤- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٦، ص: ١٧٠

عبدالرّحمن بن کثیر گوید: امام صادق (علیه السلام)فرمود: «کسی که مقداری از علم کتاب در اختیار او بود گفت: من تخت بلقیس را می آورم برایت قبل از اینکه چشم به هم بزنی؛ حضرت انگشتان خود را از هم گشود و بر سینه گذاشت فرمود: «به خدا قسم در نزد ما تمام علم کتاب هست».

ب) ولایت تشریعی

به معنای تنظیم و تدبیر شئون فرد و جامعه در همه ابعاد زندگی از طریق جعل قانون و حکم می باشد؛ به این معنا که از طرف خداوند متعال دارای اختیارات تام می باشند به طوری که می توانند در قانون و احکام اسلام طبق صلاح دید خود تصرفاتی داشته باشند. شاید برخی از دشمنان ائمه و کور دلان ایراد بگیرند و بگویند مگر ممکن است؟ سوال می کنیم خلیفه شما که ولایت خدا را نداشت با چه حقی در احکام اسلامی و واجبات خداوند متعال بدعت گذاشت، این حق تصرف را از کجا آورده بود...؟

آیات ولایت تشریعی رسول خدا و ائمه (علیهم السلام):

الف) همان آیاتی که در ولایت تکوینی گذشت و آیه ۷ سوره حشر:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ؛

و [از اموال و احکام و معارف دینی] آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد باز ایستید و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا سخت کیفر است».

ب) آیه دیگری که هم در ولایت تکوینی و هم در ولایت تشریعی به آن می توان استدلال نمود:

«وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللهُ؛(۱)

و شما [چیزی را] نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد».

امام هادی (علیه السلام) در تفسیر این آیه می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّه (علیهم السلام) مَوْرِداً لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئاً شَاءُوهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللهُ؛(۲)

ص: ۱۱٦

۱- . انسان، ۳۰

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۵، ص: ۳۷۲

یعنی خداوند دل های ائمّه (علیهم السلام) را محلّ اراده ی خود قرار داده، اگر خدا چیزی را بخواهد آن ها خواهند خواست و این معنی آیه «ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللهُ» است. (لذا هر اراده ای در حلال و حرام کردن چیزی که از ناحیه امام معصوم صادر شود همان اراده خداوند متعال است).

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند:

«لِأَنَّا كُلَّنَا وَاحِدٌ أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَلَا تَفَرَّقُوا بَيْنَنَا وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ أَنْكَرَ فَضْلَنَا وَ خُصُوصِيَّتَنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ رَبُّنَا لِأَنَّ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئاً مِمَّا أَعْطَانَا اللَّهُ فَقَدْ أَنْكَرَ قُدْرَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَشِيَّتَهُ فِينَا؛(۱)

چون ما همه یکی هستیم اوّل ما محمّد، آخر ما محمّد و وسط ما محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) است. همه ی ما محمّدیم. بین ما جدایی نیندازید. ما وقتی بخواهیم، خدا هم می خواهد. وقتی نخواهیم خدا هم نمی خواهد. ای وای! ای وای بر کسی که منکر فضل و امتیازات و الطافی که خدا به ما عنایت کرده باشد؛ زیرا هر کسی منکر یکی از چیزهایی باشد که خدا به ما عنایت کرده منکر قدرت خدا و مشیّت خداوند درباره ی ماست».

همچنین روایت:

«اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ اَلْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي اَلْفَضْلِ عَبْدِ اَللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ اَلثَّانِي (عليه السلام)فَأَجْرَيْتُ اِخْتِلاَفَ اَلشِّيعَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اَللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّداً بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ اَلْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ اَللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ اَلدِّيَانَةُ اَلَّتِي مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ؛(۲)

محمد بن سنان گوید: نزد امام محمد تقی (علیه السلام)بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم. حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی به وحدانیتش متفرد و بی بدیل بود. سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید و پس از آن یک هزار سال از آفرینش دست شست، سپس بعد از این مدت کلیه اشیاء را آفرید و این سه نور پاک را بر این آفرینش شاهد گرفت و

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٦، ص: ٧

۲- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٤٤١

فرمانبرداری

از آنان را در تمامی اشیا جاری نمود (بر آنها واجب کرد) و جریان تدبیر امور را به آنان واگذار نمود. آنان حرام و حلال را وضع نمودند که کرده آنان جز به مشیت خدا نبود پس آن ها هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آن چه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند. سپس فرمود: ای محمد! این است آن دیانتی که هر که از آن جلو رود (غلو کند، از دایره

اسلام) بیرون رفته و هر که عقب بماند (و وارد دایره نشود) نابود گشته [دینش را باطل کرده] و هر که به آن بچسبد، به حق رسیده است. ای محمد! همواره ملازم این دیانت باش».

علامه مجلسی(رحمه الله) در شرح این حدیث گوید:

«فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا» یعنی آفرینش اشیاء را در نزد آنان انجام داد و آنها بر چگونگی و اسرار خلقت اشیاء آگاه بودند.

«وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا» یعنی فرمانبرداری از آنان را بر تمامی اشیاء حتی جمادات و اجرام سماوی و ارضی واجب و فرض نمود.

«وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ» یعنی حرام کردن و حلال نمودن و انجام دادن و انجام ندادن را بر دوش آنان نهاد، هرچند که ظاهر عبارت و حال می رساند که تدبیر نظام این عالم را از حرکات و سکنات و روزی و ... بر عهده آنان گذارد.(۱)

روزی حضرت امام باقر (علیه السلام)به جابر فرمود: «یا جابر، علیك بالبیان و المعاني» ای جابر! به سراغ بیان و معانی برو. جابر پرسید؟ «ما البیان و المعانی؟» بیان و معانی چیست؟ حضرت فرمود: «امّا البیان فهو ان تعرف اللّه سبحانه لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ، فتَعبده و لا تُشرِك به شیئا، امّا المعاني، فنحن معانیه و نحن جنبه و یده و لسانه و امره و حکمه و علمه و حقّه، اذا شئنا شاء اللّه و یرید اللّه ما نرید،...» بیان یعنی خدا را بشناسی که مثل و مانند ندارد ، پس او را بپرستیم و شریکی برای او قائل نشویم. ما معانی هستیم ... امر، حکم و علم حق ما هستیم. وقتی ما چیزی را بخواهیم خدا می خواهد و آنچه را ما اراده کنیم خدا اراده می کند.(۲)

۱- . مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (علیهم السلام)، ج ۵، ص۱۹۰-۱۹۲

۲- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٦، ص: ٨؛ مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص: ٢٨٦

«ولیّ مومنان» و «ولیّ کفار»

در قرآن کریم به ولی مومنان و ولی کفار اشاره شده:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (۱)

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنان را از تاریکی ها [ی جهل، شرک، فسق و فجور] به سوی نورِ [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد و کسانی که کافر شدند سرپرستان آنان، طغیان گرانند که آنان را از نور به سوی تاریکی ها بیرون می برند؛ آنان اهل آتش اند و قطعاً در آنجا جاودانه اند».

به عبارات این آیه شریفه دقت کنیم؛ خدا ولی و سرپرست مومنان است: «اللهُ ولِیّ الّذینَ آمنوا» خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند و طاغوت ها ولی و سرپرست کافران اند: «و الّذین کَفَرُوا اَوْلِیاءُ الطاغُوت» کسانی که کافر شدند اولیای آنها طاغوت ها هستند. همان طاغوت هایی که مردم را از نور ولایت و امامت و شخص امیرالمومنین (علیه السلام) برحذر داشته و با انداختن طوق گمراهی بر گردن مردم، آنان را به پیروی از خود دعوت کردند.

در روایتی علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می فرمایند:

«وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ هُمُ الظَّالِمُونَ آلَ مُحَمَّدٍ أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ وَ هُمُ الَّذِينَ تَبِعُوا مَنْ غَصَبَهُمْ؛(۲)

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا، آن ها کسانی هستند که به خاندان محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) ظلم کردند و أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ شامل کسانی می شود که از غاصبان حقّ ائمّه (علیهم السلام)پیروی کردند».

و در روایتی دیگر چنین آمده:

«عن علیّ بن إبراهیم: هُمُ الظَّالِمُونَ آلَ مُحَمَّدٍ أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ وَ هُمُ الَّذِینَ تَبِعُوا مَنْ غَصَبَهُمْ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ قِیلَ مِنْ نُورِ الْفِطْرَه إِلَی فَسَادِ الِاسْتِعْدَادِ؛(۳)

ص: ۱۱۹

۱- . بقره،۲۵۷

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۹، ص: ۲٦۳

۳- . همان، ج ٦٤، ص: ۲۳

منظور از کافران در این آیه، ستمکاران بر آل محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند و أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ کسانی هستند که از غاصبان حق [امامت] پیروی کردند، در معنای یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ، گفته شده یعنی از نور فطرت به سوی فساد استعدادها و توانایی ها خارج می شوند».

سوال: با توجه به مطالبی که گذشت مگر طاغوت و پیروانش می توانند در گروه ایمان آورندگان باشند و در زمره مومنین قرار بگیرند؟ مگر خداوند متعال نفرموده از خدا و رسول و اولی الامر پیروی کنید، پس چرا از اولی الامر که ائمه (علیهم السلام) هستند پیروی نکرده و نمی کنند؟ اگر آنان بگویند که اولی الامر همان کسانی هستند که از آنان پیروی می کنند (غاصبین ولایت)، از آنان سوال می کنیم که اولی الامر در آیه عطف به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ایشان نیز عطف به خداوند متعال شده و این بدین معناست که اولی الامر و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) باید همانند خدا باشند، ولایتشان ولایت خدا باشد و از همه مهم تر باید همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معصوم باشند. کدام یک از آنان (غاصبین ولایت) چنین هستند؟

لذا کسانی که به ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) ایمان نیاورند و از امامان هدایت گر پیروی ننمایند تحت ولایت شیطان قرار می گیرند که خداوند متعال در قرآن کریم به آن اشاره کرده:

«إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛ (۱)

ما شیاطین را سرپرست و یاران کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند».

شیعه اثنی عشری حق است

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ اَلْهَيْثَمِ اَلْعِجْلِيُّ رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو اَلْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا اَلْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اَللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ اَلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اَللَّهِ: يَقُولُ: إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى اِفْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ سَبْعُونَ فِي اَلنَّارِ وَ اِفْتَرَقَتْ أُمَّةُ عِيسَى (علیه السلام) بَعْدَهُ عَلَى اِثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي اَلنَّارِ وَ إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ بَعْدِي عَلَى ثَلاَثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ اِثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي اَلنَّارِ؛ (۲)

۱- . اعراف،۲۷

۲- . الخصال، ج ۲، ص: ۵۸۵

سلیمان بن مهران از امام صادق (علیه السلام) از پدر بزرگوارش، از جدّش از پدرش حسین بن علی (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می

فرمود: به راستی که امّت موسی پس از او به هفتاد و یک گروه پراکنده شدند که گروهی از آنان رهایی یافته و هفتاد گروه دیگر در دوزخ خواهند بود و امّت عیسی پس از او به هفتاد و دو گروه پراکنده شدند که گروهی از آنان نجات یافته و هفتاد و یک گروه دیگر در آتش خواهند بود و به زودی امّت من پس از من به هفتاد و سه گروه پراکنده می شوند که گروهی از آنان رهایی یافته و هفتاد و دو گروه دیگر در دوزخند».

ولایتی که بعثت انبیاء بر اقرار به آن است

هر پیامبری به نبوت و هر رسولی به رسالت برگزیده شد با اقرار به ولایت امیرالمومنین و دیگر ائمه معصومین (علیهم السلام) بوده است که قبلا نیز به آن اشاره کردیم اما در این قسمت نیز به آن اشاره می شود:

«وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا أَ جَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ؛(۱)

از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم [و پیروان راستین آن ها] بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش قرار دادیم؟!»

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله و سلم)لَمَّا جَمَعَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ لَيْلَةَ الْإِسْرَاءِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَلْهُمْ يَا مُحَمَّدُ (صلی الله علیه و آله و سلم) عَلَى مَا بُعِثْتُمْ قَالُوا بَعَثَنَا اللَّهُ عَلَى شَهَادَه أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْإِقْرَارِ بِنُبُوَّتِكَ وَ عَلَى الْوَلَايَةَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِب (علیه السلام)؛(۲)

در تفسیر آیه: «و اسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا» آمده است که خداوند در شب معراج، پیامبر اسلام و سایر پیامبران را گرد هم آورد و به حضرت فرمود: «ای محمّد! از آن ها بپرس: برای چه چیزی مبعوث شده اید»؟ آن ها پاسخ دادند: «برای بیان شهادت لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، اقرار به نبوّت تو و ولایت علیّ بن ابی طالب (علیه السلام)».

روایات در این موضوع:

ص: ۱۲۱

۱- . زخرف، ٤٥

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٣٦، ص: ١٥٥؛ تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ٥٤٧؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص: ۱۸۳

«قال الصّادق: وَلَایَتُنَا وَلَایَهُ اللَّهِ الَّتِی لَمْ یَبْعَثِ اللَّهُ نَبِیّاً قَطُّ إِلَّا بِهَا؛(۱)

امام صادق (علیه السلام): ولایت ما، ولایت پروردگار است که خداوند آن را به همراه همه ی پیامبران فرستاده است».

«الکاظم (علیه السلام)وَلَایَهُ عَلِیٍّ مَکْتُوبَهٌ فِی جَمِیعِ صُحُفِ الْأَنْبِیَاءِ وَ لَنْ یَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا بِنُبُوَّه مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم)وَ وَصِیِّهِ عَلِی؛(۲)

امام کاظم (علیه السلام): ولایت علی (علیه السلام)در همه ی صحف پیامبران آمده است و خداوند، نبوّت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)و وصی بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام)را بر همه ی پیامبران نازل کرده است».

عرضه ولایت بر همه اشیاء

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً؛(۳)

ما امانت [تعهّد، تکلیف و ولایت الهی] را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم آن ها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند [و اظهار ناتوانی کردند]؛ امّا انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ستمکار و نادان بود، [چون بر خود ستم کرد و قدر این مقام والا را ندانست]».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل:هِیَ وَلَایَهُ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام)؛(٤)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: منظور از الْأَمانَةَ، ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است».

«قالَ علی بن موسی الرّضا (علیه السلام):الْأَمَانَه الْوَلَایَه مَنِ ادَّعَاهَا بِغَیْرِ حَقٍّ فَقَدْ کَفَرَ؛(٥)

امام رضا (علیه السلام) می فرمایند: الْأَمانَةَ، ولایت است، هرکس به ناحقّ مدّعی آن شود کافر شده است».

ص: ١٢٢

١- . بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (علیهم السلام) ، ج ١، ص: ٧٥؛ البرهان في تفسیر القرآن، ج ٤، ص: ٨٧١

٢- . الکافي (ط - الإسلامیة)، ج ١، ص: ٤٣٧

٣- . احزاب، ٧٢

٤- . الکافي (ط - الإسلامیة)، ج ١، ص: ٤١٣

٥- . عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ١، ص: ٣٠٦؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٣، ص: ٢٧٩

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام)قَالَ الْوَلَايَه أَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا كُفْراً بِهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ وَ الْإِنْسَانُ الَّذِی حَمَلَهَا أَبُوفُلَانٍ؛(۱)

امام باقر (علیه السلام)می فرمایند: منظور ولایت است که از روی کفر به آن، امتناع ورزیدند آن را حمل کنند. وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ، و آن انسانی که آن را حمل کرد، ابو فلان بود».

«مِنْ كِتَابِ النَّشْرِ وَ الطَّيِّ عَنِ الرِّضَا (عليه السلام) فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ فِي فَضْلِ يَوْمِ الْغَدِيرِ قَالَ: وَ فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ عَرَضَ اللَّهُ الْوَلَايَةَ عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ فَسَبَقَ إِلَيْهَا أَهْلُ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ فَزَيَّنَ بِهَا الْعَرْشَ ثُمَّ سَبَقَ إِلَيْهَا أَهْلُ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَزَيَّنَهَا بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ثُمَّ سَبَقَ إِلَيْهَا أَهْلُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَزَيَّنَهَا بِالْكَوَاكِبِ ثُمَّ عَرَضَهَا عَلَى الْأَرَضِينَ فَسَبَقَتْ إِلَيْهَا مَكَّةُ فَزَيَّنَهَا بِالْكَعْبَةِ ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْمَدِينَةُ فَزَيَّنَهَا بِالْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ ص ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْكُوفَةُ فَزَيَّنَهَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ عَرَضَهَا عَلَى الْجِبَالِ فَأَوَّلُ جَبَلٍ أَقَرَّ بِذَلِكَ ثَلَاثَةُ أَجْبَالٍ الْعَقِيقُ وَ جَبَلُ الْفَيْرُوزَجِ وَ جَبَلُ الْيَاقُوتِ فَصَارَتْ هَذِهِ الْجِبَالُ جِبَالَهُنَّ وَ أَفْضَلَ الْجَوَاهِرِ وَ سَبَقَتْ إِلَيْهَا جِبَالٌ أُخَرُ فَصَارَتْ مَعَادِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ مَا لَمْ يُقِرَّ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَقْبَلْ صَارَتْ لَا تُنْبِتُ شَيْئاً وَ عُرِضَتْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَى الْمِيَاهِ فَمَا قَبِلَ مِنْهَا صَارَ عَذْباً وَ مَا أَنْكَرَ صَارَ مِلْحاً أُجَاجاً وَ عَرَضَهَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَى النَّبَاتِ فَمَا قَبِلَهُ صَارَ حُلْواً طَيِّباً وَ مَا لَمْ يَقْبَلْ صَارَ مُرّاً ثُمَّ عَرَضَهَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَى الطَّيْرِ فَمَا قَبِلَهَا صَارَ فَصِيحاً مُصَوِّتاً وَ مَا أَنْكَرَهَا صَارَ أَحَرَّ أَلْكَنَ إِلَى آخِرِ الْخَبَرِ؛(۲)

امام رضا (علیه السلام) می فرمایند: در روز غدیر خداوند ولایت علی را به اهل آسمان های هفتگانه عرضه داشت. اهالی آسمان هفتم از همه پیشی گرفتند و به همین جهت آن آسمان را به عرش آراست. سپس اهل آسمان چهارم؛ پس آن را با بیت المعمور آراست. بعد اهل آسمان دنیا؛ پس آن را به وسیله ستارگان آراست. سپس آن را بر زمین ها عرضه داشت؛ مکه از همه سبقت گرفت و مکه را به وسیله کعبه آراست. بعد مدینه سبقت گرفت و آن را به وسیله محمّد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) بیاراست. بعد کوفه؛ آنجا را به وسیله امیرالمؤمنین (علیه السلام) زینت بخشید. سپس آن را بر کوه ها عرضه داشت؛ جلوتر از همه سه کوه پیشی گرفتند: عقیق و فیروزه و یاقوت. پس این ها شدند

معادن این گوهرها و بهترین جواهر و بعد کوه های دیگر پذیرفتند که معدن طلا و نقره شدند و هر چه اقرار نیاورد و نپذیرفت، در او چیزی نرویید. در آن روز

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۳، ص: ۲۸۱

۲- . همان، ج ۲۷، ص: ۲٦۲

ولایت را بر آب ها عرضه داشت؛ هر آبی که قبول کرد شیرین شد و هر آبی که نپذیرفت، شور و تلخ شد. و آن را بر گیاهان عرضه داشت؛ هر چه قبول کرد، شیرین و خوب شد و هر چه نپذیرفت، تلخ شد. سپس در آن روز ولایت را بر پرندگان عرضه داشت؛ هر کدام که قبول کردند فصیح و خوش صدا شدند و هر کدام که انکار کردند، گنگ و لال شدند».

«قال أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) مَا مِنْ شَیْءٍ وَ لَا مِنْ آدَمِیٍّ وَ لَا إِنْسِیٍّ وَ لَا جِنِّیٍّ وَ لَا مَلَکٍ فِی السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَ نَحْنُ الْحُجَجُ عَلَیْهِمْ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً إِلَّا وَ قَدْ عُرِضَ وَلَایَتُنَا عَلَیْهِ وَ احْتُجَّ بِنَا عَلَیْهِ فَمُؤْمِنٌ بِنَا وَ کَافِرٌ وَ جَاحِدٌ حَتَّی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ الآیه؛ (۱)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: هیچ چیز، نه از آدم و نه انس و نه جن و نه ملک در آسمان ها نیست، مگر اینکه ما حجّت بر آن ها هستیم. هیچ آفریده ای را خدا نیافرید، مگر این که ولایت ما را بر او عرضه داشت و به وسیله ما بر او حجت را تمام کرد. بعضی ایمان به ما دارند و بعضی کافر و منکرند، حتّی آسمان ها و زمین و کوه ها».

خداوند متعال ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بر همه مخلوقات ارائه کرد برخی قبول و برخی نپذیرفتند؛ آنان که قبول کردند امیرشان علیست و آنان که نپذیرفتند امیرشان طاغوت است. شاید درک این مطلب بر برخی از مردم سخت باشد اما حقیقت این است که علی بن ابی طالب

(علیه السلام) امیر بر تمامی مخلوقاتی که ولایت ایشان را پذیرفته اند می باشند؛ همه آنان سراپا گوش به فرمان و در تسخیر آن جناب اند و در سیر تکاملی خود به فرمانده و امیر خود گوش فرا می دهند.

١- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٧، ص: ٤٦

علی ولی الله در اذان

«روی القاسم بن معاویة قال: قلت لابی عبدالله (علیه السلام): هؤلاء (ای اهل السنة) یروون حدیثا فی انه لما اسری برسول الله رای علی العرش مکتوبا: لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق. فقال (علیه السلام) : سبحان الله، غیّروا کل شئ حتی هذا؟ قلت: نعم، قال (علیه السلام): ان الله لما خلق العرش کتب علیه: لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین، ولما خلق الله الماء کتب فی مجراه: لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین، ولما خلق الله الکرسی کتب علی قوائمه: لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین، وهکذا لما خلق الله اللوح، ولما خلق الله جبرئیل، ولما خلق الله الارضین الی قضایا اخری، فقال فی الاخیر: قال (علیه السلام): ولما خلق الله القمر کتب علیه: لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین، وهو السواد الذی ترونه فی القمر، فاذا قال احدکم: لا اله الا الله محمد رسول الله، فلیقل: علی امیر المؤمنین؛ (١)

قاسم بن معاویه می گوید به امام صادق (علیه السلام)عرض نمودم: آنان (اهل سنت) روایتی نقل می کنند که وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به آسمان برده شد، بر روی عرش نوشته ای

دید که: لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابوبکر صدیق. پس حضرت فرمودند: سبحان الله! همه چیز را تغییر دادند، حتی این را؟ گفتم: آری، پس فرمودند: خداوند وقتی عرش را آفرید بر روی آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمومنین و وقتی آب را آفرید در محل حرکت آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمومنین و وقتی خداوند کرسی را آفرید بر پایه های آن نوشت: لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیرالمومنین و وقتی خداوند لوح را آفرید نیز چنین کرد و وقتی جبریل را آفرید و وقتی زمین ها را آفرید و... پس در انتها فرمودند: و وقتی خداوند ماه را آفرید بر روی آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمومنین و این همان سیاهی است که در ماه می بینید، پس هر زمان که یکی از شما گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، پس باید بگوید: علی ولی الله».

مراد از «خیر» در «حی علی خیر العمل» چیست؟

«وَ قَدْ رُوِيَ فِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّ الصَّادِقَ (علیه السلام) سُئِلَ عَنْ مَعْنَى حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ فَقَالَ خَيْرُ الْعَمَلِ الْوَلَايَةُ وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ خَيْرُ الْعَمَلِ بِرُّ فَاطِمَةَ وَ وُلْدِهَا. (۲)

ص: ۱۲۵

۱- . الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص: ۱۵۸

۲- . التوحيد (للصدوق)، ص: ۲٤۱

امام صادق (علیه السلام)در پاسخ به سؤالی درباره «حی علی خیرالعمل» فرمود: بهترین عمل، ولایت است و در خبر دیگری آمده که بهترین عمل، نیکی به حضرت فاطمه (علیها السلام) و فرزندانش است».

همچنین در روایتی چنین آمده:

«قال امیرالمومنین (علیه السلام): أَنَا الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) فِيَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ أَنَا حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ أَنَا حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ أَنَا حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَل».(۱)

بنا به روایت فوق حقیقت نماز در گرو ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) است. رستگاری و بهترین عملی که باید به سوی آن شتافت ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) است.

دلیل حذف «خیر» از اذان و اقامه

نکته مهم و قابل توجه اینجاست که چرا باید بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)این بدعت گذاشته شود و خیر را از اذان و اقامه حذف کنند؟ دلیل آن را می توان از روایت امام کاظم (علیه السلام) دریافت:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ قُتَيْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ (علیه السلام)عَنْ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ لِمَ تُرِكَتْ مِنَ الْأَذَانِ فَقَالَ تُرِيدُ الْعِلَّةَ الظَّاهِرَةَ أَوِ الْبَاطِنَةَ قُلْتُ أُرِيدُهُمَا جَمِيعاً فَقَالَ أَمَّا الْعِلَّةُ الظَّاهِرَةُ فَلِئَلَّا يَدَعَ النَّاسُ الْجِهَادَ اتِّكَالًا عَلَى الصَّلَاةِ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَإِنَّ خَيْرَ الْعَمَلِ الْوَلَايَةُ فَأَرَادَ مَنْ أَمَرَ بِتَرْكِ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ مِنَ الْأَذَانِ أَلَّا يَقَعَ حثا [حَثٌّ] عَلَيْهَا وَ دعا [دُعَاءٌ] إِلَيْهَا؛(۲)

فضل بن شاذان از ابن ابی عمیر نقل می کند که از امام کاظم (علیه السلام)پرسید: به چه علت "حی علی خیر العمل" از اذان حذف شد؟ حضرت فرمودند: علت ظاهری آن را می خواهی بدانی یا علت واقعی و باطنی اش را؟ عرض کرد: هر دو را. امام (علیه السلام) فرمود: علت ظاهری اش آن است که مردم با تمسک به آن از جهاد سر باز نزنند و نگویند بهترین عمل نماز است، پس جهاد نروند؛ اما علت حقیقی آن است که چون بهترین عمل "ولایت" است، کسی که این عبارت را از اذان حذف کرده است خواسته تا مردم به سوی آن کشیده نشده و دعوت نشوند».

١- . الفضائل (لابن شاذان القمي)، ص: ٨٤

٢- . علل الشرائع، ج ٢، ص: ٣٦٨

در مورد این روایت می توان گفت: چه بسا این مطلب که بهترین عمل، ولایت است در میان مردم مشهور بوده، لذا حذف شده، یا این که در سال های بعد برای مردم چنین سوالی پیش آید که بهترین عمل چیست؟ اگر نماز بهترین عمل است چرا به جهاد می رویم یا دیگر واجبات و مستحبات مانند انفاق و صدقه را انجام دهیم؟ چنین سوالاتی می تواند مردم را به پرسش از اهل بیت (علیهم السلام) وادار کند و حتماً جوابی که از این پرسش ها می گیرند مطابق میل دستگاه های حکومتی نبوده است. هم چنین به نظر می رسد علت اصلی حذف "حی علی خیر العمل" از اذان توسط عمربن خطاب به این دلیل است که این جماعت بارها از لسان مبارک پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده بودند که بهترین عمل خیر، ولایت و محبت امیرالمومنین (علیه السلام) است، لذا این امر بر مخالفین و منکرین سخت آمده بود و بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)تاب و توان شنیدن این فضیلت امیرالمومنین (علیه السلام) را بالای مأذنه ها نداشتند از این رو از سر بغض و کینه و حسد آن را از اذان حذف کردند.

مروری بر «ولایت» امیرالمومنین (علیه السلام) به صورت اجمالی

همان طور که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «خلیفةالله» است، ولیّ خدا هم «خلیفةالله» است:«انی جاعل فی الارض خلیفه»(١).

وقتی تمام «اسماءالله» نزد «خلیفةالله» باشد تمامی آن اسماء نزد ولی خدا است: «و علم آدم الاسماء کلها(٢)» به استناد «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): أنا مدینة العلم و علي بابها و هل تدخل المدینة إلا من بابها(٣)».

تمام علم کتاب نزد «ولی الله» است: «وَ يَقُولُ الَّذينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفى بِاللّهِ شَهيداً بَيْني وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتاب(٤)». به اتفاق شيعه و سنى: «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ» على بن ابيطالب (عليه السلام) است؛ چنانچه در اين روايت به آن اشاره شده است: عن أبي سعيد الخدري قال: سألت رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)عن قول الله تعالى: و من عنده علم الكتاب قال: ذاك أخي علي بن أبي طالب (عليه السلام).(٥)

ص: ١٢٧

١- . بقره، ٣٠

٢- . همان

٣- . التوحيد (للصدوق)، ص: ٣٠٧

٤- . رعد، ٤٣

٥- . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ١، ص: ٤٠٠

پاسخ تمام مجهولات نزد «ولی الله» است :«فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون(١)». حقیقت تمام عالم نزد «ولی الله» است: «و کل شیء احصیناه فی امام مبین(٢)؛ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ،يَقْرَأُ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ قَالَ فِي أَمِيرِالْمُؤْمِنِين(٣)؛ صالح بن سهل گوید: از امام صادق (عليه السلام) شنيدم كه آيه: «وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» را قرائت كرد و فرمود: اين آيه در مورد حضرت على اميرالمومنين (عليه السلام)نازل شده است. قال أميرالمومنين (عليه السلام): «أنَا وَ اللهِ الْإِمَامُ الْمُبِينُ أبَيِّنُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَرَّثْتُهُ مِنْ رَسُولِ الله(٤)؛ اميرالمومنين (عليه السلام) مى فرمايند: به خدا سوگند! كه من همان إِمَامٍ مُبِينٍ هستم و حق را از باطل مشخص مى كنم و آن را از پيامبر به ارث برده ام».

تمام ملائکةالله فرمانبردار ولی الله مولا امیرالمومنین (علیه السلام) و در اطاعت ایشان هستند: «تنزل الملایکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر(۵)». ولی الله معصوم است (علیهم السلام) انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت(٦)». ولی الله واجب الاطاعه است: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم(۷)». ولی الله هادی است؛ «انما انت منذر و لکل قوم هاد(۸)».

هیچ چیزی بدون مولا اثر ندارد «و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا،چه اینکه إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيئًا أَنْ يقُولَ لَهُ كُنْ فَيكُونُ(۹)؛ یعنی ایجاد و اثرگذاری مساله ای است مربوط به امر و امر دست امام است؛ اولواالامر». امام بر گردن ما حق حیات دارد به واقع نه به تعارف: «عن رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم)، عن اللّه تبارک و تعالی أنّه قال: «یا أحمد، لولاک لما خلقت الأفلاک، و لو لا علی لما خلقتک، و لو لا فاطمة لما خلقتکما(۱۰)؛ ای احمد! اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی کردم و اگر علی نبود تو را خلق نمی کردم و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را خلق نمی کردم».

۱- . نحل، ٤۳

۲- . یاسین،۱۲

۳- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٤، ص: ۱۵۸؛تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ٤۷۷

٤- . البرهان في تفسیر القرآن، ج ٤، ص: ٥٦٦؛ تفسیر الصافي، ج ٤، ص: ۲٤۷؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳٥، ص: ٤۲۷

٥- . قدر،٤

٦- . احزاب،۳۳

۷- . نساء، ٥۹

۸- . رعد،۷

۹- . یس ،۸۲

۱۰- . جنة العاصمة، ص۲۵۹

ولی الله «نبأ العظیم» است: «عم یتسائلون عن النباء العظیم الذی هم فیه مختلفون کلا سیعلمون(۱)؛ عَنْ أَبِی حَمْزَه الثُّمَالِیِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَر (علیه السلام) فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَمَّ یَتَساءَلُونَ فَقَالَ کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام)یَقُولُ لِأَصْحَابِهِ أَنَا وَ اللَّهِ النَّبَأُ الْعَظِیمُ الَّذِی اخْتُلِفَ فِی جَمِیعِ الْأُمَمِ بِأَلْسِنَتِهَا وَ اللَّهِ مَا لِلَّهِ نَبَأٌ أَعْظَمُ مِنِّی وَ لَا لِلَّهِ آیَهً أَعْظَمُ مِنِّی(۲)؛ ابوحمزه ثمالی گوید: از امام باقر (علیه السلام)درباره ی تفسیر «عَمَّ یَتَساءَلُونَ* عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ» سؤال کردم. فرمود: «علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) به اصحاب خود می گفت: به خدا سوگند! من نباء عظیم هستم که تمامی امّت درباره ی من اختلاف کردند. به خدا سوگند! خدای سبحان را نبئی عظیم تر و بزرگتر از من نیست و هیچ آیه ای از من بزرگتر برای پروردگار جهانیان نیست». ولایت، تکمیل کننده رسالت است؛ «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته(۳)». «ولایت» اتمام و اکمال دین است؛ «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»(٤). «ولایت» میزان رضایت خداست: «و رضیت لکم الاسلام دینا».(٥)

ولی خدا «وجه الله» است؛ «فاینما تولوا فثم وجه الله(٦)؛ قال الصّادق (علیه السلام) نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ(۷)، امام صادق (علیه السلام)می فرمایند: ما وجه اللهِ هستیم؛ خداوند متعال فرموده است: فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ». نام «ولی خدا» رمز قبولی توبه: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحیمُ(۸)؛ قال أمیرالمؤمنین (علیه السلام): نَحْنُ الْکَلِمَاتُ الَّتِی تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتابَ عَلَیْهِ(۹)، ما همان کلماتی هستیم که آدم (علیه السلام)از پروردگارش دریافت نمود و با آن ها به سوی خدا توبه کرد».

«ولی الله» آگاه به علم غیب و مفتاح الغیب است و عالِم به همه جزییات عالَم: وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ لاَ یَعْلَمُهَا إِلاّ هُوَ وَیَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاّ یَعْلَمُهَا وَلاَ حَبّةٍ فِي ظُلُمَاتِ

۱- . نباء،۱-۳

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳٦، ص: ۳

۳- . مائده،٦۷

٤- . همان،۳

٥- . همان

٦- . بقره،۱۱٥

۷- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٤، ص: ۳۰۳

۸- . بقره،۳۷

۹- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۷، ص: ۳۹

الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ(۱)؛قال الكاظم: أَمَّا الْكِتابُ الْمُبِينُ فَهُوَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ(۲)،كِتابٍ مُبِينٍ حضرت اميرالمؤمنين (عليه السلام) است.

«ولى الله» نعمتى است كه در مورد آن بازخواست مى شويد: «ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم(۳)؛ قال الصّادق وَ اللَّهِ مَا هُوَ الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ وَ لَكِنْ وَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ(٤)؛ امام صادق (عليه السلام) مى فرمايند: به خدا سوگند! كه آن نعمت، غذا و نوشيدنى نيست، بلكه ولايت ما اهل بيت (عليهم السلام)است».

ولى خدا «حبل الله» است؛ «و اعتصموا بحبل اللّه جميعا و لا تفرّقوا(٥)؛قال الصّادق (عليه السلام): وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً قَالَ نَحْنُ الْحَبْلُ(٦)؛ امام صادق (عليه السلام)مى فرمايند: ما حبل و ريسمان پيوسته به خداييم». قال الباقر (عليه السلام): وَلَايَه على بن ابى طالب (عليه السلام)الْحَبْلُ الَّذِى قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ كَانَ مُؤْمِناً

وَ مَنْ تَرَكَهُ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَان(۷)، امام باقر (علیه السلام)می فرمایند: ولایت علیّ بن ابی طالب (علیه السلام)ریسمانی است که خدای تعالی فرمود: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا؛ پس هر کس به آن چنگ بزند مؤمن است و هر که آن را واگذارد از ایمان خارج است».

ولی خدا وسیله تقرب به خداوند متعال است: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة و جاهدوا في سبیله لعلّکم تفلحون(۸)؛ ابن شهر آشوب در رابطه با معنای این آیه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرده که آن حضرت فرمود: «منظور از وسیله، من و فرزندانم می باشیم. هر گاه شخصی از خداوند چیزی درخواست کند ما را واسطه و وسیله درخواست خود در درگاه ربوبی قرار دهد تا خداوند حاجات او را بر آورد و انجام دهد».(۹) «عن أبي جعفر (علیه السلام) قال: و قوله اتقوا الله و ابتغوا إلیه الوسیلة فقال تقربوا إلیه بالإمام؛(۱۰) امام باقر (علیه السلام) می فرمایند مراد از این آیه تقرب به امام است». ابن شهر

۱- . انعام،۵۹

۲- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ٤٧٩

۳- . تکاثر،۸

٤- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٤، ص: ٥٦

٥- . آل عمران، ۱۰۳

٦- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٤، ص: ٥٢؛الأمالي (للطوسي)، النص، ص: ٢٧٢

۷- . همان ، ج ٣٦، ص: ١٨

۸- . مائده،۳۵

۹- . تفسیر ولائی قرآن کریم در اثبات ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج۲ ص۷۲۵

۱۰- . تفسير القمي، ج ۱، ص: ١٦٨

آشوب نقل می کند: «قال: قال أمير المؤمنين (عليه السلام)في قوله تعالى: و ابتغوا إليه الوسيلة: أنا وسيلته(۱)؛ امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند:من وسیله تقرب به خداوند هستم». «ولی خدا» حقیقت نماز، رستگاری و بهترین عمل است: امیرالمومنین (علیه السلام)فرمودند: «أنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ،أنَا حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، أنَا حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، أنَا حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَل».(۲)

عاقبت منکرین ولایت

روایات بسیاری نیز در تایید این مطلب وجود دارد، من جمله روایات زیر:

«وَ أَخْرَجَ الدَّيْلَمِيُّ [فِي مُسْنَدِ الْفِرْدَوْسِ] عَنْ عَلِيٍّ [عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم)]: لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَ اللَّهَ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ، وَ كَانَ لَهُ مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَباً فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ مُدَّ فِي عُمُرِهِ حَتَّى يَحُجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَيْهِ، ثُمَّ قُتِلَ مَظْلُوماً بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ، ثُمَّ لَمْ يُوَالِكَ يَا عَلِيُّ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَ لَمْ يَدْخُلْهَا؛(۳)

از علی بن ابی طالب (علیه السلام)روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: هرگاه بنده ای به مدت عمر نوح که در میان قومش قیام کرد [نهصد و پنجاه سال] به عبادت خدا بپردازد و به مقدار کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق کند و بر فرض به قدری عمر کند تا بتواند با پای پیاده هزار سال حج به جا آورد و بعد (در بهترین مکان) بین صفا و مروه به ناحق کشته شود اما ولایت تو را قبول نداشته باشد بوی بهشت به مشام او نمی رسد و داخل آن نمی شود».

خوارزمی نیز همین حدیث را در مناقب خود ذکر کرده:

«رَوَى الْخُوارَزْمِيُّ فِي مَنَاقِبِهِ عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم) قَالَ: يَا عَلِيُّ لَوْ أَنَّ عَابِداً عَبَدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَ كَانَ لَهُ مِثْلُ جَبَلِ أُحُدٍ ذَهَباً فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَيْهِ ثُمَّ قُتِلَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ مَظْلُوماً وَ لَمْ يُوَالِكَ يَا عَلِيُّ لَنْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَ لَنْ يَدْخُلَهَا؛ و تصدیق هذا قوله تعالى: وَ قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً(٤) و قوله تعالى(٥):

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ

ص: ۱۳۱

۱- . البرهان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۲۹۲

۲- . الفضائل (لابن شاذان القمي)، ص: ۸٤

۳- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۹، ص: ۲۸۰؛شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص: ٥٥٤

٤- . فرقان،۲۳

٥- . كهف، ۱۰۳ و ۱۰٤

الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً و قوله تعالى(۱): وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ عامِلَةٌ ناصِبَةٌ. تَصْلى ناراً حامِيَةً تُسْقى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ، فصلى الله على من بولايته يحصل الإيمان و بمحبته و البراءة من أعدائه يقبل العمل بالأركان».(۲)

همچنين:

«حدثنا سليمان بن أحمد قال: أخبرني الريان بن مسلم، عن عبد الرحمن بن يزيد بن جابر، قال: سمعت سلام بن أبي عمرة قال: سمعت أبا سلمى راعي رسول الله يقول: سمعت رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)يقول:...يا محمد إني خلقتك و خلقت عليا و فاطمة و الحسن و الحسين من سنخ نوري، و عرضت ولايتكم على أهل السماوات و الأرضين، فمن قبلها كان عندي من المؤمنين، و من جحدها كان عندي من الكافرين، يا محمد! لو أن عبدا من عبادي عبدني حتى ينقطع أو يصير كالشن البالي، ثم أتاني جاحدا لولايتكم، ما غفرت له أو يقر بولايتكم؛(۳)

ابی سلمی، چوپان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)شنیدم که می فرمود: شبی که به معراج برده شدم خداوند جل ثنائه به من فرمود :ای محمد! من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهما السلام)را از سنخ نور خود خلق کردم و ولایت شما را بر اهل آسمان و زمین عرضه کردم. پس هر کس ولایت شما را قبول کند نزد من از مؤمنین خواهد بود و هر کس منکر ولایت شما شود نزد من از کافرین خواهد بود. ای محمد! اگر بنده ای از بندگانم، مرا آن چنان عبادت کند که همچون مُشک پوسیده گردد پس نزد من آید در حالی که ولایت شما را نداشته باشد او را وارد بهشت نخواهم کرد».

همچنین روایت:

«عن جعفر بن محمد عن أبیه (علیه السلام)قال: نَزَلَ جَبْرَئِیلُ ع عَلَی اَلنَّبِیِّ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ اَلسَّلاَمُ یُقْرِئُكَ اَلسَّلاَمَ وَ یَقُولُ مَا خَلَقْتُ اَلسَّمَاوَاتِ اَلسَّبْعَ وَ مَا فِیهِنَّ وَ الأرض اَلْأَرَضِینَ اَلسَّبْعَ وَ مَا عَلَیْهِنَّ وَ مَا خَلَقْتُ مَوْضِعاً أَعْظَمَ مِنَ اَلرُّكْنِ وَ اَلْمَقَامِ وَ لَوْ أَنَّ عَبْداً دَعَانِي مُنْذُ خَلَقْتُ اَلسَّمَاوَاتِ وَ اَلْأَرْضَ ثُمَّ لَقِیَنِي جَاحِداً لِوَلاَیَةِ عَلِيٍّ لَأَكْبَبْتُهُ فِي سَقَرَ؛(٤)

ص: ١٣٢

١- . غاشیه، ٢تا٥

٢- . إرشاد القلوب إلی الصواب (للدیلمي)، ج ٢، ص: ٢٢٩

٣- . مقتضب الأثر في النص علی الأئمة الإثني عشر، النص، ص: ١١

٤- . ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص: ٢١٠

امام صادق از پدرش (علیهما السلام)روایت نموده که فرمود: جبرییل (علیه السلام)بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند بر تو سلام می رساند و می فرماید: آسمان های هفتگانه و آن چه در آن هاست و زمین های هفتگانه را با آن چه بر آن هاست آفریدم و

هیچ مکانی را بلند مرتبت تر از رکن و مقام نیافریدم. اگر بنده ای از آن هنگام که آسمان ها و زمین ها را آفریدم مرا عبادت کند، پس آنگاه مرا در حالی دیدار کند که منکر ولایت علی (علیه السلام) است او را بر روی صورت بر دوزخ افکنم».

«الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمة و علي بن عبد الله، عن علي بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير: عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل: «إن الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا»(۱) «لن تقبل توبتهم(۲)» قال: «نزلت في فلان و فلان و فلان، آمنوا بالنبي (صلى الله عليه و آله و سلم)في أول الأمر، و كفروا حيث عرضت عليهم الولاية حين قال النبي (صلى الله عليه و آله و سلم): من كنت مولاه، فهذا علي مولاه، ثم آمنوا بالبيعة لأمير المؤمنين (عليه السلام)، ثم كفروا حيث مضى رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)، فلم يقروا بالبيعة، ثم ازدادوا كفرا بأخذهم من بايعه بالبيعة لهم، فهؤلاء لم يبق فيهم من الإيمان شي ء»(۳)

امام صادق (علیه السلام)درباره قول خدای عز و جل می فرماید: «آنها که مؤمن شده و باز کافر شدند، سپس مؤمن شده و باز کافر شدند و آنگاه بر کفر خود افزودند، هرگز توبه آنها پذیرفته نگردد "نساء،۱۳۷"» فرمود: این آیه درباره فلان و فلان و فلان (خلفاء ثلاثه) نازل شده که در اول امر به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)ایمان آوردند و چون ولایت (علی (علیه السلام)) به آن ها عرضه شد، انکار کردند، همان زمان که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: هر کس من مولای او هستم این علی مولای او است سپس بوسیله بیعت کردن با امیرالمؤمنین (علیه السلام)ایمان آوردند و بعد چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)درگذشت کافر شدند و بر بیعت خود پایداری نکردند سپس بوسیله بیعت گرفتن برای خود از کسانی که با امیرالمؤمنین (علیه السلام)بیعت کرده بودند بر کفر خود افزودند پس در ایشان اثری از ایمان باقی نماند. قوله تعالی «لن تقبل توبتهم» جزء من الآية ۹۰ من سورة آل عمران و الآية هكذا: «إن الذين كفروا بعد إيمانهم ثم ازدادوا كفرا لن تقبل توبتهم و أولئك هم الضالون».

۱- . نساء،۱۳۷

۲- . آل عمران،۹۰

۳- . كافي (ط - دار الحديث)، ج ۲، ص: ۳۸٤

«وَ مَوْلايَ وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ»

مولای من و مولای مؤمنان

پیشتر در تعریف «ولی» و «ولایت» مطالبی عرض شد. اما در اینجا نیز برای توجه بیشتر به مفهوم این فضیلت به اختصار اشاره می کنیم:

«وَلِي»: سرپرست و اداره کننده امر. طبرسی در ذیل آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا(۱)» فرموده: «وَلِيُّ» از «وَلَيَ» است به معنی نزدیکی بدون فاصله و او کسی است که به تدبیر امور از دیگری احقّ و سزاوارتر است(۲).

در تعریف دیگری مولی به معنای سرپرست، مالک عبد.(۳)

«اولی» در قرآن کریم

«النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا؛(٤)

پیامبر، نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است و همسرانش [حرمت ازدواج به منزله] مادران آنانند و بر طبق کتاب خدا دارندگان قرابت نسبی [در میراث بردنِ] از یکدیگر

١- . بقره،٢٥٧

٢- . قاموس قرآن، ج ٧، ص: ٢٤٧

٣- . همان، ج ٧، ص: ٢٥٢

٤- . احزاب،٦

از مؤمنان و مهاجران [که پیش از این بر پایه ایمان و هجرت میراث می بردند] سزاوارترند، مگر اینکه بخواهید [در وصیت کردن به پرداخت ارث] درباره دوستانتان احسان کنید که این امری ثبت شده در کتاب [خدا] ست».

در روایتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم):... وَ أَمَرْتُهُ أَنْ يُنَادِيَ مَنْ تَوَالَى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَهُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَقُولُ النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ فَمَنْ تَوَالَى غَيْرَ عَلِيٍّ فَعَلَيْهِ لَعْنَه اللَّهِ وَ أَمَرْتُهُ أَنْ يُنَادِيَ مَنْ سَبَّ أَبَوَيْهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَه اللَّه؛(١)

فرمان دادم فریاد زند: «لعنت خدا بر کسی که غیر از مولای خود مولای دیگری برگزیند»؛ چرا که خداوند می فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛ و هر کس که من مولای اویم، پس علی مولای اوست و هر کس که ولایت غیر او را بپذیرد، خدا لعنتش کند و به او امر کردم فریاد زند: «لعنت خدا بر کسی که به والدین خود دشنام دهد».

مولی مومنین در حدیث غدیر

خوانده و شنیده ایم که در واقعه مهم جهان اسلام «غدیر خم» پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از معرفی و بالابردن دست مبارک امیرالمومنین علی ابن ابی طالب (علیه السلام) به عنوان خلیفه و جانشین خود بر امت اسلام فرمود: «من کنت مولاه فهذا علي مولاه».

«عن زيد بن أرقم رضي الله عنه قال: لما نزلت هذه الآية في ولاية علي بن أبي طالب (عليه السلام)يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك قال فأخذ رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)يد [بيد] علي [بن أبي طالب (عليه السلام)في يوم غدير خم] ثم [و] رفعها و قال اللهم من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه [و انصر من نصره و اخذل من خذله؛(۲)

هر که من مولا و فرمانروای اویم علی مولای او است، خدایا دوست بدار آن کس که او را دوست دارد و دشمن دار آن کس که او را دشمن دارد».

از افراد سرشناسی که به مولا تبریک گفتند ابوبکر و عمر بودند که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند: "در کتاب فضائل الخمسة من الصحاح الستة باب في قول عمر و أبي بكر لعلي أصبحت و أمسيت مولى كل مؤمن و مؤمنة" آمده است که عمربن خطاب بعد از آن بیانات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به علی (علیه السلام)گفت:

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۲، ص: ٤٩٠

۲- . تفسير فرات الكوفي، ص: ۱۳۰

«هَنيئاً يَابْنَ اَبيطالِب اَصْبَحْتَ وَ اَمْسَيْتَ مَوْلى كُلِّ مُؤمِن وَ مُؤمِنَة؛(۱)

گوارا باد بر تو ای فرزند ابی طالب (علیه السلام)! صبح کردی و شام کردی در حالی که مولای هر مرد و زن با ایمان هستی».

در «تاریخ بغداد» روایت به این صورت آمده:

«بَخٍّ بَخٍّ لَكَ یابْنَ اَبي طالِب! اَصْبَحْتَ مَوْلایَ وَ مَوْلی کُلِّ مُسْلِم».(۲)

آفرین آفرین به تو ای فرزند ابوطالب! صبح کردی در حالی که مولای من و مولای هر مسلمانی هستی».

و در «فیض القدیر» و «الصواعق» آمده است که این تبریک را ابوبکر و عمر هر دو به علی (علیه السلام) گفتند:

«اَمْسَیْتَ یَابْنَ اَبیطالِب مَوْلا کُلِّ مُؤمِن وَ مُؤمِنَة» .(۳)

ص: ۱۳٦

۱- . فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۱، ص ٤۳۲؛مناقب آل أبي طالب (لابن شهرآشوب)، ج ۳، ص: ۳۵؛پیام قرآن، مکارم شیرازی،ج۹ ص۱۸۵

۲- . تاریخ بغداد،ج ۸، ص ۲۸٤ ؛پیام قرآن، مکارم شیرازی،ج۹ ص۱۸۵

۳- . فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ٦، ص ۲۱۷؛ الصواعق المحرقة علی أهل الرفض و الضلال و الزندقة، ج ۱، ص ۱۱۰؛ پیام قرآن، مکارم شیرازی، ج۹ ، ص۱۸۵

ص: ۱۳۷

«یَا أَمِینَ اللّهِ فِي أَرْضِهِ»

«ای امین خدا بر روی زمینش»

بررسی واژه «امین»

«أَمْن» : در اصل آرامش خاطر و آرامش نفس و از بین رفتن بیم و هراس است. واژه های «أَمْن»، «أَمَانَة»، «أَمَان» هر سه مصدر هستند، یعنی در اصل به یک معنی اند به معنای ایمنی، آرامش قلب، خاطر جمع بودن.(۱) «رجل أَمَنَة و أُمَنَة»، کسی است که به هر کسی اعتماد دارد، « أَمِین» و «أَمَان» یعنی مورد اعتماد.(۲) امین در اینجا اضافه به «الله» شده و این نوع از اضافه «بیانیه» است، به این معنا: «امینی که از جنس خداوند متعال است».

«امین» از ریشه ی امن است که به معنای طمأنینه و از بین رفتن ترس می آید، لذا علاوه بر امانتداری وجود مقدس حضرت امیر (علیه السلام)، نام ایشان نیز باعث امنیت زمین و اهلش می شود. به زبانی ساده امیرالمومنین (علیه السلام) مورد وثوق خداوند است و خداوند به ایشان اطمینان کامل دارد چرا که تربیت یافته اوست. امیرالمومنین (علیه السلام) امین خداوند در تکوین و تشریع است.

۱- مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۵

۲- . همان، ج ۱، ص: ۲۰۹

در امین و امانت و امانت دهنده، اگر شخص امین مورد اطمینان باشد، شخص امانت دهنده آسوده خاطر است ولذا خداوند متعال از امین بودن امیرالمومنین (علیه السلام) و امانتی که به او سپرده است اطمینان دارد. وقتی امیرالمومنین (علیه السلام) عین الله، اذن الله، وجه الله و یدالله باشد، نشان از اطمینان خداوند متعال دارد. در قصه معراج، پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) به هر کجا که نظر کرد نام علی بن ابی طالب (علیه السلام) را می دید. در «قابَ قوسین او ادنی» خداوند امر کرد حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) را وصی و جانشین خود قرار بده و دخترت فاطمه را به تزویج او درآور. همه اینها نشان از امین بودن امیرالمومنین (علیه السلام) نزد خداوند متعال دارد.

کسی که «امین الله» است در تمام امور بر مردم اولی بوده و در امانتی که از سوی خداوند پیش وی باشد هرگز کم و کاستی نگذاشته و آنچه به او سپرده شده را بیان می کند که در نتیجه تمام اعمال و رفتارش رنگ خدا محوری دارد.

امانت در«قرآن کریم»

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا؛(۱)

یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعیه سعادت بخش است] بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتنش [به سبب اینکه استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند و انسان آن را پذیرفت بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستمکار، و [نسبت به سرانجام خیانت در امانت] بسیار نادان است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده:

«قال الصّادق (علیه السلام): هِیَ وَلَایَهُ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام)؛(۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: منظور از الْأَمانَةَ، ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است».

اما اینکه امانت پروردگار که به اهل بیت (علیهم السلام)سپرده شده چیست دو احتمال وجود دارد:

اول اینکه: مقصود از امانت «ولایت» و «امامت» باشد.

امام باقر (علیه السلام)در ذیل آیه «إنّ الله یأمرکم أن تُوَدّوا الأمانات الي أهلها؛ خداوند امر می کند که امانات را به اهل آن ها ادا کنید». می فرمایند:

۱- . احزاب، ۷۲

۲- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۳، ص: ۲۷۵؛الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ٤١٣

«مقصود امام است به امام بعد از خود و نباید دیگری را معرفی کند و این امانت را از صاحب اصلی آن بگرداند».(۱)

ابو بصیر می گوید شنیدم از حضرت صادق (علیه السلام)که درباره این آیه می فرمود:

«به خدا قسم مقصود اداء امانت به امام است و اینکه هر امامی باید امام بعد از خود را به عنوان وصی معرفی کند».(۲)

احتمال دوم آن است که: مقصود از امانت، تمام احکام و اسرار خداوندی باشد؛ یعنی اهل بیت (علیه السلام)در تبلیغ و رساندن احکام خدا به مردم مرتکب خیانت نمی شوند و حکم خدا را آن طوری که هست بیان می فرمایند، همچنانکه در حفظ اسرار حق کوشا هستند و آن را بر ملا نمی سازند. به عبارت دیگر آن چه را که باید بگویند می گویند و آن چه را که مأمور به گفتن آن نیستند نمی گویند و این کمال امانتداری است و به همین جهت است که خدا آنان را مفترض الطاعه قرار داده است. یعنی اطاعت تمام و کمال از ایشان را واجب گردانیده است.

در زیارت جامعه کبیره نیز می خوانیم:

(السلام علیک) یا امناء الرحمان؛

«سلام بر امینان خداوند رحمان»

ائمّه معصومین (علیهم السلام) امانتداران خدای رحمان هستند. واژه «امناء» جمع «امین» به معنای امانتدار است. کسی که به او اطمینان دارند و چیزی به او می سپارند. در این عبارت، خداوند متعال به وصف رحمانیّت موصوف شده و واژه «امناء» به «الرحمان» اضافه شده است که نکته ای دارد.

معنای امانت

امانت از مفاهیمی است که تقوّم به جهاتی دارد که بایستی آن جهات تحقّق پیدا کنند تا این مفهوم پدید آید. به عبارت دیگر، امانت از مفاهیم ذات اضافه است. امانت سه طرف دارد:

١- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٣، ص: ٢٧٦

٢- . همان، ج ٢٣، ص: ٢٧٦

١. امانت گذار: اگر نباشد، امانت پیدا نمی شود.

٢. امانت پذیر: که امانت را تحویل می گیرد و تا کسی مورد اطمینان و اعتماد نباشد عقلا چیزی نزد او نمی سپارند.

٣. شیء امانتی: البته لازم نیست عینی از اعیان باشد. چنان چه مطلبی به کسی گفته شود و از او بخواهند آن را حفظ کند؛ یعنی فاش نشود آن مطلب نزد آن کس امانت است، همان گونه که می فرمایند: «إنّ المجالس بالأمانات»(١).

بنابراین شیء امانتی، گفتاری یا مالی می تواند باشد. به عبارت دیگر، معنوی یا مادی باشد.

نتیجه این که تا این سه طرف جمع نشود عنوان امانت تحقق نخواهد پذیرفت.

در جمله «امناء الرحمان» دو طرف ذکر شده است، «أئمه» و «الرحمان». پس طرف سوم چیست؟ اشاره ای به عصمت ائمّه (علیهم السلام).

ائمه (علیهم السلام)تربیت شده خداوند متعال هستند. علاوه بر آن از خود این عبارت به دست می آید که امام بایستی معصوم باشد. چرا باید امام معصوم باشد؟ چون ضدّ امانت، خیانت است. روشن است امام به عمد در امانت خیانت نمی کند. از نظر سهو و نسیان چطور؟

امام باید دارای عصمتی باشد که او را از خطا، نسیان، معصیت، سهو و آن چه منافات دارد، با همه ابعاد و خصوصیاتش باز دارد تا خداوند متعال تمام این هستی را به دست او بسپارد.

بنابراین، چون خداوند متعال ائمّه (علیهم السلام)را آفریده و آن ها را تربیت کرده از عصمت آنان آگاهی دارد چرا که عصمت از امور خفی است و «لا یعلم بها إلاّ اللّه سبحانه تعالی» و این یکی از دلایل آن است که در بحث های امامت بیان کرده ایم که نصب امام به دست خداست و امّت هرگز در نصب او نقشی ندارند. پس تا امام عصمت نداشته باشد، اهلیّت، لیاقت و قدرت حفظ چنین امانتی را نخواهد داشت.

ص: ۱٤۱

۱- . عیون أخبار الرضا (علیه السلام) : ج۲ ، ص۸۰ ؛ التوحید، شیخ صدوق: ۲۵۳

چگونگی امانت سپاری

لازم است بیان شود که نحوه سپردن امانت به چند صورت ممکن است:

۱. سپردن امانت فقط برای نگهداری: گاهی انسان امانتی را نزد امینی قرار می دهد و فقط از او می خواهد آن شیء را از حوادث حفظ کند و دوباره به صاحب آن بازگرداند.

۲. سپردن امانت با اذن تصرّف: گاهی انسان امانتی را نزد شخصی قرار می دهد و به او اجازه نیز می دهد که به نفع خودش می تواند در آن تصرّف کند.

۳. سپردن امانت و اجازه تصرّف به صورت مطلق: گاهی انسان چیزی را نزد کسی امانت می گذارد و به او اجازه می دهد هر گونه که صلاح می داند در آن تصرّف کند.

٤. سپردن امانت با اجازه تصرّف خاصّی: انسان چیزی را نزد کسی امانت می گذارد و به او اجازه می دهد که در جهت خاصّی که مورد نظر است در آن تصرّف نماید سپس تحویل دهد.

گفتنی است که ائمّه (علیه السلام) از جهاتی دارای مقام امانتداری هستند:

۱. عصمت: آنان معصوم هستند.

۲. علم: آنان به همه ملاکات عالمند.

۳. رحمت: آنان مظاهر رحمت واسعه الهی هستند.

این جا به طور اجمال معلوم شد:

۱. امانت گذاشته شده نزد ائمه، همه هستی است.

۲. رسیدن همه فیوضات خداوند متعال به خلایق توسّط آن ها صورت می گیرد.

۳. جز رسول خدا و اهل بیت (علیهم السلام) کسی شایستگی این مقام را ندارد زیرا در اسلام احدی جز آنان معصوم نیست و صفات و حالاتشان اختصاص به آن ها دارد(۱).

ائمه (علیهم السلام) امینان خداوند بر روی زمین هستند. در تفسیر آیه ۳۵ سوره نور امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

١- . پیشوایان هدایتگر،ج١ ص١٩٥

«فإنه حدثني أبي عن عبد الله بن جندب قال كتبت إلى أبي الحسن الرضا ع أسأل عن تفسير هذه الآية- فكتب إلي الجواب: أما بعد فإن محمدا كان أمين الله في خلقه- فلما قبض النبي ص كنا أهل البيت ورثته- فنحن أمناء الله في أرضه».(١)

١- . تفسير القمي، ج ٢، ص: ١٠٤

«وَ سَفِيرَهُ فِي خَلْقِهِ»

«و سفير او در آفريده هايش»

بررسی واژه «سفير»

در معانی کلمه سفير آمده: پيک، مامور رسمی يک دولت. «سَفِير» يعنی : فرستاده ای که ميان قوم را آشتی دهد.

«السَّفِير»: المُصلِح بين الناس، قاله أبو عُبَيد؛(١) ميانجی و اصلاح کننده بين مردم، «و قال الأصمعيّ : السَّفير: الرسولُ المُصلِح؛ پيامبری که ميانجی و اصلاح کننده است».

«سَفِير»: فرستاده و رسول از ميان قوم و ملّت که با سفارت خود و رابطه با ساير ملّت ها انزوا و انقطاع قومش را نسبت به ديگران برطرف می کند.(٢) «سَفِير» بر وزن «فَعِيل» در معنی فاعل است.(٣)

در کتاب «المحیط فی اللغه» در معنای سفیر چنین آمده است:

«و السَّفِیْرُ: الرَّسُوْلُ بَیْنَ القَوْمِ المُصْلِحُ بَیْنَهم، و هم السُّفَرَاءُ. و سَفَرْتُ بَیْنَ القَوْمِ: إذا کانَ رَسُولًا بَیْنَهم، و کذلك إذا أصْلَحَ بینهم، فأنا أسْفِرُ سِفَارَة».(٤)

ص: ١٤٤

١- . تهذیب اللغة، ج ١٢، ص: ٢٧٨

٢- . مفردات الفاظ قرآن، ج ٢، ص: ٢٢٤

٣- . همان

٤- . المحیط في اللغة، ج ٨، ص: ٣١٠

سفیر به معنی فرستاده و نماینده است راغب علت تسمیه آن را کشف و ازاله وحشت از بین قوم می داند و آن فعیل به معنی فاعل است. ولی ظاهرا علت تسمیه همان اظهار و

کشف مطالب باشد که سفیر مطالب را آشکار می کند جمع آن «سفراء» است مثل «فقیه و فقهاء» و آن را مصلح میان قوم نیز گفته اند.(١)

سفیر در قرآن کریم

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ * فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ *كِرَامٍ بَرَرَةٍ؛(٢)

این چنین [برخوردی شایسته] نیست، بی تردید این آیات قرآن مایه پند است *پس هر که خواست از آن پند گیرد* در صحیفه هایی است ارزشمند * بلند مرتبه و پاکیزه * در دست سفیرانی * بزرگوار و نیکوکار».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْحَذَّاء عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ (علیه السلام)فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: بِأَیْدِی سَفَرَةٍ کِرامٍ بَرَرَةٍ قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّه (علیهم السلام)؛(۳)

ابو أیّوب حذّاء از امام صادق (علیه السلام)درباره ی آیه: بِأَیْدِی سَفَرَةٍ* کِرَامٍ بَرَرَةٍ، نقل می کند که فرمود: «آن ها امامان: هستند».

در روایتی در باب تعیین ائمّه اطهار (علیهم السلام) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)و احتجاج خداوند متعال به جایگاه ایشان بر تمام مردم آمده:

«قَالَ جَابِرٌ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوباً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ رَسُولِهِ وَ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَظِّمْ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَ اشْكُرْ نَعْمَائِي وَ لَا تَجْحَدْ آلَائِي فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُذِلُّ الظَّالِمِينَ وَ دَيَّانُ يَوْمِ الدِّينِ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا؛(٤)

ص: ١٤٥

۱- . قاموس قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۲

۲- . عبس،١٦

۳- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٤، ص: ۹۰

٤- . الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص: ٦٧

جابر گفت: خدا را شاهد می گیرم که من به همین ترتیب در آن لوح، نوشته ای دیدم:«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ؛ این نامه ای از خداوند عزیز حکیم، برای محمّد رسول و نور و سفیر و حاجب و دلیل او است که روح الأمین (جبرئیل) آن را از نزد ربّ العالمین نازل نمود. ای محمّد! اسامی مرا بزرگ بدار و نعمتهایم را شکر کن و آنها را انکار مکن. همانا منم اللَّه که جز من معبودی نیست، منم

درهم کوبنده جبّاران، خوارکننده ستمگران و پاداش دهنده روز جزا. هیچ معبودی جز من نیست، هر که امید به غیر فضل من بندد یا از غیر عدالت من بترسد او را عذابی نمایم که هیچ کس را عذاب نکرده باشم، پس تنها مرا بپرست و فقط بر من توکّل کن».

امیرالمومنین (علیه السلام) و دیگر ائمه (علیهم السلام)سفیران خداوند متعال اند به این صورت که رابط بین خدا و مردم و محل رجوع مردم هستند و این سفیر است که فرامین و دستورات خداوند را به خلق می رساند. در زیارت سیدالشهدا (علیه السلام) در ۱۵ماه شعبان آمده:

«السَّلامُ عَلَيْكَ يا سَفِيرَ اللَّهِ وَ ابْنَ سَفِيرِهِ، السَّلامُ عَلَيْكَ يا خازِنَ الْكِتابِ الْمَسْطُورِ السَّلاَمُ عَلَيْکَ يَا وَارِثَ التَّوْرَاهِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ»(۱)

سلام بر تو ای سفیر خدا فرزند سفیر خدا، سلام بر تو ای خازن و نگهبان مسطور در کتاب آسمانی، سلام بر تو ای وارث علوم تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود».

«أَقُولُ رَوَى الْبُرْسِيُّ فِي مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَقَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَ أَنِّي مَقْبُوضٌ وَ أَنَ ابْنَ عَمِّي هُوَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَلِيُ اللَّهِ وَ خَلِيفَتِي وَ الْمُبَلِّغُ عَنِّي وَ هُوَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ يَعْسُوبُ الدِّينِ إِنِ اسْتَرْشَدْتُمُوهُ أَرْشَدَكُمْ وَ إِنْ تَبِعْتُمُوهُ نَجَوْتُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُ فَاللَّهَ أَطَعْتُمْ وَ إِنْ عَصَيْتُمُوهُ فَاللَّهَ عَصَيْتُمْ وَ إِنْ بَايَعْتُمُوهُ فَاللَّهَ بَايَعْتُمْ وَ إِنْ نَكَثْتُمْ بَيْعَتَهُ فَبَيْعَةَ اللَّهِ نَكَثْتُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ الْقُرْآنَ وَ عَلِيٌّ سَفِيرُهُ فَمَنْ خَالَفَ الْقُرْآنَ ضَلَّ وَ مَنْ تَبِعَ غَيْرَ عَلِيٍّ ذَلَّ مَعَاشِرَ النَّاسِ أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي خَاصَّتِي وَ قَرَابَتِي وَ أَوْلَادِي وَ ذُرِّيَّتِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ وَدِيعَتِي وَ إِنَّكُمْ مَجْمُوعُونَ غَداً وَ مَسْئُولُونَ عَنِ الثَّقَلَيْنِ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِّي فِيهِمْ فَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ ظَلَمَهُمْ فَقَدْ ظَلَمَنِي وَ مَنْ نَصَرَهُمْ فَقَدْ نَصَرَنِي وَ مَنْ أَعَزَّهُمْ فَقَدْ أَعَزَّنِي وَ مَنْ طَلَبَ

۱- . الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديثة)، ج ۳، ص: ۳٤۱

الْهُدَى مِنْ غَيْرِهِمْ فَقَدْ كَذَّبَنِي فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ انْظُرُوا مَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ غَداً فَإِنِّي خَصْمٌ لِمَنْ كَانَ خَصْمَهُمْ وَ مَنْ كُنْتُ خَصْمَهُ فَالْوَيْلُ لَه؛(۱)

بُرسی در مشارق الانوار از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) در ضمن یک سخنرانی فرمودند: مردم خداوند به من خبر داده که فوت خواهم شد. پسر عمویم که برادر من است وصی و ولی اللّه است و جانشین من که از طرف من تبلیغ می کند. امام متقین و پیشوای سفیدچهرگان و یعسوب دین است. اگر او را راهنمای خود قرار دهید به مقصود مي رسید و اگر پیرو او گردید نجات می یابید. اطاعت او اطاعت خداست و مخالفت او مخالفت خدا، بیعت با او بیعت با خداست و پیمان شکستن با او پیمان شکنی با خدا است. خداوند قرآن را بر من نازل کرده و علی سفیر قرآن است. هر که مخالف قرآن باشد گمراه است و هر که غیر علی را پیروی کند خوار است. مردم! اهل بیت من مورد توجه من و خویشاوندان و اولاد و ذریه و پاره ی تن و خون و امانت من هستند. شما فردا جمع خواهید شد و از دو امانت گران بازخواست می شوید. متوجه باشید چگونه رفتار خواهید کرد با آن دو. هر که آنها را بیازارد مرا آزرده و ظالم آنها ظالم من است و ناصر ایشان ناصر من. هر که آنها را احترام کند مرا احترام نموده. کسی که از غیر آنها هدایت بجوید مرا تکذیب نموده. از خدا بترسید و متوجه باشید که فردا چه خواهید گفت. من دشمن کسی هستم که دشمن آنها باشد و هر که من دشمن او باشم وای بر او است».

نکته زیبای این فضیلت این است که امیرالمومنین (علیه السلام) را سفیر خدا در بین خلق خطاب می نماید نه فقط سفیر بین انسان ها؛ هر خلقی به اندازه ظرف وجودی خودش و به کمال رسیدن خودش شعور دارد و با وساطت و هدایت سفیر مراحل کمال را طی می کند. سفیر در بین خلق مخصوصا بین انسان و جن از طرف خداوند که هدف خلقت از آنان را عبادت معرفی کرده اند. اگر نباشد عبادت و شناختی از خدا محقق نمی شود و خلق سر در گم می مانند که چه کنند و به چه

کسی رجوع کنند. در این بین شیاطین جنی و انسی دست بکار شده و از موقعیت استفاده کرده و خلق را به بیراهه می کشانند. سفیر مانع این اتفاق است، حافظ دین است و حافظ منافع مردم. در روایتی امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند:

«و أنا سفير السفراء؛ (۲)

۱- . مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص: ۸۰؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۳، ص: ۱۵۳

۲- . البرهان في تفسير القرآن، ج ٤، ص: ٦۷۷

من سفیر سفیران هستم».

زراره گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام)می فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ وَ قَالَ فِي كِتَابِهِ «وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» فَلَا يُوصَفُ بِقَدْرٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ وَ إِنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه و آله و سلم) لَا يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ عَبْدٌ احْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِسَبْعٍ وَ جَعَلَ طَاعَتَهُ فِي الْأَرْضِ كَطَاعَتِهِ فِي السَّمَاءِ فَقَالَ وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ مَنْ أَطَاعَ هَذَا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي وَ فَوَّضَ إِلَيْهِ وَ إِنَّا لَا نُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ قَوْمٌ رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ هُوَ الشَّكُّ وَ الْمُؤْمِنُ لَا يُوصَفُ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَلْقَى أَخَاهُ فَيُصَافِحُهُ فَلَا يَزَالُ اللَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا وَ الذُّنُوبُ تَتَحَاتُّ عَنْ وُجُوهِهِمَا كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ؛ (۱)

«خدای عزوجل وصف نشود، چگونه او را می توان وصف نمود که خود در کتابش فرماید: «خدا را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند» پس به هر اندازه ای که وصف شود، خود بزرگتر از آن است و

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)نیز وصف نشود، چگونه می توان ایشان را وصف کرد که خدا در پس هفت حجاب است و طاعت او را در زمین چون طاعت خود (در آسمان) لازم دانسته و فرموده است: «هر چه پیغمبر برای شما آورد آن را بگیرید و از هر چه منعتان کرد باز ایستید» و هر که از این پیغمبر اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که از او نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده و نیز کار را به ایشان واگذار فرمود؛ و ما (ائمه هدی) نیز وصف نشویم، چگونه توان وصف نمود گروهی را که خدا پلیدی را که شک و تردید است از ایشان برداشته و مؤمن هم وصف نشود زیرا مؤمن برادرش را ملاقات کند و با او مصافحه نماید پس همواره خدا به ایشان توجه نماید و گناهان از رخسارشان چون برگ از درخت بریزد».

در شرح عبارت فوق آمده:«کیف یوصف عبد احتجب اللَّه عزوجل» مرحوم مجلسی(رحمه الله) درباره این جمله چهار احتمال ذکر نموده که یکی از آنها اینست که: خدای عز و جل به هفت آسمان از خلقش پوشیده گشته (و این کنایه از بیان کمال لطافت و تعالی ذات الهی است نسبت به مخلوق) و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)را خلیفه خود در زمین قرار داده و اطاعت او را مانند اطاعت خود ساخته و امور مخلوقش را به او واگذار فرموده است. پس امر و نهی و وحی و مقدرات خدای تعالی که مانند خودش به هفت آسمان پوشیده و در حجاب گشته است به وسیله سفیر و رسول او برای خلق آشکار می گردد.(۲)

۱- الکافي- ط الاسلامیة، ج۲ ص۱۸۲

۲- . أصول الکافي(ترجمه مصطفوی)، ج ۳، ص: ۲٦۳

به امام باقر (علیه السلام)عرض شد: خدا به پیروان انجیل، امتیاز خوبی داده است. فرمود : چه امتیازی داده؟ گفت: به این صورت که گفته است: «آنان که انجیل را در اختیارشان نهادیم پیش از بعثت رسول ما به او ایمان داشتند، اینان پاداشی دو برابر دارند زیرا که صبور و شکیبا بودند». امام باقر (علیه السلام) فرمود : به شما هم خداوند عزت چنین امتیازی بخشیده است. آنجا که گوید: «ای مؤمنان! از خدا بپرهیزید و به سفیر او بگروید تا دو برابر از رحمت خدا عطا یابید و برای شما مشعلی برافروزد که در پرتو آن رهیاب شوید». فرمود: یعنی امامی که به او اقتدا کنید.(۱)

از خطبه های امیرالمومنین (علیه السلام) در سفارش به تقوا و وصف اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

خداوند آواز وحوش را در بیابان ها و گناهان بندگان را در نهان ها و آمد و شد ماهیان را در دریاهای ژرف و تلاطم امواج آب را با وزش تندبادها خبر دارد و شهادت می دهم که محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) برگزیده خدا و سفیر وحی و رسول رحمت اوست.(۲)

سفیر در سفراء اربعه امام عصر (علیه السلام)

امام زمان (علیه السلام) خود سفیر خداوند متعال در بین خلق است اما در دوران غیبت خود که دسترسی عموم به آن حضرت قطع شد ایشان افرادی را برای رجوع مردم و حل مشکلاتشان قرار داد تا مردم در کار خود درمانده نشوند:

«إِنْ حَدَثَ أَمْرٌ فَمَنْ يَكُونُ مَكَانَكَ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ رَوْحِ بْنِ أَبِي بَحْرٍ النَّوْبَخْتِيُّ الْقَائِمُ مَقَامِي وَ السَّفِيرُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ صَاحِبِ الْأَمْرِ(عجل الله تعالی فرجه الشریف) وَ الْوَكِيلُ [لَهُ] وَ الثِّقَةُ الْأَمِينُ فَارْجِعُوا إِلَيْهِ فِي أُمُورِكُمْ وَ عَوِّلُوا عَلَيْهِ فِي مُهِمَّاتِكُمْ فَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ قَدْ بَلَّغْتُ؛(۳)

اگر حادثه مرگ برای تو اتفاق بیفتد، چه کسی جانشین شما می شود؟ ابو جعفر به آن ها گفت: این ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی است که جانشین من و سفیر بین شما و صاحب

الامر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، وکیل و مورد اطمینان حضرت است پس در مسائلتان به او مراجعه کنید و در مهمات امورتان به او اعتماد کرده و اعتقاد داشته باشید من مأمور شده ام که این را به شما برسانم و رساندم».

ص: ۱۴۹

۱- . گزیده کافی، ج ۱، ص: ۶۰

۲- . نهج البلاغة / ترجمه انصاریان، متن، ص: ۲۰۸

۳- . الغیبة (للطوسي) کتاب الغیبة للحجة، النص، ص: ۳۷۱

نکته بسیار مهم در این عبارت زیارت غدیریه:

بنا به مطالبی که گذشت، سفیر به معنای کسی که در بین دو ملت یا دو کشور پیام رسان صلح، دوستی و آشتی و موجب برقراری روابط دوستانه باشد و به دنبال منافع کشورش باشد.

با توجه به عبارات فوق و تعریف سفیر، امیرالمومنین (علیه السلام)سفیر خدا در بین خلق است که موجبات صلح و دوستی خلق با خالق را فراهم می کند تا بندگان خدا به دشمنی با حضرت احدیت برنخیزند.

در این موضوع می توان جن و انس را به دو دسته تقسیم نمود:

۱. هر کس تحت ولایت امیرالمومنین (علیه السلام)بوده و در برابر فرامین حضرت سمعاً و طاعتا باشد، هیچ گاه به دشمنی با خدا بر نمی خیزد. در قرآن کریم آمده است کسی که «ربا» می خورد در جنگ با خدا و رسول اوست:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ* فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ؛ (۱)

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و اگر مؤمن [واقعی] هستید آنچه را از ربا [بر عهده مردم] باقی مانده رها کنید* و اگر چنین نکردید [و به رباخواری اصرار ورزیدید] به جنگی بزرگ از سوی خدا و رسولش [بر ضد خود] یقین کنید و اگر توبه کردید اصل سرمایه های شما برای خود شماست [و سودهای گرفته شده را به مردم بازگردانید] که در این صورت نه ستم می کنید و نه مورد ستم قرار می گیرید».

۲. هر کس تحت ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) باشد با خدا در صلح و هر کس منکر ولایت ایشان باشد با خدا در جنگ است چرا که ولایت ایشان در قرآن و روایات به صراحت ذکر شده و راه را بر هر بهانه جو و لجوج و متعصب بسته است. آری! کسی که زیر چتر ولایت ذوات مقدسه نباشد در زمره کافران قرار می گیرد و این کافر است که با خداوند متعال و رسولان و حجت های او روی زمین به دشمنی برخاسته و می جنگد. در مورد این دسته خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

۱- بقره،۲۷۸-۲۷۹

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ؛ (۱)

هر که با خدا و فرشتگان و رسولانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد [کافر است] و بی تردید خدا دشمن کافران است».

حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) سبب نزول این آیه را چنین فرموده اند:

«وَ كَانَ سَبَبُ نُزُولِ هَاتَيْنِ الآيَتَيْنِ مَا كَانَ مِنَ الْيَهُودِ أَعْدَاءِ اللَّهِ مِنْ قَوْلٍ سَيِّئٍ فِی جَبْرَئِيلَ (عليه السلام) وَ مِيكَائِيلَ (عليه السلام)وَ مَا كَانَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ النُّصَّابِ مِنْ قَوْلٍ أَسْوَأَ مِنْهُ فِی اللَّهِ وَ فِی جَبْرَئِيلَ (عليه السلام)وَ مِيكَائِيلَ (عليه السلام) وَ سَائِرِ مَلَائِكَةِ اللَّهِ؛ (۲)

سبب نزول این دو آیه گفتار زشت یهودیان دشمن خدا، درباره ی دشمنی با جبرئیل (علیه السلام) و میکائیل (علیه السلام) بود و نیز گفتار بدتری بود که ناصبیان (کافران و بی دینان) درباره ی خدا، جبرئیل و میکائیل و سایر ملائکه ی الهی گفتند».

شدت دشمنی یهود و نواصب نسبت به ذوات مقدسه: را در روایت زیر می بینیم:

«قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (عليه السلام)...تَنَاوَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) الْحَسَنَ (عليه السلام) بِيَمِينِهِ وَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) بِشِمَالِهِ ... هَذَانِ قُرَّتَا عَيْنِی وَ ثَمَرَتَا فُؤَادِی هَذَانِ سَنَدَا ظَهْرِی هَذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الآخِرِينَ وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا وَ جَدُّهُمَا رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)خَيْرُهُمْ أَجْمَعِينَ قَالَ (عليه السلام): فَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّوَاصِبُ: إِلَی الآنِ كُنَّا نُبْغِضُ جَبْرَئِيلَ وَحْدَهُ وَ الآنَ قَدْ صِرْنَا أَيْضاً نُبْغِضُ مِيكَائِيلَ لِادِّعَائِهِمَا لِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ عَلِيٍّ (عليه السلام) إِيَّاهُمَا وَ لِوَلَدَيْهِ. فَقَالَ تَعَالَی مَنْ كانَ عَدُوًّا لِلهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكالَ فَإِنَّ اللهَ عَدُوٌّ لِلْكافِرِينَ؛(۳)

حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) فرمودند: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حسن (علیه السلام) را سمت راست و حسین (علیه السلام) را سمت چپ خود گرفت تا با هم کشتی بگیرند و در ماجرای کشتی گرفتن آن دو، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از حمایت ها و تعریف هایی که جبرئیل (علیه السلام) و میکائیل (علیه السلام) از امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و خاندان پیامبر: می کردند، خبر داد... سپس فرمود: «این دو نور چشم، میوه ی دل و تکیه گاه من هستند. این دو سرور جوانان بهشت از اوّلین تا آخرین آن ها هستند؛ پدرشان از آن دو بهتر است و جدّشان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از همه آن ها بهتر

۱- بقره،۹۸

۲- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹، ص: ۲۸٤؛تفسیر اهل بیت (علیهم السلام)، ج۱، ص۵۷۰؛ الإمام العسکری،ص٤٥١؛ البرهان

۳- . همان، ج ۳۹، ص: ۱۰۷-۱۰۸؛ همان،ج۱، ص۵۷۰؛همان، ص٤٥٧

است». امام (علیه السلام)فرمود: «زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین فرمود، یهود و نواصب گفتند: «ما تا به حال تنها از جبرئیل (علیه السلام) غضبناک بودیم و الآن از میکائیل (علیه السلام) نیز ناراحتیم به خاطر آنچه درباره ی محمّد و علی و دو فرزندش: ادّعا می کند». پس خداوند بلندمرتبه فرمود: "مَنْ کانَ عَدُوًّا لِلهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِیلَ وَ مِیکالَ فَإِنَّ اللهَ عَدُوٌّ لِلْکافِرِینَ" ».

حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در روایت دیگر فرمودند:

«مَنْ کانَ عَدُوًّا لِلهِ» یعنی ملائکه؛ یعنی هر که به واسطه ی نعمت هایی که خدا بر محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام)و خانواده ی آن ها ارزانی داشته، دشمن خدا باشد. آن ها آنقدر نادانند که می گویند ما به خدا و جبرئیل (علیه السلام)کینه می ورزیم که محمّد و علی (علیهما السلام) را طبق ادّعایشان گرامی می دارد "و مَنْ کَانَ عَدُوّاً لِجِبْرِیلَ" یعنی هر که دشمن جبرئیل (علیه السلام) باشد که خدا او را در پیکار با دشمنان خود پشتیبان محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) و پشتیبان سایر انبیاء و مرسلین (علیهم السلام)قرار داده است. "مَلائِکَتِهِ" یعنی هر کس دشمن ملائکه ی خدا باشد که برای نصرت دین و تأیید اولیائش فرستاده شده اند که این گفتار ناصبیان بود که می گفتند «ما از جبرئیلی که یاور علی (علیه السلام) باشد بیزاریم و "رُسُلِهِ" یعنی هر کس که دشمن پیامبرانی که دعوت به نبوّت محمّد (صلی الله علیه و آله

و سلم) و امامت حضرت علی (علیه السلام) نموده اند؛ از قبیل موسی (علیه السلام)، عیسی (علیه السلام) و سایر انبیاء باشد، بعد می فرماید: "وَ جِبْرِیلَ وَ مِیکالَ" یعنی هر کس دشمن جبرئیل و میکائیل (علیهما السلام) باشد. وقتی پیامبر اکرم درباره ی علی (علیه السلام) فرمود: «جبرئیل (علیه السلام) طرف راست، میکائیل (علیه السلام) طرف چپ، اسرافیل (علیه السلام) پشت سر و ملک الموت (علیه السلام) در جلو علی (علیه السلام) هستند و خداوند از بالای عرش خود بر آنان با خشنودی نظر می کند، بعضی از نواصب گفتند: «ما از خدا، جبرئیل، میکائیل و ملائکه ای که با علی (علیه السلام) چنین کنند که محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید، بیزاریم». فرمود: «هر کس دشمن این ها باشد به واسطه ی شدّت کینه ای که با علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) دارد، خدا دشمن اوست». (۱)

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ؛ (۲)

این [کیفر سخت] به سبب این است که آنان با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت کردند، و هر کس با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت ورزد، پس [بداند که] یقیناً خدا سخت کیفر است».

۱- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹، ص: ۲۸٤؛تفسیر اهل بیت (علیهم السلام)، ج۱، ص۵۷۰؛ الإمام العسکری،ص٤٥١؛ البرهان

۲- انفال،۱۳

«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ؛ (۱)

آیا ندانسته اند که هر کس با خدا و رسولش دشمنی و مخالفت کند، مسلماً آتش دوزخ برای اوست که در آن جاودانه است؛ این [همان] رسوایی بزرگ است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)لِعَلِي (علیه السلام): يَا عَلِيُّ! شِيعَتُکَ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ أَهَانَ وَاحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ أَهَانَکَ وَ مَنْ أَهَانَکَ فَقَدْ أَهَانَنِی وَ مَنْ أَهَانَنِی أَدْخَلَهُ اللَّهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فِيها وَ بِئْسَ الْمَصِير؛ (۲)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: ای علی! شیعیانت روز قیامت می آیند. هر که به یکی از آن ها اهانت کند تو را اهانت کرده و هر که تو را اهانت کند مرا اهانت کرده و هر که مرا اهانت کند خدا او را به آتش دوزخ می افکند و در آن جاویدان می ماند و چه بد سرانجامی است».

و آیات دیگری که می توانید به قرآن کریم رجوع نموده و در آنان تأمل و تدبر نمایید.

اما نکته جالب توجهی که وجود دارد این است که خداوند متعال فرموده:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ (۳)

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشانشان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته و آنان را به بهشت هایی که از زیرِ [درختانِ] آن نهرها جاری است درمی آورد. در آنجا جاودانه اند. خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند. اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند».

۱- توبه، ٦٣

۲- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٦٥، ص: ۷

۳- مجادله، ۲۲

خداوند متعال در این آیه به مومنان هشدار می دهد که جمع «محبت خدا» و «محبت دشمنان خدا» در یک دل ممکن نیست و باید از میان این دو یکی را برگزینند، اگر به راستی مومن اند باید از دوستی با دشمنان خدا بپرهیزند و الا ادعای مسلمانی نکنند.(۱)

کسانی که با خداوند متعال و رسول او و اهل بیت (علیهم السلام) که جانشینان برحق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و منتخبان خداوند متعال هستند دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است؛ برای همین است که در روایات مختلف میزان خشم و غضب و رضایت خداوند متعال را میزان خشم و غضب و رضایت ایشان بیان نموده اند.

و نکته آخر، کسی که عالمانه (یعنی بداند این فعل حرام و مورد پسند خداوند متعال نیست) گناه انجام می دهد در جنگ با خداست. به این دلیل که خداوند می فرماید انجام نده ولی او این فعل را انجام می دهد. رباخواری، شرابخواری، زنا و لواط و... (پناه برخدا)

لذا وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) آمده اند تا میان خلق و خالق صلح و آشتی برقرار نماید هر چند که این مخلوق سرکش و لجوج نمی خواهد با خداوند متعال در صلح و دوستی باشد.

اما نکته خیلی دقیق و لطیفتر این فضیلت (و سفیره فی خلقه) این است که امیرالمومنین (علیه السلام) نه فقط سفیر خداوند بر جن و انس، بلکه سفیر او بر همه خلق است. هر آنچه خداوند

متعال خلق نموده است. یعنی همه خلق برای صلح و آشتی و سیر تکاملی خود محتاج وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) و امامان از نسل ایشان است.

ص: ١٥٤

١- . ٤ تفسیر نمونه، ج٢٣، ص٤٦٨.

ص: ١٥٥

«وَحُجَّتَهُ الْبَالِغَةَ عَلَى عِبَادِهِ»

«و حجّت رسایش بر بندگان»

تعریف واژه «حجت»

«حُجَّة»: دلالتی است روشن بر اساس راه مستقیم با قصد و هدف مستقیم و چیزی که بر صحّت و درستی یکی از دو نقیض اقتضاء و حکم می کند.(١)

حجت بالغه یعنی دلایل خداوند برای بشر بسیار روشن و رسا می باشد به گونه ای که جای هیچ گونه تردید برای افراد باقی نمی گذارد.

امامان معصوم (علیهم السلام) حجت بالغه خدایند

سنت خداوند بر آن است که «اتمام حجت» کند. یعنی به صورت روشن راه را از چاه مشخص کرده و بگوید که راه سعادت کدام است. قاعده لطف که از قواعد مسلّم علم کلام است گویای همین مضمون است. این قاعده می گوید که لطف بر خداوند واجب است یعنی باید با ارسال رسل و انزال کتب زمینه های قرب بنده به خداوند و دوری اش را از نافرمانی فراهم سازد. آنان حجت خداوند بر

دنیای مردم اند، یعنی سعادت دنیای مردم در گرو اطاعت از امامان معصوم (علیهم السلام) است. آنان مفسران حقیقی قرآن اند که هدایت گر به

١- . مفردات الفاظ قرآن، ج ١، ص: ٤٥٠

سوی بهترین زندگی هاست:«انّ هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم؛ بی تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می کند(١)». این است معنای «حجج اللّه علی اهل الدنیا».

«حجة بالغه» در قرآن کریم

«قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ؛(٢)

بگو: دلیل و برهان رسا [که قابل ردّ، ایراد، شک و تردید نیست] مخصوص خداست و اگر خدا می خواست قطعاً همه شما را [به طور جبر] هدایت می کرد».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال أمیرالمؤمنین (علیه السلام): وَ أَنَا الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ وَ الْكَلِمَةُ الْبَاقِيَةُ؛(٣)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: من دلیل رسا و کلمه ی کامل هستم».

«قال الصّادق (علیه السلام): نَحْنُ خُزَّانُ اللَّهِ عَلَى عِلْمِ اللَّهِ نَحْنُ تَرَاجِمَةُ وَحْيِ اللَّهِ نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَا دُونَ السَّمَاءِ وَ فَوْقَ الْأَرْضِ؛(٤)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: ما خزانه دار علم خدای علیم هستیم و ما ترجمان وحی اوییم. ما بر هرچه در پایین آسمان و روی زمین است، دلیل رسا هستیم».

همچنین آمده است:

«بگو خداوند دلائل صحیح و روشن در زمینه توحید و یگانگی خویش و همچنین احکام حلال و حرام اقامه کرده است هم به وسیله پیامبران خود و هم از طریق عقل، به طوری که هیچگونه عذری برای هیچکس باقی نماند (قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ). بنابراین آنها هرگز نمی توانند ادعا کنند که خدا با سکوت خویش، عقائد و اعمال ناروایشان را امضا کرده است و نیز نمی توانند ادعا کنند که در اعمالشان مجبورند زیرا اگر مجبور بودند اقامه دلیل و فرستادن پیامبران و دعوت و تبلیغ آنان بیهوده بود، اقامه دلیل، دلیل بر آزادی اراده است. ضمنا باید توجه داشت که" حجت" در اصل از ماده«حج» به معنی قصد می باشد و به جاده و راه که مقصود و منظور انسان است "محجه" گفته می شود و به دلیل و برهان نیز "حجت" اطلاق می گردد زیرا گوینده قصد دارد به وسیله آن مطلب خود را برای دیگران ثابت کند.

۱- . اسراء،۹

۲- . انعام،۱٤۹

۳- . البرهان في تفسير القرآن، ج ٤، ص: ٦٧٧

٤- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٦، ص: ١٠٥

و با توجه به معنی «بالغة» (رسا) روشن می شود که دلائل خداوند برای بشر از طریق عقل و نقل و به وسیله دانش و خرد و همچنین فرستادن پیامبران، از هر نظر روشن و رسا است به طوری که جای هیچگونه تردید برای افراد باقی نماند و به همین دلیل خدا پیامبران را معصوم از هر گونه خطا و اشتباه قرار داده تا هر گونه تردید و دودلی را از دعوت آنان دور سازد و در پایان آیه می فرماید:«خداوند اگر بخواهد، همه شما را از طریق اجبار هدایت خواهد کرد» (فَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعِينَ). در حقیقت

این جمله اشاره به آن است که برای خدا کاملا امکان دارد همه انسان ها را اجبارا هدایت کند آن چنان که هیچکس را یارای مخالفت نباشد ولی در این صورت نه چنان ایمانی ارزش خواهد داشت و نه اعمالی که در پرتو این ایمان اجباری انجام می گردد بلکه فضیلت و تکامل انسان در آن است که راه هدایت و پرهیزکاری را با پای خود و به اراده و اختیار خویش بپیماید. (۱)

حجت آشکار و نهان در روایات

«قال الکاظم (علیه السلام): یَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حُجَّتَیْنِ حُجَّهٌ ظَاهِرَهٌ وَ حُجَّهٌ بَاطِنَهٌ فَأَمَّا الظَّاهِرَهٌ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِیَاءُ وَ الْأَئِمَّهُ (علیهم السلام) وَ أَمَّا الْبَاطِنَهُ فَالْعُقُولُ؛(۲)

امام کاظم (علیه السلام) می فرمایند: ای هشام! خدا بر مردم دو حجّت و دلیل دارد: حجّت آشکار، و حجّت نهان، حجّت آشکار فرستاده شدگان و پیغمبران و پیشوایان (علیهم السلام)می باشند و حجّت نهان عقل ها هستند».

«عَنِ مَسعَدَهِ ابْنِ زِیَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (علیه السلام)وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَی فَلِلهِ الْحُجَّهُ الْبالِغَهُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یَقُولُ لِلْعَبْدِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَ کُنْتَ عَالِماً فَإِنْ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ أَ فَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ وَ إِنْ قَالَ کُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ أَ فَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّی تَعْمَلَ فَیَخْصِمُهُ وَ ذَلِکَ الْحُجَّهُ الْبَالِغَهُ؛(۳)

مسعده بن زیاد گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام)درباره ی این کلام خدای عزّوجلّ: فَلِلّهِ الحُجَّهُ الْبَالِغَهُ؛ فرمود: «خدای تبارک و تعالی در روز قیامت به بنده اش می گوید: «بنده ی من! آیا عالم بودی»؟ اگر بگوید: «بلی» به او می گوید: «چرا به آنچه که می دانستی عمل نکردی»؟ و اگر بگوید: «بی اطّلاع بودم» به او می گوید: «چرا مشغول یادگیری نشدی تا به آن عمل کنی؟ پس بر او اتمام حجّت می کند و این همان حجّت بالغه است».

۱- . تفسير نمونه، ج ٦، ص: ٢٤ تا ص ٢٦
۲- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ١٦
۳- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲، ص: ۲۹

«نص، كفاية الأثر عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَزَوْفَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى بْنِ الْفَضْلِ الْأَنْمَاطِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَضْلٍ عَنْ أَبِي عَائِشَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَ قَالَ أَبِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) يَقُولُ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ تَمَسَّكَ مِنْ بَعْدِي بِهِمْ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ مَنْ تَخَلَّى مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلَّى مِنَ اللَّهِ؛(۱)

امامان بعد از من دوازده نفرند، نه امام از فرزندان امام حسين (عليه السلام)و از ماست مهدى اين امت. هر كس بعد از من تمسک به اينان داشته باشد به ريسمان الهى چنگ زده است و هر كس از آنها كناره گيرد از خدا كناره گرفته است».

حجت های خداوند در آخرت

امامان معصوم (عليهم السلام) علاوه بر آنكه حجت خدا بر اهل دنيايند، حجت او در آخرت هم هستند. يعنى آنجا نيز آنانند كه ميزان اعمالند، آنان در اين دنيا شاهد اعمال بندگانند:

«وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (۲)

و بگو: عمل كنيد يقيناً خدا و پيامبرش و مؤمنان اعمال شما را مى بينند و به زودى به سوى دانای نهان و آشكار بازگردانده مى شويد پس شما را به آنچه همواره انجام مى داديد آگاه مى كند».

در آن جهان نيز شاهدند، اينجا محل تحمل شهادت است و آن جا محل اداء آن:

«فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا؛(۳)

پس چگونه است [حال مردم] هنگامی که از هر امتی گواهی [که پیامبر آنان است بر اعمالشان] بیاوریم و تو را بر آنان گواه آوریم؟!»

در روایتی در ذیل آیه آمده است:

«عَنْ سَمَاعَهِ قَالَ قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ (علیه السلام)فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً قَالَ نَزَلَتْ فِی أُمَّهِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) خَاصَّه فِی كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِنَّا شَاهِدٌ عَلَيْهِمْ وَ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله و سلم)شَاهِدٌ عَلَيْنَا؛(٤)

ص: ۱۵۹

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٣٦، ص: ٣١٧

۲- . توبه،۱۰۵

۳- . نساء،٤١

٤- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ١٩٠

سماعه گوید: امام صادق (علیه السلام)در مورد آیه: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِکَ علَى هَؤُلاء شَهِيدًا فرمود: «این آیه به طور خاص در حقّ امّت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم)نازل شده است.

در هر دوره، امامی از ما شاهد بر [اعمال] مردم است و محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم)در همه ی دوران ها بر ما گواه است».

حضرت زهرا (علیها السلام) حجة البالغه

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نبوّت و پیامبری برای هیچ پیغمبری کامل نمی شود مگر اینکه به محبّت و فضیلت فاطمه زهرا (علیها السلام)اقرار داشته باشد:

«ما تکامَلَتِ النُّبُوَّهُ لِنَبِیٍّ حَتّی أَقَرَّ بِفَضْلِها وَ مُحَبَّتِها»(۱)

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: امر فاطمه (علیها السلام) بر همه کائنات از جن و انس و پرندگان و حیوانات و.. انسان ها و انبیاء و فرشتگان مطاع است :

«لَقَدْ کَانَتَ مَفْرُوضَه الطَّاعَه عَلَی جَمِیعِ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْس وَ الطَّیْرِ وَ الْوَحْشِ وَ اَلاَنبیا وَ الْمَلَائِکَهُ»(۲)

اطلاق و وسعت مفاد این نمونه روایات حاکی از حجت بالغه بودن حضرت زهرای اطهر (علیها السلام)در تمام اعصار و حتی در تمام عوالم است.

ص: ۱۶۰

۱- . عوالم العلوم و المعارف والأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال ، مستدرك سیدة النساء إلی الإمام الجواد (علیه السلام)، ج ۱۱-قسم-۱-فاطمة (علیها السلام)، ص۱۶۱

۲- . الموسوعة الکبری عن فاطمة الزهراء (علیها السلام)،ج ۱ ص۱۱

ص: ۱۶۱

«متن زیارت»

«السَّلامُ عَلَیْكَ یَا دِینَ اللّهِ الْقَوِیمَ وَصِراطَهُ الْمُسْتَقِیمَ السَّلامُ عَلَیْكَ أَیُّهَا النَّبَأُ الْعَظِیمُ الَّذِي هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ وَعَنْهُ یُسْأَلُونَ...؛

سلام بر تو ای دین برافراشته خدا و راه راستش، سلام بر تو ای خبر بزرگی که آن ها در آن اختلاف کردند و از آن بازخواست شوند».

ص: ۱۶۲

«السَّلامُ عَلَيْكَ يَا دِينَ اللّهِ الْقَوِيمَ»

«سلام بر تو ای دین برافراشته خدا»

تعریف واژه «دین»

«الدِّین»: به معنای پرستش و پاداش و به طور استعاره درباره شریعت به کار می رود.

«دِین» مانند ملّت است ولی آن را به اعتبار پرستش و اطاعت از شریعت دین می گویند(۱)؛ خداوند متعال می فرمایند:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ؛(۲)

مسلماً دینِ [واقعی که همه پیامبران مُبلّغ آن بودند] نزد خدا، اسلام است و اهل کتاب [درباره آن] اختلاف نکردند مگر پس از آنکه آنان را [نسبت به حقّانیّت آن] آگاهی و دانش آمد، این اختلاف به خاطر حسد و تجاوز میان خودشان بود و هر کس به آیات خدا کافر شود [بداند که] خدا حسابرسی سریع است».

طبرسی در ذیل این آیه می گوید: طاعت و انقیاد را دین گفته اند زیرا که طاعت برای جزاست (یعنی خداوند به طاعت پاداش خواهد داد). قول طبرسی در وجه تسمیه از قول راغب بهتر است. منظور از آیه چنان که گفته اند فقط دین اسلام نیست بلکه تمام ادیانی

۱- . مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص: ۶۹۹

۲- . آل عمران،۱۹

است که به وسیله پیامبران عرضه شده یعنی همه ادیان یکی است و یک سخن گفته اند و آن تسلیم شدن به حق و خداست و اختلاف مختصری که ادیان داشته اند در اثر اختلاف زمان و اختلاف رشد و استعداد بشر است و گر نه همه تسلیم به حق را گفته اند. فرق میان دین و شریعت در «شرع» دیده می شود.(۱)

اما از این نکته نباید غافل شد که مردم ادیان دیگر وظیفه دارند که به پیامبر بعدی رجوع کنند و مطیع اوامر او باشند اما چنانچه می بینیم آنان متمسک به حضرت خاتم نشده اند و نبوت ایشان را نپذیرفتند در صورتی که بشارت آمدن او در کتاب هایشان آمده و به تعبیر قرآن کریم ایشان را به خوبی می شناختند:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛(۲)

کسانی که به آنان کتاب آسمانی دادیم همان گونه که پسرانشان را می شناسند [بر اساس اوصافی که در کتاب هایشان بیان شده] پیامبر را می شناسند؛ فقط کسانی که سرمایه وجودشان را تباه کردند ایمان نمی آورند».

ولذا در صورت عدم قبولی نبوت ایشان از دایره اسلام خارج اند.

در تعریف دیگری: «الدِّین» جمع آن «أَدْیان»: هر روشی که با آن عبادت خداوند متعال شود، دین، ملیّت و مذهب، پرهیزگاری، پارسائی، چگونگی، معصیت، طاعت، عادت، پاداش و کیفر، کشور و سلطان و حکم، قضاوت، اکراه، چیر گی، حساب؛ «یومُ الدِّین»: داوری و حساب و کتاب.(۳)

دین در قرآن کریم

در قرآن کریم دین به دو معنا آمده:

۱. آیین و روش

۲. روز قیامت

همچنین دین از دو بخش تشکیل می گردد:

الف) اصول دین: عقیده یا عقایدی که حکم پایه و اساس و ریشه آن را دارد.

۱- . قاموس قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۰

۲- . انعام، ۲۰؛ بقره،١٤٦ (باکمی تفاوت در آخر آیه)

۳- . فرهنگ ابجدي، متن، ص: ٤٠٣

ب) فروع دین: دستورات عملی که متناسب با آن پایه یا پایه های عقیدتی و برخاسته از آنها باشد. بنابراین کاملاً بجاست که بخش عقاید در هر دینی «اصول» و بخش احکام عملی «فروع» آن دین نامیده می شود چنانکه دانشمندان اسلامی، این دو اصطلاح را در مورد عقاید و احکام اسلامی بکار برده اند. اما حقیقت آن است که اصول و فروع دین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است به استناد به روایت:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اَللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اَللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ اِبْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ فَمِنَ اَلْبِرِّ اَلتَّوْحِيدُ وَ اَلصَّلاَةُ وَ اَلصِّيَامُ وَ كَظْمُ اَلْغَيْظِ وَ اَلْعَفْوُ عَنِ اَلْمُسِيءِ وَ رَحْمَةُ اَلْفَقِيرِ وَ تَعَهُّدُ اَلْجَارِ وَ اَلْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ؛ (۱)

ابن مسکان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: ماییم اصل و ریشه ی هر خیر و خوبی و همه نیکی ها از شاخه های وجود ما است و از جمله ی نیکی هاست: یگانه پرستی، نماز، روزه، فرو بردن خشم، گذشت از نافرمان بدکردار، مهرورزی نسبت به مستمند و تفقد از همسایه و اقرار به فضیلت اهل فضل و...».

در این روایت به صراحت ذکر شده که امامان معصوم (علیهم السلام) از آن جایی که ولی خدا و صاحبان ولایت کلیه و مطلقه الهیه اند، اصل، ریشه و منشاء خیر می باشند که همه خیرات و نیکوکاری ها از وجود مقدسشان نشأت می گیرد.

نکته قابل تامل که در این روایت وجود دارد این است که اصل و اساس اسلام و مسلمانی که همان توحید است از فروع خیر قرار داده شده است؛ نه به معنای این که توحید زیر مجموعه ولایت است بلکه به این معناست که حقیقت پیوستن به دایره توحید و قرار گرفتن زیر بیرق «لا اله الا الله» و یکتاپرست شدن، به واسطه درک و شناخت و اقرار به ولایت است چرا که به وسیله امام معصوم، خداوند متعال شناخته و به وسیله آنان بندگی می شود؛ زیرا به واسطه تعالیم ولی خدا می توان خدا را شناخت و یکتاپرست حقیقی شد. چرا که آنان خدا را شناخته و به راه های رسیدن به خدا و راه های بندگی خدا آگاه هستند که روایات آن را بعدا عرض خواهم کرد. اگر کسی بدون شناخت امام معصوم (علیه السلام) به دنبال شناخت خداوند

١- . كافي (ط - دار الحديث)، ج ١٥، ص: ٥٥٣

متعال برود و یا به دنبال غیرمعصوم باشد به بیراهه کشیده می شود همچون کسانی که امروز با ادعای مسلمانی، برای خداوند متعال جسم قائل اند و لذا با این تفکر خداوند را محدود می کنند در حالی

که ذات مقدس احدیت از محدود بودن مبراست. لذا توحید و ولایت از هم جدا نیستند. اقرار به توحید، اقرار به ولایت و انکار ولایت، انکار توحید است.

در حدیث معروف سلسله الذهب از لسان مبارک علی بن موسی الرضا (علیه السلام)شرط قرار گرفتن در دژ توحید به صراحت، اقرار به ولایت بیان شده است:

«اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُول كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛(۱)

خداوند

جل جلاله می فرماید: کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دژ محکم من است؛ پس هر کس در قلعه و دژ محکم من داخل گردد از آتش دوزخ محفوظ خواهد بود. زمانی که مرکب حضرت به راه افتاد، امام رضا (علیه السلام)فرمودند: البته با شرایطش و من جزو شرایط آنم».

همچنین حضرت فرمودند:

«عن علي بن موسى الرضا (عليه السلام) عن أبيه عن آبائه عن علي بن أبي طالب (عليه السلام)عن النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) عن جبرئيل عن ميكائيل عن إسرافيل عن اللوح عن القلم قال يقول الله عز و جل: ولاية علي بن أبي طالب (عليه السلام) حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي؛ (۲)

ولایت علی بن ابیطالب (علیه السلام) دژ محکم من است؛ پس هر کس در قلعه و دژ محکم من داخل گردد از آتش دوزخ محفوظ خواهد بود».

در نتیجه با شناخت ولایت می توان به یگانگی خدا اقرار کرد چرا که اصل و حقیقت ولایت همان توحید است. می دانیم نماز و روزه از واجبات اسلام و از فروع دین است و این فروع از اصول گرفته

شده، در این روایت «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ...» هم فروع از اصل نشات گرفته است. هم چنین در توضیح این روایت گفته شد شناخت توحید مستلزم شناخت ولایت و صراط رسیدن به توحید، ولایت است. از آن جایی که توحید جزء اصول دین است و خیر نیز که همان ولایت است سر منشاء شناخت توحید می باشد، جزء اصول دین است که ماهیت و حقیقت بندگی اتصال به آن است. این جاست که به جرات می گوییم

١- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٩، ص: ١٢٧؛الأمالي(للصدوق)، النص، ص: ٢٣٥؛عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج ٢، ص: ١٣٥

٢- . عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج ٢، ص: ١٣٦

امامت از اصول دین است نه از اصول مذهب. پس فروعات، نشات گرفته از اصل می باشند که تمام و کمال اند و هیچ کم وکاستی در آن ها وجود ندارد. لذا نماز و روزه و دیگر فروعات و عبادات زمانی مورد قبول خداوند واقع و به درستی ادا می شوند که از اصل گرفته شده باشند و رنگ و بوی اصل را بدهند و این از فرمایش خداوند متعال در سوره مائده آیه۳ فهمیده می شود که بعد از ابلاغ ولایت فرمود:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛

امروز [با نصبِ علی بن ابی طالب (علیه السلام) به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم».

نکته مهم همین است که اسلام زمانی کامل شد که ولایت و جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) بر مردم عرضه گشت، لذا زمانی اسلام ما و توحید ما مورد رضایت خداست که بر محوریت ولایت

باشد. فروع دین ما و واجبات و عبادات ما وقتی مورد رضایت خدا واقع می شود که زیر بیرق ولایت باشد چرا که دین و نعمت با آن کامل شد.

اسلامی که منهای حقیقت ایمان که همان ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) است باشد صرفا تسلیم در برابر خداست و کامل نیست. لذا اسلامی اسلام است که توحید و ولایتش از هم جدا نباشند. در سوره حجرات آیه ١٤ به این موضوع اشاره شده است:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛

بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: اسلام آورده ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».

در نتیجه عبادات خارج از ولایت امیرالمومنین (علیه السلام)ناقص است و عبادت ناقص مورد رضای خداوند متعال واقع نمی شود زیرا خداوند زمانی از عبادات بنده اش راضی می شود که این عبادات تحت دین کامل و نعمت تمام شده باشند.

روایات بسیاری نیز در تایید این مطلب وجود دارد، من جمله روایات زیر:

«وَ أَخْرَجَ الدَّيْلَمِيُّ [فِي مُسْنَدِ الْفِرْدَوْسِ] عَنْ عَلِيٍّ (علیه السلام) [عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)]: لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَ اللَّهَ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ، وَ كَانَ لَهُ مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَباً فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ مُدَّ فِي

عُمُرِهِ حَتَّى يَحُجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَيْهِ، ثُمَّ قُتِلَ مَظْلُوماً بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ، ثُمَّ لَمْ يُوَالِكَ يَا عَلِيُّ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَ لَمْ يَدْخُلْهَا؛ (١)

از علی بن ابی طالب (علیه السلام)روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: هرگاه بنده ای به مدت عمر نوح که در میان قومش قیام کرد [نهصد و پنجاه سال] به عبادت خدا بپردازد و به مقدار کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق کند و بر فرض به قدری عمر کند تا بتواند با پای پیاده هزار سال حج به جا آورد و بعد (در بهترین مکان) بین صفا و مروه به ناحق کشته شود اما ولایت تو را قبول نداشته باشد بوی بهشت به مشام او نمی رسد و داخل آن نمی شود».

خوارزمی نیز همین حدیث را در مناقب خود ذکر کرده:

«رَوَى الْخُوارَزْمِيُّ فِي مَنَاقِبِهِ عَنِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله و سلم) قَالَ: يَا عَلِيُّ لَوْ أَنَّ عَابِداً عَبَدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَ كَانَ لَهُ مِثْلُ جَبَلِ أُحُدٍ ذَهَباً فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَيْهِ ثُمَّ قُتِلَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ مَظْلُوماً وَ لَمْ يُوَالِكَ يَا عَلِيُّ لَنْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَ لَنْ يَدْخُلَهَا. و تصدیق هذا قوله تعالی(٢):

وَ قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً و قوله تعالی(٣):

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً و قوله تعالی(٤):

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ عامِلَةٌ ناصِبَةٌ. تَصْلى ناراً حامِيَةً تُسْقى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ فصلی الله علی من بولایته یحصل الإیمان و بمحبته و البراءة من أعدائه یقبل العمل بالأرکان». (٥)

هم چنین در روایت دیگری در این موضوع آمده است:

«حدثنا سليمان بن أحمد قال: أخبرني الريان بن مسلم، عن عبد الرحمن بن يزيد بن جابر، قال: سمعت سلام بن أبي عمرة قال: سمعت أبا سلمى راعي رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)يقول: سمعت رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) يقول:...يا محمد إني خلقتك و خلقت عليا و فاطمة و الحسن و الحسين (عليهم السلام) من سنخ نوري، و عرضت ولايتكم على أهل السماوات و الأرضين، فمن قبلها كان عندي من المؤمنين، و من جحدها كان عندي من الكافرين، يا محمد! لو أن عبدا

١- . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ١، ص: ٥٥٤؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٣٩، ص: ٢٨٠

٢- . فرقان،٢٣

٣- . كهف، ١٠٣ و ١٠٤

٤- . غاشيه، ٢الى٥

٥- . إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي)، ج ٢، ص: ٢٢٩

من عبادي عبدني حتى ينقطع أو يصير كالشن البالي، ثم أتاني جاحدا لولايتكم، ما غفرت له أو يقر بولايتكم...؛(١)

ابا سلمى، چوپان پيامبر اكرم (صلى الله عليه و آله و سلم)مى گويد: از رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) شنيدم كه مى فرمود: شبى كه به معراج برده شدم خداوند جل ثنائه به من فرمود: اى محمد! من تو را و على و فاطمه و حسن و حسين (عليهم السلام)را از سنخ نور خود خلق كردم و ولايت شما را بر اهل آسمان و زمين عرضه كردم. پس هر كس ولايت شما را قبول كند نزد من از مومنين خواهد بود و هر كس منكر ولايت شما شود نزد من از كافرين خواهد بود. اى محمد! اگر

بنده ای از بندگانم، مرا آن چنان عبادت کند که هم چون مُشک پوسیده گردد پس نزد من آید در حالی که ولایت شما را نداشته باشد او را وارد بهشت نخواهم کرد».

هم چنین روایت:

«عن جعفر بن محمد عن أبيه (عليه السلام) قال: نَزَلَ جَبْرَئِيلُ ع عَلَى اَلنَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم) فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اَلسَّلاَمُ يُقْرِئُكَ اَلسَّلاَمَ وَ يَقُولُ مَا خَلَقْتُ اَلسَّمَاوَاتِ اَلسَّبْعَ وَ مَا فِيهِنَّ وَ الأرض اَلْأَرَضِينَ اَلسَّبْعَ وَ مَا عَلَيْهِنَّ وَ مَا خَلَقْتُ مَوْضِعاً أَعْظَمَ مِنَ اَلرُّكْنِ وَ اَلْمَقَامِ وَ لَوْ أَنَّ عَبْداً دَعَانِي مُنْذُ خَلَقْتُ اَلسَّمَاوَاتِ وَ اَلْأَرْضَ ثُمَّ لَقِيَنِي جَاحِداً لِوَلاَيَةِ عَلِيٍّ لَأَكْبَبْتُهُ فِي سَقَرَ. (۲)

امام صادق (عليه السلام) از پدرش روایت

نموده که فرمود: جبرییل بر پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند بر تو سلام می رساند و می فرماید:

آسمان های هفتگانه و آن چه در آن هاست و زمین های هفتگانه را با آنچه بر آن هاست آفریدم و هیچ مکانی را بلند مرتبت تر از رکن و مقام نیافریدم. اگر بنده ای از آن هنگام که آسمان ها و زمین ها را آفریدم مرا عبادت کند، پس آن گاه مرا در حالی دیدار کند که منکر ولایت علی (عليه السلام) است او را بر روی صورت بر دوزخ افکنم».

و روایات متعدد دیگری وجود دارد که بر این موضوع دلالت می کنند.

آیات بسیار زیادی در قرآن است که دین در آنان آورده شده، اما در اینجا به برخی از آنان اشاره می کنیم که با توجه به روایات ذیل آن متوجه می شویم که حقیقت دین ولایت است:

۱) «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ؛ (۳)

١- . مقتضب الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، النص، ص: ١١

٢- . ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص: ٢١٠

٣- . آل عمران،١٩

مسلماً دینِ [واقعی که همه پیامبرانْ مُبلّغ آن بودند] نزد خدا، اسلام است و اهل کتاب [درباره آن] اختلاف نکردند مگر پس از آنکه آنان را [نسبت به حقّانیّت آن] آگاهی و دانش آمد، این اختلاف به خاطر حسد و تجاوز میان خودشان بود و هر کس به آیات خدا کافر شود [بداند که] خدا حسابرسی سریع است».

در تفسیر این آیه آمده:

«قال الباقر (علیه السلام): إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللهِ الْإِسْلامُ قَالَ: التَّسْلِیمُ لِعلی بن ابی طالب (علیه السلام)بِالْوَلَایَهِ؛(١)

امام باقر (علیه السلام)می فرمایند: إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ الله الْإِسْلامُ؛ اسلام، تسلیمِ ولایت حضرت علی (علیه السلام) بودن است».

در آیه ٨٥ سوره آل عمران خداوند متعال به صراحت فرموده است هر کس غیر از اسلام دینی را قبول کند از او پدیرفته نیست و از جمله زیانکاران است:

«وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلَامِ دِینًا فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ؛(٢)

و هر که جز اسلام، دینی طلب کند هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است».

«قال الصّادق (علیه السلام): فِی قَوْلِهِ تَعَالَی وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ فَقَال غَیْرَ التَّسْلِیمِ لِوَلَایَتِنَا؛(۳)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: منظور از وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرین؛ یعنی هر کس تسلیم به ولایت ما نباشد».

۲) «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِي وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دِینًا؛(٤)

امروز [با نصبِ علی بن ابی طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم».

نکته: اکمال و اتمام دین و رضایت خدا از دین، ولایت امیرالمومنین (علیه السلام)است.

ص: ۱۷۰

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص: ۳٤۱؛ مناقب آل أبي طالب (علیهم السلام) (لابن شهرآشوب)، ج ۳، ص: ۹۵

۲- . آل عمران، ۸۵

۳- . مناقب آل أبي طالب (علیهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ٤، ص: ۲۸۳؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۳، ص: ۳۵۸(

٤- . مائده، ۳

۳) «فَمَا یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ؛(۱)

[ای انسان!] پس چه چیزی تو را بعد [از این همه دلایل] به تکذیب دین و [روز قیامت] وا می دارد؟»

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«الْبَاقِرُ (علیه السلام): إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)قُلْتُ: فَما یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ، قَالَ: الدِّینُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ؛(۲)

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: مراد از دین، امیرالمومنین (علیه السلام) است».

«قال الصّادق (علیه السلام) عَنْ أَبِی الرَّبِیعِ الشَّامِی عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی ... فَما یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ قَالَ: الدِّینُ وَلَایَة عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ؛(۳)

امام صادق (علیه السلام)می فرمایند: دین در آیه ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام)است».

«قال الصّادق (علیه السلام) :فَما یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ قَالَ: هُوَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ؛(٤)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: مراد از این آیه امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) است».

٤) «وَوَصَّی بِهَا إِبْرَاهِیمُ بَنِیهِ وَیَعْقُوبُ یَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَی لَکُمُ الدِّینَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛(٥)

و ابراهیم و یعقوب پسرانشان را به آیین اسلام سفارش کردند که ای پسران من! یقیناً خدا این دین را برای شما برگزیده، پس شما باید جز در حالی که مسلمان باشید نمیرید».

تفسیر این آیه چنین آمده است:

«وَ عَنْهُ[الْبَاقِرُ] (علیه السلام)فِي قَوْلِهِ: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی لَکُمُ الدِّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ لِوَلَایَةِ عَلِيٍّ ؛ (٦)

ص: ۱۷۱

۱- . تین،۷

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص: ۳٤۱

۳- . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص: ٤٥٦؛تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ۷۸۷؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٤، ص: ۱۰۵

٤- . بحرالعرفان، ج۱٦، ص۳۵۳

۵- . بقره،۱۳۲

٦- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص: ۳٤۱

امام باقر (علیه السلام)درباره ی آیه ی: «وَ وَصّی بِها إِبْراهیمُ بَنیهِ وَ یَعْقُوبُ یا بَنِیَّ إِنَّ اللّهَ اصْطَفی لَکُمُ الدِّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» فرمود: یعنی به ولایت علی (علیه السلام) وصیّت کرد».

۵) «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ وَإِنَّ الدِّینَ لَوَاقِعٌ؛(۱)

که بی تردید آنچه را [از اوضاع و احوال روز جزا] به شما وعده می دهند راست و یقینی است و قطعاً [روز] جزا واقع خواهد شد».

تفسیر این آیه شریفه:

«الْبَاقِرُ وَ الصَّادِقُ (علیه السلام) فِي قَوْلِهِ تَعَالَی إِنَّما تُوعَدُونَ لَصادِقٌ وَ إِنَّ الدِّینَ لَواقِعٌ قَالا الدِّینُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛(۲)

امام باقر و امام صادق (علیهما السلام)می فرمایند: مراد از دین در این آیه علی بن ابی طالب (علیه السلام) است».

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (علیه السلام) یَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ إِنَّما تُوعَدُونَ لَصادِقٌ یَعْنِي فِي عَلِيٍّ (علیه السلام) وَ إِنَّ الدِّینَ لَواقِعٌ یَعْنِي عَلِیّاً وَ عَلِيٌّ هُوَ الدِّینُ؛(۳)

امام باقر می فرمایند: إِنَّمَا تُوعَدُونَ لصَادِقٌ؛ درباره ی حضرت علی (علیه السلام) می باشد و إِنَّ الدِّینَ لواقِعٌ؛ یعنی حضرت علی واقعیّت دارد و حضرت علی همان دین است».

٦) «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛(٤)

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پایبند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچگونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار؛ ولی بیشتر مردم معرفت و دانش [به این حقیقت اصیل] ندارند».

در تفسیر این آیه آمده است:

١- . ذاریات، ٥و٦

٢- . مناقب آل أبي طالب (علیهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ٣، ص: ٩٥

٣- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٣٥، ص: ٣٥١

٤- . روم، ٣٠

«قال الباقر (علیه السلام): عَن أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (علیه السلام)فِی قَوْلِهِ فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً قَالَ الْوَلَایَهُ؛(١)

ابوبصیر نقل می کند: امام باقر (علیه السلام)در مورد این کلام خداوند متعال: فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا، فرمود: «منظور از دین، ولایت است».

«قال الباقر (علیه السلام): فِطْرَتَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها قَالَ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام)إِلَی هَاهُنَا التَّوْحِیدُ؛(۲)

امام باقر می فرمایند: آن حضرت در معنی آیه: فِطْرَةَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا فرمود: «لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، علیّ أمیرالمؤمنین ولیّ الله است و توحید تا همین جاست».

۷) «أَرَأَیْتَ الَّذِي یُکَذِّبُ بِالدِّینِ؛(۳)

آیا کسی که همواره روز جزا را انکار می کند دیدی؟»

در تفسیر این آیه چنین آمده است:

«عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ فِی قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ أَ رَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ قَالَ بِوَلَایَه أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام)؛(٤)

امام رضا (علیه السلام)از پدران بزرگوارش (علیه السلام)روایت کرده است که ایشان درباره ی کلام خداوند عزّوجلّ: أَرَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ فرمود: «یعنی به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)».

در نتیجه دین، امیرالمومنین (علیه السلام) است. کسی که به دین هویت می بخشد امیر عوالم علی (علیه السلام) است. معنا دهنده و معنا کننده دین، ایشان است؛ آن هم دین خداوند عالم، این نکته خیلی مهم است. از خدایی حرف می زنیم که خالق کل هستی است. هر آن کسی که بخواهد به وادی دین وارد شود باید متمسک به حقیقت دین شود.

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳، ص: ۲۷۷

٢- . تفسير القمي، ج ٢، ص: ١٥٥

٣- . ماعون،١

٤- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٣، ص: ٣٦٧

بررسی واژه «القویم»

«القویم» یعنی استوار و محکم بدون این که به طرف چپ و راست متمایل شود، بدون این که ضعف پیدا کند، بدون این که گناه یا حتی ترک اَولی کند این معنای «القویم» است. «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دِينَ اللَّهِ الْقَوِيمَ» در این عبارت «القویم» صفت «دین» است، دین الله که القَویم می باشد. الف و لام در «القویم» معرفه است، دین با وصل شدن به الله کسب تعریف کرده و معرفه شده است؛ لذا صفاتش هم معرفه است. لذا معنا می شود سلام بر تو ای دین خدا که محکم و استوار هستی. اگر کسی چشم بر هم زدنی از این دین فاصله بگیرد به کفر و شرک گرویده است. این مایه مباهات و افتخار شیعه است که امامش توحید محض است که در تمام طول عمر شریفش و حتی در پرونده اش چشم بر هم زدنی از یاد خدا غافل نشده است «اللهُمُ إنُی أسئلک برُوحِ وَلیِکَ عَلی إبنَ أبی طالِب (علیه السلام) الذی ما أشرَکَ بالله طَرفَة عَین». کسی که ممسوس در ذات حضرت احدیت است. آری! کسی که ما را به الله می رساند علیست.

ص: ١٧٤

ص: ١٧٥

«وَ صِراطَهُ الْمُسْتَقِيمَ»

«و راه راست خداوند»

تعریف واژه «صراط»

«الصِّرَاط»: یعنی راه مستقیم. برای «راه» واژه های متعدّدی چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع در قرآن و در زبان عربی وجود دارد مانند «سبیل و سبل»، «طریق و طرق»، «منهاج و مناهج»، «مورد و موارد»، «مسلک و مسالک»، «معبر و معابر»، «مذهب و مذاهب»، «شرع و شوارع». تنها واژه ای که در این معنی مفرد است و جمع ندارد «صراط» است که اگر با صفتی یا اضافه ای بکار نرود در معنی ملازم بودن راه خیر است و سی و چند بار در قرآن ذکر شده، ٣٤ بار با صفت «مستقیم» و «عزیز» و «حمید» و «انعمت علیهم» توصیف شده است و تنها یک بار با واژه «جحیم». از جمع معانی آیات می فهمیم «صراط» یک راه بیش نیست که یا پایانش خیر است و مستقیما به رضوان خداوند متعال می رسد و یا راه مستقیمی است که به سوی دوزخ راهبری می کند، راه مستقیم هم همان است.(١)

در تعریف دیگری آمده است: صراط را با «صاد» و «سین» خوانده اند و هر دو به یک معنی است. «سرط» در اصل به معنی بلعیدن است «سرطه سرطا:ابتلعه». مجمع در علت

١- . مفردات الفاظ قرآن، ج ٢، ص: ٣٩٥

تسمیه راه به صراط فرموده که: راه، رهگذر را بلع می کند. در اقرب گوید: راه رونده در آن غایب می شود مثل لقمه در شکم. در خاتمه، قول مجمع که آن را راه آشکار وسیع گفته به واقع نزدیک تر است از قول راغب که راه راست گفته زیرا در بیشتر آیات وصف مستقیم با صراط ذکر شده و تأسیس از تأکید بهتر است و اگر مثل صحاح و غیره مطلق طریق بگوئیم با سبیل و طریق تقریبا مترادف می شود و اصل عدم آنست.(١)

تفاوت «صراط»، «سبیل» و «طریق»

هر سه به معنای راه می باشند اما هر یک ویژگی های خاصی دارند که آنها را بیان می کنیم:

«طریق»

«الطَّرِیق»: راهی که با پا پیموده و زده می شود. گفت: «طَرِیقاً فِي الْبَحْرِ(۲)» و از این معنی واژه «طریق» برای هر روشی که انسان در کاری خوب یا ناپسند در پیش می گیرد استعاره شده است، در آیه گفت: (وَ یَذْهَبا بِطَرِیقَتِکُمُ الْمُثْلی (۳)؛ آئین و روش نیکوی شما را از بین می برند». «طَرِیقَة من النّخل» ردیف طولانی درختان خرما است که تشبیهی است به ادامه یافتن راه.(٤)

«طریق» به معنای وسیله و یا واسطه نیز می باشد: «نَالَ الشَّی ءَ عَنْ طریق فُلان»؛ به وسیله فلانی به چیزی نایل شد: «وَصَلَ الَیهِ بطَریق الوِراثَة؛ آن چیز از راه وراثت به او رسید».(٥)

«طریق» به معنی راه حق و دین نیز بکار می رود مثلا: «یَهْدِي إِلَی الْحَقِّ وَ إِلی طَرِیقٍ مُسْتَقِیمٍ(٦)» و آن مذکر و مؤنث هر دو بکار می رود.

«طریقه»: به معنی مذهب و حالت و غیره است «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّرِیقَةِ لَأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً؛(۷) و اگر جنّ و انس در طریقه حق پایدار می بودند با آب فراوان آبشان می دادیم». ظاهرا مراد آن

۱- . قاموس قرآن، ج ٤، ص: ۱۲۳

۲- . طه،۷۷

۳- . همان،٦۳

٤- . مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص: ٤۸۰

٥- . فرهنگ ابجدي، متن، ص: ٥۷۹

٦- . احقاف،٣٠

٧- . جنّ،١٦

است که آن ها را در دنیا وسعت و راحتی می دادیم مثل «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ(١)»، «إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْماً(٢)» امثل به معنی افضل است گوئی مراد از طریقه، رأی و نظر است یعنی: آن که در رأی از دیگران برتر است می گوید درنگ نکردید مگر یک روز. ایضا آیه «وَ يَذْهَبا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلی(٣)» یعنی موسی و هارون مي خواهند طریقه و راه و روش بهتر شما را از بین ببرند. مُثْلَی مؤنّث امْثَل بمعنی افضل است.(٤)

«طرائق»: جمع طریقه چنانکه طرق (بر وزن عنق) جمع طریق می باشد و آن دو بار در قرآن آمده است «وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِكَ كُنَّا طَرائِقَ قِدَداً(٥)» ظاهرا مراد از طرائق، مذاهب و احوال است و در آن «ذوی» مقدّر است «قدد» جمع قدّه بمعنی قطع می باشد یعنی تکّه تکّه و مختلف. معنی آیه چنین است: بعضی از ما صالحان و بعضی پائین تر از آن ها و دارای مذاهب مختلف هستیم. «وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرائِقَ وَ ما كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غافِلِينَ(٦)» این آیه نظیر آیه ذیل است «وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً(٧)» طرائق را آسمان های هفتگانه گفته اند که بعضی بالای بعضی است. در مجمع فرموده هر سماء طریقه است و علت این تسمیه تطارق یعنی بعضی بالای بعضی بودن است. المیزان طرائق را جمع طریقه و آن را به معنی راه گرفته و فرموده آسمان های هفتگانه محل مرور امر نازل از پیش خدا به زمین است چنانکه فرموده:

«يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ(٨)» و فرموده: «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ(٩)». آسمان ها راه صعود اعمال و نزول و عروج ملائکه است چنانکه فرموده: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ...(١٠)» و

١- . اعراف،٩٦

۲- . طه، ۱۰٤

۳- . همان،٦۳

٤- . قاموس قرآن، ج ٤، ص: ۲۱۰

٥- . جنّ،۱۱

٦- . مؤمنون،۱۷

۷- . نباء،۱۲

۸- . طلاق،۱۲

۹- . سجده،٥

۱۰- . فاطر،۱۰

فرموده: «وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ(۱)».با این طریق تناسب ذیل آیه با صدر آن روشن می شود. بیان المیزان در نوبت خود کامل و جامع است و می شود اضافه کرد: آسمان ها راه عبور نور خورشید و اشّعه کیهانی و غیره است که پیوسته به سوی زمین سرازیراند ولی اشکال در این است که طرائق جمع طریقه است نه طرق چنانکه المیزان نیز متذکر است و آن در قرآن به معنی راه معمولی نیامده بلکه در مذهب و حالت بکار رفته است.(۲)

با توجه به معانی فوق و آنچه که در کتاب مفردات الفاظ قرآن آمده است به نظر می رسد این معنا که طریق به معنای راهی باشد که صرفاً وسیله ای برای رساندن باشد به حقیقت نزدیک تر است. حال این راه ها چه مجازی و چه حقیقی، تفاوتی نمی کند بلکه صرفاً مراد در این جا همان وسیله است که لاجرم طی کننده راه را به مقصد می رساند اعم از این که آن مقصد بد یا خوب، زمینی و یا آسمانی باشد.

«سبیل»

«سبیل» به معنای راه است اعم از هر گونه راهی؛ چه راه ضلالت باشد چه راه هدایت باشد و یا راه معمولی.(۳) راغب اصفهانی در تعریف «سبیل» آورده ست: راهی است نرم که سهل گذر و هموار باشد.(٤)

واژه «سبیل» برای هر چیزی که به وسیله آن به چیز دیگری، چه خیر باشد یا شر رسیده می شود به کار می رود.(٥) «سبیل»: راه. اعم از آنکه راه هدایت باشد مثل «فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ(٦)» و یا راه معمولی مثل «وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ»(٧)و یا راه ضلالت، سبیل مذکّر و مؤنّث هر دو آمده است مثل «قُلْ هذِهِ سَبِیلِي أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ(٨)» که مؤنّث بکار رفته است در اقرب به دو گونه بودن آن تصریح کرده است «وَ لِتَسْتَبِینَ سَبِیلُ الْمُجْرِمِینَ(٩)» که سبیل

۱- . مریم، ٦٤

۲- . قاموس قرآن، ج ٤، ص: ۲۱۱

۳- . همان، ج ۳، ص ۲۲٤

٤- . مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۰

٥- . همان، ج ۲، ص: ۱۸۱

٦- . بقره، ۱۰۸

۷- . همان، ۱۷۷

۸- . یوسف، ۱۰۸

۹- . انعام، ٥٥

فاعل تستبین است. همچنین «وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَها عِوَجاً (۱)» که ضمیرش مؤنث است. گاهی از سبیل تعدّی و تجاوز قصد می شود که در واقع راه تجاوز است مثل «فَأُولئِكَ ما عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ(۲)» «فَما جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (۳)».(٤)ابن

السَّبِیلِ کسی است که از وطنش دور مانده و جز (راه) معرّفی ندارد و در «ابن» گذشت.

«سُبُل» جمع «سبیل» است مثل «فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا(۵)»، «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ(٦)». «سَبِيلُ اللّه»: هر راهی است که رضای خدا در آن باشد مثل قتل فی سبیل اللّه و انفاق فی سبیل اللّه، هجرت فی سبیل اللّه چنانکه «فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ(۷)» و «سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ(۸)». در قرآن کریم نیز سبیل در معانی گفته شده به کار رفته است که به تعدادی از آنها اشاره می شود.

سبیل به معنای مطلق راه

۱. راه سفر: «وَ لا جُنُباً إِلاَّ عابِرِی سَبِیل؛(۹) و همچنین هنگامی که جنب هستید، مگر این که مسافر باشید».

۲. راه راست: «وَ مَنْ يتَبَدَّلِ الْكفْرَ بالْإِيمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبيل؛(۱۰)و کسی که کفر را به جای ایمان اختیار کند، تحقیقاً راه راست را گم کرده است».

راه حل مشکل، راه چاره و نجات: «فَأَمْسكوهُنَّ فِی الْبُيوتِ حَتَّى يتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبيلاً؛(۱۱) اگر گواهی دادند آنان (زنان) را در خانه های(خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا این که خداوند راهی برای آن ها قرار دهد».

۱- . اعراف،۸٦

۲- . شوری،٤۱

۳- . نساء، ۹۰

٤- . قاموس قرآن، ج ۳، ص: ۲۲٤

٥- . نحل،٦۹

٦- . مائده، ۱٦

۷- . نساء،۷٦

۸- . انعام، ٥٥

۹- . نساء،٤۳

۱۰- . بقره، ۱۰۸

۱۱- . نساء، ۱٥

۳. گناه، عقوبت و سرزنش: «ما عَلَی الْمُحْسنِینَ مِنْ سَبیل؛(۱) بر نیکوکاران [معذور] هیچ مؤاخذه و سرزنشی نیست».

٤. راه مؤمنان: «وَ مَنْ یشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْد ما تَبَینَ لَهُ الْهُدی وَ یتَّبِعْ غَیرَ سَبیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِیرا؛(۲) و هر کس بعد از آنکه [راه] هدایت برایش روشن و آشکار شد با پیامبر مخالفت و دشمنی کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید او را به همان سو که رو کرده واگذاریم و به دوزخ در آوریم و آن بد بازگشت گاهی است».

٥. راه و رفتار گناهکاران: «وَ کذلِک نُفَصِّلُ الآیاتِ وَ لِتَسْتَبینَ سَبیلُ الْمُجْرِمِین؛(۳)و این گونه آیات را بیان می کنیم تا [حق روشن شود و] راه و رسم گناهکاران آشکار گردد».

٦. راهی میان حق و باطل: «إِنَّ الَّذینَ یکفُرُونَ باللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یریدُونَ أَنْ یفَرِّقُوا بَینَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یقُولُونَ نُؤْمِنُ ببَعْضٍ وَ نَکفُرُ ببَعْضٍ وَ یریدُونَ أَنْ یتَّخِذُوا بَینَ ذلِک سَبیلاً ؛(٤)

بی تردید کسانی که به خدا و پیامبرانش کافر می شوند و می خواهند میان خدا و پیامبرانش [با ایمان آوردن به خدا و کفرورزی به پیامبران] جدایی اندازند و می گویند: به بعضی ایمان می آوریم و به برخی کافر می شویم و می خواهند میان کفر و ایمان راهی [خاص] برگزینند [سبک مغز و بی شعورند]».

۷. مال، زاد و توشه و صحت و توانایی: «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاس حِجُّ الْبَيتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيهِ سَبيلا(۵)؛ و خدا را حقّی ثابت و لازم بر عهده مردم است که [برای ادای مناسک حج] آهنگ آن خانه کنند».

جمع بندی

هر چند این واژه ها به معنای راه می باشند و از نظر معنا به هم نزدیک اند اما تفاوت هایی نیز با یکدیگر دارند که در تفاسیر، ذیل هر یک از آن ها توضیحات مبسوطی ارائه شده است. در این جا به اختصار به برخی از تفاوت های مهم اشاره می کنیم.

الف) در قرآن کریم واژه «صراط» صرفاً به صورت مفرد آمده است و جمع ندارد اما واژه های «سبیل» و «طریق» هر دو به صورت جمع نیز وارد شده است. جمع «سبیل»،

۱- . توبه،۹۱

۲- . نساء، ۱۱۵

۳- . انعام،۵۵

٤- . نساء،۱۵۰

۵- . آل عمران،۹۷

«سُبُل» است: «ثُمَّ کلِی مِنْ کلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُکی سُبُلَ رَبِّک ذُلُلا(۱)؛ آن گاه از همه محصولات و میوه ها بخور، پس در راه های پروردگارت که برای تو هموار شده [به سوی کندو] برو».

واژه «طریق» نیز به صورت جمع که «طرائق» می باشد، آمده است: «وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَکمْ سَبْعَ طَرائِق(۲)؛ و بی تردید بالای سرتان هفت آسمان [که هر یک بر فراز دیگری است] آفریدیم».

ب) «سبیل» هم در راه خیر و هدایت و هم در راه شرّ به کار رفته است و با شرک و ضلالت جمع می شود. «طریق» نیز در اعم از راه خوب و بد استعمال شده است. اما واژه «صراط» فقط در خیر به کار رفته و هرگز با ضلالت و شرک جمع نمی شود. از آیه شریفه: «وَ ما یؤْمِنُ أَکثَرُهُمْ باللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکونَ (۳)؛ و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند مگر آن که [برای او] شریک قرار می دهند» برمی آید که یک مرحله از شرک (که همان ضلالت باشد)، با ایمان (که عبارت است از یکی از سبیل ها) جمع می شود و این خود فرق دیگری میان سبیل و صراط است که سبیل با شرک جمع می شود ولی صراط مستقیم با ضلالت و شرک جمع نمی شود.(٤)

ج) «سبیل و طریق» برای راه های گوناگون و کوچک است اما «صراط» بزرگ راهی است که راه های کوچک بدان ختم می شود. بنابراین، «صراط» تنها یک راه است و سرِّ آن هم این است صراط به خداوند استناد دارد و راه مستقیم الهی تنها یک راه بیشتر نیست.

نقطه مقابل صراط حق

در مقابل صراط حق، ضلالت است. تعریف «الضَّلَال»: عدول و انحراف از راه مستقیم، نقطه مقابلش «هدایة» است. خدای تعالی گوید:

«فَمَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها؛(٥)

پس هر که هدایت یابد، فقط به سود خود هدایت می یابد و هر که گمراه گردد، فقط به زیان خود گمراه می شود».

۱- . نحل، ٦٩

۲- . مؤمنون، ۱۷

۳- . یوسف، ۱۰٦

٤- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۲ - ۳۳

٥- . یونس،۱۰۸

واژه «ضَلَال» برای هر عدول و انحرافی از راه مستقیم خواه عمدی یا سهوی و کم یا زیاد گفته می شود.(۱)

در نتیجه هر کس که به غیر ولایت امیرالمومنین (علیه السلام)که صراط مستقیم است متمسک شود در ضلالت و گمراهی فرو می رود که آیات و روایاتی که دلالت می کنند صراط مستقیم امیرالمومنین (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند در ادامه به آن ها اشاره خواهد شد.

صراط علی از رموز حروف مقطعه قرآن

یکی از اسرار حروف مقطعه قرآن کریم آن است که بعد از جمع آنان و حذف حروف تکراری می توان این جمله را استخراج کرد: « صراط علی حق نمسکه» یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) راه حق خدا است باید به دامان ایشان چنگ زد و توسل جست؛ چنانچه ائمه معصومین (علیهم السلام)فرموده اند که اگر حروف مقطع قرآن را با هم جمع نمایند و حروف تکراری را حذف کنند این جمله بدست می آید: «صراط علی حق نمسکه». (۲)

مفسران اختلاف بسیاری در خصوص حروف مقطعه قرآنی کرده اند و هر کس موافق رأی و میل خود تأویلی اظهار کرده است ولی از احادیث اهل بیت (علیهم السلام) استفاده می شود که این

حروف از اسرار مخفی الهی است که حق تعالی به علم کامل خود آن ها را در اول سوره ها اختیار کرده تا راز و سری باشد میان او و حبیبش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و به غیر از راسخین در علم که ذریه طیبین آن حضرت اند احدی راه به حقیقت آن ها نبرده و نمی برد. پس در این مقام باید به کلام معجزه آسای ایشان اعتماد کرد و اختلافی که در این باب از احادیث ایشان دیده می شود آن را رجوع به علم تام ایشان باید نمود. در تفسیر مجمع البیان از امیرالمؤمنین (علیه السلام)روایت شده: برای هر کتابی خلاصه ای است و خلاصه قرآن کریم حروف مقطعه آن است.(۳)

۱- . مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص: ٤٦٠

۲- . تفسير الصافي، ج ۱، ص: ۹۱؛سفينة البحار، ج ۵، ص: ۹۹؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۸۸، ص: ۱۱؛تفسير ولائي قرآن كريم در اثبات ولايت اميرالمؤمنين (عليه السلام)، ج۱ص۳٦

۳- . تفسير ولائي قرآن كريم در اثبات ولايت اميرالمؤمنين (عليه السلام)،ج۱ ص ٦٥

مرحوم فیض کاشانی مجموع حروف مقطعه را بعد از حذف مکررات عبارت «صراطُ علی حق نمسکه» «راه علی حق است به آن تمسک می جوئیم» بدست آورده(۱) که این حروف را حروف نورانی نام گذاشته اند و گفته اند که این حروف دارای آثار و خواص بسیار است.

صراط مستقیم در آیات و روایات

آیاتی در قرآن کریم آمده است که صراحتا اشاره به صراط مستقیم کرده است؛ وقتی به روایات ذیل این آیات رجوع می کنیم به صراحت می بینیم که مراد از صراط مستقیم امیرالمومنین (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشد:

۱. «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛(۲)

ما را به راه راست هدایت فرما».

در تفسیر این آیه شریفه چنین آمده است:

«وَ رُوِیَ عَن ألرّضا (علیه السلام)أَنَّهُ سُئِلَ أَیْنَ ذُکِرَ عَلِیٌّ (علیه السلام)فِی أُمِّ الْکِتَابِ فَقَالَ فِی قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ هُوَ عَلِیٌّ (علیه السلام)؛(۳)

از امام رضا (علیه السلام)سؤال شد: «در کجای امّ الکتاب، علی (علیه السلام)ذکر شده است»؟ فرمود: «در این آیه: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمسْتَقِیمَ، که منظور علی (علیه السلام)است».

«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام)أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِیمُ وَ عُرْوَتُهُ الْوُثْقَی الَّتِی لَا انْفِصامَ لَها؛(٤)

امیرالمؤمنین (علیه السلام)فرموند: همانا من راه و صراط مستقیم خدا هستم و ریسمان محکم الهی هستم که هرگز گسسته نخواهد شد».

«عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عن أبی عبدالله (علیه السلام)فی قوله ... اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ قَالَ: الطَّرِیقَ وَ مَعْرِفَه الْإِمَام؛(٥)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ؛ راه، همان امیرمؤمنان علی (علیه السلام)و شناخت امام است».

ص: ۱۸٤

۱- . تفسیر صافی، ج۱ ص۹۱

۲- . حمد،٦

۳- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۳، ص: ۲۱۱

٤- . همان، ج ۸، ص: ۷۰

٥- . تفسير القمي، ج ۱، ص: ۲۸

«عن داود بن فرقد عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» يعني أمير المؤمنين؛(۱)

امام صادق (عليه السلام) می فرمايند: مراد از صراط مستقيم در اين آيه اميرالمومنين (عليه السلام) است».

مفضل بن عمر از حضرت امام صادق (عليه السلام)معنای صراط را سؤال نمود، حضرت فرمود:

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اقْتَدَى بِهُدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛(۲)

صراط عبارت از راهی است بسوی معرفت پروردگار و اين راه دوتاست؛ يکی راه دنيا و ديگری راه آخرت. اما راه دنيا شناختن و معرفت امام است که بر هر کس واجب است در دنيا امام خود را شناخته و اطاعت او را نمايد و او را پيشوای خود دانسته و به راهنمايی آن ها از صراطی که پل جهنم است به خوبی عبور کند و هر که در دنيا امام زمان(عجل الله تعالی فرجه الشريف) خود را نشناسد قدم هايش در صراط بلغزد و به جهنم واصل گردد. هر کس در دنيا از صراط دنيا به درستی رد شود يعنی امام خود را بشناسد و او را اطاعت کند در آخرت نيز از پل آخرت به آسانی می گذرد و کسی که در دنيا امام خود را نشناسد در آخرت هم قدمش بر پل آخرت می لغزد و به درون جهنم سقوط می کند».

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) نَحْنُ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ نَحْنُ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى خَلْقِه؛(۳)

امام باقر (علیه السلام)می فرمایند: ما راه روشن و صراط مستقیم به سوی خدای عزّوجلّ هستیم، ما نعمت خدا بر خلقیم».

«عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام)قَالَ: لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ حُجَّتِهِ حِجَابٌ فَلَا لِلَّهِ دُونَ حُجَّتِهِ سِتْرٌ نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ نَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ نَحْنُ تَرَاجِمَةُ وَحْيِهِ وَ نَحْنُ أَرْكَانُ تَوْحِيدِهِ وَ نَحْنُ مَوْضِعُ سِرِّهِ؛(٤)

ص: ۱۸۵

۱- . تفسير العياشي، ج ۱، ص: ٢٤

۲- . معاني الأخبار، النص، ص: ۳۲؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۸، ص: ٦٦

۳- . كمال الدين و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۲۰٦

٤- . معاني الأخبار، النص، ص: ۳۵؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٤، ص: ۱۲

امام سجاد (علیه السلام)فرمودند: بین خدا و بین حجت خدا حجابی نیست و خدا از حجت خود در پس پرده و حجاب نیست. ماییم ابواب خدا و ماییم صراط مستقیم و ماییم مخزن علم او و ماییم زبان و مترجم های وحی او و ماییم ارکان توحیدش و ماییم گنجینه اسرارش».

بررسی سوره حمد

در سوره حمد اشاره به صراط مستقیم شده که از خداوند متعال می خواهیم ما را بر آن صراط قرار دهد و در ادامه از او می خواهیم که ما در زمره افرادی که مورد غضبش قرار گرفته اند قرار نگیریم و نیز از گمراهان نباشیم.

نکته جالب این جاست که نقطه مقابل صراط مستقیم، گمراهی و غضب خداست و کسی که بر سر صراط مستقیم خداوند نشسته تا کسی به آن متمسک نشود شخص شیطان است که اعوان و انصار او همین ماموریت را بر عهده دارند و به بهترین نحو ممکن در این امر موفق بوده اند:

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ؛(۱)

گفت: به سبب این که مرا به بیراهه و گمراهی انداختی، یقیناً بر سر راه راست تو [که رهروانش را به سعادت ابدی می رساند] در کمین آنان خواهم نشست».

در تفسیر این آیه آمده است:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: الصِّرَاطُ الَّذِي قَالَ إِبْلِيسُ لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ الآيَةَ هُوَ عَلِيٌّ (علیه السلام)؛ (۲)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: منظور از صراطی که ابلیس گفت: لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ المُسْتَقِيمَ، ثُمَّ لآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِم؛ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است».

چه کسانی مورد غضب خداوند واقع می شوند؟

کسانی مورد غضب خداوند واقع می شوند که در مقابل صراط مستقیم او قرار گرفته و در حال پیکار با او هستند. در این آیه شریفه به صراحت اشاره نشده که مراد از «مغضوب علیهم» چه افراد یا چه گروهی هستند اما در برخی از آیات صراحتا به آنان اشاره شده است؛

۱- . اعراف،۱۶

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۰، ص: ۲۲۰

لذا برای پی بردن به اینکه مراد از این آیه چه کسانی هستند به سراغ ثقلین (آیات و روایات) می رویم:

«قال أمیرالمؤمنین (علیه السلام): وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ فَأولَئِکَ اليَهُودُ؛(۱)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: امّا غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ؛ اینان یهودیان هستند».

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ الْمَغْضُوبُ عَلَيْهِمْ النُّصَّابُ وَ الضَّالِّينَ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى؛(۲)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ؛ ناصبیان هستند».

«قال أَمِيرُ الْمُؤْمِنِين (علیه السلام): وَ أَمَّا قَوْلُهُ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ فَأُولَئِكَ الْيَهُودُ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً فَغَضِبَ عَلَيْهِمْ فَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنازِيرَ فَنَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ لَا يَغْضَبَ عَلَيْنَا كَمَا غَضِبَ عَلَيْهِمْ؛(۳)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ؛ یهودیان هستند که نعمت خدا را به کفر تبدیل نمودند، خداوند بر آن ها خشم گرفت که به صورت میمون و خوک درآمدند ما درخواست می کنیم از خدا که به ما خشم نگیرد چنانچه بر آن ها خشم گرفت».

«عَنِ الرِّضَا (علیه السلام)قَال: غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ اسْتِعَاذَه مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُعَانِدِينَ الْكَافِرِينَ الْمُسْتَخِفِّينَ بِهِ وَ بِأَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ؛(٤)

امام رضا (علیه السلام) می فرمایند: غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ؛ و این پناه جستن و استمداد بنده برای بیزاری اوست از این که جزء معاندان و کافران باشد و عظمت و قدرت و اراده ی الهی را کوچک انگارد و امر و نهی و فرمان های او را ناچیز شمارد».

«الْبَاقِرَانِ (علیهم السلام): المَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الشُّكَّاكِ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ إِمَامَهْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِين؛(٥)

امام باقر و صادق (علیهما السلام)می فرمایند: المَغضُوبِ عَلَیهِمْ؛ یهودیان و نصرانی ها هستند و شک کنندگانی هستند که امیرمؤمنان (علیه السلام)را نمی شناسند».

ص: ۱۸۷

۱- . إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي)، ج ۲، ص: ۳٦٦؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۱۰، ص: ٦۱

۲- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۸۹، ص: ۲۳۰

۳- . همان، ج ۸۹، ص: ۲٦۰

٤- . من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۳۱۰؛عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج ۲، ص: ۱۰۷

٥- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳٥، ص: ۳٦٥

«وَ مِنْهُ عَنْ رَجُلٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ رَفَعَهُ فِي قَوْلِهِ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ غَيْرِ الضَّالِّينَ قَالَ هَكَذَا نَزَلَتْ وَ قَالَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ النُّصَّابُ وَ الضَّالِّينَ الشُّكَّاكُ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ الْإِمَامَ»(۱).

مراد از "فلان و فلان و فلان" در روایت فوق غاصبین حق امیرالمومنین (علیه السلام) می باشد.

مغضوبین در قرآن کریم

در برخی از آیات نورانی قرآن کریم به افراد یا گروهایی اشاره شده که مورد غضب خداوند متعال واقع شدند و نیز با سیره و روش خود در مقابل صراط مستقیم خداوند قرار گرفتند که به برخی از آنان اشاره می کنیم:

الف) گوساله و سامری:

۱. «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي؛(۲)

پس موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قومش بازگشت، گفت: ای قوم من! آیا پروردگارتان به شما [درباره نزول تورات] وعده ای نیکو نداد؟ آیا زمان آن وعده بر شما طولانی آمد یا خواستید که خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که با وعده من مخالفت کردید؟!»

۲. «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛(۳)

و هنگامی که موسی [پس از آگاهی از آن پیش آمد خطرناک] خشمگین و بسیار اندوهناک به سوی قومش بازگشت، گفت: پس از من بد جانشینانی برایم بودید، آیا [با پرستش گوساله] بر فرمان پروردگارتان [که در تورات آمده] پیشی گرفتید [و صبر نکردید تا من بیایم و فرمان خدا را به شما ابلاغ کنم؟] و الواح را افکند و سر برادرش را گرفت [و با خشم] او را به سوی خود می کشید. [هارون] گفت: ای فرزند مادرم! این گروه مرا ناتوان و زبون

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۸۲، ص: ۲۳؛البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۱۱۷

۲- . طه،۸٦

۳- . اعراف، ۱۵۰

شمردند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند، پس مرا با مؤاخذه کردنم دشمنْ شاد مکن و [هم طراز] با گروه ستمکاران قرار مده».

در تفسیر این آیه آمده است:

«عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قَالَ: لَمَّا أُخْرِجَ بِعَلِیٍّ مُلَبَّباً وَقَفَ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِیِّ قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِی قَالَ فَخَرَجَتْ يَدٌ مِنْ قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْرِفُونَ أَنَّهَا يَدُهُ وَ صَوْتٌ يَعْرِفُونَ أَنَّهُ صَوْتُهُ نَحْوَ أَبِی بَكْرٍ يَا هَذَا «أَ كَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهْ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا(۱)».(۲)

عبدالله بن سلیمان گوید: امام صادق (علیه السلام)فرمود: زمانی که علی را [برای گرفتن بیعت] از منزل بیرون آوردند و کشان کشان [به مسجد] بردند، ایشان بالای قبر پیامبر ایستاد و فرمود: يا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ كَادُواْ يَقْتُلُونَنِی. در همان زمان دستی از قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خارج شد که همه فهمیدند که دست خود ایشان است و صدایی [شنیده شد] که همه فهمیدند که صدای ایشان است و رو به ابوبکر گفته شد: ای تو! آیا به آن که تو را از خاک سپس از نطفه آفرید، آن گاه تو را به صورت مردی درست و نیکو درآورد کافر شده ای؟»

«عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ مِنَ الْمَدِينَهْ ... وَ بَلَّغَ مَنْ حَجَّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهْ وَ أَهْلِ الْأَطْرَافِ وَ الْأَعْرَابِ سَبْعِينَ أَلْفَ إِنْسَانٍ أَوْ يَزِيدُونَ عَلَى نَحْوِ عَدَدِ أَصْحَابِ مُوسَى السَّبْعِينَ أَلْفَ الَّذِينَ أَخَذَ عَلَيْهِمْ بَيْعَهْ هَارُونَ فَنَكَثُوا وَ اتَّبَعُوا الْعِجْلَ وَ السَّامِرِیَ وَ كَذَلِكَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ الْبَيْعَهْ لِعَلِیٍّ بِالْخِلَافَهْ عَلَى عَدَدِ أَصْحَابِ مُوسَى فَنَكَثُوا الْبَيْعَهْ وَ اتَّبَعُوا الْعِجْلَ وَ السَّامِرِیَ سُنَّهْ بِسُنَّهْ وَ مِثْلًا بِمِثْلٍ؛(۳)

علقمة بن محمّد حضرمی نقل می کند: امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه هفتاد هزار نفر از اهالی مدینه و اطراف آن عازم مکّه شد و از مدینه خارج شدند مانند همان تعداد که حضرت موسی از آنان برای هارون بیعت گرفت و عهدشکنی کردند و در آخر از گاو و سامری تبعیّت نمودند و همه ی جماعت مسلمین در طول این سفر قدم به قدم از تمام

اعمال آن حضرت پیروی می کردند ولی عاقبت این بیعتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای

۱- . کهف، ۳۷

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۸، ص: ۲۲۰

۳- . الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص: ٥٦

خلافت علی از مسلمانان گرفت در نهایت شبیه به عهدشکنی قوم موسی در بیعت با هارون و تبعیّت از گاو و سامری گردید».

«ابوذر گفت: ولی (در سقیفه) گوساله آنان (ابو بکر) برای خود مقامی ادعا کرد و سامری آنان (عمر) و سه نفر همراهشان (سالم و ابو عبیدة و معاذ) شهادت دادند که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده اند که آن مطلب را فرموده است».(۱)

«پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «برادرم (امیرالمومنین)، نشنیدی دشمن خدا (عمربن خطاب) چه گفت؟! جبرئیل کمی قبل از این نزد من آمد و به من خبر داد که او سامری این امّت است و رفیقش (ابو بکر) گوساله آن است».(۲)

«جناب سلمان(رحمه الله) می گوید: علی (علیه السلام)فرمود: «همه مردم بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)مرتدّ شدند جز چهار نفر. مردم بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به منزله هارون و تابعینش و به منزله گوساله و تابعینش شدند. پس علی (علیه السلام)شبیه هارون و عتیق (لقب ابوبکر) شبیه گوساله و عمر شبیه سامری است».(۳)

ضابطه کلّی ولایت و برائت

ای عمار! هر کس موسی و هارون را دوست داشت و از دشمنان ایشان بیزاری جست از گوساله و سامری برائت جسته بود و هر کس گوساله و سامری را دوست داشت و از دشمنان آن ها بیزاری جست از موسی و هارون برائت جسته بود بدون آن که خودش بداند.

ای عمار! هر کس پیامبر و اهل بیتش را و مرا دوست بدارد و از دشمنم بیزاری بجوید از آن دو نفر (یعنی از ابو بکر و عمر) بیزاری جسته است و هر کس از دشمنان آن دو نفر بیزاری بجوید از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)بیزاری جسته است بدون آنکه خودش بداند. (منظور این نیست که برائت او از اهل بیت از روی جهل است، بلکه به این معنا که چنین شخصی نمی خواهد بفهمد که وقتی پیامبر و اهل بیتش (علیهم السلام)نسبت به ابو بکر و عمر در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند. ولایت هر یک به معنی برائت از دیگری است).(٤)

١- . أسرار آل محمد (علیهم السلام)/ ترجمه کتاب سلیم، ص: ٣٩٦

٢- . همان ، ص: ٥٧٥

٣- . همان ، ص: ٢٤٢

٤- . همان، ص: ٦٣٣

٣. «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ؛(١)

بی تردید کسانی که گوساله را [به پرستش] گرفتند به زودی خشمی سخت از پروردگارشان و خواری و ذلتی در زندگی دنیا به آنان خواهد رسید و این گونه دروغ بافان را کیفر می دهیم».

ب) فراریان از جنگ:

در قرآن کریم در مورد کسانی که از جنگ فرار می کنند چنین اشاره شده است:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ * وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَیِّزًا إِلَی فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ؛(۲)

ای اهل ایمان! هنگامی که با کافران در حالی که بر ضد شما لشکرکشی می کنند روبرو می شوید به آنان پشت نکنید [و نگریزید.] * و هر کس در آن موقعیت به آنان پشت کند [و بگریزد] سزاوار خشمی از سوی خدا شود و جایگاهش دوزخ است و دوزخ بازگشت گاه بدی است مگر [اینکه گریزش برای انتخاب محلی دیگر] جهت ادامه نبرد با دشمن یا پیوستن به گروهی [تازه نفس از مجاهدان برای حمله به دشمن] باشد».

نکته: هیچ شکی نیست که غاصبین حق امیرالمومنین (علیه السلام) از جنگ ها فرار می کردند که خودشان نیز به این فعل معترفند و در کتب و منابع اهل تسنن به آن اشاره شده است که جلوتر مفصلا به آن ها اشاره خواهیم کرد. در نتیجه کسی که این آیات بر او صدق کند مورد خشم و غضب خداوند متعال قرار می گیرد که غاصبین از این امر مستثنی نیستند.

ج) کشتن ائمه (علیهم السلام) و شیعیان:

به اعتقاد شیعیان قاتلین حضرات: امیرالمومنین (علیه السلام)، حضرت زهراء (علیها السلام)، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) از جمله افرادی هستند که اهل تسنن آنان را خلیفه و صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانند! اما از این حقیقت نمی توان فرار کرد که دست شان به خون ائمه (علیهم السلام)آغشته شده است. خداوند متعال در مورد کسانی که مومنی را از روی عمد بکشند در قرآن کریم چنین حکم فرموده است:

۱- . اعراف، ۱۵۲

۲- . انفال، ۱۵و۱۶

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا؛(۱)

و هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود و خدا بر او خشم گیرد و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده سازد».

امام باقر (علیه السلام)با اشاره به فضای تاریک و وحشت بار عصر معاویه می فرماید:

«وَ كَانَ عِظَمُ ذلِکَ وَ كِبَرُهُ زَمَنَ مُعاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ فَقُتِلَتْ شِيعَتُنا بِكُلِّ بَلْدَة وَ قُطِّعَتِ الاَيْدِى وَ الاَرْجُلُ عَلَى الظِّنَّةِ وَ كَانَ مَنْ يُذْكَرُ بِحُبِّنَا وَ الاِنْقِطاعِ إِلَيْنَا سُجِنَ أَوْ نُهِبَ مَالُهُ أَوْ هُدِّمَتْ دارُهُ؛(۲)

بیشترین و بزرگترین فشارها بر شیعیان در عصر معاویه، پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) بود. در آن زمان در هر شهری شیعیان ما کشته می شدند و دست ها و پاهایشان با اندک گمان و بهانه ای قطع می شد. شدّت سخت گیری به حدّی بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می کرد زندانی می شد و اموالش مصادره می گردید و یا خانه اش ویران می گشت».

در آن روزگار، معاویه فرمانداری کوفه را به «زیاد بن ابیه» سپرد؛ وی که شیعیان علی (علیه السلام) را به خوبی می شناخت به تعقیب آنان پرداخت و بسیاری از افراد سرشناس و مؤثّر از دوستان علی (علیه السلام)را به قتل رساند. شدت سخت گیری و جنایت «زیاد» را ابن ابی الحدید معتزلی این گونه ترسیم می کند:

«زیاد، شیعیان علی (علیه السلام)را زیر هر سنگ و کلوخی (در هر مکانی) یافت به قتل رساند؛ آن ها را دچار ترس و وحشت ساخت و دست و پای آنان را قطع کرد و چشم های آن ها را از حدقه بیرون آورد. آنان را به دار آویخت و گروهی از آنان را از سرزمین عراق آواره ساخت تا جایی که هیچ فرد سرشناسی از شیعیان در عراق نماند».(۳)

د) مرتدّین

«اِرْتِدادْ» خارج شدن و رویگردانی از دین اسلام است. مسلمان، رویگردان از اسلام را مُرتَد می نامند. ارتداد با انکار وجود خدا، حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، دین اسلام و امور ضروری دین مانند نماز و روزه و همچنین با توهین آشکار به مقدسات دینی مانند کعبه

ص: ۱۹۲

۱- . نساء،۹۳

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٤٤، ص: ٦٩؛شرح نهج البلاغة لابن أبي الحدید، ج ۱۱، ص: ٤٣

۳- . شرح نهج البلاغة لابن أبي الحدید، ج ۱۱، ص: ٤

محقق می شود. «مرتد» را به دو نوع مرتد «ملی» و مرتد «فطری» تقسیم کرده اند که هر یک احکام شرعی مخصوص خود را دارد. بنابر دیدگاه مشهور میان فقیهان، مجازات مرتد فطریِ مرد، مرگ است ولی به مرتد ملیِ مرد، فرصت توبه و بازگشت به دین داده می شود و در صورت عدم توبه کشته می شود. مرتد زن چه ملی و چه فطری کشته نمی شود اما تا زمانی که توبه نکند زندانی می شود. نجس بودن مرتد و جایز نبودن ازدواج با او از دیگر احکام ارتداد است. به باور برخی، علت وجود چنین مجازات هایی برای ارتداد، جلوگیری از سهل انگاری مسلمانان در دینداری و عدم تضعیف باورهای دینی توسط مخالفان اسلام است.

در نتیجه، تعریف مرتد به زبانی ساده چنین است: مرتد به افرادی گفته می شود که مسلمان بوده اند ولی بعداً از دین اسلام برگشته اند و ضروریات دین اسلام را (توحید، نبوت، امامت و...) انکار می کنند.

مرتد در قرآن:

«مَنْ كَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ إيمانِهِ إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإيمانِ وَ لكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ؛(۱)

کسانی که بعد از ایمانشان به خدا کافر شوند [مجازات می شوند] به جز آن ها که تحت فشار واقع شده اند درحالی که قلبشان با ایمان، آرام است آری، آن ها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند غضب خدا بر آن هاست و عذاب عظیمی در انتظارشان!»

این آیه شریفه حال مسلمانان را بیان می کند که گرفتار کفار شده اند. گروهی از آنان به جهت رهایی از شکنجه و در امان بودن از اذیت مشرکان به ظاهر از اسلام دست می کشند و نسبت به آن اظهار بیزاری می کنند. خداوند در مورد این گروه می فرماید: «قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإيمانِ»، در حالی که قلبشان با ایمان آرام است یعنی از باب تقیه کفر را (به ظاهر) قبول کرده اند در حالی در واقع ایمان به خدا دارند. اما گروه دیگری از مسلمانان حقیقتاً (نه از روی تقیه و تظاهر) دست از آیین اسلام برداشتند و به دین و آیین کفار ملحق شدند که این افراد مورد غضب و لعن خداوند قرار خواهند گرفت. خداوند متعال در شأن مرتدین چنین می فرماید:

۱- . نحل،۱۰۶

«أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِين خالِدِينَ فِيها لا يخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ ينْظَرُون؛(۱)

آنها کیفرشان این است که لعن خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها است. این در حالی است که آنها همواره در این لعن و طرد و نفرت می مانند و مجازات آنها تخفیف نمی یابد و به آنها مهلت داده نمی شود».

در تفسیر این آیه شریفه (مرتدین) آمده است:

«عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ: قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)إِنَّ النَّاسَ يَرْوُونَ أَنَّ عَلِيّاً (عليه السلام) قَالَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ سَتُدْعَوْنَ إِلَى سَبِّي فَسُبُّونِي ثُمَّ تُدْعَوْنَ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنِّي فَلَا تَبَرَّءُوا مِنِّي فَقَالَ مَا أَكْثَرَ مَا يَكْذِبُ النَّاسُ عَلَى عَلِيٍّ (عليه السلام) ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا قَالَ إِنَّكُمْ سَتُدْعَوْنَ إِلَى سَبِّي فَسُبُّونِي ثُمَّ سَتُدْعَوْنَ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنِّي وَ إِنِّي لَعَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ وَ لَمْ يَقُلْ لَا تَبَرَّءُوا مِنِّي فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ أَ رَأَيْتَ إِنِ اخْتَارَ الْقَتْلَ دُونَ الْبَرَاءَةِ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ مَا لَهُ إِلَّا مَا مَضَى عَلَيْهِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ حَيْثُ أَكْرَهَهُ أَهْلُ مَكَّةَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ- إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله و سلم) عِنْدَهَا يَا عَمَّارُ إِنْ عَادُوا فَعُدْ فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عُذْرَكَ وَ أَمَرَكَ أَنْ تَعُودَ إِنْ عَادُوا؛(۲)

ابن صدقه گوید: به امام صادق (عليه السلام)عرض شد: مردم می گویند که علی (عليه السلام)بر منبر کوفه فرمود: «ای مردم! به زودی به شما امر می شود مرا دشنام دهید چنین کنید. پس امر می شود از من بیزاری بجویید امّا از من بیزار نباشید». فرمود: «مردم چه دروغ های بسیاری به علی (عليه السلام)نسبت می دهند! علی (عليه السلام) فرموده به زودی به شما امر می شود مرا دشنام دهید

[پس] چنین کنید سپس به بیزاری از من فراخوانده می شوید بدانید که من بر دین محمّد (صلى الله عليه و آله و سلم)هستم. ایشان نفرمود که از من بیزار نباشید». آن شخص پرسید: «آیا به نظر شما قتل بدون بیزاری امکان پذیر است؟! فرمود: «به خدا! داستان او همانند داستان عمّار بن یاسر است که اهل مکّه او را وادار به انکار دین کردند در حالی که در قلب او ایمان و اطمینان وجود داشت و

خداوند فرمود: «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)با نزول این آیه به عمّار فرمود: «عمّار! اگر برگشتند تو هم برگرد که خداوند متعال عذر و دلیل تو را نازل کرده و به تو امر کرده که اگر برگشتند تو هم برگردی».

١- . آل عمران ٨٧ و ٨٨

٢- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٢، ص: ٢١٩

ارتداد مردم پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جز چهار نفر

جناب سلمان(رحمه الله) می گوید: علی (علیه السلام)فرمود: «همه مردم بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)مرتدّ شدند جز چهار نفر. مردم بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به منزله هارون و تابعینش و به منزله گوساله و تابعینش شدند. پس علی (علیه السلام)شبیه هارون و عتیق (لقب ابوبکر) شبیه گوساله و عمر شبیه سامری است.

از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)شنیدم که می فرمود: قومی از اصحابم از صاحبان شخصیت و مقام نسبت به من برای عبور از پل صراط می آیند. وقتی آنان را دیدم و آنان مرا دیدند و آنان را شناختم و آنان مرا شناختند، ایشان را از نزد من جدا می کنند. می گویم: پروردگارا، اصحابم، اصحابم! گفته می شود: نمی دانی بعد از تو چه کرده اند. وقتی از ایشان جدا شدی به عقب برگشتند. من هم می گویم: دور از رحمت خدا باشند.(١)

شباهت مسلمین به بنی اسرائیل

از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)شنیدم که می فرمود: امّت من سنّت بنی اسرائیل را مرتکب خواهند شد به طوری که قدم جای قدم آنان می گذارند و تیر به همان جا که آنان زدند می زنند و

وجب به وجب و ذراع به ذراع و باع به باع کارهای آنان را انجام خواهند داد تا آنجا که اگر داخل سوراخ حیوانی شده باشند اینان نیز همراه آنان داخل می شوند. تورات و قرآن را یک نفر از ملائکه در یک ورق با یک قلم نوشته است و مثل ها و سنّت ها (در آنان و اینان) به یک صورت جاری شده است.(۲)

نکات این روایت:

«ذراع» به اندازه آرنج تا سر انگشتان و «باع» از شانه تا سر انگشتان است. این کلمات کنایه از شدت مشابهت است و می توان گفت: منظور از وجب و ذرع و باع، کارهای کوچک و متوسط و بزرگ است یعنی در هر کاری پیرو آنان می شوند.

۱- . أسرار آل محمد (علیهم السلام)/ ترجمه کتاب سلیم، ص: ۲٤۲

۲- . همان، ص: ۲٤۳

کلمه «جحر» به معنی سوراخی است که حیوانات درنده به عنوان خانه برای خود می کنند. منظور این است که اگر آنان کارهای خطرناکی مثل وارد شدن به لانه حیوانات درنده انجام داده باشند این امت نیز خواهند کرد.

کلمه «رقّ» به معنی صفحه سفید و نیز به معنای پوست نازکی که روی آن می نویسند آمده است. در نسخه «ب» تورات و انجیل و قرآن ذکر شده است.

ه) منافقین:

منافق به کسی گفته می شود که اظهار اسلام و ایمان می کند و در دل کفر دارد به عبارت دیگر در زبان ادعای ایمان دارد ولی در باطن به آنچه می گوید اعتقاد ندارد ولی از ترس و حفظ جان خود و یا داشتن طمع و رسیدن به منافع بزرگ تر، ماهیت خود را مخفی می کند و در ظاهر اعلام دوستی می کند. این افراد مورد غضب خداوند متعال هستند خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا؛(۱)

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند عذاب کند؛ پیشامد بد زمانه فقط بر خودشان باد. خدا بر آنان خشم گرفته و لعنتشان کرده است و دوزخ را برای آنان آماده نموده و بد بازگشت گاهی است».

دشمنی با علی نشانه نفاق است

بسیاری از بزرگان اهل تسنن نوشته اند:

«عَنْ عَدِیِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ زِرٍّ قَالَ قَالَ عَلِیٌّ: وَالَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَاَ النَّسَمَةَ اِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِلَیَّ اَنْ لَا یُحِبَّنِی اِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا یُبْغِضَنِی اِلَّا مُنَافِقٌ؛(۲)

علی (علیه السلام) فرمود: قسم به خدایی که دانه را شکافت و مردمان را آفرید این سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود: مرا جز مؤمن دوست نمی دارد و به غیر از منافق، دیگری با من دشمنی نمی ورزد».

قرطبی و بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت نوشته اند:

۱- . فتح، ٦

۲- . صحيح مسلم، ج ۱ ص٨٦؛ خصائص علي،النسائي،ج۱ ص ۱۱۸؛ جامع الأحاديث، السيوطي، ج ۳۲ ص ۱٤۸

«روی عن جماعة من الصحابة ابی سعید الخدری، جابر بن عبدالله، عبدالله بن مسعود و... انهم قالوا: ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) الا ببغضهم لعلی؛(۱)

از جمعی از صحابه از جمله ابو سعید خدری، جابر بن عبدالله، عبدالله بن مسعود و... نقل شده است که گفتند: ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منافقین را نمی شناختیم مگر به دشمنی با علی».

نفاق ابوبکر و عمر

یکی از مسائل قطعی میان مسلمین که دارای مدارک و اسناد بیشماری در قرآن و سنت می باشد مسالهٔ وجود نفاق و منافقین در میان صحابه است. در اینجا نفاق یکی از صحابهٔ معروف رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)بر اساس رفتار خود صحابه، اثبات می شود! حذیفه بن یمان، صاحب سرّ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)بود و نام منافقین را می دانست. امیرالمومنین امام علی (علیه السلام) در مورد وی می فرماید:

«عَلِمَ المُنَافِقِيْنَ، وَسَأَلَ عَنِ المُعْضِلاَتِ؛ فَإِنْ تَسْأَلُوْهُ، تَجِدُوْهُ بِهَا عَالِماً؛(۲)

او منافقان را می شناسد. در مورد مشکلات از وی سوال نمایید زیرا اگر از وی بپرسید وی را عالم بر آن ها خواهید یافت».

حاکم نیشابوری نیز از قول امیرالمومنین (علیه السلام) در مورد حذیفه نقل می کند:

«کان اعلم الناس بالمنافقین؛(۳)

وی داناترین مردم به (نام های) منافقین بود».

سیرهٔ حذیفه چنین بود که بر جنازه های منافقین نماز نمی خواند. لذا نماز نخواندن وی بر جنازه کسی به معنی این بود که آن شخص از منافقان بوده است. عمربن خطاب نیز در این مساله به حذیفه اقتدا می کرد یعنی بر جنازه ای که حذیفه بر آن نماز نمی خواند نماز نمی گزارد و آن میّت را منافق می دانست.

ابن اثیر در « اسد الغابه » چنین می گوید:

۱- . تفسير القرطبي، ج ۱ ص۲٦۷
۲- . سير أعلام النبلاء - ط الرسالة، ج۲ ص۳٦۳
۳- . المستدرک، جلد ۳ صفحه ٤۲۹

«وكان عمر إذا مات ميت يسأل عن حذيفة، فإن حضر الصلاة عليه صلى عليه عمر، وإن لم يحضر حذيفة الصلاة عليه لم يحضر عمر؛(۱)

هر وقت کسی فوت می کرد عمربن خطاب از حذیفه درخواست می کرد پس اگر حذیفه بر آن میّت نماز می خواند عمربن خطاب هم بر وی نماز می خواند و اگر حذیفه بر سر جنازه آن شخص حاضر نمی شد عمربن خطاب نیز بر وی نماز نمی خواند و بر سر جنازه اش حاضر نمی شد».

سوال: آیا جناب حذیفه و عمربن خطاب بر جنازه ابوبکر نماز خواندند؟!

بنابر وصیت ابوبکر (و شاید هم عثمان!) عمربن خطاب به عنوان جانشین وی انتخاب شد. بعد از مرگ ابوبکر، عاقلانه به نظر می رسید که عمربن خطاب که جانشین وی بود بر جنازه اش نماز بگزارد

و مراسم تشییع را انجام دهد ولی نکته جالب در این است که عمربن خطاب بر جنازه ی ابوبکر نماز نخواند!

ابن سعد در«الطبقات الکبری» (ذکر وصیه ابی بکر، روایة شبابة بن سوار) چنین می گوید:

«صلی عمرو عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَكَبَّرَ عَلَيْهِ أَرْبَعًا؛(۲)

عمرو بن عاص بر ابی بکر نماز خواند و ٤ تکبیر بر وی گفت».

عدم حضور عمر بن خطاب در نماز ابوبکر، نشان دهندهٔ آن است که وی در این مورد از حذیفه تبعیت کرده است که در این باره روایتی موجود است. ابن عساکر در«تاریخ مدینة دمشق» و ابن منظور در «مختصر تاریخ دمشق» چنین می نویسند:

«عن حذيفة قال: مر بي عمر بن الخطاب وأنا جالس في المسجد فقال لي: يا حذيفة، إن فلاناً قد مات فاشهده. قال: ثم مضى حتى إذا كاد أن يخرج من المسجد التفت إلي فرآني وأنا جالس فعرف، فرجع إليّ فقال: يا حذيفة، أنشدك الله أمن القوم أنا؟ قال: قلت: اللهم لا، ولن أبرئ أحداً بعدك. قال: فرأيت عيني عمر جاءتا؛(۳)

حذیفه می گوید: عمر به نزد من آمد در حالی که من در مسجد بودم. پس به من گفت: فلانی(!) مرده است. بر جنازه وی حاضر شو! حذیفه می گوید: مدتی گذشت تا این که عمر

۱- . أسد الغابة ط العلمية، ج۱ ص ۷۰٦

۲- . الطبقات الکبری - ط العلمية، ج ۳ ص ۱٥٤

۳- . مختصر تاریخ دمشق،ابن منظور، ج٦ ص ۲٥۳؛ جامع الأحادیث، سیوطی، ج ۳٤ ص ۳۲۷

خواست از مسجد خارج شود که مرا دید در حالی که هنوز نشسته بودم. پس فهمید (که برای نماز خواندن بر میت نرفته ام). به سوی من آمد و گفت: ای حذیفه! تو را به خدا قسم می دهم که آیا من از آن قوم (منافقین) هستم؟ حذیفه می گوید: گفتم: به خدا نه! و بعد از تو نیز هرگز کسی را مطلع نخواهم کرد».

چنانچه ملاحظه می شود جهت حفظ آبروی ابوبکر، نام او حذف شده و با عنوان "فلانی" از وی یاد شده است! حال شما خوانندهٔ محترم، این نماز نخواندن جناب حذیفه بن یمان (منافق شناس عصر نبوی) بر جنازه ابوبکر را خود تحلیل کند! البته چنان که از انتهای روایت بالا معلوم است، عمر بن خطاب نیز از ایمان خویش چندان مطمئن نبوده است! به راستی این همه نگرانی عمربن خطاب برای چه بود ؟ آیا او از خود مطمئن نبوده که مومن است یا منافق؟ در ضمن، این مطلب که برخی از صحابه قصد داشته اند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)را ترور کنند از دیدگاه شیعه و سنی قطعی است ؛ چنانچه در قرآن کریم آمده است:

«يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ ما قالُوا وَ لَقَدْ قالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ وَ هَمُّوا بِما لَمْ يَنالُوا وَ ما نَقَمُوا إِلاَّ أَنْ أَغْناهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْراً لَهُمْ وَ إِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذاباً أَليماً فِي الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ وَ ما لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصيرٍ؛(۱)

منافقان به نام خدا سوگند یاد می کنند که چیز بدی نگفتند (چنان نیست) آنان سخنان کفرآمیز بر زبان آوردند و بعد از اسلام آوردن، کافر شدند و تصمیماتی اتخاذ کردند که موفق به انجام آنها نشدند (سوء قصد به جان رسول خدا). آن ها به جای آن که در برابر نعمت و ثروتی که به فضل و بخشش خدا و پیامبرش نصیب آن ها شده سپاسگزار باشند در مقام کینه و دشمنی بر آمدند. با این حال اگر توبه کنند برای آن ها بسیار بهتر است و اگر نافرمانی کنند خدا آن ها را در دنیا و آخرت به عذابی بس دردناک مجازات خواهد کرد و در روی زمین هیچ دوست و یاوری برای آنان نخواهد بود».

بسیاری از مفسرین اهل سنت در تفسیر «وَهَمُّوا بِما لَمْ یَنالُوا» گفته اند که مراد کسانی هستند که قصد داشتند در بازگشت از جنگ تبوک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ترور نمایند ؛ چنانچه بیهقی در «دلائل النبوة» و سیوطی در «الدر المنثور» می نویسند:

ص: ۱۹۹

۱- . توبه، ۷٤

«عن عروة قال رجع رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)قافلا من تبوك إلي المدينة حتي إذا كان ببعض الطريق مكر برسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)ناس من أصحابه فتآمروا أن يطرحوه من عقبة في الطريق فلما بلغوا العقبة أرادوا أن يسلكوها معه فلما غشيهم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) أخبر خبرهم فقال من شاء منكم أن يأخذ بطن الوادي فإنه أوسع لكم وأخذ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) العقبة وأخذ الناس ببطن الوادي الا النفر الذين مكروا برسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لما سمعوا ذلك استعدوا وتلثموا وقد هموا بأمر عظيم وأمر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)حذيفة بن اليمان رضي الله عنه وعمار بن ياسر رضي الله عنه فمشيا معه مشيا فامر عمارا أن يأخذ بزمام الناقة وأمر حذيفة يسوقها فبينما هم يسيرون إذ سمعوا وكزة القوم من ورائهم قد غشوه فغضب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)وأمر حذيفة أن يردهم وأبصر حذيفة رضي الله عنه غضب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)فرجع ومعه محجن فاستقبل وجوه رواحلهم فضربها ضربا بالمحجن وأبصر القوم وهم متلثمون لا يشعروا انما ذلك فعل المسافر فرعبهم الله حين أبصروا حذيفة رضي الله عنه وظنوا ان مكرهم قد ظهر عليه فأسرعوا حتي خالطوا الناس وأقبل حذيفة رضي الله عنه حتي أدرك رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)فلما أدركه قال اضرب الراحلة يا حذيفة وامش أنت يا عمار فأسرعوا حتي استووا بأعلاها فخرجوا من العقبة ينتظرون الناس فقال النبي (صلی الله علیه و آله و سلم)لحذيفة هل عرفت يا حذيفة من هؤلاء الرهط أحدا قال حذيفة عرفت راحلة فلان وفلان وقال كانت ظلمة الليل وغشيتهم وهم متلثمون فقال النبي (صلی

الله عليه و آله و سلم)هل علمتم ما كان شأنهم وما أرادوا قالوا لا والله يا رسول الله قال فإنهم مكروا ليسيروا معي حتي إذا طلعت في العقبة طرحوني منها قالوا أفلا تأمر بهم يا رسول الله فنضرب أعناقهم قال أكره أن يتحدث الناس ويقولوا ان محمدا وضع يده في أصحابه فسماهم لهما وقال اكتماهم؛ (۱)

بیهقیی در دلائل النبوة از عروه روایت کرده که او گفت: هنگامی که رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله و سلم)با مسلمین از تبوک مراجعت می کرد و در راه مدینه به سیر خود ادامه می داد گروهی از اصحاب او اجتماعی کردند و تصمیم گرفتند که آن جناب را در یکی از گردنه های بین راه به طور مخفیانه از بین ببرند و در نظر داشتند که با آن حضرت از راه عقبه حرکت کنند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)از این تصمیم خائنانه مطلع شد و فرمود: هر کس میل دارد از راه بیابان برود زیرا که آن راه وسیع است و جمعیت به آسانی از آن می گذرد. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم)هم از راه عقبه که منطقه کوهستانی بود به راه خود ادامه داد اما آن چند نفر که اراده قتل پیغمبر را داشتند برای این کار مهیا شدند و صورت های خود را پوشانیدند و جلو راه را

۱- . دلائل النبوة ج ٥، ص٢٥٦؛ الدر المنثور، ج ٤، ص ٢٤٣

گرفتند. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) امر فرمود حذیفة بن یمان و عمار بن یاسر در خدمتش باشند و به عمار فرمود: مهار شتر را بگیرد و حذیفه هم او را سوق دهد. در این هنگام که راه می رفتند ناگهان صدای دویدن آن جماعت را شنیدند که از پشت سر حرکت می کنند و آنان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را در میان گرفتند و در نظر داشتند قصد شوم خود را عملی کنند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)از این جهت به غضب آمد و به حذیفه امر کرد که آن جماعت منافق را از آن جناب دور کند. حذیفه به طرف آن ها حمله کرد و با عصائی که در دست داشت بر صورت مرکب های آن ها زد و خود آن ها را هم مضروب کرد و آن ها را شناخت.

پس از این جریان خداوند آنها را مرعوب نمود و آن ها فهمیدند که حذیفه آنان را شناخته و مکرشان آشکار شده است و با شتاب و عجله خودشان را به مسلمین رسانیدند و در میان آنها داخل شدند. بعد از رفتن آن ها حذیفه خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و پیغمبر فرمود: حرکت کنید و با شتاب از عقبه خارج شدند و منتظر بودند تا مردم برسند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای حذیفه! شما این افراد را شناختید؟ عرض کرد: مرکب فلان و فلان را شناختم و چون شب تاریک بود و آن ها هم صورت های خود را پوشیده بودند از تشخیص آن ها عاجز شدم. حضرت فرمود: فهمیدید که این ها چه قصدی داشتند و در نظر داشتند چه عملی انجام دهند؟ گفتند: مقصود آنان را ندانستیم. گفت: این جماعت در نظر گرفته بودند از تاریکی شب استفاده کنند و مرا از کوه به زیر اندازند. عرض کردند:یا رسول اللَّه! امر کنید تا مردم گردن آن ها را بزنند. فرمود: من دوست ندارم مردم بگویند که محمد اصحاب خود را متهم می کند

و آن ها را می کشد. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن ها را معرفی کرد و فرمود: شما این موضوع را ندیده بگیرید و ابراز نکنید».

اما این که این افراد چه کسانی بوده اند برخی از علمای اهل سنت همانند ابن حزم اندلسی که از استوانه ی علمی اهل سنت به شمار می رود نام این افراد را آورده است. وی در کتاب «المحلی» می نویسد:

«أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدَ بن أبي وَقَّاصٍ رضي الله عنهم أَرَادُوا قَتْلَ النبي (صلی الله علیه و آله و سلم) وَإِلْقَاءَهُ من الْعَقَبَةِ في تَبُوكَ؛(۱)

ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، سعد بن أبی وقاص، قصد کشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را داشتند و می خواستند آن حضرت را از گردنه ای در تبوک به پایین پرتاب کنند».

البته ابن حزم، وقتی این حدیث را نقل می کند تنها اشکالی که به روایت دارد وجود ولید بن عبد الله بن جمیع در سلسله سند آن است و لذا می گوید که این روایت موضوع و

۱- . المحلي، ج ۱۱، ص ۲۲٤

کذب است. در این جا نظر علمای علم رجال و بزرگان اهل سنت را درباره ولید بن عبدالله نقل می کنیم تا ببینیم که نظر ابن حزم از نظر علمی چه ارزشی دارد و تا چه اندازه قابل قبول است. وقتی به کتاب های رجالی اهل سنت مراجعه می کنیم می بینیم که بسیاری از علمای اهل سنت، ولید بن عبدالله بن جمیع را توثیق کرده و او را صدوق و ثقه خوانده اند؛ چنانچه ابن حجر عسقلانی، حافظ علی الإطلاق اهل سنت و یکی دیگر از استوانه های علمی اهل سنت در تقریب التهذیب درباره او می نویسد:

«الوليد بن عبد الله بن جميع الزهري المكي نزيل الكوفة صدوق».(۱)

و همچنین ابن سعد در «الطبقات الکبری» می نویسد:

«الوليد بن عبد الله بن جميع الخزاعي من أنفسهم وكان ثقة وله أحاديث».(۲)

و عجلی در «معرفة الثقات» خودش می نویسد:

«الوليد بن عبد الله بن جميع الزهري مكي ثقة».(۳)

و نیز رازی در کتاب «الجرح و التعدیل» درباره او می نویسد:

«عبد الله بن أحمد بن محمد بن حنبل فيما كتب إلي قال قال أبي: الوليد بن جميع ليس به بأس. نا عبد الرحمن قال ذكره أبي عن إسحاق بن منصور عن يحيي بن معين أنه قال: الوليد ابن جميع ثقة. نا عبد الرحمن قال سئل أبي عن الوليد بن جميع فقال: صالح الحديث. نا عبد الرحمن قال سألت أبا زرعة عن الوليد بن جميع فقال: لا بأس به».(٤)

و مزی در «تهذیب الکمال» می نویسد:

«قال عبد الله بن أحمد بن حنبل عن أبيه، وأبو داود: ليس به بأس. وقال إسحاق بن منصور، عن يحيي بن معين: ثقة. وكذلك قال العجلي وقال أبو زرعة: لا بأس به وقال أبو حاتم: صالح الحديث».(٥)

١- . تقريب التهذيب، ابن حجر، ج ٢، ص ٢٨٦

٢- . الطبقات الكبري، ج ٦ ص ٣٥٤

٣- . معرفة الثقات، العجلي، ج ٢ - ص ٣٤٢

٤- . الجرح والتعديل، ج ٩، ص ٨

٥- . تهذيب الكمال، ج ٣١، ص ٣٦ - ٣٧

و ذهبی از بزرگترین علمای رجال اهل سنت در میزان الاعتدال درباره ولید بن جمیع می نویسد:

«وثقه ابن معين، والعجلي. وقال أحمد وأبو زرعة: ليس به بأس. وقال أبو حاتم: صالح الحديث».(١)

و از همه این ها مهم تر این که مسلم نیشابوری در صحیح مسلم دو بار از ولید بن عبد الله بن جمیع روایت نقل کرده است: یک بار درجلد ٥، ص ١٧٧ ذیل باب الوفاء بالعهد و بار دیگر در ج ٨، ص ١٢٣ در کتاب صفات المنافقین و احکامهم و این نشان می دهد که ولید بن عبد الله از نظر ایشان موثق بوده است که از او حدیث نقل می کند و گرنه نباید نقل می کرد و اگر کسی بخواهد ولید بن عبدالله را تضعیف کند باید نام صحیح را نیز از کتاب صحیح مسلم بردارد. در نتیجه ولید بن عبد الله بن جمیع ثقه است و به تبع آن این روایت نیز کاملا صحیحه است. البته ما به صحت و سقم این مطلب که آن ها در این ترور شرکت داشته اند یا نه، کاری نداریم ما فقط می خواستیم سخن ابن حزم اندلسی را از نظر علمی نقد و بررسی کنیم.

پس در حقیقت این علمای اهل سنت هستند که باید این مطلب را جواب دهند که چرا ابن حزم اندلسی چنین روایتی را نقل و به صورت غیر عالمانه آن را رد کرده است. همچنین در منابع شیعه نام کسانی که قصد ترور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در برگشت از تبوک و گردنه هرشی داشتند ذکر شده و آنان به عنوان اصحاب عقبه معروف اند:

اصحاب عقبه

اصحاب عقبه کسانی بودند که در بازگشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از غزوه تبوک در سال نهم هجری، تصمیم داشتند شب هنگام، شتر آن حضرت را بِرَمانند و از گردنه ای خطرناک پرتاب کنند امّا قبل از عملی ساختن نقشه خود، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)از توطئه آنها آگاه شد و به حذیفة بن یمان که از پشت سر، شتر آن حضرت را می راند فرمود تا ایشان را دور کرده به آن ها بگوید که اگر کنار نروند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)آنان را با نام های پدران و قبیله هایشان صدا خواهد زد. منافقان که با نقشه خود راه به جایی نبردند با اقدام حذیفه گریخته و خود را در میان سپاه

۱- . میزان الاعتدال، ج ٤، ص ۳۳۷

پنهان ساختند. روایت شده که حذیفه گفته است: من نام ایشان و نام های پدران و قبیله های آنان را می دانم.(۱)

اسامی اصحاب عقبه به نقل مکتب شیعه

الف) حذیفه بن یمان آورده است:

«ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، ابوسفیان، معاویه، عتبه ابن ابی سفیان، ابواعور سلمی، مغیره بن شعبه، سعد بن ابی وقّاص، ابوقتاده، عمرو بن عاص، ابوموسی اشعری».(۲)

ب) در متن دیگری آمده است:

هشت نفر از قریش یعنی «سعد بن ابی وقّاص، معاویه، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و عبدالرحمن بن عوف، ابو عبیده بن جراح و آنان که از قریش نبودند: اوس بن حدثان، ابوهریره، ابو طلحه انصاری، ابو موسی اشعری».(۳)

نکته قابل تأمل اینکه در واقعه شوم و منحوس حَکَمیّت نام دو نفری که نماینده شدند جزء اسامی فوق است (عمروبن عاص و ابو موسی اشعری!). امیرالمومنین (علیه السلام)از نماینده شدن ابوموسی اشعری راضی نبودند اما به اصرار و زورگویی منافقین و نفوذیان معاویه در لشکرشان در برابر این حرکت منافقانه و ظالمانه کوتاه آمدند.

در نتیجه

با توجه به منابع شیعه و اهل تسنن افراد نام برده از جمله منافقین اند که توطئه ترور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را داشتند لذا اهل خلاف به دور از تعصب قضاوت کنند.

۱- . مجمع البيان في تفسير القرآن - ط مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ج۵ ص۹۰

۲- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۸۲، ص: ۲٦۷

۳- . همان، ج ۲۸، ص: ۱۰۰؛مكاتيب الرسول (صلى الله عليه و آله و سلم)، ج ۱، ص: ٦۰۲؛رشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي)، ج ۲، ص: ۳۳۲

و) منکرین ولایت:

«بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ؛(۱)

بد چیزی است آنچه خود را به آن فروختند که کفر ورزیدن از روی حسادت به کتابی است که خدا نازل کرده [معترضانه می گویند:] چرا خدا از فضل و احسانش به هر که از بندگانش بخواهد [کتاب آسمانی] نازل می کند، پس آنان به خشمی بر روی خشمی سزاوار شدند. و برای کافران عذابی خوارکننده است».

در تفسیر این آیه آمده است:

«الامام العسکری (علیه السلام) ذَمَّ اللَّهُ تَعَالَى الْيَهُودَ وَ عَابَ فِعْلَهُمْ فِي كُفْرِهِمْ بِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم)فَقَالَ بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَيْ اشْتَرَوْهَا بِالْهَدَايَا وَ الْفُضُولِ الَّتِي كَانَتْ تَصِلُ إِلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ أَمَرَهُمْ بِشِرَائِهَا مِنَ اللَّهِ بِطَاعَتِهِمْ لَهُ لِيَجْعَلَ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ وَ الِانْتِفَاعَ بِهَا دَائِماً فِي نَعِيمِ الآخِرَةِ فَلَمْ يَشْتَرُوهَا بَلِ اشْتَرَوْهَا بِمَا أَنْفَقُوهُ فِي عَدَاوَةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)لِيَبْقَى لَهُمْ عِزُّهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ رِئَاسَتُهُمْ عَلَى الْجُهَّالِ وَ يَنَالُوا الْمُحَرَّمَاتِ وَ أَصَابُوا الْفُضُولَاتِ مِنَ السَّفَلَه وَ صَرَفُوهُمْ عَنْ سَبِيلِ الرَّشَادِ وَ وَقَفُوهُمْ عَلَى طُرُقِ الضَّلَالَاتِ؛(۲)

امام عسکری (علیه السلام) می فرمایند: خداوند [در این آیه] یهودیان را سرزنش کرد و از ایمان نیاوردن آن ها به محمّد عیب جویی نمود و فرمود: «بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ؛ خودشان [و ایمانشان] را هدایا و اضافاتی که به آن ها می رسید، فروختند. خداوند به آن ها امر کرده بود [آن را] به وسیله ی طاعت خود به خدا بفروشند تا از جان خود همیشه در نعمت های آخرت بهره ببرند ولی آن ها چنین معامله نکردند؛ در عوض به بهای عداوت با پیامبر اسلام [ایمان خود را] فروختند تا [به زعم خود] عزّتشان در دنیا و ریاستشان بر مردم نادان باقی بماند و دست به مال حرام ببرند و [اموال]

اضافه ای از دست نادانان [پیروانشان] کسب کنند و از راه رستگاری آن ها را بازدارند و آن ها (پیروانشان) را به همان حال گمراهی رها کنند».

نکته: در مرتبه بعد از یهودیان، افرادی که به پیروی از یهودیان حق ائمه (علیهم السلام) را غصب کردند و کسانی که از آنان پیروی می کنند.

ص: ۲۰۵

۱- . بقره، ۹۰

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹، ص: ۱۸۲

«عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ: فِي قَوْلِ اللَّهِ بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْياً قَالَ بِالْوَلَايَةِ عَلَى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِه؛(۱)

امام سجاد (علیه السلام)می فرمایند: بِما أَنْزَلَ اللهُ بَغْياً یعنی منکر ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)و جانشینان او از فرزندانش شدند».

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام)قَالَ: نَزَلَ جَبْرَئِيلُ (علیه السلام)بِهَذِهِ الآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) هَكَذَا «بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا» بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ بَغْيا؛(۲)

امام باقر (علیه السلام)می فرمایند: به آنچه خدا درباره ی علی (علیه السلام)نازل

کرده از روی ستم منکر شدند».

«عن جابر قال سألت أبا جعفر (علیه السلام)عن هذه الآية...قال أبو جعفر (علیه السلام): قَالَ اللَّهُ فِی عَلِيٍّ أَنْ يُنَزِّلَ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ يَعْنِی عَلِيّاً؛(۳)

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: خداوند متعال درباره ی علی (علیه السلام)فرمود: «أَن يُنَزِّلُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» یعنی علی (علیه السلام)(مورد تفضّل خدا واقع شد)».

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام):...قَالَ اللَّهُ فَباؤُ بِغَضَبٍ عَلى غَضَبٍ يَعْنِي بَنِي أُمَيَّةَ وَ لِلْكافِرِينَ يَعْنِي بَنِي أُمَيَّةَ عَذابٌ مُهِين؛(٤)

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: یعنی بنی امیّه [گرفتار غضب خدا شد] و برای کافران عذابی خوارکننده است یعنی برای بنی امیه عذابی خوارکننده است».

ز) غاصبین حق ائمه (علیهم السلام):

«أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ؛(٥)

پس آیا کسی که [با طاعت و عبادت] از خشنودی خدا پیروی کرده همانند کسی است که [بر اثر گناه] به خشمی از سوی خدا سزاوار شده؟ و جایگاه او دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است».

١- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٣، ص: ٣٥٤؛مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج ١، ص: ٢٨٤ فيه: [من الولاية] و الآية في سورة البقرة: ٩.

٢- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٤١٧

٣- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٣١، ص: ٦٤١

٤- . همان، ج ٣٦، ص: ٩٨

٥- . آل عمران، ١٦٢

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللَّهِ كَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ فَقَالَ هُمْ الْأَئِمَّةُ وَ اللَّهِ يَا عَمَّارُ دَرَجاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ عِنْدَ اللَّهِ وَ بِمُوَالاتِهِمْ وَ بِمَعْرِفَتِهِمْ إِيَّانَا يُضَاعِفُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ حَسَنَاتِهِمْ وَ يَرْفَعُ لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى وَ أَمَّا قَوْلُهُ يَا عَمَّارُ كَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ إِلَى قَوْلِهِ الْمَصِيرُ فَهُمْ وَ اللَّهِ الَّذِينَ جَحَدُوا حَقَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) وَ حَقَّ الْأَئِمَّةِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَبَاءُوا لِذَلِكَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (علیه السلام) أَنَّهُ ذَكَرَ قَوْلَ اللَّهِ هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ قَالَ الدَّرَجَةُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ؛(۱)

«عمار بن مروان روایت کرده گفت: از حضرت صادق (علیه السلام)درباره آیه « أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ» سؤال نمودم فرمود: کسانی که خشنودی خدا را پیروی می کنند ائمه (علیهم السلام) هستند به خدا قسم ای عمار! برای مؤمنین نزد خدا درجاتی است که به خاطر دوستی و معرفت آن ها نسبت به ما اعمال آنان را چند برابر می کند و آنان را به درجات عالی نائل می سازد و مراد از « وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ » به خدا قسم! آن هایی هستند که منکر حق علی بن ابی طالب (علیه السلام) و حق ما اهل بیت (علیهم السلام)می باشند

و سخط و غضب الهی را برای خود اختیار و مهیا ساختند».

ق) ناصبی:

گروه بعدی که مورد غضب خداوند متعال قرار می گیرند نواصب هستند؛ یعنی کسانی که با اهل بیت (علیهم السلام)دشمنی کرده و نسبت به آنان بغض و کینه داشته باشند و به آنان دشنام و ناسزا بگویند. این گروه یکی از مصادیق مغضوب علیهم هستند. امام صادق (علیه السلام) در این رابطه می فرماید: «الْمَغْضُوبِ عَلَيهِمْ النُّصَّاب» ناصبی ها مغضوب علیهم هستند.(۲)

روایاتی در سبّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) توسط بنی امیه

روایاتی در کتب اهل تسنن یافت می شود که اختصاص به معاویه ندارد بلکه این عمل زشت را برای خاندان بنی امیه و حاکمان آن ثابت می کند. طبیعی است که برخی از علمای اهل سنت دوست نداشته اند که نام معاویه برده شود و لذا به جای معاویه، نام بنی امیه را جایگزین کرده اند هر چند که به صورت عام شامل شخص معاویه نیز می شود .

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٦٦، ص: ۱۷۱

۲- . همان، ج ۸۹، ص: ۲۳۰

احدی از بنی امیه بر نمی خواستند مگر این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را لعن می کردند؛ حافظ ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق می نویسد:

«حدثنا خالد بن یزید عن معاویة قال کان لا یقوم أحد من بني أمیة إلا سب علیا فلم یسبه عمر فقال کثیر عزة: ولیت فلم تشتم علیا ولم تخف بریا ولم تقنع سجیة مجرم وقلت فصدقت الذي قلت بالذي فعلت فأضحی راضیا کل مسلم؛(۱)

خالد بن زید از معاویه نقل می کند: هر گاه فردی از بنی امیه از جایش حرکت می کرد، علی (علیه السلام) را لعن می کرد. عمر بن عبد العزیز او را لعن نکرد ؛ لذا شاعر: «کثیر العزة» او را این گونه ستایش می کند: «تو به قدرت رسیدی و علی را سبّ و شتم نکردی و نترسیدی، تو نیک هستی و روش مجرمان را پیروی نکردی، تو در آن چه گفتی راستگو بودی و آن را انجام دادی، پس همه مسلمانان از این کار راضی بودند».

ابونعیم اصفهانی در حلیة الأولیاء می نویسد:

«ثنا خالد بن يزيد عن جعونة قال كان لا يقوم أحد من بني أمية إلا سب عليا فلم يسبه عمر بن عبد العزيز فقال كثير عزة : وليت فلم تشتم عليا ولم تخف بريا ولم تتبع سجية مجرم».(۲)

ناسزاگویی به علی (علیه السلام) تا زمان عمر بن عبد العزیز ادامه داشت

محمد بن سعد در الطبقات الكبري و ذهبي در سير اعلام النبلاء می نویسند:

«أخبرنا علي بن محمد عن لوط بن يحيى الغامدي قال كان الولاة من بني أمية قبل عمر بن عبد العزيز يشتمون عليا رحمه الله فلما ولي عمر أمسك عن ذلك؛(۳)

حاکمان بنی امیه قبل از عمر بن عبد العزیز، به علی دشنام می دادند و وقتی که عمر به ولایت رسید از این کار دست کشید».

و نیز ذهبی در توصیف حاکمان بنی مروان می نویسد:

«في آل مروان نصب ظاهر سوى عمر بن عبد العزيز؛(٤)

مروانیان غیر از عمربن عبد العزیز دشمن علی بودند».

۱- . تاريخ مدينه دمشق ، ج٥٠ ، ص٩٦؛تاريخ الإسلام - ت بشار، الذهبي، ج ٣ ص ١٤٤

۲- . حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، ج٥ ص ٣٢٢

۳- . الطبقات الكبري ، محمد بن سعد ، ج٥ ، ص٣٩٣ و سير اعلام النبلاء ، ج٥ ، ص١٤٧ .

٤- . سير أعلام النبلاء - ط الرسالة ، ج ٥ ، ص١١٣

«كان خلفاء بني أمية يسبون علياً رضي الله عنه من سنة إِحدى وأربعين وهي السنة التي خلع الحسن فيها نفسه من الخلافة إلى أول سنة تسع وتسعين آخر أيام سليمان بن عبد الملك فلما ولي عمر أبطل ذلك وكتب إِلى نوابه بإبطاله؛(١)

خلفای بنی امیه از سال چهل و یک که سال خلع حسن بن علی (علیه السلام) از خلافت بود تا سال نود و نه، آخرین روزهای حکومت سلیمان بن عبد الملک و آغاز حکومت عمر بن عبد العزیز، علی (علیه السلام) را سب و لعن می کردند».

آلوسی، مفسر نام آور اهل سنت در تفسیر آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ(٢)» می نویسد:

«أقامها عمر بن عبد العزيز حين آلت الخلافة إليه مقام ما كانو بنو أمية غضب الله تعالى عليهم يجعلونه في أواخر خطبهم من سب علي كرم الله تعالى وجهه ولعن كل من بغضه وسبه وكان ذلك من أعظم مآثره رضي الله تعالى عنه؛(٣)

عمر بن عبد العزیز، زمانی که به خلافت رسید احسان و نیکوکاری را به جای ناسزاگویی به علی (علیه السلام) قرار داد و زنده کرد. بنی امیه که غضب خداوند بر آن ها باد در پایان خطبه های نماز جمعه تا زمان عمر بن عبد العزیز به علی (علیه السلام) ناسزا می گفتند که این از بهترین آثار و افتخار عمر بن عبد العزیز به شمار می رود».

ابن خلدون در تاریخش تصریح می کند:

«وكان بنو أمية يسبون عليا فكتب عمر إلى الآفاق بترك ذلك؛(٤)

بنی امیه به علی (علیه السلام) ناسزا می گفتند تا این که عمر بن عبد العزیز به تمام سرزمین ها نامه نوشت و دستور به ترک آن داد».

حافظ جلال الدين سيوطي در «تاريخ الخلفاء» می گوید:

«كان بنو أمية يسبون علي بن أبي طالب في الخطبة فلما ولي عمر ابن عبد العزيز أبطله وكتب إلى نوابه بإبطاله؛(٥)

١- . المختصر في أخبار البشر، أبو الفداء، ج١ ص٢٠١

٢- . النحل،٩٠

٣- . روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني ، آلوسي ، ج٧ ، ص٤٥٦

٤- . تاريخ ابن خلدون ، ج٣ ص٩٤

٥- . تاريخ الخلفاء، ج ١ ص ١٨٢

بنی امیه، به علی بن ابی طالب (علیه السلام)در خطبه های نماز دشنام می دادند؛ اما هنگامی که عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید این عمل را ترک کرد و به فرماندارانش دستور ترک آن را داد».

مغیرة بن شعبة و سبّ امیرالمؤمنین (علیه السلام)

خوارزمی، مورخ مشهور اهل سنت در مقتل الحسین (علیه السلام)می نویسد: در جلسه ای که در حضور معاویه و امام حسن (علیه السلام) برگزار شده بود طرفداران بنی امیه یکی یکی برخواستند و هر چه از دهانشان خارج شد نثار امام (علیه السلام)کردند تا این که مغیرة بن شعبه برخواست و این چنین سخن گفت:

«إن علياً ناصب رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) في حياته ، وأجلب عليه قبل موته وأراد قتله ، فعلم ذلك من أمره رسول الله ، ثم كره أن يبايع أبا بكر حتي أتي به قوداً ، ثم نازع عمر حتي همّ أن يضرب عنقه ، ثم طعن علي عثمان حتي قتله ، و قد جعل الله سلطاناً لولي المقتول في كتابه المنزل

، فمعاوية ولي المقتول بغير حق ، فلو قتلناك وأخاك كان من الحق ، فو الله ما دم ولد علي عندنا بخير من دم عثمان ، و ما كان الله ليجمع فيكم الملك مع النبوة؛(۱)

علی (علیه السلام) در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با او دشمنی ورزید [نعوذ بالله] و قبل از مرگش اراده کشتن پیامبر را داشت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از این قضیه آگاه شد. پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، با ابوبکر بیعت نکرد تا او را به اجبار آوردند. با عمر از درِ ستیز وارد شد که نزدیک بود عمر گردنش را بزند. از عثمان بدگویی کرد تا او را به قتل رسانید ولی خدا در قرآن برای هر کشته ای ولی و خونخواهی قرار داده است و معاویه ولی عثمان بود؛ پس اگر تو و برادرت را بکشیم سزاوار خواهد بود. به خدا سوگند خون فرزندان علی نزد ما از خون عثمان بهتر نیست، خداوند پادشاهی و نبوت را در شما قرار نداده است».

و ابن خلدون در تاریخش می نویسد:

«كان المغيرة بن شعبة أيام امارته على الكوفة كثيرا ما يتعرض لعلى في مجالسه وخطبه ويترحم على عثمان ويدعو له؛(۲)

مغیرة بن شعبه در زمان حکومتش در کوفه در خطبه ها و مجالسش از علی بدگویی می کرد و برای عثمان تقاضای مغفرت می نمود».

و ذهبی در سیر اعلام النبلاء می نویسد:

۱- . مقتل الحسين ، ج۱ ، ص۱۷۱

۲- . تاریخ ابن خلدون ، ج۳ ص۱۳

«كان المغيرة ينال في خطبته من علي ، وأقام خطباء ينالون منه؛(۱)

مغیره در خطبه هایش از علی (علیه السلام) بدگویی می کرد و خطیبانی را می گماشت که از آن حضرت بدگویی کنند».

مروانی ها و ناسزاگویی به امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق و احمد بن حنبل در العلل می نویسد:

«عن ابن عون عن عمير بن إسحاق قال كان مروان بن الحكم أميرا علينا ست سنين فكان يسب عليا كل جمعة على المنبر ثم عزل فاستعمل سعيد بن العاص سنتين فكان لا يسبه ثم عزل وأعيد مروان فكان يسبه فقيل يا حسن ألا تسمع ما يقول هذا فجعل لا يرد شيئا قال وكان حسن يجئ يوم الجمعة فيدخل في حجرة النبي (صلى الله عليه و آله و سلم)فيقعد فيها فإذا قضيت الخطبة خرج فصلى ثم رجع إلى أهله؛(۲)

عمیر بن اسحاق می گوید: مروان حکم در مدت شش سالی که بر ما حکومت می کرد هر جمعه در منبرش علی (علیه السلام)را سبّ می کرد سپس او را عزل کردند و به مدت دو سال سعید بن عاص والی شد و جای مروان را گرفت ولی او علی (علیه السلام) را سبّ نمی کرد. به همین جهت عزل شد و مروان دوباره برگشت و بر ما والی شد و سبّ علی (علیه السلام)را شروع کرد. به امام مجتبی (علیه السلام) گفتند: مگر نمی شنوی که چه می گوید؟ امام اعتنا نمی کرد. آن حضرت روز جمعه به مسجد می آمد و به درون حجره پیامبر می رفت و همان جا می نشست. پس از اتمام خطبه جمعه بیرون می آمد و نمازش را می خواند و به منزلش بر می گشت».

سیوطی در تاریخ الخلفاء می نویسد:

«عن عمير بن إسحاق قال: كان مروان أميرًا علينا، فكان يسب عليًّا كل جمعة على المنبر، وحسن يسمع فلا يرد شيئًا، ثم أرسل إليه رجلًا يقول له: بعلي وبعلي وبعلي وبك وبك، وما وجدت مثلك

إلا مثل البغلة، يقال لها: من أبوك؟ فتقول: أمي الفرس، فقال الحسن: ارجع إليه فقل له: إني والله لا أمحو عنك شيئًا مما قلت بأن أسبك ولكن موعدي وموعدك الله؛(٣)

از عمیر بن اسحاق نقل شده است که گفت: فرمانده و امیر بر ما مروان حکم بود که در هر جمعه بر فراز منبر علی (علیه السلام)را سبّ و لعن می کرد. فرزندش امام حسن (علیه السلام) می شنید ولی

١- . سير أعلام النبلاء - ط الرسالة ، ج٣ ، ص٣١

٢- . تاريخ مدينه دمشق ، ج٥٧ ، ص٢٤٣ و العلل ، احمد بن حنبل ، ج٣ ، ص١٧٦

٣- . تاريخ الخلفاء، ج١ ص ١٤٦

سخنی نمی گفت. مروان کسی را فرستاد که در حضور امام از خودش و پدرش بدگویی کرد و گفت: مانند تو نیافتم مگر استر و اسب، از او پرسیدند پدرت کیست؟ گفت: اسب. امام مجتبی (علیه السلام)

فرمود: برو به مروان بگو من پاسخی نمی دهم و همانند تو فحش نمی دهم تا آثار خطا و گناهانت محو شود؛ بلکه دیدار و وعده من و تو، قیامت در محضر خداوند است».

لکنت زبان، هنگام ناسزاگویی به امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ابن أثیر و بلاذری به نقل از عبد الله بن عبید الله می نویسند:

«وَكَانَ أَبِي إِذَا خَطَبَ فَنَالَ مِنْ عَلِيٍّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، تَلَجْلَجَ، فَقُلْتُ: يَا أَبَهْ، إِنَّكَ تَمْضِي فِي خُطْبَتِكَ فَإِذَا أَتَيْتَ عَلَى ذِكْرِ عَلِيٍّ عَرَفْتُ مِنْكَ تَقْصِيرًا؟ قَالَ: أَوَفَطِنْتَ لِذَلِكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. فَقَالَ: يَا بُنَيَّ إِنَّ الَّذِينَ حَوْلَنَا لَوْ يَعْلَمُونَ مِنْ عَلِيٍّ مَا نَعْلَمُ تَفَرَّقُوا عَنَّا إِلَى أَوْلَادِهِ؛(١)

پدرم هر گاه خطبه می خواند و در آن می خواست از علی (علیه السلام) بدگویی کند زبانش می گرفت. پرسیدم: چرا در خطبه ات وقتی که از علی (علیه السلام) می خواهی سخن بگویی کلام و سخنت نارسا می شود؟ گفت: تو این موضوع را فهمیده ای؟ گفتم: آری، گفت: فرزندم! اگر آن چه از فضائل علی (علیه السلام)ما می دانیم این مردم بدانند از اطراف ما پراکنده شده و به فرزندان علی روی خواهند آورد».

علی (علیه السلام) را در منابر شرق و غرب عالم لعن می کردند:

یاقوت حموی، تاریخ نویس مشهور اهل سنت می نویسد:

«لعن علي بن أبي طالب (علیه السلام)، على منابر الشرق والغرب ... منابر الحرمين مكة والمدينة؛(۲)

علی (علیه السلام) را بر منبرهای شرق و غرب و منبرهای مکه و مدینه لعن می کردند».

ناسزاگویی به علی (علیه السلام) بر فراز هفتاد هزار منبر

زمخشری، مفسر و ادیب نام آور اهل سنت می نویسد:

«إنّه كان فی أيّام بنی اميّة أكثر من سبعين ألف منبر يلعن عليها عليّ بن أبی طالب بما سنّه لهم معاوية من ذلك؛(۳)

۱- . الكامل في التاريخ ، ج٤، ص۹۸؛انساب الأشراف ، ج۸ ، ص۱۹۵

۲- . معجم البلدان ، ج۳ ، ص۱۹۱ .

۳- . النصائح الكافية لمن يتولّى معاوية، ج ۱ ص۱۰٤ به نقل از سيوطي؛ الغدير، ج ۲ ص ۱۰۲

در زمان بنی امیه، بیش از هفتاد هزار منبر وجود داشت که در آن علی (علیه السلام) به پیروی از سنتی که معاویه بنا کرده بود، لعن می شد».

تواتر اخبار ناسزاگویی بنی امیه

شیخ محمود سعید بن ممدوح، بعد از نقل روایات و نصوصی در وقائع سبّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گوید:

«الآثار في هذه الجريمة البشعة وأخبارها الشنيعة متواترة ، وهذه عظيمة تصغر عندها العظائم ، وجريمة تصغر عندها الجرائم وشنيعة تتلاشي أمام بشاعتها الشنائع؛(۱)

دلایل و شواهد بر این گناه و خطای زشت بی شمار و متواتر است و می توان گفت که این جنایت خشن به اندازه ای سنگین است که دیگر جنایات بزرگ در برابرش کوچک و غیر قابل دیدن است».

نتیجه گیری

صراط مستقیم یعنی ولایت، لذا با تمسک به ائمه می توان در صراط مستقیم قدم برداشت صراط ائمه ای که به فرمایش خداوند متعال در قرآن کریم: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا؛(۲)و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند» و کسانی که بر غیر ولایت امیرالمومنین متمسک شدند از صراط مستقیم بیرون اند و از جمله «ضالین، گمراهان» قرار می گیرند و ممکن است در مدت زمان عمر خود از زمره کسانی واقع شوند که مورد غضب خداوند متعال قرار گرفتند (مانند تکفیری ها و دیگر دشمنان ذوات مقدسه) و دنباله روی ائمه ای باشند که به فرمایش خداوند متعال: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ؛(۳)و آنان را [به کیفر طغیانشان] پیشوایانی که دعوت به آتش می کنند قرار دادیم و روز قیامت یاری نمی شوند».

۱- . غاية التبجيل ، محمود سعيد ، ص۲۸۳

۲- . انبياء،۷۳

۳- . قصص،٤١

ادامه آيات «صراط مستقيم»:

۲. «أَ فَمَنْ يَمْشي مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ أَهْدى أَمَّنْ يَمْشي سَوِيًّا عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ؛(۱)

آيا كسى كه نگون سار و به صورت افتاده حركت مى كند هدايت يافته تر است يا آنكه راست قامت بر راه راست مى رود؟»

در تفسير اين آيه شريفه چنين آمده است:

«عَن الكافى بِاسنادِهِ عَن ابِى الحَسَنِ الماضى (عليه السلام) قالَ: قُلتُ:أفَمَن يَمشِى مُكِبًّا عَلى وَجهِهِ اهدى امَّن يَمشِى سَوِيًّا عَلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ ؟ قالَ: انَّ الله ضَرَبَ مَثَلًا، مَن حَادَ عَن وَلايَةِ عَلِيٍّ كَمَن يَمشِى عَلى وَجهِهِ لا يَهتَدى لامرِهِ؛ وَ جَعَلَ مَن تَبِعَهُ سَوِيّاً عَلى صِراطٍ مُستَقيمٍ. وَ «الصِّراطُ المُستَقيمُ» اميرُ المُومِنينَ (عليه السلام)؛(۲)

فرمود: خداى تعالى در اين آيه شريفه مثلى زده است و آن مَثَل كسانى است كه اعراض نمودند از ولايت اميرالمومنين (عليه السلام)كه آنها گويى راه مى روند به روى هاى خود و به هدايت نرسند و كسانى را كه متابعت آن حضرت نمودند قرار داده به راه مستوى و راست و «صراط مستقيم» اميرالمومنين (عليه السلام)است».

در تفسير اين آيه شريفه آمده است:

«الْبَاقِرَانِ (علیهما السلام): اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ قَالا دِيْنَ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ فَهَدَيْتَهُمْ بِالْإِسْلَامِ وَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)وَ لَمْ تَغْضَبْ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يُضِلُّوا الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الشُّكَّاكِ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ إِمَامَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الضَّالِّينَ عَنْ إِمَامَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)؛(۳)

امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) می فرمایند: «صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» آنهایی که به اسلام و ولایت علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) هدایت نمودی و هرگز بر آن ها خشم نگرفتی و آن ها هرگز گمراه نشدند، غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ؛ که یهود و نصاری می باشند و شکّاکانی که امامت امیرمؤمنان (علیه السلام) را نمی شناسند؛ وَ لَا الضّالِّينَ؛ از امامت علیّ بن ابیطالب (علیه السلام)گمراه شده اند».

ص: ۲۱٤

۱- . ملک، ۲۲

۲- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ٤۳۲

۳- . مناقب آل أبي طالب (علیهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ۳، ص: ۷۳

۳. «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ؛(۱)

گفت: به سبب اینکه مرا به بیراهه و گمراهی انداختی یقیناً بر سر راه راست تو [که رهروانش را به سعادت ابدی می رساند] در کمین آنان خواهم نشست».

در تفسیر این آیه شریفه چنین آمده است:

«قال الصّادق (علیه السلام): الصِّرَاطُ الَّذِی قَالَ إِبْلِيسُ لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ الآيه هُوَ عَلِيٌّ؛(۲)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: منظور از صراطی که ابلیس گفت: لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ المُسْتَقِیمَ، ثُمَّ لآتِیَنَّهُم مِّن بَیْنِ أَیْدِیهِم؛ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است.

٤. «فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛(٣)

پس به آنچه بر تو وحی شده تمسک بجوی، یقیناً تو بر راهی راست قرار داری».

در تفسیر این آیه شریفه چنین آمده است:

«قال الباقر (علیه السلام): أَوْحَی اللَّهُ إِلَی نَبِیِّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ إِنَّکَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ قَالَ إِنَّکَ عَلَی وَلَایَه عَلِیٍّ وَ عَلِیٌّ (علیه السلام) هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیمُ؛(٤)

امام باقر (علیه السلام)می فرمایند: خداوند آیه: فَاسْتَمْسِکْ بِالذِی أُوحِی إِلیکَ إِنَّکَ عَلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ را نازل کرد و خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «تو بر ولایت علی (علیه السلام) هستی و علی (علیه السلام)، همان الصِّرَاطُ الْمسْتَقِیمُ است».

٥. «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ؛(٥)

خدا فرمود: این [پیراسته شدن از هر ناخالصی] راهی است مستقیم [که تحقّقش در وجود بندگان مخلصم] برعهده من [است]».

در تفسیر این آیه شریفه چنین آمده است:

١- . اعراف،١٦

۲- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٦٠، ص: ٢٢٠

۳- . زخرف،٤٣

٤- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٤١٧

٥- . حجر،٤١

«قال الصّادق (عليه السلام) : عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ (عليه السلام)أَنَّهُ قَالَ تَلَا هَذِهِ الآيَه هَكَذَا هَذَا صِرَاطُ عَلِیٍّ مُسْتَقِيمٍ يَعْنِی عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ (عليه السلام)أَیْ طَرِيقَهُ وَ دِينَهُ لَا عِوَجَ فِيه؛(۱)

امام صادق (عليه السلام) می فرمايند: هشام بن حكم از امام صادق (عليه السلام)نقل می كند كه امام (عليه السلام) آيه «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلیَّ ٍمُسْتَقِيمٌ» را تلاوت نموده و فرمود: منظورش علیّ بن ابی طالب (عليه السلام)بود يعنی هيچ انحرافی در مسلک و آئينش نيست».

٦. «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛(۲)

و مسلماً اين [برنامه های محكم و استوار و قوانين و مقرّرات حكيمانه] راه راست من است؛ بنابراين از آن پيروی كنيد و از راه های ديگر پيروی مكنيد كه شما را از راه او پراكنده می كند؛ خدا اين [گونه] به شما سفارش كرده تا پرهيزكار شويد».

در تفسير اين آيه شريفه چنين آمده است:

«قال الباقر : فِی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی وَ أَنَّ هذا صراطی مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ الْأَئِمَّه مِنْ وُلْدِ فَاطِمَه هُمْ صراطُ اللَّهِ فَمَنْ أَبَاهُمْ سَلَکَ السُّبُلَ؛(۳)

امام باقر (عليه السلام) می فرمايند: «وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ»، منظور علیّ بن ابی طالب (عليه السلام) و ائمّه (عليهم السلام)از فرزندان فاطمه زهرا (عليها السلام)است

که راه خدا هستند؛ هر که از آن ها روی برگرداند داخل در سایر راه ها شده که در آیه به آن اشاره شده است».

«قال الرّسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ الْإِمَامُ فَاتَّبِعُوهُ؛(٤)

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: منظور از صراط مستقیم، امام است».

«قال الباقر (علیه السلام): وَ أَنَّ هذا صراطی مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ قَالَ آلُ مُحَمَّدٍ الصِّرَاطُ الَّذِی دَلَّ عَلَيْهِ؛(٥)

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: «وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» صراطی را که نشان داده است، صراط آل محمّد (علیهم السلام)است».

١- . تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ٢٥٢

٢- . انعام،١٥٣

٣- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٤، ص: ١٥

٤- . همان، ج ٢٤، ص: ١٣

٥- . همان، ج ٢٤، ص: ١٤

«قال الصّادق (علیه السلام): نَحْنُ وَ اللَّهِ السَّبِيلُ الَّذِی أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِاتِّبَاعِهِ وَ نَحْنُ وَ اللَّهِ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ؛(١)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: به خدا قسم ما همان راهی هستیم که باید از آن پیروی کنید، سوگند به خدا ما صراط مستقیم هستیم».

۷. «وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛(۲)

و مسلماً تو آنان را به راهی راست دعوت می کنی».

در تفسیر این آیه شریفه چنین آمده است:

«علی بن ابراهیم: إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ قَالَ إِلَی وَلَایَهِ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ؛(۳)

علیّ بن ابراهیم: إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ یعنی به سوی ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)».

صراط مستقیم در منابع اهل تسنن

اعتراف علماء عامه به اینکه منظور از «صراط مستقیم» محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به ویژه علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. در اخبار عامه نیز وارد شده که مراد از «صراط مستقیم»، محمد و آل محمد (علیهم السلام) است. چنانکه در کتاب «فرائدالسمطین»، ابراهیم حموینی به مسند خود نقل می کند که حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود: «نحن خیرة اللّه ونحن الطریق الواضح والصراط المستقیم» ماییم برگزیدگان خدا و ماییم راه آشکار و ماییم صراط مستقیم.(٤) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «صراط مستقیم» راه محمد و آل محمد (علیهم السلام) است.(٥) «سدی» از اسباط و «مجاهد» از عبداللّه بن عباس در خصوص آیه شریفه «اهدنا الصراط المستقیم» نقل می کند که گفت: «ای بندگان خدا بگوئید: پروردگارا! ما را بسوی محبت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)و اهل بیت گرامش هدایت فرما».(٦)

«ابن المغازلی الواسطی الشافعی» در مناقب خود از زید بن ارقم روایت نموده که نزد رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودیم حضرت فرمود: آیا شما را به چیزی راهنمائی کنم که اگر در پیش گیرید هرگز گمراه و هلاک نشوید؟ گفتند: بله یا رسول اللّه!

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٤، ص: ١٤

۲- . مومنون،۷۳

۳- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٤، ص: ١٤

٤- . الغدير، ج۲ ص۳۱۲

٥- . شواهد التنزيل، ج۱ ص۷٤

٦- . الغدير، ج۲ ص۳۱۱

فرمود: این آقا و اشاره به علی بن ابی طالب (علیه السلام)نمود و فرمود: با او برادر شوید و او را یاری نمائید و او را تصدیق و تأیید کنید. چون آنچه به شما عرض کردم جبرئیل به من اطلاع داده که حضرت علی (علیه السلام) صراط مستقیم است».(۱)

از ابن عباس روایت شده که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اگر پیرو علی (علیه السلام) گردید گمراه و هلاک نمی شوید و چنانچه با او مخالفت نمائید گمراه می گردید و سر از بیراهه درخواهید آورد. تقوای خدا را پیشه کنید که علی بن ابی طالب (علیه السلام)پناهگاه خدا و صراط مستقیم او است».(۲) از عمر بن خطاب روایت شده است که رسول اللّه (علیه السلام) فرمود: «کاسب کسب نکرد مثل فضلی که علی (علیه السلام) کسب نمود؛ چرا که اعتقاد به آن حضرت باعث هدایت می شود و از سقوط در سراشیبی نجات می بخشد».(۳) «شراجیل بن مره» روایت نموده گفت: از رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که به حضرت علی (علیه السلام) می فرمود: «بشارت باد تو را که زندگی و مرگ تو با من است و تو صراط مستقیم هستی».(٤)

از عمر بن خطاب نیز روایت شده است که رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام)فرمود: «روز قیامت در حالی که دست تو در دست من است وارد محشر می شویم».(٥)

در این زمینه حاکم الحسکانی الحنفی در «شواهد التنزیل» ۲۰ حدیث از شماره ۸٦ تا ۱۰۵ به اسناد مختلف آورده که «صراط مستقیم» علی و فرزندان او:می باشند و در این زمینه احادیث مربوطه را نقل نموده که اهم آن ها بشرح ذیل است:

الف) ابن عباس در مورد «اهدنا الصراط المستقیم» نقل می کند که رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: ای بندگان! بگویید: خدایا ما را به سوی محبت و دوستی پیغمبر و اهل بیت او یعنی علی و فاطمه و الحسن و الحسین (علیهم السلام)هدایت فرما».

ب) از ابن عباس روایت شده که رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: «تو راه روشن و صراط مستقیم و یعسوب الدین می باشی».

۱- . الغدیر، ج۳ ص۳٤۹

۲- . مناقب المرتضویه، ص۱۱۳

۳- . ذخائر العقبی ص٦۱؛ الریاض النضرة، ج۲ ص۲۱٤

٤- . الجرح والتعدیل الرازی، ج۲ ص۳۷۳

۵- . ذخائر العقبی، ص۱۸؛ الریاض النضرة، ج۲ ص۲۰۹

ج) از ابن عباس روایت شده که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «خداوند علی و همسر و فرزندانش را به عنوان حجت های او بر خلق خود قرار داده است. آن ها دروازه علم امت من می باشند هر که پیرو آن ها شد به سوی صراط مستقیم، هدایت شده است».

د) از جابربن عبداللّه انصاری روایت شده که رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «به سوی آفتاب بگروید و در صورت غیاب آن به ماه بگروید و در صورت غیاب آن به زهره بگروید و

در صورت غیاب آن به فرقدین بگروید. گفته شد یا رسول اللّه این ها کیستند؟ فرمود: خورشید من هستم و ماه علی (علیه السلام)است و زهره فاطمه (علیها السلام) است و فرقدین، حسن و حسین (علیهما السلام) هستند».

ه) از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که فرمود: «هر که بخواهد مانند تند باد از پل صراط بگذرد و بدون حساب وارد بهشت گردد پیرو ولیم و وصیم و صاحبم و خلیفه ام بر اهل و امتم علی بن ا بی طالب (علیه السلام) گردد و هر که بخواهد وارد دوزخ شود ولایت او را ترک کند. به عزت و جلال پروردگارم قسم که او باب اللّه و صراط مستقیم می باشد و خداوند روز قیامت در خصوص ولایت او سؤال می کند».

و) ابن کثیر الدمشقی در تفسیر خود از ابن ابی حسین روایت نموده که حضرت علی (علیه السلام)بلند شد و فرمود: کیست که از من در مورد قرآن سؤال نماید؛ به خدا قسم امروز کسی داناتر از من وجود ندارد. اگر چه از پشت دریاها باشد پاسخ او را می دهم». عبداللّه بن الکواء برخاست و گفت منظور از آیه «الذین بدلوا نعمة اللّه کفرا واحلوا قومهم دار البوار» چیست؟ فرمود: «مشرکین قریش هستند که نعمت ایمان خدا برایشان آمد ولی آن ها نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند».(۱)عثمان بن عیسی از امام صادق (علیه السلام)روایت نموده که آن حضرت در خصوص آیه «الم تر الی الذین بدلوا نعمة اللّه کفرا» فرمود: «این آیه در مورد دو فاسق از قریش و بنی امیه و بنی مغیره نازل شده است. بنی مغیره روز بدر پشتشان قطع گردید و بنی امیه چند صباحی بهره بردند». سپس فرمود: «بخدا قسم ما نعمت اللّه هستیم که خداوند به بندگانش ارزانی نموده است. ما صراط مستقیم هستیم. هر که موفق و رستگار شد بوسیله ما رستگار

۱- . شواهد التنزیل، ج۱ ص۷۵ به بعد

گردید». آنگاه فرمود: «تمتعوا فان مصیرکم الی النار».(۱)اخیرا مخالفین مذهب حقه اثنی عشری این روایت را از کتاب «طبری» حذف نموده و بسیاری از روایات مربوط به امیرالمومنین (علیه السلام)و فرزندان بزرگوارش را از کتاب های جدید خود حذف نموده اند ولی «حق یعلو ولا یعلی علیه» می باشد و ایمان و عبادت و ولایت توأم با هم هستند. از ابی سعید الخدری روایت شده که رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «برای خدا سه حرمت است هر که آن ها را حفظ کند و نگه دارد خداوند امر دین و دنیای او را حفظ می کند و هر که آن ها را نگه ندارد خداوند نیز چیزی برایش حفظ نمی نماید:

اول) حرمت اسلام.

دوم) حرمت من.

سوم) حرمت رَحِم من که اهل بیت من هستند.(۲)

ابوبکر بن مؤمن الشیرازی در کتاب «رسالة الاعتقاد» از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت نموده که فرمود: هر که از شما بخواهد که بعد از من نجات پیدا نماید و از فتنه ها در امان بماند پیرو ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) گردد چون آن صراط مستقیم است. از عبداللّه بن عمر روایت شده است که رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «هر که بخواهد توکل به خدا کند باید اهل بیت مرا دوست بدارد و هر که بخواهد از عذاب قبر راحت گردد باید اهل بیت مرا دوست بدارد و هر که حکمت بخواهد باید اهل بیت مرا دوست بدارد و هر که طالب ورود به بهشت باشد باید اهل بیت مرا دوست بدارد. به خدا قسم هر که آن ها را دوست بدارد دنیا و آخرت را بدست آورده است(۳) و از خاصه (شیعه) روایت شده که «صراط مستقیم» حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه هدی (علیهم السلام)می باشند و باطن صراط مستقیم، محمد و آل محمد (علیهم السلام)است و شکی نیست که طریق اهل بیت (علیهم السلام)صراط مستقیم است که تمسک به آن موجب نجات و رستگاری دنیا و آخرت می باشد و اختیار غیر آن سبب خسران و

زیانکاری است. چنانکه حدیث مشهور نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم)که فرمود: «مَثَل اهل بیت من مانند کشتی نوح است، هر که سوار

۱- . تفسیر قمی، ج۱ ص۳۷۱

۲- . المعجم الکبیر طبرانی، ج۳ ص۱۲۶؛ کنز العمال، ج۱ ص۷۷

۳- . ینابیع المودة، ج۲ ص۳۳۱؛غایة المرام، ج۶ ص۶۷

آن شود نجات یابد و هر که تخلف ورزد هلاک گردد(۱) و در حدیث نبوی وارد شده که «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه(۲)؛ یعنی کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد در زمان جاهلیت یعنی بی ایمان مرده است».(۳)

میزان خشم و غضب خداوند متعال

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)و امیرالمومنین (علیه السلام)و حضرت زهرا (علیها السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) میزان خشم و غضب خداوند متعال اند زیرا غضب ایشان غضب خداوند متعال است. در روایات متعددی آمده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا؛ (٤)

قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می کند و برای آنان عذابی خوارکننده آماده کرده است».

در تفسیر این آیه آمده:

«قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): اللَّهَ مَنْ آذَى شَعْرَه مِنِّى فَقَدْ آذَانِى وَ مَنْ آذَانِى فَقَدْ آذَى عَزَّوَجَلَّ وَ مَنْ آذَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَعَنَهُ مَلَأُ السَّمَاوَاتِ وَ مَلَأُ الْأَرْضِ وَ تَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِى الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً؛(٥)

هر که یک موی مرا بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد، خدا را آزرده و هر که خدا را بیازارد، اهل آسمان ها و زمین او را لعنت می کنند و این آیه را تلاوت کرد: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِى الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً».

«حدثني علي بن أبي طالب (عليه السلام) و هو آخذ بشعره، قال: حدثني رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) و هو آخذ بشعره فقال: من آذى شعرة منك فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله، و من آذى الله فعليه لعنة الله؛(٦)

١- . مجمع الزوائد هيثمى، ج٩ ص١٦٨؛ كنز العمال، ج١٢ ص٩٤

٢- . ينابيع الموده، ج٣ ص٣٧٢

٣- . تفسير ولائي قرآن كريم در اثبات ولايت اميرالمؤمنين (عليه السلام)، ج١ ص٥٨الى٦٢

٤- . احزاب، ٥٧

٥- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٧، ص: ٢٠٦

٦- . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ٢، ص: ١٤٧

حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) در حالی که موی خود را گرفته بود فرمود: پیامبر به من فرمود: علی جان هر کس یک موی تو را آزار رساند مرا آزار رسانده و کسی که مرا آزار رساند خدا را آزار رسانده است».

و در روایتی دیگر:

«قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): قَولُهُ إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً قَالَ نَزَلَتْ فِیمَنْ غَصَبَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام) حَقَّهُ وَ أَخَذَ حَقَّ فَاطِمَه (علیها السلام) وَ آذَاهَا وَ قَدْ قَالَ النَّبِیُّ (مَنْ آذَاهَا فِی حَیَاتِی کَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِی وَ مَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِی کَمَنْ آذَاهَا فِی حَیَاتِی وَ مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَ مَنْ آذَانِی فَقَد آذَی اللهَ؛ (۱)

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمودند: «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهینا» این آیه درباره ی کسانی نازل شده است که حقّ علی (علیه السلام) را غصب نمودند و حقوق فاطمه (علیها السلام) را زیر پا نهاده و او را اذیت نمودند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: هر که فاطمه (علیها السلام) را در زمان حیات من اذیت و آزار نماید مثل آن است که او را بعد از مرگ من مورد اذیت قرار داده باشد و کسی که او را بعد از مرگم مورد آزار قرار دهد مثل آن است که او را در زمان حیات من اذیت کرده باشد و هر که او را آزار رساند مرا اذیّت کرده و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است».

«عن جابر قال: سمعت النبي (صلی الله علیه و آله و سلم) یقول لعلي من آذاك فقد آذاني؛ (۲)

جابر می گوید از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)شنیدم به علی بن ابی طالب (علیه السلام)

فرمود: کسی که تو را بیازارد مرا آزار داده است».

و در روایتی دیگر آمده:

«عن أم سلمة زوج النبي (صلی الله علیه و آله و سلم) قالت قد سمعت رسول الله یقول لعلي بن أبي طالب (علیه السلام): أنت أخي و حبیبي من آذاك فقد آذاني». (۳)

همچنین در کتاب صحیح بخاری از منابع مهم اهل تسنن آمده:

«ما رواه البخاري في صحيحه في باب مناقبها (عليها السلام)عن المسور بن مخرمة أن رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)و سلم قال: فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبني؛ (٤)

١- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١٧، ص: ٢٧

٢- . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ٢، ص: ١٤٩

٣- . همان ، ج ٢، ص: ١٥٠

٤- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٩، ص: ٣٣٦

رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمود: فاطمه پاره تن من است، هر كس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است».

خشم فاطمه (عليها السلام)خشم خداست

«قال في حقها رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): إن الله يرضى لرضاك و يغضب لغضبك؛ (١)

رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم)مى فرمايد: قطعا و يقينا خداوند با خشم و غضب فاطمه به خشم مى آيد و با رضايت او راضى مى شود». روايات متعددى در اين موضوع در منابع شيعه و سنى وجود دارد كه در اينجا فقط به يكى از آنان بسنده كرده ام.

حال با اين روايات متعدد بايد در لابلاى صفحات تاريخ ببينيم چه كسانى حق اهل بيت (عليهم السلام) را پايمال كردند و به ناحق تصاحب نمودند و چه كسانى پيامبر و اهل بيت او را مورد آزار و اذيت قرار دادند.

صفات اهل صراط مستقیم

رفتن در صراط مستقیم شروطی دارد. این شروط از قرآن کریم استفاده می شود.

شرط نخست آن که کسی که در راه مستقیم گام برمی دارد باید «معتصم بالله» باشد. بودنِ در صراط مستقیم (که راه منحصر خدایی و به دست خدا و او هدایت گر آن راه است) به کمک خدا نیاز داشته و به تمسّک به خدا و جدا نبودن از او مشروط است. قرآن کریم می فرماید:

«وَمَنْ یَعْتَصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلی صِراط مُسْتَقیم؛ (۲)

و هر کس به دامانِ خدا چنگ بزند و تمسّک کند به راه راست هدایت شده است».

با توجّه به این آیه معلوم می شود در مفهوم «سبیل» این خصوصیّت اخذ نشده، بلکه عمومیت دارد.

شرط دوم را قرآن کریم چنین بیان می فرماید:

«وَاجْتَبَیْناهُمْ وَهَدَیْناهُمْ إِلی صِراط مُسْتَقیم؛ (۳)

آن ها را (در میان خاندانشان) برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم».

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۰، ص: ۳٤۷

۲- آل عمران،۱۰۱

۳- انعام،۸۷

آری! آن ها را برگزیدیم، آن گاه به صراط مستقیم هدایت کردیم، این گونه نیست که هر کسی را در آن جا راه بدهند.

شرط سوم از این آیه استفاده می شود که می فرماید:

«إِنَّ اللهَ رَبّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ؛ (۱)

به راستی خداوند پروردگار من و شماست. پس او را بپرستید که راه راست این است».

شرط چهارم این آیه است:

«فَاتَّبِعْني أَهْدِكَ صِراطًا سَوِيًّا؛ (۲)

از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم».

معلوم می شود که صراط مستقیم از سبیل، خیلی اخصّ است؛ یعنی قیودی دارد و با حساب است و هر کسی را در این جا راه نمی دهند و کسانی که در این صراط واقع می شوند و اصحاب صراط مستقیم هستند در هر زمانی بسیار کمتراند. چون هر چیزی که قیودش بیشتر شود، ناگزیر وجودش کمتر خواهد بود که «ما کثرت قیوده قلّ وجوده».

در آیه دیگری به شکل نفی آمده است. آن جا که می فرماید:

«وَإِنَّ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ؛ (۳)

همانا کسانی که به جهان آخرت ایمان ندارند قطعاً از این راه راست منحرفند».

در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «ومن اعتصم بکم فقد اعتصم بالله»

اکنون طبق آیه شریفه می خوانیم:

«وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلى صِراط مُسْتَقيم؛ (٤)

و هر کس به دامانِ خدا چنگ بزند و تمسّک کند به راه راست هدایت شده است».

معلوم می شود که در معرفت به خداوند متعال، ایمان به جهان آخرت، اتباع و پیروی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)لازم است سپس اعتصام به اهل بیت (علیهم السلام). از این بیان، میتوان مفهومی از اصول دین را برداشت کرد. پس اگر کسی به یکی از اصول دین معتقد نباشد او از اهل صراط مستقیم نخواهد بود. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

١- مریم،٣٦

٢- همان،٤٣

٣- مؤمنون،٧٤

٤- آل عمران،١٠١

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمیعًا وَلا تَفَرَّقُوا؛ (١)

و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و از هم پراکنده نشوید».

امام صادق (علیه السلام)در ذیل این آیه مبارکه می فرمایند:

«نحن حبل الله؛

ما ریسمان خدا هستیم».

یعنی شما مردم باید به ما اهل بیت معتصم شوید و فقط شهادتین و ایمان به جهان آخرت کفایت نمی کند. این حدیث در کتاب های شیعه و سنّی در ذیل این آیه آمده است.(٢) عجیب این که هم خدا مردم را به سوی صراط مستقیم که ائمه (علیهم السلام) باشند هدایت می کند و هم ائمه (علیهم

السلام)، مردم را به سوی صراط مستقیم هدایت می کنند که به خدا منتهی می شود. آری! ائمه (علیهم السلام) به دو جهت هم خودشان صراط مستقیم هستند و هم هدایت گر به صراط مستقیم:

۱. از آن جهت که ائمه (علیهم السلام)مقرَّب خداوند متعال هستند و برای هدایت نصب شده اند که هر کسی از این ها پیروی بکند در واقع از طریق مستقیم پیروی کرده و وارد طریق مستقیم شده است و طریق مستقیم نیز دست خداوند متعال است که فرمود:

«إِنَّ رَبّي عَلى صِراط مُسْتَقيم؛ (۳)

همانا پروردگار من بر راه مستقیم است».

بنابراین، انسان از طریق اهل بیت (علیهم السلام)به خداوند متعال منتهی می شود.

۲. از آن جهت که خداوند متعال، ائمه (علیهم السلام) را نیز صراط مستقیم قرار داده و فرموده است:

«وَأَنَّ هذا صِراطي مُسْتَقيمًا فَاتَّبِعُوهُ؛ (٤)

همانا این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید».

ص: ۲۲۵

۱- آل عمران،۱۰۳

۲- تفسیر فرات: ۹۰، حدیث ۷۲ و ۷۳، تفسیر مجمع البیان: ۲ / ۳٥٦، العمدة: ۲۸۸، الصراط المستقیم: ۱ / ۲۸٦، کنز الدقائق: ۲ / ۱۸۷، بحار الأنوار: ۲٤ / ۸٤ ، حدیث ۳، شواهد التنزیل: ۱ / ۱٦۹، حدیث ۱۷۸، ینابیع المودّه: ۱ / ۳٥٦، حدیث ۱۰.

۳- هود،٥٦

٤- انعام،۱٥۳

ائمه (علیهم السلام)«الصّراط الأقوم» هستند. چون ایشان وجودات الاهی هستند؛ کارشان، کار خدایی است و جزء دستگاه ربوبی هستند؛ هم چنان که جبرائیل، میکائیل و عزرائیل جزء دستگاه ربوبی هستند و قسمی از کارهای خداوند متعال به دست اینان انجام می شود. قرآن کریم می فرماید:

«وَلِلّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ؛ (۱)

سپاهیان آسمان ها و زمین از آنِ خداست».

آری! همه اینان مأموران و جنود خداوند متعال هستند ولی در سپاه و لشکر سلسله مراتب وجود دارد. افرادی هستند که در مراتب فوق قرار گرفته اند که بقیه لشکریان تحت اختیار این ها هستند. بنابراین، آن سان که خداوند متعال مردم را به ایمان به خودش دعوت می کند، مردم را به ایمان به رسولش و ائمه (علیهم السلام)فرا می خواند و می فرماید:

«أَطیعُوا اللهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ (۲)

از خدا اطاعت کنید و از فرستاده او و صاحبان امر اطاعت کنید».

در نتیجه ائمه (علیهم السلام)«السبیل الأعظم إلی الله»؛ یعنی راه واضح فراگیر عمومی به سوی خدا هستند که همه را به سوی او دعوت می کنند و برای همه مردم هستند و همانند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رحمة للعالمین هستند.(۳)

نتیجه گیری

صراط مستقیم همان صراطی است که در دنیا اکمال دین و رضایت خدا را به همراه دارد و سیر در این صراط بی منتهاست و در آخرت مقام محمود(٤) را به همراه دارد. صراط مستقیم، صراط رضایت خداست (وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا(٥)) که این صراط امیرالمومنین (علیه السلام) است و هر کس

متمسک به این صراط باشد اعمال و عبادات او ارزش پیدا می کند. خداوند اعمال و عبادات را به واسطه این صراط از بنده خود قبول می کند چرا که با ولایت امیرالمومنین (علیه السلام)

۱- فتح، ٤ و۷

۲- نساء، ۵۹

۳- با پیشوایان هدایتگر، ج ۳

٤- امام صادق (علیه السلام)درباره این جایگاه می فرماید: «مقام و مرتبه ای است که همه پیشینیان و متأخران، به آن غبطه می خورند». تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص: ۲۰٦

۵- . مائده، ۳

دین کامل شد (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) و نعمت بر بندگان تمام گشت (وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِ) و از اعمال و عباداتی که انجام می دهند راضی می شود (وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا).

به دور از تعصب، با تأمل به این آیه نگاه کنیم که ملاک پذیرش اعمال و عبادات آن است که تمام و کمال باشند. وقتی اعمال و عبادات تمام و کمال بود خداوند متعال از آن راضی می شود و این اکمال فقط به وسیله ولایت میسر می شود ولا غیر. در مقابل رضایت خدا، خشم و غضب اوست. هر آن کس که منکر ولایت حضرت شود مورد خشم و غضب خداوند قرار می گیرد (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (۱))؛ هر صراطی به غیر از ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) عاقبتش آتش خشم و غضب خداست. لذا حقیقت صراط امیرالمومنین (علیه السلام) است، بدون ایشان صراط معنا پیدا نمی کند.

حقیقت صراط زمانی بر مردم جلوه می کند و تمامی چشم ها را خیره و آه حسرت را بر دل منکرین ایشان می گذارد و لبخند رضایت و شادی را در دل شیعیان ایشان نقش می بندد که خداوند متعال تمام امور آخرت را به امیرالمومنین (علیه السلام) می سپارد (قسیم النار و الجنة (۲))

«وَ حَدَّثَنِي أَبِي شَهْرَآشُوبُ بِإِسْنَادٍ لَهُ إِلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم) لِكُلِّ شَيْ ءٍ جَوَازٌ وَ جَوَازُ الصِّرَاطِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)». (۳)

۱- . معارج،۱

۲- . قال الرضا (عليه السلام):«فهو قسيم الجنة والنار» عيون أخبار الرضا،ج۱ ص۹۲؛«عن عبدالله بن عباس قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم):معاشر الناس، ان عليا قسيم النار، لا يدخل النار ولى له، ولا ينجو منها عدو له، انه قسيم الجنة، لا يدخلها عدو له، ولا يزحزح عنها ولى له». الأمالي الصدوق،ج۱ص۸۳؛على (عليه السلام):«أَنا قَسِيمُ النار» الفائق في غريب الحديث،الزمخشري،ج۳ ص۹۷؛«ممّا ينسب الى الامام الشافعي:علي حبّه جنة / قسيم النار و الجنة/ وصي المصطفى حقا / إمام الإنس و الجنة»: ينابيع المودة، ج۱ ص۲۵٤

۳- . مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ۲، ص: ۱۵٦

«السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبَأُ الْعَظِيمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ وَعَنْهُ يُسْأَلُونَ»

تعریف واژه «نبأ»

«نَبَأٌ»: خبری است که فایده و سود بزرگی دارد که از آن خبر علم و دانش حاصل می شود و بر ظنّ و گمان غلبه می کند. هیچ گاه گفتن «خبر به معنی نبأ» درست نیست مگر اینکه سه اصل و نتیجه ای که گفته شد و از «نبأ» فهمیده می شود در آن باشد:

۱. سود و فایده.

۲. علم و دانش.

۳. غلبه بر ظن و گمان.

به خبری که در آن دروغی نباشد شایسته است که «نبأ» بگویند مثل تواتر و خبر از سوی خداوند متعال و از سوی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و برای اینکه «نبأ» معنی خبر را هم در بردارد می گویند «أَنْبَأْتُهُ بکذا» مثل اخبرته و برای اینکه در«نبا» معنی علم هست می گویند «أَنْبَأْتُهُ کذا» مثل «اعلمته کذا» به او آموختم خدای تعالی فرمود: «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ(۱)» و گفت «عَمَّ يَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ (۲)» و «أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذاقُوا وَبالَ

۱- . صاد،٦٧

۲- . نباء،۱

أَمْرِهِمْ (۱)» و «تِلْكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيها إِلَيْكَ (۲)» و «تِلْكَ الْقُرى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبائِها(۳)» و «ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْقُرى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ(٤)» و «إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا(٥)»، این آیه آگاهی می دهد که اگر خبر، موضوع بزرگ و ارزشمندی باشد شایسته است که در آن تأمل و تفکر شود؛ هر چند که دانسته شود و درستی آن بر ظن و گمان غلبه داشته باشد تا اینکه در آن نظر مجدد شود و به روشنی حقیقتش آشکار شود، واژه«یتبتین از تبین» بیشتر برتری دارد.(٦)

در اقرب الموارد «نبأ» را مطلق خبر گفته و از کلیّات ابو البقاء نقل می کند که: نباء و انباء در قرآن بکار نرفته مگر در چیزهایی که دارای اهمیّت و شأن عظیم اند. در صحاح و قاموس و مصباح مثل

اقرب الموارد مطلق خبر گفته اند. در مجمع فرموده: إنباء و إعلام و إخبار به یک معنی اند و نباء به معنی خبر است.(۷) «العَظِیم» جمع «عُظَمَاء» و «عِظَام» و «عُظُم»: بزرگ، قطور، با هیبت، پُر اهمیت.(۸) «عظیم»: بزرگ. خواه محسوس باشد و خواه معقول و معنوی. عظیم از اسماء حسنی است: «وَ لا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِیمُ (۹)»

مراد از آن قهرا عظمت واقعی و معنوی است نه مثل عظمت جسم. عظیم را عظیم الشأن و پادشاه معنی کرده اند ولی ظهور کلمه در عظمت معنوی است. مثل محیط و قادر بودن. این کلمه در قرآن مجید شش بار در وصف ذات باری تعالی آمده است یکی آیه فوق و همچنین «وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِیمُ(۱۰)»،

۱- . تغابن، ۵

۲- . یوسف، ۱۰۲

۳- . الاعراف، ۱۰۱

٤- . هود، ۱۰۰

۵- . حجرات، ٦

٦- . مفردات الفاظ قرآن، ج ٤، ص: ۲۸۱

۷- . قاموس قرآن، ج ۷، ص: ۷

۸- . فرهنگ ابجدي، متن، ص: ٦۱۵

۹- . بقره، ۲۵۵

۱۰- . شوری، ٤

«إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (۱)» ، «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ(۲)»، ایضا در وصف افعال خدا آمده است مثل «ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».(۳)

پیشتر گفته شد راغب می گوید: «نبأ» خبری است که فایده و سود بزرگی دارد که از آن خبر علم و دانش حاصل می شود و بر ظنّ و گمان غلبه می کند؛ می گویم: ای راغب، آن کسی که از او علم دانش حاصل می شود وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) است که در قرآن کریم از لسان خداوند متعال «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» است و در نهج البلاغه از لسان مبارکشان «يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ؛ علوم و معارف از سر چشمه فیض من مانند سیل سرازیر می شود، هیچ پروازکننده در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی رسد». آری ای راغب، آن خبری که فایده و سود بزرگی در آن است ولایت علیست.

نباء در قرآن کریم

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ *عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ * الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ؛(٤)

درباره چه چیز از یکدیگر می پرسند؟*از آن خبر بزرگ * که همواره درباره آن با یکدیگر اختلاف دارند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ أَبِی حَمْزَه الثُّمَالِیِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَر فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَمَّ يَتَساءَلُونَ فَقَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ أَنَا وَ اللَّهِ النَّبَأُ الْعَظِيمُ الَّذِی اخْتُلِفَ فِی جَمِيعِ الْأُمَمِ بِأَلْسِنَتِهَا وَ اللَّهِ مَا لِلَّهِ نَبَأٌ أَعْظَمُ مِنِّی وَ لَا لِلَّهِ آيَهُ أَعْظَمُ مِنِّی؛(٥)

ابوحمزه ثمالی گوید: از امام باقر (علیه السلام)درباره ی تفسیر «عَمَّ يَتَساءَلُونَ* عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ»، سؤال کردم. فرمود: «علیّ بن ابی طالب (علیه السلام)به اصحاب خود می گفت: به خدا سوگند!

من نباء عظیم هستم که تمامی امّت درباره ی من اختلاف کردند. به خدا سوگند! خدای سبحان را نبئی عظیم تر و بزرگتر از من نیست و هیچ آیه ای از من بزرگتر برای پروردگار جهانیان نیست».

ص: ۲۳۰

۱- . حاقه،۳۳

۲- . واقعة، ۷٤و۹٦؛حاقه، ٥۲

۳- . قاموس قرآن، ج ٥، ص: ۱۸

٤- . نباء،۱و۲و۳

٥- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳٦، ص: ۳

نکته: در این روایت امام معصوم قسم یاد کرده که من نباء عظیم هستم.

«وَ رُوِيَ أَيْضاً حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى عَلْقَمَةَ أَنَّهُ قَالَ: خَرَجَ يَوْمَ صِفِّينَ رَجُلٌ مِنْ عَسْكَرِ الشَّامِ وَ عَلَيْهِ سِلَاحٌ وَ فَوْقَهُ مُصْحَفٌ وَ هُوَ يَقْرَأُ«عَمَّ يَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ» فَأَرَدْتُ الْبِرَازَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَلِيٌّ (علیه السلام) مَكَانَكَ وَ خَرَجَ بِنَفْسِهِ فَقَالَ لَهُ أَ تَعْرِفُ النَّبَأَ الْعَظِيمَ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ قَالَ لَا فَقَالَ (علیه السلام) أَنَا وَ اللَّهِ النَّبَأُ الْعَظِيمُ الَّذِي فِيهِ اخْتَلَفْتُمْ وَ عَلَى وَلَايَتِي تَنَازَعْتُمْ وَ عَنْ وَلَايَتِي رَجَعْتُمْ بَعْدَ مَا قَبِلْتُمْ وَ بِبَغْيِكُمْ هَلَكْتُمْ بَعْدَ مَا بِسَيْفِي نَجَوْتُمْ وَ يَوْمَ الْغَدِيرِ قَدْ عَلِمْتُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَعْلَمُونَ مَا عَمِلْتُمْ ثُمَّ عَلَا بِسَيْفِهِ فَرَمَى بِرَأْسِهِ وَ يَدِهِ؛ (۱)

علقمه روایت کرده که روز صفین، مردی از لشکر شام بیرون آمد سلاح پوشیده و از بالای سلاح مصحفی قرآن حمایل کرده و به جای آن که عرب را عادت باشد که رجز خوانند، می خواند: «عَمَّ يَتَساءَلُونَ، عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» من خواستم تا پیش او شوم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) مرا فرمود: مکانک، بر جای خود باش و او به نفس خود پیش او رفت و او را فرمود: «أ تعرف النّبأ الّذی هم فیه مختلفون قال: لا»، فرمود: آیا آن خبر بزرگی را که در آن اختلاف کردند می

شناسی؟ گفت: نه، حضرت فرمود:«و اللّه إنّی عن النّبأ العظیم الّذی فیّ اختلفتم و علی ولایتی تنازعتم و عن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم و ببغیکم هلکتم بعد ما بسیفی عن الکفر نجوتم و یوم غدیر قد علمتم قد علمتم قد علمتم و یوم القیامه تعلمون ما علمتم؛ ثمّ علاه بسیفه فرمی برأسه و یده» فرمود: به خدا قسم! من آن خبر بزرگم که در من اختلاف کردید و در ولایت من منازعت کردید و از ولایت من باز آمدید پس از آن که قبول کردید و به بغیتان هلاک شدید پس از آن که از کفر به تیغ من برستی و روز غدیر خود دانی و روز قیامت بدانی آنچه کرده ای».

«کشف الیقین مِنْ تَفْسِیرِ الْحَافِظِ مُحَمَّدِ بْنِ مُؤْمِنٍ الشِّیرَازِيِّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ: أَقْبَلَ صَخْرُ بْنُ حَرْبٍ حَتَّی جَلَسَ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ هَذَا الْأَمْرُ لَنَا بَعْدَكَ أَمْ لِمَنْ قَالَ یَا صَخْرُ الْأَمْرُ بَعْدِي لِمَنْ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَی عَمَّ یَتَساءَلُونَ یَعْنِي یَسْأَلُكَ أَهْلُ مَكَّةَ عَنْ خِلَافَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ الَّذِي هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ مِنْهُمُ الْمُصَدِّقُ بِوَلَایَتِهِ وَ خِلَافَتِهِ وَ مِنْهُمُ الْمُكَذِّبُ كَلَّا رَدٌّ عَلَیْهِمْ سَیَعْلَمُونَ سَیَعْرِفُونَ خِلَافَتَهُ بَعْدَكَ أَنَّهَا حَقٌّ یَكُونُ ثُمَّ كَلَّا سَیَعْلَمُونَ سَیَعْرِفُونَ خِلَافَتَهُ وَ وَلَایَتَهُ إِذْ یُسْأَلُونَ عَنْهَا فِي قُبُورِهِمْ فَلَا یَبْقَی مَیِّتٌ فِي شَرْقٍ وَ لَا غَرْبٍ وَ لَا فِي بَرٍّ وَ لَا فِي بَحْرٍ إِلَّا وَ

ص: ۲۳۱

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۶، ص: ۳

مُنْكَرٌ وَ نَكِیرٌ یَسْأَلَانِهِ عَنْ وَلَایَةِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ بَعْدَ الْمَوْتِ یَقُولَانِ لِلْمَیِّتِ مَنْ رَبُّكَ وَ مَا دِینُكَ وَ مَنْ نَبِیُّكَ وَ مَنْ إِمَامُكَ؛(۱)

ابوسفیان (که نام حقیقی او صخر بن حرب است) بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد و نزدیک حضرتش نشست و گفت: ای محمد! آیا این منصب (رهبری) بعد از تو از آن ما است یا از آن کیست؟ حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: این امر بعد از من، از آن کسی است

که جایگاه او نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است .اینجا بود که این آیات شریفه نازل گردید: «آنها از چه چیز از یکدیگر سؤال می کنند «یعنی اهل مکه از خلافت علی بن ابی طالب از تو می پرسند؛ «از خبر بزرگ* همان که پیوسته در آن اختلاف دارند» یعنی بعضی ولایت و خلافت او را قبول دارند و بعضی آن را تکذیب می کنند؛ «چنین نیست که آنها فکر می کنند» این ردّ بر آنها است؛ یعنی هرگز این طور که آنها تصور می کنند و خلافت علی را رد می کنند نیست؛ «و به زودی می فهمند» آنها عن قریب خواهند دانست که خلافت علی بعد از تو، حق است و واقع خواهد شد؛ «سپس باز چنین نیست که شما می پندارید، به زودی خواهید دانست» یعنی به خلافت علی و ولایت او آگاه خواهند شد آن هنگام که در قبرهایشان از آن سؤال شود و مرده ای در شرق و غرب و دریا و خشکی نمی ماند مگر این که منکر و نکیر بعد از مرگ درباره خلافت علی (علیه السلام)از او سؤال خواهند کرد و به او خواهند گفت: خدایت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ امامت کیست؟

بررسی آیات ۱ تا ۳ سوره نبأ

«عم» مرکب از «عن» و «ما» است. «نون» موجود در انتهای کلمه اول تبدیل به «میم» شده و در «میم» موجود در ابتدای کلمه دوم ادغام شده و سپس «الف» از انتهای عبارت ترکیبی حذف گردید تا بین استفهام و خبر فرق باشد.(۲)

«یتساءلون» از «تسائل» با «سؤال» تفاوت دارد. سؤال پرسشی است که سؤال کننده می پرسد و جواب دهنده جواب می دهد ولی تسائل گفت وگو میان جماعتی است که از یک دیگر پرسش می کنند. زجاج گوید: لفظ، لفظ استفهام و مقصود، بزرگداشت قصّه است؛ چنانچه می گویی وقتی شأن و مقام زید را تعظیم کردی زید کیست و کدام است (یا وقتی مقام او را بزرگ داشتی می گویی کدام چیز را زیاد کردی) سپس ذکر فرمود که سؤال و جواب

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٦، ص: ٢١٦؛شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ٢، ص: ٤١٨
۲- . ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج۱۰، ص۲۳۸

و پرسش های آن ها از چیست؟ یعنی خبری که مقامش بزرگ است زیرا خبر از توحید و تصدیق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خبر از آنچه جایز و آنچه جایز نیست و از بعث و نشور می دهد(۱).

«یتساءلون» فعل مضارع از باب تفاعل است. وزن «تفاعل» برای مشارکت، تدریج، مطاوعه و تظاهر می آید؛ یعنی پیوسته و به تدریج و از روی استهزاء از یکدیگر می پرسند (قصد درک حقیقت ندارند)؛ لذا ممکن است این کلمه در این جا مشعر به همه مضامین وزن تفاعل باشد و همه در این سؤال شریک بودند، برخلاف وزن مفاعله که تنها برای مبادله فعل و از دو طرف است. «نبأ»: آگهی، خبر بی سابقه یا تکان دهنده. پیامبران را از این رو نبی گویند که چنین آگهی ها و خبرهای بی سابقه و هشیارکننده می دادند.(۲)

«نبأ»: در مورد این واژه پیش تر مطالبی گفته شد، این جا نیز مختصرا مطالبی بیان می کنیم: به گفته راغب در «مفردات» به معنی خبری است که مهم باشد و دارای فایده و انسان نسبت به آن، «علم» یا «ظن غالب» پیدا کند و این امور سه گانه در معنی «نبا» شرط است؛ بنابراین توصیف به «عظیم» تاکید بیشتری را می رساند و روی هم رفته نشان می دهد که این خبر که گروهی در آن تردید داشتند واقعیتی بوده است شناخته شده، پر اهمیت و با عظمت و چنان که گفتیم مناسب تر از همه این است که منظور خبر رستاخیز باشد.(۳)

۱- . ترجمه مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ٢٦، ص: ٢٢٨

۲- . پرتوی از قرآن، ج۳، ص۱
۳- . تفسیر نمونه، ج ۲٦، ص: ۲۰

«وَ عَنْهُ يُسْأَلُونَ»

«از آن (خبر بزرگ) بازخواست شوند»

در این فرمایش نورانی، حضرت بعد از ذکر «نبأ عظیم» فرمودند: «از این خبر بزرگ در روز قیامت سوال خواهد شد». در قرآن کریم نیز اشارات بسیار زیبایی در این موضوع آمده که می توان به آن اشاره کرد:

«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ؛(۱)

آن گاه شما در آن روز از نعمت ها بازپرسی خواهید شد».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال الصّادق (علیه السلام): اللَّهُ أَكْرَمُ وَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يُطْعِمَكُمْ طَعَاماً فَيُسَوِّغَكُمُوهُ ثُمَّ يَسْأَلَكُمْ عَنْهُ وَ لَكِنَّهُ أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد (علیهم السلام)؛(۲)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: خداوند عزّ وجلّ ارجمندتر و والامقام تر از آن است که غذایی به شما بخوراند و آن را برایتان روا برشمارد، سپس شما را از آن بازخواست کند. امّا او از نعمتی که با حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندان محمّد (علیهم السلام) به شما بخشیده، بازخواستتان می کند».

«رَوَى الْعَيَّاشِيُّ بِإِسْنَادِهِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: سَأَلَ أَبُوحَنِيفَه أَبَاعَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنْ هَذِهِ الآيَه فَقَالَ لَهُ مَا النِّعَمُ عِنْدَكَ يَا نُعْمَانُ قَالَ الْقُوتُ مِنَ الطَّعَامِ وَ الْمَاءُ الْبَارِدُ فَقَالَ لَئِنْ أَوْقَفَكَ اللَّهُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَه حَتَّى يَسْأَلَكَ عَنْ أَكْلَه أَكَلْتَهَا أَوْ شَرْبَه شَرِبْتَهَا لَيَطُولَنَّ وُقُوفُكَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ فَمَا النَّعِيمُ

جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ نَحْنُ أَهْلَ الْبَیْتِ النَّعِیمُ الَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ بِنَا عَلَی الْعِبَادِ وَ بِنَا ائْتَلَفُوا بَعْدَ أَنْ کَانُوا مُخْتَلِفِینَ وَ بِنَا أَلَّفَ اللَّهُ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ وَ جَعَلَهُمْ إِخْوَاناً بَعْدَ أَنْ کَانُوا أَعْدَاءً وَ بِنَا هَدَاهُمُ اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ وَ هِیَ النِّعْمَه الَّتِی لَا تَنْقَطِعُ وَ اللَّهُ سَائِلُهُمْ عَنْ حَقِّ النَّعِیمِ الَّذِی أَنْعَمَ بِهِ عَلَیْهِمْ وَ هُوَ النَّبِیُّ وَ عِتْرَتُهُ؛(۳)

ابوحنیفه از امام صادق (علیه السلام)درباره ی این آیه پرسید و ایشان به او فرمود: «آن نعمت در نظر تو چیست ای نعمان»؟! عرض کرد: «روزی انسان از غذا و آب سرد است». حضرت (علیه السلام)فرمود: «اگر خداوند در روز قیامت تو را در حضور خود باز ایستاند تا از همه آنچه که خورده ای و نوشیده ای تو را بازخواست کند، ایستادن تو در حضور او بسیار به

۱- . تکاثر،۸

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٤، ص: ۵۳؛المحاسن، ج۲، ص٤۰۰

۳- . مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱٦، ص: ۲٤۷

درازا می کشد». عرض کرد: «پس آن نعمت چیست فدایت شوم»؟ فرمود: «ما اهل بیت، آن نعمت هستیم که خداوند آن را به بندگان ارزانی داشت و با ما آنان را پس از این که چند دسته بودند یکپارچه کرد و خداوند با ما میان دل هایشان الفت برقرار کرد و آنان را پس از اینکه با هم دشمن بودند با هم برادر ساخت و خداوند با ما آنان را به سوی اسلام رهنمون شد و این نعمتی است که پایان ندارد. خداوند آنان را از حقّ آن نعمتی که به ایشان ارزانی داشته بازخواست می کند و آن، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت ایشان (علیهم السلام)است».

«قَالَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) لأبی حنیفه: وَ قَدْ بَلَغَنِی أَنَّکَ تُفَسِّرُ آیَه فِی کِتَابِ اللَّهِ وَ هِیَ ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ أَنَّهُ الطَّعَامُ الطَّیِّبُ وَ الْمَاءُ الْبَارِدُ فِی الْیَوْمِ الصَّائِفِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ لَهُ دَعَاکَ

رَجُلٌ وَ أَطْعَمَکَ طَعَاماً طَیِّباً وَ أَسْقَاکَ مَاءً بَارِداً ثُمَّ امْتَنَّ عَلَیْکَ بِهِ مَا کُنْتَ تَنْسُبُهُ إِلَیْهِ قُلْتُ إِلَی الْبُخْلِ قَالَ أَ فَیَبْخَلُ اللَّهُ تَعَالَی قُلْتُ فَمَا هُوَ قَالَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَیْت؛(۱)

از ابوحنیفه نقل شده است: امام صادق (علیه السلام) فرمود:... «شنیده ام تو آیه: ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ را به غذای پاک و آب سرد در روز گرم تفسیر نموده ای؟ گفتم: «درست است». فرمود: «اگر کسی تو را دعوت کند و غذای پاک و خوبی برایت بیاورد و آب سرد و گوارایی به تو بیاشامد بعد منّت بگذارد بر تو؛ همین طور که این آیه را تفسیر می کنی در مورد او چه می گویی و از نظر تو چه نوع آدمی است»؟ گفتم: «من او را بخیل می دانم». فرمود: «آیا خداوند بخل می ورزد»؟ گفتم: «پس نعیم در این آیه چیست»؟ فرمود: «دوستی با ما خانواده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)».

«قال الصّادق (علیه السلام): وَ اللَّهِ مَا هُوَ الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ وَ لَکِنْ وَلَایَتُنَا أَهْلَ الْبَیْتِ (علیهم السلام)؛(۲)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: به خدا سوگند! که آن نعمت، غذا و نوشیدنی نیست بلکه ولایت ما اهل بیت (علیهم السلام) است».

با توجه به روایات فوق و روایات دیگری که در این موضوع است خداوند متعال در روز قیامت از ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) سوال می کند و خوشا به حال شیعیان و محبان.

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰، ص: ۲۲۰

۲- . همان، ج ۲٤، ص: ٥٦

آیه بعدی:

«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ؛(۱)

و بازداشتشان نمایید که آنها مسؤولند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ عَلِيٍّ (علیه السلام) قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم): إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَه لَنَيِّفاً وَ سَبْعِينَ رَجُلًا وَ مَا مِنْ رَجُلٍ يَدْعُو إِلَى بِدْعَه فَيَتَّبِعُهُ رَجُلٌ وَاحِدٌ إِلَّا وَجَدَهُ يَوْمَ الْقِيَامَه لَازِماً لَا يُفَارِقُهُ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْهُ ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ فَالْمَسْأَلَه مِنَ اللَّهِ أَخْذٌ وَ الْأَخْذُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَذَابٌ؛(۲)

از امام علی (علیه السلام) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در قیامت هفتاد و اندی نفر، کمی بیشتر از هفتاد نفر هستند و اگر کسی به یک بدعتی (نوآوری در دین) دعوت کند و یک نفر از او پیروی کند در روز قیامت آن را همراه جدانشدنی خود می یابد تا اینکه درباره ی آن از او بازخواست شود. آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیه را تلاوت کرد: «وَقِفُوهُمْ

إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ؛ و بازپرسی از سوی خدا، اخذ (گرفتن) است و اخذ از جانب خدای تعالی عذاب است».

با توجه به این روایت، شما خواننده عزیز قضاوت کنید با توجه به بدعت های بسیار زیادی که غاصبین حق امیرالمومنین (علیه السلام) در دین اسلام وارد کردند و هزار و چهارصد سال است که جمعیت کثیری، از آنان پیروی کرده اند حکمشان در پیشگاه عدل الهی چیست؟

در روایت دیگری چنین آمده:

«ابن عباس: إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ ... قِيلَ: مَسْئُولُونَ عَنْ وَلَايَه عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)؛(۳)

ابن عبّاس می گوید: إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ؛ درباره ی ولایت علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) است».

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَه أُوقَفُ أَنَا وَ عَلِيٌّ عَلَى الصِّرَاطِ، فَمَا يَمُرُّ بِنَا أَحَدٌ إِلَّا سَأَلْنَاهُ عَنْ وَلَايَه عَلِيٍّ فَمَنْ كَانَتْ مَعَهُ وَ إِلَّا أَلْقَيْنَاهُ فِي النَّارِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ؛(٤)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: وقتی روز قیامت و رستاخیز کبری فرا رسد من و علی (علیه السلام) بر صراط گماشته می شویم و هیچ کس از کنار ما نمی گذرد مگر اینکه از ولایت علی از او

ص: ٢٣٦

١- . صافات، ٢٤

٢- . مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٢، ص: ٣١٧

٣- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٧، ص: ١٥٧؛معاني الأخبار، النص، ص: ٦٧

٤- . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ٢، ص: ١٦٢

می پرسیم. اگر با ولایت علی (علیه السلام) زیسته باشد نجات یابد و خندان بگذرد و اگر ولایت علی (علیه السلام) را نداشته باشد او را در آتش می اندازیم و این همان فرمایش خداوند است که فرمود: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ».

نکته: ابن عباس شخصیتی است که روایات آن را هم شیعه و هم سنی قبول دارد و او نزد اهل تسنن از ثقات بشمار می آید.

«عَنِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله و سلم) أَنَّهُ قَالَ: فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ «وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُون» أَنَّهُ لَا يُجَاوِزُ قَدَمَا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ ثِيَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ جَمَعَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (علیهم السلام)؛(۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در تفسیر این آیه شریفه می فرمایند: بنده قدم از قدم بر نمی دارد تا اینکه درباره ی چهار چیز از او سؤال شود؛ از جوانی اش که در چه راهی به فرتوتی رسانده؛ از عمرش که در چه راهی صرف کرده و از دارایی اش که از کجا آورده و در چه راهی صرف کرده و از محبّت ما اهل بیت (علیهم السلام)».

از جوانی ات در راه اهل بیت (علیهم السلام) استفاده کن. عمرت را درب خانه ایشان سپری کن تا روز قیامت که از محبت ایشان سوال می کنند سرت بالا باشد و رویت سپید تا بخاطر تو لبخند رضایت بر لبان پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقش ببندد و همه اهل محشر حسرت تو را بخورند.

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٤٤، ص: ۱۲

«متن زیارت»

«السَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آمَنْتَ بِاللّهِ وَهُمْ مُشْرِكُونَ، وَصَدَّقْتَ بِالْحَقِّ وَهُمْ مُكَذِّبُونَ، وَجاهَدْتَ فِي اللّهِ وَهُمْ مُحْجِمُونَ ، وَعَبَدْتَ اللّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ صابِراً مُحْتَسِباً حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ، أَلَا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ...؛

سلام بر تو ای امیرمؤمنان! به خدا ایمان آوردی درحالی که مردم همه شرک می ورزیدند و حق را تصدیق کردی وقتی که آنان، آن را تکذیب می نمودند و جهاد کردی و آنان از جهاد عقب نشینی می

کردند؛ خدا را عبادت کردی در حالی که برای او عبادت را خالص کردی، صبر کردی و به حساب خدا گذاشتی تا مرگ به سویت آمد، آگاه باشید لعنت خدا بر ستمکاران».

نکته جالبی که در این فراز از زیارت است خطاب امام هادی (علیه السلام)با سلام به لفظ امیرالمومنین (علیه السلام) است چرا که در فقره قبلی زیارت سلام بر نباء عظیم داده شد؛ همان خبری که در غدیرخم همه را حیرت زده کرد و نفاق منافقان را بیشتر برانگیخت و فی قلوبهم مرض را به همه نشان داد. بعد از بیعت با لفظ امیرالمومنین (علیه السلام)، آنان درصدد انکار بر آمدند و حضرت و حقانیتش را تکذیب کردند.

ص: ۲۳۸

«آمَنْتَ بِاللّهِ وَهُمْ مُشْرِكُونَ»

«به خدا ایمان آوردی درحالی که

در توضیح واژه «أمن، آمن و ایمان» پیش تر مطالبی بیان شد.

ایمان امیرالمومنین (علیه السلام) در قرآن

الف) «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛(۱)

آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را مانند [عمل] کسی قرار داده اید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟! [این دو] نزد خدا برابر و یکسان نیستند و خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال الباقر (علیه السلام): نَزَلَتْ هَذِهِ الآیَه فِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ (علیه السلام)؛(۲)

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: این آیه در شأن علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شد».

«قال الباقر (علیه السلام): نَزَلَتْ فِی عَلِیٍّ (علیه السلام) وَ الْعَبَّاسِ وَ شَیْبَه قَالَ الْعَبَّاسُ أَنَا أَفْضَلُ لِأَنَّ سِقَایَه الْحَاجِّ بِیَدِی وَ قَالَ شَیْبَهُ أَنَا أَفْضَلُ لِأَنَّ حِجَابَهَ الْبَیْتِ بِیَدِی وَ قَالَ عَلِیٌّ (علیه السلام) أَنَا أَفْضَلُ فَإِنِّی آمَنْتُ قَبْلَکُمَا ثُمَّ هَاجَرْتُ وَ جَاهَدْتُ فَرَضُوا بِرَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)فَأَنْزَلَ اللَّهُ أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ

ص: ۲۳۹

۱- . توبه،۱۹

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٤١، ص: ٦٣

وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللهِ لا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ إِلَی قَوْلِهِ إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ؛(۱)

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: این آیات درباره ی علی (علیه السلام)و عبّاس و شیبه نازل شد. عبّاس گفت: «من بهترم زیرا که سقایت حجّاج به دست من است» و شیبه گفت: «من بهترم زیرا کلیدداری خانه ی خدا به دست من است» و علی (علیه السلام) گفت: «من بهترم زیرا من قبل از شما ایمان آوردم و سپس هجرت و جهاد کردم». پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)را به عنوان داور پذیرفتند. خدای عزّوجلّ این آیه را نازل کرد؛ تا این کلام خدای عزّوجلّ: أَ جَعَلْتُمْ سِقَایَةَ الحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمسجدالحرام کَمَنْ أمن بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الآخر وَ جَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللهِ لاَ یَسْتَوُونَ عِندَ اللهِ ... أَجْرٌ عَظِیمٌ».

«عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ (علیه السلام):... إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاه وَ أَجْمَعَ عَلَی الشُّورَی، فَقَال لَهُمْ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام)... قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَی فِیهِ أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللهِ لا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ، غَیْرِی. قَالُوا: لا؛(۲)

جابر از امام باقر (علیه السلام)روایت می کند که فرمود:... زمانی که لحظه مرگ عمربن خطاب فرا رسید و تصمیم بر به شورا گذاشتن امر خلافت داشت...، امیرالمؤمنین (علیه السلام)به آن ها فرمود: «شما را به خدا آیا خداوند این آیه: أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمسجدالحرام کَمَنْ أمن بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللهِ لا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ را درباره ی کسی غیر از من نازل کرده است»؟ گفتند: نه ».

ب) «هُوَ الْأَوَّلُ وَالآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ؛(۳)

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز داناست».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): لَقَدْ أَسْرَی بِی رَبِّی فَأَوْحَی إِلَیَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ مَا أَوْحَی وَ کَلَّمَنِی فَکَانَ مِمَّا کَلَّمَنِی أَنْ قَالَ یَا مُحَمَّدُ (صلی الله علیه و آله و سلم)عَلِیٌّ (علیه السلام) الْأَوَّلُ وَ عَلِیٌّ (علیه السلام) الآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ فَقَالَ یَا رَبِّ أَ لَیْسَ ذَلِکَ أَنْتَ

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۲، ص: ۲۸۸؛مجمع البحرین، ج ۱، ص: ۲۲۱

۲- . همان، ج ۳۱، ص: ۳۳٦؛تفسير نور الثقلين، ج ۲، ص: ۱۹٤؛الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص: ۱۳٤

۳- . حديد،۳

قَالَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه و آله و سلم) أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه و آله و سلم) إِنِّی أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْأَوَّلُ وَ لَا شَیْءَ قَبْلِی وَ أَنَا الآخِرُ فَلَا شَیْءَ بَعْدِی وَ أَنَا الظَّاهِرُ فَلَا شَیْءَ فَوْقِی وَ أَنَا الْبَاطِنُ فَلَا شَیْءَ تَحْتِی وَ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه و آله و سلم) عَلِیٌّ (عليه السلام) الْأَوَّلُ أَوَّلُ مَنْ أَخَذَ مِیثَاقِی مِنَ الْأَئِمَّه (عليهم السلام) يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه و آله و سلم) عَلِیٌّ (عليه السلام) الآخِرُ آخِرُ مَنْ أَقْبِضُ رُوحَهُ مِنَ الْأَئِمَّه (عليهم السلام) وَ هُوَ الدَّابَّه الَّتِی تُكَلِّمُهُمْ يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه و آله و سلم) عَلِیٌّ (عليه السلام) الظَّاهِرُ أُظْهِرُ عَلَيْهِ جَمِيعَ مَا أَوْصَيْتُهُ إِلَيْكَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَكْتُمَ مِنْهُ شَيْئاً يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه و آله و سلم) عَلِیٌّ (عليه السلام) الْبَاطِنُ أَبْطَنْتُهُ سِرِّیَ الَّذِی أَسْرَرْتُهُ إِلَيْكَ فَلَيْسَ فِيمَا بَيْنِی وَ بَيْنَكَ سِرٌّ أَزْوِيهِ عَنْ عَلِیٍّ (عليه السلام) مَا خَلَقْتُ مِنْ حَلَالٍ أَوْ حَرَامٍ إِلَّا وَ عَلِیٌّ (عليه السلام) عَلِيمٌ بِهِ؛(۱)

امام صادق (عليه السلام) فرمود: رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمود: «پروردگارم مرا شبانه به معراج برد و آنچه را بايد وحی می كرد از پسِ پرده و حجاب به من وحی فرمود و با من سخن گفت. از جمله مطالبی كه با من سخن گفت اين بود كه فرمود: «ای محمّد (صلى الله عليه و آله و سلم)! علی (عليه السلام) اوّل، علی (عليه السلام) آخر، ظاهر و باطن است و او به هر چيز داناست». پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) عرضه داشت: «پروردگارا! آيا تو نيستی كه چنين صفاتی داری»؟! خداوند فرمود: «ای محمّد (صلى الله عليه و آله و سلم)! من خدايی هستم كه جز من، معبودی نيست... ای محمّد (صلى الله عليه و آله و سلم)! همانا! من خدايی هستم كه جز من معبودی نيست، منم اوّل و چيزی قبل از من نيست و منم آخر و چيزی بعد از من نيست، منم ظاهر و چيزی آشكارتر از من نيست و منم باطن و چيزی پوشيده تر از من نيست و من خدايی هستم كه جز من، معبودی نيست و به هر چيزی دانا هستم؛ ای محمّد (صلى الله عليه و آله و سلم)! علی

(علیه السلام) اوّل است؛ اوّلین کسی که در میان امامان (علیهم السلام) پیمان مرا پذیرفت؛ ای محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم)! علی (علیه السلام) آخر است، آخرین کسی که در میان امامان (علیهم السلام) روحش را خواهم گرفت و او جنبنده ای است که [در آستانه ی رستاخیز] با مردم سخن خواهد گفت؛ ای محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم)! علی (علیه السلام) ظاهر است [یعنی] تمام آنچه به تو سفارش کرده ام بر او آشکار خواهم نمود و تو حق نداری چیزی را از او پنهان بداری؛ ای محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم)! علی (علیه السلام) باطن است [یعنی] آن سرّ خویش که نزد تو به راز نهادم را نزد او پنهان داشتم پس میان من و تو سرّی وجود ندارد که بخواهم آن را از علی (علیه السلام) دریغ بدارم؛ حلال یا حرامی نیافریدم مگر اینکه علی (علیه السلام) به آن آگاه است».

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۰، ص: ۳۸؛ بحارالأنوار، ج۹۱، ص۱۸۰؛ «یا محمد انی انا الله... بکل شی علیم» محذوف.

«عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاذَرٍّ جُنْدَبَ بْنَ جُنَادَه الْغِفَارِيَّ قَالَ رَأَيْتُ السَّيِّدَ مُحَمَّداً (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ قَدْ قَالَ لِامیرالمؤمنین (علیه السلام)ذَاتَ لَيْلَه إِذَا كَانَ غَداً اقْصِدْ إِلَى جِبَالِ الْبَقِيعِ وَ قِفْ عَلَى نَشَزٍ مِنَ الْأَرْضِ فَإِذَا بَزَغَتِ الشَّمْسُ فَسَلِّمْ عَلَيْهَا... قَالَ (علیه السلام) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلْقَ اللَّهِ الْجَدِيدَ الْمُطِيعَ لَهُ فَسَمِعُوا دَوِيّاً مِنَ السَّمَاءِ وَ جَوَابَ قَائِلٍ يَقُولُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَوَّلُ يَا آخِرُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ يَا مَنْ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ فَلَمَّا سَمِعَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ كَلَامَ الشَّمْسِ صَعِقُوا ثُمَّ أَفَاقُوا بَعْدَ سَاعَاتِهِمْ وَ قَدِ انْصَرَفَ امیرالمؤمنین (علیه السلام)عَنِ الْمَكَانِ فَوَافَوْا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مَعَ الْجَمَاعَه وَ قَالُوا أَنْتَ تَقُولُ إِنَّ عَلِيّاً (علیه السلام) بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ قَدْ خَاطَبَتْهُ الشَّمْسُ بِمَا خَاطَبَ بِهِ الْبَارِئُ نَفْسَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ مَا سَمِعْتُمُوهُ مِنْهَا فَقَالُوا سَمِعْنَاهَا تَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلُ قَالَ صَدَقَتْ هُوَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي فَقَالُوا سَمِعْنَاهَا تَقُولُ يَا آخِرُ قَالَ صَدَقَتْ هُوَ آخِرُ النَّاسِ عَهْداً بِي يُغَسِّلُنِي وَ يُكَفِّنُنِي وَ يُدْخِلُنِي قَبْرِي فَقَالُوا

سَمِعْنَاهَا تَقُولُ يَا ظَاهِرُ قَالَ صَدَقَتْ بَطْنُ سِرِّی كُلِّهِ لَهُ قَالُوا سَمِعْنَاهَا تَقُولُ يَا مَنْ هُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ قَالَ صَدَقَتْ هُوَ الْعَالِمُ بِالْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْفَرَائِضِ وَ السُّنَنِ وَ مَا شَاكَلَ ذَلِكَ فَقَامُوا كُلُّهُمْ وَ قَالُوا لَقَدْ أَوْقَعَنَا مُحَمَّدٌ (عليه السلام) فِی طَخْيَاءَ وَ خَرَجُوا مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ؛(۱)

سلیم بن قیس هلالی گوید: از ابوذر شنیدم که می گفت: آقایم محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدم که شبی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: فردا به کوه های بقیع برو و بر مکان بلندی از زمین بایست. وقتی خورشید طلوع کرد بر آن سلام کن...علی (علیه السلام) چنین کرد و خورشید پاسخ داد: «سلام بر تو ای اوّل و ای آخر و ای ظاهر و ای باطن و ای کسی که به هر چیزی عالم هستی! وقتی ابو بکر و عمر و مهاجرین و انصار سخن خورشید را شنیدند از هوش رفتند. آنان بعد از چند ساعت به هوش آمدند در حالی که امیرالمؤمنین (علیه السلام)از آن مکان رفته بود! همگی خود را به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسانیدند و عرض کردند: شما می گویی علی بشری مثل ما است. خورشید او را با سخنانی مخاطب قرار داد که خداوند خود را با آن مخاطب قرار داده است!! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «از او چه شنیدید»؟ گفتند: از خورشید شنیدیم که می گفت: «سلام بر تو ای اوّل»! فرمود: «راست گفته است، او اوّل کسی است که به من ایمان آورده است». گفتند: «از خورشید شنیدیم که می گفت: «ای آخر»! فرمود: «راست گفته است، او آخرین کسی است که با من تجدید دیدار می کند. او مرا غسل و کفن می کند و مرا داخل قبرم می نماید». گفتند: «از خورشید شنیدیم که می گفت: «ای

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۱، ص: ۱۸۰

ظاهر»! فرمود: «راست گفته است، همه علم من برای او ظاهر شده است». گفتند: «از خورشید شنیدیم که می گفت: «ای باطن»! فرمود: «راست گفته است. همه اسرارم در باطن اوست». گفتند:

از خورشید شنیدیم که می گفت: «ای کسی که به هر چیزی عالم هستی»! فرمود: «راست گفته است. اوست عالم به حلال و حرام و واجبات و مستحبات و آنچه از این قبیل است. همه برخاستند و گفتند: «محمّد ما را در ظلمت انداخت»! و بعد از درب مسجد بیرون رفتند».

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَقِيتُ عَمَّاراً فِي بَعْضِ سِكَكِ الْمَدِينَه فَسَأَلْتُهُ عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم) فَأُخْبِرَ أَنَّهُ فِي مَسْجِدِهِ فِي مَلَإٍ مِنْ قَوْمِهِ وَ أَنَّهُ لَمَّا صَلَّى الْغَدَاه أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ وَ قَدْ بَزَغَتِ الشَّمْسُ إِذْ أَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَقَامَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله و سلم) فَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ أَجْلَسَهُ إِلَى جَنْبِهِ حَتَّى مُسَّتْ رُكْبَتَاهُ رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ قُمْ لِلشَّمْسِ فَكَلِّمْهَا فَإِنَّهَا تُكَلِّمُكَ فَقَامَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ وَ قَالُوا أَ تَرَى عَيْنَ الشَّمْسِ تُكَلِّمُ عَلِيّاً (عليه السلام) وَ قَالَ بَعْضٌ لَا يَزَالُ يَرْفَعُ خَسِيسَه ابْنِ عَمِّهِ وَ يُنَوِّهُ بِاسْمِهِ إِذْ خَرَجَ عَلِيٌّ (عليه السلام) فَقَالَ لِلشَّمْسِ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا خَلْقَ اللَّهِ فَقَالَتْ بِخَيْرٍ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ يَا أَوَّلُ يَا آخِرُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ يَا مَنْ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ فَرَجَعَ عَلِيٌّ (عليه السلام) إِلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم) فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ قَالَ يَا عَلِيِّ تُخْبِرُنِي أَوْ أُخْبِرُكَ فَقَالَ مِنْكَ أَحْسَنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله و سلم) أَمَّا قَوْلُهَا لَكَ يَا أَوَّلُ فَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ قَوْلُهَا يَا آخِرُ فَأَنْتَ آخِرُ مَنْ يُعَايِنُنِي عَلَى مَغْسَلِي وَ قَوْلُهَا يَا ظَاهِرُ فَأَنْتَ آخِرُمَنْ يَظْهَرُ عَلَى مَخْزُونِ سِرِّي وَ قَوْلُهَا يَا بَاطِنُ فَأَنْتَ الْمُسْتَبْطِنُ بِعِلْمِي وَ أَمَّا الْعَلِيمُ بِكُلِّ شَيْءٍ فَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عِلْماً مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْفَرَائِضِ وَ الْأَحْكَامِ وَ التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ وَ النَّاسِخِ وَ الْمَنْسُوخِ وَ الْمُحْكَمِ وَ الْمُتَشَابِهِ وَ الْمُشْكِلِ إِلَّا وَ أَنْتَ بِهِ عَلِيمٌ وَ لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَائِفَه مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى (عليه السلام) لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَإٍ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ قَالَ جَابِرٌ فَلَمَّا فَرَغَ عَمَّارٌ(رحمه الله) مِنْ حَدِيثِهِ أَقْبَلَ سَلْمَانُ(رحمه الله)فَقَالَ عَمَّارٌ(رحمه الله)وَ هَذَا سَلْمَانُ(رحمه الله) كَانَ مَعَنَا فَحَدَّثَنِي بِهِ سَلْمَانُ(رحمه الله) أَيْضاً كَمَا حَدَّثَنِي عَمَّار(رحمه الله)؛(۱)

جابربن عبدالله گوید: عمار را در کوچه ای در مدینه دیدم و درباره ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از او سؤال کردم. او خبری را برای من بیان کرد مبنی بر این که پیامبر (صلی الله علیه و آله و

سلم)در مسجد در میان جمعی از قومش بود. هنگامی که نماز صبح را خواند به سوی ما آمد. با هم نشسته بودیم که خورشید طلوع کرد. در آن زمان علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر ما وارد شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مقابلش

ص: ۲۴۳

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٤١، ص: ١٨١؛تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ٦٣١

برخاست و بین دو چشمش را بوسید و او را به گونه ای نزد خود نشاند که زانوهایشان به یکدیگر چسبیده بود. سپس فرمود: ای علی! برخیز و با خورشید سخن بگو زیرا او با تو سخن می گوید. مردم برخاستند و می گفتند: آیا معتقدی که خورشید با علی سخن می گوید؟ برخی می گفتند: او همیشه پسر عموی بی مقدارش را مدح می کند و می ستاید.]نعوذ بالله[علی (علیه السلام) خارج شد و به خورشید گفت: ای مخلوق خداوند! چگونه ای؟ پس خورشید گفت: خوبم، ای برادر رسول خدا! ای اوّل و ای آخر! ای ظاهر و ای باطن! ای کسی که به همه چیز آگاه است». علی (علیه السلام) نزد پیامبر (علیه السلام) بازگشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) لبخند زد و فرمود: «ای علی! تو می گویی یا من بگویم»؟ فرمود: «از زبان شما بشنوند بهتر است ای رسول خدا»! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «سخن خورشید به تو چنین بود: ای اول، زیرا تو اوّلین کسی هستی که به خدا ایمان آورد». گفت: «ای آخر، زیرا تو آخرین کسی هستی که در هنگام غسلم مرا به چشم خود خواهی دید». گفت: «ای ظاهر! زیرا تو اوّلین کسی هستی که بر پنهانی های رازم آگاه می شوی» و گفت: «ای باطن! زیرا تنها تویی که باطن علم مرا می شناسی» و گفت: «تو عالم به هر چیزی هستی، زیرا خداوند علمی از حلال و حرام و واجبات و احکام و تنزیل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مشکل را نازل نکرد مگر آنکه تو عالم به آن باشی.] یاعلی[اگر گروهی از امّتم آن چه را نصاری در مورد عیسی (علیه السلام)گفتند در مورد تو نمی گفتند سخنی می گفتم

که بر هر گروهی می گذشتی، خاک قدمت را مایه شفای بیماری خویش می یافتند». جابر گفت: هنگامی که عمّار سخنش را به پایان رساند، سلمان آمد. عمار گفت: سلمان هم با ما بود. سلمان هم همان سخنی را گفت که عمّار بیان کرد».

«قال أمیرالمؤمنین (علیه السلام): مَعَاشِرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُسْلِمِینَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَثْنَی عَلَی نَفْسِهِ فَقَالَ هُوَ الْأَوَّلُ یَعْنِی قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ وَ الآخِرُ یَعْنِی بَعْدَ کُلِّ شَیْءٍ وَ الظَّاهِرُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ وَ الْباطِنُ لِکُلِّ شَیْءٍ سَوَاءٌ عِلْمُهُ عَلَیْهِ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی فَأَنَا الْأَوَّلُ وَ أَنَا الآخِرُ إِلَی آخِرِ کَلَامِه أَنَا الْأَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْم؛(۱)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: ای مؤمنین و مسلمان ها! خدای عزّوجلّ خود را ستوده و ثنا گفته و فرموده است که او اوّل است یعنی پیش از هر چیز و آخر است یعنی بعد از هر چیز و بر هر چیز ظاهر است و بر هر چیز باطن و علم او بر هر چیز یکسان است (ظاهراً مراد این است که علم خدا نسبت به تمام اشیاء از ظواهر و بواطن یکسان است و علم او

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۹، ص: ۳٤۸؛مناقب آل أبي طالب (علیهم السلام) (لابن شهرآشوب)، ج ۲، ص: ۳۸٦؛ «والظاهر والباطن» محذوف

نسبت به فرد فرد از نظر کمی و زیادی فرق نمی کند). سپس فرمود: اکنون از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست دهید منم اوّل و منم آخر... منم اوّل و آخر و ظاهر و باطن و به هر چیز عالم و دانا».

در این روایات به صراحت بیان شد امیرالمومنین (علیه السلام) اولین کسی است که به خداوند متعال ایمان آورده است. آری آن زمانی که عرب جاهلی بت می پرستید و سرگرم شهوات بود و

دختران خود را زنده به گور می کرد امیرالمومنین (علیه السلام) و آباء و اجداد طاهرینش خداوند متعال را می پرستیدند و تسبیح و ستایش می گفتند. آنانی که بعدها حق ایشان را غصب کردند سرگرم پرستش بت بودند اما مولای ما خداوند متعال را می پرستید. از خطبه های آن حضرت است در وصف حال مردم جاهلی و دوران سکوت خود:

«خداوند محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان بیم دهنده عالمیان و امین بر قرآن بر انگیخت و شما ملّت عرب در آن وقت دارای بدترین دین و در بدترین خانه بودید. منزلتان در میان سنگ های سخت و در بین مارهای زهردار بود. آب تیره می نوشیدید، غذای خشن می خوردید، خون یکدیگر را می ریختید، قطع رحم می کردید، بتان در میان شما نصب شده بود و گناهان به شما بسته بود». (۱)

ایمان امیرالمومنین (علیه السلام) اول خلقت

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ؛ (۲)

و [به یاد آر] هنگامی را که پروردگارت از صلب بنی آدم نسلشان را پدید آورد و آنان را [در ارتباط با پروردگاریش] بر خودشان گواه گرفت [و فرمود:] آیا من پروردگار شما نیستم؟ [انسان ها با توجه به وابستگی وجودشان و وجود همه موجودات به پروردگاری و ربوبیّت حق] گفتند: آری، گواهی دادیم. [پس اقرار به پروردگاری خود را در این دنیا از شما گرفتیم] تا روز قیامت نگویید: ما از این [حقیقت آشکار و روشن] بی خبر بودیم».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

۱- . خطبه ۲۶

۲- . اعراف، ۱۷۲

«عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ (علیه السلام) عَنْ جَدِّهِ (علیه السلام) : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)قَالَ لِعَلِیٍّ (علیه السلام) : أَنْتَ الَّذِی احْتَجَ اللَّهُ بِکَ فِی ابْتِدَاءِ الْخَلْقِ حَیْثُ أَقَامَهُمْ أَشْبَاحاً فَقَالَ لَهُمْ: أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ؟ قَالُوا بَلَی قَالَ: وَ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله و سلم) رَسُولِی؟ قَالُوا: بَلَی. قَالَ: وَ عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام) وَ أَبَی الْخَلْقُ جَمِیعاً إِلَّا اسْتِکْبَاراً وَ عُتُوّاً عَنْ وَلَایَتِکَ إِلَّا نَفَرٌ قَلِیلٌ وَ هُمْ أَقَلُّ الْقَلِیلِ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْیَمِینِ؛(۱)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: «تویی آن کس که خداوند به وسیله ی تو در ابتدای آفرینش انسان ها وقتی که آن ها را به صورت شبح در آورد احتجاج کرد و به ایشان فرمود: «من پروردگار شما نیستم»؟ گفتند: «چرا». فرمود: «محمّد رسول خدا است»؟ گفتند: «آری»! گفت: «علی امیرالمؤمنین است»؟ تمام مردم از روی تکبّر و عناد ولایت تو را رد کردند مگر گروه کمی که بسیار کم هستند؛ آن ها و هم ایشان اصحاب یمین هستند».

«عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ کَثِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِی قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالَ أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّیَّتَهُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَه کَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَمْ یَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ عَلِیّاً أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ؛(۲)

عبدالرّحمن بن کثیر گوید: امام صادق (علیه السلام) درباره ی کلام خدای عزّوجلّ: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ؛ فرمود: «خداوند متعال، نسل آدم را از پشت او تا روز قیامت بیرون آورد. پس آنان مانند مورچه ها بیرون آمدند و آنان را با خویش آشنا ساخت و اگر این آشنایی نبود کسی پروردگار خود را نمی شناخت». سپس فرمود: «أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ

قَالُواْ بَلَی» و اینکه محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم)فرستاده ی من و علی امیرمؤمنان (علیه السلام)، خلیفه ی من است».

آری امیرالمومنین (علیه السلام) کسی است که خداوند متعال از همه خلق بر ولایت او عهد و پیمان گرفته و لذا مشخص است که قبل از آن، حضرت امیر (علیه السلام) به وحدانیت خداوند متعال اقرار و ایمان آورده و مقرب ترین افراد به خداوند متعال است.

١- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٦٤، ص: ١٢٧

٢- . همان، ج ٢٦، ص: ٢٨٠؛بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلى الله عليه و آله و سلم)، ج ١، ص: ٧٢

اولین کسی که اقرار به ربوبیت خداوند متعال کرد

«عَنْ زُرَارَه قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ إِلَی قالُوا بَلی قَالَ کَانَ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله و سلم)أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلَی؛(١)

زراره نقل می کند: از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این سخن خدای تبارک وتعالی: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ تا قَالُواْ بَلَی پرسیدم. فرمود:محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) اوّلین کسی بود که گفت: بلی».

«الباقر: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَخَذَ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ عَلَی وَلَایَه عَلِیٍّ وَ أَخَذَ عَهْدَ النَّبِیِّینَ بِوَلَایَه عَلِیٍّ؛(٢)

امام باقر (علیه السلام)می فرمایند: خداوند تبارک وتعالی میثاق پیامبران را بر ولایت و پیمان پیامبران را به ولایت علی گرفت».

«عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَتَی سُمِّیَ عَلِیٌّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام) مَا أَنْکَرُوا وَلَایَتُهُ قُلْتُ رَحِمَکَ اللَّهُ مَتَی سُمِّیَ عَلِیٌّ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام)قَالَ کَانَ رَبُّکَ عَزَّوَجَلَّ حَیْثُ أَخَذَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ وَ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله و سلم)رَسُولِی وَ عَلِیٌّ (علیه السلام) أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ؛(۳)

جابر جعفی گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: «اگر مردم می دانستند از چه زمانی علی (علیه السلام) «امیرالمؤمنین» نامیده شد، ولایت وی را انکار نمی کردند». عرض کردم: «خداوند شما را رحمت کند، از چه زمانی علی (علیه السلام) «امیرالمؤمنین» نامیده شد»؟ فرمود: «از آن زمان که پروردگارت عزّوجل از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا پروردگارتان نیستم و محمّد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین (علیه السلام)».

«قال الصّادق (علیه السلام) مَا خَلَقَ اللَّهُ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ وَ لَا بَعَثَ أَحَداً مِنْ رُسُلِهِ إِلَّا لِیَدْعُوَهُمْ إِلَی وَلَایَه مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ عَلِیٍّ (علیه السلام)وَ خُلَفَائِهِ (علیه السلام)وَ یَأْخُذَ بِهِ عَلَیْهِمُ الْعَهْدَ لِیُقِیمُوا عَلَیْهِ وَ لِیَعْمَلَ بِهِ سَائِرُ عَوَامِّ الْأُمَمِ؛(٤)

١- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ١٥، ص: ١٧؛تفسیر العیاشي، ج ٢، ص: ٣٩

٢- . همان، ج ٢٦، ص: ٢٨١

٣- . همان، ج ٢٦، ص: ٢٨٥؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٣٧، ص: ٣٠٦؛الیقین، ص٢٢٢

٤- . همان، ج ٢٦، ص: ٢٩٠؛البرهان في تفسیر القرآن، ج ١، ص: ٢٧٠؛التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکري (علیه السلام) ، ص: ٣٧٩

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: خداوند هیچ آفریده ای را نیافرید و هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر برای اینکه آن ها را دعوت به ولایت محمّد و علی و جانشینان آن دو نماید و از آن ها عهد بگیرد که پایدار باشند تا عوام سایر ملّت ها به آن عمل کنند».

اولین کسی که به رسول خدا ایمان آورد

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) إِنَّ أُمَّتِي عُرِضَ عَلَيَّ فِي الْمِيثَاقِ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي عَلِيٌّ وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَنِي حِينَ بُعِثْتُ وَ هُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ الْفَارُوقُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ؛(۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: همانا امّتم در هنگام گرفتن پیمان بر من عرضه شدند. علی (علیه السلام) اوّلین کسی بود که به من ایمان آورد و مرا در هنگام بعثت باور داشت و او صدیق اکبر است (راستگوی بزرگ) و جدا کننده است که میان حق و باطل جدایی می اندازد».

«قالَ أَمِيرُ اَلْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): لَوْ كُشِفَ اَلْغِطَاءُ مَا اِزْدَدْتُ يَقِيناً؛(۲)

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)می فرمایند: اگر پرده از پیش دیدگانم برداشته شود بر یقین من چیزی افزوده نمي شود». (یعنی یقین من به حد کمال است که نقصی در یقین من وجود ندارد).

حضرت ابراهیم خلیل یکی از انبیاء اولو العزم و صاحب شریعت و کتاب است و با اینکه قهرمان توحید و یکتاپرستی است اما وقتی به مسأله معاد جسمانی می رسد عرض می کند که:

«رَبِّ أَرِنِی كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِی؛(۳)

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان ده که مردگان را چگونه زنده می کنی؟ [خدا] فرمود: آیا [به قدرتم نسبت به زنده کردن مردگان] ایمان نیاورده ای؟! گفت: چرا، ولی [مشاهده این حقیقت را خواستم] تا قلبم آرامش یابد».

نکته: اما حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: «لَو کُشِفَ الغِطامَا ازدَدتُ یَقیناً». آری، مخاطب عزیز، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

ص: ۲٤۸

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۸، ص: ۲۰۸

۲- . مناقب آل أبي طالب (علیه السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ۲، ص: ۳۸؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٦٦، ص: ۲۰۹

۳- . بقره، ۲٦۰

پیش تر در باب «وصایت» در مورد این که امیرالمومنین (علیه السلام) اولین کسی بودند که به نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اقرار کردند مطالبی از منابع شیعه و سنی آورده شد اما این جا نیز به دو مورد آن اشاره می کنیم:

«أمیرالمؤمنین، أَنَّ ابْنَ الْکَوَّاءِ قَالَ لِعَلِیٍّ مَا کُنْتَ وَصِیَّ مُحَمَّدٍ مِنْ بَیْنَ بَنِی عَبْدِالْمُطَّلِبِ قَالَ إِذَنْ مَا الْخَبَرَ تُرِیدُ لَمَّا نَزَلَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ جَمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ نَحْنُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَأَمَرَنِی فَأَنْضَجْتُ لَهُ رِجْلَ شَاه وَ صَاعاً مِنْ طَعَامٍ أَمَرَنِی فَطَحَنْتُهُ وَ خَبَزْتُهُ وَ أَمَرَنِی فَأَدْنَیْتُهُ قَالَ ثُمَّ قَدِمَ عَشَرَه مِنْ أَجِلَّتِهِمْ فَأَکَلُوا حَتَّی صَدَرُوا وَ بَقِیَ الطَّعَامُ کَمَا کَانَ وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَمَنْ یَأْکُلُ الْجَذَعَهَ وَ یَشْرَبُ الْفَرَقَ فَأَکَلُوا مِنْهَا کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ فَقَالَ أَبُولَهَبٍ سَحَرَکُمْ صَاحِبُکُمْ فَتَفَرَّقُوا عَنْهُ ثُمَّ دَعَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) ثَانِیَهً ثُمَّ قَالَ أَیُّکُمْ یَکُونُ أَخِی وَ وَصِیِّی وَ وَارِثِی فَعَرَضَ عَلَیْهِمْ فَکُلُّهُمْ یَأْبَی حَتَّی انْتَهَی إِلَیَّ وَ أَنَا أَصْغَرُهُمْ سِنّاً وَ أَعْمَشُهُمْ عَیْناً وَ أَحْمَشُهُمْ سَاقاً فَقُلْتُ أَنَا فَرَمَی إِلَیَّ بِنَعْلِهِ فَلِذَلِکَ کُنْتُ وَصِیَّهُ مِنْ بَیْنِهِمْ؛ (۱)

ابن کوّاء به محضر امیرالمومنین (علیه السلام) عرض کرد: «برای چه از میان فرزندان عبدالمطلّب، تو وصیّ پیامبر شده ای»؟ امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: «می خواهی تو را خبر دهم. هنگامی

که آیه: «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ» نازل شد من و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چهل مرد را دعوت کردیم و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به من دستور داد ران گوسفندی را پختم و یک صاع نیز نان آماده کردم و آوردم. آن حضرت نزد هر ده نفر، قسمتی از آن غذا را گذاشت؛ همه خوردند و سیر شدند امّا غذا همان گونه ماند. بعد، ابولهب گفت: «او شما را سحر کرد». آن گاه همه متفرّق شدند. بار دوّم آن ها را دعوت کرد و فرمود: «هر یک از شما دعوتم را قبول کند برادر و وصی و وارث من است و به همه ی آن ها اسلام را عرضه کرد ولی هیچ یک از آن ها قبول نکردند تا اینکه به من رسید، من به او جواب مثبت دادم با اینکه از همه ی آن ها کوچکتر بودم و چشمم از همه ضعیف تر و ساق پایم از همه باریک تر بود و بعد به من انعام داد و به خاطر همین، من وصیّ او هستم».

احمد حنبل در «مسندش»، طبری در «تاریخش»، حافظ نسائی در «خصائص»، گنجی شافعی در «کفایه»، نقل کرده اند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)بعد از دعوت از خویشاوندان فرمود:

۱- . بحارالأنوار، ج۱۸، ص٤٤؛ الخرایج والجرایح، ج۱، ص۹۲، فیه: «تقدم» بدل «قدم»

«فَأَیکُمْ یبَایعُنِی عَلَی أَنْ یکُونَ أَخِی وَ صَاحِبِی وَ وَارِثِی فَلَمْ یقُمْ إِلَیهِ أَحَدٌ قَالَ فَقُمْتُ وَ کُنْتُ أَصْغَرَ الْقَوْمِ سِنّاً فَقَالَ اجْلِسْ قَالَ ثُمّ قَالَ ثَلَاثَ مَرّاتٍ کُلّ ذَلِكَ أَقُومُ إِلَیهِ فَیقُولُ لِی اجْلِسْ حَتّی کَانَتِ الثّالِثَةُ ضَرَبَ یدَهُ عَلَی یدِی؛(۱)

پس کدام یک از شما با من بیعت می کند که برادر و یار و وارث من باشد. هیچ کسی بلند نشد. من (علی) پا شدم در حالی که کوچک ترینِ آن جمع بودم. حضرت فرمود: بنشین. این جمله را سه بار

تکرار کرد. هر بار (فقط) من پا شدم و حضرت می فرمود: بنشین تا به مرحله سوم که دست خود را (به عنوان بیعت) بر دست من زد (یعنی که تو برادر و رفیق و وارث من هستی)».

ولادت امیرالمومنین (علیه السلام) و ایمان ابوطالب (علیه السلام)

هنگام میلاد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اتفاقات شگرفی پدید آمد که مادر آن حضرت (آمنه) و فاطمه بنت اسد دیده و گزارش کرده اند که در کتاب های تاریخ و سیره ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به طور کامل آمده است؛ از جمله از امام جعفر صادق (علیه السلام)روایت شده است که فرمودند: چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)به دنیا آمدند، (کاخ های) سفید فارس و قصرهای شام، در پرتوی نوری که تابید، برای آمنه آشکار شد. پس فاطمه بنت أسد، مادر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، خندان و شاداب نزد ابوطالب آمد و به او آنچه را که آمنه گفته بود، خبر داد. ابوطالب نیز مژده ی ولادت وصی و وزیر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)را از رحم وی به او داد.(۲) امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: فاطمه دختر أسد، برای دادن مژده میلاد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد همسرش ابوطالب آمد. پس از نقل حوادث پیش آمده، ابوطالب به وی گفت: سی سال دیگر صبر کن که تو را به فرزندی مانند وی جزء در مقام پیامبری مژده می دهم.(۳)

۱- . الغدیر، چاپ اسلامیه، ج ۲، ص ۲۸۰ و چاپ دائرة المعارف، همان، ج ۳، ص ۳۹۵ و ۳۹٦

۲- . الکافي (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص: ٤٥٤

۳- . همان، ج ۱، ص: ٤٥۲

کعبه، زایشگاه فاطمه بنت اسد (علیها السلام)

از ویژگی های فاطمه بنت اسد که برای هیچ کس حاصل نشد این بود که دیوار خانه ی خدا برای او شکافته شد و فرزند برومندش را در آنجا به دنیا آورد و این یک حقیقت و واقعیتی است که شیعه و سنی درباره ی آن نوشته اند.(۱)

گنجی شافعی در کتاب خود از حاکم نیشابوری ماجرای تولد حضرت را در داخل کعبه یادآوری کرده است و در ادامه می افزاید: او گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) در مکه داخل بیت الله الحرام به دنیا آمد و پیش از او و بعد از او نوزادی در کعبه به دنیا نیامد و این برای بزرگداشت و احترام به مقام او در بزرگی و شرافت می باشد.(۲) نکته جالب تر این است که وقتی حضرت مریم به خاطر درد زایمان به بیت المقدس آمد، نداء آمد برگرد اینجا زایشگاه نیست. از صعصعة بن صوحان روایت شده که در واپسین لحظات زندگی امیرالمومنین (علیه السلام) از حضرتش پرسید: تو برتری یا حضرت عیسی بن مریم؟ ایشان (علیه السلام) فرمود: مادر عیسی در بیت المقدس بود. هنگامی که وقت ولادت عیسی فرا رسید مریم ندایی شنید که بیرون شو، این جا عبادتگاه است نه زایشگاه اما مادر من فاطمه بنت اسد (علیها السلام)، هنگامی که زایمانش نزدیک شد در حرم بود، دیوار کعبه شکافته شد و من آنجا متولد شدم و هیچ کسی دارای چنین فضیلتی نیست نه پیش از من و نه پس از من.(۳)

خواندن قرآن هنگام تولد

از دلایل دیگر بر ایمان امیرالمومنین (علیه السلام) خواندن قرآن بعد از تولد است که در روایتی امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

«كَانَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَ يَزِيدُبْنُ قَعْنَبٍ جَالِسَيْنِ مَا بَيْنَ فَرِيقِ بَنِي هَاشِمٍ إِلَى فَرِيقِ عَبْدِ الْعُزَّى بِإِزَاءِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ إِذْ أَتَتْ فَاطِمَه بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ أُمُّ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَ كَانَتْ حَامِلَه بِأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) تِسْعَه أَشْهُرٍ وَ كَانَ يَوْمَ التَّمَامِ قَالَ فَوَقَفَتْ بِإِزَاءِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ ... فرَأَيْنَا

الْبَيْتَ قَدِ انْفَتَحَ مِنْ ظَهْرِهِ وَ دَخَلَتْ فَاطِمَهْ فِيهِ وَ غَابَتْ عَنْ أَبْصَارِنَا ثُمَّ عَادَتِ الْفَتْحَه وَ الْتَزَقَتْ بِإِذْنِ اللَّهِ فَرُمْنَا أَنْ نَفْتَحَ الْبَابَ لِتَصِلَ إِلَيْهَا بَعْضُ نِسَائِنَا فَلَمْ يَنْفَتِحِ

ص: ۲۵۱

۱- . الغدير، علامه امينى(رحمه الله)، ج ۱۱ص٤٤

۲- . همان، ج ۱۱ص ٤٤

۳- . اللمعة البيضاء، ج۱ ص۲۲۱

الْبَابُ فَعَلِمْنَا أَنَّ ذَلِکَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ثَلَاثَه أَيَّامٍ انْفَتَحَ الْبَيْتُ مِنَ الْمَوْضِعِ الَّذِى كَانَتْ دَخَلَتْ فِيهِ فَخَرَجَتْ فَاطِمَهْ وَ عَلِيٌّ عَلَى يَدَيْهَا ... فَلَمَّا رَآهُ أَبُوطَالِبٍ سُرَّ وَ قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام) السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا أَبَهْ وَ رَحْمَه اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ ثُمَّ قَالَ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) فَلَمَّا دَخَلَ اهْتَزَّ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ ضَحِکَ فِى وَجْهِهِ وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ رَحْمَه اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ قَالَ ثُمَّ تَنَحْنَحَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ هُمْ فِى صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ ... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) قَدْ أَفْلَحُوا بِکَ وَ قَرَأَ تَمَامَ الآيَاتِ إِلَى قَوْلِهِ أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْتَ وَ اللَّهِ أَمِيرُهُمْ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) تَمِيرُهُمْ مِنْ عُلُومِهِمْ فَيَمْتَارُونَ وَ أَنْتَ وَ اللَّهِ دَلِيلُهُمْ وَ بِکَ يَهْتَدُون؛(۱)

امام صادق (عليه السلام)مى فرمايند: عبّاس بن عبد المطلّب و يزيدبن قعنب در مكانى روبروى خانه ى كعبه، در جمع هاشميان و قبيله ى عبدالعزى نشسته بودند كه فاطمه بنت اسد، مادر اميرمؤمنان على (عليه السلام) وارد [مسجدالحرام] شد. آن روز، روزى بود كه نه ماه دوران بارداری ايشان تكميل شده بود و مقابل خانه ى خدا ايستاده بود... ديديم كه شكافى در پشت خانه ى كعبه ايجاد شد و فاطمه (عليها السلام)از آن شكاف وارد خانه ى كعبه شد و از ديد ما پنهان گشت. سپس

دوباره به اذن خداوند یکتا، دیوار به حالت اوّل خود بازگشت و شکاف از بین رفت. پس از آن هر چه سعی کردیم در را باز کنیم تا یکی از زنان به کمک او برود موفّق نشدیم. در این هنگام بود که دانستیم این یک امر الهی است. فاطمه سه روز در خانه ی کعبه ماند، پس از سه روز مجدّدا همان شکاف باز شد و فاطمه در حالی که علی (علیه السلام) را در آغوش داشت از داخل خانه بیرون آمد ... ابوطالب با دیدن او خشنود گشت. علی (علیه السلام) به او فرمود: «سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای پدر»! سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد [مسجدالحرام] شد در این هنگام علی تکانی خورد و به روی او لبخندی زد و فرمود: «درود و رحمت خداوند بر تو باد ای پیامبر خدا »! سپس به اذن خداوند سرفه ای کرد [و به سخن در آمد] و این آیات را تلاوت کرد: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، قَدْ أَفْلَحَ المُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «مؤمنان به واسطه ی تو رستگار شدند» و تمام آیات را تا آنجا که می فرماید: «أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ، الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ» قرائت نمود. سپس فرمود: «به خدا سوگند! امیر آن ها

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۵، ص: ۳٦؛الأمالي (للطوسي)، النص، ص: ۷۰۸

تویی؛ علم خود را در خدمت آن ها قرار می دهی و آنان از علم تو بهره می گیرند. به خدا سوگند! تو راهنمای آنهایی و آن ها به واسطه ی توست که راه خود را می یابند».

نکته: شاید برخی از مردم بگویند چطور ممکن است که یک نوزاد سخن بگوید! پاسخ آن را از آیات قرآن می دهیم:

اول) حضرت عیسی در قنداقه خود خطاب به یاوه گویان فرمود:

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا؛(۱)

نوزاد [از میان گهواره] گفت: بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است».

در اینجا حضرت مسیح در قنداقه شروع به سخن گفتن کرد و سه مطلب خیره کننده گفت: ۱. من عبد خدا هستم ۲. پیامبر خدا هستم ۳. و صاحب کتابم؛ هر چند در سنین جوانی همه این سه مورد ظهور پیدا کرد. نکته ادبی: «آتَانِیَ» و «جَعَلَنِی»: استعمال فعل ماضی به خاطر وقوع قطعی کار در آینده نزدیک است که انگار رخ داده است یا این که به اعتبار سبقت آن در قضا و قدر الهی است. پس چطور ممکن است امیرالمومنین (علیه السلام) که عیسی را در گهواره به سخن در آورد(۲) و انجیل را به او آموزش داد هنگام تولد سخن نگوید؟

شاید برای برخی سوال شود چطور ممکن است علی بن ابی طالب (علیه السلام) با وجود اینکه بعد از عیسی متولد شده است ناصر او باشد؟ پاسخ می دهیم: وجود مقدس حضرت امیر (علیه السلام) قبل از خلقت عیسی مسیح بوده است (به روایات خلقت نوری در همین کتاب رجوع شود) و اینکه امیرالمومنین (علیه السلام) به خواست، اراده و اذن خداوند متعال، ناصر انبیاء و اولیاء الهی بوده است که در روایات به این مقام و منزلت اشاره شده است:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)به امیرالمومنین (علیه السلام)فرمود:

«کُنْتَ مَعَ الأنْبیاء سِرّاً و معی جَهراً. (۳)

۱- . مریم، ۳۰

۲- . قال اميرالمومنين (عليه السلام): «و اللّه قد كنت مع إبراهيم في النار؛ و أنا الذي جعلتها بردا و سلاما، و كنت مع نوح في السفينة فأنجيته من الغرق، و كنت مع موسى فعلّمته التوراة، و أنطقت عيسى في المهد و علمته الإنجيل، و كنت مع يوسف في الجبّ فأنجيته من كيد أخوته، و كنت مع سليمان على البساط و سخرت له الرياح» الأنوار النعمانية: ۱ج ص۳۱؛ مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص: ۲٤۸

۳- . شرح توحيد صدوق، سعيد القاضي القمي،ج۲ ص٦٥٨

تو در سرّ و پنهان با پيامبران گذشته بودی و با من در ظاهر و آشكار هستی».

اين روايت اين گونه نيز آمده است:

«بعث اللّه عليا مع كل نبيّ سرّا، و معى جهرا؛ (۱)

خداوند على (عليه السلام) را با همه انبيا در نهان مبعوث كرد و با من به حسب ظاهر نيز همراه است».

از ديگر شگفتی های اميرالمومنين (عليه السلام) چنين نقل شده كه ايشان فرمودند:

«ظاهري إمامة و باطني غيب لا يدرك؛(۲)

يعنى ظاهر من امامت (و ولايت و وصى پيغمبر بودن است) و باطن من غيبى است كه درک نمى شود».

مراقب باشيم به فضائل و مناقب اميرالمومنين (عليه السلام) شک نكنيم، در اين مورد سفارش جالبى پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) به ابن عباس كرده است:

«يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، احْذَرْ أَنْ يَدْخُلَكَ شَكٌّ فِيهِ، فَإِنَّ الشَّكَّ فِي عَلِيٍّ كُفْرٌ بِاللَّهِ (تَعَالَى)؛ (۳)

ای ابن عباس! بترس از اینکه در فضایل علی (علیه السلام)شک کنی که شک در فضایل علی (علیه السلام)،کفر به خداوند تبارک و تعالی است».

دوم) شهادت دادن طفل نوزاد بر بی گناهی حضرت یوسف (علیه السلام):

«قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛(٤)

یوسف گفت: او از من خواستار کامجویی شد و گواهی از خاندان بانو چنین داوری کرد: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده، بانو راست می گوید و یوسف دروغگوست».

چطور ممکن است طفلی شیرخواره که سخن گفتن بلد نیست بر بی گناهی یوسف لب به سخن بگشاید اما سبب خلقت کون و مکان امیرالمومنین (علیه السلام) در قنداقه قادر به سخن گفتن نباشد؟

١- . مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص: ٢٤٨
٢- . همان، ص ١٠٦؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٥، ص١٧١ بتفاوت:(وَ بَاطِنُهُ غَيْبٌ لَا يُدْرَكُ)
٣- . الأمالي (للطوسي)، النص، ص: ١٠٦
٤- . يوسف،٢٦

جالب تر اینکه، خداوند متعال می توانست به فاطمه بنت اسد (علیها السلام) نداء دهد که برو و از درب وارد کعبه شو! خدایی که قادر است درب های بسته را برای یوسف نبی باز کند این درب را نیز می توانست باز کند اما در این جا دیوار کعبه شکافته شد؛ همچنین می گوییم درد زایمان طوری بود که ایشان توان حرکت تا درب کعبه را نداشتند (هر چند که خداوند متعال می توانست توان حرکت

به سمت درب را به ایشان بدهد؛ خداوند قادر است) اما با این حال می بینیم بعد از سه روز دوباره همان قسمت دیوار شکافته شد و ایشان از کعبه خارج شدند

در صورتی که خداوند می توانست اسباب خروج از درب کعبه را برای ایشان مهیا کند اما با این حال دوباره همان قسمت دیوار شکافه شد. آیا همه این اتفاقات چیزی جزء معرفی جلالت و شکوه و عظمت اولیاء حضرت همایونی، قطب عالم امکان، وجه الله، عین الله، اُذُن الله، لسان الله، یدالله، امیرالمومنین (علیه السلام) است؟

«شکاف آیا دلیلش چیست وقتی خانه در دارد *** کسی باید که از این راز کعبه پرده بر دارد»

پیشگویی راهب یمامه

«و من کراماته التي لا تحدّ و فضائله التي لا تعدّ: أن راهب اليمامة الأثرم كان يبشّر أبا طالب (عليه السلام)بقدوم علي (عليه السلام) و يقول له: سيولد لك ولد يكون سيّد أهل زمانه، و هو الناموس الأكبر، و يكون لنبي زمانه عضدا و ناصرا و صهرا و وزيرا، فاني لا أدرك أيّامه فإذا رأيته فأقرئه منّي السلام، و يوشك أنّي أراه، فلما ولد أمير المؤمنين عليه السّلام مرّ أبو طالب (عليه السلام)عليه ليعلمه فوجده قد مات، فرجع إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) فأخذه و قبّله فسلّم عليه أمير المؤمنين (عليه السلام) و قال: أبتي جئت من عند الراهب الأثرم الذي كان يبشرك بي و قصّ عليه قصة الراهب، فقال له أبو عبد مناف: صدقت يا ولي اللّه؛(۱)

از کرامت های امیرالمومنین (علیه السلام) که قابل توصیف نیست و از فضیلت های بی شمار ایشان این است: راهب یمامه که دندانش شکسته بود به ابوطالب (علیه السلام) بشارت تولد حضرت علی (علیه السلام) را داد و به او گفت به زودی فرزندی برای تو متولد می شود که سید اهل زمانه خود است و او ناموس بزرگ است و برای پیامبر زمان خود بازوی قدرتمند و یاور و داماد و مشاور است و من در زمان تولد او زنده نیستم وقتی او را دیدی سلام مرا به او برسان و گویا من او را می بینم.

وقتی امیرالمومنین (علیه السلام) متولد شد ابوطالب (علیه السلام) سراغ او رفت تا خبر ولادت را به او بدهد اما دید که او وفات کرده است. نزد امیرالمومنین (علیه السلام) بازگشت و او را بوسید،

۱- . مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص، ۱۲۰

امیرالمومنین (علیه السلام) به او سلام کرد و فرمود: پدرم از نزد راهب که دندانش شکسته می آیی که بشارت تولد مرا به تو داده بود. داستان راهب را برایش تعریف کرد در این لحظه ابوعبدمناف به او گفت: صحیح گفتی ای ولی الله».

نکته: شاید سوال شود که این راهب از کجا مولا علی (علیه السلام) را می شناخت؟ پاسخ آن را از قرآن کریم می دهیم:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛(۱)

اهل کتاب، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را [بر اساس اوصافش که در تورات و انجیل خوانده اند] می شناسند به گونه ای که پسران خود را می شناسند و مسلماً گروهی از آنان حق را در حالی که می دانند، پنهان می دارند».

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛(۲)

کسانی که به آنان کتاب آسمانی دادیم، همان گونه که پسرانشان را می شناسند [بر اساس اوصافی که در کتاب هایشان بیان شده] پیامبر را می شناسند؛ فقط کسانی که سرمایه وجودشان را تباه کردند، ایمان نمی آورند».

در تفسیر این آیات نورانی چنین آمده است:

«قال رَسُولِ اللَّه (صلی الله علیه و آله و سلم): يَعْرِفُونَ مُحَمَّداً وَ الْوَلَايَةَ فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ فِي مَنَازِلِهِم؛(۳)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: [نبوّت] محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت [فرزندان او] را در تورات و انجیل می شناسند؛ چنان که پسران خود را در خانه های خویش می شناسند». یعنی دلایل نبوّت پیامبر و ولایت فرزندان او در تورات و انجیل آمده است.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ

۱- . بقره،۱٤٦

۲- . انعام،۲۰

۳- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۲۸۳

أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ صِفَةَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ صِفَةَ أَصْحَابِهِ وَ مَبْعَثَهُ وَ مُهَاجَرَهُ؛(۱)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: این آیه در مورد یهود و نصارا نازل شده، یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را می شناسند همان گونه که فرزندان خود را می شناسند؛ زیرا خداوند عزّوجلّ در تورات و انجیل و زبور، [آیاتی در] توصیف محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اصحاب او و بعثتش و هجرتش بر آنان نازل کرده است».

«ابوحمزه ثمالی روایت نموده: چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه آمد، عُمر از عبداللّه بن سلام پرسید: معرفت شما نسبت به حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که

خدای تعالی از آن اخبار فرموده که «مانند معرفت شما است به فرزندان خود» به چه صورت می باشد؟ عبداللّه گفت: من او را به صفتی که مکتوب در تورات است شناختم و به یقین دانستم او پیغمبر خدا می باشد هم چنانکه یکی از ما پسر خود را در میان پسران دیگر می شناسد. به خدا قسم! من یقینم به رسالت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از صحت نسب پسرم به خود بیشتر است چون این را حق تعالی در کتاب تورات به ما خبر داده و ما آن را معلوم نداریم که زنان چه کرده اند...»(۲)

آموزش چهره شناسی

یکی از آموزش های بنی اسرائیل در اردوگاه آموزشی(۳)، آموزش کپی برداری، ترسیم چهره و ثبت آن بود. این آموزش نسل به نسل منتقل شد. به نظر می رسد این آیه قرآن که فرموده است:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛(٤)

این شناخت، شناخت به خصوصیات نبود؛ بلکه شناخت به چهره بود؛ همان گونه که فرزند را نه به خصوصیات، بلکه به چهره می شناسند. سلمان، برده ی یکی از یهودیان بود.

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٦٩، ص: ٩٢

۲- . تفسير القمي، ج ۱، ص: ۱۹۵

۳- . «مأموریت بنی اسرائیل آن بود که حکومتی در سرزمین های مقدس تشکیل دهند و پایه گذار حکومت جهانی شوند. از این رو، باید آموزش می دیدند. بنابراین، موسی (علیه السلام) اردوگاهی آموزشی در پای کوه طور ایجاد کرد. این اردوگاه آموزشی چندین سال برپا بود و بنی اسرائیل در این مدت آموزش می دیدند».

٤- . بقره،١٤٦

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)از راهی می گذشت که یک یهودی حضرت را دید و شناخت. هنگامی که وی خبر را به مولای سلمان می گفت، سلمان شنید و در پی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)آمد و ایمان آورد.(١)

اما به نظر می رسد با توجه به فراز «یعرفونه» می توان گفت همان طوری که انسان به تمامی صفات اخلاقی و جسمی فرزند خود آگاه است از رنگ، شکل، خلق و خوی و... ، آشنایی بسیار دقیقی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند.

تا اینجا در مورد (آمنت بالله) مطالبی بیان شد اما در ادامه باید بررسی کنیم که ضمیر «هُم» اشاره به چه کسانی دارد:

مخاطبین ضمیر «هُم» در این فراز از زیارت «هُم مُشرِکون»

می توانیم بگوییم مخاطبین در ضمیر «هُم» همان کسانی هستند که در «هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ(٢)» به آنان اشاره شده، همان کسانی که وقتی امیرالمومنین (علیه السلام) به خدا ایمان آورد آنان در شرک، کفر، جهل وگمراهی به سر می بردند. هنگامی که امیرالمومنین (علیه السلام)ایمان آورد، غاصبین حق ایشان در شرک و گمراهی به سر می بردند. حتی تا زمان مرگشان شرک و نفاق را در دلشان حفظ کردند و اسلامشان اسلام طمعی و برخی هم چون ابوسفیان اسلام خوفی بود یعنی به طمع ریاست اسلام آوردند و بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مقصد خود رسیدند و اسلام خوفی به این معنا که از ترس جانشان اسلام آوردند تا از شمشیر حق در امان باشند اما بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به تعبیر قرآن همگی به جاهلیت برگشتند.(٣)

کسانی که در امر ولایت و جانشینی پیامبر اختلاف کردند و راه شرک را ادامه دادند کسانی هستند که در خطبه غدیر مورد خطاب پیامبر قرار گرفتند و حضرت صراحتا به این قضیه اشاره کرد، آنان همان اصحاب صحیفه ملعونه هستند:

۱- . تبارانحراف، ص۱۱۲

۲- «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ*عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ*الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ؛ نبأ آیات ۱-۳».

۳- . «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؛ پس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، [ایمان و عمل صالح را ترک می کنید و] به روش گذشتگان و نیاکان خود برمی گردید؟! آل عمران، ١٤٤».

اصحاب صحیفه ملعونه

«مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أَئِمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ لا يُنْصَرُونَ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ وَ أَنَا بَرِيئَانِ مِنْهُمْ، مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُمْ وَ أَنْصَارُهُمْ وَ أَتْبَاعُهُمْ وَ أَشْيَاعُهُمْ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ أَلَا إِنَّهُمْ أَصْحَابُ الصَّحِيفَةِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ فِي صَحِيفَتِهِ قَالَ فَذَهَبَ عَلَى النَّاسِ إِلَّا شِرْذِمَةً مِنْهُمْ أَمْرُ الصَّحِيفَة؛(۱)

ای گروه مردم! به زودی پس از من امامانی خواهند آمد و شما را به سوی آتش خواهند خواند. آنان در روز رستاخیز تنها و بدون یاور خواهند بود. هان مردمان! خداوند و من از آنان بیزاریم. ای گروه مردم! آنان و تمام انصار و اعوان و پیروانشان در فروترین طبقه دوزخند و به راستی چه بد است جایگاه گردنکشان! بدانید که آنان اصحاب صحیفه اند، پس باید هر یک از شما در صحیفه اش نظر کند».

«وَ سَيَجْعَلُونَهَا مُلْكاً وَ اغْتِصَاباً أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الْغَاصِبِينَ وَ الْمُغْتَصِبِينَ؛(۲)

به زودی گروهی خلافت را به پادشاهی تبدیل می کنند و آن را غصب می نمایند. خدا غاصبان و تعدی کنندگان را لعنت کند».

پشت پرده صحیفه

امویان و کسانی که از ترس کشته شدن مسلمان شدند به همراه منافقانی که با ولایت امیرالمومنین علی (علیه السلام)موافق نبودند در تهیه متن این صحیفه شریک بودند؛ این افراد: ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده الجراح و معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص و سعید بن عاص و ابوموسی اشعری و مغیره بن شعبه و اوس بن حدثان و ابوهریره و ابوطلحه انصاری و سالم غلام خذیفه از جمله کسانی بودند که در این طرح شرکت داشتند.

آنان ابتدای جلسه پیمان بستند که حکومت را غصب کنند و نگذارند تا خلافت به علی (علیه السلام) برسد. به همین دلیل در این جلسه، چهار نفر (ابوبکرو عمر و ابوعبیده جراح و سالم بن حبیبه) به ترتیب برای رسیدن به مقام رهبری مسلمانان مورد تأیید واقع شدند!! سپس بعد از مشورت با یکدیگر و اتفاق نظر، متنی را به دست خط سعید بن عاص نوشته و

۱- . الإحتجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص: ٦٢

۲- . همان، ج۱ ص۵۵

به امانتدار خود یعنی ابوعبیده جراح سپردند(۱). او نیز این متن را به عنوان پیمان نامه در کعبه پنهان نمود. با توجه به تاریخ ۲۵ ساله خانه نشینی امیرالمومنین (علیه السلام)از سقیفه تا جنگ صفین نقش این افراد را به عنوان عناصر اصلی در مخالفت با آن حضرت می توان آشکار دید که پیش تر به

این نکته اشاره شد که در واقعه حکمیت نمایندگان دو طرف افرادی (عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری) بودند که قصد ترور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمومنین (علیه السلام) را داشتند.

اول کسی که ایمان آورد (در منابع اهل تسنن)

اسکافی یکی از علمای اهل تسنن درباره ایمان امیرالمومنین (علیه السلام) چنین می گوید:

«وقال أبو جعفر الاسكافي المعتزلي المتوفى ٢٤٠ في رسالته :قد روى الناس كافة إفتخار علي بالسبق إلى الاسلام، وإن النبي استنبئ يوم الاثنين وأسلم علي يوم الثلاثاء. وإنه كان يقول : صليت قبل الناس سبع سنين وإنه ما زال يقول : أنا أول من أسلم؛(٢)

ابو جعفر اسکافی معتزلی می نویسد: «عموم مردم نقل کرده اند که افتخار سبقت در اسلام مخصوص علی بن ابیطالب (علیه السلام)است».

«وقال ابن عباس : أول من صلى علي . وقال جابر بن عبد الله : بعث النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) يوم الاثنين وصلى علي يوم الثلاثاء؛(٣)

ابن عباس می گوید: اول کسی که نماز خواند علی بود. جابر عبدالله می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روز دوشنبه به نبوت مبعوث شد و علی (علیه السلام)فردای آن روز با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)نماز خواند».

حاکم نیشابوری سنی مذهب در کتاب المستدرک خود نوشته است:

«حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ إِسْحَاقَ، أَنْبَأَ عُبَيْدُ بْنُ حَاتِمٍ الْحَافِظُ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ الْمُؤَدِّبُ، ثنا سَيْفُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثنا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ، عَنْ أَبِي صَادِقٍ، عَنِ الْأَغَرِّ، عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم): أَوَّلُكُمْ وَارِدًا عَلَى الْحَوْضِ، أَوَّلُكُمْ إِسْلَامًا، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)؛(٤)

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می شود، نخستین کسی است که اسلام آورده و او علی بن ابیطالب (علیه السلام)است».

ص: ٢٦٠

١- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٨، ص١٠٠

٢- . الغدیر علامه امینی، ج٣، ص٢٣٧

٣- . الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ج٢، ص٥٧

٤- . المستدرک حاکم نیشابوری، ج٣، ص١٤٧

همچنین در خبری دیگر آورده است:

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقَطِيعِيُّ، ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، حَدَّثَنِي أَبِي، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، ثنا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ؛(١)

اولین کسی که همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آورد علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود و در پایان می گوید: سند این حدیث صحیح است».

در ادامه حاکم نیشابوری در سخنی عجیب می گوید:

«وَإِنَّمَا الْخِلَافُ فِي هَذَا الْحَرْفِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ أَوَّلُ الرِّجَالِ الْبَالِغِينَ إِسْلَامًا وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) تَقَدَّمَ إِسْلَامُهُ قَبْلَ الْبُلُوغِ. صحیح؛(۲)

در این روایت آمده: ابوبکر اولین مرد بالغی بود که ایمان آورد و علی بن ابی طالب (علیه السلام) اولین کسی بود که قبل از بلوغ ایمان آورد».

نقد حدیث فوق که حاکم نیشابوری آن را صحیح می داند: درباره اسلام آوردن ابوبکر، در میان اهل سنت اختلاف دیده می شود. طبری به سند صحیح از محمد ابن سعید نقل کرده است:

«عن محمد بن سعد قال قلت لابي أكان أبو بكر أو لكم اسلاما فقال لا ولقد أسلم قبله أكثر من خمسين ولكن كان أفضلنا اسلاما؛(۳)

محمد بن سعید به پدرش گفت: آیا ابوبکر اولین فرد بین شما بود که اسلام آورد؟ پدرش در پاسخ گفت: نه، به درستی که پیش از او، بیش از پنجاه نفر اسلام آورده بودند».

جالب است که همین نقل را ابن کثیر که از علمای متعصب اهل سنت است در کتاب «البدایه و النهایه» آن را آورده و تایید کرده است.(٤)

سید جعفر مرتضی، قول اخیر را قول محققان می داند و می گوید: گویا ادعای اولین مسلمان بودن ابوبکر به دوران بعد از خلافت خلفای اربعه می رسد و بعد از شهادت علی (علیه السلام)

۱- . المستدرک حاکم نیشابوری ، ج۳، ص۱٤۷

۲- . همان، ج۳، ص۱٤۷

۳- . تاریخ الطبري، ج۲ ص٦۰

٤- . البدایه والنهایه - ط احیاء التراث، ج٣ ص ٣٩

وضع شده است و چه بسا معاویه دستور این کار را داده باشد و در اقصی نقاط سرزمین های اسلامی پخش کرده باشد. وی سپس با دلایل زیادی این ادعا را رد می کند.

ابن ابی الحدید نیز می نویسد:

«همانا جمهور علما ذکر کرده اند که ابوبکر مسلمان نشد مگر بعد از گروهی از مردان که از آنان می باشد علی بن ابی طالب و... و هنگامی که دقت می کنیم در روایات صحیح سندهای قوی و مورد وثوق همه آنها را ناطق می یابیم بر اینکه علی بن ابی طالب (علیه السلام) اولین کسی بود که مسلمان شد».(١)

ابوجعفر اسکافی معتزلی نیز می گوید:

«اگر ابوبکر سبقت در اسلام داشته، چرا خودش به این موضوع به عنوان یک فضیلت در هیچ موردی از جمله در سقیفه احتجاج و استدلال نکرده و هیچ یک از هواداران او از صحابه نیز چنین ادعایی را مطرح نکرده اند؟»(٢)

می توان چنین هم استدلال کرد که سبقت ایمان امیرالمومنین (علیه السلام) بر می گردد به اول خلقت، خلقت نوری ایشان:

خلقت نوری

مسئله مهمی که باید به آن توجه کنیم نوع خلقت و جنس خلقت اهل بیت (علیهم السلام) است. درست است که پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ؛(٣) من فقط بشری هستم مثل شما» اما بعدش هم می فرمایند: «یُوحی، [ولی] به من وحی می شود». همین یک فعل، تفاوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نسبت به انسان ها از فرش تا عرش

نشان می دهد و معلوم می شود ذوات مقدسه با انسان های عادی تفاوت دارند؛ حتی اگر این مطلب را کنار بگذاریم باز هم منظور این نیست که من در حد یک انسان معمولی هستم، بلکه مراد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)این است که من در شکل و شمایل، راه رفتن، خوردن، نوشیدن، خوابیدن و مسافرت کردن و... مثل شما هستم. شکی نیست که وجود مقدس اهل بیت (علیهم السلام) یک ظاهری دارند و یک باطنی؛ ظاهر آنان همان «خلیفة الله» بودن است، همان «ولایت» و شمایل بشری مثل دیگر انسان ها. اما

١- . شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ١٣، ص: ٢٢٤
٢- . همان، ج١٣ ص ٢٢٤
٣- . کهف، ١١٠

باطنشان چیزی است که درک نمی شود (جلوتر به این روایت اشاره خواهد شد) و هیچ کسی به انتهای معرفتشان دست پیدا نمی کند. وجود مقدس پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام) از نور خلق شدند و طبق آیات صریح قرآن انسان از خاک(١)

خلق شده است. اما مقام نوری، همان خلقت نوری اهل بیت (علیهم السلام) است. اینکه بدانیم جنس خلقت آنان با جنس خلقت انسان ها و دیگر موجودات متفاوت است نه تنها متفاوت بلکه هر آن چه نیز خلق شده از شعاع نوری حضرات معصومین (علیهم السلام) است که روایت آن را بعدا عرض خواهم کرد اما بپردازیم به آیاتی که در این مقام در قرآن کریم به آن ها اشاره شده است:

الف) مقام نوری در آیات:

١. «یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبیناً ؛ (٢)

ای مردم! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده و نور آشکاری (کتاب آسمانی) به سوی شما نازل کرده ایم».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال الصّادق (علیه السلام):الْبُرْهَانُ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ النُّورُ عَلِيٌّ (علیه السلام)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: الْبُرْهَانُ، محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم)است و النُّورُ، علی (علیه السلام)».

۲. «فَالَّذينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛(۳)

پس کسانی که به او ایمان آوردند و حمایت و یاریش کردند و از [هدایت و] نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، تنها آنان رستگارانند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال الباقر (علیه السلام): النُّورُ هُوَ عَلِيٌّ (علیه السلام)؛(٤)

امام باقر (علیه السلام)می فرمایند: نور در اینجا علی (علیه السلام) است».

۱- «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ؛ و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده ای از گِل آفریدیم» مومنون،۱۲؛«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ؛و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که شما را از خاکی [بی جان] آفرید» روم، ۲۰.

۲- . نساء، ۱۷٤

۳- . اعراف،۱۵۷

٤- . بحار الأنوار، ج۳۵، ص٤۰٤؛ العیاشی، ج۲، ص۳۱؛ نور الثقلین؛ البرهان

۳. «یَا أَهْلَ الْکِتَابِ قَدْ جَاءَکُمْ رَسُولُنَا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیرًا مِمَّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتَابِ وَیَعْفُو عَنْ کَثِیرٍ قَدْ جَاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَکِتَابٌ مُبِینٌ؛ (۱)

ای اهل کتاب! یقیناً پیامبر ما به سوی شما آمد که بسیاری از آنچه را که شما از کتاب [تورات و انجیل درباره نشانه های او و قرآن] همواره پنهان می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری [از پنهان کاری های ناروای شما هم] درمی گذرد. بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«علی بن إبراهیم : قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ یَعْنِی بِالنُّورِ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام)وَ الْأَئِمَّةَ؛(۲)

قَدْ جَاءکُم مِّنَ الله نُورٌ وَکِتَابٌ مُّبِینٌ؛ منظور از نور، امیرالمؤمنین و ائمّه (علیهم السلام) است».

مقام نوری در روایات:

در روایاتی به صراحت از لسان مبارک حضرات معصومین (علیهم السلام) صادر شده که جنس خلقتشان از نور خداوند متعال است. جنس خلقتشان از حقیقتی است که هیچ کس به کنه ذات او نمی تواند پی ببرد، با هم این روایات را می بینیم:

«قَالَ رَسُولُ اَللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم): أَوَّلُ مَا خَلَقَ اَللَّهُ نُورِي؛(۳)

اولین چیزی که خداوند متعال خلق کرد نور من بود».

«عن أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ (علیه السلام): إِنَّ اَللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ؛ (٤)

همانا خداوند متعال ما را از نور عظمت خود خلق نمود».

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ (علیه السلام): خَلَقَنَا اَللَّهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ؛ (٥)

در این روایات به صراحت بیان شد که جنس خلقت حضرات معصومین (علیهم السلام) از نور عظمت حضرت باری تعالی است.

ص: ٢٦٤

١- . مائده، ١٥

٢- . بحارالأنوار، ج٩، ص١٩٧؛القمی، ج١، ص١٦٤؛ نورالثقلین؛ البرهان

٣- . همان، ج٥٤ ص١٧٠

٤- . همان، ج٥٨ ص٤٥؛ الکافي، ج١ ص٣٨٩

٥- . بصائر الدرجات ،ج١ص٢٠

همچنین روایات زیر:

«عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم): «أَوّلُ مَا خَلَقَ اللّهُ نُورِی فَفَتَقَ مِنْهُ نُورَ عَلِيٍّ ثُمّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَ اللّوْحَ وَ الشّمْسَ؛(١)

از جابر نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: نخست چیزی که خدا آفرید نور من بود و نور علی را از آن برگشود، سپس آفرید عرش و لوح و خورشید».

«التوحید مع، معاني الأخبار، أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)يَقُولُ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً خَلَقَهُمْ مِنْ

نُورِهِ وَ رَحْمَتِهِ لِرَحْمَتِهِ فَهُمْ]إنهم[عَيْنُ اللَّهِ النَّاظِرَةُ وَ أُذُنُهُ السَّامِعَةُ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ بِإِذْنِهِ وَ أُمَنَاؤُهُ عَلَى مَا أَنْزَلَ مِنْ عُذْرٍ أَوْ نُذْرٍ أَوْ حُجَّةٍ فَبِهِمْ يَمْحُو اللَّهُ السَّيِّئَاتِ وَ بِهِمْ يَدْفَعُ الضَّيْمَ وَ بِهِمْ يُنْزِلُ الرَّحْمَةَ وَ بِهِمْ يُحْيِي مَيِّتاً وَ يُمِيتُ حَيّاً وَ بِهِمْ يَبْتَلِي خَلْقَهُ وَ بِهِمْ يَقْضِي فِي خَلْقِهِ قَضِيَّةً قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ الْأَوْصِيَاءُ؛ (۲)

محمّد بن مسلم گوید: شنیدم که امام صادق (علیه السلام)می فرمود: بی تردید خداوند عزّوجلّ مخلوقاتی خاصّ خود دارد که آنان را از نور خویش آفریده و آنان بخشی از چشمه شفقت الهی برای مهرورزی و دلسوزی او به مخلوق اویند؛ پس ایشان به اذن خدا در میان آفریدگانش، چشم بیدار و نگران پروردگار و گوش شنوا و زبان گویای وی و مورد اعتماد اویند بر آنچه که فرستاده است از قبیل: پوزش برای محو کردن بدی یا ترسانیدن یا رهبر و راهنما بودن؛ پس به سبب ایشان گناهان را می زداید و به وسیله آنان گزند ظلم و ستم را دفع می کند و به برکت آنان نعمت ارزانی می دارد و به وسیله ایشان در کالبد مرده روح دمیده و او را زنده می سازد و جان را از تن زنده بیرون می برد و توسّط آنان آفریدگان خود را می آزماید و به وسیله ایشان حکم خویش را در میان مخلوقاتش به اجرا می گذارد. عرض کردم: فدایت شوم آنان چه اشخاصی هستند؟ فرمود: جانشینان مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)».

«اَحْمَدُ بْنُ اِدْرِیسَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُبَیْدٍ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَدِیدٍ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ ابی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَا مُحَمَّدُ اِنِّی خَلَقْتُکَ وَ عَلِیّاً نُوراً یَعْنِی رُوحاً بِلَا بَدَنٍ قَبْلَ اَنْ اَخْلُقَ سَمَاوَاتِی وَ اَرْضِی وَ عَرْشِی وَ بَحْرِی فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِی وَ تُمَجِّدُنِی ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَیْکُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَکَانَتْ تُمَجِّدُنِی

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٥٤، ص: ۱۷۰

۲- . همان، ج ۲٦، ص: ۲٤۰

وَ تُقَدِّسُنِی وَ تُهَلِّلُنِی ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثِنْتَیْنِ وَ قَسَمْتُ الثِّنْتَیْنِ ثِنْتَیْنِ فَصَارَتْ اَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَ عَلِیٌّ وَاحِدٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ ثِنْتَانِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورٍ ابْتَدَاَهَا رُوحاً بِلَا بَدَنٍ ثُمَّ مَسَحَنَا بِیَمِینِهِ فَاَفْضَی نُورَهُ فِینَا؛(۱)

امام صادق (علیه السلام)فرمود: خدای تبارک و تعالی می فرماید: ای محمد! من تو را و علی را به صورت نوری یعنی روحی بدون پیکر آفریدم، پیش از آن که آسمان و زمین و عرش و دریایم را بیافرینم، پس تو همواره یکتائی و تمجید مرا می گفتی، سپس دو روح شما را گرد آوردم و یکی ساختم و آن یک روح مرا تمجید و تقدیس و تهلیل می گفت. آنگاه آن را به دو قسمت تقسیم کردم و باز هر یک از آن دو قسمت را به دو قسمت نمودم تا چهار روح شد، محمد یکی، علی یکی، حسن و حسین دو تا. سپس خدا فاطمه را از نوری که در ابتدا روحی بدون پیکر بود آفرید، آنگاه با دست خود ما را مسح کرد و نورش را به ما رسانید».

«سَاَلَ ابْنُ مهروان عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ فِی تَفْسِیرِ قَوْلِهِ تَعَالَی وَ اِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَ اِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ قَالَ کُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)فَاَقْبَلَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ ابی طَالِبٍ (علیه السلام)فَلَمَّا رَآهُ النَّبِیُّ الْمُکَرَّمُ تَبَسَّمَ فِی وَجْهِهِ وَ قَالَ مَرْحَباً بِمَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقَنِی اللَّهُ وَ عَلِیّاً قَبْلَ اَنْ یَخْلُقَ آدَمَ (علیه السلام)بِاَرْبَعِینَ اَلْفَ عَامٍ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ کَانَ الِابْنُ قَبْلَ الْاَبِ فَقَالَ نَعَمْ اِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَنِی وَ خَلَقَ عَلِیّاً قَبْلَ اَنْ یَخْلُقَ آدَمَ بِهَذِهِ الْمُدَّةِ وَخَلَقَ نُوراً فَقَسَمَهُ نِصْفَیْنِ خَلَقَنِی مِنْ نِصْفٍ وَ خَلَقَ عَلِیّاً مِنَ النِّصْفِ الآخَرِ قَبْلَ الْاَشْیَاءِ فَنُورُهَا مِنْ نُورِی وَ نُورِ عَلِیٍّ ثُمَّ جَعَلَنَا عَنْ یَمِینِ الْعَرْشِ ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِکَةَ فَسَبَّحْنَا وَ سَبَّحَتِ الْمَلَائِکَةُ وَ هَلَّلْنَا وَ هَلَّلَتِ الْمَلَائِکَةُ وَ کَبَّرْنَا وَ کَبَّرَتِ الْمَلَائِکَةُ وَ کَانَ ذَلِکَ مِنْ تَعْلِیمِی وَ تَعْلِیمِ عَلِیٍّ (علیه السلام)وَ کَانَ فِی عِلْمِ اللَّهِ السَّابِقِ اَنْ لَا یَدْخُلَ النَّارَ مُحِبٌّ لِی وَ لِعَلِیٍّ وَ کَذَا کَانَ فِی عِلْمِهِ اَنْ لَا یَدْخُلَ الْجَنَّةَ مُبْغِضٌ لِی وَ لِعَلِیٍّ اَلَا وَ اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْمَلَائِکَةَ بِاَیْدِیهِمْ اَبَارِیقُ مِنَ اللُّجَیْنِ مَمْلُوءَةٌ مِنْ مَاءِ الْجَنَّةِ مِنَ الْفِرْدَوْسِ فَمَا اَحَدٌ مِنْ شِیعَةِ عَلِیٍّ اِلَّا وَ هُوَ طَاهِرُ الْوَالِدَیْنِ تَقِیٌّ نَقِیٌّ مُؤْمِنٌ بِاللَّهِ؛(۲)

پسر مهران از عبداللَّه ابن عباس پرسید در تفسیر قول خدای تعالی: وَ اِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَ اِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ. عبداللَّه گفت: ما در خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم سپس امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) آمد چون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را دید لبخندی بر لبانش نقش بست و فرمود: مرحبا به کسی که او را خدا پیش از همه چیز آفریده. خداوند، من و علی را آفرید

١- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٤٤٠

٢- . المحتضر، ج١ ص ١٦٥؛إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي)، ج ٢، ص: ٤٠٥

چهل هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند .من عرض کردم: مگر ممکن است پسر پیش از پدر باشد؟ فرمود: آری همانا خدای تبارک و تعالی من و علی را آفرید چهل هزار سال پیش از آدم سپس نوری آفرید و آن را دو نصف کرد من را از نصفی و علی را از نصف دیگر آفرید پیش از همه چیز پس نور اشیاء از نور من و علی است. بعد ما را به طرف راست عرش قرار داد. سپس فرشتگان را آفرید. ما تسبیح گفتیم و فرشتگان تسبیح گفتند. لا اله الّا اللَّه گفتیم و فرشتگان گفتند. تکبیر گفتیم و آنان نیز گفتند و عبادت فرشتگان را من و علی به آنها آموختیم و در علم پیشین الهی آمده که دوست من و علی وارد دوزخ نمی شود و نیز در علم خدا آمده که دشمن من و علی وارد بهشت نشود .آگاه باش که خدای عزّوجلّ فرشتگان را آفرید و در دست های آنان تُنگ هائی پر از آب بهشت فردوس بود پس هیچ کس از شیعه ی علی نیست مگر این که پدر و مادرش پاکدامن و پرهیزکار و مؤمن به خدا بوده».

«اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ اَلْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي اَلْفَضْلِ عَبْدِ اَللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ اَلثَّانِي (علیه السلام)فَأَجْرَيْتُ اِخْتِلاَفَ اَلشِّيعَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ

اَللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّداً بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ اَلْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ اَللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ اَلدِّيَانَةُ اَلَّتِي مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ؛(۱)

محمدبن سنان گوید: نزد امام محمد تقی (علیه السلام)بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم، حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی به وحدانیتش متفرد و بی بدیل بود. سپس محمد و علی و فاطمه (علیهم السلام) را آفرید و پس از آن یک هزار سال از آفرینش دست شست سپس بعد از این مدت کلیه اشیاء را آفرید و این سه نور پاک را بر این آفرینش شاهد گرفت و فرمانبرداری از آنان را در تمامی اشیا جاری نمود (بر آنها واجب کرد) و جریان تدبیر امور را به آنان واگذار نمود. آنان حرام و حلال را وضع نمودند که کرده آنان جز به مشیت خدا نبود پس آن ها هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند ولی هرگز جز آن چه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند. سپس فرمود: ای محمد! این است آن دیانتی که هر که از آن جلو رود (غلو کند، از دایره اسلام) بیرون رفته و هر که عقب بماند (و وارد دایره

۱- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ٤٤١

نشود) نابود گشته [دینش را باطل کرده] و هر که به آن بچسبد، به حق رسیده است. ای محمد! همواره ملازم این دیانت باش».

علامه مجلسی(رحمه الله) در شرح این حدیث گوید:

«فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا» یعنی آفرینش اشیاء را در نزد آنان انجام داد و آنها بر چگونگی و اسرار خلقت اشیاء آگاه بودند.

«وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا» یعنی فرمانبرداری از آنان را بر تمامی اشیاء حتی جمادات و اجرام سماوی و ارضی واجب و فرض نمود.

«وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ» یعنی حرام کردن و حلال نمودن و انجام دادن و انجام ندادن را بر دوش آنان نهاد هر چند که ظاهر عبارت و حال می رساند که تدبیر نظام این عالم را از حرکات و سکنات و روزی و... بر عهده آنان گذارد.(۱)

نکات در این روایت:

۱. شرافت در خلقت (خلقت نوری)

۲. فرمانبرداری از آنان بر همه خلق واجب است.

۳. تدبیر امور عالم به آنان واگذار شده است.

در روایت آمده «ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ اَلْأَشْيَاءِ» خداوند همه چیز را خلق کرد و امور همه خلق را به ذوات مقدسه سپرد «وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ». در قرآن کریم آمده «فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً» ملائکه امور خلق را تدبیر می کنند در صورتی که امور خلق به ذوات مقدسه سپرده شده؛ لذا چنین برداشت می شود که ملائکه برای تدبیر امور به محضر امام معصوم می رسند و کسب وظیفه می کنند. نکته مهم: این نوع تفویض با کسانی که قائل به تفویض اند (مفوضه) قابل قیاس نیست و آنان مردودند.

«مِصْبَاحُ اَلْأَنْوَارِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسٍ عَنِ اَلنَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله و سلم)قَالَ: إِنَّ اَللَّهَ خَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ اَلْحَسَنَ وَ اَلْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ حِينَ لاَ سَمَاءٌ مَبْنِيَّةٌ وَ لاَ أَرْضٌ مَدْحِيَّةٌ وَ لاَ ظُلْمَةٌ

وَ لاَ نُورٌ وَ لاَ شَمْسٌ وَ لاَ قَمَرٌ وَ لاَ نَارٌ فَقَالَ اَلْعَبَّاسُ فَكَيْفَ كَانَ بَدْءُ خَلْقِكُمْ يَا رَسُولَ اَللَّهِ؟ فَقَالَ يَا عَمِّ لَمَّا أَرَادَ اَللَّهُ أَنْ يَخْلُقَنَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَخَلَقَ مِنْهَا نُوراً ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أُخْرَى فَخَلَقَ

١- . مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ٥، ص١٩٠-١٩٢

مِنْهَا رُوحاً ثُمَّ خَلَطَ اَلنُّورَ بِالرُّوحِ فَخَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ اَلْحَسَنَ وَ اَلْحُسَيْنَ فَكُنَّا نُسَبِّحُهُ حِينَ لاَ تَسْبِيحَ وَ نُقَدِّسُهُ حِينَ لاَ تَقْدِيسَ فَلَمَّا أَرَادَ اَللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْشِئَ خَلْقَهُ فَتَقَ نُورِي فَخَلَقَ مِنْهُ اَلْعَرْشَ فَالْعَرْشُ مِنْ نُورِي وَ نُورِي مِنْ نُورِ اَللَّهِ وَ نُورِي أَفْضَلُ مِنَ اَلْعَرْشِ ثُمَّ فَتَقَ نُورَ أَخِي عَلِيٍّ فَخَلَقَ مِنْهُ اَلْمَلاَئِكَةَ فَالْمَلاَئِكَةُ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ وَ نُورُ عَلِيٍّ مِنْ نُورِ اَللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَفْضَلُ مِنَ اَلْمَلاَئِكَةِ ثُمَّ فَتَقَ نُورَ اِبْنَتِي فَخَلَقَ مِنْهُ اَلسَّمَاوَاتِ وَ اَلْأَرْضَ فَالسَّمَاوَاتُ وَ اَلْأَرْضُ مِنْ نُورِ اِبْنَتِي فَاطِمَةَ وَ نُورُ اِبْنَتِي فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ اَللَّهِ وَ اِبْنَتِي فَاطِمَةُ أَفْضَلُ مِنَ اَلسَّمَاوَاتِ وَ اَلْأَرْضِ ثُمَّ فَتَقَ نُورَ وَلَدِيَ اَلْحَسَنِ وَ خَلَقَ مِنْهُ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ فَالشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ مِنْ نُورِ وَلَدِيَ اَلْحَسَنِ وَ نُورُ اَلْحَسَنِ مِنْ نُورِ اَللَّهِ وَ اَلْحَسَنُ أَفْضَلُ مِنَ اَلشَّمْسِ وَ اَلْقَمَرِ ثُمَّ فَتَقَ نُورَ وَلَدِيَ اَلْحُسَيْنِ فَخَلَقَ مِنْهُ اَلْجَنَّةَ وَ اَلْحُورَ اَلْعِينَ فَالْجَنَّةُ وَ اَلْحُورُ اَلْعِينُ مِنْ نُورِ وَلَدِيَ اَلْحُسَيْنِ وَ نُورُ وَلَدِيَ اَلْحُسَيْنِ مِنْ نُورِ اَللَّهِ وَ وَلَدِيَ اَلْحُسَيْنُ أَفْضَلُ مِنْ نُورِ اَلْجَنَّةِ وَ اَلْحُورِ اَلْعِينِ اَلْخَبَرَ؛(١)

مصباح الانوار به سندش از انس نقل می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: قطعا و یقینا خدا مرا آفرید و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید پیش از آن که آدم را بیافریند آنگه که نه آسمانی ساخته و نه زمینی گسترده بود و نه ظلمتی و نه نوری، نه خورشیدی و نه ماهی و نه آتشی؛ عباس گفت: آغاز آفرینش شما چگونه بوده است؟ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای عمو! چون خدا خواست ما را بیافریند یک کلمه ای گفت و از آن نوری آفرید باز یک کلمه ای گفت و از آن روحی آفرید و آن نور را به آن روح در آمیخت و مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین

را آفرید و او را تسبیح گفتیم و تسبیحی نبود و تقدیس کردیم و تقدیسی نبود و چون خدا خواست که خلقش را آفریند نور مرا گشود و از آن عرش خود را آفرید و عرش از نور من است و نور من از نور خدا و نور من برتر از عرش است؛ سپس نور برادرم علی را گشود و از آن فرشته ها را آفرید و فرشته ها از نور علی هستند و نور علی از نور خدا است و علی برتر است از فرشته ها؛ سپس نور دخترم فاطمه را گشود و از آن آسمان و زمین را آفرید و آسمان ها و زمین از نور دخترم فاطمه اند و نور دخترم فاطمه از نور خدا است و دخترم فاطمه برتر است از آسمان ها و زمین؛ سپس نور فرزندم حسن را گشود و از آن خورشید و ماه را آفرید و این هر دو از نور فرزندم حسنند و نور حسن از نور خدا است و حسن برتر است از خورشید و ماه؛ سپس نور فرزندم حسین را گشود و از آن بهشت و حورالعین را خلق کرد و بهشت و حورالعین از نور فرزندم حسین باشند و نور او از نور خدا و فرزندم حسین برتر است از نور بهشت و حورالعین».

ص: ۲٦۹

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٥٤، ص: ۱۹۲

نکته ای در این روایت:

«فَتَقَ»:

نور ائمه (علیهم السلام) یک نور و آن نور خداوند متعال است لذا نور همه ایشان در خلقت عرش، ملائکه، آسمان و زمین، خورشید و ماه، بهشت و حورالعین و... دخیل است زیرا جنس نور یکی است. اما نکته جالب توجه این است که قوام عرش به نور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)است، قوام ملائکه به نور امیرالمومنین (علیه السلام)، یعنی هر آنچه از علم در ملائکه باشد از منشاء خلقت خود دریافته اند و در کسب علم به اصل وجودی خود رجوع می کنند و از آن منبع پر فیض سیراب می شوند (که جلوتر در عبارات زیارت جامعه کبیره به این مطلب می پردازم) و قوام آسمان

و زمین به نور زهرای (علیها السلام) مرضیه است، قوام خورشید و ماه به نور امام مجتبی (علیه السلام) و قوام بهشت و حورالعین به سیدالشهد (علیه السلام)است و همه آن مخلوقات متصل به منابع نوری خود هستند و سیر تکاملی خود را طی می کنند و از منابع وجودی خود بهره می برند و تا زمان معلومی که علمش نزد خداست در پرتوی انوار اصلی خود در حیات و در گردش اند و همه موجودات عالم نیز در پرتوی آنان سیر تکاملی خود را می گذرانند؛ روایت بسیار زیبایی از امام باقر (علیه السلام) است:

«یَرْجِعُ کُلُّ شَیْءٍ إِلَی أَصْلِهِ وَ جَوْهَرِهِ وَ عُنْصُرِهِ؛ (۱)

هرچیز به اصل و جوهر و مایه ی خود برمی گردد».

«کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة مِنْ کِتَابِ الْوَاحِدَةِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حُمَیْدٍ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام)قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِین (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَحَدٌ وَاحِدٌ تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِیَّتِهِ ثُمَّ تَکَلَّمَ بِکَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُوراً ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّداً ص وَ خَلَقَنِي وَ ذُرِّیَّتِي ثُمَّ تَکَلَّمَ بِکَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحاً فَأَسْکَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَ أَسْکَنَهُ فِي أَبْدَانِنَا فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَ کَلِمَاتُهُ وَ بِنَا احْتَجَبَ عَنْ خَلْقِهِ فَمَا زِلْنَا فِي ظُلَّةٍ خَضْرَاءَ حَیْثُ لَا شَمْسَ وَ لَا قَمَرَ وَ لَا لَیْلَ وَ لَا نَهَارَ وَ لَا عَیْنَ تَطْرِفُ نَعْبُدُهُ وَ نُقَدِّسُهُ وَ نُسَبِّحُهُ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ الْخَلْقَ؛(۲)

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٦٤، ص: ١٠٦

۲- . همان، ج ۱۵، ص: ۱۰

در تأویل الایات الظاهره به سندی از امام باقر (علیه السلام)نقل کرده که امیرالمؤمنین (علیه السلام)فرمود:

به راستی خدای تبارک و تعالی یگانه است و در یگانگی خود تنها بود، سپس کلمه ای بر آورد و آن نور گردید؛ سپس از آن نور محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم)را آفرید و مرا و فرزندانم را آفرید؛ سپس کلمه ای گفت و روحی شد و آن را در این نور جا داد و در تن های ما نهاد. پس مائیم روح خدا و کلمات او و ما پرده دار او هستیم در برابر خلقش و پیوسته در سایبانی از نور بودیم، آنجا که نه خورشید بود نه ماه، نه شب و نه روز و نه دیده بینا؛ خدا را پرستیدیم و تقدیس کردیم و تمجید نموده و تسبیح گفتیم پیش از آن که خلق را بیافریند».

نکته لطیفی در این روایات آمده است که خداوند تکلم به کلمه ای کرد و نور ائمه (علیهم السلام) را خلق نمود. سوال می شود آن کلمه چیست؟ خداوند تکلم به چه کلمه ای کرد؟ در روایات متعددی من جمله روایت فوق می توانیم به پاسخ سوال خود دست یابیم. در این روایت آمده:«فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ»؛ حضرات معصومین (علیهم السلام) «كَلِمَةُ الله» هستند. لذا چنین برداشت می شود که خداوند متعال به نام ایشان تکلم کرده و سپس خلق نموده؛ به این ترتیب که هنگام خلقت امیرالمومنین (علیه السلام) خداوند نام حضرت را تکلم نموده است و هنگام خلقت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نام ایشان را تکلم نموده است و به همین ترتیب. کمی دقیق تر و لطیف تر این که خداوند تکلم نمود به نام نامی «محمد» (ای نور من) تو محمد باش تکلم نمود به نام نامی «علی» (ای نور من) تو علی باش و تکلم نمود به نام نامی «فاطمه» (ای نور من) تو فاطمه باش و... .

«حدثنا سليمان بن أحمد قال: أخبرني الريان بن مسلم، عن عبد الرحمن بن يزيد بن جابر، قال: سمعت سلام بن أبي عمرة قال: سمعت أبا سلمى راعي رسول الله يقول: سمعت رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)يقول:...يا محمد إني خلقتك و خلقت عليا و فاطمة و الحسن و الحسين من سنخ نوري، و عرضت ولايتكم على أهل السماوات و الأرضين، فمن قبلها كان عندي من المؤمنين،

و من جحدها كان عندي من الكافرين، يا محمد! لو أن عبدا من عبادي عبدني «حدثنا سليمان بن أحمد قال: أخبرني الريان بن مسلم، عن عبد الرحمن بن يزيد بن جابر، قال: سمعت سلام بن أبي عمرة قال: سمعت أبا سلمى راعي رسول الله يقول: سمعت رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)يقول:...يا محمد إني خلقتك و خلقت عليا و فاطمة و الحسن و الحسين من سنخ نوري، و عرضت ولايتكم على أهل السماوات و الأرضين، فمن قبلها كان عندي من المؤمنين، و من جحدها كان عندي من الكافرين،

ص: ۲۷۱

يا محمد! لو أن عبدا من عبادي عبدني حتى ينقطع أو يصير كالشن البالي، ثم أتاني جاحدا لولايتكم، ما غفرت له أو يقر بولايتكم؛(۱)

ابی سلمی، چوپان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)شنیدم که می فرمود: شبی که به معراج برده شدم خداوند جل ثنائه به من فرمود: ای محمد! من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهما السلام)را از سنخ نور خود خلق کردم و ولایت شما را بر اهل آسمان و زمین عرضه کردم. پس هر کس ولایت شما را قبول کند نزد من از مؤمنین خواهد بود و هر کس منکر ولایت شما شود نزد من از کافرین خواهد بود. ای محمد! اگر بنده ای از بندگانم مرا آن چنان عبادت کند که همچون مُشک پوسیده گردد پس نزد من آید در حالی که ولایت شما را نداشته باشد او را وارد بهشت نخواهم کرد».

نکته:طبق این آیه ملاک کفر و ایمان ولایت ائمه (علیهم السلام) است.

در زیارتنامه امام زمان (علیه السلام) می خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي بِهِ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُون وَ يُفَرَّجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ؛ (۲)

سلام بر تو ای نور خدا که به این نور اهل هدایت به حق هدایت می یابند و به این نور فرج برای اهل ایمان حاصل می شود».

در نتیجه، ائمه (علیه السلام) نور خداوند متعال اند و این نور همیشه متصل به خداست و جدایی میان حقیقت نوریه آنان با نور پروردگار عالمیان نیست. با توجه به خلقت عوالم وجود از نور ایشان به این نتیجه می رسیم که ائمه (علیه السلام) در زنجیره هستی جایگاه زیر بنایی دارند که موجودات روی آن بنا شده و استوار گردیده اند.

نکته: نه فقط جنس خلقت ایشان از نور خداوند متعال است بلکه اسمشان نیز اسم خداست به دلالت آیات قرآن و روایات متعددی در این موضوع که به آن ها اشاره می کنیم:

۱- . مقتضب الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، النص، ص: ۱۱
۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۹، ص: ۲۱۵

اهل بیت (علیهم السلام)«اسم الله» هستند

الف) دلالت قرآنی

در قرآن کریم اشاره شده که برای خداوند متعال بهترین نام ها می باشد که خدا را به آن نام ها بخوانید:

«وَ لِلهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها وَ ذَرُوا الَّذينَ يُلْحِدُونَ في أَسْمائِهِ سَيُجْزَوْنَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ؛(۱)

و بهترین نام ها برای خداست؛ خدا را به آن [نام ها] بخوانید و کسانی که نام های او را تحریف می کنند [و بر غیر او می نهند] رها سازید. آن ها به زودی جزای اعمالی را که انجام می دادند می بینند».

در تفسیر این آیه شریفه و آیات مشابه آن چنین آمده است:

«اَلْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ اَلْأَشْعَرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی جَمِیعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ (علیه السلام): فِي قَوْلِ اَللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ لِلَّهِ اَلْأَسْمٰاءُ اَلْحُسْنیٰ فَادْعُوهُ بِهٰا» قَالَ: نَحْنُ وَ اَللَّهِ اَلْأَسْمَاءُ اَلْحُسْنَی اَلَّتِي لاَ یَقْبَلُ اَللَّهُ مِنَ اَلْعِبَادِ عَمَلاً إِلاَّ بِمَعْرِفَتِنَا؛(۲)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: به خدا قسم، اسمای حسنی ما هستیم و خدا عمل کسی از بندگان را نمی پذیرد مگر با معرفت و شناخت نسبت به ما».

«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام): نَحْنُ الِاسْمُ الْمَخْزُونُ الْمَکْنُونُ نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی الَّتِی إِذَا سُئِلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا أَجَابَ؛ نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْمَکْتُوبَةُ عَلَی الْعَرْشِ وَ لِأَجْلِنَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ الْعَرْشَ وَ الْکُرْسِيَّ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ مِنَّا تَعَلَّمَتِ الْمَلَائِکَةُ التَّسْبِیحَ وَ التَّقْدِیسَ وَ التَّوْحِیدَ وَ التَّهْلِیلَ وَ التَّکْبِیرَ وَ نَحْنُ الْکَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَیْهِ؛(۳)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: ما امامان، نام پوشیده و نهانِ خدا هستیم. مائیم اسماء الحسنی که چون خداوند عزّوجلّ به آن نام ها خوانده شود اجابت کند؛ مائیم نام های نوشته شده بر عرش الهی و خداوند عزّوجلّ به خاطر ما آسمان، زمین، عرش، تختِ

۱- . اعراف، ۱۸۰

۲- . الکافي (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص: ۱٤٤

۳- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۷، ص: ۳۸

فرمانروایی، بهشت و جهنّم را آفریده است و فرشتگان تسبیح، تقدیس، توحید، تهلیل و تکبیر را از ما فراگرفته اند و مائیم آن کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت کرد و خدا [به واسطه ی آن کلمات] توبه او را پذیرفت».

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام)قَال: نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ وَ اللَّهِ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتابَ عَلَيْه ... بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْنَعَتِ الثِّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ وَ نَزَلَ الْغَيْثُ مِنَ السَّمَاءِ وَ نَبَتَ عُشْبُ الْأَرْض؛(۱)

امام باقر (علیه السلام)می فرمایند: ما آن اسمای حسنی هستیم که خداوند عملی را از بندگان قبول نخواهد کرد مگر با معرفت ما. به خدا قسم! ما همان کلماتی هستیم که آدم از خدا فراگرفت و خداوند توبه او را پذیرفت. به واسطه ی ما درختان میوه می دهند و میوه ها می رسند و نهرها جاری می گردد و باران از آسمان می بارد و گیاه در زمین می روید».

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): أَنَا أَسْمَاءُ اللَّهِ الْحُسْنَى وَ أَمْثَالُهُ الْعُلْيَا وَ آيَاتُهُ الْكُبْرَى؛ (۲)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: اسماء حسنی خداوند متعال من هستم، مثَل های برتر و نشانه های بزرگ خداوند هستم».

همچنین در زیارتنامه امیرالمومنین (علیه السلام) ایشان را «اسم الله» خطاب می کنیم:

«السَّلامُ عَلَى اسْمِ اللهِ الرَّضِيِّ، وَوَجْهِهِ الْمُضِيءِ...؛(۳)

سلام بر نام پسندیده خدا و چهره تابان او...».

عالَم، عالَم اسماء الهی است و معرفت خداوند متعال و ارتباط با ساحت قدسی او، جز به واسطه اسماء حُسنایش ممکن نیست؛ لذا عالم، عالم اسم خدا است و تجّلی اسماء حق تعالی است و آغاز عالم هم باید به اسم خدا باشد (بکم فتح الله و بکم یختم) و وجود مقدس امیرالمومنین (علیه

السلام) است که اسم الله اکبر و اعظم اسمای الهی و مقدم بر سایر اسماء است. کسی که وجه الله، عین الله، اُذُنُ الله، لسان الله و ید الله است می تواند محل تجلی تام اسماء

١- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٥، ص: ٥

٢- . همان، ج ٥٣، ص: ٤٧

٣- . همان ، ج ٩٧، ص: ٢٤٦؛ المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: ٢٠٩؛ سفينة البحار، ج ٢، ص: ٤٤١ ؛إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ٢، ص: ٦١٠؛الغارات (ط - الحديثة)، ج ٢، ص: ٨٤٩؛المزار (للشهيد الاول)، ص: ٩٤؛زاد المعاد (مفتاح الجنان)، ص: ٢٦٧

و صفات خدا هم باشد؛ ائمه معصومین (علیهم السلام)می توانند مظهر نود و نه اسم و صفات خداوند متعال باشند.

ب) دلالت روایی

روایات متعددی در کتب شیعه و سنی از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صادر شده که به صراحت بیان می کند نام ذوات مقدسه نام خداوند متعال است. همان طور که خلقت ایشان از نور ذات و عظمت خداوند متعال است نام ایشان نیز برگرفته از نام اوست. در حقیقت خداوند در ابتدا به وجود مبارک ذوات مقدسه برای خود نامی را ایجاد و بر ایشان قرار داد.

١. «عن النبیّ (صلی الله علیه و آله و سلم)أنّه قال: «لمّا خلق اللَّه تعالی آدم أبا البشر و نفخ فیه من روحه التفت آدم یمنة العرش فإذا فی النور خمسةُ أشباح سُجّداً و رکّعاً. قال آدم: هل خلقتَ أحداً من طین قبلی؟ قال: لا یا آدم. قال: فمَن هؤلاء الخمسة الأشباح الذین أراهم فی هیئتی و صورتی؟ قال: هؤلاء خمسة من ولدک لولاهم ما خلقتک، هؤلاء خمسةٌ شَقَقْت لهم خمسة أسماء من أسمائی

لولاهم ما خلقتُ الجنّة و النار، و لا العرش و لا الكرسیّ، و لا السماء و لا الأرض، و لا الملائكة و لا الإنس و لا الجنّ، فأنا المحمود و هذا محمد، و أنا العالی و هذا علیّ، و أنا الفاطر و هذه فاطمة، و أنا الإحسان و هذا الحسن، و أنا المحسن و هذا الحسین، آلیت بعزّتی أن لا یأتینی أحدٌ بمثقال ذرّة من خردل من بُغض أحدهم إلّا أدخله ناری و لا أبالی، یا آدم هؤلاء صفوتی بهم أنجیهم و بهم أهلِكُهم، فإذا كان لک إلیّ حاجة فبهؤلاء توسّل. فقال النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم: نحن سفینة النجاة من تعلّق بها نجا، و من حادَ عنها هلک؛(۱)

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: چون خدای تعالی آدم ابو البشر را آفرید و از روح خود در او دمید آدم متوجه جانب راست عرش شد و پنج شبح را که در سجود و رکوع بودند در میان نور دید و گفت: آیا پیش از من دیگری را از خاک آفریده ای؟ خداوند فرمود: نه ای آدم! گفت: این اشباح پنج گانه ای که در هیأت و صورت خود می بینم چه کسانی هستند؟ فرمود: اینان پنج تن از فرزندان تو هستند که اگر نبودند تو را نمی آفریدم. اینان پنج تن اند که نام هایشان را از اسماء خود در آورده ام؛ اگر ایشان نبودند بهشت و دوزخ، عرش و کرسی، آسمان و زمین، فرشتگان و انس و جن را نمی آفریدم. پس من محمودم و این محمد است و من عالی ام و این علی است و من فاطرم و این فاطمه است و من احسانم و این حسن است

۱- . الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۲، ص: ٤۲۳

و من محسنم و این حسین است. به عزت خود سوگند می خورم که هیچ کسی به سوی من نمی آید که به اندازه خردلی کینه ایشان در دل داشته باشد مگر آن که وی را به دوزخ می اندازم و باک ندارم. ای آدم! اینان برگزیده من می باشند به آن ها نجات می بخشم و به آن ها هلاک می کنم و چون تو را نیازی باشد به آنان متوسل شو. پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ما کشتی نجاتیم که

هر کس به آن پیوست نجات یافت و هر کس روی گرداند نابود شد. پس هر کس را نیازی به خداوند باشد، او را به ما اهل بیت بخواند».

نکته: نه تنها نام ذوات مقدسه نام خداست بلکه اگر ایشان نبودند خداوند چیزی را خلق نمی کرد.

۲. «الْعِجْلِيُّ عَنِ ابْنِ زَكَرِيَّا عَنِ ابْنِ حَبِيبٍ عَنِ ابْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (عليه السلام) قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) ذَاتَ يَوْمٍ جَالِساً وَ عِنْدَهُ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع فَقَالَ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيراً مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ خَلْقٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنَّا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى شَقَّ لِي اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ مَحْمُودٌ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ شَقَّ لَكَ يَا عَلِيُّ اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَ أَنْتَ عَلِيٌّ وَ شَقَّ لَكَ يَا حَسَنُ اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ الْمُحْسِنُ وَ أَنْتَ حَسَنٌ وَ شَقَّ لَكَ يَا حُسَيْنُ اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ ذُو الْإِحْسَانِ وَ أَنْتَ حُسَيْنٌ وَ شَقَّ لَكِ يَا فَاطِمَةُ اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ الْفَاطِرُ وَ أَنْتِ فَاطِمَةُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنِّي سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالاهُمْ لِأَنَّهُمْ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُم؛ (۱)

روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودند و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام)نزد او بودند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: سوگند به کسی که مرا به عنوان بشیر به حق برانگیخت آفریده ای محبوب تر و گرامی تر از ما نزد خداوند روی زمین وجود ندارد. به راستی که خدای تبارک و تعالی بر گرفت برای من نامی از نام های خود؛ او محمود است و من محمد و بر گرفت نامی برای تو یا علی از نام های خود، او علی اعلی است و تو علی و بر گرفت برای تو ای حسن نامی از نام های خویش، او محسن است و تو حسن و بر گرفت برای تو ای حسین نامی از نام های خویش، او ذوالاحسان «صاحب نیکی» و تو حسین هستی و بر گرفت نامی برای تو ای فاطمه از نام های خویش، او فاطر است و تو فاطمه».

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۷، ص: ٤٧

۳. عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ (رحمه الله)فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله و سلم) يَا سَلْمَانُ فَهَلْ عَلِمْتَ مَنْ نُقَبَائِي وَ مَنِ الِاثْنَا عَشَرَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لِلْإِمَامَةِ بَعْدِي فَقُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ يَا سَلْمَانُ خَلَقَنِيَ اللَّهُ مِنْ صَفْوَةِ نُورِهِ وَ دَعَانِي فَأَطَعْتُ وَ خَلَقَ مِنْ نُورِي عَلِيّاً فَدَعَاهُ فَأَطَاعَهُ وَ خَلَقَ مِنْ نُورِي وَ نُورِ عَلِيٍّ فَاطِمَةَ فَدَعَاهَا فَأَطَاعَتْهُ وَ خَلَقَ مِنِّي وَ مِنْ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَدَعَاهُمَا فَأَطَاعَاهُ فَسَمَّانَا بِالْخَمْسَةِ الْأَسْمَاءِ مِنْ أَسْمَائِهِ اللَّهُ الْمَحْمُودُ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ اللَّهُ الْعَلِيُّ وَ هَذَا عَلِيٌّ وَ اللَّهُ الْفَاطِرُ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ وَ اللَّهُ ذُو الْإِحْسَانِ وَ هَذَا الْحَسَنُ وَ اللَّهُ الْمُحْسِنُ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ ثُمَّ خَلَقَ مِنَّا مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ أَئِمَّةٍ فَدَعَاهُمْ فَأَطَاعُوهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَ أَرْضاً مَدْحِيَّةً أَوْ هَوَاءً أَوْ مَاءً أَوْ مَلَكاً أَوْ بَشَراً وَ كُنَّا بِعِلْمِهِ نُوراً نُسَبِّحُهُ وَ نَسْمَعُ وَ نُطِيعُ.؛(۱)

سلمان فارسی(رحمه الله) می گوید: روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)به من فرمود: ای سلمان! آیا می دانی جانشینان من و آن دوازده نفری که خدا بعد از من برای امامت بعد از من برگزیده چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: ای سلمان! خداوند مرا از نور پاک خودش آفرید، پس مرا خواند، اطاعتش کردم و از نور من علی را آفرید، پس علی (علیه السلام)را خواند، علی نیز اطاعت کرد. از نور من و نور علی، فاطمه را خلق کرد، پس خداوند او را خواند و فاطمه (علیها السلام)او را اطاعت نمود. سپس از من و علی و فاطمه، حسن و حسین (علیهما السلام)را آفرید. ایشان را خواند پس خدا را اطاعت کردند. آن گاه خداوند ما را به پنج اسم از اسماء مبارکش نامگذاری فرمود؛ خداوند محمود است و من محمد. خداوند، علی است و این هم علی. خداوند، فاطر و شکافنده است و این فاطمه است. خداوند، صاحب احسان است و این حسن است و خداوند، محسن است و این حسین. سپس از ما و از نور حسین، نه امام (علیهم السلام)را آفرید، پس ایشان را خواند و آنها نیز اجابت کردند و این همه پیش از آن بود که خداوند

عزوجل آسمان بلند و زمین گسترده، هوا، آب، فرشته و بشر را خلق نماید و ما به علم خداوند نورهایی بودیم که او را تسبیح می گفتیم و امر او را شنیده، اطاعت و اجابتش می نمودیم».

ص: ۲۷۷

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۵، ص: ۹

نتیجه گیری

در روایات فوق نیز به صراحت اشاره شده که نام ائمه (علیهم السلام) نام خداست چرا که خداوند متعال اراده فرموده که نام ذوات مقدسه را از نام های خودش انتخاب نماید. از همه جالب تر این که بین اسم و صفت فرق است. اسم برای شناختن و صدا زدن و صفت برای بیان ویژگی های صاحب اسم است. لذا ائمه (علیهم السلام)، محل تجلی تام همه اسماء و صفات الهی اند؛ ائمه (علیهم السلام) مَظهر و مُظهر اسماء و صفات الهی اند و این جایگاهی است که عقول را از درک و فهم و شناخت ایشان حیرت زده می کند و احدی از خلایق نمی تواند ادعا کند که حضرات معصومین (علیهم السلام) را به حقیقتشان شناخته است. لذا هر کسی هم شناختی دارد بنا به ظرفیت درونی و رخصت ذوات مقدسه بوده است.

کسی را که نامش نام خدا و جنس خلقتش از جنس خدا باشد چه کسی می تواند به معنای واقعی درک کند و یا بفهمد؟

اسم الله، غرق و فانی در ذات حضرت احدیت است و او کسی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در شأن و منزلت او فرمود: «لَا تَسُبُّوا عَلِيّاً فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ(۱)»؛ در تعریف این عبارت علماء فریقین نتوانستند به معنایش برسند چون فوق حدّ تصوّر است. «اسم الله» کسی است که علامت و نشانه خداوند متعال است و آن امیرالمومنین (علیه السلام) است. روایت بسیار

طولانی و در عین حال بسیار زیبا و سرشار از معارف از لسان مبارک امام باقر (علیه السلام) صادر شده که بخشی از آن در استدلال ما به این بخش قابل تامل و توجه است:

«...قَالَ جَابِرٌ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ اَلَّذِي مَنَّ عَلَيَّ بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ أَلْهَمَنِي فَضْلَكُمْ وَ وَفَّقَنِي لِطَاعَتِكُمْ مُوَالاَةَ مَوَالِيكُمْ وَ مُعَادَاةَ أَعْدَائِكُمْ قَالَ صَلَوَاتُ اَللَّهِ عَلَيْهِ يَا جَابِرُ أَ وَ تَدْرِي مَا اَلْمَعْرِفَةُ؟ اَلْمَعْرِفَةُ إِثْبَاتُ اَلتَّوْحِيدِ أَوَّلاً ثُمَّ مَعْرِفَةُ اَلْمَعَانِي ثَانِياً ثُمَّ مَعْرِفَةُ اَلْأَبْوَابِ ثَالِثاً ثُمَّ مَعْرِفَةُ اَلْأَنَامِ رَابِعاً ثُمَّ مَعْرِفَةُ اَلْأَرْكَانِ خَامِساً ثُمَّ مَعْرِفَةُ اَلنُّقَبَاءِ سَادِساً ثُمَّ مَعْرِفَةُ اَلنُّجَبَاءِ سَابِعاً... يَا جَابِرُ إِثْبَاتُ اَلتَّوْحِيدِ وَ مَعْرِفَةُ اَلْمَعَانِي أَمَّا إِثْبَاتُ اَلتَّوْحِيدِ مَعْرِفَةُ اَللَّهِ اَلْقَدِيمِ اَلْغَائِبِ اَلَّذِي لاٰ تُدْرِكُهُ اَلْأَبْصٰارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ اَلْأَبْصٰارَ وَ هُوَ اَللَّطِيفُ اَلْخَبِيرُ وَ هُوَ غَيْبٌ بَاطِنٌ سَتُدْرِكُهُ كَمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أَمَّا اَلْمَعَانِي فَنَحْنُ مَعَانِيهِ وَ مَظَاهِرُهُ فِيكُمْ اِخْتَرَعَنَا مِنْ نُورِ ذَاتِهِ وَ فَوَّضَ إِلَيْنَا أُمُورَ

ص: ۲۷۸

۱- . مناقب آل أبي طالب (علیهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ۳، ص: ۲۲۱؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۹، ص: ۳۱۳؛ به این عبارت نیز آمده است: «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): إن علیا ممسوس في ذات الله». بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰۷، ص: ۳۱

عِبَادِهِ فَنَحْنُ نَفْعَلُ بِإِذْنِهِ مَا نَشَاءُ وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اَللَّهُ وَ إِذَا أَرَدْنَا أَرَادَ اَللَّهُ وَ نَحْنُ أَحَلَّنَا اَللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا اَلْمَحَلَّ وَ اِصْطَفَانَا مِنْ بَيْنِ عِبَادِهِ وَ جَعَلَنَا حُجَّتَهُ فِي بِلاَدِهِ فَمَنْ أَنْكَرَ شَيْئاً وَ رَدَّهُ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اَللَّهِ جَلَّ اِسْمُهُ وَ كَفَرَ بِآيَاتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ يَا جَابِرُ مَنْ عَرَفَ اَللَّهَ تَعَالَى بِهَذِهِ اَلصِّفَةِ فَقَدْ أَثْبَتَ اَلتَّوْحِيدَ لِأَنَّ هَذِهِ اَلصِّفَةَ مُوَافِقَةٌ لِمَا فِي اَلْكِتَابِ اَلْمُنْزَلِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: لاٰ تُدْرِكُهُ اَلْأَبْصٰارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ اَلْأَبْصٰارَ؛(۱)

جابر گفت: حمد خدا را که بر ما منت نهاد به معرفت شما و فضل و مقام شما را به ما فهماند و توفیق اطاعت و دوستی با دوستان شما و دشمنی با دشمنانتان را به ما عنایت کرد. فرمود: جابر میدانی معرفت چیست؟ مرحله اول: معرفت، اثبات توحید و یکتائی خدا است؛ مرحله دوم: معرفت

معانی؛ مرحله سوم: معرفت ابواب و مرحله چهارم: معرفت و شناسائی مردم است؛ مرحله پنجم: شناختن ارکان و مرحله ششم: شناختن نقباء و پاکان است و در مرحله هفتم: شناختن نجباء و اما معانی: ما معانی خدا و مظاهر او در میان شمائیم. ما را از نور ذات خویش آفرید و به ما امور بندگان خود را واگذارد؛ ما با اجازه او هر چه بخواهیم انجام می دهیم. ما وقتی بخواهیم خدا می خواهد و اراده کنیم خدا اراده می کند. ما را خداوند به این مقام رسانیده و از بین بندگان خود برگزیده و ما را حجت خویش در زمین قرار داده است. هر کسی یکی از این ها را منکر شود و رد کند خدا را رد کرده و کافر به آیات و انبیاء و پیامبران او شده است. ای جابر! هر که خدا را با این صفت بشناسد اثبات توحید کرده چون این صفت موافق قرآن مجید است در این آیه: لاٰ تُدْرِكُهُ اَلْأَبْصٰارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ اَلْأَبْصٰارَ».

ارتباط جنس جسم امام و ارواح شیعیان

خداوند متعال ائمه (علیهم السلام) را از نور ذات و عظمت خویش آفرید و بدن های مطهرشان را از ماده ای که مخزون و مکنون است به این معنی که از اسرار است و از همه خلق پوشیده و کسی به آن آگاه نیست آفرید و سپس ارواح شیعیان را از همان ماده ای که جسم امام را آفریده خلق کرده است و لذا ارواح انبیاء و اولیاء و شیعیان، خلق شده از جسم امام معصوم است و جسم انسان را از خاک خلق نمود. برای اثبات این مطلب آیات و روایات را بررسی می نماییم:

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٦، ص: ۸

نوع خلقت جسم انسان در قرآن کریم:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ؛ (۱)

و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده ای از گِل آفریدیم».

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ؛ (۲)

و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که شما را از خاکی [بی جان] آفرید».

در کتاب شریف اصول کافی بابی است به نام: «خَلْقِ أَبْدَانِ الْأَئِمَّةِ وَ أَرْوَاحِهِمْ وَ قُلُوبِهِمْ:؛ باب خلقت بدن های مطهر و ارواح و قلوب ائمه (علیهم السلام)» که روایات آن را می بینیم:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عِلِّيِّينَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عِلِّيِّينَ وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْقَرَابَةُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا؛ (۳)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: خداوند متعال ما (جسم ما) را از علیین خلق کرد و ارواح ما را از بالاتر از آن آفرید و ارواح شیعیان ما را از علیین آفرید و پیکرهایشان را پایین تر از آن آفرید. پس قرابت میان ما و آن ها به این خاطر است و دل های آنان مشتاق ماست».

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ إِسْحَاقَ الزَّعْفَرَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ...وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا...؛ (٤)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: خداوند متعال ما را از نور عظمت خویش آفرید و آنگاه آفرینش (جسم) ما را از گلی که در خزانه ای پوشیده و مخفی است صورتگری کرد و ارواح شیعیان ما را از جسم ما خلق نمود».

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي نَهْشَلٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (علیه السلام)يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا

۱- مومنون، ۱۲

۲- روم، ۲۰

۳- الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۸۹

٤- همان، ج ۱، ص: ۳۸۹

مِنْ أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَ(۱)

شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقَنَا وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الآيَةَ (علیهم السلام) "كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَ ما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ*كِتابٌ مَرْقُومٌ*يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ"(۲) وَ خَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ سِجِّينٍ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقُوا مِنْهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الآيَةَ (علیهم السلام)كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ* وَ ما أَدْراكَ ما سِجِّينٌ* كِتابٌ مَرْقُومٌ(۳)؛ (٤)

ابوحمزه ثمالی(رحمه الله) می گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) فرمودند: همانا خداوند ما را از بالاترین درجه علیین آفرید و دل های (ارواح) شیعیان ما را از آن چه ما را آفرید خلق نمود و پیکرهایشان را از درجه ای پایین تر آفرید و از این رو دل های (ارواح) شیعیان به ما متوجه است زیرا از آن چه ما آفریده شده ایم آفریده شده اند؛ سپس این آیات را تلاوت فرمودند: «این چنین نیست [که این سبک مغزان درباره نیکان می پندارند] بلکه پرونده نیکان در علیّین است* و تو چه می دانی علیّین چیست؟ *قضا و سرنوشتی حتمی [برای نیکان] است» و دشمنان ما را از سجین آفرید و دل های پیروانشان را از آن چه آن ها را آفریده خلق نمود و پیکرهایشان را پایین تر از آن آفرید از این رو

دل های پیروانشان به آن ها متوجه است زیرا این ها آفریده شدند از آن چه آن ها آفریده شدند سپس این آیات را تلاوت فرمودند: «این چنین نیست که می پندارند [در آن روز] یقیناً پرونده بدکاران در سجّین است*و تو چه می دانی که سجّین چیست؟*قضا و سرنوشتی حتمی [برای خائنان] است».

در روایت فوق اشاره به آیاتی از «سوره مطففین» شده است که در تفسیر آن علاوه بر این روایت، روایات دیگری آمده که آنان را نیز بررسی می نماییم:

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ*وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ*كِتَابٌ مَرْقُومٌ؛

این چنین نیست [که این سبک مغزان درباره نیکان می پندارند] بلکه پرونده نیکان در علیّین است*تو چه می دانی علیّین چیست؟ *قضا و سرنوشتی حتمی [برای نیکان] است».

تفسیر آیات:

ص: ۲۸۱

۱- قلب شیعیان منظور همان روحشان است.

۲- . مطففین،۱۸-۲۱

۳- . همان،۷-۹

٤- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۹۰

«عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ:إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ مُبْتَدَعٍ مِنْ نُورٍ رَسَخَ ذَلِكَ النُّورُ فِي طِينَةٍ مِنْ أَعْلَی عِلِّيِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقَ مِنْهُ أَبْدَانَنَا وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ دُونَ ذَلِكَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوَی إِلَيْنَا لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا مِنْهُ ثُمَّ قَرَأَ كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَ ما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ كِتابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی خَلَقَ قُلُوبَ أَعْدَائِنَا مِنْ طِينَةٍ مِنْ سِجِّينٍ؛ (۱)

زیدبن شحّام از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی ما را از نوری که در طینتی از اعلاء علیّین رسوخ نموده آفرید و قلوب شیعیانمان را از آن چه بدن های ما را از آن آفرید ایجاد کرد و بدن هایشان را از طینتی دیگر خلق نمود، لذا دل هایشان به ما مایل می باشد، سپس آیات زیر را تلاوت فرمود: «كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ* وَ ما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ* كِتابٌ مَرْقُومٌ* يَشْهَدُهُ الْمقَرَّبُونَ» پس از آن فرمود: «خداوند تبارک و تعالی قلوب دشمنان ما را از طینت سجّین و ابدانشان را از طینت دیگری آفرید».

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)وَ هُوَ يُخَاطِبُ عَلِيّاً (علیه السلام)يَقُولُ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ وَ لَا شَيْ ءَ مَعَهُ فَخَلَقَنِي وَ خَلَقَكَ رُوحَيْنِ مِنْ نُورِ جَلَالِهِ وَ كُنَّا أَمَامَ عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ نُسَبِّحُ اللَّهَ وَ نُقَدِّسُهُ وَ نَحْمَدُهُ وَ نُهَلِّلُهُ وَ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ خَلَقَنِي وَ إِيَّاكَ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ طِينَةِ عِلِّيِّينَ وَ عَجَنَنَا بِذَلِكَ النُّورِ وَ غَمَسَنَا فِي جَمِيعِ الْأَنْوَارِ وَ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ ثُمَّ خَلَقَ آدَمَ وَ اسْتَوْدَعَ صُلْبَهُ تِلْكَ الطِّينَةَ وَ النُّورَ فَلَمَّا خَلَقَهُ اسْتَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ ظَهْرِهِ فَاستَنْطَقَهُمْ وَ قَرَّرَهُمْ بِرُبُوبِيَّتِهِ فَأَوَّلُ خَلْقٍ أَقَرَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ أَنَا وَ أَنْتَ وَ النَّبِيُّونَ عَلَى قَدْرِ مَنَازِلِهِمْ وَ قُرْبِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى صَدَقْتُمَا وَ أَقْرَرْتُمَا يَا مُحَمَّدُ وَ يَا عَلِيُّ وَ سَبَقْتُمَا خَلْقِي إِلَى طَاعَتِي وَ كَذَلِكَ كُنْتُمَا فِي سَابِقِ عِلْمِي فِيكُمَا فَأَنْتُمَا صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِكُمَا وَ شِيعَتُكُمَا وَ كَذَلِكَ خَلَقْتُكُم؛(۲)

عبدالله بن عبّاس گوید: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «علی جان! خداوند عزّوجلّ بود و چیزی همراه او موجود نبود و من و تو را به صورت دو روح از نور جلالش آفرید و ما مقابل عرش پروردگار جهانیان، خداوند را تسبیح و تقدیس و حمد و ستایش می کردیم و این در زمانی بود که هنوز آسمان ها و زمین ها آفریده نشده بودند. آنگاه که خداوند متعال خواست آدم را بیافریند، من و تو را از یک گِل آفرید؛ از گل

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص: ۱۱۷؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۵، ص: ۲۴۳
۲- تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ۷۴۹

عِلّيّين آفريد و ما را با آن نور در آميخت و ما را در تمامى انوار و رودهاى بهشتى فرو برد. سپس آدم را آفريد و آن گِل و آن نور را در صُلب او به امانت گذاشت و هنگامى كه وى را آفريد، ذرّيّه و اولاد وى را از صُلب او خارج نمود و در مورد ربوبيّت خود از آن ها اعتراف گرفت. اوّلين آفريدگانى كه به ربوبيّت او اعتراف كردند من و تو و پيامبران به ترتيب رتبه و درجه نزديكى آن ها به خداوند عزّوجلّ بوديم و خداوند عزّوجلّ فرمود: اى محمّد (صلى الله عليه و آله و سلم)و اى على (عليه السلام)! صداقت ورزيديد و اعتراف كرديد و در اطاعت و پيروى از من، بر تمامى آفريدگانم پيشى گرفتيد و در علم قديم من نيز اين گونه بوديد. شما بهترين آفريدگانم هستيد و هم چنين امامان از نسل شما و شيعه و پيروان شما. من اين گونه شما را خلق كردم».

با توجه به مطالبى كه گذشت:

ماده اوليه جسم انسان طبق آيات قرآن كريم از خاک است فلذا بعد از مرگ به خاک سپرده و بعد از ساليانى به خاک تبديل مى شود اما جسم امام معصوم (عليه السلام) از جنس عليين است و از خاک نيست كه به خاک برگردد، لذا در خاک گذاشته مى شوند اما بعد از آن به ماده اوليه خود كه در عليين است برمى گردد و مزار مطهرش محل عروج اعمال و محل برآورده شدن حاجات و پناهگاه محبين و شيعيان ايشان مى باشد و قطعا وجود مقدس آن امام معصوم نه فقط در حرم خويش بلكه حاضر و ناظر بر كل دنيا مى باشد و چه بسا اهل معرفتى كه حضرت را در محدوده مضجع شريف مشاهده نمودند كه به آنان لبخند مى زند.

ذكر خدا نشانه ايمان به خدا

«وَ مِنْهُ، عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ: قُلْتُ لِمَوْلَانَا الصَّادِقِ (علیه السلام)مَا كُنْتُمْ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ قَالَ كُنَّا أَنْوَاراً نُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَ نُقَدِّسُهُ حَتَّى خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَبِّحُوا فَقَالَتْ أَيْ رَبَّنَا لَا عِلْمَ لَنَا فَقَالَ لَنَا سَبِّحُوا فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا أَلَا إِنَّا خُلِقْنَا أَنْوَاراً وَ خُلِقَتْ شِيعَتُنَا مِنْ شُعَاعِ ذَلِكَ النُّورِ فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ شِيعَةً فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ الْتَحَقَتِ السُّفْلَى بِالْعُلْيَا ثُمَّ قَرَّبَ مَا بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ؛(۱)

مفضل گفت: به مولایمان حضرت صادق (علیه السلام)عرض کردم: شما قبل از خلقت آسمان ها و زمین چه بودید؟ فرمود: ما انواری بودیم که تسبیح می کردیم و تقدیس می نمودیم تا خداوند ملائکه را آفرید و به آن ها فرمود: تسبیح کنید! گفتند: خدایا ما نمی دانیم! آن گاه خداوند به ما (اهل بیت) فرمود: تسبیح کنید! ما تسبیح نمودیم و ملائکه از تسبیح ما

ص: ۲۸۳

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٦، ص: ۳۵۰

(اهل بیت) تسبیح نمودند. ما نور آفریده شدیم و شیعیان ما از شعاع این نور خلق شده اند. و به همین جهت شیعه نام گرفته اند».

با توجه به این روایت تسبیح گفتن نشانه ی ایمان است و اینکه این روایت حکایت از خلقت نوری ائمه نیز دارد.

ص: ۲۸٤

ص: ۲۸۵

«وَصَدَّقْتَ بِالْحَقِّ وَهُمْ مُكَذِّبُونَ»

و حق را تصدیق کردی وقتی که آنان،

بررسی واژه «صدق»

«الصِّدْق و الکذب»: راست و دروغ، اصلشان در قول و سخن است چه ماضی و چه حال و مستقبل، چه وعده راست و دروغ باشد و یا غیر از اینها. مقصود از معنی اوّل فقط در سخن گفتن است و در سخن گفتن هم جز در خبر صدق و کذب در سایر موارد و اقسام سخن نیست، از این جهت گفت: «وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا(۱)»، «وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثاً(۲)»، «إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ(۳)».

واژه «صدق و کذب» به صورت عرض در انواع دیگر کلام، مثل استفهام و امر و دعاء نیز هست همچون سخن گوینده ای که سؤال می کند أ زید فی الدّار؟ که در ضمن این پرسش خبر می دهد که به حال زید جاهل است و از او چیزی نمی داند (و گر نه صفتی از صفات زید را در جمله اش ذکر می کرد) و همچنین وقتی بگوید "واسني" یعنی با من به یاری و غمخواری رفتار کن که در ضمن این جمله هم گفته است که او محتاج به یاری و مساوات است و اگر بگوید «لا تؤذ؛ اذیت نکن»، در ضمن این جمله هم اذیّت او را خبر می دهد.

۱- نساء، ۱۲۲

۲- همان، ۸۷

۳- مریم، ٥٤

«الصِّدْق»: مطابقت قول با نیّت و ضمیر و یا چیزی است که از آن خبر داده شده است و این هر دو با هم است یعنی صدق نیّت و صدق مورد خبر و هر گاه یکی از این دو شرط نباشد و جدا شود آن سخن به تمامه صدق نیست بلکه یا به صدق توصیف نمی شود و یا گاهی به سخن راست و زمانی

به سخن دروغ وصف می شود و یا بنابر دو نظر مختلف، مثل سخن کافری که از روی بی اعتقادی بگوید: محمّد رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم)در این مورد اگر گفته شود این جمله راست است صحیح است برای اینکه از چیزی که درست و راست است خبر داده شده و همچنین صحیح است که گفته شود آن سخن دروغ است برای اینکه قول آن کافر در آن جمله درست با ضمیرش مخالفت دارد و بنابر وجه دوّم، خدای تعالی در سوره منافقین سخن آنهایی را که می گویند: «نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ(۱)» دروغ دانسته است.

«صِدِّیق»: کسی است که صدق و راستی از او زیاد سر زده است و گفته شده به چنان شخصی از آن جهت «صدّیق» گویند که هرگز دروغ نمی گوید و نیز «صِدِّیق» کسی است که چون عادت به راستگویی دارد دروغی از او سر نمی زند و همچنین گفته اند بلکه «صِدِّیق» به کسی گفته می شود که با قول و اعتقادش چیزی را به راستی می گوید و صدق خود را با عملش و کردارش ثابت و محقّق می دارد، در آیات: (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِبْراهِيمَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا(۲))، «وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ(۳)» و گفت: «مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ(٤)» ، پس «صدّیقین» کسانی هستند که در فضیلت مادون پیامبرانند. گاهی صدق و کذب در چیزی است که در اعتقاد ثابت است و از آن نتیجه می شود مثل:«صَدَقَ ظنّی؛ گمانم درست است»، «کذب ظنّی؛ پندارم دروغ است». واژه صدق و کذب در کار اعضاء بدن نیز بکار می رود چنانکه گفته می شود «صَدَقَ في القتال» وقتی که کسی حقّ جنگ را به جا می آورد و آنچه را که شایسته است و آن طور که واجب است کارزار می کند. «کذب فی القتال» وقتی است که بر خلاف معنی فوق عمل کند (وقتی که در کارزار بی کفایتی کند) در آیه آمده: «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ

۱- منافقون،۱

۲- مریم،٤۱

۳- مائده، ۷۵

٤- نساء، ٦٩

عَلَيْهِ (۱)؛ یعنی با کارهایی که آشکار کردند وفای به عهد و پیمان را به اثبات رساندند و آن را محقّق نمودند» و آیه: «لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ (۲)؛ یعنی از کسانی که صدق در گفتارشان هست از صدق کردارشان می پرسد که آگاهی و تنبیهی بر این امر است که اعتراف زبانی به حقّ بدون گزینش آن و بدون نیّت و قصد حقّ، کافی نیست و سخن خدای تعالی: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِ(۳)؛خداوند رؤیای صادق پیامبر خویش را به حقّ و راستی ثابت کرد». پس این مطلب، صدق در فعل است که همان تحقّق یافتن و انجام شدن است یعنی خداوند رؤیای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را محقّق نمود و به انجام رساند و بر این اساس آیه: «وَ الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ(٤)؛ یعنی آنچه را به زبان بیان کرده و در عمل آن را قصد کرده بود به انجام رسانید و محقّق داشت» و هر کاری که از نظر ظاهر و باطن خوب و بدون نقص باشد به صدق تعبیر می شود و آن فعلی که با آن وصف می شود به صدق اضافه می گردد، مثل «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ(٥)»، «أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ(٦)»، «وَ اجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ فِي الآخِرِينَ(۷)» آیه اخیر درخواست و سؤالی از سوی ابراهیم (علیه السلام) است که می خواهد خدای تعالی او را صالح و شایسته گرداند به طوری که وقتی آیندگان بعد از او ثنا و ستایشش می کنند آن ثنا و ستایش دروغ نباشد، بلکه آن گونه باشد که شاعر می گوید:

«اذا نحن اثنينا عليك بصالح *** فأنت الّذى نثني و فوق الذى نثني؛

ترجمه: آنگاه که ما بر تو به نیکی و شایستگی ثنا و ستایش می کنیم، تو همان کسی هستی که در حال ثنا و گفته ما برتر از آن هستی که ثنایت می کنیم».

فعل«صَدَقَ» به دو مفعول متعدی می شود مثل: «وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ(۸)؛خداوند وعده اش را با شما راست و درست گردانید». «صَدَقْتُ فلانا: او را به راستگویی نسبت دادم».

۱- احزاب،۲۳

۲- همان،۱۸

۳- . فتح،۲۷

٤- . زمر،۳۳

٥- . یونس،۲

٦- . اسرا،۸۰

۷- . شعراء،۸٤

۸- . آل عمران،۱٥۲

«أَصْدَقْتُهُ»: راستگویش یافتم، گفته شده هر دو عبارت اخیر به یک معنی است و به جای هم بکار می روند. در آیات: «وَ لَمَّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ (۱)»، «وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ(۲)؛ سپس بر اثر ایشان، عیسی بن مریم را آوردی که تصدیق کننده تورات بود که پیش از او نازل شده بود».

«تَصْدِيق»: در هر چیزی که در آن تحقیق و پژوهش شده باشد بکار می رود. می گویند: «صَدَّقَنِي فعله و کتابه؛ کار و نوشته اش مرا تصدیق کرد». آیات: «وَ لَمَّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ(۳)»، «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ(٤)»، «وَ هذا كِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيًّا(٥)؛ یعنی تصدیق کننده کتابهائی است که پیشتر آمده است» و واژه«لِساناً» در آیه اخیر به خاطر (حال) بودن منصوب است، در مثل می گویند:«صَدَّقَنِي سنّ بَكْرِهِ: به هر چه در دل داشت مرا آگاه کرد». مثل فوق را برای کسانی می زنند که در سخنشان صادقند و اصل مثل این است که در موقع فروختن شتر (یا هر متاع دیگر) سنّ حقیقی شتر جوانش را به مشتری بگوید یا جنس متاع را.

«صَدَاقَة»: درستی عقیده در دوستی است که مخصوص انسان است نه غیر از انسان. در آیه: «فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ(٦)؛ نه شفیعانی داریم و نه دوستانی حقیقی» و این اشاره به آیه ای است که می گوید: «الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ(٧)؛ جز دوستان پرهیزگار بقیّه دوستان دنیائی در آن روز دشمن یکدیگرند». (٨)

در قاموس آمده: صدق: به کسر و فتح (ص)، راست گفتن و به کسر (ص): راست مقابل دروغ. «وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ(٩)». این راستی در عمل است. «وَ

١- . بقره،١٠١

٢- . مائده،٤٦

٣- . بقره،٨٩

٤- . آل عمران،٣

٥- .[٩] احقاف،١٢

٦- شعراء،١٠

٧- زخرف،٦٧

٨- . مفردات الفاظ قرآن، ج ٢، ص:٣٨٢-٣٨٥

٩- اسراء،٨٠

الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ(١)». مراد از صدق خبر راست است به عبارت دیگر: حق و مراد از تصدیق ایمان به آن می باشد. «تصدیق» به معنی اذعان و اعتقاد و راست دانستن مطلب و سخن است «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ(٢)؛ یعنی شیطان ظنّ خویش را که با اغواء ایشان داشت تصدیق کرد و دانست که اغواء می تواند کرد». «بَلْ جاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ(٣)؛ بلکه

حق را آورد و مرسلین را در نبوّت تصدیق کرد». در مجمع آمده: بشارات پیامبران را درباره خود تحقیق و اثبات کرد یعنی بشارات آنها بوسیله او جای خود را گرفت. «اقرب الموارد» در علت این تسمیه گوید: که بنده به وسیله آن صدق عبودیّت خویش را اظهار می کند. (٤)

«صدیق»: رفیق. آن که دوستی و محبتش راست است «فَما لَنا مِنْ شافِعِینَ. وَ لا صَدِیقٍ حَمِیمٍ(٥)». «صدیق»: پیوسته راست گو و راست کن، صیغه مبالغه است. طبرسی آن را بسیار تصدیق کننده حق و به قولی کثیر الصدق فرموده است. راغب آن را بسیار راستگو گفته و سه قول درباره آن نقل کرده است:

۱.کسی که اصلا دروغ نمی گوید؛

۲. آن که دروغ از او سر نمی زند که به صدق عادت دارد؛

۳. آن که در قول و عقیده راست و راستی خویش را به فعلش اثبات کند.

ناگفته نماند چون صدق در قول و فعل هر دو هست و صدّیق، مبالغه در صدق است لذا صدیق کسی است که راست گو و راست کن باشد و خلاف راستی اصلا نگوید و نکند. مؤید این مطلب آن است که صدیق در وصف پیامبران آمده و قول و فعل آنها همواره راست بوده است و نیز در وصف حضرت مریم آمده «صدّیقة» و این حاکی است که مریم در ولادت عیسی و در گفتارش دروغی ندارد و راست راست است. «یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنا فِي سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ(٦)»، «وَ اذْکُرْ فِي الْکِتابِ إِبْراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا(٧)». در خصوص مریم نیز این کلمه بکار

۱- زمر، ۳۳

۲- سباء، ۲۰

۳- صافّات،۳۷

٤- قاموس قرآن، ج ٤، ص: ١١٦

٥- شعراء،١٠١ و ١٠٢

٦- یوسف،٤٦

٧- مریم،٤١

رفته است «وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ(١)» «وَ نادَيْناهُ أَنْ يا إِبْراهِيمُ،قَدْصَدَّقْتَ الرُّؤْيا(٢)؛ و ندایش کردیم که ای ابراهیم آن خواب را تصدیق کردی و در خارج بوجود آوردی». از این معلوم می شود که آن حضرت به ذبح امر نشده بود و گرنه «قَدْ صَدَّقْتَ» نمی آمد مگر پس از ذبح فرزندش. «لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً أَلِيماً(٣)» ما قبل آیه چنین است «وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً». مراد از این میثاق ظاهرا همان است که در آیه ٨١ آل عمران است. می شود گفت غرض از «صِدْقِهِمْ» میثاق است؛ یعنی: خدا از آنها پیمان گرفت که یکدیگر را تصدیق و به هم دیگر

یاری کنند تا این تمهید آن شود که از صادقین (پیامبران) درباره آن پیمان راست سؤال کند که آیا به آن عمل کردند یا نه؟ چنان که می شود آن را از «فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ(٤)»استفاده کرد. (٥)

صداقت مولا علی (علیه السلام) در قرآن کریم

در قرآن کریم آیات بسیاری در این موضوع است که به دو مورد آن اشاره می کنیم:

آیه اول: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ؛ (٦)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و با صادقان باشید [صادقانی که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند] ».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیّ عَنْ عَلِیٍّ (علیه السلام) فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ أَنَّهُ قَالَ فِی مَجْلِسٍ عَظِیمٍ فِیهِ أَکْثَرُ مِنْ مِائَتَیْ رَجُلٍ فِی زَمَانِ عُثمَانَ:... أَنْشُدُکُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ أَنْزَلَ

ص: ۲۹۱

۱- مائده، ۷۵

۲- صافات، ۱۰٤ و ۱۰۵

۳- احزاب، ۸

٤- اعراف، ٦

۵- قاموس قرآن، ج ٤، ص: ۱۱۸

٦- توبه، ۱۱۹

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ فَقَالَ سَلْمَانُ(رحمه الله) یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ عَامَّه أَمْ خَاصَّه فَقَالَ أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَامَّه لِأَنَّ جَمَاعَه الْمُؤْمِنِینَ أُمِرُوا بِذَلِکَ؛ (۱)

سلیم بن قیس هلالی از حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام)در حدیثی طولانی نقل کرده است که حضرت در زمان عثمان در مجلس بزرگی که در آن بیش از دویست نفر حضور داشتند فرمود: «شما را به خدا قسم می دهم! آیا می دانید که خداوند عزّوجلّ در کتابش چنین نازل کرده است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ أمنوا اتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ»؟ سلمان(رحمه الله)پرسید: «ای رسول خدا! این آیه عامّ است یا خاص»؟ فرمود: آنان که دستور داده شده اند عامّند زیرا جمعیّت مؤمنین به این دستور مأمور شده اند».

«عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَه الْعِجْلِيِّ قَال: سَأَلْتُ أَبَاجَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ اتَّقُوا اللهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ قَالَ إِيَّانَا عَنَى؛ (۲)

بريدبن معاويه عجلى گويد: از امام باقر (عليه السلام)درباره ى اين كلام خداى عزّوجلّ: اتَّقُواْ اللهَ وَ كُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ، پرسيدم. فرمود: «ما را اراده كرده است».

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاقَالَ الصَّادِقُونَ هُمُ الْأَئِمَّةُ وَ الصِّدِّيقُونَ بِطَاعَتِهِمْ؛ (۳)

امام رضا (عليه السلام) فرمودند:

صادقان همان امامان هستند كه در طاعتشان صدّيق هستند».

«الصّادقين (عليهما السلام) انَّ الصَّادِقِينَ هَاهُنَا هُمُ الائِمَّه الطَّاهِرُونَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ أَجْمَعِينَ؛ (٤)

امام باقر و امام صادق (عليهما السلام) همانا الصَّادِقِينَ در اينجا، همان ائمّه ى پاک از آل محمّد (عليهم السلام) مى باشند».

«عن جَابِرٌ الْأَنْصَارِيُّ عَنِ الْبَاقِرِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ أَيْ مَعَ آلِ مُحَمَّدٍ (عليهم السلام)؛ (٥)

امام باقر (عليه السلام) مى فرمايند: مراد از اين آيه اين است كه همراه آل محمد (عليهم السلام) باشيد».

ص: ۲۹۲

۱- كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ۲، ص: ۷٦۱؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۳، ص: ۱٤۹؛التحصين لابن طاوس، ص٦۳٥؛ الاحتجاج، ج۱، ص۱٤۸

۲- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۰۸

۳- همان

٤- البرهان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۸٦٥؛ «و فيه أيضا: روي أن النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) سئل عن الصادقين ها هنا، فقال: «هم علي و فاطمة و الحسن و الحسين و ذريتهم الطاهرون (عليهم السلام) إلى يوم القيامة».

٥- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٤، ص: ۳۱

«عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ قَالَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ (عليهما السلام)؛ (۱)

امام صادق (عليه السلام) می فرمایند: مراد از این آیه محمّد و علی (عليهما السلام) می باشند».

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ قَالَ مَعَ عَلِيٍّ (عليه السلام)؛ (۲)

ابن عبّاس می گوید: مراد از این آیه یعنی با علی بن ابی طالب (عليه السلام) باشید».

ابن عباس که مورد وثوق اهل تسنن است به صراحت می گوید با علی بن ابی طالب (عليه السلام) باشید؛ پس چرا نیستند؟

«قال أميرالمؤمنين (عليه السلام) يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ أَنَا ذَلِكَ الصَّادِق؛ (۳)

امیرالمومنین (عليه السلام) می فرمایند: خداوند عزّوجلّ می فرماید: وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ من همان صادق هستم».

در روایتی دیگر ایشان فرمود:

«فَنَحْنُ وَ اللَّهِ الصَّادِقُونَ؛ (٤)

به خدا سوگند! صادقان، ما (اهل بیت) هستیم».

«عَن أَبِی سَعِید قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ لَمَّا نَزَلَتِ الآیَه اتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ الْتَفَتَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه و آله و سلم) إِلَی أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ تَدْرُونَ فِیمَنْ نَزَلَتْ هَذِهِ الآیَه قَالُوا لَا وَ اللَّهِ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا نَدْرِی فَقَالَ أَبُودُجَانَه یَا رَسُولَ اللَّهِ کُلُّنَا مِنَ الصَّادِقِینَ قَدْ آمَنَّا بِکَ وَ صَدَّقْنَاکَ قَالَ لَا یَا أَبَادُجَانَه هَذِهِ نَزَلَتْ فِی ابْنِ عَمِّی أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ (علیه السلام) خَاصَّه دُونَ النَّاسِ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِینَ؛(۵)

ابوسعید روایت کرده که گفت: هنگامی که آیه: اتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ نازل شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)رو به صحابه کرده و فرمود: «آیا می دانید این آیه درباره ی چه کسی نازل شد»؟ عرض کردند: «خیر! نمی دانیم ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)». ابودجانه گفت: «ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص: ٤١١؛ «وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي نُعَيْمٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ لَيْثٍ عَنْ مُجَاهِدٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ جَاءَ بِالصِّدْقِ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله و سلم)وَ صَدَّقَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)».

۲- . همان، ج ۳۵، ص: ٤١٠

۳- . همان ، ج ۳۳، ص: ٢٨٤؛معاني الأخبار، النص، ص: ٥٩

٤- إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي)، ج ۲، ص: ٣٠٦؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۰، ص: ٦٦

٥- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص: ٤١١؛فرات الكوفى، ص١٧٤

ما همه از صادقین هستیم، به تو ایمان آورده و تصدیقتان کردیم». فرمود: «ای ابودجانه! چنین نیست؛ این آیه اختصاصاً در شأن پسر عموی من علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است و او از راستگویان است».

«عن ابن عبّاس نَزَلَتْ فِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ (علیه السلام) وَ أَهْلِ بَیْتِهِ (علیهم السلام) خَاصَّه؛(۱)

ابن عبّاس می گوید: این آیه فقط در شأن امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) و اهل بیتش (علیهم السلام) نازل شده است».

«الصّادقین (علیهما السلام) هُمْ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَه وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ ذُرِّیَّتُهُمُ الطَّاهِرُونَ (علیهم السلام) إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَه؛(۲)

امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) فرمودند: آنان علی و فاطمه و حسن و حسین و نسل پاک آن ها تا روز قیامت می باشند».

«قال أمیرالمؤمنین (علیه السلام) قَوْلِهِ تَعَالَی... أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ ثُمَّ قَالَ تَعَالَی فِی مَوْضِعٍ آخَرَ عَطْفاً عَلَی هَذَا الْمَعْنَی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ کَلَاماً مَعْطُوفاً عَلَی أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ؛(۳)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: خدای

متعال فرمود: اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [اوصیای پیامبر] را. سپس در جای دیگری آیه ای را بر این معنا عطف کرد و فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ» این کلامی است که عطف بر «أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» شده است».

آری به راستی که باید در اطاعت از صادقین بود چنانچه امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«قال الصّادق كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ. قَالَ: بِطَاعَتِهِمْ؛(٤)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «وَ كُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» با اطاعت از آنان».

ص: ٢٩٤

١- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٣٦، ص: ١٣٨؛فرات الكوفى، ص١٧٤

٢- البرهان في تفسير القرآن، ج ٢، ص: ٨٦٥

٣- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩٠، ص: ٣٠

٤- البرهان في تفسير القرآن، ج ٢، ص: ٨٦٥؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩٠، ص: ٣٠

آيه دوم: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا؛ (١)

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند، برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در پیمانشان] نداده اند».

شأن نزول

«وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَخَذَ النَّبِيُّ ص تَحْتَ شَجَرَةِ السَّمُرَةِ بَيْعَتَهُمْ عَلَى أَنْ لَا يَفِرُّوا وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الصَّحَابَه إِلَّا نَقَضَ عَهْدَهُ فِي الظَّاهِرِ بِفِعْلٍ أَمْ بِقَوْلٍ وَ قَدْ ذَمَّهُمُ اللَّهُ... وَ انْهَزَمَ أَبُوبَكْرٍ وَ عُمَرُ فِي يَوْمِ خَيْبَرَ بِالْإِجْمَاعِ وَ عَلِيٌّ فِي وَفَائِهِ اتِّفَاقٌ فَإِنَّهُ لَمْ يَفِرَّ قَطُّ وَ ثَبَتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) حَتَّى نَزَلَتْ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَقُلْ كُلُّ الْمُؤْمِنِينَ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ يَعْنِي حَمْزَه (عليه السلام) وَ جعفر (عليه السلام) (جَعْفَراً) وَ عُبَيْدَه(رحمه الله) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ يَعْنِي عَلِيّاً (عليه السلام)؛ (٢)

ابن عبّاس می گوید رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)در زیر درخت سمره از اصحاب بیعت گرفت که از جنگ فرار نکنند و هر کدام از اصحاب با قول یا فعل خویش پیمانش را نقض نمود لذا خداوند آن ها را مذمت کرد... و به اجماع همه ابوبکر و عمر در روز خیبر شکست خوردند و علی (علیه السلام) بر پیمان خویش وفادار ماند و هرگز از جنگ فرار ننمود و با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت قدم ماند تا اینکه آیه ی شریفه ی «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ» نازل شد و آیه همه ی مؤمنان را شامل نمی شود و مراد از «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ» حمزه و جعفر و عبیده (علیهم السلام) می باشد و مقصود از وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ، علی (علیه السلام)است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«أمیرالمؤمنین هَذِهِ الآيَه نَزَلَتْ فِيَّ وَ فِی عَمِّی حَمْزَه وَ فِی ابْنِ عَمِّی عُبَيْدَه بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَمَّا عُبَيْدَه فَقَضَى نَحْبَهُ شَهِيداً يَوْمَ بَدْرٍ وَ أَمَّا عَمِّی حَمْزَه فَإِنَّهُ قَضَى نَحْبَهُ شَهِيداً يَوْمَ أُحُدٍ وَ أَمَّا أَنَا فَأَنْتَظِرُ أَشْقَاهَا يَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ حَبِيبِی أَبُو الْقَاسِمِ؛ (۳)

۱- احزاب،۲۳

۲- مناقب آل أبي طالب (علیهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ۲، ص: ۲۲؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۸، ص: ۲۱۹

۳- کشف الغمة في معرفة الأئمة (علیهم السلام) (ط - القدیمة)، ج ۱، ص: ۱۹۰؛شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص: ٦

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: این آیه در شأن من است و در شأن عموی من حمزه و در شأن پسر عموی من عبیده بن حارث بن عبد المطلب، امّا

عبیده در روز بدر به درجه ی شهادت نائل شد و عموی من حمزه در روز احد شربت شهادت چشید و امّا من انتظار می کشم که شقی ترین این امّت این را به این رنگ کند و با دست به محاسن و سرش اشاره کرد و فرمود: «امریست شدنی و کاریست بودنی که حبیب من ابوالقاسم مرا از این حال خبر داده است».

«أَبُوالوَرد عَنْ أَبِی جَعْفَر (علیه السلام) مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ قَالَ عَلِیٌّ وَ حَمْزَه وَ جَعْفَرٌ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ قَالَ عَهْدُهُ وَ هُوَ حَمْزَه وَ جَعْفَرٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ (علیه السلام)؛ (۱)

ابوالوَرد از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «مِنَ الْمؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ» یعنی علی حمزه و جعفر (علیهم السلام) «فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ» یعنی عهد خود را پایان بردند که منظور حمزه و جعفر است وَ مِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ، منظور علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) است.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی: مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ یَعْنِی عَلِیّاً وَ حَمْزَه وَ جَعْفَراً (علیهم السلام) فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ یَعْنِی حَمْزَه وَ جَعْفَراً وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ یَعْنِی عَلِیّاً (علیه السلام) کَانَ یَنْتَظِرُ أَجَلَهُ وَ الْوَفَاءَ لِلَّهِ بِالْعَهْدِ وَ الشَّهَادَه فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ رُزِقَ الشَّهَادَه؛ (۲)

ابن عبّاس می گوید: «مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ» یعنی علی و حمزه و جعفر فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ یعنی حمزه و جعفر وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ یعنی علی که منتظر مرگ خود و وفا کردن به پیمان خدا و شهادت در راه خدا بود و به خدا سوگند که شهادت روزی او شد».

«عَن أبی إسحاق عَنْ عَلِیٍّ (علیه السلام) قَالَ فِینَا نَزَلَتْ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ فَأَنَا وَ اللَّهِ الْمُنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلْتُ تَبْدِیلًا؛ (۳)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: آیه ی «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ» درباره ی ما نازل شده و به خدا سوگند! کسی که منتظر است من هستم و هرگز تغییر نداده ام».

ص: ۲۹٦

۱- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص: ٤۰۸؛البرهان في تفسیر القرآن، ج ٤، ص: ٤۳۱

۲- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص: ٦

۳- همان ، ج ۲، ص: ٥

«عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) یَا عَلِیُّ مَنْ أَحَبَّکَ ثُمَّ مَاتَ فَقَدْ قَضی نَحْبَهُ وَ مَنْ أَحَبَّکَ وَ لَمْ یَمُتْ فَهُوَ یَنْتَظِرُ وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ لَا غَرَبَتْ إِلَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ بِرِزْقٍ وَ إِیمَانٍ؛(۱)

از امام صادق (علیه السلام) روایت است که فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خطاب به امام علی (علیه السلام)فرمود:

ای علی! هر کس تو را دوست بدارد سپس بمیرد به پیمان خود وفا نموده است و هر کس تو را دوست بدارد و نمرده باشد، منتظر است و هر خورشیدی که طلوع و غروب می کند برای او نیز با رزق و ایمان طلوع می کند».

بررسی واژه «حق»

«حقق»: اصل حَقّ مطابقت و یکسانی و هماهنگی و درستی است مثل مطابقت پایه درب در حالی که در پاشنه خود با استواری و درستی می چرخد و می گردد.گفته اند «حقّ» وجوهی دارد:

اوّل) به معنی ایجا د کننده ی چیزی که به سبب حکمتی که مقتضی آن است ایجاد نموده است و لذا درباره خدای تعالی که ایجاد کننده پدیده های عالم به مقتضای حکمت است «حقّ» گویند. در آیه «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِ(۲)؛ یعنی سپس ایشان را به اللّه که مولای همیشگی و به حقّشان است باز برند». در آیه دیگری می فرماید: «فَذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ(۳)» و در آیه «فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ(٤)؛ یعنی: به راستی

بعد از حقّ جز گمراهی چیست که شما را به آن بر می گردانند».

دوّم) حقّ در معنی خود موجود، که آن هم به مقتضای حکمت ایجاد شده به کار می رود، از این روی تمام فعل خدای تعالی را حقّ گویند، در آیات:«هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً وَ الْقَمَرَ نُوراً(٥)» تا آنجا که می فرماید: «ما خَلَقَ اللَّهُ ذلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ» و درباره قیامت فرماید: «يَسْتَنْبِئُونَكَ أَ حَقٌّ هُوَ، قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ(٦)؛یعنی: خبر قیامت را از تو می پرسند که آیا راست است بگو سوگند به

۱- الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۳۰٦

۲- یونس، ۳۰

۳- همان، ۳۲

٤- همان، ۳۲

٥- همان، ٥

٦- . همان، ٥۳

پروردگارم که قیامت بر حقّ است» و آیه «لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ(۱)» و خدای عزّوجلّ گوید: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ(۲)»، «وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ(۳)».

سوّم) حقّ به معنی اعتقاد داشتن و باور داشتن در چیزی است که یا آن باور یا واقعیّت آن چیز و در ذات او مطابقت با حقّ دارد، چنان که می گویید اعتقاد او در بعث و پاداش و مکافات و بهشت و دوزخ حقّ است. خدای تعالی فرماید: «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ(٤)».

چهارم) حقّ یعنی هر کار و سخنی که بر حسب واقع آن طور که واجب است و به اندازه ای که واجب است و در زمانی که واجب است انجام می شود، چنانکه می گوئیم، کار تو حقّ است و سخن تو نیز حقّ. خدای تعالی گوید: «كَذلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ (٥)»، «حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ(٦)» سخن خدای عزّوجلّ: «وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ(٧)». صحیح است که مراد از حقّ در این آیه خدای تعالی باشد و همین طور ممکن است مراد از آن حکمی بنابر اقتضای حکمت باشد که همان حقّی است که در آیه آمده است. «أَحْقَقْتُ كذا؛ یعنی آن را از نظر حقّ بودن اثبات کردم یا حقّش را اداء کردم و یا اینکه چون حقّ بود به حقّ بودنش حکم نمودم». خدای تعالی گوید: «لِيُحِقَّ الْحَقَ (٨)؛ برای اینکه حقّ را اثبات کند». پس اثبات حقّ دو گونه است:

اوّل) با اظهار کردن دلائل و آیات (یعنی آثار حقّ در آفرینش و پدیده ها). چنان که خدای تعالی گوید: «وَ أُولئِكُمْ جَعَلْنا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطاناً مُبِيناً(٩)؛ یعنی دلیل قوی و روشن».

١- . بقره،١٤٦

٢- . همان ،١٤٧

٣- . همان ،١٤٩

٤- . همان ،٢١٣

٥- . یونس،٣٣

٦- . سجده،١٣

۷- . مؤمنون،۷۱

۸- انفال،۸

۹- نساء،۹۱

دوّم) اثبات حقّ با کامل نمودن شریعت و گسترش آن در عموم مردم است مثل آیات زیر: «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ(۱)»، «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ(۲)».(۳)

در قاموس آمده: «حقّ»: به معنی ثابت است ضدّ باطل. راغب گوید: اصل حقّ به معنی مطابقت و موافقت است. در قاموس ضدّ باطل، صدق، وجود ثابت و غیره گفته است. در مجمع ذیل آیه ۷ از سوره انفال گوید: حقّ آن است که شی ء در موقع خود واقع شود. سخن مجمع عبارت الاخرای قول راغب است پس معنای حقّ مطابقت و وقوع شی ء در محل خویش است و آن در تمام مصادیق قابل تطبیق است. مثلا در آیه «وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ(٤)» مراد آن است که ضلالت در موقع خود واقع شد و گمراهی مطابق وضع آنها گردید و اگر بگوییم ضلالت بر آنها حتمی و ثابت شد باز درست است. «إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ وَ أَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ (٥)؛ آنگاه که آسمان بشکافد و از پروردگار خویش فرمان برد و ثابت و حتمی است که فرمان خواهد برد» یعنی: «حَقَّتِ السَّمَاءُ لِلطَّاعَةِ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا» همچنین است آیه پنجم همان سوره. «لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (٦)» احقاق حق و ابطال باطل، ثابت کردن حق و روشن کردن بطلان باطل است؛ یعنی: تا خدا حق را اثبات و بطلان باطل را آشکار نماید. «وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِ(۷)» این تعبیر در چند محل از قرآن کریم آمده است و مفهوم ظاهری آن است که پیامبران را به ناحق می کشتند و از آن به نظر می آید که پیامبران را به حق می توان کشت یعنی صورتی هست که در آن کشتن پیغمبر، حق است. ناگفته نماند: قید «بِغَيْرِ الْحَقِّ» مفهوم مخالف ندارد بلکه صفت قتل پیامبران است و مقصود آن است که قتل پیغمبر فقط ظلم و بنا حق است چنانکه در آیه «وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ

بِهِ» معنایش آن است که ادّعای شریک بر خدا بی برهان است نه اینکه ممکن است کسی در این ادّعا با برهان

۱- صف،۸

۲- توبه،۳۳

۳- مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص: ۵۱۸-۵۱۹

٤- نحل،۳٦

٥- انشقاق،۱و۲

٦- . انفال،۸،

۷- . بقره،٦۱

باشد و امثال آن بسیار است (از مجمع). «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِ أَلا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحاسِبِينَ(۱)» «حقّ» از اسماء حسنی است، المیزان گوید: چون خدا بذاته و صفاته غیر قابل زوال است لذا حقّ از اسماء حسنای اوست. در مجمع نقل می کند علّت این تسمیه آن است که امر خدا همه حقّ است و باطل در آن نیست. بهتر است گفته شود که: ذات و افعال و صفات خدا حقّ است یعنی همه آنها مطابق واقع و در جای و موقع خویش است و معنی حق چنانکه گفته شد مطابقت است. «حَقِيقٌ عَلى أَنْ لا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ(۲)» حقیق را جدیر و سزاوار معنی کرده اند یعنی سزاوارم که بر خدا جز حقّ نگویم و احتمال داده اند که تعدیه به «علی» برای تضمین معنای حریص است یعنی: حریصم که بر خدا جز حقّ نگویم. در اقرب آمده: «حقیق- علیه: حریص». به هر حال، آن از حقّ است یعنی مطابق حال من آن است... چنان که «احقّ» در آیه «وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ(۳)» و غیره نیز به معنی سزاوارتر و از مصادیق معنی اصلی کلمه است. «الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَ ما أَدْراكَ مَا الْحَاقَّةُ(٤)» حاقّة یکی از نام های قیامت است و شاید به واسطه ثابت و حتمی بودن

حاقّة گفته شده است در مجمع گوید، «حقّة و حاقّة» هر دو به یک معنی است و تأنیث آن به واسطه موصوف است مثل «الساعة الحاقّة» و شاید تاء برای مبالغه باشد. در علّت این تسمیه وجوه دیگری نیز گفته اند ولی وجه فوق از همه بهتر است چنان که در تعبیر دیگر آمده «إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ» کاذبة نبودن همان حاقة و حتمی بودن است یعنی این خبر مطابق واقع است.(۵)

۱- انعام، ٦٢

۲- اعراف، ۱۰۵

۳- بقره، ٢٤٧

٤- حاقّه، ۱- ۳

۵- قاموس قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۹-۱٦۰

حق با علیست

وجود مقدس و ملکوتی امیرالمومنین (علیه السلام) همواره به همراه حق است و حق نیز گرد محور امیرالمومنین (علیه السلام) می چرخد. در اصل، ایشان حقیقت حق است و حق با ایشان معنا پیدا کرده و ظهور می کند تا ما خلق الله حق را دیده و لمس کنند؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند:

«عَلِی مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَ عَلِی، یدورُ مَعَهُ حَیثُما دارَ؛(۱)

علی با حق است و حق با علی. حق بر مدار او می گردد».

«ألا إنَّ الحَقَّ بَعدی مَعَ عَلِی، یمیلُ مَعَهُ حَیثُما مالَ، ولا یفترِقانِ جَمیعا حَتّی یرِدا عَلَی الحَوضَ؛(۲)

بدانید که پس از من، حق، با علی (علیه السلام) است. به هر سو که برود حق با او می رود و از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض [کوثر] بر من در آیند».

در منابع اهل تسنن نیز این روایات آمده است:

«تاریخ بغداد، عن أبی ثابت مولی أبی ذرّ، دَخَلتُ عَلی امِّ سَلَمَةَ فَرَأَیتُها تَبکی وتَذکرُ عَلِیا، وقالَت: سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)یقولُ: عَلِی مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَ عَلِی، ولَن یفتَرِقا حَتّی یرِدا عَلَی الحَوضَ یومَ القِیامَةِ؛(۳)

تاریخ بغداد به نقل از ابو ثابت، آزاد شده ابوذر: بر امّ سلمه وارد شدم. دیدم که گریه کنان، از علی (علیه السلام)یاد می کند و می گوید: شنیدم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: «علی با حق است و حق با علی است و هرگز از هم جدا نمی شوند تا روز قیامت در کنار حوض [کوثر] بر من در آیند».

روایت بسیار جالبی که در منابع اهل تسنن آمده و خط باطلی بر متمسکین بر غیر امیرالمومنین (علیه السلام) می کشد: طبرانی به سند خودش از ام سلمه همسر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)نقل می کند که گفتند:

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۸، ص: ۳۵۸؛سفینة البحار، ج ۲، ص: ۲۸۹؛رجال الکشي - اختیار معرفة الرجال (مع تعلیقات میر داماد الأسترآبادي)، ج ۱، ص: ۲۱۱

۲- . الأمالي (للطوسي)، النص، ص: ٤٧٦

۳- . تاریخ بغداد - ت بشار، ج١٦ ص٤٧٠؛ تاریخ مدینة دمشق، ج۲۰ ص۳٦۰« فَاِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) یَقُولُ لِعَلِیٍّ: اَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَکَ حَیْثُ مَا دَارَ »

«كان عَلِيٌّ على الْحَقِّ مَنِ اتَّبَعَهُ اتَّبَعَ الْحَقَّ وَمَنْ تَرَكَهُ تَرَكَ الْحَقَّ عَهْدًا مَعْهُودًا قبل يَوْمِهِ هذا؛(۱)

علی بر حق بوده و هر کس از او تبعیت کند از حق تبعیت کرده و هر کس او را رها کند حق را رها کرده و این عهد و تقدیر ثابت خداوندی است».

در روایت دیگر ام سلمه (علیها السلام) می گوید:

«والله انَّ عَلِيّاَ عَلَى الْحَقِّ قَبْلَ الْيَوْمِ وَبَعْدَ الْيَوْمِ، عَهْداً مَعْهُوداً وَقَضَاءً مَقْضِيّاً؛(۲)

به خدا سوگند علی (علیه السلام) در گذشته و آینده برحق بوده و این عهد و تقدیر ثابت الهی است».

در روایتی آمده:

«قَالَ عَلِيٌّ (علیه السلام): مَا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ؛(۳)

از آن زمان که حق را به من نشان دادند درباره آن گرفتار شک و تردید نشدم».

آن کسانی که وقتی امیرالمومنین (علیه السلام) حق را تصدیق کرد و ایمان آورد، آنان حق را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند. همان کسانی که وقتی کلام حق بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد تا خلافت و جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام)را ابلاغ کند آنان از سر بغض و کینه و شرک و نفاق آن را تکذیب کردند در حالی که امیرالمومنین (علیه السلام) کلام حق را تصدیق کرد و این خلافت را پذیرفت و ردای جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را از طرف خداوند متعال بر تن کرد.

آری، امیرالمومنین (علیه السلام)اولین کسی بود که رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)را تصدیق کرد و این در حالی بود که مدعیان صحابی در ابتدا منکر آن شدند و حتی تا آخر عمر خود نبوت پیامبر را به دل و جان نپذیرفتند و گواه این مطلب در نامه غاصب دوم به معاویه است که یزید آن را به پسر عمر داد و گفت بخوان:

«حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلَّعُكْبَرِيُّ، قَالَ:...حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيُّ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سِنَانٍ الصَّيْرَفِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ الْحُوَارِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ، عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، قَالَ: ...إِنَّ الَّذِي أَكْرَهَنَا بِالسَّيْفِ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ فَأَقْرَرْنَا، وَ الصُّدُورُ وَغْرَةٌ، وَ

ص: ٣٠٢

١- . المعجم الكبير، الطبراني، ج٢٣ ص٣٢٩

٢- . تاريخ دمشق، ابن عساكر، ج٤٢، ص٤٤٩

٣- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٣٤، ص: ٣٤٢؛ نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ٥١

الْأَنْفُسُ وَاجِفَةٌ، وَ النِّيَّاتُ وَ الْبَصَائِرُ شَائِكَةٌ مِمَّا كَانَتْ عَلَيْهِ مِنْ جَحْدِنَا مَا دَعَانَا إِلَيْهِ وَ أَطَعْنَاهُ فِيهِ رَفْعاً لِسُيُوفِهِ عَنَّا، وَ تَكَاثُرِهِ بِالْحَيِّ عَلَيْنَا مِنَ الْيَمَنِ، وَ تَعَاضُدِ مَنْ سَمِعَ بِهِ مِمَّنْ تَرَكَ دِينَهُ وَ مَا كَانَ عَلَيْهِ آبَاؤُهُ فِي قُرَيْشٍ، فَبِهُبَلَ أُقْسِمُ وَ الْأَصْنَامِ وَ الْأَوْثَانِ وَ اللَّاتِ وَ الْعُزَّى مَا جَحَدَهَا عُمَرُ مُذْ عَبَدَهَا! وَ لَا عَبَدَ لِلْكَعْبَةِ رَبّاً! وَ لَا صَدَّقَ لِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله و سلم) قَوْلًا، وَ لَا أَلْقَى السَّلَامَ إِلَّا لِلْحِيلَةِ عَلَيْهِ وَ إِيقَاعِ الْبَطْشِ بِهِ، فَإِنَّهُ قَدْ أَتَانَا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ، وَ زَادَ فِي سِحْرِهِ عَلَى سِحْرِ بَنِي إِسْرَائِيلَ مَعَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ ابْنِ أُمِّهِ عِيسَى، وَ لَقَدْ أَتَانَا بِكُلِّ مَا أَتَوْا بِهِ مِنَ السِّحْرِ وَ زَادَ عَلَيْهِمْ مَا لَوْ أَنَّهُمْ شَهِدُوهُ لَأَقَرُّوا لَهُ بِأَنَّهُ سَيِّدُ السَّحَرَةِ؛(١)

آن کسی که ما را با شمشیر وادار کرد که به او اعتراف نماییم، اقرار کردیم ولی به خاطر ناخشنودی از آن دعوت، سینه ها از خشم و غضب، خروشان و جان ها آشفته و مشوش و فکرها و دیدگان دچار شک و تردید بود. بدان جهت از او اطاعت کردیم که شمشیر زور قوم و قبیله یمنی خود را از بالای سرمان بردارد و آن کسانی از قریش که دست از دین اجدادی خود برداشته بودند مزاحم ما نشوند.

پس به هبل و دیگر بت ها و لات و عزی قسم که عمر از آن روز که آنها را پرستیده دست از آنان برنداشته و پروردگار کعبه را نپرستیده و گفتاری از محمد را تصدیف نکرده است و جز از راه نیرنگ و فریب ادعای مسلمانی ننموده و می خواسته او را بفریبد، چون جادوی بزرگی برایمان آورد و در سحر و جادوگری بر سحر بنی اسرائیل با موسی و هارون و داود و سلیمان و پسر مادرش عیسی افزود و سحر و جادوی همه آنان را او یک تنه آورد و بر آنان این نکته را افزود که اگر او را باور داشته باشند باید بر این مطلب که او سالار ساحران است اقرار داشته باشند».

ص: ۳۰۳

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۰، ص: ۲۸۹

اولین کسی که حق را تصدیق کرد

«قال امیرالمومنین (علیه السلام): اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ وَ سَمِعَ وَ أَجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ص بِالصَّلَاةِ؛(۱)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: بار خدایا، من نخستین کسی هستم که به سوی تو روی آوردم و دعوت را شنیدم و اجابت کردم و در نماز، کسی جز رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)بر من پیشی نگرفته است».

صدیق اکبر لقب کیست؟

صدیق اکبر امیرالمومنین (علیه السلام) است؛ حتی یک حدیث صحیحی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)ابوبکر را صدیق خوانده و یا عمر را فاروق خوانده باشد نداریم و آن چه آمده راجع به حضرت علی (علیه السلام)است. چنانچه طبری می گوید:

«قال علی بن ابی طالب (علیه السلام): «أنا عبدالله و اخو رسوله و أنا الصدّیق الأکبر لا یقولها بعدی الا کاذب مفتر، صلیت مع رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)قبل الناس بسبع سنین؛(۲)

من بنده خدا و برادر رسول اویم

و من صدّیق اکبر هستم ، این ادّعا را بعد من به جز دروغگو و افترا زننده نمی کند، همانا من هفت سال قبل از مردم نماز به جای آوردم».

اعتراف علمای اهل تسنن بر جعلی بودن القاب ابوبکر و عمر

بسیاری از علمای اهل سنت اعتراف کرده اند که این دو لقب، شایسته ابوبکر و عمر نیست و حدیث آن جعلی است. ابن جوزی، عالم معروف اهل سنت در کتاب الموضوعات می نویسد:

«عن ابی الدرداء عن النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)قال: «رایت لیلة اسری بی فی العرش فرندة خضراء فیها مکتوب بنور ابیض: لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق عمر الفاروق؛

ابی درداء از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)نقل می کند که آن حضرت فرمود: در شب معراج دیدم که در عرش خداوند بر لوحی سبز با نور سفید نوشته شده بود «خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد ص رسول او است، ابوبکر صدیق و عمر فاروق است».

بعد در نقد روایت می نویسد:

۱- . خطبه،۱۳۱

۲- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۸، ص: ۲۰٤؛المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۲۰ ، ح ٤٥٨٤؛سنن ابن ماجه ، ج ۱ ، ص ٤٤ ، ح ۱۲۰؛تاریخ الامم و الملوک ، ج ۲ ، ص ۳۱۰؛الکامل فی التاریخ ، ج ۱ ، ص ٦٥٥

«هذا حدیث لا یصحّ، والمتّهم به عمر بن اسماعیل قال یحیی: لیس بشئ کذّاب، دجال، سوء، خبیث، وقال النسائی والدارقطنی: متروک الحدیث؛(۱)

این حدیث صحیح نیست و کسی که به آن متهم است عمر بن اسماعیل است. یحیی بن معین درباره او گفته است: سخن او ارزش ندارد، دروغگو است، آدمی بد و خبیث است. نسائی و دارقطنی گفته اند: حدیث او متروک است».

و در جای دیگر می نویسد:

«هذا باطل موضوع وعلی بن جمیل کان یضع الحدیث؛(۲)

این روایت باطل و ساختگی است و علی بن جمیل حدیث جعل می کرده است».

و همچنین می گوید:

«هذا حدیث لا یصح عن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) وابو بکر الصوفی ومحمد بن مجیب کذابان، قاله یحیی بن معین؛(۳)

این حدیث از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صحیح نیست؛ زیرا ابوبکر صوفی و محمد بن مجیب هر دو دروغگو هستند، این سخن را یحیی بن معین گفته است».

هیثمی نیز بعد از نقل روایت می نویسد:

«رواه الطبرانی وفیه علی بن جمیل الرقی وهو ضعیف؛(٤)

این روایت را طبرانی نقل کرده و در سند آن علی بن جمیل رقی است و او ضعیف است.

و متقی هندی بعد از نقل آن می گوید:

«کر وفیه محمد بن عامر کذّاب؛(٥)

ابن عساکر آن را نقل کرده و در سند آن محمد بن عامر، دروغگو است».

ابن حبان بعد از نقل دو روایت در این باره می نویسد:

«وهذان خبران باطلان موضوعان لا شکّ فیه، وله مثل هذا، اشیاء کثیرة یطول الکتاب بذکرها؛(٦)

١- . الموضوعات، ابن الجوزي، ج١ ص٣٢٧

٢- . همان

٣- . همان

٤- . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج٩ ص ٥٨

٥- . کنز العمال، ج١٣ ص ٢٣٦

٦- . المجروحین، ج ٢ ص ١١٦

شکی نیست که این دو روایت باطل و ساختگی است. روایات بسیاری همانند آن وجود دارد که با ذکر همه آن ها کتاب ما طولانی خواهد شد».

ابن حجر عسقلانی و شمس الدین ذهبی نیز بعد نقل روایت می گویند:

«هذا باطل، والمتهم به حسین؛(١)

این روایت باطل است و متهم به آن حسین است».

و ابن کثیر دمشقی سلفی نیز در این باره می گوید:

«فانّه حدیث ضعیف فی اسناده من تکلم فیه ولا یخلو من نکارة، والله اعلم»(۲)

فاروق نامیده شدن عمر توسط «اهل کتاب»

محمد بن سعد در الطبقات الکبری، ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق، ابن اثیر در اسد الغابه و محمد بن جریر طبری در تاریخش می نویسند:

«قال بن شهاب بلغنا ان اهل الکتاب کانوا اول من قال لعمر الفاروق وکان المسلمون یاثرون ذلک من قولهم ولم یبلغنا ان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)ذکر من ذلک شیئا؛(۳)

ابن شهاب گوید: این گونه به ما رسیده است که اهل کتاب نخستین کسانی بودند که به عمر لقب فاروق دادند و مسلمانان از سخن آن ها متاثر شدند و این لقب را درباره عمر استعمال کردند و از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ مطلبی در این باره به ما نرسیده است».

و نیز ابن کثیر دمشقی سلفی در ترجمه عمر بن الخطاب در کتاب معتبر البدایة والنهایه می نویسد:

«عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی... ابو حفص العدوی، الملقب بالفاروق قیل لقبه بذلک اهل الکتاب؛(٤)

عمر بن الخطاب... ملقب به فاروق، گویند که اهل کتاب این لقب را به عمر دادند».

۱- . میزان الاعتدال، ج۱ ص٥٤٠؛لسان المیزان، ابن حجر، ج۲ ص۲۹٥

٢- . البداية والنهاية - ط هجر، ابن كثير، ج١٠ ص٣٦٦

٣- . الطبقات الكبرى - ط دار صادر، ج٣ ص٢٧٠؛تاريخ مدينة دمشق، ج٤٤ ص٥١؛تاريخ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، وصلة تاريخ الطبري، ج١١ ص٥٠٤؛أسد الغابة ط الفكر، ج٣ ص٦٤٨

٤- . البداية والنهاية - ط هجر، ج١٠ ص١٨٠

اسلام آوردن عمربن خطاب در یک نگاه

اما نگاهی کنیم به زمان و چگونگی اسلام آوردن کسانی که خود را صدیق اکبر و فاروق اعظم می نامیدند:

الف) اذیت و آزار مسلمانان توسط غاصب دوم :

ذهبی در تاریخ الإسلام و بسیاری دیگر از بزرگان اهل تسنن نوشته اند:

«عن عبد العزيز بن عبد الله بن عامر بن ربيعة عن أمه ليلي قالت: كان عمر من أشد الناس علينا في إسلامنا فلما تهيأنا للخروج إلي الحبشة جاءني عمر وأنا علي بعير نريد أن نتوجه فقال : إلي أين يا أم عبد الله ؟ فقلت : قد آذيتمونا في ديننا فنذهب في أرض الله حيث لا نؤذي في عبادة الله فقال : صحبكم الله ثم ذهب فجاء زوجي عامر بن ربيعة فأخبرته بما رأيت من رقة عمر بن الخطاب فقال : ترجين أن يسلم ؟ قلت : نعم قال: فوالله لا يسلم حتي يسلم حمار الخطاب . يعني من شدته علي المسلمين؛

عبد الله بن عامر بن ربیعه از مادرش لیلی نقل می کند که گفت: عمر از سختگیرترین مردمان در مورد اسلام آوردن ما بود (مانع ما می شد)؛ وقتی که خواستیم به حبشه برویم عمر نزد من آمد در حالی که من بر شتری بودم و می خواستم که به راه بیفتم؛ پس گفت: ای أم عبد الله به کجا می روی؟ پاسخ دادم: شما ما را به خاطر دینمان آزار دادید؛ پس در زمین خدا به جایی می رویم که به

خاطر بندگی خدا آزار نشویم! پس گفت: خدا همراه شما باشد؛ پس شوهرم عامر بن ربیعة به نزد من آمد و او را از آنچه که دیده بودم یعنی آرام شدن عمر، با خبر کردم؛ پس او به من گفت: آیا امید داری که اسلام بیاورد؟ پاسخ دادم: آری؛ گفت: قسم به خدا او اسلام نمی آورد تا این که الاغ خطاب هم اسلام آورد (یعنی حتی اگر الاغ هم اسلام بیاورد او اسلام نمی آورد) از بس که بر مسلمانان سختگیر بود».

ب) کتک زدن خواهر مسلمانش:

عمر بن خطّاب هنگامی که از اسلام آوردن خواهرش فاطمه و دامادش سعید بن زید مطّلع گشت به آن ها گفت: من شنیده ام که شما پیرو دین محمد شده اید. سپس به سوی دامادش سعید حمله ور شد.

«فقامت فاطمة لتکفّه عنه فضربها فشجّها؛(۱)

۱- . فضائل الصحابة، ج۱ ص۲۷۹؛أنساب الأشراف، ج۱۰ ص۲۸۸

خواهرش فاطمه به دفاع می خیزد، عمر او را به گونه ای می زند که بدنش را مجروح و خون از آن سرازیر می شود».

ج) خشونت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم):

خشونت های عمر منحصر به مسلمانان و ضعفای مردم نمی شد بلکه در موارد بسیاری با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)نیز با خشونت برخورد کرده است. مسلم در روایتی نقل می کند: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوهریره فرمود:

«فَمَنْ لَقِيتَ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ اَنْ لاَ اِلَهَ اِلاَّ اللَّهُ مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ فَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ؛

برو و هر کس را دیدی که گواهی به یگانگی خداوند می دهد و از دل و جان آن را باور دارد، به بهشت بشارت ده.

ابوهریره می گوید: نخستین کسی که ملاقات کردم عمر بود. سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)را برای او بازگو کردم .فَضَرَبَ عُمَرُ بِيَدِهِ بَيْنَ ثَدْيَيَّ فَخَرَرْتُ لِاِسْتِي؛ ناگهان عمر به من حمله ور شد و چنان بر سینه من کوبید که با نشیمنگاه به زمین افتادم سپس به من گفت: برگرد.

گریان محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)برگشتم و عمر نیز از پی من آمد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چه شده است؟ ماجرا را گفتم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)به عمر اعتراض کرد که چرا چنین کردی؟ عمر (به جای عذرخواهی به رسول خدا) گفت: قَالَ فَلاَ تَفْعَلْ فَاِنِّی اَخْشَی اَنْ يَتَّكِلَ النَّاسُ عَلَيْهَا فَخَلِّهِمْ يَعْمَلُونَ؛

چنین دستوری را صادر مکن! زیرا می ترسم مردم بر همین مطلب تکیه کنند، آنان را رها کن تا کارشان را بکنند ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر گفته خود اصرار ورزید».(۱)

نحوه اسلام آوردن عمربن خطاب

بسیاری از علمای اهل سنت و از جمله ذهبی در تاریخ الاسلام، محمد بن سعد در الطبقات الکبری و ابن عساکر در تاریخ دمشق، اسلام آوردن عمر را این گونه نقل کرده اند:

«عن انس بن مالک قال: خرج عمربن خطاب متقلدا السیف فلقیه رجل من بنی زهرة فقال له: این تعمد یا عمر؟ قال: ارید ان اقتل محمدا!قال: وکیف تامن فی بنی هاشم وبنی زهرة وقد قتلت محمدا؟فقال: ما اراک الا قد صبات. قال: افلا ادلک علی العجب ان ختنک واختک قد صبآ وترکا دینک.فمشی عمر فاتاهما وعندهما خباب فلما سمع

۱- . صحیح مسلم، ج۱ ص ۵۹

بحس عمر تواری فی البیت فدخل فقال: ما هذه الهینمة؟ وکانوا یقرءون طه قالا: ما عدا حدیثا تحدثناه بیننا قال: فلعلکما قد صباتما؟ فقال له ختنه: یا عمر ان کان الحق فی غیر دینک؟ فوثب علیه فوطئه وطئا شدیدا فجاءت اخته لتدفعه عن زوجها فنفحها نفحة بیده فدمی وجهها فقالت وهی غضبی: وان کان الحق فی غیر دینک انی اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله.فقال عمر: اعطونی الکتاب الذی هو عندکم فاقراه وکان عمر یقرا الکتاب فقالت اخته: انک رجس وانه لا یمسه الا المطهرون فقم فاغتسل او توضا فقام فتوضا ثم اخذ الکتاب فقرا (طه) حتی انتهی الی: (اننی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی واقم الصلاة لذکری) فقال عمر: دلونی علی محمد فلما سمع خباب قول عمر خرج فقال: ابشر یا عمر فانی ارجو ان تکون دعوة رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لک لیلة الخمیس: اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او بعمرو بن هشام. وکان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)فی اصل الدار التی فی اصل الصفا.فانطلق عمر حتی اتی الدار وعلی بابها حمزة وطلحة وناس فقال حمزة: هذا عمر ان یرد الله به خیرا یسلم وان یرد غیر ذلک یکن قتله علینا هینا قال: والنبی (صلی الله علیه و آله و سلم)داخل یوحی الیه فخرج حتی اتی عمر فاخذ بمجامع ثوبه وحمائل السیف فقال: ما انت بمنته یا عمر حتی ینزل الله بک من الخزی والنکال ما انزل بالولید بن المغیرة؟ فهذا عمر اللهم اعز الاسلام بعمر فقال عمر: اشهد ان لا اله الا الله وانک عبدالله ورسوله؛(۱)

از انس بن مالک روایت شده است که عمر در حالی که شمشیر به همراه داشت از خانه بیرون شد؛ پس شخصی از بنی زهره او را دید و گفت: ای عمر، قصد کجا داری؟ پاسخ داد: می خواهم محمد را بکشم !گفت: اگر محمد را بکشی، چگونه از بنی هاشم و بنی زهره در امان خواهی بود؟ عمر پاسخ داد: به گمانم که تو نیز دست از دین خود برداشته ای (و مسلمان شده ای) آن شخص گفت:

آیا می خواهی تو را بر چیزی شگفت راهنمایی کنم؟ داماد تو و خواهرت نیز از دین خویش بیرون شده اند! پس عمر به راه افتاده و به نزد ایشان رفت؛ خباب نیز در آنجا بود و وقتی که آمدن عمر را احساس کرد در خانه پنهان شد؛ عمر گفت: این سر و صداها چیست؟ ایشان سوره طاها را تلاوت می کردند پاسخ دادند: چیزی جز سخنانی که به هم می گفتیم نبود؛ عمر گفت: و شاید شما از دین بیرون شدید؟ داماد عمر به او پاسخ داد: ای عمر! اگر حق در غیر دین تو باشد چه خواهی کرد؟ عمر بر او

۱- . تاریخ الإسلام - ت بشار، ج۱ ص۵۷۰؛تاریخ المدینة، ج۲ ص٦٥٧؛تاریخ مدینة دمشق، ج٤٤ ص٣٤؛الطبقات الکبری - ط العلمیه، ج۳ ص۲۰۲

جهیده و او را لگدکوب نمود پس خواهرش هم آمد تا از شوهرش دفاع کند اما عمر چنان با دست بر صورت او کوبید که صورت او خونین شد؛ پس خواهرش در حال عصبانیت گفت: اگر حق در غیر دین تو باشد پس من شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و فرستاده اوست .پس عمر گفت: کتابی را که در نزد شماست به من بدهید (عمر خواندن می دانست) پس خواهرش به او گفت: تو کثیف هستی و غیر از پاکیزگان نباید این کتاب را لمس کنند؛ برخیز و غسل بنما یا وضو بگیر؛ پس او وضو گرفت و کتاب را گرفته و خواند: طه؛ تا به این جا رسید که «اننی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی واقم الصلاة لذکری"سوره طه آیه١٤"» عمر گفت: من را به نزد محمد ببرید؛ وقتی که خباب کلام عمر را شنید گفت: بشارت بادت ای عمر! امیدوارم که دعای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در شب پنجشنبه که گفتند: «خدایا اسلام را به وسیله عمر بن خطاب یا عمرو بن هشام عزیز بنما» در مورد تو مستجاب شده باشد و در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه خویش در پای کوه صفا بودند». پس عمر به راه افتاده و به در خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت و حمزه و طلحه و عده ای نیز درب خانه حضرت بودند؛ پس

حمزه گفت: این شخص عمر است که اگر خدا در مورد او خیر مقدر کرده باشد مسلمان می شود و اگر غیر این را اراده کرده باشد کشتن او برای ما آسان است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در خانه بودند در حالی که به ایشان وحی صورت می گرفت؛ پس از خانه بیرون آمدند و به کنار عمر رسیدند، پس او دست به کمربند و محل بستن شمشیر برد؛ پس حضرت فرمودند: ای عمر! نمی خواهی بس کنی؟ تا این که خداوند همان ذلتی را که بر ولید بن مغیره وارد کرد بر تو نیز فرود آورد؟ این شخص عمر است، خدایا اسلام را با عمر عزیز بنما!!! پس عمر گفت: شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و این که تو بنده و فرستاده خدایی».

ص: ۳۱۰

اسلام آوردن ابوبکر

در نحوه اسلام آوردن ابوبکر چنین آمده است:

«أن جمهور المحدثين لم يذكروا أن أبا بكر أسلم إلا بعد عدة من الرجال منهم علي بن أبي طالب و جعفر أخوه و زيد بن حارثة و أبو ذر الغفاري و عمرو بن عنبسة السلمي و خالد بن سعيد بن العاص و خباب بن الأرت و إذا تأملنا الروايات الصحيحة و الأسانيد القوية و الوثيقة وجدناها كلها ناطقة بأن علياع أول من أسلم؛(۱)

ابن ابی الحدید نیز می نویسد: همانا جمهور علما ذکر کرده اند که ابوبکر مسلمان نشد مگر بعد از گروهی از مردان که از آنان می باشد علی بن ابی طالب (علیه السلام) و جعفر برادرش و زید بن حارثه و ابوذر غفاری... هنگامی که دقت می کنیم در روایات صحیح با سندهای قوی و مورد وثوق، همه آنها را ناطق می یابیم بر اینکه علی بن ابی طالب (علیه السلام) اولین کسی بود که مسلمان شد».

با این اوصاف کدام عقل سلیمی حکم می کند که این دو بر علی بن ابی طالب (علیه السلام) نسبت به خلافت و جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برتری داشته باشند؟! (پناه برخدا)

تکذیب مصدر باب تفعیل از ماده «ک - ذ - ب» به معنای انکار کردن، دروغ پنداشتن چیزی و نسبت دروغ دادن به کسی است. عوامل تکذیب حق: جهل و نادانی، عدم بصیرت، هواپرستی و استکبار، استبعاد، گناهان پیاپی، ثروت اندوزی و دنیاطلبی و...

ضمیر هم در (وَ هُمْ مُكَذِّبُونَ) به همان افرادی بر می گردد که حق و حقانیت خلافت و جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) را انکار کردند. آنهایی که به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تهمت ها زدند و در برگشت از تبوک و نیز سال دهم هجری هنگام برگشت از غدیر نقشه ترور پیامبر را کشیدند و بعد از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با عمل و سکوت خود در برابر هجوم وحشیانه حرامیان به بیت نبوت و به آتش کشیدن محل نزول ملائکه دل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیتش را لرزاندند. اربابانشان نه فقط حقانیت امیرالمومنین (علیه السلام) بلکه رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را هم انکار نمودند. ضمیر «هُم» به همان کسانی بر می گردد که در فضیلت قبلی (آمنت بالله و هم مشرکون) به آن اشاره شد.

ص: ۳۱۱

۱- . ابن ابي الحديد، ج۱۳ ص۲۲٤

«وَ جاهَدْتَ فِي اللّهِ وَهُمْ مُحْجِمُونَ»

«و جهاد کردی و آنان از جهاد عقب نشینی می کردند»

بررسی واژه «جهد»

«جهد»، «الجَهْد» و «الجُهْد»: یعنی طاقت و نیرو و مشقّت و سختی. گفته شده «جهد» با فتحه حرف «ج» یعنی مشقّت و سختی و با ضمّه حرف «ج» یعنی کوشش گسترده و وسیع به اندازه طاقت و در این معنی درباره انسان خدای تعالی گوید: «وَ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ(۱)» و «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ(۲)» یعنی سوگند خوردند و تأیید نمودند که بیشتر از وسع و نیرویشان بکوشند و مومن شوند. «جِهَاد و مُجَاهَدَة» پرداختن و صرف نیرو برای دفع دشمن و راندن اوست. جهاد بر سه گونه است:

۱. جنگ و مجاهده برای راندن و دفع دشمن آشکار.

۲. جهاد با شیطان و اهریمن.

۳. جهاد در مجاهده با نفس.

۱- . توبه،۷۹

۲- . انعام،۱۰۹

هر سه معنی فوق در سخن خدای تعالی و در آیات زیر آمده است که: « وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ(۱)» و «جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ(۲)» و «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ(۳)»(٤)

«جهد»: (به فتح اوّل و ضمّ آن) به معنای صعوبت و مشقّت است. چنان که در قاموس و مفردات گفته است. در اقرب الموارد آن را تلاش توأم با رنج معنی می کند. صحاح، طاقت (سختی) گفته است. در مجمع البیان ذیل آیه ۲۱۷ بقره فرماید: «جَاهَدْتُ الْعَدُوَّ» یعنی در جنگ با دشمن مشقّت را بر خود هموار کردم و در ذیل آیه ۷۹ توبه فرموده: «جُهْد» بضمّ اوّل و فتح آن، هر دو به یک معنی

و آن وادار کردن خود بر مشقّت است و از شعبی نقل شده که «جَهْد» (بفتح اوّل) در عمل و «جهد» (بضمّ اوّل) در قوت و طعام است و از قتیبی نقل است که «جهد» (بفتح) مشقّت و بضمّ، طاعت است. بنا بر اقوال گذشته معنای: فلانی جهاد کرد آن است که قدرت خود را به کار انداخت، متحمّل مشقّت گردید، تلاش توأم با رنج کرد. جامع همه اقوال، قول اقرب الموارد است پس جهد و جهاد یعنی: تلاش توأم با رنج. «وَ مَنْ جاهَدَ فَإِنَّما يُجاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ(٥)؛ هر که تلاش کند و خود را به زحمت اندازد فقط برای خویش تلاش می کند خدا از مردم بی نیاز است». «وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ(٦)؛ به سوی خدا وسیله جوئید و در راه او تلاش کنید».

«جِهَاد» (بکسر اوّل) مصدر است به معنی «تلاش» و نیز اسم است به معنی «جنگ» (اقرب الموارد) و جنگ را از آن جهت «جهاد» گویند که تلاش توأم با رنج است؛ «فَلا تُطِعِ الْكافِرِينَ وَ جاهِدْهُمْ بِهِ جِهاداً كَبِيراً (٧)؛ مجاهد: تلاش کننده، جنگ کننده. «وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِينَ

١- . حجّ،٧٨

٢- . توبه،٤١

٣- . انفال،٧٢

٤- . مفردات الفاظ قرآن، ج ١، ص: ٤٢٤

٥- . عنکبوت،٦

٦- . مائده،٣٥

٧- . فرقان،٥٢

عَلَى الْقاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً (١)؛ «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ (٢)؛ قسم یاد کردند به خدا قسم مؤکّد و محکم، یعنی آنچه می توانستند آن را محکم کردند. راغب گوید: سوگند یاد کردند و در آن چه

قدرت داشتند کوشیدند. طبرسی گفته: تقدیر این است «جَهَدُوا جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ». این تعبیر پنج بار در قرآن مجید آمده و همه درباره بدکاران است. باید دانست افعال این مادّه در قرآن همه از باب مفاعله آمده است و آن به معنای تکثیر است نه بین الاثنین و تکثیر یکی از معانی مفاعله است علی هذا مثلا از «وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَ جِهادِهِ(۳)» سه تلاش استفاده می شود یکی از مادّه یکی از هیئت و یکی از «حَقَ جِهادِهِ» یعنی در راه خدا تلاش کنید تلاش بسیار شدید. «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقاتِ وَ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ(٤)؛ آنان که راغبین از مؤمنین در صدقات را خرده می گیرند و نیز به کسانی که جز به اندازه طاقت و تلاش خود پیدا نمی کنند عیب می گیرند. این آیه درباره منافقان است که هم ثروتمندان را در دادن زکات مسخره می کردند و هم دست تنگان را، این که فرموده «لا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ؛ یعنی جز تلاش خود چیزی پیدا نمی کنند قهرا کمک مالی آنها در راه اسلام کم است».(٥)

«أَحْجَم، إِحْجَاماً [حجم] عن الشي ءِ»: از آن چیز خودداری کرد، از ترس از آن چیز منصرف شد.(٦)

«أحجَمَ»: پس زد، عقب نشست، به عقب برگشت، جا زد، شانه خالی کرد، عقب نشینی کرد، متنفر شد، نفرت پیدا کرد.

١- . نساء، ٩٥

٢- . انعام، ١٠٩

٣- . حجّ، ٧٨

٤- . توبه، ٧٩

٥- . قاموس قرآن، ج ٢، ص: ٧٧و٧٨

٦- . فرهنگ ابجدي، متن، ص: ٢٢

جهاد در قرآن

الف) «انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛(١)

با شتاب با تجهيزات سبک و سنگين [و سواره، پياده، پير و جوان به سوى ميدان نبرد] بيرون رويد و با اموال و جان هايتان در راه خدا جهاد كنيد كه اگر دانا [ِي به حقايق] باشيد اين براى شما بهتر است».

ب) «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ؛(٢)

و در راه خدا با كسانى كه با شما مى جنگند بجنگيد و [هنگام جنگ از حدود الهى] تجاوز نكنيد كه خدا تجاوزكاران را دوست ندارد».

ج) «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ؛(٣)

خدا كسانى را دوست دارد كه صف زده در راه او جهاد مى كنند [و از ثابت قدمى] گويى بنايى پولادين و استوارند».

در تفسير اين آيه شريفه آمده است:

«عَنِ إبن عباس قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام) إِذَا صَفَّ فِى الْقِتَالِ كَأَنَّهُ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ يَتْبَعُ مَا قَالَ اللَّهُ فِيهِ فَمَدَحَهُ اللَّهُ وَ مَا قَتَلَ الْمُشْرِكِينَ كَقَتْلِهِ أَحَد؛(٤)

ابن عبّاس مى گويد: چون على (عليه السلام) براى جنگ در صف مى ايستد همچون بنيان استوار است كه خداوند مى فرمايد: «إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِى سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ» و

علی (علیه السلام) در هر کاری درصدد کسب رضایت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم)خداست و پیش از او هیچ کس مشرکان را نکشته است».

«عن ابن عبّاس: إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ نَزَلَتِ الآیَه فِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ (علیه السلام) وَ حَمْزَه(رحمه الله)وَ عُبَیْدَه وَ سَهْلِ بْنِ حُنَیْفٍ وَ الْحَارِثِ بْنِ صِمَّه وَ أَبِی دُجَانَه؛(۵)

ص: ۳۱۵

۱- . توبه،٤١

۲- . بقره،۱۹۰

۳- . صف،٤

٤- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٣٦، ص: ٢٥

٥- . همان، ج ٣٦، ص: ٢٤

ابن عبّاس می گوید: «إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الذِینَ یُقَاتِلونَ فِی سَبِیلهِ صَفًّا کَأَنَّهُم بُنیَانٌ مَّرْصُوصٌ؛ این آیه در شأن علی (علیه السلام)و حمزه(رحمه الله) و عبیدهٔ بن حارث و سهل بن حنین و حارث بن صمّه و ابودجانه انصاری که خداوند از آنان خشنود باد، نازل شده است».

جهاد امیرالمومنین (علیه السلام) در قرآن

الف) «مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلًا؛(۱)

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند. برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در پیمانشان] نداده اند».

پیش تر در تفسیر این آیه شریفه در بحث تصدیق حق روایاتی بیان شد که این جا نیز به برخی از آنان در باب جهاد اشاره می شود:

«ابن عبّاس أَخَذَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه و آله و سلم) تَحْتَ شَجَرَه السَّمُرَه بَیْعَتَهُمْ عَلَی أَنْ لَا یَفِرُّوا وَ لَیْسَ أَحَدٌ مِنَ الصَّحَابَه إِلَّا نَقَضَ عَهْدَهُ فِی الظَّاهِرِ بِفِعْلٍ أَمْ بِقَوْلٍ وَ قَدْ ذَمَّهُمُ اللَّهُ ... وَ انْهَزَمَ أَبُوبَکْرٍ وَ عُمَرُ فِی یَوْمِ خَیْبَرَ بِالْإِجْمَاعِ وَ عَلِیٌّ فِی وَفَائِهِ اتِّفَاقٌ فَإِنَّهُ لَمْ یَفِرَّ قَطُّ وَ ثَبَتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّی نَزَلَتْ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ وَ لَمْ یَقُلْ کُلُّ الْمُؤْمِنِینَ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ یَعْنِی حَمْزَه وَ جعفر (جَعْفَراً) وَ عُبَیْدَه وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ یَعْنِی عَلِیّاً (علیه السلام)؛(۲)

ابن عبّاس می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در زیر درخت سمره از اصحاب بیعت گرفت که از جنگ فرار نکنند و هر کدام از اصحاب با قول یا فعل خویش پیمانش را نقض نمود لذا خداوند آن ها را مذمت کرد... و به اجماع همه، ابوبکر و عمر در روز خیبر شکست خوردند و علی (علیه السلام) بر پیمان خویش وفادار ماند و هرگز از جنگ فرار ننمود و با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت قدم ماند تا اینکه آیه ی شریفه ی «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ» نازل شد و آیه همه ی مؤمنان را شامل نمی شود و مراد از «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ» حمزه و جعفر و عبیده می باشد و مقصود از «وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ» علی (علیه السلام) است».

۱- . احزاب،۲۳

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۸، ص: ۲۱۹

«أَبُو الْوَرْدِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» قَالَ عَلِيٌّ (علیه السلام)وَ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرٌ «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ» قَالَ عَهْدُهُ وَ هُوَ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)؛(۱)

ابوالوَرد از امام باقر (علیه السلام)نقل می کند که فرمود: «مِنَ الْمؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ» یعنی علی (علیه السلام)، حمزه و جعفر «فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ» یعنی عهد خود را پایان بردند که منظور حمزه و جعفر است «وَ مِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ» منظور، علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) است».

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ» يَعْنِی عَلِيّاً وَ حَمْزَه وَ جَعْفَراً «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ» يَعْنِی حَمْزَهْ وَ جَعْفَراً وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ يَعْنِی عَلِيّاً (علیه السلام) كَانَ يَنْتَظِرُ أَجَلَهُ وَ الْوَفَاءَ لِلَّهِ بِالْعَهْدِ وَ الشَّهَادَه فِی سَبِيلِ اللَّهِ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ رُزِقَ الشَّهَادَه؛(۲)

ابن عبّاس می گوید: «مِنَ المُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ» یعنی علی (علیه السلام) و حمزه و جعفر «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ» یعنی حمزه و جعفر «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ» یعنی علی (علیه السلام) که منتظر مرگ خود و وفاکردن به پیمان خدا و شهادت در راه خدا بود و به خدا سوگند که شهادت روزی او شد».

ب) «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا؛(۳)

و خدا کافران [شرکت کننده در جنگ خندق] را در حالی که به پیروزی و غنیمت دست نیافتند با خشم و اندوهشان برگرداند و خدا [سختی و مشقت] جنگ را از مؤمنان برداشت؛ و خدا همواره نیرومند و توانای شکست ناپذیر است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«علی بن إبراهیم: وَ رَدَّ اللهُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِغَیْظِهِمْ لَمْ یَنالُوا خَیْراً وَ کَفَی اللهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ بعلی بن أبی طالب (علیه السلام)؛(٤)

ص: ٣١٧

١- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٣٥، ص: ٤٠٨

٢- . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ٢، ص: ٦

٣- . احزاب، ٢٥

٤- . تفسیر القمي، ج ٢، ص: ١٨٩؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٠، ص: ٢٣٣

علیّ بن ابراهیم می گوید: «وَ رَدَّ اللهُ الَّذینَ کَفَرُوا بِغَیْظِهِمْ لَمْ یَنالُوا خَیْراً وَ کَفَی اللهُ المُؤْمِنینَ الْقِتال» یعنی به نیروی علیّ بن ابی طالب (علیه السلام)».

«عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ [عَلِيٍ] الْعَسْکَرِيِّ عَنْ أَبِیهِ (علیهما السلام) السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَمِیرَالْمُؤْمِنِین... لَکَ الْمَوَاقِفُ الْمَشْهُودَه وَ الْمَقَامَاتُ الْمَشْهُورَه وَ الْأَیَّامُ الْمَذْکُورَه یَوْمُ بَدْرٍ وَ یَوْمُ الْأَحْزَاب... فَقَتَلْتَ عَمْرَوهُمْ وَ هَزَمْتَ جَمْعَهُمْ وَ رَدَّ اللهُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِغَیْظِهِمْ لَمْ یَنالُوا خَیْراً وَ کَفَی اللهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ وَ کانَ اللهُ قَوِیًّا عَزِیزاً؛(١)

امام عسکری (علیه السلام) می فرمایند: سلام بر تو ای امیرمؤمنان! برای تو جایگاهی مشهود و مقاماتی مشهور و ایّامی مشخص شده است و آن ها روز بدر و روز احزاب می باشد که در آن عمرو را به قتل رسانده و لشکر دشمن را متفرّق ساختی و خدا کافران را با دمی پر از خشم [از میان جنگ احزاب] بازگرداند بی آنکه نتیجه ی مطلوبی [از کار خود] گرفته باشند و خداوند [در این میدان] مؤمنون را از جنگ بی نیاز ساخت [و پیروزی را نصیبشان کرد] و خدا توانا و شکست ناپذیر است».

«سیوطی گوید: سوره احزاب آیه ۲۵ در روز خیبر نازل شد و گوید: «خداوند با علی، مومنان را از جنگیدن بی نیاز کرده است».(۲)

«عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْأَنْبَارِيِّ فِي أَمَالِيهِ: فَقَالَ عُمَرُ: وَ اللَّهِ لَوْ لَا سَيْفُهُ لَمَا قَامَ عَمُودُ الْإِسْلَام؛(۳)

عمربن خطاب گفت: به خدا سوگند! اگر شمشیر علی (علیه السلام)نبود، عمود خیمه اسلام استوار نمی شد».

ج) «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛(٤)

و بی تردید خدا در [جنگِ] بدر شما را یاری داد در حالی که [از نظر ساز و برگ جنگی و شمار نفرات نسبت به دشمن] ناتوان بودید؛ بنابراین از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۹۷، ص: ٣٦٤

۲- . الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج٦ ص٥٩٠

۳- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۱، ص: ٧٦

٤- . آل عمران،۱۲۳

«قال الصّادق نَزَلَت فِی عَلِیٍّ وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ؛(۱)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ؛ درباره ی علی (علیه السلام) نازل شد».

جهادگران حقیقی

در زیارت جامعه کبیره در شأن و منقبت اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم:

«وَجاهَدْتُمْ فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ؛

و در راه خدا به شایستگی و به حقیقت جهاد کردید».

غالباً فرازهای زیارت جامعه پیش از روایات، به آیات قرآن مجید ناظر است. از این رو ما نخست به قرآن مجید و در صورت لزوم به روایات و یا گاهی به دعاهای دیگر مراجعه می کنیم. این جمله به آیه مبارکه ای در سوره حج اشاره دارد. آن جا که می فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * وَجاهِدُوا فِي اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ؛ (۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع کنید، سجده به جا بیاورید، پروردگارتان را بپرستید و کارهای پسندیده انجام بدهید. باشد که رستگار شوید و در راه خدا نبرد و جهاد کنید آن گونه که حقّ جهادش را ادا کرده باشید، اوست که شما را برگزید».

جهاد در قرآن و روایات

جهاد در قرآن مجید چند نوع آمده است:

۱ . جهاد فی سبیل اللّه به طور مطلق،

۲ . جهاد فی سبیل اللّه به اموال و انفس،

۳ . جهاد، با وصف «کبیر»، آن جا که می فرماید:

«فَلا تُطِعِ الْكافِرينَ وَجاهِدْهُمْ بِهِ جِهادًا كَبيرًا؛ (۳)

(ای پیامبر!) از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آن ها جهاد بزرگی کن».

٤ . جهاد فی اللّه، آن جا که می فرماید:

ص: ۳۱۹

۱- . مناقب آل أبي طالب (لابن شهرآشوب)، ج ۳، ص: ۱۱۹؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤١، ص: ۷۹

۲- . حج،۷۷ و ۷۸

۳- . فرقان،۵۲

«وَالَّذينَ جاهَدُوا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا؛ (۱)

و کسانی که در راه ما جهاد کنند ما همه آن ها را به راه خویش هدایت می کنیم».

۵ . جهاد فی اللّه با وصف «حق جهاده»، آن جا که می فرماید:

«وَجاهِدُوا فِي اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ؛ (۲)

و در راه خدا نبرد و جهاد کنید آن گونه که حقّ جهادش را ادا کرده باشید، اوست که شما را برگزید».

ممکن است این جمله از زیارت جامعه به آیه مبارکه یاد شده اشاره داشته باشد. ما حقیقت جهاد را بیان خواهیم کرد. جهاد در روایات نیز دو جور آمده است:

۱ . جهاد با عدو،

۲ . جهاد با نفس که از آن به جهاد اکبر تعبیر شده است. (۳)

حال باید دقّت کنیم:

۱ . جهاد في اللّه یعنی چه؟

۲ . حق جهاده یعنی چه؟

در همه آیات قرآن مجید دقّت باید کرد. به قول بعضی از اساتید ما، آن گونه که باید با قرآن انس داشته باشیم نداریم و شناخت ما نسبت به قرآن مجید بسیار ناقص است. در قرآن مجید ظرایف و دقایقی وجود دارد که توجّه به آنها بسیار مهم است و ابوابی را برای انسان می گشاید. در این آیه مبارکه می فرماید: (جهاد فی اللّه) و این تعبیر با «جهاد فی سبیل اللّه» فرق دارد. ما در قرآن مجید در چند مورد کلمه «فی» را می یابیم. برای مثال در این آیه مبارکه می خوانیم:

«قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى؛ (٤)

بگو: من مزدی از شما در برابر رسالتم جز محبّت در مورد نزدیکانم (اهل بیتم) نمی خواهم».

۱- . عنکبوت،٦٩

۲- . حج،٧٨

۳- . ر.ك: معانی الأخبار: ١٦٠، حدیث ١، مستدرك الوسائل: ١١ / ٣٢٤، حدیث ١٢٦٣٩، کنز العمال: ٤ / ٤٣٠ و ٤٣١، حدیث ١١٢٦٠ و ١١٢٦٥.

٤- شوری،٢٣

چرا در این جا نمی فرماید: «إلاّ المودّة للقربی» یا «إلاّ المودّة بالقربی»؟ بلکه می فرماید: «فی القربی». از طرفی «إلاّ مودّة القربی» خودش متعدی است، اصلاً «فی» هم لازم نیست. پس کلمه «فی» در این جا نکته دارد. البته کسانی که اهل دقّت نباشند مخصوصاً غیر اهل لسان و غیر آشنا به قرآن ممکن است اشکال کنند. مثلاً عالم سنّی هندی صاحب «تحفه اثنا عشریه» در این جا گفته که چرا نفرمود: «للقربی»؟ البته هندی بودن او عذر نخواهد بود امّا اهل دقّت نیست و ادّعا می کند که اهل علم به قرآن است. معلوم می شود که چنین نیست. در این صورت به تفاسیر و اهل فن و فهم و دقّت باید مراجعه کند که چه نکته ای دارد؟ وگرنه معذور نخواهد بود و اشکال چنین فردی تعصّب و غرض ورزی خواهد بود. اگر اشکال کننده اهل لسان باشد بیشتر جای تعجّب است مگر این که حمل بر صحّت کنیم و بگوییم جاهل است. ولی آیا می شود درباره ابن تیمیّه حمل بر صحّت کرد؛ چرا که می گویند: او عرب است، ادّعا می کند اهل علم به قرآن هستم. در اینجا اشکال کرده که چرا قرآن فرموده: «فی القربی»؟ چرا نفرموده: «للقربی»؟! این ها یا از نکته آیه مبارکه غافلند و یا متعصّب هستند. زمخشری در کتاب «تفسیر الکشاف» (که آن را به جهت بیان نکات بلاغی قرآن مجید نوشته، نه این که همه مطالبش حق است) نظر جالبی دارد که مورد قبول ابوحیان آندلسی، لغوی و نحوی معروف اهل سنّت در تفسیر البحر المحیط و فخر رازی قرار گرفته است. پس این «فی» نکته دارد. نظیر این آیه، آیه دیگری است که می فرماید:

«وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ؛ (۱)

و تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم نمی دانند».

در این آیه نیز کلمه «فی» نکته ای دارد. از یکی از معاصرین در حوزه علمیه که معروف به مفسّر شده شنیده شد که گفته: ما نیز از مصادیق «الراسخون في العلم» هستیم البته ائمّه (علیهم السلام) مصداق تام این آیه هستند! او از چند جهت سخت اشتباه کرده است. نخست آن که در ذیل این آیه، روایاتی آمده است، از جمله ابوبصیر گوید: امام صادق (علیه السلام)فرمودند:

«نحن الراسخون في العلم ونحن نعلم تأويله؛ (۲)

ص: ۳۲۱

۱- آل عمران،۷.

۲- این حدیث در بصائر الدرجات: ۲۲٤، حدیث های ٥ و ٦ و ۷ از امام باقر (علیه السلام)نقل شده است، الکافی: ۱ / ۲۱۳، حدیث ۱، بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۹۸، حدیث ۳۱ و ۳۲، تفسیر العیاشی: ۱ / ۱٦٤، حدیث ۸ .

ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل آن را می دانیم».

لسان این روایات به گونه ای است که اصلاً غیر ائمّه (علیهم السلام) نمی توانند؛ گر چه به صورت ناقص مصداقیت داشته باشند. دوم آن که کلمه «فی» نکته ای دارد که بیان خواهد شد که قطعاً با توجّه به این نکته احدی جز ائمّه حق ندارند چنین چیزی را بگویند. سوم آن که وجود واژه «رسوخ» در این آیه مبارکه با توجّه به مفهوم آن در لغت عرب دلالت می کند بر این که علم قرآن مجید فقط در ائمّه معصومین (علیهم السلام) مصداقیت دارد. چهارم آن که این آیه در مقام بیان این است که قرآن مجید مشتمل بر محکمات و متشابهات می باشد. آیا غیر ائمّه (علیهم السلام) علم به متشابهات قرآن مجید را می توانند مدّعی بشوند؟ غیر معصوم می تواند بگوید: من به معنای این آیه متشابهه علم دارم، به من مراجعه کنید؟ کسی می تواند بگوید: هر چند امام صادق (علیه السلام)مصداق اتمّ است، ولی در بیان متشابهات به من هم مراجعه کنید؟! اگر برای آن عالم سنّی عذر بتراشیم می گوییم: او هندی بوده و اهل لسان نیست و فخر رازی هم هر جا کجروی کند او امام المشککین است. این «فی» در این موارد با حفظ معنای موضوع له که «ظرفیت» است، نکته دارد. برای تقریب مطلب، ما در محاورات فارسی می گوییم: شجاعت، کرامت، زهد، تقوا و علم

در خاندان فلانی است. کلمه «در» به معنای ظرفیت است. نکته این است که زمخشری که پیش از ابن تیمیه بوده در تفسیر الکشاف در ذیل آیه مودّت چنین نوشته:

«فإن قلت: هلاّ قيل «إلاّ مودّة القربى» أو «إلاّ المودّة للقربى»؟ وما معنى قوله: (إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى)؟قلت: جعلوا «قُربى» مكاناً للمودّة ومقرّاً لها.جعلوا مكاناً للمودّة ومقرّاً لها كقولك: «لي في آل فلان مودّة»، ولي فيهم هَوى وحبّ شديد، وتريد أحبّهم وهم مكان حبّي ومحلّه، وليست في صلة للمودّة كاللام إذا قلت: «إلاّ المودّة للقربى» إنّما هي متعلّقة بمحذوف تعلّق الظرف به في قولك: «المال في الكيس» وتقديره إلاّ المودّة ثابتةً في القربى ومتمكّنة فيها؛ (۱)

یعنی محبّت و مودّت شما باید در این اهل بیت و «ذوی القربای» من مستقر باشد، گویی اصل خود اهل بیت ظرف اند برای مودّت، این ظرف باید پر شود؛ به گونه ای که جدایی نپذیرد. اجر رسالت من آن است که نسبت به قربای من مودّتی باشد که این مودّت تمکّن و استقرار و ثبوت داشته باشد که به هیچ وجه قابل تزلزل نباشد».

۱- تفسیر الکشاف، ۳ / ٤٦٧

آن گاه زمخشری در ذیل این آیه، همین حدیث را نقل می کند و نزول آیه مبارکه را در اهل بیت می داند و می نویسد:

«روي أَنّها لمّا نزلت قيل: يا رسول اللّه! من قرابتك هؤلاء الّذين وجبت علينا مودّتهم؟ قال: علي وفاطمه وابناهما؛ (۱)

فخر رازی در این زمینه به همین مطلب اشاره می کند و چنین می نگارد:

«أورد صاحب الكشاف على نفسه سؤالاً فقال: هلاّ قيل: «إلاّ مودّة القربى» أوْ «إلاّ المودّة للقربى» وما معنى قوله: «إلاّ المودّة في القربى»؟وأجاب عنه بأن قال: جعلوا مكاناً للمودّة ومقرّاً لها، كقولك: «لي في آل فلان مودّة»، ولي فيهم هَوى وحبّ شديد. تريد أحبّهم وهم مكان حبّي ومحلّه؛ (٢)

گویی حبّ و دوست داشتن مظروفی است که ظرف می خواهد و این ظرف باید در مظروفش مستقر بشود. منظور از مظروف، اهل بیت و ذوی القربی هستند. این ها به حبّ من که محبّ آن ها هستم اختصاص دارند و حبّ من در آن جا مستقر است و از آن جا جدایی و تزلزل ندارد».

این موضوع در تفسیر البحر المحیط و در بعضی تفاسیر دیگر اهل سنّت نیز مطرح شده است.(٣) در تفسیر نیشابوری آمده است:

«أي المودّة ثابتة في القربى متمكنةٌ؛ (٤)

مودّت در آن جا تمکّن و ثبوت پیدا کرده است».

بنابراین، پر واضح است که منظور از راسخان در علم، ائمّه (علیهم السلام)هستند که آنان هرگز از علم جدا نشدند و علم نیز از آنان جدا نشد. جدا شدن علم از ائمّه (علیهم السلام) یعنی جهل و شک و چه هنگام، شک و جهل بر آن بزرگواران عارض شده است؟! و در چه موردی ائمّه (علیهم السلام) از روی حدس و گمان مطلبی را فرموده اند؟! اعلم علما درباره مطلبی بعد از مدت ها استنباط و زحمت این گونه اظهار می کنند: «اَلأظهر، الأقوی، واللّه العالم». چه موقع ائمّه (علیهم السلام) این طور حرف می زدند؟! چه زمانی آنان در بیان مطلبی شک داشتند و از روی احتمال حرف

١- . تفسیر الکشاف ، ٣ / ٤٦٧.

۲- .تفسیر رازی، ۲۷ / ۱٦۷.
۳- .تفسیر البحر المحیط: ۷ / ٤۹٤، تفسیر النسفي: ٤ / ۱۰۱، تفسیر أبي السعود: ۸ / ۳۰.
٤- . تفسیر نیشابوری (چاپ شده در حاشیه تفسیر طبری): ۲۵ / ۳۳.

زدند؟! به قول بعضی از اساتید ما: این اعلم علمایی که به مجرّد چرت زدن، همه علمش را از دست می دهد چگونه راسخ در علم و از مصادیق آن می شود؟! بنابراین، معنای «فی» در این آیه های مبارک و در «جاهدتم في اللّه» همین است. سپس از نکته این که چرا فرمود: «جاهدتم في اللّه»؟ و نفرمود: «جاهدتم في الرحمان»، «في الرحیم»، سؤال می شود؟ شاید نکته این باشد که لفظ جلاله «اللّه» عَلَم برای ذات مستجمع جمیع کمالات است و حضرات ائمه (علیهم السلام) با توجّه به معنایی که در «فی» گفتیم برای تحصیل جمیع کمالات الاهی جهاد نموده و آن کمالات در آن ها رسوخ پیدا نموده و جدا نیستند و در آن جا متمکن و مستقر هستند. ائمّه اطهار (علیهم السلام) با ذات ربوبی سر و کار داشتند و با خود خداوند متعال ارتباط و به خود خدا توجّه داشتند. پیش تر آوردیم که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرمایند:

«إنّ قوماً عبدوا اللّه رغبة فتلك عبادة التجّار، وإنّ قوماً عبدوا اللّه رهبة فتلك عبادة العبید وإنّ قوماً عبدوا اللّه شکراً فتلك عبادة الأحرار؛ (۱)

همانا گروهی خدا را پرستش می کنند به خاطر درک ثواب و رسیدن به بهشت پس این عبادت بازرگانان است و همانا گروهی خدا را می پرستند به خاطر ترس از کیفر و عذاب جهنّم که این عبادت بردگان است و همانا گروهی خدا را پرستش می کنند به جهت سپاس از نعمت های او که این عبادت آزادگان است».

در روایات عامه نیز آمده است که:

«علي مخشوشن في ذات اللّه»

این روایت یعنی چه؟

این روایت در مسند احمد، تاریخ طبری و المستدرك علی الصحیحین آمده است.(۲) معنای «مخشوشن في ذات اللّه» چیست؟ طبرانی و ابونعیم اصفهانی چنین نقل می کنند:

«علي ممسوسٌ في ذات اللّه» (۳)

به هر حال، ائمّه (علیهم السلام)چنین هستند؛ نه از روی خوف و نه از روی طمع، با خود خدا کار دارند؛ بلکه جهادشان فی اللّه است. کلمه «سبیل» هم نباید فاصله باشد، آنها دارای همه

۱- نهج البلاغة: ٤ / ٥۳، موعظه ۲۳۷، بحار الأنوار: ٤۱ / ۱٤، حدیث ٤.
۲- مسند، احمد بن حنبل: ۳ / ۸٦ ، تاریخ طبری: ۲ / ٤۰۲، المستدرك علی الصحیحین: ۳ / ۱۳٤.
۳- المعجم الأوسط: ۹ / ۱٤۲ و ۱٤۳، المعجم الکبیر: ۱۹ / ۱٤۸، حلیة الاولیاء: ۱ / ٦۸، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۰، کنز العمال: ۱۱ / ٦۲۱، حدیث ۳۳۰۱۷.

کمالات الاهی شدند و مظاهر صفات حق گردیدند و هر آن چه از کمالات بین مردم وجود دارد به برکت آن ها بوده و هست و نیز ائمّه (علیهم السلام) برای دعوت به خدا و حفظ دین با دشمنان جهاد نمودند و در جهاد با نفس مقتدای همه اهل این معانی گشتند. ائمّه (علیهم السلام) «جهاد فی اللّه حقّ جهاده» داشته اند.

معنای «حق الجهاده»

راغب اصفهانی درباره کلمه «جهاد» سخن لطیفی دارد، می نویسد:

«و الجهاد ثلاثة أضرب: مجاهدة العدوّ الظاهر، ومجاهدة الشيطان، ومجاهدة النفس. وتدخل ثلاثتها في قوله تعالى: وَجاهِدُوا فِي اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ (۱) ».(۲)

حق یعنی چه؟

راغب اصفهانی انصافاً نکات مفید و لطیفی در کتاب المفردات فی غریب القرآن دارد، وی درباره کلمه «حق» می گوید:

«و الرابع: للفعل والقول الواقع بحسب ما يجب وبقدر ما يجب وفي الوقت الّذي يجب؛(۳)

وقتی کار در وقت خود و با شکل خود و با مقدار خود و در حال خود انجام بشود، حق می گویند».

پس «جهاد» ابعادی دارد و «حق» هم خصوصیّاتی که اگر یکی از آن خصوصیات منتفی شود کار بر طبق حق انجام نشده و در قیام به امر «جهاد» ائمّه (علیهم السلام)تمام خصوصیّات را رعایت فرموده اند و لذا جهادشان «فی اللّه» و «حق جهاده» بوده است. ائمّه (علیهم السلام) دقیقاً وظایفشان را می دانستند و در هر جا، در هر موقعیتی، با هر کسی و به هر شکلی که لازم بوده به وظیفه خود عمل می کردند. این خصوصیّت ها فقط در ائمّه (علیهم السلام) می تواند باشد و عقل عقلای عالم بالاخره محاسباتش در جایی اشتباه در می آید و شکست می خورد. پس آن بزرگواران همه اقسام جهاد را در جای خود به مقداری که لازم است، به شکلی که لازم است، در حالی که لازم است و با کسی که لازم است انجام دادند. از این رو در ذیل همین

۱- حج،۷۸

۲- المفردات فی غریب القرآن: ۱۰۱.

۳- همان: ۱۲۵

آیه ای که خواندیم فرموده اند که منظور ما هستیم. برید عجلی گوید: از امام باقر (علیه السلام) درباره آیه:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * وَجاهِدُوا فِي اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ؛ (۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع کنید، سجده به جا بیاورید، پروردگارتان را بپرستید و کارهای پسندیده انجام بدهید. باشد که رستگاه شوید و در راه خدا جهاد کنید آن گونه که حقّ جهادش را ادا کرده باشید، اوست که شما را برگزید».

پرسیدم. فرمود:

«إیّانا عنی ونحن المجتبون؛ (۲)

آن ها فقط ما هستیم و ما برگزیده شدگانیم».

در روایت دیگر در ذیل آیه مبارکه:

«وَالَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَإِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ؛ (۳)

آنان که در راه ما جهاد کنند قطعاً به راه های خود هدایتشان خواهیم کرد و به راستی که خدا با نیکوکاران است».

فرموده اند:

«نزلت فینا أهل البیت؛ (٤)

این آیه درباره ما اهل بیت نازل شده است».

منظور این است که مقصود از این آیه ما هستیم، نه از باب این که ما مصداقیم؛ مصداق تام؛ چرا که غیر ائمّه (علیهم السلام) نمی توانند مصداقیت داشته باشند. بله! کسانی که واقعاً در این مسیر حرکت می کنند، می گوییم: آنان در این مسیر در حرکت اند. در روایتی امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«هذه الآية لآل محمّد ولأشياعهم؛ (٥)

١- حج،٧٧ و ٧٨

٢- الكافي: ١ / ١٩١، حديث ٤، تفسير فرات كوفي: ٢٧٥، حديث ١، بحار الأنوار: ٦٦ / ٣٥٩.

٣- عنكبوت،٦٩

٤- الاختصاص: ١٢٧، بحار الأنوار: ٢٤ / ١٥٠، حديث ٣٥ به نقل از كنز الفوائد: ٢٢٣، شواهد التنزيل: ١ / ٥٦٩، حديث ٦٠٧.

٥- تفسير القمي: ٢ / ١٥١، بحار الأنوار: ٢٤ / ٤٣، حديث ٣.

این آیه درباره آل محمّد (علیهم السلام)و پیروانشان می باشد».

اما به نحو اطلاق فقط ائمّه (علیهم السلام) هستند که «جهاد في اللّه حقّ جهاده» را انجام دادند. این تعبیر با این خصوصیّات بر غیر معصومین صدق نمی کند و اگر شاگردان و تربیت شدگان مکتبشان در این مسیر قدم برداشتند، اینها مصداقیت پیدا نمی کنند تا بگوییم: این هم مصداق، آن هم مصداق، امّا آن اتم از این! به عبارت دیگر، مصداقیت نسبت به این آیات، آن جایی است که عصمت باشد، این رسوخ در علم و این «جهاد في اللّه حق جهاده» با عصمت همراه است وگرنه حق جهاد به آن بیانی که گفتیم در خارج تحقق پیدا نکرده است مگر در نزد معصومان از اهل بیت رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم). آری، گروهی از شاگردان در این مکتب داشته و داریم که تربیت شدگان ائمّه (علیهم السلام) در این عالم و در سایر عوالم بوده اند؛ در تزکیه نفس، در جهاد

با دشمنان با جان و اموال، در مجاهده با نفس، در حرکت کردن به سوی خداوند متعال جهاد کردند و اینان بوده اند و هستند و حتماً در آینده خواهند بود و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) استمرار و ادامه دارد و (الحمد للّه) ثمراتش نیز در طول تاریخ ظاهر شده است امّا این ها ثمراتی برای این شجره طیبه هستند، نه این که ثمره در جای خود شجره بنشیند و آن وصفی که به شجره می دهیم به ثمره نیز بدهیم. (۱)

سیره امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ

«قال امیرالمومنین (علیه السلام): فاذا کانت الهزیمة باذن الله فلا تقتلوا مدبرا و لا تصیبوا معورا و لا تجهزوا علی جریح و لا تهیجوا النساء باذی و ان شتمن اعراضکم و سببن امراءکم؛(۲) هنگامی که به اذن خدا آنان را شکست دادید فراریان را نکشید و افراد ناتوان را از پای در نیاورید، مجروحان را به قتل نرسانید و زنان را با اذیت و آزار تحریک نکنید هر چند آنها به شما دشنام دهند و به سران شما بدگویی کنند».

امیرالمومنین (علیه السلام)کسی بود که هیچ گاه پشت به جنگ نکرد و تا آخرین لحظه در میدان حضور داشت، این امیرالمومنین (علیه السلام) است که اسدالله و اسد رسول خداست:

۱- با پیشوایان هدایتگر، ج ۲، تالیف آیت الله سید علی میلانی (حفظه الله).

۲- . نهج البلاغه، نامه ی ١٤

لقب اسدالله الغالب و حیدر کرار

«وَ سُئِلَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله و سلم) مَنْ أَزْهَدُ النَّاسِ وَ أَفْقَرُهُمْ فَقَالَ عَلِيٌّ وَصِيِّي وَ ابْنُ عَمِّي وَ أَخِي وَ حَيْدَرِي وَ كَرَّارِي وَ صَمْصَامِي وَ أَسَدِي وَ أَسَدُ اللَّهِ؛(۱)

از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند: زاهدترین و خدایی ترین انسان کیست؟ آن حضرت فرمود: علی وصیی و ابن عمی و اخی و حیدری و کراری و صمصامی و اسدی و اسدالله. علی (علیه السلام)که وصی من، عموزاده ام، برادرم، شجاع ترین پشتیبانم، شجاع ترین حمله کننده به دشمن، شمشیرم، شیرم و شیر خدا است».

و به خاطر این سخن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)دیگران هم آن حضرت را اسدالله می نامیدند که به معنای شجاع است. اسدالله کنایه است و در میان مردم عرب از این کنایه ها فراوان است.

«قَطَعَ يَمِينِي عَيْنُ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ، تَاجُ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبٍ، أَسَدُ اللَّهِ الْغَالِبُ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَ مِنَ التَّحِيَّاتِ أَكْمَلُهَا؛(۲)

دست مرا برید کسی که عین الله خداوند (یعنی چشم خداوند) در مشرق ها و مغربهاست، فرزندِ همیشه غالب، شیرِ خداوند غالب، علی ابن ابی طالب، که بهترین صلوات ها و از تحیّات، کامل ترین آن ها بر او باد».

لافتی الا علی

در غزوه احد، هنگامی که از اطراف به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حمله می شد؛ حضرت علی (علیه السلام)به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به آنان حمله می کرد. جبرئیل نازل شد و روحیه جوانمردی امام علی (علیه السلام)را ستایش نمود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)جبرئیل را تصدیق کرد و گفت: من از علی هستم و او از من است. سپس صدایی در آسمان پیچید که:

«لا سَیفَ اِلاّ ذُوالفَقار، و لا فَتی اِلاّ عَلی؛

شمشیری چون ذوالفقار و جوانمردی همچون علی وجود ندارد».

این حدیث در الکافی به نقل از امام صادق (علیه السلام)روایت شده است. پس از آن که امیرالمومنین (علیه السلام)نخستین فرد از کافران را از پای در آورد، جبرئیل گفت: ای محمّد! این

۱- . مناقب آل أبي طالب (علیهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ۳، ص: ۲۵۹
۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳٤، ص: ۲٦۸

است مساوات. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: او از من است و من از او. سپس جبرئیل عبارت «لا سَیفَ اِلاّ ذُوالفَقار و لا فَتی اِلاّ عَلی» خواند.(۱)

به نقل «محاضرات الأدباء راغب اصفهانی» :

«کانت قریش إذا رأت أمیر المؤمنین فی کتیبة تواصت خوفا منه ونظر إلیه رجل وقد شق العسکر فقال قد علمت أن ملک الموت فی الجانب الذی فیه علی؛(۲)

وقتی قریش در جنگ با علی (علیه السلام)مواجه می شدند فرار می کردند و لشگر متفرق می شد، زیرا می گفتند: ملک الموت آن طرفی است که علی آنجاست و پشت شمشیر علی ملک الموت است».

حضرت علی (علیه السلام) به فضیلت این حدیث درباره خود احتجاج کرده است:

«شما را به خدا قسم! آیا در میان مهاجران و انصار به غیر از من جبرئیل درباره کسی گفته است: «ای محمد! شمشیری مانند ذوالفقار و جوانمردی مانند علی نیست»؟ آیا در میان مهاجرین و انصار، جبرئیل در حق کسی چنین تعبیری آورده است؟» (۳)

جرج جرداق می گوید:

«من در خانواده ای مسیحی بزرگ شده ام. پدرم سنگ تراش بود. سنگی را به سر در خانه مان آویخته بود که روی آن سنگ این جمله حک شده بود: «لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار».(٤)

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)به جبرئیل فرمود:

«إنه منی وأنا منه فقال جبریل وأنا منکما قال فسمعوا صوتا لا سیف إلا ذو الفقار ولا فتی إلا علی؛(٥)

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: او از من است و من از او هستم و جبرئیل گفت: من هم از شما هستم سپس صدایی از آسمان شنیدند که ندا می آید: شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی نیست».

ص: ٣٢٩

١- . الکافي (ط - الإسلامیة)، ج ٨، ص: ١١٠

٢- . محاضرات الأدباء ومحاورات الشعرء والبلغاء، ج ٢، ص ١٥١.

٣- . تاریخ مدینة دمشق، ج٣٩ ص٢٠١

٤- . مجله موعود آذر ١٣٨٧،شماره ٩٤،آن روز که یک مسیحی عاشق علی (علیه السلام)شد.

٥- . تاریخ الطبري، ج ٢ ص ١٩٧

شجاعت امیرالمؤمنین (علیه السلام)در منابع شیعه

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ جَمِيعاً عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ انْهَزَمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) وَ أَبُو دُجَانَةَ سِمَاكُ بْنُ خَرَشَةَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص يَا أَبَا دُجَانَةَ أَ مَا تَرَى قَوْمَكَ قَالَ بَلَى قَالَ الْحَقْ بِقَوْمِكَ قَالَ مَا عَلَى هَذَا بَايَعْتُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ قَالَ أَنْتَ فِي حِلٍّ قَالَ وَ اللَّهِ لَا تَتَحَدَّثُ

قُرَيْشٌ بِأَنِّي خَذَلْتُكَ وَ فَرَرْتُ حَتَّى أَذُوقَ مَا تَذُوقُ فَجَزَاهُ النَّبِيُّ خَيْراً وَ كَانَ عَلِيٌّ ع كُلَّمَا حَمَلَتْ طَائِفَةٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ اسْتَقْبَلَهُمْ وَ رَدَّهُمْ حَتَّى أَكْثَرَ فِيهِمُ الْقَتْلَ وَ الْجِرَاحَاتِ حَتَّى انْكَسَرَ سَيْفُهُ فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ يُقَاتِلُ بِسِلَاحِهِ وَ قَدِ انْكَسَرَ سَيْفِي فَأَعْطَاهُ ع سَيْفَهُ ذَا الْفَقَارِ فَمَا زَالَ يَدْفَعُ بِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى أُثِّرَ وَ انكسر [أُنْكِرَ] فَنَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذِهِ لَهِيَ الْمُوَاسَاةُ مِنْ عَلِيٍّ لَكَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ وَ أَنَا مِنْكُمَا وَ سَمِعُوا دَوِيّاً مِنَ السَّمَاءِ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ.؛ (۱)

در روز جنگ احد تمام اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرار کردند غیر از علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ابودجانه سماک بن خرشه. نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: یا ابودجانه! آیا نمی بینی مردم قبیله ات همه فرار کردند. گفت: بله، فرمودند: برو با آن ها فرار کن، به طرف آنان برو. گفت: بیعتی که با خدا و پیغمبر او کردیم این نبود که ما فرار کنیم. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من تو را حلال کردم و بیعت را از گردنت برداشتم. ابودجانه گفت: قریش بگویند که ابودجانه تو را خوار کرد و فرار کرد و من در میان قریش سرافکنده بشوم و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای او دعا کرد. زمانی که دشمن به آنان حمله می کرد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)حمله ها را از نبی مکرم دفع می کرد تا اینکه جراحات زیادی به ایشان وارد شد و شمشیر علی در جنگ احد شکست. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و فرمودند: مرد با شمشیرش می جنگد در حالی که من شمشیرم شکست. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شمشیر خودشان که ذوالفقار بود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دادند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) با شمشیر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) جنگید و خود را فدای پیغمبر کرد و جبرئیل نازل شد و فرمود: یا رسول الله! به این عمل مواسات و ایثار و از خود گذشتگی می گویند سپس نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمودند: علی از من است

۱- . علل الشرائع، ج ۱، ص ۷

من از علی هستم و جبرئیل فرمود: من هم از شما هستم و شنیدند صدایی از آسمان می آید که می گوید: شمشیری جز ذوالفقار نیست و جوانمردی جز علی نیست».

حیدر کرار

جای هیچ شکی نیست که وجود مبارک و ملکوتی امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ ها دلاورانه می جنگید و هیچگاه پشت به دشمن نمی کرد و حتی در منابع مختلف آمده است که زره ایشان پشت نداشت و تا پای جان برای خداوند متعال، شوکت اسلام و یاری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شمشیر می زد و هر آن که قرار بود به دست خداوند متعال کشته شود به دستان مبارک حضرت کشته می شد چرا که او «یدالله» دست و بازوی خداوند متعال است؛ اما بر عکس آنان که ادعای خلیفه بودن کردند و بعد از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مقام جانشینی ایشان را غصب نمودند و به نا حق خلیفه شدند به اعتراف خودشان و تاریخ و منابع شیعه و سنی همواره از جنگ ها فرار می کردند که در ادامه این روایات را خواهیم خواند. اما مهم است بدانیم که حکم فرار از جنگ و جهاد چیست.

حکم فرار از جنگ در قرآن:

خداوند متعال در سوره انفال آیات۱۵ و ۱٦ درباره فرار از جنگ می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ * وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ؛

ای اهل ایمان! هنگامی که با کافران در حالی که بر ضد شما لشکرکشی می کنند روبرو می شوید به آنان پشت نکنید [و نگریزید.] * و هر کس در آن موقعیت به آنان پشت کند [و بگریزد] سزاوار

خشمی از سوی خدا شود و جایگاهش دوزخ است و دوزخ بازگشتگاه بدی است مگر [اینکه گریزش برای انتخاب محلی دیگر] جهت ادامه نبرد با دشمن یا پیوستن به گروهی [تازه نفس از مجاهدان برای حمله به دشمن] باشد».

فتح خیبر

امیرالمومنین (علیه السلام) فاتح خیبر است؛ همان کسی که بعد از فرار و شکست غاصبین اول و دوم یک تنه قلعه خیبر را فتح و درب آن را از جا کند. همان کسی که پیامبر بعد از شکست آن دو نفر فرمود: فردا این رایت را به مردی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد (و خدا و رسول هم، او را دوست دارند)، خدا خیبر را به دست او می گشاید. او هرگز نمی گریزد.

ص: ۳۳۱

فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر

بسیاری از بزرگان اهل سنت روایت فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر را بیان کرده اند. سیوطی و بسیاری از بزرگان اهل سنت نقل کرده اند:

«عَنْ عَلِیَ (علیه السلام) قَالَ: سَارَ رَسُولُ اللَّهِ اِلی خَیْبَرَ، فَلَمَّا اَتَاهَا رَسُولُ اللَّهِ بَعَثَ عُمَرَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ وَمَعَهُ النَّاسُ اِلی مَدِینَتِهِمْ وَاِلی قَصْرِهِمْ فَقَاتَلُوهُمْ، فَلَمْ یَلْبَثُوا اَنْ هَزَمُوا عُمَرَ وَاَصْحَابَهُ، فَجَاءَ یَجْبُنُهُمْ وَیَجْبُنُونَهُ، فَسَاءَ ذالِکَ رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: لاَبْعَثَنَّ عَلَیْهِمْ رَجُلاً یُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولُهُ، وَیُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، یُقَاتِلُهُمْ حَتَّی یَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ، لَیْسَ بِفَرَّارٍ، فَتَطَاوَلَ النَّاسُ لَهَا، وَمَدُّوا اَعْنَاقَهُمْ یَرُونَهُ اَنْفُسَهُمْ رَجَاءَ مَا قَالَ، فَمَکَثَ رَسُولُ اللَّهِ سَاعَةً فَقَال: اَیْنَ عَلِیٌّ؟ فَقَالُوا: هُوَ اَرْمَدُ، قَالَ: ادْعُوهُ لِی، فَلَمَّا اَتَیْتُهُ فَتَحَ عَیْنِی، ثُمَّ تَفَلَ فِیهَا، ثُمَّ اَعْطَانِی اللوَاءَ فَانْطَلَقْتُ بِهِ سَعْیاً خَشْیَةَ اَنْ یُحْدِثَ رَسُولُ اللَّهِ فِیهَا حَدَثاً اَوْ فِیَّ، حَتَّی اَتَیْتُهُمْ فَقَاتَلْتُهُمْ، فَبَرَزَ مَرْحَبٌ یَرْتَجِزُ، وَبَرَزْتُ لَهُ اَرْتَجِزُ کَمَا یَرْتَجِزُ حَتَّی الْتَقَیْنَا، فَقَتَلَهُ اللَّهُ بِیَدِی، وَانْهَزَمَ

اَصْحَابُهُ، فَتَحَصَّنُوا وَاَغْلَقُوا الْبَابَ، فَاَتَيْنَا الْبَابَ، فَلَمْ اَزَلْ اُعَالِجُهُ حَتَّى فَتَحَهُ اللَّهُ. ش، والْبزار، وسندُهُ حَسَنٌ؛(۱)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به طرف خیبر رفت، عمر را با گروهی به طرف اهل خیبر فرستاد تا با آنان بجنگند، مدتی نگذشته بود که عمر و یارانش گریختند. پس از بازگشت، عمر یارانش را متهم به ترسیدن می کرد و آن ها عمر را. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ناراحت شد و فرمود: مردی را به این جنگ خواهم فرستاد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. او با خیبریان خواهد جنگید تا پیروز شود. حاضران گردن ها را دراز کردند تا ببیند چه کسی این سعادت را به دست می آورد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)لحظه ای مکث کرد سپس فرمود: علی کجاست؟ گفتند او چشم درد دارد. فرمود او را صدا بزنید، هنگامی که محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)آمدم، آب دهانش را بر چشمم مالید، پرچم را به دستم داد، به سرعت حرکت کردم تا تصمیم دیگری بر تغییر من ایجاد نشود، با دشمن وارد جنگ شدم، مرحَب به میدان آمد و رجز می خواند. من نیز به میدان رفتم و رجز خواندم تا با یکدیگر درگیر شدیم. سرانجام خداوند این پهلوان نامی یهود را به دست من از بین برد. یارانش متفرق شدند و به طرف قلعه عقب نشینی کردند و درها را بستند. پشت درِ ورودی قلعه آمدم و

۱- . جامع الأحاديث، السيوطي، ج۳۰ ص۴۲۳؛المستدرك على الصحيحين ج۳ ص ۴۰؛مصنف ابن أبي شيبة، ج۷ ص۳۹۶؛مسند البزار البحر الزخار، ج۳ ص۲۲

آن قدر پافشاری کردم تا خداوند آن را گشود. سند این حدیث «حسن» است. حاکم نیشابوری، پس از نقل روایت می گوید: هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه».

ناراحتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)از فرار ابوبکر و عمر

ایجی در المواقف می نویسد:

«روی انه (صلی الله علیه و آله و سلم) بعث ابا بکر اولا فرجع منهزما وبعث عمر فرجع کذلک فغضب النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)لذلک فلما اصبح خرج الی الناس ومعه رایة فقال (لاعطین..) الی آخره؛(۱)

روایت شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اول ابوبکر را به طرف خیبر فرستاد که او فرار کرده و برگشت، سپس عمر را فرستاد او هم همان سرنوشت را داشت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خشمگین شد، فردا صبح در حالی که پرچم به دست آن حضرت بود فرمود...».

کشتن عمربن عبدود در جنگ خندق

هنگامی که عمرو سه بار مبارز طلبید، در هر سه بار جزء علی (علیه السلام)کسی جواب مثبت نداد.(۲)و

زمانی که علی (علیه السلام)برای مقابله با عمرو بن عبدود به میدان می رفت، پیامبر شمشیرش را به او داد و برای او عمامه بست و از خدا برای او طلب کمک کرد و فرمود: «اللّهم آعِنهُ علی» یعنی: خدایا علی را بر عمرو نصرت بخش.(۳)

جمله تاریخی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در شأن امیرالمومنین (علیه السلام) در خندق

ایشان فرمودند: «بَرَزَ الایمانُ کُلُّه الی الشِّرکِ کُلُه؛ همه ایمان مقابل همه شرک قرار گرفت».(٤) در این جنگ عمرو بعد از کمی رجزخوانی مقابل علی (علیه السلام) و زمانی که علی (علیه السلام)در پاسخ به این کلام عمرو که دوست ندارم تو را بکشم فرمود: اما من دوست دارم که تو را بکشم عصبانی شد و از اسب پیاده شد و نقاب کناز زد و با علی به جنگ پرداخت تا این که امیرالمومنین (علیه السلام) او را به هلاکت رساند .(۵)در این هنگام پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

۱- . شرح المواقف، ج ۸ ص۳٦۹

۲- . السيره النبويه،ابن كثير ،ج۳ ص ۲۰٤

۳- . مغازي الواقدي، ج ۲ ص ٤۷۱

٤- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۰، ص: ۲۱۵؛ حياة الحيوان الكبرى، الدميرى، ج۱ ص ۳۸۷

۵- . السيرة النبوية،ابن هشام الحميري، ج۲ ص۲۲۵

«مُبارِزَةِ عَلِیٍّ بنِ اَبِی طالِب (عليه السلام) لِعَمرِو ابن عَبدِوَد یَومَ الخَندَق اَفضَلُ مِن اَعمالِ اُمَّتی الی یَومِ القِیامَة؛(۱)

یعنی: مبارزه علی بن ابیطالب (علیه السلام) با عمر بن عبدود در روز خندق از همه اعمال امت من تا روز قیامت برتر است».

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: آنقدر علی (علیه السلام)و عمر بن عبدود به هم نزدیک شدند و گرد و غبار بلند شد که ما آن دو را ندیدیم تا اینکه صدای تکبیر شنیدیم و فهمیدیم که علی (علیه السلام) عمرو را کشته است. به نقل سیوطی در کتاب «جامع الاحادیث»، ذهبی از علمای رجال اهل سنت، سند این روایت را صحیح دانسته است:

«لمبارزة علی بن ابی طالب (علیه السلام) لعمرو بن عبدود یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامة (الحاکم وتعقب عن بهز بن حکیم عن ابیه عن جده. قال الذهبی: صح؛(۲)

مبارزه علی بن ابی طالب (علیه السلام) با عمرو بن عبدود در روز خندق برتر از عبادت تمام امتم تا روز قیامت می باشد. این روایت را حاکم نیشابوری به نقل از بهز بن حکیم از پدرش و او از جدش نقل کرده است و ذهبی می گوید: این روایت صحیح است».

۱. سخن تفتازانی

سعدالدین تفتازانی یکی دیگر از بزرگان اهل سنت نیز می گوید: شجاعت حضرت علی (علیه السلام)مشهورتر از این است که قابل بیان باشد:

«وایضا هو اشجعهم یدل علیه کثرة جهاده فی سبیل الله وحسن اقدامه فی الغزوات وهی مشهورة غنیة عن البیان ولهذا قال النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)لا فتی الا علی ولا سیف الا ذو الفقار وقال (صلی الله علیه و آله و سلم) یوم الاحزاب لضربة علی خیر من عبادة الثقلین؛(۳)

همچنین حضرت علی (علیه السلام)شجاع ترین مردم است، فراوانی پیکارها و کارهای خوب او در جنگ ها دلیل بر شجاعت اوست. شجاعت ایشان امری مشهور و بی نیاز از بیان است؛ به همین جهت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره وی فرمود: جوانمردی نیست جز علی و شمشیری نیست مگر ذوالفقار و در روز جنگ احزاب فرمود: یک ضربه شمشیر علی از عبادت جن و انس بهتر است».

۱- . المستدرك علی الصحیحین، ج ۳ ص ۳٤

۲- . جامع الأحادیث، السیوطي، ج ۱۸ ص ۵۳

۳- . شرح المقاصد، التفتازاني، ج۵ ص ۲۹۸

۲. سخن فخررازی

فخر رازی یکی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت این روایت شریف را در کتابش این گونه می آورد:

«لمبارزة علی (علیه السلام)مع عمرو بن عبدود (العامری) افضل من عمل امتی الی یوم القیامة، فلم یقل مثل عمله بل قال: افضل کانه یقول: حسبک هذا من الوزن والباقی جزاف؛(۱)

مبارزه علی بن ابی طالب (علیه السلام) با عمرو بن عبدود در روز خندق برتر از عبادت تمام امتم تا روز قیامت می باشد. در این روایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)نفرمود: که مثل عمل امتم می باشد؛ بلکه فرمود: افضل از اعمال امتم می باشد و این می رساند که همین یک عمل حضرت علی (علیه السلام)برای حضرت کافی است و بقیه اعمالش زیادی می باشد».

۳. سخن ابی الحدید

شارح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نیز سخن استادش ابوالهذیل را در مورد اینکه عمل حضرت علی (علیه السلام) در روز خندق افضل از تمام اعمال مهاجرین و انصاری می باشد به صورت ذیل می آورد:

«قال شیخنا أبو الهذیل و قد سأله سائل أیما أعظم منزلة عند الله علي (علیه السلام) أم أبو بکر فقال: یا ابن أخي و الله لمبارزة علي (علیه السلام) عمرا یوم الخندق تعدل أعمال المهاجرین و الأنصار و طاعاتهم کلها و تربي علیها فضلا عن أبي بکر وحده؛(۲)

شارح نهج البلاغه می گوید: شخصی از استاد ما ابوالهذیل سؤال کرد آیا منزلت و جایگاه ابوبکر در نزد خداوند بزرگ می باشد یا علی (علیه السلام)؟ استاد در جواب گفت: ای پسر برادرم وقتی علی (علیه السلام) با عمرو بن عبدود در روز خندق به مبارزه برخواست این عملش برابری کرد با اعمال و طاعات تمام مهاجرین و انصار و از اعمال آن ها بزرگ تر نیز بود چه رسد از عمل ابی بکر به تنهایی».

در جای دیگر نیز ایشان جریان روز خندق را از حذیفه بن یمان بصورت ذیل می آورد:

«عن حذیفة بن الیمان ما یناسب هذا، بل ما هو ابلغ منه، روی قیس بن الربیع عن ابی هارون العبدی، عن ربیعة بن مالک السعدی، قال: اتیت حذیفة بن الیمان فقلت: یا ابا عبدالله، ان الناس یتحدثون عن علی بن ابی طالب ومناقبه، فیقول لهم اهل البصیرة:

۱- . التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب) فخر رازی، ج ۳۲ ص ۲۳۱

۲- . شرح نهج البلاغة لابن أبي الحدید، ج ۱۹، ص: ٦۰

انکم لتفرطون فی تقریظ هذا الرجل، فهل انت محدثی بحدیث عنه اذکره للناس؟ فقال: یا ربیعة، وما الذی تسالنی عن علی، وما الذی احدثک عنه والذی نفس حذیفة بیده لو وضع جمیع اعمال امة محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)فی کفة المیزان منذ بعث الله تعالی محمداً الی یوم الناس هذا، ووضع عمل واحد من اعمال علی فی الکفة الاخری لرجح علی اعمالهم کلها، فقال ربیعة: هذا المدح الذی لا یقام له ولا یقعد ولا یحمل، انی لاظنه اسرافاً یا ابا عبدالله فقال حذیفة: یا لکع، وکیف لا یحمل واین کان المسلمون یوم الخندق وقد عبر الیهم عمرو واصحابه فملکهم الهلع والجزع، ودعا الی المبارزة فاحجموا عنه حتی برز الیه علی فقتله والذی نفس حذیفة بیده لعمله ذلک الیوم اعظم اجراً من اعمال امة محمد الی هذا الیوم والی ان تقوم القیامة؛(۱)

ربیعه بن مالک می گوید: رفتم پیش حذیفه و گفتم: ای اباعبدالله! مردم در مورد مناقب و فضائل حضرت علی (علیه السلام)صحبت می کنند و اهل بصره به آن ها می گویند: شما در مورد این مرد زیاده روی می کنید و آیا شما حدیث در این باره برای من ذکر می کنید که به مرم بگویم؟ ایشان گفت: اگر کسی از حضرت علی (علیه السلام)سوال کرد و یا سخن گفت و قسم به خدای که نفس حذیفه در دست اوست اگر تمام اعمال امت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در یک کفه ترازو و یک عمل حضرت را در کفه دیگر قرار بدهد، عمل حضرت بر تمام اعمال امت رجحان و برتری

پیدا می کند .ربیعه می گوید: این حرف شما در مورد حضرت قابل پذیرش و تحمل نیست و من گمان می کنم که زیاده روی در حق حضرت می باشد. حذیفه در جواب می گوید: ای ناکس! چگونه قابل تحمل نیست. مسلمین کجا بودند روز خندق؛ در حالی که عمرو عبدو و اصحابش از خندق عبور کردند و همگی ترسیدند و مبارزه طلبیدند تا این که حضرت علی (علیه السلام)به مبارزه برخواست و او را کشت و قسم به خدا که نفس حذیفه به دست اوست این عمل حضرت از اعمال تمام امت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تا روز قیامت برتر است».

ضربه امیرالمومنین (علیه السلام) در خندق در روایات شیعه

با مراجعه به کتب شیعیان به خوبی در می یابیم که علمای شیعه این روایت را که بیانگر یکی از فضائل بی شمار حضرت علی (علیه السلام)می باشد آن قدر واضح و روشن تلقی می کنند که در بسیاری از موارد از ذکر سند آن خودداری کرده اند اما با این حال سند این روایت را در کتب مختلفی از علما می توان یافت که در ادامه به برخی از آنها اشاره می شود.

١- . شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ١٩، ص: ٦٠

١. روایت صدوق(رحمه الله)

در پاورقی کتاب خصال شیخ صدوق(رحمه الله) چنین آمده است:

«زاد في نسخة من المخطوطة: فقال رسول اللّه (صلى الله عليه و آله و سلم) في حقي: لضربة علي يوم الخندق أفضل من أعمال الثقلين: و قال (عليه السلام): برز الإسلام كله الى الكفر كله؛(١)

در نسخه ی خطی آمده است که امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق من فرموده است که ضربت علی (علیه السلام)در روز خندق افضل و برتر از اعمال ثقلین می باشد و همچنین حضرت فرمود: در این روز تمام اسلام در مقابل تمام کفر قرار گرفت».

۲. روایت سید ابن طاووس(رحمه الله)

سید ابن طاووس یکی دیگر از علمای بزرگ شیعه این روایت را در کتابش این گونه می آورد:

«ومن کتاب صدر الائمة عندهم موفق بن احمد المکی اخطب خوارزم باسناده ان النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) قال: لمبارزة علی بن ابی طالب (علیه السلام) لعمرو بن عبد ود افضل من اعمال امتی الی یوم القیامة؛(۲)

از کتب اولیه که در نزد بزرگان صدر اسلام وجود داشته و سندش نیز موفق بن احمد مکی و اخطب خوارزم می باشد: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مبارزه و جنگ کردن علی بن ابی طالب (علیه السلام) با عمرو بن عبدود افضل و برتر از اعمال تمام امت من تا روز قیامت می باشد».

۳. روایت علامه حلی(رحمه الله)

علامه حلی(رحمه الله)از بزرگان شیعه در کتاب منهاج الکرامه، این روایت را چنین می آورد:

«وعن حکیم، عن ابیه، عن جده، عن النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)انه قال: لمبارزة علی بن ابی طالب لعمرو بن عبد ود یوم الخندق افضل من عمل امتی الی یوم القیامة؛(۳)

حکیم از پدرش و ایشان از جدش نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مبارزه و جنگ کردن علی بن ابی طالب (علیه السلام)با عمرو بن عبدود افضل و برتر از اعمال تمام امت من تا روز قیامت می باشد».

۱- . الخصال، ج ۲، ص۵۸۰

۲- . الطرائف، السيد بن طاووس، ج۱ ص۶۰

۳- . منهاج الكرامة في معرفة الإمامة، ص ۹۱

شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ بدر

الف) در منابع شیعی

از رسوم دیرینه عرب، نبردهای تن به تن در آغاز جنگ بود و پس از آن، حمله عمومی آغاز می شد. سه تن از دلاوران قریش در حالی که غرق در سلاح بودند از میان سپاه بیرون آمدند و هماورد طلبیدند: عتبه، شیبه، ولید.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)نیز علی (علیه السلام) و حمزه و عبیده را که همگی از بستگانش بودند به میدان فرستاد. امیرالمومنین (علیه السلام) ولید را به هلاکت رساند و به یاری حمزه شتافت و در کشتن عتبه شرکت جست. آن گاه همراه حمزه به سراغ هماورد عبیده رفتند و شیبه را نیز به هلاکت رساند. در این که هماورد حمزه، عتبه بوده یا شیبه، اختلاف است ولی به طور قطع علی (علیه السلام)در قتل هر سه این افراد که از بستگان نزدیک معاویه بودند شرکت داشت و بعدها در زمان خلافتش، در نامه ای به معاویه به این عمل خویش افتخار کرد. از میان این سه مجاهد مسلمان، عبیده زخم عمیقی برداشته بود که هنگام بازگشت از بدر، شهید شد. با به خاک افتادن یلان قریش، سپاه اسلام نیرو گرفت و به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر ارتش کفر که روحیه اش به شدت رو به ضعف نهاده بود هجوم برد و جنگ سختی در گرفت. سپاه شرک در هم ریخت و مشرکان یک به یک از دم تیغ گذشتند. در حقیقت، کسی که این سپاه را منهدم کرد علی

بن ابی طالب (علیه السلام)بود. نیمی از هفتاد کشته بدر را علی (علیه السلام)به تنهایی به هلاکت رساند و در کشتن نیمی دیگر نیز شرکت داشت.(۱)

نکته: یکی از زخمی های جنگ بدر عمربن عبدود است اما صحبتی از او در جنگ بدر نیست. در حالی که در جنگ

خندق بسیار از او یاد می شود. در اینجا شخصیت عتبه و شیبه و ولید به حدی بزرگ بود که نوبت به عمرو بن عبدود نمی رسد.

ب) در منابع اهل تسنن

در آغاز نبرد، سه تن از دلاوران قریش که تا دندان مسلح بودند به نام های: «عتبه» (پدر هند، همسر ابوسفیان) برادر بزرگ او «شیبه» و «ولید» (فرزند عتبه) فریادکشان به وسط میدان جنگ آمدند و هماورد خواستند. در این هنگام سه نفر از دلاوران انصار برای نبرد با

۱- . تبار انحراف، ص۲۳۰

آنان وارد میدان شدند و خود را معرفی کردند. قهرمانان قریش که از جنگ با آنان خودداری نموده فریاد زدند: ای محمد! افرادی که از اقوام ما، هم شأن ما هستند برای جنگ با ما بفرست. در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)به «عبیده بن حارث بن عبدالمطلب»، «حمزه بن عبدالمطلب(رحمه الله)» و «علی بن ابیطالب (علیه السلام)» دستور داد به جنگ این سه تن بروند. این سه مجاهد شجاع روانه رزمگاه شدند و خود را معرفی کردند. آنان هر سه نفر را برای مبارزه پذیرفتند و گفتند: همگی هم شأن ما هستند. از این سه تن «حمزه» با «شیبه»، «عبیده» با «عتبه» و «علی» که جوان ترین آنها بود با «ولید»، دایی معاویه روبرو شدند و جنگ تن به تن آغاز گردید.

«علی» و «حمزه» هر دو هماورد خود را به سرعت به قتل رساندند ولی ضربات متقابل میان «عبیده» و «عتبه» هنوز ادامه داشت و هیچ کدام بر دیگری غالب نمی شد. از این رو «علی» و «حمزه» پس از کشتن رقیبان خود به کمک «عبیده» شتافتند و عتبه را نیز به هلاکت رساندند.(۱)

شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ احد

هنگام جنگ احد فرا رسید. آرایش سپاه همانند روز بدر بود. مشرکان با سر و صدای فراوان طبل ها، به میدان آمدند. این سوی میدان نه اسبی بود و نه وسیله ای. طلحة بن ابی طلحه که قهرمان و علمدار مشرکان بود پیش آمد و مبارزه طلبید. حضرت علی (علیه السلام) به میدان رفت و او و سپس برادرش را کشت. دیگران نیز پیش آمدند و پرچم سپاه شرک را به دست گرفتند که علی بن ابی طالب (علیه السلام)همه را به هلاکت رساند. دیگر کسی نبود که علم را بردارد. علم مشرکان افتاده بود و لشکر کفر هم نظاره می کرد. با کشته شدن علمداران مشرکان و فرمان حمله پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)هم مسلمانان روحیه گرفتند و هم نیروهای دشمن پراکنده شدند و گریختند. زنان، بردگان، پول ها و طلاهای بسیاری که دشمن از مکه با خود آورده بود جا ماند. مسلمانان سراغ غنائم رفتند اما مومنان حقیقی همچنان در حال تعقیب دشمن بودند. نگهبانان تنگه که همرزمانشان را در حال جمع آوری غنائم دیدند از تنگه به زیر آمدند. عبدالله بن جبیر سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)را به آنها گوشزد کرد ولی نصیحت وی سودی نبخشید و تنها دوازده تن همراه او باقی ماندند. خالد بن ولید و یارانش که در کمین تنگه

۱- . الکامل فی التاریخ، ابن اثیر ، ج ۲، ص ۱۲۵

بودند با خالی شدن تنگه از محافظان، پیش راندند و باقی ماندگان را به شهادت رساندند سپس از پشت سر مسلمانان به آنها حمله کردند. نخستین هدف دشمن، شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه

و آله و سلم) بود. با حمله خالد، مشرکانی که فرار می کردند بازگشتند. حضرت علی (علیه السلام) می دانست در آن لحظه حساس نخستین هدف دشمن، شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که در صحنه نبرد حضور داشت. از این رو به قصد حراست از وجود نازنین پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) به سرعت خویش را به آن بزرگوار رساند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در گیر و دار معرکه هجمه خالد و یارانش از سویی و از سوی دیگر فرار بسیاری از مسلمانان، تنها و بی یاور مانده بود. علی (علیه السلام)در این بازگشت، قصد جنگ نداشت. او در جنگ بدر شمار بسیاری از دشمن را از پا در آورد و زخم چندانی نخورد اما در جنگ احد تعداد کمی را از پا در آورد و هفتاد زخم خورد؛ به گونه ای که هر زخمی را می بستند زخم کنار آن سرباز می کرد. این زخم ها زمانی بر پیکرش وارد آمد که تمام دغدغه اش رسیدن به وجود مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم)بود و با سرعت پیش می رفت تا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)برسد. امیرالمومنین (علیه السلام) در حال نجات جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و آن دو نفر درحال فرار... .(۱)

فداکاری امیرالمومنین (علیه السلام) در احد

بر حسب بعضی نقل ها، در روز اُحُد همه مسلمانان به جز تعداد اندکی میدان جنگ را رها کردند(۲)

که در نام آن ها جز علی (علیه السلام)اختلاف است. به نوشته ابن اثیر ، علی بن ابی طالب (علیه السلام) پس از کشتن پرچمداران قریش، چندین بار به فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به صف مشرکان حمله کرد و شماری از آنان را کشته و بقیه را پراکنده کرد.(۳)

فداکاری حضرت نقش به سزایی در حفظ جان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشت تا آن جا که در این جنگ ۷۰ زخم بر پیکرش وارد شد.(٤) و بر حسب بعضی نقل ها هنگام جنگ شمشیرش شکست و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شمشیر خویش، ذوالفقار را به علی (علیه السلام)

دا. و هر کس از مشرکان که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)حمله می کرد به وسیله علی (علیه السلام)دفع می شد. به فرموده امام صادق (علیه السلام)

۱- . تبار انحراف، ص۲۱۳

۲- . واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ج ۱، ص ۲٤۰

۳- . ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ،، ج ۲، ص ۱٥٤.

٤- . مجمع البیان،طبرسی، ج ۲، ص ۸۲٦.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)جبرئیل را بین آسمان و زمین مشاهده کرد که می گفت: «لاسیف اِلاّ ذوالفقار و لا فتی اِلاّ علیّ». پس امین وحی نازل شد و گفت: ای رسول خدا! این نهایت فداکاری است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علی از من است و من از علی هستم و جبرئیل افزود: من از هر دوی شما هستم.(۱) در این جنگ بر بدن مبارک أمیرالمؤمنین (علیه السلام)هنگام حمایت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نود جراحت بر صورت، سر، سینه، شکم، دست و پای مبارک رسید. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: «یا محمّد! به خدا قسم این عمل علی بن ابی طالب مواسات است». پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «این بدان جهت است که من از اویم و او از من است. جبرئیل عرض کرد: و من از شما دو بزرگوارم ».(۲)

امام صادق (علیه السلام)می فرماید: در جنگ احد امیرالمؤمنین (علیه السلام)در حال دفاع از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند و دیگر اصحاب فرار می کردند. آن حضرت همچون شیر غضبناک از قفای گریختگان رفت و اول به عمر بن خطاب رسید که به اتفاق عثمان و حارث بن حاطب و عده ای دیگر به سرعت فرار می کردند. حضرت فریاد بر آورد: ای جماعت! بیعت شکستید و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)را تنها گذاشتید و به سوی جهنّم می گریزید؟

عمر بن خطاب می گوید: علی را دیدم با شمشیر پهنی که مرگ از آن می چکید و چشمانش از خشم مانند دو قدح خون بود یا مانند دو کاسه روغنی که آتش در او افروخته باشند می درخشید و فهمیدم که اگر به ما برسد به یک حمله ما را خواهد کشت. این بود که جلو رفتم و عرض کردم: «یا اباالحسن! تو را به خدا سوگند می دهم که دست از ما برداری که عرب را عادت است که گاهی می گریزد و گاهی حمله می کند. زمانی که حمله می کند تلافی گریختن را می نماید». پس آن حضرت ما را رها کرد و به خدا قسم چنان ترسی از آن حضرت در دل من افتاد که تاکنون از دلم خارج نشده است.(۳)

۱- . مجمع البیان،طبرسی ، ج ۲، ص ۸۲٦؛ ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱٥٤.
۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۰، ص: ٥٤
۳- . همان، ج ۲۰، ص: ٥۳

یک زن درصدد نجات جان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

کار غاصبین خلافت به کجا رسیده که باید یک زن درصدد نجات جان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر آید و آنان که ادعای خلافت داشتند در آن کارزار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را تنها گذاشته و پا به فرار بگذارند:

«نسیبه دختر کعب (اُمّ عَماره) که در روز اُحُد شاهد فرار سپاه اسلام بود نقل می کند: تعداد کسانی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفاع می کردند از ۱۰ نفر کم تر بود که من و شوهر و دو فرزندم از جمله آن ها بودیم. فداکاری او در حفظ جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به گونه ای بود که به فرموده حضرت، به هر سو که می نگریستم اُمّ عماره را می دیدم که از من دفاع می کرد.(۱) تا آن جا که جراحت های بسیاری بر او وارد شد و حضرت فرمود: مقام نُسیبه امروز

جایگاهی بهتر از فلان و فلان (منظور همان کسانی هستند که همچون بز کوهی از کوه بالا رفته و فرار کردند) است و نقل شده است که هنگام وفات ، ۱۳ زخم بر تن داشت».(۲)

فرار عمربن خطاب همچون بز کوهی در اُحد

خلیفه دوم در زمان خلافتش خطبه ای خوانده و در این خطبه اعتراف کرده است که یکی از فرارکنندگان از جنگ بوده است. محمد بن جریر طبری در تفسیرش می نویسد:

«خَطَبَ عُمَرُ یَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَرَاَ آلَ عِمْرَانَ، فَلَمَّا انْتَهَی اِلی قَوْلِهِ: «اِنَّ الَّذِینَ تَوَلَّوْا مِنْکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ»، قَالَ: لَمَّا کَانَ یَوْمُ اُحُدٍ هَزَمْنَاهُمْ فَفَرَرْتُ حَتَّی صَعِدْتُ الْجَبَلَ، فَلَقَدْ رَاَیْتُنِی اَنْزُو کَاَنَّنِی اَرْوَی، وَالنَّاسُ یَقُولُونَ: قُتِلَ مُحَمَّدٌ، فَقُلْتُ: لاَ اَجِدُ اَحَداً یَقُولُ قُتِلَ مُحَمَّدٌ اِلاَّ قَتَلْتُهُ، حَتَّی اجْتَمَعْنَا عَلی الْجَبَلِ، فَنَزَلَتْ: اِنَّ الَّذِینَ تَوَلَّوْا مِنْکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ؛(۳)

عمر در روز جمعه هنگام خطبه خواندن، سوره آل عمران را می خواند تا رسید به این آیه: «آنان که روز برخورد دو لشکر به شما پشت کرده و گریختند» سپس گفت: روز اُحُد پس از آن که شکست خوردیم من فرار کردم و از کوه بالا می رفتم به طوری که احساس کردم که همانند بزکوهی پرش و خیزش دارم و به شدت تشنه شده بودم. شنیدم مردی می گفت: محمد کشته شد. گفتم: هر کس بگوید محمد کشته شد او را می کشم. به کوه پناه آورده و همه بالای کوه جمع شدیم. در این هنگام بود که این آیه نازل شد».

۱- . المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۷۰-۲۷۱

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۰، ص: ٥٤؛ المغازي ، الواقدي، ج۱ ص ۲٦۹-۲۷۰

۳- . طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج٦، ص١٧٢؛المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج١، ص٥٢٩ ؛جامع الاحادیث،سیوطی، ج٢٧، ص٢٠٩

«و روی من کتاب أحمد بن حنبل: إن الشیخین هربا یوم أحد، و رجع عمر و هو ینشف دموعه و یسأل علیا العفو، فقال: أ لست المنادي قتل محمّد فارجعوا إلی أدیانکم؟ فقال: إنما قالها أبو بکر، ثم نزلت: إِنَّ الَّذِینَ تَوَلَّوْا مِنْکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّیْطانُ بِبَعْضِ مَا کَسَبُوا(١)؛(٢)

احمد بن حنبل می گوید: ابوبکر و عمر در این جنگ فرار کردند. هنگامی که أمیرالمؤمنین (علیه السلام) در تعقیب فراری ها بود عمر در حالی که اشک چشمانش را پاک می کرد برگشت و به أمیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کرد: مرا ببخشید! أمیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «آیا تو نبودی که صدا زدی محمّد کشته شده است به دین قبلی خود برگردید؟!! عمر گفت: این کلام را ابوبکر گفته است! در اینجا بود که این آیه نازل شد: «قطعاً کسانی از شما روزی که [در نبرد احد] که دو گروه [مؤمن و مشرک] با هم رویاروی شدند به دشمن پشت کردند، جز این نیست که شیطان آنان را به سبب برخی از گناهانی که مرتکب شده بودند لغزانید».

فرار ابوبکر در جنگ اُحد:

تردیدی نیست که جمله «اشداء علی الکفار» با فرار از میدان نبرد سازگار نیست و به کسی که در جنگ ها فرار کرده است نمی توان گفت «اشداء علی الکفار» بوده و خلفای سه گانه در جنگ های زیادی از جمله جنگ احد، خیبر و حنین فرار کرده اند.

یکی از دلائل فرار ابوبکر در جنگ احد، اعتراف خود او است. بسیاری از بزرگان اهل سنت به نقل از عایشه نوشته اند:

«کان ابو بکر اذا ذکر یوم احد بکی ثم قال ذاک کله یوم طلحة ثم انشا یحدث قال کنت اول من فاء یوم احد فرایت رجلا یقاتل مع رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)دونه واراه؛

عایشه می گوید: ابوبکر هر گاه یاد روز اُحُد می افتاد گریه می کرد و می گفت: آن روز، روز طلحه بود. سپس گفت: نخستین کسی که در آن روز (پس از فرار) بازگشت من بودم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدم که با یکی از کفار می جنگید. به طلحه گفتم: همان جایی که هستی باش که من چیزهایی را از دست داده ام، مردی از خویشان من است که عزیزتر است از تمام آن چه بین مشرق و مغرب است. من به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیک تر بودم. کسی را که نمی شناختم به طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد. هنگامی که نزدیک شد دیدم ابوعبیده

۱- سوره آل عمران آیه۱۵۵

۲- إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص: ۳۹۲

جراح است. خودمان را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساندیم. دیدم دندان های جلوی آن حضرت شکسته شده و صورتش شکافته و دو حلقه از حلقه های زره در صورتش فرو رفته بود.(۱)

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می گوید:

«هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه»(۲)

حرمت فرار از جنگ در روایات

روایات بسیاری نیز در منابع روایی اهل سنت در حرمت فرار از جنگ وارد شده است که به یک روایت اشاره می کنیم .محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش می نویسد:

«عن ابی هُرَیْرَةَ عن النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)قال اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ قالوا یا رَسُولَ اللَّهِ وما هُنَّ قال الشِّرْکُ بِاللَّهِ وَالسِّحْرُ وَقَتْلُ النَّفْسِ التی حَرَّمَ الله الا بِالْحَقِّ وَاَکْلُ الرِّبَا وَاَکْلُ مَالِ الْیَتِیمِ وَالتَّوَلِّی یوم الزَّحْفِ وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلاتِ؛(۳)

ابوهریره از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)نقل می کند که فرمود: از هفت چیز که سبب ورود و بقاء در آتش می شود بپرهیزید. سؤال شد این هفت چیز کدامند؟ فرمود: شرک به خداوند، کشتن انسانی که خداوند ریختن خونش را حرام کرده است، مگر در صورت جرم باعث قتل، خوردن ربا و مال یتیم، فرار از جبهه جنگ و تهمت به زنان مؤمن که دامن آنان از آلودگی پاک است».

شوکانی، ذیل این حدیث می گوید:

«(وفی الحدیث) دَلِیلٌ علی اَنَّ هذه السَّبْعَ الْمَذْکُورَةَ من کَبَائِرِ الذُّنُوبِ وَالْمَقْصُودُ من ایرَادِ الحدیث ها هنا هو قَوْلُهُ فیه وَالتَّوَلِّی یوم الزَّحْفِ فان ذلک یَدُلُّ علی اَنَّ الْفِرَارَ من الْکَبَائِرِ الْمُحَرَّمَةِ وقد ذَهَبَ جَمَاعَةٌ من اَهْلِ الْعِلْمِ الَی اَنَّ الْفِرَارَ من مُوجِبَاتِ الْفِسْقِ؛(٤)

هفت مورد ذکر شده در این حدیث از گناهان بزرگ هستد که مقصود ما از نقل این حدیث مورد ششم آن فرار از جنگ است که در این حدیث از گناهان بزرگ شمرده شده است و بعضی از دانشمندان آن را سبب فسق دانسته اند».

۱- . مسند ابی داود الطیالسی، ج۱، ص۸ ؛فضائل الصحابة، ج۱، ص۲۲۲؛حلیة الاولیاء وطبقات الاصفیاء، ج۱، ص۸۷ ؛تهذیب الکمال، ج۱۳، ص٤۱۷ ؛تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والاعلام، ج۲، ص۱۹۰؛صفدی، خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، ج١٦، ص۲۷۳

۲- . المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۲۹۸

٣- . صحيح البخاري، ج٤ ص١٠؛صحيح مسلم، ج١ ص ٩٢
٤- . نيل الأوطار، الشوكاني، ج٧ ص٢٩٧

گفتار ابن حزم

ابن حزم اندلسی درباره حکم «فرار از جنگ» می گوید:

«مسالة، ولا يحل لمسلم ان يفرّ عن مشرک ولاعن مشركين ولو كثر عددهم اصلاً لكن ينوى فى رجوعه التحيز الى جماعة المسلمين ان رجا البلوغ، اليهم او ينوى الكر الى القتال فان لمن ينو الا تولية دبره هاربا فهو فاسق ما لم يتب، قال الله عز وجل: «يَاَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفًا فَلا تُوَلُّوهُمُ الْاَدْبَار. وَ مَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئذٍ دُبُرَهُ اِلا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ اَوْ مُتَحَيزا اِلىَ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَاْوَئهُ جَهَنَّمُ» ؛(١)

برای مسلمان جایز و حلال نیست که از مشرک و یا از مشرکین فرار کند هر چند که زیاد باشند و اگر قصد عقب نشینی هم داشته باشد باید به این نیت باشد که با پیوستن به دیگر مسلمانان جنگ با آنان را ادامه دهد. در غیر این صورت فاسق خواهد بود مگر توبه کند. خداوند می فرماید: ای اهل ایمان! هر گاه با تهاجم کافران در میدان کارزار روبرو شدید مبادا از بیم آنان پشت به دشمن کرده و از جنگ بگریزید. هر کس در روز جنگ به آن ها پشت نمود و فرار کرد به طرف غضب و خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ که بدترین منزل است خواهد بود».

فرار عثمان در جنگ احد

ابن عبدالبر از عالمان بزرگ اهل سنت می نویسد:

«وفر عثمان بن عفان وعقبة بن عثمان وسعد بن عثمان رجلان من الانصار ثم من بنى زريق حتى بلغوا الجلعب جبلا بناحية المدينة فاقاموا به ثلاثا ثم رجعوا الى رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)؛(٢)

عثمان بن عفان و دو نفر از انصار به نام های عقبة بن عثمان و سعد بن عثمان و افرادی از بنی زریق گریختند تا به کوه جلعب در اطراف مدینه رسیدند و سه شبانه روز در آن جا ماندند سپس نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)بازگشتند».

فخر رازی در تفسیرش می نویسد:

«ومنهم (المنهزمین) ایضا عثمان انهزم مع رجلین من الانصار یقال لهما سعد وعقبة، انهزموا حتی بلغوا موضعا بعیدا ثم رجعوا بعد ثلاثة ایام؛(۳)

۱- . ابن حزم ظاهری، علی بن احمد، المحلی، ج٥، ص۳٤۲.
۲- . الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج۳، ص۱۰۷٤؛ الوافی بالوفیات، ج۲۰، ص٦۱؛ البدایة والنهایة، ج٤، ص۳۲
۳- . التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج۹ ص۳۹۸

عثمان با دو نفر از انصار به نام های سعد و عقبه گریختند تا به یک جای دوری رسیدند و پس از سه روز بازگشتند».

و بسیاری از بزرگان اهل سنت نوشته اند که عثمان بن عفان به همراه سه نفر دیگر گریختند و از ترس تا سه روز نتوانستند به مدینه برگردند:

«فر عثمان بن عفان وعقبة بن عثمان وسعد بن عثمان رجلان من الانصار حتی بلغوا الجلعب جبل بناحیة المدینة مما یلی الاعوص فاقاموا به ثلاثا ثم رجعوا الی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فقال لهم لقد ذهبتم فیها عریضة؛(۱)

عثمان بن عفان، عقبة بن عثمان و سعد بن عثمان (دو نفر از انصار) آن قدر گریختند که به کوه جلعب (کوهی در اطراف مدینه از طرف اعوض) رسیدند و سه روز در آن جا ماندند و سپس بازگشتند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)به آن ها فرمود: به چه سرزمین دوری رفته بودید».

پایداری شگفت انگیز امام علی (علیه السلام)در جنگ حُنَین

فتح مکّه دل ها را لرزاند و هول و هراس را در جان های مشرکان افکند. دو قبیله مهم طائف: «هَوازِن» و «ثقیف» پس از گفتگو و رایزنی با برخی قبیله های دیگر، به این نتیجه رسیدند که پیش از آن که سپاه اسلام به سوی آنان روی آورد آنان [برای نبرد]به استقبال ارتش اسلام بروند. بدین سبب سپاهی گران گرد آوردند و به فرماندهی جوانی سلحشور و بی پروا به نام مالک بن عوف نصری به سوی سپاه اسلام حرکت کردند .پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با لشکر عظیم دوازده هزار نفری متشکّل از ده هزار تن از مردم یثرب و دو هزار نفر از تازه مسلمانان قریش به رویارویی با آنان شتافت.

عظمت سپاه اسلام برخی را به غروری کاذب دچار ساخت و از این رو گفتند: ما هرگز از کمی تعداد شکست نخواهیم خورد. مالک دستور داد که سپاهش در انتهای درّه ای که گذرگاهی به سوی منطقه «حنین» بود در پشت سنگ ها و صخره ها و در شکاف کوه ها و نقاط مرتفع پنهان شوند و چون سپاه اسلام بدان جا رسید آن را تیرباران و سنگ باران کنند و سپاه اسلام را به هزیمت و شکست بکشانند .چنین شد و بسیاری از سپاه اسلام پا به فرار نهادند تا آن جا که ابوسفیان از سَرِ استهزا گفت: مسلمانان تا لب دریا خواهند دوید .در این

١- . جامع البیان عن تاویل آی القرآن، ج٦، ص١٧٤؛تاریخ الطبری، ج٢، ص٢٠٣؛اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج٤، ص٥٤؛السیرة النبویة، ج٣، ص٥٥؛المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة، ج١٧، ص٣٤٧

هنگامه دشوار تعدادی اندک (حدود ده نفر) در کنار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ماندند و دفاع از آن بزرگوار را به جان خریدند که علی (علیه السلام) از آنان بود و پروانه وار بر گِرد شمع وجود پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می گشت و کسانی را که قصد جان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را کرده بودند فراری می داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با ندایی بلند در اوج دشواری ها و شکست ها فریاد زد: ای یاران خدا و یاران پیامبرش! من بنده خدا و پیامبر او هستم و آن گاه استرش را به سوی دشمن راند. یارانِ همراه آن بزرگوار نیز در کنار وی حرکت کردند و عبّاس، عموی پیامبر به فرمان وی با فریادی بلند مسلمانان را به یاری فراخواند و بدین سان لشکر اسلام دوباره سامان یافت .گام های استوار و نبرد بی امان امیرالمومنین (علیه السلام) در این جنگ نیز چشمگیر بود. آن بزرگوار چهل نفر از هوازن را کشت که یکی از آنان ابو جرول از دلاوران هوازن بود و مرگ او مقدّمه فروپاشی سپاه هوازن شد .

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، فراریان را تعقیب کرد و دژ آنان را در طائف محاصره کرد. در این محاصره علی (علیه السلام) با نافع بن غیلان جنگید و او را از پای در آورد. چون نافع کشته شد گروهی از مشرکان فرار کردند و برخی اسلام آوردند. افزون بر این علی (علیه السلام)در هنگام محاصره دژ مأموریت یافت تا بت های اطراف طائف را نابود کند که این مأموریت را نیز به گونه ای شایسته انجام داد. شیخ مفید رحمه الله درباره حضور مؤثّر علی (علیه السلام)در این نبرد نوشته است: به فضیلت های امیرمؤمنان در این پیکار بنگر و در حقیقت آن تأمّل و اندیشه کن. می یابی که در این [پیکار] به همه فضیلت ها دست یافت و هیچ کس از امّت در آن ها با وی شریک نیست. اکنون بر اساس وقایع تاریخی و آنچه آوردیم جلوه های والای علی (علیه السلام) را در این نبرد بدین گونه برمی شمریم :

۱. پرچمداری مهاجران.

۲ . حضور شکوهمند در اوج نبرد و در هنگام هجوم بی امان دشمن و دفع خطر از جان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در لحظاتی که بسیاری گریخته بودند.

۳ . کشتن ابو جرول که موجب فروپاشی سپاه هوازن شد.

٤ . کشتن چهل نفر از رزم آوران هوازن.

٥ . فرماندهی گروهی که برای از بین بردن بت های منطقه بسیج شده بودند.

ص: ۳٤۷

٦ . هماوردی با «شهاب» از قبیله «خَثعَم» که هیچ کس از مسلمانان هماورد جویی او را در میدان نبرد پاسخ نگفت و علی (علیه السلام)او را از پای در آورد.

۷ . کشتن «نافع» که تسلیم شدن بسیاری را در پی داشت.(۱)

فرار عمر در جنگ حنین

بخاری و دیگران فرار عمر در جنگ حنین را ذکر کرده اند:

به نقل بخاری:

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش می نویسد:

«عَنْ اَبِی قَتَادَةَ رضی الله عنه قَالَ خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)عَامَ حُنَیْن، فَلَمَّا الْتَقَیْنَا کَانَتْ لِلْمُسْلِمِینَ جَوْلَة، فَرَاَیْتُ رَجُلاً مِنَ الْمُشْرِکِینَ عَلاَ رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمِینَ، فَاسْتَدَرْتُ حَتَّی اَتَیْتُهُ مِنْ وَرَائِهِ حَتَّی ضَرَبْتُهُ بِالسَّیْفِ عَلَی حَبْلِ عَاتِقِهِ، فَاَقْبَلَ عَلَیَّ فَضَمَّنِی ضَمَّةً وَجَدْتُ مِنْهَا رِیحَ الْمَوْتِ، ثُمَّ اَدْرَکَهُ الْمَوْتُ فَاَرْسَلَنِی، فَلَحِقْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَقُلْتُ مَا بَالُ النَّاسِ قَالَ اَمْرُ اللَّهِ، ثُمَّ اِنَّ النَّاسَ رَجَعُوا؛(۲)

ابوقتاده می گوید: سالی که جنگ حنین اتفاق افتاد همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)بودم. هنگامی که دو لشکر روبروی هم قرار گرفتند مسلمانان فرار می کردند سپس بر می

گشتند. مردی از مشرکان را دیدم که با یک مسلمان می جنگید. آن دو را دور زدم تا از پشت شمشیری بین گردن و شانه اش وارد کردم. آن مرد مشرک برگشت و مرا به خودش چسپاند و فشار داد. بوی مرگ را احساس کردم. مرا رها کرد و بر زمین افتاد و مرد. عمر را ملاقات کردم. گفتم چرا مردم فرار می کنند؟ گفت امر و دستور خداوند این است».

به نقل صالحی شامی:

صالحی شامی در سبل الهدی می نویسد:

«وکان المسلمون بلغ اقصی هزیمتهم مکة، ثم کروا بعد وتراجعوا، فاسهم لهم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، جمیعا، وکانت ام الحارث الانصاریة آخذة بخطام جمل الحارث زوجها، وکان یسمی المجسار فقالت: یا حار اتترک رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، والناس یولون منهزمین؟ وهی لا تفارقه، قالت: فمر علی عمر بن الخطاب فقلت: یا عمر ما هذا؟ قال: امر الله تعالی؛(۳)

ص: ۳٤۸

۱- . دانش نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۱ ص ۳۸۳ - ۳۸۷

۲- . صحیح البخاری، ج٤ ص۹۲

۳- . سبل الهدي والرشاد في سيره خير العباد،الصالحي الشامي، ج ٥ ص۳۳۱

در جنگ حنین مسلمانان گریختند تا جایی که برخی از آن ها تا مکه رسیده بودند سپس برگشتند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای هر کدام سهمی تعیین کرد .ام‌حارث انصاری افسار شتر همسرش حارث را که مجسار نام داشت گرفته بود و می گفت: ای حارث! آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را تنها می گذاری؟ مردم همه در حال فرار بودند اما این زن شوهرش را رها

نمی کرد. خود او می گوید: عمر از کنار من در حال فرار بود. گفتم: ای عمر! این چه کاری است که می کنید؟ عمر گفت: فرمان خدا است».

ضعف ابوبکر در جنگ ها

ابوبکر همواره در جنگ ها ضعیف و ناتوان بود چنانچه عالم سنی مذهب و شارح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی به نقل از استادش ابوجعفر اسکافی به این مطلب اشاره دارد و می گوید:

«وهو اضعف المسلمین جناناً، واقلهم عند العرب ترةً، لم یرم قط بسهم، ولا سل سیفاً، ولا اراق دماً؛(۱)

ابوبکر از نظر عقل از تمام مسلمانان ضعیف تر و نزد عرب از نظر شجاعت کمترین بود. نه تیری انداخت و نه شمشیری کشید و نه خونی ریخت».

حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) در احوالات عثمان می فرمایند:

«اِلی اَنْ قامَ ثالِثُ الْقَوْمِ نافِجاً حِضْنَیْهِ بَیْنَ نَثیلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ، وَ قامَ مَعَهُ بَنُو اَبیهِ یَخْضِمُونَ مالَ اللّهِ خِضْمَ الاِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبیعِ، اِلی اَنِ انْتَکَثَ فَتْلُهُ، وَ اَجْهَزَ عَلَیْهِ عَمَلُهُ، وَ کَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ؛ (۲)

تا سومی به حکومت رسید که برنامه ای جز انباشتن شکم و تخلیه آن نداشت، و دودمان پدری او (بنی امیه) به همراهی او برخاستند و چون شتری که گیاه تازه بهار را با ولع می خورد به غارت بیت المال دست زدند، در نتیجه این اوضاع رشته اش پنبه شد، و اعمالش کار او را تمام ساخت، و شکمبارگی سرگونش نمود».

در بخشی از خطبه زیبا و رسا و در عین حال غم انگیز فدکیه حضرت زهرا (علیها السلام) در شأن و شجاعت بی مثال امیرالمومنین (علیه السلام) و خدمت آن حضرت به اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یاری دین

۱- . شرح نهج البلاغة،ابن ابي الحديد، ج ۱۳ ص۲۸۱
۲- خطبه شقشقيه

حق با اشاره به برخی از آیات قرآن خطاب به فراریان از جنگ و غاصبان خلافت و فدک می فرمایند:

«{كُلَّما اَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ اَطْفَأَهَا اللّهُ(۱)}، اَوْ نَجَمَ قَرْنُ الضَّلالَهِ اَوْ فَغَرَتْ فاغِرَهٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، قَذَفَ اَخاهُ عَلِيّاً فی لَهَواتِها، فَلايَنْكَفِئُ حَتّی يَطَأَ صِماخَها بِاَخْمَصِهِ، وَ يُخْمِدَ لَهَبَها بِحَدِّ سَيْفِهِ، مَكْدُوداً دَؤُوباً فی ذاتِ اللّهِ،جْتَهِداً فی أَمْرِ اللّهِ قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللّهِ سَيِّداً فی اَوْلِياءِ اللّهِ، مُشَمِّراً ناصِحاً مُجِدّاً كادِحاً، لاتَأْخُذُهُ فِی اللّهِ {لَوْمَهُ لائِمٍ(۲)} وَ اَنْتُمْ فی بُلَهْنِيَهٍ وادِعُونَ آمِنُونَ فَرِحُونَ، وَ فی رَفاهِيَّهٍ مِنَ الْعَيْشِ فَكِهُونَ، تَأْكُلُونَ الْعَفْوَ وَ تَشْرَبُونَ الصَّفْوَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ، وَ تَتَوَكَّفُونَ الْاَخْبارَ، وَ تَنْكِصُونَ عِنْدَ النِّزالِ، وَ تَفِرُّونَ عِنْدَ الْقِتالِ؛

{هرچند گاه که آتش جنگ برایش افروختند، خداوند آن را خاموش می نمود} و هرچه شاخ گمراهی خود نمایی می کرد یا مشرکان لب به یاوه گویی باز می کردند . برادرش «علی» را در آتش زبانه کش آنان می انداخت و او دست بردار نبود تا این که با پای [توانمند خود] آنان را لگدکوب می نمود و با تیغ شمشیرش شعله های آتش را خاموش می کرد. او [علی] همواره در اجرای فرمان خدا، به سختی ها تن می داد و پایا و کوشا بود؛ نزدیک و صمیمی با رسول خدا، سرور اولیای او، مصمّم و خیرخواه و تلاش گر و بردبار بود و {در راه خدا سرزنشِ سرزنش گران بر او اثر نداشت}، [حال آن که] شما در رفاه و آسایش به سر می بردید و آسوده خیال در خوشی و راحتی و خوش گذرانی، غذای ویژه می خوردید و آب زلال و صاف می نوشیدید و برای ما [اهل بیت] چشم به راه حوادث بودید و در آرزوی شنیدن اخبار سخت، در جنگ ها عقب نشینی می کردید و از کشت و کشتارها فراری بودید».

در نتیجه وجود ملکوتی امیرالمومنین (علیه السلام) است که به واژه «جهاد» حیات بخشیده و معنا می دهد و هر آن کس که بخواهد برای این واژه شرحی بنویسد باید دست به دامن فضائل، جوامردی، جنگاوری و شجاعت بی مثال امیرالمومنین (علیه السلام) شود.

ص: ۳۵۰

۱- مائده، ٦٤

۲- همان، ٥٤

منابع

۱. قرآن کریم.

۲. الکافی(ط- الإسلامیة)،کلینی، محمد بن یعقوب، تاریخ وفات مؤلف: ۳۲۹ ق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، موضوع: کتب اربعه، زبان: عربی، تعداد جلد: ۸، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٤٠٧ ق.

۳.أصول الکافی، ترجمه مصطفوی.نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب.تاریخ وفات مؤلف: ۳۲۹ ق، مترجم: مصطفوی، سید جواد، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: کلام، زبان: فارسی، تعداد جلد: ٤، ناشر: کتاب فروشی علمیه اسلامیه، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳٦۹ ش، نوبت چاپ: اول.

٤. احقاق الحق و ازهاق الباطل، قاضی نور الله شوشتری، ۳۲جلد، مکتبه آیت الله المرعشی - قم، چاپ: اول، ١٤٠٩ ه ق.

٥. المزار الكبير، محمد بن جعفر ابن مشهدی، تاریخ وفات مؤلف: ٦١٠ ق، محقق / مصحح: قیومی اصفهانی، جواد، موضوع: ادعیه و زیارات، زبان: عربی،تعداد جلد: ١،ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم،سال چاپ: ١٤١٩ ق.

٦. اليقين باختصاص مولانا عليّ (عليه السلام) بإمرة المؤمنين، ابن طاووس، علی بن موسی، تاریخ وفات مؤلف: ٦٦٤ ق، محقق / مصحح: انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل،

ص: ٣٥١

موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: ١، ناشر: دار الکتاب، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: ١٤١٣ ق، نوبت چاپ: اول.

٧. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مفید، محمد بن محمد، تاریخ وفات مؤلف: ٤١٣ ق، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، موضوع: تاریخ، زبان: عربی، تعداد جلد: ٢، ناشر: کنگره شیخ مفید، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ١٤١٣ ق، نوبت چاپ: اول.

٨. المناقب، الموفق بن احمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي، المحقق: الشيخ مالك المحمودي، الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة: ٢، الموضوع : الحديث و علومه، تاريخ النشر : ١٤١١ ه.ق، نسخة غير مصححة.

٩. الخصال، ابن بابویه، محمد بن علی.تاریخ وفات مؤلف: ٣٨١ ق.محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر.موضوع: اخلاق، زبان: عربی، تعداد جلد: ٢، ناشر: جامعه مدرسین، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ١٣٦٢ ش، نوبت چاپ: اول.

١٠. إرشاد القلوب إلى الصواب(للديلمي)، دیلمی، حسن بن محمد، تاریخ وفات مؤلف: ٨٤١ ق، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: اخلاق، زبان: عربی، تعداد جلد: ٢، ناشر: الشريف الرضي، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ١٤١٢ ق، نوبت چاپ: اول.

١١. الغدير، الشيخ عبد الحسين الأميني النجفي.

١٢. الأمالي(للطوسي)، طوسی، محمد بن الحسن، تاریخ وفات مؤلف: ٤٦٠ ق، محقق / مصحح: مؤسسة البعثة، موضوع: گوناگون، زبان: عربی، تعداد جلد: ١، ناشر: دار الثقافة، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ١٤١٤ ق، نوبت چاپ: اول.

١٣. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، نویسنده: شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تاریخ وفات مؤلف: ١١٠٤ ق، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: کلام، زبان: عربی، تعداد جلد: ٥، ناشر: اعلمی، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: ١٤٢٥ ق، نوبت چاپ: اول.

١٤. البرهان في تفسير القرآن، بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، تاریخ وفات مؤلف: ١١٠٧ ق، محقق / مصحح: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، موضوع:

تفسیر، زبان: عربی، تعداد جلد: ٥، ناشر: مؤسسه بعثه، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ١٣٧٤ ش، نوبت چاپ: اول.

١٥. الإحتجاج على أهل اللجاج(للطبرسي)،طبرسی، احمد بن علی، تاریخ وفات مؤلف: ٥٨٨ ق، محقق / مصحح: خرسان، محمد باقر، موضوع: کلام، زبان: عربی، تعداد جلد: ٢، ناشر: نشر مرتضی، مکان چاپ: مشهد، سال چاپ: ١٤٠٣ ق، نوبت چاپ: اول.

١٦. التوحید(للصدوق)، ابن بابویه، محمد بن علی، تاریخ وفات مؤلف: ٣٨١ ق، محقق / مصحح: حسینی، هاشم، موضوع: کلام، زبان: عربی، تعداد جلد: ١، ناشر: جامعه مدرسین، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: ١٣٩٨ ق، نوبت چاپ: اول.

۱۷. الفضائل(لابن شاذان القمي)، ابن شاذان قمی، أبو الفضل شاذان بن جبرئيل، تاريخ وفات مؤلف: حدود ٦٠٠ ق، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: ۱، ناشر: رضی، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱۳٦۳ ش، نوبت چاپ: دوم.

۱۸. الإقبال بالأعمال الحسنة(ط- الحديثة)، ابن طاووس، علی بن موسی، تاريخ وفات مؤلف: ٦٦٤ ق، محقق/مصحح:قیومی اصفهانی، جواد، موضوع: ادعیه و زیارات، زبان: عربی.تعداد جلد: ۳، ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱۳۷٦ ش، نوبت چاپ: اول.

۱۹. الغيبة للنعماني، ابن أبي زينب، محمد بن ابراهيم، تاريخ وفات مؤلف: ۳٦۰ ق، محقق/مصحح: غفاری، علی اکبر، موضوع: کلام، زبان: عربی، تعداد جلد:۱، ناشر: نشر صدوق، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳۹۷ ق، نوبت چاپ: اول.

۲۰. الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء (عليها السلام)، إسماعيل الأنصاري الزنجاني، الموضوع : أهل البيت، الناشر : دليلنا.

۲۱. الأحكام السلطانية للفراء، القاضي أبو يعلى ، محمد بن الحسين بن محمد بن خلف ابن الفراء (المتوفى : ٤٥٨ه)، صححه و علق عليه : محمد حامد الفقي، الناشر : دار الكتب العلمية - بيروت، لبنان، الطبعة : الثانية، ١٤٢١ ه- - ٢٠٠٠ م، عدد الأجزاء : ۱، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع.

ص: ۳۵۳

۲۲. المعجم الكبير، سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبراني (المتوفى: ۳٦۰ه)، المحقق: حمدي بن عبد المجيد السلفي، دار النشر: مكتبة ابن تيمية-القاهرة، الطبعة: الثانية، عدد الأجزاء:۲۵، ويشمل القطعة التي نشرها لاحقا المحقق الشيخ، حمدي السلفي من المجلد ۱۳ (دار الصميعي - الرياض / الطبعة الأولى، ١٤١٥ ه- - ١٩٩٤ م)، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج.

۲۳. السنة،الشيبانى، عمرو بن ابى عاصم الضحاک (متوفای۲٤۲ه)، تحقيق: محمد ناصر الدين الالبانى، ناشر:المكتب الاسلامى- بيروت، الطبعة:الاولى، ۱٤۰۰ه.

۲٤. الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندى، سعيد بن هبة الله، تاريخ وفات مؤلف: ۵۷۳ ق، محقق/ مصحح: مؤسسة الإمام المهدى (عليه السلام)، موضوع: كلام، زبان: عربى، تعداد جلد: ۳، ناشر: مؤسسه امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف، مكان چاپ: قم، سال چاپ: ۱٤۰۹ ق، نوبت چاپ: اول.

۲۵. الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة، أحمد بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي السعدي الأنصاري، شهاب الدين شيخ الإسلام، أبو العباس (المتوفى: ۹۷٤ه)، المحقق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط.الناشر: مؤسسة الرسالة - لبنان.الطبعة: الأولى، ۱٤۱۷ه- - ۱۹۹۷م، عدد الأجزاء: ۲، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع.

۲٦. المحيط في اللغة، صاحب بن عباد، إسماعيل بن عباد، تاريخ وفات مؤلف: ۳۸۵ ق، محقق / مصحح: آل ياسين، محمد حسن، موضوع: لغتنامه، زبان: عربى، تعداد جلد: ۱۱، ناشر: عالم الكتاب، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: ۱٤۱٤ ق، نوبت چاپ: اول.

۲۷. المحاسن، برقى، احمد بن محمد بن خالد، تاريخ وفات مؤلف: ۲۷٤ ق يا ۲۸۰ ق، محقق / مصحح: محدث، جلال الدين، موضوع: گوناگون، زبان: عربى، تعداد جلد: ۲، ناشر: دار الكتب الإسلامية، مكان چاپ: قم، سال چاپ: ۱۳۷۱ ق، نوبت چاپ: دوم.

ص: ۳۵٤

۲۸. الكامل في التاريخ، ابوالحسن على بن محمد بن محمد بن عبدالكريم شيبانى جزرى، معروف به ابن اثير (۵۵۵-٦۳۰ق)، ناشر: دار صادر، دار بيروت، محل نشر: بيروت، نوبت چاپ: اول، تاريخ انتشار: ۱۳۸۵ق، تعداد صفحات: ۱۵، تعداد مجلدات: ۱۳.

٢٩. المستدرك على الصحيحين، أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نُعيم بن الحكم الضبي الطهماني النيسابوري المعروف بابن البيع (المتوفى: ٤٠٥ه)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١١ - ١٩٩٠، عدد الأجزاء: ٤.

٣٠. المحتضر، الشيخ الجليل حسن بن سليمان الحلى تلميذ شيخنا الشهيد الاول من علماء اوائل القرن التاسع (الطبعة الاولى) (حقوق الطبع محفوظة للناشر) منشورات المطبعة الحيدرية في النجف ١٣٧٠ ه - ١٩٥١ م.

٣١. البداية والنهاية، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري ثم الدمشقي (المتوفى: ٧٧٤ه)، تحقيق: عبد الله بن عبد المحسن التركي، الناشر: دار هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨ ه- - ١٩٩٧ م، سنة النشر: ١٤٢٤ه- / ٢٠٠٣م، عدد الأجزاء:٢١ (٢٠ و مجلد فهارس)، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع.

٣٢. الموضوعات، جمال الدين عبد الرحمن بن علي بن محمد الجوزي (المتوفى:٥٩٧ه)، ضبط و تقديم وتحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان، الناشر: محمد عبد المحسن صاحب المكتبة السلفية بالمدينة المنورة، الطبعة: الأولى.ج- ١، ٢: ١٣٨٦ ه- - ١٩٦٦ م.ج- ٣: ١٣٨٨ ه- - ١٩٦٨ م.

٣٣. المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين، محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبدَ، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البُستي (المتوفى: ٣٥٤ه)، المحقق: محمود إبراهيم زايد.الناشر: دار الوعي - حلب.الطبعة: الأولى، ١٣٩٦ه، عدد الأجزاء: ٣، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، تنبيه: ليس بالمطبوع ترقيم تراجم.

٣٤. الطبقات الكبرى، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الهاشمي بالولاء، البصري، البغدادي المعروف بابن سعد (المتوفى:٢٣٠ه)، المحقق: إحسان عباس، الناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٩٦٨ م، عدد الأجزاء: ٨.

٣٥. أسد الغابة، أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيباني الجزري، عز الدين ابن الأثير (المتوفى:٦٣٠ه)، الناشر: دار الفكر - بيروت، عام النشر: ١٤٠٩ه- - ١٩٨٩م.

٣٦. المصنف في الأحاديث والآثار، أبو بكر بن أبي شيبة، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستي العبسي (المتوفى: ٢٣٥ه)، المحقق: كمال يوسف الحوت، الناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ١٤٠٩، عدد الأجزاء: ٧.

٣٧. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ابن طاووس، على بن موسى، تاريخ وفات مؤلف: ٦٦٤ ق، محقق / مصحح: عاشور، على، موضوع: كلام، زبان: عربى، تعداد جلد: ٢، ناشر: خيام، مكان چاپ: ايران؛ قم، سال چاپ: ١٤٠٠ ق، نوبت چاپ: اول، تعداد صفحات: ٣٠٦.

٣٨. الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) و سننه و أيامه، صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم ترقيم، محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ه، عدد الأجزاء: ٩.

٣٩. المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)، المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى: ٢٦١ه)، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، عدد الأجزاء: ٥.

٤٠. السيرة النبوية (من البداية والنهاية لابن كثير).المؤلف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي (المتوفى: ٧٧٤ه).تحقيق: مصطفى عبد الواحد.الناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع بيروت - لبنان.عام النشر: ١٣٩٥ ه- - ١٩٧٦ م.

٤١. المغازي، محمد بن عمر الواقدي، الموضوع : أهل البيت، الناشر : الأعلمي.

ص: ٣٥٦

٤٢. السيرة النبوية، ابن هشام، الموضوع : التاريخ، الناشر : دار المعرفة.

٤٣. التفسير الكبير او مفاتيح الغيب، الرازى الشافعى، فخرالدين محمد بن عمر التميمى (متوفاى٦٠٤ه)، ناشر:دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة:الاولى، ١٤٢١ه - ٢٠٠٠م.

٤٤. المحلى بالآثار، أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الأندلسي القرطبي الظاهري (المتوفى: ٤٥٦ه)، الناشر: دار الفكر - بيروت.الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ.عدد الأجزاء: ١٢.

٤٥. الوافى بالوفيات، صفدى، خليل بن ايبک، ناشر:دار احياء التراث - بيروت - ١٤٢٠ه- ٢٠٠٠م
.

٤٦. المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز،اندلسى، عبدالحق بن غالب، ناشر:دار الكتب العلمية - لبنان، الطبعة:الاولى، ١٤١٣ه- ١٩٩٣م.

٤٧. المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية،عسقلانى، احمد بن على، ناشر:دار العاصمة/ دار الغيث، الطبعة:الاولى، السعودية - ١٤١٩ه.

٤٨. التذكرة الحمدونية، ابن حمدون (متوفاى ٦٠٨ه)، ابوالمعالى، مجمع ناشر:دار صادر، بيروت، ١٩٩٦م، الطبعة:الاولى، تحقيق:احسان عباس، بكر عباس.

٤٩. الفائق في غريب الحديث والأثر، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشري جار الله (المتوفى: ٥٣٨ه)، المحقق: علي محمد البجاوي –محمد أبو الفضل إبراهيم، الناشر: دار المعرفة - لبنان، الطبعة: الثانية، عدد الأجزاء: ٤.

٥٠. النصائح الكافية لمن يتولّى معاوية، السيّد محمّد بن عقيل بن عبد الله بن عمربن يحيى العلوي، الموضوع: العقائد والكلام، الناشر، دار الثقافة للطباعة و النشر، نسخة غير مصححة.

٥١. النهاية في غريب الحديث والأثر، مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد بن محمد بن محمد ابن عبد الكريم الشيباني الجزري ابن الأثير (المتوفى:٦٠٦ه)، الناشر: المكتبة العلمية – بيروت، ١٣٩٩ه– – ١٩٧٩م، تحقيق: طاهر أحمد الزاوى – محمود محمد الطناحي، عدد الأجزاء: ٥.

ص: ٣٥٧

٥٢. الاستيعاب في معرفة الأصحاب، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى:٤٦٣ه)، المحقق: علي محمد البجاوي، الناشر: دار الجيل، بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٢ ه– – ١٩٩٢ م، الأجزاء: ٤.

٥٣. الدر المنثور، السيوطي، جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر (متوفاي ٩١١ه)، ناشر: دار الفكر – بيروت – ١٩٩٣.

٥٤. السنن الصغرى للنسائي، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراساني، النسائي (المتوفى: ٣٠٣ه)، تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة، الناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية – حلب، الطبعة: الثانية، ١٤٠٦ – ١٩٨٦ عدد الأجزاء: ٩ (٨ ومجلد للفهارس).

٥٥. أحكام القرآن، أحمد بن علي أبو بكر الرازي الجصاص الحنفي (المتوفى: ٣٧٠ه)، المحقق: محمد صادق القمحاوي - عضو لجنة مراجعة المصاحف بالأزهر الشريف، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تاريخ الطبع: ١٤٠٥ ه.

٥٦. المواقف، ايجى، عضدالدين، ناشر: دار الجيل، لبنان، بيروت، الطبعة: الاولى، ١٤١٧ه، ١٩٩٧م.

٥٧. بحار الأنوار(ط- بيروت)، مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، تاريخ وفات مؤلف: ١١١٠ ق، محقق / مصحح: جمعى از محققان، موضوع: جوامع روايى، زبان: عربى، تعداد جلد: ١١١، ناشر: دار إحياء التراث العربي، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: ١٤٠٣ ق، نوبت چاپ: دوم.

٥٨. با پيشوايان هدايتگر، آيت الله سيد على ميلانى، ناشر: الحقايق، نوبت چاپ:سوم١٣٩٢، چاپ ستاره.

٥٩. بشارة المصطفى لشيعة المرتضى(ط- القديمة)، طبرى آملى، عماد الدين أبي جعفر محمد بن أبي القاسم، تاريخ وفات مؤلف: ٥٥٣ ق، محقق/ مصحح: ندارد، موضوع: مناقب، زبان: عربى، تعداد جلد: ١، ناشر: المكتبة الحيدرية، مكان چاپ: نجف، سال چاپ: ١٣٨٣ ق، نوبت چاپ: دوم.

ص: ٣٥٨

٦٠. بصائر الدرجات في فضائل آل محمّد (عليهم السلام)، صفار، محمد بن حسن، تاريخ وفات مؤلف:٢٩٠ق، محقق/مصحح: كوچه باغى، محسن بن عباسعلى، موضوع: مناقب، زبان: عربى، تعداد جلد: ١، ناشر: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، مكان چاپ: ايران؛ قم، سال چاپ: ١٤٠٤ ق، نوبت چاپ: دوم.

٦١. پیام قرآن، آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، ملاحظات: تهیه و تنظیم جمعی از فضلاء، موضوع: آثار قرآنی، زبان: فارسی، تعداد جلد: ١٠، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٨٦ ه ش، نوبت چاپ: نهم.

٦٢. پرتوی از قرآن، طالقانی سید محمود، موضوع: اجتماعی و عصری، قرن: چهاردهم، زبان: فارسی، مذهب: شیعی، ناشر: شرکت سهامی انتشار، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٦٢ ش، نوبت چاپ: چهارم.

٦٣. تفسير فرات الكوفي، کوفی، فرات بن ابراهیم، تاریخ وفات مؤلف: ٣٠٧ ق، محقق/مصحح: کاظم، محمد، موضوع: تفسیر، زبان: عربی، تعداد جلد: ١، ناشر: مؤسسة الطبع و النشر في وزارة الإرشاد الإسلامي، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٤١٠ ق، نوبت چاپ: اول.

٦٤. تاريخ مدينة دمشق، الامام العالم الحافظ أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي المعروف بابن عساكر ٤٩٩ - ٥٧١ ه. الناشر ١٤١٧ ه / ١٩٩٦ م الطبعة الاولى بيروت - لبنان

٦٥. تفسیر نور الثقلین، العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة، تاریخ وفات مؤلف: ١١١٢ ق، محقق/مصحح: رسولی، محلاتی، سید هاشم، موضوع: تفسیر، زبان: عربی، تعداد جلد: ٥، ناشر: اسماعیلیان، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ١٤١٥ ق، نوبت چاپ: چهارم.

٦٦. تاريخ اليعقوبي، یعقوبی، احمد بن اسحاق، مشخصات نشر:دار صادر.

٦٧. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، استرآبادی، علی، تاریخ وفات مؤلف:٩٤٠ق، محقق/مصحح: استاد ولی، حسین، موضوع: تفسیر، زبان: عربی، تعداد جلد: ١، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: ١٤٠٩ ق، نوبت چاپ: اول.

٦٨. تفسير الصافي، فيض كاشانى، محمد محسن بن شاه مرتضى، تاريخ وفات مؤلف: ١٠٩١ ق، محقق/مصحح: اعلمى، حسين، موضوع: تفسير، زبان: عربى، تعداد جلد: ٥، ناشر: مكتبه الصدر، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٤١٥ ق، نوبت چاپ: دوم.

٦٩. تفسير ولائى قرآن كريم در اثبات ولايت اميرالمومنين (عليه السلام) از قرآن و سنت، عبدالصمد ساكى، مشخصات نشر: قم، طوبای محبت،-١٣٩٢، مشخصات ظاهرى : ٤ج.

٧٠. تفسير القمي، قمى، على بن ابراهيم، تاريخ وفات مؤلف: قرن ٣ ق، محقق / مصحح: موسوى جزائرى، طيّب، موضوع: تفسير، زبان: عربى، تعداد جلد: ٢، ناشر: دار الكتاب، مكان چاپ: قم، سال چاپ: ١٤٠٤ ق، نوبت چاپ: سوم.

٧١. تاج العروس من جواهر القاموس، حسيني زبيدي، محمد مرتضى، تاريخ وفات مؤلف: ١٢٠٥ ق، محقق/مصحح:على، هلالى و سيرى، على، موضوع: لغتنامه، زبان: عربى، تعداد جلد: ٢٠، ناشر: دارالفكرمكان چاپ: بيروت، سال چاپ: ١٤١٤ ق، نوبت چاپ: اول.

٧٢. تهذيب اللغة، تأليف، محمّد بن أحمد الأزهري، الموضوع: اللغة و البلاغة، الناشر: دار إحياء التراث العربي، نسخة غير مصححة.

٧٣. ترجمه و تحقيق مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانى، حسين بن محمد، تاريخ وفات مؤلف: ٥٠٢ ق، مترجم: خسروى، غلامرضا، محقق/مصحح: خسروى حسينى، غلامرضا، موضوع: لغتنامه، زبان: عربى- فارسى، تعداد جلد: ٤، ناشر: مرتضوي، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٧٤ ش، نوبت چاپ: دوم.

٧٤. تفسير العيّاشي، عياشى، محمد بن مسعود، تاريخ وفات مؤلف:٣٢٠ ق، محقق/مصحح: رسولى محلاتى، سيد هاشم، موضوع: تفسير، زبان: عربى، تعداد جلد: ٢، ناشر: المطبعة العلمية، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٨٠ ق، نوبت چاپ: اول.

٧٥. ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، موضوع: اجتهادى، قرن: پانزدهم، زبان: فارسى، مذهب: شيعى، ناشر: انتشارات فراهانى، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٦٠ ش، نوبت چاپ: اول، تحقيق: رضا ستوده، توضيح: كامل.

٧٦. تاريخ الأمم و الملوك، ابن جرير الطبري، الموضوع : التاريخ، الناشر : دار التراث.

٧٧. تاريخ الامم والملوك، للامام أبى جعفر محمد بن جرير الطبري الجزء الثاني [قوبلت هذه الطبعة على النسخة المطبوعة] بمطبعة " بريل " بمدينة ليدن في سنة ١٨٧٩ م] راجعه وصححه وضبطه نخبه من العلماء الاجلاء منشورات مؤسسة الاعلمي للمطبوعات بيروت - لبنان ص، ب ٧١٢٠.

٧٨. تاريخ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، وصلة تاريخ الطبري، المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملي، أبو جعفر الطبري (المتوفى: ٣١٠ه، صلة تاريخ الطبري لعريب بن سعد القرطبي، المتوفى: ٣٦٩ه، الناشر: دار التراث - بيروت.الطبعة: الثانية - ١٣٨٧ ه.عدد الأجزاء: ١١.

٧٩. تاريخ الإسلام وَوَفيات المشاهير وَالأعلام، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَايْماز الذهبي (المتوفى: ٧٤٨ه)، المحقق: الدكتور بشار عوّاد معروف، الناشر: دار الغرب الإسلامي، الطبعة: الأولى، ٢٠٠٣ م، عدد الأجزاء: ١٥، أعده للشاملة/ مصطفى الشقيري.

٨٠. تهذيب الكمال، مزى، يوسف بن زكى، ناشر:مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة:الاولى، ١٤٠٠ه - ١٩٨٠م.

٨١. تقريب التهذيب، ابن حجر، وفات: ٨٥٢، دراسة وتحقيق: مصطفي عبد القادر عطا، چاپ: الثانية، سال چاپ: ١٤١٥ - ١٩٩٥ م، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، توضيحات: طبعة مقابلة علي نسخة بخط المؤلف وعلي تهذيب التهذيب وتهذيب الكمال.

٨٢. تفسير فرات الكوفي، كوفى، فرات بن ابراهيم، تاريخ وفات مؤلف: ٣٠٧ ق، محقق/مصحح: كاظم، محمد، موضوع: تفسير، زبان: عربى، تعداد جلد: ١، ناشر: مؤسسة الطبع و النشر في وزارة الإرشاد الإسلامي، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٤١٠ ق، نوبت چاپ: اول.

ص: ٣٦١

٨٣. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ابن بابويه، محمد بن على، تاريخ وفات مؤلف: ٣٨١ ق، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: اخلاق، زبان: عربى، تعداد جلد: ١.ناشر: دار الشريف الرضي للنشر.مكان چاپ: قم.سال چاپ: ١٤٠٦ ق.نوبت چاپ: دوم

٨٤. جنه العاصمه، محمدحسن ميرجهانى طباطبائى، موضوع: در تاريخ ولادت و حالات حضرت فاطمه (عليها السلام)، مشخصات نشر : تهران كتابخانه صدر ١٣٧١.

٨٥. جامع الأحاديث (ويشتمل على جمع الجوامع للسيوطى والجامع الأزهر وكنوز الحقائق للمناوى، والفتح الكبير للنبهانى)، عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى: ٩١١ه)، ضبط نصوصه وخرج أحاديثه: فريق من الباحثين بإشراف د على جمعة (مفتي الديار المصرية)، طبع على نفقة: د حسن عباس زكى، عدد الأجزاء: ١٣.

٨٦. حياة الحيوان الكبرى، محمد بن موسى بن عيسى بن علي الدميري، أبو البقاء، كمال الدين الشافعي (المتوفى: ٨٠٨ه)، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤٢٤ ه، عدد الأجزاء: ٢.

٨٧. حلية الاولياء وطبقات الاصفياء، ابونعيم اصبهانى، احمد بن عبدالله، ناشر:دار الكتاب العربى - بيروت، الطبعة:الرابعة، ١٤٠٥ه.

۸۸. حبل متین، شناخت ارکان دین(شرح زیارت جامعه ی کبیره)، سیدمحمد ضیاء آبادی، ناشر: موسسه بنیاد خیریه الزهرا، تهران، زبان: فارسی، سال چاپ: ۱۳۹۰، نوبت چاپ: ٤، تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه.

۸۹. حلية الأبرار في أحوال محمّد و آله الأطهار (عليهم السلام)، بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، تاریخ وفات مؤلف: ۱۱۰۷ ق، موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: ۵، ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ١٤١١ ق، نوبت چاپ: اول.

۹۰. دانش نامه امیر المؤمنین (علیه السلام) بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، محمد محمدی ری شهری، محل نشر :قم، ناشر :دارالحدیث،نوبت چاپ :چهارم، تاریخ انتشار :۱۳۹۲.

ص: ٣٦٢

۹۱. دلائل النبوة، البيهقي، أبي بكر أحمد بن الحسين بن علي (متوفاي٤٥٨ه)، باب رجوع النبي من تبوك وأمره بهدم مسجد الضرار ومكر المنافقين به في الطريق وعصمة الله تعالي إياه وإطلاعه عليه وما ظهر في ذلك من آثار النبوة، طبق برنامه الجامع الكبير.

۹۲. سنن ابن ماجه، ابن ماجة أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني، وماجة اسم أبيه يزيد (المتوفى: ٢٧٣ه)، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء الكتب العربية - فيصل عيسى البابي الحلبي،عدد الأجزاء: ٢.

۹۳. سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد، صالحى شامى، محمد بن يوسف، ناشر:دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة:الاولى، ١٤١٤ه.

۹٤. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، حسكاني، عبيد الله بن عبد الله، تاریخ وفات مؤلف: ٤٩٠ ق، محقق / مصحح: محمودی، محمدباقر، موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: ۲، ناشر:

التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية.مكان چاپ: تهران.سال چاپ: ١٤١١ ق.نوبت چاپ: اول.

٩٥. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، تاريخ وفات مؤلف: ٦٥٦ ق، محقق/مصحح: ابراهيم، محمد ابوالفضل، موضوع: گوناگون، زبان: عربى، تعداد جلد: ١٠، ناشر: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، مكان چاپ: قم، سال چاپ: ١٤٠٤ ق، نوبت چاپ: اول.

٩٦. شرح المواقف، مير سيد شريف، موضوع: كلام اشاعره، تاريخ وفات مؤلف: ٧٥٦ ق- ٨١٦ ق، زبان: عربى، تعداد جلد: ٨، ناشر: الشريف الرضي، مكان چاپ: افست قم، سال چاپ: ١٣٢٥ ق، نوبت چاپ: اول، ملاحظات: به تصحيح بدر الدين نعسانى.

٩٧. صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ه، عدد الأجزاء: ٩.

ص: ٣٦٣

٩٨. صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى: ٢٦١ه)، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، عدد الأجزاء: ٥.

٩٩. عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ابن بابويه، محمد بن على، تاريخ وفات مؤلف: ٣٨١ ق، محقق/مصحح: لاجوردى، مهدى، موضوع: گوناگون، زبان: عربى، تعداد جلد: ٢، ناشر: نشر جهان، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٧٨ ق، نوبت چاپ: اول.

١٠٠. عوالم العلوم و المعارف والأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال(مستدرك سيدة النساء إلى الإمام الجواد)، بحرانى اصفهانى، عبد الله بن نور الله، تاريخ وفات مؤلف: قرن ١٢،

محقق/مصحح: موحد ابطحی اصفهانی، محمد باقر، موضوع: کلام، زبان: عربی، تعداد جلد: ۱۰، ناشر: مؤسسة الإمام المهدی(عجّل الله تعالی فرجه الشریف)، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: ۱٤۱۳ ق،نوبت چاپ: اول.

۱۰۱. علل الشرائع، ابن بابویه، محمد بن علی، تاریخ وفات مؤلف: ۳۸۱ ق، موضوع:گوناگون، زبان:عربی، تعداد جلد: ۲، ناشر: کتاب فروشی داوری، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱۳۸۵ ش / ۱۹٦٦ م، نوبت چاپ: اول.

۱۰۲. غریب الحدیث، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوري (المتوفی: ۲۷٦ه)، المحقق:عبد الله الجبوري، الناشر: مطبعة، العاني - بغداد، الطبعة: الأولی، ۱۳۹۷، عدد الأجزاء: ۳.

۱۰۳. فرائد السمطین، حمویی جوینی، ابراهیم بن محمد - محمودی، محمدباقر، الناشر: موسسه المحمودی.

۱۰٤. فضائل الصحابة، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشیباني (المتوفی: ۲٤۱ه)، المحقق: د. وصي الله محمد عباس، الناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الأولی، ۱٤۰۳ - ۱۹۸۳، عدد الأجزاء: ۲، ترقیم الکتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخریج.

۱۰۵. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، عبد الرؤوف المناوي، المکتبة التجاریة الکبری، مصر، الطبعة الأولی، ۱۳۵٦ ق.

ص: ۳٦٤

۱۰٦. فضائل الخمسة من الصحّاح الستّة، السید مرتضی الفیروزآبادي، الناشر: منشورات فیروزآبادي، المطبعة: أمیر، الطبعة: ۲، الموضوع: الحدیث وعلومه، تاریخ النشر : ۱٤۲٤ ه.ق، ISBN (ردمك): ۹٦٤-٦٤۰٦-۱۸-۱، نسخة غیر مصححة.

۱۰۷. قاموس قرآن، قرشی بنایی، علی اکبر ، تاریخ وفات مؤلف: معاصر، موضوع: لغتنامه، زبان:عربی- فارسی، تعداد جلد: ۷، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱٤۱۲ ق، نوبت چاپ: ششم.

۱۰۸. فرائدالسمطین، حمویی جوینی، ابراهیم بن محمد - محمودی، محمدباقر، الناشر: موسسه المحمودی.

۱۰۹. فتح الباري شرح صحيح البخاري، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، الناشر: دار المعرفة - بيروت، ۱۳۷۹، رقم كتبه وأبوابه و أحاديثه: محمد فؤاد عبد الباقي، قام بإخراجه وصححه وأشرف على طبعه: محب الدين الخطيب، عليه تعليقات العلامة: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، عدد الأجزاء: ۱۳.

۱۱۰. کمال الدین و تمام النعمة، ابن بابویه، محمد بن علی، تاریخ وفات مؤلف: ۳۸۱ق، محقق/مصحح: غفاری، علی اکبر، موضوع: کلام، زبان: عربی، تعداد جلد: ۲، ناشر: اسلامیه، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳۹۵ ق، نوبت چاپ: دوم.

۱۱۱. کشف الیقین في فضائل أمیر المؤمنین (علیه السلام)، علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، تاریخ وفات مؤلف: ۷۲٦ ق، محقق/ مصحح: درگاهی، حسین، موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: ۱، ناشر: وزارت ارشاد، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱٤۱۱ ق، نوبت چاپ: اول.

۱۱۲. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، علاء الدين علي بن حسام الدين ابن قاضي خان القادري الشاذلي الهندي البرهانفوري ثم، المدني فالمكي الشهير بالمتقي الهندي (المتوفى: ۹۷۵ه)، المحقق: بكري حياني - صفوة السقا، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الطبعة الخامسة، ۱٤۰۱ه/۱۹۸۱م.

۱۱۳. گزیده کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، تاریخ وفات مؤلف: ۳۲۹ ق، مترجم: بهبودی، محمد باقر، موضوع: گوناگون، زبان: فارسی، تعداد جلد: ۳، ناشر: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳٦۳ ش، نوبت چاپ: اول.

۱۱٤. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مکرم، تاریخ وفات پدیدآور: ۷۱۱ ه. ق، موضوع: معجم لفظی، زبان: عربی، تعداد جلد: ۱۵، ناشر: دار صادر، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: ۱٤۱٤ ه. ق، نوبت چاپ: سوم.

۱۱۵. لسان الميزان، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ۸۵۲ه)، المحقق: دائرة المعرف النظامية - الهند، الناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية، ۱۳۹۰ه- /۱۹۷۱م، عدد الأجزاء: ۷.

۱۱٦. مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، حافظ برسی، رجب بن محمد، تاریخ وفات مؤلف: ۸۱۳ ق، محقق/مصحح: عاشور، علی، موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: ۱، ناشر: أعلمي، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: ۱٤۲۲ ق، نوبت چاپ: اول.

۱۱۷. معجم مقاييس اللغة، ابن فارس، أحمد بن فارس، تاریخ وفات مؤلف: ۳۹۵ ق، محقق/مصحح: هارون، عبدالسلام محمد، موضوع: لغتنامه، زبان: عربی، تعداد جلد: ٦، ناشر: مکتب الاعلام الاسلامي، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱٤۰٤ ق، نوبت چاپ: اول.

۱۱۸. مجمع البحرين، طريحي، فخر الدين بن محمد، تاریخ وفات مؤلف: ۱۰۸۷ ق، محقق/مصحح: حسینی اشکوری، احمد، موضوع: لغتنامه، زبان: عربی، تعداد جلد: ٦، ناشر: مرتضوی، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳۷۵ ش، نوبت چاپ: سوم.

۱۱۹. مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، بحرانى، سيد هاشم بن سليمان، تاريخ وفات مؤلف: ۱۱۰۷ ق، موضوع: كلام، زبان: عربى، تعداد جلد: ۸، ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية، مكان چاپ: ايران؛ قم، سال چاپ: ۱٤۱۳ ق، نوبت چاپ: اول.

ص: ۳٦٦

۱۲۰. مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، نورى، حسين بن محمد تقى، تاريخ وفات مؤلف: ۱۳۲۰ ق، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، موضوع: جوامع روايى، زبان: عربى، تعداد جلد: ۲۸، ناشر: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، مكان چاپ: قم، سال چاپ: ۱٤۰۸ ق، نوبت چاپ: اول.

۱۲۱. مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ابن شهر آشوب مازندرانى، محمد بن على، تاريخ وفات مؤلف: ۵۸۸ ق، موضوع: مناقب، زبان: عربى، تعداد جلد: ٤، ناشر: علامه، مكان چاپ: قم، سال چاپ: ۱۳۷۹ ق، نوبت چاپ: اول.

۱۲۲. منهاج الكرامة فى معرفة الامامة، الحلى، الحسن بن يوسف بن المطهر (متوفای۷۲٦ ه)، تحقيق:عبد الرحيم مبارک، ناشر:مؤسسة عاشوراء للتحقيقات والبحوث الاسلامية – مشهد:تاسوعا، ۱۳۷۹.

۱۲۳. مجمع البيان في تفسير القرآن، الشيخ الطبرسي، الموضوع : تفسير القرآن، الناشر : دار المعرفة.

۱۲٤. محاضرات الأدباء و محاورات الشعرء والبلغاء، أبو القاسم الحسين بن محمد بن المفضل الأصفهانى، دار النشر: دار القلم - بيروت - ۱٤۲۰ ه-- ۱۹۹۹ م، تحقيق: عمر الطباع، احتجاج امام على.

١٢٥. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي (المتوفى: ٨٠٧ه)، المحقق: حسام الدين القدسي، الناشر: مكتبة القدسي، القاهرة، عام النشر: ١٤١٤ ه، ١٩٩٤ م، عدد الأجزاء: ١٠، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع.

١٢٦. مقتضب الأثر في النصّ على الأئمة الإثني عشر، جوهری بصری، احمد بن عبد العزيز، تاريخ وفات مؤلف: ٤٠١ ق، .محقق/مصحح: المنصوري، نزار، موضوع: كلام، زبان: عربی، تعداد جلد: ١، ناشر: انتشارات طباطبایی، مكان چاپ: قم، سال چاپ: بی تا، نوبت چاپ: اول.

١٢٧. ميزان الاعتدال في نقد الرجال.المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَايْماز الذهبي (المتوفى: ٧٤٨ه).تحقيق: علي محمد

ص: ٣٦٧

البجاوي.الناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت - لبنان.الطبعة: الأولى، ١٣٨٢ ه- - ١٩٦٣ م.عدد الأجزاء: ٤

١٢٨. مسند البزار المنشور باسم البحر الزخار، أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق بن خلاد بن عبيد الله العتكي المعروف بالبزار (المتوفى: ٢٩٢ه)، المحقق: محفوظ الرحمن زين الله، (حقق الأجزاء من ١ إلى ٩) و عادل بن سعد (حقق الأجزاء من ١٠ إلى ١٧) و صبري عبد الخالق الشافعي (حقق الجزء ١٨)، الناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، الطبعة: الأولى، (بدأت ١٩٨٨م، وانتهت ٢٠٠٩م)، عدد الأجزاء: ١٨.

١٢٩. مقدمه ی ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون، ترجمه:محمد پروين گنابادی، ناشر: شركت انتشارات علمی و فرهنگی، سال چاپ: ١٣٩١.

١٣٠. مسند ابی داود الطيالسی، طيالسی بصری، سليمان بن داود، ناشر:دار هجر - مصر.

۱۳۱. مسند الإمام أحمد بن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ٢٤١ه)، المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون، إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركي، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الأولى، ١٤٢١ ه- - ٢٠٠١ م.

۱۳۲. معرفة الثقات، العجلي، وفات: ٢٦١، چاپ: الأولي، سال چاپ: ١٤٠٥، ناشر: مكتبة الدار، المدينة المنورة.

۱۳۳. نثر الدر فی المحاضرات، ابوسعد الآبی، منصور بن الحسین (متوفای ٤٢١ه)، ناشر:دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، ١٤٢٤ه، ٢٠٠٤م، الطبعة:الاولى، تحقيق:خالد عبد الغنى محفوط.

۱۳٤. نهاية الارب فی فنون الادب، شهاب الدين النويرى، ابوزكريا (متوفای ٧٣٣ه)، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، لبنان - ١٤٢٤ه- - ٢٠٠٤م، الطبعة: الاولى، تحقيق: مفيد قمحية وجماعة.

ص: ٣٦٨

۱۳۵. نيل الأوطار، محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني اليمني (المتوفى:١٢٥٠ه)، تحقيق: عصام الدين الصبابطي، الناشر: دار الحديث، مصر، الطبعة: الأولى، ١٤١٣ه- - ١٩٩٣م، عدد الأجزاء: ٨.

۱۳٦. نهج الحقّ و كشف الصدق، علامه حلى، حسن بن يوسف بن مطهر، تاريخ وفات مؤلف: ٧٢٦ ق، موضوع: كلام، زبان: عربى، تعداد جلد: ١، ناشر: دار الكتاب اللبناني، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: ١٩٨٢ م، نوبت چاپ: اول.

ص: ٣٦٩

جلد ٢

مشخصات کتاب

سرشناسه :رجبی، عبدالله، ۱۳۶۳-

عنوان قراردادی :زیارتنامه غدیریه .فارسی - عربی .شرح

عنوان و نام پدیدآور :کلام هادی: شرح زیارت غدیریه/ عبدالله رجبی.

مشخصات نشر :اصفهان: آیینه هستی، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری :۲ ج.

شابک :دوره۹۷۸-۶۲۲-۷۶۰۷-۰۱-۷ : ؛ ۸۰۰۰۰۰ ریال: ج.۹۷۸-۶۲۲-۷۶۰۷-۷۳-۴ : ؛ ۸۰۰۰۰۰ ریال: ج.۹۷۸-۶۲۲-۷۶۰۷-۷۴-۱ :

وضعیت فهرست نویسی :فیپا

یادداشت :ج.۲ (چاپ اول: ۱۴۰۲)(فیپا).

یادداشت :کتابنامه.

عنوان دیگر :شرح زیارت غدیریه.

موضوع :زیارتنامه غدیریه -- نقد و تفسیر

رده بندی کنگره :BP۷/۲۷۱

رده بندی دیویی :۷۷۷/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی :۹۳۱۸۹۴۹

اطلاعات رکورد کتابشناسی :فیپا

ویراستار دیجیتالی:محمد منصوری

ص: ۱

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرّحْمَنِ الرّحِیمِ

ص: ۲

کلام هادی

«شرح زیارت غدیریه»

«جلد ۲»

«عبدالله رجبی»

ص: ۳

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّکِینَ بِوِلاَیَهِ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ وَ الْأَئِمَّهِ:. اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِل فَرَجَهُم. اللَّهُمَّ الْعَنْ صَنَمَيْ قُرَيْشٍ وَ جِبْتَيْهَا وَ طَاغُوتَيْهَا وَ إِفْكَيْهَا وَ ابْنَتَيْهِمَا اللَّذَيْنِ خَالَفَا أَمْرَكَ وَ أَنْكَرَا وَحْيَكَ وَ جَحَدَا إِنْعَامَكَ وَ عَصَيَا رَسُولَكَ وَ قَلَّبَا دِينَكَ وَ حَرَّفَا كِتَابَكَ وَ عَطَّلَا أَحْكَامَكَ وَ أَبْطَلَا فَرَائِضَكَ وَ أَلْحَدَا فِي آيَاتِكَ وَ عَادَيَا أَوْلِيَاءَكَ وَ وَالَيَا أَعْدَاءَكَ وَ خَرَّبَا بِلَادَكَ وَ أَفْسَدَا عِبَادَكَ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا وَ أَنْصَارَهُمَا فَقَدْ أَخْرَبَا بَيْتَ النُّبُوَّةِ وَ رَدَمَا بَابَهُ وَ نَقَضَا سَقْفَهُ وَ أَلْحَقَا سَمَاءَهُ بِأَرْضِهِ

وَ عَالِيَهُ بِسَافِلِهِ وَ ظَاهِرَهُ بِبَاطِنِهِ وَ اسْتَأْصَلَا أَهْلَهُ وَ أَبَادَا أَنْصَارَهُ وَ قَتَلَا أَطْفَالَهُ وَ أَخْلَيَا مِنْبَرَهُ مِنْ وَصِيِّهِ وَ وَارِثِهِ وَ جَحَدَا نُبُوَّتَهُ وَ أَشْرَكَا بِرَبِّهِمَا فَعَظِّمْ ذَنْبَهُمَا وَ خَلِّدْهُمَا فِي سَقَرَ وَ ما أَدْراكَ ما سَقَرُ لا تُبْقِي وَ لا تَذَرُ. اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ بِعَدَدِ كُلِّ مُنْكَرٍ أَتَوْهُ وَ حَقٍّ أَخْفَوْهُ وَ مِنْبَرٍ عَلَوْهُ وَ مُنَافِقٍ وَلَّوْهُ وَ مُؤْمِنٍ أَرْجَوْهُ وَ وَلِيٍّ آذَوْهُ وَ طَرِيدٍ آوَوْهُ وَ صَادِقٍ طَرَدُوهُ وَ كَافِرٍ نَصَرُوهُ وَ إِمَامٍ قَهَرُوهُ وَ فَرْضٍ غَيَّرُوهُ وَ أَثَرٍ أَنْكَرُوهُ وَ شَرٍّ أَضْمَرُوهُ وَ دَمٍ أَرَاقُوهُ وَ خَبَرٍ بَدَّلُوهُ وَ حُكْمٍ قَلَبُوهُ وَ كُفْرٍ أَبْدَعُوهُ وَ كَذِبٍ دَلَّسُوهُ وَ إِرْثٍ غَصَبُوهُ وَ فَيْ ءٍ اقْتَطَعُوهُ وَ سُحْتٍ أَكَلُوهُ وَ خُمْسٍ اسْتَحَلُّوهُ وَ بَاطِلٍ أَسَّسُوهُ وَ جَوْرٍ بَسَطُوهُ وَ ظُلْمٍ نَشَرُوهُ وَ وَعْدٍ أَخْلَفُوهُ وَ عَهْدٍ نَقَضُوهُ وَ حَلَالٍ حَرَّمُوهُ وَ حَرَامٍ حَلَّلُوهُ وَ نِفَاقٍ أَسَرُّوهُ وَ غَدْرٍ أَضْمَرُوهُ وَ بَطْنٍ فَتَقُوهُ وَ ضِلْعٍ كَسَرُوهُ وَ صَكٍّ مَزَّقُوهُ وَ شَمْلٍ بَدَّدُوهُ وَ ذَلِيلٍ أَعَزُّوهُ وَ عَزِيزٍ أَذَلُّوهُ وَ حَقٍّ مَنَعُوهُ وَ إِمَامٍ خَالَفُوهُ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا بِكُلِّ آيَةٍ حَرَّفُوهَا وَ فَرِيضَةٍ تَرَكُوهَا وَ سُنَّةٍ غَيَّرُوهَا وَ أَحْكَامٍ عَطَّلُوهَا وَ أَرْحَامٍ قَطَعُوهَا وَ شَهَادَاتٍ كَتَمُوهَا وَ وَصِيَّةٍ ضَيَّعُوهَا وَ أَيْمَانٍ نَكَثُوهَا وَ دَعْوَى أَبْطَلُوهَا وَ بَيِّنَةٍ أَنْكَرُوهَا وَ حِيلَةٍ أَحْدَثُوهَا وَ خِيَانَةٍ أَوْرَدُوهَا وَ عَقَبَةٍ ارْتَقَوْهَا وَ دِبَابٍ دَحْرَجُوهَا وَ أَزْيَافٍ لَزِمُوهَا وَ أَمَانَةٍ خَانُوهَا اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا فِي مَكْنُونِ السِّرِّ وَ ظَاهِرِ الْعَلَانِيَةِ لَعْناً كَثِيراً دَائِباً أَبَداً دَائِماً سَرْمَداً لَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ وَ لَا نَفَادَ لِعَدَدِهِ يَغْدُو أَوَّلَهُ وَ لَا يَرُوحُ آخِرَهُ لَهُمْ وَ لِأَعْوَانِهِمْ وَ أَنْصَارِهِمْ وَ مُحِبِّيهِمْ وَ مُوَالِيهِمْ وَ الْمُسَلِّمِينَ لَهُمْ وَ الْمَائِلِينَ إِلَيْهِمْ وَ النَّاهِضِينَ بِأَجْنِحَتِهِمْ وَ الْمُقْتَدِينَ بِكَلَامِهِمْ وَ الْمُصَدِّقِينَ بِأَحْكَامِهِمْ. اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَاباً يَسْتَغِيثُ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ص: ٤

تقدیم به

«قلب تپنده عالم هستی ،عشق عاشقان، انیس عارفان ،یاور ستمدیدگان ،گستراننده عدل ،امید امیدواران ،پناه بی پناهان ،درمان دردمندان ، صاحب العصر و الزمان، حضرت حجة ابن الحسن روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء»

ص: ٥

شوری میان عرصه ی محشر بلند شد *** دست علی به دست پیمبر بلند شد

وقتی غضب کند همه زیر و زبر شوند *** جنگ آوران معرکه ها در به در شوند

وقتی غضب کند همه در خاک می روند *** گیرم که صد سپاه بر او حمله ور شوند

چشمش اگر به پهنه ی میدان نظر کند *** گردن کشان دهد همه بی سپر شوند

از ضربِ ذوالفقار ، خدا فخر می کند *** سرهای بی شمار جدا بیشتر شوند

فرقی نمی کند که یسار است یا یمین *** آن قدر سر زند که دو سر ، سر به سر شوند

* حسن لطفی *

ص: ٦

فهرست

فهرست..... ١

پیشگفتار..... ٦

«وَعَبَدْتَ اللّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ صابِراً...»..... ٧

بررسی واژه «عبد»..... ٧

عبادت در قرآن..... ١١

بندگی، بالاترین افتخار اولیای الهی..... ١٤

عبادت امیرالمومنین(علیه السلام) در قرآن کریم..... ١٧

ضربه امیرالمومنین(علیه السلام) افضل از عبادات جن و انس..... ٢٦

عبادت در روایات..... ۳۰

ویژگی های عبادت امیرالمومنین(علیه السلام)..... ۳۲

ائمه(علیهم السلام) و عبادت..... ۳۶

عبادت امیرالمومنین(علیه السلام) در اول خلقت..... ۳۹

بررسی واژه «مُخلِصاً»..... ٤٧

«صابِراً مُحْتَسِباً حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ، أَلَا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»..... ٥٦

تعریف واژه «صبر»..... ٥٦

بررسی واژه «مُحْتَسِباً»..... ٥٧

امیرالمومنین(علیه السلام) مأمور به صبر..... ٥٨

«حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ»..... ٦٨

تعریف واژه «لعن»..... ٦٩

«لعن» در روایات..... ٧٠

کینه از امیرالمومنین(علیه السلام)..... ٧٣

«أَلَا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»..... ٨٨

«سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ»..... ۹۷

«مسلمین» در لغت..... ۹۷

«اسلام» درلغت..... ۹۷

این منقبت در منابع اهل تسنن..... ۱۰۱

«يَعْسُوبَ الْمُؤْمِنِينَ»..... ۱۰٤

«یعسوب» در لغت..... ۱۰٤

«یعسوب» در روایات..... ۱۰۵

«امامُ المُتَقین»..... ۱۰۸

«امام» در لغت..... ۱۰۸

امامت در قرآن کریم..... ۱۰۹

مراد از امام مبین در قرآن کریم..... ۱۱۰

امام متقین در قرآن..... ۱۱۲

«تقوا» در لغت..... ۱۱۳

«تقوا» در اصطلاح..... ۱۱۳

اهمیت و جایگاه تقوا..... ۱۱۵

اوصاف تقوا در قرآن..... ۱۱٦

ارتباط مستقیم «تعظیم شعائر الله» بر کسب تقوا..... ۱۱۷

عزای امام حسین(علیه السلام) اعظم «شعائر الله»..... ۱۱۸

رابطه تقوا با ایمان..... ۱۱۹

ویژگی تقوا از منظر قرآن..... ۱۱۹

«تقوی» خیر دنیا و آخرت را به همراه دارد..... ۱۲۰

«وَقائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ»..... ۱۲٤

«قائد» در لغت..... ۱۲٤

«محجل» در لغت..... ۱۲٤

«و رَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ»..... ۱۲۷

«أَشْهَدُ أَنَّکَ»..... ۱۲۸

بررسی واژه «شهد»..... ۱۲۸

«أَخُو رَسُولِ اللّهِ»..... ۱۳٤

بررسی واژه «اخو»..... ۱۳٤

«اخوت» در قرآن..... ۱۳۷

اخوت امیرالمومنین(علیه السلام) با رسول خدا(صلی الله علیه وآله)در روایات..... ۱۳۹

ص: ۲

ماجرای عقد اخوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) با امیرالمومنین(علیه السلام)..... ۱٤۱

قبل از هجرت..... ۱٤۱

پس از هجرت..... ۱٤۱

حدیث منزلت..... ۱٤۳

«وَ وَصِیُّهُ»..... ۱٤۷

«وَوارِثُ عِلْمِهِ»..... ۱٤۸

«ارث» در قرآن کریم..... ۱٤۹

ائمه(علیهم السلام) وارثان علم پیامبر(صلی الله علیه وآله)..... ۱٥۷

امیرالمومنین(علیه السلام) وارث علم پیامبر(صلی الله علیه وآله) در منابع اهل تسنن..... ۱٦۲

«وَ أَمِینُهُ عَلَی شَرْعِهِ»..... ۱۷۰

نقش ائمه(علیهم السلام) در پاسداری و دفاع از دین..... ۱۷۱

بدعت های ابوبکر و عمر و عثمان در منابع اهل تسنن..... ۱۷٤

بدعت های ابوبکر..... ۱۷٥

بدعت های عمر بن خطاب..... ۱۷٦

بدعت های عثمان..... ۱۹۲

تیر زهرآگین بدعت و انحراف در پیکره اسلام..... ۲۱۸

نقش ابوبکر در منع نگارش..... ۲۱۹

نقش عمر در منع نگارش..... ۲۱۹

شدت عمل در منع نقل حدیث..... ۲۲۰

توبیخ ناقلان حدیث..... ۲۲۲

پیامدهای ممنوعیت حدیث..... ۲۲۳

«وَخَلِيفَتُهُ فِي أُمَّتِهِ»..... ۲۲۸

بررسی واژه «خلیفه»..... ۲۲۸

«وَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَصَدَّقَ بِما أُنْزِلَ عَلَى نَبِيِّهِ»..... ۲۳۸

ایمان جناب ابوطالب(علیه السلام)..... ۲٤۱

«وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ عَنِ اللهِ مَا أَنْزَلَهُ فِيكَ فَصَدَعَ بِأَمْرِهِ»..... ۲٤٥

ابلاغ چه چیزی؟..... ۲٤٥

«فَصَدَعَ بِأَمْرِهِ»..... ۲٦۰

«وَ أَوْجَبَ عَلَىٰ أُمَّتِهِ فَرْضَ طاعَتِكَ وَ وِلايَتِكَ»..... ٢٦٢

اطاعت از امیرالمومنین(علیه السلام) در قرآن کریم..... ٢٦٣

اطاعت از امیرالمومنین(علیه السلام) در منابع اهل تسنن..... ٢٦٦

ص: ٣

«وَعَقَدَ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ لَكَ»..... ٢٦٨

بررسی واژه «بیعت»..... ٢٦٨

«بیعت» در اصطلاح..... ٢٧٠

حکم بیعت..... ٢٧١

بیعت گرفتن رسمی..... ٢٧٢

بیعت عمربن خطاب با امیرالمومنین(علیه السلام) در منابع اهل تسنن..... ٢٧٣

سفارش پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر بیعت با امیرالمومنین(علیه السلام)..... ٢٧٧

«وَجَعَلَكَ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَما جَعَلَهُ اللهُ كَذَلِكَ»..... ٢٧٨

بررسی مفهوم «اولی»..... ٢٧٩

«ثُمَّ أَشْهَدَ اللهَ تَعَالىٰ عَلَيْهِمْ فَقالَ: أَلَسْتُ قَدْ بَلَّغْتُ ؟...»..... ٢٨٦

«فَقالَ: اللّٰهُمَّ اشْهَدْ وَكَفىٰ بِكَ شَهِيداً وَ حاكِماً بَيْنَ الْعِبادِ»..... ٢٩٠

«فَلَعَنَ الله جاحِدَ وِلایَتِكَ بَعْدَ الْإِقْرارِ، وَناكِثَ عَهْدِكَ بَعْدَ الْمِيثَاقِ»..... ۲۹٤

بررسی واژه «جحد»..... ۲۹٤

بررسی واژه «الاقرار»..... ۲۹٦

انکار علی(علیه السلام) انکار خدای عزوجل..... ۲۹٦

پیامدهای انکار ولایت در خطبه غدیر..... ۲۹۷

عدم قبولی ولایت، قرار گرفتن در زمره مستکبرین..... ۳۰۰

بررسی واژه «ناکث»..... ۳۰۲

بررسی واژه «عهد»..... ۳۰۳

عاقبت کسانی که پیمان خدا را می شکنند..... ۳۰٤

لزوم وفای به عهد و پیمان الهی در قرآن کریم..... ۳۰۵

خلف وعده از منظر قرآن..... ۳۰٦

خلف وعده در روایات..... ۳۰۷

شکستن پیمان، صفت منافقین است..... ۳۰۹

نقض عهد از شعبه های کفر است..... ۳۰۹

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللهِ تَعالَىٰ وَأَنَّ اللهَ تَعالَىٰ مُوفٍ لَكَ بِعَهْدِهِ...»..... ۳۱٤

تعریف واژه «وفی»..... ۳۱٤

بررسی واژه «عهد»..... ۳۱٤

ص: ٤

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْحَقُّ الَّذِي نَطَقَ بِوِلايَتِكَ التَّنْزِيلُ...»..... ۳۲۲

«وَأَخَذَ لَكَ الْعَهْدَ عَلَى الْأُمَّةِ بِذٰلِكَ الرَّسُولُ»..... ۳۲۵

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَعَمَّكَ وَأَخاكَ الَّذِينَ تاجَرْتُمُ اللهَ بِنُفُوسِكُمْ فَأَ نْزَلَ اللهُ فِيكُمْ»..... ۳۲٦

«أَشْهَدُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ الشَّاكَّ فِيكَ مَا آمَنَ بِالرَّسُولِ الْأَمِينِ...»..... ۳۲۸

خطبه غدیر و تاکید بر توجه امت به مسئله امامت..... ۳۳۰

«وَ أَنَّ الْعادِلَ بِكَ غَيْرَكَ عانِدٌ عَنِ الدِّينِ الْقَوِيمِ...»..... ۳۳۲

«وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْمَعْنِيُّ بِقَوْلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ:...»..... ۳۳٦

«ضَلَّ وَاللهِ وَأَضَلَّ مَنِ اتَّبَعَ سِواكَ وَعَنَدَ عَنِ الْحَقِّ مَنْ عاداكَ»..... ۳٤۰

«اللَّهُمَّ سَمِعْنَا لِأَمْرِكَ وَ أَطَعْنَا، وَ اتَّبَعْنَا صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ...»..... ۳٤٤

«وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَزَلْ لِلْهَوَى مُخَالِفاً»..... ۳۵۵

«وَ لِلتُّقَى مُحَالِفاً، وَ عَلَى كَظْمِ الْغَيْظِ قَادِراً»..... ۳٦۱

بررسی واژه «مُحَالِفاً»..... ۳٦۱

بررسی واژه «كَظْمِ»..... ٣٦٢

بررسی واژه «الْغَيْظِ»..... ٣٦٣

«وَ عَنِ النَّاسِ عَافِياً غَافِراً»..... ٣٦٦

بررسی واژه «عفو»..... ٣٦٦

بررسی واژه «غفر»..... ٣٦٧

عفو و گذشت در قرآن کریم..... ٣٦٨

عفو و گذشت ائمه(علیهم السلام)..... ٣٦٩

«وَ إِذَا عُصِيَ اللَّهُ سَاخِطاً»..... ٣٧٢

شلاق زدن در سیره امیرالمومنین(علیه السلام)..... ٣٧٣

«وَ إِذَا أُطِيعَ اللَّهُ رَاضِياً»..... ٣٧٦

«وَ بِمَا عَهِدَ إِلَيْكَ عَامِلاً، رَاعِياً لِمَا اسْتُحْفِظْتَ...»..... ٣٧٩

«وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مَا اتَّقَيْتَ ضَارِعاً...»..... ٣٨٣

هجوم وحشیانه غاصبین ولایت به خانه وحی در منابع اهل تسنن..... ٣٨٤

هجوم های متعدد به خانه وحی..... ٣٨٦

«منابع»..... ٣٨٩

پیشگفتار

در بیان فضائل مولای عالم امیرالمومنین(علیه السلام) آیات و روایات بسیاری از لسان ائمه اطهار(علیهم السلام) بیان شده است که در بین آن ها زیارت غدیریه منحصر به فرد است. این زیارت دارای محتوای بسیار مهمی می باشد که می طلبد شیعیان و محبان آستان مقدس و ملکوتی امیرالمومنین(علیه السلام) با آن انس پیدا کنند و از جرعه های تولی و تبری این زیارت در حد توان خود سیراب شوند. یکی از ویژگی های خاص این زیارت، تولی و تبری می باشد و یکی از وجهه های ناشناخته ی امام هادی(علیه السلام)برائتی بودنِ ایشان است.

اما از آنجایی که این زیارت در بین شارحین معارف اهل بیت(علیهم السلام) مغفول مانده و تعداد کمی به شرح آن پرداخته اند، بر آن شدم تا به مدد امیرالمومنین(علیه السلام) و عنایات حضرت زهرا(علیها السلام) و اذن حضرت هادی(علیه السلام) و لطف و مرحمت حضرت حجةبن الحسن(علیه السلام) مطالبی را برای مشتاقان و دلباختگان آستان مقدس امیرالمومنین(علیه السلام)تهیه نمایم. زیرا بدون اذن و مرحمت این بزرگواران فهم و توانی نیست. باشد که مورد توجه حضرت زهرا(علیها السلام) و شیفتگان حضرت قرار بگیرد.

«وَعَبَدْتَ اللّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ صابِراً...»

اشاره

خدا را عبادت کردی در حالی که برای او عبادت را خالص

کردی، صبر کردی و به حساب خدا گذاشتی تا مرگ به سویت

آمد، آگاه باشید لعنت خدا بر ستمکاران

بررسی واژه «عبد»

«عبد»: عُبُودِيَّة یعنی اظهار فروتنی و طاعت و فرمانبرداری (از حقّ). واژه «عِبَادَة» از«عبوديّة» بلیغ تر است زیرا عبادت نهایت فروتنی و طاعت است لذا استحقاق و شایستگی پرستش را ندارد مگر کسي که نهایت کمال و فضیلت از اوست و او خدای تعالی است و لذا گفت: «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ(۱)» عبادت دو گونه است:

۱. عبادت قهری و بدون اختیار و همان است که در واژه «سجود» یادآوری کردیم.

۲. عبادت با اختیار که ویژه صاحبان نطق و سخن است که مأمور به آن هستند مثل مفهوم آیات:

«اعْبُدُوا رَبَّكُمُ (۲)؛

پروردگارتان را پرستش کنید».

«وَ اعْبُدُوا اللَّهَ (۳)؛ خدای را بپرستید».

ولی «عَبْد» یا بنده پرستش کننده خدای چنان که گفته اند بر چهار قسم است:

۱- . یوسف، ٤٠

۲- . بقره، ۲۱

۳- . نساء، ۳٦

اوّل) عبد و بنده ای که به حکم شرع، انسانی است که خریدنش یا برای آزادی (چنانکه در ذیل واژه«زکاة» ذکر شد یکی از مصارف مالیات اسلامی آزاد کردن و خریدن بردگان برای آزادی آنهاست تا از دست استثمارگران رها شوند) و یا فروختنش برای آزاد کردن صحیح است مثل آیات:«الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ (۱)»،

«عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ ءٍ (۲)»

که اشاره به همان گونه بندگان است که توانایی بر چیزی ندارند و اسلام با سهمی از مصرف درآمد زکات آنها را آزاد می کند.

دوّم) عبد و بنده ای که با ایجاد و آفریده شدنشان بنده خدایند که جز از سوی خدا نیست و همانست که در آیه:

«إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً؛(۳)

در آسمان ها و زمین کسی نیست مگر اینکه به سوی خدای رحمن به بندگی آمدنی هستند».

سوّم) عبد بودن با عبادت و خدمت که مردمان در این گونه عبد بودن دو قسمند:

۱. عبدی که عبادتش برای خدا مخلصانه و خالص است و مقصود آیات: «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كانَ عَبْداً شَكُوراً (٤)»، «نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ (٥)» همانگونه بندگی و پرستش است.

۲. عبد و بنده دنیا و اعراض دنیا که پیوسته در خدمت دنیا و غرق در دنیا است و همان است که در حدیثی درباره شان فرمود:

«تعس عبد الدّرهم، تعس عبد الدّينار؛

بندگان درهم و دینار نگونسار و هلاکت بارند».

بر این اساس اگر گفته شود هر انسانی بنده و عبد خدای نیست صحیح است. عبد در این مفهوم به معنی «عابد» است ولی مفهوم «عبد» رساتر و بلیغ تر از «عابد» است. تمام مردم عباد اللّه هستند بلکه اشیاء هم همگی اینچنین اند ولی بعضی بدون اختیار و قهرا و بعضی دیگر با اختیار. جمع عبدی که به معنی برده است و به بردگی در آمده «عَبِید» است

۱- . بقره،۱۷۸

۲- . نحل،۷۵

۳- . مریم،۹۳

٤- . اسراء،۳

٥- . فرقان،۱ و آیات :کهف،۱و٦٥؛حجر، ٤٠و٤٢؛آل عمران،۷۹؛مریم،٦١؛فرقان،٦٣؛طه،۷۷؛

و گفته شده «عِبِدّا» است و «عِبَاد» جمع عبدی است که به معنی «عابد» است پس «عَبِید» هر گاه به خدا اضافه شود اعمّ از «عباد» است و لذا گفت: «وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ(۱)».

«عبد» از نظر لغت عرب به انسانی می گویند که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده اش تابع اراده ی او و خواستش تابع خواست او است. در برابر او مالک چیزی نیست و در اطاعت او هرگز سستی به خود راه نمی دهد و به تعبیر دیگر «عبودیت» اظهار آخرین درجه ی خضوع در برابر معبود است و به همین دلیل تنها کسی می تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست. بنابراین عبودیت نهایت اوج و تکامل یک انسان و قرب او به خدا است. عبودیت نهایت تسلیم در برابر ذات پاک او است. عبودیت اطاعت بی قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه هاست و بالأخره عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی

یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام برندارد، و هر چه غیر او است فراموش کند حتی خویشتن را!

«یا ایها الّذین امنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربّکم و افعلوا الخیر لعلّکم تفلحون؛(۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید رکوع کنید و سجود بجا آورید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید».(۳)

عبد در قرآن به دو معنی آمده یکی به معنی بنده مملوک مثل: «الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی (٤)»، «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ ءٍ (٥)» دیگری: عبد به معنی عابدو مطیع خدا در اخلاص و عبادت و اطاعت، مثل: «وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ (٦)»، «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كانَ عَبْداً شَكُوراً (٧)».

۱- . ق،۲۹

۲- . حج،۷۷

۳- . مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص: ٥٤٠

٤- . بقره،۱۷۸

٥- نحل،۷٥

٦- . جنّ،۱۹

۷- . اسراء،۳

«عبد» را در قرآن دو جمع هست: عباد «وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ(۱)»، عبید: «وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ(۲)».

«عباد» در همه جای قرآن در بنده خدا بکار رفته اعمّ از مملوک و مطیع مگر در آیه «وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ(۳)». در کشّاف گوید: بعضی آن را «عبیدکم» خوانده اند و نیز در آیه «كُونُوا عِباداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ(٤)». این کلمه گاهی بر جمادات نیز اطلاق شده مثل: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبادٌ أَمْثالُكُمْ(٥)». شاید مراد از آن مملوکیّت باشد و آیه «قالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيها إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبادِ(٦)» شامل همه است اعمّ از بنده طاعتی و تسخیری. راغب مدّعی است که عباد جمع عبد به معنی عابد است ولی چنانکه دیدیم قرآن آن را تصدیق نمی کند. در اقرب الموارد گفته: عبدی که مضاف به خداست گاهی مخصوص است به جمع به لفظ عباد و عبد مضاف به غیر خدا به لفظ عبید و غالب استعمال چنین است. امّا عبید: «وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ(٧)». این کلمه پنج بار در قرآن مجید آمده همه با کلمه ظلّام و همه در نفی ظلم از خداوند. ظاهرا آن به معنی عباد است و فرقی با آن ندارد و در قرآن شامل همه بندگان خداست اعمّ از مطیع و مملوک. راغب گوید: آن جمععبد به معنی مملوک است ولی دیگران چنین نگفته اند. در صحاح و اقرب جمع عبد را عبدون، عباد، عبدان، اعبد و غیره خوانده و گفته اند عبید جمع عزیز و کمیاب است.(۸)

۱- . بقره،۲۰۷

۲- . ق،۲۹

۳- . نور،۳۲

٤- . آل عمران،۷۹

٥- . اعراف،۱۹٤

٦- . غافر،٤۸

۷- . حجّ،۱۰

۸- . قاموس قرآن، ج ٤، ص: ۲۸۰و۲۸۱

عبادت در قرآن

خداوند متعال در قرآن کریم هدف از خلق را عبادت معرفی کرده است:

الف) «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ لیعبدون؛(۱)

من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند و از این طریق تکامل یابند و به من نزدیک شوند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاج قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللَّهِ الصّادق(علیه السلام) جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا مَعْنَی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ فَقَالَ خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَه؛(۲)

جمیل بن درّاج گوید: به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: «فدایت شوم! معنای آیه: و مَا خَلقْتُ الجِنَّ والإِنسَ إِلا لیَعْبُدُونِ چیست»؟ فرمود: «آن ها را برای عبادت آفریده است».

عبادت به معنای حقیقی بدون معرف به خداوند متعال محقق نمی شود چرا که باید خدا را شناخت تا بتوان عبادت کرد. سوال اینجاست که شناخت خداوند چگونه محقق می شود؟ پاسخ: با شناخت ولی خدا می توان خدا را شناخت که در روایات متعددی به آن اشاره شده است:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) قَالَ: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام)عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَاعَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ؛(۳)

امام حسین(علیه السلام) فرمودند: اصحاب من! خداوند مردم را آفرید تا او را بشناسند وقتی شناختند او را می پرستند. وقتی او را پرستیدند از پرستش دیگران دست می کشند. مردی عرض کرد: «ای پسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ، پدر و مادرم فدایت! معنی معرفت خدا چیست»؟ حضرت فرمود: «اهل هر زمانی، معرفت و شناخت امام زمان خودشان است که اطاعتش بر آن ها واجب می باشد».

ص: ۱۱

۱- . ذاریات،٥٦

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٥، ص: ٣١٤

۳- . علل الشرائع، ج ۱، ص: ۹

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّه(علیه السلام) بِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ لَوْ لَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّه؛(۱)

امام صادق(علیه السلام)می فرمایند: با عبادت ما خدا پرستش گردید و اگر ما نبودیم خدا پرستیده نمی شد».

و روایات دیگری که جلوتر به آن ها اشاره خواهد شد.

ب) «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ؛(۲)

و [مشرکان] گفتند: [خدایِ] رحمان فرشتگان را فرزند خود گرفته است. منزّه است او، [فرشتگان، فرزند خدا نیستند] بلکه بندگانی گرامی و ارجمندند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ قَال: سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ(علیه السلام) یَقُولُ وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ وَ أَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلَی صَدْرِهِ وَ قَالَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ إِلَی قَوْلِهِ وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ؛(۳)

جابر جعفی گوید: از امام باقر(علیه السلام)شنیدم که می فرمود: «وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّکْرَمُونَ و با دست به سینه اش اشاره کرد و فرمود: «لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یَشْفَعُونَ إِلاَّ لِمَنِ ارْتَضی وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ».«خَالِدٍ الْجَوَّانِ قَالَ کُنْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِنَا بِالْمَدِینَه وَ قَدْ تَکَلَّمْنَا فِی الرُّبُوبِیَّه قَالَ فَقُلْنَا مُرُوا إِلَی بَابِ أَبِی عَبْدِاللَّهِ (علیه السلام) حَتَّی نَسْأَلَهُ قَالَ فَقُمْنَا بِالْبَابِ قَالَ فَخَرَجَ إِلَیْنَا وَ هُوَ یَقُولُ بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ؛ (٤)

خالد جوّان گفت: «من و مفضّل بن عمر و گروهی از یاران در مدینه بودیم درباره ی ربوبیّت ائمّه(علیهم السلام)صحبت می کردیم، بالأخره گفتیم برویم در خانه ی امام صادق(علیه السلام) و در این مورد از ایشان سؤال کنیم. حرکت کرده و به سوی خانه ی آن جناب رفتیم. از منزل خارج شد، در حالی که می فرمود: بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ، نه آن ها بنده ی مورد لطف خداوند هستند که از خود اظهار نظری در مقابل خدا نمی نمایند و به دستورش عمل می کنند».

۱- . الکافي (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص: ١٤٤

۲- . انبیاء،٢٦

۳- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٤، ص: ۹۱

٤- .همان، ج ٢٥، ص: ۳۰۳

«عَنِ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ خَالِدٌ الْجَوَّانُ وَ نَجْمٌ الْحَطِيمُ وَ سُلَيْمَانُ بْنُ خَالِدٍ عَلَى بَابِ الصَّادِقِ(علیه السلام) فَتَكَلَّمْنَا فِيمَا يَتَكَلَّمُ فِيهِ أَهْلُ الْغُلُوِّ فَخَرَجَ عَلَيْنَا الصَّادِقُ(علیه السلام) بِلَا حِذَاءٍ وَ لَا رِدَاءٍ وَ هُوَ يَنْتَفِضُ وَ يَقُولُ يَا خَالِدُ يَا مُفَضَّلُ يَا سُلَيْمَانُ يَا نَجْمُ لَا بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ؛(۱)

مفضّل گوید: من و خالد جوان و نجم حطیم و سلیمان بن خالد کنار در خانه ی امام صادق(علیه السلام)بودیم، سخنان ما درباره ی اعتقاد اهل غلوّ بود؛ ناگهان امام صادق(علیه السلام)با پای برهنه بدون رداء با عجله آمد یکایک ما را نام برد، فرمود: «خالد، مفضّل، سلیمان، نجم، نه! آن طور که شما می گویید ما نیستیم؛ بلکه چنین هستیم: بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ».

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: بَيْنَا أميرالمؤمنين(علیه السلام) يُجَهِّزُ أَصْحَابَهُ إِلَى قِتَالِ مُعَاوِيَهْ إِذَا اخْتَصَمَ إِلَيْهِ اثْنَانِ فَلَغَى أَحَدُهُمَا فِي الْكَلَامِ فَقَالَ لَهُ اخْسَأْ يَا كَلْبُ فَعَوَى الرَّجُلُ لِوَقْتِهِ وَ صَارَ كَلْباً فَبُهِتَ مَنْ حَوْلَهُ وَ جَعَلَ الرَّجُلُ يُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ إِلَى أميرالمؤمنين(علیه السلام)وَ يَتَضَرَّعُ فَنَظَرَ إِلَيْهِ وَ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ فَإِذَا هُوَ بَشَرٌ سَوِيٌّ فَقَامَ إِلَيْهِ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَ قَالَ لَهُ مَا لَكَ تُجَهِّزُ الْعَسْكَرَ وَ لَكَ مِثْلُ هَذِهِ الْقُدْرَه فَقَالَ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَلَوْ شِئْتُ أَنْ أَضْرِبَ بِرِجْلِي هَذِهِ الْقَصِيرَه فِي هَذِهِ الْفَلَوَاتِ حَتَّى أَضْرِبَ صَدْرَ مُعَاوِيَه فَأَقْلِبَهُ عَنْ سَرِيرِهِ لَفَعَلْتُ وَ لَكِنَّ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ؛(۲)

محمّدبن سنان گوید: هنگامی که امیرالمؤمنین(علیه السلام) یاران خود را برای جنگ با معاویه آماده می ساخت دو نفر با هم به مشاجره پرداختند که یکی از آنان سخن گزافی گفت. امام فرمود: «دور شو ای سگ». آن مرد هم آنجا به عوعو افتاد و تبدیل به سگ شد. اطرافیان بهت زده شدند. آن مرد با انگشت به امیرالمومنین(علیه السلام) اشاره و تضرّع نمود. امام(علیه السلام) به وی نگاه کرد و لبان خود را به حرکت در آورد و وی تبدیل به انسان شد. برخی از یاران نزد امیرالمؤمنین(علیه السلام) رفتند و گفتند: «تو که چنین قدرتی داری چه نیازی به تجهیز سربازان داری»؟ فرمود: «قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را آفرید اگر می خواستم می توانستم با این پایم در این صحراها بکوبم و

بر سینه معاویه بزنم و او را از تختش بر زمین اندازم، عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ».

ص: ۱۳

۱- .[۲] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٤٧، ص: ۱۲۵

۲- .[۱] همان، ج ۳۲، ص: ۳۸۵؛ خصائص الأئمة(علیهم السلام) (خصائص أمیر المؤمنین(علیه السلام))، ص: ٤٦ بتفاوت

از لسان مبارک امام هادی(علیه السلام) در فضل و جایگاه امام در عوالم هستی در زیارت جامعه این چنین صادر شده است:

«و الْمُظْهِرِینَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْیِهِ وَ عِبَادِهِ الْمُکْرَمِینَ الَّذِینَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُون؛ (۱)

و ظاهرکنندگان امر و نهی خدا و بندگان منزّه و معظّم او که هیچ گاه در سخن گفتن بر او سبقت نمی گیرند و فرمان او را به کار می بندند».

لذا در زیارت جامعه کبیره از فضائل ائمه معصومین(علیهم السلام) «عِبادِهِ الْمُکْرَمینَ» است:

«وَ عِبادِهِ الْمُکْرَمینَ الَّذین لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأمْرِهِ یَعْمَلُونَ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ؛

و بندگان گرامی خداوند ؛ آنان که در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند و رحمت خدا و برکات او [بر ایشان باد!]».«عِباد»: جمع «عبد» به معنای بنده، مملوک. المُکْرَمین: گرامی داشته شدگان، بزرگ شمرده شدگان. لا یَسْبِقُونَهُ: بر کلام (خداوند متعال) پیشی نمی گیرند. واژه «عِباد» به معنای بندگان و «مُکْرَمین»، اسم مفعول «إکرام» به معنای گرامی داشته شدگان است.

اهل بیت(علیهم السلام) بندگان شایسته ای هستند که خداوند عبودیتِ کامل را به آنان ارزانی داشته و آنان حقیقت بندگی را تحقّق بخشیده اند و بدین سان خداوند متعال آنان را گرامی داشته است.(۲)

بندگی، بالاترین افتخار اولیای الهی

بندگی خدا، بالاترین امتیازِ دوستان اوست. آنان که خدا را می شناسند و به او عشق می ورزند بندگی او را بالاترین افتخار خویش می دانند و هیچ افتخاری را با آن نمی سنجند. بر پایه گزارشی، امیرالمومنین علی(علیه السلام)، این افتخار را آن چنان زیبا بیان کرده که شگفتی عامر شَعبی، فقیه و شاعر عرب را بر انگیخته است. امیرالمومنین(علیه السلام) فرموده است:

«إلهی! کَفی لِی عِزّا أنْ أکُونَ لَکَ عَبدَا وَ کَفی بِی فَخرا أن تَکُونَ لِی رَبّا ، أنتَ کَما اُحِبُّ فَاجْعَلنی کَما تُحِبُّ؛ (۳)

ص: ١٤

۱- . من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص: ٦١٠

۲- . شرح زیارت جامعه کبیره آیت الله ری شهری؛«العبد : الإنسان ، حرّا کان أو رقیقا ، یذهب بذلك إلی أنّه مربوب لبارئه «جلّ و عزّ » »لسان العرب ، ج ۳ ، ص ۲۷۰؛ «الکریم : الجامع لأنواع الخیر و الشَّرف و الفضائل»لسان العرب، ج۱۲، ص۵۱۰؛ «السَّبْق : القُدمَةُ فی الجری و فی کلّ شی ء»لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۵۱.

۳- . الخصال، ج ۲، ص: ٤٢٠

معبودا! مرا ارجمندی همین بس که بنده تو باشم و مرا افتخار همین بس که پروردگار من باشی. تو چنانی که من دوست دارم. پس مرا چنان دار که تو دوست داری».

هدایای الهی و عنایات ویژه خداوند تنها به کسانی تعلّق می گیرد که سر بر آستان بندگی او بسایند. خداوند از پیامبر خود هنگامی که به معراج رحمانی قدم نهاد با عنوان «عبد» خویش یاد فرموده است:

«سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی؛ (۱)

ستایش مختص خدایی است که بنده خود را شبانه از مسجد الحرام به مسجد الأقصی برد». مقام بندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر رسالت او مقدّم است و از این رو در تشهّد نماز پیش از آن که از رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله) یاد کنیم او را بنده خدا می خوانیم: «أشهدُ أنَّ مُحمّدا عَبدهُ وَ رَسولُه». امتیازِ بندگی خدا برای همگان قابل تحصیل است. رسالت و نبوّت فضل الهی برای خاصّان درگاه خداوند است امّا رسیدن به مقامِ بندگی برای همگان امکان دارد و در همه زمان ها و در گذر تاریخ همواره بندگانی هستند که حقیقت بندگی را به جای می آورند و خداوند هم آنان را به عنایات ویژه خود می نوازد و با آنان سخن می گوید. از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«عِبادٌ ناجاهُم فِی فِکرِهِم وَ کَلَّمَهُم فِی ذاتِ عُقُولِهِم؛ (۲)

بندگانی هستند که خداوند از درِ اندیشه شان با آنان نجوا می کند و از درِ خِردشان با آنان سخن می گوید».

امتیاز دیگر بندگی خدا به انجام رسانیدن کارهای بزرگی است که از همگان بر نمی آید. بنده خدا آن گاه که به مراتب بالای بندگی رسید مَثَل خدا در روی زمین می شود و نماینده خدا کارهایِ خدایی می کند. در «حدیث قدسی» آمده که خداوند از بنده اش می خواهد که حقّ بندگی را به جای آورد تا او را نمونه خود بر روی زمین گردانَد:

«عَبدِی أطِعْنی أجْعَلَكَ مَثَلی؛ (۳)

بنده ام! مرا اطاعت کن تا تو را نمونه خود قرار دهم».

۱- . اسراء،۱

۲- . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۳٤۲

۳- . الجواهر السنية في الأحاديث القدسية (کلیات حدیث قدسی)، ص: ۷۰۹

انجام گرفتن برخی کارهای خارق العاده که از سوی اولیای حق مشاهده می شود بازتاب بندگی آنان است.(۱)

وجود مقدس امیرالمومنین(علیه السلام) نه تنها عبادت را برای خداوند خالص گردانید بلکه خود، طریق عبادت و نشانه و راهنما و علامت رسیدن به مقام بندگی برای عابدان و بندگان خداست؛ چنانچه در زیارت جامعه کبیره آمده است:

«وَ اَعْلاماً لِعِبادِهِ

شما راهنمایان بندگان باشید».

کلمه «اعلام» جمع «عَلَم» به معنای: علامت و نشانه است. راغب اصفهانی می گوید: «العَلَم: الأثر الّذي يعلم به الشيء، كَعَلم الطريق وعلم الجيش، وسمّي الجبل علماً لذلك، وجمعه أعلام». و در قرآن مجید آمده است:

«وَعَلامات وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ؛ (۲)

و علامات و نشانه هایی قرار داد و به وسیله ستارگان (شب هنگام) راه می یابند».

و در اصول کافی بابی به عنوان «باب أنّ الأئمة هم العلامات» آمده است(۳). بنابراین ائمّه(علیهم السلام) هدایت گران و راهنمایان بندگان به سوی خدا هستند. اساساً این مقام را حضرات ائمّه به

برکت عبادت به دست آورده اند و آن ها هستند که برای بالا بردن بندگان قرار داده شده اند. این معنا نیز برهانی است، خداوند متعال باید در این عالم برای هدایت عباد و حرکتشان به سوی کمال «عَلَم» نصب کند هم چنان که در معنای «اعلام التقی» گذشت، از این رو حضرتش فرمود:

«الإمام عَلَم فیما بین اللّه عزّوجلّ وبین خلقه، فمن عرفه کان مؤمناً ومن أنکره کان کافراً.(٤)

و کعبه نیز «عَلَم» است که حضرت امیر(علیه السلام)درباره آن می فرماید:

١- . شرح زیارت جامعه کبیره آیت الله ری شهری

٢- . نحل،١٦

٣- . الکافي (ط - الإسلامیة)، ج ١، ص: ٢٠٦

٤- . کمال الدین و تمام النعمة، ج ٢، ص: ٤١٢؛کافي (ط - دار الحدیث)، ج ٤، ص: ١٤٨ با تفاوت: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(علیه السلام)، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ- عَزَّ وَ جَلَّ- نَصَبَ عَلِيّاً (علیه السلام)عَلَماً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِناً، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِر».

«جعله سبحانه وتعالی للإسلام علماً؛(١)

خدای سبحان آن را برای اسلام عَلَم قرار داد».

و همین معنا بر قرآن مجید نیز صادق است که حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)فرمودند:«إنّي تارك فیکم ما إن تمسّکتم به لن تضلّوا کتاب اللّه وعترتي أهل بیتي؛(٢)

همانا من در میان شما چیزی را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جویید هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند».(٣)

عبادت امیرالمومنین(علیه السلام) در قرآن کریم

الف) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ؛(٤)

و از مردم کسی است که جانش را برای خشنودی خدا می فروشد [مانند امیرالمؤمنین(علیه السلام)] و خدا به بندگان مهربان است».

کسی که عبادت را برای خداوند متعال خالص کرده باشد از دادن جان خود برای رضای خدا هیچ ابایی ندارد:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ(علیه السلام)قَال: أَوَّلُ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ لِلَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبِ(علیه السلام)كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَطْلُبُونَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَامَ مِنْ فِرَاشِه؛ (٥)

امام سجاد(علیه السلام)می فرمایند: اوّلین کسی که جان خود را [در راه رضای خدا] فروخت (دست از جان خود شست)، علیّ بن ابی طالب(علیه السلام)بود. مشرکین [وقتی پیامبر(صلی الله علیه وآله)را در بستر خود ندیدند] در پی [قتل] رسول خدا(صلی الله علیه وآله)رفتند و علی(علیه السلام)از بستر پیامبر(صلی الله علیه وآله) برخاست».

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(علیه السلام)قَال نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِينَ بَذَلَ نَفْسَهُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ لَيْلَه اضْطَجَعَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) لَمَّا طَلَبَتْهُ كُفَّارُ قُرَيْشٍ؛ (٦)

١- . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ٤٥

٢- . كمال الدين و تمام النعمة، ج ١، ص: ٩٤

٣- . با پیشوایان هدایتگر (شرح زیارت جامعه کبیره آیت الله میلانی)

٤- . بقره،٢٠٧

٥- . مناقب آل أبي طالب(علیه السلام)(لابن شهرآشوب)،ج ٢، ص:٦٤؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٣٦، ص:٤٢؛ شواهدالتنزیل، ج١، ص١٣٠؛ فیه: «لله عزوجل» زیاده و «کان المشرکون ... فراشه» محذوفٌ

٦- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ١٩، ص: ٧٨

امام باقر(علیه السلام) می فرمایند: آیه در شأن علیّ بن ابیطالب(علیه السلام)نازل شد؛ زمانی که جانش را در راه خدا و رسولش فدا کرد؛ همان شبی که کافران قریش به دنبال رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بودند و او در بستر حضرت [برای حفظ جان ایشان] به پهلو دراز کشید».

در روایتی دیگر:

«ابن عباس قال مَعْنَی یَشْرِی نَفْسَهُ أَیْ یَبْذُلُ؛ (١)

ابن عباس می گوید: «یشْرِی نَفْسَه؛ یعنی جانش را فدا می کند».

ابن ابی الحدید معتزلی در این موضوع می گوید:

«قال شیخنا أبو جعفر رحمه الله هذا فرق غیر مؤثر لأنه قد ثبت بالتواتر حدیث الفراش، فلا فرق بینه وبین ما ذکر فی نص الکتاب، ولا یجحده الا مجنون او غیر مخالط لاهل الملة؛(٢)

ابن ابی الحدید از ابوجعفر اسکافی نقل می کند که خوابیدن امیرالمومنین(علیه السلام)در جای پیامبر(صلی الله علیه وآله) به صورت متواتر ثابت شده است. فرقی بین این واقعه و بین وقایعی که در قرآن ذکر شده است وجود ندارد. این واقعه قرار گرفتن علی(علیه السلام) در بستر را در میان مردم فقط دیوانه و بی عقل انکار می کند».

بله، به قول این عالم سنی مذهب هر آن کس که در این فضیلت به دل خود شک و تردید راه بدهد چیزی به نام عقل در سر ندارد و با دیوانه ای که خالی از عقل و خرد است تفاوتی ندارد و بسان او می باشد. فتأمل...

صحابه و امتناع از دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله)

در مواردی مشابه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)از صحابه درخواست انجام عملی را کرده اند که در ظاهر عمل خطرناکی بوده است و از طرفی رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)وعده حفظ و مصونیت داده اند ولی صحابه به وعده رسول خدا(صلی الله علیه وآله) اعتماد نکرده اند و از فرمان ایشان اطاعت نکرده اند. (در روایت صحیحی) حذیفه نقل می کند در جریان جنگ خندق، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دو مرتبه از صحابهتقاضا فرمودند که شخصی به میان دشمن برود و از آنها اطلاعاتی بیاورد ولی کسی قبول نکرد:

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳٦، ص: ٤٠

۲- . شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۳، ص: ۲٦۱

«فقال حُذَيْفَةُ یا بن اخی والله لقد رَاَيْتُنَا مع رسول اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)بِالْخَنْدَقِ وَصَلَّی رسول اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)مِنَ اللَّيْلِ هَوِيًّا ثُمَّ الْتَفَتَ اِلَيْنَا فقال من رَجُلٌ يَقُومُ فَيَنْظُرَ لنا ما فَعَلَ الْقَوْمُ يَشْتَرِطُ له رسول اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)انه يَرْجِعُ اَدْخَلَهُ الله الْجَنَّةَ فما قام رَجُلٌ ثُمَّ صلی رسول اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)هَوِيًّا مِنَ اللَّيْلِ ثُمَّ الْتَفَتَ اِلَيْنَا فقال من رَجُلٌ يَقُومُ فَيَنْظُرَ لنا ما فَعَلَ الْقَوْمُ ثُمَّ يَرْجِعُ يَشْرِطُ له رسول اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)الرَّجْعَةَ اَسْاَلُ اللَّهَ اَنْ يَكُونَ رفيقی فی الْجَنَّةِ فما قام رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مع شِدَّةِ الْخَوْفِ وَشِدَّةِ الْجُوعِ وَشِدَّةِ الْبَرْدِ فلما لم يَقُمْ اَحَدٌ دعانی رسول اللَّهِ (صلی

الله علیه وآله) فلم یَکُنْ لی بُدٌّ مِنَ الْقِیَامِ حین دعانی فقال یا حُذَیْفَةُ فَاذْهَبْ فَادْخُلْ فی الْقَوْمِ فَانْظُرْ ما یَفْعَلُونَ؛(۱)

حذیفه گفت: ای پسر برادر! در جنگ خندق با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بودیم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نماز خواندند در حالی که پاسی از شب گذشته بود. ایشان رو به ما فرمود و گفت: کدام از شما حاضر است برای ما نگاه کند (یعنی به میان دشمن رفتن و خبر آوردن) که دشمن چه می کند؟ هیچ کس حاضر نشد، پیامبر(صلی الله علیه وآله)برای او تضمین کرد که سالم برگردد و خدا او را وارد بهشت کند ولی هیچ کس بلند نشد سپس رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به نماز ایستاد در حالی که مقداری از شب گذشته بود سپس رو به ما فرمود: آیا کسی هست که برای ما خبری بیاورد؟ و من تضمین می کنم که برگردد و در بهشت همنشین من باشد، باز هم از شدت سردی و گرسنگی و ترس کسی حاضر نشد. در این هنگام رسول خدا(صلی الله علیه وآله) من را فرا خواند. دیگر چاره ای نبود جز اینکه بلند شوم. پیامبر(صلی الله علیه وآله) به من فرمود: برو و در بین آنها برو و ببین چه می کنند؟»

این روایت معتبر به صراحت بیان می کند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)چند بار از صحابه درخواست انجام عملی را کردند و علی رغم تضمین از سوی ایشان، کسی راضی نشد این کار را انجام دهد و از دستور ایشان اطاعت کند. روایت فوق به خوبی بازگو می کند صرف تضمین و اطمینان به عدم ضرر، سبب نمی شود کسی کاری را انجام دهد و از دستوراطاعت کند بلکه فرمانبرداری، ایمان و اعتقادی ویژه می طلبد نظیر آن چه امیرالمومنین(علیه السلام) در لیلة المبیت از خود نشان دادند.

حاکم نیشابوری نیز در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» ماجرای لیله المبیت و سنگباران شدن امیرالمومنین علی(علیه السلام)را در آن شب بیان می کند:

«حَدَّثَنَا اَبُو بَکْرٍ اَحْمَدُ بْنُ اِسْحَاقَ، ثنا زِیادُ بْنُ الْخَلِیلِ التُّسْتَرِی، ثنا کَثِیرُ بْنُ یحْیی، ثنا اَبُو عَوَانَةَ، عَنْ اَبِی بَلْجٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَیمُونٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِی اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: " شَرَی

ص: ۱۹

۱- . مسند أحمد بن حنبل، ج۳۸ ص ۳۵۸

عَلِی نَفْسَهُ، وَلَبِسَ ثَوْبَ النَّبِی(صلی الله علیه وآله)، ثُمَّ نَامَ مَکَانَهُ، وَکَانَ الْمُشْرِکُونَ یرْمُونَ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)، وَقَدْ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)اَلْبَسَهُ بُرْدَةً، وَکَانَتْ قُرَیشٌ تُرِیدُ اَنْ تَقْتُلَ النَّبِی(صلی الله علیه وآله)، فَجَعَلُوا یرْمُونَ عَلِیا، وَیرَوْنَهُ النَّبِی(صلی الله علیه وآله)، وَقَدْ لَبِسَ بُرْدَةً، وَجَعَلَ عَلِی(علیه السلام) یتَضَوَّرُ، فَاِذَا هُوَ عَلِی(علیه السلام)، فَقَالُوا: اِنَّکَ لَلَئِیمٌ اِنَّکَ لَتَتَضَوَّرُ، وَکَانَ صَاحِبُکَ لا یتَضَوَّرُ، وَلَقَدِ اسْتَنْکَرْنَاهُ مِنْکَ ". هَذَا حَدِیثٌ صَحِیحُ الاِسْنَادِوَلَمْ یخَرِّجَاهُ. وَقَدْ رَوَاهُ اَبُو دَاوُدَ الطَّیالِسِی، وَغَیرُهُ، عَنْ اَبِی عَوَانَةَ بِزِیادَةِ اَلْفَاظٍ.(قال الذهبی فی التلخیص) صحیح؛(۱)

حاکم در کتاب مستدرک، روایتی را از ابن عباس نقل می کند: علی(علیه السلام)، نفسش را فروخت (جانش را در طبق اخلاص گذاشت و در راه خدا فدا کرد) و لباس پیامبر(صلی الله علیه وآله)را پوشید (ملحفه ای که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به هنگام خواب بر خود می انداخت) سپس در بستر پیامبر(صلی الله علیه وآله) خوابید؛ مشرکان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را سنگباران کردند (مشرکان تصور می کردند)، امیرالمومنین(علیه السلام) ملحفه را بر خود انداخت و قریش که تصمیم بر قتل رسول الله(صلی الله علیه وآله) گرفتند، علی(علیه السلام)را سنگباران کردند و تصور می کردند ایشان، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است در حالی که علی(علیه السلام) ملحفه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را بر خود انداخته بود و از شدت درد فریاد می زد. در این هنگام متوجه شدند که او علی(علیه السلام)است. مشرکان گفتند: تو انسان پستی هستی؛ تو بودی

که از شدت درد فریاد می زدی و صاحب و همراه تو (رسول الله(صلی الله علیه وآله)) نبود و ما از قرار گرفتن تو به جای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بی اطلاع بودیم. حاکم در ادامه می گوید: سند این حدیث صحیح است و آن دو(بخاری و مسلم) آن را نقل نکرده اند و این روایت را ابی داوود طیالسی و غیره نیز نقل کرده اند و ابوعوانه، آن را با تفصیل بیشتری روایت کرده است. شمس الدین ذهبی نیز در تلخیص کتاب مستدرک، این روایت را صحیح می داند».

بذل و بخشش و زکات در عبادت نشأت گرفته از عبادت خالص است. غرق در خدا که باشی به خاطر خدا، بنده خدا را هم خوشحال می کنی. غرق در خدا که باشی صدای فقیر و مظلوم را می شنوی و به خاطر خدا او را یاری می کنی. آیه دیگری که حکایت از عبادت امیرالمومنین(علیه السلام) دارد آیه ولایت است:

ب) إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ (۲)

سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را بر پا می دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می دهند».

ص: ۲۰

۱- . المستدرك على الصحيحين،ج۳ ص۵

۲- . مائده، ۵۵

نکته ظریفی که در این آیه شریفه وجود دارد این است که خداوند ولایتش و ولایت امیرالمومنین(علیه السلام)را در این هنگامه معرفی می کند، هنگامی که بدون انقطاع از درگاه ربوبیت و احدیت ندای فقیر را به استجابت برسانی.

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ جَعْفَرٍ(علیه السلام)، إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا نَزَلَتْ فِی عَلِيِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ(علیه السلام)؛(۱)

امام صادق(علیه السلام)می فرمایند: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ الله وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا؛ درباره ی علیّ بن ابی طالب(علیه السلام)نازل شده است».

روایات دیگری نیز در این مورد وجود دارد اما به یک روایت بسنده می کنیم.

روایت قابل تأملی از امام سجاد(علیه السلام) در تفسیر این آیه وجود دارد که در عین اثبات حقانیت جانشینی امیرالمومنین(علیه السلام)، اوج غربت حضرت را نیز نشان می دهد که افراد لجوج و حسود، چشم دیدن ولایت حضرت بر خود را نداشتند:

«حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ(علیهم السلام) فِی قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَها قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَالصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ» اجْتَمَعَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الآيَةِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنْ كَفَرْنَا بِهَذِهِ الآيَةِ نَكْفُرُ بِسَائِرِهَا وَ إِنْ آمَنَّا فَإِنَّ هَذَا ذُلٌّ حِينَ يُسَلِّطُ عَلَيْنَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام) فَقَالُوا قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ مُحَمَّداً صَادِقٌ فِيمَا يَقُولُ وَ لَكِنَّا نَتَوَلَّاهُ وَ لَا نُطِيعُ عَلِيّاً فِيمَا أَمَرَنَا قَالَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَها(۲)

يَعْرِفُونَ يَعْنِي وَلَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام) وَ أَكْثَرُهُمُ الْكافِرُونَ بِالْوَلَايَةِ؛(۳)

امام سجاد(علیه السلام) می فرمایند: هنگامی که این آیه نازل شد: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ الله وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعونَ، عدّه ای از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مسجد مدینه جمع شدند و به یکدیگر می گفتند: «در مورد این آیه چه می گویید»؟ بعضی از آن ها گفتند: «اگر به این آیه کافر شویم به سایر آن ها نیز کافر شده ایم و اگر به آن ایمان داشته باشیم زمانی که فرزند ابوطالب بر ما مسلّط شود این ذلّت است». گفتند: «ما می دانیم که

محمّد(صلی الله علیه وآله)در آنچه می گوید صادق است امّا ما او را ولیّ خود قرار می دهیم و آنچه را که

ص: ۲۱

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص: ۱۹۸

۲- . نحل،۸۳

۳- . الکافي (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص: ٤۲۷

علی(علیه السلام)ما را به آن امر کند اطاعت نخواهیم کرد». فرمود: «پس این آیه نازل شد: نعمت های خدا را می شناسند باز هم منکر آن می شوند. یعنی ولایت علی(علیه السلام) را می دانند امّا اکثر آن ها به ولایت، ایمان ندارند».

نه فقط ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) ولایت خداست بلکه امامان معصوم(علیهم السلام) نیز ولایتشان ولایت خداست که در این آیه به آن اشاره شده است:

«عَنِ الْفُضَیْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(علیه السلام)فِي قَوْلِه إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا قَالَ هُمُ الْأَئِمَّه(علیهم السلام)؛(۱)

امام باقر(علیه السلام) می فرمایند: إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ الله وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ؛ آن ها امامان(علیهم السلام) هستند».نکته جالب اینکه بعد از اعلام ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) توسط خداوند متعال کسانی که این ولایت را بپذیرند به نام حزب الله معرفی کرده است:

وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ؛ (۲)

و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، [پیروزند]؛ زیرا حزب خدا (گروه خداپرستان) پیروزند».

ابن عبّاس می گوید:

«وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ يَعْنِي يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَعْنِي مُحَمَّداً وَ الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي وَ يُحِبُّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام) فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ يَعْنِي شِيعَةَ اللَّهِ وَ شِيعَةَ مُحَمَّدٍ وَ شِيعَةَ عَلِيٍّ هُمُ الْغَالِبُونَ-يَعْنِي الْعَالُونَ عَلَى جَمِيعِ الْعِبَادِ -الظَّاهِرُونَ عَلَى الْمُخَالِفِينَ لَهُمْ- قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَبَدَأَ اللَّهُ فِي هَذِهِ الآيَةِ بِنَفْسِهِ- ثُمَّ ثَنَّى بِمُحَمَّدٍ، ثُمَّ ثَلَّثَ بِعَلِيٍّ [ثُمَّ قَالَ]: فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله): رَحِمَ اللَّهُ عَلِيّاً اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ؛(۳)

وَ مَنْ يَتَوَلَّ الله یعنی خدا را دوست بدارد وَ رَسُولَهُ یعنی محمّد(صلی الله علیه وآله)را. وَ الَّذِينَ آمَنُوا یعنی علیّ بن ابی طالب(علیه السلام)را دوست داشته باشد. فَإِنَّ حِزْبَ الله هُمُ الْغالِبُونَ یعنی شیعه ی خدا و شیعه ی محمّد(صلی الله علیه وآله)و شیعه ی علی(علیه السلام)آنان هستند که پیروزند یعنی بر تمام بندگان برتر و بر مخالفانشان چیره اند. خداوند در این آیه از خودش شروع کرد. در مرحله ی دوّم

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص: ۱۸۸

۲- . مائده،٥٦

۳- . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص: ٢٤٦

محمّد(صلی الله علیه وآله)و در مرحله ی سوّم علی(علیه السلام)را گفت. وقتی این آیه نازل شد پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «خدا رحمت کند علی(علیه السلام)را، خدایا حق را با او بگردان هر کجا که بگردد».

عَنْ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام)عَنْ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام)قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ أَنَا الْمُصْطَفَى لِلنُّبُوَّه وَ أَنْتَ الْمُجْتَبَى لِلْإِمَامَه ... يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَمِينُ أُمَّتِي وَ حُجَّه اللَّهِ عَلَيْهَا بَعْدِي قَوْلُكَ قَوْلِي وَ أَمْرُكَ أَمْرِي وَ طَاعَتُكَ طَاعَتِي وَ زَجْرُكَ زَجْرِي وَ نَهْيُكَنَهْيِي وَ مَعْصِيَتُكَ مَعْصِيَتِي وَ حِزْبُكَ حِزْبِي وَ حِزْبِي حِزْبُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ؛ (۱)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: علی جان! تو برادر منی و من برادر توأم. من برای نبوّت برگزیده شده ام و تو برای امامت انتخاب شده ای ... ای علی! تو امین اُمّت منی و بعد از من حجّت خدا بر آن هایی. سخن تو سخن من است و فرمان تو فرمان من است و اطاعت از تو اطاعت من، بازداشتن تو بازداشتن من است و نهی تو نهیِ من، نافرمانی تو نافرمانی من است و حزب تو حزب من و حزب من حزب خداست؛ مَنْ يَتَوَلَّ الله وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ الله هُمُ الْغالِبُونَ».

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)قَال فَنَحْنُ وَ شِيعَتُنَا حِزْبُ اللَّهِ وَحِزْبُ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ؛(۲)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: پس ما و شیعیانمان حزب خداییم و حزب خدا (گروه خداپرستان) پیروزند».

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) لَقَدْ حَضَرَ الْغَدِيرَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ يَشْهَدُونَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام) فَمَا قَدَرَ عَلَى أَخْذِ حَقِّهِ وَ إِنَ أَحَدَكُمْ يَكُونُ لَهُ الْمَالُ وَ لَهُ شَاهِدَانِ فَيَأْخُذُ حَقَّهُ فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ فِي عَلِيٍّ؛(۳)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: دوازده هزار نفر در غدیر حاضر و شاهد این ماجرا بودند ولی علی نتوانست حقّش را بگیرد. این در حالی است که هر کس از شما که مالی داشته باشد و دو شاهد داشته باشد می تواند حقّش را ثابت کند: فإنَّ حزبَ اللهِ همُ الْغالِبُون و این در حقّ علی(علیه السلام)است».

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۹، ص: ۹۳

۲- . همان، ج ٤، ص: ۲۵

۳- . همان، ج ۳۷، ص: ۱۳۹

روایات اهل تسنن در مورد این آیه

سیوطی عالم و مفسر اهل تسنن در کتاب الدر المنثور خود می نویسد:

«عَن ابْن عَبَّاس فِي قَوْله إِنَّمَا وَلِيكُم الله وَرَسُوله الآيَة، قَالَ: نزلت فِي عَليّ بن أبي طَالب؛ ابن عباس می گوید: این آیه در شان علی بن ابی طالب(علیه السلام) نازل شده است».

وقتی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از سائل پرسید: چه کسی به تو کمک کرد؟ سائل گفت: آن مردی که در حال قیام است (و با دست به سوی علی(علیه السلام)اشاره کرد). حضرت پرسید: در چه حالی به تو کمک کرد؟ عرض کرد در حال رکوع. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: او علی بن ابی طالب(علیه السلام)است و تکبیر گفت و این آیه را تلاوت نمود: «وَ مَن يَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَه وَ الَّذينَ آمَنوا فَاِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ».(۱)

حاکم نیشابوری روایتی را از امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل می کند که وقتی این آیه نازل شد پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) وارد مسجد شد و دید بعضی از مردم در حال رکوع و بعضی در حال قیام و مشغول نماز هستند و حضرت با یک سائلی مواجه شد و پیامبر(صلی الله علیه وآله) سؤال کرد:

«أعطاك أحد شيئا فقال لا إلا هذا الراكع لعلي أعطاني خاتما؛ (۲)

آیا کسی به شما چیزی داد گفت: بله این آقایی که در حال رکوع است و اشاره کرد به امیرالمؤمنین(علیه السلام) و گفت: این به من انگشترش را داد».

جصاص از مفسران نامی اهل سنت است می گوید: مجاهد، سدی، ابو جعفر و عتبة بن ابی حکیم، این ها نقل کرده اند:

«أنها نزلت في علي بن أبي طالب(علیه السلام) حين تصدق بخاتمه وهو راكع؛ (۳)

این آیه در شان علی بن ابی طالب(علیه السلام) آن هنگامی که در رکوع خاتم خود را به سائل صدقه داد نازل شده است».

ثعلبي متوفای۴۲۷ هجری از مفسران نامی اهل سنت است، بعد از نقل «انما ولیکم الله» می گوید: ابن عباس و سدی و عتبة بن حکیم و ثابت بن عبد الله گفته اند:

۱- . الدر المنثور في التفسير بالماثور، ج۳ ص ۱۰۵

۲- . معرفة علوم الحديث، ج ۱، ص ۱۰۲ و تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۵، ص ۳۰۳

۳- . أحكام القرآن - ط العلمية ، ج۲ ص۵۵۷

«إنما عني بقوله: إنما وليكم الله ورسوله الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون، علي بن أبي طالب(عليه السلام) لأنه مر به سائل وهو راكع في المسجد فأعطاه خاتمه؛ (١)

مقصود از این آیه علی بن ابی طالب(علیه السلام) است چون سائلی از کنار علی گذشت و او در حال رکوع بود و انگشترش را به سائل داد و این آیه نازل شد».

ابن کثیر مفسر اهل سنت در مورد این آیه شریفه می گوید:

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَائِمًا يُصَلِّي، فَمَرَّ سَائِلٌ وَهُوَ رَاكِعٌ، فَأَعْطَاهُ خَاتَمَهُ، فَنَزَلَتْ: {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ} الآيَةَ؛ (٢)

واحدی متوفای ٤٦٨ در کتاب اسباب نزول ملتزم است که فقط روایات صحیح را نقل کند. می گوید: نبی مکرم به مسجد آمد و دید که مردم در حال رکوع و قیام هستند و دید که سائلی می آید، از این سائل سؤال کرد:

«هل أعطاك أحد شيئا؟ قال: نعم خاتم من ذهب، قال: من أعطاكه؟ قال: ذلك القائم، وأومأ بيده إلي علي بن أبي طالب(عليه السلام)، فقال: علي أي حال أعطاك؟ قال أعطاني وهو راكع، فكبر النبي(صلى الله عليه وآله)؛ (٣)

کسی به شما چیزی داد؟ سائل گفت: یک انگشتر طلایی به من دادند. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: این را چه کسی به تو داد؟ جواب داد: این آقایی که ایستاده است و با دست خود به علی(علیه السلام) اشاره کرد. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سؤال کرد: در چه حالی آن را به شما بخشید؟ گفت: در حال رکوع. بعد از این سخن رسول خدا(صلی الله علیه وآله)تکبیر گفت و بعد این آیه را خواند:

«ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون». (٤)

قرطبي متوفاي ٦٧١ می گوید:«نزلت في علي بن أبي طالب(عليه السلام)وقاله مجاهد والسدي؛ (٥)

این آیه درمورد علی بن ابی طالب(علیه السلام) نازل شده است».

سیوطی می گوید:

١- . غاية المرام وحجة الخصام في تعيين الإمام من طريق الخاص والعام، السيد هاشم البحراني، ج ٢، ص ٥

٢- . تفسير ابن كثير - ت سلامة، ج٣ ص١٣٨

٣- . أسباب نزول الآيات، الواحدي النيسابوري، ص ١٣٣ و ١٣٤

٤- . همان، ص ١٣٤

٥- . تفسير القرطبي، ج ٦، ص ٢٢١

«نزلت في علي بن أبي طالب وروي ابن مردويه عن وجه آخر عن ابن عباس مثله وأخرج أيضا عن علي مثله وأخرج ابن جرير عن مجاهد وابن أبي حاتم عن سلمة بن كهيل مثله فهذه شواهد يقوي بعضها بعضا؛ (١)

این آیه در حق علی(علیه السلام) نازل شده است و ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است و همچنین از امیرالمؤمنین(علیه السلام) و ابن جریر طبری از مجاهد نقل کرده است و ابن ابی حاتم از سلمة بن کهیل نقل کرده است و سیوطی می گوید: این شواهدی است که یکدیگر را تقویت می کند».

ابن ابی حاتم در تفسیرش از ابی سعید اشج از فضل بن دکین از ابو نعیم احول از موسی بن قیس حضرمی از سلمة بن کهیل نقل می کند:

«تصدق علي بخاتمه وهو راكع فنزلت «انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون؛ (۲)

امیرالمؤمنین(علیه السلام) انگشترش را در حال رکوع صدقه داد و این آیه نازل شد».

و روایات بسیار زیاد دیگری که در منابع اهل تسنن در این موضوع وجود دارد.

ضربه امیرالمومنین(علیه السلام) افضل از عبادات جن و انس

جهاد در راه خدا نیز از عبادات است که در این نوع از عبادت هم امیرالمومنین(علیه السلام) بی مثال است. در روایتی هم شیعه و هم اهل تسنن به این امر اشاره کرده اند:

علامه حلی(رحمة الله) از بزرگان شیعه در کتاب منهاج الکرامه چنین آورده است:«وعن حكيم، عن ابيه، عن جده، عن النبی(صلی الله علیه وآله) انه قال: لمبارزة علی بن ابی طالب(علیه السلام) لعمرو بن عبد ود يوم الخندق افضل من عمل امتی الی يوم القيامة؛ (۳)

حکیم از پدرش و ایشان از جدش نقل می کند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: مبارزه و جنگ کردن علی بن ابی طالب(علیه السلام) با عمرو بن عبدود، افضل و برتر از اعمال تمام امت من تا روز قیامت می باشد».

فخر رازی یکی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت این روایت شریف را در کتابش این گونه می آورد:

١- . لباب النقول، ج ١، ص ٨١
٢- . تفسير ابن أبي حاتم، ج ٤، ص ١١٦٢
٣- . منهاج الكرامة في معرفة الإمامة، ج١ ص٩١

«لمبارزة على(عليه السلام)مع عمرو بن عبدود (العامرى) افضل من عمل امتى الى يوم القيامة، فلم يقل مثل عمله بل قال: افضل كانه يقول: حسبک هذا من الوزن والباقى جزاف؛ (١)

مبارزه على بن ابى طالب(عليه السلام) با عمرو بن عبدود در روز خندق برتر از عبادت تمام امتم تا روز قيامت مى باشد. در اين روايت رسول خدا(صلى الله عليه وآله)نفرمود: كه مثل عمل امتم مى باشد؛ بلكه فرمود: افضل از اعمال امتم مى باشد و اين مى رساند كه همين يک عمل حضرت على(عليه السلام) براى حضرت كافى است و بقيه اعمالش زيادى مى باشد».

«فقال رسول الله(صلى الله عليه وآله) فى حقى: لضربة على يوم الخندق افضل من اعمال الثقلين. و قال برز الاسلام كله الى الكفر كله؛(٢)

اميرالمومنين(عليه السلام)فرمود: رسول خدا(صلى الله عليه وآله) در حق من فرموده است كه ضربت على در روز خندق افضل و برتر از اعمال ثقلين مى باشد و همچنين حضرت فرمود: در اين روز تمام اسلام در مقابل تمام كفر قرار گرفت».

روايت حاكم نيشابورى

حاكم نيشابورى روايت فوق را در كتابش با متن و سند ذيل مى آورد:«حدثنا لؤلؤ بن عبدالله المقتدرى فى قصر الخليفة ببغداد ثنا ابو الطيب احمد بن ابراهيم بن عبد الوهاب المصرى بدمشق ثنا احمد بن عيسى الخشاب بتنيس ثنا عمرو بن ابى سلمة ثنا سفيان الثورى عن بهز بن حكيم عن ابيه عن جده قال، قال رسول الله(صلى الله عليه وآله) :لمبارزة على بن ابى طالب لعمرو بن عبد ود يوم الخندق افضل من اعمال امتى الى يوم القيامة؛(٣)

بهز ابن حکیم از پدرش و او از جدش نقل کرده که فرمود: مبارزه علی بن ابی طالب(علیه السلام) با عمرو بن عبدود در روز خندق برتر از عبادت تمام امتم تا روز قیامت می باشد».

تصحیح ذهبی:

به نقل سیوطی در کتاب جامع الاحادیث، ذهبی از علمای رجال اهل سنت سند این روایت را صحیح دانسته است:

۱- . التفسیر الکبیر، ج۳۲ ص۲۳۱

۲- . الخصال، ج ۲، ص: ۵۷۹

۳- . المستدرك علی الصحیحین ،ج۳ ص۳٤

«لمبارزة علی بن ابی طالب لعمرو بن عبدود یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامة (الحاکم وتعقب عن بهز بن حکیم عن ابیه عن جده. قال الذهبی: صح؛(۱)

مبارزه علی بن ابی طالب(علیه السلام) با عمرو بن عبدود در روز خندق برتر از عبادت تمام امتم تا روز قیامت می باشد». این روایت را حاکم نیشابوری به نقل از بهز بن حکیم از پدرش و او از جدش نقل کرده است و ذهبی می گوید: این روایت صحیح است.

سخن تفتازانی:

سعدالدین تفتازانی یکی دیگر از بزرگان اهل سنت نیز می گوید: شجاعت حضرت علی(علیه السلام)مشهورتر از این است که قابل بیان باشد:

«وایضا هو اشجعهم یدل علیه کثرة جهاده فی سبیل الله وحسن اقدامه فی الغزوات وهی مشهورة غنیة عن البیان ولهذا قال النبی(صلی الله علیه وآله) لا فتی الا علی ولا سیف الا ذو الفقار وقال(صلی الله علیه وآله) یوم الاحزاب لضربة علی خیر من عبادة الثقلین؛ (۲)همچنین حضرت علی (علیه السلام)شجاع ترین مردم است. فراوانی پیکارها و کارهای خوب او در جنگ ها دلیل بر شجاعت اوست. شجاعت ایشان امری مشهور و بی نیاز از بیان است؛ به همین جهت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درباره وی فرمود: جوانمردی نیست جز علی و شمشیری نیست مگر ذوالفقار و در روز جنگ احزاب فرمود: یک ضربه شمشیر علی از عبادت جن و انس بهتر است».

سخن ابی الحدید:

شارح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نیز سخن استادش ابوالهذیل را در مورد اینکه عمل حضرت علی(علیه السلام)در روز خندق افضل از تمام اعمال مهاجرین و انصاری می باشد بصورت ذیل می آورد:

«قال شیخنا ابو الهذیل وقد ساله سائل ایما اعظم منزلة عند الله، علی ام ابوبکر؟ فقال: یا بن اخی، والله لمبارزة علی عمراً یوم الخندق تعدل اعمال المهاجرین والانصار وطاعاتهم کلها وتربی علیها فضلاً عن ابی بکر وحده؛ (۳)

۱- . جامع الأحادیث، ج ۱۸ ص۵۳

۲- . شرح المقاصد، ج ۵ ص ۲۹۸

۳- . شرح نهج البلاغة(ابن ابي الحدید)، ج۱۹ ص۶۰

شخصی از استاد ما ابوالهذیل سؤال کرد آیا منزلت و جایگاه ابوبکر در نزد خداوند بزرگ می باشد یا علی(علیه السلام)؟ استاد در جواب گفت: ای پسر برادرم! وقتی علی با عمرو بن عبدود در روز خندق به مبارزه برخواست این عملش برابری کرد با اعمال و طاعات تمام مهاجرین و انصار و از اعمال آن ها بزرگ تر نیز بود چه رسد از عمل ابی بکر به تنهایی».

در جای دیگر نیز جریان روز خندق را از حذیفه بن یمان بصورت ذیل می آورد:

«عن حذیفة بن الیمان ما یناسب هذا، بل ما هو ابلغ منه، روی قیس بن الربیع عن ابی هارون العبدی، عن ربیعة بن مالک السعدی، قال: اتیت حذیفة بن الیمان فقلت: یا ابا عبدالله، ان الناس یتحدثون عن علی بن ابی طالب(علیه السلام) ومناقبه، فیقول لهم اهل البصیرة: انکم لتفرطون فی تقریظ هذا الرجل، فهل انت محدثی بحدیث عنه اذکره للناس؟ فقال: یا ربیعة، وما الذی تسالنی عن علی، وما الذی احدثک عنه والذی نفس حذیفة بیده لو وضع جمیع اعمال امة محمد(صلی الله علیه وآله) فی کفة المیزان منذ بعث الله تعالی محمداً الی یوم الناس هذا، ووضع عمل واحد من اعمال علی فی الکفة الاخری لرجح علی اعمالهم کلها، فقال ربیعة: هذا المدح الذی لا یقام له ولا یقعد ولا یحمل، انی لاظنه اسرافاً یا ابا عبدالله فقال حذیفة: یا لکع، وکیف لا یحمل واینکان المسلمون یوم الخندق وقد عبر الیهم عمرو واصحابه فملکهم الهلع والجزع، ودعا الی المبارزة فاحجموا عنه حتی برز الیه علی فقتله والذی نفس حذیفة بیده لعمله ذلک الیوم اعظم اجراً من اعمال امة محمد الی هذا الیوم والی ان تقوم القیامة؛ (۱)

ربیعه بن مالک می گوید: رفتم پیش حذیفه و گفتم: ای اباعبدالله! مردم در مورد مناقب و فضائل حضرت علی(علیه السلام)صحبت می کنند و اهل بصره به آن ها می گویند: شما در مورد این مرد زیاده روی می کنید و آیا شما حدیث در این باره برای من ذکر می کنید که به مرم بگویم؟ ایشان گفت: اگر کسی از حضرت علی(علیه السلام) سوال کرد و یا سخن گفت و قسم به خدای که نفس حذیفه در دست اوست اگر تمام اعمال امت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در یک کفه ترازو و یک عمل حضرت را در کفه دیگر قرار بدهد عمل حضرت بر تمام اعمال امت رجحان و برتری پیدا می

کند. ربیعه می گوید: این حرف شما در مورد حضرت قابل پذیرش و تحمل نیست و من گمان می کنم که زیاده روی در حق حضرت می باشد؛ حذیفه در جواب می گوید: ای ناکس! چگونه قابل تحمل نیست؟ مسلمین کجا بودند روز خندق؛ در حالی که عمرو عبدو و اصحابش از خندق عبور کرد و همگی ترسیدند و مبارزه طلبیدند تا اینکه حضرت

۱- . شرح نهج البلاغة(ابن ابي الحديد)، ج۱۹ ص۶۰

علی(علیه السلام)به مبارزه برخواست و او را کشت و قسم به خدا که نفس حذیفه بدست اوست این عمل حضرت از اعمال تمام امت حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)تا روز قیامت برتر است».

عبادت در روایات

در مناجات هشتم از مناجات های پانزده گانه امام سجاد(علیه السلام) از لسان مبارک ایشان چنین صادر شده است:

«فَأَنْتَ لاَ غَيْرُكَ مُرَادِي وَلَكَ لاَ لِسِوَاكَ سَهَرِي وَسُهَادِي وَلِقَاؤُكَ قُرَّةُ عَيْنِي وَوَصْلُكَ مُنَى نَفْسِي وَإِلَيْكَ شَوْقِي وَفِي مَحَبَّتِكَ وَلَهِي وَإِلَى هَوَاكَ صَبَابَتِي وَرِضَاكَ بُغْيَتِي... وَقُرْبُكَ غَايَةُ سُؤْلِي؛

تو مراد منی و غیر تو مراد من نیست. شب زنده داری و بیداری ام فقط برای توست نه غیر تو. دیدارت نور چشم من و وصل تو آرزوی من و به سوی تو شوق و اشتیاق من است. در وادی محبت تو سرگشته و در هوای تو دل داده ام و خشنودی ات مقصد و مقصود من... و قرب تو منتهای خواسته من است». حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) در یک حدیث نورانی عبادت را به سه نوع تقسیم فرمودند:

«إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ شُكْراً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ؛(۱)

گروهی خدا را از روی تحصیل منافع بهشت بندگی می کنند؛ این عبادت تجار است. گروهی خدا را از روی ترس بندگی می کنند؛ این عبادت بردگان است. گروهی خدا را شایسته پرستش می دانند و از اینکه خدا منت بندگی را بر آنها نهاد شکر و سپاس او را می گویند. این عبادت آزادگان است که برترین عبادت هاست».

امیر مؤمنان(علیه السلام)سرآمد خداشناسان در مناجات خود می فرمایند:

«وَ قَالَ أَمِيرُ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ اَلْمُوَحِّدِينَ صَلَوَاتُ اَللَّهِ عَلَيْهِ: مَا عَبَدْتُكَ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَ لاَ طَمَعاً فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُك؛(۲)

معبودا عبادت و پرستش من از جهت ترس از آتش دوزخ نیست و با انگیزه طمع و دستیابی به بهشت نیست فقط چون تو را سزاوار عبادت و پرستش می دانم می پرستم و کسی که در معرفت و بینش به این پایه نرسیده و همین مقدار که می داند او است آفریدگار جهان و دانا

۱- . تحف العقول، النص، ص: ۲٤٦

۲- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٦٧، ص: ۱۸٦

و توانا و مسلط بر عالم خلقت و آفرینش؛ در مقابل اطاعت و بندگی پاداش می دهد و گنه کاران و متمرّدان را کیفر می کند و بر مبنای چنین معرفتی عبادتش را به منظور رسیدن به نعمت های بهشتی و یا نجات و خلاصی از آتش انجام می دهد و البته پروردگار مهربان چنین شخصی را در ازای عبادتش به بهشت برده و از آتش نجات می دهد».

اهمیت عبادت و بندگی از دیدگاه علی(علیه السلام)

امیرالمومنین(علیه السلام) تعبیرات زیبایی درباره عبادت دارند که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

۱. محبوب خدا:

«اِذا اَحَبَّ اللّهُ عَبْدا اَلْهَمَهُ حُسْنَ الْعِبادَةِ؛(۱)هر گاه خداوند بنده ای را دوست بدارد خوب عبادت کردن را به او الهام می کند».

۲. قرب الهی:

«ما تَقَرَّبَ مُتَقَرِّبٌ بِمِثْلِ عِبادَةِ اللّه؛(۲)

نزدیک نشده است نزدیک شونده ای [به خداوند متعال] به [وسیله ای] مانند عبادت خداوند».

۳. فضیلت بزرگان:

«فَضیلَةُ السّادَةِ حُسْنُ الْعِبادَةِ؛ (۳)

برتری سروران (و بزرگان) نیکو عبادت نمودن است». بزرگی به مال و حسب و نسب نیست.

۵. حُرّ واقعی:

«مَنْ قامَ بِشَرائِطِ الْعُبُودیَّةِ اُهِّلَ لِلْعِتْقِ؛ (٤)

هر کس به شرایط بندگی قیام کند اهلیّت و سزاواری آزادگی یافته است». آزاد واقعی کسی است که از بند هوس رسته و به بندگی مولای حقیقی در آمده است.

۱- . غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۲۸۵

۲- . همان، ص: ٦۸۵

۳- . تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۱۹۹

٤- . همان

ویژگی های عبادت امیرالمومنین(علیه السلام)

جامعیّت اوصاف علی(علیه السلام)در جامعیّت عبادت او نهفته است. اگر آن حضرت تمامی آنچه را که خوبان عالم دارند داراست بخاطر آن است که عبادت او تمام اوصاف بایسته و شایسته عبادات را در خود فراهم آورده و برخوردار است که به نمونه هایی اشاره می شود:

۱. عبادت آگاهانه:

از مهم ترین ویژگی یک عبادت برتر این است که عابد آن آگاه به معبود و آگاه به مسئولیت خویش و زمان خود باشد و گرنه، نه تنها ثمربخش نخواهد بود که خطرساز و انحراف آور است. امیرالمومنین(علیه السلام) این حقیقت را با زبان ها و بیان های مختلفی گوشزد و بیان می نمود. گاه می فرمود:«اَلْمُتَعَبِّدُ عَلی غَیْرِ فِقْهٍ کَحِمارِ الطّاحُونَةِ یَدُورُ وَ لا یَبْرَحُ وَ رَکْعَتانِ مِنْ عالِمٍ خَیْرٌ مِنْ سَبْعینَ رَکْعَةً مِنْ جاهِلٍ لانَّ الْعالِمَ تَأْتیهِ الْفِتْنَةُ فَیَخْرُجُ مِنْها بِعِلْمِهِ وَ تَأْتِی الْجاهِلَ فَتَنْسِفُهُ نَسْفا وَ قَلیلُ الْعَمَلِ مَعَ کَثیرِ الْعِلْمِ خَیْرٌ مِنْ کَثیر الْعَمَلِ مَعَ قَلیلِ العِلْمِ وَ الشَّکِّ وَ الشُّبْهَةِ؛(۱)

پرستشگر نادان همچون خرِ آسیاب است که به گرد خود می گردد و گامی به پیش نمی رود و دو رکعت (نماز) از شخص عالم برتر از هفتاد رکعت نماز نادان است زیرا عالم وقتی گرفتار فتنه شود

با علم خود از آن بیرون می آید ولی جاهل وقتی دچار فتنه گردد غرق شود و عمل اندک با علم زیاد بهتر از عمل بسیار با علم اندک همراه با شک و تردید می باشد».

و گاهی آن حضرت اعلام خطر می کرد که:

«مَنْ عَبَدَ اللّهَ بِغَیْرِ عِلْمٍ کَفَرَ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُ؛(۲)

هر کس بدون آگاهی و معرفت خدا را عبادت کند از جایی که خود نمی داند سر از کفر در می آورد».

مصداق بارز این حدیث در تاریخ اسلام، خوارج است که با آن همه عبادت علیه امام زمان خویش قیام کردند. اگر هم جاهلی به چنان خطری دچار نشود لااقل بهره کافی از عبادت نمی برد؛ چنان که امیرالمومنین(علیه السلام) فرمود:

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۲۰۸

۲- . أعلام الدین في صفات المؤمنین، ص: ۹٦

«لا خَیْرَ فی عِبادَةٍ لَیْسَ فیها تَفَقُّهٌ؛(۱)

عبادتی که آگاهانه نباشد، خیری در آن نیست».

و گاه دردمندانه سفارش می فرمود:

«سَکِّنُوا فی اَنْفُسِکُمْ مَعْرِفَةَ ما تَعْبُدُونَ حَتّی یَنْفَعَکُمْ ما تُحَرِّکُونَ مِنَ الْجَوارِحِ بِعِبادَةِ مَنْ تَعْرِفُون؛(۲)

معرفت و شناخت آن کس را که می پرستید در جان خود جای دهید تا حرکت های بدنی که برای عبادت معبود شناخته شده خویش تحمل می کنید، شما را سود رساند».و عبادت آن حضرت در اوج عرفان و آگاهی بود. ذِعْلِب عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آیا پروردگارت را دیده ای؟ آن حضرت فرمود:

«فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ فَقال: وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ، مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ، لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، وَلكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛(۳)

من پروردگاری را که نبینم نمی پرستم. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! او را چگونه دیدی؟ فرمود: ای ذعلب! وای بر تو! دیده های ظاهر او را نتواند دید ولی دیده های دل به وسیله حقایق ایمان او را مشاهده می کنند».

۲. عبادت عاشقانه:

شکی نیست که وقتی معرفت و شناخت به حضرت ربوبیت به حد اعلای خود برسد به همراه آن عشق و محبت آشکار می شود. در روایتی عبادت به سه گونه تقسیم شده است: عبادت بردگان که ناشی از ترس است و عبادت تاجران که برای رسیدن به بهشت است و عبادت آزادمردان و آن گاه می فرماید:

«وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللّهَ حُبّا لَهُ فَتِلْکَ عِبادَةُ الاَحْرارِ وَ هِیَ اَفْضَلُ الْعِبادَةِ؛(٤)

و گروهی خدا را به خاطر دوستی (و عشق) او می پرستند، پس این گونه عبادت، عبادت آزادمردان است و برترین عبادت هم همین است» .

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲، ص: ٤٩

۲- . همان، ج ۷۵، ص: ٦٣

۳- . الهدايا لشيعة أئمة الهدى (شرح أصول الكافي للمجذوب التبريزي)، ج ۲، ص: ۳٤۰

٤- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۸٤

امیرالمومنین(علیه السلام) می فرمایند:

«لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللّهُ على مَعْصِيَتِهِ لَكانَ يَجِبُ اَنْ لا يُعْصى شُكْرا لِنِعْمَتِهِ؛(۱)

اگر [فرضا] خداوند کیفری برای معصیت خود معیّن نکرده بود سپاس گزاری از نعمتش ایجاب می کرد که از فرمانش سرپیچی نشود».

۳. عبادت خاشعانه:

نماز یکی از مهم ترین عبادات است و از ویژگی های مهم یک نماز مطلوب این است که انسان در حال نماز، خضوع و خشوع داشته باشد. هم اعضا و اندام در خدمت نماز باشد و هم دل در گرو خداوند. قرآن کریم درباره مؤمنان می فرماید:

«قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ اَلَّذينَ هُمْ فى صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ؛(۲)

«به راستی که ایمان آورندگان رستگار شدند؛ همانان که در نماز خود [فروتن و [خاشع اند».

حضرت امیرالمومنین(علیه السلام) بر این ویژگی نیز تأکید دارد و به دیگران سفارش می فرماید که:

«لِيَخْشَعِ الرَّجُلُ فى صَلاتِهِ، فَاِنَّهُ مَنْ خَشَعَ قَلْبُهُ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ خَشَعَتْ جَوارِحُهُ فَلا يَعْبَثُ بِشَىءٍ؛(۳)

آدمی باید در نمازش خشوع داشته باشد زیرا کسی که قلبش برای خدای عزیز و جلیل خاشع شد همه اعضا و اندامش نیز خاشع گردد، پس با چیزی سرگرم و مشغول نمی شود».

در جای دیگر به کمیل چنین سفارش نمود:

«یا کُمیْلُ لَیْسَ الشَّأْنُ اَنْ تُصَلِّیَ وَ تَصُومَ وَ تَتَصَدَّقَ اِنَّمَا الشَّأْنُ أَنْ تَکُونَ الصَّلاةُ فُعِلَتْ بِقَلْبٍ نَقِیٍّ وَ عَمَلٍ عِنْدَ اللّهِ مَرْضِیٍّ وَ خُشُوعٍ سَوِیٍّ، وَ اِبْقاءٍ لِلْجِدِّ فیها؛(٤)

ای کمیل! مقام این نیست که نماز گزاری و روزه بگیری و صدقه دهی؛ مقام آن است که نماز همراه قلب پاک انجام شود و مورد پسند الهی بوده، همراه با خشوع متعادل و دوام جدیت باشد».

ص: ٣٤

١- . منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ٢١، ص: ٣٨١

٢- . مومنون،١و٢

٣- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٨١، ص: ٢٣٩؛منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ١١، ص: ٣٦٢

٤- . همان، ج ٧٤، ص: ٢٧٣

امیرالمومنین(علیه السلام) خود نیز عامل حقیقی این نصایح و سفاراشات است و چه کسی می تواند در عبادت از ایشان سبقت بگیرد؟

٤. عبادت خالصانه

آن گاه که معرفت و عشق وجود انسان را فرا گرفت بوی شرک و ریا نیز از انسان دور می شود و عبادت رنگ خلوص به خود خواهد گرفت. علی(علیه السلام) عبادت خالصانه را این گونه توصیف می کند: «اَلْعِبادَةُ الْخالِصَةُ اَنْ لا یَرْجُو الرَّجُلُ اِلاّ رَبَّهُ وَ لا یَخافُ اِلاّ ذَنْبَهُ؛(۱)

عبادت خالص آن است که آدمی فقط به پروردگارش امید داشته باشد و جز از گناهش نترسد».

از آنجا که یقین و باور حضرت امیرالمومنین(علیه السلام)در بالاترین قله معرفت قرار دارد اخلاص او نیز چنین است؛ چرا که خود فرمود:

«سَبَبُ الاِخْلاصِ اَلْیَقینُ؛(۲)

سبب و علّت اخلاص ورزیدن، باور است».

و در جای دیگر فرمود:

«ثَمَرَةُ الْعِلْمِ اِخْلاصُ الْعَمَلِ؛(۳)

میوه علم و دانش، خالص نمودن عمل است».

۵. عبادت مستمر:

امیرالمومنین(علیه السلام)می فرماید:

«دَوامُ الْعِبادَةِ بُرْهانُ الظَّفَرِ وَ السَّعادَةِ وَ دَوامُ الشُّکْرِ عُنْوانُ دَرْکِ الزِّیادَةِ؛(٤)

عبادت دائمی دلیل پیروزی و نیکبختی است و سپاس گزاری همیشگی، نشانه دریافت فزونی [نعمت] می باشد».

همچنین ایشان فرمود:

۱- . تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۱۹۹

۲- . غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۳۹٦

۳- . همان، ص: ۳۲۸

٤- . غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۸۱۹ ؛عیون الحکم و المواعظ (للیثي)، ص: ۲۵۱

«قَلیلٌ تَدُومُ عَلَیْهِ اَرْجی مِنْ کَثیرٍ مَمْلُولٍ مِنْه؛(۱)

عمل اندکی که به آن ادامه می دهی، امید [سُود دهی] به آن بیشتر از کار بسیاری است که ملال آور [و غیر دائمی] است».

٦. میانه روی در عبادت:نکته دیگری که مولا علی(علیه السلام)به آن توجه دارد اقتصاد و میانه روی در عبادات است یعنی انسان به قدری که توان دارد و حال و نشاط او را یاری می کند به عبادت بپردازد و از افراط و تفریط پرهیز نماید؛ در بخشی از وصیت نامه آن حضرت به فرزندش می خوانیم:

«وَ اقْتَصِدْ فی عِبادَتِکَ وَ عَلَیْکَ فیها بِالْاءَمْرِ الدّائِمِ الَّذی تُطیقُهُ؛(۲)

[پسرم!] در انجام عبادت میانه رو باش و بر تو لازم است که در انجام عبادت روش دائمی که توانش را داری، پیشه سازی».

ائمه(علیهم السلام) و عبادت

«قال امیرالمومنین(علیه السلام): لم اعبد ربا لم اره؛(۳)

مولا امیرالمؤمنین(علیه السلام)می فرماید: پروردگاری را که نبینم، نمی پرستم».

حقیقت عبادت، تعظیم و طاعت خدا و چشم پوشی از غیر اوست. بزرگ ترین فضیلت نفس، ستایش مقام الوهیت و تقرب جستن به ساحت قدس ربوبی است؛ عبادت اگر با شرایط خاص خود انجام شود مقام بسیار بزرگ و افتخار آمیزی است چنان که از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به وسیله کلمه عبد تجلیل شده و قبل از عنوان رسالت عبودیت او قید گردیده است: «اشهد ان محمدا عبده و رسوله».

ابو درداء گوید: در شب تاریکی از نخلستانی عبور می کردم. آواز کسی را شنیدم که با خدا مناجات می کرد. چون نزدیک شدم دیدم علی(علیه السلام) است و من خود را در پشت درخت مخفی کردم و دیدم که او با خوف و خشیت تمام با آهنگ حزین مناجات می کرد و از ترس آتش سوزان جهنم گریه می نمود و به خدا پناه برده و طلب عفو و بخشش می نمود و آنقدر گریه کرد که بی حس و حرکت افتاد! گفتم شاید خوابش برده است. نزدیکش رفتم چون

١- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٦٨، ص: ٢١٨

٢- . الأمالي (للطوسي)، النص، ص: ٨

٣- . تفسير الصافي، ج ٢، ص: ٢٣٦

چوب خشکی افتاده بود. او را تکان دادم حرکت نکرد. گفتم حتما از دنیا رفته است. شتابان به منزلش رفتم و خبر مرگ او را به حضرت زهرا(علیها السلام) رسانیدم. فرمود: مگر او را چگونه دیدی؟ من شرح ما وقع گفتم؛ فاطمه(علیها السلام)فرمود: او نمرده بلکه از خوف خدا غش نموده است.(١)روایتی از لسان مبارک حضرت باقر العلوم(علیه السلام) صادر شده است:

«عَنِ اَلْبَاقِرِ(علیه السلام): كَانَ أَبِي يُصَلِّي فِي اَلْيَوْمِ وَ اَللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ وَ كَانَتِ اَلرِّيحُ تُمِيلُهُ بِمَنْزِلَةِ اَلسُّنْبُلَةِ وَ قَدْ بَلَغَ مِنَ اَلْعِبَادَةِ مَا لَمْ يَبْلُغْهُ أَحَدٌ وَ قَدِ اِصْفَرَّ لَوْنُهُ مِنَ اَلسَّهَرِ وَ رَمِضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ اَلْبُكَاءِ وَ

دَبِرَتْ جَبْهَتُهُ وَ اِنْخَرَمَ أَنْفُهُ مِنَ اَلسُّجُودِ وَ وَرِمَتْ سَاقَاهُ وَ قَدَمَاهُ مِنَ اَلْقِيَامِ فِي اَلصَّلاَةِ فَبَكَيْتُ حِينَ رَأَيْتُهُ بِتِلْكَ اَلْحَالِ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ يَا بُنَيَّ أَعْطِنِي بَعْضَ اَلصُّحُفِ اَلَّتِي فِيهَا عِبَادَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَأَعْطَيْتُهُ فَقَرَأَ فِيهَا يَسِيراً ثُمَّ تَرَكَهَا وَ قَالَ مَنْ يَقْوَى عَلَى عِبَادَةِ أَمِيرِ اَلْمُؤْمِنِينَ(علیه السلام)؛(۲)

از امام باقر(علیه السلام)نقل شده است که فرمود: پدرم در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و جسم مبارکش به حدی ضعیف شده بود که باد مانند خوشهٔ گندم او را حرکت می داد و در عبادت به مرتبه ای نائل آمد که هیچ کس به آن نرسید. از شب زنده داری، رنگ رخسار حضرت زرد شده بود و از گریستن چشمانش چنان گرم می شد که گویا آتش گرفته باشد. پیشانی اش از سجده پینه بسته و بینی اش شکافته شده بود. ساق پاهای حضرت از ایستادن در نماز شب ورم کرده بود. وقتی او را در این حالت دیدم گریستم. پدرم رو به من کرد و فرمود: فرزندم! قسمتی از کاغذهایی که عبادت علی(علیه السلام)در آن ها نوشته شده را بیاور. آن ها را آوردم و به او دادم. مقداری از آن را خواند و کنار نهاد و فرمود: چه کسی قدرت دارد و می تواند مانند علی(علیه السلام)عبادت داشته باشد؟!»

اصبغ بن نباته می گوید:

«وقتی ضرار بن ضمره بر معاویه وارد شد معاویه گفت: علی(علیه السلام) را برایم وصف کن! ضرار پس از آن که شمه ای از خصوصیات اخلاقی آن حضرت را برای معاویه بیان نمود گفت: شب ها بیداری او بیشتر و خوابش کم بود. در اوقات شب و روز تلاوت قرآن می کرد و جانش را در راه خدا می داد و در پیشگاه کبریائی او اشک می ریخت و خود را از ما مستور نمی داشت و کیسه های طلا از ما ذخیره نمی نمود. برای نزدیکانش ملاطفت و بر جفاکاران تند خویی نمی کرد. موقعی که شب پرده ظلمت و تاریکی می افکند و ستارگان رو به افول می نهادند او را می دیدی که در محراب عبادت، دست به ریش خود گرفته و چون شخص

۱- . الأمالي(للصدوق)، النص، ص: ۷۹

۲- . الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص: ۸۹۰

مارگزیده به خود می پیچید و مانند فرد اندوهگینی (از خوف خدا) گریه می کرد و می گفت: ای دنیا! آیا خود را به من جلوه داده و مرا مشتاق خود می سازی؟ هیهات مرا به تو نیازی نیست و تو را سه طلاق داده ام که دیگر مرا بر تو رجوعی نیست! سپس می فرمود: آه ازکمی توشه و دوری سفر و سختی راه! معاویه گریه کرد و گفت: ای ضرار! بس است؛ به خدا سوگند که علی(علیه السلام) چنین بود خدا رحمت کند ابو الحسن را!»(۱)

در یکی از خطبه های نهج البلاغه چنین آمده است:

«اَمَّا اللَّیلُ فَصافُّونَ اَقْدامَهُمْ تالینَ لِاَجْزاءِ القُرانِ یرَتِّلونَهُ تَرْتیلاً، یحْزِّنُونَ بِهِ اَنْفُسَهُمْ وَیسْتَثیرُونَ بِهِ دَواءَ دائِهِمَ، فَاِذا مَرّوا بِایةٍ فیهاتَشْویقٌ رَکَنُوا اِلَیها طَمَعاً وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ اِلَیها شَوْقاً وَ ظَنُّوا اَنَّها نَصْبُ اَعْینِهِمْ، وَاذا مَرُّوا بِایةٍ فیها تَخْویفٌ اَصْغَوْا اِلَیها مَسامِعَ قُلوبِهِمْ وَظَنّوا اَنَّ زَفیرَ جَهَنَّمَ وَشَهیقَها فی اُصولِ اذانِهِمْ، فَهُمْ حانُونَ عَلی اَوْساطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِباهِهِمْ واَکَفِّهِمْ وَ رُکَبِهِمْ وَ اَطْرافِ اَقْدامِهِمْ، یطلُبونَ اِلی اللهِ تَعالی فی فَکاک رِقابِهِمْ، وَاَمَّاالنَّهارُ فَحُلَماءُ عُلَماءُ اَبْرارٌ اَتْقِیاءٌ؛(۲)

امام علی(علیه السلام) در توصیف متقین فرمود: شب ها پاهای خود را برای عبادت جفت می کنند. آیات قرآن را با آرامی و شمرده شمرده تلاوت می نمایند. با زمزمه آن آیات و دقت در معنی آن ها، غمی عارفانه در دل خود ایجاد می کنند و دوای دردهای خویش را بدین وسیله ظاهر می سازند. هر چه از زبان قرآن می شنوند مثل این است که به چشم می بینند. هر گاه به آیه ای از آیات رحمت می رسند بدان طمع می بندند و قلبشان از شوق لبریز می گردد، چنین می نماید که نصب العین آن هاست و چون به آیه ای از آیات قهر و غضب می رسند بدان گوش فرا می دهند و مانند این است که آهنگ بالا و پایین رفتن شعله های جهنم به گوششان می رسد. کمرها را به عبادت خم کرده، پیشانی

ها و کف دست ها و زانوها و سرانگشت پاها به خاک می سایند و از خداوند آزادی خویش را می طلبند. همین ها که چنین شب زنده داری می کنند و تا این حد روحشان به دنیای دیگر پیوسته است روزها مردانی هستند اجتماعی، بردبار، دانا، نیک و پارسا».

امام سجاد(علیه السلام) عبادت را بزرگ ترین حق خدا بر گردن انسان می دانند:

۱- . الأمالي(للصدوق)، النص، ص: ٦٢٤

۲- . نهج البلاغه، خطبة ١٨٤

«فَأَمَّا حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ فَإِنَّكَ تَعْبُدُهُ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِإِخْلَاصٍ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيَكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ وَ يَحْفَظَ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْهَا؛(۱)بزرگ ترین حق خدا این است که او را عبادت کنی و چیزی را با او شریک قرار ندهی؛ پس اگر این کار را با اخلاص انجام دادی خدا بر خود لازم می کند کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند و هر چه از دنیا و آخرت بخواهی، برایت پاس دارد».

عبادت امیرالمومنین(علیه السلام) در اول خلقت

امیرالمومنین(علیه السلام) اول خلقت، خدا را تسبیح گفتند و ملائکه تسبیح را از ایشان آموختند. خداوند متعال در قرآن کریم خطاب به شیطان رجیم می فرمایند:

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ؛ (۲)

[خدا] فرمود: ای ابلیس! تو را چه چیزی از سجده کردن بر آن چه که با دستان قدرت خود آفریدم بازداشت؟ آیا تکبّر کردی یا از بلند مرتبه گانی؟»

در این آیه مشخص است که بودند کسانی که خداوند متعال به آنان امر نفرمود که بر آدم سجده کنند. سوال می شود که آنان چه کسانی هستند؟ پاسخ آن را به وسیله روایتی که در تفسیر این آیه شریفه آمده است می دهیم:

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِإِبْلِيسَ «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ» مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِينَ هُمْ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ(علیهم السلام)كُنَّا فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ بِأَلْفَي عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِالسُّجُودِ إِلَّا لِأَجْلِنَا فَسَجَدَتِ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ يا إِبْلِيسُ ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ أَيْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الْمَكْتُوبَةِ أَسْمَاؤُهُمْ فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ فَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ بِنَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ فَمَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ أَسْكَنَهُ نَارَهُ وَ لَا يُحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلِدُهُ؛(۳)

۱- . تحف العقول، النص، ص: ۲۵٦

۲- . سوره ص، ۷۵

۳- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲٦، ص: ۳٤٦

ابوسعید خدری گوید: ما در خدمت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)نشسته بودیم. در این موقع مردی وارد شده گفت: «از معنی این آیه که خداوند به شیطان می فرماید:«أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ»، مرا مطّلع فرما! کدام دسته هستند کسانی که از ملائکه [ی مقرّب] برترند؟» پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)فرمود: «آن ها من و علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام)هستیم

که دو هزار سال قبل از آفرینش آدم در سرادق عرش، خدا را تسبیح می کردیم و ملائکه به واسطه ی تسبیح ما به تسبیح مشغول شدند. پس از خلقت آدم خداوند به ملائکه دستور داد او را سجده کنند امّا به ما چنین دستوری نداد. همه ی ملائکه سجده کردند به جز ابلیس که از سجده امتناع ورزید. خداوند فرمود: «یا إِبْلیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالین»؛ کبر ورزیدی یا خود را از آن پنج نفر به حساب آوردی که نامشان در سرادق عرش نوشته شده!؟ ما درب به سوی خدا هستیم که هر کس بخواهد باید از جانب ما وارد شود؛ به واسطه ی ما هدایت یافته اند هدایت شده ها. هر که ما را دوست بدارد خدا او را دوست می دارد و در بهشت جایش خواهد داد و هر که با ما کینه ورزد خدا او را دشمن می دارد و در جهنّم جایش می دهد. ما را دوست نخواهند داشت مگر کسانی که ولادت پاکی داشته باشند».

در روایاتی چنین آمده است:

«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ(علیه السلام): نَحْنُ الِاسْمُ الْمَخْزُونُ الْمَکْنُونُ نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی الَّتِی إِذَا سُئِلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا أَجَابَ؛ نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْمَکْتُوبَةُ عَلَی الْعَرْشِ وَ لِأَجْلِنَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ الْعَرْشَ وَ الْکُرْسِیَّ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ مِنَّا تَعَلَّمَتِ الْمَلَائِکَةُ التَّسْبِیحَ وَ التَّقْدِیسَ وَ التَّوْحِیدَ وَ التَّهْلِیلَ وَ التَّکْبِیرَ وَ نَحْنُ الْکَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَیْهِ؛(۱)

امیرالمومنین(علیه السلام) می فرمایند: ما امامان، نام پوشیده و نهانِ خدا هستیم. مائیم اسماء الحسنی که چون خداوند عزّوجلّ به آن نام ها خوانده شود اجابت کند. مائیم نام های نوشته شده بر عرش الهی و خداوند عزّوجلّ به خاطر ما آسمان، زمین، عرش، تختِ فرمانروایی، بهشت و جهنّم را آفریده است و فرشتگان تسبیح، تقدیس، توحید، تهلیل و تکبیر را از ما فرا گرفته اند و مائیم آن کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت کرد و خدا [به واسطه ی آن کلمات] توبه او را پذیرفت».

عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ (رحمة الله)فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) يَا سَلْمَانُ فَهَلْ عَلِمْتَ مَنْ نُقَبَائِي وَ مَنِ الِاثْنَا عَشَرَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لِلْإِمَامَةِ بَعْدِي فَقُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ يَا

١- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٧، ص: ٣٨

سَلْمَانُ خَلَقَنِيَ اللَّهُ مِنْ صَفْوَةِ نُورِهِ وَ دَعَانِي فَأَطَعْتُ وَ خَلَقَمِنْ نُورِي عَلِيّاً فَدَعَاهُ فَأَطَاعَهُ وَ خَلَقَ مِنْ نُورِي وَ نُورِ عَلِيٍّ فَاطِمَةَ فَدَعَاهَا فَأَطَاعَتْهُ وَ خَلَقَ مِنِّي وَ مِنْ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَدَعَاهُمَا فَأَطَاعَاهُ فَسَمَّانَا بِالْخَمْسَةِ الْأَسْمَاءِ مِنْ أَسْمَائِهِ اللَّهُ الْمَحْمُودُ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ اللَّهُ الْعَلِيُّ وَ هَذَا عَلِيٌّ وَ اللَّهُ الْفَاطِرُ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ وَ اللَّهُ ذُو الْإِحْسَانِ وَ هَذَا الْحَسَنُ وَ اللَّهُ الْمُحْسِنُ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ ثُمَّ خَلَقَ مِنَّا مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ أَئِمَّةٍ فَدَعَاهُمْ فَأَطَاعُوهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَ أَرْضاً مَدْحِيَّةً أَوْ هَوَاءً أَوْ مَاءً أَوْ مَلَكاً أَوْ بَشَراً وَ كُنَّا بِعِلْمِهِ نُوراً نُسَبِّحُهُ وَ نَسْمَعُ وَ نُطِيعُ.؛(١)

سلمان فارسی(رحمة الله) می گوید: روزی پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)به من فرمود: ای سلمان! آیا می دانی جانشینان من و آن دوازده نفری که خدا برای امامت بعد از من برگزیده چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: ای سلمان! خداوند مرا از نور پاک خودش آفرید، پس مرا خواند، اطاعتش کردم و از نور من علی را آفرید. پس علی(علیه السلام)را خواند، علی نیز اطاعت کرد. از نور من و نور علی، فاطمه را خلق کرد. پس خداوند او را خواند و فاطمه(علیها السلام)او را اطاعت نمود. سپس از من و علی و فاطمه، حسن و حسین۸را آفرید. ایشان را خواند پس خدا را اطاعت کردند. آن گاه خداوند ما را به پنج اسم از اسماء مبارکش نامگذاری فرمود؛ خداوند محمود است و من محمد. خداوند، علی است و این هم علی. خداوند، فاطر و شکافنده است و این فاطمه است. خداوند، صاحب احسان است و این حسن است و

خداوند، محسن است و این حسین. سپس از ما و از نور حسین، نه امام(علیهم السلام)را آفرید. پس ایشان را خواند و آن ها نیز اجابت کردند و این همه پیش از آن بود که خداوند عزوجل آسمان بلند و زمین گسترده، هوا، آب، فرشته و بشر را خلق نماید و ما به علم خداوند نورهایی بودیم که او را تسبیح می گفتیم و امر او را شنیده، اطاعت و اجابتش می نمودیم».

بی تردید امیرالمومنین(علیه السلام) خاشع ترین بندگان خداست. همان کسی که امیر همه مومنان است، مومنانی که حتی در نماز خود خاشع اند:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ؛(۲)

بی تردید مؤمنان رستگار شدند* آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند».

ص: ٤١

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۵، ص: ۹

۲- . مومنون،۱و۲

در تفسیر این آیه آمده:

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَا نَزَلَتْ «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» إِلَّا کَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام) رَأْسَهَا وَ أَمِیرَهَا؛(۱)

ابن عباس می گوید: پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمودند: آیه ای که با عبارت یا أَیُّهَا

الَّذِینَ آمَنُوا در قرآن شروع شده باشد، نازل نشد؛ مگر اینکه علی(علیه السلام) رأس مخاطبان آن و امیر آنان است».

«قال الصّادق(علیه السلام): فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى قَوْلِهِ هُمْ فِيها خالِدُونَ» نَزَلَتْ فِی رَسُولِ اللَّهِ وَ فِی أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ وَ فَاطِمَه وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ(علیهم السلام) وَ قَالَ نَزَلَ فِی أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ وَ وُلْدِهِ؛ (۲)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: این آیه درباره ی پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) نازل شد و حضرت در حدیثی دیگر فرمود: «این آیه درباره ی امیرالمؤمنین(علیه السلام) و فرزندانش نازل شده است».

نه تنها فقط امیرالمومنین(علیه السلام) عبادت را برای خدا خالص کرد بلکه حقیقت عبادت نیز ایشان است چرا که عبادت خدا منحصر در شناخت خداست و شناخت خدا منحصر در شناخت امیرالمومنین(علیه السلام)است:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّه؛ (۳)

هر کس خود را بشناسد، قطعاً خدایش را خواهد شناخت».

می توان این روایت شریف را این چنین هم معنا کرد: «هر کس نفس خدا امیرالمومنین(علیه السلام) (و امامان معصوم) را بشناسد، قطعا خدایش را خواهد شناخت». در صورتی که معنای اول را مد نظر قرار دهیم باز هم برای شناخت نفس باید به سراغ ولی خدا رفت و او را شناخت. چرا که در پرتوی فرمایشات و آموزه های ایشان و نیز شناخت انسان کامل که امام معصوم(علیهم السلام) است می توان به خودشناسی رسید و در ابتدای راه سیر و سلوک الی الله قرار گرفت. هر چند در مورد این حدیث شریف نظریات بسیار زیادی وجود دارد که آن را تاویل به مسائل اخلاقی و تهذیب نفس و مطالب عرفانی و... می کنند اما به

۱- . تفسير فرات الكوفي، ص: ٤٩
۲- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۳، ص: ۳۸۲
۳- . مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين(عليه السلام)، ص: ۲۹۹؛ مصباح الشريعة، ص، ۱۳؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲، ص: ۳۲

نظر می رسد طبق ادله روایی، این حدیث در باب معرفت به ولی خدا می باشد که شناخت خداوند متعال منحصر در شناخت اوست که به آن ها اشاره می کنیم:

در زیارت امیرالمومنین(علیه السلام) ایشان را نفس خداوند خطاب می کنیم:

«السَّلَامُ عَلَى نَفْسِ اللَّهِ تَعَالَى الْقَائِمَةِ فِيهِ بِالسُّنَنِ وَ عَيْنِهِ الَّتِي مَنْ عَرَفَهَا يَطْمَئِن» (۱)

امیرالمومنین(علیه السلام) نفس خداوند است از این جهت که خلقت ایشان از نور ذات و عظمت خداوند متعال است. نفس خداوند است به این دلیل که قوام عالم بسته به وجود حضرات معصومین(علیهم السلام) است. اگر امام بر روی زمین نباشد «لساخت الأرض بأهلها؛ زمین ساکنان خود را در خودش فرو می برد».

روایت بسیار زیبا و قابل تامل که می تواند از ادله اثبات نفس خدا بودن امام معصوم باشد:

«قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اَللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ ما ظَلَمُونا وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»(۲) قَالَ إِنَّ اَللَّهَ تَعَالَى أَعْظَمُ وَ أَعَزُّ وَ أَجَلُّ وَ أَمْنَعُ مِنْ أَنْ يُظْلَمَ وَ لَكِنَّهُ خَلَطَنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ وَ وَلاَيَتَنَا وَلاَيَتَهُ حَيْثُ يَقُولُ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اَللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا(۳) يَعْنِي اَلْأَئِمَّةَ مِنَّا ثُمَّ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ وَ ما ظَلَمُونا وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُون ذَكَرَ مِثْلَهُ؛(٤)

زراره گوید: از امام باقر(علیه السلام)راجع به قول خدای عزو جل:«به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم کردند» پرسیدم، فرمود: همانا خدای تعالی بزرگ تر و عزیزتر و جلیل تر و والاتر است که ستم شود ولی ما را به خود پیوسته و ستم به ما را ستم به خود انگاشته و ولایت ما را ولایت

خود قرار داده، آنجا که می فرماید: همانا ولی شما فقط خدا و پیغمبر او و کسانی که ایمان دارند می باشند» که مراد از آن ها امامان از خاندان مایند. پس هم چنان که در این آیه ولایت ما را به ولایت خود پیوسته، در جای دیگر هم ستم به ما را ستم به خود دانسته و فرموده است: «به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم کردند» و سپس مانند این را در قرآنش ذکر کرده است مانند خشنودی و غضب و افسوس که آن ها را به خود نسبت داده و مقصود ماییم و در موضع دیگر، قرآن این آیه را فرموده است».

و همچنین در روایت های خلقت نوری حضرات معصومین(علیهم السلام)که اشاره می کند خداوند متعال آنان را از نور خودش خلق کرده است:

١- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩٧، ص: ٣٣١

٢- . بقره، ٥٧

٣- . مائده، ٥٥

٤- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ١٤٦

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(عليه السلام)قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ؛(١)

امام صادق(علیه السلام) می فرمود: قطعا خدا ما را از نور عظمت خویش آفرید».

و روایت دیگری چنین آمده است:

«التوحيد مع، معاني الأخبار، أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ(عليه السلام)يَقُولُ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً خَلَقَهُمْ مِنْ نُورِهِ وَ رَحْمَتِهِ لِرَحْمَتِهِ فَهُمْ]إنهم[عَيْنُ اللَّهِ النَّاظِرَةُ وَ أُذُنُهُ السَّامِعَةُ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ بِإِذْنِهِ وَ

أُمَنَاؤُهُ عَلَى مَا أَنْزَلَ مِنْ عُذْرٍ أَوْ نُذْرٍ أَوْ حُجَّةٍ فَبِهِمْ يَمْحُو اللَّهُ السَّيِّئَاتِ وَ بِهِمْ يَدْفَعُ الضَّيْمَ وَ بِهِمْ يُنْزِلُ الرَّحْمَةَ وَ بِهِمْ يُحْيِي مَيِّتاً وَ يُمِيتُ حَيّاً وَ بِهِمْ يَبْتَلِي خَلْقَهُ وَ بِهِمْ يَقْضِي فِي خَلْقِهِ قَضِيَّةً قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ الْأَوْصِيَاءُ؛ (۲)

محمّد

بن مسلم گوید: شنیدم که امام صادق(علیه السلام)می فرمود: بی تردید خداوند عزّوجلّ مخلوقاتی خاصّ خود دارد که آنان را از نور خویش آفریده و آنان بخشی از چشمه شفقت الهی برای مهرورزی و دلسوزی او به مخلوق اویند؛ پس ایشان به اذن خدا در میان آفریدگانش، چشم بیدار و نگران پروردگار و گوش شنوا و زبان گویای وی و مورد اعتماد اویند بر آنچه که فرستاده است از قبیل: پوزش برای محو کردن بدی یا ترسانیدن یا رهبر و راهنما بودن؛ پس به سبب ایشان گناهان را می زداید و به وسیله آنان گزند ظلم و ستم را دفع می کند و به برکت آنان نعمت ارزانی می دارد و به وسیله ایشان در کالبد مرده روح دمیده و او را زنده می سازد و جان را از تن زنده بیرون می برد و توسّط آنان آفریدگان خود را می آزماید و به وسیله ایشان حکم خویش را در میان مخلوقاتش به اجرا می گذارد. عرض کردم: فدایت شوم آنان چه اشخاصی هستند؟ فرمود: جانشینان مخصوص پیامبر(صلی الله علیه وآله)».بنابراین امیر المومنین(علیه السلام) نه تنها گوش و دست و چشم خداست بلکه نفس خداست. برخی از روایات هستند که شناخت خداوند را ملزم به شناخت امام معصوم می کنند. روایتی که از لسان مبارک علامه عالم وجود، پایه گذار مکتب جعفری، باغبان تشیع، امام صادق (علیه السلام)صادر شده است بیانگر این موضوع می باشد:

«قال الصادق(علیه السلام): لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّه(۳) وَ لَوْلَانَا مَا عُرِفَ اللَّهُ؛ (٤)

۱- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۸۹

٢- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٦، ص: ٢٤٠
٣- . كافي (ط - دار الحديث)، ج ١، ص: ٤٧٦
٤- . بصائر الدرجات في فضائل آل محمد(صلى الله عليه وآله)، ج ١، ص: ١٠٥

امام صادق(عليه السلام) می فرماید: اگر ما نبودیم خداوند پرستیده نمی شد و اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی شد».

و همچنین:

«أَبَا جَعْفَرٍ(عليه السلام) يَقُولُ: بِنَا عُبِدَ اَللَّهُ وَ بِنَا عُرِفَ اَللَّهُ وَ بِنَا وُحِّدَ اَللَّهُ؛ (١)

امام باقر(عليه السلام) می فرماید: به وسیله ما خدا پرستیده شد و به وسیله ما خدا شناخته شد و به وسیله ما خدا یگانه دانسته شد».

در روایتی دیگر چنین آمده است:

«قال اميرالمومنين(عليه السلام): يا سلمان و يا جندب، إن معرفتي بالنورانية معرفة اللّه، و معرفة اللّه معرفتي؛(٢)

امیرالمومنین(عليه السلام) فرمودند: ای سلمان و ای جندب (لقب ابوذر)! شناخت من به نورانیت، شناخت خداوند متعال است و شناخت خداوند، شناخت من است؛ چرا که امام معصوم آینه تمام نمای اسماء و صفات خداوند متعال است».

و نیز فرمایش امام هادی(عليه السلام)در زیارت جامعه کبیره:

«من عرفكم فقد عرف الله و من جهلكم فقد جهل الله؛

کسی که شما را بشناسد خدا را شناخته و کسی که به شما جاهل باشد خدا را نشناخته است».وجود مقدس امیرالمومنین(علیه السلام) نه تنها عبادت را برای خداوند خالص گردانید بلکه خود طریق عبادت و نشانه و راهنما و علامت رسیدن به مقام بندگی برای عابدان و بندگان خداست؛ چنانچه در زیارت جامعه کبیره آمده است:

وَاَعْلاماً لِعِبادِهِ؛

شما راهنمایان بندگان باشید».

کلمه «اعلام» جمع «عَلَم» به معنای: علامت و نشانه است، راغب اصفهانی می گوید:

«العَلَم: الأثر الّذي يعلم به الشيء، كَعَلم الطريق وعلم الجيش، وسمّي الجبل علماً لذلك، وجمعه أعلام؛(۳)

۱- . كافي (ط - دار الحديث)، ج ۱، ص: ۳۵۵

۲- . مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين(عليه السلام)، ص: ۲۵۵؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٦، ص: ۲

۳- . مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۵۸۱

اثر و نشانه ای است که به وسیله آن چیزی فهمیده می شود مثل عبارات: عَلَمُ الطّریق: نشانه راه. عَلَم الجیشِ: پرچم سپاه و لشگر از این جهت کوه هم- علم- نامیده شده (که از دور مشخّص است) جمع عَلَم «أَعْلَام» است».

و در قرآن مجید آمده است:

«وَعَلامات وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ؛(۱)

و علامات و نشانه هایی قرار داد و به وسیله ستارگان (شب هنگام) راه می یابند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ الْجَصَّاصُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ قَالَ النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله)وَ الْعَلَامَاتُ هُمُ الْأَئِمَّةُ(عليهم السلام)؛(۲)

امام صادق(عليه السلام)می فرمایند: منظور از نجم، رسول خدا(صلى الله عليه وآله)و مقصود از عَلاماتٍ، ائمّه ی معصومین(عليهم السلام)هستند».

«عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ سَأَلْتُ الرِّضَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ قَالَ نَحْنُ الْعَلَامَاتُ وَ النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله)؛(۳)وشّاء گوید: از امام رضا(عليه السلام)درباره ی آیه: وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ پرسیدم، فرمود: «ما همان عَلامات هستیم و رسول خدا(صلى الله عليه وآله)نَجْم است».

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا فِي قَوْلِهِ وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ قَالَ هُوَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ؛(٤)

امام صادق(عليه السلام) می فرمایند: «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» منظور، امیر المؤمنین(عليه السلام) است».

و در اصول کافی بابی به عنوان «باب أنّ الأئمة هم العلامات» آمده است.(٥)

۱- . نحل،١٦

۲- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۰٦

۳- . همان، ج ۱، ص: ۲۰۷

٤- . تفسير العياشي، ج ۲، ص: ۲۵۵؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲٤، ص: ۸۱

۵- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۰٦

بنابراین، ائمّه(علیهم السلام)هدایت گران و راهنمایان بندگان به سوی خدا هستند. اساساً این مقام را حضرات ائمّه به برکت عبادت به دست آورده اند و آن ها هستند که برای بالا بردن بندگان قرار داده شده اند. این معنا نیز برهانی است. خداوند متعال باید در این عالم برای هدایت عباد و حرکتشان به سوی کمال «عَلَم» نصب کند هم چنان که در معنای «اعلام التقی» گذشت، از این رو امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«قَالَ اَلصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ(صلی الله علیه وآله): الإمام عَلَم فیما بین اللّه عزّوجلّ وبین خلقه، فمن عرفه کان مؤمناً ومن أنکره کان کافراً؛ (۱)

امام صادق(علیه السلام) فرمود: امام نشانهٔ بین خدای تعالی و خلقش می باشد. کسی که او را بشناسد مؤمن و کسی که او را انکار نماید کافر است».

و کعبه نیز «عَلَم» است که حضرت امیر(علیه السلام)درباره آن می فرماید:

«جعله سبحانه وتعالی للإسلام علماً؛(۲)

خدای سبحان آن را برای اسلام عَلَم قرار داد».و همین معنا بر قرآن مجید نیز صادق است که حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)فرمودند:

«إنّي تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب اللّه وعترتي أهل بيتي؛(۳)

همانا من در میان شما چیزی را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جویید هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند».

بررسی واژه «مُخلِصاً»

«خلص»: الْخَالِص، مثل صافی یعنی پاک و پالوده، جز این که در جسم خالص یا هر چیز خالصی، آثار آمیختگی با چیزی که قبلا در آن بوده پیوسته وجود دارد ولی در معنی صافی گفته اند از مشوب بودن با چیز دیگری بکلّی پاک است و اثر آمیختگی در آن نیست.

فعل آن، «خَلَّصْتُهُ فَخَلَصَ» است، شاعر گوید: «خَلَاصُ الخمر من نسخ الفدام؛ بی غش بودن خمر رد شدن از دهان بند و پارچه صافی است». خدای تعالی گوید: «وَ قالُوا ما فِي بُطُونِ هذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَةٌ

ص: ٤٧

١- . كمال الدين و تمام النعمة، ج ٢، ص: ٤١٢؛كافي (ط - دار الحديث)، ج ٤، ص: ١٤٨ با تفاوت: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(عليه السلام)، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ- عَزَّ وَ جَلَّ- نَصَبَ عَلِيّاً(عليه السلام)عَلَماً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِناً، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِر».

٢- . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ٤٥

٣- . كمال الدين و تمام النعمة، ج ١، ص: ٩٤

لِذُكُورِنا(١)». واژه های «خَالِص و خَالِصَة» مثل وزن «داهية و راوية» یعنی: مصیبت بزرگ و توشه دان است. خدای تعالی گوید: «فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا(٢)» یعنی از غیر خویش منفرد و جدا بودند و کفّاره گرفتند و در آیات «وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ(٣)» و «إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِينَ(٤)». پس در آیه اخیر اخلاص و پاکدلی مسلمین، پاکی اعتقاد آن ها از عقاید باطله است یعنی آنچه را

که یهود از تشبیه و نصاری از تثلیث می گفتند و می خواندند (یهود خدا را به چیزی همانند کردند و نصاری خدا را سه دانستند) و مسلمین از این گونه عقاید باطله تبری و بیزاری جستند. خدای تعالی گوید: «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ(٥)»، «و لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُثَلاثَةٍ(٦)» و آیه «أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ(٧)» که اشاره به همان معنی است که گفته شد و آیه «إِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً وَ كانَ رَسُولًا نَبِيًّا(٨)». پس حقیقت معنی إخلاص در پرستش، تبری و دوری از هر چیزی غیر خدای تعالی است.(٩)

در قاموس آمده است: «خلص»: خُلُوص به معنی صاف شدن و بی خلط شدن است. طبرسی ذیل آیه ٩٤ بقره می گوید: اصل خلوص آن است که شی ء از هر آلودگی صاف باشد. راغب می گوید: خالص مثل صاف است با این فرق که خالص آنست که آمیختگی آن از بین رفته باشد ولی صاف گاهی به آن گویند که اصلا آمیختگی ندارد. «فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا(١٠)» یعنی چون از دیگران خالص شدند و فقط خودشان ماندند که برادر بودند و از اهل مصر جدا شدند؛ معنی آیه چنین می شود: چون برادران یوسف از یوسف که برادرشان را رها کند مأیوس شدند از مردم کنار گشتند در حالي که میان خود به نجوا و گفتگو مشغول بودند.

١- .[٢] انعام،١٣٩

٢- .[٣] یوسف،٨٠

٣- .[٤] بقره،١٣٩

٤- .[٥] یوسف،٢٤

٥- .[٦] اعراف،٢٩

٦- .[١] مائده،٣٧

٧- .[٢] نساء،١٤٦

٨- .[٣] مریم،٥١

۹- .[٤] مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص: ٦٢٤

۱۰- .[٥] یوسف، ۸۰

«نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً(۱)» می نوشانیم به شما از آنچه در شکم حیوانات هست از میان گیاه خورده شده و خون، شیر خالص را که به خون و گیاه آمیخته است. ناگفته نماند سرگین را تا وقتی که در شکمبه است فرث گویند لذا بهتر است آن را گیاه جویده ترجمه کنیم. «أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ(۲)» بدان دین خالص و پاک شده از شرک برای خداست و خداوند فقط عبادت خالص را می پذیرد نه عبادت توأم با شرک و نه عبادت غیر خدا را (المیزان). «إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ» در المیزان می گوید: «خالصة» صفت موصوف محذوفی است و «باء» برای سببیّت است یعنی: ما آن ها را خالص کردیم به سبب خصلت خالصی که تذکّر و یادآوری دار آخرت باشد.اخلاص دین برای خدا آن است که دین را از شرک بت پرستان و تثلیث نصاری و تشبیه یهود و مطلق غیر خدا، خالص و پاک و صاف کنیم. صیغه های ماضی و اسم فاعل آن همه راجع به این معنی است. مثل «وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ(۳)»، «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ(٤)»، «وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (٥)»، «وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ(٦)» و مخلص چهار بار، مخلصون یک بار، مخلصین هفت بار در قرآن مجید آمده و همه درباره اخلاص دین اند. امّا مخلص و مخلصین به صیغه اسم مفعول به معنی آن است که خدا او را برای خود خالص کرده است و غیر خدا را در آن نصیبی نیست چنان که شیطان درباره آن ها می گوید: که به اغواء آن ها راهی ندارم مثل «وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ(۷)». مخلصین هشت بار در قرآن مجید تکرار شده است «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ مُوسى إِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً وَ كانَ رَسُولًا نَبِيًّا(۸)؛ موسی را در کتاب یاد کن که او بنده خالص شده بود و غیر خدا را در او راهی نبود و فرستاده خدا بود». همچنین است «إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِينَ(۹)»

۱- .[٦] نحل،٦٦

۲- .[۷] زمر،۳

۳- .[۱] نساء،١٤٦

٤- .[۲] زمر،۲

٥- .[۳] بقره،١٣٩

٦- .[٤] اعراف،٢٩

۷- .[٥] حجر، ٣٩- ٤٠

۸- .[٦] مریم،٥١

۹- .[۷] یوسف،٢٤

و غیره. مخلصین ابتدا با پیامبران تطبیق می شوند که خدا آن ها را برگزیده و انتخاب کرده و مخصوص خدایند و شیطان و هوای نفس را در آن ها راهی نیست چنانکه درباره آن ها فرموده: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ(۱)»، «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذِینَ اصْطَفی(۲)»، «وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْأَخْیارِ». بندگانی اند پاک، منزّه، بی عیب، سارع در خیرات، عابد، نیکوکار. گذشته از پیامبران و ائمه(علیهم السلام) ممکن است پاکانی در اثر ایمان قوی و اعمال نیک همواره رضای خدا را هدف خویش قرار دهند و خدا نیز آن ها را مخصوص خود قرار دهد و از بندگان خالص کرده باشد و غیر خدا را در آن ها نصیبینباشد.(۳) در نتیجه مُخلَصین کسانی هستند که خداوند تعالی آنان را برای خود خالص کرده است.

در قرآن به آیاتی برخورد می کنیم که اشاره به مسأله عصمت انبیا دارد و آن هنگامی است که شیطان از درگاه خدا رانده شد و کمر به دشمنی انسان ها بست و گفت: به عزّتت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان خالص شده ات از میان آنها؛ «قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ - إِلاَّ عِبَادَکَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِینَ(٤)». این تعبیر منحصر به آیه فوق نیست بلکه در آیه ۳۹ و ٤٠ سوره حجر نیز همین معنا با تفاوت مختصری آمده است:

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ*إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ؛

گفت: پروردگارا! به سبب اینکه مرا گمراه نمودی من هم یقیناً [همه کارهای زشت را] در زمین برای آنان می آرایم [تا ارتکاب زشتی ها برای آنان آسان شود] و مسلماً همه را گمراه می کنم مگر [آن] بندگانت را که خالص شدگانِ [از هر نوع آلودگی ظاهری و باطنی] اند».

در آیات دیگری نیز این مطلب دیده می شود که درباره گروهی از انبیای بزرگ می فرماید: (ما آن ها را با خلوص ویژه ای خالص گرداندیم که همان یادآوری سرای آخرت بود)؛ «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَة ذِكْرَى الدَّارِ(۵)».

۱- .[۸] آل عمران،۳۳

۲- .[۹] نمل،۵۹

۳- .[۱] قاموس قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۰

٤- .[۲] ص،۸۲

۵- .[۳] همان،٤۵

«مخلِص»: با کسر لام به معنای خالص کننده، مرحله والایی از تقوا و پاکی دل است و از آن بالاتر و والاتر «مخلَص» به فتح لام به معنای خالص شده است. همان کسانی که خداوند عالم آن ها را به خاطر تلاش و کوشش در راه اخلاص خویشتن از هر ناخالصی پاک کرده و به همین دلیل تمام وجودشان تعلّق به خدا دارد و طبیعی است که شیطان از آن ها نصیبی نخواهد داشت و غیر خداوند در دل آن ها جای ندارد. لذا به غیر از او نمی اندیشند و جز رضای او را نمی طلبند. مسلّماً چنین صفتی همراه با مقام عصمت است؛ زیرا آنها از قلمرو نفوذ شیطان بیرون رفته اند به گونه ای که شیطان هرگز طمع در منحرف ساختن آنها نمی کند. از نظر صفات درونی و انگیزه ها نیز برای خدا

خالص شده اند و به همین دلیل به گردخطا نمی گردند و به سراغ هوا نمی روند. بدیهی است اگر شیطان آنها را از سوگند خود دائر بر گمراه ساختن فرزندان آدم مستثنا می کند نه به خاطر این است که برای «مخلصین» احترام خاصّی قائل است بلکه به خاطر مسلّم بودن عجز و ناتوانیش از وسوسه آنها است. اگر چه در آیات فوق تصریحی درباره خصوص انبیاء یا امامان معصوم دیده نمی شود ولی اگر «مخلصین» را به هر معنا هم تفسیر کنیم انبیاء و اوصیای الهی در مفهوم آن وارد خواهند بود چرا که در میان عبادالله (بندگان خاص خدا) کسی از آنها بالاتر نیست.

در داستان حضرت یوسف(علیه السلام)در قرآن مجید، آن تأیید الهی که مانع از ارتکاب گناه و سبب عصمت می شود و بر محور اخلاص دور می زند نیز مشخص شده است، خداوند در این باره می فرماید:

«كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ؛ (۱)

این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان خالص شده ما بود».

این تعبیر نشان می دهد که هر کس «مخلص» باشد به هنگامی که در کشاکش هیجان هوای نفس و وسوسه های شیطانی قرار می گیرد با امدادهای الهی از آن رهایی می یابد. جمله ی «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» از قبیل قیاس «منصوصُ العِلّه» است و به مفهوم آیه عمومیت می دهد. هنگامی که یوسف(علیه السلام) توانست در مقابل امواج خروشان و ویرانگر گناه که کشتی وجود او را از هر سو احاطه کرده بود و در شرایط فوق العاده حسّاس و خطرناک

۱- . یوسف، ۲٤

در برابر وسوسه های شدید آن زن زیبا در حالی که جوان و مجرّد بود، مقاومت کند مفهوم معصوم بودن انبیاء در پرتو اخلاص روشن می شود. نتیجه این که پیامبران از مصادیق بارز «مخلصین» می باشند.(۱)

مُخلَصین در قرآن کریم

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ؛(۲)گفت: پروردگارا! به سبب اینکه مرا گمراه نمودی من هم یقیناً [همه کارهای زشت را] در زمین برای آنان می آرایم [تا ارتکاب زشتی ها برای آنان آسان شود] و مسلماً همه را گمراه می کنم. مگر [آن] بندگانت را که خالص شدگانِ [از هر نوع آلودگی ظاهری و باطنی] اند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال الصّادق إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی کَانَ وَ لَا شَیْءَ فَخَلَقَ خَمْسَه مِنْ نُورِ جَلَالِهِ وَ {جَعَلَ} لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اسْماً مِنْ أَسْمَائِه... فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَی آدَم(علیه السلام)... عَلَّمَهُ أَسْمَاءَهُمْ ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِکَةِ وَ لَمْ یَکُنْ عَلَّمَهُمْ بِأَسْمَائِهِم... وَ أُمِرُوا بِالسُّجُودِ إِذْ کَانَتْ سَجْدَتُهُمْ لآدَمَ تَفْضِیلًا لَهُ وَ عِبَادَه لِلَّهِ إِذْ کَانَ ذَلِکَ بِحَقٍّ لَهُ وَ أَبَی إِبْلِیسُ الْفَاسِقُ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ فَقَالَ ما مَنَعَکَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قَالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ قَالَ فَقَدْ فَضَّلْتُهُ عَلَیْکَ حَیْثُ أَمَرْ {تُ} بِالْفَضْلِ لِلْخَمْسَه الَّذِینَ لَمْ أَجْعَلْ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَاناً وَ لَا مِنْ شِیعَتِهِمْ {یَتَّبِعُهُمْ} فَذَلِکَ اسْتِثْنَاءُ اللَّعِینِ إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ قَالَ إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ وَ هُمُ الشِّیعَه؛(۳)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: خداوند تبارک و تعالی بود بی آنکه چیز دیگری باشد؛ پس پنج تن(علیهم السلام) را از نور جلال خویش آفرید و برای هر یک نامی از نام های خود قرار داد. ... چون خداوند متعال آدم(علیه السلام) را آفرید ... آنگاه نام های آنان را به وی آموخت. سپس آن ها را به فرشتگان عرضه داشت. (بقره/۳۱)؛ این در حالی است که نام های آنان را به فرشتگان نیاموخته بود. هنگامی که آدم، فرشتگان را از نام های آنان آگاه کرد. (بقره/۳۳)؛ فرشتگان دانستند

که آن نام ها نزد آدم(علیه السلام)به امانت گزارده شده و او با آگاهی [به آن نام ها، بر فرشتگان] برتری یافته است و فرمان یافتند که [بر آدم(علیه السلام)] سجده کنند زیرا سجده ی آن ها بر آدم(علیه السلام) بزرگداشت او و عبادت خدا بود؛ چون این سجده در حقیقت سجده برای

۱- . پیام قرآن، آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، ج۷، ص ۹۶

۲- . حجر،۳۹و۴۰

۳- .[۱] تفسیر فرات الکوفي، ص: ۵۶

خدا بود و ابلیس نافرمانبردار از فرمان پروردگارش سرباز زد و خداوند فرمود: در آن هنگام که به تو فرمان دادم چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟ گفت: «من از او بهترم». (اعراف/۱۲)؛ خدا فرمود: «من آدم(علیه السلام) را در همان زمانی که دستور دادم آن پنج نفر(علیهم السلام)را که هیچ گونه تسلّطی برای تو نسبت به آن ها و شیعیانشان که از آن ها پیروی می کنند، قرار ندادم بزرگ بدارد، بر تو برتری دادم» و این سخن إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمخْلَصِینَ؛ استثنایی استکه ابلیس ملعون [از کسانی که می خواهد گمراه سازد] بیان کرده است و خدا فرمود: بر بندگانم هیچ تسلّطی نخواهی یافت. (حجر/۴۲)؛ که آن بندگان، همان شیعیان هستند».

«قال رّسول الله(صلی الله علیه وآله) یَا جَبْرَئِیلُ فَمَا تَفْسِیرُ الْإِخْلَاصِ قَالَ الْمُخْلِصُ الَّذِی لَا یَسْأَلُ النَّاسَ شَیْئاً حَتَّی یَجِدَ وَ إِذَا وَجَدَ رَضِیَ وَ إِذَا بَقِیَ عِنْدَهُ شَیْءٌ أَعْطَاهُ فِی اللَّهِ فَإِنَّ مَنْ لَمْ یَسْأَلِ الْمَخْلُوقَ فَقَدْ أَقَرَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِالْعُبُودِیَّه وَ إِذَا وَجَدَ فَرَضِیَ فَهُوَ عَنِ اللَّهِ رَاضٍ وَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَنْهُ رَاضٍ وَ إِذَا أَعْطَی لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ عَلَی حَدِّ الثِّقَه بِرَبِّهِ عَزَّوَجَل؛ (۱)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: ای جبرئیل! تفسیر اخلاص چیست؟ گفت: «انسان مخلص کسی است که از مردم چیزی نخواهد تا آنکه خود بیابد و هر گاه به دست آورد به آن خشنود شود و

اگر چیزی در دستش باقی بماند در راه خدا ببخشد. [چنین کسی مخلص است] زیرا کسی که از مردم درخواستی نکند در حقیقت به بندگی خدای عزّوجلّ اقرار نموده است و آنگاه که [خواسته ی خویش را] بیابد و خشنود شود در حقیقت از خداوند خشنود گشته و خداوند تبارک و تعالی از او خشنود است و چون در راه خدا ببخشد یعنی اطمینان کامل به پروردگارش دارد».

در قرآن کریم آمده است:

«إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ؛ (۲)

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ پس خدا را پرستش کن در حالی که دین خود را برای او خالص کرده ای».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

۱- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٦٦، ص: ٣٧٤

۲- . زمر،۲

«قال أمیرالمؤمنین(علیه السلام) إِنَّ مِنَّا دَعْوَه خَالِصَه يُظْهِرُ اللَّهُ بِهَا حُجَّتَهُ الْبَالِغَه وَ يُتِمُّ بِهَا نِعَمَهُ السَّابِغَه وَ يُعْطِي بِهَا الْكَرَامَه الْفَاضِلَه مَنِ اسْتَمْسَکَ بِهَا أَخَذَ بِحِكْمَه مِنْهَا آتَاكُمُ اللَّهُ رَحْمَتَه..فَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ يَوْمَئِذٍ إِلَّا دِينَهُ الْحَقَّ أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الآيَه؛(۱)

امیرالمومنین(علیه السلام) می فرمایند: [مهدی(علیه السلام)] آن فراخوان خالص به سوی خدا از ما است که خداوند به واسطه ی او حجّت و دلیل قطعی خود را آشکار خواهدکرد و نعمت واسعه ی خود را کامل خواهد کرد. لطف و کرامت سرشارش را به او عطا می کند. هر کس به او چنگ زند [و

از آن تبعیّت کند] حکمت خدا را گرفته که خداوند از سر رحمت خود به او بخشیده. خداوند در آن روز غیر از دین حق را نمی پذیرد و دین خالص از آن خداست و در آن روز (روز ظهور امام زمان(علیه السلام)) است که این آیه تأویل خواهد شد».

ص: ٥٤

١- .[٣] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٥٣، ص: ٧٩ و٨٦

ص: ٥٥

«صابِراً مُحْتَسِباً حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ، أَلَا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»

تعریف واژه «صبر»

«صبر»: الصَّبْر: خویشتن داری در سختی و تنگی. شکیبائی و خودداری نفس بر آنچه که عقل و شرع حکم می کند و آن را می طلبد یا آنچه را که عقل و شرع خودداری نفس از آن را اقتضاء می کند. پس صبر و شکیبائی لفظ عامی است و چه بسا بر حسب اختلاف مورد، اسامی مختلفی داشته باشد:

١. اگر صبر و شکیبائی نفس برای مصیبتی باشد واژه«صبر» بکار می رود نه چیز دیگر و ضدّش جزع و بی تابی است.

٢. اگر صبر در جنگ و محاربه باشد شجاعت و پایداری نامیده می شود که ضدش ترس و جبن است.

٣. هر گاه صبر در کاری ملال آور و دلتنگ کننده باشد «ظرفیّت داشتن و دلدار بودن» نامیده می شود که ضدّش کم ظرفیّتی و زجر و دلتنگی است.

٤. و زمانی که صبر در خودداری از کلام و سخن گفتن باشد کتمان نامیده می شود و ضدّش فاش کردن سخن و ناآرامی است.(۱)

۱- . مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۱

در قاموس آمده است: خویشتن داری و حبس نفس است بر چیزی که شرع و عقل تقاضا می کند یا از چیزی که شرع و عقل از آن نهی می کند. به حسب اختلاف موارد، نام آن فرق می کند؛ اگر خویشتن داری در مصیبت باشد آن را صبر گویند و ضد آن جزع است. اگر در جنگ باشد شجاعت نامند و ضد آن جبن است. اگر در پیشآمد باشد آن را سعه صدر گویند.(۱)

بررسی واژه «مُحْتَسِباً»

«مُحتسب و اِحتَسَبَ» را معمولا به معنای «شماره آوردن» دانستند و در این عبارت هم چنین گفته می شود که صبر کرده و آن را به پای خدا حساب می کند و در برخی جاها نیز احتساب را پاداش جویی معنا کرده اند که این معنا نیز از لوازم به شمار آوردن می باشد. اما نگاهی کنیم به ریشه لغوی این واژه:

«حسب»: حساب به معنی شمردن است. (قاموس) راغب آن را استعمال عدد گفته «وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ...(۲)» تا عدد سال ها و حساب را بدانید. حسیب و حاسب: حسابگر. «وَ كَفى بِاللَّهِ حَسِيباً(۳)» خدا در حسابگری کافی است «كَفى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً(٤)»، «وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ (٥)» در اوّل حرف باء گذشت که «کفی» در این گونه موارد به معنی «اکتف» است یعنی بس کن به ما در حسابگری و هکذا.(٦)

«حسب»: الحِسَاب یعنی بکار بردن عدد که صورت افعالش «حَسَبْتُ أَحْسِبُ، حِسَاباً و حُسْبَاناً» است. خدای تعالی گوید: «لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسابَ(۷)؛ تا شمار سال و حساب [ماه، هفته، اوقات امور زندگی و تنظیم برنامه های معیشت] را بدانید.»، «جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً(۸)؛ و خورشید و ماه را وسیله ای برای محاسبه و اندازه گیری زمان مقرّر فرمود». خدای تعالی

۱- . قاموس قرآن، ج ٤، ص: ۱۰۵

۲- .[۱] اسراء،۱۲

۳- .[۲] نساء،٦

٤- .[۳] اسراء،١٤

۵- .[٤] انبیاء،٤٧

٦- .[۵] قاموس قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۷

۷- .[٦] یونس،۵

۸- .[۷] انعام،٩٦

گوید: «وَ یُرْسِلَ عَلَیْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ(۱)» گفته اند: «حُسْبان» با ضمّه حرف (ح) آتش و عذاب است که در واقع و حقیقت همان اعمالی است که حساب می شود و بر حسب آن کیفر و فرجام تعلّق می گیرد.(۲)در تعریف دیگری گفته شده: «حَسَبَ، حَسْباً و حِسَاباً و حِسْبَاناً و حُسْبَاناً و حِسْبَةً و حِسَابَةً»: آن چیز را شمرد، «حِسَابَهُ»: آن چیز را به حساب خود وارد کرد، آن چیز را مورد توجه قرار داد. «لَهُ حِساباً»: برای او اهمیت زیاد قائل شد. «أَلْفَ حِسابٍ لِکذا»: درباره ی آن چیز بسیار احتیاط کرد.(۳) ولی به نظر می رسد این تعریف لطیف تر و زیباتر باشد:

«حَسْب» در معنی کفایت کردن بکار می رود مثل: «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (٤)؛ و گفتند: خدا ما را بس است و او نیکو وکیل و [نیکو کارگزاری] است. «وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا(٥)؛ و خدا برای محاسبه کافی است». (٦)

«محتسبا»: و به حساب خدا گذاشتی؛ آری! کسی که پشت و پناهش فقط خداوند متعال باشد و همه هستی خود را وقف و در خدمت حضرت احدیت کرده باشد. اگر اموری را ظالمان و فاسقان و ستمگران از انسان غصب کرده باشند و یا مورد ظلم قرار گرفته باشی و تنها یاورت خداوند باشد همه حساب خود را به ذات حضرت احدیت می سپاری تا او حسابرسی و قضاوت کند.

امیرالمومنین(علیه السلام) مأمور به صبر

عکس العمل تند حضرت در برابر عمر بن خطاب: امیرالمؤمنین(علیه السلام) در مرحله اول و زمانی که آن ها قصد تعرض به همسرش را داشتند از خود واکنش نشان داد و با عمر برخورد کرد. او را بر زمین زد و با مشت به صورت و گردن او کوبید اما از آن جایی که مأمور به صبر بود از ادامه مخاصمه منصرف و طبق فرمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) صبر پیشه کرد. در حقیقت با

١- .[٨] کهف، ٤

٢- .[٩] مفردات الفاظ قرآن، ج ١، ص: ٤٨٠

٣- .[١] فرهنگ ابجدي، متن، ص: ٣٢٩

٤- .[٢] آل عمران، ١٧٣

٥- .[٣] نساء، ٦

٦- .[٤] مفردات الفاظ قرآن، ج ١، ص: ٤٨٥

این کار می خواست به آن ها بفهماند که اگر مأمور به شکیبائی نبودم و فرمان خدا غیر از این بود کسی جرأت نمی کرد که این فکر را حتی از مخیله اش بگذراند؛ اما آن حضرت مثل همیشه تابع فرمان های الهی بوده است.

سلیم بن قیس هلالی که از یاران مخلص امیرالمومنین(علیه السلام) است در این باره می نویسد:«وَدَعَا عُمَرُ بِالنَّارِ فَأَضْرَمَهَا فِي الْبَابِ ثُمَّ دَفَعَهُ فَدَخَلَ فَاسْتَقْبَلَتْهُ فَاطِمَةُ(علیها السلام) وَصَاحَتْ يَا أَبَتَاهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَرَفَعَ عُمَرُ السَّيْفَ وَهُوَ فِي غِمْدِهِ فَوَجَأَ بِهِ جَنْبَهَا فَصَرَخَتْ يَا أَبَتَاهْ فَرَفَعَ السَّوْطَ فَضَرَبَ بِهِ ذِرَاعَهَا فَنَادَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَبِئْسَ مَا خَلَّفَكَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ. فَوَثَبَ عَلِيٌّ (علیه السلام)فَأَخَذَ بِتَلابِيبِهِ ثُمَّ نَتَرَهُ فَصَرَعَهُ وَوَجَأَ أَنْفَهُ وَرَقَبَتَهُ وَهَمَّ بِقَتْلِهِ فَذَكَرَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) وَمَا أَوْصَاهُ بِهِ فَقَالَ وَالَّذِي كَرَّمَ مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّةِ يَا ابْنَ صُهَاكَ لَوْ لا كِتابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَعَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) لَعَلِمْتَ أَنَّكَ لا تَدْخُلُ بَيْتِي؛ (۱)

عمر آتش طلبید و آن را بر در خانه شعله ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز کرد و داخل شد! حضرت زهرا(علیها السلام)به طرف عمر آمد و فریاد زد: یا ابتاه، یا رسول اللَّه! عمر شمشیر را در حالی که در غلافش بود بلند کرد و بر پهلوی فاطمه زد. آن حضرت ناله کرد: یا ابتاه! عمر تازیانه را بلند کرد و بر بازوی حضرت زد. آن حضرت صدا زد: یا رسول اللَّه! ابوبکر و عمر با بازماندگانت چه بد رفتار می کنند»! علی(علیه السلام) ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد؛ ولی به یاد سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) و وصیتی که به او کرده بود افتاد. فرمود: ای پسر صُهاك! قسم به آن که محمّد را به پیامبری مبعوث نمود، اگر مقدرّات الهی و عهدی که پیامبر با من بسته است نبود می دانستی که تو نمی توانی به خانه من داخل شوی».

همچنین آلوسی مفسر مشهور اهل تسنن به نقل از منابع شیعه این روایت را نقل کرده است:

«أنه لما يجب علي غضب عمر وأضرم النار بباب علي وأحرقه ودخل فاستقبلته فاطمة وصاحت يا أبتاه ويا رسول الله فرفع عمر السيف وهو في غمده فوجأ به جنبها المبارك ورفع السوط فضرب به ضرعها فصاحت يا أبتاه فأخذ علي بتلابيب عمر وهزه ووجأ أنفه ورقبته؛ (۲)

۱- .[۱] كتاب سليم بن قيس الهلالي، ص۵٦۸

۲- . الآلوسي البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود (متوفاي۱۲۷۰ه-)، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج۳، ص۱۲٤، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

عمر عصبانی شد و درب خانه علی را به آتش کشید و داخل خانه شد. فاطمه(علیها السلام) به طرف عمر آمد و فریاد زد: «یا ابتاه، یا رسول الله»! عمر شمشیرش را که درغلاف بود بلند کرد و به پهلوی فاطمه زد. تازیانه را بلند کرد و بر بازوی فاطمه زد. فریاد زد: « یا ابتاه » (با مشاهده این ماجرا) علی(علیه السلام) ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید».

تسلیم وصیت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)

امیرالمومنین(علیه السلام)در تمام دوران زندگی اش مطیع محض فرمان های الهی بوده و آن چه او را به واکنش وامی داشت فقط و فقط اوامر الهی بود و هرگز به خاطر تعصب، غضب و منافع شخصی از خود واکنش نشان نمی داد. آن حضرت از جانب خدا و رسولش مأمور به صبر و شکیبائی در برابر این مصیبت های عظیم بوده است و طبق همین فرمان بود که دست به شمشیر نبرد. مرحوم سید رضی الدین موسوی در کتاب شریف «خصائص الأئمه(علیهم السلام)» می نویسد:

«أَبُو الْحَسَنِ فَقُلْتُ لِأَبِي فَمَا كَانَ بَعْدَ إِفَاقَتِهِ قَالَ دَخَلَ عَلَيْهِ النِّسَاءُ يَبْكِينَ وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ وَضَجَّ النَّاسُ بِالْبَابِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ نُودِيَ أَيْنَ عَلِيٌّ فَأَقْبَلَ حَتَّي دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام) فَانْكَبَبْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَخِي... أَنَّ الْقَوْمَ سَيَشْغَلُهُمْ عَنِّي مَا يَشْغَلُهُمْ فَإِنَّمَا مَثَلُكَ فِي الْأُمَّةِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ نَصَبَهَا اللَّهُ لِلنَّاسِ عَلَماً وَإِنَّمَا تُؤْتَي مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ وَنَأْيٍ سَحِيقٍ وَلَا تَأْتِي وَإِنَّمَا أَنْتَ عَلَمُ الْهُدَي وَنُورُ الدِّينِ وَهُوَ نُورُ اللَّهِ يَا أَخِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْهِمْ بِالْوَعِيدِ بَعْدَ أَنْ أَخْبَرْتُهُمْ رَجُلًا رَجُلًا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّكَ وَأَلْزَمَهُمْ مِنْ طَاعَتِكَ وَكُلٌّ أَجَابَ وَسَلَّمَ إِلَيْكَ الْأَمْرَ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ خِلَافَ قَوْلِهِمْ فَإِذَا قُبِضْتُ وَفَرَغْتَ مِنْ جَمِيعِ مَا أُوصِيكَ بِهِ وَغَيَّبْتَنِي فِي قَبْرِي فَالْزَمْ بَيْتَكَ وَاجْمَعِ الْقُرْآنَ عَلَي تَأْلِيفِهِ وَالْفَرَائِضَ وَالْأَحْكَامَ عَلَي تَنْزِيلِهِ ثُمَّ امْضِ [ذَلِكَ] عَلَي غير لائمة [عَزَائِمِهِ وَ] عَلَي مَا أَمَرْتُكَ بِهِ وَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ عَلَي مَا يَنْزِلُ بِكَ وَبِهَا [يعني بفاطمة] حَتَّي تَقْدَمُوا عَلَيَّ ؛(۱)

۱- .[۱] الشريف الرضي، أبي الحسن محمد بن الحسين بن موسي الموسوي البغدادي (متوفاي٤٠٦ه-) خصائص الأئمة(عليهم السلام)، ص٧٣، تحقيق وتعليق: الدكتور محمد هادي الأميني، ناشر: مجمع البحوث الإسلامية الآستانة الرضوية المقدسة مشهد - إيران، ١٤٠٦٦ه- ؛المجلسي، محمد باقر (متوفاي ١١١١ه-)، بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٤٨٤، تحقيق: محمد الباقر البهبودي، ناشر: مؤسسة الوفاء - بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م.

امام كاظم(عليه السلام)مى فرمايد: از پدرم امام صادق(عليه السلام) پرسيدم: پس از به هوش آمدن رسول خدا(صلى الله عليه وآله) چه اتفاق افتاد؟ فرمود: زن ها داخل شدند و صدا به گريه بلند كردند. مهاجرين و انصار جمع شده و اظهار غم و اندوه مى كردند.على(عليه السلام) فرمود: ناگهان مرا صدا زدند. وارد شدم و خودم را روى بدن پيغمبر(صلى الله عليه وآله) انداختم، فرمود: برادرم! اين مردم مرا رها خواهند كرد و به دنياى خودشان مشغول خواهند شد ولى تو را از رسيدگى به من

باز ندارد؛ مَثَل تو در بین این امت مَثَل کعبه است که خدا آن را نشانه قرار داده است تا از راه های دور نزد آن بیایند... پس چون از دنیا رفتم و از آنچه به تو وصیت کردم فارغ شدی و بدنم را در قبر گذاشتی در خانه ات بنشین و قرآن را آنگونه که دستور داده ام بر اساس واجبات و احکام و ترتیب نزول جمع آوری کن. تو را به بردباری در برابر آنچه که از این گروه به تو و فاطمه زهرا(علیها السلام) خواهد رسید سفارش می کنم، صبر کن تا بر من وارد شوی».

در روایت دیگری سلیم بن قیس هلالی نقل می کند:

«ثُمَّ نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) إِلَي فَاطِمَةَ(علیها السلام) وَإِلَي بَعْلِهَا وَإِلَي ابْنَيْهَا فَقَالَ يَا سَلْمَانُ أُشْهِدُ اللَّهَ أَنِّي حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَسِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ أَمَا إِنَّهُمْ مَعِي فِي الْجَنَّةِ ثُمَّ أَقْبَلَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه وآله)عَلَي عَلِيٍّ(علیه السلام) فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّكَ سَتَلْقَي [بَعْدِي] مِنْ قُرَيْشٍ شِدَّةً مِنْ تَظَاهُرِهِمْ عَلَيْكَ وَظُلْمِهِمْ لَكَ فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَاناً [عَلَيْهِمْ] فَجَاهِدْهُمْ وَقَاتِلْ مَنْ خَالَفَكَ بِمَنْ وَافَقَكَ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَاناً فَاصْبِرْ وَكُفَّ يَدَكَ وَلا تُلْقِ بِيَدِكَ إِلَي التَّهْلُكَةِ فَإِنَّكَ [مِنِّي] بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَي وَلَكَ بِهَارُونَ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ إِنَّهُ قَالَ لِأَخِيهِ مُوسَي إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِي؛ (۱)

پیامبر(صلی الله علیه وآله) به فاطمه(علیها السلام) و همسر او و دو پسرش(علیهم السلام) نگاهی کرد و فرمود: ای سلمان! خدا را شاهد می گیرم افرادی که با اینان بجنگند با من جنگیده اند؛ افرادی که با اینان روی صلح داشته باشند با من صلح کرده اند. بدانید که اینان در بهشت همراه منند. سپس پیامبر(صلی الله علیه وآله) نگاهی به علی(علیه السلام) کرد و فرمود: ای علی! تو به زودی پس از من از قریش و متحد شدنشان علیه خودت و ستمشان سختی خواهی کشید. اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و به وسیله موافقینت با آنان بجنگ و اگر کمک کار و یاوری نیافتی صبر کن و دست نگهدار و با دست خویش خود را به نابودی مینداز. تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی. هارون برای تو اسوه خوبی است، به برادرش موسی گفت: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِي؛ این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند».

همچنین در ادامه روایت پیشین که از سلیم نقل شد، امیرمؤمنان(علیه السلام) خطاب به عمر فرمود:

١- .[١] کتاب سلیم بن قیس الهلالي، ص٥٦٩.

«يَا ابْنَ صُهَاكَ لَوْ لا كِتابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَعَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) لَعَلِمْتَ أَنَّكَ لا تَدْخُلُ بَيْتِي؛ (١)

ای پسر صحّاك! اگر مقدرات خداوندی و پیمان و سفارش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نبود هر آینه می فهمیدی که تو قدرت ورود به خانه مرا نداری».

روایات بسیار زیادی در این موضوع آمده است که به همین چند روایت بسنده می کنیم.

به راستی چه کسی جز امیرالمومنین(علیه السلام) می تواند از چنین امتحان سختی بیرون بیاید؟! زمانی ارزش این کار مشخص می شود که بدانیم امیرالمومنین علی(علیه السلام) همان کسی است که در میدان نبرد همچون شیر ژیان بر دشمن حمله می کرد و پهلوانان و یلان کفر را یکی پس از دیگری از سر راه بر می داشت. روزی پشت پهلوانی همچون عمر بن عبدود را به خاک می مالد و روزی دیگر فرق سر مرهب یهودی را همراه با کلاه خودش می شکافد. آن روز فرمان خداوند این بود که دشمنان از ترس ذوالفقارش خواب آسوده نداشته باشند؛ ولی روز دیگر فرمان این است که همان ذوالفقار در نیام باشد تا اساس اسلام حفظ شود و دشمنان اسلام از نابود کردن آن مأیوس شوند.

امیر المؤمنین(علیه السلام) بهترین تصمیم را گرفت

امر دائر بود بین این که امیرمؤمنان(علیه السلام)اساس اسلام را حفظ نماید و از حق خود بگذرد یا این که بر آن عده اندک حمله نموده و آن ها را از دم تیغ بگذراند و در عوض، دشمنان اسلام و منافقین با استفاده از این فرصت، اساس اسلام را به خطر بیندازند امیرمؤمنان(علیه السلام)راه دوم را برگزید و با این فداکاری دین اسلام را برای همیشه حفظ و دشمنان اسلام را نا امید کرد و به طور قطع این تصمیم عاقلانه تر بوده است.

در خطبه سوم نهج البلاغه می فرماید:

«وَطَفِقْتُ أَرْتَئِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ أَوْ أَصْبِرَ عَلَي طَخْيَةٍ عَمْيَاءَ. يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّي يَلْقَي رَبَّهُ. فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَي هَاتَا أَحْجَي. فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذًي وَفِي الْحَلْقِ شَجًا. أَرَي تُرَاثِي نَهْباً؛

ص: ٦٢

١- .[١] كتاب سليم بن قيس الهلالي، ص٥٦٨

در این اندیشه فرو رفته بودم که با دست تنها (با بی یاوری) به پا خیزم (و حق خود و مردم را بگیرم) و یا در این محیط پر خفقان و تاریکی که پدید آورده اند صبر کنم؛ محیطی که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج وا می دارد. (عاقبت) دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیک تر است؛ لذا شکیبائی ورزیدم؛ ولی به کسی می ماندم که خاشاک چشمش را پر کرده و استخوان راه گلویش را گرفته. با چشم خود می دیدم میراثم را به غارت می برند».

و در خطبه پنجم نهج البلاغه، هنگامی که شخصی همانند ابوسفیان به قصد گرفتن ماهی از آب گل آلود و استفاده از موقعیت به دست آمده نزد آن حضرت آمد و پیشنهاد بیعت و جنگ با ابوبکر را داد؛ امام(علیه السلام)خطبه خواند و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجَاةِ... أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوِ اسْتَسْلَمَ فَأَرَاحَ... فَإِنْ أَقُلْ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَي الْمُلْكِ وَإِنْ أَسْكُتْ يَقُولُوا جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتَيَّا وَالَّتِي وَاللَّهِ لابْنُ أَبِي طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ. بَلِ انْدَمَجْتُ عَلَي مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لاضْطَرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ؛

ای مردم امواج کوه پیکر فتنه ها را با کشتی های نجات در هم بشکنید... (دو کس راه صحیح را پیمودند) آن کس که با داشتن یار و یاور و نیروی کافی به پا خاست و پیروز شد، و آن کس که با نداشتن نیروی کافی کناره گیری کرد و مردم را راحت ساخت. اگر سخن گویم (و حقم را مطالبه کنم) گویند: بر ریاست و حکومت حریص است و اگر دم فرو بندم (و ساکت نشینم) خواهند گفت از مرگ می ترسد. (اما) هیهات پس از آن همه جنگ ها و حوادث (این گفته بس ناروا است). به خدا سوگند علاقه فرزند ابوطالب به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است؛ اما من از علوم و حوادثی آگاهم که اگر بگویم همانند طناب ها در چاه های عمیق به لرزه در آیید».

امیرالمومنین(علیه السلام)در خطبه ۲۱۷نهج البلاغه می فرمایند:

«وَ قَالُوا أَلاَ إِنَّ فِي اَلْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي اَلْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ فَاصْبِرْ مَغْمُوماً أَوْ مُتْ مُتَأَسِّفاً فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَ لاَ ذَابٌّ وَ لاَ مُسَاعِدٌ إِلاَّ أَهْلَ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ اَلْمَنِيَّةِ فَأَغْضَيْتُ عَلَى اَلْقَذَى وَ جَرِعْتُ رِيقِي عَلَى اَلشَّجَا وَ صَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ اَلْغَيْظِ عَلَى أَمَرَّ مِنَ اَلْعَلْقَمِ وَ آلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ وَخْزِ اَلشِّفَارِ؛و

گفتند: آگاه باش، حق آن است که آن را بگیری و حق آن است که از آن ممنوع شوی. پس بر غصّه و اندوه صبر کن یا با تأسّف بمیر! در آن هنگام دیدم مرا جز اهل بیتم یار و مدافع و همیاری نیست که روا نداشتم آنان را به ورطهٔ مرگ اندازم. پس چشم خاشاک رفته

را فرو پوشیدم و با استخوان مانده در گلو آب دهن فرو دادم و برای فرو بردن خشم بر چیزی صبر کردم که از حنظل تلخ تر و دردش برای قلب از بریدن کاردهای بزرگ سخت تر بود».

همچنین در خطبه۳ معروف به «شقشقیه» فرمودند:

«وَ طَفِقْتُ أَرْتَئِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخْيَةٍ عَمْيَاءَ يَهْرَمُ فِيهَا اَلْكَبِيرُ وَ يَشِيبُ فِيهَا اَلصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ ترجيح الصبر فَرَأَيْتُ أَنَّ اَلصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبَرْتُ وَ فِي اَلْعَيْنِ قَذًى وَ فِي اَلْحَلْقِ شَجًا أَرَى تُرَاثِي نَهْباً؛

و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم؟ یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند صبر پیشه سازم؟ فضایی که پیران در آن فرسوده و کم سالان پیر و مؤمن تا دیدار حق دچار مشقت می شود! پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند!»

درد دل امیرالمومنین(علیه السلام) با پیامبر(صلی الله علیه وآله) به هنگام دفن حضرت فاطمه(علیها السلام)

«اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اَللَّهِ عَنِّي وَ عَنِ اِبْنَتِكَ اَلنَّازِلَةِ فِي جِوَارِكَ وَ اَلسَّرِيعَةِ اَللَّحَاقِ بِكَ قَلَّ يَا رَسُولَ اَللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ رَقَّ عَنْهَا تَجَلُّدِي إِلاَّ أَنَّ فِي اَلتَّأَسِّي لِي بِعَظِيمِ فُرْقَتِكَ وَ فَادِحِ مُصِيبَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزٍّ؛ (۱)

سلام بر تو ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله)! سلامی از طرف من و دخترت که هم اکنون در جوارت فرود آمده و شتابان به شما رسیده است. ای پیامبر خدا! صبر و بردباری من با از دست دادن

فاطمه(علیها السلام) کم شده و توان خویشتن داری ندارم امّا برای من که سختی جدایی تو را دیده و سنگینی مصیبت تو را کشیدم، شکیبایی ممکن است».

در فرمایشی امیرالمومنین(علیه السلام) می فرمایند:

«وَ سُئِلَ علیه السلام عَنِ اَلْإِیمَانِ فَقَالَ اَلْإِیمَانُ عَلَی أَرْبَعِ دَعَائِمَ عَلَی اَلصَّبْرِ وَ اَلْیَقِینِ وَ اَلْعَدْلِ وَ اَلْجِهَادِ وَ اَلصَّبْرُ مِنْهَا عَلَی أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَی اَلشَّوْقِ وَ اَلشَّفَقِ وَ اَلزُّهْدِ وَ اَلتَّرَقُّبِ؛ (۲)

ایمان بر چهار پایه استوار است: صبر، یقین، عدل و جهاد. صبر نیز بر چهار پایه قرار دارد: شوق، هراس، زهد و انتظار».

۱- .[۱] خطبه،۲۰۲

۲- .[۱] حکمت،۳۱

«وَ قَالَ(علیه السلام) مَنْ لَمْ یُنْجِهِ اَلصَّبْرُ أَهْلَکَهُ اَلْجَزَعُ؛ (۱)

و آن حضرت فرمود: هر که را صبر نجات ندهد بی تابی هلاک کند».

در شرح این فرمایش آمده است:

«امام(علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به اثر زیانبار ترک صبر و پیشه نمودن جزع اشاره کرده می فرماید: «کسی که صبر و شکیبایی او را نجات ندهد بی تابی او را از پای در می آورد»؛ (مَنْ لَمْ یُنْجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَکَهُ الْجَزَعُ) . به یقین در طول زندگی انسان، مصائب و مشکلات فراوانی است که هیچ کس از آن بر کنار نمی ماند. عکس العملی که انسان می تواند در مقابل این حوادث دردناک و غم انگیز نشان بدهد یکی از دو چیز است: نخست صبر و تحمل و شکرگزاری به درگاه خدا و دقت در

یافتن راه نجات از آن مشکل یا مصیبت و حداقل کاستن از آثار زیانبار آن است. دیگر جزع و بی تابی است که هم اعصاب انسان را در هم می کوبد و او را گرفتار بیماری های مختلف کرده و گاه به مرگ می کشاند و هم سبب ناشکری به درگاه خداوند و وزر و وبال برای سرای دیگر می شود. انسان عاقل راه نخست را بر می گزیند که هم اجر صابران را دارد و هم فواید و برکات صبر را. بنابراین مفهوم این کلام حکیمانه بسیار روشن و شفاف است و این که بعضی تصور کرده اند در مفهوم آن پیچیدگی است کاملاً اشتباه است. در ضمن از آنچه گفته شد معلوم شد که هلاکت در این جمله هلاک دنیوی و اخروی، هر دو را شامل می شود همان طور که (نجات) در پرتو صبر نیز نجات دنیوی و اخروی را در بر می گیرد. هرچند گاهی در بعضی از روایات تنها به هلاکت اخروی اشاره شده؛ مانند حدیثی از امام صادق(علیه السلام) که می فرماید: «اتَّقُوا اللهَ وَ اصْبِرُوا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَصْبِرْ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ وَ إِنَّما هَلاكُهُ فِي الْجَزَعِ أَنَّهُ إذا جَزِعَ لَمْ يُؤجَرْ ؛ تقوای الهی پیشه کنید و در برابر مشکلات و مصائب صبر و شکیبایی داشته باشید زیرا کسی که صبر نکندجزع او را هلاک خواهد کرد و هلاکت او در جزع این است که وقتی بی تابی کند اجر و پاداشی به او داده نخواهد شد».(۲)

«گاهی مصیبت بزرگ، باعث بی تابی کشنده است و در چنین حالتی برای انسان به جای بی تابی، پایداری و شکیبایی لازم است تا از هلاکت نجات یابد و تقدیر عبارت چنین است: هر کس بر مصیبت صبر نکند تا نجات یابد پس بی تابی می کند و هلاک می شود و احتمال دارد که مقصود امام(علیه السلام)هلاکت اخروی باشد: یعنی کسی را که فضیلت صبر نجات ندهد، صفت ناپسند بی تابی از پا در آورد و این عبارت برای بر حذر داشتن از بی تابی و واداشتن

۱- .[۲] حکمت،۱۸۹

۲- .[۱] پیام امیرالمومنین(علیه السلام)، آیت الله مکارم شیرازی

بر صبر و پایداری است. امام(علیه السلام)فرمود: «وَا عَجَبَا أَنْ تَكُونَ اَلْخِلاَفَةُ بِالصَّحَابَةِ وَ لاَ تَكُونَ بِالصَّحَابَةِ وَ اَلْقَرَابَةِ؛ شگفتا! آیا خلافت به صحابی بودن و خویشاوندی (با پیامبر(صلی الله علیه وآله)) بستگی دارد».(۱)

«وَ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ اَلصَّبْرَ مِنَ اَلْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ اَلْجَسَدِ وَ لاَ خَيْرَ فِي جَسَدٍ لاَ رَأْسَ مَعَهُ وَ لاَ فِي إِيمَانٍ لاَ صَبْرَ مَعَهُ؛ (۲)

و بر شما باد به شکیبایی، چه این که شکیبایی نسبت به ایمان به منزلهٔ سر نسبت به بدن است؛ در بدنی که سر نیست و در ایمانی که شکیبایی نباشد خیری نیست».

در شرح این فرمایش آمده است:

«حضرت می فرماید: «بر شما باد که صبر و استقامت را پیشه کنید زیرا صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن. تن بی سر فایده ای ندارد همچنین ایمان بدون صبر و استقامت»؛ (وَ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَ لَا فِي إِيمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ). می دانیم مهم ترین حواس انسان در سر اوست: بینایی، شنوایی، چشایی و بویایی و مهم ترین ابزار ارتباط انسان با دیگران که زبان است در سر قرار دارد. دروازهٔ ورود غذا به بدن یعنی دهان نیز جزء این پیکر است. از همه مهم تر، فرماندهٔ تمام اعضا که مغز است در وسط جمجمه قرار دارد که اگر کمترین آسیبی به آن برسد بخشی از فعالیت های بدن تعطیل می شود. در سکتهٔ مغزی که گاه نیمی از بدن انسان فلج می گردد، عامل اصلی خونریزی بعضی از رگ های مغز است که آن بخش را از کار انداخته است. امروز در بسیاری از شهرهای صنعتی اتاق کنترلی وجود دارد که از آنجابه تمام بخش ها فرمان لازم داده می شود و یا دستور توقف می دهند. مغز انسان در واقع اتاق کنترل تمام بدن است. همهٔ این ها در سر قرار دارد؛ اگر سر از بدن جدا شود انسان دست و پای مذبوحانه ای می زند و پس از چند دقیقه تمام دستگاه ها تعطیل می شود. صبر و استقامت نسبت به ایمان نیز چنین است. اگر از ایمان جدا شود دوام و بقایی برای ایمان

نخواهد بود زیرا نه در برابر گناه تاب تحمل ترک دارد نه در برابر مشکلات اطاعت، توانی در خود می بیند و نه در مصائب صبر می کند. به همین دلیل هنگامی که فرشتگان رحمت به استقبال بهشتیان می آیند به آنها می گویند: «این همه نعمت در برابر صبر و استقامتی است که به خرج دادید»: «وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بٰابٍ * سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ بِمٰا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى اَلدّٰارِ»؛ مؤمنان وارد باغ های جاویدان بهشتی می شوند و همچنین پدران، همسران و فرزندان صالح آن ها و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می شوند و به آنها می گویند: سلام

١- .[٢] شرح ابن میثم

٢- .[٣] حکمت، ٨٢

بر شما (این ها همه) به دلیل صبر و استقامتتان است چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان». (١)

«هیچ فضیلتی بدون صبر ممکن نیست و کمترین مرحلهٔ آن استقامت در راه فراهم آوردن فضیلت ها و بعد پایدار داشتن آنها و همچنین از دست ندادن آنهاست، از این روست که صبر را نسبت به ایمان تشبیه به سر نسبت به تن نموده است به دلیل آن که ایمان بدون صبر ممکن نیست. آن گاه تشبیه و مناسبت بین آن دو را با این بیان مورد تأکید قرار داده است که در آن بدنی که سر نداشته باشد خیری نیست و عبارت «فانّ الصبر» مقدمهٔ صغرا برای قیاس مضمری است که بدان وسیله وادار به صبر کرده است و کبرای قیاس چنین است و هر آنچه که این طور باشد به دست آوردن و فراهم کردنش واجب است. امام(علیه السلام) به کسی که در ستایش آن بزرگوار افراط می کرد در حالی که به بی اعتقادی نسبت به آن حضرت متهم بود فرمود: «أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ وَ فَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ؛ من کمتر از آنم که می گویی و برتر از آنم که در باطن می پنداری». (٢)

امیرالمومنین(علیه السلام) به مالک اشتر سفارش می کند:

«وَ أَلْزِمِ اَلْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ اَلْقَرِيبِ وَ اَلْبَعِيدِ وَ كُنْ فِي ذَلِكَ صَابِراً مُحْتَسِباً وَاقِعاً ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَ خَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ وَ اِبْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ؛ (۳)حق را به صاحب حق، هر کس که باشد نزدیک یا دور بپرداز و در این کار شکیبا باش و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، گر چه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد، تحمّل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز».

در زیارت اربعین سیدالشهدا(علیه السلام) آمده است:

«فَجاهَدَهُم فيكَ صابِراً مُحتَسِباً؛ (٤)

و او نیز به خاطر تو شکیبانه و برای جلب رضای تو با آنان جهاد کرد».

در زیارت اول امیرالمومنین(علیه السلام) آمده است:

ص: ٦٧

۱- .[۱] پیام امام امیرالمومنین(علیه السلام)، آیت الله مکارم شیرازی

۲- .[۲] شرح ابن میثم

۳- .[۳] نامه،۵۳(عهدنامه مالک اشتر)

٤- .[۱] مصباح المتهجد، ص ۷۸۸

«وَ جَاهَدَ النَّاكِثِينَ عَنْ سَبِيلِكَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ عَنْ أَمْرِكَ صَابِراً مُحْتَسِباً مُقْبِلاً غَيْرَ مُدْبِرٍ لاَ تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةُ لاَئِمٍ؛

و با عهد شکنان دین تو و عدول کنندگان و سرکشان از فرمان تو جهاد کرد و با کمال صبر و تحمل، همیشه رو بسوی تو داشت و هرگز از خدا رو نگردانید و در راه خدا ملامت بدگویان او را از فرمانت باز نداشت».

در زیارت پنجم امیرالمومنین(علیه السلام) شیخ کلینی از حضرت هادی(علیه السلام)روایت کرده: نزد قبر امیرمؤمنان(علیه السلام) بگو:

«السَّلامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ الله، أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ، وَأَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّهُ، صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ حَتَّىٰ أَتَاكَ الْيَقِينُ؛

سلام بر تو ای ولی خدا، تو نخستین ستمدیده ای و نخستین کسی که حقّش غصب شد، صبر کردی و به حساب خدا گذاشتی تا مرگت رسید».

در زیارت امیرالمومنین(علیه السلام) در شب و روز مبعث آمده است:

«وَ جُدْتَ بِنَفْسِكَ صَابِراً مُحْتَسِباً مُجَاهِداً عَنْ دِينِ اللَّهِ مُوَقِّياً لِرَسُولِ اللَّهِ طَالِباً...؛

و با جان عزیز خود با صبر و رنج و مجاهدت در دفاع از دین حق و حفظ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فداکاری کردی».

«حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ»

چه کردند با امیرالمومنین(علیه السلام) که وقتی در محراب مسجد کوفه به دست فرزند زن یهودی ابن مجلم مرادی (لعنةالله علیه) ضربت خورد فرمود: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَه؛ به خداوند کعبه قسم که رستگار شدم». دیگر امیرالمومنین(علیه السلام) از دست مردم دم دمیمزاج و نامرد کوفه خسته شده بود. مردمی که حضرت بر فراز منبر کوفه گریه کردند و فرمودند: خداوندا! علی از این مردم خسته شده است و مردم از علی. پس مرا از این مردم بگیر. سحرگاه۱۹ماه رمضان فاجعه عظیمی رقم خورد

که عالم هستی را داغدار کرد. هنگام ضربت خوردن مولا، جبرئیل، زمان فرود به زمین ناله زده و فرمود:

«تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى وَ انْطَمَسَتْ وَ اللَّهِ نُجُومُ السَّمَاءِ وَ أَعْلَامُ التُّقَى وَ انْفَصَمَتْ وَ اللَّهِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى قُتِلَ الْوَصِيُّ الْمُجْتَبَى قُتِلَ عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى قُتِلَ وَ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ قَتَلَهُ أَشْقَى الْأَشْقِيَاء؛

سوگند به خدا که ارکان هدایت در هم شکست و ستاره های دانش نبوت تاریک و نشانه های پرهیزکاری بر طرف گردید و عروه الوثقی الهی گسیخته شد. پسر عموی رسول خدا شهید

ص: ٦٨

شد، سید الاوصیا و علی مرتضی به شهادت رسید. وی را شقی ترین اشقیاء به شهادت رسانید».

حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) مظهر عدالت به خاطر مبارزه در راه عدل و داد و انصاف و حکم الهی در محراب عبادت در خون خود غلتید و محاسن مبارکش به خون سرش رنگین شد. چنین آمده است: «فلمّا احسّ الامام بالضّرب لم یتأوّه؛ وقتی ضربت شمشیر بر فرق مبارک امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرود آمد هیچ آه و ناله ای از آن حضرت سر نزد. «و صبر و احتسب؛ حضرت صبر کردند. «و وقع علی وجهه؛ امیرالمومنین(علیه السلام) با صورت روی زمین افتادند. «قائلا بسم اللّه و باللّه و علی ملّة رسول اللّه؛ درست مثل حضرت اباعبداللّه الحسین(علیه السلام) که وقتی در گودال قتلگاه روی زمین افتاد، فرمود: «بسم اللّه و باللّه و فی سبیل اللّه و علی ملّة رسول اللّه».

آری! حضرت صبر نمود و حسابش را به خداوند متعال واگذاری کرد تا ۲۱ ماه رمضان مرگ به سویش آمد.

«میسر نگردد به کس این سعادت *** به کعبه ولادت به مسجد شهادت»

تعریف واژه «لعن»

«لَعْن»، طرد نمودن و دور ساختن از روی خشم است که در آخرت کسانی که مشمول این واژه هستند به عقوبت می رسند و در دنیا از رحمت و توفیق الهی بریده و محرومند؛ (۱) امّا «لعن و لَعْنَتْ» از سوی انسان، نفرینی است بر دیگران. لذا «لعن» در لغت به معنای نفرین کردن و در اصطلاح اسلام به معنای آرزوی دوری از رحمت خدا و نزدیکی عذاب است. «لعن» یکی از برترین مظاهر و مصادیق تبرّی است که در آیات و روایات فراوانی آورده شده است . مثلاً در آیات ذیل کافران، منافقان و آزاردهندگان خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله) به طور ویژه مورد لعنت قرار گرفته اند:

«إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ کُفّارٌ أُولئِکَ عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللّهِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ النّاسِ أَجْمَعینَ؛(۲)

همانا کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا، فرشتگان و تمامی مردم بر آنان است» .

ص: ٦٩

۱- .[۱] مفردات الفاظ قرآن، ج ٤، ص: ١٣٦

۲- . بقره،١٦١

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُنافِقینَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْکُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها هِیَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقیمٌ؛(۱)

خداوند آتش جهنّم را به مردان و زنان نفاق پیشه و کافران وعده داده است که در آن جاوید باشند. آتش برای آنان بس است. خداوند آنان را لعنت کرده و عذابی پایدار برای آنان است».

«إِنَّ الَّذينَ يُؤْذُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّهُ فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهیناً؛(۲)

همانا کسانی که خدا و پیامبرش را می آزارند خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برای آنان عذابی خوارکننده مهیّا ساخته است».

«لعن» در روایات

روایات بسیار زیادی در مورد برائت از دشمنان خدا و اهل بیت و لعن و نفرین بر آنها داریم، اما صرفا به برخی از آنان اشاره می کنیم:امام جعفر صادق(علیه السلام)فرمودند:

«ما أُهْریقَ فِی الْإِسْلامِ مِحْجَمَةٌ مِنْ دَمٍ وَ لا اکْتُسِبَ مالٌ مِنْ غَیْرِ حِلِّهِ وَ لا نُکِحَ فَرْجٌ حَرامٌ إِلّا وَ ذَلِکَ فی أَعْناقِهِما إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ حَتَّی یَقُومَ قائِمُنا ، وَ نَحْنُ مَعاشِرَ بَنِی هاشِمٍ نَأْمُرُ کِبارَنا وَ صِغارَنا بِسَبِّهِما وَ الْبَراءَةِ مِنْهُما؛(۳)

تا روز قیامت هیچ خونی به ناحق در اسلام ریخته نشود و هیچ مالی نیست که به ناحق به دست آید و هیچ ناموسی به حرام نرود مگر اینکه گناه آن بر گردن آن دو نفر (اولی و دومی) است تا آن هنگام که قائم از ما اهل بیت(علیهم السلام) قیام نماید و ما خاندان بنی هاشم، بزرگان و کودکان خود را به دشنام دادن و بیزاری جستن از آنان فرمان می دهیم».

رسول خدا(صلی الله علیه وآله)نیز فرمودند:

«مَنْ تَأَثَّمَ أَنْ یَلْعَنَ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ؛(٤)

لعنت خدا بر آن کس باد که از لعنت کردن کسی که خدا او را لعنت کرده روی گرداند».

۱- . توبه، ٦٨

۲- . احزاب،٥٧

۳- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٧، ص: ٣٢٣

٤- .[٢] رجال الكشي ، إختيار معرفة الرجال، النص، ص: ٥٢٩

در حديثى از امام صادق(عليه السلام) آمده است: روزى پيامبر(صلى الله عليه وآله)از يارانش پرسيد: «استوارترين دستاويز ايمان چيست؟ در پاسخ اين پرسش هر كس پاسخى داد، يكى گفت: روزه، ديگرى گفت حج و عمره، فرد ديگرى گفت جهاد، پيامبر(صلى الله عليه وآله) فرمود:

«لِكُلِّ ما قُلتُم فَضلٌ وَ لَيسَ بِهِ ، وَ لكِن أوْثَقُ عُرَى الإيمانِ الحُبُّ فِي اللّهِ وَ البُغضُ فِى اللّهِ وَ تَوالي (تَوَلّي) أولياءِ اللّهِ والتبرّى مِن أعداءِ اللّهِ؛(١)

هر آنچه گفتيد فضيلتى دارد امّا [مقصود من] آن نيست؛ ليكن استوارترين دستاويز ايمان، دوستى در راه خدا و دشمنى در راه خدا و دوستى كردن با دوستان خدا و بيزارى جُستن از دشمنان خداست».

على بن موسى الرضا(عليه السلام)در اين موضوع مى فرمايد:

«وَ رُوِيَ عَنِ اَلرِّضَا(عليه السلام)أَنَّهُ قَالَ: كَمَالُ اَلدِّينِ وَلاَيَتُنَا وَ اَلْبَرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا ثُمَّ قَالَ اَلصَّفْوَانِيُّ وَ اِعْلَمْ أَنَّهُ لاَ يَتِمُّ اَلْوَلاَيَةُ وَ لاَ تَخْلُصُ اَلْمَحَبَّةُ وَ لاَ تَثْبُتُ اَلْمَوَدَّةُ لآلِ مُحَمَّدٍ إِلاَّ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِمْ قَرِيباً كَانَ أَوْ بَعِيداً فَلاَ تَأْخُذْكَ بِهِ رَأْفَةٌ فَإِنَّ اَللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لاٰ تَجِدُقَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حَادَّ اَللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كٰانُوا آبٰاءَهُمْ أَوْ أَبْنٰاءَهُمْ أَوْ إِخْوٰانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ اَلآيَةَ؛(٢)

كمال دين با ولايت ما و بيزارى از دشمنان ما است. سپس صفوانى مى نويسد: بايد توجه داشت كه ولايت تكميل نمى شود و همچنين محبت و مودت خاندان نبوّت خالص نيست مگر با بيزارى از دشمنانشان، چه خويشاوند او باشد يا غير خويشاوند. مبادا دلسوزى در اين مورد موجب ضعف برائت و بيزارى شود زيرا خداوند در اين آيه(٣)

می فرماید: «گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزاندانشان یا برادرانشان یا خویشانشان باشند».

روایت بسیار جالبی از لسان مبارک علامه عالم وجود امام صادق(علیه السلام) صادر شده است که معرفت پیدا کردن به خدا به تولی و تبری گره خورده است:

«عَنْ أَبِي حَمْزَةَ اَلثُّمَالِيِّ (رحمة الله)قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ(علیه السلام): يَا أَبَا حَمْزَةَ إِنَّمَا يَعْبُدُ اَللَّهَ مَنْ عَرَفَ اَللَّهَ وَ أَمَّا مَنْ لاَ يَعْرِفُ اَللَّهَ كَأَنَّمَا يَعْبُدُ غَيْرَهُ هَكَذَا ضَالاًّ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اَللَّهُ وَ مَا مَعْرِفَةُ اَللَّهِ قَالَ

۱- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۲۵

۲- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۷، ص: ۵۸

۳- .[۲] مجادله، ۲۲

يُصَدِّقُ اَللَّهَ وَ يُصَدِّقُ مُحَمَّداً رَسُولَ اَللَّهِ(صلى الله عليه وآله) فِي مُوَالاَةِ عَلِيٍّ (علیه السلام)وَ اَلاِيتِمَامِ بِهِ وَ بِأَئِمَّةِ اَلْهُدَى(علیهم السلام) مِنْ بَعْدِهِ وَ اَلْبَرَاءَةُ إِلَى اَللَّهِ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ كَذَلِكَ عِرْفَانُ اَللَّهِ قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اَللَّهُ أَيُّ شَيْءٍ إِذَا عَمِلْتُهُ أَنَا اِسْتَكْمَلْتُ حَقِيقَةَ اَلْإِيمَانِ قَالَ تُوَالِي أَوْلِيَاءَ اَللَّهِ وَ تُعَادِي أَعْدَاءَ اَللَّهِ وَ تَكُونُ مَعَ اَلصَّادِقِينَ كَمَا أَمَرَكَ اَللَّهُ قَالَ قُلْتُ وَ مَنْ أَوْلِيَاءُ اَللَّهِ فَقَالَ أَوْلِيَاءُ اَللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللَّهِ(صلى الله عليه وآله) وَ عَلِيٌّ وَ اَلْحَسَنُ وَ اَلْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ اَلْحُسَيْنِ ثُمَّ اِنْتَهَى اَلْأَمْرُ إِلَيْنَا ثُمَّ اِبْنِي جَعْفَرٌ وَ أَوْمَأَ إِلَى جَعْفَرٍ وَ هُوَ جَالِسٌ فَمَنْ وَالَى هَؤُلاَءِ فَقَدْ وَالَى أَوْلِيَاءَ اَللَّهِ وَ كَانَ مَعَ اَلصَّادِقِينَ كَمَا أَمَرَهُ اَللَّهُ قُلْتُ وَ مَنْ أَعْدَاءُ اَللَّهِ أَصْلَحَكَ اَللَّهُ قَالَ اَلْأَوْثَانُ اَلْأَرْبَعَةُ قَالَ قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ أَبُو اَلْفَصِيلِ وَ رُمَعُ وَ نَعْثَلٌ وَ مُعَاوِيَةُ وَ مَنْ دَانَ دِينَهُمْ فَمَنْ عَادَى هَؤُلاَءِ فَقَدْ عَادَى أَعْدَاءَ اَللَّهِ؛(۱)

ابوحمزه ثمالی گفت: حضرت باقر(علیه السلام)فرمود: ای اباحمزه! خدا را کسی پرستیده که او را بشناسد. کسی که خدا را نشناخته باشد گویا دیگری را پرستیده؛ این چنین گمراه می شود. عرض کردم شناخت خدا چیست؟ فرمود: تصدیق کند خدا وپیامبرش محمّد مصطفی(صلی الله علیه وآله) را درباره ولایت علی(علیه السلام) و پیروی از او و ائمه(علیهم السلام) بعد از آن جناب و بیزاری از دشمنان آنها، شناخت خداوند این طوری است. گفت: عرض کردم چکار بکنم ایمان واقعی را تکمیل نمایم؟ فرمود: دوست داشتن دوستان خدا و دشمنی با دشمنان او و با صادقین باشی آن طور که خدا دستور داده. عرض کردم: اولیای خدا کیانند؟ فرمود: محمّد رسول الله و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین سپس منتهی به ما شد، بعد پسرم جعفر. در این موقع اشاره به فرزندش جعفر کرد که نشسته بود. گفتم: دشمنان خدا کیانند؟ فرمود: بت های چهارگانه. گفتم: آن چهار بت کیانند؟ فرمود: ابو الفیصل و رمع و نعثل و معاویه و هر کس پیرو آنها باشد. هر که دشمن این ها باشد دشمنی با دشمنان خدا کرده».

صبر امیرالمومنین(علیه السلام) در برابر غصب ولایت و جسارت های حرامیان، بخاطر حفظ اسلام و نبود یار و یاور است. اسلامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای به ثمر رسیدن آن دشواری های زیادی را متحمل شد؛ از بغض و کینه ابوجهل ها تا عداوت و کینه کفار قریش. از همه والاتر دشمنی بی امان یهودیان و سوءقصدها به جان پیامبر و سختی های دیگری که در تاریخ ثبت و ضبط شده است؛ آری این اسلام باید زنده بماند هر چند که فاتح خیبر را زمین گیر کنند و بیست و پنج سال خار در چشم و استخوان در گلوی ولی خدا باشد. عده ای سبک مغز از سر عداوت

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۷، ص: ۵۷

و به منظور پوشاندن جنایات سقیفه و حمله به خانه وحی و به شهادت رساندن تنها دردانه پیامبر و ناموس خدا حضرت زهرا(علیها السلام)، دست به دامن شبهاتی پوچ می شوند تا ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) و جانشینی ایشان بعد از پیامبر و جنایات خود را بپوشانند؛ اما به فرمایش خداوند متعال نور حقیقت را نمی توانند با پوف دهانشان خاموش کنند:

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛ (۱)

همواره می خواهند نور خدا را با سخنان باطل [و تبلیغاتِ بی پایه] خود خاموش کنند ولی خدا جز اینکه نور خود را کامل کند نمی خواهد، هر چند کافران خوش نداشته باشند».

کینه از امیرالمؤمنین(علیه السلام)

اسلام در آغاز با مشکلات بسیاری مواجه بود که از جمله آن ها مخالفت سران قریش و بزرگان از مشرکین بود که نمی خواستند با ظهور اسلام، قدرت و مکنتی را که سال ها دراختیارشان بود از دست بدهند. آن ها با تمام توان در برابر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و پیشرفت اسلام ایستادگی کردند و برای رسیدن به هدفشان از هیچ تلاشی دریغ ننمودند و لذا با ورود پیامبر اسلام به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی، آن ها احساس خطر بیشتری کردند و به همان اندازه تلاششان را نیز بیشتر کردند تا جایی که با راه انداختن جنگ های متعدد برای اسلام مشکلات فراوانی را ایجاد کردند.

امیرالمؤمنین(علیه السلام)در این جنگ ها به تنهایی به اندازه تمام سربازان مسلمان از خود جانفشانی نشان داد و سران کفر را یکی پس از دیگری به هلاکت رساند. شمشیر برّان حیدر کرّار پهلوانانی را به زمین زد که از سران کفر به حساب می آمدند و با کشته شدن آن ها بود که دین نوپای اسلام به مرور سراسر جزیرة العرب را فراگرفت و مشرکان قریش را برای همیشه مغلوب و سرشکسته کرد. آن حضرت در جنگ بدر ده ها نفر از قریش را به جهنم واصل کرد. در جنگ احد زمانی که تمامی صحابه فرار را بر قرار ترجیح داده بودند پروانه وار دور شمع وجود رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می چرخید و شجاعانه از آن حضرت دفاع می کرد. در جنگ خندق عمرو بن عبدود پهلوان

نامی عرب را به زمین زد. در جنگ خیبر و حنین و... . تا زمانی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) زنده بود نتوانستند به امیرالمؤمنین(علیه السلام) آسیبی برسانند اما با شهادت آن حضرت، دمل های چرکین کینه سر باز کرد و دشمنی

۱- . توبه، ۳۲

منافقان و آن هایی که به زور اسلام آورده بودند علنی شد. ابن ابی الحدید معتزلی در این باره می نویسد:

«ان قریشا اجتمعت علی حربه منذ یوم بویع بغضا له وحسدا وحقدا علیه، فاصفقوا کلهم یدا واحدة علی شقاقه وحربه، کما کانت حالهم فی ابتداء الاسلام مع رسول الله(صلی الله علیه وآله)، لم تخرم حاله من حاله ابدا؛ (۱)

قریش با کینه های فرو خفته و بیماری حسادت دست در دست یکدیگر به جنگ با امیرالمؤمنین(علیه السلام) روی آورد همان گونه که در شروع و آغاز دعوت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نیز به همین روش و سیره عمل کرده بود».

تصریح به کینه:از امام زین العابدین(علیه السلام) و ابن عباس سؤال کردند:

«لم ابغضت قریش علیا؟ قال: لانه اورد اولهم النار، وقلد آخرهم العار؛ (۲)

امام سجاد(علیه السلام)در پاسخ این سؤال که چرا قریش با علی(علیه السلام)دشمنی می ورزید؟ می فرماید: چون علی(علیه السلام)سران آن ها را به دوزخ فرستاد و برای بازماندگانشان جز عار و ننگ باقی نگذاشت».

و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق می نویسد:

«عن ابن طاوس عن ابیه قال قلت لعلی بن حسین بن علی ما بال قریش لا تحب علیا فقال لانه اورد اولهم النار والزم آخرهم العار؛ (۳)

ابن طاوس از پدرش نقل می کند که گفت: به امام سجاد(علیه السلام) عرض کردم: چرا قریش علی(علیه السلام)را دوست نداشت؟ فرمود: چون سران آنان را به جهنم فرستاد و برای بازماندگانشان جز عار و ننگ چیزی باقی نگذاشت».

عثمان بن عفان در گفتگویی که با امیرالمؤمنین(علیه السلام)داشته به همین مطلب اشاره می کند:

۱- . شرح نهج البلاغة(ابن ابي الحديد)، ج١٦ ص ١٥١
۲- . مناقب آل أبي طالب(عليهم السلام) (لابن شهرآشوب)، ج ۳، ص: ۲۲۰؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۹، ص: ٤٨٢
۳- . تاريخ مدينة دمشق، ج٤٢ ص٢٩٠

«عن ابن عباس، قال: وقع بين عثمان وعلی(علیه السلام) کلام، فقال عثمان: ما اصنع ان کانت قریش لا تحبکم، وقد قتلتم منهم یوم بدر سبعین، کان وجوههم شنوف الذهب، تصرع انفهم قبل شفاههم؛ (۱)

ابن عباس می گوید: بین علی(علیه السلام)و عثمان نزاع و اختلافی پیش آمد. عثمان گفت: اگر قریش شما را به جهت کشته شدن هفتاد نفر از آنان در روز بدر دوست ندارند من چه می توانم بکنم».

کینه های مخفی شده

طبرانی در المعجم الکبیر می نویسد:

«قلت یا رسول الله ما یبکیک قال ضغائن فی صدور اقوام لا یبدونها لک الا من بعدی قال قلت یا رسول الله فی سلامة من دینی قال فی سلامة من دینک؛(۲)

علی(علیه السلام) می گوید: از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پرسیدم: چرا گریه می کنی؟ فرمود: کینه هایی در سینه ها حبس شده اند که پس از رفتن من سر باز خواهند نمود. عرض کردم: آیا دین من سالم خواهد ماند؟ فرمود: آری دینت سالم می ماند».

حیله گری امت

حاکم نیشابوری در المستدرک می نویسد:

«عن ابی ادریس الاودی عن علی(علیه السلام)قال: انّ ممّا عهد الیّ النبی(صلی الله علیه وآله) انّ الامّة ستغدر بی بعده؛(۳)

علی(علیه السلام) می فرماید: پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به من فرمود: مردم پس از من با تو کینه ورزی خواهند کر. و بعد از نقل روایت می گوید: هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه».

۱- . شرح نهج البلاغة (ابن ابي الحديد)، ج۹ ص۲۳؛التذكرة الحمدونية، ج۷ ص۱٦۸؛نثر الدر في المحاضرات، ج۲ ص٤۸

۲- . المعجم الكبير، ج۱۱، ص٦۰؛تاريخ بغداد، ج۱۲ ص۳۹٤؛تاريخ مدينة دمشق، ج٤۲ ص۳۲۲؛فضائل الصحابة، ج۲ ص ٦٥۱

۳- . المستدرك على الصحيحين، ج۳ ص۱۵۰؛تاریخ بغداد، ج۱۱ ص ۲۱٦؛البدایه والنهایه - ط احیاء التراث، ج٦ ص۲٤٤؛مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج۹ ص۱۳۷

انتقام از علی(علیه السلام) به جای پیامبر(صلی الله علیه وآله)

قریش در زمان حیات رسول خدا(صلی الله علیه وآله)از آن حضرت شکست های متعددی متحمل شدند و هیچ وقت نتوانستند این شکست ها را جبران کنند. بعد از رحلت آن حضرت تلاش کردند که انتقام آن را از اهل بیت آن حضرت و به ویژه از امیرالمؤمنین(علیه السلام)بستانند که اتفاقاً موفق نیز بودند. امیرالمؤمنین (علیه السلام)در خطبه ای می فرماید:«اللَّهُمَّ انّی اسْتَعْدیکَ عَلی قُرَیْش، فَاِنَّهُمْ اضْمَرُوا لِرَسوُلِکَ(صلی الله علیه وآله) ضُروُباً مِنَ الشَّرِّ وَ الْغَدْرِ، فَعَجَزوُا عَنْها، وَ حُلْتَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَها، فَکانَتِ الْوَجْبَةُ بی، وَ الدَّآئِرَةُ عَلَیَّ. اللَّهُمَّ احْفَظْ حَسَناً وَ حُسَیْناً، وَ لا تُمَکِّنْ فَجَرَةَ قُرَیْشٍ مِنْهُما ما دُمْتُ حَیّاً، فَاِذا تَوَفَّیْتَنی وَ انْتَ الرَّقیبُ عَلَیْهِمْ، وَ انْتَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهیدٌ؛ (۱)

از تو بر قریش کمک می خواهم، آنان کینه ها و بدی های فراوانی نسبت به فرستاده ات در دل داشتند اما از اجرای آن ناتوان ماندند و تو بین آنان و خواهش هایشان مانع بودی و اکنون نوبت به من رسیده است و به طرف من هجوم آورده اند .بارخدایا حسن و حسین مرا حافظ باش و تا زنده هستم دست قریش را از آسیب رساندن به آنان دور فرما و چون بمیرم تو خود بر آنان حافظی و تو بر هر چیزی شاهد و ناظری».

و در روایتی دیگر می فرمایند:

«کل حقد حقدته قریش علی رسول الله(صلی الله علیه وآله) اظهرته فی وستظهره فی ولدی من بعدی، ما لی ولقریش! انما وترتهم بامر الله وامر رسوله، افهذا جزاء من اطاع الله ورسوله ان کانوا مسلمین؛ (۲)

قریش تمام کینه هایی که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در دل داشت در حق من آشکار نمود و پس از من به زودی در حق فرزندان من نیز آن را ابراز خواهد کرد، مرا با قریش چه کار؟! همانا به امر خدا و رسول با آنان جنگیدم. آیا این است سزای کسی که خدا و پیامبرش را اطاعت کرده است؟»

١- . شرح نهج البلاغة (ابن ابي الحديد)، ج٢٠ ص ٢٩٨

٢- . همان، ج٢٠ ص٣٢٨؛ينابيع المودة لذو القربى، ج١ ص٤٠٧

دشمنی معاویه با بنی هاشم

امیرالمؤمنین(علیه السلام) در روایتی می فرماید:«والله لود معاوية، انه ما بقى من بنى هاشم نافِخُ ضِرمةٍ الا طعن فى بطنه (نيطه)، اطفاء لنور الله: «ويابى الله الا ان يتم نوره ولو كره المشركون؛ (١)

به خدا سوگند معاویه دوست داشت که هیچ یک از بنی هاشم باقی نماند؛ مگر این که شکمش دریده شود تا نور خدا را خاموش کند. غافل از این که خدا می خواهد که نور خود را به کمال رساند؛ گر چه کافران و خدا ناباوران را خوشایند نباشد».

تخریب خانه های بنی هاشم

ابوالفرج اصفهانی در الاغانی می نویسد:

«امر عمرو صاحب شرطته على المدينة بعد خروج الحسين ان يهدم دور بنى هاشم ففعل وبلغ منهم كل مبلغ؛ (٢)

پس از بیرون رفتن امام حسین(علیه السلام) از مدینه، یزید به فرمانده نیروهای نظامی اش عمرو بن سعید دستور داد تا خانه های بنی هاشم را ویران کند. او هم طبق فرمان عمل کرد؛ بلکه هر کاری از دستش بر می آمد انجام داد».

خوشحالی عایشه از شهادت امیرالمومنین(علیه السلام)

طبق روایت صحیحی که در منابع اهل تسنن وارد شده است وقتی خبر شهادت امیرالمومنین (علیه السلام)به عایشه رسید سجده شکر کرد. ابوالفرج اصفهانی، عالم پر آوازه و مقبول نزد اهل تسنن در کتاب «مقاتل الطالبیین» با سند صحیح نقل کرده است:

«حدثنی محمد بن الحسین الاشنانی، قال: حدثنا احمد بن حازم، قال: حدثنا عاصم بن عامر، وعثمان بن ابی شیبة، قالا: حدثنا جریر، عن الاعمش، عن عمرو بن مرة، عن ابی البختری، قال: لما ان جاء عائشة قتل علی(علیه السلام)سجدت؛ (۳)

۱- . الفائق في غريب الحديث، الزمخشري، ج۲ ص۳۳۸؛غريب الحديث، ابن قتيبة الدِّينَوري، ج۲ ص۱۳۱؛عيون الأخبار ، الدِّينَوري، ج۱ ص۲۷٦؛شرح نهج البلاغة (ابن ابي الحديد)، ج۵ ص۲۲۱؛النصائح الكافية لمن يتولّى معاوية، ج۱ ص۱۱۲؛النهايه في غريب الحديث والاثر ، مجدالدين ابن الأثير، ج۳ ص ۸٦ و جلد : ۵ صفحه : ۹۰؛ لسان العرب، ابن منظور، ج۳ ص٦۳

۲- . ابوالفرج الاصفهانی، علی بن الحسین، الاغانی، ج٤، ص۱۵۵

۳- .[۳] مقاتل الطالبیین، ج۱، ص۵۵.

ابوالبختری گفته: وقتی خبر شهادت علی(علیه السلام)به عایشه رسید، سجده کرد».

علاوه بر این تعدادی از علمای سنی از جمله: ابن سعد در الطبقات الکبری، طبری در تاریخ، ابن سمعون بغدادی در الامالی، ابن اثیر جزری در الکامل فی التاریخ، دمیری در حیات الحیوان الکبری، ابن دمشقی در جواهر المطالب و... نقل کرده اند که وقتی خبر شهادت امیرالمومنین(علیه السلام) به عایشه رسید برای نشان دادن شادی خود این شعر را خواند:

فاَلقتْ عَصاها واستقرَّ بها النَّوی *** کما قرَّ عیناً بالایابِ المُسافِرُ؛ (۱)

عصایش را انداخت و سرجای خودش آرام گرفت

همچنان که چشم ها در هنگام بازگشت مسافر روشن می شود».

کینه عایشه نسبت به امیرالمومنین(علیه السلام)

کینه عایشه نسبت به امیرالمومنین(علیه السلام)منحصر به جنگ جمل و بعد از آن نمی شود. در صحیح بخاری و دیگر صحاح اهل تسنن آمده است که عایشه، حتی دوست نداشت که نام امیرالمومنین(علیه السلام) را ببرد:

«حَدَّثَنَا اِبْرَاهِیمُ بْنُ مُوسَی قَالَ اَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ یُوسُفَ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ اَخْبَرَنِی عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَتْ عَائِشَةُ لَمَّا ثَقُلَ النَّبِیُّ(صلی الله علیه وآله) وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ اسْتَاْذَنَ اَزْوَاجَهُ اَنْ یُمَرَّضَ فِی بَیْتِی فَاَذِنَّ لَهُ، فَخَرَجَ بَیْنَ رَجُلَیْنِ تَخُطُّ رِجْلاَهُ الاَرْضَ، وَکَانَ بَیْنَ الْعَبَّاسِ وَرَجُلٍ آخَرَ. قَالَ عُبَیْدُ اللَّهِ فَذَکَرْتُ ذَلِکَ لاِبْنِ عَبَّاسٍ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ فَقَالَ لِی وَهَلْ تَدْرِی مَنِ الرَّجُلُ الَّذِی لَمْ تُسَمِّ عَائِشَةُ قُلْتُ لاَ. قَالَ هُوَ عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ(علیه السلام)؛(۲)

عبیدالله بن عباس از عایشه نقل کرده است که: وقتی بیماری رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شدت گرفت از همسرانش اجازه خواست که در خانه من دوران نقاهت را بگذراند و آن ها اجازه دادند؛ پس در

۱- . الطبقات الکبری، ج۳، ص۴۰؛تاریخ الطبری، ج۵، ص۱۵۰؛امالی ابن سمعون، ج۱، ص۴۳، طبق برنامه الجامع الکبیر؛الکامل فی التاریخ، ج۳، ص۷۴۳؛حیاة الحیوان الکبری، ج۱، ص۷۵، تحقیق:احمد حسن بسج؛جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب (علیه السّلام)، ج۲، ص۱۰۴، تحقیق:الشیخ محمد باقر المحمودی؛

۲- .[۲] صحیح البخاری، ج۱ ص۵۰، ح۱۹۸، کِتَاب الْوُضُوءِ، بَاب الْغُسْلِ وَالْوُضُوءِ فی الْمِخْضَبِ وَالْقَدَحِ وَالْخَشَبِ وَالْحِجَارَةِ؛ صحیح البخاری، ج۱ ص۲۳۶، ح۶۳۴، کتاب الْجَمَاعَةِ وَالْاِمَامَةِ، بَاب حَدِّ الْمَرِیضِ اَنْ یَشْهَدَ الْجَمَاعَةَ؛صحیح البخاری، ج۳، ص۱۵۸، کِتَاب الْهِبَةِ وَفَضْلِهَا، بَاب هِبَةِ الرَّجُلِ لِامْرَاَتِهِ وَالْمَرْاَةِ لِزَوْجِهَا؛صحیح البخاری، ج۷، ص۱۲۷،، کِتَاب الطِّبِّ، بَاب اللَّدُودِ؛صحیح مسلم، ج۱، ص۳۱۲، ح۴۱۸، کِتَاب الصَّلَاةِ، بَاب اسْتِخْلَافِ الْاِمَامِ اذا عَرَضَ له عُذْرٌ من مَرَضٍ وَسَفَرٍ، تحقیق:محمد فؤاد عبد الباقی.

حالی که پاهای حضرت بر زمین کشیده می شد و دو مرد که یکی از آن ها عباس و دیگری مردی دیگری بود خارج شد. عبیدالله گفت: من سخن عایشه را برای ابن عباس نقل کردم؛ پس ابن عباس گفت: آیا می دانی آن مردی که عایشه نامش را نبرد چه کسی بود؟ گفتم خیر. گفت: او علی بن ابی طالب(علیه السلام) بود».

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری و بدرالدین در عمدة القاری در شرح این روایت می گویند:

«قوله قال هو علی بن ابی طالب(علیه السلام) زاد الاسماعیلی من روایة عبد الرزاق عن معمر ولکن عائشة لا تطیب نفسا له بخیر ولابن اسحاق فی المغازی عن الزهری ولکنها لا تقدر علی ان تذکره بخیر؛ (۱)

این جمله بخاری «قال هو علی بن ابی طالب(علیه السلام)» اسماعیلی از عبدالرزاق از معمر نقل کرده است که: چون عایشه از علی(علیه السلام) دل خوشی نداشت و ابن اسحاق در مغازی از زهری نقل کرده است که: چون عائشه نمی توانست از علی(علیه السلام)به نیکی یاد کند».

پاسخ به شبهه فوق

در مورد این روایت که دلالت می کند وجود ملکوتی رسول خاتم(صلی الله علیه وآله) هنگام رخت بستن از دنیای فانی در خانه عایشه بوده است باید گفت این ادعا دروغ محض است زیرا عایشه در آن موقع نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نبوده و حضرت نیز در حجره مخصوص و مختص به خود جان سپردند و اینکه اهل خلاف می گویند حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) هنگام جان سپردن سرش روی پای عایشه بود نیز دروغ محض است و برای بر ملا ساختن این اکاذیب به بیان روایاتی از منابع اهل تسنن می پردازیم:

۱. احمد بن حنبل در مسندش از قول عایشه نقل می کند که گفت:

«حَدَّثَنَا عَبْدَةُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ،، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: مَا عَلِمْنَا بِدَفْنِ رَسُولِ اللهِ(صلی الله علیه وآله) حَتَّى سَمِعْنَا صَوْتَ الْمَسَاحِي مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ، لَيْلَةِ الْأَرْبِعَاءِ؛ (۲)

۱- .[۱] فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج۲، ص۱۵۶؛عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج۵، ص۱۹۲.

۲- .[۱] مسند الإمام أحمد بن حنبل ج٤٠ ص٣٩١ و ج٤٣ ص١٧٢ و ج٤٣ ص٣٧٠؛الطبقات الكبرى - ط دار صادر، ج٢ ص٣٠٥؛شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ١٣، ص: ٣٩؛ تاريخ الإسلام - ت تدمري،ذهبى، ج١ ص٥٨٢

به خدا قسم ما از دفن پیامبر(صلی الله علیه وآله) با خبر نشدیم تا اینکه صدای بیل و کلنگ را در شب چهارشنبه از حجره آن حضرت شنیدیم». (یعنی بعد از دفن متوجه شدیم).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید:

«قال أبو جعفر(علیه السلام): ثم دخل الناس فصلوا علیه أرسالا حتی إذا فرغ الرجال أدخل النساء حتی إذا فرغ النساء أدخل الصبیان ثم أدخل العبید و لم یؤمهم إمام ثم دفن ع وسط اللیل من لیلة الأربعاء؛ (۱)

مردم دسته دسته وارد شدند و بر بدن رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نماز خواندند تا جایی که وقتی مردان از نماز فارغ شدند زنان وارد شده و نماز خواندند و سپس کودکان و بندگان می آمدند و بر بدن شریف ایشان نماز می خواندند تا شب چهارشنبه که آن حضرت را دفن نمودند».

جای سؤال این جا است که مگر عایشه همسر پیامبر نبود؟ پس در هنگام کفن و دفن شوهرش کجا بوده و چرا در مراسم حضرت حاضر نشده است؟

مخالفین شیعه استدلال می کنند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از همراهی زنان در تشییع جنازه نهی نمودند و برای همین عایشه در آنجا نبود. در پاسخ می گوییم:

اولا) عایشه هنگام جان سپردن حضرت در خانه ایشان نبود درصورتی که هنوز ایشان زنده بود.

دوما) تشییعی صورت نگرفت، چرا که حضرت را در خانه خود دفن کردند و نیازی به تشییع در خارج از منزل نبوده که زنان بخواهند هنگام تشییع بیرون بیایند.

سوما) زنان می توانستند هنگام جان سپردن و دفن کردن حضرت در حیاط خانه ایشان باشند اما عایشه اصلا در آنجا و در آن خانه حضور نداشت. دیگران هم که ادعایخلافت و جانشینی حضرت را داشتند نیز در خانه رسول خدا(صلی الله علیه وآله)حضور نداشتند.

چهارما) از همه مهمتر اینکه بدن مطهر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سه روز بر زمین ماند ولی هیچ کدام از داعیه داران خلافت و حتی عایشه در آن مدت زمان در خانه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) حضور پیدا نکردند.

امام باقر(علیه السلام) در روایتی می فرمایند:

ص: ۸۰

۱- . شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۳، ص: ۳۹

«وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ(علیه السلام)قَالَ النَّاسُ كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ فَقَالَ عَلِيٌّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ إِمَامٌ حَيّاً وَ مَيِّتاً فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَشَرَةٌ عَشَرَةً فَصَلَّوْا عَلَيْهِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَ لَيْلَةَ الثَّلَاثَاءِ حَتَّى الصَّبَاحِ وَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ حَتَّى صَلَّى عَلَيْهِ الْأَقْرِبَاءُ وَ الْخَوَاصُّ وَ لَمْ يَحْضُر أَهْلُ السَّقِيفَةِ وَ كَانَ عَلِيٌّ أَنْفَذَ إِلَيْهِمْ بُرَيْدَةَ وَ إِنَّمَا تَمَّتْ بَيْعَتُهُمْ بَعْدَ دَفْنِهِ؛ (۱)

« مردم روز دوشنبه و شب سه شنبه را بر بدن آن حضرت نماز می خواندند و عموم مردم حتی خواص و نزدیکان حضرت بر بدن مبارک نماز خواندند اما هیچ یک از اهل سقیفه بر غسل و کفن و دفن حضرت حاضر نشدند. امیرالمومنین(علیه السلام) بریده اسلمی را برای خبر دادن نزد آنان فرستاد ولی اعتنایی نکردند و بعد از دفن آن حضرت بیعت آنان هم تمام شد».

جای سوال است که چرا وجود مقدس امیرالمومنین علی(علیه السلام)سه روز بدن مطهر پیامبر(صلی الله علیه وآله) را نگه داشت و دفن ننمود و بعد از این مدت به خاک سپردند و شخصا مسئولیت کفن و دفن آن حضرت را به عهده داشت؟ در پاسخ می گوییم:

اولا) رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خود وصیت نمودند علی بن ابی طالب(علیه السلام) بدن ایشان را تجهیز و کفن و دفن نمایند:

«عَنْ اَبَانِ بْنِ اَبِی عَیَّاشٍ عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ قَالَ سَمِعْتُ سَلْمَانَ الْفَارِسِیَّ.... قَالَ سَلْمَانُ فَاَتَیْتُ عَلِیّاً(علیه السلام) وَهُوَ یُغَسِّلُ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)وَقَدْ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)وسلم اَوْصَی عَلِیّاً(علیه السلام)اَنْ لَا یَلِیَ غُسْلَهُ غَیْرُه... ؛ (۲)سلمان گفت: نزد علی(علیه السلام)آمدم در حالی که پیامبر(صلی الله علیه وآله)را غسل می داد. زیرا پیامبر(صلی الله علیه وآله)به علی(علیه السلام) وصیّت کرده بود که کسی غیر او غسلش را بر عهده نگیرد».

روایت عبدالله بن مسعود از پیامبر(صلی الله علیه وآله):

«حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ اَحْمَدَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ الْجُنَیْدِ الرَّازِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُو عَوَانَةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ اَبِیهِ عَنْ مِینَا مَوْلَی عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قُلْتُ لِلنَّبِیِّ(صلی الله علیه وآله)

۱- .[۱] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۲، ص: ۵۲٤؛ مناقب ابن شهرآشوب،ج۱ ص۲۹۷

۲- .[۲] کتاب سلیم بن قیس، ج۱ ص ۱٤۳

یَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ یُغَسِّلُکَ اِذَا مِتَقَالَ یَغْسِلُ کُلَّ نَبِیٍّ وَصِیُّهُ قُلْتُ فَمَنْ وَصِیُّکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِب(علیه السلام)...؛ (۱)

عبد اللَّه بن مسعود گوید: به پیغمبر(صلی الله علیه وآله)عرض کردم وقتی از دنیا بروید چه کسی شما را غسل می دهد؟ فرمودند: هر پیغمبری را وصی او غسل می دهد. عرض کردم وصی شما کیست یا رسول اللَّه؟ فرمود علی بن ابی طالب(علیه السلام)...».

دوما) این از اعتقادات شیعه است که بدن مطهر معصوم را فقط معصوم باید کفن و دفن کند (هرچند که عصمت ذوات مقدسه اثبات شده و کتب مفصلی برای آن نوشته شده است و در اینجا مجالی برای اثبات آن نیست).

سوما) امیرالمومنین(علیه السلام)با این اقدام یک واقعیت دردناک تاریخی را به یادگار گذاشت تا مردم بیشتر به چهره حقیقی مدعیانی که خود را اول مسلمان، صدیق و فاروق و صحابی وفادار و یار غار بودن رسول خاتم(صلی الله علیه وآله) معرفی می کردند، پی ببرند و نام آنان را در سیاهه تاریخ ثبت و ضبط نماید.

۲. اعتراف عایشه بر مطلبی که دلالت می نماید

شهادت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در حجره او نبوده است :

«لقد نزلت آية الرجم ورضاعة الكبير عشرا ولقد كانت في صحيفة تحت سريري ، فلما مات رسول الله وتشاغلنا بموته دخل داجن فأكلها؛ (۲)آیه رجم و ایجاد رضاع به ده بار شیر دادن نازل شد و من آن را در صحفه کاغذی زیر تخت خود نگهداری می کردم اما در روزی که مشغول امورات مربوط به وفات رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بودیم گوسفندی داخل حجره شد و آن را خورد».

از متن فوق استفاده می شود که اگر بیماری حضرت و شهادت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در حجره عایشه اتفاق افتاده بود دیگر امکان نداشت در همان روزی که حجره او مملوّ از جمعیت است گوسفندی داخل حجره شده و آن صفحه کاغذ را بخورد.

در حدیثی عمربن خطاب راجع به مکانی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آن قبض روح گردید می گوید:

ص: ۸۲

۱- . کمال الدین و تمام النعمة، ص۲۷؛بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، ج۲۲، ص۵۰۷،

۲- .[۲] سنن أبي داود - ت الأرنؤوط، ج۳ ص۴۰۶؛سنن ابن ماجة ، ج۱ ، ص ٦٢٥ ،أوسط الطبراني ، ج ٨ ،ص ١٢ ، مسند أبي يعلي، ج ٨ ،ص ٦٤ ، المحلي ، ج١١ ،ص ٢٣٦ ، وقال : هذا حديث صحيح . وفي لسان العرب ، ج ٧ ، ص ٣٣ ، ونهاية ابن الأثير ، ج ٢ ، ص ٨٧

«فبينما نحن في منزل رسول الله إذا رجل ينادي من وراء الجدار أن أخرج إليّ يا ابن الخطاب . . . فإن الأنصار اجتمعوا في سقيفة بني ساعدة، فأدركوهم قبل أن يحدثوا أمرا ...؛(۱)

در حالی که ما در خانه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بودیم شخصی از پشت دیوار خانه حضرت صدا زد: ای عمر بن خطاب! خارج شو... که انصار در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمده اند، به آنها بپیوند قبل از آن که اتفاقی بیفتد...».

استدلال دیگر اینکه حجره رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دو درب داشته است که وقتی مسلمانان می خواستند بر پیکر مطهر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نماز بخوانند گروه گروه از یک درب داخل و از درب دیگر خارج می شدند در حالی که در دلیل بعد معلوم می گردد خانه عایشه فقط یک درب داشته آن هم در جهتی غیر از جهتی که خانه مستقل حضرت قرار داشته است:

«قَالُوا كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْهِ قَالَ ادْخُلُوا أَرْسَالًا أَرْسَالًا قَالَ فَكَانُوا يَدْخُلُونَ مِنْ هَذَا الْبَابِ فَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَخْرُجُونَ مِنْ الْبَابِ الآخَرِ؛(۲)و چون رسول خدا(صلی الله علیه وآله) قبض روح گردید گروهی

گفتند: چگونه بر آن حضرت نماز گذاریم؟ در جواب گفتند: گروه گروه از این درب وارد شده و نماز گذارده و از درب دیگر خارج شوند».

هیثمی بعد از نقل روایت می گوید :

«رَوَاهُ أَحْمَدُ، وَرِجَالُهُ رِجَالُ الصَّحِيحِ». (۳)

نکته مهم اینجاست که حجره عایشه به خلاف خانه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) یک درب داشته آن هم در جهت مواجه با شام یعنی درب آن در مقابل جهت شام بوده است (یعنی در ضلع جنوبی مسجد و طرف قبله که درب آن به سوی مسجد باز می شده است).

«فسألته عن بيت عائشة فقال : كان بابه من وجهة الشام فقلت : مصراعا كان أو مصراعين ؟ قال : كان بابا واحدا. قلت : من أي شئ كان ؟ قال : من عرعر أو ساج؛ (٤)

۱- . فتح الباري، ج ۷ ، ص ۳۰؛تاريخ دمشق ، ج ۳۰ ، ص ۲۸۲ وفي رواية ابن حبان ، ج۲ ، ص ۱۵۵

۲- . البداية والنهاية - ط هجر، ابن كثير، ج۸ ص۱٤۸؛ مسند أحمد ، ج ٥ ، ص ۸۱ ، ح ۱۹۸۳۸ و تاريخ دمشق ، ج ٤ ، ص ۲۹٦ ، أسد الغابة ، ج ٥ ، ص ۲٥٤ .

۳- .[۱] مجمع الزوائد، ج ۹ ، ص ۳۷ .

٤- .[۲] صحيح الأدب المفرد، البخاري، ج۱ ص۲۹۰؛ إمتاع الأسماع ، ج ۱۰ ص ۹۲؛ سبل الهدي ، ج ۳ ،ص ۳٤۹؛ سمط النجوم العوالي ، ص ۲۱۸ .

از او درباره خانه عایشه سوال کردم گفت: یک درب بیشتر ندارد و آن هم مواجه با شام است...».

جالب تر اینکه عایشه بعد از شهادت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) حجره خود را به معاویه فروخت لذا حجره محل دفن رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نمی تواند همان حجره عایشه باشد:

«واشتري (معاوية) من عائشة منزلها ، يقولون بمائة وثمانين ألف درهم ويقال بمائتي ألف درهم وشرط لها سكناها حياتها؛ (۱)

معاویه منزل عایشه را به صد و هشتاد هزار درهم و بعضی گفته اند به دویست هزار درهم خریداری نمود مشروط به این که عایشه تا آخر عمر در آنجا سکونت داشته باشد».

واقعه بعدی اینکه سر مبارک رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هنگام قبض روح روی سینه امیرالمومنین علی ابن ابی طالب(علیه السلام) بود چانچه در کتاب شریف نهج البلاغه به آن اشاره شده است:«ثم ذكر(عليه السلام) وفاة رسول الله(صلى الله عليه وآله)فقال لقد قبض و إن رأسه لعلى صدري و لقد سالت نفسه في كفي فأمررتها على وجهي». (۲)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در حالی که سرش روی سینه من بود قبض روح شد و جان آن حضرت در دستم روان گشت و آن را به چهره خود کشیدم».

ابن سعد از بزرگان مخالفین شیعه در «طبقات الکبری» می گوید:

«أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ، حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي غَطَفَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ: أَرَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله) تُوُفِّيَ وَرَأْسُهُ فِي حِجْرِ أَحَدٍ؟ قَالَ: " تُوُفِّيَ وَهُوَ لَمُسْتَنِدٌ إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ. قُلْتُ: فَإِنَّ عُرْوَةَ حَدَّثَنِي عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله)بَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَتَعْقِلُ؟ وَاللَّهِ لَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله) وَإِنَّهُ لَمُسْتَنِدٌ إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ (عليه السلام), وَهُوَ الَّذِي غَسَّلَهُ؛ (۳)

از ابن عباس پرسیده شد: آیا شما دیدید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به هنگام وفات، سرش در دامن چه کسی بود؟ پاسخ داد: بلی، به سینه علی(علیه السلام) تکیه داده بود. به او گفته شد:

عروه از عایشه نقل کرده است که پیامبر بین دست و سینه او وفات یافت. ابن عباس آن را انکار کرد و گفت: آیا عقلت باور می کند؟ سوگند به خدا! رسول خدا در حالی که به علی(علیه السلام) تکیه داده بود وفات یافت و هم او بود که او را غسل داد».

ص: ٨٤

١- .[٣] الطبقات الکبری - ط دار صادر، ج ٨ ، ص ١٦٥

٢- .[١] شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ١٠، ص: ١٨٢

٣- .[٢] الطبقات الکبری - ط دار صادر، ج٢ ص٢٦٣

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: أَنَّ كَعْبَ الْأَحْبَارَ قَامَ زَمَنَ عُمَرَ فَقَالَ وَنَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ عُمَرَ: مَا كَانَ آخِرُ مَا تَكَلَّمَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله)؟ فَقَالَ عُمَرُ: سَلْ عَلِيًا؛ قَالَ: أَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: هُوَ هُنَا؛ فَسَأَلَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ(عليه السلام):أَسْنَدْتُهُ إِلَى صَدْرِي، فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى مَنْكِبِي، فَقَالَ: «الصَّلَاةَ الصَّلَاةَ» فَقَالَ كَعْبٌ: كَذَلِكَ آخِرُ عَهْدِ الْأَنْبِيَاءِ، وَبِهِ أُمِرُوا، وَعَلَيْهِ يُبْعَثُونَ. قَالَ: فَمَنْ غَسَّلَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: سَلْ عَلِيًّا؛ قَالَ فَسَأَلَهُ فَقَالَ: كُنْتُ أَنَا أُغَسِّلُهُ؛ (١)

از جابر بن عبداللّه انصاری چنین نقل شده است: کعب الاحبار از عمر پرسید: آخرین سخنی که پیامبر گفت چه بود؟ عمر پاسخ داد: از علی(علیه السلام) بپرسید. کعب ازعلی پرسید و آن حضرت پاسخ داد: پیامبر(صلی الله علیه وآله)را به سینه ام تکیه دادم، سرش را روی شانه ام گذارد و فرمود:"الصَّلاة الصَّلاة؛ نماز، نماز" کعب گفت: درست است آخرین سفارش پیامبران همین است. آنها به همین مأمورند و به خاطر همین مبعوث شده اند. کعب پرسید: چه کسی او را غسل داد؟ عمر گفت: از علی(علیه السلام) بپرس. کعب پرسید. علی(علیه السلام)پاسخ داد: من غسلش دادم».

احمد بن حنبل نیز ادامه روایت را این گونه نقل کرده است:

«وَلَكِنَّ عَائِشَةَ لاَ تَطِيبُ له نَفْساً؛ (۲)

چرا که عایشه، دلش نسبت به او پاک نبود (از او خوشش نمی آمد)».

عایشه نه فقط از شهادت امیرالمومنین(علیه السلام) خوشحال بود بلکه پس از شهادت فاطمه زهرا(علیها السلام) نیز اظهار خوشحالی و شادمانی می کرد چنان که ابن ابی الحدید معتزلی سنی نقل می کند:

«ثم ماتت فاطمة فجاء نساء رسول الله ص كلهن إلى بني هاشم في العزاء إلا عائشة فإنها لم تأت و أظهرت مرضا و نقل إلى علي ع عنها كلام يدل على السرو؛ (۳)

پس از شهادت حضرت فاطمه(علیها السلام)، تمام زنان پیامبر به نزد بنی هاشم رفتند و تعزیت گفتند اما عایشه چنین نکرد و خودش را به مریضی زد و به علی(علیه السلام)خبری رسید که حاکی از خوشحالی و سرور عایشه بود».

۱- .[۳] الطبقات الکبری - ط دار صادر، ج۲ ص۲٦۲

۲- .[۱] مسند الامام احمد بن حنبل، ج٦، ص۲۲۸، ح۲۵۹۵٦

۳- .[۲] شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۹، ص: ۱۹۸

این سیره و سنت در بین اهل سقیفه باقی ماند و در شهادت سیدالشهدا(علیه السلام) نیز خوشحالی نمودند.

خوشحالی از شهادت فرزند امیرالمومنین(علیه السلام)

شادی از شهادت امام حسین(علیه السلام):

«قتل الحسین بن علی(علیه السلام) قال فدخلت علی عمرو بن سعید فقال ما وراءک فقلت ما سر الامیر قتل الحسین بن علی فقال نادی بقتله فنادیت بقتله فلم اسمع والله واعیة قط مثل واعیة نساء بنی هاشم فی دورهن علی الحسین؛ (۱)حسین(علیه السلام)به شهادت رسیده بود. نزد عمرو بن سعید رفتم گفت: چه خبر؟ گفتم: آنچه امیر را خوشحال کرده است کشته شدن حسین بن علی است. گفت: قتل حسین را به مردم اعلام کن. در بین مردم خبر کشته شدن حسین را پخش کردم. به خدا سوگند صدای گریه و ناله زن ها را از خانه های بنی هاشم شنیدم که هیچگاه چنان ناله هایی نشنیده بودم».

و نیز ابن ابی الحدید می نویسد:

«واما مروان ابنه فاخبث عقیدة، واعظم الحادا وکفرا، وهو الذی خطب یوم وصل الیه راس الحسین(علیه السلام) الی المدینة، وهو یومئذ امیرها وقد حمل الراس علی یدیه فقال:یا حبذا بردک فی الیدین• وحمرة تجری علی الخدین• کانما بت بمسجدین• ثم رمی بالراس نحو قبر النبی، وقال: یا محمد، یوم بیوم بدر وهذا القول مشتق من الشعر الذی تمثل به یزید بن معاویة وهو شعر ابن الزبعری یوم وصل الراس الیه. والخبر مشهور؛ (۲)

و اما مروان پسر او (حکم) از خود او بد عقیده تر و ملحدتر و کافرتر بود و او است که هنگام امارتش در مدینه، چون سر مقدس حسین(علیه السلام) به دست او رسید سر را روی دست گرفت و این شعر را خواند :به به از این خنکی تو که بر روی دست احساس می شود و از این گلگونی چهره ات، گویی شب را در محشدین به سر برده ای! آن گاه سر را به طرف قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) افکند و گفت: ای محمد! امروز به تلافی روز بدر!

و محمد بن عقیل در النصایح الکافیه می نویسد:

۱- . الطبری، ابن جریر، تاریخ الطبری، ج٤، ص۳۵۷؛ نهایة الارب فی فنون الادب، ج۲۰، ص۲۹۷
۲- . شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ، ج٤، ص۷۲

«(و ذکر) ابو عبیدة فی کتاب المثالب وابو جعفر فی تاریخه ان عبید الله بن زیاد کتب الی عمرو بن سعید بن العاص وهو وال علی المدینة الشریفة یبشره بقتل الحسین(علیه السلام) فقرا کتابه علی المنبر وانشد رجزا ثم اوما الی القبر الشریف وقال: یا محمد یوم بیوم بدر فانکر علیه قوم من الانصار؛ (۱)

عبیدالله بن زیاد به والی مدینه عمرو بن سعید بن عاص نام نوشت و کشته شدن حسین(علیه السلام)را به او بشارت داد. نامه را بالای منبر بر مردم خواند سپس به قبررسول خدا(صلی الله علیه وآله) اشاره کرد و گفت: ای محمد! امروز تلافی روز بدر است. گروهی از انصار به وی اعتراض کردند».

باز بودن در خانه به سوی مسجد

یکی از مسائلی که شعله های حسد را در دل های دیگران شعله ور کرد این بود که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دستور داد تمام درهایی که به سوی مسجد باز شده اند بسته شود جز در خانه امیرالمؤمنین(علیه السلام). این فرمان آن قدر بر صحابه گران آمد که حتی لب به اعتراض گشودند و دلیل آن را جویا شدند؛ پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: من دستور بسته شدن درها را صادر کرده ام مگر در خانه علی، شنیده ام بعضی سخنانی گفته اند. به خدا سوگند من از جانب خودم این کار را نکردم بلکه فرمان از جانب خدا صادر شد و من انجام دادم.

در روایت زید بن ارقم آمده است:

«عَنْ زَيْدِ بْنِ اَرْقَمَ قَالَ كَانَ لِنَفَرٍ مِنْ اَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله)اَبْوَابٌ شَارِعَةٌفِى الْمَسْجِدِ قَالَ فَقَالَ يَوْمًا سُدُّوا هَذِهِ الْاَبْوَابَ اِلَّا بَابَ عَلِيٍّ قَالَ فَتَكَلَّمَ فِى ذَلِكَ النَّاسُ قَالَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله)فَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى وَاَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ اَمَّا بَعْدُ فَاِنِّى اَمَرْتُ بِسَدِّ هَذِهِ الْاَبْوَابِ اِلَّا بَابَ عَلِيٍّ(عليه السلام) وَقَالَ فِيهِ قَائِلُكُمْ وَاِنِّى وَاللَّهِ مَا سَدَدْتُ شَيْئًا وَلَا فَتَحْتُهُ وَلَكِنِّى اُمِرْتُ بِشَىْءٍ فَاتَّبَعْتُهُ؛ (۲)

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل روایت می گوید:

«اخرجه احمد والنسائی والحاکم ورجاله ثقات؛ (۳)

احمد، نسائی و حاکم این روایت را نقل کرده اند و روات آن مورد اعتماد هستند».

۱- . النصائح الكافية، العلوى، محمد بن عقيل، ص۷۵

۲- . مسند أحمد - ط الرسالة، ج۳۲ ص۴۱

۳- . فتح الباري، ابن حجرالعسقلاني، ج۷ ص۱۴

و حاکم نیشابوری بعد از نقل آن می نویسد:

«هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه؛ (۱)

این روایت با شرایطی که مسلم و بخاری قبول دارند صحیح است ولی آن ها نقل نکرده اند». انتخاب برای خواندن سوره برائت

در سال های آخر عمر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود که سوره برائت نازل شد. این سوره باید برای کفار مکه خوانده می شد. ابتدا ابوبکر برای خواندن آن به طرف مکه رفت اما در میان راه فرستاده

ی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آن را از ابوبکر گرفت و به امیرالمومنین(علیه السلام) داد و در این باره فرمود:

«لا یذهب بها الا رجل منی وانا منه؛ (۲)

این آیات را جز من و یا کسی که از من باشد نباید بر مردم مکه بخواند».

أَلَا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛

لعنت خدا بر ستمکاران»

در قرآن کریم آیاتی است که در آن به ستمکاران اشاره کرده است:

الف) «وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛ (۳)

و

بهشتیان، دوزخیان را آواز می دهند که ما آنچه را که پروردگارمان به ما وعده داده بود حق یافتیم آیا شما هم آنچه را که پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید؟ گویند: آری؛ پس آواز دهنده ای در میان آنان آواز دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ أحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاالْحَسَنِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَه اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ قَالَ الْمُؤَذِّنُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ؛ (٤)

١- . المستدرك على الصحيحين، ج٣ ص١٣٥

٢- . مسند أحمد - ط الرسالة، جلد : ٥ صفحه : ١٧٩؛المستدرك على الصحيحين، ج٣ ص١٤٣؛الإصابة في تمييز الصحابة، ج٤ ص٤٦٧؛البدايه والنهايه - ط احياء التراث، ج٧ ص٣٧٤

٣- . اعراف، ٤٤

٤- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٤٢٦

احمدبن عمر حلال گويد: از امام كاظم(عليه السلام) در مورد آيه: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، پرسيدم.

فرمود: «مؤذن همان اميرمؤمنان على(عليه السلام) است».«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(عليه السلام): قَوْلُهُ تَعَالَى فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ، هُوَ عَلِيٌّ؛(١)

امام باقر(عليه السلام)مى فرمايند: او على(عليه السلام) است».

«قال الصّادق(عليه السلام): أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِى طَالِبٍ(عليه السلام) هُوَ الْمُنَادِى وَ هُوَ الْمُؤَذِّنُ وَ الْمُنْقِذُ؛(٢)

امام صادق(عليه السلام) مى فرمايند: همانا علىّ بن ابى طالب(عليه السلام) ندادهنده، مُؤَذِّنٌ و نجات دهنده است».

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(عليه السلام) قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِين(عليه السلام)... وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، أَنَا ذَلِكَ الْمُؤَذِّنُ وَ قَالَ وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنَا ذَلِكَ الْأَذَان؛(٣)

اميرالمومنين(عليه السلام) در خطبه اى در كوفه فرمود:... من آن منادى هستم».

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَال: إِنَّ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ أَسْمَاءً لَا یَعْرِفُهَا النَّاسُ قَالَ قُلْنَا وَ مَا هِیَ قَالَ أسماء {سَمَّاهُ} اللَّهُ فِی الْقُرْآنِ مُؤَذِّناً وَ أَذَاناً فَأَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَی فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِینَ فَهُوَ الْمُؤَذِّنُ بَیْنَهُمْ یَقُولُ أَلَا لَعْنَه اللَّهِ عَلَی الَّذِینَ کَذَبُوا بِوَلَایَتِی وَ اسْتَخَفُّوا بِحَقِّی؛ (٤)

ابن عبّاس می گوید: علی(علیه السلام) دارای اسم هایی از کتاب خدا است که مردم نمی دانند. گفتیم: «کدام اسم ها»؟ گفت: «خدا او را در قرآن مؤذن و اذان نامیده است؛ «فَأَذَّنَ

مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِینَ؛ مؤذن در این آیه علی بن ابی طالب(علیه السلام) است؛ می فرماید: «لعنت خدا بر کسانی که ولایت مرا تکذیب کردند و حقّ مرا سبک شمردند».

ب) «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی اللَّهِ کَذِبًا أُولَئِكَ یُعْرَضُونَ عَلَی رَبِّهِمْ وَیَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی الظَّالِمِینَ؛(٥)

ص: ٨٩

١- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٣٦، ص: ٦٥

٢- . همان، ج ٣٦، ص: ١١٥

٣- . کافي (ط - دار الحدیث)، ج ٢، ص: ٣٩٧؛معاني الأخبار، النص، ص: ٥٩؛شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ١، ص: ٢٦٧؛مناقب آل أبي طالب(علیهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ٣، ص: ٢٣٦؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٣٣، ص: ٢٨٤

٤- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٤، ص: ٢٥٤

٥- . هود،١٨

و ستمکارتر از کسانی که به خدا دروغ بندند چه کسی است؟ اینان [در قیامت] بر پروردگارشان عرضه خواهند شد و گواهان [اعمال] می گویند: اینان کسانی هستند که بر پروردگارشان دروغ بستند؛ آگاه باشید! لعنت خدا بر ستمکاران باد».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«سألت أباجعفر(علیه السلام) عن قول الله وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللهِ كَذِباً أُولئِکَ يُعْرَضُونَ عَلى رَبِّهِمْ إلى قوله وَ يَبْغُونَها عِوَجاً فقال هم أربعه ملوک من قریش یتبع بعضهم بعضا؛ (۱)

امام باقر(علیه السلام) می فرمایند: آن ها چهار پادشاه از قریش هستند که یکی پس از دیگری حکومت کردند».

نکته: گواهان در این آیه چه کسانی هستند؟

«قال الصّادق(علیه السلام): الْأَشْهادُ هُمُ الْأَئِمَّه(علیهم السلام)؛ (۲)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: منظور از الْأَشْهادُ (گواهان) همان ائمّه(علیهم السلام) هستند».

«عَنِ الْبَاقِرِ(علیه السلام)فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ يَقُولُ الْأَشْهادُ قَالَ نَحْنُ الْأَشْهَادُ؛ (۳)

امام باقر(علیه السلام) می فرمایند: منظور از الْأَشْهادُ ما هستیم».

«تفسير القمي: وَ يَقُولُ الْأَشْهادُ هؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلى رَبِّهِمْ؛ يَعْنِي بِالْأَشْهَادِ الْأَئِمَّةَ(علیهم السلام)، أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ(صلی الله علیه وآله) حَقَّهُم؛(٤)علی بن ابراهیم می گوید: أَلاَ لَعْنَةُ الله عَلَى الظَّالِمِينَ؛

[یعنی] آنانی که در حقّ خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)ستم کردند».

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(علیه السلام) قَال: مَا فِی التَّوْرَاه وَ لَا فِی الْإِنْجِیلِ وَ لَا فِی الزَّبُورِ أَحَدٌ إِلَّا عِنْدَنَا اسْمُهُ وَ اسْمُ أَبِیهِ وَ إِنَّ فِی التَّوْرَاه لَمَکْتُوباً أَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِینَ؛ (۵)

امام باقر(علیه السلام) می فرمایند: در تورات و انجیل و زبور احدی نیست مگر اینکه اسم او و پدرش در نزد ما [معلوم] است. در تورات نوشته است: أَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِینَ».

ص: ۹۰

۱- . تفسیر العیاشي، ج ۲، ص: ۱٤۳

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳٦، ص: ۱۰۱ ؛تفسیر العیاشي، ج ۲، ص: ۱٤۲

۳- . همان، ج ۲۳، ص: ۳۵۱؛مناقب آل أبي طالب(علیهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ٤، ص: ۱۷۹

٤- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۳، ص: ۳٤۲

۵- . همان، ج ۲٤، ص: ۲۵۵

مراد از این روایت این است که در کتب آسمانی هم ستمکاران در حق اهل بیت(علیهم السلام) مورد لعنت خدا قرار گرفتند.

ج) «یَوْمَ لَا یَنْفَعُ الظَّالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛ (۱)

همان روزی که عذرخواهی ستمکاران سودشان ندهد و برای آنان لعنت خدا و سرای سخت و بدی است».

نکته: با توجه به این آیه هیچ کدام از افرادی که در حق خاندان عصمت و طهارت و در حق شیعیان به جرم شیعه بودن ظلم و جنایت انجام دادند پشیمانیشان سودی برای آنان ندارد. روایت بسیار زیبایی در تفسیر این آیه شریفه آمده است که اشاره به رجعت دارد و چنین برداشت می شود که این

موضوع صرفا وعده و حواله به قیامت نشده بلکه در زمان رجعت نیز پشیمانیشان سودی به حال آنان ندارد:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام)فِي قَوْلِهِ تَعَالَى يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ قَالَ الرَّاجِفَةُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام) وَ الرَّادِفَةُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام)وَ أَوَّلُ مَنْ يَنْفُضُ عَنْ رَأْسِهِ التُّرَابَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام) فِي خَمْسَةٍ وَ سَبْعِينَ أَلْفاً وَ هُوَ قَوْلُه تَعَالَى «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛ (۲)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: نخستین کسی که در رجعت از قبر بیرون می آید و خاک از سر و روی خود می تکاند حسین بن علی(علیه السلام) است که با هفتادوپنج هزار نفر برانگیخته می شوند. چنان که خداوند می فرماید: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِيالحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛ یعنی: ما پیغمبران خود و مردم با ایمان را در زندگی دنیا و در روزی که شهیدان برمی خیزند یاری می کنیم؛ روزی که عذر ستمگران سودی به حال آن ها ندارد، لعنت خدا و عاقبت بد برای آن هاست».

در روایتی دیگر چنین آمده است:

«قال السّجّاد(علیه السلام): يَوْمَ تَبْرُزُ الْأَخْبَارُ وَ تَعْظُمُ الْأَخْطَارُ وَ تُبْلَى الْأَسْرَارُ وَ تُهْتَكُ الْأَسْتَارُ وَ تَشْخَصُ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّار؛(۳)

۱- . غافر،۵۲

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۳، ص: ۱۰۶

۳- . همان، ج ۹۱، ص: ۱۵۸

امام سجّاد(علیه السلام)می فرمایند: در روزی که همه ی خبرها آشکار شده و خطرات هولناک پدید آید و نهان ها بر ملا شود و پرده ها فرو افتد و قلب ها و چشم ها از شدّت ترس از حرکت باز ایستد. یَوْمَ لا یَنْفَعُ الظَّالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّار».

د) «وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ * وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ؛ (۱)

و اینان قوم عاد بودند که آیات پروردگارشان را انکار کردند و از پیامبران او نافرمانی نمودند و فرمان هر سرکش ستیزه جویی را پیروی کردند * و در این دنیا و روز قیامت با لعنتی بدرقه شدند. آگاه باشید که [قومِ] عاد به پروردگارشان کافر شدند، هان! دوری [از رحمت خدا] بر عاد، قوم هود باد».

لعنت خدا بر کسانی که بر خدا و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و امیرالمومنین(علیه السلام)ظلم کرده و آنان را اذیت کردند و همواره در حال ستم کردن به ایشانند. در آیه و روایات زیر صراحتا اشاره شده به ستمکارانی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و امیرالمومنین(علیه السلام) را اذیت کردند و مورد لعنت خداوند متعال قرار گرفته اند:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا؛ (۲)

قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می آزارند خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می کند و برای آنان عذابی خوارکننده آماده کرده است».در تفسیر این آیه شریفه آمده:

«قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): اللَّهَ مَنْ آذَى شَعْرَه مِنِّی فَقَدْ آذَانِی وَ مَنْ آذَانِی فَقَدْ آذَى عَزَّوَجَلَّ وَ مَنْ آذَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَعَنَهُ مَلَأُ السَّمَاوَاتِ وَ مَلَأُ الْأَرْضِ وَ تَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً؛(۳)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند: هر که یک موی مرا بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده و هر که خدا را بیازارد اهل آسمان ها و زمین او را لعنت می کنند و این آیه را تلاوت کرد: إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً».

یکی از علمای حنفی اهل تسنن به نام حاکم حسکانی روایت قابل تاملی را در کتاب خود نقل کرده است:

۱- . هود، ۵۹ و ۶۰

۲- . احزاب، ۵۷

۳- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۷، ص: ۲۰۶

«حدثني علي بن أبي طالب(علیه السلام) و هو آخذ بشعره، قال: حدثني رسول الله(صلی الله علیه وآله) و هو آخذ بشعره فقال: من آذی شعرة منك فقد آذاني- و من آذاني فقد آذی الله، و من آذی الله فعلیه لعنة الله؛ (۱)

امیرالمومنین (علیه السلام) در حالی که موی خود را گرفته بود فرمود: پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: علی جان هر کس یک موی تو را آزار رساند مرا آزار رسانده و کسی که مرا آزار رساند خدا را آزار رسانده است پس کسی که خدا را آزار دهد لعنت خدا بر او باد».

در روایتی دیگر آمده :

«قال رسول الله(صلی الله علیه وآله): قَولُهُ إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً قَالَ نَزَلَتْ فِیمَنْ غَصَبَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ حَقَّهُ وَ أَخَذَ حَقَّ فَاطِمَه وَ آذَاهَا وَ قَدْ قَالَ

النَّبِیُّ مَنْ آذَاهَا فِی حَیَاتِی کَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِی وَ مَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِی کَمَنْ آذَاهَا فِی حَیَاتِی وَ مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَ مَنْ آذَانِی فَقَد آذَی اللهَ؛ (۲)

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می فرمایند: «إِنَّ الَّذینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهینا؛ این آیه درباره ی کسانی نازل شده است که حقّ علی(علیه السلام) را غصب نمودند و حقوق فاطمه(علیها السلام) را زیر پا نهاده و او رااذیت نمودند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرموده است: «هر که فاطمه(علیها السلام) را در زمان حیات من اذیت و آزار نماید مثل آن است که او را بعد از مرگ من مورد اذیت قرار داده باشد و کسی که او را بعد از مرگم مورد آزار قرار دهد مثل آن است که او را در زمان حیات من اذیت کرده باشد و هر که او را آزار رساند مرا اذیّت کرده و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است».

«عن جابر قال: سمعت النبي(صلی الله علیه وآله)یقول لعلي من آذاك فقد آذاني؛ (۳)

جابر می گوید: از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم به علی بن ابی طالب(علیه السلام) فرمود: کسی که تو را بیازارد مرا آزار داده است».

و در روایتی دیگر آمده:

«عن أم سلمة زوج النبي(صلی الله علیه وآله)قالت قد سمعت رسول الله یقول لعلي بن أبي طالب(علیه السلام): أنت أخي و حبیبي من آذاك فقد آذاني؛ (٤)

۱- . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص: ۱٤۷

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۷، ص: ۲۷

۳- . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص: ۱٤۹

٤- . همان، ج ٢، ص: ١٥٠

همچنین در کتاب صحیح بخاری از منابع مهم اهل تسنن آمده:

«ما رواه البخاري في صحيحه في باب مناقبها(عليها السلام)عن المسور بن مخرمة أن رسول الله(صلى الله عليه وآله)قال: فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبني؛ (١)

فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است».

خشم فاطمه خشم خداست

«قال في حقها رسول الله(صلى الله عليه وآله): إن الله يرضى لرضاك و يغضب لغضبك؛ (٢)

رسول خدا(صلى الله عليه وآله) می فرمایند: خداوند با خشم و غضب فاطمه به خشم می آید و با رضایت او راضی می شود».

١- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٩، ص: ٣٣٦

٢- . همان، ج ٣٠، ص: ٣٤٧

متن زیارت

«السَّلامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ، وَ يَعْسُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ إِمامَ الْمُتَّقِينَ، وَقائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ؛ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَخُو رَسُولِ اللّهِ، وَوَصِيُّهُ، وَوارِثُ عِلْمِهِ، وَأَمِينُهُ عَلَى شَرْعِهِ، وَخَلِيفَتُهُ فِي أُمَّتِهِ، وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَصَدَّقَ بِما أُنْزِلَ عَلَى نَبِيِّهِ؛

سلام بر تو ای آقای مسلمانان و رئیس دین و پیشوای پرهیزکاران و مقتدای سپیدرویان و رحمت و برکات خدا بر تو باد؛ گواهی می دهم که تویی برادر رسول خدا، جانشین و وارث علمش و امین او بر قانونش و جانشین او در امّتش و اوّل کسی که به خدا ایمان آورد و آنچه را بر پیامبرش نازل شده بود تصدیق کرد».

ص: ۹۶

«سَیِّدَ الْمُسْلِمِینَ»

اشاره

پیشتر واژه «سید» را بررسی نمودیم. اما «مسلمین» به چه معناست؟

«مسلمین» در لغت

«المسلمین» جمع مسلمان. مسلمان به کسی می گویند که به اسلام گرویده باشد اما ایمان بالاتر از اسلام است به این معنی که هر مسلمانی مومن نیست اما مومنان اول مسلمان بودند و بعد به شرایطی وارد وادی ایمان شدند. خداند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا، قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا؛ (۱)

بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید بلکه بگویید: اسلام آورده ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است».

«اسلام» درلغت

«سَلم» (مثل فَلس) و سلامت و سلام یعنی کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی. (راغب) در اقرب آمده: «سَلِمَ من العیوب و الآفات سَلَاماً و سَلَامَةً» یعنی از بلایا و عیبها نجات یافت و کنار شد.

۱- . حجرات، ١٤

«سلام» از اسماء حسنی است. راغب گوید: گفته اند علّت توصیف خداوند به سلام آن است که عیوب و آفات به حضرتش راه ندارد چنانکه به خلائق می رسد. در این صورت سلام به معنی سالم است. طبرسی گوید: سلام یعنی آن که بندگان از ظلمش سالم اند و گفته اند: آن به معنی سالم از هر نقص و عیب و آفت است. صدوق در توحید آن را سلامت دهنده و سالم از هر عیب گفته است. ابن اثیر نیز مثل راغب گفته و بیضاوی آن را اختیار کرده است. در اقرب نیز چنین است.

در جوامع الجامع و کشّاف نیز سلامت دهنده یا سالم از هر عیب ذکر شده. المیزان آن را تقریبا بی آزار معنی کرده گوید: سلام کسی است که با تو به سلامت و عافیت ملاقات کند بدون شرّ و ضرر.

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ ...(۱)»

خلاصه آن که: معنی سلام سلامت دهنده و یا سالم از هر عیب است.

واژه «اسلام» مصدر باب افعال از ماده «س- ل- م»(۲) به معنای صحت و عافیت و دوری از هر گونه عیب و نقص و فساد است (۳) و در بابِ افعال به معانی زیر است: انقیاد،(٤)اطاعت کلی و بی قید و شرط و تسلیم محض بودن،(٥) اذعان به حکم الهی، اخلاص در عبادت است.(٦) «اسلام» انقیاد و تسلیم شدن، در اقرب گوید: «أَسْلَمَ الرَّجُلُ: انْقَادَ» «وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ...(۷)»، آن که در آسمان ها و زمین است به او منقاد و مطیع اند. (۸)

۱- . حشر،۲۳

۲- .[۱] لسان العرب، ج٦، ص٣٤٥

۳- .[۲] معجم المقاييس فی اللغة، ج۳، ص۹۰- ۹۱؛ مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج۲، ص۷۱۵؛التحقيق فی كلمات القرآن الكريم، ج۵، ص۱۹۱- ۱۹۲، ماده «سلم».

٤- .[۳] ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج۱۲، ص۲۹۵؛طريحی، فخر الدين بن محمد، مجمع البحرين، ج۲، ص٤٠٧؛معجم المقاييس فی اللغة، ج۳، ص۹۰، ماده «سلم».

۵- .[٤] خدا و انسان در قرآن، ص٢٥٦

٦- . مجمع البحرين، ج۲، ص٤٠٧، «سلم».

۷- .[٦] آل عمران،۸۳

۸- . قاموس قرآن، ج ۳، ص:٢٩٦- ۳۰۱

«اسلام» در لغت به معنای تسليم و گردن نهادن است و با توجه به آن، دين اسلام آئينی است كه برنامه كلی آن تسليم شدن انسان به خدای جهان و جهانيان است و با اين تعريف، همه پيامبران به دين اسلام دعوت می نموده اند. اين مطلب را قرآن نيز تصديق می نمايد:

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتّبَعَ مِلّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا؛ (۱)

و دين چه كسی بهتر است از آن كه همه وجودش را تسليم خدا كرده و نيكوكار است و از آيين ابراهيم يكتاپرست حق گرا پيروی كرده است؟ و خدا ابراهيم را [برای حق گرايی، خلوص، پاكی اخلاق و اعمالش] دوست خود گرفت».

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلّا نَعْبُدَ إِلّا اللّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّهِ ۚ فَإِنْ تَوَلّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنّا مُسْلِمُونَ؛ (۲)بگو: ای اهل كتاب! بياييد به سوی سخنی كه ميان ما و شما يكسان است [و همه كتابهای آسمانی و پيامبران آن را ابلاغ كردند] كه جز خدای يگانه را نپرستيم و چيزی را شريک او قرار ندهيم و بعضی از ما بعضی را اربابانی به

جای خدا نگیرد. پس اگر [از دعوتت به این حقایق] روی گرداندند [تو و پیروانت] بگویید: گواه باشید که ما [در برابر خدا و فرمان ها و احکام او] تسلیم هستیم».

«إِنَ الدِّينَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ؛ (۳)

مسلماً دینِ [واقعی که همه پیامبرانْ مُبلّغ آن بودند] نزد خدا، اسلام است».

مطابق با قرآن مجید، اولین کسی که این دین را «اسلام» و پیروان آن را «مسلمان» نامید، حضرت ابراهیم(علیه السلام)بود آنجا که فرمود:

«رَبّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيّتِنَا أُمّةً مُسْلِمَةً لَكَ؛ (٤)

پروردگارا! ما را [با همه وجود] تسلیم خود قرار ده و نیز از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آر».

و در آیه دیگر آمده است:

۱- . نساء، ۱۲۵

۲- .[۹] آل عمران، ٦٤

۳- .[۱] همان، ۱۹

٤- .[۲] بقره، ۱۲۸

«مِلّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ؛ (۱)

این همان آئین پدر شما ابراهیم است او شما را در کتب پیشین و در این کتاب آسمانی مسلمان نامید».

وصف «اسلام» در زبان امیرالمومنین(علیه السلام)

امیرالمومنین علی(علیه السلام)در نهج البلاغه «اسلام» را این گونه توصیف می نماید:

«خدا را سپاس که اسلام را تشریع (کرد) و آبشخوارهای آن را برای آن که بخواهد وارد شود آسان نمود و ارکانش را در برابر آن که قصد غلبه بر آن دارد غیر قابل شکست قرار داد و آن را برای کسی که به آن آویخت، پناهگاه امن و برای وارد بر آن حریم، سلامت قرار داد. آن را برهان ساخت برای کسی که به وسیله آن سخن گفت و شاهد برای کسی که به وسیله آن به دفاع برخاست و نور برای آن که طلب روشنی کرد و فهم برای آن که اندیشه نمود و مغز برای آن که آراسته به تدبیر شد و نشانه برای با فراستی که راه حق جست و بیناییبرای کسی که عزم جزم کرد و پند برای کسی که پند آموخت و نجات برای آن که تصدیق کرد و تکیه گاه برای کسی که به آن متّکی شد و آسایش برای آن که خود را به آن واگذاشت و سپر برای آن که صبر پیشه کرد. اسلام روشن ترین راه و آشکارترین مسلک هاست. علائم راهش بلند، جاده هایش روشن، چراغ هایش درخشان، میدان تمرینش آماده برای مسابقه، هدفش مرتفع و جای دهنده مسابقه گذاران است، جایزه اش مورد رغبت و سوارانش شریف، راهش تصدیق، نشانه اش اعمال شایسته، پایانش مرگ، میدان تمرینش دنیا، محل گرد آمدن مسابقه گذارانش قیامت و جایزه مسابقه اش بهشت است». (۲)

در نتیجه: شرک و بت پرستی و اعتقاد به آن در ظاهر و باطن، همان آفات ظاهری و باطنی در انسان است که وقتی به اسلام گرویده شود از آن آفات پاک شده و از بلاها و عذاب های خداوند در امان است و خداست که سلام و تامین کننده سلامت است.

هیچ شکی نیست که امیر عالم علی بن ابی طالب(علیه السلام) نه تنها امیرمومنین است بلکه آقا و سرور مسلمین نیز می باشند چرا که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در شأن ایشان فرمود:

۱- . حج،۷۸

۲- .[۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵، ترجمه نهج البلاغه انصاریان، ص۱۳۹

«قَالَ رَسُولُ اَللَّهِ(صلی الله علیه وآله): یَا عَلِیُّ إِنَّکَ سَیِّدُ اَلْمُسْلِمِینَ وَ إِمَامُ اَلْمُتَّقِینَ وَ قَائِدُ اَلْغُرِّ اَلْمُحَجَّلِینَ وَ یَعْسُوبُ اَلدِّینِ؛ (۱)

این منقبت در منابع اهل تسنن

ابونعیم اصفهانی در کتاب «معرفة الصحابه» روایت صحیح السندی را از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل کرده است که خداوند در شب معراج سه لقب را برای امیرمؤمنان(علیه السلام)اهداء فرموده است:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ اَحْمَدَ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِیُّ، ثنا اَبُو بَکْرِ بْنُ اَبِی شَیْبَةَ، ثنا اَحْمَدُ بْنُ مُفَضَّلٍ، حَدَّثَنَا جَعْفَرٌ الاَحْمَرُ، عَنْ هِلالٍ اَبِی اَیُّوبَ الصَّیْرَفِیِّ، عَنْ اَبِی کَثِیرٍ الاَنْصَارِیِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ اَسْعَدَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله): " انْتَهَیْتُ لَیْلَةَ اُسْرِیَ بِی اِلَی السِّدْرَةِ الْمُنْتَهَی، فَاُوحِیَ اِلَیَّ فِی عَلِیٍّ بِثَلاثٍ: اَنَّهُ اِمَامُ الْمُتَّقِینَ،وَسَیِّدُ الْمُسْلِمِینَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ اِلَی جَنَّاتِ النَّعِیمِ؛ رَوَاهُ رَبَاحُ بْنُ خَالِدٍ، وَیَحْیَی بْنُ اَبِی کَثِیرٍ، عَنْ جَعْفَرٍ الاَحْمَرِ مِثْلَهُ، وَرَوَاهُ غَسَّانُ، عَنْ اِسْرَائِیلَ، عَنْ هِلالٍ الْوَزَّانِ، عَنْ رَجُلٍ مِنَ الاَنْصَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ اَسْعَدَ، وَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحُسَیْنِ، عَنْ یَحْیَی بْنِ الْعَلاءِ، عَنْ هِلالٍ الْوَزَّانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ اَسْعَدَ بْنِ زُرَارَةَ، عَنْ اَبِیهِ؛ (۲)

عبدالله بن اسعد می گوید: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: شبی مرا به آسمان بردند، به سدرة المنتهی رسیدم، درباره علی به سه چیز برای من وحی شد: او (علی) پیشوای پرهیزگاران؛ آقای مسلمانان؛ و رهبر رو سفیدان تا بهشت های پر نعمت است. این روایت را رباح بن خالد و یحیی

بن ابی کثیر، از جعفر احمر نقل کرده اند. در نقل دیگر، روایت را غسان از اسرائیل از هلال وزان از مردی از انصار از محمد بن عبدالرحمن بن اسعد نقل کرده اند. در نقل دیگر، عمر بن حسین، از یحیی بن علاء، از هلال وزان، از عبدالله بن اسعد بن زراره از پدرش نقل کرده است».

محب الدین طبری که از اعیان علماء عامه است با سند خود از علی بن ابی طالب(علیه السلام) نقل کرده که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به ایشان فرمودند:

«یا علي انت سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب المؤمنین»(۳)

۱- .[۲] الیقین باختصاص مولانا علی(علیه السلام) بإمرة المؤمنین،جلد۱، ص۴۹۰؛الفردوس بمأثور الخطاب، ج۵ ص ۳۱۵

۲- . معرفة الصحابه، ج۳، ص۱۵۸۷

۳- . مناقب الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام)،ص۱۳۱؛مناقب علی بن ابی طالب(علیه السلام)، ص۶۵، ح۹۳

ای علی! تو سید و سالار مسلمانانی و پیشوای متقیانی و راهنما و زمامدار رستگاران روشن چهره و در غرفه های بهشتی آرمیده ای و رئیس مؤمنان هستی».

در کتاب مناقب محمد بن سلیمان آورده شده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)به دختر گرامیشان فاطمه زهرا(علیها السلام)فرمودند:

«زوجتک أقدم هذه الامة سلماً، و أعظمهم حلماً، و أعلمهم علماً و سید المرسلین، و أمیرالمؤمنین، و قائد الغر المحجلین؛ (۱)

تو را به همسری مردی در آوردم که پیشتاز این امت در اسلام، بزرگ ترین آنان در بردباری، داناترین آنان و آقای مسلمانان، امیرمؤمنان و پیشوای پیشانی سفیدان است».حافظ ابونعیم و برخی دیگر از محدثین، از انس بن مالک روایتی را نقل کرده است که پیامبر(صلی الله علیه وآله)به من فرمود: برای وضوی من آبی آماده کن. آب را آماده کردم و ایشان وضو گرفتند و سپس دو رکعت نماز خواند سپس فرمود:

«یا أنس إن اوّل من یدخل علیك من هذا الباب أمیرالمؤمنین، و سیّد المسلمین، و قائد الغر المحجّلین، و خاتم الوصیین... إذ جاء علی... فقال: من هذا یا أنس؟ فقلت: علیّ، فقام مستبشرا فاعتنقه؛ (۲)

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)به انس بن مالک فرمود: اول شخصی که از این در بر تو وارد می شود او امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و رهبر پیشانی سفیدان در قیامت و خاتم اوصیا (پیامبران) است، ناگهان علی(علیه السلام)وارد شد. حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) پرسیدند: ای أنس! چه شخصی وارد شد؟ عرض کردم: علی(علیه السلام)، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از جای خود برخاست و با علی(علیه السلام) معانقه نمود».

در کتاب مناقب محمد بن سلیمان آورده شده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به دختر گرامیشان فاطمه زهرا(علیها السلام)فرمودند:

«زوجتک أقدم هذه الامة سلماً، و أعظمهم حلماً، و أعلمهم علماً و سید المرسلین، و أمیرالمؤمنین، و قائد الغر المحجلین؛ (۳)

۱- . مناقب الامام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، محمد بن سلیمان،ج۱، ص۲۷٤، ح۱۸٦

۲- .[۱] حلیة الأولیاء، ج۱، ص٦٤؛کفایة الطالب، ص ۲۱۲، باب ٥٤

۳- . مناقب الامام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج۱، ص۲۷٤، ح۱۸٦

تو را به همسری مردی در آوردم که پیشتاز این امت در اسلام، بزرگ ترین آنان در بردباری، داناترین آنان و آقای مسلمانان، امیرمؤمنان و پیشوای پیشانی سفیدان است».

ذهبی از علمای سنی در کتاب تذکرةالخفاظ خود از ابن ابزی از عایشه نقل می کند که گفت:

«أقبل عليٌّ يوماً فقال رسول الله(صلى الله عليه وآله): هذا سيّد المسلمين؛ (۱)

روزی علی بن ابی طالب(علیه السلام) نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آمد، ایشان خطاب به حضرت فرمود: تو آقای مسلمین هستی».

ص: ۱۰۳

۱- . احقاق الحقّ، ج ٤ ص ۲٥

«يَعْسُوبَ الْمُؤْمِنِينَ»

اشاره

واژه مومنین را پیشتر بررسی نمودیم اما اکنون به بررسی واژه یعسوب بپردازیم:

«یعسوب» در لغت

«اليَعْسُوب» ج يَعَاسِيب "عسب": گونه ای حشره از رسته یعسوبیات که چهار بال روشن دارد و بر فراز آب به حرکت در آید، ملکه زنبوران عسل که به گمان عرب این ملکه مذکر است، رئیس بزرگ؛

«هو يَعْسُوب قَومِهِ» او بزرگ خاندان خويش است: پرنده ايست كوچک. به سفيدی در پيشانی و چهره اسب نيز می گويند.(۱)

«يعسوب» در لغت به معنای امير و ملكه زنبور عسل است، همچنين به معنای بزرگ، سيد و جلودار قوم نيز آمده است. حضرت علی(عليه السلام)را يعسوب دين و مؤمنان خوانده اند زيرا همان گونه كه ملكه زنبور عسل جلودار، رئيس و امير زنبورها است اميرالمومنين(عليه السلام) نيز جلودار مؤمنين و دين است.(۲) و هم چنان كه زنبورها از ملكه خود پيروی می كنند مومنان بايد از آن حضرت پيروی كنند.(۳) سيد رضی، يعسوب را مالک (سرپرست) امور مردم معنا كرده است.(٤)

١- .[١] فرهنگ ابجدي، متن، ص ١٠٠٢

٢- .[٢] طريحی، مجمع البحرين، ١٤١٦ق، ج٢، ص١٢١

٣- .[٣] ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ١٣٨٥ق، ج١٩، ص٢٢٤

٤- .[٤] نهج البلاغه، تصحيح صبحی صالح، حكمت ٢٦١، ص٥١٧؛ مجلسی، بحار الانوار، ١٤٠٤ق، ج٥١، ص١١٣

عرب به فرمانده ی زنبورهای عسل «يعسوب» می گويد. هنگامی كه زنبورهای كارگر گل ها را برای درست كردن عسل می مكند و به كندو باز می گردند ابتدا مورد بازرسی قرار می گيرند. بدين صورت كه فرمانده زنبورها (يعسوب) در جلوی درب كندو می ايستد. آن گاه زنبورها را بو می كند. هر زنبوری كه بر روی گل بدبو نشسته باشد و توشه بدبو به همراه داشته باشد حق ورود به كندو را ندارد بلكه مورد تهاجم زنبورهای نگهبان واقع می شود و اگر موفق به فرار نشود لاشه او موجب عبرت ساير زنبورها خواهد شد.

آری امیرالمؤمنین(علیه السلام) نیز در روز قیامت بر در بهشت می ایستد و هر کسی را که بوی ولایت آن حضرت را با خود نداشته باشد از ورود به بهشت محروم می نماید.

«یعسوب» در روایات

در روایاتی که گذشت به این فضیلت نیز اشاره شده است. در تفسیر عیاشی از علی(علیه السلام)نقل شده که فرمود:

«أَنَا یَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَنَا أَوَّلُ السَّابِقِینَ وَ أَنَا خَلِیفَةُ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ أَنَا قَسِیمُ (الْجَنَّةِ وَ) النَّارِ وَ أَنَا صَاحِبُ الْأَعْرَافِ». (۱)

حضرت امیرالمومنین(علیه السلام) از حضرت مهدی(علیه السلام)نیز به عنوان یعسوب الدین یاد کرده است:

«فاِذا کانَ ذلکَ ضرَبَ یعسوبُ الدّین بِذنبِه فیجتَمعونَ اِلیه کما یجتمعُ قَزَعُ الخریف؛(۲)

هنگامی که وضع بدین منوال شد پیشوای دین (خشم گیرد) و آمادگی خود را اعلام می کند، در این موقع (مؤمنان) به سرعت اطرافش جمع گردند همان گونه که ابرهای پائیزی».

در روایتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند:

۱- .[۱] تفسیر العیاشي، ج ۲، ص: ۱۸؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸، ص: ۳۳٦

۲- . الغیبة (للطوسي)/ کتاب الغیبة للحجة، النص، ص: ٤۷۷؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۱، ص: ۱۱۳؛شرح نهج البلاغة لابن أبي الحدید، ج ۱۹، ص: ۱۰٤

«سَیَکونُ مِن بَعدی فِتنَةٌ فَاِذا کانَ ذلکَ فَالزِموا علی بن أبی طالب(علیه السلام) فَاِنّهُ أوّلُ مَن آمَنَ بی، وَ أوّلُ مَن یُصافِحُنی یَومَ القِیامَةِ، وَ هُوَ الصّدیقُ الأکبَرُ وَ هُو فاروقُ هذِهِ الأمّةِ، وَ هُوَ یَعسوبُ المُؤمِنینَ؛ (۱)

پس از من فتنه ای بر پا خواهد شد. در آن هنگام همراه علی بن ابی طالب(علیه السلام) باشید؛ او اولین کسی است که به من ایمان آورد و اولین کسی خواهد بود که در قیامت با من مصافحه خواهد داشت. او برترین راستگویان و جدا کننده حق و باطل در این امت است، او یعسوب مؤمنین است».

این منقبت در منابع اهل تسنن نیز آمده است.(۲)

ص: ۱۰۶

۱- . طرف من الأنباء و المناقب، ابن طاوس، ص: ٤٤٩

۲- . رواه ابن حجر في الإصابة ج ٤ ص ۱۷۱؛ابن الأثیر في أسد الغابة ج ٥ ص ۲۸۷؛ ابن عبد البر في الاستیعاب ج ۲ ص ٦٥٧

ص: ۱۰۷

«امامُ المُتَقین»

«امام» در لغت

«إِمَام»: کسی است که به پیشوایی او در قول و فعل اقتدا می شود و یا کتابی و چیزی است، چه بر حقّ باشد و چه بر باطل، جمع امام «أَئِمَّة» است. در آیه «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍبِإِمامِهِمْ؛(۱) [یاد کن] روزی را که هر گروهی از مردم را با پیشوایشان می خوانیم». یعنی به کسی که به او اقتدا می کردند و گفته شده به إمامهم یعنی به کتابشان. (۲)

آیه «وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً(۳)» ابو الحسن می گوید: امام در آیه جمع است. معنی این آیه این است که ما را برای پرهیزکاران گروهی پیشوا و امامان قرار ده. دانشمند دیگری گفته است واژه «امام» در آیه فوق از باب "درع دلاص- و دروع دلاص(٤)" است یعنی امام در آیه فوق در معنی جمع است ولی به صورت مفرد و جمع هر دو صحیح است و در آیات (وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً(٥)» و «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ(٦)» ائمّه جمع امام است و آیه «وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْناهُ فِي إِمامٍ مُبِینٍ(٧)» گفته اند که "امام مبین" اشاره به لوح محفوظ است.

۱- .[۱] اسراء،۷۱

۲- . مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۷

۳- . فرقان، ٧٤

٤- .[٤] دلاص نوعی تن پوش پشمینه ای نرم و برّاق است که به جای زره بکار می رفته.

٥- . قصص، ٥

٦- . همان،٤١

٧- . یس، ١٢

امام آن است که از او پیروی و به او اقتدا شود، خواه انسان باشد یا کتاب یا غیر آن، حق باشد یا باطل و جمع آن «أَئِمَّه» است. در قاموس آمده امام آن است که از وی پیروی شود، رئیس باشد یا غیر آن. ریسمانی که بنّا به دیوار می کشد تا راست بنا کند، راه، متولّی امر، قرآن، پیغمبر، خلیفه، فرمانده لشگر و آنچه بچّه هر روز یاد می گیرد و نمونه ای که از روی آن نظیر آن را می سازند و ... ناگفته نماند معنی جامع، همان مقتدا بودن است، ریسمانی که بنّا از آن پیروی می کند و طبق آن بنا می کند، راهی که انسان در امتداد آن قدم بر می دارد، کتابی که می خواند همه امام و پیشوا و مقتدایند.

در آیه «إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ(۱)» مراد از امام، حضرت ابراهیم(علیه السلام) است و از «لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» می فهمیم امامی که خدا از او راضی است و امامی که امامت او را خدا می دهد از ستمکاران برگزیده نمی شود «لا يَنالُعَهْدِي الظَّالِمِينَ». اگر گویند: کسی که ظالم و ستمگر بود ولی توبه کرد و نیکو کار شد یا کافر و مشرک بود و ایمان آورد چه مانعی دارد که چنین کسی از جانب خدا امام باشد؟ می گوئیم: وجدان و فطرت حکم می کند که چنین کسی هم امام نباشد و خدا او را برای این کار انتخاب نکند. درست است توبه و ایمان بسیاری از کارها را جبران می کند ولی باز وجدان حکم می کند که خداوند فقط پاکان مطلق را برای این کار انتخاب کند نه آنان که در گذشته ستمگر و مسلوب الاطمینان بوده و الآن توبه کرده اند و یا مشرک بوده و ایمان آورده اند. حقّا آن شاعر خوب گفته:(۲)

«لیس من أَذْنَبَ ذنبا بِإِمَامٍ *** کیف من أَشْرَكَ دَهْراً و کَفَر»

امامت در قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم دو امام را معرفی می کند، امامی که به امر خدا و امامی که به آتش جهنم دعوت می کند:

الف) امام هدایتگر:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا؛(۳)

۱- .[۸] بقره، ۱۲٤

۲- .[۱] قاموس قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۱

۳- . انبیاء، ۷۳

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند».

در تفسیر این آیه شریفه چنین آمده است:

«عَنْ أَبِی حَمْزَه عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا، قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ یَعْنِی الْأَئِمَّه مِنْ وُلْدِ فَاطِمَه یُوحَی إِلَیْهِمْ بِالرَّوْحِ فِی صُدُورِهِمْ؛(۱)

امام باقر(علیه السلام) می فرمایند: «و جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ منظور از آن امامانی است که از نسل فاطمه می باشند و خداوند با دمیدن روح در سینه هایشان به آنان وحی می کند».

ب) امام گمراه کننده:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ لَا یُنْصَرُونَ؛(۲)و آنان را [به کیفر طغیانشان] پیشوایانی که دعوت به آتش می کنند قرار دادیم».

لذا امام یعنی پیشرو؛ کسی که در پیش حرکت می کند و پیروانش در پی آن راهی می شوند و آن مسیر یا مسیر هدایت است و یا مسیر شقاوت.

مراد از امام مبین در قرآن کریم

در قرآن کریم خداوند متعال اشاره به امام مبین کرده است:

«وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فِي إِمامٍ مُبِینٍ؛ (۳)

و همه چیز را در کتابی روشن [که اصل همه کتاب هاست و آن لوح محفوظ است] برشمرده ایم».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقْرَأُ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ قَالَ فِي أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ؛ (٤)

صالح بن سهل گوید: از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که آیه: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» را قرائت کرد و فرمود: «این آیه در مورد حضرت علی(علیه السلام) نازل شده است».

ابن عباس از امیرالمومنین(علیه السلام) نقل می کند که ایشان فرمودند:

١- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٤، ص: ١٥٨

٢- . قصص،٤١

٣- .[١] يس،١٢

٤- .[٢] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٤، ص: ١٥٨

«أَنَا وَ اللَّهِ الْإِمَامُ الْمُبِينُ أُبَيِّنُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَرِثْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ؛ (١)

به خدا سوگند! که من همان إِمَامٍ مُبِينٍ هستم و حق را از باطل مشخص می کنم و آن را از پیامبر(صلی الله علیه وآله) به ارث برده ام».

در روایتی دیگر چنین آمده است:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ(علیهم السلام) قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَه عَلَى رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ قَامَ أَبُوبَكْرٍ وَ عُمَرُ مِنْ مَجْلِسِهِمَا فَقَالَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ التَّوْرَاهْ قَالَ لَا قَالَا فَهُوَ الْإِنْجِيلُقَالَ لَا قَالَا فَهُوَ الْقُرْآنُ قَالَ لَا قَالَ فَأَقْبَلَ

أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ(علیه السلام) فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ هَذَا إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِی أَحْصَی اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فِیهِ عِلْمَ کُلِّ شَیْءٍ؛ (۲)

امام

باقر از پدرش از جدّش(علیهم السلام) روایت فرمود: هنگامی که این آیه: «وَکُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ» بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شد ابوبکر و عمر از جای خود برخاستند و گفتند: «ای رسول خدا! إِمَامٍ مُبِینٍ، همان تورات است»؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: «خیر». آن دو گفتند: «آیا انجیل است»؟ باز پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «خیر». آن ها پرسیدند: آیا قرآن است»؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: «خیر». در همان لحظه علی(علیه السلام) وارد شد و پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: «این همان إِمَامٍ مُبِینٍ است؛ او امامی است که خداوند تبارک و تعالی، علم همه ی اشیاء را در او جمع کرده است».

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در بخش هایی از خطبه غدیر در شأن امیرالمومنین(علیه السلام) فرمود:

«مَعاشِرَالنّاسِ، علی (فَضِّلُوهُ). مامِنْ عِلْمٍ إِلّا وَقَدْ أَحْصاهُ اللّه فِی، وَ کُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ أَحْصَیْتُهُ فی إِمامِ الْمُتَّقینَ، وَما مِنْ عِلْمٍ إِلّا وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِیّاً، وَ هُوَ الْإِمامُ الْمُبینُ الَّذی ذَکَرَهُ اللّه فی سُورَةِ یس: «وَ کُلَّ شَیءٍ أَحْصَیْناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ؛ (۳)

ای مردم! او را برتر بدانید چرا که هیچ دانشی نیست مگر اینکه خداوند آن را در جان من نوشته و من نیز آن را در جان امام متقین ضبط کرده ام. او امام مبین است که خداوند او را در سوره یاسین یاد کرده: «وَ کُلَّ شَیءٍ أَحْصَیْناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ؛ و دانش هر چیز را در امام روشنگر برشمرده ایم».

۱- .[۳] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۵، ص: ٤٢٧

۲- .[۱]همان، ج ۳۵، ص: ٤٢٨؛الأمالي(للصدوق)، النص، ص: ۱۷۰؛ تأويل الآيات الظاهره، ص٤٧٧؛معانى الأخبار، ص٩٥؛المناقب، ج٣، ص٦٤؛نورالثقلين؛ البرهان

۳- .[۲] اليقين باختصاص مولانا علي٧ بإمرة المؤمنين، النص، ص: ۳۵۰

امام متقین در قرآن

«وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا؛ (۱)

و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال رسول الله(صلى الله عليه وآله) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيَّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِجَبْرَئِيلَ مِنْ أَزْواجِنا قَالَ خَدِيجَه٨ قَالَ وَ ذُرِّيَّاتِنا قَالَ فَاطِمَه(عليها السلام) قَالَ قُرَّةَ أَعْيُنٍ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ٨قَالَ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ(عليه السلام)؛(۲)

پیامبر(صلى الله عليه وآله) درباره ی سخن خداوند متعال: «رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيَّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً» فرمود: «ای جبرئیل! منظور از مِنْ أَزْواجِنا کیست»؟ گفت: «خدیجه(عليها السلام)». پیامبر (صلى الله عليه وآله)فرمود: «و منظور از: وَ ذُرِّيَّاتِنا»؟ گفت: «فاطمه(عليها السلام)». و فرمود: «منظور از قُرَّةَ أَعْيُنٍ»؟ گفت: «حسن و حسين٨».

فرمود: «وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً؛ علیّ بن ابی طالب(عليه السلام)».

«در حدیث ابو بصیر که یکی از اصحاب با وفای حضرت صادق(علیه السلام)است چنین نقل شده که پس از قرائت آیه (وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً) امام فرمود: «لَقَدْ سَأَلْتَ رَبَّكَ عَظِيماً إِنَّمَا هِيَ وَ اجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ إِمَاماً وَ إِيَّانَا عَنَى بِذَلِك»(۳)

معنی این درخواست عظیم از خدای تعالی این است که از او می خواهیم برای راهنمائی بسوی او از گروه متّقین برای ما امام و پیشوا قرار دهد».

آری! خوشا به حال متقین که پیشوای آنان امیرالمومنین(علیه السلام) است. هر آن کسی که بخواهد در زمره متقین قرار بگیرد باید متمسک به آستان مبارک و ملکوتی علوی و دیگر ائمه معصومین(علیهم السلام) شود.

۱- .[۳] فرقان، ۷٤

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٤، ص: ۱۳۵؛شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص: ۵۳۹

۳- .[۲] همان.

«تقوا» در لغت

تقوا اسم مصدر از ریشه «و ق ی» در لغت به معنای پرهیز، حفاظت و مراقبت شدید و فوق العاده است.(۱) تقوا از «وقایة» و وقایة به معنی حفظ شیء است از آن چه به او زیان برساند. (۲)

«تقوا» در اصطلاح

تقوا صفتی است که انسان را از گناه و نافرمانی خداوند متعال باز می دارد و بر طاعت و بندگی او برمی انگیزد. به شخص متّصف به این صفت، متقی گفته می شود. در شریعت و دین، تقوی یعنی خود نگهداری از آنچه که به گناه می انجامد و این تقوی به ترک مانع تعبیر می شود که با ترک نمودن حتی بعضی از مباهات که گناه هم ندارند کامل و تمام می شود چنانکه روایت شده است.(۳) می توان گفت تقوا خصوصیاتی دارد که به حسب موارد، مختلف می گردند و قدر جامع آن ها پرهیز از محرمات شرعی و عقلی، توجه به حق و التفات به پاک سازی عمل و به سوی مجرای طبیعی و متعارف اعمال حرکت کردن است همان گونه که فجور، فاصله گرفتن از حالت اعتدال و خارج شدن از جریان طبیعی کارهاست و از آغاز پیدایش ایمان در دل مومن تا آخرین درجه کمال، همواره ملازم مؤمن است و در هر مرحله ای اقتضایی دارد؛ مانند محافظت نفس از عذاب و آتش، پرهیز از سخط خدا و مخالفت با وی و اجتناب از دوری و محجوبیت از خداوند. (٤)

در آیه ای نیز تقوا مضاف الیه واژه «کلمه» است: «اِذ جَعَلَ الّذینَ کَفَروا فی قُلوبِهِمُ الحَمیّةَ حَمیّةَ الجاهِلیّةِ فَاَنزَلَ اللّهُ سَکینَتَهُ عَلی رَسولِهِ و عَلَی المُؤمِنینَ و اَلزَمَهُم کَلِمَةَ التّقوی وکانوا اَحَقّ بِها و اَهلَها و کانَ اللّهُ بِکُلِّ شَیء عَلیم-ا(٥)» بیشتر مفسران گفته اند: مراد از «کلمة التقوی» کلمه توحید یعنی قول لا اله إلاّ الله است(٦) و نیز روایاتی کلمه تقوا را رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، امیرمومنان امام علی(علیه السلام)و

۱- .[۳]لسان العرب ج۱۵، ص۴۰۲.

۲- . مفردات الفاظ قرآن، ج ٤، ص: ٤٧٨

۳- . همان، ج ٤، ص: ٤٨٠

٤- .[۲] التحقیق ج۱۳، ص۱۸٤و ص۱۸۵-۱۸٦، واژه وقی.

٥- .[۳] فتح،۲٦

٦- .[٤] التبيان ج٤، ص٢٤٧

امامان معصوم(عليهم السلام) دانسته اند.(١) اطلاق كلمه تقوا بر امامان معصوم(عليهم السلام) يا از اين روست كه آن ها كلمات الهى اند و همان طور كه كلمات، از ضمير خبر مى دهند آنان مراد خداوند را بيان مى كنند يا بدان جهت است كه ولايت ايشان و پذيرفتن امامت آنان، انسان را از آتش جهنم نگه مى دارد(٢) . چنانكه در بعضى از روايات از ولايت اميرمومنين(عليه السلام) به «كلمة التقوى» ياد شده است.(٣) در زيارت هاى زيادى همچون زيارت امام حسين(عليه السلام)در اربعين، عيد فطر و عيد قربان، شهادت داده مى شود كه امامان از فرزندان او، كلمه تقوايند.

«كلمة التقوى» در روايات

«الخصال عن ابن عباس عن النبي(صلى الله عليه وآله) أنه قال في خطبته نحن كلمة التقوى وسبيل الهدى».(٤)

«التوحيد بإسناده عن أبي بصير عن أبي عبد الله(عليه السلام) قال قال أمير المؤمنين(عليه السلام) في خطبته أنا عروة الله الوثقى وكلمة التقوى».(٥)

«قَالَ الرِّضَا(عليه السلام): نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى». (٦)

«رَوَى الْحَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ الدَّيْلَمِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِمَوْلَايَ الرِّضَا(عليه السلام) قَوْلُهُ تَعَالَى وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى قَالَ هِيَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ(عليه السلام)».(٧)

تقوا داراى حوزه هاى گوناگونى است و امور اعتقادى، اخلاقى و رفتارى را در بر مى گيرد؛ از اين رو برخى به استناد نخستين آيات سوره بقره، گفته اند كه خداوند در آيات ياد شده اوصافى را براى متقيان ذكر مى كند كه هر يک بيانگر شعبه اى از تقواست؛ از «يُؤمِنونَ

١- .[٥] بحارالانوار، ج٢٤، ص١٨٤.

٢- .[٦] همان، ج٢٣، ص٣٥.

٣- .[١] همان، ج٢٤، ص١٨٠

٤- .[٢] الخصال، ج ٢، ص: ٤٣٢؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٦، ص: ٢٤٤

٥- . التوحيد (للصدوق)، ص: ١٦٥

٦- . كمال الدين و تمام النعمة، ج ١، ص: ٢٠١

٧- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٤، ص: ١٨٠

بِالغَيب(١)» تقوای اعتقادی و از «يُقيمونَ الصّلوة(٢)» تقوای عبادی و از «مِمّا رَزَقناهُم يُنفِقون(٣)» تقوایمالی و غیر مالی (همچون مقام و موقعیت)، تقوای جنسی و اجتماعی و تقوای سیاسی و مانند اینها.(٤)

امیرالمومنین(علیه السلام) می فرماید:

«ان تقوی اللَّه مفتاح سداد و ذخیرة معاد و عتق من کل ملکة و نجاة من کل هلکة؛ (٥)

تقوا و ترس از خدا، کلید گشودن هر در بسته ای است؛ ذخیره رستاخیز و سبب آزادی از بردگی شیطان و نجات از هر هلاکت است».

اهمیت و جایگاه تقوا

الف) از منظر قرآن فقط اعمال متقیان پذیرفته است:

«اِنّما یَتَقَبّلُ اللّهُ مِنَ المُتّقین؛(٦)خدا فقط از پرهیزکاران می پذیرد» و به کاری که بنیان آن بر اساس تقوا نباشد هرگز اعتنایی نیست(٧)، هر چند ساختن مسجد باشد: «والّذینَ اتّخَذوا مَسجِدًا ضِرارًا و کُفرًا... *لاتَقُم فیهِ اَبَدًا لَمَسجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التّقوی مِن اَوّلِ یَوم اَحَقُّ اَن تَقومَ فیهِ فیهِ رِجالٌ یُحِبّونَ اَن یَتَطَهّروا واللّهُ یُحِبُّ المُطّهِّرین * اَفَمَن اَسّسَ بُنیانَهُ عَلی تَقوی مِنَ اللّهِ...(٨)»

ب) بر پایه روایات فراوانی شرط قبولی اعمال، تقواست.(٩)

ج) تقوا دستور خداوند به پیغمبر خاتم(صلی الله علیه وآله) است: «یا اَیُّهَا النَّبِیُّ اتّقِ اللّه...(١٠)» و نیز سفارش او به پیروان اسلام و دیگر ادیان الهی است و چنانچه ویژگی دیگری بیش از آن به صلاح بندگان و در خوبی، جامع تر و در ارزش، عظیم تر و در عبودیت، فراگیرتر می بود خداوند

١- . بقره،٢

٢- . همان

٣- . همان

٤- .[١] تفسیر نمونه ط-دار الکتب الاسلامیه، ج١ ص٨١

٥- .[٢] نهج البلاغه خطبه ٢٣٠

٦- مائده،٢٧

٧- . مفردات راغب، ج١ ص٣٩١، ذیل واژه قبل

٨- .[٥] توبه، ١٠٧الی ١٠٩

٩- . جامع احادیث الشیعه، ج١٨، ص٦٧

١٠- . احزاب،١

مهربان به آن وصیت می کرد(۱) : «ولِلّهِ ما فِی السّماوتِ وما فِی الاَرضِ ولَقَد وصّینَاالّذینَ اوتوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم وایّاکُم اَنِ اتّقوا اللّهَ(۲)» پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم(علیهم السلام)نیز به رعایت تقوای الهی سفارش کرده(۳)و آن را سرآمد کارها(٤) و بزرگ ترین وصیت دانسته اند.(٥)

د) صفت تقوا، محبوب و ممدوح خداوند است و در قرآن کریم بهترین توشه آخرت دانسته شده و در روایات به آن بسیار سفارش شده است.(٦)

اوصاف تقوا در قرآن

الف) تقوا بهترین پوشش معنوی است: «یابَنی ءادَمَ قَد اَنزَلنا عَلَیکُم لِباس-ا یُوری سَوءتِکُم و ریش-ا و لِباسُ التّقوی ذلِکَ خَیرٌ ذلِکَ مِن ءای-تِ اللّهِ لَعَلّهُم یَذّکّرون(۷)». خداوند متعال در این آیه پس از یادآوری لباس ظاهری انسان که عورت وی را می پوشاند و مایه زیبایی اوست به ذکر لباس باطنی و معنوی می پردازد که بدی های باطنی انسان مانند شرک، گناهان، رذایل و جز این ها را می پوشاند.(۸) این لباس، همان تقواست که خداوند مردم را به آن امر کرده است و پیداست که ذلت آشکار شدن بدی های باطنی، شدیدتر و تلخ تر و ماندگارتر است؛ از این رو لباس تقوا بهتر از لباس ظاهر است. همچنین به فرزندان آدم هشدار می دهد که شیطان، شما را نفریبد و لباس تقوایی را که بر اندام شما پوشاندیم و فطرت شما را بر آن سرشتیم از شما نگیرد، آن گونه که لباس پدر و مادر شما را با حیله از تن ایشان به در آورد، در نتیجه عورت آنان نمایان گشت: «ی-بَنی ءادَمَ لا یَفتِنَنّکُمُ الشّیطانُ کَما اَخرَجَ اَبَوَیکُم مِنَ الجَنّةِ یَنزِعُ عَنهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما سَوءتِهِما... ».(۹)

ب) در قرآن کریم از تقوا به بهترین توشه یاد شده است:

۱- .[۸] سفينة البحار، ج٤، ص٧٣٤

۲- . نساء،۱۳۱

۳- . سفينة البحار، ج٤، ص٧٣٣

٤- . جامع احاديث الشيعه، ج۱۸، ص٦٤

٥- . سفينة البحار ج٤، ص٧٣٣.

٦- .[٥] وسائل الشيعة، ج۱٥، ص۲٤۸-۲٤۰

۷- .[٦] اعراف/سوره۷، آيه۲٦

۸- .[۷] دائرة المعارف قرآن كريم، ج۸، ص٤٤٩

۹- .[۸] اعراف،۲۷

«تَزَوّدوا فَاِنّ خَيرَ الزّادِ التّقوى واتّقونِ يأولِى الاَلبب»(۱)

ج) تقوا تنها ملاک كرامت، سعادت و برترى:

«يا اَيُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقناكُم مِن ذَكَر واُنثى و جَعَلناكُم شُعوبًا و قَبائِلَ لِتَعارَفوا اِنّ اَكرَمَكُم عِندَ اللّهِ اَتقكُم اِنّ اللّهَ عَليمٌ خَبير» (۲)

پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله)فرموده است:

«خداوند در قيامت به همه انسان ها خطاب مى كند كه من شما را به امورى فرمان دادم ولى آن ها را ضايع ساختيد و در مقابل، انساب خود را بالا برديد و امروز من منسوبان به خود را بالا مى برم و نسب هاى شما را فرو مى نهم. كجايند متقيان؟» (۳)

حضرت عيسى(عليه السلام)در پاسخ كسى كه پرسيد:

«أي الناس أفضل؟ فاخذ قبضتين من تراب فقال: أي هاتين أفضل؟ الناس خلقوا من تراب، فأكرمهم أتقاهم؛ (٤)

کدامین مردم برترند؟ دو مشت خاک برداشت و گفت که کدام یک از این دو برتر است؛ آن گاه فرمود که مردم همه از خاک آفریده شده اند و گرامی ترین آن ها نزد خدا پرهیزگارترین ایشان است».

ارتباط مستقیم «تعظیم شعائر الله» بر کسب تقوا

خداوند متعال در قرآن کریم به صراحت فرموده است:

«ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ؛ (٥)

این است [برنامه های حج و حدود و مقرّرات خدا] و هر کس شعایر خدا را بزرگ شمارد، بدون تردید این بزرگ شمردن ناشی از تقوای دل هاست».

«شعائر» جمع «شعیره» و در لغت به معنای علامت و نشانه است. (٦)

١- . بقره، ١٩٧

٢- .[٢] حجرات، ١٣

٣- . بحارالانوار ج٦٧، ص٢٧٨-٢٧٩؛ مستدرک الوسائل ج٢، ص٤٦٤

٤- . مجمع البیان ج٩، ص٢٣٠؛ نورالثقلین ج٥، ص٩٧

٥- . حج، ٣٢

٦- .[٦] قاموس قرآن، ج ٤، ص: ٤٤

هیچ شکی نیست که عزاداری و خدمت بر آستان مقدس و ملکوتی و انسان ساز سیدالشهداء(علیه السلام)از شعائرالله است که انسان اگر بخواهد با اهتمام به این امر مهم می تواند قلبش را مملوّ از تقوا کند و ره صد ساله را یک شبه برود.

در کلمات فقها «شعائر» با اضافه به اسلام و ایمان (شیعه) نیز به کار رفته است که مراد از آن یا اعمال و مناسک مختص به اسلام از قبیل نماز، روزه، خمس، زکات و حج می باشد(۱)و یا امور مختص به مذهب مانند شهادت به ولایت در اذان و اقامه و بلند گفتن «بسم اللَّه» در نماز.(۲)

عزای امام حسین(علیه السلام) اعظم «شعائر الله»

امام حسین(علیه السلام)و عزاداری برای ایشان نمادِ آرمانی آزادی خواهانه است که تعظیم آن حتما «تعظم شعائر الله» است. اساسا سوگواری در مرگ اشخاص نوعی تعظیم و احترام به آنان و رعایت موقعیّت و شخصیّت شان محسوب می شود. اقامه عزاداری برای امام حسین(علیه السلام)نیز به عنوان شخصیتی ممتاز و بی نظیر که خود از خاندان عصمت و طهارت و از اولیای الهی و امامان معصوم بود علاوه بر تجلیل از مقام شامخ آن امام همام، از مصادیق روشن تعظیم شعائر الهی است. در مراسم عزاداری برای آن حضرت، جز فراگیری مسایل دین و یادآوری شهامت ها و ایثارگری های شهیدان بزرگ اسلام، سخن دیگری طرح نشده و سخن از دشمنی با دشمنان خدا و دوستی با دوستان خدا گفته می شود. سخن از این که آن حضرت چگونه تمام هستی خویش را یک جا با خداوند معامله کرد و با تمام اهل بیت و فرزندان خود در قربانگاه عشق قدم نهاد و مخلصانه از همه چیزش در راه خدا گذشت. بی گمان بزرگداشت چنین شخصیتی با برپایی مجالس عزا، تعظیم یکی از عظیم ترین شعائر الهی است و برپایی مجالس عزا برای آن حضرت، تعظیم یکی از بزرگترین شعائر الهی محسوب می شود. (۳)

آیت الله جوادی آملی نیز در تفسیرشان گفته اند:

۱- .[۱] الروضة البهیة ج۲،ص۳۸۳

۲- .[۲] جواهر الکلام ج۹،ص۳۸۵

۳- .[۳] عاشورا ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها، مکارم شیرازی، ص ۷۰ و ۷۱.

«گرامی داشتن شعائر و علامت های الهی و عظیم شمردن و بزرگداشت آن نشانه برخورداری تعظیم کننده از تقوای قلب است. تعظیم این شعائر که از تقوای قلب نشأت می گیرد فضیلتی دینی است و به شعائر حج اختصاص ندارد. هر چند قسمت مهم آن درباره حج و عمره وارد شده است. هر چه نام خدا و نشان اوست از شعائر الهی محسوب می شود و همه عبادات و مراکز عبادی مانند مساجد و مشاهد انبیا و اولیای معصوم چنین است». (۱)

رابطه تقوا با ایمان

در احادیث همچون قرآن کریم، تقوا با ایمان هم سنخ «وَ التَّقْوَى سِنْخُ الْإِيمَانِ»(۲) و حتی از حیث مرتبت بالاتر است «وَ التَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ».(۳) تقوا از جهتی مقدّم بر ایمان و از جهت دیگر مؤخر بر آن است؛ حصول و تقویت ایمان به سبب تقواست زیرا هر آنچه تقوا را افزون کند سبب فزونی ایمان است اما اصل ایمان مقدّم بر تقواست و قوّت و ضعف ایمان در فزونی و کاستی تقوا مؤثر است.(٤) بدین ترتیب میان تقوا و ایمان رابطه ای دو سویه برقرار است.

ویژگی تقوا از منظر قرآن

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ؛ (٥)

ای اهل ایمان! اگر [در همه امورتان] از خدا پروا کنید برای شما [بینایی و بصیرتی ویژه] برای تشخیص حق از باطل قرار می دهد و گناهانتان را محو می کند و شما را می آمرزد و خدا دارای فضل بزرگ است».

در این آیه تقوا دو ویژگی به همراه دارد:

الف) تشخیص حق از باطل

ب) محو شدن گناهان.

ص: ۱۱۹

۱- . تفسیر تسنیم، ج ۸، ص ۳۸

۲- .[۲] الکافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵۰

۳- .[۳] همان، ج ۲، ص: ۵۱

٤- .[٤] بحارالانوار، ج٦٦، ص٣٥٤

۵- . انفال،۲۹

«تقوی» خیر دنیا و آخرت را به همراه دارد

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)می فرماید:

«مَن رُزِقَ تُقی فَقَد رُزِقَ خَیرَ الدُّنیا وَ الآخِرَةِ؛ (۱)

هر کس تقوا روزی اش شود خیر دنیا و آخرت روزی او شده است».

در زیارت جامعه کبیره، اهل بیت(علیهم السلام) را اعلام التقی می خوانیم یعنی نشانه های تقوا.

تقوا به واسطه ائمه(علیهم السلام) حاصل می شود؛ به واسطه تعالیم آنان راه و روشی که از مصداق تقواست دانسته می شود.

واژه «تُقی» همان تقواست و از «وقایه» گرفته شده است که انسان خود و دیگران را از خطرها و ضررها، مانع و برحذر بدارد و البته این معنا دو جور است. وقتی بخواهید از فرزندتان مراقبت کنید

و او را از خطر و ضرر حفظ نمایید گاهی دستش را از آتش می کشید و یا دست او را می گیرید و نمی گذارید در چاله بیفتد و گاهی از اول دست او را محکم می گیرید و از او نگه داری می کنید تا به طرف آتش و یا چاه و چاله نرود. این دو رفتار در خارج بین پدران و فرزندان وجود دارد.

ائمه(علیهم السلام)هر دو روش را با مردم داشته اند؛ یعنی هم زشتی ها را معرفی کرده اند و از زشتی ها بر حذر داشته اند و هم در جهت تربیت افراد به طوری که اصلاً به طرف زشتی حرکت نکنند کار کرده اند.

پس ائمه(علیهم السلام) به هر دو معنا نشانه های تقوا هستند؛ زیرا تقوا امری باطنی است و نشانه می خواهد و از طریق نشانه شناخته می شود. ائمه(علیهم السلام) خودشان عَلَم تقوا هستند نه این که عَلَم تقوا به دست آنان باشد بلکه (آنان حقیقت تقوا هستند) خودشان میزان هستند؛ یعنی اگر کسی تقوا می خواهد باید (متمسک به آنان شود) به آنان نگاه کند.

لذا هر دو نوع وقایت را ائمه(علیهم السلام) انجام می دهند. ما باید لیاقت و اهلیت داشته باشیم. اهل بیت(علیهم السلام)گاهی ما را به گونه ای وقایت می کنند که اساساً چنان تربیتشویم که فکر ضرر نکنیم و تقوا در وجود ما ملکه شود و گاهی به سوی ضرر حرکت می کنیم و ائمه(علیهم السلام) مانع قرار گرفتن ما در ضرر می شوند که البته ضرر واقعی همانا ضرر معنوی و اخروی است. (۲)

۱- . نهج الفصاحة، ص: ۷٦۹

۲- . با پیشوایان هدایتگر، ص۱٤۸

امیرالمؤمنین(علیه السلام)می فرماید:

«فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِرْزُ وَ الْجُنَّةُ وَ فِي غَدٍ الطَّرِيقُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ (۱)

تقوا، امروز سپر بلا و فردا راه رسیدن به بهشت است».

نکته :

آن زمان که خدای رحمان بعد از ماجرای صلح حدیبیه آرامش را بر قلب پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)و مؤمنین نازل کرد فرمود:

«وَ ألزَمَهُم كَلِمَةَ التَّقوى؛ (۲)

و روح تقوا را [که حقیقت و جان توحید است] ملازم آنان نمود».

امام رضا(علیه السلام)در تبیین این آیه می فرمایند:

«مراد از كَلِمَةُ التَّقوى ولایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) است». (۳)

امام باقر(علیه السلام) در ذیل آیه شریفه «وَ جَعَلنا لِلمُتَّقينَ إماماً» فرمودند:

«یعنی ما هدایت کنندگانی هستیم که دیگران به ما هدایت می شوند و این مقام مخصوص آل محمد(صلی الله علیه وآله) است». (٤)

بنابراین ائمه هدی(علیهم السلام) برترین پارسایان هستند با توجه به آیه ی «إنَّ أكرمكم عندَ الله أتقيكم؛ (٥) گرامی ترین افراد نزد خداوند متعال ایشانند».

تقوا و ایمان، همان روح اعمال هستند که بدون آن ها عمل در نزد خدا مطرح نمی شود. هر چه بخواهد جاودان شود باید حیات داشته باشد و حیات اعمال به ایمان و تقواست و ملاک تحقق ایمان و تقوا ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) است.امیرالمومنین(علیه السلام) در وصف متقین فرمودند:

«اَمَّا اللَّیلُ فَصافُّونَ اَقْدامَهُمْ تالینَ لِاَجْزاءِ القُرانِ یرَتِّلونَهُ تَرْتیلاً، یحْزِّنُونَ بِهِ اَنْفُسَهُمْ وَیسْتَثیرُونَ بِهِ دَواءَ دائِهِمَ، فَاِذا مَرّوا بِایةٍ فیهاتَشْویقٌ رَکنُوا اِلَیها طَمَعاً وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ اِلَیها شَوْقاً وَ ظَنُّوا اَنَّها نَصْبُ اَعْینِهِمْ، وَاذا مَرُّوا بِایةٍ فیها تَخْویفٌ اَصْغَوْا اِلَیها مَسامِعَ قُلوبِهِمْ

ص: ۱۲۱

۱- . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۲۸٤

۲- . فتح،۲٦

۳- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٤، ص: ۱۸۰

٤- . همان، ج ۲٤، ص: ۱۳۵

۵- . حجرات،۱۳

وَظَنّوا اَنَّ زَفیرَ جَهَنَّمَ وَشَهیقَها فی اُصولِ اذانِهِمْ، فَهُمْ حانُونَ عَلی اَوْساطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِباهِهِمْ واَکَفِّهِمْ وَ رُکبِهِمْ وَ اَطْرافِ اَقْدامِهِمْ، یطلُبونَ اِلی اللهِ تَعالی فی فَکاک رِقابِهِمْ، وَاَمَّاالنَّهارُ فَحُلَماءُ عُلَماءُ اَبْرارٌ اَتْقِیاءٌ؛(۱)

شبها پاهای خود را برای عبادت جفت می کنند. آیات قرآن را با آرامی و شمرده شمرده تلاوت می نمایند. با زمزمه آن آیات و دقت در معنی آنها، غمی عارفانه در دل خود ایجاد می کنند و دوای دردهای خویش را بدین وسیله ظاهر می سازند. هر چه از زبان قرآن می شنوند مثل این است که به چشم می بینند. هر گاه به آیه ای از آیات رحمت می رسند بدان طمع می بندند و قلبشان از شوق لبریز می گردد، چنین می نماید که نصب العین آنهاست و چون به آیه ای از آیات قهر و غضب می رسند بدان گوش فرا می دهند و مانند این است که آهنگ بالا و پایین رفتن شعله های جهنم به گوششان می رسد. کمرها را به عبادت خم کرده، پیشانی ها وکف دست ها و زانوها و سرانگشت پاها به خاک می سایند و از خداوند، آزادی خویش را می طلبند. همین ها که چنین شب زنده داری

می کنند و تا این حد روحشان به دنیای دیگر پیوسته است روزها مردانی هستند اجتماعی، بردبار، دانا، نیک و پارسا».

در نتیجه: مطلق تقوا امیرالمومنین(علیه السلام) است. اصلا معنا بخش به تقوا و مَظهر و مُظهر تقوی امیرالمومنین(علیه السلام) است. تقوا گره خورده به زلف مبارک امیرالمومنین(علیه السلام).

ص: ۱۲۲

۱- . نهج البلاغه، خطبة ۱۸٤

ص: ۱۲۳

«وَقائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ»

«قائد» در لغت

«قائِد»، جمع آن: قُوَّاد و قُوَّد و قادَة و قادَات "قود": (فاعل)، آن که فرمانده گروهان یا گُردان یا لشکر باشد. هم چنین به معانی: زمامدار، فرمانده، رهبر، زعیم، سردمدار، لیدر، سردسته، راهبر، عصاکش، پیشرو، سروان، ناخدا، سرکرده، افسر فرمانده، فرمانده، ارشد، تخماق، هادی، رسانا، سکان گیر و... .

واژه «غرّ» یعنی اثر روشن و ظاهر از چیزی و از این معنی است: «غُرَّة الفرس»: سپیدی پیشانی اسب.(۱)

«محجل» در لغت

«محجل»، این کلمه در لغت از ریشه حجل است و تحجیل اسب، به اسبی گفته می شود که پیشانی و دست و پای او گاه تا زانو سفید است. در حدیثی آمده است که: «المؤمن غرّ کریم و الکافر خبّ لئیم» یعنی مؤمن حیله گر نیست و دارای کرم و حسن خلق است و کافر حیله گر و مفسد است و در خبری آمده است که: «کان(صلی الله علیه وآله)یغرّ علیّا بالعلم» یعنی همانطور که پرنده نوزاد خود را غذا می دهد پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز علم و دانش را به علی ذرّه ذرّه و لحظه لحظه آموخت و در وصف علی(علیه السلام)آمده است که: «قائد الغرّ المحجّلین» علی پیشوای پاکیزگان و

١- .[١] مفردات الفاظ قرآن، ج ٢، ص: ٦٨٨

سپید چهره گانی است که سپیدی رویشان از نور ایمان راستی و وضو است و در حدیثی از امیرالمومنین(علیه السلام) فرموده اند: «من یطع اللّه یغرّه کما یغرّ الغراب فرخه(١)» کسی که مطیع خدای بود خداوند او را رشد و کمال می دهد همانگونه که کلاغ و پرنده جوجه خود را رشد و پرورش می دهد. (٢)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در شأن و منقبت امیرالمومنین(علیه السلام) فرمود:

«أَنْتَ إِمَامُ اَلْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ اَلْغُرِّ اَلْمُحَجَّلِينَ؛ (٣)

تو امام متقین و رهبر و پیشوای دست و پا و پیشانی سفیدان هستی».

«قَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه وآله)تُحْشَرُ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَتَرِدُ رَايَةُ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام)».(٤)

(امیرالمومنین(علیه السلام) رهبر پیشانی سفیدان در قیامت می باشد).

پس کلمهٔ «قائد الغر المحجّلین» به این معنی است: «قائد» فرمانده و رهبر، «غرّ» پیشانی سفید و «محجّل» دست تا مچ سفید باشد، اسبانی که پیشانی و مچ دست و پاسفید است را «غرّ المحجّل» گویند(۵) و کنایه از این است که کسانی که متمسّک به ولایت ائمه اطهار(علیهم السلام) هستند در قیامت با صورت نورانی و اعضای وضوی نورانی شناخته می شوند و شاید این تعبیر دقیق و ظریف به مسألهٔ شرعی اشاره می کند. چون همه مسلمانان وضو می گیرند و اختصاص به یاران امیرالمومنین(علیه السلام) ندارد، حالا چرا محل وضوی یاران و شیعیان امیرالمؤمنین(علیه السلام)در قیامت نورانی است و آن حضرت رهبر پیشانی سفیدان است؟ زیرا پیروان سقیفه و یاران معاویه هم وضو می گیرند و طبق این حدیث چهره آنان نورانی نیست بلکه سیاه و ظلمانی می باشد؛ زیرا بین این دو وضو تفاوت بسیاری است. چنان که شاعر توصیف می کند:

«فلفل هندو سیاهٔ خال مه رویان سیاه *** هر دو جانسوزند امّا این کجا و آن کجا»

۱- .[۱] مجمع البحرین، ج ۳، ص: ٤٢٤

۲- . مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص: ٦٩٠

۳- .[۳] الیقین باختصاص مولانا علي(علیه السلام)بإمرة المؤمنین، النص، ص: ٤٨٤

٤- .[٤] همان، النص، ص،۲۱۰

٥- .[۱] فرهنگ ابجدي، متن، ص: ۷۸۸

پس بی شک در این وضو سرّی نهفته است که به آن وسیله مؤمنین از غیرمؤمنین تشخیص داده می شوند که آن ها مومنین واقعی هستند. هر خواننده ای باید به این فکر کند که این چه رازی است. آیا

تفاوت از کیفیّت وضو است و یا نیّت آن و یا شرط دیگر است؟ به هر حال امام علی(علیه السلام) نه تنها در دنیا امام و رهبر مومنین است بلکه در آخرت هم امیر مومنین می باشد.

ص: ۱۲۶

«و رَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ»

این عبارت نورانی به این معناست که پس از سلام و بیان و اقرار به مناقب مولا امیرالمومنین(علیه السلام) از خداوند متعال خواهان رحمت و برکات بر ایشان می شویم و این معنا از قرآن کریم گرفته شده است:«رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَميدٌ مَجيدٌ؛ (۱)

رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است. یقیناً او ستوده و بزرگوار است».

در شرح این فقره می توان چنین گفت: بعد از خواندن و بیان فضائل امیرالمومنین(علیه السلام) و قلبی که مملوّ از عشق و محبت و شور و شعف حضرت شده و به داشتن چنین مولا و پیشوایی بر همه عالم فخر می فروشیم اکنون لحظه ای شده که به برکت حضرت و بیان فضایل ایشان خداوند متعال تمام برکات و رحمت های خود را بر ما فرو فرستد و در سیل رحمت و برکات حضرت احدیت قرار گیریم. «الحمدلله رب العالمین».

ص: ۱۲۷

۱- .[۱] هود، ۷۳

«أَشْهَدُ أَنَّكَ»

اشاره

گواهی می دهم که تویی»

بررسی واژه «شهد»

«شَهِدَ»: «الشُّهُود و الشَّهَادَة»: حاضر بودن و گواه بودن یا با مشاهده چشم و یا با اندیشه و بصیرت. واژه «شَهَادَة» در معنی حضور به صورت مفرد به کار می رود، مثل آیه: «عالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ(۱)». ولی به کار بردن واژه «شُهُود» یعنی حضور یافتن، به طور مجرّد شایسته تر است و شهادة با مشاهده شایسته تر. (۲)

«الشَّهَادَة»: سخن گفتن که از روی علم و آگاهی که از مشاهده و بصیرت یا دیدن با حواس و چشم حاصل شده است صادر شود. در آیه: «أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ (۳)» یعنی آیا با چشم خویش دیده اند، سپس می گوید: «سَتُكْتَبُ شَهادَتُهُمْ(٤)» یعنی: گواهیشان نوشته می شود تا تنبیه و آگاهی بر این امر باشد که شهادت از شهود است و آیه: «ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ(٥)؛ یعنی آنها را از کسانی که با اندیشه و بصیرت از آفرینش آسمان ها اطّلاع داشته باشند قرار نداده ام» و آیه: «عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ(٦)؛ یعنی: خداوند آنچه را که از حواسّ مردم و بصیرتشان

۱- . انعام،۷۳

۲- . مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۱

۳- . زخرف،۱۹

٤- . همان

٥- . کهف،٥۱

٦- .[٦] انعام،۷۳

پوشیده است و نیز آنچه را که به وسیله حواسّ و بصیرت بر آنها آگاهی می یابند، خداوند بر تمام آنها عالم و آگاه است». «شَهِدْتُ» دو گونه است:

اوّل) در حکم علمتُ، یعنی دانستم، لفظش یا گفتنش به جای «شهادة» است، می گویند «أَشْهَدُ بکذا» و نه می گویند «اعلم بکذا» زیرا از شاهد فقط دانستن را قبول نمی کنند و راضی نمی شوند که بگوید «اعلم بکذا» بلکه نیاز است که «اشهد بکذا» بگوید. (یعنی شاهد بوده ام).

دوّم) «شَهِدْتُ» در حکم سوگند، می گویند: «أَشْهَدُ باللّه انّ زیدا منطلق» که سوگند به خداوند برای رفتن و رهایی زید است. بعضی از علماء می گویند اگر گفت «أشهد» و نگفته است «باللّه»باز هم سوگند است و مثل «علمت» در حکم «شهدت» در قسم است که به جای سوگند پاسخ داده شده.(۱)

در قاموس آمده است:

«شهد»: شهود و شهادت به معنی حضور و معاینه است و در صحاح، مشاهده را معاینه گفته است. در مفردات گوید: شهود در معنی حضور و شهادت در معنی دیدن و معاینه اولی است. «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ...(۲)؛ هر که در ماه رمضان حاضر باشد و مسافرت نکند آن را روزه بدارد». «وَ لْيَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ(۳)؛ در عذاب و تنبیه مرد و زن زناکننده جمعی از مؤمنان حاضر باشند و آن را بینند». «وَ الَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ...(٤)؛ آنان که در باطل حاضر نشوند». در «اقرب الموارد» گوید: «شَهِدَ الْمَجْلِسَ شُهُوداً. حَضَرَهُ» ولی قید مشاهده که راغب گفته بهتر است و در آیه اول ظاهرا صرف حضور، مراد است.

«شهادت» که به معنی «حضور و دیدن» است گاهی به معنی «خبر قاطع» آید چنان که در صحاح و قاموس گفته. ظاهرا مراد از آن در آیه «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ(٥)» خبر قاطع باشد و گاهی به معنی «آشکار» آید مثل «عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعالِ(٦)». این

۱- .[۷] مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۲

۲- .[۱] بقره، ۱۸۵

۳- .[۲] نور، ۲

٤- .[۳] فرقان، ۷۲

٥- . بقره، ۱٤۰

٦- . رعد، ۹

جمله در آیات بسیاری تکرار شده است و نیز به معنی «ادای شهادت و اظهار خبر قاطع» باشد در صحاح و قاموس آمده «شَهِدَ شَهَادَةً»: «أَدَّی ما عنده من الشهادة» مثل «ذلِكَ أَدْنی أَنْ یَأْتُوا بِالشَّهادَةِ عَلی وَجْهِها* فَیُقْسِمانِ بِاللَّهِ لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِنْ شَهادَتِهِما(۱)». ایضا به معنی «اقرار، حکم و علم» آید که همه از شعبه های حضور و دیدن اند. «فَشَهادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهاداتٍ بِاللَّهِ(۲)»، «شاهِدِینَ عَلی أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ(۳)». گفته اند شهادت در این آیات به معنی اقرار است «وَ شَهِدَ شاهِدٌمِنْ أَهْلِها إِنْ کانَ قَمِیصُهُ(٤)». راغب آن را در آیه به معنی «حکم» گفته است. در آیه «وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جاءَهُمُ الْبَیِّناتُ(٥)» ظاهرا به معنی «علم» است.

«شهود» جمع «شاهد» نیز آمده «وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا کُنَّا عَلَیْکُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِیضُونَ فِیهِ(٦)» و جمع آن «اشهاد» است «وَ یَقُولُ الْأَشْهادُ هؤُلاءِ الَّذِینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِمْ(۷)»، «وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ(۸)» دقت در آیات نشان می دهد که «شهود» جمع «شاهد» به معنی حاضر و بیننده و «اشهاد» جمع «شاهد» به معنی «شهادت کننده» است. در سه آیه فوق و این آیه تأمّل کنید: «وَ هُمْ عَلی ما یَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِینَ شُهُودٌ(۹)» و در آیه «وَ جَعَلْتُ لَهُ مالًا مَمْدُوداً وَ بَنِینَ شُهُوداً(۱۰)».

«شَهِید»: به معنی شاهد است «وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ(۱۱)». و آنگاه که به خداوند سبحان اطلاق شود به معنی حاضر، بیننده و حافظ است. در «نهایه و اقرب الموارد» گوید: شهید آن است که هیچ چیز از علمش غائب نیست. ولی ظاهراً عموم از خود کلمه مستفاد نیست و مفید عموم کلمه دیگر است مثل «وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَيْ ءٍ شَهِیدٌ(۱۲)»، «إِنَّ

۱- . مائده،۱۰۸- ۱۰۷

۲- . نور،٦

۳- . توبه،۱۷

٤- . یوسف،۲٦

٥- . آل عمران،۸٦

٦- . یونس،٦۱

۷- . هود،۱۸

۸- .[٥] غافر،٥۱

۹- .[٦] بروج،۷

۱۰- .[۷] مدثر،۱۲ و ۱۳

۱۱- .[۸] بقره،۲۸۲

۱۲- .[۹] مائده،۱۱۷

اللَّهَ عَلی کُلِّ شَيْ ءٍ شَهِیدٌ(۱)»، «أَحْصاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَيْ ءٍ شَهِیدٌ(۲)». جمع آن «شهداء» که بیست بار در قرآن آمده است «لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ(۳)».(٤)

ابن فارس در معنای واژه «شهد» می گوید:

«الشين والهاء والدال، أصل يدلّ على حضور وعلم وإعلام، لا يخرج شيء من فروعه عن الّذي ذكرناه، من ذلك الشهادة يجمع الأُصول الّتي ذكرناها من الحضور والعلم والإعلام يقال: شهد يشهد شهادة» (٥)

بنابراین، شهادت در هر جا به کار رود و در همه مشتقّاتش از این اصل خارج نخواهد شد که بیانگر حضور، علم و اعلام است. وقتی انسان می خواهد به چیزی شهادت بدهد باید شاهد آن باشد و به آن علم و آگاهی پیدا کند سپس آن را اعلام یا اعلان نماید. برای نمونه، اگر شما بخواهید در مورد واقعه ای شهادت بدهید، نخست باید خودتان شاهد آن واقعه باشید و در آن جا حضور یابید و علم پیدا کنید، آن گاه آن را در محکمه داوری اعلان کنید تا نزاع از بین برود.

پس حضور شاهد خیلی مهم است. قرآن مجید درباره ماه مبارک رمضان می فرماید:

«فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ؛ (٦)

پس هر کس از شما در ماه رمضان حضور داشته باشد (و در سفر نباشد) باید آن را روزه بگیرد».

آن چه در شهادت اهمیّت دارد، همان حضور است و اگر حضور نباشد شهادت تحقّق نمی یابد. از این رو در کتاب الشهادات بحث شده که آیا شهادت دادنِ کسی به شهادت دادن دیگری «الشهادة بالشهادة» پذیرفته است یا نه؟ پس حضور در شهادت رکن است. از طرفی حضور دو نوع است:

١ . حضور بدنی و به اصطلاح امروزی، فیزیکی و با رؤیت چشم؛

١- .[١٠] حج،١٧

٢- .[١١] مجادله،٦

۳- .[۱۲] بقره،۱٤۳

٤- .[۱۳] قاموس قرآن، ج ٤، ص: ۷٤

٥- .[۱] معجم مقاييس اللّغه، ج ۳ ص۲۲۰ - ۲۲۱

٦- .[۲] بقره،۱۸٥

۲ . حضور قلبی و رؤیت باطنی.

به عبارت دیگر، حضور گاهی بصری است و گاهی بصیرتی. از این رو سیّدالشهداء(علیه السلام) در دعای عرفه می فرماید:

«عميت عينٌ لا تراك عليها رقيباً؛ (۱)

کور باد آن دیده ای که تو را دیده بان خود نبیند».منظور از دیدن در این سخن، چشم بصیرت است. عبداللّه بن سنان در روایتی از پدرش نقل می کند که گوید: خدمت امام باقر(علیه السلام) بودم که یکی از خوارج وارد شد و پرسید: ای ابوجعفر! چه کسی را عبادت می کنی؟ فرمود: خدای متعال را. گفت: آیا خدا را دیده ای؟ امام باقر(علیه السلام)فرمود:

«لم تره العيون بمشاهدة الأبصار ولكن رأته القلوب بحقائق الإيمان؛ (۲)

چشم ها او را به صورت دیدن ظاهری ندیده اند بلکه دل ها او را با حقایق ایمان (با دیده بصیرت) دیده اند».

راغب اصفهانی در المفردات في غريب القرآن در معنای لغوی واژه «شهد»، هر دو قسم حضور را با استفاده از قرآن آورده است. وی می نویسد:

«الشهود والشهادة: الحضور، مع المشاهدة إمّا بالبصر أو بالبصيرة؛

شهود و شهادت، همان حضور است یا با بصر و چشم و یا با بصیرت و بینش».

آن گاه راغب اصفهانی عبارت لطیف و دقیقی را مطرح می کند و می گوید:

«لکن الشهود بالحضور المجرّد أولی والشهادة مع المشاهدة أولی» (۳)

اگر بخواهیم حضور مجرّد از مشاهده را اراده کنیم، این کاربرد با کلمه «شهود» بهتر خواهد بود و آن گاه که حضور قلبی و مشاهده با بصیرت باشد بهتر است از واژه «شهادة» استفاده کنیم. بنابراین وقتی حضور و مشاهده باشد، این شهادت اِخبار نخواهد بود بلکه اعلام است و اِخبار با اعلام تفاوت دارد. روشن است که این دقّت ها خیلی مفیدند و ثمره دارند. وقتی من شهادت می دهم و می گویم: «أشهد أن لا إله إلا اللّه وأشهد أنّ محمّداً رسول اللّه وأشهد أنّ علیّاً ولي اللّه؛ این شهادت اِخبار است و احتمال صدق و کذب دارد، یا آن چه را

۱- .[۳] بحار الانوار، ج۹۵، ص۲۲۵

۲- .[۱] الکافی، ج۱ ص۹۷، حدیث ۵؛ الامالی(صدوق)، ص ۳۵۲، حدیث ٤۲۷؛التوحید(صدوق)، ص ۲٦۱

۳- .[۲] المفردات في غریب القرآن: ۲٦۷ و ۲٦۸

یافته ام اعلام می کنم. به سخن دیگر، آیا در واقع این شهادت ها اِخبار هستند یا انشا؟ البته این نکته مفیدی است که انسان با گفتن شهادتین این واقعیّت را اعلام می کند. شاید آیه ای از قرآن مجید مؤیّد این معنا باشد، آن جا که می فرماید:

«لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَیْرًا لَکُمْ إِنَّمَا اللّهُ إِلهٌ واحِدٌ؛ (۱)

و نگویید (خدا) سه گانه است. از این سخن، خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا فقط معبود یگانه است».

خداوند متعال در این آیه از سه گانه گفتن درباره خویش نهی می کند و به اعتقاد به خدای یگانه امر می کند. واقعیّت این است که در این جا نهی و امری در کار نیست بلکه انشا است. البتّه شواهد دیگری بر این معنا در قرآن مجید می توان یافت که شهادت در این موارد به خصوص انشا است، نه اِخبار. ماده شهادت در این موارد بدون حرف تعدیه بر معمول خود وارد می شود چرا که:گاهی می گویید: «شهد به»، گاهی می گویید: «شهد له» و گاهی می گویید: «شهد علیه» و هر کدام از این ها خصوصیّتی دارد. روشن است که شهادت مورد بحث ما بدون حرف تعدیه است، آن جا که می خوانیم: «شهد اللّه أنّه لا إله إلاّ اللّه...». این ها مواردی است که باید دقّت کرد. پس وقتی می گوییم: «أشهد أن لا إله إلاّ اللّه» این واقعیّت را اعلان و آشکار می کنیم. وقتی مؤذن این عبارت را می گوید در واقع این واقعیّت را اعلان می کند؛ چرا که اذان به معنای اعلان است، چنان که در قرآن می خوانیم:

«وَأَذِّنْ فِي النّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَعَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَميق؛ (۲)

و مردم را به حج فراخوان تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند».

مؤذّن اِخبار نمی کند که خدا یکی است و محمّد بن عبداللّه(صلی الله علیه وآله)رسول خداوند است تا احتمال صدق و کذب در آن راه یابد و این نکته مهمّی است. البتّه این واقعیّت که وحدانیّت خداوند متعال از چه راهی ثابت شده است بحث دیگری است و باید در مباحث توحید مطرح شود که شرح کلمه توحید (لا إله إلا اللّه) چیست. (۳)

۱- .[۳] نساء،۱۷۱

۲- .[۱] حج،۲۷

۳- .[۲] با پیشوایان هدایتگر، ج۱ ص۴۴۳

«أَخُو رَسُولِ اللّهِ»

بررسی واژه «اخو»:

«أخو»: أخ: برادر، این واژه در اصل «أخو» است و به کسی که در ولادت از یک پدر و مادر یا یکی از آن دو یا همشیر بودن یعنی از یک پستان شیر خوردن با دیگری مشترک باشد او را برادر گویند و به صورت استعاره به هر کسی که با دیگری در قبیله یا در دین یا در کار و صنعت یا معامله و دوستی و در مناسبات دیگر مشارکت داشته باشد برادر گویند مانند این آیه قرآن «لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ (۱)» یعنی به خاطر مشارکتشان در کفر إخوان نامیده شده اند.

و آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ(۲)» و آیه «أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً(۳)»: در چند آیه فوق لفظ برادر (اخ) در معنی مستعار خود به کار رفته است و همین طور آیه «فَإِنْ كانَ لَهُ إِخْوَةٌ(٤)» یعنی برادران و خواهران (إخوان و أخوات و در آیه «إِخْواناً عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ(٥)» نشانه ای است از نفی مخالفت و ناهماهنگی در میان ایشان که در بهشت، همه برادرند. (٦)

١- .[١] آل عمران،١٥٦

٢- .[٢] حجرات،١٠

٣- .[٣] همان،١٢

٤- .[٤] نساء،١١

٥- .[٥] حجر،٤٧

٦- .[٦] مفردات الفاظ قرآن، ج ١، ص: ١٥٨

در قاموس آمده است: «أَخ»: برادر، رفیق و مصاحب. ریشه آن «أخو» با «واو» است. در اصل کسی را گویند که با دیگری در پدر و مادر و یا در یکی از آن دو شریک است؛ در «مفردات» برادر رضاعی را نیز از اصل معنی شمرده است. در «اقرب الموارد» گوید: «أخ» کسی است که تو و او را یک صلب یا یک شکم جمع کند. عبارت «اقرب الموارد» ناقصاست زیرا به برادر پدر و مادری شامل نیست مگر با اولویّت. ناگفته نماند: استعمال «اخ» مانند «اب و امّ و اخت» بسیار وسیع است. در «مفردات» پس از ذکر معنای اصلی آن می گوید: هر که با دیگری در قبیله یا در دین یا در صنعت یا در معامله یا در مودّت و یا در غیر اینها شریک باشد به او «اخ» گفته می شود. در قرآن مجید، هم در معنای اصلی و هم در معنای مجازی، هر دو به کار رفته است نظیر «ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَ أَخاهُ هارُونَ بِآیاتِنا» که در معنای اصلی است و مثل «وَ إِلی عادٍ أَخاهُمْ هُوداً(۱)»، «وَ إِلی ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً(۲)»، «وَ إِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً (۳)» و غیر اینها که سبب استعمال مشارکت در قبیله است. پیداست که هود و صالح و شعیب از قبیله عاد، ثمود و مدین بودند.

در آیه «إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَ لا تَتَّقُونَ(٤)» لوط(علیه السلام)برادر مردمی که بر آنان مبعوث شده بود خوانده شده، معلوم است که لوط از اهل بابل است و با ابراهیم(علیه السلام)به شام آمده بود. در این آیه ممکن است به مناسبت همشهری بودن و یا به مناسبت دوست داشتن و غمخوار بودن «اخ» گفته شده است و گویند در اثر زن گرفتن از آنها بوده است.

درباره همسلکی هم آمده «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ(٥)»، «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً(٦)» ممکن است «إِخْوَة و إِخْوَان» در این دو آیه راجع به حقیقت خانواده در قیامت باشد به ماده اهل و آل رجوع شود. به عنوان شرکت در بدکاری و پیروی از آن نیز آمده «إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوانَ

۱- . اعراف، ٦٥

۲- . همان، ۷۳

۳- . همان، ۸۵

٤- .[٤] شعراء، ١٦١

٥- .[٥] حجرات، ١٠

٦- .[٦] آل عمران، ١٠٣

الشَّياطِينِ(۱)». درباره اهل بهشت است «إِخْواناً عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ(۲)» ممکن است به عنوان هم دینی یا محبت و عدم تزاحم و یا به عنوان برادر حقیقی، «إِخْوَان» گفته شده است. جمعأَخْ «إِخْوَة و إِخْوَان» است. فرید وجدی در دائرة المعارف گوید: گفته اند «إخوان» جمع «أخ» به معنی رفیق است یعنی اگر «أخ» به معنی برادر حقیقی باشد جمع آن «إخوة» و اگر به معنی صدیق باشد جمع آن «إخوان» است. قرآن مجید این قول را تصدیق نمی کند زیرا در برادر حقیقی جمع «أخ»، «إخوان» آمده است نظیر «أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوانِهِنَّ(۳)»، «لا جُناحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبائِهِنَّ وَ لا أَبْنائِهِنَّ وَ لا إِخْوانِهِنَّ وَ لا أَبْناءِ إِخْوانِهِنَّ(٤)» هر دو آیه درباره اظهار زینت زنان است و مراد از «إخوان» برادران حقیقی اند و نیز در یک محل بر برادران دینی که بنابر مشهور غیر حقیقی اند، «إخوة» اطلاق شده است «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ(٥)». بلی با استفاده از قرآن مبین می شود گفت: فرق میان «إخوة و إخوان» آن است که «إخوان» در برادران اعم از حقیقی و غیر حقیقی استعمال می شود چنانکه در قرآن مبین آمده است و «إخوة» فقط در برادران حقیقی به کار می رود چنان که در همه جای قرآن به استثناء آیه فوق در برادران حقیقی به کار رفته است مثل «لا تَقْصُصْ رُؤْياكَ عَلى إِخْوَتِكَ ...* كانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آياتٌ لِلسَّائِلِينَ(٦)»، «فَإِنْ كانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ(٧)» و در خصوص آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» باید گفت: این بنابر آن است که قرآن و اخبار، برادر ایمانی را برادر حقیقی می دانند. (۸)

۱- .[۷] اسراء،۲۷

۲- .[۸] حجر،٤۷

۳- .[۱] نور،۳۱

٤- .[۲] احزاب،٥٥

٥- .[۳] حجرات،۱۰

٦- .[٤] یوسف،٥ و ۷

۷- . نساء،۱۱

۸- . قاموس قرآن، ج ۱، ص:۳٦- ۳۷-۳۸

اخوت در قرآن

در قرآن کریم آمده است:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ (۱)جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا نمایید که مورد رحمت قرار گیرید».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عن ابن عباس لَمَّا نَزَلَتْ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ آخَى رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَآخَى بَيْنَ أَبِی بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ بَيْنَ عُثْمَانَ وَ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَ بَيْنَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ حَتَّى آخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ أَجْمَعِهِمْ عَلَى قَدْرِ مَنَازِلِهِمْ ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ(علیه السلام)أَنْتَ أَخِی وَ أَنَا أَخُوكَ؛ (۲)

ابن عباس می گوید: زمانی که آیه: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» نازل شد رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) میان مسلمانان با یکدیگر پیمان برادری به وجود آورد و به ترتیب ابوبکر و عمر، عثمان و عبدالرحمن و ... را برادر دینی یکدیگر اعلام فرمود. آن حضرت در این امر، منزلت و جایگاه اصحاب را مد نظر

داشت. سپس خطاب به علی بن ابی طالب(علیه السلام)فرمود: «من و تو نیز با یکدیگر برادر هستیم».

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)یَا فَاطِمَةُ(علیها السلام) إِنَّ لِعَلِيٍّ ثَمَانِيَةَ أَضْرَاسٍ قَوَاطِعَ لَمْ تُجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الآخِرِينَ هُوَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ لَيْسَ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ مِنَ النَّاسِ؛ (۳)

پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: ای فاطمه(علیها السلام)! علی بن ابی طالب(علیه السلام) هشت فضیلت دارد که پیکر منافقین و دشمنان او را می شکند و خداوند این فضائل را به گذشتگان نداده و به آیندگان نیز نخواهد داد. علی بن ابی طالب(علیه السلام) در دنیا و آخرت با من برادر است و دیگران از این جهت سهمی ندارند».

«عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ: تَقَبَّضْتُ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي جَعْفَرٍ(علیه السلام)فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ رُبَّمَا حَزِنْتُ مِنْ غَيْرِ مُصِيبَةٍ تُصِيبُنِي أَوْ أَمْرٍ يَنْزِلُ بِي حَتَّى يَعْرِفَ ذَلِكَ أَهْلِي فِي وَجْهِي وَ صَدِيقِي فَقَالَ نَعَمْ يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ

۱- . حجرات، ۱۰

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۸، ص: ۳۳۳؛الأمالی للطوسی، ص۵۸۶؛البرهان؛المناقب، ج۲، ص۱۸۵، «بتفاوت لفظی»

۳- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۸، ص: ۱۸۸؛الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص: ۳۷؛إعلام الورى بأعلام الهدى (ط - القديمة)، النص، ص: ۱۵۹

مِنْ طِينَةِ الْجِنَانِ وَ أَجْرَى فِيهِمْ مِنْ رِيحِ رُوحِهِ فَلِذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ فَإِذَا أَصَابَ رُوحاً مِنْ تِلْكَ الْأَرْوَاحِ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ حُزْنٌ حَزِنَتْ هَذِهِ لِأَنَّهَا مِنْهَا؛ (۱)

جابر جعفی گوید: در برابر امام باقر(علیه السلام)بودم که غمگین شدم، به حضرت(علیه السلام)عرض کردم: «گاهی بدون اینکه مصیبتی به من برسد یا ناراحتی و اندوهی بر من وارد شود محزون می شوم تا آنجا که خانواده و دوستم اثرش را در رخسارم مشاهده می کنند». فرمود: «آری ای جابر! خدای عزّوجلّ مؤمنین را از طینت بهشتی آفرید و از نسیم روح خویش در آن ها جاری ساخت، از این روست که مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است، (زیرا طینت به منزله ی پدر و نسیم به جای مادر است) پس هر گاه به یکی از آن ارواح در شهری اندوهی رسد آن روح دیگر اندوهگین می شود زیرا از جنس اوست».

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام)قَالَ: الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَغُشُّهُ وَ لَا يَعِدُهُ عِدَةً فَيُخْلِفَهُ؛ (۲)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: مؤمن

برادر مؤمن است، چشم و راهنمای اوست، نه به او خیانت می کند و نه ستم می رساند و نه با او دغلبازی می کند و نه به او وعده می دهد که تخلّف کند».

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام)يَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنِ اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنِ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا؛ (۳)

ابو بصیر می گوید: از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که فرمود: مؤمن

برادر مؤمن است؛ همانند یک جسم که اگر چیزی از آن به درد بیاید در همه ی تن بروز می کند و ارواح آن ها یکی است و همانا جان مؤمن، پیوسته تر است به خدا از پیوستن پرتو خورشید به آن».

«عَنْ مُعَاوِيَه بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام): جُعِلْتُ فِدَاکَ هَذَا الْحَدِیثُ الَّذِی سَمِعْتُهُ مِنْکَ مَا تَفْسِیرُهُ؟ قَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: إِنَ الْمُؤْمِنَ یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ. فَقَالَ: یَا مُعَاوِیَه إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ نُورِهِ وَ صَبَغَهُمْ فِی رَحْمَتِهِ وَ أَخَذَ مِیثَاقَهُمْ لَنَا بِالْوَلَایَه عَلَی مَعْرِفَتِهِ

ص: ۱۳۸

۱- .[۱] الکافي (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص: ۱٦٦؛مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول(علیهم السلام)، ج ۹، ص: ۹

۲- .[۲] همان

۳- .[۳] همان؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۸، ص: ۱٤۸

یَوْمَ عَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ فَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِیهِ وَ أُمِّهِ أَبُوهُ النُّورُ وَ أُمُّهُ الرَّحْمَه وَ إِنَّمَا یَنْظُرُ بِذَلِکَ النُّورِ الَّذِی خُلِقَ مِنْهُ؛ (۱)

از معاویه بن عمار نقل شده است: به امام صادق(علیه السلام)گفتم: «فدایت شوم! این حدیث که از شما شنیدم چه معنا دارد»؟ فرمود: «چه حدیثی»؟ گفتم: «اینکه مؤمن به وسیله ی نور خدا می نگرد». فرمود: «ای معاویه! به راستی خدا مؤمن را از نور خود آفریده و او را به رحمت خود رنگین کرده و پیمان ولایت ما را از آن ها گرفته است، در آن روز که خود را به آنان شناساند. پس مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است، پدرش نور است و مادرش رحمت و همانا به وسیله نوری که از آن آفریده شده می نگرد».

اخوت امیرالمومنین(علیه السلام) با رسول خدا(صلی الله علیه وآله)در روایات

در روایات آمده است:

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)يَقُولُ لِعَلِيٍّ (علیه السلام): يَا عَلِيُّ النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ؛ (۲)

پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند: ای علی! مردم از درخت های گوناگونند و من و تو از یک درخت هستیم».

«عَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)كَانَ بِعَرَفَاتٍ وَ عَلِيٌّ(علیه السلام) تُجَاهَهُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ أُدْنُ مِنِّي [وَ] ضَعْ خَمْسَكَ فِي خَمْسِي يَا عَلِيُّ خُلِقْتُ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ أَنَا أَصْلُهَا وَ أَنْتَ فَرْعُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَغْصَانُهَا، يَا عَلِيُّ مَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْهَا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ؛ (۳)

جابربن عبدالله انصاری می گوید: پیامبر(صلی الله علیه وآله) در عرفه بود و علی رو به روی آن حضرت قرار داشت. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: ای علی! نزدیک من بیا و پنجه ات را در پنجه من گذار. ای علی! من و تو از یک درخت آفریده شده ایم. من ریشه آن درختم و تو تنه آن و حسن و حسین۸شاخه هایش. ای علی! هر که به شاخه ای از آن بیاویزد خداوند او را به بهشت در می آورد».

«الإمامُ عليٌّ:(علیه السلام)أنا صِنْوُ رسولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)؛ (٤)

۱- . بصائر الدرجات في فضائل آل محمد(علیهم السلام)، ج ۱، ص: ۸۰؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٦٤، ص: ۷۳؛ نورالثقلین؛ فیه: «الَّذِی خُلِقَ مِنْهُ» محذوف

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳٦، ص: ۱۸۰؛شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص: ۳۷۵

۳- .[۳] همان، ج ۲۷، ص: ۲۲٦؛همان، ج ۱، ص: ۳۷۹؛ تاریخ دمشق : ٤۲ / ٦٤

٤- .[١] غرر الحكم و درر الكلم، ص: ٢٦١

امام علی(علیه السلام)می فرمایند: من یار و برادر مهربان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هستم».

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام)عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ أَيُّهَا النَّاس... قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ وَ أَنْتَ أَقْرَبُ الْخَلَائِقِ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْمَوْقِفِ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّار...؛ (١)

امیرالمومنین(علیه السلام) بر فراز منبر کوفه فرمود: «ای مردم! رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به من فرمود: علی جان! تو برادر من در دنیا و آخرت هستی و نزدیک ترین خلایق به من تویی...».

«قَالَ رَسُولِ اللَّه(صلی الله علیه وآله) يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي؛(٢)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: علی جان! تو برادر من در دنیا و آخرت هستی، تو خلیفه و وصی من هستی...».

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله): أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ(٣) وَ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَة؛ (٤)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: (علی جان!) تو از منی و من از توام و تو برادر من در دنیا و آخرت هستی...».

شَيْخُ السُّنَّةِ الْقَاضِي أَبُو عَمْرٍو بِإِسْنَادِهِ عَنْ شَرْجِيلٍ فِي خَبَرٍ أَنَّ عَلِيّاً(علیه السلام) قَالَ: فَأَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) مَنْ أَخِي قَالَ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا أَخَّرْتُكَإِلَّا لِنَفْسِي وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ؛ (٥)

قاضی ابو عمر به سندش از شرجیل آورده است: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمود: قسم به آن که مرا به حق برانگیخت تو را وا نگذاشتم مگر برای خودم. تو برای من

همچون هارونی برای موسی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست و تو برادر من در دنیا و آخرت هستی».

«عن أنس قال : سمعت رسول الله(صلى الله عليه وآله) يقول لعلي : «أنت أخي في الدنيا والآخرة؛ (٦)

١- .[٢] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٨، ص: ١٨٥

٢- .[٣] همان، ج ٢٢، ص: ٤٩٩

٣- . «جاء الحديث بألفاظ مختلفة، منها ما ورد عنه(صلى الله عليه وآله) أنّه قال لعليّ (عليه السلام): عليّ منّي و أنا منه، أو: أنا منك و أنت منّي، أو حديث بعثه(صلى الله عليه وآله) إيّاه(عليه السلام) بسورة براءة المجمع على صحّته، و قد مرّ، و غيرها، انظر مثالا لذلك» مسند أحمد بن حنبل ٥- ٢٠٤ و ٣٥٦، خصائص النّسائيّ: ٣٦ و ٥١، و غيرها، و أدرج جملة من مصادرها في الغدير ١- ٤٨ و ٣- ٢٣ و غيرها.

٤- .[٥] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٩، ص: ١٩٨

٥- . همان، ج ٣٨، ص:٣٣٧؛مناقب آل أبي طالب(عليهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ٢، ص: ١٨٦

٦- تاريخ مدينة دمشق،ابن عساكر،ج٤٢ ص٥٢

انس بن مالک می گوید: شنیدم رسول خدا(صلى الله عليه وآله) به علی(عليه السلام) می گفت: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی».

«عن أنس بن مالك قال :سمعته يقول : آخى رسول الله(صلى الله عليه وآله) بين المسلمين فقال لعلي(عليه السلام) : «أنت أخي وأنا أخوك؛(١)

انس بن مالک می گوید: شنیدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در بین مسلمین به علی(علیه السلام) می گفت: تو برادر من و من برادر تو هستم».

ماجرای عقد اخوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) با امیرالمومنین(علیه السلام)

معروف ترین عقد اخوت مربوط به پیمانی است که پیامبر(صلی الله علیه وآله)بین مهاجران و انصار بست. پیوند برادری میان پیامبر(صلی الله علیه وآله)و امیرالمومنین علی(علیه السلام)نیز از متواتر تاریخی است یعنی افراد و منابع فراوانی آن را نقل کرده اند. به جز منابع شیعی، بسیاری از منابع اهل تسنن نیز این واقعه را نقل کرده اند که علامه امینی(رحمة الله) در کتاب الغدیر به پنجاه مورد از آن ها اشاره کرده است.

قبل از هجرت

پیامبر(صلی الله علیه وآله)چندی پیش از مهاجرت به مدینه، میان مهاجران عقد اخوت بست و خود نیز با امام علی(علیه السلام)عقد اخوت بست. در منابع آمده است وقتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) بین اصحاب خود عقد اخوت بست علی(علیه السلام) نزد پیامبر آمد و گفت: میان اصحابت برادری برقرار کردی و مرا با هیچ کس برادر نساختی! پیامبر فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی. (۲) در نقل دیگری آمده است پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: ای علی! آیا خشنود نمی شوی که برادر من باشی؟ علی(علیه السلام) گفت: چرا. پیامبر (صلی الله علیه وآله)فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی. (۳)

پس از هجرت

پس از هجرت به مدینه نیز پیامبر(صلی الله علیه وآله)بین مهاجران و انصار پیوند اخوت برقرار کرد ولی امام علی(علیه السلام)را با هیچ یک از انصار برادر نساخت و خود با او عقد اخوت بست.

۱- .[۳] تاریخ مدینة دمشق،ابن عساکر،ج۴۲ ص۵۲

۲- .[۱] السیرة الحلبیه، حلبی، ج۲، ص۱۲۵

۳- .[۲] شرح الاخبار،قاضی نعمان، ج۲، ص۱۷۸

پیامبر(صلی الله علیه وآله)پیش از هجرت به مدینه میان مهاجران عقد اخوت برقرار کرد و سپس در مدینه، میان مهاجران و انصار عقد اخوت بست و هر دو بار به علی(علیه السلام)فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی و میان او و خودش عقد اخوت بست. (۱) ابن صباغ مالکی (درگذشت ۸۵۵ق) نویسنده اهل تسنن در کتاب «الفصول المهمه» می نویسد: هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) بین مهاجران و انصار عقد اخوت بست... علی بن ابی طالب(علیه السلام) را با کسی برادر نساخت. پس علی(علیه السلام)با ناراحتی از نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیرون رفت... پیامبر(صلی الله علیه وآله)در جستجوی او برآمد و به او فرمود: آیا ناراحت شدی که بین مهاجران و انصار عقد اخوت بستم و تو را برادر هیچ یک از آن ها قرار ندادم؟ آیا راضی نیستی که مقام و منزلت تو نسبت به من همانند مقام و منزلت هارون نسبت به برادرش موسی باشد با این تفاوت کهپس از من پیامبری نخواهد آمد؟(۲) این سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله)به حدیث منزلت مشهور است.

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) پس از ورود به مدینه تصمیم گرفت میان مسلمانان مهاجر و انصار پیمان برادری منعقد سازد. به همین منظور روزی در جمع مسلمانان برخاسته و فرمود: «تآخوا فی الله اخوین اخوین؛ در راه خدا، دو تا دو تا برادر شوید». آنگاه مسلمانان دو به دو دست یکدیگر را به عنوان برادری فشردند و به این ترتیب وحدت و همبستگی بین آنان استوارتر گردید. البته در این پیمان نوعی هماهنگی و تناسب افراد با یکدیگر از نظر ایمان و فضیلت و شخصیت اسلامی رعایت می شد و این سخن با دقت در اوضاع و احوال افرادی که با هم برادر شدند به خوبی روشن می گردد. پس از آن که برای هر یک از حاضران برادری تعیین گردید امیرالمومنین علی(علیه السلام)که

تنها مانده بود به حضور پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرض کرد: بین من و کسی پیوند برادری برقرار نساختید. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: تو برادر من در دو جهان هستی.(۳) آنگاه بین خود و امیرالمومنین علی(علیه السلام)عقد برادری خواند.(٤) این موضوع میزان عظمت و

١- .[٣] الاستیعاب،ابن عبدالبر، به نقل الامین، اعیان الشیعه، ١٤١٨ق، ج٢، ص٢٧

٢- .[١] الفصول المهمة، ١٤٢٢ق، ج١، ص٢٢٠

٣- .[٢] المستدرک علی الصحیحین ، ج ٣، ص ١٤

٤- .[٣] الاستیعاب فی المعرفه الاصحاب ، ج ٣، ص ٣٥

فضیلت امیرالمومنین علی(علیه السلام)را به خوبی نشان می دهد و روشن می سازد که وی تا چه حد به رسول خدا نزدیک بوده است.(١)

حدیث منزلت

این حدیث به معرفی جایگاه و منزلت امیر عوالم علی(علیه السلام)و نسبت ایشان با نبی مکرم اسلام و برتری موقعیت آن حضرت بر دیگر اصحاب پرداخته و از نظر عالمان شیعی از احادیث متواتر و از جمله دلایل حقانیت امیرالمومنین علی(علیه السلام)برای جانشینی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به شمار می آید. از مشهورترین نقل های این حدیث آن است که حتی در بسیاری از منابع اهل تسنن نیز به آن اشاره شده که پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله) خطاب به حضرت علی(علیه السلام) فرمود: «أنتَ مِنّی بِمَنزلةِ هارونَ مِنْ مُوسی، اِلّاأن-ه لانَبیّ بَعدی».(٢) همچنین ابن عباس نقل کرده است که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در ادامه به امیرالمومنین علی(علیه السلام) فرمود:

«شایسته نیست من بروم جز آن که تو جانشین من باشی» و نیز فرمود: «پس از من تو ولیّ هر زن و مرد مؤمن خواهی بود».(۳)

نکته قابل توجهی که در این عبارت می باشد اشاره پیامبر به هارون و موسی است. هنگامی که حضرت موسی هارون را جانشین خود قرار داد و به کوه طور رفت امت موسی در عین جانشینی حضرت هارون گرفتار فتنه گوساله و سامری شدند که مردم هارون را رها کرده به سراغ گوساله و سامری رفتند و حضرت هارون تنها ماند. در قرآن کریم آمده است:

۱. «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي؛(٤)

۱- .[٤] سیره پیشوایان، ص ٤١

۲- .[۱] صحیح مسلم، ج ٤، ص ۱۸۷۰، ح ۳۰؛فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲، ص ٦٣٣، ح ۱۰۷۹؛المناقب للخوارزمی، ص۱۳۳، ح۱٤۸؛عبدالرزاق بن همام صنعانی، المصنّف، ج٥، ص٤٠٥-٤٠٦؛التاریخ الکبیر، ج۷، جزء٤، قسم۱، ص۳۰۱ ؛حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج٤، ص۳۷٥؛خطیب بغدادی، تاریخ بغدادی، ج٤، ص٤٦٥؛مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج۹، ص۱۰۹؛کنزالعمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج۱۱، ص٥۹۹.

۳- .[۲] ابن حنبل، مسندالامام احمد بن محمد بن حنبل، ج۱، ص٥٤٥، بیروت ۱۹۹۳/۱٤۱٤. المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۳٤؛البدایة و النهایة، ج۷، ص۳٥۱؛تهذیب خصائص الامام علی، ج۱، ص٦٤؛محمد بن جریر طبری، تاریخ (بیروت)، ج۳، ص۱۲۹.

٤- . طه،٨٦

پس موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قومش بازگشت، گفت: ای قوم من! آیا پروردگارتان به شما [درباره نزول تورات] وعده ای نیکو نداد؟ آیا زمان آن وعده بر شما طولانی آمد یا خواستید که خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که با وعده من مخالفت کردید؟!»

۲. «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛(۱)و

هنگامی که موسی [پس از آگاهی از آن پیشامد خطرناک] خشمگین و بسیار اندوهناک به سوی قومش بازگشت، گفت: پس از من بد جانشینانی برایم بودید. آیا [با پرستش گوساله] بر فرمان پروردگارتان [که در تورات آمده] پیشی گرفتید [و صبر نکردید تا من بیایم و فرمان خدا را به شما ابلاغ کنم؟] و الواح را افکند و سر برادرش را گرفت [و با خشم] او را به سوی خود می کشید. [هارون] گفت: ای فرزند مادرم! این گروه مرا ناتوان و زبون شمردند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند، پس مرا با مؤاخذه کردنم دشمنْ شاد مکن و [هم طراز] با گروه ستمکاران قرار مده».

در تفسیر این آیه آمده است:

«عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ(علیه السلام) قَالَ: لَمَّا أُخْرِجَ بِعَلِیٍّ مُلَبَّباً وَقَفَ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِیِّ قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِی قَالَ فَخَرَجَتْ يَدٌ مِنْ قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْرِفُونَ أَنَّهَا يَدُهُ وَ صَوْتٌ يَعْرِفُونَ أَنَّهُ صَوْتُهُ نَحْوَ أَبِی بَكْرٍ يَا هَذَا «أَ كَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا(۲)».(۳)

عبدالله بن سلیمان گوید: امام صادق(علیه السلام)فرمود: زمانی که علی را [برای گرفتن بیعت] از منزل بیرون آوردند و کشان کشان [به مسجد] بردند ایشان بالای قبر پیامبر ایستاد و فرمود: يا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ كَادُواْ يَقْتُلُونَنِی. در همان زمان دستی از قبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خارج شد که همه فهمیدند که دست خود ایشان است و صدایی [شنیده شد] که همه فهمیدند که

صدای ایشان است و رو به ابوبکر گفته شد: ای تو! آیا به آن که تو را از خاک سپس از نطفه آفرید، آن گاه تو را به صورت مردی درست و نیکو در آورد، کافر شده ای؟»

ص: ١٤٤

١- . اعراف، ١٥٠

٢- . کهف، ٣٧

٣- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٨، ص: ٢٢٠

«عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ(علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ مِنَ الْمَدِينَهْ ... وَ بَلَّغَ مَنْ حَجَّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهْ وَ أَهْلِ الْأَطْرَافِ وَ الْأَعْرَابِ سَبْعِينَ أَلْفَ إِنْسَانٍ أَوْ يَزِيدُونَ عَلَى نَحْوِ عَدَدِ أَصْحَابِ مُوسَى السَّبْعِينَ أَلْفَ الَّذِينَ أَخَذَ عَلَيْهِمْ بَيْعَهْ هَارُونَ فَنَكَثُوا وَ اتَّبَعُوا الْعِجْلَ وَ السَّامِرِيَ وَ كَذَلِکَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ الْبَيْعَهْ لِعَلِيٍّ بِالْخِلَافَهْ عَلَى عَدَدِ أَصْحَابِ مُوسَى فَنَكَثُوا الْبَيْعَهْ وَ اتَّبَعُوا الْعِجْلَ وَ السَّامِرِيَ سُنَّهْ بِسُنَّهْ وَ مِثْلًا بِمِثْلٍ؛(١)علقمة بن محمّد حضرمی نقل می کند: امام باقر(علیه السلام) فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) همراه هفتاد هزار نفر از اهالی مدینه و اطراف آن عازم مکّه شده و از مدینه خارج شدند مانند همان تعداد که حضرت موسی از آنان برای هارون بیعت گرفت و عهدشکنی کردند و در آخر از گاو و سامری تبعیّت نمودند و همه ی جماعت مسلمین در طول این سفر قدم به قدم از تمام اعمال آن حضرت پیروی می کردند ولی عاقبت این بیعتی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای خلافت علی از مسلمانان گرفت در نهایت شبیه به عهدشکنی قوم موسی در بیعت با هارون و تبعیّت از گاو و سامری گردید».

همچنین آمده است:

«ابوذر گفت: ولی (در سقیفه) گوساله آنان (ابوبکر) برای خود مقامی ادعا کرد و سامری آنان (عمر) و سه نفر همراهشان (سالم و ابوعبیدة و معاذ) شهادت دادند که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) شنیده اند که آن مطلب را فرموده است».(۲)

«پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: «برادرم (امیرالمومنین(علیه السلام))! نشنیدی دشمن خدا (عمربن خطاب) چه گفت؟! جبرئیل کمی قبل از این نزد من آمد و به من خبر داد که او سامری این امّت است و رفیقش (ابو بکر) گوساله آن است».(۳)

«جناب سلمان(رحمة الله) می گوید: علی(علیه السلام)فرمود: «همه مردم بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله)مرتدّ شدند جز چهار نفر. مردم بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) به منزله هارون و تابعینش و به منزله گوساله و تابعینش شدند. پس علی(علیه السلام)شبیه هارون و عتیق (لقب ابوبکر) شبیه گوساله و عمر شبیه سامری است».(٤)

١- . الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ١، ص: ٥٦

٢- . أسرار آل محمد(عليهم السلام)/ ترجمه كتاب سليم، ص: ٣٩٦

٣- . همان، ص: ٥٧٥

٤- . همان، ص: ٢٤٢

خلاصه کلام این که گوساله و سامری، امت حضرت موسی(علیه السلام) را به انحراف کشاندند و آنان را از توحیدی که جناب موسی برای آنان آورده بود دور ساختند و مردم را به گوساله پرستی دعوت نمودند. امت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نیز گرفتار گوساله و سامری شد. در روایتی که به آن اشاره شد لطائف و ظرایفی وجود دارد مانند این که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به مثابه موسی کلیم(علیه السلام) می باشد که وقتی از بین امت خود رفت و امیرالمومنین علی(علیه السلام) را که

به مثابه هارون استجانشین خود قرار داد اولی و دومی که به مثابه گوساله و سامری امت پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) هستند با توطئه امیرالمومنین(علیه السلام) را کنار زدند و مردم را به انحراف کشانده و آنان را از توحید اصیلی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) برای آنان آورده بود دور ساختند و امت را گرفتار فتنه ها و بدعت ها نمودند.

ص: ١٤٦

«وَ وَصِيُّهُ»

پیشتر درباره واژه «وصی» در عبارت «وَسَيِّدَ الْوَصِيِّينَ» مطالبی ذکر شد و لذا در اینجا فقط به همین مقدار بسنده می کنیم:

«وصی»: متصل شدن و متصل کردن. ایصاء و توصیه به معنی سفارش و دستور است. وصیّت اسم است از ایصاء و گاهی به چیز وصیّت شده اطلاق می شود. به قولی وصیّت را از آن جهت وصیّت گویند که موصی کارش را به کارهای وصیّ متصل می کند و به قولی کارهای قبل از مرگ را به کارهای بعد از مرگ متصل می کند. ولی این راجع به وصیّت میّت است و گرنه طبرسی فرموده: وصی، ایصاء، امر و عهد، همه به یک معنی اند. با توجه به روایات بسیاری در منابع شیعی و سنی، وصی و جانشین حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) امیرالمومنین(علیه السلام) می باشد که بارزترین این روایات حدیث ثقلین می باشد:

«ابوداوُدَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ شَرِيكٍ، عَنِ الرُّكَيْنِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، يَرْفَعُهُ، قَالَ: اِنِّى تَرَكْتُ فِيكُمُ الْخَلِيفَتَيْنِ كَامِلَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَعِتْرَتِى، وَاِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ (١)

من در میان شما دو جانشین می گذارم که کامل هستند: کتاب خدا و عترت من؛ آن دو از همدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».

۱- . مسند ابن أبي شيبة، ج ۱ ص ۱۰۸

«وَوارِثُ عِلْمِهِ»

اشاره

پیشتر در عبارت « وَ وَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ» به بررسی واژه «ارث» پرداخته ایم اما اینجا اشاره ای مختصر می کنیم:

«ورث»: «وِرَاثَة و إِرْث» مالی است که از دیگری به کسی می رسد بدون پیمان یا عقد قراردادی که بیشتر به اموال شخص میت که باقی می گذارد اطلاق می شود و به آن «مِيرَاث و إِرْث» می گویند.(۱) ابن فارس که از بزرگان علمای لغت است در معنای ارث می نویسد: «أن يكون الشيء لقوم ثمّ يصير إلى آخرين بنسب أو سبب؛ انتقال چیزی از گروهی به گروه دیگر به واسطه نسبی یا سببی». او سپس به این بیت شعر استشهاد کرده و می گوید:

«ورثناهن عن آباء صدق *** ونورثها إذا متنا بنينا؛(۲)

ما این اشیا را از پدران خود به ارث بردیم که برای فرزندانمان به ارث خواهیم گذاشت».

با توجه به این عبارت، در ارث فقط مال نیست که به ارث می رسد بلکه علم سیره و روش و منش نیز به ارث می رسد. در نتیجه ارث هم می تواند مادی باشد و هم معنوی و هم اخلاق و روش.

۱- .[۱] مفردات الفاظ قرآن، ج ٤، ص: ٤٣٩

۲- .[۲] معجم مقاييس اللغه: ٦ / ١٠٥

«ارث» در قرآن کریم

در قرآن کریم حدود ۳۳ بار اشاره به ارث شده است که به برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱. خداوند متعال مالک حقیقی است:الف) «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ؛ (۱)

و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می ورزند گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است بلکه آن بخل به زیانشان خواهد بود. به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می شود و میراث آسمان ها و زمین فقط در سیطره مالکیّت خداست و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنِ الصَّادِقِ(عليه السلام) قَالَ: رَفَعَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ رَأْسَه فَقَالَ لِأَبِی(عليه السلام) أَ لَسْنَا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ نَسَبُنَا وَ نَسَبُكُمْ وَاحِدٌ فَقَالَ أَبِی نَحْنُ كَذَلِكَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ اخْتَصَّنَا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّهِ وَ خَالِصِ عِلْمِهِ بِمَا لَمْ يَخُصَّ أَحَداً بِهِ غَيْرَنَا فَقَالَ أَ لَيْسَ اللَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ بَعَثَ مُحَمَّداً(صلى الله عليه وآله) مِنْ شَجَرَةِ عَبْدِ مَنَافٍ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً أَبْيَضِهَا وَ أَسْوَدِهَا وَ أَحْمَرِهَا مِنْ أَيْنَ وَرِثْتُمْ مَا لَيْسَ لِغَيْرِكُمْ وَ رسول الله(صلى الله عليه وآله) مَبْعُوثٌ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لِلهِ مِيراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلَى آخِرِ الآيَةَ فَمِنْ أَيْنَ وَرِثْتُمْ هَذَا الْعِلْمَ وَ لَيْسَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ نَبِيٌّ(صلى الله عليه وآله) وَ لَا أَنْتُمْ أَنْبِيَاءُ فَقَالَ مِنْ قَوْلِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ(صلى الله عليه وآله) لا تُحَرِّكْ بِهِ

لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ الَّذِی لَمْ یُحَرِّکْ بِهِ لِسَانَهُ لِغَیْرِنَا أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ یَخُصَّنَا بِهِ مِنْ دُونِ غَیْرِنَا فَلِذَلِکَ کَانَ نَاجَی أَخَاهُ عَلِیّاً مِنْ دُونِ أَصْحَابِهِ؛ (۲)

امام صادق(علیه السلام)می فرمایند: هشام بن عبدالملک بن مروان سرش را بلند کرد و با پدرم(علیه السلام) چنین گفت: «آیا نسب ما و شما که همگی فرزندان عبد منافیم یکی نیست»؟! پدرم فرمود: «آری، چنین است ولی خداوند حق تعالی ما را از مکنون سرّ خود و خالص علم خویش به فضیلت و شرافت ویژه ای اختصاص داد که به دیگری عطا نفرمود». هشام گفت: «آیا چنین نیست که پروردگار، محمّد(صلی الله علیه وآله) را از شجره ی عبد مناف به سوی همگی مردم از سپید و سیاه و سرخ فرستاد؟ پس این میراث که شما می گویید از کجا مخصوص شما گردانیده شده است که جز شما دیگری حقّی از آن ندارد؟ حال آن که پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله)بر

۱- .[۱] آل عمران، ۱۸۰

۲- .[۲] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٤٦، ص: ۳۰۷؛دلائل الإمامة (ط - الحدیثة)، ص: ۲۳۵

همه ی خلق مبعوث شده است و این همانفرموده ی خداست: وَ لِلهِ مِیراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ... پس از کجا و به چه سبب فقط شما این علم را ارث برده اید و حال آن که بعد از محمّد(صلی الله علیه وآله)، پیغمبری مبعوث نگشته است و شما هم که پیغمبر نیستید»؟ پدرم فرمود: «از آنجا خدا ما را مخصوص گردانیده است که به پیغمبر(صلی الله علیه وآله) خود وحی فرمود: لا تُحَرِّکْ بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ؛ از طرفی هم به پیامبر(صلی الله علیه وآله)خود فرمان داد که ما را به علم خود مخصوص گرداند و بدین سبب پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، برادر خود علی(علیه السلام)را جهت آموختن اسراری برگزید که از سایر صحابه مخفی می داشت».

ب) «وَلِلَّهِ مِیرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ (۱)

میراث آسمان ها و زمین مخصوص خداست [و کسی مالک حقیقی چیزی نیست]».

ج) «وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ؛ (۲)

و یقیناً ماییم که حیات می دهیم و می میرانیم و ما وارث [جهان و جهانیان] هستیم».

د) «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ؛ (۳)

یقیناً ماییم که زمین و همه کسانی را که روی آن قرار دارند به میراث می بریم و [همه] به سوی ما بازگردانده می شوند».

خداوند متعال بهترین وارث است:

ه) «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ؛ (٤)

و زکریا را [یاد کن] زمانی که پروردگارش را ندا داد: پروردگارا! مرا تنها [و بی فرزند] مگذار؛ و تو بهترین وارثانی».

۲. ائمه(علیهم السلام) وارثان زمین:

الف) «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛ (٥)

۱- .[۱] حدید، ۱۰

۲- .[۲] حجر، ۲۳

۳- .[۳] مریم، ٤۰

٤- .[٤] انبیاء، ۸۹

۵- .[۱] همان،۱۰۵

و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«علی بن إبراهیم قال: أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ قَالَ القائم عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَ أَصْحَابُهُ؛ (۱)

علیّ بن ابراهیم می گوید: منظور از أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ امام قائم و یارانش می باشند».

«عَنْ أَبِی الْوَرْد عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(علیه السلام) قَالَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ(صلی الله علیه وآله)؛ (۲)

امام باقر(علیه السلام) می فرمایند: أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ؛ منظور از آن خاندان محمّد هستند».

«عَنْ عِیسَی بْنِ دَاوُدَ النَّجَّار عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی(علیه السلام)فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ قَالَ آلُ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله)وَ مَنْ تَابَعَهُمْ عَلَی مِنْهَاجِهِمْ وَ الْأَرْضُ أَرْضُ الْجَنَّةِ؛ (۳)

امام کاظم(علیه السلام) می فرمایند: وَ لَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ؛ منظور از آن خاندان محمّد و کسانی که از سیره ی آنان پیروی نموده اند می باشند و منظور از زمین نیز زمین بهشت است».

«علی بن إبراهیم قال: وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ وَ قَوْلُهُ "وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ

قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِی لا يُشْرِكُونَ بِی شَيْئاً"(٤) نَزَلَتْ فِی القَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؛(٥)

علیّ بن ابراهیم می گوید: وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ و این آیه: خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده

١- .[٢] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩، ص: ٢٢٤

٢- .[٣] همان، ج ٢٤، ص: ٣٥٨؛ تأويل الآيات الظاهرة، ص٣٢٦؛البرهان

٣- . همان، ج ٢٤، ص: ٣٥٩؛همان؛ البرهان

٤- .[٥] نور،٥٥

٥- .[٦] تفسير القمي، ج ١، ص: ١٤؛تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ٩، ص: ٣٤٠؛نورالثقلين؛البرهان

می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیّت و آرامش مبدّل می کند آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن کافر شوند آن ها فاسقانند؛ درباره ی حضرت قائم و یاران او نازل شده است».

«عَنْ أَبِی صَادِقٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاجَعْفَرٍ(عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ الآيَةَ قَالَ نَحْنُ هُمْ قَالَ قُلْتُ إِنَّ فِی هذا لَبَلاغاً لِقَوْمٍ عابِدِينَ قَالَ هُمْ شِيعَتُنَا؛ (١)

ابوصادق گفت: از امام باقر(علیه السلام)درباره ی این آیه: "وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ" پرسیدم؟ فرمود: «ما همان خاندانیم». گفتم: "إِنَّ فِی هذا لَبَلاغاً لِقَوْمٍ عابِدِینَ"،

فرمود: «آن ها شیعیان ما هستند».

«عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(علیه السلام) قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِیِ فِی آخِرِ الزَّمَانِ؛ (۲)

امام باقر(علیه السلام)می فرمایند: منظور از عبارت: أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ، یاران مهدی در آخرالزّمان می باشند».

ب) «وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ؛ (۳)

و ما می خواستیم به آنان که در آن سرزمین به ناتوانی و زبونی گرفته شده بودند نعمت های با ارزش دهیم و آنان را پیشوایان مردم و وارثان [اموال، ثروت ها و سرزمین های فرعونیان] گردانیم».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِین(علیه السلام) لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْیَا عَلَیْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا وَ تَلَا عَقِیبَ ذَلِکَ وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ؛ (٤)

۱- .[۱] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٤، ص: ٣٥٨؛تأویل الآیات الظاهرة، ص٣٢٦؛ البرهان

۲- .[۲] تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ٣٢٧؛البرهان؛نورالثقلین

۳- .[۳] قصص، ٥

٤- .[١] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٥١، ص: ٦٤؛نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ٥٠٦؛تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ١٠، ص: ٣٢

امیرالمومنین(علیه السلام) می فرمایند: دنیا مانند شتر بچه داری که نسبت به دیگران تندی می کند تا فرزندش را در آغوش بگیرد، به ما بازخواهد گشت [که این وعده ی الهی است] سپس آیه: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ را تلاوت فرمود.

«عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(علیه السلام)يَقُول إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ(علیهم السلام) فَبَكَى وَ قَالَ أَنْتُمُ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ لَهُ مَا مَعْنَى ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ(علیه السلام) قَالَ مَعْنَاهُ أَنَّكُمُ الْأَئِمَّه بَعْدِي إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ فَهَذِهِ الآيَه جَارِيَه فِينَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَه؛ (١)

جناب مفضّل می گوید: از امام صادق(علیه السلام)شنیدم که فرمود: «رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علی و حسن و حسین(علیهم السلام) نگاه کرد و گریست و سپس فرمود: «شما بعد از من مصداق افراد مستضعف هستید»». عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله)معنی این حرف چیست»؟! فرمود: «معنایش این است که امامان بعد از من شما هستید و خداوند متعال در همین معنا می فرماید: وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛ این آیه تا روز قیامت درباره ی ما جاری است».

«قَالَ عَلِيٌّ(علیه السلام) هِيَ لَنَا أَوْ فِينَا هَذِهِ الآيَه وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ؛ (٢)امیرالمومنین علی(علیه السلام)فرمود: این آیه: وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛ برای ما و درباره ی ماست».

«رُوِيَ أَنَّهُ تُلِيَ بِحَضْرَتِهِ ألصادق(علیه السلام)وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا الآيَه فَهَمَلَتَا عَيْنَاهُ وَ قَالَ نَحْنُ وَ اللَّهِ الْمُسْتَضْعَفُونَ؛ (٣)

در حضور امام صادق(علیه السلام)آیه: "وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ" خوانده شد؛ اشک از دیدگان حضرت(علیه السلام)جاری گشت و فرمود: به خدا قسم آن ها که در زمین تضعیف شده اند ما اهل بیت پیغمبر(علیهم السلام)هستیم».

ص: ۱۵۳

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٤، ص: ١٦٨؛معانی الأخبار، ص۷۹؛شواهدالتنزیل، ج۱، ص۵۵۵؛ نورالثقلین؛ البرهان

۲- . همان؛الأمالي(للصدوق)، النص، ص: ٤٧٩؛شواهدالتنزیل، ج۱، ص۵۵۷

۳- . همان، ج ٥١، ص: ٦٤

«عَن مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِی فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ قَالَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ یَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِیَّهُمْ(علیه السلام)بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَیُعِزُّهُمْ وَ یُذِلُّ عَدُوَّهُمْ؛ (۱)

امام باقر(علیه السلام) از جدشان از امیرالمومنین(علیه السلام) نقل می فرماید که ایشان فرمود: "وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ" آنان که در زمین ضعیف گشته اند آل پیغمبر(صلی الله علیه وآله) هستند که خداوند پس از تلاش همه ی ائمّه(علیهم السلام)، مهدیِ آن ها را بر می انگیزد تا آنان را عزیز و دشمنانشان را ذلیل گرداند».

ج) «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ؛ (۲)

اینانند که وارثان اند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنِ الرِّضَا(علیه السلام) عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ(علیه السلام) قَالَ: أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ* الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ قَالَ فِیَّ نَزَلَتْ؛ (۳)امام

رضا(علیه السلام) می فرمایند امیرالمومنین(علیه السلام) فرمود: آیه ی "أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ، الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ"

در مورد من نازل شده است».

و آیات دیگری که اشاره به ارث می کند:

۱. «الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ؛ (٤)

وارثانی که [از روی شایستگی] بهشت فردوس را به میراث می برند [و] در آن جاودانه اند».

۲. «جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْکُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (٥)

مسلّماً فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند و [در این هنگام] به آنان ندا داده می شود که: این بهشت را در برابر اعمالی که انجام می دادید به ارث بردید».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

۱- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٥١، ص: ٥٤؛الغیبة (للطوسي)/ کتاب الغیبة للحجة، النص، ص: ١٨٤

۲- .[۳] مومنون، ۱۰

۳- .[٤] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۵، ص: ۳۳۵؛عيون أخبار الرضا(عليه السلام)، ج ۲، ص: ٦٥

٤- .[١] مومنون،١١

٥- . اعراف،٤٣

«قال أميرالمؤمنين(عليه السلام) يُفْتَحُ لِوَلِيِّ اللَّهِ مِنْ مَنْزِلِهِ مِنَ الْجَنَّه إِلَى قَبْرِهِ تِسْعَه وَ تِسْعُونَ بَاباً يَدْخُلُ عَلَيْهَا رَوْحُهَا وَ رَيْحَانُهَا وَ طِيبُهَا وَ لَذَّتُهَا وَ نُورُهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَه... فَيَسْتَقْبِلُهُ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ كَانَا مَعَهُ فِي الْحَيَاه الدُّنْيَا... قَالَا لَهُ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْکَ الْيَوْمَ وَ لَا حُزْنٌ نَحْنُ لَلَّذَيْنِ وُلِّينَا عَمَلَکَ فِي الْحَيَاه الدُّنْيَا وَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُکَ الْيَوْمَ فِي الآخِرَه انْظُرْ تِلْكُمُ الْجَنَّه الَّتِي أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (١)

امیرالمومنین(علیه السلام)فرمود: برای دوستان خدا از خانه هایشان در بهشت تا قبر، نود و نه در گشوده می شود و روح و ریحان و بوی خوش و لذّت و نور بهشت تا روز قیامت به او می رسد ... پس دو فرشته ای که در زندگی دنیا همراه او بوده اند به استقبالش می آیند ... به او می گویند: «ای دوست خدا! در این روز نه ترسی برای تو خواهد بود و نه اندوهی و ما همان دو کسی هستیم که کار تو در دنیا به ما واگذار شده بود و ما امروز در آخرت نیز دوست و همراه تو خواهیم بود. بنگر آن بهشت شماست که با اعمالی که انجام داده اید آن را به ارث برده اید».

۳. «أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ؛ (٢)

آیا [سرگذشت عبرت آموز پیشینیان] برای کسانی که زمین را پس از صاحبانش به ارث می برند روشن نکرده که اگر ما بخواهیم آنان را به کیفر گناهانشان می رسانیم و بر دل هایشان مهر می زنیم، پس آنان [دعوت حق را] نشنوند؟»

٤. «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ (٣)

موسی به قومش گفت: از خدا یاری بخواهید و شکیبایی ورزید، یقیناً زمین در سیطره مالکیّت و فرمانروایی خداست، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می بخشد و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

ص: ۱۵۵

۱- .[۳] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸، ص: ۲۱۱

۲- .[۱] اعراف، ۱۰۰

۳- . همان،۱۲۸

«عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِیّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) یَقُولُ إِنَّ الْأَرْضَ لِلهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ قَالَ فَمَا کَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِرَسُولِهِ وَ مَا کَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ؛ (۱)

عمار ساباطی گوید: از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که فرمود: "إِنَّ الأَرْضَ لِلهِ یُورِثُهَا مَن یَشَاء مِنْ عِبَادِهِ" آن چه که برای خدا است برای رسولش نیز هست و آن چه برای رسول او است برای امام پس از رسول خدا نیز هست».

«رَوَی عَلِیُّ بْنُ عُقْبَه عَنْ أبِیهِ قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ حَکَمَ بِالْعَدْلِ وَ ارْتَفَعَ فِی أَیَّامِهِ الْجَوْرُ وَ أَمِنَتْ بِهِ السُّبُلُ وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ بَرَکَاتِهَا وَ رَدَّ کُلَّ حَقٍّ إِلَی أَهْلِهِ وَ لَمْ یَبْقَ أَهْلُ دِیْنٍ حَتَّی یُظْهِرُوا الْإِسْلَامَ وَ یَعْتَرِفُوا بِالْإِیمَانِ ... ثُمَّ قَالَ إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرُ الدُّوَلِ وَ لَمْ یَبْقَ أَهْلُ بَیْتٍ لَهُمْ دَوْلَه إِلَّا مَلَکُوا قَبْلَنَا لِئَلَّا یَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِیرَتَنَا إِذَا مَلَکْنَا سِرْنَا بِمِثْلِ سِیرَه هَؤُلَاءِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَی وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ؛ (۲)علی بن عقبه از پدرش نقل می کند: هر گاه قائم ظهور کند عدل را در میان مردم برقرار می سازد و جور و ستم در زمان او برطرف می شود و راه ها امن می گردد. در زمان او زمین برکات خود را بیرون می کند و قائم

هر حق را به اصحابش بر می گرداند. در ظهور او تمام مردم روی زمین دین اسلام را خواهند پذیرفت... دولت ما در پایان همه ی دول خواهد آمد و همه قبل از ما به حکومت خواهند رسید و این جریان از این جهت است تا نگویند اگر ما هم حکومت داشتیم مانند این ها با عدالت رفتار می کردیم و این است کلام خداوند متعال که فرمود: وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِین».

«عَنْ عَبَایَه الْأَسَدِیِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِیّاً(علیه السلام) یَقُولُ أَنَا سَیِّدُ الشِّیبِ وَ فِیَّ سُنَّه مِنْ أَیُّوبَ... أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی سَیَجْمَعُ لَهُ وُلْدَهُ کَمَا جَمَعَهُمْ لِیَعْقُوبَ وَ قَدْ کَانَ اجْتِمَاعُ یَعْقُوبَ بِوُلْدِهِ فِی دَارِ الدُّنْیَا فَیَکُونُ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ کَذَلِکَ فِی الدُّنْیَا یُجْمَعُونَ لَهُ فِی رَجْعَتِهِ وَ وُلْدُهُ الْأَئِمَّه وَ هُمُ الْمَنْصُوصُونَ عَلَی رَجْعَتِهِمْ فِی أَحَادِیثِهِمُ الصَّحِیحَه الصَّرِیحَه وَ الْعاقِبَه لِلْمُتَّقِینَ وَ هُمُ الْمُتَّقُونَ؛(۳)

عبایه می گوید: شنیدم حضرت علی(علیه السلام) می فرمود: من سیّد پیرانم و در من سنّتی از ایوب است... خدای متعال فرزندانش را برای او جمع خواهد نمود همان طور که برای یعقوب

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۷، ص: ۵۸

۲- . همان، ج ۵۲، ص:۳۳۸؛الإرشاد، ج۲، ص۳۸٤؛إعلام الوری، ص٤٦۲؛کشف الغمهً، ج۲، ص٤٦۵؛روضهً الواعظین، ج۲، ص۲٦۵؛الغیبهً للطوسی، ص٤۷۲؛المناقب، ج٤، ص۱۸۹

۳- .[۱] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۳، ص: ۱۰۸

جمعشان کرد و اجتماع یعقوب و فرزندانش در دار دنیا اتّفاق افتاد پس باید امیرالمؤمنین(علیه السلام) نیز چنین باشد و در رجعت او به دنیا، گرد او جمع شوند و فرزندان او امامان هستند که در احادیث صحیح و صریحشان، نصوصی بر رجعتشان وارد شده و عاقبت برای متّقین است و امامان همان متّقین هستند».

خلاصه کلام با توجه به آیاتی که گذشت خداوند متعال وارث همه عوالم وجود است و اراده کرده که ائمه(علیهم السلام) را وارثین خود گرداند. لذا امیرالمومنین(علیه السلام) نه فقط وارث خدا و پیامبر است بلکه وارث انبیاء الهی نیز می باشد که در زیارت جامعه کبیره، امام هادی(علیه السلام)در فضل و منقبت ذوات مقدسه با عبارت «وَ وَرَثَةِ الانْبِيآءِ؛و (سلام بر) وارثان پیامبران» به آن اشاره نموده اند که پیش تر به شرح آن پرداخته شد. لذا ائمّه معصومین(علیه السلام) وارثان پیامبران الهی هستند؛ این جمله هم اطلاق دارد و هم عموم؛ اطلاق از حیث «ارث» و عموم از حیث «انبیاء». درباره واژه «ارث» باید دقّت بیشتری نمود. این واژه در قرآن مجید در موارد بسیاری به کار رفته است و لغویان نظرهای متفاوتیدارند و همین نشانگر دقّت معنای آن است. روشن است که در فقه اسلام نیز ارث به همین معناست؛ ضوابط، احکام و حدودی تعیین شده است که بایستی مطابق آن ها «ماتَرَك» تقسیم و به ورّاث منتقل گردد. ولی چنان که گفته شد این واژه در قرآن بسیار به کار رفته است.

ائمه(علیهم السلام) وارثان علم پیامبر(صلی الله علیه وآله)

در کتاب شریف اصول کافی بابی وجود دارد تحت عنوان «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرِثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِم» یعنی این که ائمّه(علیهم السلام)علم پیغمبر(صلی الله علیه وآله)و علم همه پیغمبران و اوصیای ایشان(علیهم السلام) را که پیش از ائمّه(علیهم السلام) بوده اند به ارث برده اند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ الرِّضَا(علیه السلام) أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُحَمَّداً(صلی الله علیه وآله)كَانَ أَمِينَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَمَّا قُبِضَ(صلی الله علیه وآله)كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتَهُ فَنَحْنُ أُمَنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عِنْدَنَا عِلْمُ الْبَلَايَا وَ الْمَنَايَا وَ أَنْسَابُ الْعَرَبِ وَ مَوْلِدُ الْإِسْلَامِ وَ إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ النِّفَاقِ وَ إِنَّ شِيعَتَنَا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ يَرِدُونَ مَوْرِدَنَا وَ يَدْخُلُونَ مَدْخَلَنَا لَيْسَ عَلَى مِلَّةِ الْإِسْلَامِ غَيْرُنَاوَ غَيْرُهُمْ نَحْنُ النُّجَبَاءُ النُّجَاةُ وَ نَحْنُ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَبْنَاءُ الْأَوْصِيَاءِ وَ نَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ

فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله) وَ نَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللَّهُ لَنَا دِينَهُ

ص: ۱۵۷

فَقَالَ فِي كِتَابِهِ- شَرَعَ لَكُمْ يَا آلَ مُحَمَّدٍ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً قَدْ وَصَّانَا بِمَا وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ- وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى فَقَدْ عَلَّمَنَا وَ بَلَّغَنَا عِلْمَ مَا عَلِمْنَا وَ اسْتَوْدَعَنَا عِلْمَهُمْ نَحْنُ وَرَثَةُ أُولِي الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ- أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ يَا آلَ مُحَمَّدٍ- وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ وَ كُونُوا عَلَى جَمَاعَةٍ- كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَنْ أَشْرَكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام)ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ مِنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ(عليه السلام) إِنَّ اللَّهَ يَا مُحَمَّدُ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ مَنْ يُجِيبُكَ إِلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام)؛ (۱)علی بن ابراهیم از پدرش از عبدالعزیز بن مهتدی از عبداللَّه بن جُندب روایت کرده است که حضرت امام رضا(علیه السلام) به سوی او نوشت که: «امّا بعد، به درستی که محمد(صلی الله علیه وآله)، امین خدا بود در خلق او. پس چون آن حضرت(صلی الله علیه وآله) قبض روح شد ما (اهل بیت) میراث برندگان او بودیم. پس ماییم امینان خدا در زمین او و در نزد ما است علم بلاها و مرگ ها و نسب های عرب (که صحیح و فاسد آن را می دانیم) و موضع تولّد اسلام و محلّ ظهور آن را آگاهیم (چه ایشان می دانند که اسلام از که ظاهر می شود و همچنین کفر) و به درستی که ما هر مردی را ببینیم به حقیقت ایمان و حقیقت نفاق او را می شناسیم (می فهمیم او مؤمن است یا منافق)، زیرا که نام های شیعیان ما و نام های پدران ایشان (در نامه مخصوصی) نوشته شده است و خدا بر ما و بر ایشان پیمان گرفته که ما تبلیغ احکام او نماییم و ایشان از ما قبول کنند و ایشان وارد می شوند در جایی که ما وارد می شویم و داخل می شوند در آنچه ما داخل می شویم و غیر از ما و ایشان کسی بر ملّت و کیش اسلام نیست و ماییم برگزیدگان و بزرگواران و پُرمایگان و رستگاران و ماییم پیشرو پیغمبران به سوی کرامت خدای تعالی و ماییم پسران اوصیای پیغمبران و ماییم مخصوص (به مدح یا امامت) در کتاب خدای عزّوجلّ و ماییم سزاوارترین مردمان به کتاب خدا و ما سزاوارترین مردمانیم به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و ماییم آنان که خدا دین خویش را از برای ما بیان

فرموده و واضح و روشن نموده، پس در کتاب خویش فرموده که: «شَرَعَ لَکُمْ»؛ یعنی: «بیان و روشن کرد خدای تعالی از برای شما» (و حضرت، مخاطبین را بیان نموده و فرمود:) ای فرزندان محمد، «مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً»؛ از دینی که به آن متمسّک شدید، آنچه نوح را به آن امر فرمود» و حضرت فرمود: «به تحقیق که ما را به آنچه نوح را به آن امر فرموده امر فرمود. «وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ؛ و آنچه را که وحی کردیم به سوی تو» و حضرت فرمود: «یا محمد، «وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى»؛ و آنچه را که امر فرمودیم به آن ابراهیم و موسی و عیسی را» و حضرت فرمود: «پس به تحقیق که مردم را تعلیم دادیم و به ایشان رسانیدیم علم آنچه به ما تعلیم

۱- .[۱] الکافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۲۳

داد و علم ایشان را به ودیعت به ما سپرد و ماییم وارثان پیغمبران اولوالعزم (یعنی آنان که در آیه مذکورند). «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»، یعنی: (و مضمون آن وصیّت و امر این است که:) به پای دارید دین اسلام را» و حضرت فرمود: «ای اولاد محمد، «وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»؛ و پراکنده مشوید در آن». حضرت فرمود: «بر یک امر جمع و متّفق باشید. «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ»؛ بزرگ و دشوار و گران است بر مشرکین» و حضرت فرمود که: «آنان که شرک آورده اند به ولایت علی(علیه السلام)«ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ»؛ آنچه می خوانید ایشان را به سوی آن». فرمود: «از ولایت علی(علیه السلام). یا محمد، به درستی که خدا راه می نماید به سوی خویش هر که را که باز کرد و رو به سوی حقّ آورد که تو را اجابت کند به سوی ولایت علی(علیه السلام)» (و حضرتبعضی

از آیه را ذکر نفرموده و آن این است که: «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ». به این سبب، تغییر سیاق داده مضمون آن را ذکر فرموده تا بدانند که آن حضرت به جهت غرضی انداخته، آنچه را که از آیه انداخته؛ زیرا که غرض به شرح آن تعلّق نگرفته و ترجمه آن این است که: «خدا بر

می گزیند برای خود به جهت رسالت از رسولان خویش هر که را که خواسته باشد»، بنا بر احد التّفسیرین)».

نکته در این روایت به صراحت اشاره شد امام رضا(علیه السلام) فرمود: به درستی که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)، امین خدا در میان خلقش بود و چون آن حضرت در گذشت ما اهل بیت، وارث او گشتیم. پس ما امین خدا در زمینش هستیم. علم بلاها، مرگ ها و ... نزد ماست.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله) إِنَّ أَوَّلَ وَصِيٍّ كَانَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ- هِبَةُ اللَّهِ بْنُ آدَمَ وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ مَضَى إِلَّا وَ لَهُ وَصِيٌّ وَ كَانَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ مِنْهُمْ خَمْسَةٌ أُولُو الْعَزْمِ- نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ(عليهم السلام)وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ(عليه السلام) كَانَ هِبَةَ اللَّهِ لِمُحَمَّدٍ وَ وَرِثَ عِلْمَ الْأَوْصِيَاءِ وَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ أَمَا إِنَّ مُحَمَّداً وَرِثَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى قَائِمَةِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ- حَمْزَةُ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ فِي ذُؤَابَةِ الْعَرْشِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(عليه السلام) فَهَذِهِ حُجَّتُنَا عَلَى مَنْ أَنْكَرَ حَقَّنَا وَ جَحَدَ مِيرَاثَنَا وَ مَا مَنَعَنَا مِنَ الْكَلَامِ وَ أَمَامَنَا الْيَقِينُ فَأَيُّ حُجَّةٍ تَكُونُ أَبْلَغَ مِنْ هَذَا؛ (۱)

از امام محمد باقر(علیه السلام)روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود که: اوّل وصیی که بر روی زمین بود، هبة اللَّه، پسر آدم بود» (که مسمّی است به شیث) و فرمود که: «هیچ

۱- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۲٤

پیغمبری از دنیا نرفته مگر آن که او را وصیی بوده و همه پیغمبران صد و بیست هزار پیغمبر بودند و پنج نفر از ایشان، اولوالعزم اند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد(علیهم السلام) و به درستی که علی بن ابی طالب(علیه السلام)، بخشش خدا بود برای محمد(صلی الله علیه وآله)(یا از برای محمد(صلی الله علیه وآله) به منزله هبة اللّه بود از برای آدم) و علم همه اوصیا را میراث برد و همچنین علم کسانی را کهپیش از او بوده اند و آگاه باشید که: محمد(صلی الله علیه وآله)میراث برده علم آن ها را که پیش از او بوده اند از پیغمبران و رسولان».

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) إِنَّ سُلَيْمَانَ وَرِث دَاوُدَ وَ إِنَّ مُحَمَّداً وَرِثَ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّداً وَ إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمَ التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ تِبْيَانَ مَا فِي الْأَلْوَاحِ قَالَ قُلْتُ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ قَالَ لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمَ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي يَحْدُثُ يَوْماً بَعْدَ يَوْمٍ وَ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ؛ (۱)

امام صادق(علیه السلام) فرمود که: «سلیمان از داود ارث برد و محمد(صلی الله علیه وآله) از سلیمان ارث برد و ما از محمد ارث بردیم و به درستی که علم تورات و انجیل و زبور و قرآن و بیان آنچه در الواح موسی است در نزد ماست ». مفّضل می گوید عرض کردم: علم کامل همین است و منحصر در این است. حضرت فرمود: این علم، آن علم که تو گمان کرده ای نیست زیرا که آن علم، علمی است که تازه به هم می رسد؛ روز به روز و ساعت به ساعت».

«أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ شُعَيْبٍ الْحَدَّادِ عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) وَ عِنْدَهُ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) إِنَّ دَاوُدَ وَرِثَ عِلْمَ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِنَّ سُلَيْمَانَ وَرِثَ دَاوُدَ وَ إِنَّ مُحَمَّداً(صلی الله علیه وآله) وَرِثَ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّداً(صلی الله علیه وآله) وَ إِنَّ عِنْدَنَا صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَ أَلْوَاحَ مُوسَى فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمَ إِنَّمَا الْعِلْمُ مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَوْماً بِيَوْمٍ وَ سَاعَةً بِسَاعَةٍ؛ (۲)

احمد بن ادریس از محمد بن عبدالجبّار از صفوان بن یحیی از شعیب حدّاد از ضُریس کُناسیّ روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق(علیه السلام) بودم و ابوبصیر در خدمت آن حضرت بود. حضرت فرمود: «داود وارث علم پیغمبران بود و سلیمان وارث علم داود و محمد وارث سلیمان و ما از محمد(صلی الله علیه وآله) میراث بردیم و به درستی که صُحف ابراهیم و لوح های موسی در نزد ما است». ابوبصیر به آن حضرت عرض کرد: علم کامل همین است و منحصر است در این؟ حضرت فرمود: ای ابا محمد! اینعلم، آن علم که تو گمان

۱- .[۱] الکافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۲۵

۲- .[۲] همان.

نموده ای نیست. جز این نیست که آن علم، علمی است که در شب و روز حادث می شود؛ روز به روز و ساعت به ساعت».

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) قَالَ: قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُعْطِ الْأَنْبِيَاءَ شَيْئاً إِلَّا وَ قَدْ أَعْطَاهُ مُحَمَّداً(صلی الله علیه وآله) قَالَ وَ قَدْ أَعْطَى مُحَمَّداً جَمِيعَ مَا أَعْطَى الْأَنْبِيَاءَ وَ عِنْدَنَا الصُّحُفُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسى قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هِيَ الْأَلْوَاحُ قَالَ نَعَمْ؛ (۱)

محمد بن یحیی از محمد بن عبدالجبّار از محمد بن اسماعیل از علی بن نُعمان از ابن مُسکان از ابوبصیر از امام جعفر صادق(علیه السلام)روایت کرده است که آن حضرت به من فرمود: «ای ابا محمد! به درستی که خدای عزّوجل به پیغمبران چیزی را عطا نکرد مگر آن که همان را به محمد عطا فرموده» و فرمود: «خدا به محمد عطا فرمود تمام آنچه به همه پیغمبران عطا فرمود و در نزد ما

است آن صحیفه ها که خدای عزّوجلّ فرموده: «صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى»، یعنی: صحیفه های ابراهیم خلیل(علیه السلام)(که ده است) و صحیفه های موسی». ابوبصیر می گوید عرض کردم: فدای تو گردم، صحیفه های موسی همان الواح است که در قرآن مذکور است؟ حضرت فرمود: آری».

«مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ مَا الزَّبُورُ وَ مَا الذِّكْرُ قَالَ الذِّكْرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الزَّبُورُ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى دَاوُدَ وَ كُلُّ كِتَابٍ نَزَلَ فَهُوَ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ وَ نَحْنُ هُمْ؛ (۲)

محمد از احمد بن محمد از حسین بن سعید از نضر بن سُوید از عبداللَّه بن سِنان از امام جعفر صادق(علیه السلام) روایت کرده است که عبداللَّه آن حضرت را سؤال کرد از قول خدای عزّوجلّ: «وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ»، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که نوشتیم در زبور بعد از ذکر» (که زبور کدام است و ذکر چیست). فرمود: ذکر، نزد خداست و زبور، آن چیزی است که بر داود فرود آمد و هر کتابی که از آسمان فرود آمده در نزد اهل علم است و ماییم اهل همان علم».

ص: ۱۶۱

۱- .[۱] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۲۵

۲- . همان.

امیرالمومنین(علیه السلام) وارث علم پیامبر(صلی الله علیه وآله) در منابع اهل تسنن

هیچ شکی نیست که امیرالمومنین(علیه السلام) به استناد آیه مباهله و روایات، نفس رسول الله(صلی الله علیه وآله) و دروازه علم آن حضرت است، لذا عجیب نیست که امیرالمومنین(علیه

السلام)وارث تمام علوم نبوی باشد. روایت صحیح السندی در منابع اهل تسنن وجود دارد که ثابت می کند امیرالمومنین(علیه السلام) از تمام اتفاقات آینده خود تا روز قیامت آگاه بوده است و به مردم اعلام کرده که هر سؤالی خواستید بپرسید که پاسخ آن را خواهم داد مثلا روایت معروف «سلونی» که در این کتاب نیز به آن اشاره شد و در منابع اهل تسنن نیز به آن اشاره شده است. به روایات زیر دقت کنید:

عبد الرزاق صنعانی، استاد محمد بن اسماعیل بخاری در تفسیر خود می نویسد:

«عن معمر عن وهب بن عبد الله عن أبي الطفيل قال شهدت عليا وهو يخطب وهو يقول سلوني فوالله لا تسألوني عن شيء يكون إلي يوم القيامة إلا حدثتكم به وسلوني عن كتاب الله فوالله ما من آية إلا وأنا أعلم بليل نزلت أم بنهار أم في سهل أم في جبل؛ (۱)

از أبوطفیل نقل شده است که شاهد بودم که علی(علیه السلام) خطبه می خواند و می فرمود: از من بپرسید. به خدا سوگند! از هر چه که تا روز قیامت به وجود می آید و اتفاق می افتد سؤال نمی کنید مگر این که تمام آن ها را پاسخ می گویم. از کتاب خدا بپرسید؛ به خدا سوگند! هیچ آیه ای نازل نشده است مگر این که از همه شما داناترم که شب نازل شده است یا روز، در صحرا نازل شده است یا در کوه».

جالب است که همین روایت با همین مضمون از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نیز نقل شده است، احمد بن حنبل در مسند خود می نویسد:

«حدثنا عبد اللَّهِ حدثني أبي ثنا بن أبي عدي عن حُمَيْدٍ عن أَنَسٍ قال قال رسول اللَّهِ(صلى الله عليه وآله) لاَ تسألوني عن شيء إلي يَوْمِ الْقِيَامَةِ الا حَدَّثْتُكُمْ؛ (۲)

از أنس نقل شده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: از هر چه که تا روز قیامت به وجود می آید و اتفاق می افتد سؤال نمی کنید مگر این که تمام آن ها را پاسخ می گویم».

این روایت نیز از نظر سندی هیچ اشکالی ندارد و تمام راویان آن از روات بخاری و مسلم هستند. طبق این دو روایت، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و امیرالمومنین(علیه السلام) از تمام اتفاقات و حوادث

١- .[١] تفسير القرآن،ابوبكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني، ج٣، ص٢٤١

٢- .[٢] مسند أحمد بن حنبل، ج٣، ص١٠٧

آینده خود تا روز قیامت آگاه بوده اند و اگر کسی از آن سؤال می کرد قطعا پاسخ می شنوید. با این وجود آیا شایسته است کسان دیگری جانشین رسول خدا(صلی الله علیه وآله)شوند که حتی ساده ترین مسائل و احکام شرعی خود را نمی دانسته اند؟

در روایتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)فرمود:

«علی(علیه السلام)از همه شما به قضاوت آشناتر است». (١)

ترمذی و دیگران نقل کرده اند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)فرمود:

«من خانه حکمتم و علی(علیه السلام) درب آن است». (٢)

ابن عباس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)نقل می کند که فرمود:

«من شهر علمم و علی(علیه السلام) درب آن است، پس هر کسی که اراده علم مرا دارد باید از درب آن وارد شود». (٣)

ابن عساکر نقل می کند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمود:

«تو بعد از من مسائلی را برای امّتم بیان می کنی که در آن ها اختلاف نموده اند». (٤)

مردی خطاب به امیرالمومنین علی(علیه السلام) گفت:

«یا امیرالمومنین! چگونه شد که شما وارث رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گردیدی و عموهای تو از این موهبت محروم ماندند؟ حضرت علی(علیه السلام)در پاسخ فرمود: در یکی از روزها رسول خدا(صلی الله علیه وآله)فرزندان «عبدالمطّلب» را گرد آورد و مقداری غذا برای آنان تهیه دید. فرزندان «عبدالمطّلب» از آن غذا به قدری تناول کردند که سیر شدند و آن غذا هنوز به حال خود باقی بود؛ مثل این که دستی به آن نرسیده است. سپس دستور داد ظرف آبی آورده و همه از آن آب نوشیدند و از آن آب چیزی کم نشد؛ مثلاین که آبی از آن ظرف نوشیده نشده است. آن گاه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خطاب به فرزندان «عبدالمطّلب» فرمود: ای فرزندان عبدالمطّلب! من به سوی شما خصوصاً و به سوی مردم عموماً برگزیده شده ام و شما از این معجزه آنچه را که باید مشاهده کنید، مشاهده کردید. اینک کدام یک از شما حاضر است به نبوّت من اقرار کند و به جبران پذیرش آئین من، برادر و صاحب و وارث من باشد؟ سخن پیغمبر(صلی الله علیه وآله)را حاضران نشنیده گرفتند و کسی سؤال آن حضرت را پاسخ نداد و من که از

١- . الاستیعاب، در حاشیه الاصابه، ج٣، ص٣٨

٢- . صحیح ترمذي، ج٥، ص٦٣٧

٣- . مستدرك حاكم، ج٣، ص١٢٧

٤- . تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام علی، ج٢، ص٤٨٨

همه حاضران کم سن و سال تر بودم از جای برخاستم و خواسته آن حضرت را پاسخ دادم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به من دستور داد تا بنشینم و سه بار رسول خدا(صلی الله علیه

وآله)خواسته خود را به اطّلاع آنان رسانید و در هر سه بار من به سؤال رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) پاسخ دادم و آنان به گفتار رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)ترتیب اثری ندادند و در مرتبه آخر، رسول خدا(صلی الله علیه وآله)دست مبارکش را روی دست من گذاشت. این بود که من از آن حضرت ارث بردم و عمویم از ارث آن حضرت محروم گردید». (۱)

نکته: این روایت در منابع شیعه هم آمده است که در همین کتاب نیز به آن اشاره شده است.

در روایتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«هر پیامبری وصی و وارثی داشته است و وصی و وارث من علی بن ابی طالب(علیه السلام) است».(۲)

ابن أبی شیبه از بزرگ ترین محدثین مخالفین و استاد بخاری می نویسد:

«قِيلَ لِقُثَمٍ: كَيْفَ وَرِثَ عَلِيٌّ النَّبِيَّ(صلی الله علیه وآله) دُونَكُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُ وَاللَّهِ كَانَ أَوَّلُنَا بِهِ لُحُوقًا وَأَشَدُّنَا بِهِ لَزُوقًا؛ (۳)

به قُثَم (پسر عباس بن عبدالمطلب) گفته شد: چگونه علی(علیه السلام)از بین شما وارث پیامبر گردید؟ گفت: او زودتر از همه ما به پیامبر(صلی الله علیه وآله)ملحق شد و بیشتر از همه ما متصل به ایشان بود».در روایتی آمده است:

«قال رسول الله عليٌّ وارثُ عِلمِ النَّبِيّينَ؛ (٤)

حضرت علی(علیه السلام) وارث علم پیامبران است».

اما جای تاسف است که مردم خزانه دار علم خداوند، امیرالمومنین(علیه السلام) را رها کرده و کسی را خلیفه خود قرار دهند که حتی حکم تیمم را نمی دانست. طبق روایات معتبر اهل تسنن، عمر بن خطاب حتی به ساده ترین احکام دینی آشنایی نداشت و تیمم بلد نبود. در صحیح مسلم آمده است:

١- . نسائی، سنن کبری، ج ٥، ص١٢٦

٢- . نهج الحق و کشف الصدق،حسن بن یوسف حلی ، ص ٢١٤،(به نقل از احمد بن حنبل و ابن مغازلی شافعی).

٣- .[٣] المصنف، ابن أبی شیبة، ج١٣، ص٥٠، چاپ مکتبة رشد

٤- .[١] کشف الیقین في فضائل أمیر المؤمنین(علیه السلام)، المقدمة، ص ١٩

«حَدَّثَنِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَاشِمٍ الْعَبْدِیُّ حَدَّثَنَا یَحْیَی یَعْنِی ابْنَ سَعِیدٍ الْقَطَّانَ عَنْ شُعْبَةَ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَکَمُ عَنْ ذَرٍّ عَنْ سَعِیدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبْزَی عَنْ أَبِیهِ أَنَّ رَجُلًا أَتَی عُمَرَ فَقَالَ إِنِّی أَجْنَبْتُ فَلَمْ أَجِدْ مَاءً فَقَالَ لَا تُصَلِّ فَقَالَ عَمَّارٌ أَمَا تَذْکُرُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ أَنَا وَأَنْتَ فِی سَرِیَّةٍ فَأَجْنَبْنَا فَلَمْ نَجِدْ مَاءً فَأَمَّا أَنْتَ فَلَمْ تُصَلِّ وَأَمَّا أَنَا فَتَمَعَّکْتُ فِی التُّرَابِ وَصَلَّیْتُ فَقَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ إِنَّمَا کَانَ یَکْفِیکَ أَنْ تَضْرِبَ بِیَدَیْکَ الْأَرْضَ ثُمَّ تَنْفُخَ ثُمَّ تَمْسَحَ بِهِمَا وَجْهَکَ وَکَفَّیْکَ فَقَالَ عُمَرُ اتَّقِ اللَّهَ یَا عَمَّارُ قَالَ إِنْ شِئْتَ لَمْ أُحَدِّثْ بِهِ؛ (١)

شخصی نزد عمر آمد و گفت: من جنب شده ام و آب نیافتم چه کنم؟ عمر گفت: نماز نخوان! عمار که آنجا حضور داشت گفت: ای امیرالمؤمنین! مگر یادت نیست در یکی از جنگ ها من و تو جنب شدیم، تو نماز نخواندی ولی من خود را در خاک غلطاندم و نماز خواندم. بعد که نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) رفتیم حضرت فرمودند: اگر دست بر خاک می زدید و بر صورت و دست ها می کشیدید کفایت می کرد. عمر گفت: ای عمار! از خدا بترس. عمار گفت: اگر می خواهی این جریان را نقل نکنم».

این عدم توانایی علمی منحصر به تیمم نبود حتی در منابع مخالفین شیعه آمده که خلیفه دومشان حتی نمی توانست سوره حمد را صحیح بخواند:

«حدثنا عبد الله ، حدثنا عبد الله بن سعيد ، حدثنا يحيى بن إبراهيم بن سويد النخعى، حدثنا أبان بن عمران النخعى قال : « قلت لعبد الرحمن بن الأسود : إنک تقرأ » صراطمن أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم وغير الضالين. فقال : حدثنى أبى وكان ثقة أنه صلى خلف عمر بن الخطاب فسمعه يقرؤها؛ (۲)

عمران النخعى می گوید: به عبدالرحمن اسود گفتم: آیا تو سوره حمد را این گونه قرائت می کنی؟ «صراط من أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم وغير الضالين» گفت: پدرم این طوری گفت و ثقه هم بود و پشت سر عمر بن خطاب نماز می خواند و عمر بن خطاب این طوری می خواند».

عمربن خطاب در حالی سوره حمد را بلد نبود در نماز بخواند که اهل تسنن در کتاب معتبر خود صحیح بخاری از رسول خدا(صلى الله عليه وآله) نقل کرده اند:

١- .[٢] صحيح مسلم «كتاب الحيض» باب التيمم،ج١ ص ٢٨٠ و ٢٨١ ، حديث ٣٦٨

٢- .[١] المصاحف لابن أبي داود،ابن أبي داود، ج١ ص١٥٩؛الدر المنثور في التفسير بالماثور،السيوطي، ج١ ص٤٠

«أن رسول الله(صلى الله عليه وآله) قال لا صلاة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب؛ (١)

کسی که سوره حمد را در نماز نخواند گویا اصلا نماز نخوانده است».

نه تنها نتوانست سوره حمد را صحیح بخواند بلکه دوازده سال طول کشید تا سوره بقره را حفظ کرده و در کارنامه علمیت خود ثبت نماید:

«وَأَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ بْنُ الْفَضْلِ الْقَطَّانُ، ثنا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الصَّوَّافُ، ثنا بِشْرُ بْنُ مُوسَي أَبُو بِلالٍ الأَشْعَرِيُّ، ثنا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: تَعَلَّمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ الْبَقَرَةَ فِي اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً، فَلَمَّا أَتَمَّهَا، نَحَرَ جَزُورًا؛ (۲)

از عبد الله بن عمر نقل شده است که گفت: عمر بن خطاب دوازده سال طول کشید تا سوره بقره را یاد بگیرد، وقتی تمام کرد، شتری را ذبح نمود».

استدلال به قرآن در باب ارث در خطبه حضرت زهرا(علیها السلام)

حکومت غاصب وقت، علاوه بر غصب جانشینی پیامبر از امیرالمومنین(علیه السلام) دست به اقدام دیگری زد و آن غصب فدک بود. جالب اینجاست که پیامبر خاتم(صلی اللهعلیه وآله) در زمان حیات خود فدک را به حضرت زهرا(علیه السلام) بخشید و در زمان حیات رسول خدا(صلی الله علیه وآله) حضرت صدیقه طاهره(علیها السلام) صاحب فدک بود و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) وصیت نکرده بودند که بعد از رحلت من فدک از آن ایشان باشد. لذا این مسئله برای اهل تحقیق نکته ای قابل تامل است. به نظر می رسد قضیه فدک علاوه بر امور اقتصادی که برای اهل بیت(علیهم السلام)داشت یک بعد سیاسی نیز در بر دارد و آن این که فدک یکی از خاکریزها و سدهای یهود در مقابل لشکرکشی پیامبر(صلی الله علیه وآله) به سمت بیت المقدس بود. آنان با استقرار در این مناطق، در حقیقت راه پیامبر(صلی الله علیه وآله) به بیت المقدس را بستند. آن حضرت اگر از مسیر عراق قصد رفتن به سمت بیت المقدس را می داشت باید از سمت فدک می گذشت و اگر از سمت مدینه می رفت به

١- .[٢] صحيح البخاري، ج١ ص١٥١

٢- .[٣] شعب الإيمان،البيهقي، ج٣ ص٣٤٦؛ الجامع لأحكام القرآن، ج١، ص٤٠، ناشر: دار الشعب - القاهرة؛تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج٤٤، ص٢٨٦؛تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج٣، ص٢٦٧، تحقيق د. عمر عبد السلام تدمري؛تنوير الحوالك شرح موطأ مالك، ج١، ص١٦٢؛الدر المنثور، ج١، ص٥٤، ناشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٣؛شرح الزرقاني علي موطأ الإمام مالك، ج٢، ص٢٧؛نظام الحكومة النبوية المسمي التراتيب الإدراية، ج٢، ص٢٨٠

خیبر می رسید(١) که به یمن فتح خیبر به دستان با کفایت امیرالمومنین(علیه السلام) بزرگان فدک از سقوط قلعه عظیم خیبر خبردار شدند و به اختیار در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) تسلیم شدند و فدک را به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) پیشکش نمودند و آن حضرت به امر پروردگار آن را به حضرت زهرا(علیها السلام)بخشید. اما چنین به نظر می رسد که غاصبین خلافت برای خوش خدمتی به اربابان یهودی خود و به خاطر تلافی فتح خیبر، دست به غصب فدک زدند. حتی خلیفه غاصب برای توجیه این کار فی المجلس در همان لحظه یک حدیثی را به نام پیامبر(صلی الله علیه وآله) جعل نمود که تا به حال نه خودش و نه غاصب دوم نشنیده بودند! (امان از مظلومیت امیرالمومنین(علیه السلام)...) ابوبکر گفت: پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «ما گروه انبیاء ارث بر جا نمی گذاریم!» عجب! کسانی که شعار «حسبنا کتاب الله» را سر دادند معلوم می شود که اصلا تا به حال قرآن نخوانده بودند. در قرآن کریم به صراحت آمده که پیامبران از خود ارث بر جای می گذارند. بله! امان از وقتی که خداوند بخواهد کسی را رسوا کند. بنابراین حضرت فاطمه زهرا(علیهاالسلام)در پی اثبات و احقاق حق خویش مبنی بر ارث بردن از پدر خویش به آیات ذیل استدلال کرده اند:

الف) «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ؛ (٢)

و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم! [معرفت و آگاهی به] زبان و منطق پرندگان را به ما آموخته اند و از هر چیزی [که به پیامبران و پادشاهان داده اند] به ما عطا کرده اند، یقیناً این امتیاز و برتری آشکاری است».

ب) «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا*يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا؛ (۳)

و همانا من پس از خود از خویشاوندانم بیمناکم و همسرم [از شروع زندگی] نازا بوده است پس مرا از سوی خود فرزندی عطا کن*که از من و خاندان یعقوب ارث ببرد و او را پروردگارا! [از هر جهت] مورد رضایت [خود] قرار ده».

ص: ۱٦۷

۱- .[۱] تبار انحراف، ص۱۸۱

۲- .[۱] نمل،۱٦

۳- .[۲] مریم،۵-٦

ج) «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ (۱)

خدا شما را درباره [ارث] فرزندانتان سفارش می کند که سهم پسر مانند سهم دو دختر است و اگر [میراث برانِ میّت] دخترند و بیش از دو دختر باشند سهم آنان دو سوم میراث است و اگر یک دختر باشد نصف میراث سهم اوست و برای هر یک از پدر و مادر میّت چنانچه میّت فرزندی داشته باشد

یک ششم میراث است و اگر فرزندی نداشته باشد و [تنها] پدر و مادرش ارث می برند برای مادرش یک سوم است [و باقی مانده میراثْ سهم پدر اوست] و اگر میّت برادرانی داشته باشد سهم مادرش یک ششم است. [همه این سهام] پس از وصیتی است که [نسبت به مال خود] می کند یا [پس از] دَیْنی است [که باید ازاصل مال پرداخت شود.] شما نمی دانید پدران و فرزندانتان کدام یک برای شما سودمندترند [بنابراین اختلاف سهم ها شما را نگران نکند و موجب اعتراض نشود]. [این تقسیم بندی] فریضه ای از سوی خداست؛ زیرا خدا همواره دانا و حکیم است».

د) «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ؛ (۲)

بر شما مقرّر و لازم شده چون یکی از شما را مرگ در رسد، اگر مالی از خود به جا گذاشته است برای پدر و مادر و خویشان به طور شایسته و پسندیده وصیت کند. این حقّی است بر عهده پرهیزکاران».

دو مورد اول تصریح داشت که فرزندان انبیا از پدران خویش ارث می برند و دو مورد اخیر نیز بر اساس شمول و عمومیت آن ها نسبت به فرزندان انبیاء در اثبات مطلب دلالتی واضح دارند. لذا کسانی که بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بر مسند خلافت به ناحق تکیه زدند و بانک «حسبنا کتاب الله؛ کتاب خدا برای ما بس است» زدند هیچ آشنایی با قرآن نداشتند و این آیات را تا به حال نخوانده بودند؛ آیا با جعل کردن حدیث برای غصب ارث و میراث اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله)فکر آن را نکرده بودند که چطور ممکن است پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) بر خلاف کلام وحی حرفی

۱- .[۳] نساء،۱۱

۲- .[۱] بقره، ۱۸۰

بزند؟ آنان از سر بغض و کینه نسبت به ذوات مقدسه، غصب ارث کردند و هم چشم طمع به ارث و میراث پیامبر(صلی الله علیه وآله) داشتند و بدون هیچ شکی مشغول خوش خدمتی به یهودیانی بودند که آنان را به این مسند نشاندند. از آنان سوال می کنیم که چرا در بین میراث پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت به غضب فدک احتمام بیشتری داشتند؟ پاسخ همان خوش خدمتی به یهودیان است؛ چنانچه پیش تر اشاره شد قلعه فدک از لحاظ استراتژیک در بین مسیر حرکت سپاه اسلام به سمت عراق و رسیدن به بیت المقدس قرار داشت که یهودیان بر سر راه پیامبر(صلی الله علیه وآله) بنا کرده بودند. لذا بعد از پیامبر هدف فتح آن توسط جانشین به حق ایشان علی بن ابی طالب(علیه السلام) امیرالمومنین تحقق پیدا می کرد، لذا بهترین فرصت برای پس گیری این قلعه غصب آن توسط عواملشان بود. این احتمالی است که خود جای تامل دارد و بر نفوذی بودن غاصبین دلالت دارد.

نکته بسیار مهم دیگر اینکه اگر متوفی در زمان حیات خود چیزی را به کسی ببخشد دیگر جز دارایی او نیست تا به وراث برسد. لذا فدک در زمان حیات رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به صدیقه طاهره(علیها السلام) هبه شد و حکومت وقت حق ایشان را غصب نمود.

ص: ۱٦۹

«وَ أَمِينُهُ عَلَى شَرْعِهِ»

اشاره

پیشتر در عبارت «يَا أَمِينَ اللهِ فِي أَرْضِهِ» در بررسی واژه «امین» مطالبی بیان شد اما در اینجا به اختصار به آن اشاره می کنیم:

«أَمْن»: در اصل آرامش خاطر و آرامش نفس و از بین رفتن بیم و هراس است. واژه های «أَمْن»، «أَمَانَة»، «أَمَان» هر سه مصدر هستند یعنی در اصل به یک معنی اند به معنای ایمنی، آرامش قلب، خاطر جمع بودن.(۱) «رجل أَمَنَة و أُمَنَة»، کسی است که به هر کسی اعتماد دارد، « أَمِین» و «أَمَان» یعنی مورد اعتماد.(۲)

در «امین و امانت و امانت دهنده»، اگر شخص امین مورد اطمینان باشد شخص امانت دهنده آسوده خاطر است ولذا خداوند متعال و رسول او از امین بودن امیرالمومنین(علیه السلام) و امانتی که به او سپرده اند اطمینان دارند. کسی که «امین الله» است در تمام امور بر مردم اولی بوده و در امانتی که از سوی خداوند و رسول او پیش وی باشد هرگز کم و کاستی نگذاشته و آنچه به او سپرده شده را بیان می کند که در نتیجه تمام اعمال و رفتارش رنگ خدا محوری دارد.

۱- .[۱] مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۵

۲- . همان، ج ۱، ص: ۲۰۹

آری! امیرالمومنین(علیه السلام) نه تنها امین خداوند روی زمین است بلکه امین و مورد اطمینان پیامبر خدا(علیه السلام)نیز می باشد و ایشان نه تنها امور خویش بلکه امور شرع و نگهبانی و تبیین شرع را به دستان با کفایت و خیبر شکن مولای عالم امیرالمومنین(علیه السلام) داده است و پس از ایشان مفسران و امینان شرع مقدس اسلام، اهل بیت(علیهم السلام) می باشند و هر آن کس که بخواهد متشرع باشد باید متمسک به ذوات مقدسه شود. آنان اند که از دین اسلام در مقابل بدعت ها و تحریف ها حراست می کنند تا کسی نتواند یک واو به شرع مقدس وارد کند. آری آنان تبیین کننده حلال و حرام هستند. با مراجعه به سیره و روش و احادیث مخالفین، به صراحت دیده می شود که توسط غاصبین حق امیرالمومنین(علیه السلام) مخصوصا عمربن خطاب بدعت های بسیار

زیادی در اسلام وارد شده است. حالا اگر اسلام حقیقی یعنی امیرالمومنین وائمه(علیهم السلام) نبودند که پرده از این بدعت ها بردارند چه بلایی بر سر اسلام می آمد. آری! همان بلایی که یهودیت بر سر مسیحیت آورد.

نقش ائمه(علیهم السلام) در پاسداری و دفاع از دین

ائمه معصومین(علیهم السلام) در هر عصر و زمان از شهادت نبی مکرم اسلام حضرت محمدبن عبدالله(صلی الله علیه وآله)تا به امروز در صحنه حاضر بوده و به وظیفهٔ جانشینی و خلافت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و هدایت جامعه اسلامی عمل نمودند زیرا خداوند متعال بعد از حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) مسئولیت امّت را به عهده امیرالمومنین(علیه السلام) و یازده فرزندش ائمه(علیهم السلام) قرار داده است؛ هر چند خلافت ظاهری را از آن ها سلب کردند اما مسئولیت شرعی با آن ها بود. لذا هیچ گاه امامان صحنه را رها نکردند بلکه به عنوان مسئول شرعی انجام وظیفه نموده و در هیچ شرایطی هم کوتاهی نکردند. هر چند که جمع زیادی از جامعه اسلامی توفیق قبول رهبری و امامت آنان را نداشتند و بی سعادتی نصیب آنان شد. بدرفتاری حکام وقت و ظلم و جور نسبت به ائمه(علیهم السلام) و تبعید و زندانی کردن آنان مانع از ادای واجب شرعی نسبت به پاسداری و دفاع از اسلام نشد. در هر زمان، اسلام و مسلمین مورد تهاجم فکری و فرهنگی و احیانا لشکرکشی ظاهری از طرف دشمن خارج از کشور اسلامی واقع می شدند ائمه(علیهم السلام)با تمام قوا وارد صحنه شده و از اسلام دفاع می نمودند و امرا و حکّام هر وقت در مسأله سیاسی و یا علمی و یا فقهی دچار مشکلی می شدند از ائمه(علیهم السلام) کمک می طلبیدند

ص: ۱۷۱

و ائمه(علیهم السلام) هم راه حل گره را ارائه می فرمودند؛ چنان که امیرالمؤمنین(علیهم السلام) مانع از رفتن عمربن خطاب به جنگ با ایرانیان شد و حکمت آن را بیان کرد که همه قبول کردند. (۱)

در منابع اهل تسنن آمده است:

«لا جعلنی اللّه فی معظلة لیس لها أبوالحسن(علیه السلام)؛ (۲)خداوند مرا در مشکلی قرار ندهد که علی(علیه السلام) آنجا نباشد».

«و کان عمر إذا أشکل علیه شیء أخذ منه؛ (۳)

هرگاه عمر به مطلب مشکلی بر می خورد از علم آن حضرت بهره می گرفت».

نه تنها امیرالمومنین(علیهم السلام)در وقت مراجعه خلفا به آنان ارشاد و توجیه می فرمودند بلکه در موقع ضرورت جهت بیان حکم خدا و یا فریادرسی مسلمانی مظلوم شخصا اقدام نموده و وارد عمل می شدند، در این زمینه روایات فراوانی وارد شده من جمله:

«عن زید بن علی، عن أبیه عن جده: أتی عمر بإمرأة حامل قد إعترفت بالفجور، فأمر برجمها، فتلقّاها علیّ و قال:ما بال هذه؟ فقالوا: أمر عمر برجمها، فردّها علیّ و قال: هذا سلطانك علیها فما سلطانك علی ما فی بطنها؛ (٤)

زن حامله ای را نزد عمر آوردند و به کار خلاف خود اقرار نمود. عمر دستور داد او را سنگسار کنند. امام علی(علیه السلام) سر رسید و از امر جویا شد و آن زن را برگرداند. به عمر گفت: تو بر این زن توان و قدرت اجرای حکم داری اما بر فرزند در شکم او اختیار نداری».

«أراهم السّبیل و أقام لهم الدّین إذا أعوج؛ (٥)

یعنی راه صحیح را به آنان نشان می داد و هر گاه از راه دین منحرف می شدند به راه راست و مستقیم فرا می خواند».

آمده است روزی عمربن خطاب از اصحاب پرسید: اگر شما را از آنچه که می دانید واداریم و بخواهیم آنچه را که نمی دانید، چه می کنید؟ حضرت علی جواب دادند: توبه ات می دهیم،

۱- . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۲۰۳، خطبه ١٤٦.

۲- . ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲ ص۵۰۹؛ الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج ۳ ص ۳۹ (در حاشیه الاصابه)؛طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۹؛

۳- .[۱] صواعق المحرقة، ص ۱۷۹، المقصد الخامس

٤- .[۲] ریاض النضرة، ج ۳، ص ١٦٣، ذکر اختصاصه باحالة جمع من الصحابة.

۵- .[۳] المصنف، ابن ابی شیبة، ج ۷، ص ۵۰۵، کتاب الفضائل، باب فضائل علی حدیث،٦٦.

اگر قبول نکردی گردنت را می زنیم. عمر گفت: خدای را شکر در این امت کسی را قرار داد که اگر کجروی کنیم ما را مستقیم کند.(۱)

البته باید دانست که حضرت وقتی دست به شمشیر می برد که اصل اسلام به خطر افتد نه در شرایطی که شمشیر، زیان بیشتری به اسلام برساند.

هنگامی که خبر شهادت امیرالمومنین(علیه السلام)به عایشه رسید گفت:«لتصنع العرب ما شاءت، فلیس لها أحد ینهاها؛ (۲)

عرب هر آن چه را که می خواهد انجام دهد زیرا دیگر کسی نیست که او را بازدارد و نهی کند».

چنین معلوم می شود که نقش امیرالمومنین علی(علیه السلام) نقش هدایت و اصلاح و بازدارندگی امت از انحرافات بوده است (البته در حدّ امکان و قبولی جامعه از آن حضرت).

و سخن غاصب دوم به ابن عباس که گفت:

«و اللّه ما نقطع أمرا دونه، و لا نعمل شیئا حتّی نستأذنه؛ (۳)

به خدا قسم، ما در هیچ امری بدون او (حضرت علی(علیه السلام)) تصمیم نمی گیریم و هیچ کاری بدون اذن او انجام نمی دهیم».

عمربن خطاب می گوید:

«لَوْ لَا عَلِيٌّ (علیه السلام) لَهَلَكَ عُمَر؛

اگر علی(علیه السلام) نبود عمر هلاک می شد».

این روایت هم در منابع شیعه(٤) و هم در منابع اهل تسنن(٥) آمده است.

همچنین آمده:

ص: ١٧٣

١- .[٤] مناقب خوارزمی، ص ٥٢، فضائل امیر المؤمنین، فی غزارة علمه.

٢- .[١] استیعاب، ج ٣، ص ٥٧، ترجمه امام علی؛ ریاض النضرة، ج ٣، ص ٢٠٤، الفصل الحادی عشر فی مقتله.

٣- .[٢] محاضرات الادباء، ج ٢، ص ٢٣، ما جاء فی فضائل اعیان الصحابة.

٤- .[٣] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٧، ص: ٤٢٤؛من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص: ٣٦؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١٠، ص: ٢٣١؛ و منابع بسیاری دیگر

٥- .[٤] تاويل مختلف الحديث ، ابن قتيبه ، ص ١٥٢، مواقف، ايجي، ج ٣ ، ص ٦٢٧ و ٦٣٦، شرح مقاصد ، تفتازاني ، ج ٢ ، ص ٢٩٤ ، التفسير الكبير ، فخررازي ، ج ٢١ ، ص ٢٢،شرح نهج البلاغه ، ابن ابي الحديد ، ج ١ ، ص ١٨و ج ١٢ ، ص ١٧٩؛ و روایات بسیار زیادی دیگر

«قال أحمد ابن زهير حدثنا عبيد الله بن عمر القواريري حدثنا مؤمل بن إسماعيل حدثنا سفيان الثوري عن يحيي بن سعيد عن سعيد بن المسيب قال كان عمر يتعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو الحسن وقال في المجنونة التي أمر برجمها وفي التي وضعت لستة أشهر فأراد عمر رجمها فقال له علي إن الله تعالي يقول وحملة وفصاله ثلاثون شهرا الحديث وقال له إن الله رفع القلم عن المجنون الحديث فكان عمر يقول لولا علي(عليه السلام) لهلك عمر؛ (۱)درباره زن دیوانه ای که عمربن خطاب امر به سنگسار او کرد و در مورد زنی که شش ماهه بچه اش به دنیا آمده بود. پس عمر خواست که آن ها را سنگسار کند پس حضرت علی به او گفت: همانا خدای متعال می گوید: و حمل زن و شیر دادنش سی ماه است ... و همچنین به او گفت: همانا خدا تکلیف را از دیوانه برداشته است ... پس عمر می گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد».

بدعت های ابوبکر و عمر و عثمان در منابع اهل تسنن

برای درک بهتر این مطلب که امیرالمومنین(علیه السلام) امین و نگهبان شریعت حضرت حق و امین رسول خدا(صلی الله علیه وآله)می باشد کافی است به بدعت هایی که غاصبین خلافت بعد از تصرف به ناحق جایگاه ایشان گذاشتند و شریعت خدا را بازیچه هوا و هوس های خود قرار دادند و اگر ائمه معصومین(علیهم السلام) نبودند تا از این شریعت نگهبانی کنند امروز از اصل و اساس شریعت خداوند متعال (از اصول و فروع دین، احکام و اعتقادات و...) هیچ اثری نبود مراجعه کرد.

بدعت در لغت عبارت است از: تازه، نو، جزء نوی که بی سابقه و بدون الگو درست شده باشد.(۲) ولی بدعت در شرع، از نظر اصطلاح فقها به نوآوری گفته می شود که در شریعت نباشد اعم از این که این نوآوری فعل یا کلام و عقیده باشد. پس هر نوع اندیشه نو، فعل نو، کلام نو که در شریعت نیست و وارد شریعت شود و گفته شود خدا فرموده و حال این که در شریعت دلیل و ریشه ای ندارد بدعت می باشد. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «من أحدث فی أمرنا

۱- .[۵] الاستیعاب، ج ۳ ص ۱۱۰۳.

۲- .[۱] العین، ج۲، ص٥٤؛مجمع البحرین، ج٤، ص۱/۲۹۹

هذا ما لیس منه فهو رد»(۱)

طبق روایت صحیح بخاری تمام سنت های پیامبر(صلی الله علیه وآله)توسط خلفا از بین رفته است:

«دخلت علي أنس بن مالك بدمشق و هو يبكي، فقلت له: ما يبكيك؟ فقال: لا أعرف شيئا مما أدركت إلا هذه الصلاة و هذه الصلاة قد ضيعت؛ (۲)

در دمشق، وارد بر أنس بن مالک شدم و دیدم گریه می کند. علتش را سؤال کردم و گفت: آنچه که از سنت پیامبر می دانستم همه اش از بین رفته است؛ غیر از نماز که آن هم ضایع و نابود شد».

بدعت های ابوبکر

۱. انتخاب «خلیفه»

به جرات می توان گفت اولین بدعت و نوآوری و انحراف در دین در سقیفه رقم خورد و جانشینی که خداوند متعال مشخص می کند (انی جاعل فی الارض خلیفه) را هوسرانان و کارگزاران یهود از جانب خود و به زور انتخاب کردند و بعد از خود بدون اجماع مردم که خود ادعای آن را دارند عمر را به جانشینی بعد از خود انتخاب کرد و شخص عمر نیز در برنامه ای از پیش تعیین شده راه را برای خلافت به ناحق عثمان باز نمود و این سیره و روش را برای آیندگان از تبار انحراف به یادگار باقی گذاشت.

۲. بدعت در «ارث»

ابوبکر بر خلاف آیات قرآن کریم که دلالت بر ارث دارند برای توجیه غصب فدک در همان لحظه حدیثی را جعل کرد که پیش تر به آن اشاره شد.

۳. بدعت در بیت «المال»

به حکم اجماع، بیت المال مسلمین باید در دست رئیس آنان بوده و به صلاح دید و به مصارف مضبوطه و معینه خود برسد... طبق این میزان به طور قطع تا زمان حیات پیغمبر(صلی الله علیه وآله) این حق مخصوص آن حضرت بوده و بعد از آن به کسانی که از آن حضرت اجازه تام و حق جانشینی مطلق داشته اند واگذار شده. غیر از اینان هر کس به هر عنوان که باشد

۱- .[۲] مجمع البحرين، ج ۲، ص: ۲٤٥؛ سير أعلام النبلاء، ج۱۱، ص۱٦۰

۲- .[۳] صحيح البخاري (كتاب مواقيت الصلاة، باب تضييع الصلاة عن وقتها)، ح ٥۰

حق تصرف در بیت المال را نداشته و کلیه تصرفات او باطل و حرام است تا چه رسد به این که در مقابل این عمل حرام، خود را ذی حق دانسته و به عنوان اجرت و مزد تصرف نامشروع خود، سهمیه ای هم برای خویش تعیین نماید. ولی ابوبکر همین که از خدا نترسید و خلافت را غصب نمود دیگر به این چیزها هیچ اعتنایی ننموده و برای خود روزی سه درهم تعیین نموده است. شکی نیست که این رفتار بدون اذن شارع مقدس انجامگرفته بر او حرام بود و از لحاظ این که این حرام را مرسوم نمود و دیگران نیز به پیروی از او حلال دانستند بدعت در دین گذاشته است. (۱)

بدعت های عمر بن خطاب

۱. تغییر مکان مقام ابراهیم:

در منابع و متون کهن، مورخین و محدثین شیعه و سنی گفته اند مقام ابراهیم(علیه السلام) را پیامبر(صلی الله علیه وآله) از جایی که در زمان جاهلیت بود به جای اولش برگرداند اما عمربن خطاب بعد از غصب خلافت، آن را در موسم حج به جایی که در دوران جاهلیت داشت برگرداند. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در جایی که کارهای (بدعت های) عمر را می شمارد(۲) اشاره مختصری به این واقعه می کند. اکثر مفسرین و مورخین بر این قول هستند که مقام ابراهیم(علیه السلام) همان جای معروفی است در مسجدالحرام که دلالت ظاهری در آن به نبوت و پیامبری حضرت ابراهیم(علیه السلام)است.(۳)

به هر حال بنابر نقل مورخین، عمر جای مقام ابراهیم(علیه السلام) را تغییر داد و شدیداً مورد اعتراض امیرالمؤمنین(علیه السلام) بود؛ چنان که برخی گفته اند: امیرالمومنین علی(علیه السلام) (در شمارش بدعت ها که جلوتر به آن اشاره می شود) چنین فرمود: «اَرَاَیْتُمْ لَوْ اَمَرْتُ بِمَقَامِ اِبْرَاهِیمَ(علیه السلام) فَرَدَدْتُهُ اِلَی الْمَوْضِعِ الَّذِی وَضَعَهُ فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)؛ چگونه می شود اگر دستور می دادم که مقام ابراهیم را به همان مکانی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) قرار داده بود بازگردد» و در جای دیگر فرموده است: «خلفای قبل از من کارهای بزرگی که مخالف پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود انجام دادند. اگر بخواهم مردم را مجبور به ترک آن کنم و آن را از حالت کنونی

۱- .[۱] محکمه قضایی جانشینان محکوم، ص٦٨

۲- .[۲] شرح نهج البلاغه (ابن ابي الحديد)، ج۳، ص۱۱۳

۳- .[۳] تفسیر تبیان، ج۱، ص٤٥۳؛ تفسیر مجمع البیان، ج۱، ص۲٦۱؛ تفسیر المیزان، ترجمه موسوي همدانی، ج۱، ص۲۲۳، تفسیر آیه ۲۵۷ سوره بقره.

به حالتی که در زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود برگردانم همه سپاهیانم از اطرافم پراکنده می شدندبه طوری که جز عده کمی از پیروانم (که از کتاب خدا و سنت پیامبر به امامت من پی برده اند) کسی در لشکر باقی نمی ماند. اگر چه اکثر مورخین اهل تسنن از ذکر این واقعه و حقایق دیگر کوتاهی کرده اند. (۱)

۲. نماز تراویح:

تراویح به نمازهایی گفته می شود که اهل تسنن در ماه رمضان پس از نماز عشاء به جماعت می خوانند. بنابر روایاتی که از اهل بیت(علیهم السلام) به ما رسیده پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) چنین نماز جماعتی نخوانده است. در منابع اهل تسنن آمده است:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدٍ القَارِيِّ، أَنَّهُ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، لَيْلَةً فِي رَمَضَانَ إِلَى المَسْجِدِ، فَإِذَا النَّاسُ أَوْزَاعٌ مُتَفَرِّقُونَ، يُصَلِّي الرَّجُلُ لِنَفْسِهِ، وَيُصَلِّي الرَّجُلُ فَيُصَلِّي بِصَلاَتِهِ الرَّهْطُ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي أَرَى لَوْ جَمَعْتُ هَؤُلاَءِ عَلَى قَارِئٍ وَاحِدٍ، لَكَانَ أَمْثَلَ ثُمَّ عَزَمَ، فَجَمَعَهُمْ عَلَى أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ، ثُمَّ خَرَجْتُ مَعَهُ لَيْلَةً أُخْرَى، وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلاَةِ قَارِئِهِمْ، قَالَ عُمَرُ: نِعْمَ البِدْعَةُ هَذِهِ؛ (۲)

عبدالرحمن می گوید: در یکی از شب های ماه رمضان با عمر بن خطاب وارد مسجد شدیم. مردم در مسجد پراکنده و متفرق بودند. بعضی ها فرادی نماز می خواندند و بعضی ها هم سه چهار نفره پشت سر یک نفر نماز جماعت می خواندند. عمر گفت: اگر این ها را مجتمع می کردم به یک امام جماعت بهتر و زیباتر بود؛ سپس تصمیمش را گرفت و ابی بن کعب را امام آن ها قرار داد. شبی دیگر به همراه عمر وارد مسجد شدم و دیدم مردم پشت سر ابی بن کعب به جماعت ایستاده اند. در این هنگام عمر گفت: این بدعت خوبی است».

در روایت فوق عمربن خطاب به صراحت بیان کرده که کار او بدعت است.

«وقد روي : أن عمر خرج في شهر رمضان ليلا فرأي المصابيح في المسجد ، فقال : ما هذا ؟ فقيل له : إن الناس قد اجتمعوا لصلاة التطوع ، فقال : بدعة فنعمت البدعة ! فاعترف كما تري بأنها بدعة،وقد شهد الرسول(صلى الله عليه وآله) أن كل بدعة ضلالة. وقد روي أن أمير المؤمنين(عليه السلام)لما اجتمعوا إليه بالكوفة فسألوه أن ينصب لهم إماما يصلي بهم نافلة شهر رمضان ، زجرهم وعرفهم أن ذلك خلاف السنةفتركوه واجتمعوا لأنفسهم وقدموا

ص: ۱۷۷

۱- . الكافى، ج۸، ص۵۸-۵۹.

۲- .[۲] صحيح بخارى، ج ۳، ص ٤٥، ح ۲۰۱۰، باب فضل من قام رمضان

بعضهم فبعث إليهم ابنه الحسن(عليه السلام)فدخل عليهم المسجد ومعه الدرة فلما رأوه تبادروا الأبواب وصاحوا وا عمراه!؛ (۱)

روایت شده است که عمر در ماه رمضان شب هنگام بیرون آمد و پشت در مسجد چراغ هایی را دید. پس گفت: این چیست؟ به او گفتند: مردم برای نماز مستحبی جمع شده اند (تا آن را جماعت بخوانند). پس گفت بدعت است اما خوب بدعتی است. پس اعتراف کرده است که این کار بدعت است و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شهادت داده اند که هر بدعتی گمراهی است...».

در روایتی از منابع شیعه آمده است:

«وباسناده عن علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أحمد بن الحسن، عن عمرو ابن سعيد (المدايني)، عن مصدق بن صدقة ، عن عمار ، عن أبي عبد الله(عليه السلام)قال : سألته عن الصلاة في رمضان في المساجد فقال: لما قدم أمير المؤمنين(عليه السلام)الكوفة أمر الحسن بن علي أن ينادي في الناس: لا صلاة في شهر رمضان في المساجد جماعة فنادي في الناس الحسن بن

علي(عليه السلام) بما أمره به أمير المؤمنين(عليه السلام)فلما سمع الناس مقالة الحسن بن علي(عليه السلام)صاحوا : وا عمراه وا عمراه ، فلما رجع الحسن إلي أمير المؤمنين(عليه السلام)قال له : ما هذا الصوت ؟ قال : يا أمير المؤمنين(عليه السلام)الناس يصيحون : وا عمراه وا عمراه فقال أمير المؤمنين(عليه السلام): قل لهم صلوا؛ (۲)

وقتی امیرالمومنین(علیه السلام) به کوفه آمدند به حسن بن علی(علیه السلام) دستور دادند که در بین مردم ندا دهد که در ماه رمضان در مسجد، نماز (تراویح) جماعت نخوانند. پس حضرت در بین مردم همان را که امیرالمومنین(علیه السلام) فرموده بودند اعلام کردند. وقتی مردم کلام امام حسن(علیه السلام) را شنیدند فریاد زدند که "وای عمر وای عمر"(زیرا نماز تراویح از بدعت های عمر بود). وقتی امام حسن(علیه السلام)به نزد امیرالمومنین(علیه السلام) باز گشتند به ایشان فرمودند: این چه صدایی است؟ پاسخ فرمود: ای امیرالمومنین(علیه السلام)، مردم فریاد می زنند وای عمر وای عمر؛امیرالمومنین(علیه السلام) فرمودند: به ایشان بگو نماز بخوانید!!!» (شما عمر را بیشتر از سنت رسول خدا قبول دارید و سنت را نمی خواهید).

۱- .[۱] شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، ج ۱۲ص ۲۸۳

۲- . وسائل الشيعة، ج ۸، ص: ٤٦؛كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ۲، ص: ۷۲۲؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳٤، ص: ۱۸۱

۳. چهار تکبیر در نماز بر اموات

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)در نماز میت، پنج تکبیر می گفت ولی غاصب دوم به نظرش رسید که باید چهار تکبیر گفت. پس مردم را واداشت که در نماز میّت، چهار تکبیر بگویند. گروهی از بزرگان اهل تسنن به این معنا تصریح کرده اند.(۱)

«أول من جمع الناس فی صلاة الجنائز علی أربع تکبیرات عمر»

٤. قبول سه طلاقه در یک مجلس:

طبق روایت صحیح مسلم، عمر بن خطاب بر خلاف پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ابوبکر این بدعت را ایجاد کرد:

«عن ابن عباس قال: کان الطلاق علی عهد رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) و أبي بکر وسنتین من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة فقال عمر بن الخطاب: إنّ الناس قد استعجلوا في امر قد کانت لهم فیه اناة فلو امضیناه علیهم فامضاه علیهم؛ (٢)

در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر سه طلاق در یک مجلس یک طلاق به حساب می آمد و چون عمر دید که مردم در این امر تعجیل دارند اجازه داد که سه طلاق در یک مجلس همان سه طلاق باشد».

«أخبر رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) عن رجل طلق امرأته ثلاث تطلیقات جمیعا فقام غضبانا ثمّ قال: أ یلعب بکتاب اللّه وأنا بین أظهرکم. حتی قام رجل وقال: یا رسول اللّه ألا أقتله؟؛ (٣)به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خبر دادند که مردی زنش را در یک مجلس سه طلاقه کرد. حضرت با خشم برخاست. آن گاه فرمود: آیا با کتاب خدا بازی می شود در حالی که هنوز من در میان شما هستم!؟ تا آنجا که مردی برخاست و گفت: آیا او را نکشم؟»

٥. بدعت در اذان نماز صبح:

عمر بن خطاب دستور داد «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را به «اذان صبح» اضافه کنند!

١- .[١] «أول من جمع الناس فی صلاة الجنائز علی أربع تکبیرات عمر»، الأوائل، ص ١٦٤؛ تاریخ الخلفاء، ص١١٠؛مورد اللطافة فی من ولی السلطنة و الخلافة، ج ١، ص ٥٠

٢- . صحیح مسلم، ج ٢، ص ١٠٩٩، کتاب الطلاق، باب طلاق الثلاث، ح ١٧ - ١٥؛سنن أبي داود، ج ٢، ص ٢٦١، کتاب الطلاق، باب نسخ المراجعه بعد التطلیقات الثلاث، ح ٢١٩٩ و ٢٢٠٠.سنن نسائی، ج ٦، ص ١٤٥، کتاب الطلاق، باب ٨، ح ٣٤٠٣

٣- . سنن نسائی، ج ٦، ص ١٤٢، کتاب الطلاق، باب ٦، ح ٣٣٩٨

«وَحَدَّثَنِي عَنْ مَالِكٍ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ الْمُؤَذِّنَ جَاءَ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ يُؤْذِنُهُ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ، فَوَجَدَهُ نَائِمًا. فَقَالَ: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ، فَأَمَرَهُ عُمَرُ أَنْ يَجْعَلَهَا فِي نِدَاءِ الصُّبْحِ؛ (١)

مؤذن نزد عمر آمد تا داخل شدن وقت نماز صبح را به او خبر دهد. ولی او را خفته یافت. لذا فریاد بر آورد: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ، نماز از خوابیدن بهتر است. عمر دستور داد تا این جمله را در اذان صبح قرار دهند».

اعتراف امام مالک به بدعت بودن «الصلاة خیر من النوم» توسط عمر بن خطاب:

«اِن المؤذن جاء الي عمربن الخطاب یؤذنه لصلاة الصبح فوجده نائماً فقال: الصلاة خیر من النوم فأمره أن یجعلها في نداء الصبح؛ (٢)

هنگامی که مؤذن نزد عمر آمد تا فرا رسیدن وقت نماز صبح را به او اعلام کند عمر را دید که به خواب فرو رفته، فریاد بر آورد: الصلاة خیر من النوم، پس عمر به او دستور داد تا از این پس این عبارت را در اذان صبح قرار دهند».

اذان نگفتن بلال (موذن پیامبر(صلی الله علیه وآله)) برای عمر بن خطاب به خاطر بدعت «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»:

«عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ، أَنَّ سَعْدًا أَوَّلُ مَنْ قَالَ: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ فِي خِلَافَةِ عُمَرَ، فَقَالَ: «بِدْعَةٌ» ، ثُمَّ تَرَكَهُ، وَإِنَّ بِلَالًا لَمْ يُؤَذِّنْ لِعُمَرَ؛ (٣)

عمر بن حفص گفت: سعد (ابن ابی وقاص) اولین کسی بود که در زمان عمر الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ گفت و سپس گفت: بدعت است و به همین دلیل آن را ترک کرد و بلال برای عمر اذان نمی گفت».

«عَبْدُ الرّزّاقِ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ مُسْلِمٍ، أَنّ رَجُلًا سَأَلَ طَاوُسًا جَالِسًا مَعَ الْقَوْمِ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرّحْمَنِ، مَتَى قِيلَ الصّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النّوْمِ؟ فَقَالَ طَاوُسٌ: أَمَا إِنّهَا لَمْ تُقَلْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللّهِ(صلى الله عليه وآله)، وَلَكِنّ بِلَالًا، سَمِعَهَا فِي زَمَانِ أَبِي بَكْرٍ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللّهِ(صلى الله عليه وآله) يَقُولُهَا: رَجُلٌ غَيْرُ مُؤَذِّنٍ، فَأَخَذَهَا مِنْهُ، فَأَذّنَ بِهَا فَلَمْ يَمْكُثْ أَبُو بَكْرٍ إِلّا قَلِيلَا حَتّى إِذَا كَانَ عُمَرُ قَالَ: «لَوْ نَهَيْنَا بِلَالًا عَنْ هَذَا الّذِي أَحْدَثَ، وَكَأَنّهُ نَسِيَهُ فَأَذّنَ بِهِ النّاسُ حَتّى الْيَوْمَ؛ (٤)

ص: ١٨٠

١- .[١] الموطأ، الإمام مالك، ج١ ص٧٢؛مشكاة المصابيح، ج١ ص٢٠٦

٢- .[٢] الموطّا، ج١ ص٧٢

٣- .[٣] المصنف، ج١ ص٤٧٤

٤- . همان؛كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال ج٨ ص٣٥٧

نیز از حسن بن مسلم روایت می کند مردی از طاووس پرسید: از کی گفته شد الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ؟ گفت: در زمان پیامبر خدا(صلى الله عليه وآله)گفته نشده بود ولی بلال پس از وفات پیامبر(صلى الله عليه وآله) و در زمان ابوبکر شنید که مردی غیرمؤذن آن را می گوید از او فرا گرفت و با آن اذان

می گفت. پس از مدتی ابوبکر درگذشت و عمر گفت: کاش بلال را از آنچه پدید آورده نهی می کردیم و گویا فراموش کرد و مردم با آن اذان گفتند تا به امروز».

«الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنْ النَّوْمِ» در زمان پیامبر در اذان نبوده است از این رو ابن حزم در کتاب «المحلی» خود می گوید:

«وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ حَيٍّ: يُقَالُ فِي الْعَتَمَةِ " الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنْ النَّوْمِ، الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنْ النَّوْمِ " وَلَا نَقُولُ بِهَذَا أَيْضًا؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَأْتِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله)؛ (۱)

"الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنْ النَّوْمِ" ما آن را قبول نداریم زیرا از رسول(صلى الله عليه وآله) خدا نیامده است».

اعتراف ابوحنیفه به بدعت بودن «الصلاة خير من النوم»:

«ما روى عن ابى حنيفة كما في جامع المسانيد عنه عن حماد عن ابراهيم قال : سألته عن التثويب ؟ فقال : هو مما أحدثه الناس وهو حسن ، مما أحدثوه . وذكر أن تثويبهم كان حين يفرغ المؤذن من اذانه : إن الصلاة خير من النوم - مرتين - قال : اخرجه الامام محمد بن الحسن (الشيبانى) في الاثار فرواه عن أبى حنيفة ثم قال محمد : وهو قول ابى حنيفة وبه نأخذ؛ (۲)از حماد از ابراهیم نقل شده که گوید از از ابوحنیفه درباره "الصَّلاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ" پرسیدم، گفت: از چیزهایی است که مردم پدید آورده اند و خوب است و گفته که وقتی مؤذن از اذان فارغ می شود آن را دو بار بگوید. امام شیبانی هم آن را از ابوحنیفه روایت کرده و گفته که این نظر ابوحنیفه است و به آن عمل می کنیم».

٦. تحریم متعه «فتوای عمر درباره متعه حجّ و متعه زنان»:

در قرآن کریم متعه (صیغه) حلال شمرده شده است اما عمربن خطاب آن را حرام اعلام کرد. در بسیاری از روایات اهل تسنن می بینیم که صحابه آنان به صراحتا می گویند که در

۱- . المحلى بالآثار، ج۲ ص۱۹٤

۲- .[۳] جامع المسانید الامام الاعظم ، ج ۱ ، ص ۲۹٦

زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، ابوبکر و قسمتی از دوران خلافت عمر متعه می کرده و آن را جایز می دانسته اند:

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ أَخْبَرَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُول كُنَّا نَسْتَمْتِعُ بِالْقَبْضَةِ مِنْ التَّمْرِ وَالدَّقِيقِ الْأَيَّامَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) وَأَبِي بَكْرٍ حَتَّى نَهَى عَنْهُ عُمَرُ فِي شَأْنِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ؛ (۱)

از جابر بن عبد الله الأنصاری شنیدم که می گفت: ما در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و ابوبکر در مقابل یک مشت خرما یا آرد متعه می کردیم تا این که عمر در قضیه عمرو بن حریث از آن نهی کرد».

شبیه همین روایت در مسند احمد و کتب دیگر ذکر شده است.(۲)

در منابع اهل خلاف آمده است که عمر بن خطاب در خطبه ای گفت:

«متعتان کانتا علی عهد رسول الله(صلی الله علیه وآله) وأنا أنهی عنهما وأُعاقب علیهما : متعة الحجّ ، ومتعة النساء؛(۳)دو

متعه در زمان پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) وجود داشت و حلال بود ولی من آن ها را حرام می کنم و هر کس انجام دهد مجازاتش خواهم کرد: حجّ تمتّع و ازدواج موقّت».

و در عبارت جصّاص آمده است :

«لوتقدّمت فیها لرجمت؛ (٤)

اگر پیش از این آن را حرام کرده بودم انجام دهنده آن را سنگسار می کردم».

۱- .[۱] صحیح مسلم، ج۲ ص ۱۰۲۳ باب نکاح المتعة؛ الجمع بین الصحیحین، ج۲ ص۳۹۹؛سنن البیهقي الکبری، ج۷ ص۲۳۷؛ مسند أبي عوانة ج۳ ص۳۳؛مصنف، عبد الرزاق، ج۷ ص۵۰۰؛معرفة السنن والآثار، ج۵ ص۳۷۵ ؛التمهید لابن عبد البر، ج۱۰ ص۱۱۲؛عون المعبود، ج٦ ص۱۰۱ و...

۲- .[۲] مسند أحمد بن حنبل، ج۱ ص۵۲ و ج۳ ص۳۲۵ و...

۳- .[۳] المغنی ابن قدامة، ج ۷ ص ۵۲۷؛ المحلی، ابن حزم، ج۷ ص ۱۰۷؛تفسیر قرطبی، ج۲ ص ۱٦۷؛وکنزالعمال، ج ۸ ص ۲۹۳؛البیان و التبیین، جاحظ، ج ۲ ص ۲۲۳و. . .

٤- . البیان والتبیین، جاحظ ۲ : ۲۲۳ [۱۹۳/۲]؛ أحکام القرآن ، جصّاص ۱ : ۳٤۲ و ۳٤۵، و ۲ : ۱۸٤ [۲۹۰/۱ و ۲۹۳ ; و ۱۵۲/۲]؛ التفسیر الکبیر۲ : ۱٦۷ ; و ۳ : ۲۰۱ و ۲۰۲ [۱۵۳/۵ ، و ۵۲/۱۰ - ۵۳]؛ کنز العمّال ۸ : ۲۹۳ [۵۱۹/۱٦ ، ح ٤۵۷۱۵ ; وص ۵۲۱ ، ح ٤۵۷۲۲] .

مأمون، خلیفه عباسی درباره حلال بودن آن به همین حدیث استدلال نمود و تصمیم گرفت که حکم به حلال بودن آن را صادر کند(۱)

و خطبه عمر درباره این دو متعه با الفاظ یاد شده، مورد اتّفاق همگان است. همچنین طبری در کتاب المستبین از عمربن خطاب نقل کرده است:

«ثلاث کنَّ علی عهد رسول الله(صلی الله علیه وآله)أنا محرّمهنَّ ومعاقب علیهنَّ : متعة الحجّ، ومتعة النساء، وحیَّ علی خیر العمل فی الأذان؛ (۲)

سه چیز در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)حلال بود و من آن ها را حرام اعلام می کنم و هر کس انجام دهد او را مجازات خواهم کرد: حجّ تمتّع، ازدواج موقّت و حیّ علی خیر العمل در اذان».

این گوشه ای از احادیث دو متعه است که بالغ بر بیش از چهل حدیث می شود و برخی از آن ها صحیحه و برخی حسن است و همه دلالت بر این دارند که هر دو متعه در زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله)طبق آیات قرآن که در این باره نازل گردیده و طبق دلالت سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، حلال بوده است و عمر نخستین کسی است که آن را حرام کرده است. نکته قابل ذکر این که: تنها دلیل نهی خلیفه از حج تمتع این است که وی از حالت مردم (که پس از پایان عمره در حالی که آب غسل از سر و صورتشان روان بوده برای اعمال حجّ به راه می افتادند) خُرسند نبوده. غافل از این که خداوند متعال از حالمردم آگاه تر از او بوده و پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نیز بنابر بر نص احادیث هنگام وضع این حکم و قانون قطعی و همیشگی تا روز قیامت، از این وضعیّت و حالت آگاه بوده است. امّا علّت نهی خلیفه از ازدواج موقّت آن گونه که از سخنان عمر بر می آید این است که ازدواج موقّت را زنا می شمرده است و از این رو در حدیثی گفته است:

«بیّنوا حتّی یُعرف النکاح من السفاح؛ (۳)

حکم را بیان کنید تا ازدواج حلال از زنا باز شناخته شود».

ص: ۱۸۳

۱- .[۲] وفیات الأعیان، ۲ : ۳۵۹ [۱۵۰/٦، شماره ۷۹۳] .

۲- .[۳] التفسیر والمفسرون، محمد حسین الذهبي، ج۲ ص۱۳۰

۳- .[۱] کنز العمّال، ۸ : ۲۹٤ [۵۲۲/۱٦ ، ح ٤٥۷۲٦] به نقل از طبری؛ شفیعی شاهرودی، گزیده ای جامع از الغدیر، ص ٥٤٨

با توجه به مطالبی که بیان شد از اهل تسنن سوال می کنیم: چیزی که خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله)حلال دانسته اند عمربن خطاب با چه اجازه ای و به چه حقی آن را حرام اعلام کرده؟ آیا عقل عمر از عقل پیامبر(صلی الله علیه وآله)و خدا بیشتر است؟

۷. تکتف:

تکتّف یعنی گذاشتن کف دست راست بر پشت دست چپ یا مطلق نهادن یکی از دو دست بر دیگری در حال قرائت نماز که از آن با تعبیرهای: «تکتّف»، «قبض» و «تکفیر» یاد می شود و این عمل نزد غالب اهل تسنن، سنّت است. از نظر فقیهان شیعه، نماز پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)فاقد تکتّف بوده و از این رو این عمل، بدعت، حرام و موجب بطلان نماز است. شیخ صدوق از امیرالمومنین(علیه السلام) چنین آورده است:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(علیه السلام)لَا يَجْمَعُ الْمُسْلِمُ يَدَيْهِ فِي صَلَاتِهِ وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَتَشَبَّهُ بِأَهْلِ الْكُفْرِ يَعْنِي الْمَجُوس؛ (۱)

مسلمان در نمازش در حالی که در برابر خداوند متعال ایستاده دستان خود را بر هم نمی نهد تا شبیه کافران "یعنی مجوس" شود».از امام باقر(علیه السلام)نیز نقل است که فرمود:

«عَلَيكَ بِالإِقبَالِ عَلَى صَلاَتِكَ ... وَ لَا تُكَفِّر ، فَإِنَّمَا يَفعَلُ ذَلِكَ المَجُوسُ؛ (۲)

بر تو باد که به نمازت روی آوری... و دستانت را بر هم منه که تنها مجوس چنین می کنند».

جالب اینجاست که یهودیان نیز هنگام نماز خواندن چنین می کنند و مهر نیز ندارند! و هیچ بعید نیست با توجه به نفوذ یهود در اسلام بعد از شهادت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) توسط عاملان خود، این سیره و روش را در بین مسلمانان مرسوم کردند. عاملان، خود این سیره و روش را در بین مسلمانان مرسوم کردند. اما برخی از فقها، پیشینه ی دست روی دست نهادن در نماز را این گونه نقل کرده اند:

۱- .[۲] الخصال، ج ۲، ص: ٦٢٢ (التكفير بدعة عند أصحابنا موجب لبطلان الصلاة. و حكى عن الطحاوى- الفقيه الشافعى أولا و الحنفيّ آخرا- في اختلاف الفقهاء عن مالك قال: ان وضع اليدين أحدهما على الأخرى انما يفعل في صلاة النوافل في طول القيام، و تركه أحبّ الى. و في المحكى عن الليث بن سعد أنّه قال: سدل اليدين في الصلاة أحبّ الى، الا أن يطيل القيام) ؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۸۱، ص: ۳۲۵

۲- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص: ۲۹۹

«فإنه حُكي عن عمر لمّا جي ء بأسارى العجم كَفَّروا أمامه ، فسأل عن ذلك ، فأجابوه بأنّا نستعمله خضوعاً و تواضعاً لملوكنا، فاستحسن هو فعلُه مع اللَّه تعالى فى الصلاة؛ (۱)

از عمر حکایت شده است که چون اسیران عجم را به نزدش آوردند آنان در برابر او دستانشان را بر هم نهادند. وی درباره این کارشان پرسید. آنان پاسخ دادند: ما از سر تواضع و فروتنی برای پادشاهانمان چنین می کنیم و او نیز انجام دادن چنین کاری را در نماز در برابر خداوند متعال نیکو شمرد».

جالب اینجاست که مذاهب اهل تسنن در این مساله به هر دری زده اند تا آن را اثبات کنند اما به دلیل قانع کننده ای نه تنها بر استحباب تکتف در نماز، بلکه بر جواز آن هم دست نیافته اند بلکه می توان گفت دلیل بر خلاف دیدگاه آن ها وجود دارد و روایاتی که از شیعه و اهل تسنن در باب کیفیت نماز رسول خدا(صلی الله علیه وآله)نقل شده است اشاره ای به قبض نکرده اند. قبض، بدعتی است که پس از شهادت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) پدیدار شده است. سند ما در این زمینه دو حدیث صحیح است که یکی از طریق اهل تسنن و دیگری از طریق شیعه روایت شده و هر دو دلیل قاطعی هستند که سیره پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام) بر رها کردن دست ها در نماز بوده و گرفتن یکی از دو دست به وسیله دیگری به نشانه خضوع در نماز، پس از شهادت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ساخته و پرداخته شده است:الف) حدیث ابو حمید ساعدی: این حدیث را بسیاری از محدثان اهل تسنن روایت کرده اند در اینجا به نقل از بیهقی بیان می کنیم:

«اخبرنا ابوعبداللّه الحافظ فقال ابو حميد الساعدي: انا اعلمكم بصلاة رسول اللّه(صلى الله عليه وآله)قالوا: لم، ما كنت اكثرنا له تبعا و لا اقد مناله صحبته؟! قال: بلي، قالوا: فاعرض علينا، فقال:كان رسول اللّه(صلى الله عليه وآله)اذا قام الي الصلاة رفع يده حتي يحاذي بهما منكبيه، ثم يكبر حتي يقر كل عضو منه في موضعه معتدلا، ثم يقرا، ثم يكبر و يرفع يديه حتي يحاذي بهما منكبيه، ثم يركع و يضع راحتيه علي ركبتيه، ثم يعتدل و لاينصب راسه و لايقنع، ثم يرفع راسه فيقول: سمع اللّه لمن حمده، ثم يرفع يديه حتي يحاذي بهما منكبيه حتي يعود كل عظم منه الي موضعه معتدلا، ثم يقول: اللّه اكبر، ثم يهوي الي الارض فيجافي يديه عن جنبيه، ثم يرفع راسه فيثني رجله اليسري فيقعد عليها و يفتح اصابع رجليه اذا سجد، ثم يعود، ثم يرفع،فيقول: اللّه اكبر، ثم يثني برجله فيقعد عليها معتدلا حتي يرجع او يقر

۱- . جواهر الكلام، ج ۱۱ ص ۱۹

كل عظم موضعه معتدلا، ثم يصنع في الركعة الاخري مثل ذلك،ثم اذا قام من الركعتين كبر و رفع يديه حتي يحاذي بهما منكبيه كما فعل او كبر عند افتتاح صلاته، ثم يصنع مثل ذلك في بقية صلاته حتي اذا كان في السجدة التي فيها التسليم اخر رجله اليسري و قعد متوركا علي شقه الايسر. فقالوا جميعا: صدقه كذا كان يصلي رسول اللّه(صلى الله عليه وآله)؛ (۱)

ابو عبداللّه حافظ برای ما نقل کرد که ابو حمید ساعدی گفت: من داناترین شما به کیفیت نماز رسول خدا(صلى الله عليه وآله)هستم. به او گفتند: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که تو بیشتر از ما با پیامبر(صلى الله عليه وآله) نبوده ای؟ گفت: آری. به او گفتند: پس آنچه را دیده ای بر ما عرضه کن. گفت: وقتی رسول خدا(صلى الله عليه وآله) می خواست نماز بخواند دستان خود را تا شانه هایش بالا می برد. آن گاه تکبیر می گفت تا این که هر عضوی از او در جایگاه خود آرام می

گرفت. سپس قرائت را آغاز می کرد و پس از پایان قرائت، تکبیر می گفت و دستانش را تا شانه های خود بالا می برد. آن گاه رکوع می کرد و کف دستان خود را بر زانوانش قرار می داد و آرام می گرفت و سرش را نه بالا می گرفت و نه فرو می انداخت. آن گاه بلند می شد و می گفت: سمع اللّه لمنحمده. سپس دستان خود را تا شانه هایش بالا می برد تا این که هر عضوی از او در جایگاه خود آرام می گرفت و می گفت: اللّه اکبر. آن گاه فرود می آمد و دستانش را مقداری با فاصله از دو پهلو بر زمین می گذاشت. سپس سرش را از زمین برداشته پای چپش را تا می کرد و روی آن می نشست و هنگامی که به سجده می رفت انگشتان پاها را از یکدیگر باز می کرد. سپس بر می گشت و پس از آن، سر را از زمین برمی داشت و می گفت: اللّه اکبر. سپس پایش را تا می کرد و روی آن آرام می نشست به گونه ای که هر عضوی به آرامی در جایگاه خود قرار گیرد. سپس همین روند را در رکعت دوم انجام می داد. آن گاه وقتی رکعت دوم تمام می شد بر می خاست و تکبیر می گفت و دستانش را تا شانه هایش همچون آغاز نماز بالا می برد و همین اعمال را تا آخر نماز ادامه می داد تا این که سجده آخر را انجام می داد و سپس از سجده آخر به صورت تورک بر نیم تنه چپ می نشست. پس از بیان کیفیت نماز رسول خدا(صلی الله علیه وآله)به وسیله ابو حمید ساعدی، همگی گفتند: راست گفت. رسول خدا(صلی الله علیه وآله)چنین نماز می خواند».

ص: ١٨٦

١- .[١] السنن، بيهقي، ج ٢، ص ٧٢، ٧٣، ١٠١، ١٠٢؛السنن، ابوداوود، ج ١، ص ١٩٤ باب «افتتاح الصلاة »، ح ٧٣٠ آ٧٣٦، ترمذي، السنن، ج ٢، ص ٩٨، باب «صفة الصلاة »، مسنداحمد، ج ٥، ص ٤٢٤، و ابن خزيمه درصحيحش باب «الاعتدال في الركوع »، شماره ٥٨٧

ب) حدیث حماد بن عیسی؛ حماد بن عیسی از امام صادق(علیه السلام)نقل کرده که فرمود:

«مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ أَنْ يَأْتِيَ عَلَيْهِ سِتُّونَ سَنَةً أَوْ سَبْعُونَ سَنَةً فَمَا يُقِيمُ صَلَاةً وَاحِدَةً بِحُدُودِهَا تَامَّةً؛(١)

چه زشت است برای مرد که شصت یا هفتاد سال از سن او گذشته و یک نماز با تمام حدود آن اقامه نکرده باشد».

حماد می گوید: با این سخن، احساس حقارتی به من دست داد. از این رو گفتم: فدایت شوم! نماز با تمام حدود آن را به من بیاموز:

«فقام ابوعبداللّه(علیه السلام) مستقبل القبلة منتصبا فارسل یدیه جمیعا علي فخذیه قد ضم اصابعه و قرب بین قدمیه حتي کان بینهما ثلاثة اصابع مفرجات، و استقبل باصابع رجلیه(جمیعا) لم یحرفهماعن القبلة بخشوع و استکانة، فقال: اللّه اکبر، ثم قرا الحمد بترتیل و قل هو اللّه احد، ثم صبر هنیئة بقدر ما تنفس و هو قائم، ثم قال: اللّه اکبر و هوقائم، ثم رکع و ملاکفیه من رکبتیه مفرجات و رد رکبتیه الي خلفه حتي استوي ظهره، حتي لوصبت [صب] علیه قطرة ماء او دهن لم تزل لاستواء ظهره و تردد رکبتیه الي خلفه و نصب عنقه، و غمض عینیه ثم سبح ثلاثا بترتیل و قال: سبحان ربي العظیم و بحمده، ثم استوي قائما، فلما استمکن من القیام، قال:سمع اللّه لمن حمده، ثم کبر و هو قائم و رفع یدیه حیال وجهه و سجد و وضع یدیه الي الارض قبل رکبتیه و قال: سبحان ربي الاعلي و بحمده ثلاث مرات و لم یضع شیئا من بدنه علي شي ء منه و سجد علي ثمانیة اعظم: الجبهة، و الکفین و عیني الرکبتین، و انامل ابهامي الرجلین، و الانف، فهذه السبعة فرض، و وضع الانف علي الارض سنة و هو الارغام، ثم رفع راسه من السجود فلما استوي جالسا، قال: اللّه اکبر، ثم قعد علي جانبه الایسر و وضع ظاهر قدمه الیمني علي باطن قدمه الیسري و قال: استغفر اللّهربي و اتوب الیه، ثم کبر و هو جالس و سجد الثانیة و قال کما قال في الاولي و لم یستعن بشي ء من بدنه علي شي ء منه في رکوع و لاسجود و کان مجنحا و لم یضع ذراعیه علي الارض، فصلي رکعتین علي هذا. ثم قال: یا حماد هکذا صل و لا تلتفت و لا تعبث بیدیك و اصابعك و لا تبزق عن یمینك و لا(عن) یسارك و لابین یدیك؛ (۲)

۱- . وسائل الشيعة، ج ۵، ص: ۴۵۹؛الأمالي(للصدوق)، النص، ص: ۴۱۳
۲- . همان.

پس امام صادق(علیه السلام)برخاست و مقابل قبله راست ایستاد و دو دستش را بر ران هایش گذاشت. انگشتان دست را به هم چسبانده، پاها را به هم نزدیک کرد به طوری که فاصله بین آن ها به اندازه سه انگشت باز بود. تمام انگشتان پاها را با خضوع و خشوع رو به قبله قرار داد، آن گاه گفت: اللّه اکبر. سپس سوره حمد و توحید را با ترتیل قرائت کرد، آن گاه در حالی که ایستاده بود مقدار کمی به اندازه یک نفس کشیدن صبر کرد و گفت: اللّه اکبر. پس از آن، به رکوع رفته تمام کف دستانش را با انگشتان باز روی زانوانش قرار داد و زانوانش را به عقب راند به گونه ای که پشتش صاف شد؛ چنان که اگر قطره ای آب یا روغن روی آن ریخته می شد به سبب صاف بودن کمر و تمایل زانوها به عقب حرکت نمی کرد و گردنش را کشید و چشمانش را بست. سپس سه بار با ترتیل گفت:«سبحان ربی العظیم و بحمده». بعد بلند شد و وقتی به خوبی ایستاد گفت: «سمع اللّه لمن حمده». سپس ایستاده تکبیر گفت و دستانش را تا مقابل صورت بالا برد و سجده کرد و دستانش را قبل از زانوان بر زمین نهاد و سه بار گفت:«سبحان ربي الاعلي و بحمده» و در حال سجده فقط هشت موضع از بدنش را بر زمین قرار داد: پیشانی، دو کف دست، دو زانو، دو انگشت بزرگ پاها، بینیکه از این هشت موضع، هفت موضع اول واجب و قراردادن بینی بر زمین که به آن ارغام (بینی به خاک مالیدن) می گویند مستحب است. آن گاه سر از سجده برداشت و چون راست شد گفت: «اللّه اکبر». سپس بر طرف چپ بدن نشست و روی پای راست را بر کف پای چپ قرار داده گفت: «استغفراللّه ربی و اتوب الیه» و در همان حالی که هنوز نشسته بود تکبیر گفت و به سجده دوم رفت و آنچه را در سجده اول گفته بود در این سجده هم گفت. نه در رکوع و نه در سجده هیچ قسمتی از بدنش را تکیه گاه قسمت دیگر آن قرار نداد و در این دو حال، دستانش از بدن باز بود و در سجده، آرنج هایش را بر زمین نگذاشت و به همین ترتیب، دو رکعت نماز خواند. سپس فرمود: ای حماد!

این چنین نماز بخوان و هنگام نماز به اطرافت نگاه و با دستان و انگشتانت بازی مکن و به اطرافت آب دهان نینداز».

همچنان که ملاحظه می شود در این دو روایت که در صدد بیان کیفیت نماز واجب هستند هیچ اشاره ای به مساله قبض با اقسام گوناگون آن نشده است در حالی که اگر این عمل، سنت بود امام بیان آن را ترک نمی کرد. او با عمل خود، نماز رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را برای ما به نمایش می گذارد زیرا این کیفیت را از پدرش، امام باقر(علیه السلام)و او هم از پدرانش از امیرالمومنین(علیهم السلام) و از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)دریافت کرده است. بنابراین تکتف بدعت شمرده می شود زیرا وارد کردن چیزی در شریعت است که جزو آن نیست.

ص: ۱۸۸

۸. دیدگاه عمر بن خطاب در مورد حج تمتّع چه بود؟

حج تمتّع در قرآن آمده و پیامبر(صلی الله علیه وآله)به آن دستور داده اند اما در کتاب های تاریخی و حدیثی فراوانی نقل شده که غاصب دوم بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و برخلاف قول و نظر صریح او از فریضه حج تمتع نهی کرد. ابن عمر و ابن عباس از کسانی بودند که این نهی را بدعت دانسته اند. از ابورجاء نقل شده است: عمران بن حصین گفته: آیه حجّ تمتّع در قرآن نازل شد و به دنبال آن پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)به ما دستور داد به آن عمل کنیم و پس از آن نه آیه ای برای نسخ آن نازل گردید و نه پیامبرخدا(صلی الله علیه وآله)تا زمانی که از دنیا رفت از آن نهی کرد بلکه شخصی به دلخواه خود درباره آن رأیی صادر کرد. (۱)

ابن کثیر در «تفسیر»(۲) خود به نقل از بخاری می گوید: این مطلبی را که بخاری در اینجا سربسته گفته در جای دیگر صریحاً گفته شده که عمر مردم را از حجّ تمتّع منع کرده است.

و قسطلانی در «إرشاد»(۳) می گوید: او [عمر] بود که از آن نهی کرد.

همچنین از ابوموسی نقل شده است : وی به حلال بودن حجّ تمتّع فتوا می داد. مردی به او گفت: مواظب برخی از فتواهایت باش زیرا خبر نداری که پس از تو امیرالمومنین درباره مراسم حجّ چه تغییری پدید آورده است. ابوموسی می گوید: تا این که من با عمر ملاقات کرده از او درباره این مسأله پرسیدم. او پاسخ داد: من می دانم که پیامبر(صلی الله علیه وآله) و یارانش حجّ تمتّع به جا می آورده اند ولی من دوست ندارم مردم در منطقه اراک نزدیکی کرده و در حالی که قطرات آب غسل از سر و صورت آن ها می چکد برای انجام اعمال حجّ به راه افتند.(٤)

١- . صحیح مسلم، ج١ ، ص ٤٧٤ [ج٣، ص٧١ ، ح ١٧٢ ، کتاب الحجّ] ؛ و نیز مراجعه شود: صحیح مسلم [ج٣، ص٧١، ح ١٦٩ - ١٧١ ، کتاب الحجّ] . و قرطبی نیز آن را با همین لفظ در تفسیر خود، ج ٢ ، ص ٣٦٥ [ج٢، ص٢٥٨] روایت کرده است . و نیز مراجعه شود: صحیح بخاری، ج٣ ؛ ص ١٥١ [ج٢، ص٥٦٩ ، ح ١٤٩٦] ، طبع سال ١٢٧٢ ؛ و صحیح بخاری ، کتاب التفسیر ، سوره بقره ،ج ٧ ، ص ٢٤ [ج٤، ص٦٤٢ ، ح ٤٢٤٦].

٢- .[٢] تفسیر ابن کثیر، ج ١ ، ص ٢٢٣

٣- .[٣] إرشاد الساری، ج١٠، ص٦١ ، ح ٤٥١٨

٤- .[٤] صحیح مسلم، ج١، ص ٤٧٢ [ج٣، ص٦٧، ح ١٥٧ ، کتاب الحجّ]؛سنن ابن ماجه، ج ٢ ، ص ٢٢٩ [ج٢، ص٩٩٢، ح ٢٩٧٩]؛مسند أحمد، ج ١ ، ص ٥٠ [ج١، ص٨١ ، ح ٣٥٣]؛السنن الکبری، ج ٥ ، ص ١٥٣ [ج٢، ص٣٤٨ ، ح ٣٧١٥]

و نیز از سالم نقل شده است: من با ابن عمر در مسجد نشسته بودم که مردی از اهل شام وارد شد و از حجّ تمتّع پرسید. ابن عمر گفت: «حسنٌ جمیل؛ نیکو و زیباست». مرد شامی گفت: پدرت از آن نهی می کرد! ابن عمر گفت:«ویلک! فإن کان أبی نهی عنها وقد فعله رسول الله(صلی الله علیه وآله)وأمر به أفبقول أبی آخذ أم بأمر رسول الله(صلی الله علیه وآله)؟! قم عنّی»(١)؛ وای بر تو اگر

پدرم از آن نهی کرده امّا پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)خود آن را انجام وبدان فرمان داده است آیا به فرمان پدرم عمل کنم یا به فرمان پیامبر(صلی الله علیه وآله)؟! برخیز از من دور شو».

و از ابن عبّاس نقل شده است: وی به کسی که با او درباره حجّ تمتّع با استدلال به عمل ابوبکر و عمر بحث و مجادله می کرد گفت:

«یوشک أن ینزل علیکم حجارة من السماء أقول: قال رسول الله(صلی الله علیه وآله)، وتقولون : قال أبو بکر وعمر؛ (۲)

نزدیک است که از آسمان بر سر شما سنگ ببارد؛ من می گویم: پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)چنین فرموده است شما می گویید: ابوبکر و عمر چنان گفته اند».(۳)

۹. حذف «حّی علی خیر العمل» از اذان:

با توجّه به این که «حّی علی خیر العمل» جزء اذان است چرا اهل تسنن آن را حذف کرده اند؟

شیعه به پیروی از روایات ائمه(علیهم السلام)، «حَیَّ عَلی خَیْرِالْعَمَلِ» را جزء اذان دانسته و بلال هم در اذان صبح آن را می گفت. گروه زیادی از صحابه هم در اذان آن را می گفتند. اما عمر در زمان خلافتش دستور داد این جمله را از اذان حذف کنند. محققان اهل تسنن هم این را قبول دارند. سعد تفتازانی در حاشیه بر شرح عضدی گفته: عمر بن خطاب خطبه خواند و گفت: ای مردم! سه چیز در روزگار پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)بود که من از آن ها نهی می کنم و بر آن ها کیفر می دهم: یکی متعه زنان، دیگری متعه حج و سومی «حَیَّ عَلی خَیْرِالْعَمَلِ» که پیشتر به این مطلب نیز اشاره شد.

۱- .[۵] تفسیر قرطبی، ج ۲ ، ص ۳٦۵ [ج۲، ص۲۵۸] به نقل از دار قطنی.
۲- .[۱] زاد المعاد ، ابن قیّم، ج ۱ ، ص ۲۱۵ [ج۱، ص۲۰۹] ؛ وحاشیه شرح المواهب، ج ۲ ، ص ۳۲۸
۳- .[۲] گزیده ای جامع از الغدیر، ص ۵٤۷

نکته مهم و قابل توجه اینجاست که چرا باید بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله)این بدعت گذاشته شود و «خیرالعمل» را از اذان و اقامه حذف کنند؟ دلیل آن را می توان از روایت امام کاظم(علیه السلام) دریافت:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ قُتَيْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ(علیهالسلام)عَنْ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ لِمَ تُرِكَتْ مِنَ الْأَذَانِ فَقَالَ تُرِيدُ الْعِلَّةَ الظَّاهِرَةَ أَوِ الْبَاطِنَةَ قُلْتُ أُرِيدُهُمَا جَمِيعاً فَقَالَ أَمَّا الْعِلَّةُ الظَّاهِرَةُ فَلِئَلَّا يَدَعَ النَّاسُ الْجِهَادَ اتِّكَالًا عَلَى الصَّلَاةِ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَإِنَّ خَيْرَ الْعَمَلِ الْوَلَايَةُ فَأَرَادَ مَنْ أَمَرَ بِتَرْكِ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ مِنَ الْأَذَانِ أَلَّا يَقَعَ حثا [حَثٌّ] عَلَيْهَا وَ دعا [دُعَاءٌ] إِلَيْهَا؛(۱)

فضل بن شاذان از ابن ابی عمیر نقل می کند که از امام کاظم(علیه السلام)پرسید: به چه علت "حی علی خیر العمل" از اذان حذف شد؟ حضرت فرمودند: علت ظاهری آن را می خواهی بدانی یا علت واقعی و باطنی اش را؟ عرض کرد: هر دو را. امام(علیه السلام) فرمود: علت ظاهری اش آن است که مردم با تمسک به آن از جهاد سرباز نزنند و نگویند بهترین عمل نماز است، پس جهاد نروند؛ اما علت حقیقی آن است که چون بهترین عمل "ولایت" است کسی که این عبارت را از اذان حذف کرده است خواسته تا مردم به سوی آن کشیده نشده و دعوت نشوند».

در مورد این روایت می توان گفت: چه بسا این مطلب که بهترین عمل، ولایت است در میان مردم مشهور بوده. لذا حذف شده یا این که در سال های بعد برای مردم چنین سوالی پیش آید که بهترین عمل چیست؟ اگر نماز بهترین عمل است چرا به جهاد می رویم یا دیگر واجبات و مستحبات مانند

انفاق و صدقه را انجام دهیم؟ چنین سوالاتی می تواند مردم را به پرسش از اهل بیت(علیهم السلام) وادار کند و حتماً جوابی که از این پرسش ها می گیرند مطابق میل دستگاه های حکومتی نبوده است. هم چنین به نظر می رسد علت اصلی حذف "حی علی خیر العمل" از اذان توسط عمربن خطاب به این دلیل است که این جماعت بارها از لسان مبارک پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) شنیده بودند که بهترین عمل خیر، ولایت و محبت امیرالمومنین(علیه السلام) است. لذا این امر بر مخالفین و منکرین سخت آمده بود و بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله)تاب و توان شنیدن این

۱- . علل الشرائع، ج ۲، ص: ۳٦۸

فضیلت امیرالمومنین(علیه السلام) را بالای مأذنه ها نداشتند از این رو از سر بغض و کینه و حسد آن را از اذان حذف کردند.

بدعت های عثمان

۱. نماز مسافر:

از جمله بدعت های غاصب سوم، بدعت در نماز مسافر است بدین صورت که در سفر نماز را کامل خواند! در حالی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و حتی دو غاصب قبلی او نیز همیشه در سفر نماز را شکسته می خواندند:

«وَحَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: «صَلَّى رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه وآله) بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَأَبُو بَكْرٍ بَعْدَهُ، وَعُمَرُ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ، وَعُثْمَانُ صَدْرًا مِنْ خِلَافَتِهِ، ثُمَّ إِنَّ عُثْمَانَ صَلَّى بَعْدُ أَرْبَعًا»، فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ إِذَا صَلَّى مَعَ الْإِمَامِ صَلَّى أَرْبَعًا، وَإِذَا صَلَّاهَا وَحْدَهُ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ؛ (۱)

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نماز را در «منی» دو رکعتی می خواندند. ابابکر و عمر نیز در زمان خلافتشان دو رکعتی می خواندند. عثمان هم در اوایل خلافتش دو رکعتی می خواند ولی بعد از آن چهار رکعتی می خواند و ابن عمر (در زمان خلافت عثمان) هر وقت با امامی (در منی) نماز می خواند آن را چهار رکعتی می خواند و در مواقع تنهایی دو رکعتی می خواند».

و نسایی این گونه در کتاب خود می آورد:

«أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَمَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّاهَا أَبُو بَكْرٍ رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّاهَا عُمَرُ رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّاهَا عُثْمَانُ صَدْرًا مِنْ خِلَافَتِهِ» (۲)

و در صحیح بخاری می خوانیم:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «الصَّلاَةُ أَوَّلُ مَا فُرِضَتْ رَكْعَتَيْنِ، فَأُقِرَّتْ صَلاَةُ السَّفَرِ، وَأُتِمَّتْ صَلاَةُ الحَضَرِ» قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَقُلْتُ لِعُرْوَةَ: مَا بَالُ عَائِشَةَ تُتِمُّ؟ قَالَ: تَأَوَّلَتْ مَا تَأَوَّلَ عُثْمَانُ؛ (۳)

ص: ۱۹۲

۱- .[۱] صحیح مسلم، ج۱ ص۴۸۲؛السنن الکبری، ج۳ ص۱۸۰ و ج۸ ص۵۵۲

۲- .[۲] السنن الصغری للنسائي، ج۳ ص۱۲۱

۳- .[۳] صحیح البخاري، ج۲ ص۴۴؛صحیح مسلم، ج۱ ص۴۷۸

(در زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله)) وقتی نماز سفر واجب شد دو رکعت بود. نماز سفر به همین گونه ماند و نماز حضر کامل شد. زهری می گوید به عروه گفتم: پس چرا عایشه در سفر تمام می خواند؟ عروه گفت: او اجتهاد می کند چنان که عثمان نیز اجتهاد نمود!»این روایت یعنی اینکه ابتدا

عثمان بر خلاف سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، در نماز مسافر بدعت ایجاد کرد و نماز را در سفر کامل خواند و سپس عایشه هم از او تبعیت کرد!

در روایات اهل تسنن در کتب صحیحشان آمده است پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نمازش را خارج از مدینه شکسته می خواند. روایات فراوانی از صحیح بخاری و صحیح مسلم وجود دارد که هر گاه پیامبر(صلی الله علیه وآله)از مدینه خارج می شدند نماز خود را شکسته می خواندند:

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ المُنْكَدِرِ، وَإِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْسَرَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: صَلَّيْتُ الظُّهْرَ مَعَ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله) بِالْمَدِينَةِ أَرْبَعًا، وَبِذِي الحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ؛ (۱)

انس بن مالک می گوید: نماز ظهر را در مدینه با پیامبر(صلی الله علیه وآله)چهار رکعت و نماز عصر را در ذوالحلیفه - در سفر - دو رکعت خواندم».

«وَحَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَأَبُو كُرَيْبٍ، وَزُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ، وَإِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، - قَالَ إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا، وَقَالَ الآخَرُونَ: حَدَّثَنَا - عَبْدُ اللهِ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمَّارٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ بَابَيْهِ، عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ، قَالَ: قُلْتُ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ: {لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ، إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا} فَقَدْ أَمِنَ النَّاسُ، فَقَالَ: عَجِبْتُ مِمَّا عَجِبْتُ مِنْهُ، فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ(صلی الله علیه وآله)عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ «صَدَقَةٌ تَصَدَّقَ اللهُ بِهَا عَلَيْكُمْ، فَاقْبَلُوا صَدَقَتَهُ؛ (۲)

به عمر بن خطاب گفتم: اگر آن روز از کفار می ترسیدید و در نتیجه نماز را شکسته می خواندید امروز که مردم در امنیت بسر می برند چه لزومی دارد که در سفر نماز را شکسته بخوانید؟ عمر گفت: من هم در این حکم تعجب کرده بودم. از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) علتش را پرسیدم فرمود: این منتی است که خداوند بر شما نهاده است، پس صدقه الهی را پذیرا شوید».

۱- .[۱] صحیح مسلم، ج۲، ص۱٤٤
۲- .[۲] همان، ج۱ ص٤٧٨

جالب این جاست که فرزند عمربن خطاب می گوید: هر کسی نماز مسافر را کامل بخواند کافر است. در کتاب «المحلی» ابن حزم می گوید:

«عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: صَلَاةُ السَّفَرِ رَكْعَتَانِ مَنْ تَرَكَ السُّنَّةَ فَقَدْ كَفَرَ؛ (۱)

ابن عمر گوید: نماز مسافر دو رکعتی است و هر که سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را ترک کند کافر است».

۲. بدعت در تکبیر:

پیامبر(صلی الله علیه وآله)قبل و بعد از سجده «تکبیر» می گفت اما عثمان این «تکبیر» را ترک کرد! عثمان بن عفان در اجزاء نماز نیز اجتهاد می کرد پس برای رفتن به سجود و پس از برخاستن از سجود تکبیر نمی گفت. امام احمد بن حنبل در مسندش، از عمران بن حصین نقل می کند که گفت:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ، حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ مُطَرِّفِ بْنِ الشِّخِّيرِ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ:"صَلَّيْتُ خَلْفَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام) صَلَاةً ذَكَّرَنِي صَلَاةً صَلَّيْتُهَا مَعَ رَسُولِ اللهِ(صلی الله علیه وآله)وَ الْخَلِيفَتَيْنِ. قَالَ: فَانْطَلَقْتُ فَصَلَّيْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُوَ يُكَبِّرُ كُلَّمَا سَجَدَ وَكُلَّمَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ. فَقُلْتُ يَا أَبَا نُجَيْدٍ: مَنْ أَوَّلُ مَنْ تَرَكَهُ؟ قَالَ: عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ حِينَ كَبِرَ وَضَعُفَ صَوْتُهُ تَرَكَهُ؛ (۲)

عمران پسر حُصَین می گوید: پشت سر علی بن ابی طالب(علیه السلام) نماز خواندم. این نماز مرا به یاد نمازی انداخت که با رسول الله(صلی الله علیه وآله) و دو خلیفه ابوبکر و عمر خوانده بودم. گوید: در نماز هر وقت علی به سجده می خواست برود تکبیر می گفت و هر وقت سر از سجده بر

می داشت نیز تکبیر می گفت. راوی می گوید: ای ابونجید! اولین کسی که این تکبیر را ترک کرد که بود؟ گفت: عثمان بود زیرا پیر شده بود و صدایش ناتوان بود، لذا ترک کرد!»

خلاصه! ابوبکر و عمر و عثمان رفته رفته سنت های پیامبر(صلی الله علیه وآله) را تغییر دادند چنان چه انس بن مالک در صحیح بخاری می گوید تمام سنت های پیامبر(صلی الله علیه وآله)عوض شد:

«دخلت علي أنس بن مالك بدمشق و هو يبكي، فقلت له: ما يبكيك؟ فقال: لا أعرف شيئا مما أدركت إلا هذه الصلاة و هذه الصلاة قد ضيعت؛ (۳)

ص: ۱۹٤

۱- .[۱] المحلی بالآثار ج۳ ص۱۸٦؛أحکام القرآن ج۳ ص۲۳۳

۲- .[۲] مسند احمد بن حنبل، ج ٤، ص ٤٤

۳- .[۱] صحيح البخاري - كتاب مواقيت الصلاة - باب تضييع الصلاة عن وقتها، ح ٥٠

در دمشق وارد بر أنس بن مالک شدم و دیدم گریه می کند. علتش را سؤال کردم و گفت: آنچه که از سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) می دانستم همه اش از بین رفته است غیر از نماز که آن هم ضایع و نابود شد».

۳. بدعت در وضو و نماز:

الف) طبق روایات اهل تسنن عثمان اولین کسی بود که در وضو اختلاف به وجود آورد:

«عَن اَبی مالِکٍ الدَّمِشْقی قالَ: حُدِّثْتُ اَنَّ عُثْمانَ بْنَ عَفّانٍ اِخْتَلَفَ فی خِلافَتِهِ فِی الْوُضُوءِ؛(۱)

ابومالک دمشقی گفت: برایم روایت شده که عثمان در زمان خلافتش در وضو اختلاف به وجود آورد!»

ب) عثمان حتی نماز را هم به رای خودش و برخلاف سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله)عوض می کرد!:

«هَذَا إِمَامُكُمْ عُثْمَانُ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَهُوَ مُقِيمٌ، فَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ وَالنَّاسُ يَوْمَئِذٍ الإِسْلامُ فِيهِمْ قَلِيلٌ، ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ مِثْلُ ذَلِكَ، ثُمَّ عُمَرُ، فَضَرَبَ الإِسْلامُ بِجِرَانِهِ، فَصَلَّى بِهِمْ عُمَرُ حَتَّى مَاتَ رَكْعَتَيْنِ، فَقَالَ عُثْمَانُ: هَذَا رَأْيٌ رَأَيْتُهُ؛ (۲)

عثمان در مِنا نماز را برخلاف سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تمام خواند و وقتی با اعتراض شدید صحابه و عبدالرحمان بن عوف روبرو شد و نتوانست به آنان جوابی بدهد گفت: این رأیی است که خود بر آن شدم!»

ج) عثمان ابتدا پایش را در وضو مسح می کرد:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ مُسْلِمِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ حُمْرَانَ، قَالَ: دَعَا عُثْمَانُ بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ ضَحِكَ، فَقَالَ: أَلَا تَسْأَلُونِي مِمَّا أَضْحَكُ،قَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا أَضْحَكَكَ؟ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) تَوَضَّأَ كَمَا تَوَضَّأْتُ، فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ، وَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا وَيَدَيْهِ، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَظَهْرِ قَدَمَيْهِ؛ (۳)

حمران گوید: عثمان آب خواست تا وضو بگیرد. سپس خندید. بعد گفت: آیا از من سؤال نمی کنید که از چه جهت خندیدم؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! چه امری تو را خنداند؟ گفت: «دیدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) همان گونه که من وضو می گیرم وضو گرفت پس آب را در

۱- .[۲] کنزالعمال ج۹ ص۴۴۳ ح ۲۶۸۹۰
۲- . تاریخ الطبري، ج٤ ص٢٦٨
۳- . المصنف في الأحاديث والآثار، ج۱ ص١٦

دهان چرخاند و آب را در بینی گرداند و صورتش را سه بار شست و سر و پشت پاها را مسح نمود».

د) عثمان بعدها در وضو بدعت ایجاد کرد و پایش را در وضو می شست:

«أَخْبَرَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَهْضَمِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَبَانَ، مَوْلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ: أَنَّ عُثْمَانَ تَوَضَّأَ فَمَضْمَضَ، وَاسْتَنْشَقَ، وَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا، وَيَدَيْهِ ثَلَاثًا، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ، وَغَسَلَ رِجْلَيْهِ ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله)تَوَضَّأَ كَمَا تَوَضَّأْتُ، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ تَوَضَّأَ وُضُوئِي هَذَا، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ، لَا يُحَدِّثُ فِيهِمَا نَفْسَهُ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ؛ إسناده صحيح؛ (۱)

حمران گوید: عثمان وضو گرفت، پس مضمضه و استنشاق نمود و صورت و دست هایش را سه بار شست و سرش را مسح کرد و پایش را سه بار شست...! سند این روایت صحیح است».

هر گاه از ابن عباس در مورد کیفیت وضو می پرسیدند او در پاسخ می گفت:

«ابَی النّاسُ اِلّا الغُسلَ وَلا اَجِدُ فی کِتابِ اللّهِ اِلّا المَسْح؛ (۲)

«مردم اصرار بر شستن کردند در حالی که قرآن به مسح دستور داده است».

تا اینجا به برخی از بدعت هایی که توسط غاصبین خلافت مولی امیرالمومنین(علیه السلام) ایجاد شده بود اشاره شد؛ اما مطالبی دیگری است که اهل تسنن به آن پایبندند که در مکتب حقه اسلام،

جایگاهی در روایات شیعه و حتی اهل تسنن ندارد و هیچ سند ومدرکی بر اثبات این مدعا در منابعشان یافت نمی شود حتی بر عکس این عمل ها اسنادی وجود دارد:

۱. سجده بر غیر مهر:

اهل تسنن شیعه را بخاطر سجده بر خاک که به صورت مهر درست شده تمسخر کرده و بت پرست خطاب می کنند در حالی که در منابع خودشان به صراحت بیان شده رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هم بر خاک سجده می نمودند و هم تاکید بر سجده بر خاک داشتند:

عبدالرزاق صنعنانی از خالد الجهنی نقل می کند:

۱- .[۲] مسند الدارمي، ج۱ ص٥٤٤

۲- .[۳] کنز العمّال ۹: ٤۳۲/ ۲٦۸۳۷؛الدر المنثور، ج ۳، ص ۱- ٤

«رای النبی صهیبا یسجد کانه یتقی التراب فقال له: تربّ وجهک یا صهیب؛ (۱)

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) شخصی به نام صهیب را دید که در هنگام سجده مراقب بود که صورتش به خاک مالیده نشود. پیامبر(صلی الله علیه وآله) به او فرمود: ای صهیب! صورت را بر خاک بگذار».

و همچنین از ام سلمه(علیها السلام) نقل شده که فرمود:

«رای النبی(صلی الله علیه وآله) غلاما لنا یقال له افلح ینفخ اذا سجد، فقال: یا افلح تربّ؛ (۲)

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) غلام مرا که افلح نام داشت دید که در هنگام سجده خودش را از خاک دور نگه می داشت. پیامبر(صلی الله علیه وآله) به او فرمود: خودت را به خاک بینداز (بر خاک سجده کن)».

از ابن عباس نقل شده است که می گفت:

«ان النبی(صلی الله علیه وآله) سجد علی الحجر؛ (۳)

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بر سنگ سجده می کرد».این روایت را حاکم نیشابوری در المستدرک نقل و آن را تصحیح می کند و ذهبی نیز در تلخیص المستدرک صحت آن را تایید می کند. شیعه علاوه بر مهر، سجده بر سنگ را نیز جایز می داند. پس چرا اهل تسنن با وجود این روایت بر روی سنگ سجده نمی کنند؟

محمد بن سعد در الطبقات الکبری می نویسد:

«حدثنا محمد قال کان مسروق اذا خرج یخرج بلبنة یسجد علیها فی السفینة؛ (٤)

مسروق، هر وقت که به مسافرتی می رفت مقداری از خاک با خود بر می داشت تا در کشتی بر آن سجده کند».

این سجده بر خاک و مهر است یعنی پیشانی روی مهر واقع می شود در صورتی که اگر برای مهر سجده می کردیم مهر روبروی سر ما واقع می شد. حالا ما از اهل تسنن سوال می کنیم که به چه اجازه و دلیلی بر فرش سجده می کنند در حالی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در

۱- .[۱] المصنف، عبدالرزاق الصنعانی،ج۱، ص۳۹۱، ح۱۵۲۸؛کنز العمال، ج۷، ص٤٦٥

۲- .[۲] عسقلانی، ابن حجر، الاصابة، ج۱، ص۲۵۲؛ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة، ج۱، ص۱۰۶؛الألبانی، محمد ناصرالدین، صحیح الترمذی، ج۱، ص۳۸۱؛عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ج۳، ص۸۵؛متقی هندی، علاءالدین علی بن حسام، کنز العمال، ج۸، ص۱۳۱، ح۲۲۲۴۷

۳- . المستدرک، ج۱، ص٦٤٦.

٤- . الطبقات الکبری، ج٦، ص١٤١

روایاتی که در کتب معتبرشان آمده بر روی خاک سجده نموده و تاکید بر سجده بر خاک دارد؟

سجده بر نجاسات در فقه اهل تسنن!

برخی از علمای اهل تسنن در فتوای بسیار عجیبی می گویند سجده بر نجاسات جایز است:

۱. سجده بر بول (ادرار)

ابوحنیفه می گوید سجده بر بول جایز است. طحاوی حنفی در کتاب مختصر اختلاف العلماء به نقل از ابوحنیفه می نویسد:

«فی النجاسة موضع القدمین او السجود: بشر بن الولید عن ابی یوسف عن ابی حنیفة اذا کان فی موضع قدمیه بول اکثر من قدر الدرهم فصلاته فاسدة ولا تفسد علیه فی موضع السجود؛(۱)

درباره نجاست جای پا و سجده گاه: بشر بن ولید از ابویوسف از ابوحنیفه نقل کرده که اگر در جای دو پا (در هنگام نماز) بیش از یک درهم، ادرار وجود داشته باشد نمازش باطل می شود؛ ولی اگر همین نجاست در محل سجده باشد نماز باطل نمی شود».علامه شمس الدین ذهبی درباره طحاوی می نویسد:

«الطحاوی الامام العلامة الحافظ الکبیر محدث الدیار المصریة وفقیهها ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامة بن سلمة بن عبد الملک الازدی الحجری المصری الطحاوی الحنفی صاحب التصانیف

من اهل قرية طحا من اعمال مصر مولده فی سنة تسع وثلاثین ومئتین، وبرز فی علم الحدیث وفی الفقه وتفقه بالقاضی احمد بن ابی عمران الحنفی وجمع وصنف، ذکره ابوسعید بن یونس فقال عداده فی حجر الازد وکان ثقة ثبتا فقیها عاقلا لم یخلف مثله ثم ذکر مولده وموته. اخبرنا الشیخ ابواسحاق فی طبقات الفقهاء قال وابو جعفر الطحاوی انتهت الیه رئاسة اصحاب ابی حنیفة بمصر؛ (۲)

طحاوی، پیشوا، علامه، حافظ بزرگ و حدیث شناس دیار مصر و فقیه آن ها بود. چندین تالیف داشت. اهل قریه طحا از اطراف مصر بود. در سال۲۳۹ه- به دنیا آمد. در علم حدیث

۱- .[۲] مختصر اختلاف العلماء، ج۱، ص۲٦۱

۲- .[۱] سیر اعلام النبلاء، ج۱۵، ص۲۷

و فقه تبحرّ داشت و نزد احمد بن ابی عمران حنفی تحصیل کرد و به جمع آوری و نوشتن کتاب پرداخت. ابوسعیدبن یونس نام او را آورده و گفته: او مورد اعتماد و اطمینان، دانشمند و عاقل بود. کسی همانند او نیامده است. شیخ ابواسحاق در طبقات الفقها گفته: ریاست پیروان ابوحنیفه در مصر به طحاوی می رسید...».

با توجه به عبارت فوق جای هیچ شک و تردیدی در مورد وثوق این شخص نزد علمای اهل تسنن نیست ولذا او سخن ابوحنیفه را تایید می نماید.

ابوحنیفه می گوید وجود نجاست در محل سجده اشکالی ندارد:

علاء الدین بخاری در «کشف الاسرار» از ابویوسف، مشهورترین شاگرد ابوحنیفه از ابوحنیفه نقل می کند که:

«روی ابویوسف عن ابی حنیفة رحمهما الله ان النجاسة فی موضع السجود لا تمنع عن الجواز؛ (۱)

ابویوسف از ابی حنیفه نقل کرده است که: وجود نجاست در محل سجده، از جایز بودن سجده بر آن جلوگیری نمی کند».

۲. سجده بر مدفوعدر فقه ابوحنیفه مسائلی وجود دارد که موجب طعن وی گردیده است که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. جواز نماز با پوست دباغی شده سگ؛

۲. قرائت یک آیه بعد از حمد به جای سوره، آن هم به زبانی غیر عربی؛

۳. جواز سجده بر مدفوع خشک انسان و حیوانات دیگر (حتی خوک و سگ)؛

٤. فارغ شدن از نماز با اخراج ریح و مواردی از این قبیل.

ابن خلکان می نویسد:

«سلطان محمود سبکتکین حنفی بود. اطرافیان او قصد داشتند او را از این مذهب رویگردان کنند؛ از این رو درباره فتوای ابوحنیفه مطالبی به او گفتند. سپس ابوبکر قفّال در حضور سلطان دو رکعت نماز، مطابق با فتوای ابوحنیفه خواند. به این صورت که یک پوست دباغی شده سگ بر تن کرد پس از قرائت حمد به جای قرائت سوره، یک آیه آن هم با ترجمه

۱- .[۲] کشف الاسرار عن اصول فخر الاسلام البزدوی، ج۲، ص۳۳۸

فارسی «دو برگ سبز» خواند، سپس بر عذره یابسه ای سجده کرد و در پایان با اخراج ریح از نماز فارغ شد! سلطان محمود از این قضیه متعجب شد و گفت: این چه مذهب و مکتبی است! و بعد از آن به مذهب شافعی گروید.(۱)

از طرفی ممکن است گفته شود طعن و اشکال برخی بر ابوحنیفه موجب عدم اعتبار او نزد همگان نمی شود. در پاسخ می گوییم: اگر عدم اعتبار ابوحنیفه متّفق علیه نیست، هم چنین اعتبار او مجمع علیه نیست. ولیکن برای سقوط او از اعتبار، مخالفت های او با امیرالمومنین(علیه السلام)که بزرگان تصریح(۲) و ابن تیمیّه نیز به آن اشاره دارد(۳) و این که ائمه(علیهم السلام) او را به این جهت لعن(٤) و بزرگان عامّه او را به خاطر فتاوای سخیف و باطل تکفیر می کردند کافی است.(٥) اگر گفته شود که باوجود این مسائل در فقه حنفی علت شایع شدن مذهب ابوحنیفه چیست؟ در پاسخ باید گفت: علل فراوانی برای شیوع یک مکتب در جوامع انسانی وجود دارد که عمده ترین آن، تبلیغِ مکتب توسط عالمان و ترویج آن توسط حکومت هاست. (٦)

هیچ شکی نیست که سجده نمودن بر مهر که ماده اولیه آن همان خاک است و سجده بر روی خاک از دستورات و تاکیدات پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) می باشد. فلذا شیعیان به دستور پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) جامعه عمل پوشانده و بر روی آن سجده می کنند اما اهل خلاف از دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله) رویگردان شده و به فرامین علمایشان گوش فرا داده و کلام فقهای خود را بر کلام پیامبر(صلی الله علیه وآله) ترجیح داده اند و در کمال تعجب خود را نیز اهل سنت می نامند. عجب...! در صورتی که اهل سنت واقعی شیعیان هستند و همچنین ارباب آنان با کمال بی ادبی در یوم الرضیه بعد از توهین به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) شعار و انحراف «حسبنا کتاب الله» را داد و سنت را

١- .[١] ر.ك: الوافي بالوفيات: ١٧ / ٢٨; تاريخ الإسلام: ٢٩ / ٧٢; وفيات الأعيان: ٥ / ١٨٠، شماره ٧١٣; طبقات الشافعيّة الكبرى: ٥ / ٣١٦; سير أعلام النبلاء: ١٧ / ٤٨٦ - ٤٨٧.

٢- .[٢] «ابن نصر صنّف كتباً... وصنف كتاباً فيما خالف أبو حنيفة علياً وابن مسعود»; سير أعلام النبلاء: ١٤ / ٣٨; تاريخ مدينة دمشق: ٥٦ / ١١٠; طبقات الشافعيّة الكبرى: ٢ / ٢٤٧ با اندکی تفاوت.

٣- . منهاج السنّة، ٦ / ٣١٤.

٤- . برای نمونه ر.ك: الكافي: ١ / ٥٦ - ٥٧; وسائل الشيعة: ٢٧ / ٣٨، حديث ٣.

٥- .[٥] ر.ك: تاريخ بغداد: ١٣ / ٣٧٤، ٣٨١، ٣٨٣ و ٣٩٤.

٦- .[١] آیت الله سید علی میلانی(حفظه الله)

که کلام و فرمایش پیامبر(صلی الله علیه وآله) است ترک نمود. در نتیجه هیچ شکی نیست که آنان اهل سنت نیستند و اهل عُمَر اند.

ثواب سجده بر تربت کربلا

شیعیان در نماز خود بنا به سفارش ائمه معصومین(علیهم السلام) در استفاده از مُهر، از تربت کربلا استفاده می کنند که روایات بسیاری در فضیلت آن است که به برخی از آنان اشاره می کنیم.

امام صادق(علیه السلام)در این باره می فرماید:

«السُّجُودُ عَلَى طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ(علیه السلام)يُنَوِّرُ إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ وَ مَنْ كَانَ مَعَهُ سُبْحَةٌ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ(علیه السلام)كُتِبَ مُسَبِّحاً وَ إِنْ لَمْ يُسَبِّحْ بِهَا؛ (١)

س-جده بر تربت قبر حس-ین(علیه السلام)تا زمین هفتم را نور باران می کند و کسی که تسبیحی از خاک مرقد حسین(علیه السلام)را با خود داشته باشد تسب-یح گوی ح-ق محسوب می شود اگر چه با آن تسبیح هم نگوید».«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِي الْمِصْبَاحِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: كَانَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) خَرِيطَةُ دِيبَاجٍ صَفْرَاءُ فِيهَا تُرْبَةُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام)فَكَانَ إِذَا

حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّهُ عَلَى سَجَّادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ(علیه السلام) إِنَّ السُّجُودَ عَلَى تُرْبَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام)- يَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعَ؛(۲)

معاویةبن عمار می گوید: امام صادق(علیه السلام)کیسه ای داشت که در آن تربت امام حسین(علیه السلام) را نگه می داشت. هر وقت که نماز می خواند آن را بر سجاده اش می ریخت و بر آن سجده می کرد. امام(علیه السلام)فرمود: سجده بر تربت امام حسین(علیه السلام)هفت حجاب را پاره می کند».

در این روایت به صراحت می بینیم که امام صادق(علیه السلام)جز بر خاک مقدس سیدالشهداء(علیه السلام) بر چیز دیگری سجده نمی کند. اینجاست که ارزش سجده بر تربت کربلا آشکار می شود. ما نیز خود را پیرو همان بزرگواران می دانیم.

«وَ عَنِ الصَّادِقِ(علیه السلام) قَالَ: مَنْ أَدَارَ سُبْحَةً مِنْ تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ(علیه السلام)مَرَّةً وَاحِدَةً بِالاسْتِغْفَارِ أَوْ غَيْرِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ أَنَّ السُّجُودَ عَلَيْهَا يَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعَ؛ (۳)

۱- .[۲] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص: ۲۶۸؛وسائل الشیعة، ج ۵، ص: ۳۶۶

۲- . وسائل الشیعة، ج۵، ص۳۶۶؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۲، ص: ۱۵۳

۳- . همان، ج۶، ص۴۵۶

امام صادق(علیه السلام)فرمودند: هر کس با تسبیح خاک کربلا یک دور استغفار یا کاری دیگری بکند خداوند برای او هفتاد مرتبه می نویسد. سجده بر خاک کربلا، حجاب هفت آسمان را پاره می کند».

«السُّجُودُ عَلَى تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ(علیه السلام)يَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعَ؛ (۱)

امام صادق(علیه السلام)می فرمایند: سجده بر تربت امام حسین(علیه السلام)حجاب های هفتگانه را می شکافد».

با توجه به مطالبی که گذشت تربت حضرت سیدالشهدا(علیه السلام)دارای یک نوع برتری است که در تربت های دیگر، آن برتری وجود ندارد و عمل امام معصوم و قول امام معصوم برای ما حجت است؛ حالا اگر افرادی پیدا شوند که این خاک مقدس را همطرازخاک معمولی قلمداد کنند این نشان از بی معرفتی و خود برتر پنداریشان در مقابل علامه عالم وجود امام صادق(علیه السلام) است؛ شکی نیست که این افراد در هر مرتبه از مدارج علمی که به سر ببرند در مقابل شاگردان امام صادق(علیه السلام) گرد و غباری بیش نیستند. کسی که سجده بر تربت او حجاب هفت آسمان را پاره می کند، خود او چه می کند؟ علامه بزرگ، شیخ عبدالحسین امینی(رحمة الله) چه زیبا سخن گفته اند:

«هذا حبنا وهذا حسیننا، وهذا ماتمه، وهذه کربلاؤه، وهذه تربته، وهی مسجدنا، والله ربنا، وسنتنا وسیرتنا سیرة نبینا وسنته ولله الحمد؛(۲)

این عشق ما و این حسین ما است. این عزای او، این کربلای او و این تربت او است. تربت او سجده گاه ما، الله پروردگار ما و سنت و روش ما، سنت و روش پیامبر ما است. خدا را (بر این همه نعمت) سپاس می گوییم».

از دیگر بدعت ها و انحرافات اهل تسنن از سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می توان به عدم جمع بین دو نماز اشاره کرد. به این صورت که بین نماز ظهر و عصر فاصله ای ساعتی قرار می دهند:

جمع بین دو نماز؟

مذاهب اهل تسنن جمع بین نمازها را در سفری که معصیت نباشد جایز می دانند اما مذهب ابو حنیفه جز در روز عرفه و شب مزدلفه (در سفر حج) در بقیه موارد و شرایط، جمع

۱- .[۳] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۲، ص: ۱۵۳

۲- .[۱] سیرتنا وسنتنا، ص۱٤۷

بین نمازها را جایز نمی دانند. ابن قدامه در کتابش اقوال مذاهب اهل تسنن را در جمع بین نمازها در سفر این گونه بیان کرده است:

«یجوز الجمع بین الظهر والعصر والعشائین فی وقت احداهما لثلاثة امور: السفر الطویل... فی قول اکثر اهل العلم روی ذلک عن سعد وسعید بن زید واسامة ومعاذ بن جبل وابی موسی وابن عباس وابن عمر وبه قال عکرمة والثوری ومالک والشافعی واسحق وابن المنذر وجماعة غیرهم، وقال الحسن وابن سیرین واصحاب الرای لا یجوز الجمع الا فی یوم عرفة ولیلة مزدلفة بها؛ (۱)جمع بین نماز ظهر و عصر، مغرب و عشاء در سفر طولانی از نظر بسیاری از اهل علم جایز است. این قول از سعد، سعید بن زید، اسامه، معاذ بن جبل، ابو موسی، ابن عباس، ابن عمر روایت شده و عکرمه، سفیان ثوری، مالک، شافعی، اسحاق، ابن منذر و گروهی غیر از آن ها این عقیده را دارند. حسن بصری، ابن سیرین و اصحاب رأی (تابعان ابوحنیفه) جمع بین نمازها را تنها در روز عرفه و شب مزدلفه جایز می دانند».

شوکانی بعد از نقل اسامی طرفداران جواز جمع نمازها، تصریح می کند که حسن بصری، نخعی و ابو حنیفه جمع نمازها را مطلقا جایز نمی دانند:

«وقال قوم: لا یجوز الجمع مطلقا، الا بعرفة ومزدلفة، وهو قول الحسن والنخعی وابی حنیفة وصاحبیه؛ (۲)

گروهی گفته اند: جمع بین نمازها مطلقا جایز نیست جز در عرفه و مزدلفه و این قول حسن، نخعی و ابوحنیفه است».

بنابراین اقوال مذاهب اهل تسنن در جمع نمازها در حال سفر روشن شد و برخی از دلایل جمع خواندن آنان، جمع بین نمازها در حال باران و جمع بین نمازها در مریضی و عذر است.

اشکال به اهل تسنن

طبق اقوال فوق این مطلب اثبات می شود که در حال مسافرت و عذرهای دیگر، جمع بین دو نماز جایز است و روایات هم این مطلب را تایید می کنند. اما نکته مهم این است که اهل تسنن جز در این موارد، جمع بین دو نماز را جایز نمی دانند که این قول برخلاف روایات

۱- .[۲] الشرح الکبیر علی متن المقنع، ج۲، ص۱۱۵
۲- . نیل الاوطار من احادیث سید الاخیار شرح منتقی الاخبار، ج۳، ص۲٦۱

صحیح آنهاست که جمع بین دو نماز را در غیر موارد فوق هم ثابت می کند و این روایات موافق نظر شیعه است. عالم معروف اهل تسنن مسلم نیشابوری در صحیحش یک باب را تحت عنوان «بَاب الْجَمْعِ بین الصَّلَاتَیْنِ فی الْحَضَرِ» آورده که برخی از این روایات، جمع نماز را در حال سفر و جنگ های پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیان می کنند، اما برخی دیگر دلیل بر جواز جمع در حال حضر و بدون عذر می باشند. مسلم نیشابوری می گوید از ابن عباس نقل شده که سیره رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در غیر خوف و سفر، جمع بین دو نماز است:«حدثنا یحیی بن یحیی قال قرات علی مَالِکٍ عن ابی الزُّبَیْرِ عن سَعِیدِ بن جُبَیْرٍ عن بن عَبَّاسٍ قال رسول اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جمیعا وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جمیعا فی غَیْرِ خَوْفٍ ولا سَفَرٍ؛(۱)

ابن عباس می گوید: رسول خدا(صلی الله علیه وآله)نمازهای ظهر و عصر، مغرب و عشاء را بدون خوف و سفر با هم خواند».

در روایتی دیگر از ابن عباس نقل شده که باز هم قضیه جمع بین نمازهای ظهر و عصر، مغرب و عشاء در غیر حالت ترس و باران مطرح شده است و در پایان نیز به علت جمع بین دو نماز اشاره می کند:

«وحدثنا ابو بَکْرِ بن ابی شَیْبَةَ وابو کُرَیْبٍ قالا حدثنا ابو مُعَاوِیَةَ ح وحدثنا ابو کُرَیْبٍ وابو سَعِیدٍ الْاَشَجُّ واللفظ لِاَبِی کُرَیْبٍ قالا حدثنا وَکِیعٌ کلاهما عن الْاَعْمَشِ عن حَبِیبِ بن ابی ثَابِتٍ عن سَعِیدِ بن جُبَیْرٍ عن بن عَبَّاسٍ قال: جَمَعَ رسول اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) بین الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ بِالْمَدِینَةِ فی غَیْرِ خَوْفٍ ولا مَطَرٍ فی حدیث وَکِیعٍ قال قلت لابن عَبَّاسٍ لِمَ فَعَلَ ذلک؟ قال کَیْ لَا یُحْرِجَ اُمَّتَهُ وفی حدیث ابی مُعَاوِیَةَ قِیلَ لابن عَبَّاسٍ ما اَرَادَ الی ذلک قال اَرَادَ اَنْ لَا یُحْرِجَ اُمَّتَهُ؛ (۲)

ابن عباس می گوید: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نماز ظهر و عصر، مغرب و عشاء را در مدینه بدون ترس و شرایط بارانی با هم خوانده است. در روایت وکیع آمده است که به ابن عباس گفتم: چرا رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بین دو نماز جمع کرد؟ گفت: تا این که بر امتش حرجی نباشد و در روایت ابو معاویه آمده که به ابن عباس گفته شد منظور رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از این کار چه بود؟ گفت: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) اراده کرده است که تا بر امتش حرجی نباشد».

۱- .[۱] صحیح مسلم، ج۱، ص٤۸۹، ح۷۰۵

۲- .[۲] همان، ج۱، ص٤۹۰، ح۷۰۵

در روایت دیگر، ابن عباس جمع نماز را توسط رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مدینه به صورت مطلق و بدون این که اشاره به خوف، باران و سفر بکند گزارش کرده است که آن را بخاری و مسلم این گونه آورده اند:

«حدثنا ابو النُّعْمَانِ قال حدثنا حَمَّادٌ هو بن زَيْدٍ عن عَمْرِو بن دِينَارٍ عن جَابِرِ بن زَيْدٍ عن بن عَبَّاسٍ اَنَّ النبی(صلی الله علیه وآله) صلی بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا وَثَمَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ؛ (۱)

از ابن عباس نقل شده که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مدینه هفت رکعت و هشت رکعت نمازهای ظهر و عصر، مغرب و عشاء را انجام داد».

در این روایت نیز ابن عباس بدون اشاره به علت جمع میان دو نماز، تصریح می کند که ما در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بین نمازها جمع می کردیم:

«وحدثنا بن ابی عُمَرَ حدثنا وَكِيعٌ حدثنا عِمْرَانُ بن حُدَيْرٍ عن عبد اللَّهِ بن شَقِيقٍ الْعُقَيْلِيِّ قال قال رَجُلٌ لابن عَبَّاسٍ الصَّلَاةَ فَسَكَتَ ثُمَّ قال الصَّلَاةَ فَسَكَتَ ثُمَّ قال الصَّلَاةَ فَسَكَتَ. ثُمَّ قال لَا اُمَّ لک اَتُعَلِّمُنَا بِالصَّلَاةِ وَكُنَّا نَجْمَعُ بين الصَّلَاتَيْنِ على عَهْدِ رسول اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)؛ (۲)

عبدالله بن شقیق عقیلی می گوید: مردی به ابن عباس سه مرتبه گفت: نماز، نماز، نماز (یعنی اعلام نمود که وقت نماز است) و ساکت شد. ابن عباس گفت: ای بی مادر! آیا تو نماز را به ما یاد می دهی؟ در حالی که ما در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)دو نماز را با هم می خواندیم».

در این روایت، عبارت: «وَكُنَّا نَجْمَعُ بين الصَّلَاتَيْنِ على عَهْدِ رسول اللَّهِ» به صورت مطلق و بدون قید آمده؛ یعنی ابن عباس نگفته است که ما در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)در حال خوف و یا در حال باران آمدن، بین دو نماز جمع می کردیم. روایاتی که گذشت از منابع اهل تسنن و کتب معتبرشان بود؛ حالا سوال ما از اهل تسنن این است که با وجود این روایات چرا نماز خود را برخلاف رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و حتی روایات خودشان جمع نمی خوانند. آیا این بدعت نیست؟

با مراجعه به سیره و روش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) که توسط فرزندان ایشان همان امامان معصوم به ما رسیده است این مسئله را بررسی می کنیم:

۱- . صحیح مسلم، ج۱، ص۴۹۱؛صحیح البخاری، ج۱، ص۲۰۱
۲- . همان، ج۱، ص۴۹۲

جمع بین دو نماز در منابع شیعه

در روایتی امام باقر(علیه السلام) فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله)نماز ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه و نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه برگزار کردند:

«روی الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ ابْنِ اَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ اُذَیْنَةَ عَنْ رَهْطٍ مِنْهُمُ الْفُضَیْلُ وَ زُرَارَةُ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ(علیه السلام) اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) جَمَعَ بَیْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ بِاَذَانٍ وَ اِقَامَتَیْنِ وَ جَمَعَ بَیْنَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ بِاَذَانٍ وَاحِدٍ وَ اِقَامَتَیْنِ؛ (۱)

زراره از امام باقر(علیه السلام)نقل کرده که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)میان نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء با یک اذان و دو اقامه جمع می کرده است».

امام صادق(علیه السلام)در روایات متعددی سیره رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را در جمع بین دو نماز گزارش نموده اند و از جمله این روایات:

«و رَوَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الصَّادِقِ(علیه السلام)اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) جَمَعَ بَیْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ بِاَذَانٍ وَ اِقَامَتَیْنِ وَ جَمَعَ بَیْنَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ فِی الْحَضَرِ مِنْ غَیْرِ عِلَّةٍ بِاَذَانٍ وَاحِدٍ وَ اِقَامَتَیْنِ؛ (۲)

عبدالله بن سنان از امام صادق(علیه السلام)نقل کرده که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بین نماز ظهر و عصر با یک اذان و دو اقامه و میان نماز مغرب و عشاء در حال حضر (غیر مسافرت) را بدون هیچ علتی با یک اذان و دو اقامه جمع کرده است».

در روایت دیگری امام صادق(علیه السلام) تصریح می کند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بدون عذر و سبب، نماز ظهر و عصر را یکجا بجا آوردند و دلیل آن را آسان گیری بر امت بیان کرده اند:

«حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ اَحْمَدَ بْنِ اِدْرِیسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ اَبِیهِ قَالَ حَدَّثَنَا اَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ اِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام)قَالَ: اِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) صَلَّی الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ فِی مَکَانٍ وَاحِدٍ مِنْ غَیْرِ عِلَّةٍ وَ لَا سَبَبٍ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ وَ کَانَ اَجْرَاَ الْقَوْمِ عَلَیْهِ اَ حَدَثَ فِی الصَّلَاةِ شَیْ ءٌ قَالَ لَا وَ لَکِنْ اَرَدْتُ اَنْ اُوَسِّعَ عَلَی اُمَّتِی؛ (۳)

ص: ۲۰۶

۱- .[۱] تهذیب الاحکام، ج۳، ص۱۸؛ وسائل الشیعة، ج ٤، ص: ۲۲۳

۲- .[۲] من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص۲۸۷، ح۸۸٦

۳- .[۳] علل الشرائع، ج ۲، ص۳۲۱؛ وسائل الشیعة، ج ٤، ص: ۲۲۱

امام صادق(علیه السلام) فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نماز ظهر و عصر را در یک مکان بدون هیچ عذری یکجا به جا آورد. عمر بن خطاب گفت: آیا درباره نماز چیز جدیدی آمده؟ حضرت فرمود: نه. ولی خواستم که بر امتم آسان بگیرم».

در روایت موثق دیگری امام صادق(علیه السلام)جمع نمازها را توسط رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گزارش نموده و دلیل آن را توسعه بر امت بیان کرده است:

«مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِى عَبْدِ اللَّهِ(عليه السلام) قَالَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله) بِالنَّاسِ الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ فِى جَمَاعَةٍ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ وَ صَلَّى بِهِمُ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الآخِرَةَ قَبْلَ سُقُوطِ الشَّفَقِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فِى جَمَاعَةٍ وَ اِنَّمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله) لِيَتَّسِعَ الْوَقْتُ عَلَى اُمَّتِهِ؛ (۱)

زراره از امام صادق(عليه السلام)نقل كرده كه فرمود: رسول خدا(صلى الله عليه وآله) نماز ظهر و عصر را هنگام ظهر بدون هيچ عذرى (باران، ترس، جنگ و...) به جماعت با هم خواندند و نماز مغرب و عشاء را قبل از رفتن شفق (سرخى مغروب) بدون هيچ عذرى به جماعت انجام داد. رسول خدا(صلى الله عليه وآله) اين كار را انجام دادند تا امت از وقتشان بيشتر استفاده كنند».

اين روايت را شيخ صدوق و شيخ طوسى نيز در كتاب هايشان آورده اند.(۲) در نتيجه طبق روايات معتبر شيعه، هم رسول خدا(صلى الله عليه وآله) در حالت عادى بين دو نماز جمع مى كرده اند و هم ائمه معصومين(عليهم السلام) دستور داده اند و هم امام صادق(عليه السلام)اين مسأله را تاييد كرده اند.

حكم بدعتگذار در منابع اهل تسنن

بعد از بررسى بدعت ها به روايات قابل توجهى در منابع اهل تسنن مى رسيم:«عن ابن عباس قال: قال رسول الله(صلى الله عليه وآله): أبىَ اللهُ ان يقبلَ عملَ صاحبِ بدعهٍ حتىّ يدع بدعتَه؛ (۳)

خداوند عمل بدعتگذار را تا وقتى كه دعوت به بدعتش مى كند قبول نمى كند».

۱- .[۱] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص: ۲۸٦

٢- .[٢] علل الشرائع، ج٢، ص٣٢١؛الاستبصار، ج١، ص٢٧١؛تهذيب الاحكام، ج٢، ص٢٦٣؛ الزواجر عن اقتراف الكبائر، ج١ ص١٦٥

٣- .[١] ميزان الاعتدال، الذهبي، ج ٤ ص٥٢٧؛كنز العمال، ج١ ص٢١٩؛السيرة الحلبية = إنسان العيون في سيرة الأمين المأمون، ج١ ص١٠٠؛ تاريخ بغداد، جلد: ١٣ صفحه: ١٨٧؛نهج الفصاحة (مجموعه كلمات قصار حضرت رسول(صلى الله عليه وآله))، ص: ١٥٦؛ تاريخ بغداد وذيوله - ط العلمية، ج١٣ ص١٨٧

وعن أنسِ بن مالك عنه قال: قال رسول الله(صلى الله عليه وآله) :"إنّ الله حَجَبَ التوبةَ عن كلِّ صاحبِ بدعة حتى يَدعَ بِدعَتَهُ".رواه الطبراني وإسناده حسن؛ (١)

خداوند توبه بدعتگذار را تا وقتی که دعوت به بدعتش می کند قبول نمی کند. طبرانی این روایت را نقل و اسناد او را صحیح می داند».

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ حُذَيْفَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله): «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لِصَاحِبِ بِدْعَةٍ صَوْمًا، وَلَا صَلَاةً، وَلَا صَدَقَةً، وَلَا حَجًّا، وَلَا عُمْرَةً، وَلَا جِهَادًا، وَلَا صَرْفًا، وَلَا عَدْلًا، يَخْرُجُ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا تَخْرُجُ الشَّعَرَةُ مِنَ الْعَجِينِ؛(٢)

«حذیفه می گوید پیامبر اسلام(صلى الله عليه وآله) فرمود: خداوند هیچ عملی را از قبیل نماز، روزه، صدقه، حج، عمره، جهاد و...از بدعتگذار قبول نمی کند و او از اسلام خارج می شود... ».

وَرَوَى ابْنُ مَاجَهْ مَرْفُوعًا عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله) قَالَ:...فَإِنَّ شَرَّ الْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا، وَإِنَّ كُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ وَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ؛ (٣)

همانا بدترین کارها، نو ساخته هاست و قطعا هر نو ساخته ای بدعت است و قطعا و یقینا هر بدعتی، گمراهی است».

و در روایاتی دیگر آمده است:«قال رسول الله(صلی الله علیه وآله): اهل البدع شرالخلق و الخلیقه؛ (٤)

اهل بدعت بدترین مخلوقات و موجودات هستند».

«قال رسول الله(صلی الله علیه وآله): اهل البدع کلاب اهل النار؛ (٥)

اهل بدعت سگ های اهل آتش هستند».

١- .[٢] صحیح الترغیب والترهیب،الألباني، ج١ ص١٣٠

٢- .[٣] المسند الجامع، ج٥ ص١٦٩؛جامع الأحادیث، ج٨ ص ١٣٨؛ کنز العمال، ج١ ص٢٢١؛ سنن ابن ماجه،ج١ ص١٩

٣- . الاعتصام - ت الهلالي، ج١ ص٩٣

٤- .[١] تاریخ مدینة دمشق، ج٥٣، ص٣٧٤

٥- .[٢] جامع الأحادیث،السیوطي، ج١٠ ص٢٢٨

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) یَا عَائِشَةُ: «إِنّ الّذِینَ فَرّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً» هم اصحاب البدع و اصحاب الاهواء لیس لهم توبه. انا منهم بریء و هم منی بُراء؛ (١)

پیامبر

اکرم(صلی الله علیه وآله) به عایشه درباره این آیه قرآن: "کسانی که دین خویش را پراکنده کردند و گروه گروه شدند" فرمودند: آن ها اهل بدعت و اصحاب و یاران هوا و هوس هستند. برای ایشان توبه ای نیست. من از ایشان بیزارم و ایشان نیز از من بیزارند».

طبق روایت صحیح مسلم پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به صراحت می فرمایند: نتیجه هر بدعتی آتش جهنم است.

«كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلَّ ضَلَالَةٍ فِی النَّارِ؛ (۲)

تمام بدعت ها گمراهی است و نتیجه تمام گمراهی ها آتش جهنم است».

در این روایت بدعت مطلق آمده (كُلُّ بِدْعَةٍ) همه بدعت ها؛ به نظر می رسد که این اطلاق خط بطلانی بر تقسیمات و توجیهات اهل تسنن می کشد. بدعت، بدعت است و هیچ تقسیم بندی برای فرار از بدعت بزرگانشان نیست. ابن حجر عسقلانی در فتح الباری در حالی که معنای «المحدثة فی الدین» را توضیح می دهد می گوید: «منظور از محدثه چیزی است که حادث می شود در حالی که اصلی در شرع ندارد و در عرف شرع «بدعه» نامیده می شود و آنچه اصلی در شرع داشته باشد بدعت نیست. پس بدعت در عرف شرع برخلافلغت، مذموم است بنابراین هر چیزی که بدون نمونه قبلی ایجاد شود بدعت است؛ چه ممدوح و چه مذموم». وی به سخنی از عایشه استناد می کند: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ ». (۳)

حال سوال اینجاست که آیا عمر بدعتگذار بوده است یا خیر؟ طبق اعتراف خود او در دین بدعت های بسیاری را گذاشته است.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درمورد بدعتگذار می فرمایند:

۱- .[۳] الاعتصام - ت الشقير والحميد والصيني، ج۱ ص ۸٦؛ رواه الإمام الطبراني في معجمه الصغير عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ(۱/ ۲۰۳)؛ ورواه الإمام ابن أبي عاصم في السنة (ص۸) برقم (٤)؛ ورواه الإمام ابن بطة في الإبانة الكبرى (۱/ ۳۰۳)؛ ورواه أبو نعيم في الحلية (٤/ ۱۳۸)

۲- .[٤] صحيح مسلم، ج۲، ص ۵۹۲، ح ۸٦۷؛ سنن کبری نسائی، ج۱، ص ۵۵۰، ح ۱۷۸
۳- .[۱] فتح الباري، العسقلاني، ج۱۳ ص۲۵۳

«إذا رأيتم أهل الريب والبدع من بعدي فأظهروا البراءة منهم ، وأكثروا من سبهم ، والقول فيهم، والوقيعة ، وباهتوهم كيلا يطمعوا في الفساد في الاسلام ، ويحذرهم الناس، ولا يتعلمون من بدعهم، يكتب الله لكم بذلك الحسنات، ويرفع لكم به الدرجات في الآخرة؛(۱)

«چنانچه پس از من با بدعتگذاران برخورد کردید از آنان بیزاری بجویید و آنان را بسیار دشنام دهید و به بدی یاد کنید تا در اسلام طمع فسادانگیز نورزند و نیز مردم را از ایشان بر حذر دارید که تحت تأثیر بدعت های آنان قرار نگیرند...».

همچنین از ابوهریره نقل شده که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)فرمود:

«گروهی از اصحابم روز قیامت بر من وارد می شوند، پس از حوض (کوثر) دور می شوند. من می گویم: پروردگارا! اصحابم (هستند)؟ پس خداوند می گوید: تو نمی دانی بعد از تو چه بدعت هایی پدید آوردند. آنان (از هدایت حق) به گذشته برگشتند». (۲)

با توجه به روایات فوق تکلیف خلفای سه گانه اهل تسنن مشخص می شود.

جایگاه اهل بدعت در جهنم است

حضرت امام موسی بن جعفر(علیه السلام)در روایتی طولانی، سرزمینی را در جهنم معرفی می کند که ویژه ی بدعتگذاران و گمراهان بزرگ است؛ در این سرزمین، پنج تن از امت های پیشین، از جمله «پولس»(۳) قرار دارند و دو نفر از این امت:

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ(علیه السلام) فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ يَا إِسْحَاقُ إِنَّ فِي النَّارِ لَوَادِياً يُقَالُ لَهُ سَقَرُ لَمْ يَتَنَفَّسْ مُنْذُ خَلَقَهُ اللَّهُلَوْ أَذِنَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِي

التَّنَفُّسِ بِقَدْرِ مِخْيَطٍ لَأَحْرَقَ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ إِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَعَوَّذُونَ مِنْ حَرِّ ذَلِكَ الْوَادِي وَ نَتْنِهِ وَ قَذَرِهِ وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَ إِنَّ فِي ذَلِكَ الْوَادِي لَجَبَلًا يَتَعَوَّذُ جَمِيعُ أَهْلِ ذَلِكَ الْوَادِي مِنْ حَرِّ ذَلِكَ الْجَبَلِ وَ نَتْنِهِ وَ قَذَرِهِ وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَ إِنَّ فِي ذَلِكَ الْجَبَلِ لَشِعْباً يَتَعَوَّذُ جَمِيعُ أَهْلِ ذَلِكَ الْجَبَلِ مِنْ حَرِّ ذَلِكَ الشِّعْبِ وَ نَتْنِهِ وَ قَذَرِهِ وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَ إِنَّ فِي ذَلِكَ الشِّعْبِ لَقَلِيباً يَتَعَوَّذُ أَهْلُ ذَلِكَ الشِّعْبِ مِنْ حَرِّ ذَلِكَ الْقَلِيبِ وَ نَتْنِهِ وَ قَذَرِهِ وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَ إِنَّ فِي ذَلِكَ الْقَلِيبِ لَحَيَّةً يَتَعَوَّذُ جَمِيعُ أَهْلِ ذَلِكَ الْقَلِيبِ مِنْ خُبْثِ تِلْكَ الْحَيَّةِ وَ نَتْنِهَا وَ قَذَرِهَا وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِي أَنْيَابِهَا مِنَ السَّمِّ لِأَهْلِهَا وَ إِنَّ

ص: ٢١٠

١- .[٢] وسائل الشيعه، ج١٦، ص٢٦٧.

٢- . صحيح بخارى، ج٨ص١٢٠

٣- .[٤] شخصى يهودى كه مسيحيت را به انحراف كشيد و پايه گذار بدعت در دين مسيح شد.

فِي جَوْفِ تِلْكَ الْحَيَّةِ لَسَبْعَةَ صَنَادِيقَ فِيهَا خَمْسَةٌ مِنَ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ وَ اثْنَانِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَنِ الْخَمْسَةُ وَ مَنِ الِاثْنَانِ قَالَ وَ أَمَّا الْخَمْسَةُ فَقَابِيلُ الَّذِي قَتَلَ هَابِيلَ وَ نُمْرُودُ الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ {فَ} قالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ وَ فِرْعَوْنُ الَّذِي قَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى وَ يَهُودُ الَّذِي هَوَّدَ الْيَهُودَ وَ يُونُسُ الَّذِي نَصَّرَ النَّصَارَى وَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَعْرَابِيَّانِ؛ (١)

اسحاق بن عمّار از امام كاظم(عليه السلام)روايت مى كند كه در حديث طولانى مى فرمايد: «اى اسحاق! همانا در آتش دوزخ محلّى هست كه به آن سقر مى گويند كه از لحظه اى كه خداوند آن را خلق نموده زبانه هايش فروكش نكرده و هوايى به آن نرسيده و اهل دوزخ از حرارت آن وادى و از كراهت و آلودگى آن و آنچه خدا براى اهل آن وادى مهيّا نموده به خدا پناه مى برند و اين وادى كوهى دارد كه همه ى اهل آن وادى از حرارت و بوى تعفّن و آلودگى آن كوه و عذاب هايى كه خداوند براى

اهل آن تدارک دیده به خدا پناه می برند و آن کوه درّه ای دارد که همه ی اهل آن کوه از حرارت و آلودگی آن درّه و عذاب هایی که خداوند برای اهل آن مهیّا نموده به خدا پناه می برند و همانا در آن درّه چاه عمیقی وجود دارد که اهل آن درّه از حرارت و تعفّن و عذابی که خداوند برای اهل آن چاه مهیّا نموده به خدا پناه می برند و همانا در آن چاه ماریست که اهل آن چاه از پلیدی و تعفّن آن مار و سمّی که خداوند برای عذاب در نیش او تعبیه نموده به خدا پناه می برند و همانا در شکم آن مار هفت صندوقچه قرار دارد که پنج نفر از امّت های گذشته و دو نفر از این امّت قرار دارند». عرض کردم: «جانم فدایت! این امّت ها کدامند»؟ امام(علیه السلام) فرمود: «قابیل که برادرش هابیل را کشت، نمرود که با ابراهیم(علیه السلام) درباره ی پروردگار محاجّه کرد، فرعون که ادّعای ربوبیّت نمود، یهودا که امّت موسی(علیهالسلام)را به یهودیّت کشید و بولس که مسیحیان را به نصرانیّت دچار کرد و از این امّت دو نفر عرب هستند».

حضرت امیرالمومنین(علیه السلام) در روایتی بسیار مهم در «نهج البلاغه» سنت خلفا را به عنوان سنت آل فرعون بیان می کند:

«حَتَّی اِذَا قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ صرَجَعَ قَوْمٌ عَلَی الْاَعْقَابِ وَ غَالَتْهُمُ السُّبُلُ وَ اتَّکَلُوا عَلَی الْوَلائِجِ وَ وَصَلُوا غَیْرَ الرَّحِمِ وَ هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِی اُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ وَ نَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رَصِّ اَسَاسِهِ فَبَنَوْهُ فِی غَیْرِ مَوْضِعِهِ مَعَادِنُ کُلِّ خَطِیئَةٍ وَ اَبْوَابُ کُلِّ ضَارِبٍ فِی غَمْرَةٍ قَدْ مَارُوا فِی

۱- .[۱] الخصال، ج ۲، ص: ۳۹۹

الْحَیْرَةِ وَ ذَهَلُوا فِی السَّکْرَةِ عَلَی سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعٍ اِلَی الدُّنْیَا رَاکِنٍ اَوْ مُفَارِقٍ لِلدِّینِ مُبَایِنٍ؛ (۱)

«پس از رحلت جانگداز رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)، گروهی به گذشته جاهلی خود بازگشتند و با پیمودن راه های گوناگون گمراه شدند و بر آرا و اندیشه های نادرست خود اعتماد نمودند و از غیر خویشان پیروی نمودند و از وسیله هدایت و رستگاری یعنی اهل بیت که مامور به دوستی آن بودند دوری کردند. (قل لا اسئلکم علیه اجراً الاّ المودة فی القربی) و ساختمان اسلام و ایمان را از جایگاه استوارش انتقال داده و آن را در جایی که سزاوار نبود پایه ریزی کردند. آنان کانون هر خطا و گناه و پناهگاه هر فتنه جو شدند و سرانجام در سرگردانی فرو رفته و در غفلت و مستی به روش و آیین فرعونیان در آمدند؛ از همه بریده و دل به دنیا بستند و یا پیوند خود را با دین گسستند».

در کتاب شریف اصول کافی نیز روایتی آمده که امیرالمومنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) به بیان بیش از بیست بدعت از بدعت های خلفا می پردازد:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَي عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ قَالَ خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(علیه السلام) فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَي عَلَيْهِ ثُمَّ صَلَّي عَلَي النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله) ثُمَّ قَالَ أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلَّتَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَي وَ طُولُ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَي فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الآخِرَةَ أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَرَحَّلَتْ مُدْبِرَةً وَ إِنَّ الآخِرَةَ قَدْ تَرَحَّلَتْ مُقْبِلَةً وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ إِنَّ غَداً حِسَابٌ وَ لَا عَمَلَ وَ إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ مِنْ أَهْوَاءٍ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٍ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ يَتَوَلَّي فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا؛

امیرمومنان(علیه السلام) خطبه ای خوانده و در آن خدا را حمد و ثناء گفته و سپس بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درود فرستادند؛ سپس فرمودند: آگاه باشید که من از شما در مورد دو خصوصیت بیش از سایر خصوصیت ها نگرانم؛ تبعیت از هوای نفس و آرزوهای دراز؛ آگاه باشید که تبعیت از هوای نفس راه حق را می بندد و آرزوهای بلند، سبب فراموشی آخرت می گردد. آگاه باشید که دنیا بار سفر بسته و (از انسان) دور می شود و آخرت بار سفر بسته و نزدیک می شود؛ ولی فرزندان هر دو یکی است (هر دو نظر به انسان دارند). پس از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان

دنیا نباشید؛ به درستی که امروز زمان کار است و حسابی در کار نیست و فردا زمان حساب است و کاری در میان نیست و به درستی که شروع فتنه ها از هوای

۱- .[۱] نهج البلاغه، الخطبة ۱۵۰

نفسی است که انسان به دنبال آن می رود و بدعت هایی است که به صورت قانون در می آید و در آن با حکم خدا مخالفت می شود و عده ای از مردم در آن عده ای دیگر را به کار می گمارند؛

أَلَا إِنَّ الْحَقَّ لَوْ خَلَصَ لَمْ يَكُنِ اخْتِلَافٌ وَ لَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يُخَفْ عَلَي ذِي حِجًي لَكِنَّهُ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ فَيُمْزَجَانِ فَيُجَلَّلَانِ مَعاً فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَي أَوْلِيَائِهِ وَ نَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَي؛

آگاه باشید که حق اگر (از باطل) جدا شود هیچ اختلافی نخواهد بود و اگر باطل نیز جدا شود بر هیچ صاحب عقلی مخفی نخواهد ماند؛ اما از این مقداری و از آن مقداری گرفته و آن دو را با هم مخلوط می گردانند پس با یکدیگر ظاهری آراسته پیدا می کنند. آنجاست که شیطان بر یاوران خویش مسلط می گردد و کسانی نجات می یابند که خداوند برای ایشان از پیش نیکی فرستاده باشد؛

إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَبَسَتْكُمْ فِتْنَةٌ يَرْبُو فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ يَجْرِي النَّاسُ عَلَيْهَا وَ يَتَّخِذُونَهَا سُنَّةً فَإِذَا غُيِّرَ مِنْهَا شَيْ ءٌ قِيلَ قَدْ غُيِّرَتِ السُّنَّةُ وَ قَدْ أَتَي النَّاسُ مُنْكَراً ثُمَّ تَشْتَدُّ الْبَلِيَّةُ وَ تُسْبَي الذُّرِّيَّةُ وَ تَدُقُّهُمُ الْفِتْنَةُ كَمَا تَدُقُّ النَّارُ الْحَطَبَ وَ كَمَا تَدُقُّ الرَّحَي بِثِفَالِهَا وَ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ لِغَيْرِ الْعَمَلِ وَ يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا بِأَعْمَالِ الآخِرَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ وَ حَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ شِيعَتِهِ؛

به درستی که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمودند: چگونه خواهید بود در زمانی که فتنه ها از چشم شما پوشیده مانده و در میان شماست؛ کودک در آن بزرگ شده و بزرگ در آن پیر می شود؛ در میان مردم جریان دارد ولی مردم آن را سنت خویش قرار می دهند و اگر چیزی از آن را تغییر دهند می گویند: سنت را تغییر دادید و بر مردم کار ناپسندی وارد شده است!! سپس امتحان سخت تر می گردد و مردمان را اسیر می کند و فتنه را بر ایشان می کوباند همان طور که آتش، چوب را می کوباند و همان طورکه سنگ آسیا تفاله ها را می کوباند و برای غیر خدا به دنبال دین می روند و برای غیر علم به دنبال دانش می روند و دنیا را با کارهای اخروی طلب می کنند. سپس رو به مردم نموده در حالی که عده ای از بستگان و نزدیکان و شیعیانش گرد او بودند فرمود:

فَقَالَ قَدْ عَمِلَتِ الْوُلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ مُغَيِّرِينِ لِسُنَّتِهِ وَ لَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَي تَرْكِهَا وَ حَوَّلْتُهَا إِلَي مَوَاضِعِهَا وَ إِلَي مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّي أَبْقَي وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شِيعَتِيَ الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَ فَرْضَ إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ؛

ص: ۲۱۳

خلفای قبل از من کارهایی انجام دادند که در آن با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مخالفت کردند و در آن بنای مخالفت با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را از روی عمد داشتند. پیمان او را شکسته و سنت او را تغییر دادند و اگر مردم را بر ترک آنها وادار نمایم و آنها را به جایگاه خود بازگردانم و به آنچه در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود، لشکر من از گرد من پراکنده شده و تنها باقی می مانم و یا با عده کمی از شیعه ام که برتری من و وجوب امامت من از کتاب خدا و سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را می دانند؛

أَ رَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ فَرَدَدْتُهُ إِلَي الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ؛

به من خبر دهید اگر دستور می دادم که مقام ابراهیم(علیه السلام)را به همان مکانی که رسول خدا(علیه السلام) قرار داده بود بازگردد؛

وَ رَدَدْتُ فَدَكاً إِلَي وَرَثَةِ فَاطِمَةَ(علیها السلام) وَ رَدَدْتُ صَاعَ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) كَمَا كَانَ وَ أَمْضَيْتُ قَطَائِعَ أَقْطَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) لِأَقْوَامٍ لَمْ تُمْضَ لَهُمْ وَ لَمْ تُنْفَذْ وَ رَدَدْتُ دَارَ جَعْفَرٍ إِلَي وَرَثَتِهِ وَ هَدَمْتُهَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَ رَدَدْتُ قَضَايَا مِنَ الْجَوْرِ قُضِيَ بِهَا؛

و فدک را به ورثه فاطمه باز می گرداندم و مقدار پیمانه (برای کشیدن مقدار زکات) را به همان حالت قبل باز می گرداندم و زمین های هدیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را که به عده ای داده بود و دستور حضرت را اجرا نکردند به ایشان می دادم و خانه جعفر را به ورثه اش باز می گرداندم و آن را از مسجد خراب می کردم (زیرا خانه او را به زور گرفته و در مسجد وارد کردند) و عده ای از زنانی را که به غیر حق همسر مردانی شده اند پس گرفته و ایشان را به همسرانشان باز می گرداندم!!

وَ نَزَعْتُ نِسَاءً تَحْتَ رِجَالٍ بِغَيْرِ حَقٍّ فَرَدَدْتُهُنَّ إِلَي أَزْوَاجِهِنَّ وَ اسْتَقْبَلْتُ بِهِنَّ الْحُكْمَ فِي الْفُرُوجِ وَ الْأَحْكَامِ وَ سَبَيْتُ ذَرَارِيَّ بَنِي تَغْلِبَ وَ رَدَدْتُ مَا قُسِمَ مِنْ أَرْضِ خَيْبَرَ وَ مَحَوْتُ دَوَاوِينَ الْعَطَايَا؛

و حکم (خدا) در مورد فروج و ارحام (اعمال خلاف عفت) در مورد ایشان جاری می کردم و مردمان بنی تغلب را به اسارت می گرفتم (زیرا ایشان به جنگ با مسلمانان پرداخته رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دستور به اسارت همه ایشان دادند) و آن مقدار از زمین های خیبر را که بین مردم تقسیم شده است باز می گرداندم (زیرا این زمین ها در اصطلاح فقهی "مفتوح عنوة" است یعنی برای گرفتن بیشتر زمین های خیبر جنگ صورت نگرفت و لذا ملک تمامی مسلمانان است نه عده ای خاص و کسی حق تملک آن را ندارد)؛

وَ أَعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) يُعْطِي بِالسَّوِيَّةِ وَ لَمْ أَجْعَلْهَا دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَ أَلْقَيْتُ الْمَسَاحَةَ وَ سَوَّيْتُ بَيْنَ الْمَنَاكِحِ وَ أَنْفَذْتُ خُمُسَ الرَّسُولِ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فَرَضَهُ؛

و دفاتر هدیه های ماهانه را پاک می کردم (زیرا خلفا دفاتری داشتند که در مورد افراد خاصی ثبت شده بود که هر ماه به فلان کس فلان مقدار شهریه داده شود) و همان طور که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تقسیم می کرد همان طور یعنی به صورت مساوی (اموال را بین مردم) تقسیم می نمودم و آن را فقط سبب آبادی زندگی ثروتمندان قرار نمی دادم و مقدار اندازه گیری زمین ایشان را کنار می انداختم (زیرا با آن مقدار هدیه های رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به خود را افزایش می دادند) و ازدواج ها را یکسان قرار می دادم (زیرا ایشان دستور داده بودند که غیر عرب حق ازدواج با عرب را ندارد اما رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرمودند: مسلمان کفو مسلمان است) و خمس مربوط به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را همان طور که خداوند عز وجل دستور داده است جاری می نمودم (نه مانند خلفا که آن را سهم خاص خود به عنوان خلیفه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می دانستند)؛

وَ رَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَي مَا كَانَ عَلَيْهِ وَ سَدَدْتُ مَا فُتِحَ فِيهِ مِنَ الْأَبْوَابِ وَ فَتَحْتُ مَا سُدَّ مِنْهُ وَ حَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَي الْخُفَّيْنِ وَ حَدَدْتُ عَلَي النَّبِيذِ وَ أَمَرْتُ بِإِحْلَالِ الْمُتْعَتَيْنِ وَ أَمَرْتُ بِالتَّكْبِيرِ عَلَي الْجَنَائِزِ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَ أَلْزَمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛

و مسجد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را به همان مقدار سابق باز گردانده و درهایی را که به سوی آن گشوده گشته بود می بستم (هر کسی از بزرگان صحابه که خانه ایشان در کنار مسجد بود بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به خلاف دستور حضرت، برای خود از خانه خویش دری خاص به درون مسجد کشید تا درب اختصاصی او باشد) و درهایی را که بسته شده بود باز می نمودم (رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در زمان حیات خویش تنها دستور دادند که دربی از خانه امیرمومنان و ناودانی از خانه عباس عموی ایشان به مسجد باز باشد و سایر درها بسته شود اما این درب و ناودان در زمان خلفا به دستور ایشان مسدود گشت) و مسح از روی کفش را حرام می نمودم (خلفا این کار را جایز دانستند) و به خاطر نوشیدن نبیذ، حد الهی را جاری می ساختم (غاصبین

خلافت نبیذ را که نوعی شراب خفیف شده است جایز دانستند) و دستور می دادم که همه مردم دو متعه (حج و زنان) را جایز بدانند و دستور می دادم که بر جنازه (هنگام نماز میت) پنج تکبیر بگویند (خلفا چهار تکبیر می گفتند) و مردم را وادار می نمودم که بسم الله الرحمن الرحیم را (در نماز) بلند بگویند؛

وَ أَخْرَجْتُ مَنْ أُدْخِلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) فِي مَسْجِدِهِ مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) أَخْرَجَهُ وَ أَدْخَلْتُ مَنْ أُخْرِجَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)أَدْخَلَهُ وَ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَي حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ عَلَي الطَّلَاقِ عَلَي السُّنَّةِ وَ أَخَذْتُ الصَّدَقَاتِ عَلَي أَصْنَافِهَا وَ حُدُودِهَا؛

ص: ۲۱۵

و کسانی را که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بیرون (تبیعد) کرده بودند و بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به مسجد حضرت وارد شدند، بیرون می نمودم (رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مروان و پدرش را تبعید کرده اما خلفا ایشان را امام جماعت مسجد رسول خدا نمودند!!) و کسانی را که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ایشان را در مسجد خویش جای داده بود و بعد از ایشان بیرون شدند به مسجد می آوردم (عده ای از صحابه جایگاه و خانه ای جز صفه و ایوان مسجد رسول خدا نداشتند و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ایشان را در آنجا ساکن کرده بود اما خلفا ایشان را از مسجد بیرون کردند) و مردم را بر حکم قرآن وادار می کرده و ایشان را وادار می کردم که طلاق را طبق سنت انجام دهند (طبق آیه قرآن ازدواج احتیاج به شاهد نداشته و طلاق دو شاهد احتیاج دارد اما خلفا حکم هر دو را بر عکس نمودند) و صدقات را بر گروه ها و مرزهای خودش باز می گرداندم (صدقات باید بر گروه های مختلفی تقسیم می شد اما خلفا آن را فقط به بعضی از ایشان می دادند)؛

وَ رَدَدْتُ الْوُضُوءَ وَ الْغُسْلَ وَ الصَّلَاةَ إِلَي مَوَاقِيتِهَا وَ شَرَائِعِهَا وَ مَوَاضِعِهَا وَ رَدَدْتُ أَهْلَ نَجْرَانَ إِلَي مَوَاضِعِهِمْ وَ رَدَدْتُ سَبَايَا فَارِسَ وَ سَائِرِ الْأُمَمِ إِلَي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ(صلی الله علیه وآله)إِذاً لَتَفَرَّقُوا عَنِّي؛

و وضو و غسل و نماز را به زمان خویش (در مورد نماز) و روش خویش (در مورد غسل) و جایگاه خویش (در مورد وضو) باز می گرداندم (زیرا نمازهای یومیه را می توان در سه وقت خواند اما خلفا مخالفت کردند و شرایط وجوب غسل را تغییر دادند و نیز محل وضو را عوض کردند زیرا در وضو دست باید از بالا به پایین شسته می شد و بر عکس نمودند، بعضی ازسر باید مسح می شد آن را نیز تغییر دادند، پا نیز باید مسح می شد آن را شستند) و مردمان نجران را به محل خویش باز می گرداندم (از سخنان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در آخرین روز این بود که لشکریان اسامه را راهی کنید، خدا هر کس را که به این لشکر نرود لعنت کند اما خلفا به خاطر مصالح خویش به این لشکر نرفته و برای پوشاندن این قضیه گفتند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرموده است: لشکر اسامه را راهی کنید و در جزیرة العرب دو دین باقی نگذارید و به همین جهت دستور دادند که همه اهل نجران را که مسیحی بودند از جزیرة العرب بیرون کنند اما با یهود که روابط خوبی با خلفا داشتند کاری نداشتند و حتی کعب الاحبار یهودی توانست نفوذ زیادی در دربار خلافت پیدا کند) و اسیران فارس و باقی ملت ها را به کتاب خدا و سنت رسول او باز می گرداندم (ایشان دستور دادند که هیچ برده ای از سایر کشورها حق ورود به بلاد اسلامی ندارد مگر آن که مولایش مجوز بگیرد و بعد از آزاد شدن در زمان مردن مولایش در صورتی که مولا وارثی نداشت حق ارث بردن از مولا ندارد با این که هر دوی آن ها خلاف احکام اسلامی بود) در این صورت از گرد من پراکنده می شدند؛

ص: ۲۱۶

وَ اللَّهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَ أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بِدْعَةٌ فَتَنَادَي بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِي يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غُيِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعاً وَ لَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي؛

قسم به خدا که مردم را دستور دادم که در ماه رمضان غیر از نماز واجب را به جماعت نخوانند و ایشان را آگاه نمودم که خواندن نماز مستحبی به جماعت بدعت است، پس عده ای از لشکریان که همراه من جنگیده بودند ندا دادند: ای اهل اسلام! سنت عمر تغییر کرد! ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان باز می دارند؛

مَا لَقِيتُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنَ الْفُرْقَةِ وَ طَاعَةِ أَئِمَّةِ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَي النَّارِ وَ أَعْطَيْتُ مِنْ ذَلِكَ سَهْمَ ذِي الْقُرْبَي الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلي عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَي الْجَمْعانِ؛

و نیز اگر من از خمس سهم بستگان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را می دادم که خداوند در مورد آن فرموده است که "اگر به خدا و آنچه بر بنده یمان نازل کرده ایم ایمان آورده بودید در روز جدایی (حق از باطل)، روزی که دو لشکر با یکدیگر ملاقات کردند (و حق در مقابل باطل قرار گرفت)، در آن روز بعد از گرفتن غنایم خمس را پرداخت کنید؛

فَنَحْنُ وَ اللَّهِ عَنَي بِذِي الْقُرْبَي الَّذِي قَرَنَنَا اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ بِرَسُولِهِ(صلی الله علیه وآله) فَقَالَ تَعَالَي فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبي وَ الْيَتامي وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فِينَا خَاصَّةً كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ فِي ظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ لِمَنْ ظَلَمَهُمْ رَحْمَةً مِنْهُ لَنَا وَ غِنًي أَغْنَانَا اللَّهُ بِهِ وَ وَصَّي بِهِ نَبِيَّهُ؛

پس قسم به خدا ما همان بستگان (رسول خدا) هستیم. کسانی هستیم که خداوند ما را با خود و با رسولش در کنار هم قرار داده است پس گفته است: (این خمس)" برای خدا و رسولش و برای بستگان و یتیمان و بیچارگان و در راه ماندگان است" و این آیه را در مورد ما نازل کرد " تا مبادا سبب فزونی دولت ثروتمندان شما گردد؛ پس آنچه را رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای شما آورده است پس آن را بگیرید و آنچه شما را (از آن) نهی کرده است پس دست از آن بردارید و از خدا بترسید ". در مورد ظلم نمودن به اهل بیت رسول خدا(علیهم السلام)؛ "به درستی که خداوند صاحب عقوبت

شدیدی است" برای کسانی که به ایشان ظلم کند؛ (این عمل خدا در اعطای خمس به اهل بیت) رحمتی بود از جانب او برای ما و ثروتی بود که خدا به وسیله آن ما را بی نیاز ساخته بود و در این زمینه به فرستاده اش توصیه کرده بود؛

ص: ۲۱۷

وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيباً أَكْرَمَ اللَّهُ رَسُولَهُ(صلى الله عليه وآله) وَ أَكْرَمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْ يُطْعِمَنَا مِنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ فَكَذَّبُوا اللَّهَ وَ كَذَّبُوا رَسُولَهُ وَ جَحَدُوا كِتَابَ اللَّهِ النَّاطِقَ بِحَقِّنَا وَ مَنَعُونَا فَرْضاً فَرَضَهُ اللَّهُ لَنَا مَا لَقِيَ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيٍّ مِنْ أُمَّتِهِ مَا لَقِينَا بَعْدَ نَبِيِّنَا وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَي مَنْ ظَلَمَنَا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ (۱)

و سهم ما را در صدقه قرار نداد و بدین سبب فرستاده اش را گرامی داشت و ما اهل بیت را نیز گرامی داشت تا مبادا به ما از کثیفی های مردمان (صدقه) بخوراند. پس خدا و فرستاده او را تکذیب کردند و کتاب خدا را که در حق ما سخن می گفت انکار نمودند و ما را از مالی واجب که خدا برای ما قرار داده بود منع کردند و مثل آنچه ما بعد از رسول خدا(صلى الله عليه وآله) دیدیم، خاندان هیچ پیغمبری از امت آن پیغمبر ندیدند و خداوند یاری کننده ماست در مقابل کسی که به ما ظلم نموده است ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم».

خلاصه کلام حضرت امیرالمومنین(علیه السلام) در همین یک روایت بیش از بیست مورد از بدعت های غاصبین خلافت را مطرح نموده و علت عدم مخالفت خویش را با آن ها به طور حکومتی مشخص ساخته اند .

تیر زهرآگین بدعت و انحراف در پیکره اسلام

شکی نیست که یهود با نفوذ خود اسلام را از اساس نابود کرد، البته اسلام شیعی به برکت وجود ائمه(علیهم السلام) از تمامی مکرها و حیله های یهود در امان ماند اما مسلمانانی که به غیر امیرالمومنین(علیه السلام) متمسک شدند گرفتار دام یهودیان شدند.

از شاهکارهای نفوذ، منع حدیث رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود. بعد از شهادت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، ابوبکر و عمربن خطاب دستور منع نقل احادیث پیامبر(صلی الله علیه وآله) را دادند.

واقعیت های تاریخی به خوبی نشان می دهد این کار ناشی از انگیزه های سیاسی بوده و از هر جهت به زیان اسلام تمام شده است.

نخستین نشانه آشکار مخالفت با کتابت حدیث از زبان عمربن خطاب پدیدار شد. به استناد اسناد تاریخی مورد پذیرش عالمان فریقین، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در بستر شهادت در حالی که بزرگان صحابه و بنی هاشم در خانه ایشان گرد آمده بودند فرمود:

۱- .[۱] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۵۸

«برای من کاغذ و قلمی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. در این هنگام عمر گفت: بر پیامبر درد غلبه کرده است و او هزیان می گوید، قرآن نزد ماست و ما را بس است».(۱)

و بدین ترتیب با بر هم زدن مجلس و با شعار:«حسبنا کتاب الله» مانع نگارش حدیث از سوی آن حضرت شد.

نقش ابوبکر در منع نگارش

پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) ابوبکر در نخستین روزهای حکومت خود، احادیث گرد آوری شده از سخنان پیامبر(صلی الله علیه وآله)را از بین برد و سپس به صورت رسمی از مردم خواست تا احادیث پیامبر(صلی الله علیه وآله) را نقل نکنند. او در اقدامی دیگر خطاب به مردم گفت:

«شما از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سخن ها گزارش می کنید و در آن ها اختلاف می کنید، پس از شما اختلاف ها بیش تر خواهد شد. از رسول خدا(صلی الله علیهوآله)چیزی نقل نکنید و اگر کسی از شما سؤال کرد بگویید: بین ما و شما کتاب الهی است. حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید».(۲)

همچنین عایشه می گوید:

«پدرم پانصد حدیث از گفتار پیامبر(صلی الله علیه وآله) را جمع کرده بود، شبی خوابید اما آرام نداشت. من اندوهگین شدم و از ناآرامی اش پرسیدم. چون آفتاب بر آمد گفت: دخترم احادیثی که نزد تو است بیاور. من احادیث را آوردم. او آتش خواست و آن ها را سوزاند». (۳)

نقش عمر در منع نگارش

بر اساس برخی از گزارش های تاریخی، عمر در آغاز می خواست به گردآوری روایات بپردازد و اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز او را به این کار تشویق کردند اما به بهانه ای از این کار منصرف شد. عروه چنین نقل کرده است:

«عمربن خطاب خواست تا سنن را بنگارد و در این کار با اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) مشورت کرد. آنان نیز او را به این کار تشویق کردند. عمر یک ماه در این کار به تامل گذراند و از خداوند راهنمایی می خواست تا آن که یک روز خداوند عزم او را استوار ساخت و گفت: من

۱- . صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳٤.

۲- . تذکرة الحفاظ،ج۱ ص۹

۳- . همان ،ج۱ ص۱۰

می خواستم سنن را بنویسم اما به یاد اقوام پیش از شما افتادم که کتابی (درباره سنت پیامبرانشان) فراهم آورده و به آن رو آوردند و کتاب الهی را وا نهادند؛ سوگند به خدا که من کتاب خدا را هرگز به چیزی نمی آمیزم». (۱)

بدین ترتیب عمر نه تنها خود به گردآوری روایات اقدام نکرد بلکه از هر اقدامی برای کتابت و تدوین حدیث بسان ابوبکر جلوگیری نمود. او وقتی مطلع شد که احادیث، بسیار شده و گروهی به کتابت حدیث روی آورده اند از آنان خواست تا نگاشته های حدیثی خود را بیاورند و دستور داد آن ها را بسوزانند.(۲)

در این رابطه خطیب بغدادی می نویسد:«به عمربن خطاب گزارش دادند که در میان مردم کتاب ها و حدیث هایی فراهم آمده است. او این امر را ناخوش داشت و گفت: ای مردم به من گزارش رسیده که در میان شما کتاب هایی فراهم آمده است. (بدانید که) استوارترین آن ها محبوب ترینشان نزد خداوند است. همگان کتاب ها را نزد من آورند تا درباره آنها اظهار نظر کنم. مردم گمان کردند که او می خواهد در آن ها نگریسته و بر اساس معیار، چندگانگی و تعارض آن ها را برطرف کند اما هنگامی که کتاب ها را آوردند همه را در آتش سوزاند».(۳)

شدت عمل در منع نقل حدیث

اگر به راستی عمر به این نتیجه رسید که سنّت را ننویسد، این فکر برای خود او اعتبار داشت و اگر واقعاً نقشه های خطرناک تری پشت سر این نقشه نبود چرا در منع نقل حدیث این همه شدّت عمل به خرج داد؟ عمر در این کار چنان مراقبت و پافشاری داشت که گاه بزرگانی از صحابه همچون ابن مسعود، ابو درداء و ابو مسعود انصاری را به بهانه فراوانی نقل حدیث از پیامبر(صلی الله علیه وآله) به زندان می انداخت و برخی دیگر را که در سایر شهرهای اسلامی به نشر حدیث اشتغال داشتند به مدینه فراخواند و تا زنده بود اجازه خروج از مدینه را به آنان نداد.

عبدالرحمان بن عوف در این باره می گوید:

۱- . تقیید العلم، ص۵۰.

۲- . طبقات ابن سعد، ج۵، ص۱٤۰

۳- . خطیب بغدادی، أحمد بن علی، تقیید العلم، ص۵۲

«عمربن خطاب از تمام شهرهای اسلامی عبدالله بن حذیفه، ابودرداء، ابوذر، عقبة بن عامر و گروهی دیگر از اصحاب را فراخواند و گفت: این احادیث چیست که در میان شهرها می پراکنید؟ گفتند: آیا ما را از پراکندن حدیث باز می داری؟ گفت: نه، در پیش من باشید تا زنده ام از من جدا نشوید. ما بهتر می دانیم چه چیز را از شما فرا گیریم و چه چیز را وا نهیم. بدین سان آنان تا زمانی که عمر زنده بود از وی جدا نشدند.(۱)

او حتی اگر ناچار می شد جمعی را به شهری گسیل می داشت تا به شدت آنان را از نقل حدیث باز دارد».

قرظة بن کعب نیز چنین نقل کرده است:

«عمر خواست ما را به سوی عراق روانه کند. خود نیز تا نقطه صرار ما را همراهی کرد. در بین راه از ما سؤال کرد: می دانید چرا شما را مشایعت کردم؟ گفتیم: برای احترام و تکریم. گفت: علاوه بر این، غرض دیگری دارم و آن این که شما به دیاری می روید که مردم آن بهقرآن، انس خاصی دارند و همانند زنبوران که در کندوی خویش دائم آواز می خوانند صدای تلاوت قرآن از خانه های ایشان بلند است. مانع ایشان نشوید. آن ها را مشغول حدیث نسازید و روایت از پیامبر(صلی الله علیه وآله)را به حداقل برسانید.(۲) قرظه می گوید: وقتی به عراق رفتم مردم گفتند: برای ما حدیث بگو. گفتم: عمر ما را از نقل حدیث نهی کرده است».

ابوبکر بن عیاش گوید:

«از ابوحصین شنیدم که می گفت: «عمر هنگامی که عمّال خود را به جایی می فرستاد آن ها را همراهی می کرد و در ضمن دستور می داد که فقط قرآن را مورد توجه قرار دهند و از نقل احادیث محمد(صلی الله علیه وآله)پرهیز کنند». (۳)

جلوگیری عمربن خطاب از تفسیر قرآن:

ابوجعفر طبری در تاریخ خود نقل کرده است:

«عمر می گفت: قرآن را به حال خود گذارید و آن را تفسیر نکنید. از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هم کمتر حدیث نقل کنید و من شریک شما خواهم بود». (٤)

۱- . تاریخ مدینه دمشق، ج٤٠، ص٥٠٠؛ کنز العمال، ج١٠، ص٢٩٣.

۲- . المستدرک علی الصحیحین، ج١، ص١٠٢؛ سنن ابن ماجه، ج١، ص١٢.

۳- . تدوین القرآن، ص٣٨٥

٤- . تاریخ طبری، ج٤ ص٢٠٤

توبیخ ناقلان حدیث

عمر بن خطاب به نهی و حبس افراد اکتفا نکرد بلکه گاهی افراد را توبیخ می کرد و می زد. ذاذان در این باره چنین نقل کرده است:

«عمر از مسجد بیرون آمد و با گروهی برخورد کرد که گرد مردی اجتماع کرده بودند. سؤال کرد: او کیست؟ گفتند: ابی بن کعب است که در مسجد برای مردم حدیث نقل می کرد و مردم بیرون آمده اند تا از او سؤال کنند. تازیانه خود را بر سر ابی بن کعب زد. اُبی گفت: ای امیرالمؤمنین! چه می کنی؟ عمر گفت: عمداً می کنم (و می زنم). تو نمی دانی که این عمل، تو را مفتون و این جماعت را خوار و ذلیل می کند؟» (١)عمر نه تنها از نقل حدیث نهی می کرد بلکه پرسش از علت و حکمت احکام را نیز نهی کرد؛ به طوری که کسی جرئت پرسش از اهل حدیث را نداشت و اگر کسی هم می پرسید اصحاب جرئت بیان فلسفه احکام را نداشتند. محیط چنان اختناق آور بود که اگر کسی از حکمت احکام می پرسید او را خارجی (حروری) خطاب می کردند؛ همان گونه که عمر «صبیع» را به خاطر پرسش تبعید کرد و دستور داد کسی با او همنشین نشود و همفکران خلیفه نیز او را به خوبی در این مسئله کمک می کردند.(٢)

دوران معاویه: معاویه که به طور علنی دنبال ریشه کنی امامت و تشیع بود بهترین بهانه را برای اجرای سنّت های ناروا یافته بود؛ کاری که خلفای قبل از او بنا گذارده بودند.

رجاء بن مسلم گوید:

«معاویه گفت: با حدیث، همان گونه که در عصر عمربن خطاب بود عمل کنید. به درستی که او مردم را از بیان حدیث رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ترسانید». (٣)

دوران خلفای بنی امیه و بنی عباس: در دوران خلفای جائر بنی امیه و بنی عباس، نه تنها از نقل سنّت صحیح و روایات اهل بیت(علیهم السلام) جلوگیری شد بلکه ناقلان حدیث صحیح به شدّت مورد تعقیب و آزار و شکنجه قرار گرفتند که به یک نمونه اشاره می شود:

«محمدبن ابی عمیر، یکی از راویان شیعه، در دوران هارون الرشید دستگیر شد. او را در حبس به شدت زیر شلاق گرفتند تا مخفیگاه های راویان، شیعیان و محل پنهان ساختن احادیث را نشان دهد ولی او از خود مقاومت نشان داد. فشار و شلاق دشمن بیشتر شد تا

۱- . تاریخ المدینة المنوره، ج۲ ص۶۹۱

۲- . قصه مدینه، نظری منفرد ، ص۳۳٤.

۳- . تدوین القرآن، ص۳۸٦.

آنجا که نزدیک بود ابن عمیر به خواسته های دشمن تن در دهد که ناگهان صدای هم زندانی او «محمدبن یونس بن عبدالرحمن» او را به خود آورد که می گفت: محمد! از خدا بترس و صبر پیشه ساز تا از طرف خداوند فرجی حاصل شود. بدین روی او مقاومت می کرد و بعد از چهار سال از زندان آزاد شد و دید که حدیث های دفن شده از بین رفته اند. ابن عمیر دوباره همه را از حفظ نوشت».(۱)

پیامدهای ممنوعیت حدیث

الف) جعل حدیث:

گفته شد که سنگ آغازین جعل حدیث، در دوران خلیفه اول و دوم پایه گذاری شد و حدیث های دروغین چون: «نَحْنُ مَعاشِرُ الانبیاءِ لا نُورَّث؛ ما گروه انبیا چیزی به ارث نمی گذاریم»، « وَ لا

تجْتَمع اُمَّتی عَلَی الخطاء؛ امت من بر خطا جمع نمی شوند» و یا «اَصْحابی کالنّجوُم بِایهِمْ اِقْتَدَیتُم، اِهْتَدَیتُمْ؛ اصحاب من همچون ستاره اند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می شوید»، برای تأمین اهداف سیاسی و اقتصادی ساخته شد ولی بعدها این احادیث بازار داغ و گرمی پیدا کردند. مثلا: ابوجعفر اسکافی می گوید:

«معاویه عده ای از اصحاب و تابعان را وادار کرد که حدیث هایی در طعن و تبرّی از علی(علیه السلام)جعل کنند و برای این کار اجرت زیادی تعیین کرد و افرادی مانند ابوهریره، عمرو بن عاص، عروة بن زبیر ... را اجیر کرده بود».(۲)

یکی از فجایع منع حدیث این است که در منابع مهم حدیثی اهل تسنن راویانی هستند که در تاریخ، مهر فسق و فجور و خیانت و دشمنی با اهل بیت(علیهم السلام) به پیشانی آنان خورده است و همچنین افرادی که از نفوذیان یهود در بدنه حکومت اسلامی بودند مثلا: از ابوهریره در صحیحین (مسلم و بخاری) ٥٣٧٤ روایت نقل شده است و فقط بخاری ٤٤٦ حدیث از او نقل کرده است؛ در حالی که ابوهریره فقط سه سال از زمان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)را درک کرد و در زمان خودش به دروغ گویی متهم بود و به وسیله عمر به خاطر خیانت به بیت المال شلاق زده شد(۳) و او خود نیز اعتراف به جعل حدیث کرده است. در صحیح بخاری حدیثی از طریق ابوهریره، از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)نقل شده و در آخرش اضافه می کند:

۱- . رجال النجاشی، ص٣٢٦

۲- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج٤، ص٦٣

۳- .[۲] ر.ک: صحیح محمد بن اسماعیل بخاری، مکتبة الحمید احمد حنفی، مصر، کتاب البیوع و کتاب المزارعه.]

«فقالُوا ... یا أبا هریره سَمِعْتَ هذا مِنْ رَسُول الله(صلی الله علیه وآله)؟ قال: لا هذا مِن کیسِ اَبی هُرَیرة؛(۱)

گفتند:

ای ابوهریره! آیا این مطلب را از پیامبر(صلی الله علیه وآله) شنیدی؟ گفت: نه، این سخن از کیسه ابوهریره است».

جالب است بدانید بخاری که صد سال بعد از امام صادق(علیه السلام)از دنیا رفته، یک حدیث هم از امام صادق(علیه السلام)نقل نکرده و حتی از نقل حدیث متواتر ثقلین نیزدوری جسته است. امام حسن(علیه السلام)و امام حسین(علیه السلام)را حتی به عنوان راوی به حساب نیاورده و از حضرت فاطمه(علیها السلام)که معصوم است فقط یک حدیث نقل کرده است. این در حالی است که از عایشه، ۲٤۲ و از ابوهریره، ٤٤٦ روایت آورده است!! (۲)

از دیگر فجایع منع حدیث این است که انس بن مالک می گوید رسول خدا(صلی الله علیه وآله)فرمود:

«من هیچ یک از اصحاب خود، جز معاویه بن ابی سفیان را هشتاد و یا هفتاد سال نمی بینم و بعد از آن او را می بینم در حالی که رحمت خدا او را احاطه کرده. به او گویم: ای معاویه! او گوید: لَبَّیکَ یا محمد. به او گویم: در این هشتاد سال در کجا بودی؟ گوید: در روضه ای زیر عرش پروردگارم. او به من مناجات می کرد و من با او مناجات می کردم و او مرا مورد تحیت قرار می داد و من او را مورد تحیت قرار می دادم و به من گفت: این، عوض آن دشنام هایی است که در دنیا به تو داده اند».(۳)

خطیب بغدادی بعد از نقل این حدیث می گوید:

«این حدیث از نظر متن و سند باطل است و فرد جاعل آن را از سریج بن یونس نقل کرده است».(٤)

جای تاسف است وقتی سنّت اصلی سوزانده و یا نقل و تدوین آن ممنوع شود معاویه عرش نشین می شود. اما در احادیث معصومین(علیهم السلام) در مورد معاویه چنین آمده است:

معاویه فرعون این امت است

امام صادق (علیه السلام)در مورد معاویه چنین می فرمایند:

ص: ٢٢٤

١- . صحیح بخاری، ج٧، ص٦٣
٢- . احادیث بخاری و کلینی ،ج١، ص١٣٢
٣- . تاریخ بغداد، ج١١ص١١٤
٤- . همان.

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام): إِنَّ مُعَاوِيَةَ أَوَّلُ مَنْ عَلَّقَ عَلی بَابِهِ مِصْرَاعَيْنِ بِمَكَّةَ، فَمَنَعَ حَاجَّ بَيْتِ اللَّهِ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ وَ كَانَ النَّاسُ إِذَا قَدِمُوا مَكَّةَ،نَزَلَ الْبَادِی عَلَی الْحَاضِرِ حَتّی يَقْضِیَ حَجَّهُ، وَ كَانَ مُعَاوِيَةُ صَاحِبَ السِّلْسِلَةِ الَّتِی قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: فِی سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ إِنَّهُ كانَ لَايُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَ كَانَ فِرْعَوْنَ هذِهِ الْأُمَّةِ؛(١)

معاویه اوّلین کسی بود که در شهر مکه بر در خانه خود دو لنگه در نصب کرد و مانع شد که حاجیان بهره مند بشوند از حقی که خداوند برای آنان مقرر کرده و گفته است: «در سرزمین حرم، بومیان و حاجیان با هم برابرند».

پیش از آن، موقعی که حاجیان وارد شهر مکه می شدند در خانه بومیان وارد می شدند و اقامت می کردند تا مراسم حج و عمره ی خود را به پایان ببرند. معاویه در روز قیامت با همان زنجیر گرانی در

بند خواهد شد که خداوند می گوید: او را بگیرید و در زنجیر گرانی به بند بکشید که هفتاد ذراع طول آن باشد، چرا که او به خدای بزرگ ایمان نمی آورد، معاویه فرعون این امّت بود».

معروف است که وقتی محمد بن سلیمان زندیق معروف ابن ابی العوجاء را دستگیر و حکم اعدام او را صادر کرد، او چنین اعتراف کرد:

«به خدا قسم میان شما چهار هزار روایت جعل کرده ام که در میان آن ها حلال را حرام و حرام را حلال معرفی کرده ام و در روز روزه، شما را به افطار و در روز افطار، شما را به روزه واداشتم».(۲)

ب) تغییر سنّت

ممنوعیت تدوین حدیث و آثار مستقیم و غیرمستقیم آن در کنار دیگر بدعت ها باعث شد که سنّت پیغمبر(صلی الله علیه وآله)به سرعت در جامعه تغییر یابد و دگرگون شود. این نکته ای است که محدثان و مورخان اهل تسنن نیز بدان اعتراف کرده اند. به نمونه هایی از سخنان آنان اشاره می کنیم:

۱. شافعی از وهب بن کیسان نقل می کند:

«کُلُّ سُنَنِ رسول الله قَدْ غُیرَتْ حَتَّی الصلوة؛

۱- . الکافي (ط - الإسلامية)، ج ٤، ص: ٢٤٣

۲- . الموضوعات الاسرائيليات والموضوعات في كتب التفسير، ج۱، ص۸۷

تمام سنّت های رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تغییر یافت، حتی نماز».(۱)

۲. بخاری هم روایتی مثل همین را از زهری آورده است:

«حدثنا عَمْرُو بن زُرَارَةَ قال اخبرنا عبد الْوَاحِدِ بن وَاصِلٍ ابو عُبَيْدَةَ الْحَدَّادُ عن عُثْمَانَ بن ابی رَوَّادٍ اَخِی عبد الْعَزِيزِ قال سمعت الزُّهْرِيَّ يقول دَخَلْتُ على اَنَسِ بن مَالِكٍ بِدِمَشْقَ وهو يَبْكِی فقلت ما يُبْكِيكَ فقال لَا اَعْرِفُ شيئا مِمَّا اَدْرَكْتُ الا هذه الصَّلَاةَ وَهَذِهِ الصَّلَاةُ قد ضُيِّعَتْ وقال بَكْرُ حدثنا محمد بن بَكْرٍ الْبُرْسَانِيُّ اخبرنا عُثْمَانُ بن ابی رَوَّادٍ نَحْوَهُ؛(۲)

از زهری روایت است که گفت: داخل شدم بر انس بن مالک در شهر دمشق در حالی که گریه می کرد، پس گفتم چرا تو گریه می کنی؟ پس گفت: نشناختم چیزی از آنچه را که درک کردم مگر همین نماز را و همین نماز را هم ضایع شد و بکر گفت: حدیث کرد ما را محمد بن بکر بُرْسانِی که خبر داد ما را عثمان بن ابی رواد مثل آن را».

۳. قضیه به جایی رسیده بود که وقتی علی(علیه السلام) نماز خواند، مردم گفتند: نماز علی(علیه السلام)یادآور نماز پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود. مسلم در این باره با اسناد خودش از مطرف روایت کرده و گفته است:

«حدثنا يحيى بن يحيى وَخَلَفُ بن هِشَامٍ جميعا عن حَمَّادٍ قال يحيى اخبرنا حَمَّادُ بن زَيْدٍ عن غَيْلَانَ عن مُطَرِّفٍ قال صَلَّيْتُ انا وَعِمْرَانُ بن حُصَيْنٍ خَلْفَ عَلِيِّ بن ابی طَالِبٍ فَكَانَ اذا سَجَدَ كَبَّرَ واذا رَفَعَ رَاْسَهُ كَبَّرَ واذا نَهَضَ من الرَّكْعَتَيْنِ كَبَّرَ فلما انْصَرَفْنَا من الصَّلَاةِ قال اَخَذَ عِمْرَانُ بِيَدِی ثُمَّ قال لقد صلى بِنَا هذا صَلَاةَ مُحَمَّدٍ(صلى الله عليه وآله) او قال قد ذَكَّرَنِی هذا صَلَاةَ مُحَمَّدٍ(صلى الله عليه وآله)؛ (۳)

روایت از مطرف است که گفت: من و عمران بن حصین پشت سر علی ابن ابی طالب(علیه السلام)نماز خواندیم، هنگامی که آن حضرت به سجده می رفت و یا سر از سجده برمی داشت و یا هر گاه که از دو رکعت فارغ می شد تکبیر می گفت. وقتی که نماز را تمام کردیم عمران بن حصین دست مرا گرفت و گفت: با این نماز، نماز پیامبر(صلی الله علیه وآله)را خواندیم یا اینکه گفت: این نماز، نماز پیامبر(صلی الله علیه وآله)را به یاد من آورد».

٤. بخاری از عمران نقل می کند:

ص: ٢٢٦

١- . اَلاُمّ، ج١، ص٢٦٩

٢- . صحیح بخاری، ج١ ص١٩٨

٣- . صحیح مسلم، ج١، ص٢٩٥

«ما در بصره با علی(علیه السلام)نماز (جماعت) خواندیم. پس نماز خواندن او ما را به یاد نماز پیامبر(صلی الله علیه وآله)انداخت».(١)

خلاصه کلام با دستور منع حدیث، نه تنها بازار جعل احادیث داغ شد بلکه در مبانی اصلی دین همچون توحید، معاد و نبوت و نیز نماز، روزه و حج بدعت ها و انحرافاتی ایجاد شد که با مبانی حقیقی اسلام فرسنگ ها فاصله دارد که مجال پرداختن به آن در اینجا نیست هر چند که در مورد این فجایع مطالبی نوشته شده و اهل علم و تحقیق به آن ها پرداخته اند.

همچنین در سایه سار منع حدیث شروع کردند به ساختن فضائل برای کسانی که شقی ترین مردم بودند. پروژه نفوذ یهود کمر دین را شکست و اسلام را همچون مسیحیت پوچ و یهودی زده کرد. نکته بسیار ظریف و قابل تاملی که کمتر به آن پرداخته شده این است که پولس با نفوذ در مسیحیت به آرامی انجیل را کنار زد و آن انجیلی که خودش تدوین نمود و سراسر انحراف و دوری از طریقت الهی بود به مردم معرفی کرد؛ مشابه این تجربه موفق را با دستور منع حدیث در اسلام مشاهده می کنیم که اهل دقت و اهل علم و تحقیق متوجه نفوذ یهود در اسلام می شوند و نیز ذکر شد که شیعه به برکت وجود ائمه(علیهم السلام) از این فاجعه در امان ماند اما یهودیان باز هم از طرق دیگر، جامعه تشیع را تحت شعاع شبهات و برخی فرق ضاله قرار دادند. شهادت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و دیگر ائمه معصومین(علیهم السلام)نیز یکی از اهداف یهودیان بود چرا که این بزرگواران

ادامه دهندگان راه پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) بوده و هستند که مانعی بر سر راه دنیاطلبی یهود محسوب می شوند. لذا به وسیله عمال و کارگزاران خود دست به ترور آنان زدند که در ادامه به برخی از آن اشاره می شود.

ص: ۲۲۷

۱- . صحیح بخاری، ج۱، ص۱۵٦

«وَخَلِيفَتُهُ فِي أُمَّتِهِ»

بررسی واژه «خلیفه»

«خلف»: خَلْف یعنی پشت، نقطه مقابل «قدّام» یعنی پیشاروی و جلو. «خَلَف» هم به کسی که جای دیگری قرار می گیرد و راه و روش او را سد می کند اطلاق می شود. «خِلْفَة» یعنی جانشین یکدیگر شدن. خداوند متعال می فرماید: «وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً؛ (۱)

یعنی: او کسی است که با ایجاد نظامی در آفرینش از روی حکمت و نظام هستی، شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد». در اصطلاح می گویند: «أمرهم خِلْفَةٌ؛ یعنی کارشان پی در پی و منظّم است». «خَلَفَ فلان فلانا؛ به جای او کارگزار شد چه با او و یا بعد از او باشد». خداوند متعال می فرماید: «وَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنا مِنْكُمْ مَلائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ(۲)». «خِلافَة» یعنی نیابت و جانشینی به جای دیگری که:

۱. یا در غیاب و نبودن کسی است؛

۲. یا به خاطر مرگ کسی است که دیگری جانشین او می شود؛

۳. یا به علّت ناتوانی کسی؛

٤. و یا به خاطر بزرگی و شرافت است که دیگری جانشین او می شود.

ص: ٢٢٨

١- .[١] فرقان، ٦٢

٢- .[٢] زخرف، ٦٠

و در معنی اخیر خداوند اولیاء خود را در زمین خلافت و نمایندگی می دهد. خداوند متعال می فرماید:«هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلائِفَ فِي الْأَرْضِ؛ (١)

او کسی است که شما را در زمین جانشینان [دیگران] قرار داد».

«و وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلائِفَ الْأَرْضِ؛ (٢)

اوست کسی که شما را در زمین، جانشینان [نسل های گذشته] قرار داد».

«خَلَائِف» جمع «خَلِيفَة» است و «خُلَفَاء» جمع «خَلِيف». خداوند متعال می فرماید:

«یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ؛ (٣)

[و گفتیم:] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم».

«و وَ جَعَلْناهُمْ خَلائِفَ؛ (٤)

و آنان را جانشینان [غرق شدگان] نمودیم».

«و وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ؛ (٥)

و به یاد آورید که شما را جانشینانی پس از قوم نوح قرار داد». (٦)

در قاموس آمده است: خلیفه به معنی نائب و جانشین است و در مفردات و اقرب آمده: خلافت نیابت از غیر است در اثر غیبت منوب عنه و یا برای مرگش و یا برای عاجز بودنش و یا برای شرافت نائب و از این قبیل است که خداوند اولیاء خویش را در ارض خلیفه کرده است.(٧)

نکته قابل تأملی که در آیات فوق به آن اشاره شده این است که در همه حالات خداوند است که جانشین قرار می دهد. از همه مهم تر این که خداوند متعال در سوره بقره آیه ٣٠

١- .[١] فاطر،٣٩

٢- .[٢] انعام،١٦٥

٣- .[٣] ص،٢٦

٤- .[٤] یونس،٧٣

٥- .[٥] اعراف،٦٩

٦- .[٦] مفردات الفاظ قرآن، ج ١، ص: ٦٢٧

٧- .[٧] قاموس قرآن، ج ٢، ص: ٢٨٦

خطاب به ملائکه می فرماید: می خواهم روی زمین خلیفه ای قرار دهم «انی جاعل فی الارض خلیفه». این خلیفه با دیگر خلیفه هایی که در آیات فوق گذشت بسیار فرق می کند، اینجاخلیفه، جانشین خداست که باید شرع مقدس را به مردم برساند و برایشان تبیین نماید. کسی که به او وحی می شود و همین وحی شدن یک امتیاز ویژه ای است که نشان می دهد خداوند متعال در بین همه انسان ها او را برگزیده است و او نسبت به سایر مردم دارای شرافت و بزرگی می باشد. آری! این

خلیفه «عَن الله؛ از طرف خداست» نه «عَن الناس؛ از طرف مردم» و آیه دیگری است که خداوند متعال در فرمایشی به حضرت داوود(علیه السلام) می فرماید:

«یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ (۱)

[و گفتیم:] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند. بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند».

در اینجا نیز خداوند متعال به صراحت می فرماید که من تو را روی زمین خلیفه و نماینده خودم قرار می دهم؛ در ادامه به نکات بسیار لطیفی اشاره می شود که دلیل خلیفه «عن الله» بودن را نشان می دهد:

۱. «فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»: این خلیفه بین مردم به حق حکم می کند، نه اهل رشوه است و نه اهل پارتی بازی. او خدا را مد نظر دارد. اوست که حدود الهی را در جامعه جاری و ساری می کند. آری! خداست که با امتحانات و تأدیبات خود یک شخص را به سمت جانشینی بر روی زمین بر می گزیند تا به مردم طعم عدالت را بچشاند. آن خلیفه صفات خداوند متعال را به مردم نشان می دهد.

۲. «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى»: این خلیفه نه فقط در حکومت کردن بلکه در همه ابعاد زندگی شخصی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مردم از هوای نفس خویش تبعیت نمی کند. او هر آنچه انجام دهد به خواست و اجازه خداست.

۱- .[۱] ص،۲٦

امامت: نه فقط «خلیفه» بلکه «امام» را نیز فقط خداوند متعال انتخاب می کند. مقام خلافت و امامت انتصابی است نه انتخابی. چنانچه در ماجرای به امامت رسیدن حضرت ابراهیم(علیه السلام) امام رضا(علیه السلام) می فرمایند:

«هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزَ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلُّ قَدْراً وَ أَعْظَمُ شَأْناً وَ أَعْلَى مَكَاناً وَ أَمْنَعُ جَانِباً وَ أَبْعَدُ غَوْراً مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِآرَائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَاماً بِاخْتِيَارِهِمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ(علیه السلام)بَعْدَ النُّبُوَّةِ وَ الْخُلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَ فَضِيلَةً شَرَّفَهُ بِهَا وَ أَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ «إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً» فَقَالَ الْخَلِيلُ(علیه السلام)سُرُوراً بِهَا- وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي؛ (۱)

آیا مردم به مقام امامت و جایگاه آن در امّت آنچنان پی برده اند و شناخت دارند که انتخاب [صاحب منصب امامت] برای آنان مجاز باشد؟! بی تردید امامت جایگاهی جلیل تر، شأنی عظیم تر، مکانی بلندتر، جانبی منیع تر و باطنی عمیق تر از آن دارد که مردم به کمک عقل و نظر خود به آن رسند یا آن که به اختیار خود امامی را منصوب کنند. امامت منزلتی است که خداوند، ابراهیم خلیل(علیه السلام) را پس از نبوّت و مقام خلیل اللّهی، در مرحله ی سوّم بدان مخصوص ساخته و فضیلتی است که بدان مشرّف فرموده و نامش را بلندآوازه ساخته است. [خداوند متعال] فرمود: "إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً" حضرت ابراهیم(علیه السلام)از روی شادمانی گفت: «و از فرزندان من نیز [امام قرار می دهی؟]»

خداوند متعال خطاب به حضرت ابراهیم فرمود:

«وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ (۲)

(به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او بخوبی از عهده آزمایش بر آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از

دودمان من (نیز امامانی قرار بده). خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند)».

نکات مهم در این آیه:

ص: ۲۳۱

۱- .[۱] الکافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۹۹؛ بحارالأنوار، ج۲۵، ص۱۲۰؛الاحتجاج، ج۲، ص۴۳۳؛الأمالی للصدوق، ص۶۷۴؛ فيه «أشار» بدلٌ «أشاد»؛تحف العقول، ص۴۳۶؛الصراط المستقيم، ج۱، ص۸۳؛ فيه «و محلها من الأمّه فيجوز فيها اختيارهم» محذوفٌ
۲- .[۲] بقره، ۱۲۴

۱. حضرت ابراهیم(علیه السلام) برای رسیدن به مقام امامت امتحانات بسیار سختی را پس داد که برای هیچ پیامبری سابقه نداشته است: «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ».

در تفسیر این آیه آمده است که مراد از کلماتی که خداوند متعال با آن ها حضرت ابراهیم را امتحان نمود وجود ذوات مقدسه بود:

«فِی کِتَابِ النُّبُوَّه بِإِسْنَادِهِ مَرْفُوعاً إِلَی الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصّادق(علیه السلام)قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل: مَا هَذِهِ الْکَلِمَاتُ؟ قَالَ: هِیَ الْکَلِمَاتُ الَّتِی تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَیْهِ وَ هُوَ أَنَّهُ قَالَ یَا رَبِّ أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ(صلی الله علیه وآله) وَ عَلِیٍّ(علیه السلام)وَ فَاطِمَه(علیها السلام)وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ(علیه السلام)إِلَّا تُبْتَ عَلَیَّ فَتَابَ اللَّهُ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ؛ (۱)

در کتاب النبوّه در حدیثی مرفوع از مفضّل آمده است از امام صادق(علیه السلام)پرسیدم: «این کلمات چیست»؟ فرمود: «همان کلماتی است که آدم از پروردگارش یاد گرفت؛ به واسطه ی آنان توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد و آن این است که گفت: «پروردگارا از تو می خواهم به حقّ

محمّد(صلی الله علیه وآله)، فاطمه(علیها السلام)، حسن و حسین۸، توبه مرا بپذیری»! خدا نیز توبه اش را قبول کرد که او توبه پذیر و مهربان است».

در روایاتی دیگر آمده است:

«عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الصّادق جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ(علیه السلام) قَال: قُلتُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)! فَمَا یَعْنِی عَزَّوَجَلَّ بِقَوْلِهِ فَأَتَمَّهُنَّ؟ قَالَ: یَعْنِی أَتَمَّهُنَّ إِلَی الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَهْ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ(علیه السلام)؛(۲)مفضّل گوید به امام صادق(علیه السلام)گفتم: «ای پسر رسول خدا! پس معنی این قسمت آیه ی: "فَأَتَمَّهُنَّ" چیست»؟ فرمود: «یعنی آن ها (ائمّه و امامان(علیهم السلام)) را تا حضرت قائم(علیه السلام) تکمیل کرد، دوازده امام(علیهم السلام)که نه نفر آن ها از فرزندان حضرت حسین(علیه السلام)هستند».

«قال الصّادق(علیه السلام) أَتَمَّهُنَّ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ وَ الْأَئِمَّه مِنْ وُلْدِ عَلِیٍّ(علیه السلام)؛ (۳)

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۱، ص: ۱۷۷؛ وسایل الشیعه، ج۷، ص۹۹؛ فیه: «إنه هو التواب الرحیم» محذوفٌ؛ تأویل الآیات الظاهره، ص۸۲؛الخصال، ج۱، ص۳۰٤؛کمال الدین، ج۲، ص۳۵۸؛نورالثقلین؛إرشادالقلوب، ج۲، ص٤۲۱/ البرهان

۲- . همان، ج ۱۱، ص: ۱۷۷؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۲، ص: ۱۳۵؛ تأویل الآیات الظاهره، ص۸۲؛ فیه: «علی و الحسن و الحسین» زیاده؛الخصال، ج۱، ص۳۰٤؛کمال الدین، ج۲، ص۳۵۸؛نورالثقلین؛إرشادالقلوب، ج۲، ص٤۲۱؛البرهان

۳- .[۱] همان، ج ۲۵، ص: ۲۰۱ ؛العیاشی، ج۱، ص۵۷؛البرهان

امام صادق(علیه السلام)می فرمایند: [معنی این اتمام کلمات برای ابراهیم یعنی] آن ها را به وسیله ی محمّد(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام)و ائمّه(علیهم السلام) از فرزندان علی(علیه السلام)تکمیل کرد».

۲. امامت انتصابی است نه انتخابی و این انتصاب فقط و فقط از جانب خداوند متعال است و هیچ امامی نمی تواند از طرف خود و یا صرف این که فرزند بزرگ تر باشد به جانشینی برگزیند: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»

در تفسیر این قسمت آیه آمده است:

«قال الصّادق(علیه السلام) فَلَمَّا عَزَمَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی لَهُ ثَوَاباً لَهُ إِلَی أَنْ قَالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً؛ (۱)

امام صادق(علیه السلام)می فرمایند: پس آنگاه که [ابراهیم(علیه السلام)، بر ذبح فرزندش] مصمّم شد، خداوند بلندمرتبه به عنوان ثواب و جزای این تصمیم فرمود: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً».

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) وَ اللَّهِ مَا فِی الْأَرْضِ مَنْزِلَه أَعْظَمَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ مُفْتَرَضِ الطَّاعَه فَقَدْ کَانَ إِبْرَاهِیمُ دَهْراً یَنْزِلُ عَلَیْهِ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا کَانَ مُفْتَرَضَ الطَّاعَه حَتَّی بَدَا لِلَّهِ أَنْ یُکْرِمَهُ وَ یُعَظِّمَهُ فَقَالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً؛(۲)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: به خدا قسم! در روی زمین مقامی بالاتر از مفترض الطّاعه بودن (کسی که اطاعت او واجب است) نیست. ابراهیم(علیهالسلام)مدّت ها بود که از طرف خدا به او وحی می شد؛ ولی مفترض الطّاعه نبود تا بالأخره خداوند خواست او را گرامی داشته و عظمت بخشد؛ پس فرمود: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً».

۳. این مقام به ظالمین نمی رسد حتی کسانی که قبلا ظالم بوده و توبه کرده باشند. ظلم شرک و بت پرستی و ... : «لَا یَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِینَ»

«قال أميرالمؤمنين(عليه السلام) لا يَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ أَيِ الْمُشْرِكِينَ لِأَنَّهُ سَمَّی الشِّرْکَ ظُلْماً بِقَوْلِهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ فَلَمَّا عَلِمَ إِبْرَاهِيمُ(عليه السلام)أَنَّ عَهْدَ اللَّهِ تَبَارَکَ اسْمُهُ بِالْإِمَامَه لَا يَنَالُ عَبَدَه الْأَصْنَامِ قَالَ وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ؛ (۳)

امیرالمومنین(علیه السلام) می فرمایند: عهد من (نمایندگی من) به ظالمین نمی رسد؛ یعنی به مشرکین نمی رسد؛ چرا که خداوند بنابر این سخنش که همانا شرک، ظلمی عظیم است

۱- .[۲] وسائل الشيعة، ج ۲، ص: ۱۱۷؛بحارالأنوار، ج۱۲، ص۵٦؛ فيه: «لما صدّق و عمل بما أمره الله» زياده

۲- .[۳] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۵، ص: ۱٤۲؛بصائر الدرجات في فضائل آل محمد(عليهم السلام)، ج ۱، ص: ۵۰۹

۳- .[۱] همان، ج ۹۰، ص: ۱۱٦؛الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص: ۲۵۱

شرک را ظلم می نامد. لذا هنگامی که ابراهیم(علیه السلام) فهمید که امامت یعنی همان عهد خداوند به بت پرستان نمی رسد فرمود: خداوندا من و فرزندان مرا از پرستش بتان دور نگاه دار!»

«قد أسند الشيخ أبو جعفر القمي إلى الرضا(عليه السلام) أَنَّ آيَهَ لَا يَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ أَبْطَلَتْ إِمَامَه كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَه وَ جَعَلَهَا اللَّهُ فِی أَهْلِ الصَّفْوَه وَ الطَّهَارَه؛ (۱)

امام رضا(علیه السلام) می فرمایند: به درستی که آیه ی: "لا يَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ" امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل می کند و امامت را در میان برگزیدگان و پاکان قرار داده است».

«قال الصّادق(عليه السلام) لَا يَكُونُ السَّفِيهُ إِمَامَ التَّقِیِّ، مَنْ عَبَدَ صَنَماً أَوْ وَثَناً لَا يَكُونُ إِمَاماً؛ (۲)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: کسی که نادان باشد نمی تواند امام پرهیزکاران شود. هر کس که بتی یا تندیسی را بپرستد امام نخواهد بود». «عَنِ ابْنِ عَبَّاس الظَّالِمُ مَنْ أَشْرَکَ بِاللَّهِ وَ ذَبَحَ لِلْأَصْنَامِ فَلَمْ یَبْقَ أَحَدٌ مِنَ الْقُرَیْشِ وَ الْعَرَبِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یُبْعَثَ النَّبِیُّ(صلی الله علیه وآله)إِلَّا وَ قَدْ أَشْرَکَ بِاللَّهِ وَ عَبَدَ الْأَصْنَامَ وَ ذَبَحَ لَهَا مَا خَلَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علی بن أبی طالب(علیه السلام)فَإِنَّهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَجْرِیَ عَلَیْهِ الْقَلَمُ أَسْلَمَ فَلَا یَکُونُ إِمَامٌ أَشْرَکَ بِاللَّهِ وَ ذَبَحَ لِلْأَصْنَامِ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَی قَالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ؛ (۳)

ابن عباس می گوید: ظالم کسی است که به خدا شرک ورزیده و برای بتان قربانی کند و هیچ کس در میان قریش و اعراب قبل از بعثت پیامبر(صلی الله علیه وآله) یافت نمی شد که به خدا شرک نورزیده باشد، بتان را نپرستیده باشد و برایشان قربانی نداده باشد؛ مگر علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) که او حقیقتاً پیش از آن که به سنّ تکلیف برسد اسلام آورد. پس امامی وجود ندارد که به خدا شرک ورزیده و برای بتان قربانی کند؛ زیرا خداوند بلند مرتبه فرمود: قَالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ».

از جمله امتحانات سخت حضرت ابراهیم(علیه السلام) ذبح پسرش اسماعیل(علیه السلام) بود. چنانچه امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

۱- .[۲] الصراط المستقیم إلی مستحقي التقدیم، ج ۱، ص: ۱۱٦؛نورالثقلین؛ فیه: «و جعل الله فی اهل» محذوفٌ

۲- .[۳] الکافي (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص: ۱۷۵؛ بحارالأنوار، ج۱۲، ص۱۲؛بحارالأنوار، ج۱۱، ص۵۵؛بصایرالدرجات، ج۱، ص۳۷۳

۳- .[۱] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٣٦، ص: ١٤١؛تفسير اهل بيت(عليهم السلام)، ج۱، ص٦٥٤ فرات الكوفى، ص۲۲۲

«قال الصّادق(عليه السلام) إِنَّهُ مَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِهِ فِی نَوْمِهِ مِنْ ذَبْحِ وَلَدِهِ إِسْمَاعِيلَ؛ (۱)

امام صادق(عليه السلام) می فرمايند: خداوند او را در رؤيايش با ذبح كردن پسرش اسماعيل(عليه السلام) آزمود».

از اين نكته نبايد غافل شد كه سنت خدا بر اين است كه فقط خودش روی زمين جانشين قرار می دهد. در روايات بسياری اشاره شده كه اين جايگاه برای اميرالمومنين(عليه السلام) قبل از عالم ذر بوده است:

«عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(عليه السلام) فِی قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالَ أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَه كَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُوَ قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله)وَ عَلِيّاً أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ؛(۲)

عبدالرّحمن بن كثير گويد: امام صادق(عليه السلام) درباره ی كلام خدای عزّوجلّ: "وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ" فرمود: «خداوند متعال نسل آدم را از پشت او تا روز قيامت بيرون آورد. پس آنان مانند مورچه ها بيرون آمدند و آنان را با خويش آشنا ساخت و اگر اين آشنايی نبود كسی پروردگار خود را نمی شناخت». سپس فرمود: «أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى و اين كه محمّد فرستاده ی من و علی اميرمؤمنان، خليفه ی من است».

در روايتی آمده است:

«الأمالي للشيخ الطوسي أبو عمرو عن ابن عقدة عن يحيى بن زكريا بن شيبان عن إبراهيم بن الحكم بن ظهير عن أبيه عن منصور بن سلم بن سابور عن عبد الله بن عطاء عن عبد الله بن يزيد عن أبيه

قال، قال رسول الله(صلى الله عليه وآله) علي بن أبي طالب مولى كل مؤمن و مؤمنة و هو وليكم بعدي؛(۳)

رسول خدا(صلى الله عليه وآله) فرمودند: على بن ابى طالب(عليه السلام) مولاى همه مومنين و مومنات است و او بعد از من ولى و سرپرست امت است».

۱- .[۲] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۱۲، ص: ٥٦؛وسائل الشيعه، ج۲، ص۱۱۷؛بحارالأنوار، ج۱۲، ص۵۹؛القمى، ج۱، ص۵۸؛ فيهما: «ممّا أراه» زياده و «اسماعيل» محذوفٌ؛نورالثقلين
۲- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٦، ص: ۲۸۰؛بصائر الدرجات في فضائل آل محمد(صلى الله عليه وآله)، ج ۱، ص: ۷۲
۳- . همان، ج ۳۷، ص ۲۳۳

پيش تر در مناقب و فضائل مولى اميرالمومنين(عليه السلام) به حديث ثقلين در منابع شيعه و سنى اشاره شد كه در آن از اهل بيت به عنوان خليفه ياد شده است. حديث ثقلين در بين مذهب اهل تسنن در مجموع، بيش از صد و پنجاه تن از عالمان آنان، در طول سيزده قرن، حديث ثقلين را در آثار خود گزارش كرده اند(۱):

«إنّي تارك فيكم الثقلين: كتاب اللّه وعترتي أهل بيتي؛

من دو چيز گران بها در بين شما مى گذارم: كتاب خدا و عترت و خاندانم».

«ابوداوُدَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ شَرِيكٍ، عَنِ الرُّكَيْنِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، يَرْفَعُهُ، قَالَ: اِنِّى تَرَكْتُ فِيكُمُ الْخَلِيفَتَيْنِ كَامِلَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَعِتْرَتِى، وَاِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَىَّ الْحَوْضَ؛ (۲)

من در میان شما دو جانشین می گذارم که کامل هستند، کتاب خدا و عترت من، آن دو از همدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».

روایت فوق در یکی از قدیمی ترین کتب اهل تسنن آمده است که نکته بسیار قابل تاملی در آن وجود دارد و آن متن روایت است که به جای ثقلین صراحتا اشاره به خلیفتین شده، یعنی پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعد از خود دو خلیفه بر جای گذاشت کتاب و عترت، سوال می کنیم چرا به فرمایش پیامبر(صلی الله علیه وآله) عمل نکردند و غیر اهل بیت(علیهم السلام) را خلیفه بر خود قرار دادند؟

۱- . خلاصه عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج۱، ص۱۷- ۲۸

۲- . مسند ابن أبي شيبة، ج ۱ ص ۱۰۸

«وَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَصَدَّقَ بِما أُنْزِلَ عَلَى نَبِيِّهِ»

اشاره

پیشتر در عبارات «آمَنْتَ بِاللّهِ وَهُمْ مُشْرِكُونَ» و «وَصَدَّقْتَ بِالْحَقِّ وَهُمْ مُكَذِّبُونَ» در بررسی واژه ها و شرح آن دو فضیلت مطالبی ذکر شد که در این قسمت زیارت نیز صدق می کند.

هیچ شکی نیست اول کسی که به پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) ایمان آورد (که در ماجرای دعوت مخفیانه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و اعلام امیرالمومنین(علیه السلام) به شهادت بر نبوت ایشان پیش تر مطالبی ذکر شد) در مردان امیرالمومنین(علیه السلام) و در زنان حضرت خدیجه(علیها السلام) می باشند که به نبوت حضرت رسول اقرار و اعتراف نمودند و اولین کسانی

بودند که در نماز به ایشان اقتدا نمودند. جالب توجه اینکه حضرت امیرالمومنین(علیه السلام) همیشه همراه پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود حتی در غار حرا، لذا هنگامی که بر ایشان وحی می شد مولی الموحدین(علیه السلام) نیز شاهد وحی می بود. بلا شک یکی از مهم ترین و مشهورترین «کاتبان وحی» امیرالمومنین(علیه السلام) است. این امر مورد اتفاق و اعتراف همه مسلمانان می باشد که حضرت امیرالمومنین(علیه السلام)امام مسلمین و اعلم آن ها به قرآن کریم و شئون آن است و او مؤسس علم تفسیر و یکی از کاتبان مهم وحی می باشد.(۱) آن حضرت بیش از سایر «کاتبان وحی» به نگارش وحی موفق بود. ایشان از

۱- .[۱] در آمدی بر تاریخ علوم قرآنی، ص۹۰

همان ابتدای نزول وحی طبق فرمایش خودشان، نور وحی و رسالت را می دید. امیرالمومنین(علیه السلام) در خطبه «قاصعه» در این باره می فرماید:

«پیامبر(صلی الله علیه وآله) هر سال در کوه حراء به عبادت می پرداخت و جز من کسی او را نمی دید...هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل شد صدای ناله شیطان را شنیدم. به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) عرض کردم: این ناله چیست؟ فرمود: اینناله شیطان است و علت ناله اش این است که او از اینکه در روی زمین اطاعت شود نا امید گشته است. آنچه را من می شنوم تو نیز می شنوی و آنچه را می بینم تو نیز می بینی جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر (من) بر خیر و نیکی هستی». (۱)

لذا «اولین کسی که در مکه عهده دار کتابت، مخصوصا کتابت وحی شد امیرالمومنین(علیه السلام) بود و تا آخرین روز حیات پیامبر(صلی الله علیه وآله) به این کار ادامه داد».(۲) پیامبر اکرم(صلی

الله علیه وآله) نیز اصرار فراوان داشت تا امیرالمومنین(علیه السلام)، آن چه را نازل می شود نوشته و ثبت نماید تا چیزی از قرآن و وحی آسمانی از امیرالمومنین(علیه السلام)دور نماند.

سلیم بن قیس هلالی می گوید:

«نزد حضرت امیرالمومنین(علیه السلام)در مسجد کوفه بودم و مردم گرد او را گرفته بودند. آن حضرت فرمود: «تا در میان شما هستم پرسش های خود را از من دریغ مدارید. درباره کتاب خدا از من بپرسید. به خدا قسم آیه ای نازل نشد مگر آنکه پیامبر گرامی آن را بر من می خواند و تفسیر و تاویل آن را به من می آموخت. عبدالله بن عمرو یشکری معروف به ابن الکواء(۳) از ایشان پرسید: آن چه نازل می گردید و شما حضور نداشتید چگونه است؟ امیرالمومنین(علیه السلام) فرمود: «هنگامی که به حضور پیامبر(صلی الله علیه وآله) می رسیدم می فرمود: یا علی!

۱- .[۱] «و لقد کان یجاور فی کل سنه بحرأ فاراه و لایراه غیری... و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه فقلت یا رسول الله ماهذه الرنه؟ فقال: هذا الشیطان قدایس من عبادته، انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی ولکنک لوزیر وانک لعلی خیر». نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۲.

۲- . تاریخ قرآن ، ص۲۷

۳- . "ابن کَوّاء" از سپاهیان امیرالمومنین(علیه السلام) در جنگ صفین است که زمینه ساز جریان حکمیت شده و بعدها یکی از رهبران خوارج گردید. او از کسانی بود که با حکمیت «عبدالله بن عباس» از جانب امیرالمومنین(علیه السلام) مخالفت کرده و «ابوموسی اشعری» را جایگزین او کردند. "ابن کواء" پس از جریان حکمیت به همراه یاران خود از لشکر امیرالمومنین(علیه السلام)

جدا شد و با رهبری این قوم خوارج را به وجود آورد. برخی از مورخان معتقدند که وی پس از گفتگوهایی با امام، از خوارج جدا شد؛ هرچند عده ای بر این باورند که در جنگ نهروان کشته شد.

در غیبت تو آیه هایی نازل شد. آن گاه آن ها را بر من می خواند و تاویل آن ها را به من تعلیم می فرمود». (۱)حضرت در سخنی دیگر می فرماید:

«سلونی عن کتاب اللّه فانه لیست آیة الا و قد عرفت ابلیل نزلت ام بنهار فی سهل او جبل؛ (۲)

از من در مورد کتاب خدا بپرسید آیه ای در قرآن نیست مگر آن که من می دانم آیا در شب نازل شده یا در روز، در بیابان هموار (دشت) نازل شده یا در کوهسار».

قرآنی که امیرالمومنین(علیه السلام) نوشته بود همراه با توضیح و تفسیر آیات بود. امیرالمومنین(علیه السلام) می فرمود:

«لو ثنیت لی الوسادة لاخرجت لهم مصحفا کتبته و املاه علی رسول الله(صلی الله علیه وآله)؛ (۳)

اگر فرصتی به دست آید قرآنی را که پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای من املاء کرده و من آن را نوشته ام رو خواهم کرد».

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می نویسد:

«در کتب صحاح روایت شده است که وقتی جبرئیل برای نخستین بار بر پیامبر نازل گردید و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، امیرالمومنین(علیه السلام) در کنار پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بود».(٤)

از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

«امیرالمومنین(علیه السلام)پیش از رسالت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)همراه آن حضرت نور نبوت را می دید و صدای فرشته را می شنید. پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به او می فرمود: اگر من خاتم پیامبران نبودم، تو شایستگی مقام نبوت را داشتی ولی تو وصی و وارث من، سرور اوصیأ و پیشوای پرهیزگاران هستی».(۵)

ص: ۲٤۰

۱- .[٤] السقیفة، سلیم بن قیس هلالی ، ص۲۱٤-۲۱۳؛تاریخ قرآن، ص۲۷ به نقل از السقیفه

۲- .[۱] انساب الاشراف، ج۲، ص۹۹

۳- .[۲] مکاتیب الرسول، ج۱، ص۱۲۳

٤- .[۳] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۸

۵- .[٤] همان، ج ۱۳، ص ۲۱۰

ایمان جناب ابوطالب(علیه السلام)

پیشتر گفته شد اولین کسی که به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ایمان آورد امیرالمومنین(علیه السلام) بود و این به آن معنا نیست که جناب عبدالمطلب(علیهالسلام) و جناب ابوطالب(علیه السلام) به خداوند متعال ایمان نداشته اند. هیچ شکی نیست که حضرت ابوطالب(علیه السلام) و اجداد پیامبر(صلی الله علیه وآله) از جمله حنیفان، پیروان راستین و از فرزندان حضرت ابراهیم خلیل(علیه السلام) هستند که همواره حق را تصدیق نموده و برای لحظه ای آلوده به شرک نشده اند. در روایتی آمده است:

«الکافي عن عبد اللّه بن مسکان عن الإمام الصادق(علیه السلام) علي إنَّ فاطِمَةَ بِنتَ أسَدٍ(علیها السلام) جاءَت إلی أبي طالِبٍ(علیه السلام) لِتُبَشِّرَهُ بِمَولِدِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله)، فَقالَ أبو

طالِبٍ(علیه السلام): اِصبِري سَبتا اُبَشِّركِ بِمِثلِهِ إلَا النُّبُوَّةَ . وقالَ : السَّبتُ ثَلاثونَ سَنَةً ، وكانَ بَينَ رَسولِ اللّه (صلی الله علیه وآله)وأميرِ المُؤمِنينَ(علیه السلام)ثَلاثونَ سَنَةً؛ (۱)

[هنگامی که] حضرت فاطمه بنت اسد(علیها السلام) نزد حضرت ابوطالب(علیه السلام) آمد تا ولادت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به او بشارت دهد جناب ابوطالب(علیه السلام) فرمود: سی سال صبر کن، همانا من تو را به فرزندی که [در همه چیز] جز نبوت شبیه او است بشارت خواهم داد. لذا بین رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و امیرالمومنین(علیه السلام) سی سال تفاوت سنی است».

آیا این اطلاع از غیب نیست؟ آیا جز کسی که مومن حقیقی به خداوند متعال باشد و در پرتوی ایمان و عمل صالح باشد می تواند از این اسرار باخبر باشد؟ آن هم اطلاعی دقیق. نگفت دو سال یا ده سال بلکه سی سال و در روایات بسیاری آمده که حضرت ابوطالب هرگز به شرک آلوده نشد. دشمنان امیرالمومنین(علیه السلام) من جمله مغیرةبن شعبه از بنیانگذاران این شبهه می باشند که برای کم رنگ کردن فضل و فضیلت امیرالمومنین(علیه السلام) این تهمت بی پایه و اساس را به پدر بزرگوارشان زدند. لذا بنی امیه و بنی عباس در ترویج ادعای مشرک بودن ابوطالب انگیزه مشترک داشتند. زیرا بنی امیه و در رأس آنها ابوسفیان تا روز فتح مکه در برابر اسلام مقاومت کردند و تنها در آن روز و از روی ناچاری اظهار مسلمانی کردند و عباس، بزرگ خاندان بنی عباس نیز در جنگ بدر در سپاه قریش، مقابل مسلمین جنگ کرد و اندکی قبل از فتح مکه اسلام آورد و این در حالی بود که حمایت ابوطالب، پدر مولی الموحدین امیرالمومنین(علیه السلام)ازاسلام جای انکار نداشت، لذا تلاش

۱- .[۱] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ٤٥٢

کردند تا به بهانه شرک جناب ابوطالب این افتخار را از امیرالمومنین(علیه السلام) بگیرند. اما غافل از اینکه «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ(۱)؛ خداوند متعال نور خود را کامل خواهد گردانید».

جناب ابوطالب در آن شرایط سخت و خفقان تعصب و بت پرستی، ایمان خود را مخفی نموده بود که امام صادق(علیه السلام) در این مورد می فرمایند:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام)قَالَ: إِنَّ مَثَلَ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ أَسَرُّوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الشِّرْكَ فَآتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ(۲)؛ (۳)

حکایت ابوطالب حکایت اصحاب کهف است که ایمان را نهان کردند و شرک را اظهار داشتند، پس خدا پاداششان را دو بار به آنها داد (یک بار به جهت ایمان آوردن و یک بار به جهت تقیه کردن)».

از امیرالمومنین علی(علیه السلام)نقل شده است:

«و الله ما عبد أبي و لا جدي عبد المطلب و لا هاشم و لا عبد مناف صنما قط قيل فما كانوا يعبدون قال كانوا يصلون إلى البيت على دين إبراهيم(علیه السلام)متمسكين به؛ (٤)

به خدا سوگند پدرم و جدّم عبدالمطّلب و هاشم و عبد مناف هرگز بُتی نپرستیدند. گفته شد: چه چیزی می پرستیدند؟ فرمود: به طرف کعبه نماز می خواندند و بر دین ابراهیم بودند و به آن متمسّک بودند».

امام باقر(علیه السلام) می فرمایند:

«لو وضع إيمان أبى طالب فى كفّة ميزان وإيمان هذا الخلق فى الكفّة الأُخرى لرجح إيمانه؛(٥)

اگر ایمان ابوطالب در یک کفّه ترازو و ایمان این مردم در کفّه دیگر قرار گیرد، ایمان او سنگین تر است».

١- .[١] صف،٨

٢- .[٢] «أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ؛ آن ها کسانی هستند که به خاطر شکیباییشان، پاداششان را دو بار دریافت می دارند و به وسیله ی نیکی ها بدی ها را دفع می کنند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می نمایند». قصص، ٥٤

٣- .[٣] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٤٤٨

٤- .[٤] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١٥، ص: ١٤٤

٥- .[٥] شرح نهج البلاغة (لابن أبي الحديد)، ج ١٤، ص: ٦٨

در شرایطی که دین نو بنیاد اسلام نیازمند حمایت شخصیت اجتماعی و نیرومند و در عین حال به ظاهر بی طرفی بود، بدیهی است که اگر ابوطالب اسلام خود را آشکار می کرد نزد مشرکان قریش آبرو و ابهت و احترام خود را از دست می داد و نمی توانست به عنوان سرپرست قبیله، حَکَم و داور مشرکان گردد و از مقام شیخوخت خود در حمایت از اسلام سود جوید.(١)

خلاصه کلام اینکه خلیفه ای که از طرف خدا نباشد و هیچ آشنایی با یکتاپرستی نداشته باشد و از همه مهم تر مورد تایید و اطمینان خداوند متعال نباشد معلوم است که آن شخص چنان بدعتی در اسلام می گذارد که جامعه مسلمین به قهقرا می روند.

١- .[١] شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ١٤، ص: ٨١؛ الصحيح فی سيرة النبی، ج٢، ص ١٥٥؛ سيره النبويه، ج١، ص ٤٦١

«متن زیارت»

«وَأَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ عَنِ اللهِ مَا أَنْزَلَهُ فِيكَ فَصَدَعَ بِأَمْرِهِ، وَأَوْجَبَ عَلَىٰ أُمَّتِهِ فَرْضَ طاعَتِكَ وَوِلايَتِكَ، وَعَقَدَ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ لَكَ، وَجَعَلَكَ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَما جَعَلَهُ اللهُ كَذَلِكَ، ثُمَّ أَشْهَدَ اللهُ تَعالىٰ عَلَيْهِمْ فَقالَ: أَلَسْتُ قَدْ بَلَّغْتُ ؟ فَقالُوا: اللّٰهُمَّ بَلىٰ . فَقالَ: اللّٰهُمَّ اشْهَدْ وَكَفىٰ بِكَ شَهِيداً وَ حاكِماً بَيْنَ الْعِبادِ، فَلَعَنَ اللهُ جاحِدَ وِلايَتِكَ بَعْدَ الْإِقْرارِ، وَ ناكِثَ عَهْدِكَ بَعْدَ الْمِيثَاقِ؛

و گواهی می دهم که آن حضرت همه آنچه را خدا درباره تو نازل کرد به مردم رساند و امر خدا را درباره تو با صدای بلند اعلام کرد و بر امّتش حتمی بودن طاعت و ولایتت را واجب نمود و بیعت تو را بر عهده آنان نهاد و حضرتت را نسبت به مؤمنان سزاوارتر از خودشان قرار داد، چنان که خدا خود او را این چنین قرار داد، سپس پیامبر اسلام خدا را بر مردم شاهد گرفت و فرمود: آیا من آن نیستم که رساندم؟ همه گفتند: به خدا آری، پس فرمود: خدایا گواه باش و تو برای گواهی و حاکمیت بین بندگان بسی. پس خدا لعنت کند منکر ولایتت را بعد از اقرار و شکننده پیمانت را پس از پیمان بستن».

ص: ٢٤٤

«وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ عَنِ اللهِ مَا أَنْزَلَهُ فِيكَ فَصَدَعَ بِأَمْرِهِ»

اشاره

ابتدای این عبارت امام هادی(علیه السلام) خطاب به امیرالمومنین(علیه السلام) شهادت می دهد که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) هر آنچه را که درباره ولایت و جانشینی شما از طرف خدا بر او نازل شده بود به مردم اعلام نمود. در بررسی واژه «شهد» مطالبی پیش تر بیان شد اما نکته مهم اینجاست که این شاهد (شهادت دهنده) با مابقی خلق فرق می کند. او امام معصوم است، او امین خداوند متعال است. کسی که خود در آن زمان محور عالم است، معدن رحمت است و در برابر

قطب عوالم وجود امیرالمومنین(علیه السلام) ، با خضوع و خشوع در حال بیان فضائل و مناقب بی مثال علی بن ابی طالب(علیه السلام) است و چه نیکو شاهدی است این شاهد.

ابلاغ چه چیزی؟

در ادامه عبارت «أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ عَنِ اللهِ مَا أَنْزَلَهُ فِيكَ» اشاره به آیه ابلاغ و آیه اکمال و اعلام ولایت و جانشینی امیرالمومنین علی(علیه السلام) دارد که در قرآن کریم نیز به آن اشاره شده است و این ابلاغ نزد خداوند متعال اهمیت والایی دارد چنانچه به پیامبر محبوب خود فرمود: اگر این کار را انجام ندهی رسالتت ناتمام است. کلام، کلام سنگینی است. بر تاریخپوشیده نیست که در این بیست و سه سال رسالت از هیچ آزاری در حق رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دریغ نکردند و نبود روزی که سالم به خانه برگردد و شخص رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در احوالات خود فرمود: هیچ پیامبری به اندازه من اذیت نشد! در بین صد و بیست و چهار هزار پیامبر که برخی از آنان

ص: ٢٤٥

همچون ابراهیم و ایوب گرفتار امتحانات شدیدی شدند امتحانات هیچ کدام از آنان مثل رسول خدا(علیه السلام) نیست. با هم آیات را بررسی می کنیم:

١. آیه ابلاغ:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛ (١)

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن أبی طالب امیرالمؤمنین(علیه السلام)] بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده ای و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگه می دارد؛ قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی کند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَن أبی جَعفَر(علیه السلام)قال: لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَی نَبِیِّهِ(صلی الله علیه وآله)یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ قَالَ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)بِیَدِ عَلِیٍّ(علیه السلام)فَقَالَ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَمْ یَکُنْ نَبِیٌّ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ مِمَّنْ کَانَ قَبْلُ إِلَّا وَ قَدْ عُمِّرَ ثُمَّ دَعَاهُ اللَّهُ فَأَجَابَهُ وَ أَوْشَکَ أَنْ أُدْعَی فَأُجِیبَ وَ أَنَا مَسْئُولٌ وَ أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ أَدَّیْتَ مَا عَلَیْکَ فَجَزَاکَ اللَّهُ أَفْضَلَ مَا جَزَی الْمُرْسَلِینَ فَقَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثُمَّ قَالَ یَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِینَ لِیُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ أُوصِی مَنْ آمَنَ بِی وَ صَدَّقَنِی بِوَلَایَه عَلِیٍّ(علیه السلام)إِلَّا أَنَّ وَلَایَه عَلِیٍّ(علیه السلام)وَلَایَتِی وَ وَلَایَتِی وَلَایَه رَبِّی عَهْداً عَهِدَهُ إِلَیَّ رَبِّی وَ أَمَرَنِی أَنْ أُبَلِّغَکُمُوهُ ثُمَّ قَالَ هَلْسَمِعْتُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ یَقُولُهَا فَقَالَ قَائِلٌ قَدْ سَمِعْنَا یَا رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)؛ (۲)

امام باقر(علیه السلام)می فرمایند: زمانی که خداوند بر پیامبرش این آیه را نازل کرد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَالله یَعصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ الله لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ؛ پیامبر(صلی الله علیه وآله)دست علی(علیه السلام)را گرفت و فرمود: «ای مردم! همه ی پیامبران پیش از من، عمری طولانی داشته اند. سپس خداوند آنان را به سوی خود فرا خواند و آنان نیز اجابت کردند. من نیز نزدیک است که فراخوانده شوم و دعوت حق را پاسخ گویم در حالی که من مسئولم و شما نیز مسئولید. شما درباره ی این سؤال به پروردگار خود چه جوابی خواهید داد»؟ گفتند: «شهادت می دهیم که پیام خویش را رساندی و پند دادی و آنچه را

۱- .[۱] مائده، ٦٧

۲- .[۱] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۹۰،(باکمی تفاوت در الفاظ)؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۷، ص: ۱٤۱؛ العياشی، ج۱، ص۳۳٤

که بر تو بود به جای آوردی؛ بادا که خداوند به برتر از آنچه که دیگر پیامبرانش را پاداش داده به تو پاداش رساند». پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: «خداوندا گواه باش» سپس فرمود: «ای جماعت مسلمین! شاهدان، غایبان را با خبر سازند. هر آن کس را که به من ایمان آورده و مرا راست پنداشته به ولایت علی(علیه السلام) وصیّت می کنم. بدانید که ولایت علی(علیه السلام)، ولایت من است و ولایت من، ولایت پروردگار من است. پیمانی است که خداوند برای انجامش از من پیمان گرفته است و مرا به رساندن آن برای شما فرمان داده است». سپس فرمود: «آیا شنیدید»؟ و آن را سه بار تکرار کرد. پس کسی گفت: «شنیدیم ای پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)».

«عن أبي جعفر(علیه السلام)قال: أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ رَسُولَهُ بِوَلَايَهِ عَلِيٍّ(علیه السلام) وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ فَرَضَ وَلَايَه أُولِي الْأَمْرِ فَلَمْ يَدْرُوا مَا هِيَ فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّداً(صلی الله علیه وآله) أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَه كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاه وَ الزَّكَاه وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ فَلَمَّا أَتَاهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)وَ تَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَ أَنْ يُكَذِّبُوهُ فَضَاقَ صَدْرُهُ وَ رَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ "يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ يَعْصِمُكَ مِنَالنَّاسِ" فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فَقَامَ بِوَلَايَهِ عَلِيٍّ(علیه السلام)يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى الصَّلَاه جَامِعَه وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ؛ (۱)

امام باقر(علیه السلام)می فرمایند: خداوند عزّ وجل پیامبرش را به ولایت علی(علیه السلام)امر کرد و این آیه را بر او نازل فرمود: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ» و ولایت اولی الأمر را واجب گردانید و آن ها نمی دانستند که آن چیست؟ خداوند محمد(صلی الله علیه وآله) را امر کرد که ولایت را برای آن ها تفسیر کند، آن چنان که نماز، زکات، روزه و حج را برایشان تفسیر کرده بود. پس زمانی که این حکم از جانب خداوند برای او آمد

پیامبر(صلی الله علیه وآله)به خاطر این حکم، دلگیر شد و ترسید که آن ها از دینشان بازگردند و او را تکذیب کنند. او دلگیر شد و به سوی پرودگار عزّ وجلّ بازگشت (یعنی در این زمینه اقدامی نکرد). پس خداوند عزیز و بلند مرتبه این آیه را به او وحی کرد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النَّاس؛ پس به امر خداوند گردن نهاد. او در روز غدیر خم، ولایت را به علی(علیه السلام) داد، سپس ندا داد: «نماز به جماعت است» و به مردم امر کرد که شاهدان، این موضوع را به غایبان برسانند».

۱- .[۱] الکافي (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص: ۲۸۹

«قال اباجعفر(علیه السلام) لَمَّا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآیَه یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ أَخَذَ النَّبِیُّ(صلی الله علیه وآله) بِیَدِ عَلِیٍّ(علیه السلام) فَقَالَ مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاه؛(۱)

امام باقر(علیه السلام) می فرمایند: هنگامی که این آیه نازل شد: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ» پیامبر(صلی الله علیه وآله)دست علی(علیه السلام)را گرفت و فرمود: «هر کس که من مولای اویم علی(علیه السلام)مولای اوست، خدایا هر کس را که او را دوست بدارد دوست دار و هر کس را که او را دشمن بدارد دشمن دار».«قال جعفر بن محمد(علیه السلام)معناه بلغ ما أنزل إلیك من ربك في فضل علي بن أبي طالب(علیه السلام) فلما نزلت هذه الآیة أخذ النبي(صلی الله علیه وآله)بید علي(علیه السلام) فقال من کنت مولاه فعلي مولاه؛ (۲)

امام صادق(علیه السلام) در تفسیر این آیه می فرمایند: آنچه را که از طرف پروردگارت بر تو در مورد فضل علی(علیه السلام)نازل شده ابلاغ کن. پس وقتی این آیه نازل شد پیامبر(صلی الله علیه وآله)

دست على بن ابى طالب(عليه السلام) را گرفت و فرمود: هر كس من مولاى او هستم على(عليه السلام) مولى اوست».

و روايات ديگرى كه به صراحت اشاره مى كند كه مراد از اين آيه، ابلاغ ولايت و جانشينى اميرالمومنين على(عليه السلام) است:

«الواحدي في أسباب نزول القرآن بإسناده عن الأعمش و أبي الحجاف [الجحاف] عن عطية عن أبي سعيد الخدري و أبو بكر الشيرازي في ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين(عليه السلام)بالإسناد عن ابن عباس و المرزباني في كتابه عن ابن عباس قال: نزلت هذه الآية يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك يوم غدير خم في علي بن أبي طالب(عليه السلام)».

«تفسير ابن جريح [جريج] و عطاء و الثوري و الثعلبي أنها نزلت في فضل علي بن أبي طالب(عليه السلام)».

ص: ٢٤٨

١- .[٢] كشف الغمة في معرفة الأئمة(عليهم السلام) (ط - القديمة)، ج ١، ص: ٣١٢؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٣٦، ص: ١١٦

٢- .[١] مناقب آل أبي طالب(عليهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ٣، ص: ٢١ ؛ الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ج ١، ص: ١٥٢

«إبراهيم الثقفي بإسناده عن الخدري و بريدة الأسلمي و محمد بن علي أنها نزلت يوم الغدير في علي(عليه السلام)».

٢. آيه اكمال:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...؛ (۱)امروز

[با نصبِ علی بن ابی طالب(علیه السلام) به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عن الصّادق جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله) قال:...ثُمَّ نَزَلَ مِنَ الْمِنْبَرِ وَ جَاءَ أَصْحَابُهُ إِلَى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ(علیه السلام) وَ هَنَّئُوهُ بِالْوَلَايَهِ وَ أَوَّلُ مَنْ قَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ(علیه السلام)أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ نَزَلَ جَبْرَئِيلُ بِهَذِهِ الآيَه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً؛ (۲)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بعد از خطابه غدیر و معرفی امیرالمومنین(علیه السلام) به عنوان خلیفه و جانشین خود... از منبر پایین آمده و صحابه وی نزد امیرالمؤمنین(علیه السلام) آمده و ولایت را به وی تبریک گفتند و اوّلین شخصی که به وی تبریک گفت عمربن خطاب بود که گفت: «ای علی! اینک مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی». سپس جبرئیل این آیه را نازل فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً».

«رُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنَادِيَ بِوَلَايَه عَلِيٍّ(علیه السلام) فَضَاقَ النَّبِيُّ(صلی الله علیه وآله) بِذَلِكَ ذَرْعاً لِمَعْرِفَتِهِ بِفَسَادِ قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ ثُمَّ أَنْزَلَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ ثُمَّ نَزَلَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ؛ (۳)

هنگامی که [این آیه] نازل شد: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ؛ خدای تعالی دستور داد که به ولایت علی(علیه السلام) ندا داده شود؛ پس

پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خاطر آن پریشان گشت؛ چون فاسد بودن قلب آن ها را می دانست؛ پس

۱- .[۲] مائده،۳

۲- .[۱] تفسیر اهل بیت(علیهم السلام)، ج۳، ص۵۷٦؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۷، ص: ۱٦۵؛جامع الأخبار، ص۱۰

۳- .[۲] مناقب آل أبي طالب(علیهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ۳، ص: ۲٤

خداوند نازل فرمود: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ ثم أنزل؛ سپس نازل فرمود: اذْکُرُوا نِعْمَتَ الله عَلَیْکُمْ؛ سپس نازل شد: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ».«أبو سعید الخدري و جابر الأنصاري قالا لما نزلت الیوم أکملت لکم دینکم قال النبي(صلی الله علیه وآله)الله أکبر علی إکمال الدین و إتمام النعمة و رضی الرب برسالتي و ولایة علي بن أبي طالب(علیه السلام)بعدي رواه النطنزي في الخصائص؛ (۱)

ابوسعید خدری و جابر انصاری می گویند: هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: الله اکبر بر این اکمال دین و اتمام نعمت و پروردگار عالمیان به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب(علیه السلام) راضی شد...».

«العیاشي عن الصادق(علیه السلام) الیوم أکملت لکم دینکم بإقامة حافظه و أتممت علیکم نعمتي بولایتنا و رضیت لکم الإسلام دینا أي تسلیم النفس لأمرنا؛ (۲)

الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ، یعنی دین را با منصوب کردن حافظ دین کامل کردم. وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی بولایتنا وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً؛ یعنی تسلیم دستور ما باشید».

«الباقر و الصادق۸نزلت هذه الآية يوم الغدير؛ (۳)

امام باقر و امام صادق۸ فرمودند: این آیه در روز غدیر نازل شد».

در روایات فراوانی که از شعیه و اهل تسنن نقل شده صریحاً این مطلب آمده است که: آیه شریفه فوق، در روز غدیر خم و به دنبال ابلاغ ولایت علی(علیه السلام)نازل گردید، از جمله:

۱. دانشمند معروف سنّی «ابن جریر طبری» در کتاب «ولایت» از «زید بن ارقم» صحابی معروف، نقل می کند که این آیه در روز «غدیر خم» درباره علی(علیه السلام)نازل گردید.

۲. «حافظ ابونعیم اصفهانی» در کتاب «ما نزل من القرآن فی عَلیّ(علیه السلام)» از «ابو سعید خدری» (صحابی معروف) نقل کرده که: پیامبر(صلی الله علیه وآله)درغدیر خم، علی(علیه السلام)را به عنوان ولایت به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند تا این که آیه «اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ...» نازل شد.

۱- .[۱] مناقب آل أبي طالب(علیه السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ۳، ص: ۲۳

۲- .[۲] همان

۳- .[۳] همان

در این موقع پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود:

«اَللّهُ أَکْبَرُ عَلی اِکْمالِ الدِّیْنِ وَ اِتْمامِ النِّعْمَةِ وَ رَضِیَ الرَّبِّ بِرِسالَتِی وَ بِالْوِلایَةِ لِعَلِیٍّ(علیه السلام)مِنْ بَعْدِی، ثُمَّ قالَ: مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ؛

اللّه اکبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی(علیه السلام)بعد از من، سپس فرمود: هر کس من مولای اویم علی(علیه السلام)مولای او است. خداوندا! آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار و آن کس که او را دشمن دارد دشمن بدار. هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از یاریش بردارد دست از یاری او بردار».

۳. «خطیب بغدادی» در تاریخ خود از «ابو هریره» از پیامبر(صلی الله علیه وآله)چنین نقل کرده که: بعد از جریان غدیر خم و پیمان ولایت علی(علیه السلام)و گفتار عمر بن خطاب: «بَخٍّ بَخٍّ یَا بْنَ أَبِی طالِب أَصْبَحْتَ مَوْلایَ وَ مَوْلی کُلِّ مُسْلِم» آیه «اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنُکُمْ» نازل گردید.

در کتاب نفیس «الغدیر» علاوه بر روایات سه گانه فوق، سیزده روایت دیگر نیز در این زمینه نقل شده است. در کتاب «احقاق الحق» از جلد دوم تفسیر «ابن کثیر»، صفحه ١٤ و از «مناقب خوارزمی»، صفحه ٤٧ نزول این آیه را درباره داستان غدیر از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل کرده است. در تفسیر «برهان» و «نور الثقلین» نیز ده روایت از طرق مختلف نقل شده که این آیه درباره علی(علیه السلام) روز «غدیر خم» نازل گردیده که نقل همه آنها نیازمند به رساله جداگانه است. مرحوم «علامه سیّد شرف الدین» در کتاب «المراجعات» چنین می گوید: «نزول این آیه در روز غدیر در روایات صحیحی که از امام باقر(علیه السلام)و امام صادق(علیه السلام)نقل شده، ذکر گردیده و اهل تسنن شش حدیث با اسناد مختلف از پیامبر(صلی الله علیه وآله)در این زمینه نقل کرده اند که صراحت در نزول آیه در این جریان دارد».

با توجه به مطالب فوق روشن می شود: اخباری که نزول آیه فوق را در جریان غدیر بیان کرده اند در ردیف خبر واحد نیست که بتوان با تضعیف بعضی اسناد آن، آنها را نادیده گرفت.بلکه اخباری است که اگر متواتر نباشد لااقل مستفیض است و در منابع معروف اسلامی نقل شده، اگر چه بعضی از دانشمندان متعصب اهل تسنن، مانند: «آلوسی» در تفسیر «روح المعانی» تنها با تضعیف سند یکی از این اخبار کوشیده اند بقیه را به دست فراموشی بسپارند و چون روایت را برخلاف مزاق خویش دیده اند مجهول و نادرست قلمداد می کنند

و یا مانند نویسنده تفسیر «المنار» با تفسیر ساده ای از آیه گذشته، بدون این که کمترین اشاره ای به این روایات کند. شاید خود را در بن بست دیده که اگر بخواهد روایات را ذکر کرده و تضعیف کند برخلاف انصاف است و اگر بخواهد قبول کند بر خلاف مزاق او است! نکته جالبی که باید در اینجا به آن توجه کرد این است که قرآن کریم در سوره «نور» آیه ۵۵ چنین می گوید:

«وَعَدَ اللّهُ الَّذِیْنَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً...؛

«خداوند به آنهایی از شما که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند وعده داده است که آنها را خلیفه بر روی زمین قرار دهد همان طور که پیشینیان آنان را چنین کرد و نیز وعده داده آئینی را که برای آن پسندیده است مستقر و مستحکم گرداند و بعد از ترس به آنها آرامش بخشد».

در این آیه خداوند می فرماید: آئینی را که برای آنها «پسندیده» در روی زمین مستقر می سازد. با توجه به این که سوره «نور» قبل از سوره «مائده» نازل شده است و با توجه به جمله «وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الاِسْلامَ دِیْناً» که در آیه مورد بحث درباره ولایت علی(علیه السلام) نازل شده، چنین نتیجه می گیریم که اسلام در صورتی در روی زمین مستحکم و ریشه دار خواهد شد که با «ولایت» توأم باشد زیرا این همان اسلامی است که خدا «پسندیده» و وعده استقرار و استحکامش را داده است و به عبارت روشن تر، اسلام در صورتی عالم گیر می شود که از مسأله ولایت اهل بیت(علیهم السلام)جدا نگردد. مطلب دیگری که از ضمیمه کردن «آیه سوره نور» با «آیه مورد بحث» استفاده می شود این است که: در آیه سوره «نور» سه وعده به افراد با ایمان داده شده است:

الف) خلافت در روی زمین،

ب) امنیت و آرامش برای پرستش پروردگار،

ج) استقرار آئینی که مورد رضایت خدا است.

این سه وعده در روز «غدیر خم» با نزول آیه «اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ...» جامه عمل به خود پوشید زیرا نمونه کامل فرد با ایمان و عمل صالح، یعنی علی(علیه السلام)به جانشینی پیامبر(صلی الله علیه وآله) نصب شد و به مضمون جمله «الیَوْمَ یَئِسَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا مِنْ دِیْنِکُمْ» مسلمانان در آرامش و امنیت نسبی قرار گرفتند و نیز به مضمون «وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الاِسْلامَ دِیْناً» آئین مورد رضایت پروردگار در

ص: ۲۵۲

میان مسلمانان استقرار یافت. البته این تفسیر، با روایاتی که می گوید آیه سوره «نور» در شأن حضرت مهدی(علیه السلام) نازل شده منافات ندارد زیرا «آمَنُوا مِنْکُمْ...» دارای معنی وسیعی است که یک نمونه آن در روز «غدیر خم» انجام یافت و سپس در یک مقیاس وسیع تر و عمومی تر در زمان قیام حضرت مهدی(علیه السلام)انجام خواهد یافت. بنابراین کلمه «الارض» در آیه به معنی همه کره زمین نیست بلکه معنی وسیعی دارد که هم ممکن است بر تمام کره زمین گفته شود و هم به قسمتی از آن، چنان که از موارد استعمال آن در قرآن نیز استفاده می شود که: گاهی بر قسمتی از زمین اطلاق شده و گاهی بر تمام زمین». (۱)

اما آیات دیگری هم وجود دارد که اشاره به امیرالمومنین(علیه السلام) می کند و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نیز آنان را به مردم اعلام نموده است من جمله:

آیه ولایت:

خداوند متعال در قرآن کریم سوره «مائده» فرموده است:

«إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ؛ (۲)

سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را بر پا می دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می دهند».

جالب است بدانیم که سوره مائده یکجا بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شد و این نزول دو یا سه ماه پیش از شهادت ایشان(صلی الله علیه وآله)بوده است:«و باسناده عن أبی حمزة الثمالي قال: سمعت أبا عبد الله(علیه السلام)یقول: نَزَلَتِ الْمَائِدَه كَمَلًا وَ نَزَلَ مَعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ؛ (۳)

امام صادق(علیه السلام)می فرمایند: سوره ی مائده یکجا نازل شده است و هفتاد هزار فرشته با آن نازل شدند».

«قال أمیرالمؤمنین(علیه السلام)إِنَّمَا أُنْزِلَتِ الْمَائِدَه قَبْلَ أَنْ يُقْبَضَ بِشَهْرَيْنِ؛ (٤)

۱- .[۱] تفسیر نمونه، ج٤، ص:۳٤۳

۲- .[۲] مائده،۵۵

۳- . تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص: ۵۸۲؛تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ٤، ص: ۲۲

٤- .[۲] البرهان في تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۲۱٤؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۱، ص: ۳۷؛وسائل الشیعة، ج ۱، ص: ٤۵۹؛تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ٤، ص: ۵۰

امیرالمومنین(علیه السلام)می فرمایند: همانا مائده دو یا سه ماه پیش از شهادت رسول مکرّم(صلی الله علیه وآله) نازل شده است».

با توجه به روایات فوق نکته لطیفی که در سوره مائده وجود دارد این است که اعلام جانشینی امیرالمومنین(علیه السلام) و آیه ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) در این سوره نازل شده است.

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال الصّادق(علیه السلام) إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا نَزَلَتْ فِي عَلِيِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ (۱)

امام صادق می فرمایند:«إِنَّما وَلِيُّكُمُ الله وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»

درباره ی علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) نازل شده است».

«عن الفضيل عن أبي جعفر(علیه السلام)في قوله "إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا" قَالَ هُمُ الْأَئِمَّه؛ (۲)

امام باقر می فرمایند:« إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ الله وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» آن ها امامان(علیهم السلام) هستند».سیوطی سنی مذهب در «الدُّرُ المَنثور» در ذیل این آیه از ابن عباس نقل می کند که علی(علیه السلام)در حال رکوع نماز بود که سائلی تقاضای کمک کرد و آن حضرت انگشترش را به او صدقه داد. پیامبر(صلی الله علیه وآله)از او پرسید: چه کسی این انگشتر را به تو صدقه داد؟ اشاره به امام علی(علیه السلام)کرد و گفت: آن مرد که در حال رکوع است. در این هنگام آیه «اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ و ...» نازل شد.(۳)

زمخشری مفسّر معروف سنی مذهب در کتاب «کشّاف» می گوید: این آیه درباره علی(علیه السلام) نازل شده؛ در آن هنگام که شخص سائلی تقاضای کمک کرد و او در حال رکوع نماز بود، انگشترش را برای او افکند. (٤)

فخر رازی در تفسیر خود از عبدالله بن سلام نقل می کند: هنگامی که این آیه نازل شد من به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) عرض کردم که با چشم خود دیدم علی(علیه السلام) انگشترش را در حال رکوع به نیازمندی صدقه داد به همین دلیل ما ولایت او را می پذیریم. همچنین حاکم حسکانی

۱- .[۳] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص: ۱۹۸؛فرات الکوفی، ص۱۲۵؛نورالثقلین؛البرهان
۲- .[٤] همان، ج ۳۵، ص: ۱۸۸؛العیاشی، ج۱، ص۳۲۸؛البرهان
۳- .[۱] الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج۲، ص۲۹۳، (قوله تعالی إنما ولیکم الله و رسوله الآیة).
٤- .[۲] الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل ، ج ۱، ص ٦٤٩، [سوره مائده، آیات ۵۷ الی ۵۸].

حنفی نیشابوری از دانشمندان معروف قرن پنجم در «شواهد التّنزیل» به پنج طریق از ابن عباس و به دو طریق از انس بن مالک و به دو طریق از محمد بن حنفیّه و به یک طریق از عَطاء بن السائب و یک طریق از عبدالملک بن جریح مکّی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل می کند که: آیه «اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ و...» درباره علی(علیه السلام)نازل شده که در حال رکوع، انگشتر به سائل داد.(۱)

نکته جالب دیگر اینکه شاعر معروف عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله)، حسّان بن ثابت، این مطلب را به عنوان یک مسأله مسلّم تاریخی در اشعار خود آورده است. او در شعر معروف خود خطاب به امیرالمومنین علی(علیه السلام) می گوید:

«وَ اَنْتَ الَّذی اَعَطَیْتَ اِذْ کُنْتَ راکِعاً *** زَکاةً فَدَتْكَ النَّفْسُ یا خَیْرَ راکِعِ

فَاَنْزَلَ فیكَ اللهُ خَیْرَ وَلایَة *** وَ بَیَّنَها فی مُحْکَماتِ الشّرایعِ؛ترجمه:

تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی؛ جان به فدایت ای بهترین رکوع کنندگان. پس به دنبال آن، خداوند بهترین ولایت را درباره تو نازل کرده و آن را در قرآنش تبیین نمود». (۲)

و در شعر دیگری که سبط جوزی حنفی از حسان نقل کرده است، می خوانیم:

«مَنْ ذا بِخاتَمِهِ تَصَدَّقَ راکِعاً *** وَ اَسَرَّها فی نَفْسِهِ اِسْراراً؛

ترجمه: چه کسی انگشترش را در حال رکوع صدقه داد و این مطلب را در دل خویش پنهان ساخت؟! [و خداوند آشکارش نمود]». (۳)

آیه اولی الامر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ (٤)

۱- .[۳] شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ، ج ۱، ص ۲۰۹، (قول ابن عباس فيه) مراجعه نمائيد.
۲- . اشعار حسان بن ثابت با تفاوت مختصری در کتب بسیاری، از جمله در روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، آلوسی، ج ۳، ص ۳۳٤، [سوره مائده، آیات ٤٦ الی ٥٨]؛ كفاية الطالب في مناقب علی بن أبی طالب(علیه السلام)، چاپ دوم، ص ۲۲۹ و کتب دیگر نقل شده است.
۳- تذكرة الخواص، ص ۲۵ و گنجی شافعی نیز آن را در كفاية الطالب في مناقب علی بن أبی طالب، ص ۲۵۱ نقل کرده و گوینده اش را از بعضی از شعرا شمرده است.
٤- .[۳] نساء،۵۹

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْعَسْکَرِیِّ(علیه السلام) عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْبَاقِرِ(علیه السلام) قَالَ أَوْصَی النَّبِیُّ(صلی الله علیه وآله) إِلَی عَلِیٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ(علیهم السلام) ثُمَّ قَالَ فِی قَوْلِ اللَّهِ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ قَالَ الْأَئِمَّه مِنْ وُلْدِ عَلِیٍّ(علیه السلام) وَ فَاطِمَه(علیها السلام) إِلَی أَنْ تَقُومَ السَّاعَه؛ (۱)امام عسکری(علیه السلام) از پدرانش روایت می کند: امام باقر(علیه السلام)فرمود: «پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)به علی و حسن و حسین(علیهم السلام) وصیّت کرد سپس درباره ی این آیه: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعواْ اللهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» فرمود: «مراد از اولی الأمر، امامان از نسل علی(علیه السلام)و فاطمه(علیها السلام)تا قیامت هستند».

«علی بن إبراهیم ثُمَّ فَرَضَ عَلَی النَّاسِ طَاعَتَهُمْ فَقَالَ "یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ" یَعْنِی أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ(علیه السلام)؛ (۲)

علیّ بن ابراهیم گوید: خداوند در این آیه اطاعت ائمّه را بر مردم واجب نموده و می فرماید: "یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ" یعنی اطاعت از امیرالمؤمنین(علیه السلام)».

«عَن عَمرِو بنِ سَعِیدٍ قال: سَأَلْتُ أَبَاالْحَسَنِ(علیه السلام) عَنْ قَوْلِهِ "أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ" قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ(علیه السلام) وَ الْأَوْصِیَاءُ مِنْ بَعْدِهِ؛ (۳)

عمروبن سعید گوید: از امام کاظم(علیه السلام)درباره ی آیه: "أَطِیعواْ اللهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ" سؤال کردم. فرمود: منظور، علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) و اوصیاء بعد از آن حضرت می باشند».

۱- .[٤] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۳، ص: ۲۸٦؛عيون أخبارالرضا(عليه السلام)، ج۲، ص۱۳۱؛كمال الدين، ج۱، ص۲۲۲؛البرهان

۲- .[۱] همان، ج ۲۳، ص: ۲۸۵؛تفسير القمي، ج ۱، ص: ۱٤۱

۳- . همان، ج ۲۳، ص: ۲۹۳؛العياشی، ج۱، ص۲۵۳؛البرهان

آیه تطهیر:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛ (۱)

جز این نیست که همواره خدا می خواهد هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) می باشند] برطرف نماید و شما را چنان که شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه گرداند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:«قال رسول الله(صلی الله علیه وآله) إِنَّمَا نَزَلَتْ فِيَ وَ فِي أَخِي عَلِيٍ(علیه السلام) وَ فِي ابْنَتِي فَاطِمَه(علیها السلام) وَ فِي ابْنَيَّ وَ فِي تِسْعَه مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ(علیهم السلام) خَاصَّةً؛ (۲)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: این آیه فقط درباره ی من و برادرم علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) و دخترم فاطمه(علیها السلام) و دو فرزندم حسن و حسین۸ و نه نفر از فرزندان حسین نازل شده است».

«عَن مُحَمَّدِبنِ عَلِيٍّ الحَلَبِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ ... "إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً" يَعْنِي الْأَئِمَّه(علیهم السلام) وَ وَلَايَتَهُمْ مَنْ دَخَلَ فِيهَا دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ(صلی الله علیه وآله)؛ (۳)

حلبی از امام صادق(علیه السلام) روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه ی "إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ و يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا" فرمود: منظور، ائمّه(علیهم السلام) و ولایت آنان می باشد و هر کس وارد ولایت شود در بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) وارد شده است».

آیه عِلم امیرالمومنین(علیه السلام):

«وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛(٤)

کافران می گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا [با آیات محکم و استوار قرآنش] و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب] که دانش کتاب نزد اوست، میان من و شما [نسبت به پیامبری ام] گواه باشند».

ص: ٢٥٧

١- . احزاب،٣٣

٢- . الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ١، ص: ١٤٨؛علل الشرايع، ج١، ص٢٠٥؛ نورالثقلين؛ البرهان؛ القمی، ج٢، ص١٩٣

٣- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٤٢٣

٤- .[٣] رعد،٤٣

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:«قال رسول الله(صلی الله علیه وآله) ذَاکَ أَخِی علی بن أبی طالب(علیه السلام)؛ (١)

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: منظور از این آیه علی(علیه السلام)است».

«قال أمیرالمؤمنین(صلی الله علیه وآله) أَنَا هُوَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛ (٢)

امیرالمومنین(علیه السلام) می فرمایند: من آن کسی هستم که عالم به کتاب خداست».

«قال الباقر(علیه السلام)إِيَّانَا عَنَى وَ عَلِيٌّ أَوَّلُنَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ(صلی الله علیه وآله)؛ (۳)

امام باقر(علیه السلام) فرمود: منظور از این آیه ما هستیم. علی(علیه السلام) اوّل و افضل و بهترین ما بعد از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) است».

«قال أمیرالمؤمنین(علیه السلام) أَلَا إِنَ الْعِلْمَ الَّذِی هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ وَ جَمِيعَ مَا فُضِّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَی خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فِی عِتْرَه خَاتَمِ النَّبِيِّينَ(صلی الله علیه وآله)؛ (٤)

امیرالمومنین(علیه السلام) فرمود: تمام دانشی را که آدم(علیه السلام)از آسمان به زمین فرود آورد و همه امتیازات علمی پیامبران تا خاتم انبیاء(علیهم السلام)، در اختیار عترت پیامبر خاتم است».

«قال الباقر(علیه السلام) نَزَلَتْ فِی عَلِيٍّ إِنَّهُ عَالِمُ هَذِهِ الْأُمَّه بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)؛ (٥)امام باقر(علیه السلام) فرمود: این آیه در مورد علی نازل شده که او عالم امّت بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است».

آیه لیلةالمبیت:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ؛ (٦)

۱- .[۱] الأمالي(للصدوق)، النص، ص: ٥٦٥؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص:٤٢٩؛روضه الواعظین؛ ج۱، ص۱۱۱؛ شواهدالتنزیل؛ ج۱، ص٤٠٠؛وسایل الشیعه، ج۲۷، ص۱۸۸؛نورالثقلین؛البرهان

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص: ٤٣٢؛ بصائرالدرجات؛ ج۱ ص۲۱۷؛البرهان

۳- .[۳] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۲۹؛بصایرالدرجات؛ ص۲۱٤؛المناقب؛ ج٤، ص٤۰۰؛وسایل الشیعه؛ ج۲۷، ص۱۹۹؛«و افضلنا و خیرنا بعد النبی» محذوف؛وسایل الشیعه؛ ج۲۷، ص۱۸۱؛نورالثقلین؛البرهان

٤- .[٤] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٦، ص: ۱٦۰

٥- .[٥]همان، ج ۳٥، ص: ٤۳۲؛ بصایرالدرجات؛ ص۲۱٥؛العیاشی؛ ج۲، ص۲۲۱؛مستدرک الوسایل؛ ج۱۷؛ ص۳۳٤؛ نورالثقلین،البرهان

٦- .[۱] بقره،۲۰۷

و از مردم کسی است که جانش را برای خشنودی خدا می فروشد [مانند امیرالمؤمنین(علیه السلام)] و خدا به بندگان مهربان است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ(علیه السلام)قَالَ:أَوَّلُ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ لِلَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام) كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَطْلُبُونَ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) فَقَامَ مِنْ فِرَاشِه؛ (۱)

امام سجاد(علیه السلام) فرمودند: اوّلین کسی که جان خود را [در راه رضای خدا] فروخت (دست از جان خود شست)، علیّ بن ابی طالب(علیه السلام)بود. مشرکین [وقتی پیامبر(صلی الله علیه وآله)را در بستر خود ندیدند] در پی [قتل] رسول خدا(صلی الله علیه وآله)رفتند و علی(علیه السلام)از بستر پیامبر(صلی الله علیه وآله)برخاست».

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ(علیه السلام)نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ حِينَ بَاتَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)؛ (۲)

امام سجاد(علیه السلام) فرمودند: این آیه، در شأن حضرت علی(علیه السلام)هنگامی که در بستر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خوابید نازل شده است».

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(علیه السلام)قَال نَزَلَتْ فِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ(علیه السلام) حِینَ بَذَلَ نَفْسَهُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ لَیْلَه اضْطَجَعَ عَلَی فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) لَمَّا طَلَبَتْهُ کُفَّارُ قُرَیْشٍ؛ (۳)امام باقر(علیه السلام) می فرمایند: آیه در شأن علیّ بن ابیطالب(علیه السلام)نازل شد؛ زمانی که جانش را در راه خدا و رسولش فدا کرد؛ همان شبی که کافران قریش به دنبال رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بودند و او در بستر حضرت [برای حفظ جان ایشان] به پهلو دراز کشید».

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: بَاتَ عَلِیٌّ لَیْلَه خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) إِلَی الْمُشْرِکِینَ عَلَی فِرَاشِهِ لِیُعْمِیَ عَلَی قُرَیْشٍ وَ فِیهِ نَزَلَتْ هَذِهِ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللهِ؛ (٤)

ابن عباس گوید: علی(علیه السلام)در شبی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)از دست مشرکان گریخت در بستر ایشان خوابید تا قریش گمراه شوند و آیه: "وَ مِنَ النَّاسِ مَن یشْرِی نَفْسَه ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه" در شأن علی(علیه السلام) نازل شده است».

۱- .[۲] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳٦، ص: ٤۲؛ المناقب، ج۲، ص٦٤؛ البرهان؛شواهدالتنزیل، ج۱، ص۱۳۰؛ فیه: «لله عزوجل» زیادهً و «کان المشرکون ... فراشه» محذوفٌ؛البرهان؛ فیه: «ابتغاء رضوان الله» زیادهً و «کان المشرکون ... من فراشه» محذوفٌ

۲- .[۳] همان، ج ۱۹، ص: ٥٤؛الأمالی للطوسی، ص٤٤٦؛نورالثقلین؛البرهان؛ بحارالأنوار، ج۳٦، ص٤۲

۳- .[٤] همان، ج ۱۹، ص: ۷۸

٤- . الأمالي (للطوسي)، النص، ص: ۲٥۲

«قال علي بن إبراهيم مَعْنَی یَشْرِی نَفْسَهُ أَیْ یَبْذُلُ؛ (۱)

علی بن ابراهیم می گوید: مراد از یشْرِی نَفْسَه یعنی جانش را فدا می کند».

نکته: سوره و آیات دیگری در شأن و منقبت امیرالمومنین(علیه السلام) نازل شده است که محققین می توانند به آن دسترسی پیدا کنند و ما در اینجا به همین مقدار بسنده می کنیم.

«فَصَدَعَ بِأَمْرِهِ؛

امر خدا را درباره تو با صدای بلند اعلام کرد».

مراد از این عبارت آشکار کردن امر خداوند متعال است که همان ولایت و جانشینی امیرالمومنین(علیه السلام) است و این قسمت زیارت اشاره به آن دارد که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از جهاز شتران منبری (بلندی) بنا نمود تا جایی که همه مردم حضرت را به وضوح می دیدند و صدای ایشان را می شنیدند. حضرت بر فراز آن بلندی باصدایی رسا مردم را به سمت ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) فراخواند و سپس از آنان بیعت گرفت.

در قرآن کریم نیز به همین مضمون آمده است:

«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ؛ (۲)

پس آنچه را به آن مأموری اظهار کن و از مشرکان روی بگردان».

در تفسیر این آیه آمده است:

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ۸قِيلَ لِلنَّبِيِّ(صلی الله علیه وآله) فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ فِي أَمْرِ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ؛ (۳)

امام موسی بن جعفر(علیه السلام) به نقل از پدرشان امام صادق(علیه السلام) فرمودند: به پیامبر(صلی الله علیه وآله) وحی شد که آنچه را که درباره ی علی(علیه السلام)مأمور گشته ای، آشکارا بیان کن که این حقّی از جانب پروردگارت است».

ص: ۲٦۰

۱- .[۲] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳٦، ص: ٤۰ ؛القمی، ج۱، ص۷۰؛نورالثقلین؛البرهان

۲- .[۱] حجر،۹٤

۳- .[۲] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۳، ص: ۳۸۱

ص: ۲٦۱

«وَ أَوْجَبَ عَلَىٰ أُمَّتِهِ فَرْضَ طاعَتِكَ وَ وِلايَتِكَ»

اشاره

این قسمت زیارت اشاره دارد به فرازی از خطبه غدیر، آنجا که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای تأکید بیشتر مسأله امامت و خلافت فرمود: بدانید ای مردم! «انّ اللّه قد نصبه لکم ولیّاً و اماماً مفترضة طاعته علی المهاجرین و الانصار...و علی البادی والحاضر و علی الاعجمی و العربی و الحرّ و المملوک و الصغیر و الکبیر و علی الابیض و الاسود؛ به راستی خداوند علی(علیه السلام) را به عنوان ولی (و سرپرست) شما و امام شما نصب کرده است که اطاعت او بر مهاجر و انصار، بیابانی و شهری، عرب و عجم، آزاده و برده، بزرگ و کوچک، سفید و سیاه واجب است. هرچه بگوید و فرمان دهد واجب الاطاعت است. «و علی کل موحد ماض حکمه، جائز قوله نافذٌ امره ملعونٌ من خالفه مرحوم من تبعه و من صدّقه فقد غفر اللّه له و لمن سمع منه و اطاع له؛ بر هر خداپرستی حکمش واجب و سخنش لازم و امرش نافذ است. ملعون (و دور از رحمت خدا) است آن که او را

مخالفت کند و مورد رحمت الهی است کسی که او را متابعت و تصدیق نماید. پس خدا ببخشد علی را و کسی را که سخن او را شنید و اطاعت کرد».

ص: ۲۶۲

اطاعت از امیرالمومنین(علیه السلام) در قرآن کریم

در قرآن کریم اشاره به اطاعت از امیرالمومنین(علیه السلام) شده است:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلًا؛ (۱)

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را[برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ(علیه السلام) عَنْ أُولِی الْأَمْرِ فِی هَذِهِ الآیَه فَقَالَ کَانَ وَ اللَّهِ عَلِیٌ(علیه السلام) مِنْهُم؛ (۲)

عبدالغفّاربن قاسم گوید: از امام صادق(علیه السلام) پرسیدم: «اولی الأمر در این آیه کیست»؟ فرمود: «به خدا سوگند علی(علیه السلام) از آن هاست».

«علی بن إبراهیم قال :ثُمَّ فَرَضَ عَلَی النَّاسِ طَاعَتَهُمْ فَقَالَ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ یَعْنِی أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ؛ (۳)

علیّ بن ابراهیم گوید: خداوند در این آیه اطاعت ائمّه(علیهم السلام) را بر مردم واجب نموده و می فرماید: "یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ" یعنی اطاعت از امیرالمؤمنین(علیه السلام)».

«عَن عَمروِ بنِ سَعِیدٍ قال: سَأَلْتُ أَبَاالْحَسَنِ(علیه السلام)عَنْ قَوْلِهِ أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ(علیه السلام)وَ الْأَوْصِیَاءُ مِنْ بَعْدِهِ؛ (٤)

ص: ٢٦٣

١- .[١] نساء،٥٩

٢- .[١] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٣٦، ص: ١٨٩؛کشف الغمه، ج١، ص٣٢٣؛کشف الیقین، ص٣٩٦

٣- .[٢] همان، ج ٢٣، ص: ٢٨٥؛القمی، ج١، ص١٤١

٤- .[٣] همان، ج ٢٣، ص: ٢٩٣؛البرهان؛العیاشی، ج١، ص٢٥٣

عمروبن سعید گوید: از امام کاظم(علیه السلام)درباره ی آیه: "أَطِیعواْ اللهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ" سؤال کردم. فرمود: «منظور، علیّ بن ابی طالب و اوصیاء (بعد از آن حضرت می باشند».

«قَالَ رَسُولُ اللَّه(صلی الله علیه وآله) یَا عَلِیُّ(علیه السلام) مَنْ بَرِئَ مِنْ وَلَایَتِکَ فَقَدْ بَرِئَ مِنْ وَلَایَتِی وَ مَنْ بَرِئَ مِنْ وَلَایَتِی فَقَدْ بَرِئَ مِنْ وَلَایَه اللَّهِ یَا عَلِیُّ(علیه السلام)طَاعَتُکَ طَاعَتِی وَ طَاعَتِی طَاعَه اللَّهِ فَمَنْ أَطَاعَکَ أَطَاعَنِی وَ مَنْ أَطَاعَنِی فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ لَحُبُّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ أَعَزُّ مِنَ الْجَوْهَرِ وَ مِنَ الْیَاقُوتِ الْأَحْمَرِ وَ مِنَ الزُّمُرُّدِ وَ قَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثَاقَ مُحِبِّینَا أَهْلَ الْبَیْتِ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَا یَزِیدُ فِیهِمْ رَجُلٌ وَ لَایَنْقُصُ مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَه وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَهُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ(علیه السلام)؛ (١)

پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: «ای علی(علیه السلام)هر کس از ولایت تو سرپیچی کند از ولایت من سرپیچی کرده و هر کس از ولایت من سرپیچی کند از ولایت خدا سرپیچیده است. ای علی! اطاعت تو اطاعت من و اطاعت من اطاعت خداست پس هر کس از تو اطاعت کند از من اطاعت کرده و هر کس از من اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و قسم به آن خدایی که مرا به عنوان رسول(صلی الله علیه وآله)بر حقّ خود مبعوث کرده، دوستی ما اهل بیت با ارزش تر از جواهر و یاقوت سرخ و زمرّد است و خدا عهد و پیمان محبّت نسبت به ما اهل بیت را در امّ الکتاب [و در عالم زر] گرفته و ثبت کرده و دیگر تا روز قیامت نه کسی به آن گروه (دوستداران ما) اضافه می شود و نه کسی کم می شود و این همان کلام خداست که فرمود: "یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ" که منظور از اولی الأمر، علی بن ابی طالب(علیه السلام)است».

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: ... قال(صلی الله علیه وآله) فِی علیٍّ(علیه السلام) وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَقَدْ أُمِرْتُ أَنْ آمُرَکُمْ بِبَیْعَتِهِ وَ طَاعَتِهِ فَبَایِعُوهُ وَ أَطِیعُوهُ فَقَدْ نَزَلَ الْوَحْیُ بِذَلِکَ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ قَالَ جَابِرٌ فَبَایَعْنَاهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)إِنِ اسْتَقَمْتُمْ عَلَی الطَّرِیقَه لِعَلِیٍّ(علیه السلام) فِی وَلَایَتِهِ أُسْقِیتُمْ مَاءً غَدَقاً وَ أَکَلْتُمْ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِکُمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ وَ إِنْ لَمْ تَسْتَقِیمُوا اخْتَلَفَتْ کَلِمَتُکُمْ وَ شَمِتَ بِکُمْ عَدُوُّکُمْ وَ لَتَتَّبِعُنَّ

١- .[١] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٣٦، ص: ١٣٦؛فرات الکوفی، ص١٠٩

بَنِی إِسْرَائِیلَ شَیْئاً شَیْئاً لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَتَبِعْتُمُوهُمْ فِیهِ وَ طُوبَی لِمَنْ تَمَسَّکَ بِوَلَایَه عَلِیٍّ(علیه السلام) مِنْ بَعْدِی حَتَّی یَمُوتَ وَ بَلَغَنِی وَ أَنَا عَنْهُ رَاض؛ (١)

جابر انصاری گوید: ... پیامبر(صلی الله علیه وآله)در مورد علی(علیه السلام)فرمود: «قسم به آنکه که جانم به دست اوست، من مأمور شدم که به شما فرمان دهم تا با او بیعت کنید و اطاعتش کنید.

پس با او بیعت کنید و از او فرمان ببرید که در این مورد وحی نازل شده: "یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ". جابر گفت: با او بیعت کردیم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «اگر بر روش علی(علیه السلام) در ولایت او، استوار بمانید به شما آب گوارا بنوشانیم و نعمت [خدا را] از بالا و زیر پای خوددریافت خواهید کرد و اگر بر آن استوار نشوید اتّحادتان به هم می خورد و دشمن شاد می شوید. [و بر اثر فتنه ی یهود] مو به مو پیرو بنی اسرائیل می شوید، حتّی اگر به سوراخ سوسماری رفته باشند شما هم به دنبالشان به آنجا می روید [و ذلیل می شوید]. خوشا بر کسی که پس از من بر ولایت علی(علیه السلام) استوار بماند تا بمیرد و به من ملحق شود که [در این صورت] من از او خشنودم».

«قال رسول الله(صلی الله علیه وآله) أَهْلُ الْأَرْضِ کُلُّهُمْ فِي غَمْرَةٍ وَ غَفْلَةٍ وَ تِیهَةٍ وَ حَیْرَةٍ غَیْرَهُمْ وَ غَیْرَ شِیعَتِهِمْ وَ أَوْلِیَائِهِمْ لَا یَحْتَاجُونَ إِلَی أَحَدٍ مِنَ الْأُمَّةِ فِي شَيْ ءٍ مِنْ أَمْرِ دِینِهِمْ وَ الْأُمَّةُ تَحْتَاجُ إِلَیْهِمْ هُمُ الَّذِینَ عَنَی اللَّهُ فِي کِتَابِهِ وَ قَرَنَ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)فَقَالَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْکُم؛ (۲)

همه ی اهل زمین در جهل و غفلت و سرگردانی و حیرت اند به جز آنان و شیعیان و دوستانشان. آنان در چیزی از امر دینشان به احدی از امّت احتیاج ندارند ولی امّت به آنان احتیاج دارند. آنان هستند که خداوند در کتابش آنان را قصد کرده و اطاعت آنان را به اطاعت خود و رسولش(صلی الله علیه وآله)مقرون ساخته و فرموده است: أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ».

«عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْعَسْکَرِیِّ(علیه السلام)عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْبَاقِرِ(علیه السلام)قَالَ أَوْصَی النَّبِیُّ(صلی الله علیه وآله)إِلَی عَلِیٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ(علیهم السلام) ثُمَّ قَالَ فِی قَوْلِ اللَّهِ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ قَالَ الْأَئِمَّه مِنْ وُلْدِ عَلِیٍّ(علیه السلام) وَ فَاطِمَه(علیها السلام) إِلَی أَنْ تَقُومَ السَّاعَه؛ (۳)

۱- .[۲] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۷، ص: ۱۲۵؛سعدالسعود، ص۱۱۵؛الیقین، ص۳۷۹
۲- .[۱] همان، ج ۳۳، ص: ۲٦۸
۳- .[۲] همان، ج ۲۳، ص: ۲۸٦؛ عیون أخبارالرضا۷،ج۲، ص۱۳۱؛کمال الدین، ج۱، ص۲۲۲؛البرهان

امام عسکری(علیه السلام)از اجدادش روایت می کند: امام باقر(علیه السلام)فرمود: «پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به علی و حسن و حسین(علیهم السلام) وصیّت کرد سپس درباره ی این آیه: "یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعواْ اللهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ" فرمود: «مراد از اولی الأمر، امامان از نسل علی(علیه السلام)و فاطمه(علیها السلام) تا قیامت هستند».

اطاعت از امیرالمومنین(علیه السلام) در منابع اهل تسنن:

در روایت است که اطاعت از امیرالمومنین(علیه السلام)مانند اطاعت از رسول خاتم (صلی الله علیه وآله) است؛ این روایت را هم حاکم نیشابوری و هم ذهبی به صحیح بودن آن اعتراف کرده اند:

«حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ، ثنا إِبْرَاهِیمُ بْنُ سُلَیْمَانَ الْبُرْنُسِیُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ، ثنا یَحْیَی بْنُ یَعْلَی، ثنا بَسَّامٌ الصَّیْرَفِیُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَیْمِیِّ، عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ ثَعْلَبَةَ، عَنْ أَبِی ذَرٍّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ(علیه السلام)عَنْهُ: مَنْ أَطَاعَنِی فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِی فَقَدْ عَصَی اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَکَ فَقَدْ أَطَاعَنِی، وَمَنْ عَصَاکَ فَقَدْ عَصَانِی؛ (۱)

ابوذر غفاری: از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)نقل شده است که به علی بن أبی طالب(علیه السلام)فرمود: هر کس از من اطاعت کند، به راستی که از خداوند اطاعت کرده است و هر کس از (فرمان) من سرپیچی کند به راستی که از (فرمان) خداوند سرپیچی کرده است. هر کس از تو

اطاعت کند به راستی که از من اطاعت کرده و هر کس از (فرمان) تو سرپیچی کند از (فرمان) من سرپیچی کرده است».

احادیث بسیار زیادی در مورد اطاعت و دشمنی با امیرالمؤمنین(علیه السلام)با الفاظ گوناگون، در کتب فریقین وجود دارد که فقط به دو مورد از آنها اشاره می کنیم:

در منابع شیعه:

«رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله)أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام)يَا عَلِيُّ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مَنْ طَابَتْ وِلَادَتُهُ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مَنْ خَبُثَتْ وِلَادَتُهُ وَ لَا يُوَالِيكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُعَادِيكَ إِلَّا كَافِرٌ؛ (۲)

ص: ۲٦٦

۱- .[۱] المستدرک علی الصحیحین (ط دارالکتب العلمیة)، ج۳ ص۱۳۱..حاکم نیشابوری می گوید: «این حدیث، سندش صحیح است و نویسنده کنز العمال از ابوذر چنین نقل کرده که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)فرمود: هر کس از تو جدا شود، از من جدا شده و هر کس از من جدا شود در حقیقت از خدا جدا شده است.» ۱٥٦: ٦۰.

۲- .[۲] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۷، ص: ۱٤٥؛الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص: ٦۹

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به علی بن ابیطالب(علیه السلام)فرمود: ای علی! دوست ندارد تو را مگر کسی که ولادتش پاک و پاکیزه باشد و عداوت و دشمنی نمی کند باتو مگر کسی که ولادتش ناپاک باشد و یاری نمی کند تو را مگر شخص مؤمن و دشمنی نمی کند با تو مگر شخص کافر».

در منابع اهل تسنن:

در روایتی از منابع اهل تسنن آمده پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به عمار فرمود:

«یا عمار إن رأیتَ علیاً قدسلك وادیاً و سلك الناس و ادیاً آخر، فاسلُك مع علي(علیه السلام) و دَعِ الناس، إنه لن یدلّك علي ردي و لن یخرجك من الهدي؛ (۱)

ای عمار! اگر دیدی علی بن ابیطالب(علیه السلام) راهی را پیمود و مردم راه دیگری را پیمودند تو با علی بن ابی طالب(علیه السلام) همراه شو و مردم را رها کن. همانا او تو را بر پستی راهنمایی نمی کند و تو را از هدایت و راه صحیح، خارج نمی کند».

اطاعت از امام واجب است زیرا امام محور دین و اساس دین بوده و هویت دین به امام است. طبق نقل ابن ابی الحدید سنی، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)فرموده اند:

«من مات و لا امام له مات میتة جاهلیة؛(۲)

هر کسی بمیرد در حالی که امامی برایش نیست به مرگ جاهلیت مرده است».

آیا می توان پذیرفت چیزی که نبودش در حال مرگ موجب مرگ جاهلی (بدون اسلام) می شود جزء اصول دین نباشد؟ امیرالمومنین(علیه السلام) امامت را ستون و اساس دین می دانند و در مورد امامان معصوم(علیهم السلام) می فرمایند: «هم اساس الدین»(۳) و باز می فرمایند: «هم دعائم الاسلام».(٤) همچنین امام هادی(علیه السلام) در زیارت جامعه کبیره در فضل و منقبت ائمه معصومین(علیهم السلام) می فرمایند: «السلام علیک یا ارکان البلاد».

۱- .[۱] کنزالعمال، ج۱۱، ص٦١٢

۲- .[۲] شرح نهج البلاغة لابن أبي الحدید، ج ۱۳، ص: ٢٤٢

۳- .[۳] من لا یحضره الفقیه، مقدمة، ج ۱، ص: ۱؛نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه۲
٤- .[٤] نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه۲۳۹

«وَعَقَدَ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ لَكَ»

بررسی واژه «بیعت»

کلمه «بیعت» از مادّه «بیع» است که در کنار واژه «بیع»، مصدر و به معنای معاهده و معاقده، عهد و پیمان، پذیرش ریاست و فرمانبرداری و وفاداری است. ابن منظور در این باره می گوید:

«البَیعَةُ : الصَّفقَةُ عَلی إیجابِ البَیعِ وَ عَلَی المُبایَعَةِ وَ الطّاعَةِ؛ (۱)

بیعت: کف بر کف دیگری زدن به نشانه فروختن چیزی یا پیمان بستن و فرمانبرداری از او».

عرب ها هنگام خرید و فروش و برای اعلام قطعی شدن معامله، دست راست خود را به یکدیگر می زدند و آن را «صفقه» یا «بیعت» می گفتند. آنها همچنین برای پذیرش ریاست حاکم و امیر، به او دست می دادند و این عمل، نوعی معامله و داد و ستد محسوب می شد،بدین معنا که بیعت کننده، اطاعت و فرمانبرداری را پذیرفته و بیعت شونده هم به اموری متعهّد می شود. از این رو، این عمل را نیز «بیعت» می نامیدند. (۲)

ص: ۲٦۸

۱- .[۱] لسان العرب، ج ۸، ص: ۲٦
۲- . دائرة المعارف قرآن کریم : ج ٦ ص ٤۰۷ - ٤۰۸ ، مقدّمه ابن خلدون : ص ۲۰۹؛ دائرة المعارف جهان اسلام : ج ۵ مدخل «بیعت»؛دائرة المعارف بزرگ اسلامی : ج ۱۳ مدخل «بیعت»
.

المُبَايَعَة [بيع] بالخِلافة: بيعت كردن با خليفه و تعهد بر اطاعت از او. (١)

«بيعت»: متولّى كردن و عقد توليت است (اقرب الموارد) طبرسى ذيل آيه ٢٥٤ بقره گويد: بيع، دست به هم دادن براى فروختن و بيعت، دست به هم دادن براى ايجاب طاعت است. على هذا بيعت آن است كه شخصى دست به دست شخصى بدهد يعنى تو را بر خود متولّى كردم و طاعتت بر من واجب است.(٢)

«إِذا جاءَكَ الْمُؤْمِناتُ يُبايِعْنَكَ؛ (٣)

اى پيامبر! هنگامى كه زنان باايمان نزد تو آيند تا [بر پايه اين شرايط] با تو بيعت كنند».

«إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ؛ (٤)

آنان كه با تو بيعت مى كنند جز اين نيست كه با خدا بيعت مى كنند».

بيعت هم خانواده بيع (مبادله و خريد و فروش) است كه در لغت به معناى دست دادن براى اطاعت از سلطان يا معاهده يا دست دادن در امضاى معامله است و در اصطلاح به معناى پيمان بستن شخصى با شخص ديگر براى فرمانبرى و اطاعت و تسليم نظر وى بودن است، خواه تكاليفى كه بيعت شونده بر عهده بيعت كننده مى گذارد موافق ميل او باشد يا مخالف آن.

١. خليل بن احمد فراهيدى مى گويد: «بيعت، دست به دست هم دادن بر ايجاب بيع و معامله است، همچنين به معناى دست به دست هم دادن براى اطاعت نيز به كار مى رود». (٥)

٢. فيومى نيز دقيقاً همان معناى خليل بن احمد را در مورد بيعت ذكر كرده است. (٦)

٣. راغب اصفهانى مى گويد: «بايع السلطان؛ با سلطان بيعت كرد»؛ (يعنى اين كه فرد به ازاى خدماتى كه سلطان انجام مى دهد، پيروى و اطاعت از وى را مى پذيرد...).(٧)

١- .[٢] فرهنگ ابجدي، متن، ص: ٧٧٤

٢- .[٣] قاموس قرآن، ج ١، ص: ٢٥٤

٣- .[٤] ممتحنه، ١٢

٤- .[٥] فتح، ١٠

٥- .[٦] كتاب العين، ماده بيع

٦- .[١] المصباح، ماده بيع

٧- .[٢] مفردات راغب، ماده بيع

٤. ابن اثير مى گويد: «بيعت عبارت است از معاقده و معاهده». (١)

روشن شد كه بيعت و بيع، افزون بر آن كه از يک ريشه و ماده اند داراى معناى نزديک به هم هستند.

لغويين در سرّ ارتباط معنوى آن مى گويند:

«اصل اين واژه (ب،ى،ع) دلالت بر معاقده و مبادله مال به مال دارد و بيعت نيز چون در حقيقت نوعى مبادله و معامله است، از همين ريشه گرفته شده است».

«بيعت» در اصطلاح

ابن خلدون مى گويد: «بيعت، پيمان بستن براى فرمانبرى و اطاعت است. بيعت كننده با امير خويش پيمان مى بندد كه در امور مربوط به خود و مسلمانان، تسليم نظر وى باشد و در هيچ چيز از امور مزبور با او به ستيز برنخيزد و تكاليفى كه بر عهده وى مى گذارد و وى را به انجام دادن آن مكلّف مى سازد اطاعت كند، خواه آن تكاليف موافق ميل او باشد يا مخالف آن». (٢)

سیوطی در تفسیر خود در رابطه با بیعت اهل مدینه با پیامبر(صلی الله علیه وآله)می نویسد: از عبادة بن صامت روایت است که گفت: ما با پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیعت کردیم بر این که در خوشحالی و ناراحتی از او اطاعت کرده و به فرامین او گوش فرا دهیم و در سختی و آسانی انفاق کنیم و امر به معروف و نهی از منکر نمائیم و سخن خویش را در رابطه با خدا بگوییم و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نهراسیم. (۳)

بیعت برحسب مورد آن، گاهی عام است و گاهی خاص:

۱. بیعت عام عبارت است از تعهّد بر اطاعت مطلق در تمامی زمینه ها و همه ی اوامر و نواهی. این نوع بیعت تنها با پیشوای معصوم مشروعیت دارد.

۲. بیعت خاص، همچون بیعت با فرمانده، بر جنگیدن، مقاومت کردن در برابر دشمن و فرار نکردن از جبهه.

۱- .[۳] النهایه، ماده بیع

۲- .[٤] مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ٤۰۰

۳- . امام شناسی در قرآن وپاسخ به شبهات ،علی اصغر رضوانی، ج ۲، ص ۲۳

حکم بیعت

پس از تحقّق بیعت، وفای به آن از نظر شرع به صریح آیات قرآن(۱)،

واجب و نقض آن حرام است. (۲)

از جمله بیعت های پیامبر(صلی الله علیه وآله):

۱. بیعت عشیره ۲. بیعت عقبه اوّل ۳.بیعت عقبه دوم ٤. بیعت رضوان ٥. بیعت نساء ٦. بیعت غدیر ۷. و...

این قسمت از زیارت به مطرح کردن بیعت با امیرالمومنین(علیه السلام) در خطبه غدیر اشاره می کند، آنجا که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند:

«مَعاشِرَالنّاسِ، إنّی قَدْبَیَّنْتُ لَکُمْ وَأَفْهَمْتُکُمْ، وَ هذا عَلِی یُفْهِمُکُمْ بَعْدی. أَلاوَإِنِّی عِنْدَ انْقِضاءِ خُطْبَتی أَدْعُوکُمْ إِلی مُصافَقَتی عَلی بَیْعَتِهِ وَ الإِقْرارِبِهِ، ثُمَّ مُصافَقَتِهِ بَعْدی. أَلاوَإِنَّی قَدْ بایَعْتُ الله وَ عَلِی قَدْ بایَعَنی. وَأَنَا آخِذُکُمْ بِالْبَیْعَةِ لَهُ عَنِ الله عَزَّوَجَلَّ "إِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ الله، یَدُالله فَوْقَ أَیْدیهِمْ. فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ، وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ الله فَسَیُؤْتیهِ أَجْراً عَظیماً؛

ای مردم! من پیام خدا را برایتان آشکار کرده و تفهیمتان نمودم و این علی(علیه السلام) است که پس از من شما را آگاه می کند. اینک شما را می خوانم که پس از پایان خطبه با من و سپس با علی(علیه السلام) دست دهید تا با او بیعت کرده به امامت او اقرار نمایید. آگاه باشید من با خداوند و علی(علیه السلام) با من پیمان بسته و من اکنون از سوی خدای عزّ و جل برای امامت او پیمان می گیرم. خداوند متعال فرمود: «ای پیامبر! آنان که با تو بیعت کنند هر آینه با خدا بیعت کرده اند؛ دست خدا بالای دستان آنان است» و هرکس بیعت شکند بر زیان خود شکسته و آن کس که بر پیمان خداوند استوار و با وفا باشد، خداوند به او پاداش بزرگی خواهد داد».

۱- .[۱] «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کَانَ مَسْئُولًا» (اسراء، ۳٤)؛ و به مال یتیم تا زمانی که به سنّ بلوغ و رشدش برسد، جز به بهترین شیوه نزدیک نشوید و به عهد و پیمان وفا کنید، زیرا [روز قیامت] درباره پیمان بازخواست خواهد شد».

۲- .[۲] امام خمینی، روح الله، کتاب البیع، ج٤، ص۱۵.

بیعت گرفتن رسمی

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بعد از تبیین و تفهیم ولایت و جانشینی امیرالمومنین(علیه السلام) که در بالا به آن اشاره شد شروع به گرفتن بیعت می کند. در خطبه غدیر آمده است:

«مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّکُمْ أَکْثَرُ مِنْ أَنْ تُصافِقُونی بِکَفٍّ واحِدٍ فی وَقْتٍ واحِدٍ، وَقَدْ أَمَرَنِی الله عَزَّوَجَلَّ أَنْ آخُذَ مِنْ أَلْسِنَتِکُمُ الْإِقْرارَ بِما عَقَّدْتُ لِعَلِی أَمیرِالْمُؤْمنینَ، وَلِمَنْ جاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنّی وَ مِنْهُ، عَلی ما أَعْلَمْتُکُمْ أَنَّ ذُرِّیَّتی مِنْ صُلْبِهِ.فَقُولُوا بِأَجْمَعِکُمْ: «إِنّا سامِعُونَ مُطیعُونَ راضُونَ مُنْقادُونَ لِما بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنا وَرَبِّکَ فی أَمْرِ إِمامِنا عَلِی أَمیرِالْمُؤْمِنینَ(علیه السلام) وَ مَنْ وُلِدَ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ. نُبایِعُکَ عَلی ذالِکَ بِقُلوُبِنا وَأَنْفُسِنا وَأَلْسِنَتِنا وَأَیْدینا. علی ذالِکَ نَحْیی وَ عَلَیْهِ نَموتُ وَ عَلَیْهِ نُبْعَثُ. وَلانُغَیِّرُ وَلانُبَدِّلُ، وَلا نَشُکُّ (وَلانَجْحَدُ) وَلانَرْتابُ، وَلا نَرْجِعُ عَنِ الْعَهْدِ وَلا نَنْقُضُ الْمیثاقَ؛

ای مردم! شما بیش از آنید که در یک زمان با یک دست با من بیعت نمایید. از این روی خداوند عزّ و جل به من دستور داده که از زبان شما اقرار بگیرم و پیمان ولایت علی امیرالمؤمنین(علیه السلام) را محکم کنم و نیز بر امامان پس از او که از نسل من و اویند؛ همان گونه که اعلام کردم که ذرّیّه من از نسل اوست. پس همگان بگویید: «البتّه که سخنان تو را شنیده پیروی می کنیم و از آن ها خشنودیم و بر آن گردن گذار و بر آن چه از سوی پروردگارمان در امامت امام ما علی امیرالمؤمنین(علیه السلام) و امامان دیگر از صلب او به ما ابلاغ کردی با تو پیمان می بندیم با دل و جان و زبان و دست هایمان. با این پیمان زنده ایم و با آن خواهیم مرد و با آن اعتقاد برانگیخته می شویم و هرگز آن را دگرگون نکرده شکّ و انکار نخواهیم داشت و از عهد و پیمان خود بر نمی گردیم».

در غدیر خم این بیعت و تبریک به لفظ امیرالمومنین(علیه السلام) بود:

«قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): مَعاشِرَالنّاسِ، قُولُوا الَّذی قُلْتُ لَکُمْ وَسَلِّمُوا عَلی عَلی بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنینَ؛

ای مردم! آن چه به شما گفتم را بگویید و به علی با لقب امیرالمؤمنین سلام کنید».

علامه امینی در کتاب گرانسنگ الغدیر به نقل از منابع کهن اهل تسنن درباره اولین بعیت کنندگان می نویسد:

ص: ۲۷۲

«ثمّ طَفِق القوم یهنِّئون أمیرالمؤمنین(علیه السلام)و ممّن هنّأه- فی مُقدّم الصحابة- الشیخان: أبو بکر و عمر کلٌّ یقول: بَخٍ بخٍ لک یا ابن أبی طالب أصبحتَ و أمسیتَ مولایَ و مولی کلّ مؤمن و مؤمنة؛ (۱)

آن گاه مردم برای گفتن تبریک نزد امیرمومنان آمدند و از جمله کسانی که پیش از دیگر صحابه به او تبریک گفتند ابوبکر و عمر بودند که هر یک می گفتند: مبارک باد بر تو ای فرزند ابوطالب(علیه السلام) از این پس مولای هر مرد و زن مومن گردیدی».

بیعت عمربن خطاب با امیرالمومنین(علیه السلام) در منابع اهل تسنن

طبق روایات صحیح السندی که در کتاب های اهل تسنن آمده است غاصب دوم از کسانی است که خود را به امیرالمومنین علی(علیه السلام) رساند و پس از بیعت با ایشان، منصب جدیدش را تبریک گفت. غزالی «دانشمند شهیر قرن ششم» درباره تبریک و تهنیت غاصب دوم و پیمانی که در آن روز بست و فقط چند روز بعد آن را فراموش کرد، می نویسد:

«واجمع الجماهیر علي متن الحدیث من خطبته في یوم عید یزحم باتفاق الجمیع وهو یقول: « من کنت مولاه فعلي مولاه » فقال عمر بخ بخ یا أبا الحسن لقد أصبحت مولاي ومولي کل مولي فهذا تسلیم ورضي وتحکیم ثم بعد هذا غلب الهوي تحب الریاسة وحمل عمود الخلافة وعقود النبوة وخفقان الهوي في قعقعة الرایات واشتباك ازدحام الخیول وفتح الأمصار وسقاهم کأس الهوي فعادوا إلي الخلاف الأول: فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قلیلا؛ (۲)

از خطبه های رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) خطبه غدیر خم است که همه مسلمانان بر متن آن اتفاق دارند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست او است. عمر پس از این فرمایش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) این گونه تبریک گفت: «تبریک، تبریک، ای ابوالحسن، تو اکنون مولا و رهبر من و مولای دیگری هستی».

هیچ شکی نیست که بیعت عمربن خطاب با امیرالمومنین(علیه السلام) از سر صدق نیست لذا پس از گذشت آن روزها، عمربن خطاب بر طبق ماموریتی که از جانب یهود داشتدر سقیفه به ریاست و رهبری خودش اقرار گرفت و استوانه خلافت را از مکان اصلی تغییر داد و با

۱- .[۱] الغدیر، ج۱، ص۳۵. در دیگر صفحات این کتاب نیز اولین نفر عمربن خطاب معرفی شده است: «الغدیر، ج۱، ص ٤۳۵ و ٤۵۱ و۵۱۰»

۲- .[۲] سر العالمین وکشف ما في الدارین، ج ۱، ص ۱۸، باب في ترتیب الخلافة والمملکة.

لشکرکشی ها، برافراشتن پرچم ها و گشودن سرزمین های دیگر، راه امت را به اختلاف و بازگشت به دوران جاهلی هموار کرد و از مصادیق این سخن شد:

«فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قلیلا؛

پس، آن [عهد] را پشتِ سرِ خود انداختند و در برابر آن، بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بد معامله ای کردند».

احمدبن حنبل و بسیاری از بزرگان اهل تسنن داستان بیعت غاصب دوم را این گونه نقل می کنند:

«حدثنا عبد اللَّهِ حدثني أبي ثنا عَفَّانُ ثنا حَمَّادُ بن سَلَمَةَ أنا عَلِيُّ بن زَيْدٍ عن عَدِيِّ بن ثَابِتٍ (وأبي هارون العبدي) عَنِ الْبَرَاءِ بن عَازِبٍ قال كنا مع رسول اللَّهِ(صلى الله عليه وآله)في سَفَرٍ فَنَزَلْنَا بِغَدِيرِ خُمٍّ فنودي فِينَا الصَّلاَةُ جَامِعَةٌ وَكُسِحَ لِرَسُولِ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله)تَحْتَ شَجَرَتَيْنِ فَصَلَّي الظُّهْرَ وَأَخَذَ بِيَدِ علي(عليه السلام)فقال أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ اني أَوْلَي بِالْمُؤْمِنِينَ من أَنْفُسِهِمْ قالوا بَلَي قال أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ اني أَوْلَي بِكُلِّ مُؤْمِنٍ من نَفْسِهِ قالوا بَلَي قال فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فقال من كنت مَوْلاَهُ فعلي مَوْلاَهُ اللهم وَالِ من ولاه وَعَادِ من عَادَاهُ قال فَلَقِيَهُ عُمَرُ بَعْدَ ذلك فقال له هنياء يا بن أبي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مولي كل مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؛ (۱)

براء بن عازب می گوید: در حجة الوداع همراه رسول خدا(صلى الله عليه وآله) بودیم، زیر درخت ها را تمیز کردند، فرمان اقامه نماز جماعت صادر شد، سپس رسول خدا(صلى الله عليه وآله)دست علی(عليه السلام) را گرفت و سمت راستش قرار داد و فرمود: آیا من نسبت به مؤمنان از جان آنان به خودشان برتر نیستم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا همسران من مادران شما نیستند؟ گفتند: آری، فرمود: این علی رهبر است و من رهبر او هستم،خداوندا دوست بدار آن که علی(عليه السلام) را دوست بدارد و دشمن بدار دشمن او را؛ عمر گفت: مبارک باشد بر تو ای علی، تو اکنون مولا و رهبر من و تمام مومنان هستی».

ملا علی هروی بعد از نقل و شرح این روایت می گوید:

ص: ٢٧٤

١- .[١] مسند أحمد بن حنبل، ج ٤، ص ٢٨١، ح١٨٥٠٢؛فضائل الصحابة لابن حنبل ج ٢، ص ٥٩٦، ١٠١٦ و ج ٢، ص ٦١٠، ح١٠٤٢؛الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، ج ٦، ص ٣٧٢، ح٣٢١١٨؛الآجري،أبي بكر محمد بن الحسين، ج ٤، ص ٢٠٥١؛الأمالي وهي المعروفة بالأمالي الخميسية، ج ١، ص ١٩٠؛ تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج ٤٢،

ص ٢٢١؛ذخائر العقبي في مناقب ذوي القربي، ج ١، ص ٦٧؛تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج ٣، ص ٦٣٢؛البداية والنهاية، ج ٧، ص ٣٥٠؛الحاوي للفتاوي في الفقه وعلوم التفسير والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون، ج ١، ص ٧٨.

«(رواه أحمد) أي في مسنده، وأقل مرتبته أن يكون حسنا فلا التفات لمن قدح في ثبوت هذا الحديث؛(١)

این روایت را احمد در مسند خود نقل کرده است. کمترین درجه این حدیث این است که «حسن» باشد؛ پس سخن کسانی که به این روایت ایراد گرفته اند ارزش توجه ندارد».

خطیب بغدادی در ترجمه حبشون بن موسی می نویسد:

«أنبأنا عبد الله بن علي بن محمد بن بشران أنبأنا علي بن عمر الحافظ حدثنا أبو نصر حبشون بن موسي بن أيوب الخلال حدثنا علي بن سعيد الرملي حدثنا ضمرة بن ربيعة القرشي عن بن شوذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن أبي هريرة قال: من صام يوم ثمان عشرة من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهرا وهو يوم غدير خم لما أخذ النبي(صلى الله عليه وآله)بيد علي بن أبي طالب(عليه السلام) فقال ألست ولي المؤمنين قالوا بلي يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه.فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لك يا بن أبي طالب أصبحت مولاي ومولي كل مسلم فأنزل الله اليوم أكملت لكم دينكم. اشتهر هذا الحديث من رواية حبشون وكان يقال إنه تفرد به وقد تابعه عليه أحمد بن عبد الله بن النيري فرواه عن علي بن سعيد أخبرنيه الأزهري حدثنا محمد بن عبد الله بن أخي ميمي حدثنا أحمد بن عبد الله بن أحمد بن العباس بن سالم بن مهران المعروف بابن النيري إملاء حدثنا علي بن سعيد الشامي حدثنا ضمرة بن ربيعة عن بن شوذب عن مطر عن شهر بن حوشب عن أبي هريرة قال من صام يوم ثمانية عشر من ذي الحجة وذكر مثل ما تقدم أو نحوه.ومن صام يوم سبعة وعشرين من رجب كتب له صيام ستين شهرا وهو أول يوم نزل جبريل(عليه السلام)علي محمد(صلى الله عليه وآله)بالرسالة؛ (٢)

از ابوهریره نقل شده است که گفت: کسی که روز هجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد ثواب روزه شصت ماه برای وی نوشته می شود. این روز، روز غدیر خم است. روزی که رسولخدا(صلی الله علیه وآله) دست علی(علیه السلام) را گرفت و فرمود: آیا من رهبر مومنان نیستم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا! فرمود: هر کس من مولای او هستم علی(علیه السلام) مولای اوست. عمر گفت: تبریک، تبریک ای پسر ابوطالب! تو اکنون مولای من و مولای هر مسلمانی. سپس این آیه نازل شد: "امروز دین شما را کامل کردم". این حدیث به عنوان روایت حبشون مشهور شده

۱- .[۱] مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۱۱، ص ۷۸

۲- .[۲] تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۹

است. گفته شده که فقط او این روایت را نقل کرده است؛ در حالی که احمد بن عبد الله نیز از علی سعید... از أبی هریره نقل کرده است...».

همین روایت را الشجری الجرجانی (متوفای۴۹۹ ه-) در کتاب الأمالی با همین سند در سه جا از کتابش و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق نقل کرده اند.(۱)

در نتیجه:

تبریک گفتن مردم و به ویژه غاصب دوم ثابت می کند که منظور رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از جمله «من کنت مولاه فعلي مولاه» ولایت و امامت امیرالمومنین(علیه السلام) بوده نه صرف محبت و دوست داشتن ایشان؛ چرا که اگر مقصود صرف دوست داشتن بود نیازی به تبریک گفتن نداشت. ضمن این که غاصب دوم می گوید که «أصبحت مولاي ومولي کل مولي؛ تو از امروز مولای ما شدی» و در روایت ابن کثیر دمشقی آمده: «اصبحت اليوم ولي کل مؤمن؛ تو از امروز سرپرست هر

مؤمنی شدی»؛ در حالی که دوست داشتن تمام مومنان از واجباتی است که قبل از آن نازل شده و از مسلمات بود و اگر کلمه «ولی» را به معنای محبت و دوستی بگیریم این معنا به ذهن تبادر خواهد کرد که عمر می گوید ما تا کنون با تو دوست نبودیم و تو از امروز با ما دوست شدی. آیا اهل تسنن می توانند این مطلب را بپذیرند؟

بیعت با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و امیرالمومنین(علیه السلام) بیعت با خداوند متعال است چنانچه در قرآن کریم آمده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا؛ (۲)

به یقین کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند؛ قدرت خدا بالاتر از همه قدرت هاست. پس کسی که پیمان می شکند فقط به زیان خود می شکند و کسی که به پیمانی که با خدا بسته است وفا کند خدا به زودی پاداشی بزرگ به او می دهد».

۱- .[۱] کتاب الأمالي وهي المعروفة بالأمالي الخميسية، ج ۱، ص ۱۹۲، و ج۱، ص ۳٤۳، و ج۲، ص۱۰۲؛تاریخ مدینة دمشق وذکر فضلها وتسمیة من حلها من الأماثل، ج ٤۲، ص ۲۳۳.

۲- .[۲] فتح، ۱۰

سفارش پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر بیعت با امیرالمومنین(علیه السلام):

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: ... قال فِی علیٍّ(علیه السلام) وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَقَدْ أُمِرْتُ أَنْ آمُرَكُمْ بِبَيْعَتِهِ وَ طَاعَتِهِ فَبَايِعُوهُ وَ أَطِيعُوهُ فَقَدْ نَزَلَ الْوَحْیُ بِذَلِکَ "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ" قَالَ جَابِرٌ فَبَايَعْنَاهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنِ اسْتَقَمْتُمْ عَلَى الطَّرِيقَه لِعَلِیٍّ فِی

وَلَایَتِهِ أُسْقِیتُمْ مَاءً غَدَقاً وَ أَکَلْتُمْ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِکُمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ وَ إِنْ لَمْ تَسْتَقِیمُوا اخْتَلَفَتْ کَلِمَتُکُمْ وَ شَمِتَ بِکُمْ عَدُوُّکُمْ وَ لَتَتَّبِعُنَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ شَیْئاً شَیْئاً لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَتَبِعْتُمُوهُمْ فِیهِ وَ طُوبَی لِمَنْ تَمَسَّکَ بِوَلَایَه عَلِیٍّ(علیه السلام) مِنْ بَعْدِی حَتَّی یَمُوتَ وَ بَلَغَنِی وَ أَنَا عَنْهُ رَاض؛ (۱)

جابر انصاری گوید: ... پیامبر(صلی الله علیه وآله)در مورد علی(علیه السلام)فرمود: «قسم به آنکه که جانم به دست اوست من مأمور شدم که به شما فرمان دهم تا با او بیعت کنید و اطاعتش کنید. پس با او بیعت کنید و از او فرمان ببرید که در این مورد وحی نازل شده: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ».

جابر گفت: با او بیعت کردیم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «اگر بر روش علی(علیه السلام)در ولایت او، استوار بمانید به شما آب گوارا بنوشانیم و نعمت [خدا را] از بالا و زیر پای خود دریافت خواهید کرد و اگر بر آن استوار نشوید اتّحادتان به هم می خورد و دشمن شاد می شوید. [و بر اثر فتنه ی یهود] مو به مو پیرو بنی اسرائیل می شوید. حتّی اگر به سوراخ سوسماری رفته باشند شما هم به دنبالشان به آنجا می روید [و ذلیل می شوید]. خوشا بر کسی که پس از من بر ولایت علی(علیه السلام)استوار بماند تا بمیرد و به من ملحق شود که [در این صورت] من از او خشنودم».

ص: ۲۷۷

۱- .[۱] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۷، ص: ۱۲۶؛تفسیر اهل بیت(علیه السلام)،ج۳، ص۲٤۰؛سعدالسعود، ص۱۱۵؛الیقین، ص۳۷۹

«وَجَعَلَكَ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَما جَعَلَهُ اللهُ كَذَلِكَ»

اشاره

این قسمت از زیارت اشاره دارد به فرازی از خطبه غدیر، آنجا که پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«أَيُّهَا النّاسُ مَنْ أَوْلَى النّاسِ بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛ ای مردم! چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟» گفتند: خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله)داناترند! پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: خدا، مولا و رهبر من است و من مولا و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم و اراده من بر اراده آنها مقدم است. سپس فرمود: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاه؛ هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی، مولا و رهبر او است» و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد.

در مورد این سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) در قرآن کریم آمده است:«النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا؛ (۱)

پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیک تر] است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند [و] بر مؤمنان و

۱- .[۱] احزاب،٦

مهاجران [مقدمند] مگر آن که بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت یا] احسانی کنید و این در کتاب [خدا] نگاشته شده است».

بررسی مفهوم «اولی»:

«اولی» در لغت:

اولی از «الولی» که ریشه آن «و ل ی» می باشد مشتق شده است که پیش تر در مورد معنای دقیق ولی و ولایت مطالبی بیان شد اما در اینجا نیز اشاراتی می کنیم. معنای اصلی «ولی» قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگری است، به نحوی که فاصله ای در میان آن دو نباشد. از این معنا می توان به قرب و نزدیکی تعبیر کرد. راغب اصفهانی می گوید:

«الولاء والتوالی ان یحصل شیئان فصاعداً حصولاً لیس بینهما ما لیس منهما، ویستعار ذلک للقرب من حیث المکان ومن حیث النسبة ومن حیث الدین ومن حیث الصداقة والنصرة والاعتقاد والولایة: النصرة. والولایة: تولی الامر. و قیل: الولایة والولایة نحو الدلالة والدلالة. وحقیقته: تولی الامر؛ (۱)

دو چیز، هر گاه چسبیده و کنار هم قرار گیرند که شیء سوم، میان آن دو فاصله ای پدید نیاورد که پیوندشان را از هم بگسلاند «ولی» معنا و مفهوم پیدا کرده و این معنا در جای دیگر که قرب مکانی و نسبت و راستی و همکاری و عقیده داشته باشد به صورت استعاره به کار می رود. ولایت (به فتح واو) به معنای نصرت و ولایت (به کسر واو) به معنای سرپرستی به کار می رود... حقیقت معنای ولایت همان سرپرستی است».

ابن اثیر می نویسد:«الولایة تشعر بالتدبیر والقدرة والفعل؛ (۲)

ولایت اشاره و دلالت بر تدبیر و اعمال قدرت و انجام کاری دارد».

ابن منظور می نویسد:

«و ولی المراة الذی یلی عقد النکاح علیها ولا یدعها تستبد بعقد النکاح دونه؛ (۳)

سرپرست زن کسی است که عقد نکاح به دست است و زن در این امر رها گذاشته نمی شود که دیگران با عقد نکاح در حق او استبداد نمایند».

۱- .[۲] المفردات فی غریب القرآن،کتاب الواو، ص۵۳۳

۲- .[۱] النهایة فی غریب الحدیث، ج۵، ص۲۲۷

۳- .[۲] لسان العرب، ج۱۵، ص۴۰۷

زبیدی می نویسد:

«الولی فی اسماء الله تعالی: هو الناصر، وقیل: المتولی لامور العالم القائم بهاوایضاً الوالی: وهو مالک الاشیاء جمیعها المتصرف فیها؛ (۱)

الولی در اسماء خداوند به معنای ناصر است. گفته شده که به معنای متولی اموری که قائم به آن است می باشد. ولی همان مالک و متصرف اشیا می باشد».

فراهیدی می نویسد:

«ولی: فی اَسماء اللَّه تعالی: الوَلیُّ هو الناصِرُ، و قیل: الُمَتَوَلِّی لاُمور العالم و الخلائق القائمُ بها، و من اَسمائه (عزّوجلّ): الوالی، و هو مالِکُ الاَشیاء جمیعها المُتَصَرِّفُ فیها. قال ابن الاَثیر: و کاَن الوِلایة تُشعر بالتَّدْبیر و القُدرة و الفِعل، و ما لم یجتمع ذلک فیها لم ینطلق علیه اسم الوالی. ابن سیدة: وَلیَ الشی ءَ و وَلیَ علیه وِلایةً و وَلایةً، و قیل: الوِلایة الخُطة کالاِمارة، و الوَلایةُ المصدر. ابن السکیت: الوِلایة، بالکسر، السلطان، و الوَلایة و الوِلایة النُّصرة؛ (۲)

کلمه «ولی» در اسمای خداوند متعال به معنای یاری کننده است. بعضی گفتند: به معنای سرپرست امور عالم و خلائق که قائم به آن است و از اسمای خداوند است «الوالی» که همان مالک تمام اشیا و متصرف در آن است. ابن اثیر گفته است: ولایت دلالت بر تدبیر، قدرت و فعل دارد وقتی این امور

در آن نبود بر آن اسم ولی به کار نمی رود... ابن سکیت می گوید: ولایه به کسر سلطنت و حکومت است و ولایت به فتح به معنای نصرت است».صاحب مجمع البحرین می نویسد:

«والولی: الوالی، وکل من ولی امر احد فهو ولیه. والولی هو الذی له النصرة و المعونة. والولی الذی یدیر الامر، یقال: فلان ولی المراة اذا کان یرید نکاحها. وولی الدم: من کان الیه المطالبة بالقود. والسلطان ولی امر الرعیة، ومنه قول الکمیت فی حق علی بن ابی طالب. ونعم ولی الامر بعد ولیه ومنتجع التقوی ونعم المقرب؛ (۳)

ولی به معنای حاکم است و هر کسی که امر فرد دیگری را به عهده دارد او ولی آن کس است. ولی کسی است که دیگری را یاری و همکاری می کند. ولی به معنای کسی است که تدبیر و اداره امور می کند؛ مثل این که گفته می شود: فلانی ولی زن است زمانی که قصد

۱- .[۳] تاج العروس من جواهر القاموس، ج۴۰، ص۲۳۵

۲- .[٤] کتاب العین، ج۸، ص۳٦٥

۳- .[۱] مجمع البحرین، ج٤، ص٥٥٤

داشته باشد او را به عقد کسی در بیاورد. «ولی خون» به کسی می گویند که حق مطالبه قصاص را داشته باشد. حاکم، ولی امر رعیت است. از این معنا است کلام کمیت در حق علی(علیه السلام)که گفت: بهترین ولی هستی بعد از ولی و بهترین داروی تقوی و نزدیک کننده هستی».

بغوی شافعی (متوفای ۵۱۰ه-) در ذیل آیه می نویسد:

«فی نفوذ حکمه فیهم، ووجوب طاعته علیهم، وقال ابن عباس وعطاء: یعنی اذا دعاهم النبی ودعتهم انفسهم الی شیء کانت طاعة النبی اولی بهم من انفسهم؛ (۱)

منظور نفوذ حکم در آن ها و وجوب اطاعت بر آن ها است. ابن عباس گفته است: وقتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) چیزی از آن ها بخواهد ولی خودشان به چیز دیگری تمایل داشته باشند اطاعت از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، سزاواتر است که اطاعت شود».

محمد بن علی شوکانی سنی مذهب در فتح القدیر می گوید:

«فاذا دعاهم النبی(صلی الله علیه وآله)لشیء ودعتهم انفسهم الی غیره وجب علیهم ان یقدّموا ما دعاهم الیه ویؤخّروا ما دعتهم انفسهم الیه، ویجب علیهم ان یطیعوه فوق طاعتهم لانفسهم، ویقدّموا طاعته علی ما تمیل الیه انفسهم وتطلبه خواطرهم؛ (۲)

پس اگر پیامبر(صلی الله علیه وآله)از مسلمانان چیزی بخواهد و نفس آن ها به امر دیگری فراخواند بر آن ها واجب است که دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله)را مقدمبدارند

و بر آن ها واجب است که اطاعت از آن حضرت را برتر از اطاعت خود بدانند و اطاعت ایشان را مقدم بر خواهش های نفسانی خود بدارند».

ابن عاشور سنی مذهب در ذیل آیه «النبی اولی باالمؤمنین من انفسهم» می نویسد:

«والانفس: الذوات، ای: هو احق بالتصرف فی شؤونهم من انفسهم فی تصرفهم فی شؤونهم. ومن هذا المعنی ما فی الحدیث الصحیح من قول عمر بن الخطاب للنبی(صلی الله علیه وآله)«لانتَ احبّ «الیّ من کل شیء الاّ من نفسی التی بین جنبَیّ» فقال له النبی(صلی الله علیه وآله)«لا یؤمن احدکم حتی اکون احبَّ الیه من نفسه. فقال عمر: والذی انزل علیک الکتاب لانت احبّ الیّ من نفسی. و یجوز ان یکون المراد بالانفس مجموع نوعهم کقوله:

۱- .[۲] معالم التنزیل، ج۵، ص۷٤۷
۲- .[۳] فتح القدیر، ج٤، ص۳۰۱

اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم(۱)»، ویجوز ان یکون المراد بالانفس الناس. والمعنی: انه اولی بالمؤمنین من ولایة بعضهم لبعض، ای: من ولایة جمیعهم لبعضهم علی؛ (۲)

انفس به معنای ذوات است که در این صورت معنای «اولی»، سزاوار بودن به تصرف در شئون مسلمانان از خودشان است. این معنا در حدیث صحیح از عمر آمده که به پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفت: شما از هر چیز محبوب تر به من هستی مگر نفسی که من در درون دارم. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمودند: هیچ یک از شما ایمان نیاورده اید مگر این که من محبوب تر از نفس شما باشم. عمر گفت: قسم به کسی که قرآن به شما فرو فرستاده است شما از نفس من محبوب تر هستی. ممکن است که منظور از «انفسهم» مجموع نوع انسان باشد؛ چنانچه خداوند فرمود: از نوع خود شما رسولی مبعوث کردم. ممکن است که مراد از «انفسهم» مردم باشد در این صورت معنای «اولی» این می شود که پیامبر(صلی الله علیه وآله)از ولایت بعض از مؤمنین بر بعض شان سزاوار است».

معنای کلمه «اولی» به ولایت و تدبیر به گونه ای روشن است که "تستری" در ذیل این آیه می نویسد:

«من لم یر نفسه فی ملک الرسول(صلی الله علیه وآله)، ولم یر ولایة الرسول(صلی الله علیه وآله) فی جمیع الاحواللم یذق حلاوة سنته بحال، لان النبی(صلی اللهعلیه وآله)هو اولی بالمؤمنین، والنبی(صلی الله علیه وآله)یقول: «لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه وماله وولده والناس اجمعین؛ (۳)

کسی که خودش را در قلمرو حاکمیت و ملکیت پیامبر نمی داند و ولایت آن حضرت را در تمام شئون و احوالات نبیند حلاوت و شیرینی سنت آن حضرت را تا به حال نچشیده است؛ در حال که

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمودند: کسی ایمان نیاورده مگر این که من محبوب تر از جان و مال و فرزند و تمام مردم در نزد او باشم».

جمعی از علمای «الازهر» در ذیل این آیه می نویسند:

«النبی(صلی الله علیه وآله)احق ولایة بالمؤمنین، وارحم بهم من نفوسهم، فعلیهم ان یحبوه ویطیعوه، وازواجه امهاتهم فی التوقیر وحرمة التزوج بهن بعده؛ (٤)

١- .[١] آل عمران، ١٦٤

٢- .[٢] التحریر والتنویر، ج٢١، ص٢٦٧

٣- . تفسیر التستری، ج١، ص١٢٦

٤- .[٢] تفسیر المنتخب، مجموعة من العلماء، لجنة من علماء الازهر، ج٢، ص٢٢٨، طبق برنامه المکتبة الشاملة.

پیامبر(صلی الله علیه وآله)سزاوارتر است از نظر ولایت به مؤمنین، پس بر شما است که او را دوست بدارید و از وی اطاعت نماید».

ابراهیم قطان در «تیسیر التفسیر» در ذیل آیه در تفسیر «اولی» می نویسد:

«اعلموا ایها المؤمنون ان النبیّ احرصُ علی استقامة امرکم واحقّ بولایتکم من انفسِکم، فعلیکم ان تطیعوه؛ (١)

ای مومنان بدانید که پیامبر(صلی الله علیه وآله)نسبت به پا برجایی امر شما حریص تر است و سزاوارتر است به ولایت نسبت به خود شما، پس بر شماست که اطاعت نموده و متابعت شریعت او را نمایید».

حلبی سنی مذهب که دلالت کلمه «اولی» در خطبه غدیر را در معنای ولایت پذیرفته در این باره می نویسد:

«وهذا اقوی ما تمسکت به الشیعة والامامیة والرافضة علی ان علیا(علیه السلام)اولی بالامامة من کل احد وقالوا هذا نص صریح علی خلافته سمعه ثلاثون صحابیا وشهدوا بهقالوا فلعلی علیهم من الولاء ما کان له(علیه السلام)بدلیل قوله(صلی الله علیه وآله)الست اولی بکم وهذا حدیث صحیح ورد باسانید صحاح وحسان ولا التفات لمنقدح فی صحته کابی داودوابی حاتم الرازی وقول بعضهم ان زیادة اللهم وال من والاه الی آخره موضوعة مردود فقد ورد ذلک من طرق صحح الذهبی کثیرًا؛ (۲)

این «روایت» قوی ترین دلیلی است که شیعه به آن تمسک نموده به این که علی(علیه السلام) به امامت سزاوارتر از دیگران است. گفته اند: که این نص صریح بر خلافت علی است که سی نفر صحابی آن را استماع نموده و به آن شهادت داده و گفتند به این که علی(علیه السلام)نسبت به مسلمانان ولایت دارد به دلیل قول رسول خدا(صلی الله علیه وآله) «الست اولی بکم...». این حدیث صحیحی است که با سند های صحیح و حسن نقل شده است. برخی مثل ابی داود و ابن ابی حاتم رازی که ایرادی بر حدیث گرفتند این خدشه قابل توجه نیست و نظر بعضی که جمله ی «اللهم وال من والاة الی آخره...» را ساختگی دانسته اند مردود است».

فهم و درک مردم عادی آن زمان از کلمه «اولی» بسیار ناچیز بود؛ «نعمان بن حارث» از جمله آن مردم است که درکی از معنای کلمه «اولی» نداشت؛ لذا بر این کار

۱- .[۳] ابراهیم القطان، تیسیر التفسیر، ج۳، ص۹۹، طبق برنامه المکتبة الشاملة.
۲- .[۱] السیرة الحلبیة فی سیرة الامین المامون، ج۳، ص۳۸٤

پیامبر(صلی الله علیه وآله)اعتراض نموده که چرا علی(علیه السلام)را به مقام ولایت و برتری بر بقیه مسلمانان گماشته است؟ ثعلبی در این باره می نویسد:

«فشاع ذلک وطار فی البلاد، فبلغ ذلک الحارث بن النعمان القهری، فاتی رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) علی ناقة له حتی اتی الابطح فنزل عن ناقة. فقال: یا محمد امرتنا عن اللّه ان نشهد ان لا اله الاّ اللّه وانّک رسول اللّه فقبلناه منک، وامرتنا ان نصلی خمساً. وبالزکات، . وبالحج، فقبلناه وامرتنا ان نصلی شهراً فقبلناه منک. ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی ابن عمک تفضّلته علینا وقلت: من کنت مولاه فعلی مولاه، فهذ شیء منک ام من اللّه تعالی فقال: «والذی لا الاّ اللّه هو هذا من اللّه» فولّی الحرث بن النعمان یدیر راحلته وهو یقول: اللّهمّ ان کان ما یقع له حقاً فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم، فما وصل الیها حتی رماه اللّه به حجر فسقط علی هامشیه وخرج من دُبره فقتله وانزل اللّه؛ (۱)

این خبر در بلاد مختلف پخش و منتشر شد و به گوش حرث بن نعمان نیز رسید. وی سوار شترش گردید و به نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد. وقتی پیاده شد گفت: یامحمد(صلی الله علیه وآله) ما را به شهادت بر خدا و پیامبر او امر کردی پذیرفتیم. گفتی پنج بار نماز بخوانیم، زکات بپردازیم، روزه بگیریم و حج انجام دهیم و پذیرفتیم. پس به همه این ها راضی نشدی و دست پسر عموی خود را بلند کردی، او را بر ما برتری دادی و گفتی: «من کنت مولاه فعلی مولاه». آیا این سخن از جانب توست یا از طرف خدا عزّوجلّ؟ پس پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: قسم به خدایی که جز او خدای دیگری نیست این امر از طرف خداوند متعال است. پس حرث در حالی که برای سوار شدن به سمت ناقه خود می رفت گفت: خدایا اگر آنچه محمد(صلی الله علیه وآله) می گوید حق است پس سنگی از آسمان بر من بباران یا بر من عذاب دردناک بفرست. هنوز به ناقه اش نرسیده بود که

سنگی از آسمان بر سرش خورد و از پایین بدن او بیرون آمد. پس از آن خداوند آیات یک تا سوم سوره معارج را نازل کرد».

خلاصه کلام: بنابر آنچه که مفسرین و محدثین اهل سنت در تفسیر آیه «النَّبِیُّ اَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنفُسِهِمْ» بیان داشتند به این نتیجه و جمع بندی می رسیم که کلمه «اولی» همان گونه که از نظر لغت به معنای سزاوار به تصرف و تدبیر بود در اصطلاح نیز به معنای ولایت

ص: ۲۸٤

۱- .[۲] الکشف والبیان، ابو اسحاق احمد المعروف بالامام الثعلبی، ج۱۰، ص۳۵، ذیل آیه ۱-۳ سوره معارج، (۱۰۸)، دار احیاء التراث العربی، ط . ۱، ۱٤۲۲ ق.

بر تصرف و تدبیر آمده است و این «اولی» به تصرف و تدبیر، همان ولایت و سیطره ای است که با تشریع و جعل الهی برای بعضی پیامبران و امامان می رسد. لذا هیچ انسان عاقلی نمی تواند با توجه به مطالب فوق که نزد شیعه و سنی معتبر است به دنبال معنای دیگری برای کلمه «اولی» بگردد. الله اکبر از این همه بغض و کینه نسبت به مولی الموحدین(علیه السلام) که در سینه این جماعت منکر همچون آتش زیر خاکستر خوابیده است.

ص: ۲۸۵

«ثُمَّ أَشْهَدَ اللهَ تَعَالیٰ عَلَیْهِمْ فَقالَ: أَلَسْتُ قَدْ بَلَّغْتُ ؟...»

مراد از این قسمت زیارت همان اعلام آیه ابلاغ و اکمال است. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با ابلاغ ولایت و جانشینی امیرالمومنین(علیه السلام) رسالت خود را تمام کرد و از خداوند متعال بر این ابلاغ گواه و شاهد گرفت. این شاهد گرفتن ها حکایت از اتمام حجت دارد تا روز قیامت کسی نتواند بگوید نمی دانستیم. در فرازی از خطبه غدیر، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: که این ماجرا

را حاضران به غائبان و پدران به فرزندان خود خبر دهند و تا روز قیامت هر کسی که خطبه غدیر و واقعه غدیر را بخواند و بشنود مورد خطاب پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) است.

این قسمت زیارت بسیار شبیه به آیه ای از قرآن کریم است آنجا که خداوند متعال فرمود:

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ؛ (۱)

و [به یاد آر] هنگامی را که پروردگارت از صلب بنی آدم نسلشان را پدید آورد و آنان را [در ارتباط با پروردگاریش] بر خودشان گواه گرفت [و فرمود:] آیا من پروردگار شما نیستم؟ [انسان ها با توجه به وابستگی وجودشان و وجود همه موجودات به پروردگاری و ربوبیّت حق] گفتند: آری، گواهی دادیم. [پس اقرار به پروردگاری خود را در این دنیا از شما گرفتیم] تا روز قیامت نگویید: ما از این [حقیقت آشکار و روشن] بی خبر بودیم».

۱- .[۱] اعراف، ۱۷۲

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ زُرَارَةَ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(علیه السلام)قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی حَيْثُ خَلَقَ الْخَلْقَ خَلَقَ مَاءً عَذْباً وَ مَاءً مَالِحاً أُجَاجاً فَامْتَزَجَ الْمَاءَانِ فَأَخَذَ طِيناً مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَعَرَکَهُ عَرْکاً شَدِيداً فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ وَ هُمْ کَالذَّرِّ يَدِبُّونَ إِلَی الْجَنَّه بِسَلَامٍ وَ قَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ يَدِبُّونَ إِلَی النَّارِ وَ لَا أُبَالِی ثُمَّ قَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ قَالَ ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَی النَّبِيِّينَ فَقَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ ثُمَّ قَالَ وَ أَنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)وَ أَنَّ هَذَا عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَالُوا بَلَی فَثَبَتَتْ لَهُمُ النُّبُوَّةُ وَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَی أُولِی الْعَزْمِ أَنِّی رَبُّکُمْ وَ مُحَمَّدٌ

رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)وَ عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ(علیه السلام)وَ أَوْصِیَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وُلَاةُ أَمْرِی وَ خُزَّانُ عِلْمِی وَ أَنَّ الْمَهْدِیَّ(علیه السلام)أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِینِی وَ أُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِی وَ أَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِی وَ أُعْبَدُ بِهِ طَوْعاً وَ کَرْهاً قَالُوا أَقْرَرْنَا وَ شَهِدْنَا یَا رَبِّ وَ لَمْ یَجْحَدْ آدَمُ وَ لَمْ یُقِرَّ فَثَبَتَتِ الْعَزِیمَةُ لِهَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ فِی الْمَهْدِیِّ(علیه السلام) وَ لَمْ یَکُنْ لآدَمَ عَزْمٌ عَلَی الْإِقْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً قَالَ إِنَّمَا یَعْنِی فَتَرَکَ ثُمَّ أَمَرَ نَاراً فَتَأَجَّجَتْ فَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ ادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا وَ قَالَلِأَصْحَابِ الْیَمِینِ ادْخُلُوهَا فَدَخَلُوهَا فَکَانَتْ عَلَیْهِمْ بَرْداً وَ سَلَاماً فَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ یَا رَبِّ أَقِلْنَا فَقَالَ قَدْ أَقَلْتُکُمُ اذْهَبُوا فَادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا فَثَمَّ ثَبَتَتِ الطَّاعَةُ وَ الْوَلَایَةُ الْمَعْصِیَةُ؛ (۱)

امام باقر(علیه السلام)می فرمایند: همانا خدای تبارک و تعالی هنگامی که آفریدگان را آفرید آبی زلال و آبی شور و بد مزه نیز آفرید. سپس این دو آب با هم آمیخته شدند. خداوند مقداری گل از سطح زمین برداشت و آن را محکم مالید. سپس به اصحاب یمین در حالی که آنان مانند ذرّه (مورچه ها) حرکت می کردند گفت: در صلح و آرامش به بهشت بروید. به اصحاب شمال نیز گفت: «به آتش بروید و برایم مهّم نیست» و سپس فرمود: "أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ" سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: «آیا من خدای شما نیستم؟ و آیا این محمّد(صلی الله علیه وآله)فرستاده ی من و این علی(علیه السلام) امیرمؤمنان نیست»؟ گفتند: «بله. پس پیامبری برای آنان ثابت شد و از اولوا العزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم و محمّد(صلی الله علیه وآله)فرستاده ی من و علی(علیه السلام) امیرمؤمنان و اوصیای پس از او، اولیای امر و حافظان علم من هستند و به وسیله ی مهدی(علیه السلام) دینم را تقویت می کنم و

۱- .[۱] الکافي (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص: ۸؛ بحار الأنوار، ج۲٦، ص۲۷۹؛بحار الأنوار، ج٦٤، ص۱۱۳؛نور الثقلین؛ البرهان؛ تأویل الآیات الظاهرةً، ص۳۱۳

زمینم را پاک می گردانم و حکومتم را آشکار می کنم و به وسیله ی او از دشمنانم انتقام می گیرم و از روی اختیار و اکراه عبادت می شوم». گفتند: «پروردگارا! ما اقرار کردیم و گواهی دادیم و آدم(علیه السلام) آن را نه انکار کرد و نه اقرار. پس عزیمت برای این پنج نفر در مهدی(علیه السلام) رسوخ یافت. امّا آدم(علیه السلام) عزم و همّتی در اقرار به آن نداشت و این همان سخن خدای عزّوجلّ است: پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم امّا او فراموش کرد و عزم استواری برای او نیافتیم! فرمود: «درحقیقت او شامل [فراموش کرد] می شود». سپس به آتش دستور داد که برافروخته شود و به اصحاب شمال فرمود: «وارد آن شوید، ولی از آن ترسیدند». به اصحاب یمین فرمود: «وارد آن شوید، پس وارد آن شدند و برای آنان خنک و مایه ی آرامش بود». اصحاب شمال گفتند: «پروردگارا! ما را ببخش». فرمود: من شما را بخشیدم، بروید و وارد آن شوید امّا ترس و وحشت از آن در دل آنان افتاد و در آنجا بود که اطاعت و ولایت و معصیت ثابت شد».

«عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ(علیه السلام)يَا جَابِرُ كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءَ غَيْرَهُ وَ لَا مَعْلُومَ وَ لَا مَجْهُولَ فَأَوَّلُ مَا ابْتَدَأَ مِنْ خَلْقٍ خَلَقَهُ أَنْ خَلَقَ مُحَمَّداً(صلی اللهعلیه وآله)وَ خَلَقَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ عَظَمَتِهِ فَأَوْقَفَنَا أَظِلَّةً خَضْرَاءَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَيْثُ لَا سَمَاءَ وَ لَا أَرْضَ وَ لَا مَكَانَ وَ لَا لَيْلَ وَ لَا نَهَارَ وَ لَا شَمْسَ وَ لَا قَمَر ... فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ إِخْرَاجَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ لِأَخْذِ الْمِيثَاقِ سَلَكَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ ثُمَّ أَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ صُلْبِهِ يُلَبُّونَ فَسَبَّحْنَاهُ فَسَبَّحُوا بِتَسْبِيحِنَا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَا دَرَوْا كَيْفَ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ ثُمَّ تَرَاءَى لَهُمْ بِأَخْذِ الْمِيثَاقِ مِنْهُمْ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ كُنَّا أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلى عِنْدَ قَوْلِهِ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ بِالنُّبُوَّةِ لِمُحَمَّد(صلی الله علیه وآله)وَ لِعَلِيٍّ(علیه السلام)بِالْوَلَايَةِ فَأَقَرَّ مَنْ أَقَرَّ وَ جَحَدَ مَنْ جَحَد؛ (۱)

جابربن یزید جعفی گوید: امام باقر(علیه السلام)فرمود: ای جابر! خدا بود و هیچ چیزی غیر از او نبود، نه معلوم و نه مجهول. اوّلین موجودی که آفرید محمّد(صلی الله علیه وآله)بود و ما اهل بیت را به همراه ایشان و از نور خود و از عظمتش آفرید و به صورت سایه ای سبز در مقابل خود نگاه داشت. در آن هنگام نه آسمان و زمین و نه شب و روز و نه خورشید و ماه، هیچ کدام وجود نداشتند...

. وقتی خداوند خواست ذریّه آدم(علیه السلام)را برای گرفتن پیمان خارج کند، آن نور را در آن راه داد. آنگاه ذریّه او را از نهادش خارج کرد در حالی که لبّیک می گفتند. ما خدا را تسبیح کردیم و آن ها به تسبیح ما تسبیح نمودند زیرا نمی دانستند چگونه تسبیح کنند. آن گاه خداوند عزّوجلّ برای گرفتن پیمان، ربوبیّت خود را به آن ها ارائه نمود. ما اوّلین کسانی بودیم که وقتی فرمود: «آیا پروردگار شما نیستم»؟ آری گفتیم. سپس برای

۱- .[۱] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۵، ص: ۲۰

محمّد(صلی الله علیه وآله)به نبوّت و برای علی(علیه السلام)به ولایت پیمان گرفت و هر که خواست اقرار کرد و هر که خواست انکار نمود».

«عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ کَثِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) فِی قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالَ أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّیَّتَهُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ کَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَمْ یَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ قَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)وَ عَلِیّاً أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ(علیه السلام)؛ (۱)

عبدالرّحمن بن کثیر گوید: امام صادق(علیه السلام)درباره ی کلام خدای عزّوجلّ: "وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ" فرمود: «خداوند متعال، نسلآدم(علیه السلام)را از پشت او تا روز قیامت بیرون آورد. پس آنان مانند مورچه ها بیرون آمدند و آنان را با خویش آشنا ساخت و اگر این آشنایی نبود کسی پروردگار خود را نمی شناخت». سپس فرمود: "أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی" و اینکه محمّد(صلی الله علیه وآله) فرستاده ی من و علی(علیه السلام) امیرمؤمنان، خلیفه ی من است».

آری امیرالمومنین(علیه السلام) و دیگر ائمه معصومین(علیهم السلام) بهانه های خلقت اند، اصلا به برکت وجود ایشان است که خداوند متعال دستگاه عظیم آفرینش را اَلَم نمود. با توجه به آیات و روایات فوق به نظر می رسد خداوند متعال دو مرتبه از مردم بر ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) بیعت گرفته است یکی در عالم ذر و یکی هم از غدیر تا ظهور حضرت حجةابن الحسن(علیه السلام)؛ جای تعجب نیست، چرا که با اعلام و سالروز واقعه غدیر در هر عصر و زمان ندای این ولایت به گوش مردمان می رسد و مردم یا قبول می کنند و یا انکار. (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا(۲)).

ص: ۲۸۹

۱- .[۲] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٦، ص: ۲۸۰؛بصایر الدرجات، ص۷۲؛بحار الأنوار، ج۵، ص۲۵۰؛بحار الأنوار، ج۲٦، ص۲۹٤؛بصایر الدرجات، ص۷۱؛البرهان

۲- .[۱] انسان،۳: «ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس».

«فَقالَ: اللّٰهُمَّ اشْهَدْ وَكَفىٰ بِكَ شَهِيداً وَ حاكِماً بَيْنَ الْعِبادِ»

در این قسمت از زیارت، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) خداوند متعال را بر ابلاغ و اعلام جانشینی امیرالمومنین(علیه السلام) شاهد می گیرد که خدایا من فرمان تو را مبنی بر اعلام جانشینی امیرالمومنین(علیه السلام) به مردم رساندم و سِرّ شاهد بودن خداوند متعال این است که او عالمُ غیب و شهادة است. او کسی است که اگر هزاران نفر از سر بغض و کینه و یا خود فروختگی بخواهند واقعه غدیر را انکار نمایند و مردم را فریب دهند خداوند متعال است که قاضی و شاهد است و تمامی ادعاهای دروغ آن جمعیت پوچ و باطل است و هیچ بهره ای از قیامت ندارند. خداوند متعال در قرآن کریم در ماجرایی خطاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛ (۱)

کافران می گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا [با آیات محکم و استوار قرآنش] و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام)] که دانش کتاب نزد اوست میان من و شما [نسبت به پیامبری ام] گواه باشند».

۱- .[۱] رعد،۴۳

آری! او خداست که با آیات و نشانه ها و کلام خود در غدیر خم به وسیله پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) حجت را بر مردم تمام کرد و هیچ احدی نمی تواند این حقانیت را تضعیف نماید و راست گفت خداوند بلند مرتبه آنجا که فرمود:

«یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَیَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ؛ (۱)

همواره می خواهند نور خدا را با سخنان باطل [و تبلیغاتِ بی پایه] خود خاموش کنند ولی خدا جز این که نور خود را کامل کند نمی خواهد، هر چند کافران خوش نداشته باشند».

امیرالمومنین علی(علیه السلام) به ابن عباس فرمود:«أَنَا أُصَلِّی مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَغِیراً لَمْ یُکْتَبْ عَلَیَّ صَلَاةٌ وَ هُمْ عَبَدَةُ الْأَوْثَانِ، وَ عُصَاةُ الرَّحْمَنِ، وَ بِهِمْ تُوقَدُ النِّیرَانُ فَلَمَّا قَرُبَ إِصْعَارُ الْخُدُودِ، وَ إِتْعَاسُ الْجُدُودِ، أَسْلَمُوا کَرْهاً، وَ أَبْطَنُوا غَیْرَ مَا أَظْهَرُوا، طَمَعاً فِی أَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ وَ تَرَبَّصُوا انْقِضَاءَ أَمْرِ الرَّسُولِ(صلی الله علیه وآله)وَ فَنَاءَ مُدَّتِهِ، لِمَا أَطْمَعُوا أَنْفُسَهُمْ فِی قَتْلِهِ، وَ مَشُورَتِهِمْ فِی دَارِ نَدْوَتِهِمْ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللهُ وَ اللهُ خَیْرُ الْماکِرِینَ. وَ قَالَ یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ؛ (۲)

ای ابن عباس! وای بر کسی که به من ظلم کرد و مرا از حقّم بازداشت و منزلت والای مرا از بین برد. زمانی که در کودکی، که هنوز نماز بر من واجب نبود با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نماز می

خواندم و مردم بت پرست و عصیانگر خداوند بودند و آتش جنگ ها به آن ها شعله ور می شد آن ها کجا بودند؟ و چون شکست و بداقبالی آن ها نزدیک شد به اجبار اسلام آوردند و با هدف خاموش کردن نور خدا، غیر از آنچه بر زبان گفتند در دل پنهان داشتند و با طمع نسبت به کشتن رسول خدا(صلی الله علیه وآله)و مشورت آن ها در دارالندوه برای پایان عهد و دوران پیامبر(صلی الله علیه وآله) لحظه شماری می کردند. خداوند عزوجل می فرماید: و [یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش] نقشه کشیدند و خداوند [بر حفظ او و آیینش] چاره جویی کرد و خداوند بهترین چاره جویان است و گفت: وَ قَالَ یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْمشْرِکُونَ».

و در روایتی دیگر فرمود:

ص: ۲۹۱

۱- .[۲] توبه، ۳۲

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۹، ص: ۵۵۲؛الیقین، ص۳۲٤

«عَنْ عَلِیٍّ قَالَ صَعِدَ رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه وآله) الْمِنْبَرَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَی أَهْلِ الْأَرْضِ نَظْرَةً فَاخْتَارَنِی مِنْهُمْ ثُمَّ نَظَرَ ثَانِیَةً فَاخْتَارَ عَلِیّاً(علیه السلام) أَخِی وَ وَزِیرِی وَ وَارِثِی وَ وَصِیِّی وَ خَلِیفَتِی فِی أُمَّتِی وَ وَلِیَّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی مَنْ تَوَلَّاهُ تَوَلَّی اللَّهَ وَ مَنْ عَادَاهُ عَادَ اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ أبغضه {أَبْغَضَ} اللَّهَ وَ اللَّهِ لَا یُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا یُبْغِضُهُ إِلَّا کَافِرٌ وَ هُوَ نُورُ الْأَرْضِ بَعْدِی وَ رُکْنُهَا وَ هُوَ کَلِمَةُ التَّقْوَی وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَی ثُمَّتَلَا رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُون؛ (۱)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بالای منبر رفت و فرمود: «خداوند توجّهی به مردم زمین کرد و مرا از میان آن ها برگزید. برای مرتبه ی دوّم نگاهی نمود. علی(علیه السلام)را برگزید. برادر و وزیر و

وارث و وصیّ و جانشین من در میان امّت و ولیّ هر مؤمنی پس از من قرار داد. هر که او را دوست بدارد خدا را دوست داشته و دشمن او دشمن خداست و هر که با او محبّت ورزد خدا با او محبّت خواهد ورزید و هر که با او کینه ورزد خدا با او کینه می ورزد. به خدا سوگند جز مؤمن او را دوست نمی دارد و جز کافر با او دشمنی نمی ورزد. او نور زمین و رکن و پایه ی آن است. پس از من او کلمه ی تقوی و عروةً الوثقی است». بعد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)این آیه را قرائت فرمود: یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ».

و چه زیبا فرمود علی بن موسی الرضا(علیه السلام):

«إِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) جَهَدَ النَّاسُ عَلَی إِطْفَاءِ نُورِ اللهِ فَأَبَی اللهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ بِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ(علیه السلام) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ وَقَفَ عَلَیَّ أَبُو الْحَسَنِ الثَّانِی(علیه السلام)فِی بَنِی زُرَیْقٍ فَقَالَ لِی فَلَمَّا مَاتَ أَبُوالْحَسَنِ(علیه السلام) جَهَدَ ابْنُ أَبِی حَمْزَةَ وَ أَصْحَابُهُ عَلَی إِطْفَاءِ نُورِ اللهِ فَأَبَی اللهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ؛ (۲)

وقتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)از دنیا رفت مردم کوشش کردند که نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند نور خود را به وسیله امیرالمؤمنین(علیه السلام) تمام کرد. هم چنین وقتی اباالحسن موسی(علیه السلام) از دنیا رفت، ابن ابی حمزه و اصحابش کوشیدند که نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند نور خویش را تمام کرد».

۱- .[۱] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۰، ص: ۳۱۱ ؛الفضایل، ص۱۳٤؛کتاب سلیم بن قیس، ص۸٥٦؛بحار الأنوار، ج۳٦، ص۲۹٤؛الغیبة نعمانی، ص۸۲

۲- .[۲] همان، ج ٤۸، ص: ۱٥۹؛بحار الأنوار، ج٤۸، ص۲٦۱؛نور الثقلین؛بحار الأنوار، ج٤۹، ص۲٦۲؛نور الثقلین

در روایتی دیگر فرمود:

«یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا وَلَایَةَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ(علیه السلام)بِأَفْواهِهِمْ وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ اللَّهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا(۱) وَ النُّورُ هُوَ الامام؛ (۲)

یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا؛ یعنی می خواهند نور ولایت امیرالمؤمنین(علیه السلام)را با زبان های خود خاموش کنند و خداوند نورش را کامل می کند یعنی خداوند امامت را تکمیل می کند، به دلیل این آیه: حال که چنین است، به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید که نور همان امام است».

ص: ۲۹۳

۱- .[۱] تغابن،۸

۲- .[۲] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص: ۳۹۶

«فَلَعَنَ اللهُ جاحِدَ وِلایَتِكَ بَعْدَ الْإِقْرارِ، وَناكِثَ عَهْدِكَ بَعْدَ الْمِیثَاقِ»

اشاره

پیشتر در توضیح و بررسی واژه «لعن» مطالبی در لغت، آیات و روایات بیان شد. اما بپردازیم به بررسی واژه «جحد»:

بررسی واژه «جحد»:

«جحد»: «الجُحُود» نفی کردن هر چیزی که در دل و خاطر انسان ثابت و درست است و انسان آن را پذیرفته است و همین طور «جَحْد» یعنی اثبات کردن هر چیزی که دل و خاطر آن را نفی می کند و انسان آن را پذیرفته. فعل آن «جَحَدَ جحودا و جحدا» است خدای عزوجل گوید:«وَ جَحَدُوا بِها

وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ(۱)؛ انکار آیات الهی کردند در حالی که جان هاشان به آن یقین داشت»، فعل استیقان در آیه از ایمان بلیغ تر و رساتر است و در آیه «بِآیاتِنا یَجْحَدُونَ(۲)» فعلمضارع «یجحد» ویژه همین فعل و در همان معنی است. گفته می شود «رجل جَحْدٌ» یعنی مردی خسیس و کم خیر است و خود را فقیر جلوه می دهد و اظهار فقر و بی چیزی می کند.(۳)

۱- .[۱] نمل، ۱٤

۲- .[۲] اعراف، ۵۱

۳- .[۱] مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۲

«جحد»: انکار با علم (صحاح) «وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا(۱)؛ آیات ما را از روی ظلم و سرکشی انکار و تکذیب کردند ولی دل هایشان به آنها یقین داشت». این آیه یکی از مشکلات مهمّ را حلّ می کند و آن این که آدمی از لحاظ عقل و منطق و دلیل به مطلبی یقین می کند ولی در مقام تسلیم قلبی به آنچه یقین کرده تسلیم نمی شود و انکار می کند مثلا معاویه به حقّانیت امیرالمومنین(علیه السلام)یقین داشت ولی تسلیم نمی شد و اقرار نمی کرد و آن را انکار می نمود.

شیطان به خدا یقین داشت و می گفت: «رَبِّ بِما أَغْوَيْتَنِي»، «خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ» به روز قیامت نیز عقیده داشت و می گفت: «أَنْظِرْنِي إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» به پیامبران نیز معتقد بود و می گفت: «إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» و می دانست که مخلصینی از بندگان خواهند بود امّا با همه اینها تسلیم نداشت و خدا درباره او فرمود: «أَبى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ(۲)» و نیز فرموده: «كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ(۳)» و در قرآن به او و تابعانش وعده آتش داده و علت این همه بدبختی فقط امتناع و عدم تسلیم بود. به آنچه یقین داشت تسلیم نشد بلکه «أَبى وَ اسْتَكْبَرَ».

روح مطلب در اینجاست که کفّار می دانند و تسلیم نمی شوند و از روی اغراض حق را انکار می کنند و «أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلی عِلْمٍ» می شوند ولی اگر کسی حق را نداند و یا نتواند ایمان بیاورد و یا حق به او تبلیغ نشده باشد حساب او حساب دیگری است و در «ایمان» نیز گذشته است. «فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا وَ ما کانُوا بِآیاتِنا یَجْحَدُونَ(٤)» کلمه ما عطفاست به جای «کما» و تقدیر آن «کما کانوا بایاتنا ...» است و هر دو «ما» به معنی مصدر هستند و خلاصه «جحد» آن است که انسان دانسته خود را انکار کند و تسلیم نشود. (٥)

١- .[٢] نمل، ١٤

٢- .[٣] بقره، ٣٤

٣- .[٤] کهف، ٥٠

٤- .[٥] اعراف، ٥١

٥- .[١] قاموس قرآن، ج ٢، ص: ١٨

بررسی واژه «الاقرار»

«إِقْرَار» همان اثبات چیزی است. در قرآن کریم آمده است: «وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحامِ ما نَشاءُ إِلی أَجَلٍ(١)» و این امر یا با قلب و دل و یا با زبان و یا با هر دو اثبات شدنی و ثابت است ولی اقرار به توحید و هر آنچه که در حکم آن است با زبان و گفتن تنها که اقرار با دل و خاطر و عمل همراه نباشد کافی نیست و بی نیاز نمی کند. نقطه مقابل اقرار «انکار» است ولی «جحود» همان انکار زبانی است. در قرآن کریم آمده است: «ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ(٢)». (٣)

همچنین در معنای اقرار آمده است که اقرار شرعاً به معنی اعتراف به حق دیگران. (٤)

در کتاب قاموس آمده است: «إِقْرَار»: به معنی اثبات شی ء است «وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحامِ ما نَشاءُ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى(۵)؛ آنچه را که می خواهیم تا مدّت معین در ارحام نگاه می داریم»، اقرار به توحید و نبوت و امثال آن برقرار کردن و اظهار ثابت بودن آنهاست. «ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (٦)؛ سپس در حالی که حاضر بودید اقرار کردید و به ثابت بودن آن اذعان نمودید». (۷)

اما بپردازیم به عاقبت انکار ولایت امیرالمومنین(علیه السلام):

انکار علی(علیه السلام) انکار خدای عزوجل

در مورد انکار ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) روایاتی را بیان می نماییم. انکار واقعه غدیر و ولایت و خلافت امیرالمومنین(علیه السلام) بعد از نبی مکرم اسلام(صلی الله علیهوآله) مصداق بارز انکار کلام خدا و کلام پیامبر(صلی الله علیه وآله)است، پس چطور ممکن است کسی مومن و مسلمان باشد ولی ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) و جانشینی ایشان را انکار کند؟

«قال رسول الله(صلی الله علیه وآله): أيها الناس، إن عليا إمامكم من بعدي، و خليفتي عليكم، و هو وصيي و وزيري و أخي و ناصري، و زوج ابنتي، و أبو ولدي، و صاحب شفاعتي و حوضي و

١- .[٢] حج، ٥

٢- .[٣] بقره، ٨٤

٣- .[٤] مفردات الفاظ قرآن، ج ٣، ص: ١٥٥

٤- . فرهنگ ابجدي، متن، ص: ١١٢

٥- .[٦] حج، ٥

٦- .[٧] بقره، ٨٤

۷- .[۸] قاموس قرآن، ج ۵، ص: ۳۰۳

لوائي، من أنكره فقد أنكرني، و من أنكرني فقد أنكر الله عز و جل،و من أقر بإمامته فقد أقر بنبوتي، و من أقر بنبوتي فقد أقر بوحدانية الله عز و جل؛ (۱)

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)فرمودند: ای مردم! همانا علی(علیه السلام) بعد از من پیشوا و امام و خلیفه من بر شماست و او وصی و وزیر و برادر و یاور من، همسر دخترم و پدر فرزندانم و صاحب شفاعت و حوض و پرچم من است. هر کس او را انکار کند مرا انکار کرده و هر کس مرا انکار کند خدای عزوجل را منکر شده است و هر کس به امامت او اقرار کند به نبوت من اقرار کرده و هر که به نبوت من اقرار کند به توحید خداوند عزوجل اقرار کرده است».

پیامدهای انکار ولایت در خطبه غدیر

۱. عدم آمرزش و پذیرش توبه:

«قال رسول الله(صلی الله علیه وآله): معاشر الناس إنه إمام من الله و لن یتوب الله علی أحد أنکر ولایته و لن یغفر الله له حتما علی الله أن یفعل ذلك بمن خالف أمره فیه و أن یعذبه عذابا نکرا أبد الآبدین و دهر الداهرین فاحذروا أن تخالفوني فتصلوا نارا وقودها الناس و الحجارة أعدت للکافرین؛(۲)

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) فرمودند: ای مردم! او (علی بن ابی طالب(علیه السلام)) از سوی خدا امام است و هرگز خداوند توبه منکر او را نپذیرد و او را نیامرزد. این است روش قطعی خداوند درباره شخص ناسازگار با علی و هر آینه او را به عذاب دائمی دردناکی کیفر کند. از مخالفت او بهراسید و گرنه به آتشی گرفتار می شوید که هیزمش مردم و سنگ ها هستند، آتشی که برای کافران آماده شده است».همچنین ملاک پذیرش توبه به فرمایش امام هادی(علیه السلام) در زیارت جامعه کبیره، رضایت ولی خداست، آنجایی که می فرماید:

«یا وَلِیَّ اللّهِ، إنّ بَیْنی وَ بَیْنَ اللّهِ عز و جل ذُنُوبا لا یَأْتی عَلَیْها إلّا رِضاکُمْ؛

ای ولیّ خدا، بی گمان میان من و خداوند عزوجل گناهانی است که جز رضایت شما، آن ها را محو نمی کند».

و در روایتی امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

۱- . البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۲۰۰؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۸، ص: ۱۲۹
۲- . روضة الواعظين و بصيرة المتعظين (ط - القديمة)، ج ۱، ص: ۹۳

«لا خير في الدنيا إلا لأحد رجلين رجل يزداد في كل يوم إحسانا و رجل يتدارك ذنبه بالتوبة و أنى له بالتوبة و الله لو سجد حتى ينقطع عنقه ما قبل الله منه إلا بولايتنا أهل البيت؛ (۱)

خیری در دنیا نیست مگر برای دو کس: کسی که هر روز بر احسان کردن خود می افزاید و کسی که گناه خود را با توبه کردن جبران می کند؛ او کی می تواند توبه کند؟ به خدا سوگند که اگر سجده کند به گونه ای که گردنش قطع شود، خدا توبه او را نمی پذیرد مگر با ولایت خاندان ما».

۲. برگشت به جاهلیت:

«قال رسول الله(صلی الله علیه وآله): مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّی رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، أَ فَإِنْ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ إِنْ تَنْقَلِبُوا فَلَنْ تَضُرُّوا اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ الصَّابِرِینَ(۲) أَلَا إِنَّ عَلِیّاً الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَ الشُّکْر ثُمَّ مِنْ بَعْدِی وُلْدِی مِنْ صُلْبِه...(۳)

ای مردم! هشدارتان می دهم: همانا من رسول خدایم. پیش از من نیز رسولانی آمده و سپری شده اند. آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم به جاهلیت عقب گرد می کنید؟ آن که به قهقرا برگردد هرگز خدا

را زیانی نخواهد رسانید و خداوند سپاس گزاران شکیباگر را پاداش خواهد داد. بدانید که علی و پس از او فرزندان من از نسل او، دارای کمال شکیبایی و سپاس گزاری اند».

۳. حبط عمل و خالد در آتش:

«قال رسول الله(صلی الله علیه وآله): مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّمَا أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ فَمَنْ لَمْ يَأْتَمَّ بِهِ وَ بِمَنْ كَانَ مِنْ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى فَ أُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خالِدُونَ لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ؛(٤)

ای مردم! خداوند عزوجل دین را با امامت علی(علیه السلام) تکمیل فرمود. اینک آنان که از او و جانشینانش از فرزندان من و از نسل او تا برپایی رستاخیز و عرضه ی بر خدا پیروی نکنند

۱- . الخصال، ج ۱، ص: ٤١

۲- . آل عمران، ١٤٤

۳- . روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط - القدیمة)، ج ۱، ص: ۹۵

٤- . توبه، ۱۷؛ روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط - القدیمة)، ج ۱، ص: ۹٤

در دو جهان اعمالشان بیهوده بوده و در آتش دوزخ ابدی خواهند بود به گونه ای که نه از عذابشان کاسته و نه برایشان فرصتی خواهد بود».

٤. مورد لعن و نفرین و غضب خداوند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) و عترت او قرار گرفتن:

«قال رسول الله(صلی الله علیه وآله): مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ قَوْلِی هَذَا عَنْ جَبْرَئِیلَ(علیه السلام) عَنِ اللَّهِ تَعَالَی فَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ (۱) أَنْ تُخَالِفُوا إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُون؛ (۲)

دور باد، دور باد از درگاه مهر خداوند و خشم باد، خشم باد بر آن که این گفته را نپذیرد و با من سازگار نباشد. [هان!] بدانید جبرئیل از سوی خداوند خبرم داد: هر آن که با علی بستیزد و بر ولایت او گردن نگذارد نفرین و خشم من بر او باد، البته باید هر کس بنگرد که برای فردای رستاخیز خود چه پیش فرستاده. [هان!] تقوا پیشه کنید و از ناسازگاری با علی(علیه السلام) بپرهیزید».

و همچنین در فرازی دیگر از خطبه غدیر می فرماید:

«قال رسول الله(صلی الله علیه وآله): مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ قَوْلِي هَذَا وَ لَمْ يُوَافِقْهُ أَلَا إِنَّ جَبْرَئِيلَ خَبَّرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَی بِذَلِكَ وَ يَقُولُ مَنْ عَادَی عَلِيّاً وَ لَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَ غَضَبِي فَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ أَنْ تُخَالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ؛(۳)

ملعون و مورد خشم است کسی که این سخن مرا نپذیرد و با آن موافقت نکند. بدانید که جبرئیل از جانب خداوند این خبر را به من داده و فرموده است: هر که با علی(علیه السلام)دشمنی

کند و دست از ولایت او بردارد خشم و لعنت من بر او خواهد بود. باید هر کس ببیند برای فردای خود چه پیش فرستاده است. از مخالفت خدا پرهیز کنید، مبادا گامی پس از استواریش بلغزد که خدا از آنچه انجام می دهید آگاه است».

و همچنین فرمود:

«معاشر الناس إن إبليس أخرج آدم من الجنة بالحسد فلا تحسدوه فتحبط أعمالكم و تزل أقدامكم فإن آدم (عليه السلام) أهبط إلى الأرض بخطيئة واحدة و هو صفوة الله تعالى فكيف أنتم و إن زللتم و أنتم عباد الله ما يبغض عليا إلا شقي و لا يتوالى عليا إلا تقي و لا يؤمن به

۱- . حشر،۱۸

۲- . روضة الواعظين و بصيرة المتعظين (ط - القديمة)، ج ۱، ص: ۹٤

۳- . الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص: ٦۰

إلا مؤمن مخلص و في علي أنزل الله سورة العصر «بسم الله الرحمن الرحيم و العصر إن الإنسان لفي خسر إلا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»؛(۱)

ای مردم! شیطان به حسادت، آدم را از بهشت بیرون کرد. پس مبادا که نسبت به علی(علیه السلام) حسد ورزید که اعمالتان یکسره باطل شود و به لغزش و انحراف در افتید که آدم صفوت الله تنها به سبب یک معصیت به زمین فرو افتاد؛ پس بر شماست که مراقب احوال خویشتن باشید. شما که در میانتان، دشمن خدا نیز هست.(ای مردم) جز شقیِ واژگون بخت کسی با علی(علیه السلام)کینه نمی ورزد و جز پارسای پرهیزگار، مهر علی(علیه السلام) در دل نمی گیرد و جز اهل ایمان و مخلصان بی ریا به علی(علیه السلام) ایمان نخواهند آورد و به خدا سوگند سوره «وَالعَصر إِنَّ الإِنسانَ لَفی خُسرٍ ...» در شأن علی(علیه السلام) نازل شده است».

نکته: در سوره والعصر خداوند با قسم خوردن شروع کرده که خود تأکید بر مهم بودن یک مسئله ای است و با آمدن حرف «إنَّ» که از ادات تأکید می باشد بر اهمیت این موضوع تأکید و با «الف و لام» که از نوع «الف و لام جنس» است اشاره به همه انسان ها می کند و با آمدن «لام تأکید» بر سر حرف «فی»، خداوند دوباره تأکید می کند که همه انسان ها در خسران اند مگر کسانی که به حبل

المتین خداوند که امیرالمومنین(علیه السلام) است متمسک شوند. در نتیجه همه انسان ها در خسران اند به جز کسانی که به ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) ایمان آورده اند و به فرمایش پیامبر(صلی الله علیه وآله) این سوره در شأن امیرالمومنین(علیه السلام) است و از محتوای فرمایش ایشان چنین برداشتمی شود که ملاک ایمان، پذیرش ولایت و جانشینی امیرالمومنین(علیه السلام) بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) است.

عدم قبولی ولایت، قرار گرفتن در زمره مستکبرین

«قال أمیرالمؤمنین(علیه السلام): أُولَئِكَ الَّذِینَ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا قَالَ اللَّهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ فِي طَائِفَةٍ ذَكَرَهُمْ بِالذَّمِّ فِي كِتَابِهِ إِنَّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ كُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِیلَا رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذابِ وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِیراً (۲)وَ قَالَ تَعَالَی وَ إِذْ یَتَحاجُّونَ فِي النَّارِ فَیَقُولُ الضُّعَفاءُ لِلَّذِینَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً(۳) فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذابِ اللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ قالُوا لَوْ هَدانَا اللَّهُ لَهَدَیْناكُم(٤)،

ص: ۳۰۰

۱- . روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط - القدیمة)، ج ۱، ص: ۹۵

۲- . احزاب،٦٧و٦٨

۳- . غافر،٤٧

٤- . ابراهیم،٢١

أَفَتَدْرُونَ الِاسْتِكْبَارَ مَا هُوَ هُوَ تَرْكُ الطَّاعَه لِمَنْ أُمِرُوا بِطَاعَتِهِ وَ التَّرَفُّعُ عَلَی مَنْ نُدِبُوا إِلَی مُتَابَعَتِه؛ (۱)

در خطبه غدیر، امیرالمؤمنین(علیه السلام) بعد از تلاوت این آیات فرمود: آیا می دانید استکبار چیست؟ استکبار ترک طاعت کسی است که به اطاعت او مأمور شدند و سرکشی بر کسی است که به پیروی از او دعوت شدند».

پدر استکبار و اول متکبر طبق آیه صریح قرآن شیطان است، آن جایی که بر آدم سجده نکرد و به امر خداوند گردن ننهاد:

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ؛ (۲)

[خدا] فرمود: ای ابلیس! تو را چه چیزی از سجده کردن بر آنچه که با دستان قدرت خود آفریدم بازداشت؟ آیا تکبّر کردی یا از بلند مرتبه گانی؟»

در تفسیر این آیه شریفه آمده:

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِإِبْلِيسَ «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ» مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِينَ هُمْ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ(علیهم السلام)كُنَّافِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ بِأَلْفَي عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِالسُّجُودِ إِلَّا لِأَجْلِنَا فَسَجَدَتِ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ يا إِبْلِيسُ ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ أَيْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الْمَكْتُوبَةِ أَسْمَاؤُهُمْ فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ فَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ بِنَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ فَمَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ أَسْكَنَهُ نَارَهُ وَ لَا يُحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلِدُهُ؛(۳)

ابوسعید خدری گوید: ما در خدمت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)نشسته بودیم در این موقع مردی وارد شده گفت: «از معنی این آیه که خداوند به شیطان می فرماید: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ»، مرا مطّلع فرما! کدام دسته هستند کسانی که از ملائکه [ی مقرّب] برترند؟» پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)فرمود: «آن ها من و علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام)هستیم که دو هزار سال

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹٤، ص: ۱۱٦

۲- . سوره ص، ۷۵

۳- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٦، ص: ۳٤٦

قبل از آفرینش آدم در سرادق عرش، خدا را تسبیح می کردیم و ملائکه به واسطه ی تسبیح ما به تسبیح مشغول شدند. پس از خلقت آدم خداوند به ملائکه دستور داد او را سجده کنند امّا به ما چنین دستوری نداد. همه ی ملائکه سجده کردند به جز ابلیس که از سجده امتناع ورزید. خداوند فرمود: «یا إِبْلیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالین»؛ کبر ورزیدی یا خود را از آن پنج نفر به حساب آوردی که نامشان در سرادق عرش نوشته شده!؟ ما درب به سوی خدا هستیم که هر کس بخواهد باید از جانب ما وارد شود؛ به واسطه ی ما هدایت یافته اند هدایت شده ها. هر که ما را دوست بدارد خدا او را دوست می دارد و در بهشت جایش خواهد داد و هر که با ما کینه ورزد خدا او را دشمن می دارد و در جهنّم جایش می دهد. ما را دوست نخواهند داشت مگر کسانی که ولادت پاکی داشته باشند».

بررسی واژه «ناکث»:

«نکث»: به معنای شکستن و آن نظیر نقض است. در مجمع آن را نقض عهد گفته است، عهدی که لازم الوفاء می باشد. راغب اصفهانی استعمال آن را در نقض عهد استعاره می داند. در قرآن مجید همه جا در نقض عهد آمده مگر در «أَنْکاثاً»که در آخر به آن اشاره می شود.«فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ(۱)؛ هر که پیمان شکند به ضرر خویش شکسته است»، «أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ(۲)؛ آیا نمی جنگید با گروهی که پیمان های خویش را شکسته اند؟!»، «وَ لا تَکُونُوا کَالَّتِي

نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً(۳)؛ و مانند آن [زنی] که پشم های تابیده خود را پس از استحکام و استواری وا می تابانید نباشید». (٤)

ص: ۳۰۲

۱- . فتح، ۱۰

۲- . توبه، ۱۳

۳- .[۳] نحل، ۹۲

٤- .[٤] قاموس قرآن، ج ۷، ص: ۱۰۷

بررسی واژه «عهد»:

«عهد»؛ «العَهْد»: حفظ و نگه داشتن چیزی و مراعات نمودن آن که مراعات آن لازم است، در قرآن کریم آمده است: «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلًا(۱)؛ به حفظ سوگند وفادار باشید».

«عَهِدَ فلانٌ إلی فلان يَعْهَدُ؛ با او پیمان بست و به حفظ و نگهداری پیمان سفارش نمود».(۲)

«عهد»: به نگهداری و مراعات پی در پی در شی ء می گویند. پیمان را از آن جهت عهد گویند که مراعات آن لازم است. در اقرب الموارد گوید: «عَهِدَ فُلَانٌ... الشَّيْ ءَ» یعنی آن را پی در پی نگهداری و مراعات کرد و به قولی اصل آن نگهداری و مراعات است سپس در پیمان که مراعات آن لازم است بکار رفته. «وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ».(۳)

پس اصل «عهد» نگهداری و مراعات است و پیمان را از جهت لازم المراعاة بودن عهد گفته اند و اگر به معنی امر و توصیه و غیره آید از جهت لازم الحفظ بودن است مثلا در آیه «وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ(٤)» ... «عَهِدْنا»: به معنی دستور دادیم و امر کردیم است ولی چون دستور اکید و لازم المراعاة است لذا با «عَهِدْنا» تعبیر آورده شده همچنین در آیه «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي

آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ(٥)» که به معنی توصیه لازم الحفظ است.«معاهده»: با همدیگر پیمان بستن، پیمانی که لازم المراعاة است. مثل: «إِلَّا الَّذِينَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ(٦)». معاهده گاهی به معنی مبالغه آید چنان که در «أخذ-مؤاخذه» می باشد. مثل «وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَ(٧)». پیداست که «عاهَدَ» در آیه پیمان شدید را می رساند زیرا عهد یک طرفی و فقط از جانب بنده است. (٨)

ص: ٣٠٣

١- . اسراء، ٣٤

٢- .[٦] مفردات الفاظ قرآن، ج ٢، ص: ٦٦٠

٣- .[٧] اسراء، ٣٤

٤- .[٨] بقره، ١٢٥

٥- .[٩] یس، ٦٠

٦- .[١] توبه، ٧

٧- .[٢] همان، ٧٥

٨- .[٣] قاموس قرآن، ج٥، ص٥٩.

اما عاقبت کسانی که پیمان خدا را می شکنند

حال و روز این افراد در قرآن کریم آمده است:

«وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛ (١)

و کسانی که عهد خدا را پس از استوار کردنش می شکنند و پیوندهایی را که خدا به برقراری آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند لعنت و فرجام بد و دشوار آن سرای برای آنان است».

پیش تر گفته شد که بیعت با امیرالمومنین(علیه السلام) بیعت با خداوند متعال است و کسی که بیعت خود با امیرالمومنین(علیه السلام) را بشکند با خداوند متعال به ستیزه برخواسته است.

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«علی بن إبراهیم قال ثُمَّ ذَکَرَ أَعْدَاءَهُمْ فَقَالَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ یَعْنِی أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ(علیه السلام) وَ هُوَ الَّذِی أَخَذَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ فِی الذَّرِّ وَ أَخَذَ عَلَیْهِمْ رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه وآله)بِغَدِیرِ خُمٍّ؛(۲)علیّ بن ابراهیم می گوید: "الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ" منظور از عَهْدَ اللهِ امیرالمؤمنین(علیه السلام)است و او کسی است که خدا در عالم ذر و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در غدیرخم از مردم [برای یاری او] پیمان گرفته است».

و همچنین آیه:

«الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَیَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ (۳)

آنان کسانی هستند که پیمان خدا را [که توحید و وحی و نبوت است] پس از استواری اش [با دلایل عقلی و علمی و براهین منطقی با عدم وفای به آن] می شکنند و آنچه را خدا پیوند خوردن به آن را فرمان داده است [مانند پیوند با پیامبران و کتاب های آسمانی و اهل بیت طاهرین و خویشان] قطع می نمایند و در زمین تباهی و فساد بر پا می کنند، آنانند که زیانکارند».

۱- .[٤] رعد، ۲۵

۲- .[٥] تفسير القمي، ج ۱، ص: ۳٦۳؛ نورالثقلين؛ «ثم قال ... سوء الدار» محذوف.

۳- .[۱] بقره، ۲۷

لزوم وفای به عهد و پیمان الهی در قرآن کریم:

در قرآن کریم آیات بسیار زیادی در مورد وفای به عهد و پیمان و عدم نقض و شکستن آن است که در اینجا فقط به تعدادی از آنان اشاره می کنیم:

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ؛ (۱)

و به پیمان خدا چون پیمان بستید وفا کنید و سوگند را پس از محکم کردنش [به وسیله عزم و قصد قطعی] در حالی که خدا را بر خود ضامن و کفیل قرار داده اید نشکنید؛ یقیناً خدا آنچه را انجام می دهید می داند».

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ (۲)

آنان کسانی هستند که پیمان خدا را [که توحید و وحی و نبوت است] پس از استواری اش [با دلایل عقلی و علمی و براهین منطقی با عدم وفای به آن] می شکنند و آنچه را خدا پیوندخوردن به آن را فرمان داده است [مانند پیوند با پیامبران و کتاب های آسمانی و اهل بیت طاهرین و خویشان] قطع می نمایند و در زمین تباهی و فساد بر پا می کنند، آنانند که زیانکارند».

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ؛ (۳)

ای بنی اسرائیل! نعمت های مرا که به شما عطا کردم یاد کنید و به پیمانم [که سفارش به عبادت و ایمان به همه انبیا به ویژه پیامبر اسلام است] وفا کنید تا من هم به پیمان شما [که توقع ثواب و پاداش در برابر عبادت و ایمان است] وفا کنم و [نسبت به پیمان شکنی] فقط از من بترسید».

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛(٤)

١- .[٢] نحل،٩١

٢- .[٣] بقره،٢٧

٣- .[١] همان،٤٠

٤- .[٢] همان،٦٣

و [یاد کنید] هنگامی که از شما [بر پیروی از حق] پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم، [و گفتیم:] آنچه را [از آیات کتاب آسمانی] به شما داده ایم با قدرت و قوّت دریافت کنید و آنچه را در آن است [برای اجرا کردن] به یاد داشته باشید تا پرهیزکار شوید».

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ؛ (١)

و [یاد کنید] زمانی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید و با مردم با خوش زبانی سخن گویید و نماز را بر پا دارید و زکات بپردازید، سپس همه شما جز اندکی [از پیمان خدا] روی گردانیدید؛ و شما [به طور عادت] رویگردان هستید».

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ؛ (۲)و [یاد کنید] هنگامی که از شما پیمان گرفتیم که خون همدیگر را نریزید و یکدیگر را از خانه های خود آواره نکنید، سپس [به پیمانتان] اقرار کردید و بر آن هم گواهی می دهید».

خلف وعده از منظر قرآن

در چند جای قرآن مجید خداوند متعال وفای به عهد را واجب و روی آن تاکید فرموده می فرماید:

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛ (۳)

و به عهد و پیمان وفا کنید، زیرا [روز قیامت] درباره پیمان بازخواست خواهید شد».

در جای دیگر می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ؛ (٤)

ای اهل ایمان! به همه قراردادها [یِ فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نذر، عهد و سوگند] وفا کنید».

۱- .[۳] بقره،۸۳

۲- .[٤] همان،۸٤

۳- .[۱] اسراء،۳٤

٤- .[۲] مائده،۱

خداوند متعال در سوره صف در مقام توبیخ می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ*كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ؛ (۱)

نزد خدا به شدت موجب خشم است که چیزی را بگویید که خود عمل نمی کنید* ای مؤمنان! چرا چیزی را می گویید که خود عمل نمی کنید؟»

امام صادق(علیه السلام)در تفسیر این آیه شریفه می فرمایند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام)يَقُولُ عِدَةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخُلْفِ اللَّه بَدَأَ وَ لِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ؛(۲)مؤمن به برادر دینی خود که وعده می دهد مانند نذر است یعنی باید حتماً وفا کرده شود لیکن در مخالفت آن کفاره نیست پس کسی که با مؤمنی خلف وعده کند اول مخالفت خدا را کرده و خود را در معرض خشم او قرار داده است چنانچه در آیه گذشته فرمود».

خلف وعده در روایات:

امیرالمومنین(علیه السلام)می فرماید:

«الْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَ اللَّهِ وَ النَّاسِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ؛ (۳)

پیمان شکنی موجب خشم خدا و مردم است و خداوند می فرماید: خشم خدا بزرگ است در این که می گوئید آن چه را به جا نمی آورید».

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرمایند:

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَه؛ (٤)

کسی که پیمان شکن باشد دیندار نیست».

امام باقر(علیه السلام) می فرمایند:

ص: ۳۰۷

۱- .[۳] صف،۲-۳

۲- .[٤] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۳٦۳؛وسائل الشيعة، ج ۱۲، ص: ۱٦٥

۳- .[۱] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ٤٤٤

٤- .[۲] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٦۹، ص: ۱۹۸

«أَرْبَعَةٌ أَسْرَعُ شَيْ ءٍ عُقُوبَةً رَجُلٌ أَحْسَنْتَ إِلَيْهِ وَ يُكَافِئُكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ إِسَاءَةً وَ رَجُلٌ لَا تَبْغِي عَلَيْهِ وَ هُوَ يَبْغِي عَلَيْكَ وَ رَجُلٌ عَاهَدْتَهُ عَلَى أَمْرٍ فَمِنْ أَمْرِكَ الْوَفَاءُ لَهُ وَ مِنْ أَمْرِهِ الْغَدْرُ بِكَ وَ رَجُلٌ يَصِلُ قَرَابَتَهُ وَ يَقْطَعُونَهُ؛ (۱)

چهار چیز است که عقوبتش زودتر از هر چیز می رسد:۱. کسی که به او احسان کنی و در عوض نیکی با تو بدی کند؛ ۲. کسی که تو به او ستم نکنی و او به تو ستم کند؛ ۳. کسی که در امری با او عهد کنی تو وفا کنی و او به تو مکر و خیانت کرده، به آنچه عهد کرده وفا نکند؛ ٤. کسی که به رحم خود صله کند و آن رحم از او ببرد».

اما سجاد(علیه السلام) می فرمایند:«عَنْ أَبِي مَالِكٍ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ(علیه السلام)أَخْبِرْنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ قَالَ قَوْلُ الْحَقِّ وَ الْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ؛ (۲)

ابی مالک به امام سجاد(علیه السلام)عرض کرد مرا از تمام آداب دین با خبر گردان. حضرت فرمود: گفتار درست و حکم کردن به عدل و وفای به عهد».

امیرالمومنین علی(علیه السلام)در روایاتی می فرمایند:

«لا تَعِدْ بِما تَعْجِزُ عَنْ الْوَفَاءِ بِهِ؛ (۳)

وعده ای که از وفای به آن عاجزی، مده».

«مِنْ عَلامَاتِ اللُّؤْمِ الْغَدَرِ بِالْمَواثِيقِ؛ (٤)

از نشانه های پستی، نیرنگ (بی وفایی) به پیمان ها است».

«مَا أَيقَنَ بِاللّهِ مَنْ لَمْ يرْعَ عُهُودَهُ وَذِمَمَهُ؛ (٥)

یقین به خدا ندارد کسی که به وعده ها و بر آنچه به عهده گرفته، رعایت نمی کند».

در مورد اهمیت وفای به عهد آیات و روایات بسیاری آمده است که به همین مقدار بسنده می کنیم.

۱- .[۳] من لا یحضره الفقیه، ج ٤، ص: ۳۵۵؛الخصال، ج ۱، ص: ۲۳۰

۲- .[۱] الخصال، ج ۱، ص: ۱۱۳

۳- .[۲] تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۲۵۳

٤- . غرر الحکم و درر الکلم، ص: ٦٧٤

٥- . مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص: ۲۰۱

شکستن پیمان، صفت منافقین است:

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در این موضوع می فرمایند:

«ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقاً وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ مَنْ إِذَا ائْتُمِنَ خَانَ وَ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فِي كِتَابِهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْخائِنِينَ؛ (۱)

سه خصلت است در هر کس باشد منافق است هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند. هر گاه او را امین بدانند و چیزی به او بسپارند در امانت خیانت می کند و هر گاه حرف می زند دروغ می گوید و هر گاه وعده ای می دهد به وعده اش وفا نمی کند».علامه عالم وجود امام صادق(علیه السلام)می فرماید:

«مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ كَانَ مِمَّنْ حُرِّمَتْ غِيبَتُهُ وَ كَمَلَتْ مُرُوءَتُهُ وَ ظَهَرَ عَدْلُهُ وَ وَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ؛ (۲)

کسی که در معاملاتش با مردم ستم نکند و در سخن گفتن دروغ نگوید و در وعده هایی که به آنها می دهد خلف وعده نکند غیبت کردن از چنین شخصی حرام است و مروتش تمام و عدالتش هویدا است. باید او را برادر دینی دانست و حقوق برادری او را رعایت کرد. پس کسی که ظالم یا دروغ گو یا پیمان شکن باشد جایز الغیبة و فاسق است».

نقض عهد از شعبه های کفر است:

حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام)نقض عهد و خلف وعده را از شعبه های کفر دانسته و می فرماید:

«وَ اللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ غُدَرَةٍ فُجَرَةٌ وَ كُلُّ فُجَرَةٍ كُفَرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...؛ (۳)

به خدا سوگند که معاویه از من زیرک تر نیست لیکن او پیمان می شکند و از حق منحرف می شود و از عقوبت خدا نمی ترسد و اگر بدی پیمان شکنی نبود من از همه زیرک تر و به روش نیرنگ بازی داناتر بودم ولی هر نیرنگ و بی وفایی، بیرون رفتن از فرمان خدا است و هر نافرمانی خدا کافرشدن

به معبود مطلق است و هر نیرنگ باز و بی وفایی را پرچمی است که به آن در روز قیامت شناخته می شود».

ص: ۳۰۹

۱- .[۵] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۲۹۰

۲- .[۱] همان، ج ۲، ص: ۲۳۹

۳- .[۲] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۳۱۸

عاقبت کسانی که عهد خدا را می شکنند چیست؟ پاسخ این سوال را از قرآن کریم می دهیم:

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ (۱)

قطعاً کسانی که پیمان خدا و سوگندهایشان را [برای رسیدن به مقاصد دنیایی] به بهای اندکی می فروشند برای آنان در آخرت بهره ای نیست و خدا با آنان سخن نمی گوید و در قیامت به آنان نظر [لطف و رحمت] نمی نماید و [از گناه و آلودگی] پاکشان نمی کند و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود».در این آیه به کسانی که عهدشان با خدا را می شکنند پنج وعده داده شده است:

۱. بهره ای از آخرت نمی برند،

۲. خدا با آنان سخن نمی گوید،

۳. خداوند در قیامت به آنان نگاه نمی کند،

٤. [از گناه و آلودگی] پاکشان نمی کند،

۵. برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود.

پیام های این آیه:

۱. امانت مردم نزد انسان، عهد الهی است. در آیات قبل خواندیم که بعضی امانت مردم را بر نمی گردانند، در این آیه به جای امانت مردم، کلمه ی «بِعَهْدِ اللَّهِ» بکار رفته است.

۲. پیمان شکنی، از گناهان کبیره است. این نوع تهدید پی در پی، درباره هیچ گناهی در قرآن مطرح نشده است. «یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ»، «لا خَلاقَ لَهُمْ ...»

۳. سوگند دروغ، سبب محرومیّت در قیامت می شود. «یَشْتَرُونَ»، «أَیْمانِهِمْ»

٤. دنیاپرستی، ریشه ی پیمان شکنی است. «ثَمَناً»

۵. بهای پیمان شکنی هر چه باشد، کم است. «ثَمَناً قَلِیلًا»

٦. کیفرهای قیامت، متناسب با عملکرد خود ماست. بی اعتنایی ما به تعهّدات الهی، سبب بی اعتنایی خدا به ماست. «لا یُکَلِّمُهُمُ»، «لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ»، «لا یُزَکِّیهِمْ»

۱- .[۳] آل عمران، ۷۷

۷. عذاب های اخروی، هم جسمی است و هم روحی. هم تحقیر است «لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ» و هم شکنجه و مجازات. «وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ» (۱).

۱- .[۱] تفسیر نور، ج ۲، ص: ۹٤

«متن زیارت» «وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللهِ تَعالَىٰ وَأَنَّ اللهَ تَعالَىٰ مُوفٍ لَكَ بِعَهْدِهِ "وَمَنْ أَوْفَىٰ بِما عاهَدَ عَلَيْهِ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً(۱)"، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْحَقُّ الَّذِي نَطَقَ بِوِلايَتِكَ التَّنْزِيلُ، وَأَخَذَ لَكَ الْعَهْدَ عَلَى الْأُمَّةِ بِذٰلِكَ الرَّسُولُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَعَمَّكَ وَأَخاكَ الَّذِينَ تاجَرْتُمُ اللهَ بِنُفُوسِكُمْ فَأَنْزَلَ اللهُ فِيكُمْ:

و گواهی می دهم که تو به عهد خدای تعالی وفا کردی و خدای تعالی وفا کننده به عهد خویش برای توست «و آن که به پیمانی که با خدا بسته وفاداراست، یقیناً [خداوند] پاداشی بزرگ به او می دهد» و گواهی می دهم که تویی امیرالمومنین، آن حقّی که قرآن به ولایتت گویا شد و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در این زمینه برای تو از امّت پیمان گرفت و گواهی می دهم که تو و عمو و برادرت کسانی هستید که با خدا با جان هایتان معامله کردید، پس خدا این آیه را در حق شما نازل کرد:

«إِنَّ اللهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرٰاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بٰايَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ*اَلتّٰائِبُونَ الْعٰابِدُونَ الْحٰامِدُونَ السّٰائِحُونَ الرّٰاكِعُونَ السّٰاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النّٰاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحٰافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ؛(۲)

«مسلّماً خداوند از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای این که بهشت برای آنان باشد خریده، [مؤمنانی که] همواره در راه خدا نبرد می کنند، [دشمن را] می کشند و [خود] کشته می شوند، خداوند بر عهدهٔ خود در تورات و انجیل و قرآن به آنان وعدهٔ بهشت داده؛ وعده ای ثابت و درست، چه کسی به عهدش از خدا وفادارتر است؟ پس [ای مؤمنان!] به [این] داد و ستدی که با خداوند داشته اید خوشحال باشید، این است کامیابی بزرگ! [مؤمنان همان] توبه کنندگان، عبادت کنندگان، ستایش گران، روزه داران، رکوع کنندگان،

۱- .[۱] فتح، ۱۰

۲- .[۲] توبه، ۱۱۱-۱۱۲

سجده کنندگان، آمرانِ به معروف، ناهیانِ از منکر و پاسدارانِ حدودِ خداوند[ند] و مؤمنان را [به مغفرت و رحمت و بهشت و رضوان] مژده ده!»

در این عبارت و عبارات بعدی این زیارت نورانی، امام هادی(علیه السلام) شروع به شهادت دادن می کنند که دنیایی از مفاهیم در این حرکت امام دهم(علیه السلام) است؛ می طلبد برای درک بهتر این قسمت به توضیح و شرح عبارت «أَشْهَدُ أَنَّكَ أَخُو رَسُولِ اللهِ...» مراجعه شود. این که امام معصوم(علیه السلام) بر چیزی شهادت دهد و یا بر آن قسم یادکند حجت را بر همه تمام کرده و جای هیچ شک و شبهه ای برای انسان عاقل باقی نمی ماند.

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللهِ تَعالَىٰ وَأَنَّ اللهَ تَعالَىٰ مُوفٍ لَكَ بِعَهْدِهِ...»

تعریف واژه «وفی»

«وفی»: «وفاء و ایفاء» به معنی تمام کردن است «وَفَی بعهده و أَوْفَی بعهده» یعنی پیمانش را به انجام برد و به آن عمل کرد. «أَوْفَيْتُ الكيل و الوزن» پیمانه و توزین را تمام و کامل کردم. وفاء به عهد و ایفاء به عهد آن است که آن را بدون کم و کاست و مطابق وعده انجام دهی. (۱)

بررسی واژه «عهد»

«العَهْد»: حفظ و نگه داشتن چیزی و مراعات نمودن آن که مراعات آن لازم است، در قرآن کریم آمده است: «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلًا؛(۲) به حفظ سوگند وفادار باشید» و فرمود: «لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛(۳) عهدم را برای کسی که ستمگر و ظالم است قرار نمی دهم». (همین آیه دلالت کافی بر این دارد که ستمگران هرگز جاه و مقامشان از سوی خدا نیست و نباید آن ها را اولی الأمر و واجب الإطاعة دانست). در قرآن کریم آمده است: «وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ (٤)». «عَهِدَ فلانٌ إلى فلان يَعْهَدُ»: با او پیمان بست و به حفظ و نگهداری پیمان سفارش نمود، در آیات:

۱- .[۱] قاموس قرآن، ج ۷، ص: ۲۳۰

۲- .[۲] اسراء، ٣٤

۳- .[۳] بقره، ١٢٤

٤- .[٤] توبه، ١١١

«أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لاتَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ (۱)

ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید که او برای شما دشمن آشکاری است».«أَلَّذينَ قالُوا إِنَّ اللهَ عَهِدَ إِلَيْنا أَلّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتّى يَأْتِيَنا بِقُرْبانٍ تَأْكُلُهُ النّارُ قُلْ قَدْ جاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلي بِالْبَيِّناتِ وَ بِالَّذي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ؛ (۲)

[این ها همان] کسانی [هستند] که گفتند: «خداوند از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا [به عنوان معجزه] یک قربانی بیاورد که آتش [صاعقه] آن را بسوزاند»! بگو: «پیامبرانی پیش از من برای شما آمدند و دلایل روشن و آنچه را گفتید آوردند؛ اگر راست می گویید چرا آن ها را به قتل رساندید».

«وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ؛ (۳)

از ابراهیم پیمان گرفتیم...».

«وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ؛ (٤)

و پیش از این، از آدم پیمان [اطاعت] گرفته بودیم».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(علیه السلام) فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدم مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً قَالَ عَهِدْنَا إِلَیْهِ فِی مُحَمَّدٍ(صلی الله علیه وآله) وَ الْأَئِمَّه(علیهم السلام) مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَکَ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَکَذَا وَ إِنَّمَا سُمِّیَ أُولُو الْعَزْمِ أُوْلِی الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَهِدَ إِلَیْهِمْ فِی مُحَمَّدٍ(صلی الله علیه وآله) وَ الْأَوْصِیَاءِ(علیهم السلام) مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِیِّ(علیه السلام)وَ سِیرَتِهِ وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَی أَنَّ ذَلِکَ کَذَلِکَ وَ الْإِقْرَارِ بِهِ؛ (٥)

جابر از امام باقر(علیه السلام) در مورد آیه: «وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» روایت می کند که ایشان فرمود: «ما در مورد محمّد(صلی الله علیه وآله) و ائمّه(علیهم السلام)بعد از او با آدم پیمان بستیم امّا او آن پیمان را ترک کرد در مورد این که ایشان چنین هستند عزمی استوار نداشت و

۱- .[۵] یس، ٦۰

۲- .[۱] آل عمران، ۱۸۳

۳- .[۲] بقره، ۱۲۵

٤- .[٣] طه، ١١٥

٥- .[٤] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٤١٦؛بحار الأنوار، ج١١، ص٣٥؛بصايرالدرجات؛ ص٧٠؛تأويل الآيات الظاهره؛ ص٣١٣؛القمی؛ ج٢، ص٦٥؛نورالثقلين؛البرهان؛ تفسير اهل بيت عليهم السلام ج٩، ص٢٩٢

پیامبران اولواالعزم بدین خاطر اولوالعزم نامیده شده اند که خداوند با آنان در مورد محمّد(صلی الله علیه وآله)و اوصیاء بعد از اوو مهدی(علیه السلام)و سیرت او پیمان بست و آنان یقین حاصل کردند که این افراد، این چنین اند و بدان اذعان داشتند».

و همچنین روایت:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام)فِي قَوْلِهِ وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ(صلی الله علیه وآله) وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ(علیهم السلام) مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ فَنَسِيَ هَكَذَا وَ اللَّهِ نَزَلَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ؛ (١)

امام صادق(علیه السلام)راجع به قول خدای تعالی فرمود: از پیش به آدم سفارش کردیم کلماتی را درباره محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از نسل ایشان(علیهم السلام) و او فراموش کرد؛ به خدا قسم این چنین بر محمد(صلی الله علیه وآله) نازل شد».

بعد از تعریف و آشنا شدن به دو واژه فوق در این عبارت شریف به بیان فرمایش امام هادی(علیه السلام) می پردازیم. می توان از این عبارت چند مطلب را استخراج نمود:

اول اینکه مراد از عهد خداوند متعال «کلمه لا اله الا الله»، اصل توحید است که در اول خلقت انوار مقدسه معصومین(علیهم السلام) به آن اقرار نمودند (به نظر بنده ذوات مقدسه از اول خلقت یعنی همان خلقت ذاتیشان با اصل توحید عجین بوده و از آن جدا نبودند) و سپس در حیات خود مردم را به سمت آن فرا می خواندند. همان عهد و پیمانی که خداوند متعال از پیامبران نیز گرفته

بود.(علاوه بر اصل توحید بلکه بنابر روایاتی که گذشت از ایشان بر نبوت و ولایت امیرالمومنین و ائمه(علیهم السلام) نیز عهد و پیمان گرفت).

دوم اینکه، عهد و پیمان بر صبر و پایداری بر مصائبی که توسط مخالفین توحید و ولایت بر ذوات مقدسه وارد می شود و در این عرصه خون های پاکشان بر زمین ریخته و حرمتشان هتک شده؛ در روایتی چنین آمده است:

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَ وَصِيَّهُ وَ ابْنَتَهُ وَ ابْنَيْهِ وَ جَمِيعَ الْأَئِمَّةِ وَ خَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَ أَنْ يَصْبِرُوا وَ يُصَابِرُوا وَ يُرَابِطُوا وَ أَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ وَ وَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ

ص: ٣١٦

١- .[١] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٤١٦

الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ وَ الْحَرَمَ الآمِنَ وَ أَنْ يُنَزِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَ يُظْهِرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ وَ يُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ الْأَرْضِ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ وَ يُسَلِّمُ مَا فِيهَا لَهُمْ لا شِيَةَ فِيها قَالَ لَا خُصُومَةَ فِيهَا لِعَدُوِّهِمْ وَ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ وَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَ شِيعَتِهِمُ الْمِيثَاقَ بِذَلِكَ وَ إِنَّمَا السَّلَامُ عَلَيْهِ تَذْكِرَةُ نَفْسِ الْمِيثَاقِ وَ تَجْدِيدٌ لَهُ عَلَى اللَّهِ لَعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ جَلَّ وَ عَزَّ وَ يُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ؛ (١)

داود بن کثیر رقی گوید: به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: معنی سلام بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چیست؟ فرمود: چون خدای تبارک و تعالی (در عالم ارواح) پیغمبرش را و وصی او و دختر و دو پسرش و امامان دیگر و همه شیعیان را خلق فرمود از آن ها پیمان گرفت که (در بلاها)

صبر کنند و (در برابر دشمنان خدا و هوای نفس) پایداری کنند و (جان خود و اسبان خویش را) در مرزها و سرحدها ببندند و از خدا پروا کنند و خدا (در مقابل این امور) به آن ها وعده فرمود که زمین مبارک (مدینه یا بیت المقدس) و حرم امن (مکه) را تسلیمشان کند و بیت المعمور را برایشان بیاورد و سقف افراشته (تمام آسمان ها و عرش یا برکات آسمان) را به آن ها بنمایاند و ایشان را از دشمنشان آسوده کند و هم از آفات زمین که خدا به جهت سلامتی آن ها از شرور تبدیل فرموده و زمینی را که خدا دگرگونش کرده از جمله سلامت است و آنچه را در زمین است برای آن ها سالم دارد و لکه ای در آن نباشد-یعنی در زمین ناسازگاری با دشمن وجود نداشته باشد- و هر چه را دوست داشته باشند در زمین برای آن ها موجود باشد و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) از همه امامان و شیعیانشان این پیمان را گرفت و سلام بر آن حضرت یادآوری این پیمان و تجدید آن است بر خداوند (تا خدا فرستادن سلام را بر آن حضرت تجدید کند) و تا شاید خداوند متعال در رسیدن وقت این پیمان تعجیل کند و سلامت و سازش را با تمام آنچه در پیمان بود برای شما به شتاب آماده کند».

نکته ظریفی که می توان از این روایت برداشت این است که با هر سلام به ساحت مقدس ائمه معصومین(علیهم السلام) با ایشان تجدید میثاق می نماییم. «السلام علیک یا اباصالح المهدی»

در قرآن کریم در مورد این عهد چنین آمده است:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون؛ (۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا کنید، امید است که رستگار شوید».

۱- .[۱] الکافي (ط - الإسلامية) ، ج۱،ص۴۵۱؛ بحار الأنوار،ج۲۴ ص۲۲۰

۲- .[۲] آل عمران، ۲۰۰

در روایتی به نقل از حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) از پدران بزرگوارش آمده است: «رسول خدا(صلی الله علیه وآله) امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(علیه السلام)و فاطمه(علیها السلام) و حسن و حسین۸را گرد آورده و درب را به روی خود و آنان بست و فرمود: «ای خاندان من و ای خاصّان درگاه خدا! هر آینه خدای سبحان به شما سلام می رساند، این جبرئیل است که با شما در اینجا حضور دارد و می فرماید: من دشمنان شما را سبب آزمایشتان قرار داده ام، چه می گویید؟ عرض کردند: «ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله)! ما در برابر فرمان و قضای خداوند متعال صبر خواهیم کرد تا آن روز که بر او وارد شده همه پاداش بزرگ او را دریابیم زیرا از او شنیده ایم که به صابران همه خیر کامل را مژده می دهد». رسول خدا(صلی الله علیه وآله)چون سخن آنان را شنید، آنچنان گریست که ناله او از بیرون خانه شنیده شد. پس این آیه نازل شد:«وَ جَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُونَ وَ كانَ رَبُّكَ بَصِيرا(۱)؛ ما بعضی از شما را سبب آزمایش بعضی دیگر گردانیدیم آیا صبر می کنید؟ و پروردگارت آگاه است». بر این که آنان صبر خواهند کرد، یعنی (او می داند که) اینان(علیهم السلام) آن چنان که گفتند، صبر خواهند فرمود. (۲)

همچنین در روایتی طولانی آمده است رسول خدا(صلی الله علیه وآله)در واپسین لحظات زندگی خود از طرف خداوند متعال به امیرالمؤمنین(علیه السلام)فرمودند:

«يَا عَلِيُّ تَفِي بِمَا فِيهَا مِنْ مُوَالاةِ مَنْ وَالَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْبَرَاءَةِ وَ الْعَدَاوَةِ لِمَنْ عَادَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ عَلَى الصَّبْرِ مِنْكَ وَ عَلَى كَظْمِ الْغَيْظِ وَ عَلَى ذَهَابِ حَقِّي وَ غَصْبِخُمُسِكَ وَ انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ فَقَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(علیه السلام)وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَبْرَئِيلَ(علیه السلام)يَقُولُ لِلنَّبِيِّ يَا مُحَمَّدُ عَرِّفْهُ أَنَّهُ يُنْتَهَكُ الْحُرْمَةُ وَ هِيَ حُرْمَةُ اللَّهِ وَ حُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)وَ عَلَى أَنْ تُخْضَبَ لِحْيَتُهُ مِنْ رَأْسِهِ بِدَمٍ عَبِيطٍ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(علیه السلام)فَصَعِقْتُ حِينَ فَهِمْتُ الْكَلِمَةَ مِنَ الْأَمِينِ جَبْرَئِيلَ حَتَّى سَقَطْتُ عَلَى وَجْهِي

۱- . الفرقان، ۲۰

۲- .[۲] بحار الأنوار، ج۲٤، ص۲۱۹، باب ۵۷ ما نزل فیهم علیهم السلام من الحق و الصبر و الرباط و العسر و الیسر، دارالکتب الاسلامیة: «عَنْ عِیسَی بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ(علیه السلام)قَالَ: جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام) وَ فَاطِمَةَ(علیها السلام) وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ۸ وَ أَغْلَقَ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ الْبَابَ وَ قَالَ یَا أَهْلِي وَ أَهْلَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقْرَأُ عَلَیْکُمُ السَّلَامُ وَ هَذَا جَبْرَئِیلُ مَعَکُمْ فِي الْبَیْتِ یَقُولُ إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ عَدُوَّکُمْ لَکُمْ فِتْنَةً فَمَا تَقُولُونَ قَالُوا نَصْبِرُ یَا رَسُولَ اللَّهِ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنْ قَضَائِهِ حَتَّی نَقْدَمَ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَسْتَکْمِلَ جَزِیلَ ثَوَابِهِ فَقَدْ سَمِعْنَاهُ یَعِدُ الصَّابِرِینَ الْخَیْرَ کُلَّهُ فَبَکَی رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) حَتَّی سُمِعَ نَحِیبُهُ مِنْ خَارِجِ الْبَیْتِ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآیَةُ وَ جَعَلْنا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُونَ وَ کانَ رَبُّکَ بَصِیراً أَنَّهُمْ سَیَصْبِرُونَ؛ أَيْ سَیَصْبِرُونَ کَمَا قَالُوا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ».

وَ قُلْتُ نَعَمْ قَبِلْتُ وَ رَضِیتُ وَ إِنِ انْتَهَکَتِ الْحُرْمَةُ وَ عُطِّلَتِ السُّنَنُ وَ مُزِّقَ الْکِتَابُ وَ هُدِّمَتِ الْکَعْبَةُ وَ خُضِبَتْ لِحْیَتِي مِنْ رَأْسِي بِدَمٍ عَبِیطٍ صَابِراً مُحْتَسِباً أَبَداً حَتَّی أَقْدَمَ عَلَیْکَ...؛ (۱)

یا علی! به آنچه در این وصیت است وفا کن؛ از دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا و رسول خدا و دوری گزیدن از آنان با صبر و پایداری و فرو نشاندن خشم خود در برابر پایمال شدن حقّت و غصبِ خُمست و هتک حرمتت! حضرت امیر(علیه السلام)در جواب فرمودند: بله یا رسول الله! قبول می کنم و به این پیمان وفا می کنم. حضرت امیر(علیه السلام) در ادامه می فرماید: همانا شنیدم که جبرئیل امین به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می گفت: ای محمّد! به علی بیان کن که حُرمت او هتک خواهد شد در حالی که حرمت وی، حرمت خدا و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است و این که محاسنش به خون تازه سرش خضاب می شود. امام در ادامه می فرماید: وقتی این سخن را از جبرئیل امین شنیدم و مقصود او را از هتک شدن حرمتم در حضورم شنیدم و متوجه شدم

[اشاره به هتک حرم حضرت صدیقه کبرا، فاطمه زهرا(علیها السلام)] فریادی زدم و به صورت افتادم. [بعد به هوش آمدم] و گفتم: آری، قبول کردم و راضی هستم، اگر چه هتک حرمتم شود و سنّت ها تعطیل گردد و کتاب خدا پاره پاره شود و کعبه ویران گردد و محاسنم از خون تازه سرم خضاب شود؛ برای خدا صبر خواهم نمود تا بر شما وارد شوم».

امان از غربت امیرالمومنین(علیه السلام)... (اللهم عجل لولیک الفرج)

و سوم، زهد ورزیدن ائمه(علیهم السلام):

در روایتی چنین آمده است:

«عَن كِتابِ مُحَمَّدِ بنِ الحُسَينِ بنِ سُفيانَ البَزَوفَرِي ، في دُعاءِ النُّدبَةِ ، وذَكَرَ أنَّهُ الدُّعاءُ لِصاحِبِ الزَّمانِ(علیه السلام): اللّهُمَّ لَكَ الحَمدُ عَلى ماجَرى بِهِ قَضاؤُكَ في أولِيائِكَ ، الَّذينَ استَخلَصتَهُم لِنَفسِكَ ودينِكَ ، إذِ اختَرتَ لَهُم جَزيلَ ما عِندَكَ مِنَ النَّعيمِ المُقيمِالَّذي لا زَوالَ لَهُ ولاَ اضمِحلالَ ، بَعدَ أن شَرَطتَ عَلَيهِمُ الزُّهدَ في دَرَجاتِ هذِهِ الدُّنيَا الدَّنِيَّةِ وزِبرِجِها ، فَشَرَطوا لَكَ ذلِكَ ، وعَلِمتَ مِنهُمُ الوَفاءَ بِهِ ، فَقَبِلتَهُم وقَرَّبتَهُم وقَدَّمتَ لَهُمُ الذِّكرَ العَلِيَّ ، وَالثَّناءَ الجَلِيَّ ، وأهبَطتَ عَلَيهِم مَلائِكَتَكَ ، وكَرَّمتَهُم بِوَحيِكَ ، ورَفَدتَهُم بِعِلمِكَ؛ (۲)

ص: ۳۱۹

۱- .[۱] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۸۲

۲- .[۱] المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: ۵۷٤؛ إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ۱، ص: ۲۹۵؛بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۹۹، ص: ۱۰٤؛زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص: ۳۰٤

امام زمان(علیه السلام) فرمود: بار خدایا! سپاس تو راست بر آنچه به قضای تو بر اولیایت گذشت؛ همانان که آنان را برای خودت و دینت برگزیدی؛ چرا که نعمت های فراوانِ ماندگار و زوال ناپذیر و

از بین نرفتنی را - که نزد توست - برای آنان انتخاب کردی، پس از آن که با آنان شرط کردی که از مقامات و زینت این دنیای پست چشم بپوشند و آنان هم این شرط تو را پذیرفتند و دانستی که به این شرط وفا می کنند. پس آنان را پذیرفتی و مقرّب درگاه خویش نمودی و نامشان را بلند داشتی و آشکارا آنان را ستوده، فرشتگانت را بر آنان فرو فرستادی و به وحی خویش سرافرازشان نموده، از دانش خود عطایشان کردی».

ذوات مقدسه علاوه بر زهد ورزیدن آن را نیز به مردم توصیه می فرمایند:

امیرالمومنین در خطبه ۸۱ درباره زهد می فرمایند:

«أَيُّهَا النَّاسُ الزَّهَادَةُ قِصَرُ الْأَمَلِ وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ وَ التَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ فَإِنْ عَزَبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ وَ لَا تَنْسَوْا عِنْدَ النِّعَمِ شُكْرَكُمْ فَقَدْ أَعْذَرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ وَ كُتُبٍ بَارِزَةِ الْعُذْرِ وَاضِحَةٍ؛ (۱)

ای مردم! زهد عبارت از کوتاهی آرزو، شکر نزد نعمت و کناره گیری از محرمات است. اگر (جمع) این سه واقعیت از شما دور شد حداقل این که حرام بر صبر شما غلبه نکند و به فراموشی شکر نعمت دچار نشوید، زیرا خداوند به وسیله حجت های آشکار و روشن و کتاب هایی که عذربین و واضح خدا بر بندگان است جای عذری برای شما باقی نگذارده است».

امام صادق(علیه السلام) در این باره می فرمایند:

«مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَ بَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِماً إِلَى دَارِ السَّلَامِ؛ (۲)هر کس زاهد شود و مهر دنیا را پشت سر اندازد خداوند تعالی حکمت و کاردانی را در قلب او مستقر سازد و زبانش را به حکمت گویا سازد و از کاستی و کژی دنیا با خبرش سازد تا آنجا که هم درد را بشناسد و هم درمان را بداند و بالاخره با سلامت جسم و جان وارد بهشتش سازد».

در ادامه "عبارت زیارت غدیریه" امام هادی(علیه السلام) اشاره به آیه شریفه قرآن می نماید:

ص: ۳۲۰

۱- . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۱۰۶؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٦٧، ص: ۳۱۷؛منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ٥، ص: ۳۲۵

۲- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۲۸؛ ارشاد القلوب ، ج ۱ ص ١٦؛ بحارالانوار، ج ٦٧ ص ۳۰۹

«وَمَنْ أَوْفَىٰ بِما عاهَدَ عَلَيْهِ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً؛ (۱)

و آن که به پیمانی که با خدا بسته وفادار است، یقیناً [خداوند] پاداشی بزرگ به او می دهد».

در تفسیر این قسمت از آیه شریفه آمده است:

«قال رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا علی بن أبی طالب(علیه السلام)كَنْزُ اللَّهِ الْيَوْمَ وَ مَا بَعْدَ الْيَوْمِ مَنْ أَحَبَّهُ وَ تَوَلَّاهُ الْيَوْمَ وَ مَا بَعْدَ الْيَوْمِ فَقَدْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ وَ أَدَّى مَا وَجَبَ عَلَيْهِ وَ مَنْ عَادَاهُ الْيَوْمَ وَ مَا بَعْدَ الْيَوْمِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَة أَعْمَى وَ أَصَمَّ لَا حُجَّة لَهُ عِنْدَ اللَّه؛ (۲)

رسول خدا(علیه السلام) فرمودند: ای مردم! علیّ ابن ابی طالب(علیه السلام)امروز و بعد از این، گنج الهی است؛ هر کس علی(علیه السلام)را دوست بدارد و از او پیروی کند عهد خدا را وفا کرده است و آنچه را که پروردگار بر او واجب ساخته اداء نموده است. آن کس که از امروز به بعد علی(علیه السلام)را دشمن بدارد در روز قیامت کور و کر محشور می شود و حجّتی برای او نزد خدا نیست».

ص: ۳۲۱

۱- .[۱] فتح، ۱۰

۲- .[۲] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۲، ص: ٤٨٦

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْحَقُّ الَّذِي نَطَقَ بِوِلايَتِكَ التَّنْزِيلُ...»

در این قسمت از زیارت، امام هادی(علیه السلام) به فضیلت و صفت امیرالمومنین بودن علی بن ابی طالب(علیه السلام) شهادت می دهند که توضیح و شرح این قسمت همان اول کتاب گذشت که می توان به آن مراجعه نمود و چه بسیار زیبا و قابل تامل است که امام دهم(علیه السلام) می فرمایند: شهادت می دهم که تو امیر بر من و آباء و اجداد من هستی... فتأمل.امیرالمومنین آن حقی است که خداوند متعال اطاعتش را بر گردن همه نهاد و همه را به اطاعت از او فراخواند(۱) و واجب کرد و ولایتش را ولایت خود معرفی نمود(۲) و قرآن صامت خود را به وسیله ایشان ناطق گردانید و تبیین و تفسیر قرآنش را در وجود مقدس امیرالمومنین(علیه السلام) و لسان مبارک ایشان قرار داد و اوست که یدالله، وجه الله، عین الله و

۱- .[۱] «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ؛ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است».نساء،۵۹.

۲- .[۲] «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ؛ سرپرست و ولی شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را بر پا می دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می دهند».مائده، ۵۵.

لسان الله است و لذا تعجبی نیست که از لسان مبارک چنین شخصیتی عبارت «سلونی قبل أن تفقدونی» صادر شود.

بر اساس روایات فراوانی ذکر شده که وجود ملکوتی امیرالمومنین(علیه السلام) و همچنین فرزندان ایشان، لسان و کتاب ناطق الهی و قرآن ناطق هستند. ابوبصیر می گوید: درباره آیه «هَذَا كِتابُنا ينطقُ عَلَيكُم بالحق» از امام صادق(علیه السلام)پرسیدم، ایشان فرمودند: «قرآن سخن نمی گوید: لیکن محمد و اهل بیت او(علیهم السلام) ناطق به کتاب می باشند». (۱)

امام صادق(علیه السلام)در حدیثی می فرمود: «امیرالمؤمنین(علیه السلام)می فرماید: من علم خداوند و زبان گویای او هستم(۲). همچنین تعبیرهایی که قبلا به آن اشاره کردم همچون: «لِسانُهُ النّاطِقُ؛ ما زبان ناطق خداوند هستیم، «أنَا الكِتابُ النّاطِقُ(۳)»،«النّاطِقُ بِالقُرآنِ(٤)»، این عبارات و نظایر آن که درباره امیرالمومنین(علیه السلام) و دیگر ائمه معصومین(علیهم السلام)در روایات آمده است این مطلب را به ما می فهماند که ذوات مقدسه مفسر حقیقی قرآن و مظهر و مظهر قرآن و علم الهی و عالم به کلیه علوم مربوط به قرآنند.

می توان از عبارت امام هادی در این قسمت زیارت چنین برداشت نمود که قرآن کریم به استناد آیه ولایت، پرده از ولایت کلیه الهیه امیرالمومنین(علیه السلام) برداشته و آن را برای آیندگان هویدا نموده و تا روز قیامت هر کس اهل قرآن باشد این آیه را می خواند و او گواه بر ولایت و حقانیت امیرالمومنین(علیه السلام) است. (یاعلی)

حقیقت تدبّر و آموزگار تدبّر در قرآن از لسان مبارک رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در خطبه غدیر چه کسی است:

«مَعاشِرَالنّاسِ، تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آياتِهِ وَانْظُرُوا إِلى مُحْكَماتِهِ وَلاتَتَّبِعوا مُتَشابِهَهُ، فَوَالله لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زواجِرَهُ وَلَنْ يُوضِحَ لَكُمْ تَفْسيرَهُ إِلاَّ الَّذى أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ وَمُصْعِدُهُ إِلى وَشائلٌ بِعَضُدِهِ (وَ رافِعُهُ بِيَدَى) وَ مُعْلِمُكُمْ: أَنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِى مَوْلاهُ، وَ هُوَ عَلِى بْنُ أَبى طالِبٍ أَخى وَ وَصِيّى، وَ مُوالاتُهُ مِنَ الله عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَها عَلَى؛

۱- .[۳] «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام)قَوْلُهُ تَعَالَى "هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ" قَالَ إِنَّ الْكِتَابَ لَا يَنْطِقُ وَ لَكِنْ مُحَمَّدٌ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ(علیهم السلام)هُمُ النَّاطِقُونَ بِالْكِتَابِ»بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۳، ص: ۱۹۷

۲- .[٤] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٤، ص: ۱۹۸

۳- .[٥] همان، ج ۳۹، ص: ۲۷۲

٤- .[۱] الخصال، ج ۲، ص: ٤٧٨

ای مردمان! در قرآن اندیشه کنید و ژرفی آیات آن را دریابید و بر محکماتش نظر کنید و از متشابهاتش پیروی ننمایید. پس به خدا سوگند که باطن ها و تفسیر آن را آشکار نمی کند مگر همین که دست و بازوی او را گرفته و بالا آورده ام و اعلام می دارم که: هر آن که من سرپرست اویم، این علی سرپرست اوست و او علی بن ابی طالب است؛ برادر و وصی من که سرپرستی و ولایت او حکمی است از سوی خدا که بر من فرستاده شده است».

آری امیرالمومنین(علیه السلام) مدبّر حقیقی قرآن است که کتاب خدا به ولایت ایشان گویا شد و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای او از مردم پیمان گرفت که در ادامه کلام امام هادی(علیه السلام) در زیارت غدیریه به آن اشاره شده است.

«وَأَخَذَ لَكَ الْعَهْدَ عَلَى الْأُمَّةِ بِذٰلِكَ الرَّسُولُ»

آری رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بعد از بارها بیان برتری و فضائل و مناقب امیرالمومنین(علیه السلام) به مردم، در هجدهم ذی الحجه سال دهم هجری رسما ازمردم بر این ولایت بیعت گرفت که خطبه غدیر گویای این امر مهم و بیعت و پیمانی که مردم بستند می باشد. هر چند که بعدها ایمان خود را به بهایی اندک فروختند و بیعت شکستند و هر آنچه در توان داشتند در حق اهل بیت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) جفا و بدی کردند؛ (لعنت الله علیهم اجمعین). در مورد عهد و پیمان گرفتن رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) از امت، در عبارات گذشته این زیارت اشاراتی شده که می توان به آن رجوع نمود.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در خطبه غدیر می فرمایند:

«مَعاشِرَالنّاسِ، فَضِّلُوا عَلِیّاً فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النّاسِ بَعْدی مِنْ ذَکَرٍ و أُنْثی ما أَنْزَلَ اللّهُ الرِّزْقَ وَبَقِیَ الْخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَیَّ قَوْلی هذا وَلَمْ یُوافِقْهُ. أَلا إِنَّ جَبْرئیلَ خَبَّرنی عَنِ اللّهِ تَعالی بِذالِکَ وَیَقُولُ: «مَنْ عادی عَلِیّاً وَلَمْ یَتَوَلَّهُ فَعَلَیْهِ لَعْنَتی وَ غَضَبی»، وَلْتَنْظُرْنَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوااللّهَ - أَنْ تُخالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها - إِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ؛

ای مردم! علی(علیه السلام) را فضیلت دهید که او افضل مردم بعد از من از مرد و زن است تا مادامی که خداوند روزی را نازل می کند و خلق باقی هستند. ملعون است، ملعون است، مورد غضب است، مورد غضب است کسی که این گفتار مرا رد کند و با آن موافق نباشد. بدانید که جبرئیل از جانب خداوند این خبر را برای من آورده است و می گوید: «هرکسی با علی دشمنی کند و ولایت او را نپذیرد لعنت و غضب من بر او باد». هر کس ببیند برای فرای خود چه پیش فرستاده است».

ص: ۳۲۵

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَعَمَّكَ وَأَخاكَ الَّذِینَ تاجَرْتُمُ اللّهَ بِنُفُوسِکُمْ فَأَ نْزَلَ اللّهُ فِیکُمْ»

در این عبارت نورانی، امام هادی(علیه السلام) بعد از شهادت دادن به اینکه وجود مقدس و ملکوتی امیرالمومنین(علیه السلام) و عمو و برادر بزرگوار ایشان کسانی هستند که با جان های خود با خداوند متعال معامله نمودند (در راه خدا از همه توان خود استفاده و از هستی خود گذشتند) اشاره به آیه قرآن نموده و می فرمایند: این آیه در حق شما نازل شده است:

«إِنَّ اللهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرٰاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بٰايَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ*اَلتّٰائِبُونَ الْعٰابِدُونَ الْحٰامِدُونَ السّٰائِحُونَ الرّٰاكِعُونَ السّٰاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النّٰاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحٰافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ؛(۱)

«مسلّماً خداوند از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای این که بهشت برای آنان باشد خریده، [مؤمنانی که] همواره در راه خدا نبرد می کنند، [دشمن را] می کشند و [خود] کشته می شوند. خداوند بر عهدهٔ خود در تورات و انجیل و قرآن به آنان وعدهٔ بهشت داده؛ وعده ای ثابت و درست، چه کسی به عهدش از خدا وفادارتر است؟ پس [ای مؤمنان!] به

۱- .[۱] توبه،۱۱۱-۱۱۲

[این] داد و ستدی که با خداوند داشته اید خوشحال باشید، این است کامیابی بزرگ! [مؤمنان همان] توبه کنندگان، عبادت کنندگان، ستایش گران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، آمرانِ به معروف، ناهیانِ از منکر و پاسدارانِ حدودِ خداوند[ند] و مؤمنان را [به مغفرت و رحمت و بهشت و رضوان] مژده ده!»

در اینجا امام هادی(علیه السلام) در فضیلت امیرالمومنین(علیه السلام) و عمو و برادر بزرگوارشان استناد به آیه شریفه کرده و تفسیر آن را در شان این بزرگواران بیان نمودند. همه آنچه در این آیات بیان شده قابل تامل است و هر کسی که مقداری تاریخ این بزرگواران را مطالعه نموده باشد بذل جان و جهادشان در راه خدا و کمک به رسول خدا(صلی اللهعلیه وآله) و حفظ جان ایشان و پاسداری و حراست از نبی خاتم(صلی الله علیه وآله) تا دعوت مخفی و آشکارای ایشان، حمایت و کمک به حضرت در جنگ بدر و احد و موته و خوابیدن در بستر مبارک حضرت ختمی مرتبت و امر به معروف و نهی از منکر نمودنشان و صدها نمونه دیگر را می داند.

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«تَلَا رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه وآله) إِنَّ اللهَ اشْتَرى الآیه وَ قَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَوَّلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِيمَاناً بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَوَّلُهُمْ هِجْرَةً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ آخِرُهُمْ عَهْداً بِرَسُولِهِ لَا يُحِبُّكَ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ أَوْ كَافِرٌ؛ (۱)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله)آیه: إِنَّ اللهَ اشْتَرى ... را تلاوت کرد سپس فرمود: «ای علی! تو اوّلین نفر از این امّت هستی که به خدا و رسولش(صلی الله علیه وآله)ایمان آوردی و اوّلین کسی هستی که به سوی خدا و رسولش مهاجرت کردی و آخرین کسی هستی که به عهدی که با رسولش بسته ای وفا کردی. سوگند به کسی که جانم در دست اوست! تو را دوست نمی دارد مگر مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان خالص کرده باشد و تو را دشمن نمی دارد جز منافق یا کافر».

ص: ۳۲۷

۱- .[۱] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۹، ص: ٦٧

«أَشْهَدُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ الشَّاكَّ فِيكَ مَا آمَنَ بِالرَّسُولِ الْأَمِينِ...»

اشاره

امام هادی(علیه السلام) در این عبارت به صراحت فرموده اند کسی که به ولایت و جانشینی امیرالمومنین(علیه السلام) شک داشته باشد به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ایمان نیاورده است و نقطه مقابل ایمان به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) کفر است. در این قسمت از زیارت امام هادی(علیه السلام) از صفت امین برای رسول خدا استفاده نمودند که خود بیانگر این است که ایشان هر آنچه از جانب خداوند متعال نازل شده تماما و بدون کاستی برای مردم بیان نموده من جمله آیاتی که در رثای ولایت و حقانیت و جانشینی امیرالمومنین(علیه السلام) نازل شده و هر کس با این وجود به این رسول امین (که حتی کافران مکه نیز به امین بودن ایشان معترف هستند) و کلامش که کلام وحی است «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى؛ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى(۱)» شک داشته باشد از دایره اسلام خارج شده و مصداق بارز «يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» می شود و تحت سرپرستی طاغوت قرار می گیرد «أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» و در آتش جهنم جاودانه خواهد ماند «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ(۲)».

ص: ۳۲۸

۱- .[۱] و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید* گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می شود نیست. نجم،۳-٤.

۲- . بقره،۲۵۷

قبلا واژه «امین» را بررسی نموده ایم که برای درک بهتر این عبارت می توانید به آن رجوع نمایید.

ایمان به توحید و نبوت و ولایت باید با همدیگر باشد تا ایمان معنا پیدا کند و گرنه عدم ایمان به یکی از آنها، انسان را از مرز و حدود ایمان خارج می نماید و مصداق این آیه قرآن قرار می گیرد:«إِنَّ

الَّذينَ يَكْفُرُونَ بِاللهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُريدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُريدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذلِكَ سَبيلاً ؛ (۱)

کسانی که به خدا و پیامبران او کفر می ورزند و می خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی بیفکنند و می گویند: «به بعضی ایمان می آوریم و بعضی را انکار می کنیم» و می خواهند در میان این [دو]، راهی [برای خود] انتخاب کنند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عن علی بن إبراهیم: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ قال هم الذين أقروا برسول الله(صلى الله عليه وآله) و أنكروا أميرالمؤمنين(عليه السلام)وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا أُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ حَقًّا؛ (۲)

علیّ بن ابراهیم در مورد این آیه شریفه می گوید: آنها کسانی اند که به پیامبر(صلى الله عليه وآله) ایمان آوردند ولی امیرالمؤمنین(عليه السلام)را انکار کردند. وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا أُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ حَقًّا».

رسول خدا(صلى الله عليه وآله) در روز بزرگ و فراموش نشدنی غدیر در مورد عدم پذیرش ولایت و امامت امیرالمومنین(عليه السلام) فرمودند:

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُ إِمامٌ مِنَ الله، وَلَنْ يَتُوبَ الله عَلى أَحَدٍ أَنْكَرَ وِلايَتَهُ وَلَنْ يَغْفِرَ لَهُ، حَتْماً عَلَى الله أَنْ يَفْعَلَ ذالِكَ بِمَنْ خالَفَ أَمْرَهُ وَأَنْ "يُعَذِّبَهُ عَذاباً نُكْراً(۳)" أَبَدَا الآبادِ وَ دَهْرَ الدُّهورِ. فَاحْذَرُوا أَنْ تُخالِفوهُ. فَتَصْلُوا ناراً وَقودُهَا النَّاسُ "وَالْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرينَ" ؛ (٤)

ای مردمان! او (علی(عليه السلام)) از سوی خدا امام است و هرگز خداوند توبه منکر او را نپذیرد و او را نیامرزد. این است روش قطعی خداوند درباره مخالف با علی(عليه السلام) و ولایت او و هر آینه

۱- . نساء، ۱۵۰

۲- .[۲] تفسير القمي، ج ۱، ص: ۱۵۷

۳- .[۳] کهف، ۸۷

٤- .[٤] بقره، ٢٤

او را به عذاب دردناک پایدار کیفر کند. از مخالفت با او بهراسید و گرنه در آتشی در خواهید افتاد که آتش گیری آن مردمانند و سنگ که برای حق ستیزان آماده شده است».

در فرازی دیگر از خطبه غدیر در مورد این نوع شک چنین آمده است:«مَعاشِرَالنّاسِ، بی وَاللّهِ بَشّرَالْأَوَّلُونَ مِنَ النَّبِيّينَ وَالْمُرْسَلينَ، وَأَنَا وَاللّهِ خاتَمُ الْأَنْبياءِ وَالْمُرْسَلينَ والْحُجّةُ عَلى جَميعِ المَخْلوقينَ مِنْ أَهْلِ السّماواتِ وَالْأَرَضينَ. فَمَنْ شَكّ فى ذالِکَ فَقَدْ كَفَرَ كُفْرَ الْجاهِلِيّةِ الْأُولى وَ مَنْ شَكّ فى شَىْ ءٍ مِنْ قَوْلى هذا فَقَدْ شَكّ فى كُلِّ ما أُنْزِلَ إِلَىّ، وَمَنْ شَكّ فى واحِدٍ مِنَ الْأَئمّةِ فَقَدْ شَكّ فِى الْكُلِّ مِنْهُمْ، وَالشّاكُّ فينا فِى النّارِ؛

ای مردمان! به خدا سوگند که پیامبران پیشین به ظهورم مژده داده اند و اکنون من فرجام پیامبران و برهان بر آفریدگان آسمانیان و زمینیانم. آن کس که راستی و درستی مرا باور نکند به کفر جاهلی در آمده و تردید در سخنان امروزم مانند تردید در تمامی محتوای رسالت من است و شک و ناباوری در امامت یکی از امامان، به سان شک و ناباوری در تمامی آنان است و هر آینه جایگاه ناباوران ما آتش دوزخ خواهد بود».

مرگ چنین کسی مرگ جاهلیت است چرا که هم به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و کلام رسول خدا ایمان نیاورده و هم بدون شناخت امام به مرگ جاهلی مرده است.

خطبه غدیر و تاکید بر توجه امت به مسئله امامت

«مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّما أَكْمَلَ الله عَزَّوَجَلَّ دينَكُمْ بِإِمامَتِهِ. فَمَنْ لَمْ يَأْتَمَّ بِهِ وَبِمَنْ يَقُومُ مَقامَهُ مِنْ وُلْدى مِنْ صُلْبِهِ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى الله عَزَّوَجَلَّ فَأُولئِكَ الَّذينَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ (فِى الدُّنْيا وَالآخِرَةِ) وَ فِى النّارِهُمْ خالِدُونَ، (لايُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلاهُمْ يُنْظَرونَ)؛

ای مردمان! خداوند عزّوجلّ دین را با امامت علی تکمیل فرمود. اینک آنان که از او و جانشینانش از فرزندان من و از نسل او - تا برپایی رستاخیز و عرضه ی بر خدا - پیروی نکنند در دو جهان کرده هایشان بیهوده بوده و در آتش دوزخ ابدی خواهند بود به گونه ی که نه از عذابشان کاسته و نه برایشان فرصتی خواهد بود».

ص: ۳۳۰

ص: ۳۳۱

«وَ أَنَّ الْعادِلَ بِكَ غَيْرَكَ عانِدٌ عَنِ الدِّينِ الْقَوِيمِ...»

«أن» حرف تاکید است و در این عبارت اهمیت جمله را می رساند. این فراز اشاره به کسانی می کند که از ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) بیرون رفته و به غیر ولایت ایشان داخل شده باشند و این عدول معاندانه و از سر بغض است. عدول از ولایتی که مردم را به امر خدا فرا می خواند «أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا؛(۱) پیشوایانی که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند» به سمت ولایتی که «أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ؛(۲) پیشوایانی که دعوت به (گمراهی و) به دوزخ می کنند». آنان همان کسانی هستند که بعد از بیت در غدیر خم، غاصبین حق اهل بیت(علیهم السلام) را به عنوان سرپرستی و خلیفه خود قبول نمودند و آن نعمت بزرگ خداوند متعال را به تعبیر قرآن کریم به کفر تبدیل نمودند:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ؛ (۳)

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند ندیدی؟»

ص: ۳۳۲

۱- .[۱] انبیاء،۷۳

۲- .[۲] قصص،٤١

۳- .[۳] ابراهیم،۲۸

در مورد واژه «العادل» در این روایت به سراغ قرآن کریم می رویم:«بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ؛ (۱)

بلکه آنان مردمی منحرف اند (که برای او شریک می گیرند)». یعنی از حق به سمت باطل عدول کرده اند.

آنان که از ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) خارج می شوند از جمله منحرفین از حق اند.

در مورد عبارت «عَنِ الدِّينِ الْقَوِيمِ» در فضائل قبلی که بررسی نمودیم در قسمت «السَّلامُ عَلَيْكَ يَا دِينَ اللّهِ الْقَوِيمَ» مفصلا به شرح آن پرداختیم و واژگان آن را بررسی نمودیم. فلذا هم به ظاهر عبارت و هم به باطن آن شکی نیست که مراد از «دین قویم» وجود مقدس و ملکوتی امیر عوالم، امیرالمومنین(علیه السلام) است که عده ای معاندانه از آن رویگردان شده و به سرسپردگی شیطان گردن نهادند.

آن دین قویمی که خداوند متعال از آن راضی است و آن را برای ما پسندیده و با ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) کامل کرده است:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ (۲)

امروز [با نصبِ علی بن ابی طالب(علیه السلام) به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم».

در روایاتی که در این موضوع گذشت خواندیم:

«قال الباقر(علیه السلام): إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللهِ الْإِسْلامُ قَالَ: التَّسْلِیمُ لِعلی بن ابی طالب(علیه السلام)بِالْوَلَایَهِ؛(۳)

امام باقر(علیه السلام)می فرمایند: إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ الله الْإِسْلامُ. اسلام، تسلیمِ ولایت امیرالمومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) بودن است».در آیه ۸۵ سوره آل عمران، خداوند متعال به صراحت فرموده است: هر کس غیر از اسلام دینی را قبول کند از او پذیرفته نیست و از جمله زیانکاران است:

«وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلَامِ دِینًا فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ؛(٤)

۱- .[۱] نمل، ٦٠

۲- .[۲] مائده، ۳

۳- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۵، ص: ۳٤۱؛ مناقب آل أبي طالب(علیه السلام) (لابن شهرآشوب)، ج ۳، ص: ۹۵

٤- . آل عمران، ۸۵

و هر که جز اسلام، دینی طلب کند هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است».

«قال الصّادق(علیه السلام): فِی قَوْلِهِ تَعَالَی وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ فَقَال غَیْرَ التَّسْلِیمِ لِوَلَایَتِنَا؛(۱)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: منظور از وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرین؛ یعنی هر کس تسلیم به ولایت ما نباشد».

نکته بسیار زیبا و ظریف در این فرمایش امام هادی(علیه السلام) عبارت «الَّذِي ارْتَضَاهُ لَنَا رَبُّ الْعَالَمِينَ» است. یعنی کسی که برای ما این دین قویم را پسندید و جعل نمود خالق هستی می باشد نه مخلوق او. فلذا معاندین ولایت در مقابل رضای خداوند متعال قد الم نموده و با او مخالفت کردند و در درجه بعدی با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و امیرالمومنین(علیه السلام). این فرمایش امام دهم(علیه السلام) نیز بر الهی بودن ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) هم تاکید می کند و به صراحت به دو ولایت اشاره نموده: ولایت الهی و ولایت غیر الهی که همان شیطان و اعوان و انصار او می باشند.

آنان که معاندانه از دین قویم به ولایت شیطان عدول کردند همان کسانی هستند که در غدیر خم از سر بغض، کینه، خشم و حسادت خیره خیره با نگاهی در هم کشیده به بانیان خلقت هستی نگاه می کردند تا اینکه آیه:

«وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ*وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ؛ (۲)و

کافران چون قرآن را شنیدند نزدیک بود تو را با چشمانشان بلغزانند [و از پای در آورند] و می گویند: بی تردید او دیوانه است!*در حالی که قرآن جز مایه تذکر و پند برای جهانیان نیست».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنِ الْحُسَيْنِ الْجَمَّالِ، قَالَ: حَمَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام)مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَلَمَّا بَلَغَ غَدِيرَ خُمٍّ نَظَرَ إِلَيَّ وَ قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ قَدَمِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)حِينَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ (علیه السلام)، وَ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، وَ كَانَ عَنْ يَمِينِ الْفُسْطَاطِ أَرْبَعَةُ نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَّاهُمْ لِي، فَلَمَّا

١- . مناقب آل أبي طالب(عليه السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ٤، ص: ٢٨٣؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٣، ص: ٣٥٨(

٢- قلم،٢١-٥٢

نَظَرُوا إِلَيْهِ وَ قَدْ رَفَعَ يَدَهُ حَتَّى بَانَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ، قَالَ: انْظُرُوا إِلَى عَيْنَيْهِ قَدِ انْقَلَبَتَا كَأَنَّهُمَا عَيْنَا مَجْنُونٍ، فَأَتَاهُ جَبْرَئِيلُ(عليه السلام) فَقَالَ: اقْرَأْ: وَ إِنْ يَكادُ الَّذِينَ كَفَرُوا.الآيَةَ، وَ الذِّكْرُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ(عليه السلام). فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْمَعَنِي هَذَا مِنْكَ. فَقَالَ: لَوْ لَا أَنَّكَ جَمَّالِي لَمَا حَدَّثْتُكَ بِهَذَا، لِأَنَّكَ لَا تُصَدَّقَ إِذَا رَوَيْتَ عَنِّي؛ (١)

حسین جمّال می گوید: امام صادق(علیه السلام)را سوار بر شتر از مدینه به مکّه رساندم و هنگامی که به غدیر خم رسید به من نگاه کرد و فرمود: «اینجا، جای پای رسول خدا(صلی الله علیه وآله)است هنگامی که دست علی(علیه السلام)را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم علی(علیه السلام)مولای اوست و در سمت راست، خیمه چهار نفر از قریش بود که نام آن ها را برای من ذکر کرد. هنگامی که به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نگاه کردند که دست علی(علیه السلام)را تا اندازه ای بلند کرده است که سفیدی زیر بغلش نمایان شده است گفتند: به چشمان وی نگاه کنید که چگونه مانند چشمان دیوانه می چرخد. پس جبرئیل نزد آن حضرت فرود آمد و فرمود: بخوان "وَ إِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ؛ وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ" و ذِكْرٌ همان علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) است. عرض کردم: «خدا را شکر می کنم که این سخن را از زبان شما شنیدم». فرمود: «اگر تو شتربان نبودی این سخنان را به تو نمی گفتم. به این دلیل که تو شتربان هستی اگر از من روایت کنی، مردم به حرف های تو اعتماد نمی کنند».

۱- .[۱] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۰، ص: ۲۵۹؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۷، ص: ۲۲۱ ؛تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ٦٨٨؛تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۳، ص: ۳۹۹؛البرهان

«وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْمَعْنِيُّ بِقَوْلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ:...»

در این عبارت نورانی امام هادی(علیه السلام) اشاره به این مطلب مهم می نمایند که وجود ملکوتی امیرالمومنین(علیه السلام) همان صراط مستقیمی است که در قرآن کریم خداوند متعال به تبعیت از آن دستور داده است:

«وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْمَعْنِيُّ بِقَوْلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ: وَ أَنَّ هٰذا صِراٰطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لاٰ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ؛ (۱)و گواهی می دهم که در این گفته خدای عزیز رحیم، مقصود تویی: «و یقیناً این راهِ مستقیمِ من است و از راه های دیگر پیروی مکنید که شما را از راه او پراکنده می کند؛ خدا این [گونه] به شما سفارش کرده تا پرهیزکار شوید».

این عبارت نورانی خود تفسیر این آیه شریفه است و دیگر ائمه معصومین(علیهم السلام) در ذیل این آیه نورانی فرموده اند:

«قال الباقر(علیه السلام) فِی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی وَ أَنَّ هذا صراطی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ(علیه السلام) وَ الْأَئِمَّةُ(علیهم السلام) مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ(علیها السلام) هُمْ صراطُ اللَّهِ فَمَنْ أَبَاهُمْ سَلَکَ السُّبُلَ؛

(۲)

امام باقر(علیه السلام)می فرمایند: "وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ" منظور علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) و ائمّه(علیهم السلام)از فرزندان فاطمه زهرا(علیها السلام)است که راه خدا هستند؛ هر که از آن ها روی برگرداند داخل در سایر راه ها شده که در آیه به آن اشاره شده است».

ص: ۳۳۶

۱- .[۱] انعام،۱۵۳

۲- .[۱] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٤، ص: ۱۵؛ فرات الکوفی، ص۱۳۷

«قال الباقر(علیه السلام) قَوْلِهِ هذا صراطی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ قَالَ نَحْنُ(علیهم السلام) السَّبِیلُ فَمَنْ أَبَی فَهَذِهِ السُّبُلُ ثُمَّ قَالَ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ یَعْنِی کَیْ تَتَّقُوا؛ (۱)

امام باقر(علیه السلام) فرمودند:"هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ" ما راه مستقیم هستیم. هر که از راه ما امتناع ورزید آن راه های دیگر است [که موجب کفر می شود] و خداوند می فرماید: "ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ" این سفارش خدا به شماست تا موجب پرهیزگاری شما گردد».

«قال رسول الله(صلی الله علیه وآله) الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیمُ الْإِمَامُ(علیه السلام) فَاتَّبِعُوهُ؛ (۲)

رسول خدا(علیه السلام) در مورد این آیه فرمودند: منظور از صراط مستقیم، امام است، پس از او تبعیت کنید».«قال الصّادق(علیه السلام) عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام)قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَ وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ قَالَ هُوَ وَ اللَّهِ عَلِیٌ(علیه السلام)الْمِیزَانُ وَ الصِّرَاطُ؛ (۳)

ابوحمزه ثمالی گوید: از امام صادق(علیه السلام)پیرامون این کلام خداوند متعال: وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ پرسیدم. فرمود: «به خدا قسم آن [صراط مستقیم] علی(علیه السلام)است، به خدا سوگند صراط و میزان، اوست».

امام هادی(علیه السلام) در این عبارت شریف از زیارت غدیریه به صراحت بیان می کنند که مراد از صراط مستقیم در این آیه وجود مقدس و ملکوتی امیرالمومنین(علیه السلام) است. با تحقیق و بررسی در آیاتی که اشاره به صراط مستقیم شده در ذیل آن مشاهده می کنیم که روایات مراد از صراط مستقیم را وجود مقدس ولی خدا می دانند. من جمله آیه ای که خداوند متعال خطاب به وجود ملکوتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (٤)

پس به آنچه بر تو وحی شده تمسک بجوی، یقیناً تو بر راهی راست قرار داری».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

١- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٤، ص: ١٣؛ القمی، ج١، ص٢٢١

٢- .[٣] همان، ج ٢٤، ص: ١٣؛ همان،ج١، ص٢١٩؛البرهان

٣- .[١] بصائر الدرجات في فضائل آل محمد(عليهم السلام)، ج ١، ص: ٧٩؛ نورالثقلين/ البرهان

٤- .[٢] زخرف،٤٣

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(علیه السلام) قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ(صلی الله علیه وآله)فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ، قَالَ إِنَّكَ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ؛ (١)

امام باقر(علیه السلام) فرمود: خداوند آیه: "فَاسْتَمْسِکْ بِالذِی أُوحِی إِلیکَ إِنَّکَ عَلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ" را نازل کرد و خطاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «تو بر ولایت علی(علیه السلام) هستی و علی(علیه السلام) همان الصِّرَاطُ الْمسْتَقِیمُ است».

نکته: این روایت از لحاظ سندی صحیح است و مراد از این روایت شریف این نیست که وجود مقدس رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در رتبه از امیرالمومنین(علیه السلام)پایین تر است بلکه چنین برداشت می شود که خداوند فرموده تو هم همان ولایتی را داری که علی بن ابی طالب(علیه السلام) دارد و این ولایت، صراط مستقیم است؛ اگر هم این برداشت اشتباه باشد باز هم طبق روایات و عقائد شیعه، تفکر برتری امیرالمومنین(علیه السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)منتفی است. لذا باید به دنبال معنا و مفهوم دیگری باشیم. همچنین روایات دیگری که در باب صراط مستقیم آمده است می فرمایند مراد از «صراط مستقیم» اهل بیت(علیهم السلام)هستند که شخص رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نیز جزئی از ایشان است و طبق روایت «کلهم نورٌ واحد؛ همه آنها یک نور واحد هستند و نمی شود بین ایشان جدایی انداخت» و روایت «ولایتنا ولایت الله؛ ولایت ما همان ولایت خداست»؛ هر چند که در برخی از حالات، ایشان با یکدیگر فرق می کنند.

در تفسیر دیگری امام باقر(علیه السلام) در تأویل این آیه شریفه می فرمایند:

«عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِید عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(علیه السلام) فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ(علیه السلام)؛ (۲)

امام باقر(علیه السلام) می فرمایند: "فَاسْتَمْسِکْ بِالذِی أُوحِی إِلیکَ" منظور آن است که به آنچه درباره ی علیّ بن ابی طالب(علیه السلام)بر تو وحی شده است، چنگ بزن».

ص: ۳۳۸

۱- .[۳]الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ٤١٧؛ بحارالأنوار، ج۳۵، ص۳٦۸؛بصایرالدرجات، ص۷۱؛القمی، ج۲، ص۲۸٦؛البرهان؛نورالثقلین؛تأویل الآیات الظاهره، ص٥٤٤

۲- .[۱] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳٦، ص: ١٥٤؛ بحارالأنوار، ج۲٤، ص۲۵؛تأویل الآیات الظاهره، ص٥٤٤؛البرهان

ص: ۳۳۹

«ضَلَّ وَاللهِ وَأَضَلَّ مَنِ اتَّبَعَ سِواكَ وَعَنَدَ عَنِ الْحَقِّ مَنْ عاداكَ»

این عبارت به عبارت قبل متصل می شود. در عبارت قبل راه هدایت و حق، امیرالمومنین(علیه السلام) معرفی شد و در اینجا نیز امام هادی(علیه السلام) قسم یاد می کند که هر کس از این راه مستقیم که امیرالمومنین(علیه السلام) است پیروی نکند گمراه می شود. لذا ملاک در راه حق بودن تمسک به ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) می باشد. ملاک سعادتمندی و رستگاری امیرالمومنین(علیه السلام) است. این فرمایش اشاره مستقیم دارد به کسانی که بعد از غدیر خم پیمان شکستند و در عهد و پیمان دیگران در آمدند. شکی نیست که بزرگانشان هم خود گمراه بودند و هم دیگران را به گمراهی بردند به طوری که امروزه یک میلیارد و چهارصد میلیون نفر از ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) گمراه هستند.

و در عبارت «وَعَنَدَ عَنِ الْحَقِّ مَنْ عاداكَ؛ کسی که تو را دشمن داشت از حق روی گرداند » کسی که از امیرالمومنین(علیه السلام) رویگردان شود از خداوند متعال رویگردان شده چرا که حضرت، ولی خداست. چرا که خداوند متعال دستور به اطاعت از ایشان صادر نموده است. دشمنی با امیرالمومنین(علیه السلام) دشمنی با خداست که قبلا به آن اشاره کردم.

در این موضوع روایاتی در منابع اهل تسنن آمده که قابل تامل است:

ص: ۳٤۰

امیرالمؤمنین(علیه السلام)در حدیثی می فرماید:

«والّذی فلق الحبّة و برأ النسمة، إنّه لعهد النبیّ الأمیّ(صلی الله علیه وآله) إلیّ: إنّه لایحبّنی إلاّ مؤمن و لایبغضنی إلاّ منافق؛ (۱)قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را به خوبی خلق کرد، همانا عهدی است از جانب پیامبر امّی(صلی الله علیه وآله) به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمن ندارد مرا مگر منافق».

امّ سلمه می گوید: رسول خدا(صلی الله علیه وآله)همیشه می فرمود:

«لایحبّ علیّاً منافق و لایبغضه مؤمن؛ (۲)

هیچ گاه منافق، علی(علیه السلام) را دوست ندارد و مؤمن نیز او را دشمن ندارد».

ابوذر غفاری می گوید:

«ماکنّا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله(صلی الله علیه وآله)إلاّ بثلاث: بتکذیبهم الله و رسوله، والتخلّف عن الصلاة، و بغضهم علی بن أبی طالب(علیه السلام)؛ (۳)

ما منافقین را در عهد رسول خدا(صلی الله علیه وآله)تنها با سه خصلت می شناختیم: به تکذیب خدا و رسول و تخلّف از نماز و بغض علی بن ابی طالب(علیه السلام)».

ابن عباس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روایت کرده که خطاب به حضرت علی(علیه السلام)فرمود:

«لایبغضک من العرب إلاّ دعیّ و لا من الانصار إلاّ یهودی ولا من سائر الناس إلاّ شقیّ؛(٤)

دشمن ندارد تو را از عرب مگر زنازاده و از انصار مگر یهودی و از سایر مردم مگر انسان با شقاوت».

ابن عساکر از ثابت و او از انس نقل کرده که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)علی را در روز خیبر معرفی کرد و فرمود:

«... یا ایّها الناس! إمتحنوا أولادکم بحبّه، فإنّ علیّاً لایدعو إلی ضلالة، و لا یبعد عن هدی، فمن أحبّه فهو منکم و من أبغضه فلیس منکم؛ (٥)

ص: ٣٤١

١- .[١] صحیح مسلم، ج ١، ص ١٢٠، ح ١٣١، کتاب الایمان؛ سنن ترمذی، ج ٥، ص ٦٠١، ح ٣٧٣٦؛ مسند احمد، ج١، ص ١٣٥، ح ٦٤٣؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٢، ح ١١٤.
٢- . سنن ترمذی، ج ٥، ص ٥٤٩، ح ٣٧١٧؛ المصنّف، ابن ابی شیبة، ج ١٢، ص ٧٧، ح ١٢١٦٣.
٣- .[٢] الریاض النضرة، ج ٣، ص ١٦٧؛ کنز العمال، ج ١٣، ص ١٠٦، ح ٣٦٣٤٦.
٤- .[٣] مناقب خوارزمی، ص ٣٢٣، ح ٣٣٠
٥- .[٤] تاریخ دمشق، ج٤٢ ص ٢٨٨

ای مردم! فرزندان خود را با حبّ علی(علیه السلام) امتحان نمایید؛ زیرا علی(علیه السلام) شما را دعوت به ضلالت نمی کند و از هدایت دور نمی نماید. پس هر فرزندی که او را دوست بدارد او از شما است و هر فرزندی که او را دشمن بدارد از شما نیست».انس بن مالک می گوید:

«بعد از خیبر کسی بود که فرزند خود را بر شانه اش سوار می کرد. آن گاه در بین راه علی می ایستاد و چون نظرش به حضرت می افتاد بچه را رو به او کرده و می گفت: ای فرزندم! آیا این مردی که می آید را دوست داری؟ اگر بچه می گفت: آری، او را می بوسید و اگر می گفت: خیر، او را بر زمین می زد و به او می گفت: برو به مادرت ملحق شو و پدرت را به اهل مادرت ملحق مکن زیرا من فرزندی که علی بن ابی طالب(علیه السلام) را دوست ندارد احتیاج ندارم». (١)

ابوسعید خدری می گوید:

«کنّا نعرف المنافقین نحن معشر الأنصار - ببغضهم علیّاً؛ (۲)

ما جماعت انصار، منافقین را با دشمنی علی می شناختیم».

همچنین از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)نقل کرده که فرمود:

«لایبغض علیّاً إلاّ منافق أو فاسق أو صاحب دنیا؛ (۳)

علی را به جز منافق یا فاسق یا دنیاطلب دشمن ندارد». (٤)

۱- . تاریخ دمشق، ج ٤۲، ص ۲۸۸، ح ۸۸۸.

۲- . سنن ترمذی، ج ٥، ص ٥۹۳، ح ۳۷۱۷.

۳- . تاریخ دمشق، ج ٤۲، ص ۲۸٥، ح ۸۸۱۷.

٤- . گردآوری از کتاب:سلفی گری و پاسخ به شبهات، علی اصغر رضوانی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ پنجم، ص ۱٤۹.

«اللَّهُمَّ سَمِعْنَا لِأَمْرِكَ وَ أَطَعْنَا، وَ اتَّبَعْنَا صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ...»

مراد از فرمایش امام هادی(علیه السلام) این است که خدایا امرت (که منظور ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) است) و ابلاغ آن در روز غدیر را شنیدیم و اطاعت نمودیم و متمسک به

آن شدیم و از راه مستقیم خدا که همان ولایت است پیروی نمودیم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در پایان خطبه غدیر نیز به همین مضموم اشاره فرموده اند:

«مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّکُمْ أَکْثَرُ مِنْ أَنْ تُصافِقُونی بِکَفٍّ واحِدٍ فی وَقْتٍ واحِدٍ، وَقَدْ أَمَرَنِی الله عَزَّوَجَلَّ أَنْ آخُذَ مِنْ أَلْسِنَتِکُمُ الْإِقْرارَ بِما عَقَّدْتُ لِعَلِی أَمیرِالْمُؤْمنینَ، وَلِمَنْ جاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنّی وَ مِنْهُ، عَلی ما أَعْلَمْتُکُمْ أَنَّ ذُرِّیَّتی مِنْ صُلْبِهِ. فَقُولُوا بِأَجْمَعِکُمْ: «إِنّا سامِعُونَ مُطیعُونَ راضُونَ مُنْقادُونَ لِما بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنا وَرَبِّکَ فی أَمْرِ إِمامِنا عَلِی أَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَ مَنْ وُلِدَ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ. نُبایِعُکَ عَلی ذالِکَ بِقُلوُبِنا وَأَنْفُسِنا وَأَلْسِنَتِنا وَأَیْدینا. علی ذالِکَ نَحْیی وَ عَلَیْهِ نَموتُ وَ عَلَیْهِ نُبْعَثُ. وَلانُغَیِّرُ وَلانُبَدِّلُ، وَلا نَشُکُّ (وَلانَجْحَدُ) وَلانَرْتابُ، وَلا نَرْجِعُ عَنِ الْعَهْدِ وَلا نَنْقُضُ الْمیثاقَ؛

هان مردمان! شما بیش از آنید که در یک زمان با یک دست من بیعت نمایید. از این روی خداوند عزّوجل به من دستور داده که از زبان شما اقرار بگیرم و پیمان ولایت علی امیرالمؤمنین را محکم کنم و نیز بر امامان پس از او که از نسل من و اویند؛ همان گونه که اعلام کردم که ذرّیّه من از نسل اوست. پس همگان بگویید: البتّه که سخنان تو را شنیده و پیروی می کنیم و از آن ها خشنودیم و بر آن گردن گذار و بر آن چه از سوی پروردگارمان

ص: ٣٤٤

در امامت امامان علی امیرالمؤمنین(علیه السلام) و امامان دیگر از صلب او(علیهم السلام) به ما ابلاغ کردی، با تو پیمان می بندیم با دل و جان و زبان و دست هایمان. با اینپیمان

زنده ایم و با آن خواهیم مرد و با آن اعتقاد برانگیخته می شویم و هرگز آن را دگرگون نکرده شکّ و انکار نخواهیم داشت و از عهد و پیمان خود برنمی گردیم».

در خطبه غدیر نیز اشاره ای به این قسمت از زیارت «وَ اتَّبَعْنَا صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» شده است؛ آنجا که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند:

«مَعاشِرَالنّاسِ، أَنَا صِراطُ الله الْمُسْتَقيمُ الَّذی أَمَرَکُمْ بِاتِّباعِهِ، ثُمَّ عَلِی مِنْ بَعْدی؛

هان مردمان! صراط مستقیم خداوند منم که شما را به پیروی آن امر فرموده، سپس علی بعد از من در این جایگاه است (یعنی بعد از من علی صراط مستقیم است)».

این قسمت زیارت به فرازهای قبل نیز اشاره دارد. آنجایی که امام هادی(علیه السلام) حضرت امیرالمومنین(علیه السلام)را به صراط مستقیم خواندند. اما نکته بسیار لطیف آن این است که در عبارت قبل ایشان اشاره به آیه ای از قرآن نمود و فرمود که مراد از «صراط مستقیم» در این آیه شما (وجود مقدس امیرالمومنین(علیه السلام)) هستید:

«وَ أَنَّ هٰذٰا صِرٰاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ...(۱)»

ترجمه این آیه چنین است که خداوند متعال فرمودند: این صراط مستقیم من است، پس از آن تبعیت و پیروی نمایید. امام هادی(علیه السلام) نیز بسیار زیبا فرمودند که «وَ اتَّبَعْنَا صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» از صراط مستقیم تو پیروی نمودیم.

امام دهم(علیه السلام) در ادامه بعد از اشاره به صراط مستقیم فرمودند: « فَاهْدِنَا؛ پس خدایا ما را هدایت بفرما». چون فرمایش در مورد هدایت به صراط مستقیم است به جاست که اشاره به این آیه قرآن کنیم زمانی که از خداوند متعال می خواهیم ما را به صراط مستقیم هدایت نماید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ ما را به راه راست هدایت بفرما» که در کلام ائمه(علیهم السلام) نیز به صراحت آمده مراد از صراط مستقیم در این آیه، امیرالمومنین(علیه السلام) است (که قبلا به آن اشاره نمودیم) اما نکته مهم تر اینجاست که نقطه مقابل هدایت به صراط مستقیم، "غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ" است؛ یعنی: نه (راه) کسانی که مورد غضب تو قرار گرفتند و نه (راه) گمراهان». قبلا در مورد این آیه صحبت کردیم که برخی از تفاسیر از کلام امام معصوم(علیه السلام)

۱- .[۱] انعام،۱۵۳

مراد از مغضوبین را «یهود، نصارا، ناصبیان و شکاکان درولایت امیرالمومنین(علیه السلام)» معرفی نمودند و همچنین «بنی امیه» نیز می تواند در زمره مغضوبین قرار بگیرند و مراد از مغضوبین نیز در کلام امام صادق(علیه السلام) چنین آمده: «الضَّالِّینَ، یعنی گمراهان از امامت علیّ بن ابیطالب(علیه السلام)»(۱)؛ اما به استناد آیات و روایات دیگری می توان چنین هم گفت که مراد از مغضوبین کسانی هستند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، امیرالمومنین(علیه السلام) و فاطمه زهرا(صلی الله علیه وآله)و فرزندان معصومشان را که خلیفه خداوند متعال اند مورد اذیت و آزار قرار دادند و مورد قهر و غضب ایشان واقع شدند و شکی نیست که غضب ایشان، غضب خداست و رضایت ایشان، رضایت خداست که این مطلب را می توان در روایات شیعه و اهل تسنن دریافت. آنان کسانی هستند که دست از دامن صراط مستقیم کشیده اند و مورد غضب خدا واقع شدند.

در ادامه حضرت فرمود: «رَبَّنَا وَ لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا إِلَى طَاعَتِكَ؛ پروردگارا

ما را هدایت کن و بعد از اینکه ما را به طاعتت هدایت کردی دل هایمان را منحرف مساز».

در قرآن کریم آمده است:

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ؛ (۲)

پروردگارا! دل هایمان را پس از آن که هدایتمان فرمودی منحرف مکن و از سوی خود رحمتی برما ببخش؛ زیرا تو بسیار بخشنده ای».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«علیّ بن إبراهیم قال: رَبَّنا لاتُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا أَی لَا نَشُکُّ؛ (۳)

علی بن ابراهیم می گوید مراد از "رَبَّنَا لاتُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا" یعنی شک نمی کنیم».

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) أَكْثِرُوا مِنْ أَنْ تَقُولُوا رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ لَا تَأْمَنُوا الزَّيْغَ؛(٤)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: "رَبَّنَا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا" را زیاد تکرار کنید و فکر نکنید که از زیغ (لغزش) در امان هستید».

ص: ٣٤٦

١- .[١] «الضَّالِّينَ عَن إِمَامَةِ عَلِيِّ بنِ أَبِی طَالِبٍ(علیه السلام)» تفسیر اهل بیت(علیهم السلام)،ج١، ص١٠٨؛المناقب، ج٣، ص٧٣؛البرهان؛ بتفاوتٍ.

٢- . آل عمران،٨

٣- .[٣] تفسیر اهل بیت(علیهم السلام)،ج٢، ص٤٧٦؛البرهان

٤- .[٤] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٩١، ص: ١٨١؛تفسیر العیاشي، ج ١، ص: ١٦٤؛سفینة البحار، ج ٣، ص: ٦٣

روایت بسیار جالب و قابل تاملی در این موضوع آمده که در دعای بعد از نماز غدیر چنین دعا نمایید:

«فِی الدُّعَاءِ بَعدَ صَلَاةِ الغَدِیرِ المُسنَد إِلَی الصَّادِقِ(علیه السلام): ...رَبَّنَا إِنَّکَ أَمَرْتَنَا بِطَاعَةِ وُلَاةِ أَمْرِکَ وَ أَمَرْتَنَا أَنْ نَکُونَ مَعَ الصَّادِقِینَ فَقُلْتَ: أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ(١) وَ قُلْتَ: اتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ(٢)

فَسَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا رَبَّنَا فَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا. وَ تَوَفَّنا مُسْلِمِینَ مُصَدِّقِینَ لِأَوْلِیَائِکَ وَ لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ؛ (٣)

در دعای بعد نماز غدیر که سندش به امام صادق(علیه السلام)می رسد آمده است: «پروردگارا! تو ما را به اطاعت حاکمانی که از طرف تو هستند فرمان دادی و ما را امر فرمودی که همراه راستگویان باشیم و فرمودی: اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و اولوالأمر (اوصیای پیامبر)(علیهم السلام)را! و فرمودی: از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و با صادقان باشید! پس ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! پس قدم های ما را ثابت بگردان و ما را مسلمان و تصدیق کننده ی دوستانت بمیران؛ "لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ"».

با توجه به مطالبی که گذشت از این عبارت زیارت غدیریه چنین برداشت می شود که پروردگارا ما را به ولایت و امامت امیرالمومنین(علیه السلام) که همان صراط مستقیم توست هدایت فرما و بعد از اینکه ما را به طاعتت هدایت کردی دل هایمان را از این ولایت نورانی که مایه سعادت و رستگاری و عاقبت بخیری است منحرف مساز.

و سپس در ادامه زیارت آمده: «وَ اجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ لِأَنْعُمِكَ؛ و ما را از سپاسگزاران نعمت هایت قرار بده».

مراد از نعمت، ولایت است که خداوند متعال در قرآن کریم بعد از ابلاغ ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) به آن اشاره نموده است:

۱- نساء، ۵۹

۲- توبه، ۱۱۹

۳- تفسیر اهل بیت، ج۲، ص۴۷۸؛تهذیب الأحکام، ج۳، ص۱۴۷؛تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۳، ص: ۴۷؛نورالثقلین

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ (۱)

امروز [با نصبِ علی بن ابی طالب(علیه السلام) به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم».

با ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) نعمت بر همگان تمام شد و امام هادی(علیه السلام) در این قسمت از عبارت اشاره دارد به همین مطلب که خدایا به خاطر این نعمت بزرگ مرا از جمله شاکران قرار بده. نکته مهم این عبارت این است که همگان باید به درگاه خداوند متعال شکرگزار نعمت ولایت باشند و به قول قرآن کریم:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ؛ (۲)

و [نیز یاد کنید] هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاس گزاری کنید قطعاً [نعمتِ] خود را بر شما می افزایم و اگر ناسپاسی کنید بی تردید عذابم سخت است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قَالَ جَعْفَرٌ(علیه السلام)إِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْکَ بِنِعْمَةٍ فَأَحْبَبْتَ بَقَاءَهَا فَأَكْثِرْ مِنَ الْحَمْدِ وَ الشُّكْرِ عَلَى اللَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ؛ (۳)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: هر گاه خدای متعال به تو نعمتی داد و دوست داشتی که آن نعمت باقی باشد بسیار خدا را ستایش کن و شکر او را به جای آور چرا که خدای عزّوجلّ فرموده است: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُم».

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام)أَيُّمَا عَبْدٍ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَ حَمِدَ اللَّهَ عَلَيْهَا بِلِسَانِهِ لَمْ تَنْفَدْ حَتَّى يَأْمُرَ اللَّهُ لَهُ بِالزِّيَادَةِ وَ هُوَ قَوْلُهُ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ؛ (٤)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: هر بنده ای که خداوند به او نعمتی ارزانی کند و او قلباً قدر آن نعمت را بداند و با زبانش خدا را به خاطر آن ستایش کند هنوز آن نعمت تمام نشده، خدای

۱- . مائده،۳

۲- . ابراهیم،۷

۳- .[۳] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۵، ص: ۲۰۱؛تفسیر اهل بیت(علیهم السلام)،ج۷، ص۳٤٤؛ العددالقویه، ص۱٤۹؛کشف الغمه، ج۲، ص۱٥٦

٤- .[٤] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٦۸، ص: ٤۲؛ بحارالأنوار، ج٦۸، ص٥۳؛العیاشی، ج۲، ص۲۲۲؛القمی، ج۱، ص۳٦۷؛مشکاة الأنوار، ص۲۹؛نورالثقلین

متعال امر به افزایش نعمت او می کند و این همان سخن خدا در قرآن است که فرمود: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ».

همچنین در آیه ۲۸ سوره ابراهیم آمده است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ؛

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند ندیدی؟»

در تفسیر این آیه شریفه آمده:

«عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَه عَن عَلِيٍّ(علیه السلام) قَالَ فَمَا بَالُ قَوْمٍ غَيَّرُوا سُنَّه رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله)وَ عَدَلُوا عَنْ وَصِيِّهِ لَا يَخَافُونَ أَنْ يَنْزِلَ بِهِمُ الْعَذَابُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الآيَه: «الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ

كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارُ» ثُمَّ قَالَ نَحْنُ وَ اللَّهِ نِعْمَه اللَّهِ الَّتِی أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَی عِبَادِهِ بِنَا فَازَ مَنْ فَازَ؛ (۱)

اصبغ بن نباته

گوید: امام علی(علیه السلام) فرمود: آن قومی که سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را تغییر داده و از وصیت او عدول کردند چه می اندیشند؟ آیا نمی ترسند از این که عذاب بر آن ها نازل شود؟ سپس این آیه را تلاوت نمود: کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟! [سرای نیستی و نابودی، همان] جهنم است که آن ها در آتش آن وارد می شوند و بد قرارگاهی است. سپس فرمود: به خدا! ما همان نعمت خدا هستیم که خدا به بندگانش عطا کرده و هر کس رستگار شد با پیروی از ما رستگار شده است».

همچنین در روایت:

«علی بن إبراهیم: نِعْمَه اللَّهِ هُمُ الْأَئِمَّه: وَ الدَّلِیلُ عَلَی أَنَّ الْأَئِمَّه(علیهم السلام) نِعْمَه اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ كُفْراً قَالَ الصَّادِقُ(علیه السلام) نَحْنُ وَ اللَّهِ نِعْمَه اللَّهِ الَّتِی أَنْعَمَ بِهَا عَلَی عِبَادِهِ وَ بِنَا فَازَ مَنْ فَازَ؛ (۲)

نعمت خدا، همان ائمه(علیهم السلام) هستند و دلیل بر این مطلب، آیه: أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ كُفْراً می باشد. امام صادق(علیه السلام) فرمود: به خدا قسم! ما همان نعمت خدا هستیم که او بر بندگانش ارزانی داشته. هر کس رستگار گردیده به وسیله ی ما رستگار شده است».

همچنین:

۱- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۵۵، ص: ۲۲
۲- . همان، ج ۲٤، ص: ۵۱

«قال الصّادق(عليه السلام): نِعْمَةُ اللهِ مُحَمَّدٌص وَ أَهْلُ بَيْتِهِ حُبُّهُمْ إِيمَانٌ يُدْخِلُ الْجَنَّه وَ بُغْضُهُمْ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ يُدْخِلُ النَّارَ؛ (۱)

امام صادق(عليه السلام) می فرماید: نِعْمَةُ اللهِ، محمد(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت او هستند. حب و دوستی آن ها ایمان است و موجب بهشت می شود و کینه و نفاق با آن ها کفر است که موجب آتش [جهنم] می گردد».

و به قول شاعر که به نظر می آید بر گرفته از این آیه شریفه است:

«شکر نعمت نعمتت افزون کند *** کفر نعمت از کفت بیرون کند».

قبلا گفتیم مراد از نعمت، ولایت است که در آیات و روایات مختلف به آن اشاره شده است من جمله آیاتی که خداوند متعال جن و انس را روز قیامت از این نعمت باز خواست می کند:

«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ؛(۲)

آن گاه شما در آن روز از نعمت ها بازپرسی خواهید شد».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال الصّادق(عليه السلام): اللَّهُ أَكْرَمُ وَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يُطْعِمَكُمْ طَعَاماً فَيُسَوِّغَكُمُوهُ ثُمَّ يَسْأَلَكُمْ عَنْهُ وَ لَكِنَّهُ أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله)؛ (۳)

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: خداوند عز وجل ارجمندتر و والامقام تر از آن است که غذایی به شما بخوراند و آن را برایتان روا برشمارد سپس شما را از آن بازخواست کند اما او از نعمتی که با حضرت محمد و خاندان محمد(علیهم السلام) به شما بخشیده بازخواستتان می کند».

و در روایتی دیگر آمده:

«قال الصّادق(علیه السلام): رَوَی الْعَیَّاشِیُّ بِإِسْنَادِهِ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ قَالَ: سَأَلَ أَبُوحَنِیفَه أَبَاعَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام)عَنْ هَذِهِ الآیَه فَقَالَ لَهُ مَا النَّعَمُ عِنْدَکَ یَا نُعْمَانُ قَالَ الْقُوتُ مِنَ الطَّعَامِ وَ الْمَاءُ الْبَارِدُ فَقَالَ لَئِنْ أَوْقَفَکَ اللَّهُ بَیْنَ یَدَیْهِ یَوْمَ الْقِیَامَه حَتَّی یَسْأَلَکَ عَنْ أَکْلَه أَکَلْتَهَا أَوْ شَرْبَه شَرِبْتَهَا لَیَطُولَنَّ وُقُوفُکَ بَیْنَ یَدَیْهِ قَالَ فَمَا النَّعِیمُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ نَحْنُ أَهْلَ الْبَیْتِ النَّعِیمُ الَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ بِنَا عَلَی الْعِبَادِ وَ بِنَا ائْتَلَفُوا بَعْدَ أَنْ کَانُوا مُخْتَلِفِینَ وَ بِنَا أَلَّفَ اللَّهُ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ

ص: ۳۵۰

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٤، ص: ٦۰

۲- . تکاثر،۸

۳- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲٤، ص: ۵۳؛المحاسن، ج۲، ص٤۰۰

وَ جَعَلَهُمْ إِخْوَاناً بَعْدَ أَنْ کَانُوا أَعْدَاءً وَ بِنَا هَدَاهُمُ اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ وَ هِیَ النِّعْمَه الَّتِی لَا تَنْقَطِعُ وَ اللَّهُ سَائِلُهُمْ عَنْ حَقِّ النَّعِیمِ الَّذِی أَنْعَمَ بِهِ عَلَیْهِمْ وَ هُوَ النَّبِیُّ وَ عِتْرَتُهُ؛ (۱)

ابوحنیفه از امام صادق(علیه السلام) درباره ی این آیه پرسید و ایشان به او فرمود: آن نعمت در نظر تو چیست ای نعمان؟! عرض کرد: روزی انسان از غذا و آب سرد است. حضرت فرمود: اگر خداوند در روز قیامت تو را در حضور خود باز ایستاند تا از همه آن چه که خورده ای و نوشیده ای تو را بازخواست کند، ایستادن تو در حضور او بسیار به درازا می کشد. عرض کرد: پس آن نعمت چیست

فدایت شوم؟ فرمود: ما اهل بیت، آن نعمت هستیم که خداوند آن را به بندگان ارزانی داشت و با ما آنان را پس از این که چند دسته بودند یکپارچه کرد و خداوند با ما میان دل هایشان الفت برقرار کرد و آنان را پس از این که با هم دشمن بودند با هم برادر ساخت و خداوند با ما آنان را به سوی اسلام رهنمون شد و این نعمتی است که پایان ندارد. خداوند آنان را از حق آن نعمتی که به ایشان ارزانی داشته بازخواست می کند و آن، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و عترت ایشان است».

«قَالَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ(علیه السلام) لأبی حنیفه: وَ قَدْ بَلَغَنِی أَنَّکَ تُفَسِّرُ آیَه فِی کِتَابِ اللَّهِ وَ هِیَ ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ أَنَّهُ الطَّعَامُ الطَّیِّبُ وَ الْمَاءُ الْبَارِدُ فِی الْیَوْمِ الصَّائِفِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ لَهُ دَعَاکَ رَجُلٌ وَ أَطْعَمَکَ طَعَاماً طَیِّباً وَ أَسْقَاکَ مَاءً بَارِداً ثُمَّ امْتَنَّ عَلَیْکَ بِهِ مَا کُنْتَ تَنْسُبُهُ إِلَیْهِ قُلْتُ إِلَی الْبُخْلِ قَالَ أَ فَیَبْخَلُ اللَّهُ تَعَالَی قُلْتُ فَمَا هُوَ قَالَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَیْت؛ (۲)

از ابوحنیفه نقل شده است: امام صادق(علیه السلام) فرمود:... شنیده ام تو آیه: ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ را به غذای پاک و آب سرد در روز گرم تفسیر نموده ای؟ گفتم: درست است. فرمود: اگر کسی تو را دعوت کند و غذای پاک و خوبی برایت بیاورد و آب سرد و گوارایی به تو بیاشامد بعد منت بگذارد بر تو؛ همین طور که این آیه را تفسیر می کنی درمورد او چه می گویی و از نظر تو چه نوع آدمی است؟ گفتم: من او را بخیل می دانم. فرمود: آیا خداوند بخل می ورزد؟ گفتم: پس نعیم در این آیه چیست؟ فرمود: دوستی با ما خانواده پیامبر(صلی الله علیه وآله)».

ص: ۳۵۱

۱- . مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٦، ص: ٢٤٧

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰، ص: ۲۲۰

«قال الصّادق(علیه السلام): وَ اللَّهِ مَا هُوَ الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ وَ لَکِنْ وَلَایَتُنَا أَهْلَ الْبَیْتِ(علیهم السلام)؛ (۱)

امام صادق(علیه السلام)فرمودند: به خدا سوگند! که آن نعمت، غذا و نوشیدنی نیست بلکه ولایت ما اهل بیت(علیهم السلام)است».

در آیه دیگری آمده است:

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ؛

و نعمت های پروردگارت را بازگو کن».

در تفسیر این آیه شریفه نیز آمده:

«علی بن إبراهیم: وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ قَالَ: بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْکَ وَ أَمَرَکَ بِهِ مِنَ الصَّلَاه وَ الزَّکَاه وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَایَه وَ بِمَا فَضَّلَکَ اللَّهُ بِهِ؛ (۲)

علی بن ابراهیم می گوید: وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ؛ آنچه را که خداوند بر تو نازل فرمود و تو را بدان امر کرد یعنی نماز و زکات و روزه و حج و ولایت و آنچه را که خداوند با آن به تو برتری بخشید، بازگو».

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّکِینَ بِوِلاَیَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْأَئِمَّهِ»

۱- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٢٤، ص: ٥٦

۲- . تفسیر القمي، ج ۲، ص: ٤٢٨

«متن زیارت»

«وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَزَلْ لِلْهَوَى مُخَالِفاً، وَ لِلتُّقَى مُحَالِفاً، وَ عَلَى كَظْمِ الْغَيْظِ قَادِراً، وَ عَنِ النَّاسِ عَافِياً غَافِراً، وَ إِذَا عُصِيَ اللَّهُ سَاخِطاً، وَ إِذَا أُطِيعَ اللَّهُ رَاضِياً، وَ بِمَا عَهِدَ إِلَيْكَ عَامِلاً، رَاعِياً لِمَا اسْتُحْفِظْتَ، حَافِظاً لِمَا اسْتُودِعْتَ، مُبَلِّغاً مَا حُمِّلْتَ، مُنْتَظِراً مَا وُعِدْتَ؛

و گواهی می دهم که تو پیوسته با هوای نفس مخالف و با پرهیزگاری هم پیمان و به فرو خوردن خشم توانا و گذشت کننده از مردم و عفو کننده آنان بودی و زمانی که خدا معصیت می شود خشمناک و هنگامی که اطاعت می شود خشنودی؛ به آنچه خدا با تو پیمان بسته بود عمل کننده بودی و آنچه نگهداری اش از تو خواسته شده بود رعایت نمودی و آنچه به تو سپرده شده بود حفظ کردی و آنچه از حق بر عهده ات نهاده شده بود رساندی و آنچه را به آن وعده داده شدی به انتظار نشستی».

ص: ٣٥٤

«وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَزَلْ لِلْهَوَى مُخَالِفاً»

در این قسمت از زیارت امام هادی(علیه السلام) شهادت می دهد که حضرت امیرالمومنین(علیه السلام) همواره با هوای نفس مخالفت می نمود و این مطلب در عین متن بودن و شنیدن آسان به نظر می رسد اما به میدان عمل که می رسد مرد میدان کم است. لذا هر آن کسی که بخواهد بر مدار شرع با نفس مخالفت نماید باید به سراغ آموزگار آن امیرالمومنین(علیه السلام) آمده و به محضر ایشان تلمذ نماید. وجود مقدس و ملکوتی امیرالمومنین(علیه السلام) نه تنها با هوای نفس مخالفت می نمودند بلکه در مراتب بعدی آن را به دیگران سفارش می کردند که در روایات و فرمایشات فراوانی در نهج البلاغه آن را به وضوح می بینیم که به برخی از آنان اشاره می کنیم:

«أیها الناس! تولوا من أنفسکم تأدیبها، واعدلوا بها عن ضراوة عاداتها؛ (١)

ای مردم! تربیت نفس های خود را به عهده گیرید و آن ها را از آزمندی و ولع عادت هایشان باز دارید».

«وَ ايْمُ اللَّهِ يَمِيناً أَسْتَثْنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ لَأَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهِشُّ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُوماً وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَأْدُوماً؛ (۲)

ص: ۳۵۵

۱- .[۱] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۵۳۸

۲- .[۲] همان، ص: ٤١٩

سوگند به خدا سوگندی که در آن مشیت خدا را مستثنی می کنم، نفس خود را چنان ریاضت دهم که اگر برای خوراک خود به قرص نانی دست یابد شاد گردد و از خورش به نمک قناعت کند».

«وَ اعْلَمْ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تَرْدَعْ نَفْسَكَ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا تُحِبُّ مَخَافَةَ [مَكْرُوهِهِ] مَكْرُوهٍ سَمَتْ بِكَ الْأَهْوَاءُ إِلَى كَثِيرٍ مِنَ الضَّرَرِ فَكُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعاً رَادِعاً؛ (۱)

در وصیت به شریح بن هانی هنگامی که او را سالار اعزامی خود به سوی شام کرد فرمود: آگاه باش اگر خود را از امور فراوانی که دوست داری به خاطر ترس از زیان آن باز نگردانی، هواهای نفس وجودت را به بسیاری از زیان ها می کشاند. پس نفس خود را از هوس ها مانع شو و باز گردان».

«مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ [شَهْوَتُهُ] شَهَوَاتُه؛ (۲)

هر کس که نفسش برایش دارای کرامت و حیثیت باشد شهوات و تمایلات برای او پست می شود».

«فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ وَ قَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْ ءٍ مَنْزِعاً وَ إِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَى مَعْصِيَةٍ فِي هَوًى؛ (۳)خدا رحمت کند کسی که شهوت خود را مهار کند و هوای نفس را ریشه کن سازد زیرا هوای این نفس را کندن، بسیار دشوار است و این نفس همواره به مقتضای هواطلبی خود میل به معصیتی دارد».

«لَا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتَذْهَبَ بِكُمُ الرُّخَصُ مَذَاهِبَ الظَّلَمَةِ وَ لَا تُدَاهِنُوا فَيَهْجُمَ بِكُمُ الْإِدْهَانُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ؛ (٤)

نفس خود را (به آن چه می خواهید) رها نکنید زیرا رهایی نفس (به آن چه که می خواهد) شما را به راه های ستمکاران رهنمون می گردد و با او مسامحه و سستی نکنید که شما را به ارتکاب معصیت می کشاند».

ص: ٣٥٦

١- .[٣] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ٤٤٧

٢- .[٤] همان، ص: ٥٥٥

٣- .[٥] همان، ص: ٢٥١

٤- .[١] همان، ص: ١١٧

«وَ شُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَت...أَنْصِفِ اللَّهَ وَ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَ مَنْ لَكَ [هَوًى فِيهِ] فِيهِ هَوًى مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِم؛ (١)

نفست را از اقدام به آن چه برای تو حلال نیست سخت بازدار زیرا انصاف و عدالت درباره نفس جلوگیری جدی از اقدام نفس است در هر چه که بخواهد یا نخواهد... ما بین خدا و مردم از یک طرف و نفس و دودمان و هر کسی از رعیت که هوایی از او بر سر داری، از طرف دیگر انصاف برقرار کن. اگر انصاف برقرار نکنی ستم ورزیده ای».

«عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْداً أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلْبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِه؛ (٢)

ای بندگان خدا! از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند (سبحان) او را در مبارزه با نفس خود و ساختن آن یاری فرماید، (این انسان مورد عنایت خداوندی) لباسی از اندوه بر تن نمود و پوشاکی از بیم بر خود پوشید. نتیجه چنین شد که چراغ هدایت در دلش برافروخت».

امیرالمومنین(علیه السلام) در خطبه ای از نهج البلاغه می فرماید:

«امْرُؤٌ أَلْجَمَ نَفْسَهُ بِلِجَامِهَا، وَ زَمَّهَا بِزِمَامِهَا، فَأَمْسَكَهَا بِلِجَامِهَا عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ، وَ قَادَهَا بِزِمَامِهَا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ؛ (۳)انسان

باید نفس سرکش را با لگام [تقوا] مهار کند و افسار آن را در اختیار گیرد و به وسیله این لگام او را از معصیت خدا باز دارد و با این زمام به سوی اطاعت فرمان حق رهبری کند».

امام(علیه السلام)در این جملات، نفس انسانی را به مرکب سرکشی تشبیه کرده که اگر لجام مناسبی نداشته باشد انسان را به پرتگاه های گناه می کشاند و از مسیر طاعت منحرف می کند. معمولاً برای مهار کردن مرکب های سرکش از دو وسیله استفاده می شود: یکی «لجام» که طناب یا فلزی است که در دهان حیوان گذاشته می شود و با طنابی بسته شده و در دست کسی که سوار مرکب است قرار می گیرد و «زمام» آن ریسمانی است که از سوراخی که در بینی حیوان است می گذرانند و به وسیله طنابی به دست سوارکار می دهند

۱- .[۲] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ٤٢٧-٤٢٨

۲- .[۳] همان، ص: ۱۱۸

۳- .[٤] همان، ص: ۳٥٦

و از آنجایی که هم دهان حیوان و هم بینی حیوان جای حساسی است با کشیدن این مهار می توان حیوان را از حرکت باز داشت و با کشیدن به یک سو می توان آن را به همان سو هدایت کرد. تعبیر به «لجام ها» و «زمام ها» اشاره به این است که باید لجام و زمام مناسبی در خور نفس سرکش تهیه شود که هم بتوان به وسیله آن او را از گناهان باز داشت و هم به سوی طاعت پروردگار هدایت نمود. بسیارند کسانی که نفس خود را به لجام و زمام نامناسب و سستی مهار می کنند و به هنگام هیجان شهوات این مهار از دست می رود و آلوده انواع گناهان می شوند. امّا با چه وسیله ای می توان نفس را مهار زد؟ پاسخ این سوال را در فرمایشات حضرت امیر(علیه السلام) می توان یافت؛ در حدیثی، امام «قناعت» را عامل اصلاح نفس می شمرد و می فرماید: «اَعْوَنُ شَیْء عَلی صَلاحِ النَّفْسِ الْقَناعَةُ(۱)». در جای دیگر سخت گرفتن بر نفس را وسیله مهار او می شمرد و می فرماید: «إذا صَعِبَتْ عَلَیْكَ نَفْسُكَ فَاصْعَبْ لَها تَذِلُّ لَكَ(۲)»؛ هنگامی که نفس بر تو سخت گیرد تو هم [در طعام و استراحت و...] بر او سخت بگیر تا رام تو شود».(۳)

نکته مهم در این فرمایش امام هادی(علیه السلام) این است که خواندیم امیرالمومنین(علیه السلام) قرآن ناطق، مبین و مفسر حقیقی قرآن کریم است و در معنای عمیق تر «عَلِیٌّ مَعَ القُرآنِ وَ القُرآنُ مَعَ عَلِیٍّ، لَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ(٤)» و در روایتی دیگر رسول الله(صلی الله علیه وآله)فرمود: «عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ وَ القُرآنِ، وَ الحَقُّ وَالقُرآنُ مَعَ عَلِیٍّ، و لَن یَتَفَرَّقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ؛ علی با حق و قرآن است و حق و قرآن هم با علی اند و هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من در آیند». لذا بند بند زندگانی امیرالمومنین(علیه السلام) منطبق با قرآن و بیانگر قرآن و تفسیر آیات الهی است و این تجلی آیات خداوند متعال در وجود امیر عالم است. لذا از این روست که در آیات و روایات تأکید فراوان به مبارزه و جهاد با نفس شده است. در مورد هوای نفس در قرآن کریم آمده است:

۱- .[۱] تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۳۹۱

۲- .[۲] همان، ص: ۲۳۹

۳- .[۳] پیام امام امیر المومنین(علیه السلام)، ج ۸، ص ۵۷۱

٤- .[۱] «علی، با قرآن است و قرآن، با علی؛ از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند»؛المعجم الأوسط : ج ٥ ص ١٣٥ ح ٤٨٨٠ ، المعجم الصغير : ج ١ ص ٢٥٥ ، الصواعق المحرقة : ص ١٢٤ ; الطرائف : ص ١٠٣ ح ١٥٢ ،كشف الغمّة : ج ١ ص ١٤٨، المناقب للخوارزمي : ص ١٧٧ ح ٢١٤، المستدرك على الصحيحين: ج ٣ ص ١٣٤ ح ٤٦٢٨ ; الجمل : ص ٤١٧ ، الأمالي للطوسي : ص ٤٦٠ ح ١٠٢٨ و ص٥٠٦ ح ١١٠٨

«وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ (۱)

من خود را از گناه تبرئه نمی کنم زیرا نفس طغیانگر بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند زیرا پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال أميرالمؤمنين(عليه السلام) وَ اللَّهَ اللَّهَ فِی الْجِهَادِ لِلْأَنْفُسِ فَهِیَ أَعْدَی الْعَدُوِّ لَکُمْ إِنَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَالَ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّی وَ إِنَّ أَوَّلَ الْمَعَاصِی تَصْدِیقُ النَّفْسِ وَ الرُّکُونُ إِلَی الْهَوَی؛ (۲)

امام باقر(علیه السلام) فرمود: امیرالمومنین(علیه السلام) در وصیتی به فرزندش و شیعیان فرمود: خدا را! خدا را! در مبارزه با نفس در نظر داشته باشید! چرا که نفس، دشمن ترین دشمنان برای شماست؛ خداوند تبارک و تعالی فرموده است: إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّی، اوّلین پلّه ی گناهان، تصدیق نفس و تکیه بر هوی و هوس است».«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا؛(۳)

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود* پس بزهکاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد* بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد رستگار شد* و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد».

و در آیات دیگری:

«وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ؛ (٤)

و به نفس سرزنشگر قسم می خورم».

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ*ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً؛ (٥)

ای نفس مطمئنه* خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد».

١- .[٢] یوسف،٥٣

٢- .[٣] مستدرک الوسایل، ج١١، ص١٣٨/ دعایم الإسلام، ج٢، ص٣٥٢

٣- . شمس،٧-١٠

٤- .[٢] قیامت،٢

٥- .[٣] فجر،٢٧-٢٨

لذا سبک و سیره و روش زندگی امیرالمومنین(علیه السلام) بیانگر آیات الهی است. نه تنها ایشان بلکه دیگر ائمه معصومین(علیهم السلام) نیز مانند پدرشان و جدشان امیرالمومنین(علیه السلام) با رفتار و کردارشان آیات الهی را به مردم نشان می دادند.

«وَ لِلتُّقَی مُحَالِفاً، وَ عَلَی کَظْمِ الْغَیْظِ قَادِراً»

اشاره

وجود مقدس امیرالمومنین(علیه السلام) نه تنها محالف با تقواست بلکه پیشوا، پیشرو و آموزگار متقین هم می باشد اصلا امیرالمومنین مظهر و مُظهر تقواست و این صفت با وجودملکوتی امیرعالم شناخته و بروز پیدا می کند. قبلا در عبارت «وَ إِمامَ الْمُتَّقِینَ» واژه «تقوی» را بررسی نمودیم و به عبارت «اعلام التقی» در زیارت جامعه کبیره که از ساحت مقدس امام هادی(علیه السلام) صادر شده نیز اشاره کردیم که می توانید به آن مراجعه نمایید.

بررسی واژه «مُحَالِفاً»

«حلف»: الحَلْف: یعنی عهد و پیمان قومی و مردمی، مُحَالَفَة، پیمان بستن.

واژه «حَلْف» به صورت مصدر در معنی ثابت ماندن بر عهد و پیمان نیز بکار می رود.

«فلان حَلِفُ کَرَمٍ و حِلْفُ کَرَمٍ» یعنی در جوانمردی ثابت و پایدار است، «أَحْلَاف» جمع «حَلِیف» است، یعنی هم پیمانان.

اصل«حَلِف» سوگندی است که با آن سوگند عدّه ای از عدّه دیگر پیمان می گیرند و این معنی بعدا به هر قسم و سوگندی تعبیر شده است، در آیات:«وَ لا تُطِعْ کُلَّ حَلَّافٍ مَهِینٍ (۱)؛ یعنی کسی که زیاد سوگند می خورد».

۱- .[۱] قلم، ۱۰

«مُحَالَفَة» یعنی سوگند خوردن برای یکدیگر و بعدا واژه «محالفة» در معنی ملازمت و پایداری محض قرار گرفته و گفته شده «حِلْفُ فلان و حَلِیفُهُ» هم سوگند و هم پیمان و ملازم او، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «لا حِلْفَ فی الأسلام» سوگند جاهلیت در اسلام نیست. اصل «حلف» چنان که در متن ذکر شده به معنی سوگند و هم پیمانی و همیاری و انفاق است ولی قبل از اسلام این پیمان ها برای جنگ با دیگران و فتنه انگیزی بود چنانکه دو قبیله هم پیمان می شدند که علیه قبیله دیگر بجنگند و در غارت اموالشان شریک باشند لذا پیامبر(صلی الله علیه وآله)این گونه حلف و پیمان زیانمند را در اسلام نهی فرمود و خداوند هم در قرآن یاری و هم پیمانی و اتّفاق را بر اساس نیکی و تقوا بنا نهاده نه بر گناه و غارتگری، چنانکه امروز هم ابر قدرت های استعمارگر چنان پیمان هایی سودطلبانه علیه یکدیگر و سایر ملّت ها می بندند ولی قرآن می فرماید: «تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ(۱)؛ بر اساس نیکی و تقوی پیمان ببندید و بر گناه و دشمنی پیمان نبندید».

بررسی واژه «کَظْمِ»

«کظم» در لغت عربی به معنی گلو یا محل خروج نفس است، «کظم فلان؛ یعنی نفس او بند آمد و ساکت شد.(۲) «کظم» عبارت است از نگهداشتن و مخفی کردن چیزی در درون.(۳) در قرآن کریم آمده است: «وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظیمٌ(٤)؛و چشمان او از اندوه سفید شد اما خشم خود را فرو می برد».

«کظم» (بر وزن فلس) به معنای مجرای تنفّس؛ چنانکه راغب و دیگران گفته اند. همچنین «کظم» حبس و نگهداری «غیظ» است در سینه، خواه به واسطه عفوّ باشد یا نه. طبرسی فرماید: اصل «کظم» بستن دهان مشک است پس از پر شدن. «کظمت القربة» یعنی دهان مشک را پس از پر کردن بستم. «فلان کظیم و مکظوم» آن وقت گویند که پر از غصّه یا پر از خشم باشد و انتقام نگیرد. «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ(۵)؛ آنان که خشم خویش را

١- .[٢] مائده، ٢

٢- .[١] مفردات الفاظ قرآن، ج ٤، ص: ٣٢

٣- .[٢] التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج ١٠، ص٦٩.

٤- .[٣] يوسف، ٨٤

٥- .[٤] آل عمران، ١٣٤

فرو برند و حبس كنند و انتقام نگيرند و آنان كه از مردم عفو مى كنند». «وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادى وَ هُوَ مَكْظُومٌ (١)؛ مانند يونس(عليه السلام)مباش آن وقت كه خدا را خواند و پر از اندوه بود». ظاهرا مكظوم به معنى پر از غصه است. «وَ ابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (٢)؛از اندوه هر دو چشمش سفيد شد و وجودش پر از اندوه بود». «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ (٣)؛ چون به يكى بشارت دختر دهند چهره اش سياه مى شود حال آن كه به شدت اندوهگين و غضبناك است». ظاهرا مراد از «كظيم» اندوهگين و خشمگين است.(٤)

بررسى واژه «الْغَيْظِ»

«غيظ»، «تَغَيُّظ»: اظهار خشم و غيظ است كه غالبا با صدايى كه شنيده مى شود همراه است (بانگ و فرياد و تنفّس شديد). در قرآن كريم آمده است: «سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً(٥)». (٦) غيظ حرارتى است كه انسان آن را از فوران و جوشش خون قلبش مى فهمد و در مى يابد».(٧)

«غيظ»: به معناى خشم شديد است.(٨)

وجود مقدس اميرالمومنين(عليه السلام) فرموده اند:

«وَاكْظِمِ الْغَيْظَ، وَتَجاوَزْ عِنْدَ المَقْدِرَةِ، وَاحْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَاصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ، تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ؛ (٩)

غیظ خود را فرو ببر و آن گاه که می توانی انتقام بگیری انتقام نگیر و گذشت کن و آن گاه که بر مسند قدرت هستی چشم پوشی کن تا عاقبت برای تو باشد».

حضرت امیر(علیه السلام) در نامه ٧٦ نهج البلاغه وقتی حکم ماموریت عبدالله ابن عباس را برای ولایت بصره صادر نمود فرمود:

١- .[٥] قلم،٤٨

٢- .[٦] یوسف،٨٤

٣- .[٧] نحل،٥٨

٤- .[٨] قاموس قرآن، ج ٦، ص: ١١٣

٥- .[١] فرقان،١٢

٦- .مفردات الفاظ قرآن، ج ٢، ص: ٧٣٠

٧- . «غیظ»: الغیظ أشد غضب وهو الحرارة التي یجدها الانسان من فوران دم قلبه»مفردات راغب، ص٣٦٨.

٨- .[٤] قاموس قرآن، ج ٥، ص: ١٤٠

٩- .[٥] مکاتیب الأئمة(علیهم السلام)، ج ٢، ص: ٣٣٣

«سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِكَ وَ مَجْلِسِكَ وَ حُكْمِكَ وَ إِيَّاكَ وَ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ؛(١)

با مردم در نشست و برخاست و دستورها گشاده رو باش. عصبانی و گرفته نباش. مراقب باش عصبانی نشوی. عصبانیت با کنترل و مدیریت جامعه سازگار نیست».

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در این باره می فرمایند:

«الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَل؛ (۲)

خشم ایمان را فاسد می کند».

امام صادق(علیه السلام)می فرمایند:«الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛ (۳)

غضب، کلید تمام بدی هاست».

امام باقر(علیه السلام)می فرماید:

«أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَيَقْذِفُ الْمُحْصَنَةَ؛(٤)

چه چیزی بدتر از غضب است. هنگامی که انسان غضبناک می شود دست به کشتن بی گناهان می زند و نسبت ناروا به زنان پاکدامن می دهد».

«کظم غیظ» در سیره و روش ائمه(علیهم السلام) بسیار نمود دارد. می توان احوالات ایشان در برخورد با دهن کجی و دشنام جاهلان و معاندان به محضرشان را در لابلای صفحات تاریخ مشاهده نمود.

در برخی از کتب روایی ، تاریخی آمده است:

«قیل: إنّ علیا(علیه السلام)صرع فی بعض حروبه رجلا، ثم قعد علی صدره لیحتزّ رأسه، فبصق ذلک الرّجل فی وجهه، فقام علی(علیه السلام)و ترکه. فلما سئل عن سبب قیامه و ترکه قتل الرجل، بعد التمکن منه، قال: إنه لما بصق فی وجهی اغتظت منه فخفت إن قتلته أن یکون للغضب و الغیظ نصیب فی قتله. و ما کنت أن أقتله إلا خالصا لوجه الله تعالی؛ (٥)

١- .[٦] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ٤٦٥

٢- .[٧] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٢، ص: ٣٠٢

٣- .[١] همان، ج ٢، ص: ٣٠٣

٤- .[٢] همان، ج ٢، ص: ٣٠٣

٥- .[٣] ابن الطقطقی، الفخری،ص:٤٩، الفخری فی الآداب السلطانية و الدول الاسلامية، تحقيق عبد القادر محمد مايو، بيروت، دار القلم العربی، ط الأولی، ١٤١٨ ه- ق/١٩٩٧ م.

نقل شده که امیرالمومنین(علیه السلام)در یکی از جنگ ها مردی را بر زمین افکند و سپس بر سینه او نشست تا سرش را جداکند! آن مرد به صورت آن حضرت آب دهان انداخت. حضرت امیر(علیه السلام) برخاست و او را ترک کرد و بعد از گردشی در میدان، برگشت و سر او را جدا کرد. وقتی از حضرتشان سبب این کار را پرسیدند فرمود:"هنگامی که آب دهان به صورتم انداخت من بر او خشم گرفتم و ترسیدم که اگر او را در چنین حالتی بکشم خشم و غضب من در کشتن او دخالت داشته باشد و من نخواستم که او را بکشم مگر تنها برای رضایت پروردگار».

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب و بحار الانوار مرحوم مجلسی(رحمة الله) مشابه این روایت با اندکی تفاوت آمده است. کسی که در جنگ خندق به دستان یداللهی امیرالمومنین(علیه السلام) به هلاکت رسید عمرو بن عبدود است که آن ملعون، علاوه بر انداختن آب دهان، به مادر حضرت نیز دشنام دادند. (١)

درباره این قضیه امیرالمومنین(علیه السلام)فرموده اند:

«ترسیدم که اگر او را در چنین حالتی بکشم خشم و غضب من در کشتن او دخالت داشته باشد و من می خواستم او را فقط به خاطر خداوند متعال کشته باشم».

آری، «سیف الله» از آنجایی که شمشیر خداست فقط دشمنان خدا را به درک واصل می کند. خداوند متعال اراده نموده و پسندیده است که دشمنانش به دستان با کفایت امیرالمومنین(علیه السلام) نابود شوند.

١- .[١] مناقب آل أبی طالب(علیهم السلام)، ج ٣، ص ٣١٩؛بحار الأنوار، ج ٤١، ص ٥٠

«وَ عَنِ النَّاسِ عَافِياً غَافِراً»

بررسی واژه «عفو»

«عفو» به معنای گذشت و بخشودن گناه است. (١) راغب گفته: عفو به معنی قصد گرفتن چیزی است. گویند: «عَفاهُ وَ اعْتَفاهُ» او را قصد کرد برای اخذ آنچه نزد اوست. «عَفَا النَّبْتُ وَ الشَّجَرُ» علف و درخت قصد زیاد شدن کردند. در المیزان ذیل آیه ٢١٩ بقره پس از نقل قول راغب فرموده: «سپس عنایات کلامی باعث شده که این لفظ به معانی عدیده بیاید از قبیل بخشودن گناه، محو اثر و توسط در انفاق...». راغب عفو از ذنب را قصد ازاله گناه گفته است، به نظر او تقریر «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ(٢)» این است: «قَصَدَ اللَّهُ إِزَالَةَ الذَّنْبِ عَنْكَ». به هر حال معنی معمول آن همان گذشت و بخشودن و نادیده گرفتن است مثل عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ (٣)»، «وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ(٤)» و چون پیوسته در قرآن با «عن» متعدّی شده حتما باید آن را گذشت و چشم پوشی معنی کرد.

«عفو»: صیغه مبالغه است به معنی کثیر العفو. «وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ(٥)» و آن مجموعا پنج بار در وصف حق تعالی آمده است. (٦)

۱- .[۱] قاموس قرآن، ج ۵، ص: ۱۹

۲- .[۲] توبه،٤٣

۳- .[۳] مائده،۹۵

٤- .[٤] آل عمران،١٣٤

۵- . مجادله،۲

٦- .[٦] قاموس قرآن، ج ۵، ص: ۱۹

بررسی واژه «غفر»

«غفر»: پوشاندن و مستور کردن.

در مجمع ذیل آیه ۵۸ بقره فرموده: «غفر» به معنی پوشاندن است. گویند: «غَفَرَ اللَّهُ لَهُ غُفْرَاناً» یعنی خدا گناهان او را مستور (و عفو) کرد. در قاموس گفته: «غَفَرَهُ یَغْفِرُهُ: سَتَرَهُ» در اقرب الموارد نیز همان طور است در اقرب و مفردات نقل شده: «أَصْبِغْ ثَوْبَكَ بِالسَّوَادِ فَإِنَّهُ أَغْفَرُلِوَسَخِهِ» یعنی لباست را رنگ سیاه بزن که چرکش را بهتر مستور می کند. همچنین است قول ابن اثیر در نهایه. به هر حال غفران، گناه مستور و ناپدید کردن آن است «فَغَفَرْنا لَهُ ذلِكَ ...(۱)» آن را بر او عفو کردیم، «فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ(۲)». بنابر آنچه گذشت مفعول «غفر» در این موارد «ذنوب» است و لام در «لمن» مفید نفع است یعنی: گناهان را به نفع کسی که می خواهد می آمرزد و آن که را خواهد عذاب کند.

«غفر» گاهی به گذشت ظاهری نیز اطلاق می شود هر چند در باطن گذشت و ستر نیست مثل «قُلْ لِلَّذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لا یَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّهِ لِیَجْزِیَ قَوْماً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ(۳)».

«غفّار و غفور»: هر دو صیغه مبالغه اند یعنی بسیار آمرزنده و هر دو از اسماء الحسنی می باشند: «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (٤)»، «وَ أَنَا أَدْعُوکُمْ إِلَی الْعَزِیزِ الْغَفَّارِ(۵)». «غفور» مجموعا ۹۱ بار و «غفّار»

چهار بار در کلام اللّه بکار رفته است. در اقرب الموارد گفته: «غفّار» در افاده مبالغه، از «غفور» ابلغ است به علت زیادت حروف و به قولی «غفور» از حیث کیفیّت، مبالغه است و «غفّار» از حیث کمیّت؛ یعنی «غفور» آمرزنده گناهان بزرگ و «غفّار» آمرزنده گناهان بسیار است.(٦)

در عفو و صبر و بردباری و گذشت، ائمه معصومین(علیه السلام) بالاخص وجود ملکوتی امیرالمومنین علی(علیه السلام) گوی سبقت را از همه مردمان ربوده بودند. امیرالمومنین(علیه السلام) عفو را تاج ارزش ها خوانده و فرموده اند:

١- .[١] ص، ٢٥

٢- .[٢] بقره، ٢٨٤

٣- .[٣] جاثیه، ١٤

٤- .[٤] بقره، ١٧٣

٥- .[٥] غافر، ٤٢

٦- .[٦] قاموس قرآن، ج ٥، ص: ١٠٧-١٠٨

«العفو تاج المکارم؛ (١)

عفو و گذشت، تاج و زینت فضایل اخلاقی است».

عفو و گذشت در قرآن کریم:

اشاره

در مورد «عفو» و «گذشت» در قرآن کریم آمده است:

الف) «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ (۲)

نیکی و بدی یکسان نیست. [بدی را] با بهترین شیوه دفع کن؛ [با این برخورد متین و نیک] ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است [چنان شود] که گویی دوستی نزدیک و صمیمی است».

در تأویل این آیه شریفه آمده است:

«قال أمیرالمؤمنین(علیه السلام) الحسنةُ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ السَّيِّئَةُ عَدَاوَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ (۳)

امیرالمومنین(علیه السلام) فرمودند: حسنه ای که در این آیه آمده ولایت ما اهل بیت(علیهم السلام) است و سیّئه، عداوت و دشمنی با ما اهل بیت است».

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ(علیه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ فَقَالَ نَحْنُ الْحَسَنَةُ وَ بَنُو أُمَيَّةَ السَّيِّئَةُ؛ (٤)

محمّدبن فضیل گوید: از امام کاظم(علیه السلام) در مورد آیه: «وَ لا تَسْتَوِی الحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ» پرسیدم؛ فرمود: «حسنه ما خانواده ایم و سیّئه بنی امیّه هستند».

ب)«إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا؛ (٥)

اگر کار خیری را آشکار کنید یا آن را پنهان دارید یا از بدیِ [دیگران] گذشت کنید، [کاری مورد پسند خدا انجام داده اید]؛ یقیناً خدا [با قدرت داشتن بر انتقام] همواره گذشت کننده و تواناست».

۱- .[۷] غرر الحکم و درر الکلم، ص: ٣٦

۲- .[۱] فصلت، ۳٤

۳- .[۲] تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ٤٠٣

٤- .[۳] همان، ص: ٥٢٦

٥- .[٤] نساء، ١٤٩

عفو و گذشت ائمه(علیهم السلام):

در احوالات ائمه هنگام برخورد با افراد جاهلی که از سر نادانی و تبلیغات سوء بنی امیه و دیگر دشمنان حضرات به ساحت مقدسشان جسارت می کردند و در کمال ناباوری بارفتارهای رئوفانه ایشان روبرو می شدند در اوراق تاریخ و روایات مطالبی ثبت و ضبط شده است که فقط به سه مورد آن اشاره می کنیم:

نقل شده پیرمردی از شام به مدینه آمده بود. روزی امام حسن(علیه السلام)را سوار بر مرکب دید. بر اثر کینه ای که او از امام در دل داشت، آنچه توانست با کمال گستاخی از آن حضرت بدگویی کرد. پس از فراغ، امام حسن(علیه السلام)نزد او آمد و به او سلام کرد و در حالی که لبخند بر چهره داشت به او فرمود: «ای پیرمرد! به گمانم غریب هستی و گویا امری بر تو اشتباه شده اگر از ما درخواست رضایت کنی از تو خشنود شویم و اگر چیزی از ما بخواهی به تو عطا می کنیم. اگر راهنمایی بخواهی تو را راهنمایی می کنیم و اگر برای باربری از ما کمک بخواهی تو را کمک می کنیم. اگر گرسنه ای تو را سیر می کنیم و اگر برهنه باشی تورا می پوشانیم. اگر حاجت داری آن را ادا می نماییم و اگر مرکب خود را به سوی خانه ما روانه سازی و تا هر وقت بخواهی مهمان ما باشی، برای تو بهتر خواهد بود زیرا ما خانه آماده و وسیع و ثروت بسیار در اختیار داریم. هنگامی که آن پیرمرد در برابر گستاخی اش آن همه گذشت و بزرگواری را از امام(علیه السلام)دید شرمنده شد و تحت تأثیر شدید قرار گرفت به طوری که گریه کرد و گفت: «گواهی می دهم که تو خلیفه خدا در زمینش هستی و خداوند آگاه تر است که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد. تو و پدرت نزد من مبغوض ترین افراد بودید ولی اینک تو محبوب ترین انسان نزد من می باشی. سپس او به خانه امام حسن(علیه

السلام)وارد شده و مهمان آن بزرگوار گردید و پس از مدتی در حالی که قلبش آکنده از محبت خاندان رسالت شده بود با کمال عذرخواهی و تشکر از محضر امام حسن(علیه السلام)مرخص شد.(۱)

آمده است: مردی از نواده های عمربن خطّاب در مدینه با امام کاظم(علیه السلام)دشمنی می کرد و گاهی با کمال جسارت نسبت به آن حضرت اسائه ادب نموده و به آل علی(علیه السلام)ناسزا می گفت. روزی بعضی از یاران به امام(علیه السلام)عرض کردند: «اجازه دهید تا این مرد تبهکار را

۱- .[۱] بحارالانوار، ج ٤۳، ص ۳٤٤ ؛کشف الغمة، ج ۳، ص ۱۳۵

تنبیه کنیم». امام اجازه نداد تا این که روزی امام کاظم(علیه السلام)پرسید: آن مرد کجاست؟ گفتند: در فلان مزرعه خود مشغول کار است. امام کاظم(علیه السلام)سوار بر مرکب شد و نزد او رفت. وقتی به اورسید با کمال مهربانی و شادمانی به او خسته نباشید گفت و احوال او را پرسید، آنگاه سؤال کرد: چقدر امید داری که از این مزرعه به دست آوری؟ او جواب داد علم غیب ندارم. امام فرمود: من بگویم چقدر امید داری؟ او گفت: امیدوارم که ۲۰۰ دینار به من برسد. امام کاظم(علیه السلام)کیسه ای محتوی ۳۰۰ دینار به او داد و فرمود: «این را بگیر، به امید آن که خداوند آن چه را آرزو داری از این مزرعه به تو برساند». آن مرد آن چنان تحت تأثیر عفو و محبّت امام(علیه السلام)قرار گرفت که همان جا به عذرخواهی پرداخت و عاجزانه تقاضا کرد که امام او را ببخشد. امام در حالی که لبخند بر لب داشت او را بخشید. از آن پس دوستان امام می دیدند آن مرد تغییر جهت داده و از دوستان صمیمی امام(علیه السلام)شده است. امام(علیه السلام)به دوستانش فرمود: آیا این برخورد بهتر بود یا آنچه را که شما پیشنهاد می کردید؟ آری، من با روی خوش و برخورد بزرگوارانه او را عوض کردم. (۱)

هر که شاگرد امیرالمومنین(علیه السلام) شود هم روحیه عفو و گذشت پیدا می کند. چنانچه در احوالات مالک اشتر(رحمة الله) آمده است:

مالک اشتر، سردار شجاع و بی بدیل لشکر مولانا علی(علیه السلام)که در همه چیز از ایشان پیروی می کرد روزی در کوفه از بازار عبور می کرد. یکی از بازاریان او را نشناخت و به خیال این که یک دهاتی فقیری عبور می کند مقداری ته مانده سبزی را به سوی او پرتاب کرد و از تلخ کاری خود خندید. مالک بی آنکه سخنی بگوید از آنجا عبور کرد. مردی به آن بازاری گفت: آیا این شخص را نشناختی؟ او گفت: نه! آن مرد گفت: «او مالک اشتر سردار بزرگ سپاه امیرالمومنین علی(علیه السلام) بود». بازاری با شنیدن این سخن ترسان و لرزان به دنبال مالک شتافت تا به محضرش رسیده عذرخواهی کند. دید مالک وارد مسجد شد و به نماز ایستاد. بازاری پس از نماز نزد مالک آمد و با کمال فروتنی به عذرخواهی پرداخت. مالک گفت: «سوگند به خدا به مسجد نیامدم مگر برای این که دعا کنم تا خدا تو را بیامرزد و اصلاح کند».(۲)

ص: ۳۷۰

۱- .[۱] اعلام الوری، ص ۲۹۶.

۲- .[۲] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۵۷

ص: ۳۷۱

«وَ إِذَا عُصِيَ اللَّهُ سَاخِطاً»

اشاره

وجود مقدس امیرالمومنین(علیه السلام) ظرف مشیت و اراده خداوند متعال است که رضایت و خشم خداوند از اعمال و رفتار خلق در وجود ملکوتی حضرت ظهور و بروز می کند که این مطلب

را در بحث ولایت بررسی نمودیم. لذا خشم و غضب ایشان همان خشم و غضب خدا و خشنودی و رضایت ایشان خشنودی خداوند متعال است. در قرآن کریم می خوانیم:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا؛ (۱)

محمّد، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند. همواره آنان را در رکوع و سجود می بینی که پیوسته فضل و خشنودی خدا را می طلبند؛ نشانه آنان در چهره شان از اثر سجود پیداست. این است توصیف آنان در تورات و اما توصیفشان در انجیل این است که وجودشان چون زراعتی است که جوانه های خود را رویانده پس تقویتش کرده تا ستبر و ضخیم شده و در نتیجه بر ساقه هایش [محکم و استوار] ایستاده است، به طوری که دهقانان را [از رشد و انبوهی خود] به تعجب می آورد تا خدا به وسیله [انبوهی و نیرومندی] مؤمنان، کافران را به خشم

۱- .[۱] فتح،۲۹

آورد. [و] خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«فَسَّرَ الرِّضَا(علیه السلام) قُولَهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ أَنَّ عَلِيّا مِنْهُمْ؛ (۱)

امام رضا(علیه السلام) فرمودند: مراد از «وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ» منظور علی(علیه السلام) می باشد».

«قَوْلُهُ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً عَنْ موسی بْنِ جَعْفَر عَنْ آبَائِهِ أَنَّهَا نَزَلَتْ فِی عَلِیٍّ؛ (۲)

در مورد قول خداوند متعال «تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً» از امام کاظم(علیه السلام)به نقل از پدران بزرگوارش آمده است: «آیه ی شریفه درباره ی علی(علیه السلام)نازل شده است».

شلاق زدن در سیره امیرالمومنین(علیه السلام)

شلاق زدن مجازات و حدی است که در قرآن کریم از طرف خداوند برای برخی جرائم در نظر گرفته شده است و لذا اجرای حدود الهی در سیره اهل بیت(علیهم السلام)خصوصا وجود مقدس امیرالمومنین(علیه السلام) در برخورد با جرائمی که ثابت می شد دیده می شود که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) تازیانه زدن بر استاندار غاصب سوم:

«"ولید" برادر مادری غاصب سوم بود که به ظاهر مسلمان شد امّا در دربار غاصب سوم نفوذ کرد و استاندار کوفه شد و در کوفه به عیش و نوش و میگساری و غارت بیت المال پرداخت. از عبداللَّه بن مسعود با اصرار فراوان مبلغ زیادی از بیت المال قرض کرد که آن را نپرداخت. وقتی عبداللَّه به خلیفه سوم شکایت کرد به او نوشت: «تو خزانه دار ما هستی، کاری به ولید نداشته باش». عبدالله بن مسعود در بین مردم صدا زد: ای مسلمانان! صد هزار درهم، ولید از بیت المال مسلمین گرفت و تاراج کرد ولی خلیفه مسلمین آن را بازخواست نکرد. سرانجام غاصب سوم عبداللَّه را عزل و به مدینه بُرد تا ولید در کوفه آزاد باشد. ولید استاندار کوفه شراب می خورد و با مستی وارد مسجد کوفه می شد و نماز صبح را چهار رکعت می خواند. در یکی از صبح ها که مست و بیهوش در محراب افتاده

بود مالک اشتر و جُندب بن زهیر و جمعی از بزرگان، انگشتر خلیفه را از دست او گرفتند و به مدینه رفتند وبا شواهد و قرائن به غاصب سوم شکایت کردند. غاصب سوم به جای دادرسی، چند ضربه

۱- .[۱] مناقب آل أبي طالب(علیهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ج ۲، ص: ۸۵؛بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٤١، ص: ٦٨

۲- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٣٦، ص: ۱۸۷؛بحارالأنوار، ج۳۸، ص۲۰۳؛کشف الغمه، ج۱، ص۳۲۲؛کشف الیقین، ص۱۱۹؛کشف الیقین، ص۳۹۱؛المناقب، ج۲، ص۱۵؛نهج الحق، ص۲٤۷؛تأویل الآیات الظاهرة، ص۵۷۹

شلاّق بر بدن «جندب» نواخت. وقتی اعتراضات بالا گرفت عثمان ناچار شد سعید بن عاص را به استانداری کوفه نصب و ولید را عزل کند. ولید به مدینه آمد و شهادت شاهدان تکمیل شد که می بایست حدّ شرابخواری ۸۰ ضربه شلاّق بر او جاری گردد امّا چون برادر مادری خلیفه سوم بود کسی به خود این اجازه را نمی داد که حَد شرعی را اجرا کند و خلیفه سوم نیز می گفت چه کسی بر بدن برادر من شلاّق می زند؟ در این هنگام حضرت امیرالمومنین(علیه السلام) شلاّق را گرفت و برخاست و فرمود: «بنی اسرائیل چون اجرای حدود الهی را تعطیل کردند نابود شدند». سپس با ضربات پیاپی شلاّق «۸۰ ضربه» را بر بدن ولید نواخت. غاصب سوم ناراحت شده گفت: ای علی! تو حق نداری با ولید اینگونه رفتار کنی. امیرالمومنین(علیه السلام)پاسخ داد: «ولید شراب خورده و حکم خدا باید در حقّ او اجرا شود».(۱)

ب)«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ(علیه السلام)أُتِيَ بِرَجُلٍ عَبِثَ بِذَكَرِهِ فَضَرَبَ يَدَهُ حَتَّى احْمَرَّتْ ثُمَّ زَوَّجَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ؛ (۲)

«روزی جوانی را دستگیر کردند و خدمت امام علی(علیه السلام)آوردند و گزارش دادند که او با خود کاری کرد که جُنُب شد (و چون این عمل جزو انحرافات جنسی به حساب می آید و حرام است) امیرالمومنین(علیه السلام) با شلاق چند ضربه بر دست او زد که قرمز شد (و چون آن شخص زن نداشت دستور فرمود که) از بیت المال مخارج ازدواج او را بپردازند (تا با ازدواج کردن، به راه های انحرافی کشانده نشود)».

ج)«حارث نجاشی یکی از شاعران برجسته عصر خلافت امیرالمومنین(علیه السلام)بود و با شعر و شعار از حریم ایشان حمایت می کرد و معاویه را هجو و سرزنش می نمود و به عنوان یکی از دوستان و هواخواهان جدی امیرالمومنین(علیه السلام)به شمار می آمد. روزی به امیرالمومنین(علیه السلام)خبر دادند که او در ماه رمضان شراب خورده است. مأمورین به دستور آن حضرت، نجاشی را دستگیر کرده و نزد امام آوردند. امیرالمومنین(علیه السلام)با کمال قاطعیت او را بر زمین خوابانید و هشتاد بار شلاقبه عنوان حد بر او زد. سپس دستور داد یک شب او را زندانی کردند و فردای آن روز او را طلبید و بیست شلاق دیگر بر او زد. نجاشی گفت: ای امیرمؤمنان! روز قبل حد شرابخواری را که هشتاد تازیانه بود بر من جاری ساختی،

١- .[١] حديقة الشيعه،ص٢٨٨؛حق اليقين، ص٢٦٨؛نقش عايشه در اسلام، ص١٦٥؛مروج الذهب، ج٢، ص٣٣٤؛منهاج البراعة، ج١٦، ص٢١٩؛اين ماجرا درتاريخ ابن أثير؛تاريخ يعقوبى؛صحيح مسلم؛عقدالفريد؛ مسند احمد؛اسدالغابه نيز آمده است.

٢- .[٢] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٧، ص: ٢٦٥؛وسائل الشيعه ج ٨ ص ٥٧٤

پس این بیست بار زدن با شلاق برای چیست؟ امیرالمومنین(علیه السلام)در پاسخ فرمود: «هذا لتجریک علی شرب الخمر فی شهر رمضان؛ این بیست تازیانه به خاطر آن است که تو جرئت و

گستاخی را به جایی رساندی که حرمت ماه رمضان را نگه نداشتی و در چنین ماه، شراب خوردی». (۱)

امیرالمومنین(علیه السلام) بعد از اجرای حدود، شخص خطاکار و حد خورده را به حال خود رها نمی کرد بلکه آنان را معالجه و درمان و نصیحت می نمود، چنانچه آمده است:

وقتی جرم دزدی یا زناکاری یا شراب خواری ثابت می شد و حدّ شرعی بر او جاری می گشت اگر انگشتان دست قطع می گشت یا بدن زخم می گردید امیرالمومنین(علیه السلام) دستور می دادند که او را درمان کنند. در حکومت حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام)چند نفر دزدی کردند؛ پس از اثبات و اعتراف به جرم، امام(علیه السلام)دستور دادند که انگشتان دست آنها را قطع کردند، سپس امر فرمود طبیب زخم آنان را مداوا کند و آنها را به عنوان مریض بستری کرده تحت نظر بگیرند و از غذاهای مقوّی مانند روغن حیوانی و عسل و کباب به آنها بخورانند تا دست آنها خوب شود و زخم التیام یابد، سپس با سخنان حکیمانه آنها را نصیحت می کرد و می فرمود:

«یا هؤُلاءِ اِنَّ أیدِیکُمْ سَبَقْتُکُمْ اِلَی النَّارِ فَاِنْ تُبْتُمْ وَ عَلِمَ اللَّهُ مِنْکُمْ صِدْقَ النِّیةِ تابَ عَلَیکُمْ وَ جَرَرْتُمْ أَیدیکُمْ اِلَی الْجَنَّةِ، فَاِنْ لَمْ تَتُوبُوا عَمَّا اَنْتُمْ عَلَیهِ جَرَّتْکُمْ أَیدِیکُمْ اِلَی النَّارِ؛ (۲)

هان ای شما! همانا دست های شما پیش از شما وارد جهنّم شدند، اگر توبه کنید و خداوند بنگرد که با صداقت توبه کردید می پذیرد و دست های شما را وارد بهشت می کند امّا اگر از کردار زشت خود پشیمان نشوید و توبه نکنید شما و دست های بریده شما را وارد جهنّم خواهد کرد».

۱- .[۱] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤١، ص: ۹؛فروع كافى ، ج ۷، ص ٢١٦، مناقب آل ابى طالب(عليه السلام)،ج ۲، ص ١٤٧؛الغارات، ج۲، ص۵۳۳؛ دانشنامه امام على(عليه السلام)،ج۱ ص١٥٦٤

۲- .[۲] الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص: ٢٦٦؛وسائل الشيعة، ج ۲۸، ص: ۳۰۱

«وَ إِذَا أُطِيعَ اللَّهُ رَاضِياً»

قطعا کسی که از نافرمانی خداوند متعال به خشم می آید از قدم زدن در وادی تقوا و اطاعت از خداوند متعال خشنود می شود. در فرمایشات معصومین(علیهم السلام) این موضوع به وضوح دیده می شود. می توان برای این قسمت از عبارت نورانی امام هادی(علیه السلام) و خشنودی امیرالمومنین(علیه السلام) اشاره به «خطبه متقین» نمود. ملاک هایی که سبب می شود خداوند متعال و ذوات مقدسه از آن راضی و خشنود باشند. مثلا جاهایی است که خداوند متعال به سبب عمل بنده خود به ملائکه آسمان مباهات می کند.

نکته لطیفی که در این عبارت نورانی است و می توان به آن اشاره نمود وجوب اطاعت از اوامر و نواهی ذوات مقدسه(علیه السلام) است که قطعا رضایت و خشنودی خداوند متعال و ائمه را به همراه دارد. آنجا خداوند متعال امر می کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ (۱)

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید و اگر درباره چیزی[از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است».

١- .[١] نساء،٥٩

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ(علیه السلام) عن عَنْ أُولِی الْأَمْرِ فِی هَذِهِ الآیَهِ فَقَالَ کَانَ وَ اللَّهِ عَلِیٌ(علیه السلام) مِنْهُم؛ (١)

عبدالغفّاربن قاسم گوید: از امام صادق(علیه السلام)پرسیدم: اولی الأمر در این آیه کیست؟ فرمود: به خدا سوگند علی(علیه السلام)از آن هاست».

«علی بن إبراهیم قال ثُمَّ فَرَضَ عَلَی النَّاسِ طَاعَتَهُمْ فَقَالَ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ یَعْنِی أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ(علیه السلام)؛ (٢)

علیّ بن ابراهیم می گوید: خداوند در این آیه اطاعت ائمّه(علیهم السلام) را بر مردم واجب نموده و می فرماید: "یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ" یعنی اطاعت از امیرالمؤمنین(علیه السلام)».

«عَن عَمروِ بنِ سَعِیدٍ قال: سَأَلْتُ أَبَاالْحَسَنِ عَنْ قَوْلِهِ أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ(علیه السلام) وَ الْأَوْصِیَاءُ مِنْ بَعْدِهِ(علیهم السلام)؛ (٣)

عمروبن سعید گوید: از امام کاظم(علیه السلام) درباره ی آیه: "أَطِیعواْ اللهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ" سؤال کردم. فرمود: منظور، علی بن ابی طالب(علیه السلام) و اوصیاء بعد از آن حضرت می باشند».

« قال أَبوجَعْفَر(علیه السلام) ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا فَجَمَعَ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ إِیَّانَا عَنَی خَاصَّهً؛ (٤)امام

باقر(علیه السلام) می فرمایند: خداوند به مردم می فرماید: "یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا" منظور تمام مؤمنین تا قیامت است. "أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ" منظور از اولی الأمر، فقط ما هستیم».

ص: ۳۷۷

۱- .[۱] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳٦، ص: ۱۸۹؛تفسیر اهل بیت(علیه السلام)،ج۳، ص۲٤٤؛کشف الغمه، ج۱، ص۳۲۳؛کشف الیقین، ص۳۹٦

۲- . همان، ج ۲۳، ص: ۲۸۵

۳- . همان، ج ۲۳، ص: ۲۹۳؛البرهان؛العیاشی، ج۱، ص۲۵۳

٤- . همان، ج ۲۳، ص: ۲۹۰؛بحرالعرفان، ج٤، ص۲۵۳

لبخند امیرالمومنین(علیه السلام) بعد از شکستن بت ها:

«امیرالمومنین(علیه السلام)در فتح مکّه به دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله)، بر روی شانه های آن حضرت رفت تا بت خزاعه را به زمین بیفکند. وقتی امیرالمومنین(علیه السلام) بر روی شانه های پیامبر(صلی الله علیه وآله)قرار گرفت پیامبر فرمود:علی جان! آیا دستت به بت می رسد؟ امیرالمومنین(علیه السلام)عرض کرد: به خدایی که تو را به حق مبعوث نموده است اگر بخواهم دستم را به آسمان برسانم می توانم. امیرالمومنین(علیه السلام) بت را پایین آورد و به روی زمین افکند و سپس آن را قطعه قطعه نمود و به ناودان کعبه آویزان کرد. امیرالمومنین(علیه السلام) هنگامی که از دوش رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به پایین آمد خندید. پیامبر(صلی الله علیه وآله) علت خنده اش را جویا شد. امیرالمومنین(علیه السلام) گفت :تعجب می کنم از این که چرا هنگام فرود

آمدن احساس درد نکردم. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: ای اباالحسن! چگونه احساس درد کنی در حالی که محمد تو را بالا برد و جبرئیل تو را پایین آورد». (۱)

لبخند رضایت امیرالمومنین(علیه السلام) از پایین آوردن نماد شرک و بت پرستی که در مقابل اطاعت خداوند متعال است. نمونه های بسیار زیادی وجود دارد که می توان به تاریخ رجوع نمود.

۱- .[۱] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۸، ص: ۷۸

«وَ بِمَا عَهِدَ إِلَيْكَ عَامِلاً، رَاعِياً لِمَا اسْتُحْفِظْتَ...»

این عبارت نورانی اشاره به عهد و پیمانی می کند که خداوند متعال از امیرالمومنین(علیه السلام) گرفته است که پیش تر در عبارت «وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللهِ تَعالَىٰ وَأَنَّ اللهَ تَعالَىٰ مُوفٍ لَكَ بِعَهْدِهِ» به آن اشاره شد است و در آنجا به این مسئله پرداختیم که می توان به آن رجوع نمود. وجود مقدس امیرالمومنین(علیه السلام) نه تنها بر آن عهد و پیمان باقی ماند بلکه به آن جامه عمل پوشانید که در سراسر زندگی مظلومانه ایشان به وضوح می بینیم. ایشان از دین در مقابل تحریفات و هجمه های دشمن محافظت نمود و دین حقیقی را به مردم معرفی کرده و هر آنچه دشمن اسلام سعی بر تحریف اسلام نابمحمدی داشت وجود ملکوتی امیرالمومنین(علیه السلام) آن اسلام حقیقی را به مردم معرفی می نمود و همواره پیروان شیطان در این مدت اندک خلافت ایشان جنگها و مخالفت های خود را علنی کرده بودند تا جایی که وجود مقدس حضرت بالای منبر کوفه از دست این مردم ناسپاس به صورت خود می زدند و گریه می کردند تا زمانی که ندای « فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ؛ به خدای کعبه رستگار شدم» حضرت در سحر ۱۹ رمضان سال ٤٠ هجری قمری در شهر طنین انداز شد و روزگار تیره و تار گشت. اشتیاق وصال به حق امیرالمومنین(علیه السلام) انسان را حیرت زده می کند؛ همواره در

اشتیاق دیدار همسر مظلومه اش(علیها السلام) بود؛ تشنه دیدار برادرش رسول خدا(صلی الله علیه وآله). حضرت امیرالمومنین(علیه السلام) می فرمایند:

«وَاللهِ لاَبْنُ أَبی طالِبٍ آنَسُ بِالْمَوتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْیِ أُمِّهِ؛ (۱)

به خدا سوگند قطعاً علاقه پسر ابی طالب به مرگ از علاقه کودک به پستان مادر بیشتر است».

«وَإِنِّي إِلَي لِقَاءِ اللهِ لَمُشْتَاقٌ، وَحُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ؛ (۲)

و من آرزومند دیدار خدایم و پاداش نیک او را می پایم».

اصبغ بن نباته می گوید:

«پس از ضربت خوردن حضرت امیرالمومنین(علیه السلام) به خدمتشان مشرف شدم. خود را روی پای مبارکش انداختم و گریستم. حضرت فرمود: ای اصبغ! برخیز. برای چه گریه می کنی؟ من راه بهشت در پیش دارم. عرض کردم: می دانم تو عاشق لقای خدا هستی و راه بهشت را در پیش داری؛ من بر فقدان و مهاجرت تو می گریم، من بر خود می نالم». (۳)

این سیره و روش در دیگر ذوات مقدسه(علیهم السلام) نیز نمود دارد چنانچه در کلمات سیدالشهدا(علیه السلام) آمده است:«وَ ما أَوْلَهَنی إِلی أَسْلافی! إِشْتیاقَ یعْقُوبَ إِلی یوُسَفَ(علیه السلام)؛ (٤)

چقدر به گذشتگانم علاقمند و سرگشته ام! بسان علاقه حضرت یعقوب به حضرت یوسف(علیه السلام)».

همچنین به هنگام خروج از مکه و حرکت به سوی کربلا فرمود:

«مَنْ كانَ باذِلاً فينا مُهْجَتَهُ، مُوَطناً عَلى لِقاءِ الله نَفْسَهُ، فَلْيرْحَلْ مَعَنا؛ (۵)

هر کس می خواهد جان خود را درباره ما بذل کند و خود را برای ملاقات با خدا آماده کرده است با ما کوچ کند».

ص: ۳۸۰

۱- .[۱] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۵۲؛ بحارالانوار، ج۲۸، ص۲۳۳؛ ج۷۱، ص۵۷؛ ج۷٤، ص۳۳٤.

۲- .[۲] مکاتیب الأئمة(علیه السلام)، ج ۱، ص: ٤۹۳

۳- .[۳] معاد شناسی، ج ۱، ص ۷۱

٤- .[۱] کشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص: ۲۹ ؛اللهوف على قتلى الطفوف / ترجمه فهری، النص، ص: ٦۱

۵- .[۲] اللهوف على قتلى الطفوف / ترجمه فهری، النص، ص: ٦۱

در پایان شکی نیست که هر کسی به دامن حضرت(علیه السلام) چنگ زد و به اوامر ایشان گوش داد و به فرمایشات حضرت جامه عمل پوشانید و به دنبال اسلام قلابی یهودیان و غاصبین خلافت نرفت شیعه شد و به رستگاری رسید و مهر ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) را بر جبین خود نقش بست.

ص: ۳۸۱

«متن زیارت»

«وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مَا اتَّقَيْتَ ضَارِعاً، وَ لا أَمْسَكْتَ عَنْ حَقِّكَ جَازِعاً وَ لا أَحْجَمْتَ عَنْ مُجَاهَدَةِ غَاصِبِيكَ نَاكِلاً، وَ لا أَظْهَرْتَ الرِّضَى بِخِلافِ مَا يُرْضِي اللَّهَ مُدَاهِناً، وَ لا وَهَنْتَ لِمَا أَصَابَكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا

ضَعُفْتَ؛ وَ لا اسْتَكَنْتَ عَنْ طَلَبِ حَقِّكَ مُرَاقِبا، مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ تَكُونَ كَذَلِكَ، بَلْ إِذْ ظُلِمْتَ احْتَسَبْتَ رَبَّكَ، وَ فَوَّضْتَ إِلَيْهِ أَمْرَكَ، وَ ذَكَّرْتَهُمْ فَمَا ادَّكَرُوا وَ وَعَظْتَهُمْ فَمَا اتَّعَظُوا، وَ خَوَّفْتَهُمُ اللَّهَ فَمَا تَخَوَّفُوا؛

و گواهی می دهم که از روی زبونی محافظه کاری نکردی و در اثر بی تابی و عجز از گرفتن حقت باز نایستادی و به خاطر ترس و وحشت از پیکار با غاصبان ولایتت قدم به عقب نگذاشتی و به علّت سستی بر خلاف آنچه خدا را خشنود می کند اظهار خشنودی ننموده و برای آنچه در راه خدا به تو در رسیده سست نشدی و به خاطر ترس و زبونی از خواستن حقّت ناتوان و درمانده نگشتی، پناه به خدا از اینکه چنین باشی بلکه زمانی که مورد ستم واقع شدی به حساب پروردگارت گذاشتی و کارت را به او واگذار کردی و ستمکاران را پند دادی ولی نپذیرفتند و اندرز دادی ولی قبول نکردند و آنان را از خدا ترساندی ولی نترسیدند».

ص: ۳۸۲

«وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مَا اتَّقَيْتَ ضَارِعاً...»

اشاره

امام هادی(علیه السلام) در این قسمت از زیارت با صراحت تمام به محضر مبارک امیرالمومنین(علیه السلام) اعلام می دارد که شما توان برخورد و از بین بردن مخالفان و جانیان و غاصبان حقتان را داشتید اما به مصالح و پیمانی که خداوند متعال مبنی بر سکوت از شما گرفت صبر کردید.این قسمت عبارت نورانی حضرت که سراسر غم و غصه و اندوه است اشاره به غربت و مظلومیت امیر عوالم علی(علیه السلام) دارد. هنگامی که حق ایشان را غصب نمودند و وحشایه به خانه وحی تاختند و حرمت بیت نبوت و رسالت را هتک نمودند و دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را به شهادت رساندند. نباید از این نکته مهم غافل شد که کسی که با چهار انگشت درب خیبر را که چهل مرد جنگی آن را حرکت می دادند یک تنه از جا می کَند و به اعتراف روایات به بیست متر پشت سر خود پرتاب می کند و این واقعه مهم برای همیشه در دل تاریخ ثبت و ضبط گشته و

خوانندگان را به حیرت می اندازد، کسی که زره اش پشت ندارد، کسی که در هیچ جنگی به دشمن پشت نکرده و تا پای جان برای اسلام شمشیر زده، کسی که در اوج نوجوانی است و بزرگان و یلان عرب و یهودی را به درک واصل کرده، قلع و قمع کردن عده ای از اراذل و اوباش برای او بسیار آسان است، چرا سکوت کرده و اجازه می دهد که دستان یدالهی او را ببندند؟ اگر کسی اهلش باشد می فهمد که این امر به دستور و اراده خداوند

ص: ۳۸۳

متعال است چنانچه در عبارت های گذشته به آن اشاره نمودیم. باید دلیل را در آنجا جستجو کرد. پیروان غاصبین ولایت و مخالفین شیعه همواره در تلاش اند که واقعه دردناک هجوم به خانه وحی را سانسور و یا انکار کنند و شهادت حضرت زهرا(علیها السلام) و جسارت حرامیان به صاحت مقدس ناموس کبریا را افسانه جلوه دهند اما زهی خیال باطل. در منابع شیعی و سنی به صراحت به این جنایات اشاره شده و مهر تیره بختی تا قیامت بر چهره آنان نقش بسته است. ما از پیروان سقیفه سوال می کنیم که چرا تنها دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نباید مزار مطهرش معلوم باشد؟ چرا ایشان وصیت می نماید که علی جان مرا شبانه غسل، کفن و دفن کن؟ حتی اگر نعوذ بالله به مرگ طبیعی هم از دنیا رفته باشد باید که مزار ایشان مشخص باشد. تمامی افراد برجسته و سرشناس مخالفین شیعه و حتی شهدای جنگ های احد قبری دارند. از همه مهم تر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و غاصبین حق امیرالمومنین(علیه السلام) قبر مشخصی دارند اما وجود مقدسه زهرای مرضیه(علیها السلام) قبر مشخصی ندارد. چرا؟ آری! زهرای مرضیه(علیها السلام) سند حقانیت و مظلومیت امیرالمومنین(علیه السلام) و تشیع است. سند ظلم و جور غاصبین حق امیرالمومنین(علیه السلام) است. ان شاءالله در جلددیگری از این کتاب مفصلا به این موضوع مهم اشاره خواهیم کرد. اما در ادامه به برخی از روایات اهل تسنن در باب این جنایات اشاره می کنیم:

هجوم وحشیانه غاصبین ولایت به خانه وحی در منابع اهل تسنن

احمد شهرستانی در الملل و النحل به نقل از نظام می نویسد:

«از جمله عقائد نظّام آن بود که می گفت: عمر به خانه فاطمه حمله ور شده و فریاد می زد: خانه را با اهلش به آتش بکشید در حالی که در خانه نبود مگر علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام). او در ادامه می نویسد: همانا عمر چنان ضربه ای به شکم فاطمه در روز بیعت زد که فاطمه جنین خود (محسن) را از شکم انداخت». (۱)

امام حرمین جوینی، استاد ذهبی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) این گونه روایت می کند:

«زمانی که فاطمه را دیدم به یاد صحنه ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد. گویا می بینم ذلت وارد خانه او شده، حرمتش پایمال گشته، حقش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد سقط شده؛ در حالی که پیوسته فریاد می زند: وا محمداه! ولی کسی به او پاسخ نمی دهد. کمک می خواهد اما

۱- .[۱] الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷،

کسی به فریادش نمی رسد. او اول کسی است که از خاندانم به من ملحق می شود و در حالی بر من وارد می شود که محزون، گرفتار و غمگین و شهید شده است و من در اینجا می گویم: خدایا لعنت کن هر که به او ظلم کرده، کیفر ده هر که حقش را غصب کرده، خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا فرزندش را سقط کرده و ملائکه آمین گویند». (۱)

ذهبی از دیگر بزرگان اهل تسنن در شرح زندگانی ابن ابی دارم از قول ابن حماد کوفی می نویسد:

«هنگامی با مشعل آتش برای تسلیت دختر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)آمدند که وی به «محسن» باردار بود و تهاجم به خانه و ... موجب قتل محسن، طفلی که هنوز پا بهدنیا

ننهاده بود گردید. چنانکه ابن ابی دارم در ادامه می گوید: عمر لگدی بر حضرت زهرا(علیها السلام)زد تا محسن سقط گردید». (۲)

در مقاتل ابن عطیه آمده:

«هنگامی که ابوبکر از مردم با تهدید و شمشیر و زور بیعت گرفت عمر، قنفذ و جماعتی را به سوی خانه علی و فاطمه(علیها السلام)فرستاد و عمر هیزم جمع کرد و درِ خانه را آتش زد...». (۳)

ابن شحنه ابوالولید محب الدین محمدبن محمد (متوفای ۸۱۵ ق) در تاریخ خود می نویسد:

«عمر آمد خانه ی امیرالمؤمنین(علیه السلام)را با هر که در آن است آتش زند، فاطمه(علیها السلام) او را دید (به فاطمه(علیها السلام)) گفت: آنچه را امت پذیرفته اند پذیرا شوید». (٤)

صفدی یکی دیگر از علمای اهل سنت می گوید:

«اِن عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فاطِمَةَ یَوْمَ الْبَیْعَةِ حَتی اَلْقَتْ اَلْمُحْسِنَ مِنْبَطْنِها؛ (٥)

به راستی عمر آن چنان فاطمه(علیها السلام)را در روز بیعت زد که محسن را سقط نمود».

ابن حجر عسقلانی و شمس الدین ذهبی:

۱- .[۲] فرائد السمطین ج۲ ، ص ۳٤ و ۳۵

۲- .[۱] سیر اعلام النبلاء - ط الرساله، ج۱۵ ص۵۷۸

۳- .[۲] الامامه و الخلافه، مقاتل بن عطیه، ص۱٦۰ و ۱٦۱ که با مقدّمه ای از دکتر حامد داود استاد دانشگاه عین الشمس قاهره به چاپ رسیده، چاپ بیروت، مؤسّسه البلاغ.

٤- . تاریخ ابن شحنه در حاشیه ی الکامل: ج ۷، ص ۱٦٤

٥- . الوافی بالوفیات، صفدی، ج٥، ص۳٤۷

«أن عمر رفس فاطمة حتی أسقطت بمحسن؛ (۱)

عمر به فاطمه لگد زد که سبب سقط محسن گردید».

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل می کند:

«اَنَّ عُمر ضَرَبَ فاطمة بالسّوطِ و قَصدَ منزله؛ (۲)

عمر به منزل فاطمه(علیها السلام)آمد و او را با تازیانه زد».نظّام معتزلی می گوید:

«بدون شک عمر در روز بیعت چنان فاطمه(علیها السلام) را لگد زد که محسن را سقط نمود». (۳)

هجوم های متعدد به خانه وحی

هجوم اول:

در هجوم اول، قنفذ از طرف ابوبکر، درب خانه حضرت آمد و از ایشان خواست که برای بیعت نزد ابوبکر رود. حضرت به او فرمود: چقدر سریع به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دروغ بستید و خلافت و جانشینی آن حضرت را ادعا کردید که حق شما نیست. (٤)

هجوم دوم:

در هجوم دوم دشمنان بعد از آتش زدن درب بیت وحی و جسارت به ساحت مقدس صدیقه طاهره(علیها السلام) با برخورد شدید امیرالمومنین(علیه السلام) مواجه شدند و موفق نشدند ایشان را برای بیعت به مسجد ببرند. (۵)

ص: ۳۸٦

۱- .[۵] لسان الميزان ، ج۱ ، ص۲٦۸.

۲- .[٦] شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱٦، ص: ۲۷۱

۳- .[۱] الوافي بالوفيات، صلاح الدين خليل بن إيبک صفدي، بيروت، ۱٤۰۱ق، ص۱۷، حروف الف، از روايت ابراهيم بن سيّار، شماره ۲٤٤٤.

٤- .[۲] كتاب سليم بن قيس هلالي ص ۱٤۸ و ۱٤۹، باب قضايا السقيفة علي لسان سلمان الفارسي، باب هجوم قبائل قريش علي بيت الوحي وإحراقه ؛ الإمامة و السياسة - تحقيق الزيني - ج ۱، ص ۱۹ و ۲۰، باب كيف كانت بيعة علي بن أبي طالب كرم الله وجهه ؛ انساب الاشراف، بلاذري، ج۱، ص٥۸٦ ؛ تفسير الروح و المعاني، الآلوسي، ج ۳ ص۱۲٤.

٥- . كتاب سليم بن قيس هلالي - به تحقيق اسماعيل انصاري زنجاني - ص ۱٤۹ و۱٥۰ ؛ باب قضايا السقيفة علي لسان سلمان الفارسي ؛ تفسير الروح و المعاني - الآلوسي - ج ۳ - ص ۱۲٤ ؛ الملل والنحل للشهرستاني المتوفي سنة ٥٤۸ (ص ۸۳ طبع مصر تحت إشراف محمد فتح الله بدران) نقلا عن النظام ؛ اثبات الوصيه، مسعودي شافعي، ص ۱٤۳ ؛ الامامة و الخلافة، مقاتل بن عطيه، ص۱٦۰ و ۱٦۱ با مقدمه دكتر حامدداود ؛ المصنف، ج۸، ص ٥۷۲؛ انساب الاشراف، بلاذري، ج۱، ص٥۸٦ و...

هجوم سوم:

در هجوم سوم، دشمنان وقتی با مقاومت حضرت زهرا و امیرالمومنین۸ مواجه شدند وقیحانه به ساحت مقدس فاطمه زهرا(علیها السلام) جسارت نمودند و حضرت امیر(علیهالسلام) را به زور به مسجد بردند و در این هجوم بود که حضرت محسن(علیه السلام)به شهادت رسید. (۱)

در نتیجه هجوم وحشیانه به خانه امیرالمومنین(علیه السلام) و شکستن حرمت خاندان نبوت و ضرب و جرح صدیقه طاهره(علیها السلام) غیر قابل انکار است و با توجه به اعتراف بزرگان اهل تسنن سکوت قاطبه جماعت موسوم به سنی مذهب در برابر این جسارت فاجعه بار جای تعجب دارد. (یا هادی)

۱- .[۱] کتاب سليم بن قيس هلالي - به تحقيق اسماعيل انصاري زنجاني - ص ۱۵۰ و ۱۵۱ ؛ باب قضايا السقيفة علي لسان سلمان الفارسي ؛ العقد الفريد، ابن عبدربه، ج۳، ص ٦۳ طبع مصر ؛ تاريخ ابوالفداء، ج۱، ص۱٥٦ طبع مصر بالمطبعة الحسينية؛ أنساب الأشراف ج۱، ص ۲٥۳، باب أمر السقيفة ؛ كتاب سليم بن قيس - تحقيق اسماعيل الأنصاري زنجاني - ص ۱٥۳ ؛ دلائل الإمامة ص ۱۳٤، باب حديث فدك، باب خبر وفاتها و دفنها عليها السلام وما جري لأميرالمؤمنين عليه السلام مع القوم ؛ بحار الأنوار ج ٤۳، ص ۱۷۰، باب ۷ حديث رقم ۱۱ ؛ مناقب آل أبي طالب، باب مناقب فاطمة الزهراء سلام الله عليها في حليتها و تواريخها سلام الله عليها، ج۳، ص ۳٥۸ ؛ الاختصاص - الشيخ المفيد - ص ۱۸۳ - ۱۸٥؛ ميزان الإعتدال ترجمه ٥٥۱ « احمد بن محمد السري بن يحيي بن أبي دارم المحدث » ج ۱، ص ۲۸۳ ؛ لسان الميزان: ترجمه ۸۲٤، احمد بن محمد ج۱، ص ۲٦۸ ؛ الوافي بالوفيات: ج ٥، ص۳٤۷ ؛ فرائد السمطين ج۲، ص ۳٤ و ۳٥.

«متن زیارت» «وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، حَتَّى دَعَاكَ اللَّهُ إِلَى جِوَارِهِ وَ قَبَضَكَ إِلَيْهِ بِاخْتِيَارِهِ، وَ أَلْزَمَ أَعْدَاءَكَ الْحُجَّةَ بِقَتْلِهِمْ إِيَّاكَ، لِتَكُونَ الْحُجَّةُ لَكَ عَلَيْهِمْ، مَعَ مَا لَكَ مِنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَةِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ؛

و گواهی می دهم که تو ای امیرمؤمنان در راه خدا آن گونه که شایسته جهاد بود جهاد کردی تا اینکه خدا تو را به جوارش فراخواند و به اختیارش تو را به جانب خود قبض روح کرد و حجّتت را بر دشمنانت با به قتل رساندن تو همراه کرد تا حجّت به سود تو و بر زیان آنان باشد، همراه با آنچه برای تو بود از حجّت های رسا بر همه آفریده های او».

در اینجا امام هادی(علیه السلام) شهادت می دهند که وجود مقدس امیرالمومنین(علیه السلام) به معنای حقیقی در راه خداوند متعال آن گونه که شایسته جهاد بود جهاد کرد. این خیلی مهم است که شخصی تا آخرین دقایق عمرش در راه خداوند متعال در حال جهاد باشد. خدا می داند اسلام چه بهره هایی از جهاد امیرالمومنین(علیه السلام) برد و اگر امیرالمومنین(علیه السلام) نبود دشمنان ریشه اسلام را زده بودند.

اما درباره عبارت «جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» پیش تر در عبارت «جَاهَدْتَ [فِی اللَّهِ]» مطالبی را بیان نمودیم که می توانید به آن رجوع کنید.

آری! وجود ملکوتی امیرالمومنین(علیه السلام) در عین جهاد در راه حق مشتاقانه منتظر دیدار حضرت حق جل جلاله بود، همچنین خداوند نیز مشتاقانه منتظر آمدن امیرالمومنین(علیه السلام) بود «فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۱)».

در بخشی از همین زیارت به این مطلب نیز اشاره شده است «وَحُجَّتَهُ الْبَالِغَةَ عَلَى عِبَادِهِ» اما با این تفاوت که در عبارت فوق حجت بر عباد است اما در اینجا حجت بر خلق است یعنی ما خلق الله، هر آنچه خداوند متعال خلق کرده است.

۱- .[۱] یونس، ۲۰

«منابع»

۱. قرآن کریم.

۲. الکافی(ط- الإسلامیة)،کلینی، محمد بن یعقوب، تاریخ وفات مؤلف: ۳۲۹ ق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، موضوع: کتب اربعه، زبان: عربی، تعداد جلد: ۸، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱٤۰۷ ق.

۳.أصول الکافی، ترجمه مصطفوی.نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب.تاریخ وفات مؤلف: ۳۲۹ ق، مترجم: مصطفوی، سید جواد، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: کلام، زبان: فارسی، تعداد جلد: ٤، ناشر: کتاب فروشی علمیه اسلامیه، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳٦۹ ش، نوبت چاپ: اول.

٤. احقاق الحق و ازهاق الباطل، قاضی نور الله شوشتری، ۳۲جلد، مکتبه آیت الله المرعشی - قم، چاپ: اول، ۱٤۰۹ ه ق.

٥. المزار الکبیر، محمد بن جعفر ابن مشهدی، تاریخ وفات مؤلف: ٦۱۰ ق، محقق / مصحح: قیومی اصفهانی، جواد، موضوع: ادعیه و زیارات، زبان: عربی،تعداد جلد: ۱،ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم،سال چاپ: ۱٤۱۹ ق.

٦. الیقین باختصاص مولانا علیّ(علیه السلام) بإمرة المؤمنین، ابن طاووس، علی بن موسی، تاریخ وفات مؤلف: ٦٦٤ ق، محقق / مصحح: انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، موضوع: مناقب، زبان:

عربی، تعداد جلد: ۱، ناشر: دار الکتاب، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: ۱٤۱۳ ق، نوبت چاپ: اول.

۷. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد، تاریخ وفات مؤلف: ٤۱۳ ق، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت(عليهم السلام)، موضوع: تاریخ، زبان: عربی، تعداد جلد: ۲، ناشر: کنگره شیخ مفید، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱٤۱۳ ق، نوبت چاپ: اول.

ص: ۳۸۹

۸. المناقب، الموفق بن احمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي، المحقق: الشيخ مالك المحمودي، الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة: ۲، الموضوع : الحديث و علومه، تاریخ النشر : ۱٤۱۱ ه-.ق، نسخة غير مصححة.۹. الخصال، ابن بابویه، محمد بن علی.تاریخ وفات مؤلف: ۳۸۱ ق.محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر.موضوع: اخلاق، زبان: عربی، تعداد جلد: ۲، ناشر: جامعه مدرسین، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱۳٦۲ ش، نوبت چاپ: اول.

۱۰. إرشاد القلوب إلى الصواب(للديلمي)، دیلمی، حسن بن محمد، تاریخ وفات مؤلف: ۸٤۱ ق، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: اخلاق، زبان: عربی، تعداد جلد: ۲، ناشر: الشريف الرضي، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱٤۱۲ ق، نوبت چاپ: اول.

۱۱. الغدير، الشيخ عبد الحسين الأميني النجفي.

۱۲. الأمالي(للطوسي)، طوسی، محمد بن الحسن، تاریخ وفات مؤلف: ٤٦۰ ق، محقق / مصحح: مؤسسة البعثة، موضوع: گوناگون، زبان: عربی، تعداد جلد: ۱، ناشر: دار الثقافة، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱٤۱٤ ق، نوبت چاپ: اول.

۱۳. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، نویسنده:

شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تاریخ وفات مؤلف: ١١٠٤ ق، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: کلام، زبان: عربی، تعداد جلد: ٥، ناشر: اعلمی، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: ١٤٢٥ ق، نوبت چاپ: اول.

١٤. البرهان في تفسير القرآن، بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، تاریخ وفات مؤلف: ١١٠٧ ق، محقق / مصحح: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، موضوع: تفسیر، زبان: عربی، تعداد جلد: ٥، ناشر: مؤسسه بعثه، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ١٣٧٤ ش، نوبت چاپ: اول.

١٥. الإحتجاج على أهل اللجاج(للطبرسي)،طبرسی، احمد بن علی، تاریخ وفات مؤلف: ٥٨٨ ق، محقق / مصحح: خرسان، محمد باقر، موضوع: کلام، زبان: عربی، تعداد جلد: ٢، ناشر: نشر مرتضی، مکان چاپ: مشهد، سال چاپ: ١٤٠٣ ق، نوبت چاپ: اول.

١٦. التوحید(للصدوق)، ابن بابویه، محمد بن علی، تاریخ وفات مؤلف: ٣٨١ ق، محقق / مصحح: حسینی، هاشم، موضوع: کلام، زبان: عربی، تعداد جلد: ١، ناشر: جامعه مدرسین، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: ١٣٩٨ ق، نوبت چاپ: اول.

١٧. الفضائل(لابن شاذان القمي)، ابن شاذان قمی، أبو الفضل شاذان بن جبرئیل، تاریخ وفات مؤلف: حدود ٦٠٠ ق، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: ١، ناشر: رضی، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ١٣٦٣ ش، نوبت چاپ: دوم.

ص: ٣٩٠

١٨. الإقبال بالأعمال الحسنة(ط- الحديثة)، ابن طاووس، علی بن موسی، تاریخ وفات مؤلف: ٦٦٤ ق، محقق/مصحح:قیومی اصفهانی، جواد، موضوع: ادعیه و زیارات، زبان:عربی.تعداد

جلد: ٣، ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ١٣٧٦ ش، نوبت چاپ: اول.

١٩. الغيبة للنعماني، ابن أبي زينب، محمد بن ابراهيم، تاريخ وفات مؤلف: ٣٦٠ ق، محقق/مصحح: غفارى، على اكبر، موضوع: كلام، زبان: عربى، تعداد جلد:١، ناشر: نشر صدوق، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٩٧ ق، نوبت چاپ: اول.

٢٠. الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء(عليها السلام)، إسماعيل الأنصاري الزنجاني، الموضوع : أهل البيت، الناشر

: دليلنا.

٢١. الأحكام السلطانية للفراء، القاضي أبو يعلى ، محمد بن الحسين بن محمد بن خلف ابن الفراء (المتوفى : ٤٥٨هـ)، صححه و علق عليه : محمد حامد الفقي، الناشر : دار الكتب العلمية - بيروت، لبنان، الطبعة : الثانية، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠٠ م، عدد الأجزاء : ١، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع.

٢٢. المعجم الكبير، سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبراني (المتوفى: ٣٦٠هـ)، المحقق: حمدي بن عبد المجيد السلفي، دار النشر: مكتبة ابن تيمية-القاهرة، الطبعة: الثانية، عدد الأجزاء:٢٥، ويشمل

القطعة التي نشرها لاحقا المحقق الشيخ، حمدي السلفي من المجلد ١٣ (دار الصميعي - الرياض / الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ - ١٩٩٤ م)، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج.

٢٣. السنة،الشيبانى، عمرو بن ابى عاصم الضحاک (متوفای٢٤٢ه)، تحقيق: محمد ناصر الدين الالبانى، ناشر:المكتب الاسلامى- بيروت، الطبعة:الاولى، ١٤٠٠ه.

٢٤. الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندى، سعيد بن هبة الله، تاريخ وفات مؤلف: ٥٧٣ ق، محقق/ مصحح: مؤسسة الإمام المهدى(عليه السلام)، موضوع: كلام، زبان: عربى، تعداد جلد: ٣، ناشر: مؤسسه امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف، مكان چاپ: قم، سال چاپ: ١٤٠٩ ق، نوبت چاپ: اول.

٢٥. الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة، أحمد بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي السعدي الأنصاري، شهاب الدين شيخ الإسلام، أبو العباس (المتوفى: ٩٧٤هـ)، المحقق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط.الناشر:

مؤسسة الرسالة - لبنان.الطبعة: الأولى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م، عدد الأجزاء: ٢، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع.

ص: ٣٩١

٢٦. المحيط في اللغة، صاحب بن عباد، إسماعيل بن عباد، تاريخ وفات مؤلف: ٣٨٥ ق، محقق / مصحح: آل ياسين، محمد حسن، موضوع: لغتنامه، زبان: عربى، تعداد جلد: ١١، ناشر: عالم الكتاب، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: ١٤١٤ ق، نوبت چاپ: اول.

٢٧. المحاسن، برقى، احمد بن محمد بن خالد، تاريخ وفات مؤلف: ٢٧٤ ق يا ٢٨٠ ق، محقق / مصحح: محدث، جلال الدين، موضوع: گوناگون، زبان: عربى، تعداد جلد: ٢، ناشر: دار الكتب الإسلامية، مكان چاپ: قم، سال چاپ: ١٣٧١ ق، نوبت چاپ: دوم.

٢٨. الكامل في التاريخ، ابوالحسن على بن محمد بن محمد بن عبدالكريم شيبانى جزرى، معروف به ابن اثير (٥٥٥-٦٣٠ق)، ناشر:

دار صادر، دار بيروت، محل نشر: بيروت، نوبت چاپ: اول، تاريخ انتشار: ١٣٨٥ق، تعداد صفحات: ١٥، تعداد مجلدات: ١٣.

٢٩. المستدرك على الصحيحين، أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نُعيم بن الحكم الضبي الطهماني النيسابوري المعروف بابن البيع (المتوفى: ٤٠٥هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١١ - ١٩٩٠، عدد الأجزاء: ٤.

٣٠. المحتضر، الشيخ الجليل حسن بن سليمان الحلى تلميذ شيخنا الشهيد الاول من علماء اوائل القرن التاسع (الطبعة الاولى) (حقوق الطبع محفوظة للناشر) منشورات المطبعة الحيدرية في النجف ١٣٧٠ ه - ١٩٥١ م.

٣١. البداية والنهاية، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري ثم الدمشقي (المتوفى: ٧٧٤ه-)، تحقيق: عبد الله بن عبد المحسن التركي، الناشر: دار هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان، الطبعة:

الأولى، ١٤١٨ ه- - ١٩٩٧ م، سنة النشر: ١٤٢٤ه- / ٢٠٠٣م، عدد الأجزاء:٢١ (٢٠ و مجلد فهارس)، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع.

٣٢. الموضوعات، جمال الدين عبد الرحمن بن علي بن محمد الجوزي (المتوفى:٥٩٧ه-)، ضبط و تقديم وتحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان، الناشر: محمد عبد المحسن صاحب المكتبة السلفية بالمدينة المنورة، الطبعة: الأولى.ج- ١، ٢: ١٣٨٦ ه- - ١٩٦٦ م.ج- ٣: ١٣٨٨ ه- - ١٩٦٨ م.

٣٣. المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين، محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبدَ، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البُستي (المتوفى: ٣٥٤ه-)، المحقق: محمود إبراهيم زايد.الناشر: دار الوعي - حلب.الطبعة: الأولى، ١٣٩٦ه-، عدد الأجزاء: ٣، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، تنبيه: ليس بالمطبوع ترقيم تراجم.

ص: ٣٩٢

٣٤. الطبقات الكبرى، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الهاشمي بالولاء، البصري، البغدادي المعروف بابن سعد (المتوفى:٢٣٠ه-)، المحقق:

إحسان عباس، الناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٩٦٨ م، عدد الأجزاء: ٨.

٣٥. أسد الغابة، أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيباني الجزري، عز الدين ابن الأثير (المتوفى:٦٣٠هـ)، الناشر: دار الفكر - بيروت، عام النشر: ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.

٣٦. المصنف في الأحاديث والآثار، أبو بكر بن أبي شيبة، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستي العبسي (المتوفى: ٢٣٥هـ)، المحقق: كمال يوسف الحوت، الناشر:

مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ١٤٠٩، عدد الأجزاء: ٧.

٣٧. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ابن طاووس، على بن موسى، تاريخ وفات مؤلف: ٦٦٤ ق، محقق / مصحح: عاشور، على، موضوع: كلام، زبان:

عربى، تعداد

جلد: ٢، ناشر:

خيام، مكان

چاپ: ايران؛ قم، سال

چاپ: ١٤٠٠ ق، نوبت

چاپ: اول، تعداد

صفحات: ٣٠٦.

٣٨. الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله(صلى الله عليه وآله) و سننه و أيامه، صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، المحقق: محمد زهير بن ناصر

الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم ترقيم، محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ه-، عدد الأجزاء: ٩.

٣٩. المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله(صلى الله عليه وآله)، المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى: ٢٦١ه-)، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، عدد الأجزاء: ٥.

٤٠. السيرة النبوية (من البداية والنهاية لابن كثير).المؤلف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي (المتوفى: ٧٧٤ه-).تحقيق: مصطفى عبد الواحد.الناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع بيروت - لبنان.عام النشر: ١٣٩٥ ه- - ١٩٧٦ م.

٤١. المغازي، محمد

بن عمر الواقدي، الموضوع

: أهل البيت، الناشر

: الأعلمي.

٤٢. السيرة النبوية، ابن هشام، الموضوع

: التاريخ، الناشر

: دار المعرفة.

٤٣. التفسير الكبير او مفاتيح الغيب، الرازى الشافعى، فخرالدين محمد بن عمر التميمى (متوفاى٦٠٤ه)، ناشر:دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة:الاولى، ١٤٢١ه - ٢٠٠٠م.

٤٤. المحلى بالآثار، أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الأندلسي القرطبي الظاهري (المتوفى: ٤٥٦هـ)، الناشر: دار الفكر - بيروت.الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ.عدد الأجزاء: ١٢.

٤٥. الوافی بالوفیات، صفدی، خلیل بن ایبک، ناشر:دار احیاء التراث - بیروت - ١٤٢٠ه- ٢٠٠٠م .

٤٦. المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز،اندلسی، عبدالحق بن غالب، ناشر:دار الکتب العلمیة - لبنان، الطبعة:الاولی، ١٤١٣ه- ١٩٩٣م.

٤٧. المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة،عسقلانی، احمد بن علی، ناشر:دار العاصمة/ دار الغیث، الطبعة:الاولی، السعودیة - ١٤١٩ه.

٤٨. التذکرة الحمدونیة، ابن حمدون (متوفای ٦٠٨ه)، ابوالمعالی، مجمع ناشر:دار صادر، بیروت، ١٩٩٦م، الطبعة:الاولی، تحقیق:احسان عباس، بکر عباس.

٤٩. الفائق في غريب الحديث والأثر، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشري جار الله (المتوفى: ٥٣٨هـ)، المحقق: علي محمد البجاوي -محمد أبو الفضل إبراهيم، الناشر:

دار المعرفة - لبنان، الطبعة: الثانية، عدد الأجزاء: ٤.

٥٠. النصائح الكافية لمن يتولّى معاوية، السيّد محمّد بن عقيل بن عبد الله بن عمربن يحيى العلوي، الموضوع: العقائد والكلام، الناشر، دار الثقافة للطباعة و النشر، نسخة غير مصححة.

٥١. النهاية في غريب الحديث والأثر، مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد بن محمد بن محمد ابن عبد الكريم الشيباني الجزري ابن الأثير (المتوفى:٦٠٦هـ)، الناشر: المكتبة العلمية - بيروت، ١٣٩٩هـ - ١٩٧٩م، تحقيق: طاهر أحمد الزاوى - محمود محمد الطناحي، عدد الأجزاء: ٥.

٥٢. الاستيعاب في معرفة الأصحاب، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى:٤٦٣هـ)، المحقق:

علي محمد البجاوي، الناشر: دار الجيل، بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢ م، الأجزاء: ٤.

٥٣. الدر المنثور، السيوطي، جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر (متوفاي ٩١١هـ)، ناشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٣.

٥٤. السنن الصغرى للنسائي، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراساني، النسائي (المتوفى: ٣٠٣هـ)، تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة، الناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب، الطبعة: الثانية، ١٤٠٦ - ١٩٨٦ عدد الأجزاء: ٩ (٨ ومجلد للفهارس).

ص: ٣٩٤

٥٥. أحكام القرآن، أحمد بن علي أبو بكر الرازي الجصاص الحنفي (المتوفى: ٣٧٠هـ)، المحقق: محمد صادق القمحاوي - عضو لجنة مراجعة المصاحف بالأزهر الشريف، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تاريخ الطبع: ١٤٠٥هـ.

٥٦. المواقف، ايجى، عضدالدين، ناشر: دار الجيل، لبنان، بيروت، الطبعة: الاولى، ١٤١٧هـ، ١٩٩٧م.

٥٧. بحار الأنوار(ط- بيروت)، مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، تاريخ وفات مؤلف: ١١١٠ ق، محقق / مصحح: جمعى از محققان، موضوع: جوامع روايى، زبان: عربى، تعداد جلد: ١١١، ناشر: دار إحياء التراث العربي، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: ١٤٠٣ ق، نوبت چاپ: دوم.

٥٨. با پيشوايان هدايتگر، آيت الله سيد على ميلانى، ناشر: الحقايق، نوبت چاپ:سوم١٣٩٢، چاپ ستاره.

۵۹. بشارة المصطفى لشيعة المرتضى(ط- القديمة)، طبری آملی، عماد الدين أبي جعفر محمد بن أبي القاسم، تاريخ وفات مؤلف: ۵۵۳ ق، محقق/ مصحح: ندارد، موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: ۱، ناشر: المكتبة الحيدرية، مكان چاپ: نجف، سال چاپ: ۱۳۸۳ ق، نوبت چاپ: دوم.

٦٠. بصائر الدرجات في فضائل آل محمّد(عليهم السلام)، صفار، محمد بن حسن، تاريخ وفات مؤلف:۲۹۰ق، محقق/مصحح: كوچه باغی، محسن بن عباسعلی، موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: ۱، ناشر: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، مكان چاپ: ايران؛ قم، سال چاپ: ١٤٠٤ ق، نوبت چاپ: دوم.

٦١. پيام قرآن، آيت الله العظمى ناصر مكارم شيرازى، ملاحظات: تهيه و تنظيم جمعى از فضلاء، موضوع: آثار قرآنى، زبان: فارسى، تعداد جلد: ۱۰، ناشر: دار الكتب الاسلاميه، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٨٦ ه ش، نوبت چاپ: نهم.

٦٢. پرتوى از قرآن، طالقانى سيد محمود، موضوع: اجتماعى و عصرى، قرن: چهاردهم، زبان: فارسى، مذهب: شيعى، ناشر: شركت سهامى انتشار، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٦٢ ش، نوبت چاپ: چهارم.

٦٣. تفسير فرات الكوفي، كوفى، فرات بن ابراهيم، تاريخ وفات مؤلف: ۳۰۷ ق، محقق/مصحح: كاظم، محمد، موضوع: تفسير، زبان: عربى، تعداد جلد: ۱، ناشر:

مؤسسة الطبع و النشر في وزارة الإرشاد الإسلامي، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٤١٠ ق، نوبت چاپ: اول.

ص: ۳۹۵

٦٤. تاريخ مدينة دمشق، الامام العالم الحافظ أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي المعروف بابن عساكر ٤٩٩ - ٥٧١ ه. الناشر ١٤١٧ ه / ١٩٩٦ م الطبعة الاولى بيروت - لبنان

٦٥. تفسير نور الثقلين، العروسى الحويزى، عبد على بن جمعة، تاريخ وفات مؤلف: ١١١٢ ق، محقق/مصحح: رسولى، محلاتى، سيد هاشم، موضوع: تفسير، زبان: عربى، تعداد جلد: ٥، ناشر: اسماعيليان، مكان چاپ: قم، سال چاپ: ١٤١٥ ق، نوبت چاپ: چهارم.

٦٦. تاريخ اليعقوبي، يعقوبى، احمد بن اسحاق، مشخصات نشر:دار صادر.

٦٧. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، استرآبادى، على، تاريخ وفات مؤلف:٩٤٠ق، محقق/مصحح: استاد ولى، حسين، موضوع: تفسير، زبان: عربى، تعداد جلد: ١، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي، مكان چاپ: ايران؛ قم، سال چاپ: ١٤٠٩ ق، نوبت چاپ: اول.

٦٨. تفسير الصافي، فيض كاشانى، محمد محسن بن شاه مرتضى، تاريخ وفات مؤلف: ١٠٩١ ق، محقق/مصحح: اعلمى، حسين، موضوع: تفسير، زبان: عربى، تعداد جلد: ٥، ناشر: مكتبه الصدر، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٤١٥ ق، نوبت چاپ: دوم.

٦٩. تفسير ولائى قرآن كريم در اثبات ولايت اميرالمومنين(عليه السلام) از قرآن و سنت، عبدالصمد ساكى، مشخصات نشر: قم، طوبای محبت،-١٣٩٢، مشخصات ظاهرى : ٤ج.

٧٠. تفسير القمي، قمى، على بن ابراهيم، تاريخ وفات مؤلف: قرن ٣ ق، محقق / مصحح: موسوى جزائرى، طيّب، موضوع: تفسير، زبان: عربى، تعداد جلد: ٢، ناشر: دار الكتاب، مكان چاپ: قم، سال چاپ: ١٤٠٤ ق، نوبت چاپ: سوم.

٧١. تاج العروس من جواهر القاموس، حسيني زبيدي، محمد مرتضى، تاريخ وفات مؤلف: ١٢٠٥ ق، محقق/مصحح:علی، هلالی و سیری، علی، موضوع: لغتنامه، زبان: عربی، تعداد جلد: ٢٠، ناشر: دارالفکرمکان چاپ: بیروت، سال چاپ: ١٤١٤ ق، نوبت چاپ: اول.

٧٢. تهذيب اللغة، تأليف، محمّد بن أحمد الأزهري، الموضوع: اللغة و البلاغة، الناشر: دار إحياء التراث العربي، نسخة غير مصححة.

٧٣. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، حسین بن محمد، تاریخ وفات مؤلف: ٥٠٢ ق، مترجم: خسروی، غلامرضا، محقق/مصحح: خسروی حسینی،غلامرضا، موضوع: لغتنامه، زبان: عربی- فارسی، تعداد جلد: ٤، ناشر: مرتضوي، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٧٤ ش، نوبت چاپ: دوم.

ص: ٣٩٦

٧٤. تفسير العيّاشي، عياشی، محمد بن مسعود، تاریخ وفات مؤلف:٣٢٠ ق، محقق/مصحح: رسولی محلاتی، سید هاشم، موضوع: تفسیر، زبان: عربی، تعداد جلد: ٢، ناشر: المطبعة العلمية، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٨٠ ق، نوبت چاپ: اول.

٧٥. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، موضوع: اجتهادی، قرن: پانزدهم، زبان: فارسی، مذهب: شیعی، ناشر: انتشارات فراهانی، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٦٠ ش، نوبت چاپ: اول، تحقیق: رضا ستوده، توضیح: کامل.

٧٦. تاريخ الأمم و الملوك، ابن جرير الطبري، الموضوع

: التاريخ، الناشر

: دار التراث.

٧٧. تاريخ الامم والملوك، للامام أبى جعفر محمد بن جرير الطبري الجزء الثاني [قوبلت هذه الطبعة على النسخة المطبوعة] بمطبعة " بريل " بمدينة ليدن في سنة ١٨٧٩ م] راجعه وصححه وضبطه نخبه من العلماء الاجلاء منشورات مؤسسة الاعلمي للمطبوعات بيروت - لبنان ص، ب ٧١٢٠.

٧٨. تاريخ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، وصلة تاريخ الطبري، المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملي، أبو جعفر الطبري (المتوفى: ٣١٠هـ-، صلة تاريخ الطبري لعريب بن سعد القرطبي، المتوفى: ٣٦٩هـ-، الناشر: دار التراث - بيروت.الطبعة: الثانية - ١٣٨٧ هـ-.عدد الأجزاء: ١١.

٧٩. تاريخ الإسلام وَوَفيات المشاهير وَالأعلام، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَايْماز الذهبي (المتوفى: ٧٤٨هـ-)، المحقق:

الدكتور بشار عوّاد معروف، الناشر: دار الغرب الإسلامي، الطبعة: الأولى، ٢٠٠٣ م، عدد الأجزاء: ١٥، أعده للشاملة/ مصطفى الشقيري.

٨٠. تهذيب الكمال، مزى، يوسف بن زكى، ناشر:مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة:الاولى، ١٤٠٠ه - ١٩٨٠م.

٨١. تقريب التهذيب، ابن حجر، وفات: ٨٥٢، دراسة وتحقيق: مصطفي عبد القادر عطا، چاپ: الثانية، سال چاپ: ١٤١٥ - ١٩٩٥ م، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، توضيحات: طبعة مقابلة علي نسخة بخط المؤلف وعلي تهذيب التهذيب وتهذيب الكمال.

٨٢. تفسير فرات الكوفي، كوفى، فرات بن ابراهيم، تاريخ وفات مؤلف: ٣٠٧ ق، محقق/مصحح: كاظم، محمد، موضوع: تفسير، زبان: عربى، تعداد جلد: ١، ناشر:مؤسسة الطبع و النشر في وزارة الإرشاد الإسلامي، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٤١٠ ق، نوبت چاپ: اول.

۸۳. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ابن بابويه، محمد بن على، تاريخ وفات مؤلف: ۳۸۱ ق، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: اخلاق، زبان: عربى، تعداد جلد: ۱.ناشر:

دار الشريف الرضي للنشر.مكان چاپ: قم.سال چاپ: ١٤٠٦ ق.نوبت چاپ: دوم

٨٤. جنه العاصمه، محمدحسن ميرجهانى طباطبائى، موضوع: در تاريخ ولادت و حالات حضرت فاطمه(عليها السلام)، مشخصات نشر : تهران كتابخانه صدر ۱۳۷۱.

٨٥. جامع الأحاديث (ويشتمل على جمع الجوامع للسيوطى والجامع الأزهر وكنوز الحقائق للمناوى، والفتح الكبير للنبهانى)، عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى: ٩١١هـ)، ضبط نصوصه وخرج أحاديثه: فريق من الباحثين بإشراف د على جمعة (مفتي الديار المصرية)، طبع على نفقة: د حسن عباس زكى، عدد الأجزاء: ۱۳.

٨٦. حياة الحيوان الكبرى، محمد بن موسى بن عيسى بن علي الدميري، أبو البقاء، كمال الدين الشافعي (المتوفى: ٨٠٨هـ)، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤٢٤ هـ، عدد الأجزاء: ٢.

٨٧. حلية الاولياء وطبقات الاصفياء، ابونعيم اصبهانى، احمد بن عبدالله، ناشر:دار الكتاب العربى - بيروت، الطبعة:الرابعة، ١٤٠٥ه.

٨٨. حبل متين، شناخت اركان دين(شرح زيارت جامعه ى كبيره)، سيدمحمد ضياء آبادى، ناشر: موسسه بنياد خيريه الزهرا، تهران، زبان: فارسى، سال چاپ: ۱۳۹۰، نوبت چاپ: ٤، تيراژ: ۱۵۰۰ نسخه.

۸۹. حلية الأبرار في أحوال محمّد و آله الأطهار(عليهم السلام)، بحرانى، سيد هاشم بن سليمان، تاريخ وفات مؤلف: ۱۱۰۷ ق، موضوع:

مناقب، زبان: عربى، تعداد جلد: ۵، ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية، مكان چاپ: قم، سال چاپ: ۱٤۱۱ ق، نوبت چاپ: اول.

۹۰. دانش نامه امير المؤمنين(عليه السلام) بر پايه قرآن، حديث و تاريخ، محمد محمدى رى شهرى، محل نشر :قم، ناشر :دارالحديث،نوبت چاپ :چهارم، تاريخ انتشار :۱۳۹۲.

۹۱. دلائل النبوة، البيهقي، أبي بكر أحمد بن الحسين بن علي (متوفاي٤٥٨ه-)، باب رجوع النبي من تبوك وأمره بهدم مسجد الضرار ومكر المنافقين به في الطريق وعصمة الله تعالي إياه وإطلاعه عليه وما ظهر في ذلك من آثار النبوة، طبق برنامه الجامع الكبير.

۹۲. سنن ابن ماجه، ابن ماجة أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني، وماجة اسم أبيه يزيد (المتوفى: ۲۷۳ه-).تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي.الناشر: دار إحياء الكتب العربية - فيصل عيسى البابي الحلبي.عدد الأجزاء: ۲.

ص: ۳۹۸

۹۳. سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد، صالحى شامى، محمد بن يوسف، ناشر:دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة:الاولى، ١٤١٤ه.

۹٤. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، حسكاني، عبيد الله بن عبد الله، تاريخ وفات مؤلف: ٤۹۰ ق، محقق / مصحح: محمودى، محمدباقر، موضوع: مناقب، زبان: عربى، تعداد جلد: ۲، ناشر: التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية.مكان چاپ: تهران.سال چاپ: ١٤١١ ق.نوبت چاپ: اول.

۹۵. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، تاريخ وفات مؤلف: ٦٥٦ ق، محقق/مصحح: ابراهيم، محمد ابوالفضل، موضوع: گوناگون، زبان: عربی، تعداد جلد: ١٠، ناشر: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، مكان چاپ: قم، سال چاپ: ١٤٠٤ ق، نوبت چاپ: اول.

۹٦. شرح المواقف، میر سید شریف، موضوع: کلام اشاعره، تاریخ وفات مؤلف: ٧٥٦ ق- ٨١٦ ق، زبان: عربی، تعداد جلد: ٨، ناشر: الشريف الرضي، مكان چاپ: افست قم، سال چاپ: ١٣٢٥ ق، نوبت چاپ: اول، ملاحظات: به تصحیح بدر الدین نعسانی.

۹۷. صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ه-، عدد الأجزاء: ٩.

۹۸. صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى: ٢٦١ه-)، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، عدد الأجزاء: ٥.

۹۹. عيون أخبار الرضا(عليه السلام)، ابن بابويه، محمد بن علی، تاریخ وفات مؤلف: ٣٨١ ق، محقق/مصحح: لاجوردی، مهدی، موضوع: گوناگون، زبان: عربی، تعداد جلد: ٢، ناشر: نشر جهان، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٧٨ ق، نوبت چاپ: اول.

١٠٠. عوالم العلوم و المعارف والأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال(مستدرك سيدة النساء إلى الإمام الجواد)، بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله، تاریخ وفات مؤلف: قرن ١٢، محقق/مصحح: موحد ابطحی اصفهانی، محمد باقر، موضوع: کلام، زبان: عربی،تعداد جلد: ١٠، ناشر: مؤسسة الإمام المهدی(عجّل الله تعالی فرجه الشریف)، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: ١٤١٣ ق،نوبت چاپ: اول.

۱۰۱. علل الشرائع، ابن بابويه، محمد بن على، تاريخ وفات مؤلف: ۳۸۱ ق، موضوع:گوناگون، زبان:عربى، تعداد جلد: ۲، ناشر: كتاب فروشى داورى، مكان چاپ: قم، سال چاپ: ۱۳۸۵ ش / ۱۹٦٦ م، نوبت چاپ: اول.

۱۰۲. غريب الحديث، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (المتوفى: ۲۷٦ه-)، المحقق:عبد الله الجبوري، الناشر: مطبعة، العاني - بغداد، الطبعة: الأولى، ۱۳۹۷، عدد الأجزاء: ۳.

۱۰۳. فرائد السمطين، حمويى جوينى، ابراهيم بن محمد - محمودى، محمدباقر، الناشر: موسسه المحمودى.

۱۰٤. فضائل الصحابة، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ۲٤۱ه-)، المحقق: د. وصي الله محمد عباس، الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱٤۰۳ - ۱۹۸۳، عدد الأجزاء: ۲، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج.

۱۰۵. فيض القدير شرح الجامع الصغير، عبد الرؤوف المناوي، المكتبة التجارية الكبرى، مصر، الطبعة الأولى، ۱۳۵٦ ق.

۱۰٦. فضائل الخمسة من الصحّاح الستّة، السيد مرتضى الفيروزآبادي، الناشر: منشورات فيروزآبادي، المطبعة: أمير، الطبعة: ۲، الموضوع: الحديث وعلومه، تاريخ النشر : ۱٤۲٤ ه-.ق، ISBN (ردمك): ۹٦٤-٦٤۰٦-۱۸-۱، نسخة غير مصححة.

۱۰۷. قاموس قرآن، قرشى بنايى، على اكبر ، تاريخ وفات مؤلف: معاصر، موضوع: لغتنامه، زبان:عربى- فارسى، تعداد جلد: ۷، ناشر: دار الكتب الاسلامية، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱٤۱۲ ق، نوبت چاپ: ششم.

۱۰۸. فرائدالسمطین، حمویی جوینی، ابراهیم بن محمد - محمودی، محمدباقر، الناشر: موسسه المحمودی.

۱۰۹. فتح الباري شرح صحيح البخاري، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، الناشر: دار المعرفة - بيروت، ۱۳۷۹، رقم كتبه وأبوابه و أحاديثه: محمد فؤاد عبد الباقي، قام بإخراجه وصححه وأشرف على طبعه: محب الدين الخطيب، عليه تعليقات العلامة: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، عدد الأجزاء: ۱۳.

۱۱۰. كمال الدين و تمام النعمة، ابن بابويه، محمد بن على، تاريخ وفات مؤلف: ۳۸۱ق، محقق/مصحح: غفارى، على اكبر، موضوع: كلام، زبان: عربى، تعداد جلد: ۲، ناشر: اسلاميه، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳۹۵ ق، نوبت چاپ: دوم.

ص: ٤٠٠

۱۱۱. كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين(عليه السلام)، علامه حلى، حسن بن يوسف بن مطهر، تاريخ وفات مؤلف: ٧٢٦ ق، محقق/ مصحح: درگاهى، حسين، موضوع: مناقب، زبان: عربى، تعداد جلد: ۱، ناشر: وزارت ارشاد، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٤١١ ق، نوبت چاپ: اول.

۱۱۲. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، علاء الدين علي بن حسام الدين ابن قاضي خان القادري الشاذلي الهندي البرهانفوري ثم، المدني فالمكي الشهير بالمتقي الهندي (المتوفى: ۹۷۵ه-)، المحقق: بكري حياني - صفوة السقا، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الطبعة الخامسة، ١٤٠١ه-/١٩٨١م.

۱۱۳. گزيده كافى، كلينى، محمد بن يعقوب، تاريخ وفات مؤلف: ۳۲۹ ق، مترجم: بهبودى، محمد باقر، موضوع: گوناگون، زبان: فارسى، تعداد جلد: ۳، ناشر: مركز انتشارات علمى و فرهنگى، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٦٣ ش، نوبت چاپ: اول.

١١٤. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مكرم، تاريخ وفات پديدآور: ٧١١ ه. ق، موضوع: معجم لفظی، زبان: عربی، تعداد جلد: ١٥، ناشر: دار صادر، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: ١٤١٤ ه. ق، نوبت چاپ: سوم.

١١٥. لسان الميزان، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢ه-)، المحقق: دائرة المعرف النظامية - الهند، الناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية، ١٣٩٠ه- /١٩٧١م، عدد الأجزاء: ٧.

١١٦. مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين(عليه السلام)، حافظ برسی، رجب بن محمد، تاريخ وفات مؤلف: ٨١٣ ق، محقق/مصحح: عاشور، علی، موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: ١، ناشر: أعلمي، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: ١٤٢٢ ق، نوبت چاپ: اول.

١١٧. معجم مقاييس اللغة، أحمد بن فارس، تاريخ وفات مؤلف: ٣٩٥ ق، محقق/مصحح: هارون، عبدالسلام محمد، موضوع: لغتنامه، زبان: عربی، تعداد جلد: ٦، ناشر: مكتب الاعلام الاسلامي، مكان چاپ: قم، سال چاپ: ١٤٠٤ ق، نوبت چاپ: اول.

١١٨. مجمع البحرين، طريحي، فخر الدين بن محمد، تاريخ وفات مؤلف: ١٠٨٧ ق، محقق/مصحح: حسينی اشكوری، احمد، موضوع: لغتنامه، زبان: عربی، تعداد جلد: ٦، ناشر: مرتضوی، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٧٥ ش، نوبت چاپ: سوم.

ص: ٤٠١

١١٩. مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، بحرانی، سيد هاشم بن سليمان، تاريخ وفات مؤلف: ١١٠٧ ق، موضوع: كلام، زبان: عربی، تعداد جلد: ٨، ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية، مكان چاپ: ايران؛ قم، سال چاپ: ١٤١٣ ق، نوبت چاپ: اول.

۱۲۰. مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، نوری، حسین بن محمد تقی، تاریخ وفات مؤلف: ۱۳۲۰ ق، محقق / مصحح: مؤسسة آل البیت(علیهم السلام)، موضوع: جوامع روایی، زبان: عربی، تعداد جلد: ۲۸، ناشر: مؤسسة آل البیت(علیه السلام)، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱٤۰۸ ق، نوبت چاپ: اول.

۱۲۱. مناقب آل أبي طالب(علیهم السلام)(لابن شهرآشوب)، ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، تاریخ وفات مؤلف: ۵۸۸ ق، موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: ٤، ناشر: علامه، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱۳۷۹ ق، نوبت چاپ: اول.

۱۲۲. منهاج الکرامة فی معرفة الامامة، الحلی، الحسن بن یوسف بن المطهر (متوفای۷۲٦ ه)، تحقیق:عبد الرحیم مبارک، ناشر:مؤسسة عاشوراء للتحقیقات والبحوث الاسلامیة – مشهد:تاسوعا، ۱۳۷۹.

۱۲۳. مجمع البیان في تفسیر القرآن، الشیخ الطبرسي، الموضوع

: تفسیر القرآن، الناشر

: دار المعرفة.

۱۲٤. محاضرات الأدباء و محاورات الشعرء والبلغاء، أبو القاسم الحسین بن محمد بن المفضل الأصفهانی، دار النشر: دار القلم - بیروت - ۱٤۲۰ ه-- ۱۹۹۹ م، تحقیق: عمر الطباع، احتجاج

امام علی.

۱۲۵. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، أبو الحسن نور الدین علي بن أبي بکر بن سلیمان الهیثمي (المتوفی: ۸۰۷ه-)، المحقق: حسام الدین القدسي، الناشر: مکتبة القدسي، القاهرة، عام النشر: ۱٤۱٤ ه-، ۱۹۹٤ م، عدد الأجزاء: ۱۰، ترقیم الکتاب موافق للمطبوع.

١٢٦. مقتضب الأثر في النصّ على الأئمة الإثني عشر، جوهری بصری، احمد بن عبد العزيز، تاريخ وفات مؤلف: ٤٠١ ق، .محقق/مصحح: المنصوري، نزار، موضوع: كلام، زبان: عربی، تعداد جلد: ١، ناشر: انتشارات طباطبایی، مكان چاپ: قم، سال چاپ: بی تا، نوبت چاپ: اول.

١٢٧. ميزان الاعتدال في نقد الرجال.المؤلف، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَايْماز الذهبي (المتوفى: ٧٤٨ه-)،تحقيق:

علي محمد البجاوي،الناشر:

ص: ٤٠٢

دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت - لبنان.الطبعة: الأولى، ١٣٨٢ ه- - ١٩٦٣ م.عدد الأجزاء: ٤

١٢٨. مسند البزار المنشور باسم البحر الزخار، أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق بن خلاد بن عبيد الله العتكي المعروف بالبزار (المتوفى: ٢٩٢ه-)، المحقق: محفوظ الرحمن زين الله، (حقق الأجزاء من ١ إلى ٩) و عادل بن سعد (حقق الأجزاء من ١٠ إلى ١٧) و صبري عبد الخالق الشافعي (حقق الجزء ١٨)، الناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، الطبعة: الأولى، (بدأت ١٩٨٨م، وانتهت ٢٠٠٩م)، عدد الأجزاء: ١٨.

١٢٩. مقدمه ی ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون، ترجمه:محمد

پروين گنابادی، ناشر: شركت انتشارات علمی و فرهنگی، سال چاپ: ١٣٩١.

١٣٠. مسند ابی داود الطيالسی، طيالسی بصری، سليمان بن داود، ناشر:دار هجر - مصر.

١٣١. مسند الإمام أحمد بن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ٢٤١ه-)، المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون، إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركي، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الأولى، ١٤٢١ ه- - ٢٠٠١ م.

۱۳۲. معرفة الثقات، العجلي، وفات: ٢٦١، چاپ: الأولي، سال چاپ: ١٤٠٥، ناشر: مكتبة الدار، المدينة المنورة.

۱۳۳. نثر الدر فی المحاضرات، ابوسعد الآبی، منصور بن الحسین (متوفای ٤٢١ه)، ناشر:دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، ١٤٢٤ه، ٢٠٠٤م، الطبعة:الاولی، تحقیق:خالد عبد الغنی محفوط.

۱۳٤. نهایة الارب فی فنون الادب، شهاب الدین النویری، ابوزکریا (متوفای ٧٣٣ه-)، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، لبنان - ١٤٢٤ه- - ٢٠٠٤م،

الطبعة: الاولی، تحقیق: مفید قمحیة وجماعة.

۱۳۵. نيل الأوطار، محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني اليمني (المتوفى:١٢٥٠ه-)، تحقيق: عصام الدين الصبابطي، الناشر: دار الحديث، مصر، الطبعة: الأولى، ١٤١٣ه- - ١٩٩٣م، عدد الأجزاء: ٨/١٣٦. نهج الحقّ و كشف الصدق، علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، تاریخ وفات مؤلف: ٧٢٦ ق، موضوع: کلام، زبان: عربی، تعداد جلد: ١، ناشر: دار الکتاب اللبناني، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: ١٩٨٢ م، نوبت چاپ: اول.

ص: ٤٠٣